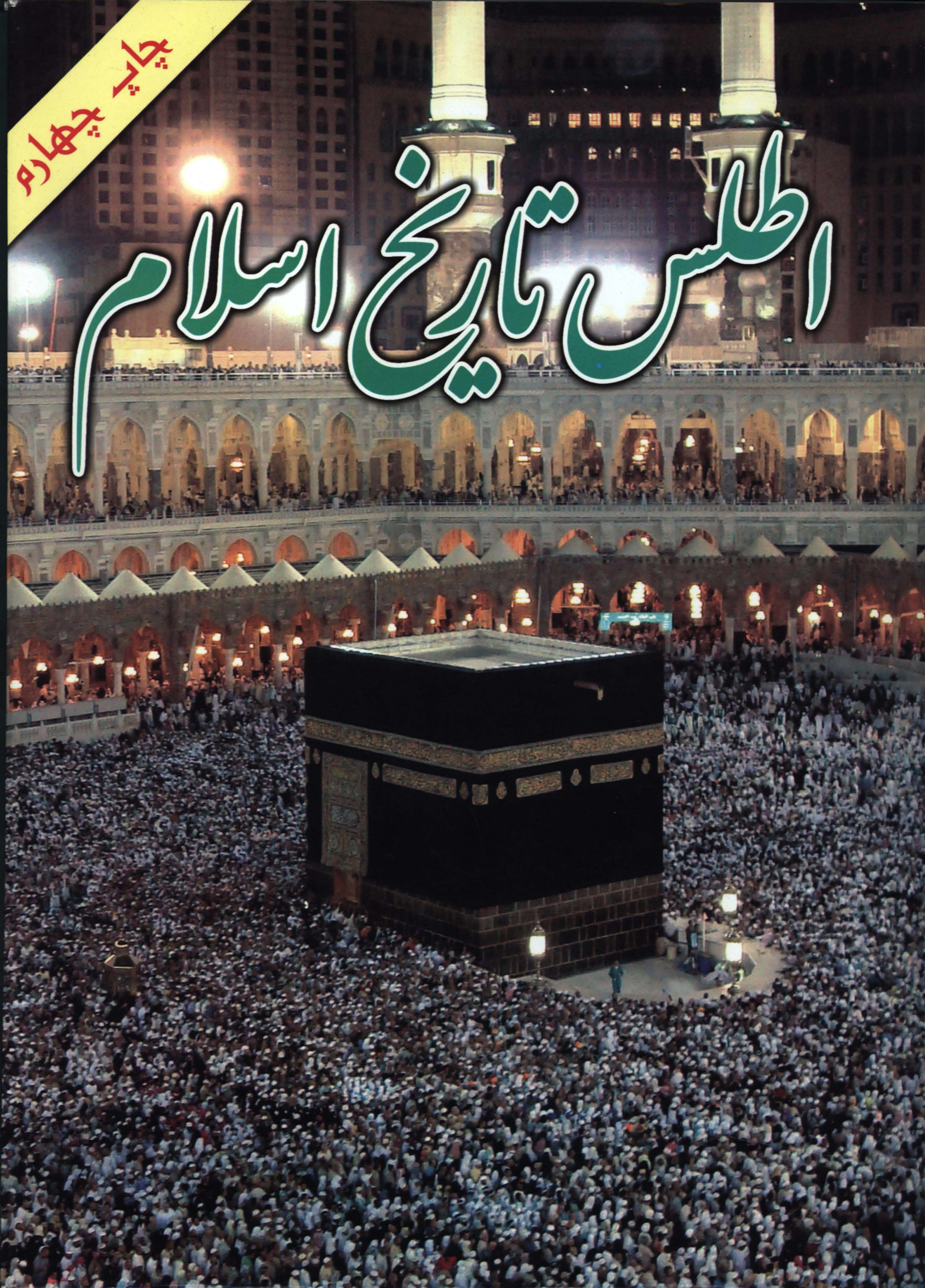
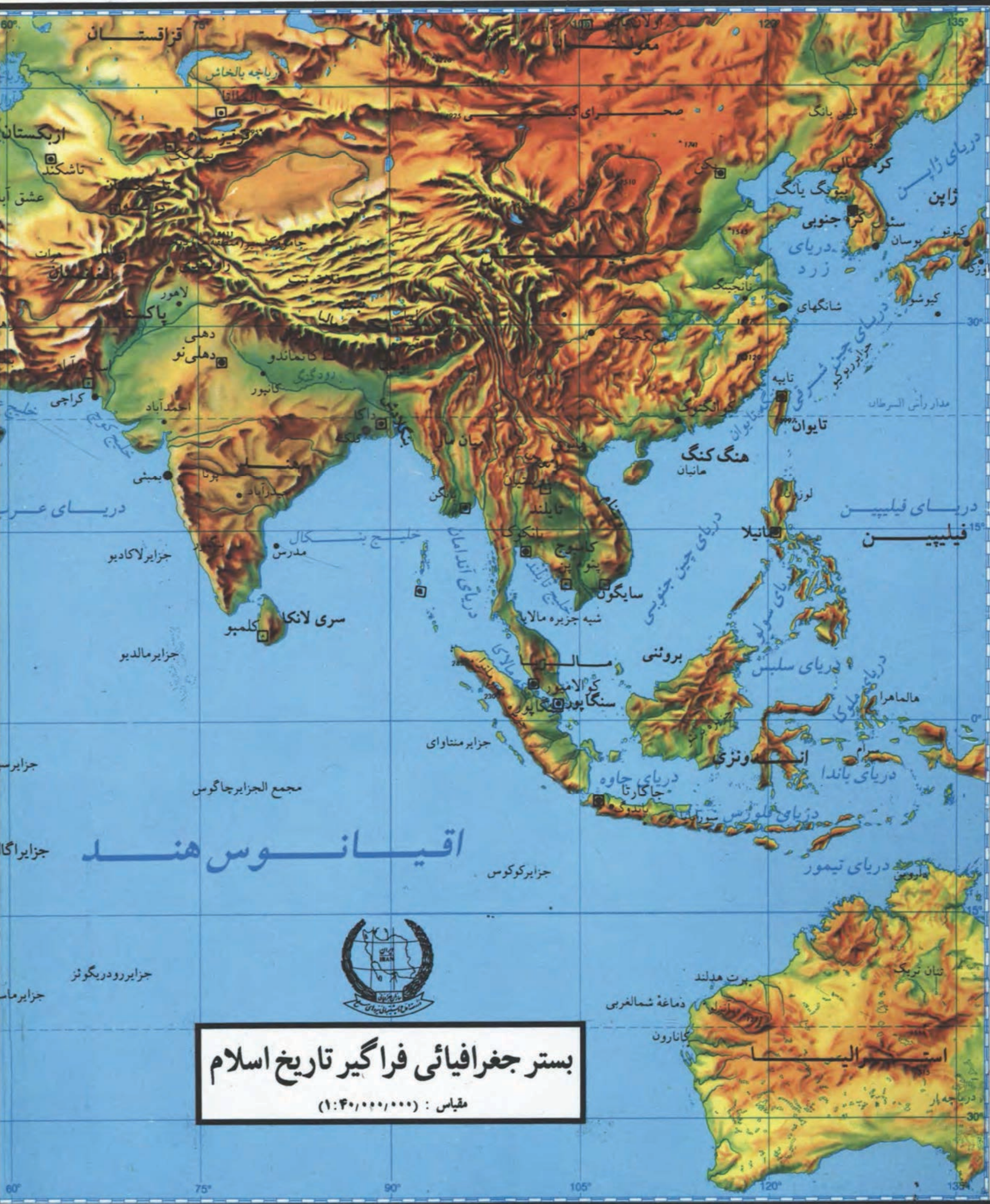

چاپ چهارم
اطلس تاریخ اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

إنَّ الدِّينَ عِندَ اللهِ الإِسلامُ وَمَا اختَلَفَ الذِين




قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ المُلكِ تُؤتِي المُلكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ المُلكَ

مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِ

أوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم

ومن يكفر بآيات الله فإن الله سريع الحساب (آل عمران ١٩)




ك الخير إنك على كل شيء قدير آل عمران ٢٦


بسم الله الرحمن الرحيم




سازمان جغرافیائی

انتشارات سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح

# اطلس تاریخ اسلام

چاپ چهارم ۱۳۹۰

سرشناسه: مونس، حسین ۱۹۱۱ - Munis, Husayn
اطلس تاریخ اسلام / مؤلف حسین مونس؛ مترجم آذرتاش آذرنوش؛ هیئت ویراستاران علمی جعفر شهیدی... [ودیگران]؛ ویراستاری جغرافیایی معاونت سنجش از دور و جغرافیا (مدیریت جغرافیا)؛ ترسیم نقشه‌ها معاونت نقشه‌برداری (مدیریت کارتوگرافی و چاپ). - تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۵.
بیست و پنج، ۶۹۱ ص.: نقشه (رنگی)، جدول.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان لاتینی شده: Atlas tarikh al-Islam
چاپ چهارم: ۱۳۹۰ ISBN 978-964-6383-68-5
چاپ سوم: ۱۳۸۴ ISBN 964-6383-68-8
(چاپ دوم: ۱۳۸۲): ISBN 964-6383-85-7
۱. اسلام -- تاریخ -- اطلسها. ۲. کشورهای اسلامی -- جغرافیای تاریخی -- نقشه‌ها. ۳. کشورهای اسلامی -- نقشه‌ها. الف. آذرنوش، آذرتاش، مترجم، ۱۳۱۶ - مترجم - . ب. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح. مدیریت جغرافیا. ج. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح. مدیریت کارتوگرافی و چاپ. د. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح. ه. عنوان.
۶ الف ۸ م / ۵۶ / DS۳۵ ۹۰۹/۰۹۷۶۷۱۰۲۲
۱۳۷۵
کتابخانه ملی ایران ۷۹۱۳ - ۷۶ م*



سازمان جغرافیائی

شابک ۵-۶۸-۶۳۸۳-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-6383-68-5

عنوان: اطلس تاریخ اسلام
مؤلف: دکتر حسین مونس
مترجم: دکتر آذرتاش آذرنوش
هیئت‌ویراستاران‌علمی: دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر مجتهد شبستری
دکتر زریاب خویی - دکتر آذرنوش
برنامه‌ریزی و کنترل: معاونت طرح و برنامه (مدیریت برنامه‌ریزی)
ویراستاری جغرافیایی: مدیریت اطلاعات جغرافیایی
ترسیم نقشه‌ها: معاونت نقشه‌برداری (مدیریت کارتوگرافی)
صفحه‌آرا: حسن کرمی - پری شیرزاد - زلیخا باقری
ناشر: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح
نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۵، دوم - ۱۳۸۲، سوم - ۱۳۸۵، چهارم ۱۳۹۰
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
قیمت:
حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح

مرکز پخش:
سپهر - نمایشگاه و مرکز فروش انتشارات سازمان‌جغرافیائی‌نیروهای‌مسلح، خیابان شریعتی، خیابان معلم
تلفن پخش: ۸۸۴۰۸۰۸۸
Web Site: WWW.NGOIRAN.ir E-Mail: NGOIRAN84@yahoo.com




وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا اِلَی اللّٰهِ وَ
عَمِلَ صالِحاً وَقالَ اِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ

(فصلت ۳۳)

گفتار چه کسی بهتر است از آنکس که دعوت به سوی خدا می کند و
عمل صالح انجام می دهد و میگوید من از مسلمین هستم.

# مقدّمه

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت علی (ع) در نامه ای به حضرت امام حسن (ع) میفرمایند:

اِنّی وَ اِن لَمْ أَکُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَن کانَ قَبْلی، فَقَدْ نَظَرْتُ فی اَعْمالِهِم، وَ فَکَّرْتُ فی اَخْبارِهِم، وَ سِرْتُ فی آثارِهِم، حَتّی عُدْتُ کَاَحَدِهِم، بَلْ کَاَنّی بِما انْتَهی اِلَیَّ مِنْ اُمورِهِم قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ اَوَّلِهِم اِلی آخِرِهِم، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذالِکَ مِنْ کَدَرِه، وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِه.

(نهج البلاغه، نامه ۳۱)

و اگرچه همانند کسانی که پیش از من میزیستند عمری دراز نکردم، ولی در اعمال و اخبارشان اندیشه نمودم و نتایج آن را در بازمانده‌هایشان بررسی نمودم آنچنانکه همانند یکی از آنان گردیدم، بلکه به سبب آنچه از اعمال آنها به من رسیده، چنان شد که گویی من از اوّل تا آخر عمرشان با آنان زندگی کرده‌ام.

پس به پاکیزگی و خوبی کردار آنها از تیرگی و بدی و سود و زیانش پی بردم.

محققان و علاقه‌مندان به مسائل فرهنگی به این نتیجه رسیده‌اند که در جهان امروز کتابی که پس از فرهنگهای لغت بیشتر از هر کتاب دیگری مورد استفاده اساتید و مدرسین، اندیشمندان، سیاستمداران و حتّی خانواده‌ها قرار می‌گیرد اطلس‌های جغرافیایی و تاریخی است. در دنیای پرحادثه کنونی و ارتباطات فوق العاده سریعی که در اثر پیشرفتهای تکنولوژی فراهم آمده، تمام اقشار جامعه نیازمندند که از چگونگی جغرافیایی کشورها و نقاط حسّاس جهان و یا از ریشه و سوابق مسائلی که اذهان جهانیان را به خود معطوف می‌سازد باخبر باشند و اطلس‌های جغرافیایی و تاریخی تنها و آسانترین مجموعه‌های اطلاعاتی هستند که در کوتاهترین زمان میتوانند بیشترین نیازهای اطلاعاتی و فرهنگی را برآورده سازند.

متأسفانه در میان کتب و آثار چاپ شده به زبان فارسی، جای این دو نوع اثر به نحو محسوسی خالی است و هر تلاشی که در تدارک این قبیل آثار اعمال شود کمکی به اعتلای سطح فرهنگ عمومی خواهد بود. به همین علت، چندی پیش، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح اقدام به انتشار اطلس بزرگ جغرافیایی جهان نموده و آزا در اختیار علاقه‌مندان قرار داد. اما کار تهیه یک اطلس تاریخی بکلی متفاوت است و بر خلاف اطلس جغرافیایی که ممکن است از مجموعهٔ نقشه‌های موجود تشکیل شود، اطلس تاریخی مستلزم سالها مطالعه و تحقیق و تتبع و مراجعه به صدها منبع تاریخی به زبانهای مختلف و مقایسه آنها با یکدیگر و خلاصه نتیجه‌گیری نهایی است.

خوشبختانه در سال ۱۳۶۶ هـ.ش، یک برنامه تحقیقاتی که چندین سال پیش از آن آغاز شده بود به ثمر رسید و حاصل آن بصورت اطلس تاریخ اسلام به زبان عربی انتشار یافت.

مؤلف اطلس تاریخ اسلام دکتر حسین مونس استاد زبان عربی و تاریخ اسلام در دانشگاه قاهره است که آثار فراوانی از او در زمینه تاریخ اسلام (بخصوص در اندلس) و نفوذ فرهنگ اسلامی در اسپانیا و اروپا به زبان عربی به چاپ رسیده و به زبانهای اروپایی برگردانده شده است.

وی از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۶۵ هـ.ش مدت ۱۴ سال تمام با همکاری عده‌ای از مورخین معروف کشورهای اسلامی رنج تهیه فصلهای کتاب را به خود هموار کرد و به قصد فراهم آوردن اطلاعات لازم برای نقشه‌ها، به مراکز علمی و کتابخانه‌های جهان شتافت و از منابع بی‌شماری بهره برد تا سرانجام مطالب کتاب را جمع‌آوری کرد و سپس به کار فصل‌بندی کتاب بر اساس تاریخ و ترسیم نقشه‌ها که نمایشگر مرزهای جغرافیایی و خط سیر لشکرها و میادین جنگ و خلاصه حدود و ثغور متصرفات اسلامی است دست زد.

سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح با دستیابی به نسخه‌ای از کتاب مذکور و ملاحظه نقشه‌های جغرافیایی تاریخی ارزشمند آن، به فکر ترجمه کتاب افتاد و بهمین منظور، به ارزیابی و بررسی کارشناسانه پرداخت و موضوع را با استادان فن در میان نهاد. سرانجام طرحی شامل ترجمه متون، بازنگاری نقشه‌ها، ویرایش علمی و فنی که می‌بایست به دست استادان مسلمان ایرانی انجام می‌گرفت تدارک دید و تقدیم مقام محترم ریاست جمهوری حضرت آیة‌ا... هاشمی رفسنجانی نمود. مقام محترم ریاست جمهوری در پاسخ مرقوم فرمودند که: «**پروژه مهم و مفیدی است**» که با عنایت پروردگار متعال و حمایت و راهنمایی جناب آقای مهندس ترکان و جناب آقای مهندس فروزنده وزرای محترم وقت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح این مهم به ثمر نشست.

در مرحله اول ترجمه متن عربی اطلس مشتمل بر ۵۳۰ صفحه در قطع بزرگ، توسط هیئتی به سرپرستی و نظارت جناب آقای دکتر آذرنوش استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران که از عربی‌دانان برجسته و مترجمین تیزبین می‌باشند انجام یافت.

همزمان با ترجمه فصولی از کتاب، کار ویرایش علمی بوسیلهٔ مورخین برجسته کشور با نظارت مرحوم استاد دکتر عباس زریاب خوئی، و تصحیح و ترسیم نقشه‌ها در مدیریت کارتوگرافی سازمان جغرافیایی انجام گرفت.

استاد گرانقدر و دانشمند برجستهٔ جهان اسلام جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی به قصد تطبیق متون با مفاهیم اسلامی خاصه شیعی، کتاب را مورد بازبینی قرار دادند و هر جا که ضرورت داشت نظراتی ابراز فرمودند که همه جا در پانوشتها منعکس است.

# محتوای اطلس تاریخ اسلام

فصل اوّل کتاب به بحث درباره نقشه‌های جغرافیایی موجود در کتب جغرافیدانان مسلمان اختصاص یافته و نمونه‌های جالبی از این قبیل نقشه‌ها با شرح و توصیف و مقایسه‌های بسیار آمده است. در این فصل تحقیق عمیقی درباره فن نقشه‌کشی در میان مسلمانان و توسعه و تحول فکر بینش جهان بطور کلی و عالم اسلام بالاخص در میان مسلمین، از آغاز اسلام تا قرن ٤ ﻫ.ق بعمل آمده و کلیه وقایع این چهار قرن به صورت ابتکاری جالب طی چندین جدول تنظیم گردیده است سپس اوضاع اجتماعی و جغرافیایی و تاریخی جزیرة العرب در صدر اسلام به تفصیل شرح گردیده و مسائلی نظیر پراکندگی قبایل و اماکن، پرستش اصنام و طرق ارتباطی و مراکز مهم جمعیت مانند مکه و مدینه قبل از بعثت حضرت رسول (ص) در نقشه‌های مفصل توصیفی ارائه شده است.

وقایع بعد از ظهور اسلام و بعثت حضرت پیامبر (ص)، در غزوات مهم بدر و خندق و خیبر و فتح مکه و حجة الوداع و امثال آن با توصیف کافی به صورت نقشه‌هایی که در آن خط سیرها، میدانهای رزم و صفوف قبیله‌های درگیر نشان داده شده، آمده است و در فصلی دیگر به شرح تبارنامه‌ها طی جداول مفصل و مشروح پرداخته شده است.

در فصل بعد، فتوحات اسلام از شام و عراق و ایران و ماوراءالنهر و سند گرفته تا مصر و نوبه و مغرب و اندلس بیان گردیده و در تمام این موارد، وقایع تاریخی و خطوط عمده لشگرکشی‌ها و میدانهای جنگ در نقشه‌های مفصل و دقیق ارائه شده و در پایان هر فصل، فهرست مفصلی از مراجع قدیم و جدید به زبانهای مختلف ذکر شده است.

مؤلف پس از بحث تفصیلی پیرامون فتوحات اسلامی و استقرار اسلام از سند تا اندلس، به سایر مراکز حکومتی اسلام در پهنه جهان پرداخته و وقایع مربوط به خلفای اموی و عباسی و حکومتهای مغرب و اندلس و غرناطه و یمن و جزیرة العرب را به تفصیل بیان نموده و آنگاه مسائل تاریخی مربوط به ایران و سرزمینهای غیر عرب را تحت عنوان جناح شرقی دولتهای اسلامی ذکر کرده و تمام دورانهای تاریخی از صدر اسلام تا زمان حاضر را همراه با جنگ‌های صلیبی به گونه‌ای مفصل‌تر از طریق نقشه‌ها ارائه کرده است

مسائل مربوط به مصر و شام و کشورهای اسلامی افریقا تحت عنوان مسلمانان در بحر المتوسط (مدیترانه) از صدر اسلام تا زمان حاضر، در نقشه‌های متنوع توصیف شده و سپس تاریخ عثمانی از زمان سلطنه ترکان سلجوق تا زمان حاضر بیان گردیده و در پایان بخش تاریخی اطلس، گسترش اسلام در خاور دور و افریقای شرقی و مرکزی به تفصیل شرح داده شده است.

در بخش دیگری از این اطلس، به بیان وضع اقتصادی جهان اسلام طی دو قرن گذشته پرداخته شده و خصوصاً بر اهمیت فریضه الهی حج تکیه فراوان گردیده و نقشه‌هایی چند به این موضوع اختصاص یافته است.

در فصل آخر اطلس تاریخ اسلام، موضوع عالم اسلام در دوران جدید مورد مطالعه قرار گرفته و سیاستهای استعماری غرب در جهان اسلام و روابط بین آنها در اواسط قرن ۱۸ میلادی تا زمان حاضر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. همچنین به گسترش تدریجی مستملکات امپراطوریهای انگلیس، روسیه تزاری، فرانسه، هلند و دیگر کشورهای استعمارگر اروپایی در افریقا و آسیا اشاره شده و تحولات سیاسی قرن بیستم مخصوصاً پیامدهای جنگ

اوّل جهانی و فروپاشی امپراطوری عثمانی و وقایع بین دو جنگ و بعد از جنگ دوّم جهانی و وضع جهان اسلام در آن میان به تفصیل از طریق نقشه‌های تاریخی ارائه شده است.

در پایان، وضعیت امروزی کشورهای اسلامی جهان، با توجه به شرایط استراتژیکی و اقتصادی هر یک نسبتاً به تفصیل کافی و بصورت مجزا از طریق نقشه نشان داده شده و منازعات و اختلافات موجود بین عالم اسلام و جهان خارج مورد اشاره واقع شده و در نهایت مطالب اطلس تاریخ اسلام با یک نقشه دقیق از پراکندگی جغرافیایی به پایان رسیده است.

پوشیده نیست که هیچ اثر علمی، و از جمله اطلس تاریخ اسلام، از ابهام و نقص و خطا در امان نمی‌ماند، بخصوص که در کتاب حاضر، گاه احساسات عرب‌گرائی مؤلف غلبه یافته و موجب پنهان شدن بعضی از واقعیتها گردیده است و همچنین عدم اطلاع صحیح وی از تاریخ ایران موجب بروز اشکالاتی شده و در هر دو مورد نظرات اساتید محترم ایرانی در حاشیه و یا در متن عرضه گردیده است.

این سازمان، به قصد تکمیل و رفع برخی از آن نقائص، با استفاده از اسناد و مدارک تاریخی موجود در آرشیو سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح نسبت به ضمیمه نمودن تعداد ۸ برگ نقشه مربوط به سابقه تاریخی خلیج فارس در فصل اول و همچنین تصحیح و تکمیل نقشه‌های اطلس بر اساس سوابق تاریخی و جایگزین نمودن نقشه‌های ۲۰ کشور اسلامی خاورمیانه و قاره افریقا و جمهوری اسلامی ایران و همچنین آخرین نقشه موضوعی «اسلام در جهان» که مبین پراکندگی مسلمانان بر اساس آخرین آمار گردآوری شده اقدام نموده است.

یکی از ویژگیهای دیگر این اطلس تهیه و تنظیم فهرست نامهای اشخاص و اماکن و عوارض جغرافیایی و واژه‌نامه تطبیقی اسامی قدیم و جدید است که در پایان اطلس ضمیمه شده است.

نکات بسیار مثبت و ارزنده این اثر علمی و تحقیقی آنقدر فراوان است که اشکالات و نواقص آن اندک جلوه نموده و خواننده می‌تواند با استفاده از آن پی به استراتژی و توان نظامی مسلمانان در قرون گذشته و همچنین علل پیروزی و شکست‌های آنان برده و با درک این مفاهیم و درایت و آگاهی بیشتر نسبت به تجزیه و تحلیل تحولات کنونی جهان اسلام بپردازد.

شایسته است از زحمات بی‌شائبه جناب آقای دکتر آذرنوش و همکاران ایشان در زمینه ترجمه متن عربی، شادروان دکتر عباس زریاب خویی، استاد محمد شبستری، در زمینه ویرایش تاریخی و جغرافیائی و جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی که علاوه بر تطبیق متون با مفاهیم اسلامی خاصه شیعی، با نگارش مقدمه‌ای به معرفی اطلس پرداختند و همچنین پرسنل عزیز و زحمتکش سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح در بخشهای جغرافیائی به مسئولیت آقای ناصر محمدی، کارتوگرافی به مسئولیت آقای حمیدرضا صالحی، لیتوگرافی و چاپ و صحافی به مسئولیت جناب سرهنگ سلطانیان، صفحه‌آرائی به مسئولیت آقای حسن کرمی، و ویراستاری متن با همکاری آقایان مهندس مهدی مدیری خلیل‌آبادی، مهندس مجید مختارزاده و ناصر محمدی، صمیمانه تشکر و قدردانی نمائیم.

**باشد که این خدمت ناچیز مورد قبول حق تعالی و عنایات حضرت بقیة ا... اعظم (عج) و رضایت خاطر ولی امر مسلمین جهان حضرت آیة ا... العظمی خامنه‌ای مدّظله العالی قرار گیرد.**

دکتر محمدحسن نامی

رئیس سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح

# پیشگفتار مترجم

مترجم این کتاب از دیرباز، یعنی از روزگاری که در کشور فرانسه، دربارهٔ ادبیات عربی اندلس به پژوهش مشغول بود، با نام و اندکی نیز با شخص حسین مؤنس - که از قضا در اسپانیا (در کتابخانهٔ اسکوریال) خدمت می‌کرد - آشنا بود، و بر آثاری که از قلم او در زمینهٔ تاریخ و جغرافیا و فرهنگ اندلسی جاری می‌گردید اعتماد بسیار داشت. به همین جهت، در سال ۱۳۷۱، زمانی که سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح اطلس او را برای ترجمه به من پیشنهاد کرد، این بنده، با توجه به اعتبار نام و خدمات علمی آن سازمان، و نیز به امید خدمت فروتنانه به انقلاب شکوهمند اسلامی آن کار دشوار را پذیرفتم. ما از چند سال پیش از آن هم با اطلس دکتر مؤنس آشنا بودیم و در آن به چشم کاری دانشمندانه می‌نگریستیم و لغزشهای گاه به گاه آن را نیز سهل می‌انگاشتیم. البته هنوز هم تردید نداریم که این اطلس از جهاتی در نوع خود بی‌مانند است، آنچنانکه مؤلف خود در مقدمهٔ نسخهٔ عربی شرح داده است که چه رنجها بر خود هموار کرده و چه منابعی دیده تا این اطلس اسلام را فراهم آورده است:

اینک می‌توان گفت که فهرست تبارشناسی او، و نیز تعدادی نقشه که براساس روایات تاریخی مدارک دیده شده و به صدر اسلام مربوط است، تاکنون سابقه نداشته و از ابداعات دکتر مؤنس به شمار می‌آید، از سوی دیگر مجموعهٔ اطلس نیز که همهٔ جهان اسلام را در همهٔ دورانها دربرمی‌گیرد، تا آنجا که ما می‌دانیم، مانندی در کشورهای اسلامی نداشته است. با این دلایل پنداشتیم که ترجمهٔ کتاب به زبان فارسی آنهم در این روزگار خجسته که روزگار شکوفایی اسلام است خدمتی ارجمند به جامعهٔ پژوهشگران ایرانی، خاصه اسلام‌شناسان خواهد بود.

چون دست بکار ترجمه گشتیم، دشواریهای سهمگین گریبان ما را گرفت که اگر از آغاز بر آنها آگاهی یافته بودیم، هرآینه از ترجمه سرباز می‌زدیم. اگر می‌خواستیم آنها را به همان حال که در متن عربی پدیدار است رها کنیم، باری از ارزش کتاب سخت کاسته می‌شد و اگر بر آن می‌شدیم که همه را از میان برداریم، کار چندسال به درازا می‌کشید.

دشواریهای مورد بحث، از دو جا برمی‌خاستند: نخست لغزشها و بی‌سروسامانیهای بی‌شماری است که سراسر متن و نقشه‌های کتاب را فرا گرفته است، دشواری دیگر از طبیعت و تحولات زبان و خط فارسی - عربی و وجود شکلهای گوناگون نگارش یا گفتار برای نامهای بیگانه ناشی می‌شود.

ما در زیر، برای آنکه لغزشها و کاستی‌های خود را نیز عذری آورده باشیم، به توضیح این دو مسئلهٔ دشوار می‌پردازیم:

۱- کار تدارک اطلس تاریخی که - بنا بر پیشگفتار نسخهٔ عربی مؤلف - با برنامه‌ای دقیق و کوششهای جانکاه آغاز شده بود، گویی در پایان به دست حروف‌چینهایی بی‌بند و بار و ویراستاران و ناشرانی ناصالح افتاده؛ چندانکه حتی فهرست قابل استفاده‌ای هم برای کتاب فراهم نیاورده‌اند. در نقشه‌ها، نامهای عربی و غیرعربی، به شکلهای گوناگون، گاه غلط گاه درست، آمده‌اند، درجهٔ اهمیت شهرها تعیین نشده است و مثلاً علامتی که برای دهکده‌ای کوچک انتخاب شده، با علامت پایتخت‌ها یا شهرهای بزرگ تفاوت ندارد، در نامهای تاریخی، آن چنانکه شایستهٔ یک اطلس تاریخی است دقت نشده است، یعنی ممکن است در نقشهٔ متعلق به هزار سال پیش، چندین نام جدید هم لغزیده باشد، انبوهی از نامهای غیرعربی را از روی نقشه‌های اروپایی استخراج کرده و سپس آنها را بدون بررسی علمی، به خط عربی بازنویسی کرده‌اند. از همین جهت که مثلاً شهر سبزوار، به سابزاوار تبدیل می‌شود و یا در شرق آسیا و سراسر افریقا، نامهایی شگفت پدید می‌آید. ما نیز در مقام مترجم، دچار پریشانی می‌گردیدیم و ناچار می‌شدیم همهٔ نقشه‌های کتاب را با نقشه‌های بزرگ دیگر - خواه به زبان فارسی و خواه به زبانهای اروپایی - بسنجیم و نامی را که در زبانمان مشهور است یا با ریخت آوایی فارسی سازگاری دارد برگزینیم.

کار ترجمهٔ متون که نیمی از کتاب را تشکیل داده است، اندکی آسانتر می‌نمود، امّا هیچگاه از لغزشگاههای تند تهی نبود و ما در اثنای ترجمه پیوسته در کمین غلطهایی بودیم که از لای هر جمله سر بر می‌کشید. البته غلطهای چاپی و عبارتی و نظایر آنها را به آسانی می‌توانستیم اصلاح کنیم، امّا دیگر امکان آن نبود که همهٔ روایات تاریخی یا سنوات را نیز وارسی کنیم و اشتباههای احتمالی مؤلف را بنماییم. به همین جهت در این گونه موارد، تنها اغلاط فاحش و یا آنهایی که در حوزهٔ مطالعات ما قرار داشت اصلاح کرده و در بقیهٔ موارد به مؤلف اعتماد نموده‌ایم.

اشکال بزرگ دیگری که در کار ترجمهٔ متون گریبان ما را گرفت، همانا عرب‌گرایی تند مؤلف محترم بود. وی نه تنها برخی نامها را تحریف کرده (مثلاً همه جا خلیج فارس به خلیج عربی تبدیل شده)، بلکه به تمدن و فرهنگ ایرانیان، عموماً به دیدهٔ احترام ننگریسته است و همهٔ سلسله‌های ایرانی، از ساسانیان گرفته تا صفویان، به گمان او، ناتوان و ناصالح بوده‌اند. ما پیوسته کوشیده‌ایم در حاشیهٔ کتاب این گونه کج‌رویها را اصلاح کنیم.

در درون متون، تعدادی کلمه به خط لاتینی نقل شده، در پایان هر فصلی نیز فهرست کتابشناسی داده شده که بیشتر شامل کتابهایی به زبانهای فرانسه و انگلیسی و اسپانیایی است. امّا با کمال حیرت ملاحظه می‌شود که کلمات و عبارات اروپایی تقریباً همیشه نادرست‌اند. این امر که ظاهراً دست‌آورد حروف‌چین و مصحح بی‌اطلاع بوده، کار ما را دشوارتر ساخت و ما، تا جایی که امکان داشت آنها را تصحیح کرده‌ایم. با اینهمه، یافتن سال یا محل چاپ برخی کتابهای اروپایی و عربی میسّر نگردید. در فهارس کتابشناسی، از هیچ نظم خاصی پیروی نشده است، و ما ناچار در ترجمهٔ فارسی همه را برحسب حروف الفبا تنظیم کرده‌ایم.

اشتباهاتی که در اثر ضعف ویرایش در این کتاب پدیدار گردیده، البته مفصل‌تر از اینهاست؛ ما اینک به ذکر یک نمونهٔ دیگر بسنده می‌کنیم: در فهرست آغاز کتاب، صفحات ۴۷ تا ۵٤ به کلّی از قلم افتاده است!

مترجم بر این باور است که اگر موفق شود همهٔ اشتباهات کتاب را بنماید، اطلس تاریخی، اثری خواهد گردید که جامعهٔ پژوهندگان ایران را سخت سودمند خواهد افتاد، وی در این راه رنج بسیار بر خود هموار

کرد، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح نیز از هیچ کوششی دریغ نورزیده و به همین جهت، از استاد گرانقدر و عزیزمان مرحوم علامه زریاب خوئی - که خدایش بیامرزد - برای تصحیح نقشه‌ها و متون ترجمه شده یاری طلبید و ایشان نیز بخش عظیمی از آنها را اصلاح کردند، خدایش جزای خیر دهد. در اثنای کار، استاد دانشمند جناب آقای دکتر شبستری به یاریمان آمدند و نظرات سودمندی ابراز کردند. با اینهمه، چون کار به انجام رسید، سازمان صلاح در آن دید که به امید پرهیز از هرگونه لغزش و زدودن کج سلیقگی‌ها و تعصبات مؤلف، دست به دامان دانشمند ارجمند، جناب آقای دکتر شهیدی گردد. استاد بزرگوار گرامی خاص خود قبول زحمت فرموده و علاوه بر حواشی سودمند، مقدمه‌ای نیز در معرفی کتاب مرقوم داشته و مترجم را سخت در شار کرد، خدایش طول عمر دهاد.

ناگفته نماند این اثر ارزشمند علمی که بالغ بر ۷۲۵ صفحه و مشتمل بر ۲۲۸ نقشه می‌باشد در اثر تلاشهای محققانه و دلسوزانه مدیریت و کارشناسان سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح در امر برنامه‌ریزی، کنترل، بازسازی و اصلاح رسم نقشه‌ها، طراحی و تنظیم، ویراستاری علمی و نهایتاً چاپ نفیس و ارزشمند آن به ثمر نشست و برگی زرین بر خدمات علمی و فنی آن سازمان افزود.

با اینهمه مترجم صادقانه اعتراف می‌کند که موفقیت، آن چنانکه آرزوی او بوده، با وی یار نگردیده است و هنوز انبوهی اشتباه در نقشه‌ها موجود است که زائیدهٔ کوتاهی و شتاب مترجم و یا زائیدهٔ نقص در شیوه‌های کنترل و ویرایش بوده است.

۲- دشواری دیگر کار ما و دیگر جغرافی نویسان ایرانی، از ویژگیهای زبان و خط فارسی و نیز از فرهنگ جغرافیایی ایران سرچشمه گرفته است. از قرنهای سوم و چهارم که ایرانیان دانش جغرافیا را در جهان اسلام پی ریزی کردند، زبان عربی، زبان علم بود و به همین جهت در آثار ایشان نامهای غیر عربی عموماً به شیوهٔ عربی ضبط شده است، بدین سان، مثلاً به جای شوشتر، تستر، و به جای کرمانشاه، قرمیسین آمده است. این سنت تا حدودی در کتابهایی که بعدها به فارسی ترجمه می‌شد نیز ادامه می‌یافت. در مورد کشورهای غیر اسلامی یا نو اسلام، خواه در شرق آسیا خواه در جنوب افریقا نیز همه چیز به شیوهٔ عربی بود. این سخن بدان معناست که ما امروز هیچ مرجع و مستند فارسی کهن در دست نداریم که بتوانیم بر اساس آن، نامهای جغرافیایی تاریخی را به تلفظ فارسی بازنویسیم. در مورد ایران بزرگ، آثار برخی خاورشناسان (مثلاً لسترنج و مارکوارت) تا حدی کار را آسان کرده است، اما برای نامهای شرق آسیا و اروپا و افریقا منبعی جز کتابهای عربی در دست نیست. حال این پرسش پیش می‌آید: امروز که دیگر با نامهای کهن عربی آشنا نیستیم، چه تلفظی را باید برگزینیم؟ ما عموماً در دورانهای تاریخی، نامهای معروف میان عربها را ترجیح داده‌ایم، یعنی مثلاً کلمهٔ غرناطه را به گرانادا که تلفظ امروزی آن در ایران است تبدیل نکرده‌ایم. اما گاه به سبب نداشتن مستند استوار، و یا به تقلید از مؤلف، دو نام به کار برده‌ایم. به همین جهت است که در نقشه‌های ما مثلاً هم اقریطش یافت می‌شود و هم کرت، هم کریمه آمده است و هم قرم.

دربارهٔ بسیاری از شهرهای آسیای شرقی یا افریقا کار اندکی دشوارتر بوده است، زیرا به سبب آنکه نام آنها در آثار کهن عربی موجود نیست، مؤلف ناچار بر حسب تلفظ عربی خود، یا بر اساس نقشه‌های عربی معاصر، کلمه‌ای برگزیده است. این کلمات تقریباً هیچگاه با تلفظ فارسی برابر نیستند، به همین جهت ما ناچار شده‌ایم نامهای آسیایی یا افریقایی را در نقشه‌های اروپایی بازیافته به شیوهٔ خود بازنویسی کنیم. هنگام مقایسهٔ

و این نامها را آنچه در نقشه‌های فارسی آمده، ملاحظه کرده‌ایم که جغرافی‌نویسان ما پیوسته دچار سرگردانی‌اند و ممکن است یک نام هندی، چینی یا افریقایی را به چند شکل در زبان فارسی بنگارند. گناه این چندگونگی را البته نباید همیشه به عهده مترجمان انداخت. ما نمی‌دانیم که مثلاً نام شهر انجامنا را که با نون ساکن خیشومی آغاز شده چگونه باید نوشت: آیا نجامنا بنویسیم و به اصل نزدیکتر باشیم و یا برای راحتی تلفظ همزه‌ای به آن بیفزائیم و از تلفظ اصلی دور شویم؟ در مورد مصوت‌های کوتاه سردرگمی بسیار شدیدتر است، زیرا در تلفظ فارسی مثلاً هم رُدِس صحیح است و هم رودس، هم اُدِسا درست است و هم اودسا... مترجم برای آنکه بتواند اندکی از شدت این اختلال بکاهد کوشیده است در فهرست الفبایی پایان کتاب، با دادن ارجاع از نگارش‌های مختلف به یکدیگر، کار را تا سر حد امکان بر خواننده آسان سازد.

باز اعتراف می‌کنیم که ما نیز مانند دیگر جغرافی‌نویسان، در همهٔ این موارد دچار سردرگمی بوده‌ایم، عیب کار را می‌دانیم، امّا در صلاحیت ما نیست که به اصلاح آن بپردازیم. آرزومندیم اشارات صادقانهٔ ما دانشمندان جغرافی‌شناس کشور را بر آن دارد که برای جغرافیای تاریخی و معاصر ایران و جهان، نظام معیّن یگانه‌ای برگزینند.

مترجم در توان خود نمی‌دید که این کار عظیم را یک‌تنه به انجام رساند. به همین جهت از شاگردان قدیم و دوستان و همکاران فعلی خود گروهی تشکیل داد که در این کار با او یار شدند. چندتن به ترجمه پرداختند، چندتن به استخراج و ترجمهٔ نامهای نقشه‌ها مشغول شدند و برخی نیز به هر دو کار.

از آنجا که میل داشتم هیچ لغزشی در ترجمهٔ متون باقی نماند و سبک فارسی کتاب نیز سراسر یکنواخت باشد، همه ترجمه‌ها را با اصل عربی مقایسه می‌کردم، غلطها را می‌زدودم و جملات و حتی گاه قطعاتی را که از نظر سبک فارسی با سبک ترجمه‌های خود من تفاوت فاحش داشت اصلاح می‌کردم. به همین جهت آرزومندم که خوانندگان، متن ترجمه را با اطمینان خاطر بخوانند و در آن احساس چندگونگی نکنند.

همکاران، اسامی نقشه‌ها را نیز به روی کالک منتقل می‌کردند و چون تعدادی آماده می‌شد، آنها را دوباره با متن عربی نقشه‌ها، و نیز با انبوه نقشه‌هایی که به همین منظور فراهم آورده بودیم، مقایسه می‌کردیم و آنگاه نامهایی را که به نظرمان بهتر می‌آمد، برمی‌گزیدیم.

دوستان دانشمندی که با من همکاری کرده‌اند عبارتند از: آقای مهران ارزنده، آقای عنایت الله فاتحی نژاد که مترجمان اصلی بوده‌اند، خانم ایران نازکاشیان، خانم رضوان مسّاح، خانم عزّت ملاابراهیمی که هم به کار ترجمهٔ بخشهای کوتاه می‌پرداختند و هم نقشه‌ها را استخراج می‌کردند، خانم کاشیان علاوه بر این، به ترجمه و اصلاح تابلوهای تبارنامه‌ها نیز می‌پرداخت، خانم فاطمهٔ سلمان‌زاده و خانم لیلی رضایی عمدتاً به کار بازنویسی نقشه‌ها پرداخته‌اند. مترجم، کوششهای صمیمانه و خالصانهٔ این دوستان جوان را پاس می‌نهد و برایشان آرزوی توفیق دارد.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

دکتر آ. آذرنوش

تهران، آذر ۱۳۷۴
ه‍.ش

## بسمه تعالی

توفیق دیدار آقای حسین مونس را نداشته‌ام ولی کم و بیش با آثار او آشناییم. وی در تاریخ ملت‌های اسلامی متتبع است و از تحول آن با اطلاع. خاصه آنکه در بیست سال اخیر - چنانکه خود نوشته است - با رجوع مجدد به منابع تاریخی و تهیهٔ نقشه‌های جغرافیائی توفیقی بزرگ یافته است و آن آماده کردن اطلس تاریخی اسلام است، که باید از کوشش او در این باره قدردانی شود. برادران عزیز من در سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح از چندی پیش در صدد برآمده‌اند این کتاب را به فارسی ترجمه کنند. و این کار نیز خدمتی است بزرگ و مقدمه‌ای برای آشنائی بیشتر مردم مسلمان ایران با دیگر مسلمانان جهان، و اطلاع از دگرگونیهائی که در سرزمین‌های آنان رخ داده است. بر اثر حسن ظنی که با این بی‌بضاعت دارند خواستند فقره‌هائی را که با معتقدات اسلامی خاصه شیعی مربوط است بنگرم مبادا خدای نخواسته غلطی یا تسامحی در آن رخ داده باشد. با مطالعهٔ کتاب دانستم آنچه آقای مونس فراهم آورده تنها اطلس تاریخی نیست. او به شرح سرزمینها و وضع جغرافیائی آن بسنده نکرده، بلکه به مناسبت، تاریخ، حادثه‌های تاریخی، رجال و علم الانساب را هم بکار گرفته و با این کار خوانندگان کتاب را از مراجعه به بسیاری از کتابها بی‌نیاز ساخته است. چنانکه به مناسبت بحث از سرزمین‌ها و مردم آن مبانی گذران زندگی آنان را نیز از نظر دور نداشته، گاه در ضمن بحث‌های اقتصادی شده و گاه ضمن تشریح رویدادهای تاریخی به تحلیل حادثه‌ها پرداخته است اما بحکم «الجواد قد یکبوا»، در برخی اظهار نظرها قضاوت ایشان شتابزده است. مثلا در داستان جنگ اُحد آنجا که سخن از دستهٔ تیرانداز است، مورخان نوعا نوشته‌اند رسول اکرم(ص) تیراندازان را به سرکردگی عبدالله بن جبیر در مدخل دره‌ای که احتمال می‌رفت سوار نظام دشمن ناگهان از آنجا بر مسلمانان حمله برند گمارد. آقای مونس پنداشته‌اند مأموریت این دسته آن بود که بر سپاه مکه تیر بیفکنند و نوشته‌اند مدخل دره موقعیت نظامی ندارد و بجای آن، محل این دسته را تپه‌ای فرض کرده‌اند که مقابل قبرستان فعلی شهیدان اُحد است.

نکتهٔ دیگر که از نوشتن آن ناگزیرم اینکه در خلال مطالعه این اطلس دانستم آقای مونس بیش از آن اندازه که در تاریخ تبحر دارد در عربیت متوغل است، تا آنجا که گاه تعصب عربی او را از پیمودن راه راست مسلمانی برمی‌گرداند و به کوره راههای عصبیت می‌راند. کسانی که پیش از من این کتاب را دیده‌اند به قسمتهایی از آن اشارت کرده‌اند و قسمتهایی هم خود دیدم و در حاشیهٔ نسخه ترجمه شده یادآوری کردم. برای نمونه باید بگویم ایشان در نقشه‌های قدیم دست برده و هر جا که خلیج فارس بوده به خلیج عربی برگردانده‌اند. آشنایان به تاریخ و جغرافیای ایران می‌دانند در هیچیک از مصدرهای قدیم واژه‌ای به نام خلیج عربی دیده نمی‌شود و گویا تا زمان جمال عبدالناصر و اختلاف که

میان او و شاه ایران رخ داد هم از خلیج عربی نبود. یاد دارم آقای باقوری[1] از علمای الازهر که نمی‌دانم اکنون زنده‌اند یا نه در یکی از سخنرانی‌های خود بمناسبتی گفته بود، هنگامی که سلطنت مصر بهم خورد و جمال عبدالناصر پس از نجیب به ریاست جمهوری رسید، و جوانان مصر شور آزادی فلسطین را در سر داشتند چنین شعاری دادند: من المحیط الاطلسی الی الخلیج الفارسی سپس از آنکه رابطهٔ مصر و ایران تیره شد و بجای آن این شعار روی کار آمد: من المحیط الهادر الی الخلیج الثائر لبیک عبدالناصر بهر حال این نقیصه و دهها نقیصه دیگر هم از اهمیت کار آقای مونس نخواهد کاست. من وظیفه خود میدانم از سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح بخاطر اقدام به ترجمهٔ این کتاب سپاسگزاری کنم و امیدوارم در آینده نه چندان دور با وسایل علمی که دارند خود به نوشتن چنین اطلسها بپردازند.

دکتر سید جعفر شهیدی

---

۱) و به گفتهٔ ایشان فتنه از آن زمان آغاز شد برای اطلاع در کتابی که آقای پرویز مجتهدزاده نوشته و به شماره ۱۴۹۲ از انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده، نقشه‌های قدیمی سالها دیرزمان که خلیج فارس در آن ثبت است می‌توان دید.

# فهرست نقشه‌ها

## فصل اول
## درآمدی برعلم نقشه نگاری (کارتوگرافی) نزد مسلمانان



## فصل دوم
## مراحل انتشار اسلام درجهان تا به امروز



## فصل سوم
## جدولهای تطبیقی ـ تاریخی
### مهمترین رویدادهای تاریخ اسلام و همروزگاری دولتهای اسلامی از هنگام ظهور اسلام تا پایان سدهٔ چهاردهم هجری



## فصل چهارم
## جهان قبل از اسلام

## فصل پنجم
## سیرت پیامبر و عصر او



## تبارنامه‌ها



## فصل ششم
## فتوحات اسلامی



## فصل هفتم
## دولتهای اموی و عبّاسی

## فصل هشتم
## مغرب و اندلس



## فصل نهم
## شبه جزیره عربستان



## فصل دهم
## ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام (ایران)

## فصل یازدهم
## هند اسلامی



## فصل دوازدهم
## جنگهای صلیبی



## فصل سیزدهم
## مسلمانان در دریای مدیترانه



## فصل چهاردهم
## مصر و شام



## فصل پانزدهم
## مصر



## فصل شانزدهم
## مصر و سودان

## فصل هفدهم
## دولت عثمانی



## فصل هجدهم
## اسلام قلمرو خود را گسترش می‌دهد



## فصل نوزدهم
## اقتصاد - راههای ارتباطی و راههای حج



## فصل بیستم
## جهان اسلام در عصر حاضر

# فهرست نامها



# فهرست تطبیقی نامهای جغرافیایی

# فهرست مطالب

## فصل اول
## درآمدی برعلم نقشه نگاری (کارتوگرافی) نزد مسلمانان



## فصل دوم
## مراحل انتشار اسلام در جهان تا به امروز



## فصل سوم
## جدولهای تاریخی - تطبیقی



## فصل چهارم
## جهان قبل از اسلام

## فصل پنجم
## سیرت نبوی (ص) و عصر نبوت

**عنوان** **صفحه**



## فصل ششم
## فتوحات اسلامی

**عنوان** **صفحه**

## فصل هفتم
## دولتهای اموی و عبّاسی



## فصل هشتم
## مغرب و اندلس

## فصل نهم
## شبه جزیره عربستان

| عنوان | صفحه |
|---|---|
| حجاز و تهامه | ۲۴۷ |
| دولت زیادیان در یمن | ۲۴۷ |
| دولتهای شیعه و امامان خوارج در جزیرةالعرب | ۲۴۸ |
| قرمطیان | ۲۴۹ |
| شرفای مکه و مدینه | ۲۴۹ |
| یمن | ۲۴۹ |
| موقعیتها و نامهای جغرافیایی و تاریخی یمن | ۲۵۰ |
| یمن و دولتهای آن در سده‌های میانه | ۲۵۰ |
| الف - دولتهایی که پیاپی در بخش شمالی یمن، شامل صعده و نجران ظهور کردند | ۲۵۰ |
| ب - دولتهایی که در مرکز بپاگشته و مناطق زبید و تعز و اطراف آنها را فراگرفتند | ۲۵۰ |
| ج - دولتهایی که بر سراسر یمن سیطره یافتند | ۲۵۰ |
| جزیرةالعرب در عصر دولتهای سنی | ۲۵۰ |
| واکنش سنیّان و پایان عصر حاکمیت شیعیان در حجاز | ۲۵۱ |
| جزیرةالعرب در عصر ایوبیان | ۲۵۱ |
| جزیرةالعرب در پایان سده‌های میانه (۵۶۷هـ. ق/ ۱۱۷۱م) | ۲۵۱ |
| بازگشت به مذهب سنت | ۲۵۱ |
| در خاور شبه جزیره | ۲۵۲ |
| بنی‌رسول در یمن | ۲۵۲ |
| درحجاز | ۲۵۲ |
| در عمان و حضرموت | ۲۵۲ |
| تجاوز پرتغالیان به دریاها و سرزمینهای اسلامی در سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی و آزاد شدن آنها از سلطهٔ ایشان به دست امامان عمان | ۲۵۲ |
| دولت زیدیان در یمن | ۲۵۳ |
| دولتهای سعودی - دوره‌های اول و دوم | ۲۵۴ |
| دورهٔ نخست | ۲۵۵ |
| دورهٔ دوم | ۲۵۵ |
| دورهٔ سوم | ۲۵۵ |
| مداخله مصریان در جزیرةالعرب | ۲۵۵ |
| حملهٔ نخست مصریان به‌فرماندهی طوسون بن محمد علی پاشا | ۲۵۶ |
| حملهٔ دوّم مصریان | ۲۵۶ |
| دورهٔ دوم | ۲۵۶ |
| دولت سعودی: | |
| دورهٔ سوم | ۲۵۷ |
| یکپارچه کردن کشور و تشکیل پادشاهی عربی سعودی | ۲۵۷ |
| عسیر و استان (مخلاف) سلیمانی | ۲۵۷ |
| پیدایش دولتهای حاشیه خلیج فارس | ۲۵۹ |
| مآخذ فصل نهم | ۲۶۰ |

## فصل دهم
## ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام (ایران)

| عنوان | صفحه |
|---|---|
| ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام، دوران فرمانروایی اعراب | ۲۷۷ |
| بنی دلف عجلی | ۲۷۹ |
| دولت بانیجور | ۲۷۹ |
| حکومت آل محتاج در چغانیان | ۲۷۹ |
| آل سیمجور در خراسان | ۲۷۹ |
| آل احمدبن فریغون در جوزجان و بلخ | ۲۷۹ |

## فصل یازدهم
## هند اسلامی

| عنوان | صفحه |
|---|---|

## فصل دوازدهم
## جنگهای صلیبی



## فصل سیزدهم
## مسلمانان در دریای مدیترانه

## فصل چهاردهم
## مصر و شام



## فصل پانزدهم
## مصر



## فصل شانزدهم
## مصر و سودان

## فصل هفدهم
## دولت عثمانی

| عنوان | صفحه |
|---|---|



## فصل هجدهم
## اسلام قلمرو خود را گسترش می‌دهد

## فصل نوزدهم
## اقتصاد - راههای ارتباطی و راههای حج



## فصل بیستم
## جهان اسلام در عصر حاضر

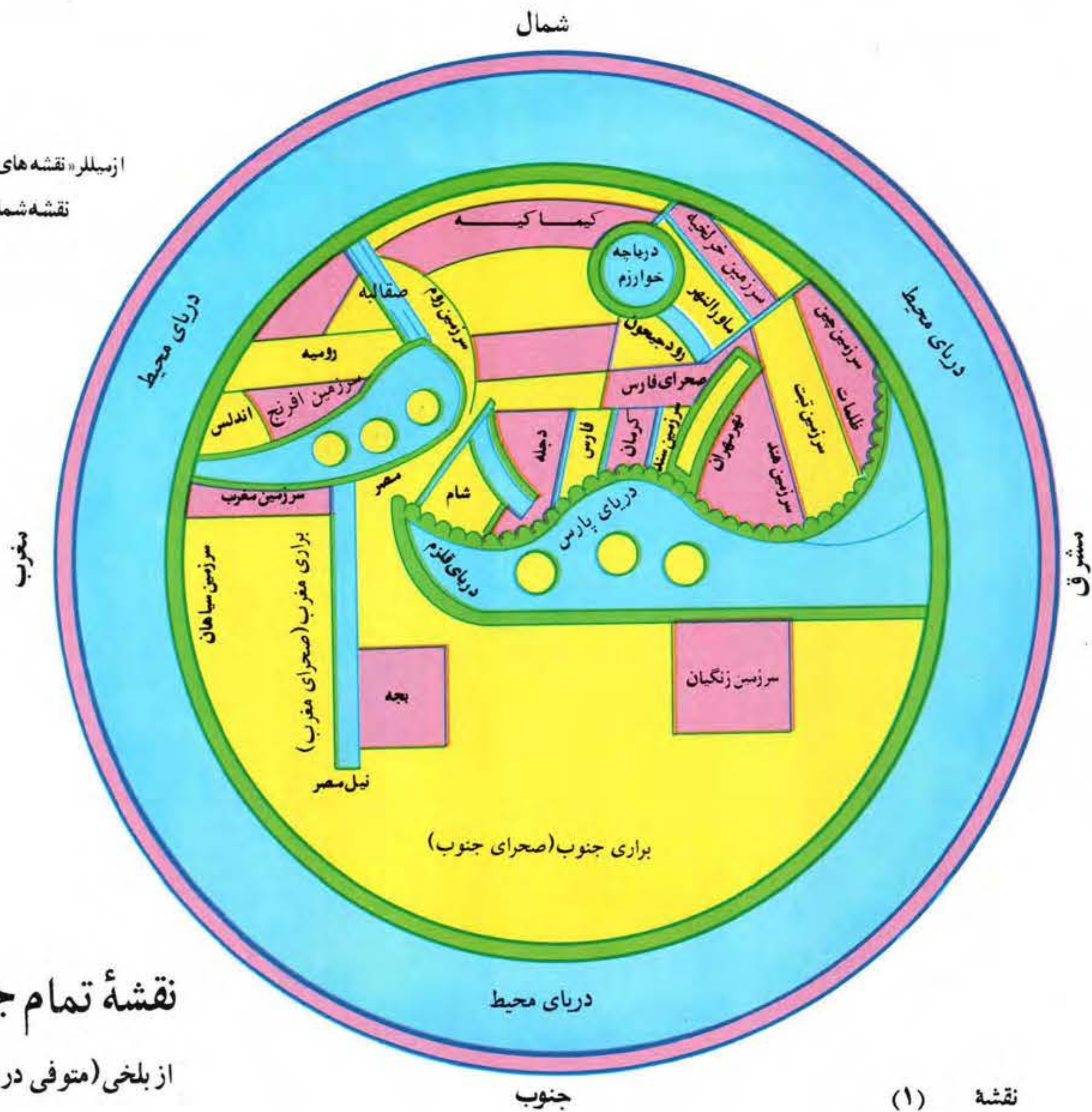
# فصل اول

# درآمدی بر علم نقشه نگاری (کارتوگرافی) نزد مسلمانان

## شرح نقشه‌ها

۱ - نقشه تمام جهان (اقالیم الارض) از بلخی
۲ - نقشهٔ دیگری از جهان از اصطخری
۳ - پیکر زمین از مسعودی
۴ - نقشهٔ جهان از ابن حوقل
۵ - نقشهٔ جزیره از بلخی
۶ - نقشهٔ زمین از بتانی
۷ - نقشهٔ دیار عرب از بلخی
۸ - نقشهٔ جهان از نظر ادریسی
۹ - نقشهٔ سرزمین عرب از مقدسی
۱۰ - نقشهٔ عراق از مقدسی
۱۱ - حوضه نیل از نظر ادریسی
۱۲ - سرچشمه های نیل درنظر ادریسی
۱۳ - نقشهٔ جهان از ادریسی، آن چنان که میلر ساخته
۱۴ - نقشهٔ جهان از مستوفی
۱۵ - نقشهٔ جهان از قزوینی
۱۶ - پیکر زمین از صفاقسی
۱۷ - پیکر زمین از شریف ادریسی
۱۸ - پیکر زمین از یکی از جغرافیدانان گمنام اسلامی
۱۹ - نقشهٔ سرزمینهای اسلامی نسبت به مکه مکرمه از صفاقسی
۲۰ - ۲۱ - نقشهٔ کره زمین از جیهانی
۲۲ - پیکر زمین از صفاقسی
۲۳ - تقسیم‌بندی اقلیم‌های هفتگانه، آن چنانکه بیرونی رسم کرده
۲۴ - نقشهٔ دریاهای جهان از بیرونی
۲۵ - تقسیم‌بندی کشورهای هفتگانه آن چنانکه در معجم‌البلدان یاقوت آمده
۲۶ - نقشه‌های تاریخی خلیج فارس

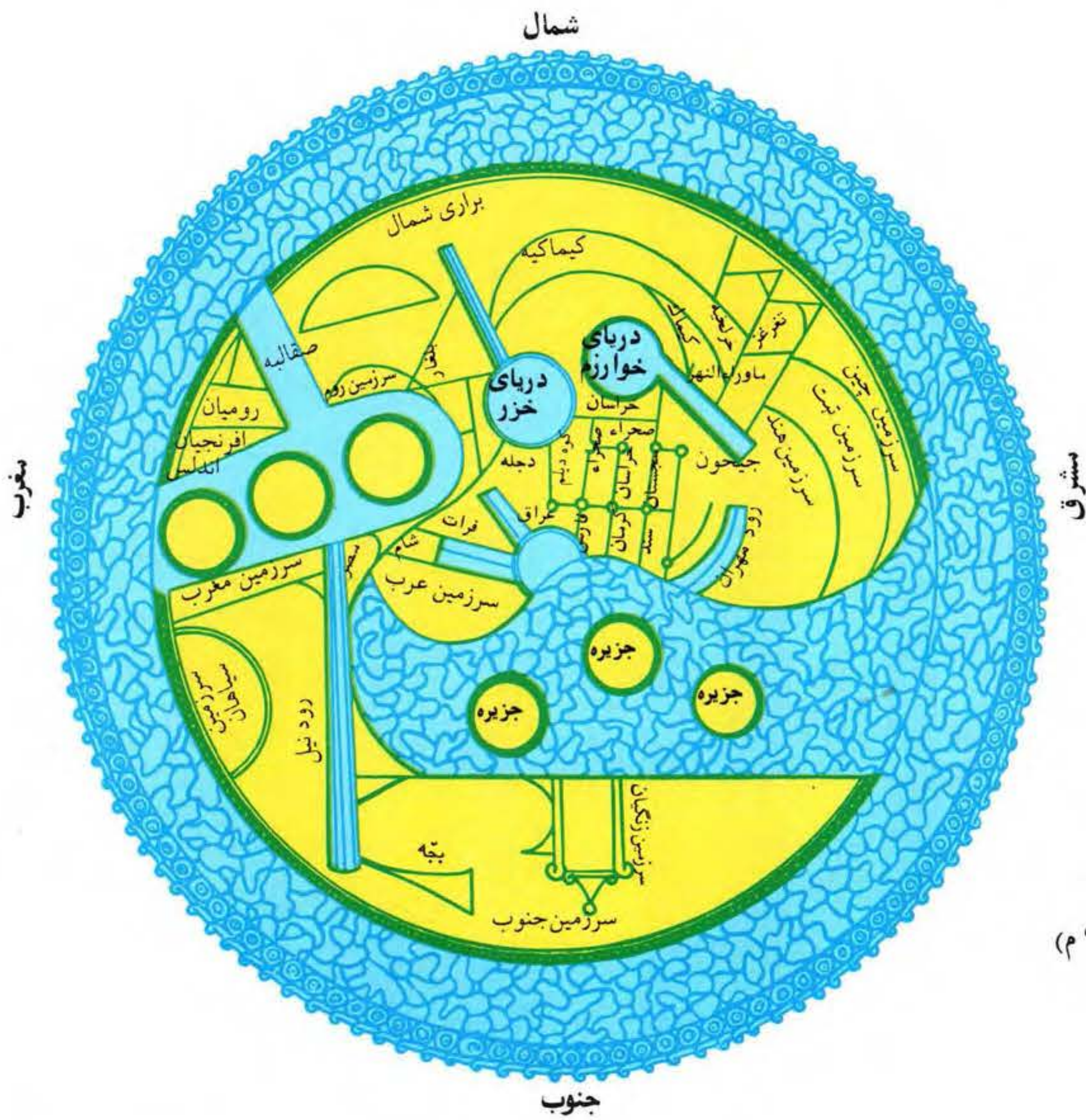
از سیللر «نقشه های عربی» ج ۵- تابلوی ۶۴-۱
نقشه‌شماره ۳۱ ص ۱۵۵




# نقشهٔ تمام جهان (اقالیم الارض)

از بلخی (متوفی در سال ۳۲۲ هـ / ۹۳۴ م)

نقشهٔ (۱)




# نقشه دیگری از جهان

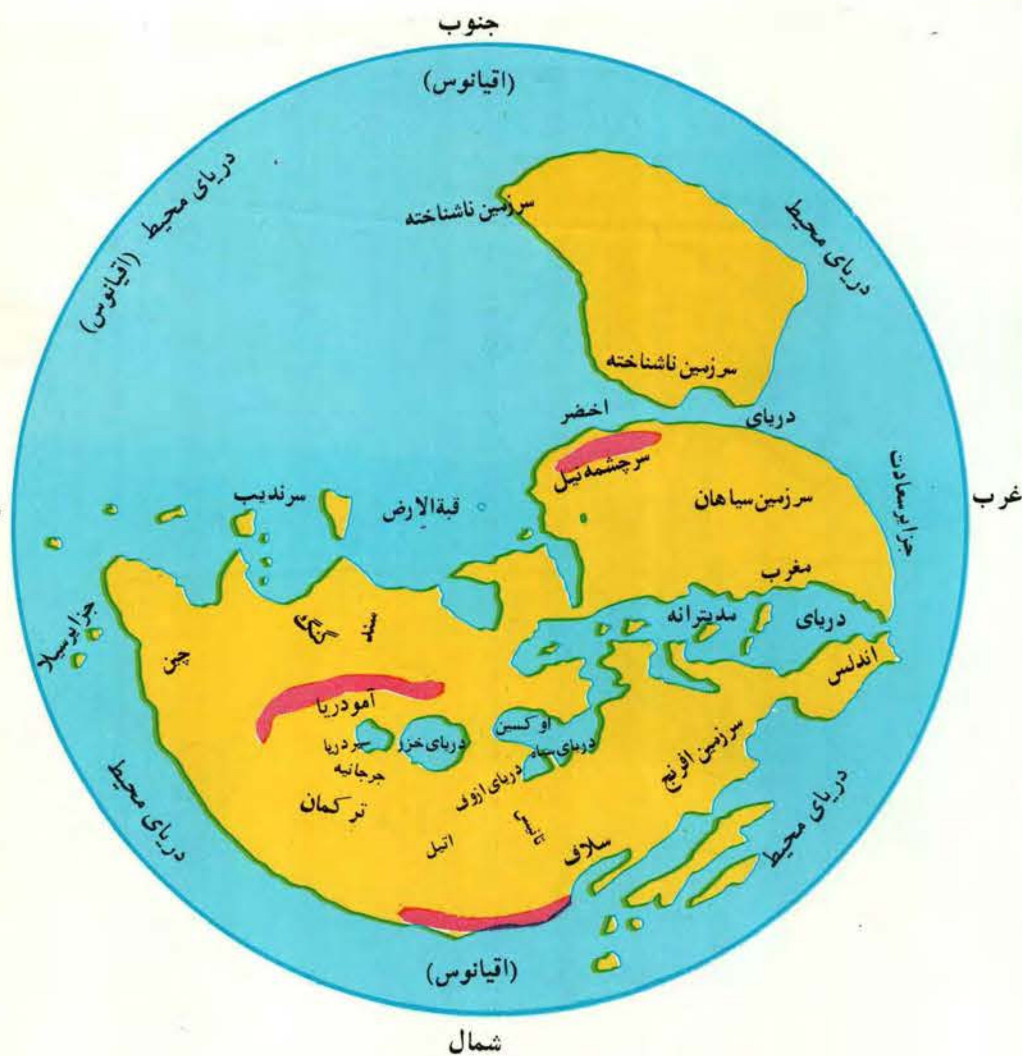
از اصطخری (متوفی در سال ۳۴۶ هق - ۹۵۷ م)

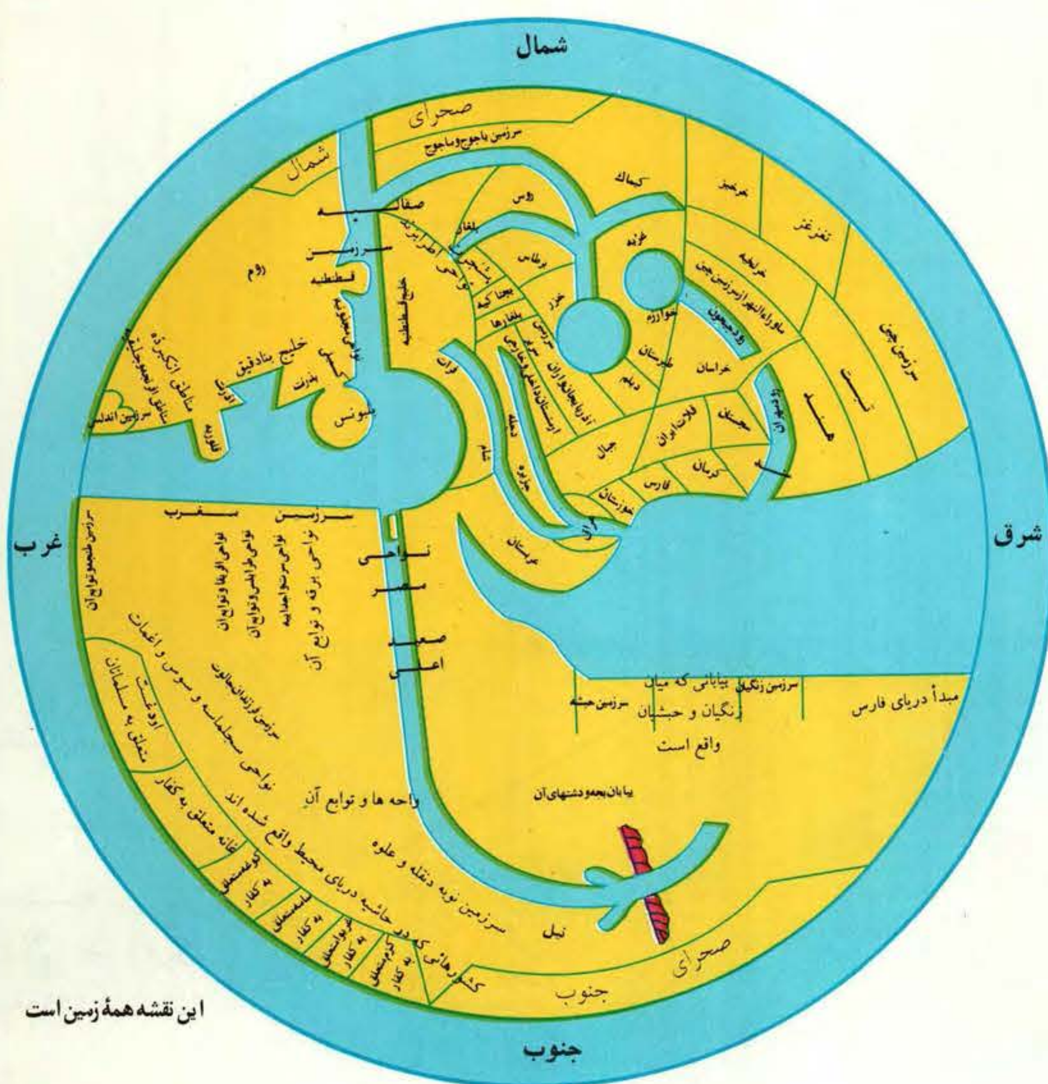
نقشهٔ (۲)

## پیکر زمین از مسعودی

متوفی درسال(۳۴۶ هـ ق-۹۷۵ م)
به نقل از میلر(نقشه های عربی)جزء۵،ص ۱۵۶

نقشهٔ (۳)




این نقشه همهٔ زمین است

## نقشـــهٔ جهـــــان

ازابن حوقل(۳۶۷ هـ ق-۹۷۷ م)

نقشهٔ (۴)

## نقشه جزیره

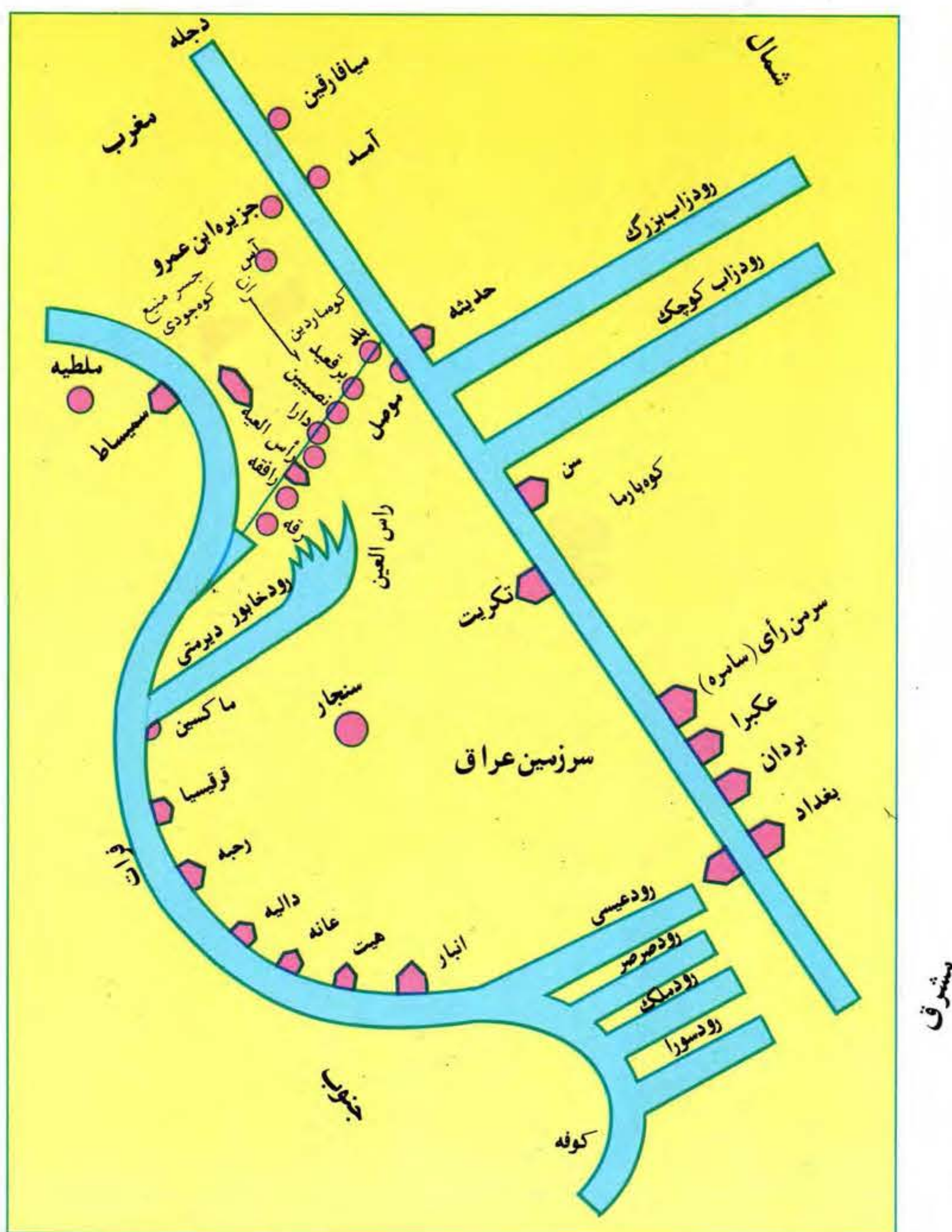
از: بلخی

متوفی سال ۳۲۲ هق

برابر با سال ۹۳۴ میلادی

نقشه شماره ۳۴

از مجموعه میلر بخش ۳، لوح ۱۳




نقشهٔ (۵)

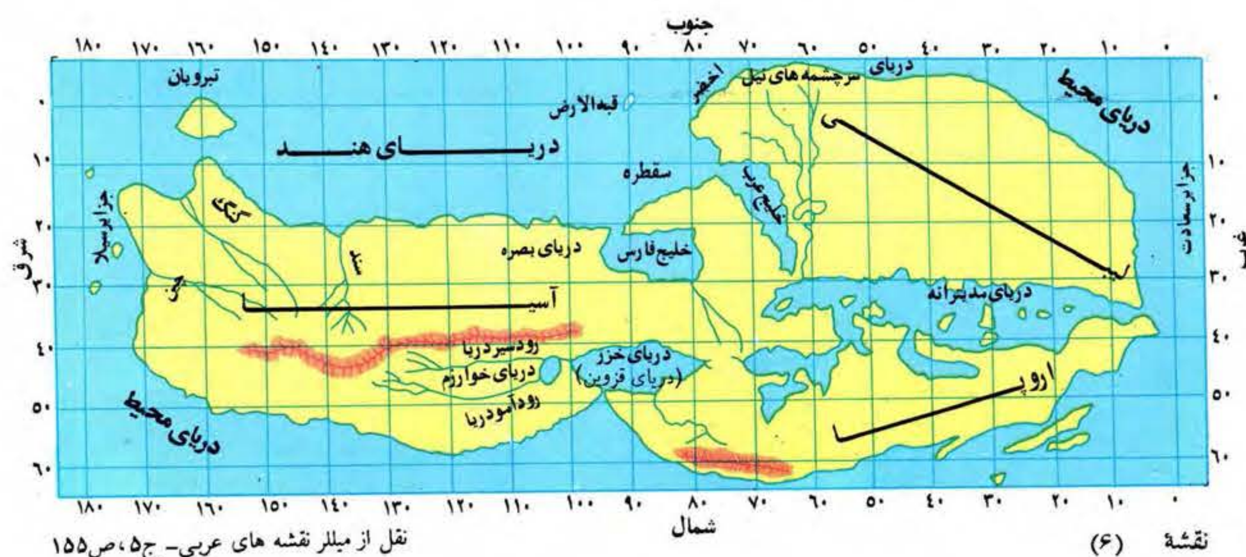
## نقشهٔ زمین

از: بتانی

از مجموعه میلر

۲۳۸ - ۳۱۷ ه ق

۸۵۲-۹۲۹ میلادی




نقشهٔ (۶)

نقل از میلر نقشه های عربی - ج۵، ص۱۵۵

# نقشهٔ دیارعرب

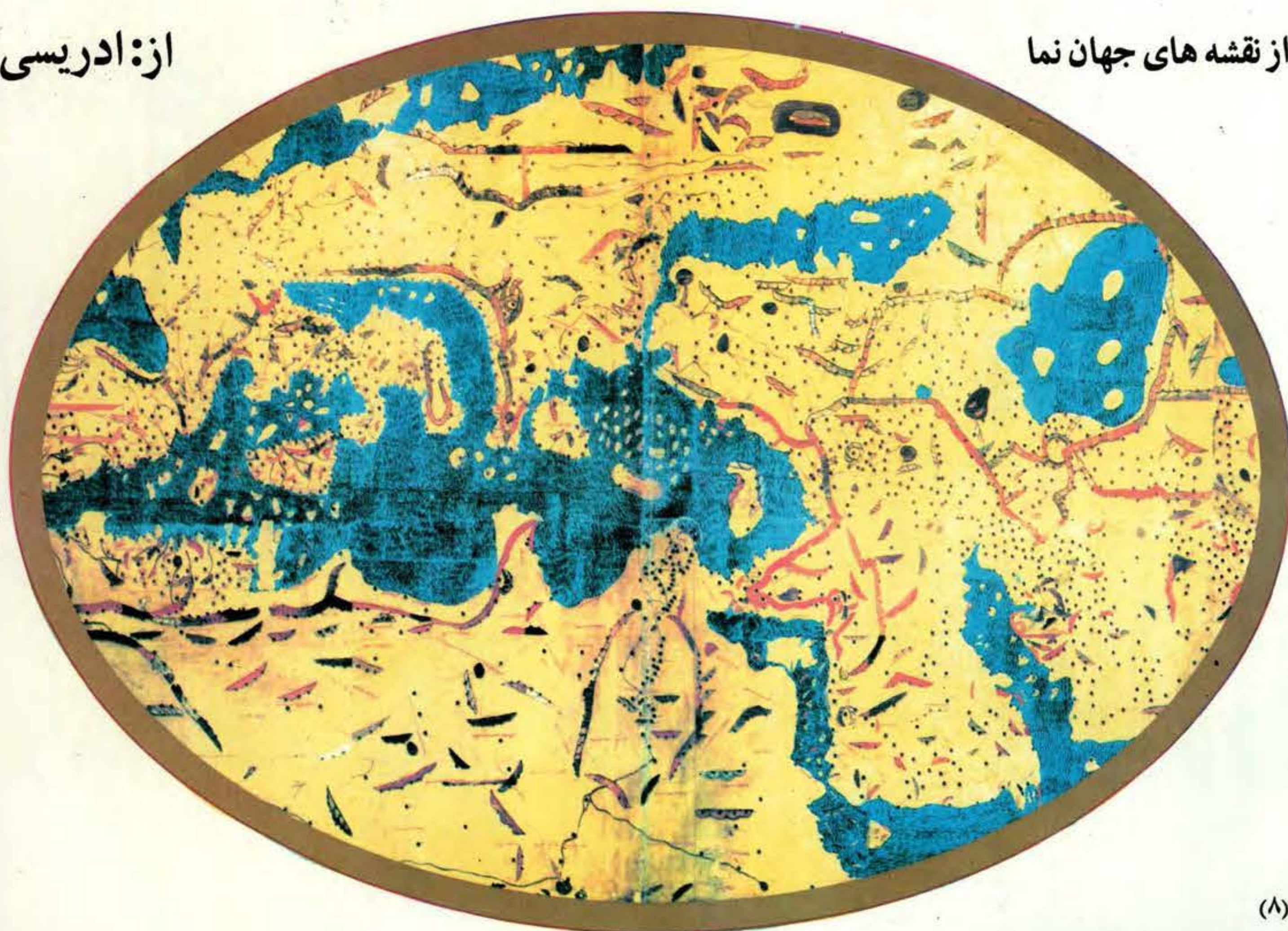
از بلخی (متوفی سال ۳۲۲ هـ.ق. برابر سال ۹۳۴ میلادی
از مجموعهٔ میلّر شمارهٔ ۳۳
جزء۳ - لوح شماره ۱۹ - ۳



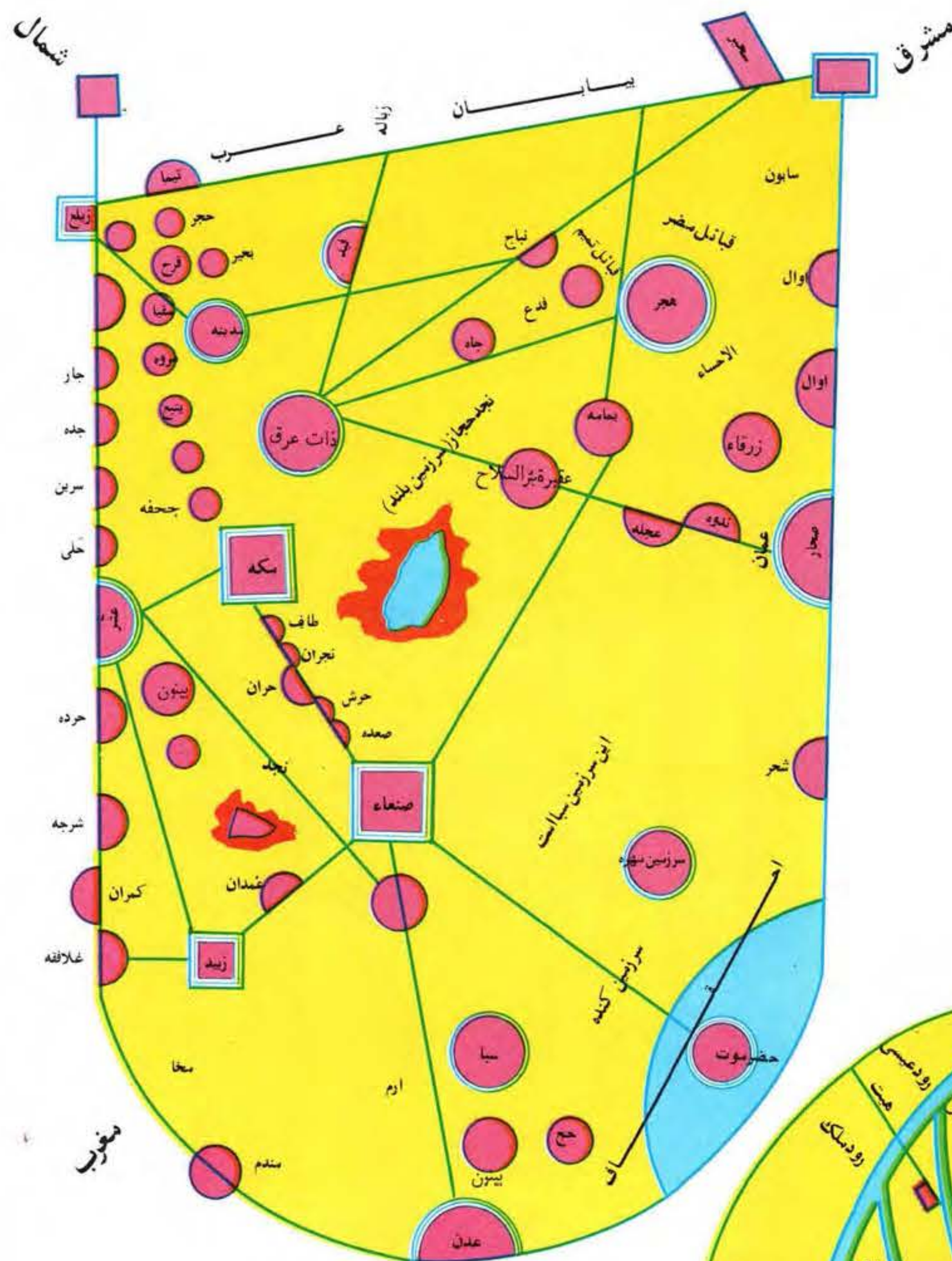

نقشهٔ (۷)

## یکی از نقشه های جهان نما

## از: ادریسی



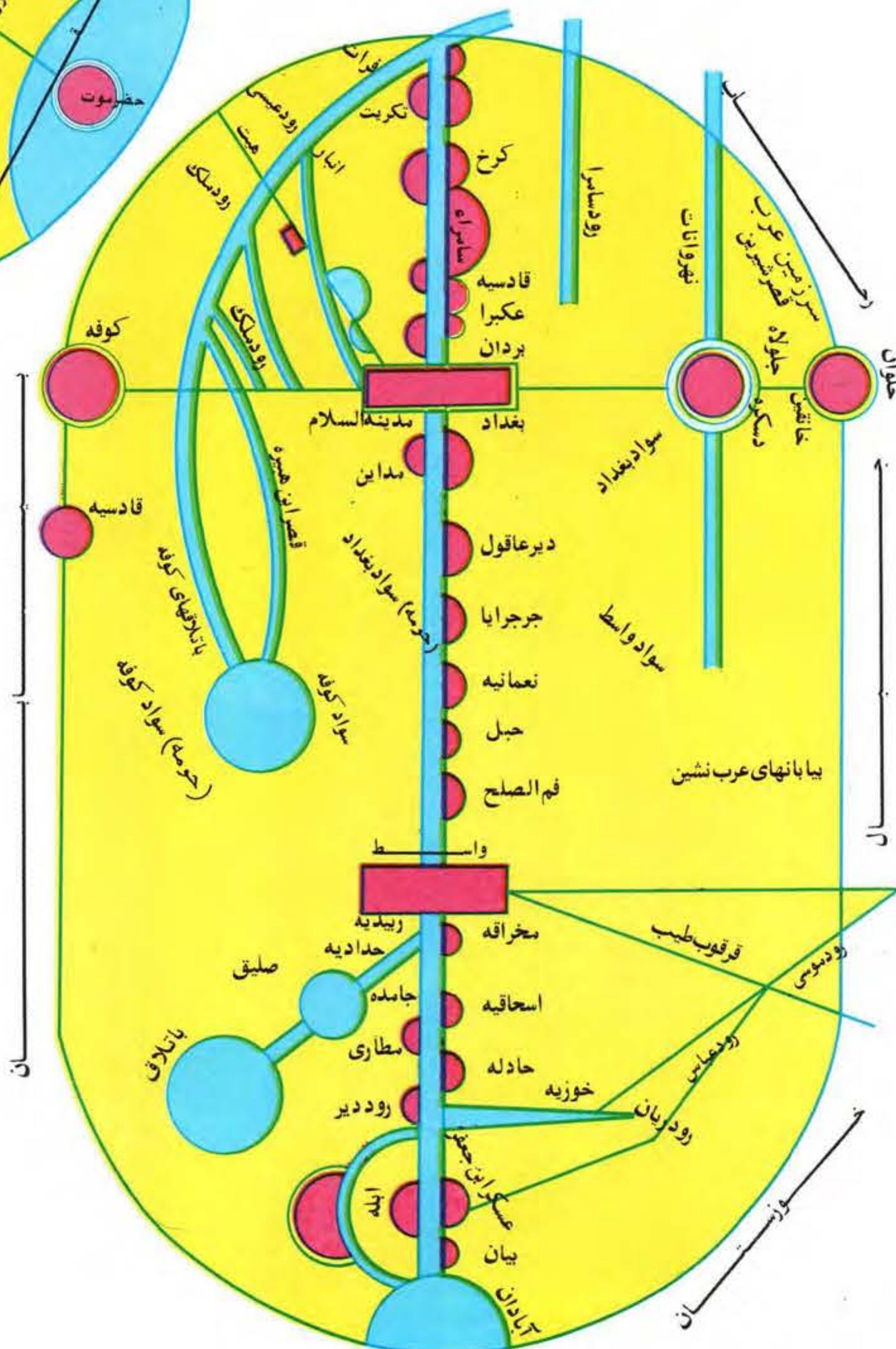
نقشهٔ (۸)




# نقشه سرزمین عرب

از مقدسی (در حدود ۳۷۵ هـ / ۹۸۵ م)

نقشهٔ (۹)

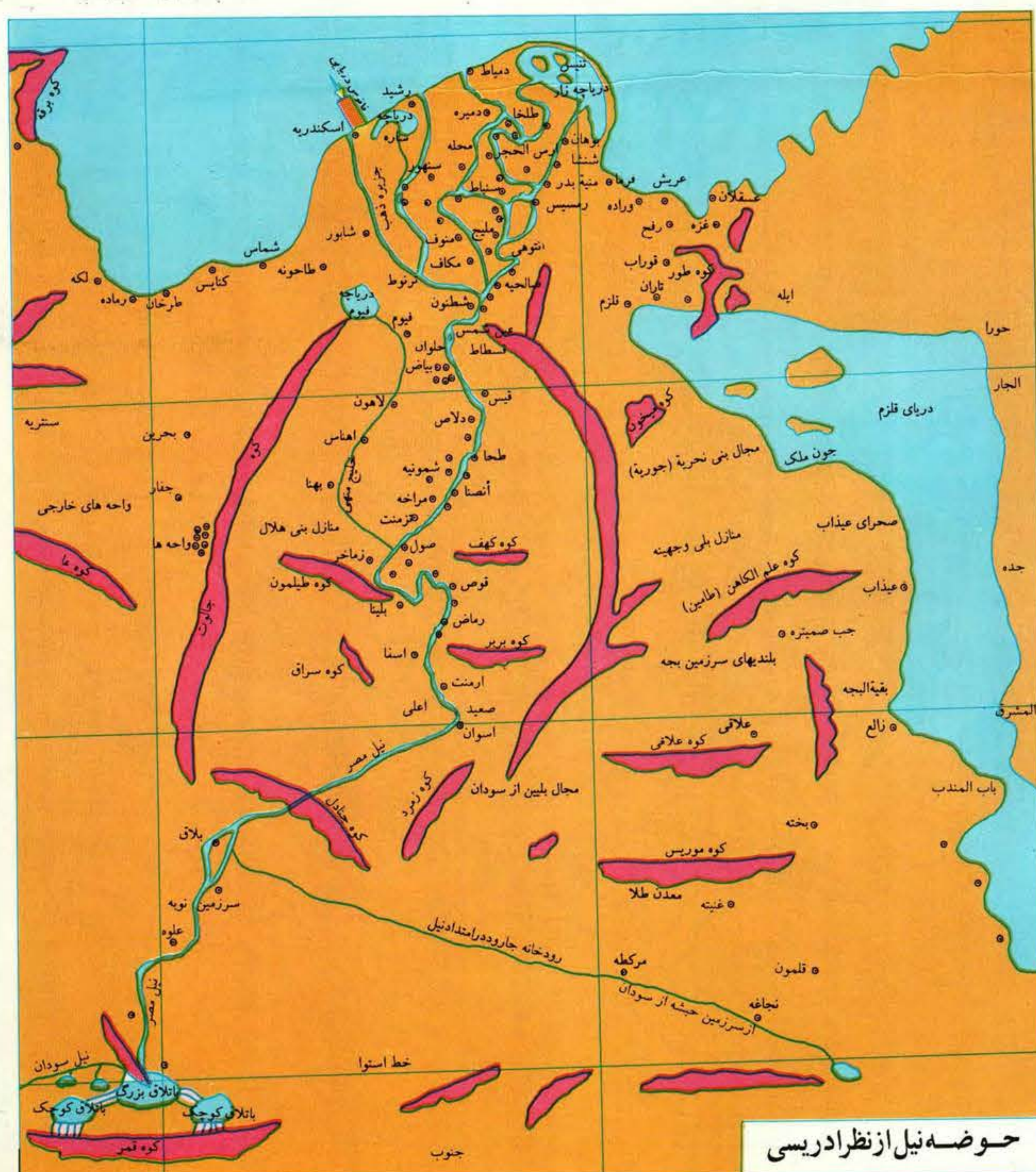



## نقشه عراق

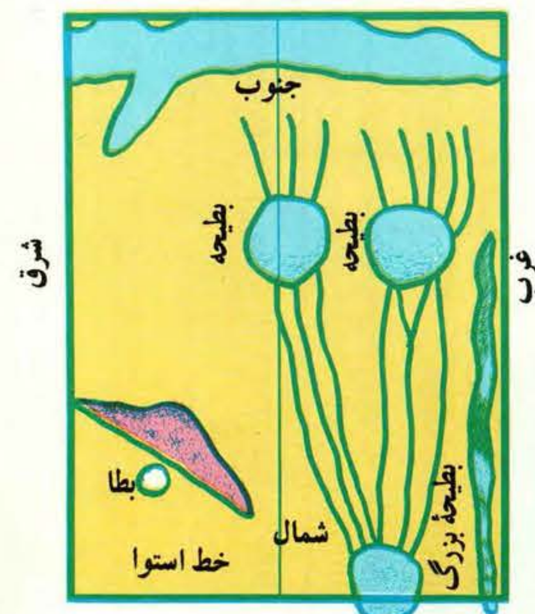
از مقدسی (در حدود ۳۷۵ هـ / ۹۸۵ م)

جزء ۳، تابلوی ۱۸

نقشهٔ (۱۰)




**نقشه (۱۱)**




**اقلیم پشت خط استوا**

**جزء پنجم همانا کوه قمر است**

**و جزء ششم آنکه نیل ازآن بیرون می آید**

**سرچشمه های نیل در نظرادریسی نقشه (۱۲)**

سرچشمه‌های نیل آن چنانکه در خلاصه کتاب نزهة المشتاق ادریسی آمده. این کتاب که ادریسی خود آن را نوشته و به غلیالم یعنی گیوم پادشاه نور من و جانشین روجر دوم تقدیم داشته انس المهج و روضة الفرج نام دارد و هنوز تحقیق و منتشر نشده است. بطیحه یعنی دریاچه. گمان می‌رود که بطیحهٔ بزرگ در اینجا معادل دریاچهٔ ویکتوریا میباشد.

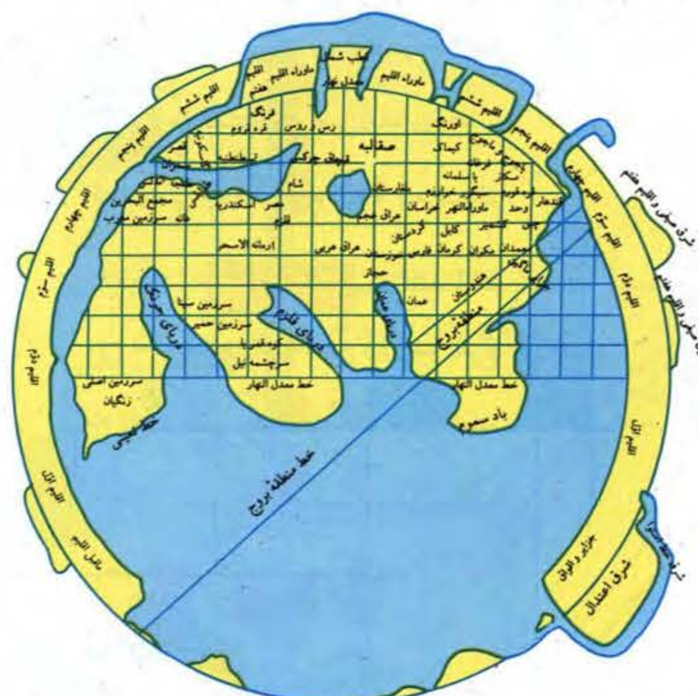
## نقشهٔ جهان

اثر ادریسی آن چنانکه میلر براساس نقشه های مختصری که ادریسی کشیده ساخته است. پاره ای از این نقشه‌ها که در نسخه‌های کتاب ادریسی یافت شده با پاره دیگر تفاوت‌هایی جزئی دارند. میلر آنها را گرد آورده و در کتاب نقشه‌های عربی منتشر ساخته است.

## نقشهٔ جهان

**ازمستوفی (۷۴۰ه) (۱۳۳۹م)**

نقل از میلر «نقشه های عربی»
ج ۵ - تابلوی ۸۳



قطب جنوب
معدل النهار

توجه: این نقشه در اصل، به شیوهٔ قدما، معکوس است، یعنی شمال آن در پائین نقشه و جنوبش در بالا قرار دارد. ما برای سهولت کار آنرا به شیوهٔ نقشه های جدید، معکوس گردانديم.

نقشهٔ (۱۴)

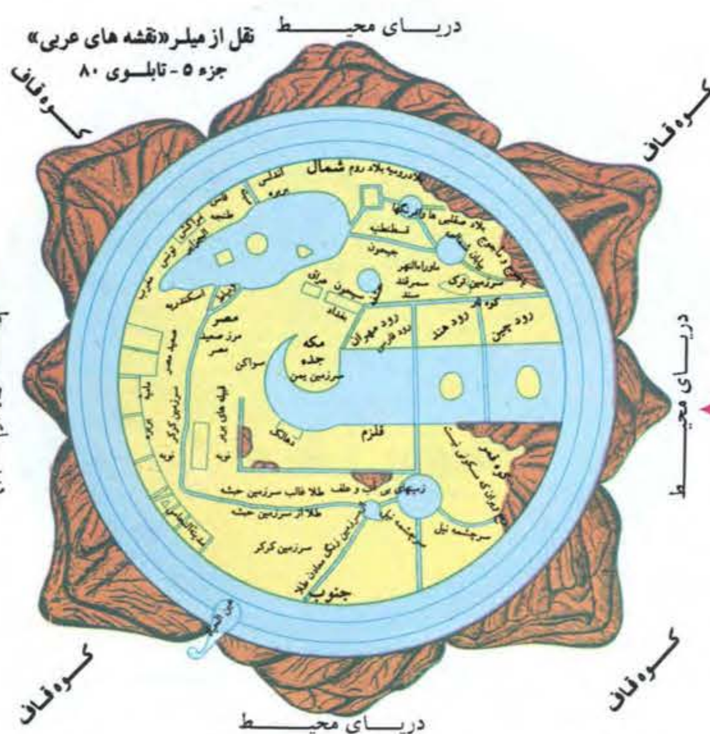
نقشهٔ (۱۳)

# نقشـهٔ جهـــان

## ازقزوینی (۶۰۰ - ۶۸۲ه/۱۲۰۳ - ۱۲۸۳م)

### گزیده هایی از کتاب آثــار البلاد و اخبــار العبـاد

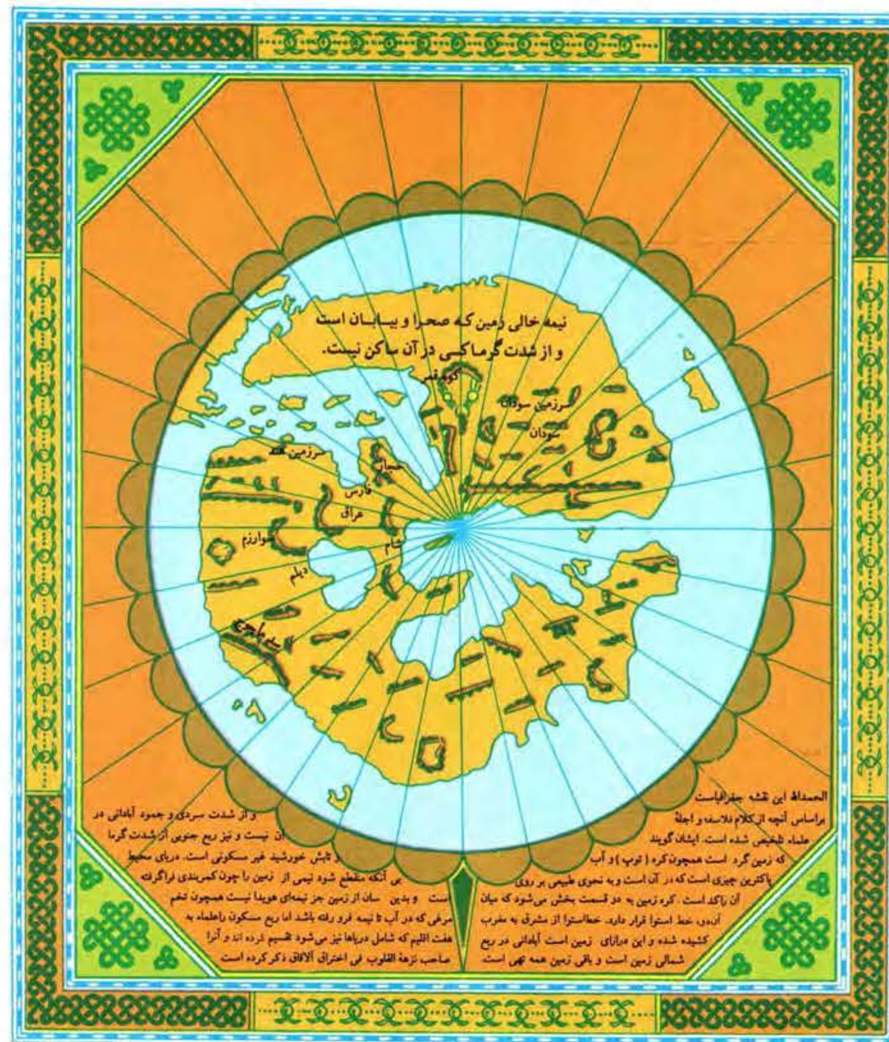
«و...زمین همانا جرمی است بسیط با اجزاء همانند که در اثر تابش آفتاب و بارش باران و وزش بادها در آن آثاری شگفت پدید آمده است و مناطق آن هر یک ویژگی خاصی دارند که در مناطق دیگر یافت نمی‌شود. برخی از آنها سنگ سخت شده است و برخی گل خالص و برخی شوره زار و هر یک را ویژگی ای شگفت و حکمتی بدیع است...کره زمین را چهار ربع جنوبی و دو ربع شمالی، ربع مکشوف شمالی ربع مسکون خوانده می‌شود و شامل دریاها و جزیره ها و رودها و کوه ها و بیابانها و شهرها و آبادیها است... این ربع مسکون را به هفت بخش تقسیم کرده و هر بخش را اقلیمی خوانده اند، گوئی فرشی است که طول آن از خاور به باختر و عرض آن از جنوب به شمال گسترده است... اما آنچه از آن(یعنی کره زمین) زیر قطب شمال قرار دارد منطقه ای است که از شدت سرما و انباشت یخ ها غیر مسکونی است... سرما در آنجابسیار شدید است، زیرا شش ماه در آنجا زمستان و شب است و هوا قیرگون است و آب از شدت سرما یخ می‌بندد و نه جانداری در آنجا هست و نه گیاهی. در برابر آن در جنوب شش ماه سراسر تابستان و روز است و هوا گرم می‌شود و چون اتشی سوزان همه چیز را می‌سوزاند و گیاه‌وجانداری در آنجا نیست. اما در سوی باختر تلاطم امواج اقیانوس مانع پیمودن راه است و در سوی خاور دریا و کوههای بلند مانع است و چون تأمل کنی مردم را می‌بینی که در هفت اقلیم محصور آمده‌اند و آنان را از حال بقیهٔ زمین خبر نیست...»




نقشهٔ (۱۵)

# پیکر زمین

## از صفاقسی (۹۵۸هـ - ۱۵۵۱م)

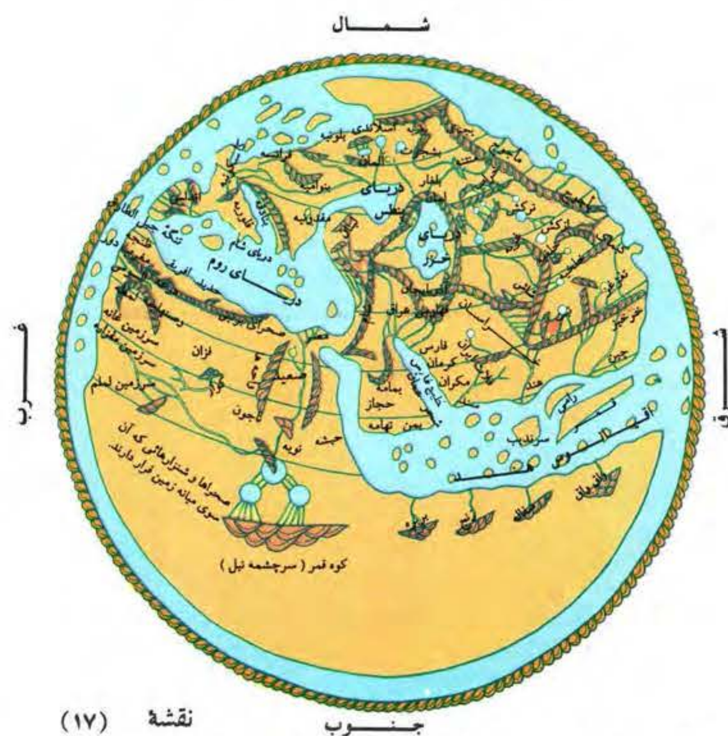



نقل از میلر کتاب «نقشه های عربی»
جلد ۵، صفحه ۱۷۵

نقشهٔ (۱۶)

# پیکر زمین

## از شریف ادریسی (۴۹۳-۵۶۰هـ)-(۱۰۹۹-۱۱۶۴م)



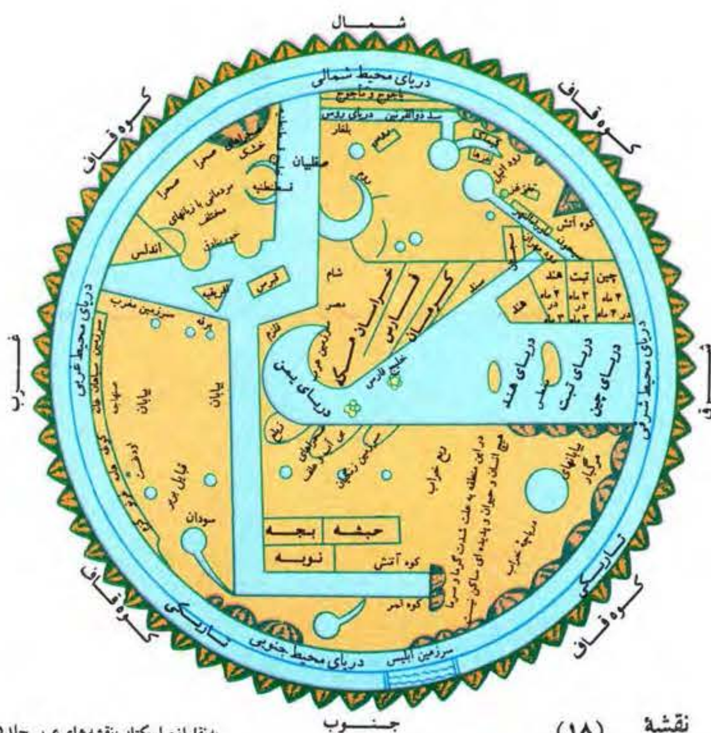

نقشهٔ (۱۷)

به‌نقل از میلر، کتاب نقشه های عربی
جلد ۵، صفحه ۱۶۰

توجه: نتچه ملاحظه می‌کنید در اصل نقشه‌ای وارونه بوده است که شمال آن در جنوب بوده و ماآنرا درست کردیم.

# پیکر زمین

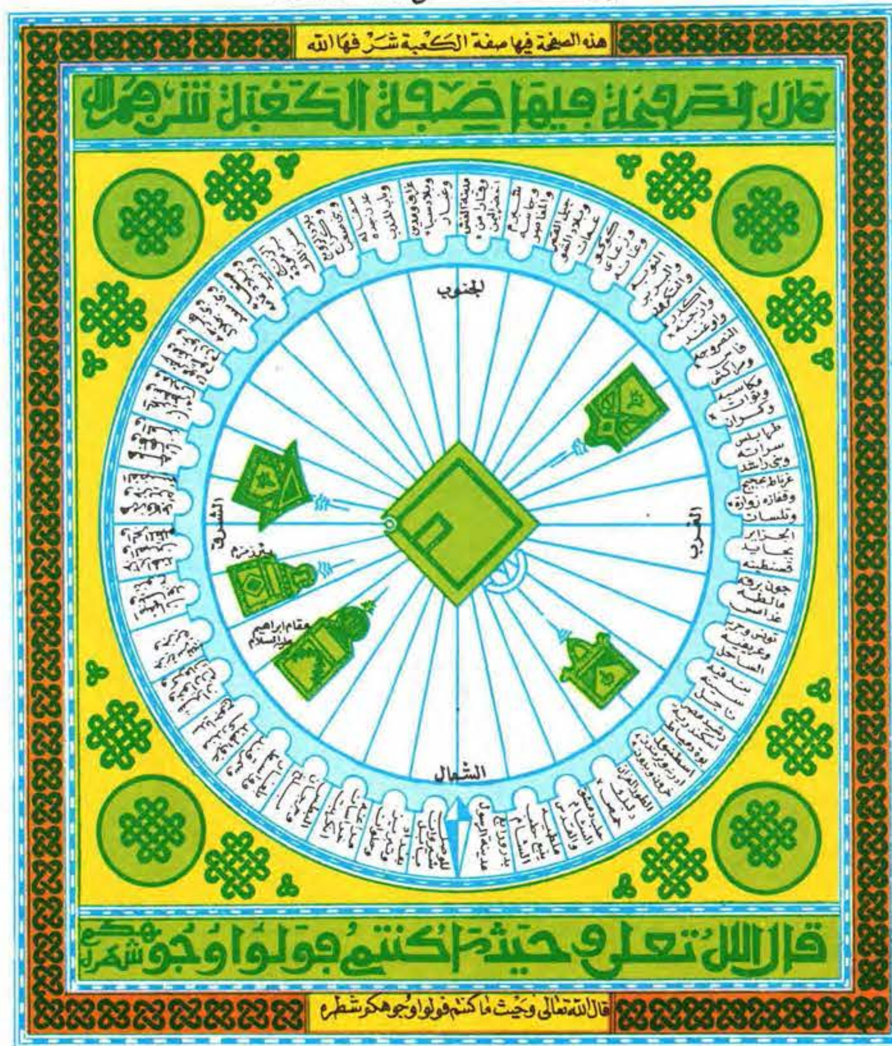
## از یکی از جغرافیدانان گمنام اسلامی




نقشهٔ (۱۸)

به‌نقل از میلر، کتاب نقشه‌های عربی جلد ۵

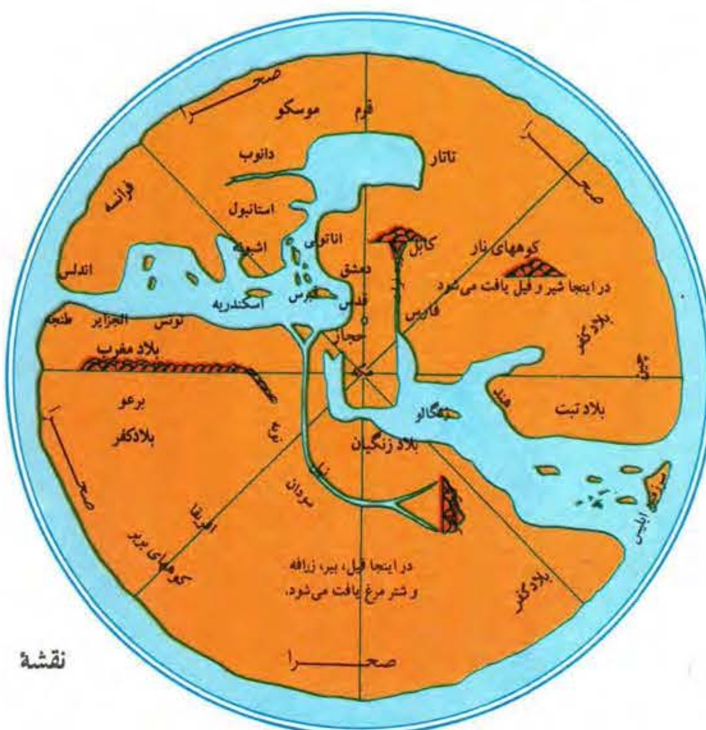
## نقشه سرزمینهای اسلامی
نسبت به مکه مکرمه
از صفاقسی (۹۵۸هـ-۱۵۵۱)




نقل از میلر کتاب «نقشه های عربی»
جلد ۵، صفحات ۱٥٤ و ۱۵۵

نقشهٔ (۱۹)

## نقشه کره زمین
از جیهانی (از جغرافیدانان سدهٔ ٤هـ-۱۰م)




نقشهٔ (۲۱)




نقشهٔ (۲۰)

نقل از میلر، نقشه های عربی
جلد ۵، تابلوی ٦٦



پیکرزمین: که محمدبن‌علی شرفی صفاقسی در سال ۱۰۰۹ هـ.ق (۱۶۰۰ - ۱۶۰۱ م) ترسیم کرد. این نقشه که بر یک قطعه پوست بره و با همین رنگهایی که اینک در نقشه آورده‌ایم تدارک دیده شده بود که هم اکنون در کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است.
به نقل از میلر نقشه‌های عربی

نقشهٔ (۲۲)

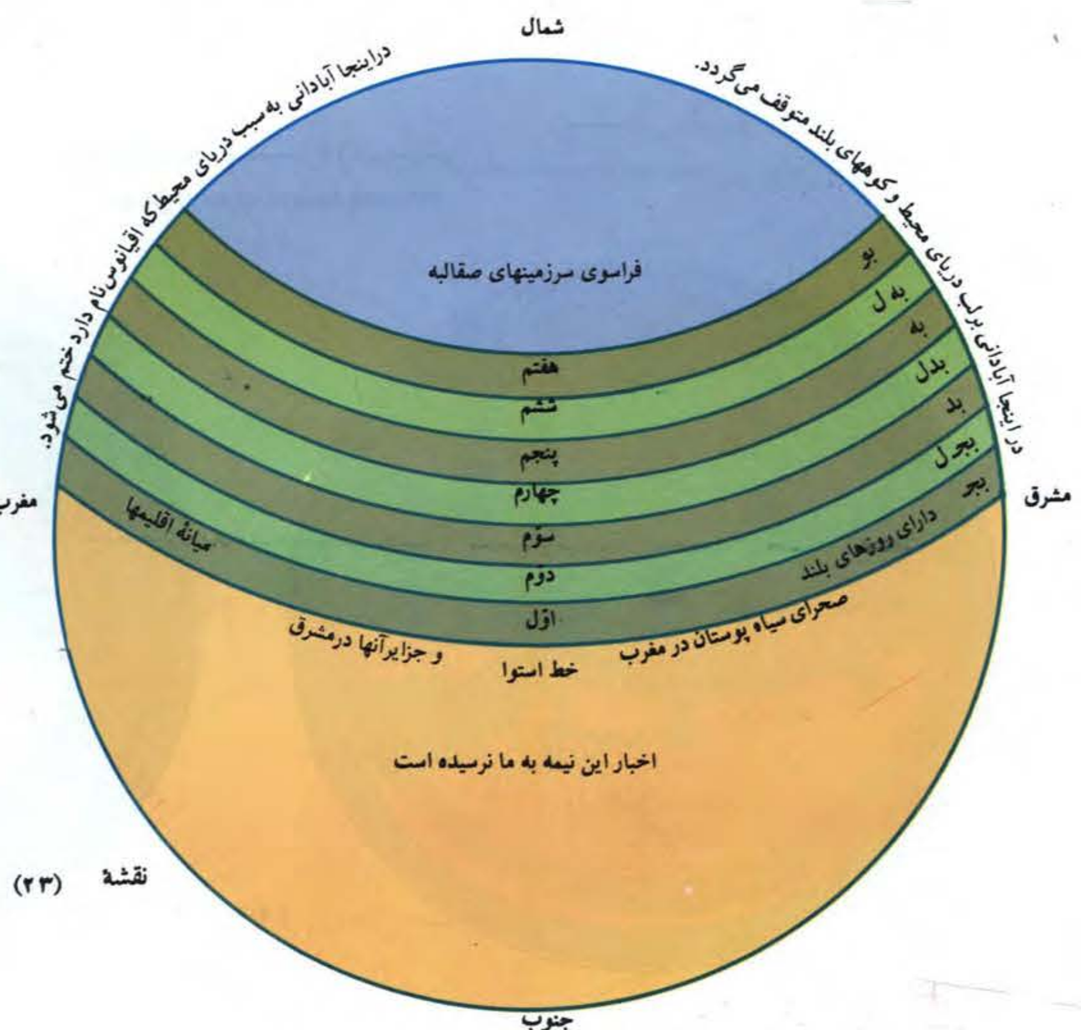
تـوضـیـح:

این نقشهٔ جهان‌نما منسوب به صفاقسی و تهیه شده در پایان سده‌های دهم هجری و شانزدهم میلادی را اگر همانند نقشه‌های امروزی که شمال در بالا است دوران دهیم و با نقشه‌های همین منطقه در اطلس‌های امروزی مقایسه کنیم اختلاف زیاد و باورنکردنی بین منطقه مدیترانه (بحرالروم) و بخش شرقی آسیائی آن خواهیم دید که حداقل ۵ قرن اختلاف بنیادی دارند. از نوار سفیدی که در شرق مدیترانه (در جهت شمالی جنوبی) ایجاد شده و یک دوران بیش از ۴۰ درجه در آسیا در جهات اربعه توجیه بدون شبکهٔ طول و عرض که می‌توانست دوران را توجیه کند جدا می‌سازد آیا ناشی از اشتباه مولف یا ناشی از بازسازیهای اشتباه‌آمیز است؟

بنابرنوشتهٔ ...
اما کار در منطقهٔ آسیا در درجهٔ ...
ادریسی که ۵ قرن پیش از این نقشه ...




نقشهٔ دریاهای جهان از دیدگاه بیرونی، آن چنانکه ...

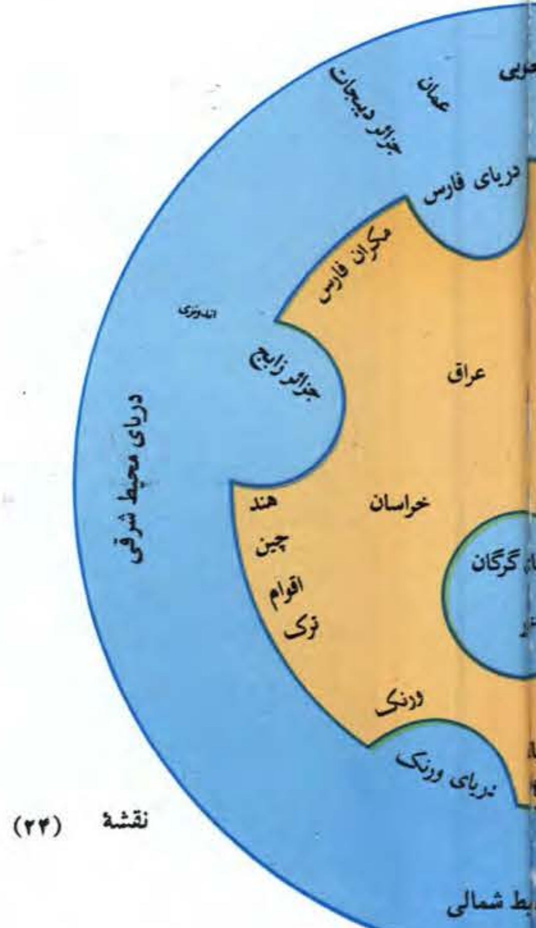



نقشهٔ (۲۳)

اقلیم های هفتگانه، از دیدگاه ابوریحان بیرونی

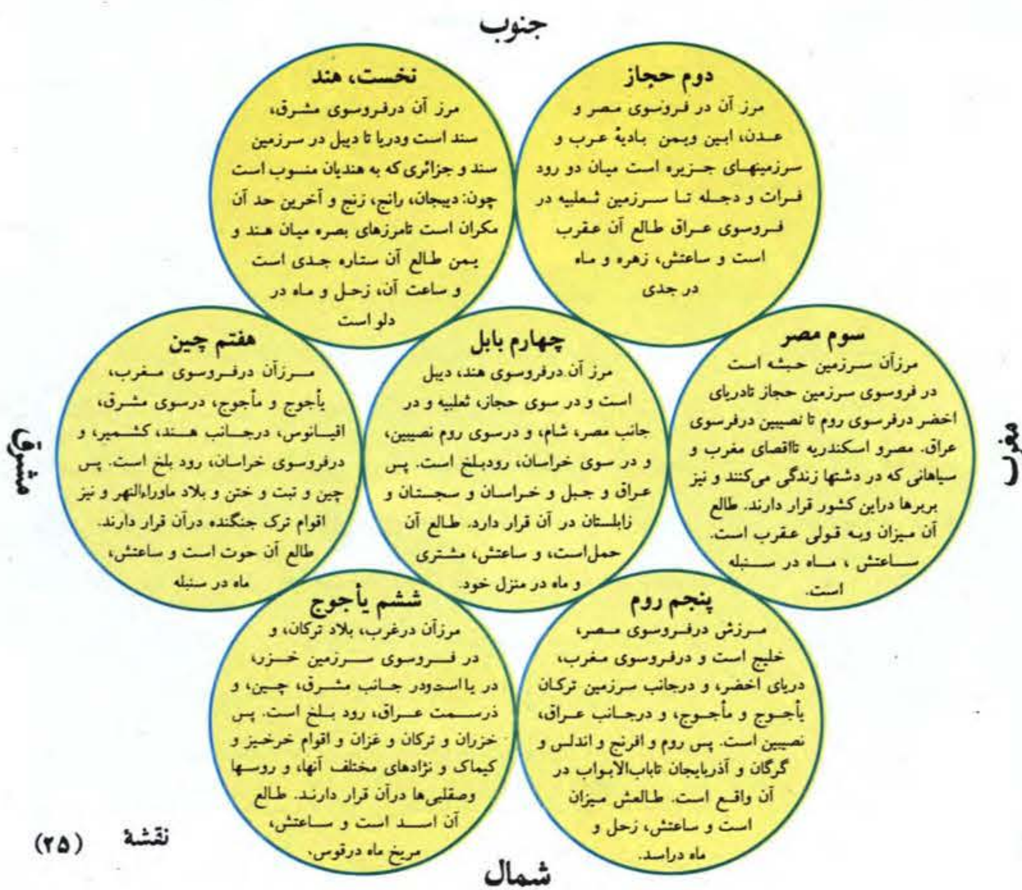
...ئف کتاب نزهة‌المشتاق است
...سیار پایین‌تری نسبت به نقشهٔ
...ه تهیه شده است، قرار دارد.

در نقشهٔ دیگری منسوب به صفافسی در همین اطلس که بلاد اسلام را پیرامون مکّه مکرّمه آورده است (نقشهٔ ۲۰ نسخه عربی اطلس ، نقشهٔ شماره ۱۹ ترجمه فارسی) ملاحظه میشود که چه اشتباهات جهت‌یابی در منطقه شرق دایره دیده می‌شود. در حالیکه در غربی و جنوب غربی این اشتباهات قابل قیاس با بخش شرقی و شهرها ی آسیائی نیست. ایکاش که مولف این نقشه‌ها منحصراً به دانش جغرافیائی خود در محدودهٔ مدیترانه و پیرامون آن اکتفا می‌کرد، که در آنصورت نام او در مقطعی از تاریخ نقشه‌نگاری اسلامی درخشش دیگری داشت.



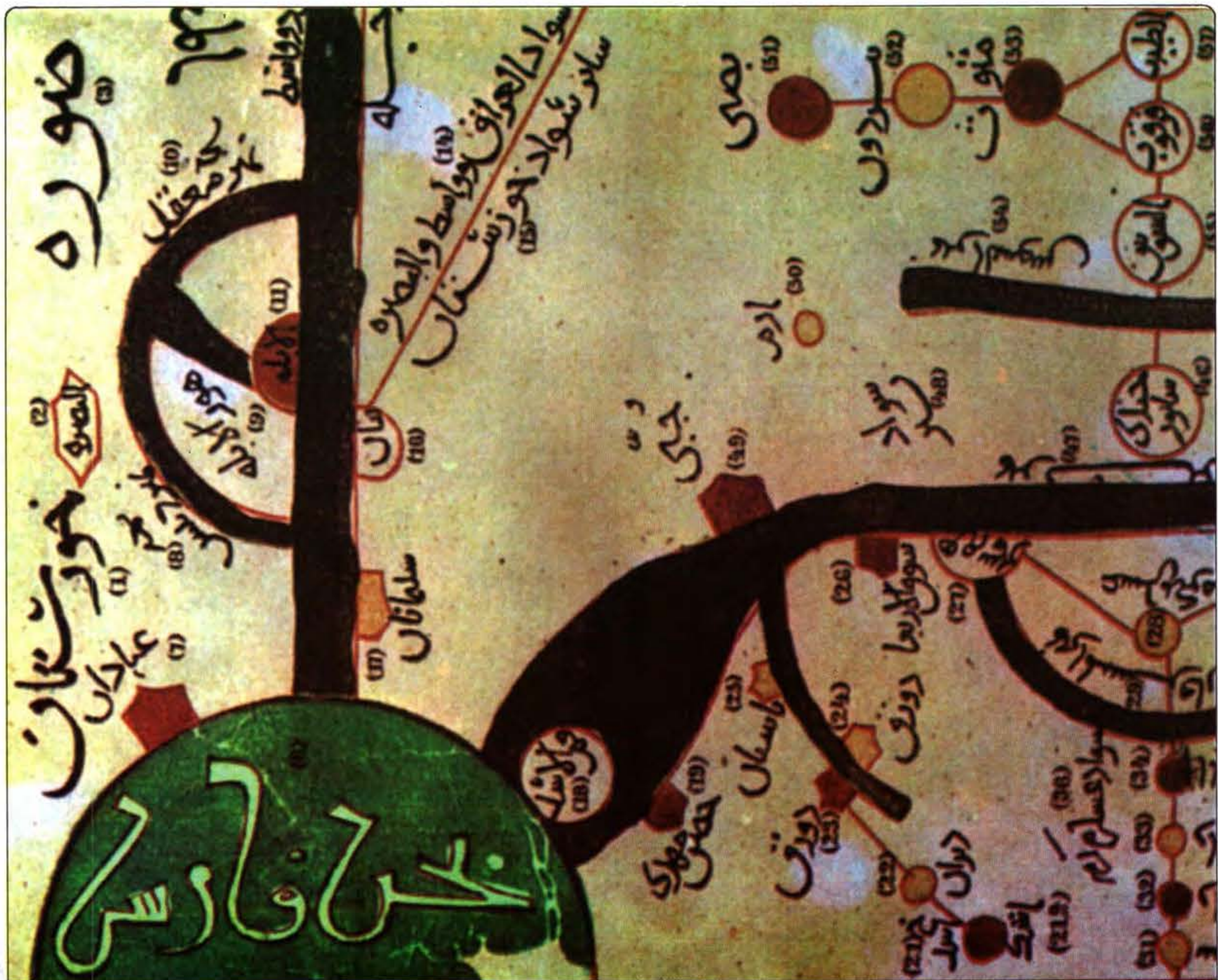

نقشهٔ (۲۴)

...ونی در کتاب التفهیم لاوائل صناعة‌التنجیم رسم کرده




نقشهٔ (۲۵)

تقسیم‌بندی کشورهای هفتگانه، آن چنانکه در معجم‌البلدان یاقوت آمده است.



**خلیج فارس در نقشه خوزستان از اصطخری (منبع کتاب اقالیم)**

## توضیح

بازسازی نقشه‌های قدیمی باروشهای نوین نقشه نگاری و چاپ، هم خدمتی است به احیای این نقشه‌ها و هم می‌تواند در جهت متقابل، به اصالت این نقشه‌ها صدمه و خدشه فراوان وارد کند. قضاوت در اصالت نقشه‌های قدیم مستلزم تخصّص و دسترسی به مراکز اسناد و «کارتوتک» های اروپا - آمریکا - آسیا و عثمانی است. مخصوصاً آن بخش از نقشه‌ها که مربوط به منطقه معروف به فلات ایران و خاورمیانه و آسیای مرکزی است که نقشه‌های آن طی چهار قرن اخیر از سوی محققین غربی به موزه‌ها و مراکز تحقیقاتی و انتشاراتی جهان راه یافته‌اند و سایر کشورهای منطقه در این چند دههٔ اخیر مصرف‌کنندهٔ دست دوم این نقشه‌ها بوده‌اند در حالیکه ما می‌توانیم سهم خوبی در شناخت اصالت این نقشه‌ها در سطح جهان ادا کنیم. در اینگونه نقشه‌ها گاه نام نگاری و «توپونیمی» مهمتر از خطوط و عوارض نقشه‌اند که اگر دستخوش کوچکترین جابجائی و دگرگونی سهوی یا عمدی بشوند (که گاه متأسفانه برای مقاصد ملی و سیاسی نیز استفاده می‌شوند) این بازسازی‌ها به غلط سازی می‌انجامد.

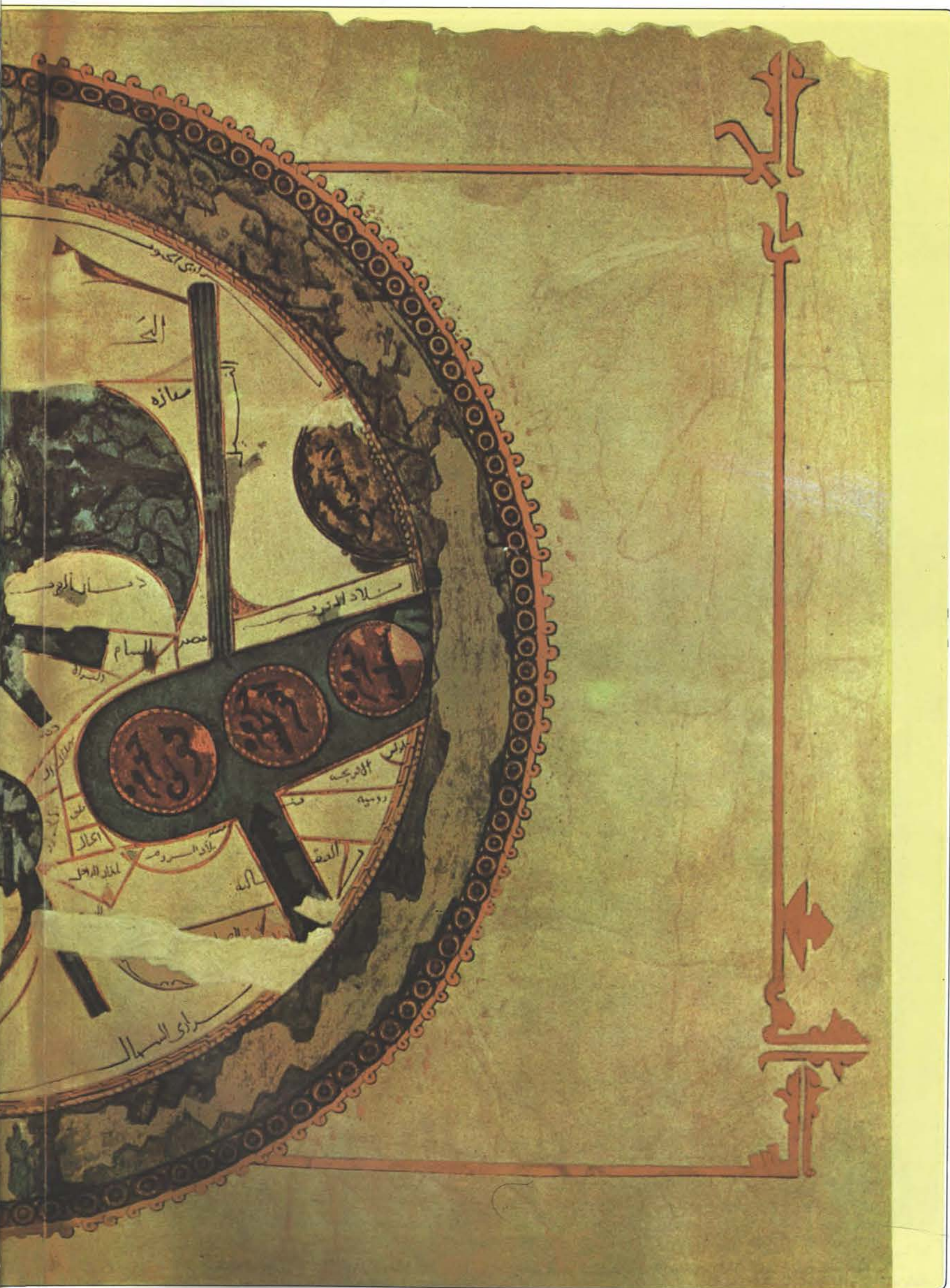
معکوس آن نیز صادق است که یک نقشهٔ قدیمی را قدیمی‌تر و کهنه‌تر از اصل نمایش دهیم. این کار تجاری در اروپا در سه قرن اخیر رایج بوده و هنوز هم کم و بیش ملاحظه می‌شود که برای جلب مشتاقان و علاقمندان به آثار قدیم و نقشه‌های قدیم سودجویان بهره می‌برند که البته گاه در بین آنها، نقشه‌های کپی بالنسبه صادقی نیز یافت می‌شود، کوتاه سخن آنکه: بهسازی ظاهری نقشه‌های قدیم همیشه در جهت حفظ امانت و اصالت نبوده و بهتر است که با اصل همراه باشد.

بهمین دلیل نسخ اصلی ۸ برگ نقشه در این فصل گنجانیده شده است.



خلیج فارس

از اصطخری (پیش از ۳۴۰ هـ. ق - ۹۵۰ م) اصل اثر محفوظ در قسطنطنیه در کتابخانه کوشک سلطان محمود






**خلیج فارس در نقشه جهان اصطخری**

نقل از کتاب دستنویس مورخ ۵۸۹ ه. ق - ۱۱۹۳ م که در کتابخانه دانشگاه لایدن محفوظ است.

نقشهٔ ۴ و ۲۶/۳



خلیج فارس از اصطخری (منبع کتاب اقالیم) متوفی در سال (۳۴۶ هـ.ق - ۹۵۷ م)



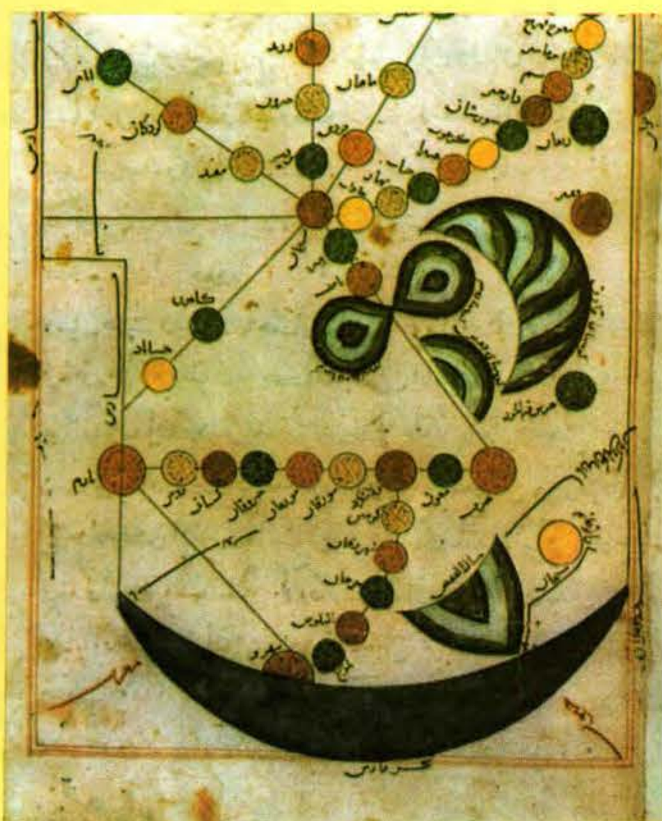
خلیج فارس از ادریسی (متوفی در سال ۵۶۰ هـ.ق - ۱۱۶۴ م) نقل از کتاب أنس المهج و حدائق الفرج



سرزمینهای اسلامی آسیای باختری در نقشه محمود کاشغری



استان فارس از اصطخری



خلیج فارس در نقشه کرمان
نقل از کتاب مسالک الممالک از اصطخری

# درآمدی برعلم نقشه نگاری (کارتوگرافی) نزد مسلمانان

## تاریخ و جغرافیا در نظر تازیان

تا پیش از اسلام تازیان به فکر ترسیم نقشه‌های تاریخی نیفتاده بودند، با اینهمه آنان پس از اسلام گامهایی بلند در فن ترسیم نقشه‌های جغرافیایی برداشتند، بدین سبب شایسته دیدیم در آغاز اطلس تاریخی و اسلامی حاضر دیباچه‌ای دردانش نقشه‌نگاری جغرافیایی نزد تازیان عرضه کنیم تا فضیلت ایشان را در این فن، بطور عموم، ارج نهیم و نیز اذعان نماییم که اطلس تاریخی حاضر در حقیقت دنبالهٔ آثاری است که پیشگامان این دانش برای ما به‌جای گذاشته‌اند. می‌دانیم که دانش‌های تاریخ و جغرافیا در نظر نیاکان تازی ما دو همزاد ناگسستنی و دو شاخهٔ به هم پیوسته از درختی یگانه در بوستان بیکران دانش بود. این امر تا روزگار ما نیز بر این منوال است، چه مورخ تا هنگامی که آگاهی استواری از جغرافیا نداشته باشد در رشتهٔ خود چیره دست نخواهد شد و شایستگی جغرافی‌دان نیز تنها درصورتی است که وی در دانش تاریخ دستمایه‌ای فراهم آورد، زیرا جغرافیا دانش مکان است و تاریخ، دانش زمان و زمان و مکان دو بعد از کل هستی بشری است و بعد سوم همانا خود انسان است که موضوع تاریخ و جغرافیا هر دو است.

## جغرافیا میان تازیان و یونانیان

عقیده رایج آن است که تازیان هنر نقشه‌نگاری را از یونانیان فراگرفتند و نقشه‌های آنان بر پایهٔ نقشه‌های بطلمیوس **اسکندری** بود که در شهر اسیوط مصر زاده شد و در سدهٔ دوم مسیحی در گذشت، اما پنداری از این نادرست‌تر نتوان یافت، زیرا نقشه‌های اصیل عربی همانا نقشه‌های بلدان‌شناسان و مسالک‌نگارانی است که دانش جغرافیایی شان بر جهانگردی و مشاهده مستقیم استوار بود و آنچه در قلمرو نقشه‌نگاری تازیان از یونانیان فراگرفتندنقشه‌های فلکی‌ای است که همانا شاخه‌ای از دانش اخترشناسی کهن است و آن دانشی است برپایهٔ تصورات و فرضیات بوده و مبتنی است بر تقسیم زمین- و به‌ویژه نیمکرهٔ شمالی- به هفت اقلیم افقی و نیز هفت اقلیم طولی فرضی و سپس پیوند این خطها با برجهای گنبد آسمان و کوشش برای توضیح اعلام جغرافیایی برحسب برجها و فلکهایی که مقابل آنها انگاشته می‌شد. از بین جغرافی‌دانان و نقشه‌نگاران مسلمان تنها خوارزمی و بتانی و سپس ادریسی از این‌روش پیروی کرده‌اند و دراین میان آنچه خوارزمی و بتانی نگاشته‌انداز دیدگاه نقشه‌نگاری بی‌ارزش است و ادریسی نیز تنها بدین منظور از این تقسیم‌بندی استفاده کرده که نقشه‌هایش به آسانی خوانده شود و خود بتواند از مربع‌های حاصل از برخورد خطهای طول و عرض درنگارش نقشه‌ای که درکتاب بزرگ خویش ***نزهة‌المشتاق فی اختراق الآفاق*** آورده بهره گیرد. ***نزهة‌المشتاق*** کتابی جغرافیایی است که به شیوهٔ مسالک‌نگاران اسلامی نوشته شده است و این همانا رمز اهمیت آن است، چه این کتاب به تعبیر امروز اثری است در جغرافیای طبیعی و انسانی که درآن از بطلمیوس جز اندک تأثیری که از آن سخن گفتیم دیده نمی‌شود.

## نقشهٔ زمین از آن بطلمیوس نیست

مادر کتاب خود ***الجغرافیة والجغرافیین فی‌الاندلس*** ثابت کرده‌ایم که نقشهٔ زمین منسوب به بطلمیوس ازآن وی نیست، زیرا متن جغرافیایی بطلمیوس که یاکوبوس آنگلوس داسکارپاریا[1] در سال ۱۴۰۶م از یونانی به لاتینی ترجمه کرد هیچ نقشه‌ای نداشته است. این متن لاتینی که اصل آن شناخته نیست ۶۵ سال پس از اتمام ترجمه، یعنی در ۱۴۷۱م، بدون هیچ نقشه‌ای در ویچنزای[2] ایتالیا منتشر شد، زیرا نقشه‌ها، چنانکه گویند، بخش هشتمی را تشکیل می‌داده که تازه در سال ۱۵۳۳م در بازل سویس به دست آمد و با استفاده از آن معلوم شد که نام اصلی جغرافیای بطلمیوس ***راهنمای پیکرزمین***[3] است. اراسموس هلندی به ترجمهٔ این متن از یونانی به لاتینی پرداخت و ترجمه را بدون هیچ نقشه‌ای به پایان آورد اما انتشار این ترجمه تا سالها انجام نپذیرفت، و در اینجا یعنی در همین نسخهٔ منتشر

1) Jacobus Angelus de Scarparia
2) Vicenza
3) Geographike Huphegesis

شده از ترجمهٔ اراسموس است که ما به نقشه‌ها بر می‌خوریم گویی ناشران کتاب خواسته‌اند متن کامل جغرافیای بطلمیوس را منتشر سازند، پس از خود نقشه‌هایی بدان افزوده‌اند و در نگارش آنها از یک سو به گفته‌های بطلمیوس و از سوی دیگر به نقشه‌های پورتلانی[1] استفاده کرده‌اند. این نوع نقشه‌ها، که ابتکار دریانوردان ایتالیایی و کاتالونیایی‌ها است، از دقت خاصی برخوردار هستند که نه بطلمیوس از آن آگاهی داشت و نه هیچیک از پیشینیان. یکی از دلائل این امر سخن پیترو دل ماسایو[2] فلورانسی است که غالب ترسیم نقشه‌های رایج بطلمیوسی را به او نسبت می‌دهند. وی می‌گوید که در ۱۴۵۸م جغرافیای بطلمیوس را خود از نو تدوین کرده و نقشه‌های آن را به دست خود کشیده است. وی در مقدمه‌اش می‌گوید که در کتاب خویش ۲۷ نقشهٔ بطلمیوسی را منتشرکرده و از خود نقشه‌های تازه‌ای ازاقلیم دیگر و جز آن بدان افزوده است. اینک عین نوشتهٔ او: Cum Additione Provineciarum Noviter Repertarum et Aliis Nonulla.

همچنین است نقشهٔ ایتالیا که راهب پاولینو به نقشه‌های بطلمیوس افزوده و آن را به وی نسبت داده و در نگارش آن از نقشهٔ دیگری از ایتالیا نگاشتهٔ پیترو واسکونتی[3] استناد کرده است. همین سخن در بارهٔ بهترین نسخهٔ جغرافیای بطلمیوس و نقشه‌های آن نیز، که کار دومینیکوس نیکولاوس گرمانوس[4] در نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم میلادی است، گفته می‌شود. این مرد به دست خود ۱۲ نسخه از جغرافیای بطلمیوس را پرداخته و نقشه‌های آن را نیز به دست خود کشیده و گفته است که حک و اصلاحاتی در متن اعمال کرده و نقشه‌های آن را در اندازه‌های کوچکتر و ساده‌تر ازنو ترسیم کرده است و حتی به‌صراحت می‌گوید که نقشه‌هایی را که به‌بطلمیوس نسبت داده با روشی که خود ابداع کرده کشیده و خطاهای نقشه‌ها را تصحیح کرده و نقشه‌های تازه‌ای نیز به‌آن افزوده است. برپایهٔ یکی از نسخه‌های همین دومینیکوس نیکولاوس گرمانوس جغرافیای ساختگی بطلمیوس و نقشه‌های آن به سال ۱۴۷۷م در پولونی ایتالیا به‌چاپ رسید و به سال ۱۴۷۸ در رم تجدید چاپ شد، و همین دو چاپ مأخذی است که نقشه‌های منسوب به‌بطلمیوس را از آن نقل می‌کنند.[5]

## اصالت نقشه‌های اسلامی

بحث از نقشه‌های بطلمیوسی را تنها از این جهت به درازا کشاندیم که خطایی رایج را تصحیح کنیم و تصریح نمائیم که نقشهٔ شریف ادریسی که اکنون دردست است نخستین نقشهٔ کاملی است که آدمی از زمین پرداخته است و ما آن را با توضیحاتی جامع ضمن نقشه‌های این دیباچه منتشر ساخته‌ایم و در جای خود از آن سخن خواهیم گفت.

پس از این توقف کوتاه که ضمن آن به اثبات اصالت دانش نقشه‌نگاری تازیان پرداختیم به اختصار از تاریخ آن سخن می‌گوییم و در این کار از نمونه‌هایی که برای نشان دادن سیر تحول دانش نقشه‌نگاری (کارتوگرافی) نزد مسلمانان برگزیده‌ایم مدد می‌جوییم.

همهٔ کتاب‌های جغرافیایی عرب اساساً برنقشه استوار بوده است، بسیاری از آنان نخست نقشه می‌کشیدند و سپس کتابی در شرح آن و توضیح جایهای آن می‌پرداختند. این روشی است که همهٔ بلدان شناسان درکتابهای جغرافیایی خود بدان اشاره کرده‌اند و حتی یکی از آنان که همانا ابوالقاسم بن‌حوقل است کتاب خود را ***صورة‌الارض*** نامیده یعنی نقشه‌ها، مبنای کار است و خود کتاب شرح و تعلیق آن.

## سهراب و دانش جغرافیا

سهراب در کتاب ***عجائب الاقالیم السبعة*** روش نقشه‌نگاری را شرح داده است. سهراب جغرافی‌دانی مسلمان و ایرانی است که از زندگی‌اش جز اندکی نمی‌دانیم. وی در سدهٔ چهارم هجری می‌زیسته و معاصر بلخی، پیشگام مسالک‌نگاران اسلامی، بوده و خویشتن را در کتاب یاد شده «سهراب فقیرترین خلق خدا» معرفی کرده است. بسیاری او را با ابن سرابیون پزشک معروف اشتباه کرده‌اند و برخی او را ابوالحسن‌بن حسن بن بهلول معروف به سهراب نامیده‌اند. نسخهٔ خطی کتاب او را فلیکس جونز[1] بررسی و پژوهش کرده است اما آنکه متن کتاب را منتشر ساخته هانس فون مژیک[2] است که آن را به سال ۱۹۲۹م در وین به چاپ رسانده است. فون مژیک همان کسی است که کتاب ***صورة‌الارض*** خوارزمی را منتشر ساخته و این کتاب هم خلاصهٔ بی روحی است از کتاب ***راهنمای پیکر زمین*** یاد شده اثر بطلمیوس. شباهت کتابهای سهراب و خوارزمی تا بدان پایه است که می‌توان گفت سهراب کتاب خوارزمی را با اندک افزوده‌هایی، از جمله مطالبی در بارهٔ رودهای عراق، نقل کرده است.

متن کتاب ***صورة‌الارض*** سهراب راگای لسترنج[3] متخصص جغرافیای عرب ترجمه کرده است. لسترنج مؤلف کتاب ***فلسطین در عصر اسلامی***[4] و نیز کتاب بلند آوازهٔ ***سرزمینهای خلافت شرقی***[5] است که در توصیف نواحی شرقی قلمرو خلافت اسلامی از مهمترین کتابها به شمار می‌رود.

سهراب در آغاز کتاب ***صورة‌الارض*** شیوهٔ نقشه‌نگاری را شرح داده و ابتداء روش ترسیم خطهای طول و عرض را به شیوهٔ بطلمیوس بیان کرده است زیرا او ناقل خوارزمی است و خوارزمی خود نمایندهٔ مکتب جغرافی‌دانان مسلمانی است که از بطلمیوس تأثیر پذیرفته بودند. جورج سارتون[6]، دانشمند آمریکایی و صاحب کتاب مقدمه بر تاریخ علم،

---

۱) مراد از نقشه‌های پورتلانی نقشه‌های بندرگاهها است که دریانوردان ایتالیایی و کاتالونیایی‌های اسپانیا ابداع کرده اند. نمونه‌های بسیاری از این نقشه‌ها که به دقت شهره‌اند امروزه در دست است.

2) Pietro del Massajo

3) Pietro Vasconti

4) Dominicus Nicolaus Germanus

۵) نگاه کنید به کتاب ما : *الجغرافية والجغرافيين فی‌الاندلس*، چاپ اول، مادرید، ۱۹۶۷م، صص ۲۳۳ - ۲۳۵.

---

1) Felix Jones

2) Hans Von Mzic

3) Guy Lestrange

4) Palestine under The Moslims

5) Lands of The Eastern Caliphate

6 ) George Sarton

خوارزمی را بزرگترین جغرافی‌دانان تاریخ خوانده و گفته است که وی دقیقتر از بطلمیوس است و در ترجمهٔ وی از کتاب بطلمیوس حک و اصلاحاتی به چشم می‌خورد که حاکی از آن است که وی در قریحه علمی و توصیفهای جغرافیایی سخت بر بطلمیوس پیشی جسته است.
خوارزمی پس از شرح روش ترسیم خطهای طول و عرض، شیوهٔ ثبت اعلام جغرافیایی بر نقشه را بر مبنای تقسیم آن به اقلیمهای هفتگانه بیان داشته وسخن خود را چنین پایان داده است.«و همهٔ آن را برآن صورت که باز گفته‌ام به‌کار بند و طول را از جدول طول و عرض را از جدول عرض که از بهر تو نگاشته‌ام بیرون آر و از لغزش بپرهیز، خدای تعالی تو را، انشاءالله، موفق می‌گرداند».

## جغرافی دانان عرب و اعداد هندسی

گفتنی است که آن گروه از دانشمندان مکتب جغرافیای اسلامی که از جغرافی‌دانان یونانی و رومی از جمله استرابون تأثیر پذیرفته بودند، اعداد را در نقشه‌ها و متون خود با حروف می‌نوشتند، زیرا در آن هنگام اعداد عربی هنوز شکل نهایی خود را نیافته بود و می‌دانیم که شکل اعدادی که عرب ها تکامل بخشیدند همان است که غربیان نقل کرده‌اند و نزد ما به اعداد فرنگی معروف است. اما شکل اعدادی که هم اکنون در سراسر جهان عرب - به استثنای مغرب- رایج است همان است که عرب ها از هندیان فراگرفتند وبه شکل کنونی در آوردند وبه همین سبب اعداد هندی نامیده می شود. امامقادیر عددی حروف آنگونه که در آثار خوارزمی و سهراب آمده به قرار زیر است، آنچه آورده‌ایم برپایهٔ محاسبه و شرح هانس فون مژیک است:

| | | | |
|---|---|---|---|
| ا = ۱ | ح = ۸ | س = ۶۰ | ت = ۴۰۰ |
| ب = ۲ | ط = ۹ | ع = ۷۰ | ث = ۵۰۰ |
| ج = ۳ | ی = ۱۰ | ف = ۸۰ | خ = ۶۰۰ |
| د = ۴ | ک = ۲۰ | ص = ۹۰ | ذ = ۷۰۰ |
| هـ = ۵ | ل = ۳۰ | ق = ۱۰۰ | ظ = ۸۰۰ |
| و = ۶ | م = ۴۰ | ر = ۲۰۰ | ض = ۹۰۰ |
| ز = ۷ | ن = ۵۰ | ش = ۳۰۰ | غ = ۱۰۰۰ |

مقادیر عددی این حروف با مقادیر عددی حروف در حساب معروف به جُمَّل، که در شعر و محاسبهٔ تاریخ‌هابه کار می‌رود، تفاوت دارد. خوشبختانه مکتبةالمثنی در بغداد هنگام تجدید چاپ کتاب خوارزمی که پیش تر هانس فون مژیک منتشر کرده بود، مقدمهٔ آلمانی آن راکه ضمن آن فون مژیک رمز مقادیر عددی حروف در نقشه‌های جغرافیایی راگشوده است به چاپ رساند. در غیراینصورت بی‌شک ما نمی‌دانستیم چگونه اعدادی راکه در نقشه‌های خوارزمی و سهراب و بتانی آمده بخوانیم.

## انواع نقشه‌های جغرافی دانان اسلامی

تازیان و مسلمانان چهار نوع نقشه می‌شناختند:

**نوع اول**، نقشه‌های توضیحی که از تباطی با شکل‌های جغرافیایی نداشت و تنها شکلهایی توضیحی بود که برخی از جغرافی‌دانان برای روشن‌کردن تصورات خود در ذهن خوانندگان از آن سود می‌جستند. پس اگر مؤلف می‌گفت که پیکر زمین شبیه پیکر پرنده‌ای است که دمش در خاور و سینه‌اش در عراق و شام و سرش در مغرب و اندلس است پیکر پرنده‌ای یا طیلسانی یا مانند آن رامی‌کشید.

**نوع دوم**، نقشه هایی که در پیوند دادن نجوم با جغرافیا و ترسیم خطهای طول و عرض برحسب یافته‌های فرضی نجومی، متأثر از روشهای یونانیان بود. نقشه‌های خوارزمی و سهراب و بتانی و بیرونی از همین قبیل است.

**نوع سوم**، نقشه‌های معروف به «پیکر زمین» (صورةالارض) که بسیاری از آنها را در کتابهای مسالک‌نگاران و بلدان‌شناسان یافته‌ایم، و اینان وابستگان مکتب جغرافیای توصیفی اند که بر جهانگردی و مشاهدهٔ شخصی استوار بود. اینها درست‌ترین نقشه‌های عربی و از لحاظ علمی و عملی ارزشمندترین آنها است.

**نوع چهارم**، نقشهٔ ادریسی است که وی آن را به شیوه‌ای که خود در مقدمهٔ *نزهةالمشتاق* شرح داده کشیده و ما بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

## دانشوران اسلامی و مکتبهای اصیل جغرافیایی

مکتب بلدان شناسان و مسالک‌نگاران همانا مکتب اصیل جغرافی‌دانان و نقشه‌نگاران اسلامی است که ابتکاری یکسره عربی است[1] و به دست نخستین دانشوران مجموعه نویس عرب آغاز گردیده.آنچه در پی می‌آید شرحی است از احوال بزرگان این مکتب:

**هشام بن سائب کلبی**: مورخ و نسب شناس نامدار، در گذشتهٔ سال ۲۰۶هـ ق/۸۲۱م. او فرزند محمدبن سائب کلبی و صاحب *کتاب‌البلدان الکبیر* و *کتاب‌البلدان الصغیر*است که تاکنون هیچیک ازآنها به‌دست نیامده. در بارهٔ کتابهای بی شمار او نگاه کنید به کتاب *الفهرست* ابن‌ندیم، چاپ بیروت، ص ۱۴۱ و بعد.

**اصمعی، ابوسعید عبدالملک بن قریب، لغت شناس و مجموعه نویس بصری** (۱۲۲-۲۱۳هـ ق/۷۴۰-۸۲۸م).

**یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب بن وهب بن واضح**، کاتب عباسیان (متوفی ۲۶۶هـ ق/۸۷۹م)، صاحب *کتاب البلدان*.

**بلاذری، احمدبن‌یحیی بن‌جابر** (متوفی ۲۷۹هـ ق/۸۹۲م)، مورخ و مؤلف پر آوازهٔ کتاب *انساب الاشراف* و صاحب کتاب *فتوح‌البلدان*.

**اصطخری، ابوالقاسم محمدبن ابراهیم کرخی**: از جزئیات زندگی وی جز اندکی نمی‌دانیم. در سدهٔ چهارم هجری/دهم میلادی می‌زیست. سرزمینهای اسلامی را زیر پا گذاشته و دانسته‌های جغرافیایی دقیق و کاملی گردآورده بود. وی در رأس مکتب بلدان شناسان و مسالک‌نگاران

۱) مؤلف محترم همه جا عنایت خاصی به «عرب» دارد. ای کاش به جای آن لفظ «مسلمان» رابه کار می‌برد تا به واقعیت نزدیکتر می‌شد زیرا اگر قرار بود مثلاً عامل «ایرانی» را از این میان بیرون بکشیم، چیز عمده‌ای برای «عرب» باقی نمی‌ماند (مترجم).

اسلامی و کتاب خود *المسالک و الممالک* را میان سالهای ۳۱۸-۳۲۱ه‍ ق/۹۳۰-۹۳۳م تألیف کرده است. وی نخستین کسی است که نقشهٔ جهان اسلام را به شیوهٔ جهانگردان و براساس مشاهدهٔ شخصی ترسیم کرده است. همهٔ مسالک‌نگاران پس از وی از او تأثیر پذیرفته و از نقشه‌های او اقتباس کرده‌اند، حتی ادریسی که اساساً به او استناد کرده و در مقدمهٔ *نزهةالمشتاق* فقراتی طولانی از او نقل کرده است. وی نخستین نقشه‌نگار مسلمانی است که نقشهٔ اقلیمهای مورد بحث خود را بی آنکه از روشهای یونانیان تأثیر پذیرد و بدون پیوند دادن خطهای طول و عرض و موقعیتها و جایها ترسیم کرده است. خود در مقدمهٔ کتابش می‌گوید:

«و مثال چنان نهادیم که دریای محیط کی گرد بر گرد زمین است آنرا صورت کردیم، و جزایر ویران و آباد و جایگاه هر اقلیمی چنان که در زمین هست پدید آوردیم و نام آن جایگاه برو نوشتم چنان که در صورت معلوم گردد و چون ممکن نشد درشکل این صورت حکایت همهٔ اقلیمها چنان که هست نگاشتن و مقدار اشکال آن از طول و عرض و گردی و تربیع و تثلیت و دیگر صفت اشکال آن بجای آوردن، اختصار برآن افتاد که صورت هر جایگه یاد کنیم از اقلیمهای مسلمانی تا معلوم گردد».[1]

در این فقره، به اختصار روش علمی مسلک‌نگاران در نقشه‌نگاری بیان شده است. مؤلف اقلیمهای جهان اسلام را به بیست اقلیم بخش کرده و به هر یک نقشه‌ای اختصاص داده است.

وی از جزیرةالعرب آغاز کرده و آن را اقلیمی مستقل و قائم به ذات شمرده، زیرا کعبه و مکه، که ام القرای اسلام است، درآن قرار دارد و خود واسطةالعقد این اقلیمها است؛ پس از سرزمین عرب نیز دریای فارس را قرارداده و بدینسان، در کار نقشه‌نگاری، نوآوری کرده زیرا جزیرةالعرب را نخستین اقلیم زمین و مرکز اقلیمهای آن شمرده است، حال آنکه جغرافی‌دانان متأثر از یونان، فارس یا سرزمین ایرانشهر را نخستین اقلیم می‌شمردند. همهٔ مسالک‌نگاران عرب از این روش اصطخری پیروی کرده‌اند، به‌همین سبب نیز نقشه‌ها و کتابهای ایشان اطلس اسلام نام گرفته است. نخستین کسی که این نام را بر آثار آنان اطلاق کرد کنراد میلر در مجموعهٔ نقشه‌های اسلامی بود. وی این مجموعه را در کتاب *اطلس اسلام* یا *مجموعهٔ نقشه‌های عربی*، که در مآخذ این فصل از آن یاد کرده‌ایم، منتشر ساخته است.

**بلخی، ابوزیدبن سهل:** که بنیان گذارحقیقی مکتب مسالک‌نگاران اسلامی است، در سال ۳۲۲ه‍ ق/۹۳۴م درگذشت و معاصر اصطخری بوده است سراسر زندگیش را در سفرهای جغرافیایی گذرانده و کتابی به نام *صور الاقالیم* تألیف کرده که *اشکال البلاد و تقویم‌البلدان* نیز خوانده شده و گمان می‌رود که نخستین کتابی باشد که به زبان عربی در جغرافیای توصیفی مسالک تألیف کرده اند. وی نقشهٔ اقلیم‌های اسلامی راتا آنجا که می‌توانسته با رنگهای مختلف ترسیم می‌کرده. این کتاب و نقشه‌های آن اینک از میان رفته است اما پاره‌های آن رادر تألیف اصطخری و ابن‌حوقل و ترجمهٔ فارسی متن کتاب بلخی یافته‌ایم. گویند کتاب اصطخری و نقشه‌های آن همه منقول از کتاب بلخی است، تا آنجا که مسئله‌ای در این باره پدیدآمده که کنراد میلر و دیگر پژوهندگان جغرافیای عرب آن را مسئلهٔ بلخی - اصطخری[1] نامیده‌اند.

**جیهانی، ابو عبدالله بن احمدبن نصر، وزیر سامانیان:** در خدمت امیر اسماعیل سامانی بود و در صف دانشمندان برجسته‌ای چون بیرونی و ابن سینا، که در سرزمین سامانیان پدیدار شدند و به کارپرداختند، به شمار می‌آید. هنگامی که امیر مزبور کشته شد جیهانی به‌نیابت از امیر نصربن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ه‍. ق/۹۱۳-۹۴۳م) که هنوز خردسال بود حکومت را در دست گرفت و در سال ۳۰۲ه‍ ق/۹۱۴م عهده‌دار وزارت شد.

جیهانی کتاب *المسالک فی‌معرفةالممالک* یا *المسالک‌والممالک* را تألیف کرده ودرآن به اصطخری ونقشه‌هایش استناد نموده و دانسته‌هایی ارزشمنداز سرزمینهای هندوسند وسرزمین‌های ایران وچین وآسیا بدان افزوده است. این کتاب از میان رفته اما بسیاری ازجغرافی‌دانان ازجمله ادریسی ازآن اقتباس کرده‌اند. وی بزرگترین جهانگردان مسلمان آسیا همانند ابودُلف مُسْعِربن مهلهل و ابن‌فضلان را دیده بوده است. مقدسی سخت بر او خرده گرفته و گفته است که وی منجم و فلک شناسی است که از اقلیمها سخنی به‌میان نیاورده است، امامسعودی‌اورامی‌ستاید. ایگناتی‌کراچکوفسکی[2] صاحب کتاب *ادبیات جغرافیایی عرب* نیز نظر مقدسی را تأیید کرده است. ابن‌حوقل علاوه برکتاب اصطخری کتاب دیگری هم با خودداشته که در جایهای بسیاری از کتاب خود، *صورةالارض*، بدان استشهاد کرده است. نقشه‌ای که وی از زمین تصویر کرده به دست ما رسیده است و آن نخستین نقشهٔ زمین است که از آراء یونانیان تأثیر نپذیرفته، بلکه تنها براساس شهرها و راهها نگاشته آمده است. نقشه‌هایی نیز به جیهانی نسبت داده‌اند که نقشهٔ اقلیمهایی چون مصر و مغرب و شام و عراق است و همهٔ آنها را میلر در کتاب *نقشه‌های عربی* منتشر ساخته است.

**مؤلفی گمنام:** از جمله کتابهای عربی در جغرافیای مسالک کتاب *حدودالعالم* از مؤلفی گمنام است. متن عربی کتاب در دست نیست و تنها ترجمهٔ فارسی آن به دست آمده. مطالب کتاب متأثر ازجیهانی و بلخی است و گمان می‌رود مؤلف آن در سرزمین طخارستان یعنی افغانستان می‌زیسته است. وی کتاب خود را در سال ۳۷۲ه‍ ق/۹۸۲م تألیف کرده است. بارتولد نسخهٔ خطی متن فارسی آن را با مقدمهٔ جغرافیایی مشروحی به سال ۱۹۳۰م در لنینگراد منتشر ساخت. مینورسکی نیز آن را به انگلیسی ترجمه کرد و در سال ۱۹۳۷م انتشار داد. در متن کتاب به نقشه‌هایی اشارەشده که در کتاب بوده اما یکسره از میان رفته است. بروکلمان می‌گوید که کتاب *حدودالعالم* اقتباسی از کتاب جیهانی است.

---

۱) ترجیح دادیم ترجمهٔ این عبارات را از ترجمهٔ کهن این کتاب که به سده‌های ۵ و ۶ ه‍ متعلق است استخراج کنیم، هر چند که به نظر ما این ترجمه چندان دقیق نیست. نگاه کنید به: *مسالک و ممالک*، ترجمهٔ فارسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷، صص ۳ - ۴ (مترجم).

1) Die Balkhi - Istakhri Frage

2) Ignati Krachkovski

**ابن حوقل، ابوالقاسم محمد نصیبی:** پس از بلخی و اصطخری سومین مسالک‌نگار بزرگ عرب است. وی جغرافی‌دانی جهانگرد بوده که در نگارش جغرافیایی خود و ترسیم نقشه‌های آن به سفرها و مشاهده‌های خویش و کتابهای ابن‌خردادبه و اصطخری استناد کرده است. گویند در بغداد یا موصل زاده شده و بدین سبب به وی لقب موصلی داده‌اند. سال ولادت یا وفاتش دانسته نیست. اما می‌دانیم که سفرهای دور و دراز خود را در رمضان سال ۳۳۱هـ ق/مه ۹۴۳م از مغرب آغاز کرد. راینهارت دوزی [1] خاورشناس معروف گمان برده که وی از داعیان فاطمی بوده و به اندلس رفته تا در احوال امویان تفحص کند، لیکن ما پس از بررسی دقیق متن کتاب وی نادرستی این گمان را به ثبوت رسانده‌ایم. متن کتاب ***صورة الارض*** ابن حوقل و همهٔ نقشه‌های آن به دست ما رسیده دخویه [2] آن را در جلد دوم ***کتابخانهٔ جغرافیایی*** [3] به سال ۱۸۷۳م منتشر ساخته است سپس دو تن از خاورشناسان، یعنی کریمر [4] و گاستون ویت [5]، چاپ دیگری از آن را بر پایهٔ نسخهٔ خطی کاملی شامل همهٔ نقشه‌های کتاب به سال ۱۹۶۴م در پاریس انتشار دادند.

**مسعودی، ابوالحسن علی:** وی پس از سفری دور و دراز که در سال ۳۰۱هـ ق/۹۱۳م از بغداد آغاز کرد و ضمن آن از همهٔ سرزمینهای اسلامی دیدن کرد به‌سال ۳۴۶هـ ق/ ۹۵۴م در فسطاط مصر درگذشت. مسعودی مردی جامع الاطراف بود و دانش و آگاهی بسیار گسترده‌ای داشت او را از بزرگترین مورخان و نیز از نامدارترین جغرافی‌دانان اسلامی شمرده‌اند. ابن خلدون او را «امام المورخین» و برخی از خاورشناسان، «هردوت عرب» یا «بطلمیوس مسلمانان» خوانده‌اند کتاب ***مروج‌الذهب و معادن الجوهر*** وی، از دیدگاه علمی و فرهنگی و به لحاظ اشتمال بر همهٔ دانشهای عصر، از کتابهای شگفت‌انگیز زبان عربی به شمار می‌رود. وی در کتاب خود تصریح کرده که نقشه‌هایی از برخی اقلیمهای زمین کشیده است، اما این نقشه‌ها از میان رفته و تنها جغرافی‌دانان پس از او از آنها یاد و اقتباس کرده‌اند، بدین سبب او را از بزرگان مکتب مسالک‌نگاران و نقشه‌نگاران عرب شمرده‌اند. کتاب وی را دو خاورشناس فرانسوی، یعنی کوو دو کورتل [6] و باربیه دو منار [7]، با ترجمهٔ فرانسه در هشت جلد از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۱م در پاریس منتشر کردند. سپس چاپ دیگری از آن با ترجمهٔ تازه‌ای به فرانسه در شش جلد در پاریس منتشر گردید.

نقشه او از جهان که از دقیق ترین نقشه‌های عربی شمرده می‌شود به دست ما رسیده و میلر آن را در کتاب ***نقشه‌های عربی*** خود منتشر ساخته و ما با نگاهی به آن در می‌یابیم که مسعودی از بزرگترین نقشه‌نگاران مسلمان و از خوش فکرترین آنان در ترسیم پیکر زمین است.

**مقدسی، ابو عبدالله محمد، معروف به ابن البناء**، کتاب خود ***احسن‌التقاسیم فی‌معرفة الاقالیم*** را، که ارجمندترین کتاب در میان آثار مسالک‌نگاران اسلامی شمرده می‌شود، میان سالهای ۳۷۵-۳۹۰هـ ق/۹۸۵-۱۰۰۰م تألیف کرد. او جهانگردی است که همهٔ سرزمینهای جهان را زیر پا گذاشته و با همهٔ اقوام و گروههادر آمیخته است. گفتارش گاه تازه و بدیع است، اما غرور و نخوتی شدید نیز در آن هست که مایهٔ گستاخی او به دیگران شده است. در کتاب خود گفته است که نقشه‌هایی جغرافیایی کشیده اما اثری از آنها در کتابهای او دیده نمی‌شود. با اینهمه، کنراد میلر در منابع دیگر نقشه‌هایی منسوب به وی یافته و درکتاب خود، که مجموعهٔ گرانبهایی از نقشه‌های عربی است منتشر ساخته است. یکی از این نقشه‌ها راکه بی‌گمان در نسخه های اولیهٔ کتاب ***التنبیه والاشراف*** مسعودی بوده و میلر آن را در منبع دیگری یافته، ما در نمونه‌های برگزیدهٔ خود از نقشه‌های عربی آورده‌ایم. مسعودی عبارتی به غایت مهم براین نقشه افزوده که در بردارنده حقیقتی بزرگ است که کولمب از آن آگاهی یافت و مبنای کشفی گردید که در اثرآن، سیمای تاریخ دگرگون شد. از اینروی این نقشه اوج دانش نقشه‌نگاری عرب پیش ازادریسی به‌شمار می‌رود.

اینان شاخص‌ترین چهره‌های نقشه نگاری عرب به شیوهٔ بلدان‌شناسان و مسالک‌نگاران بودند.

**بیرونی:** نوعی دیگر از نقشه‌های عربی در دست است که سبک نگارش آنها آمیزه‌ای است از شیوه‌های اختر شناسان و منجمان یونانی و شیوه‌های مسالک نگاران و بلدان‌شناسان عرب. نماینده این نوع ابوریحان محمدبن احمد بیرونی است که در ذیحجه ۳۶۲هـ ق/سپتامبر ۹۷۳م در خانواده‌ای ایرانی در یکی از شهرهای کوچک خوارزم به نام بیرون به دنیا آمد، بهترین کتابهای خود را به عربی نوشت. کتابی که او را در میان جغرافی‌دانان شهره ساخته ***الآثارالباقیة عن‌القرون الخالیة*** است که از شناختی بس گسترده از دانشهای اقوام پیش از اسلام و نیز دانشهای اسلامی حکایت دارد. بیرونی از مفاخر اندیشهٔ اسلامی در همه دوران‌ها است. زبانهای عربی، فارسی، یونانی، سریانی و عبری را نیک می‌دانست اما عربی را بزرگترین زبانها و تواناترین آنها در آوردن نیازهای علم می‌شمرد. نقشه او از جهان آمیزه‌ای است از نقشه‌های نجومی یونانیان و نقشه‌های بلدانی مسلمانان. بیرونی از جمله دانشمندانی است که در بارگاه سامانیان و سپس غزنویان درخشیدند. وی در لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به هند مصاحب او بود و زبان هندی آموخت و در احوال هند و فرهنگ و ادیان آن پژوهش کرد و کتاب معروف خود ***تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل او مزدولة*** را در این باره نوشت.

شمار بسیاری از کتابهای بیرونی به دست ما رسیده است و از آن جمله کتابی است با عنوان ***تحدیدنهایة الاماکن فی تصحیح مسافات‌المساکن*** که تاکنون در دست نبود اما به تازگی محمدبن تاویت طنجی پژوهندهٔ مغربی بدان دست یافته و متن کامل آن را به سال ۱۹۶۲م در آنکارا انتشار

---

1) Reinhardt Dozy
2) De Goeje
3) Bibliotheca Geographorum Arabicorum
4) J. H. Kraemer
5) Gaston Viet
6) Ceuve de Courtel
7) Barbier de Megnard

داده است. ظاهراً این کتاب به نقشه‌هایی آراسته بوده اما در متن منتشر شده اثری از آنها نمی‌بینیم. بیرونی به سال ۴۴۰هـ ق/۱۰۴۸م در غزنه درگذشت. کتاب ***الآثارالباقیة*** وی به کوشش ادوارد زاخائو [1] خاور شناس نامی منتشر شده است.

**بتّانی ، ابو عبدالله محمدبن جابربن سنان حرانی:** به سال ۲۴۴هـ ق/۸۵۸م در حران در شمال عراق بدنیا آمد و از کیش صابئی به اسلام گروید. وی اخترشناس، ریاضی‌دان و صاحب زیج صابی است. زیج خود محاسبهٔ گردش فلکها و مدارهای ستارگان است. زیج صابی را نالینو در سه جلد منتشر کرده است. آگاهی های نجومی بتانی او را در سده‌های میانه سخت بلند آوازه کرده بود و پس از آنکه زیج اورا افلاطون تریولی [2] در سال ۱۱۴۰م به لاتینی ترجمه کرد او را Al-Batagenius خواندند. نقشهٔ وی از جهان که ما آن را در اینجا انتشار داده‌ایم نخستین نقشهٔ جامع و مفصل جهان پس از نقشه بطلمیوس شمرده می‌شود و از نقشهٔ او درست تر است، زیرا وی در ترسیم آن از روش تسطیح ساده [3] پیروی کرده و خطهای طول و عرض در آن مستقیم است، حال آنکه نقشهٔ بطلمیوس بر پایهٔ تسطیح مخروطی [4] فراهم آمده است. این نقشه از بهترین نمونه‌های نقشه‌های جغرافیایی متأثر از جغرافیای یونانی است.

## نقشهٔ ادریسی:

زندگی **شریف ابو عبدالله محمدبن عبدالله‌بن ادریس** کوتاه اما سرشار از کار و کوشش بود. وی از طریق بنی‌حمود حسنی در اندلس به خاندان ادریسی منتسب بود. از سال ۴۹۳ تا ۵۶۰هـ ق/۱۱۰۰ تا ۱۱۶۵م زیست. بینشی خردمندانه و دانشی برجسته داشت. کره‌ای که وی به خواست راجر دوم [5]، پادشاه نورمن سیسیل، از زمین ساخت، ابتکاری تازه در فن نقشه نگاری از آغاز تاکنون شمرده می‌شود، چه آن نقشه‌ای تجسمی از زمین بود که وی نخست برکاغذ کشید، سپس آن را به‌صورت گوی سیمینی درآورد و خشکی های آن را بازو بر آن نهاد، سپس آن را به روش تسطیح ساده همانند روشی که مرکاتور [6] در تسطیح نقشهٔ ساده زمین به کار می‌برد، مسطح ساخت و همهٔ محاسبه‌های ریاضی را که لازمهٔ انتقال از شکل کروی به شکل مسطح است انجام داد. وی نقشهٔ خود را تنها بدان سبب به خطهای عرض و طول تقسیم کرد که بتواند اجزاء آن را به طور منطقی شرح و تفسیر کند، زیرا مربع‌های حاصل از برخورد خطهای طول و عرض به وی امکان می‌داد که برای هریک از آنها نقشه‌ای خاص با جایگاهی معین در نقشهٔ بزرگ بنگارد. خطهای طول را از جزایر قناری (خالدات) در اقیانوس اطلس آغاز کرد که نخستین خط طول ازآن می‌گذرد. بدینسان نقشهٔ وی از باختر به خاور به خطهای طول و از جنوب به شمال به خطهای عرض موازی با خط استوا، که از دو درجه در جنوب استوا آغاز می‌شوند و به اقلیم هفتم در شمال خط استوا پایان می‌یابند، تقسیم شده‌است.

بر ادریسی خرده گرفته‌اند که دانسته‌هایش از پاره‌ای اجزاء زمین گسترده‌تر و دقیق‌تر از دانسته‌هایش از دیگر اجزاء آن است. این امری طبیعی است، با این‌همه می‌توان **گفت که آگاهی‌های او از سرزمینهای اسلامی و اروپا و خاور آسیا و اقیانوس هند بس کاملتر و شایسته‌تر بوده و همین افتخار او را بس که توانسته انبوهی از دانسته‌های جغرافیایی مربوط** به زمین را گردآورده نظم و سامان بخشد و باب‌بندی کند و بر پایهٔ آن نقشهٔ بی‌مانند خود را ترسیم نماید و سپس این دانسته‌ها را در کتابی گرانبار به نام ***نزهة‌المشتاق فی‌اختراق الآفاق***، که در نوع خود در تاریخ اندیشهٔ جهان یگانه است ، بنگارد. این کتاب که متن آن به نحوی کامل و محققانه به تازگی منتشر شده است (نگاه‌کنید به فهرست مآخذ این بخش)، شرحی است بر نقشهٔ مزبور و نامهای جغرافیایی‌ای که در آن آمده؛ و ادریسی شیوهٔ نقشه‌نگاری خود را در مقدمهٔ آن شرح داده است. متن کتاب مدتها ناقص بود تا آن که جیوانی اومان [1] نسخهٔ کامل آن را به‌دست آورد و موسسهٔ مطالعات خاوری ناپل چاپ کاملی از آن را به کوشش تنی چند از متخصصان عرضه کرد. هریک از این متخصصان بخشهای مربوط به سرزمینی خاص را منتشر ساخته‌اند و مؤلف کتاب حاضر خوشبخت است که توانسته بخشهای مربوط به مصر آن را با افزوده‌های بسیار منتشر سازد.

پیش از آنکه دیباچه خود را در بارهٔ دانش نقشه‌نگاری مسلمانان به پایان آوریم این نکته را نیز بیفزاییم که عربها نقشه را «خریطه» نمیگفتند بلکه «صورة» یا «رسم» یا «لوح الرسم» می‌گفتند. ادریسی نیز آن را «لوحة الترسیم» می‌گفت. خریطه را مصریان هنگام فراگیری زبان فرانسه از فرانسویان آموختند، بدینسان که واژهٔ Carte را از آن زبان برگرفتند و به صورت خریطه یا خریته - چنانکه در ***مرآةالحرمین*** ابراهیم پاشا رفعت می‌بینیم - معرب ساختند. احتمالاً نخستین کسی نیز که واژهٔ خریطه رابه کار برد رفاعة رافع طهطاوی در کتاب جغرافیای جهان اثر علامه مالت‌برون [2] بود که او و شاگردانش منتشر ساختند.

1) Edward Sachau
2) Plato de Trivoli
3) Simple Projection
4) Conic Projection
5) Roger II
6) Gerhard Mercator (1512 - 1594)

1) Giovanni Oman
2) Konrad Malte - Brun ( 1775 - 1826 )

# مآخذ:


ابن خلدون، *مقدمه*، به کوشش دکتر علی‌عبدالواحد وافی، ۳ج، چ ۳، قاهره.

ابن سعید، علی‌بن‌حسن، *بسط الارض فی طولها والعرض*، بکوشش جوان بارنت جینس، تطوان، مؤسسهٔ مولای حسن، ۱۹۵۸.

ابن یونس، ابوالحسن علی، *الزیج الحاکی الکبیر*. نگاه کنید بـه رژی بلاشر، «گزیده‌ای از آثار جغرافی‌دانان عـرب در قـرون وسطی»، چاپخانهٔ کاتولیکیه، بیروت.

ادریسی، *نـزهةالمشـتاق فـی اخـتراق‌الآفـاق*، چاپ کامل، رم، ۱۹۷۰-۱۹۸۴.

اولیری، دلاسی Delacy O'Leary، *علوم العرب و سبل انتقالها الی الغـرب*، تـرجـمهٔ د. وهـیب کـامل. سلسلهٔ «الف کتاب»، قاهره، ۱۹۶۲.

سوسه، احمد، *الشریف الادریسی فی الجغرافیة العربیة*، ۲ ج، عراق، ۱۹۷۴.

صبحی عبدالحکیم، محمد، *علم الخرائط*، جزء اول، قاهره، ۱۹۶۶.

فضلو حورانی، جورجی، *العرب و الملاحة فـی المـحیط الهندی*، ترجمهٔ یعقوب بکر، قاهره، ۱۹۵۸.

کراچکوفسکی، ایگناتی، *الادب الجـــغرافـــی العـربی*، تـرجـمهٔ صـلاح الدیـن هـاشم، ۲ ج، قاهره، ۱۹۶۳.

مؤنس، حسین، *تـــاریخ الجـــغرافـــیة و الجغرافیین فی‌الاندلس*. مادرید، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی مادرید، ۱۹۶۷.

( 1 ) Blochet . E . Contribution à l'Etude de la Cartographie Arabe , Bone ( Algerie ) Bulletin de l' Académie d'Hipone no 29; avec deux cartes en couleurs du Nord de l'Afrique par l'Idrisi

( 2 ) Ferrand, Gabriel; Relatione des Voyage et Texes Geographiques Arabes, persans et turques relatifs à l'Extrème Orient du VII, XVIII siecles, traduits, revues et annotés - 2 vols, 1911 - 1914.

( 3 ) Huzzayyin, Sulayman Ahmed, Some Arab Contributions to Geography. 1932.

( 4 ) Jarvis, W. H, The World in Maps - London, 1936.
Kamal, Youssof, Manumenta Cartographica Africae et Aegypti. London 1935.

( 5 ) Kramers, J.H, Article Géographie - in Encyc. de l'Islam ( 1 ére éd. )

( 6 ) Reinauad, H.J.T, et N.N. De Slane, Geographie D'Abou - l'Fida - 2 volumes: le premier est unt une introduction à la Science geographique chez les Orientaux; et le 2 éme est une traduction de la Géographie d' Abou - l'Fida.

( 7 ) Mueller, Konrad, mappae Arabicae. Arabische Welt und Laender Karten des 9 - 13 Jahrhunderts 5 Baende I-V und Beihaefte - Stuttgart 1926 - 1930.




# فصل دوم

# مراحل انتشار اسلام
# در جهان تا به امروز

**شرح نقشه**




## مراحل گسترش اسلام در جهان تا امروز در آغاز سدهٔ پانزدهم هجری

- در عصر نبوت ۵۲ - ق . هـ - ۱۱ هـ/ ۵۷۰ - ۶۳۲ م
- در عصر راشدین ۱۱ - ۴۱ هـ/ ۶۳۲ - ۶۶۱ م
- در عصر اموی ۴۱ - ۱۳۲ هـ ۶۶۱ - ۷۴۹ م
- در عصر عباسی ۱۳۲ - ۶۵۶ هـ - ۷۴۹ - ۱۲۵۸ م
- به دست فرمانروایان غیر عباسی ۶۵۶ - ۰۰۰ هـ / ۱۲۵۸ م
- سرزمینهای غیر اسلامی
- جهت‌های گسترش

شرق گرینویچ ° غرب گرینویچ
۳۰°
۶۰°
کوههای اورال
دریای شمال
دریای بالتیک
جزائر بریتانیا
اروپا
کوههای آلپ
دانوب
بالکان
دریای سیاه
کوههای قفقاز
دریای خزر
ترکیه
ساردنی
سیسیل
شبه جزیره ایبری
اسپانیا
تنگهٔ جبل الطارق
رباط
کوههای اطلس
مغرب
الجزایر
قبرس
بیروت
دمشق
بغداد
تهران
ایران
دریای مدیترانه
لیبی
مصر
کویت
خلیج فارس
بحرین
قطر
ریاض
امارات
مدینه منوره
مکه مکرمه
سعودی
ربع خالی
یمن جنوبی
یمن شمالی
سلطان نشین عمان
صحرای غربی
مدار رأس السرطان
آفریقا
موریتانی
اغادس
نیجر
چاد
سودان
دریای سرخ
خلیج عدن
جیبوتی
سومالی
سنگال
گینه
سیرالئون
ساحل عاج
غنا
ولتای علیا
نیجریه
افریقای مرکزی
بلندیهای اتیوپی
حبشه
کامرون
گابون
کنگو
زئیر
کنیا
تانزانیا
زنگبار
اقیانوس اطلس
انگولا
زامبیا
زامبزی
رودزیا
موزامبیک
ماداگاسکار
نامیبیا
صحرای کالاهاری
مدار رأس الجدی
افریقای جنوبی
مقیاس: (۱:۴۰،۰۰۰،۰۰۰)

# مراحل گسترش اسلام در جهان تا به امروز

## امواج گسترش

این امواج را در نخستین نقشهٔ اطلس آورده‌ایم تا خواننده نظری اجمالی و جامع در این باب کسب کرده بتواند مراحل شکل گیری جهان اسلام را که در قالب امواج و جهشهایی انجام یافته، برای خود ترسیم نماید. در خلال هریک از این امواج و جهشها که کم و بیش قرنها به طول انجامیده، جزیی از جهان اسلام پدید آمده است و هر موجی که در ساختن جهان اسلام نقشی بر عهده داشته، توسط نژادی از تازه مسلمانان بوجود آمده است. با نگرش کلی به سیر تکامل جهان اسلام چنین به نظر می‌رسد که گاه پس از خیزش هر موجی از امواج گسترش، این جهان تمایلی به آرمیدن داشته و این دوران آرامش - در سازندگی جهان اسلام - از همان اهمیت دوران پویایی و توسعه برخوردار است، زیرا اسلام در خلال این دوران فرصتی یافته است تا خلأهای ناشی از این گسترش را پرکند.

## نخستین حرکت اسلامی در جهت گسترش

نخستین حرکت در این زمینه را نژاد عرب آغاز کرد و شروع آن در دوران نبوت، پس از هجرت پیامبر(ص) تا هنگام وفات آن حضرت و قیام مردم مدینه (۱۲ ربیع الاول، نخستین سال هجرت تا ربیع الاول سال ۱۱ هـ ق/۲۴ سپتامبر ۶۲۲ تا ۸ژوئن ۶۳۲م) بود. در این حرکت، مردم مدینه در زمان حیات پیامبر(ص) برای یکپارچگی جزیرةالعرب تحت لوای اسلام بپاخاستند و در پی آن، عصر راشدین آغاز شد، از ۱۲ ربیع الاول سال ۱۱ هـ ق/ تا ربیع الاول ۴۱هـ ق/۸ژوئن ۶۳۲م تا ژوئن ۶۶۱م.

## فارس

دولت ساسانی در ایران دارای چیرگی، قدرت و تشکیلاتی نظام یافته بود، زیرا سابقهٔ طولانی ایرانیان در تشکیلات دولتی، برای آنان کارآزمودگی و آیین کشورداری و آشنایی با فنون رزمی و اداری را به ارمغان آورده بود. در رأس حکومت، پادشاهی بود که عربها او را کسری می‌خواندند و آن معرب کلمهٔ پهلوی خسرو است که به معنای پادشاه و سلطان است. او وزیری به نام «دست[1]وار» داشت که او را در ادارهٔ امور یاری می‌کرد.

مملکت ساسانی براساس تقسیمات اداری به بخشهای بزرگی تقسیم شده بود که هر بخش را استان یا «رستاق»[2] می‌گفتند. و هر رستاق به واحدهای دیگری تقسیم می‌شد که ساتراپ نشین[3] نام داشت و حاکم آنجا با نام ساتراپ که در مقابل فرماندار امروز است بر آن حکم می‌راند. هر ساتراپ‌نشین به حوزه‌هایی تقسیم می‌شد که مشتمل بر تعدادی شهر و روستا بود و واژهٔ عربی «مدینه» را در فارسی گرد، و قریه را ده نامند و رستاقهای ایران به اسامی یونان باستان خوانده می‌شدند. ابتدا یونانیان نخستین و سپس اسکندر در هنگام فتح ایران آنها را به این نام خواندند، از این قبیل است باکتریا که همان بلخ است و اکباتانا که همدان است؛ سپس اسامی فارسی به تدریج جایگزین اسامی یونانی شد. هر ناحیه یک کارگزار مالی داشت که اسپهبذ نامیده می‌شد و عربها آن را به صیغهٔ جمع «الاصبهبذین» می‌خواندند، عایدات و سرمایه‌های دولت ساسانی بسیار عظیم بود و شاهد آن گنجها و ثروتهایی است که عربها در هنگام فتح ایران به یغما بردند. سپاه ایران در روزگار ساسانیان از بزرگترین سپاهیان جهان بود و رهبری آن را یکی از فرماندهان عالی رتبه بر عهده داشت و سواران ایرانی سخت نیرومند و قوی بودند. و «فارِس» عربی همان «اسوار» فارسی است که جمع آن اساوره[4] است.

همچنین سپاه پیاده در ایران به کارکشتگی و آزمودگی شهره بود و

---

۱) لفظ «دستور» در زبان ترکی از این واژهٔ فارسی گرفته شد، و سپس وارد زبان عربی شد. به معنای قانون اساسی یا نظام و یا صاحب نظام و هنگامی که دولت عثمانی حاکمی از بزرگترین حکام ولایات را مورد خطاب قرار می‌داد در مورد او لفظ «الدستورالمکرم» را به کار می‌برد و بارها دولت عثمانی محمد علی را با این نام مورد خطاب قرار داد.

۲) این واژه وارد زبانهای اروپایی شده و به معنای روستایی در فرانسه Rustique، و در ایتالیایی واسپانیایی Rustico و در انگلیسی Rustic شده است.

۳) در متن عربی : ستربیة. البته ایرانیان چنین لفظی به کار نمی‌بردند، زیرا ساتراپ، شکل یونانی شدهٔ کلمهٔ پهلوی شترپان Šatrpan است. عموماً اطلاعاتی که مؤلف در بارهٔ اوضاع ایران داده، قابل اعتماد نیست (مترجم).

۴) این واژه از طریق زبان ترکی وارد اصطلاحات نظامی مصر شده و به صورت «سواری» استعمال می‌شود.

افزون برآن سپاه ایران مجهز به جنگ افزارهای کلان و ساز و برگ گران و فیل بود. و دین ایرانیان چنانکه معروف است زردشتی یا مزدکی بود که نوعی بت‌پرستی است و اساس آیین زردشت بر پرستش است[1] که عربها آن را مجوسیت نامیده‌اند و روحانیان آتشگاهها را موبد می‌خواندند و در رأس همه موبدان بزرگترین روحانی آنان بود که موبدان موبد خوانده می‌شد.

دولت ساسانی در هنگام حمله مسلمین علی‌رغم ضعف و پریشانی خاندان شاهنشاهی، سخت نظام یافته، مقتدر و توانگر بود و سبب غلبهٔ مسلمین بر ایران ضعف دولت ساسانی، و قرار داشتن بر لب ورطهٔ سقوط نبود، بلکه علت آن اساساً این بود که اعراب با قدرتی فراتر از همه قدرتهای روی زمین با آنان رو در رو شدند و آن قدرت اسلام بود، پس در حقیقت عربها به تنهایی بر ایرانیان چیره نشدند بلکه پیروزیشان به واسطهٔ اسلام بود. و سخن خداوند متعال در این آیه راست گردید که فرمود: «وما رمیتَ اذْرَمیت ولکنّ‌الله رَمیٰ».

## روم

عربها با همان سلاح اسلام و در همان زمان بر رومیان بیزانس غلبه یافتند و در روزگار هرقل‌بن هرقل (هراکلیوس) دولت روم دستخوش هیچ ضعف و پریشانی نبود و هنگامی که وی در ۶۱۰م (سال بعثت حضرت محمد (ص) است) در روم بر تخت نشست. ایرانیان بلاد شام و مصر را در چنگ خود داشتند و در سال ۶۱۳م بیزانسیها را در انطاکیه شکست دادند و در سال ۶۱۴م بر فلسطین و قدس دست یافتند و در ۶۱۸ یا ۶۱۹م به مصر لشکر کشیدند و وارد اسکندریه شدند. هرقل پس از آنکه دولت خود را سامان بخشید در سال ۶۲۳م به جنگ با ایرانیان برخاست و در ۶۲۷م آنان را در نزدیکی نینوا به سختی شکست داد و سرزمینهای متعلق به دولت بیزانس را در ارمنستان و شام و فلسطین و مصر بازپس گرفت و در سال ۶۳۰م بیت‌المقدس را از چنگ آنان بدر آورد.

و هنگامی که عربها به شام یورش بردند دولت روم در اوج اقتدار خود بود و آنان با قدرت اسلام بر روم نیز غلبه یافتند.

و ذکر این تفاصیل از این جهت بود که خواننده گمان نبرد که غلبهٔ عربها بر روم و ایران امری ساده بوده. معمولاً خوانندگان در کتابها اخبار این فتوحات و پیروزیهای پی در پی را می‌خوانند و گمان می‌کنند که این امر مایهٔ کلانی دربرداشته و نه جانفشانیهای بسیار. و به‌ظن ایشان هر دو دولت در منتهای ضعف و پریشان حالی بودند و تصرف آن دو متضمن هیچ رنج و مشقتی نبوده است.

## شرق و غرب

عصر اموی از ربیع الاول سال ۴۱هـ ق آغاز شد و تا ۲۷ ذیحجهٔ سال ۱۳۲هـ ق - که در آن مروان بن محمد به دست سردمداران‌بنی عباس در شهر بوصیر از توابع صعید مصر به‌قتل رسید (ژوئن ۶۶۱م تا ژوئیه ۷۵۰م) ادامه یافت. سپس نخستین عصر عباسی از ابتدای خلافت ابوالعباس عبدالله‌بن محمد معروف به سفّاح در ۲۳ ربیع الاول سال ۱۳۲هـ ق/سپتامبر ۷۴۹م آغاز شد و تا هنگام مرگ نهمین خلیفهٔ عباسی، ابوجعفر هارون الواثق بالله پسر معتصم که در ۲۳ ذیحجهٔ ۲۳۳هـ ق/ژوئیه ۸۴۷م اتفاق افتاد، ادامه داشت. در طی این دوران طی سالهای ۴۱هـ ق تا۲۳۲هـ ق مسلمانان از جانب شرق، همهٔ سرزمینها را تا حوضهٔ سند و بلاد فرغانه گشودند و از جانب غرب تا سواحل اقیانوس اطلس و شمال سرزمینهای اندلس پیش رفتند و نیز در همین دوران بنیان جهان اسلام طرح ریزی شد و آن شامل است بر: سرزمینهای عربی و بلاد ایران و ماوراءالنهر و طخارستان (حدود افغانستان کنونی) و حوضهٔ سند، و نیز جزیی از بلاد ترکستان و این نخستین مرحله بود.

پس از آن جهان اسلام برای مدتی طولانی آرامش یافت و مسلمانان در خلال آن اسلام را در سرزمینهای فتح شد. کمال بخشیدندو همانگونه که گفتیم خلأها را پرکردند عربها طی آن دوره توانستند تمام ملتهای اسلامی راکه تحت سلطه خود درآورده بودند، در حوزهٔ زبان عربی داخل کنند و همهٔ این اقوام، عربی زبان شدند مگر ایرانیان که زبان فارسی در بین آنان جانی تازه گرفت. و این امر ناتوانی عربها را در عربی ساختن زبان ترکی نیز در پی داشت.[1]

## دومین مرحله گسترش

این مرحله در دوسوی جهان اسلام یعنی شرق و غرب آغاز شد، شروع آن در شرق در خلال نیمه دوم قرن پنجم هجری به دست غزنویان بود که دامنهٔ آن به‌دست یمین‌الدوله محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱هـ ق/۹۹۸-۱۰۳۰م) تا هند کشیده شد. و در نیمه اول قرن پنجم هجری/یازده میلادی در آفریقای مدارگانی و استوایی بدست مرابطین تا اقصی نقاط غرب جهان اسلام یعنی سواحل اقیانوس که اکنون به کشور سنگال معروف است و نیز نواحی جنوب و شرق آن امتداد یافت.

## سومین مرحله گسترش

### الف) در هند و آفریقای مداری و استوایی

در آنچه گذشت یادآور شدیم که چگونه مسلمانان در مرحله دوم از مراحل گسترش این سرزمینها را تصرف کردند و اکنون استمرار این حرکت را پس از آن در شرق بدست غزنویان و جانشینان آنان از دولتهای فاتح اسلامی پی‌می‌گیریم و نخستین ایشان پس از غزنویان، غوریان و سپس دولتهای اسلامی هند بودند.

اما در غرب آفریقای مدارگانی و استوایی ترویج اسلام در خلال

۱) ضعف گفتار واطلاعات مؤلف در بارهٔ زرتشت و زرتشتیان بر خوانندگان ایرانی پوشیده نیست. متأسفانه این کتاب در بیشتر جایهایی که به ایران مربوط می‌شود، دچار چنین ضعفی است (مترجم).

۱) زبانهایی که جای خود را به عربی دادند (قبطی، هلنی و ...) برای آن بود که ملتها تمدنی نداشتند در حالیکه کشور ایران فرهنگ اسلامی‌را قوت بخشید. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

مرحله سوم پس از مرابطین بر عهده دولتهای اسلامی آفریقا افتاد که نخستین ایشان چنانکه خواهیم دید دولت مالی بود.

اما در داخل جهان اسلام دورهٔ آرامش و عمق بخشی به تعالیم اسلامی توسط دولتهای عظیمی که از طرف سلاطین والامنش و باایمانی اداره می‌شد، شروع گردید؛ بزرگترین ایشان سلاطین سلجوقی بودند که دولتهای عظیمی را که پس از این مورد بحث قرار خواهیم داد، در فلات ایران و بلاد ماوراءالنهر تأسیس کردند. و پس از آن دولت آل بویه را برانداختند، به بغداد در آمدند و خلافت عباسی را تحت حمایت خویش گرفتند. دیلمیان، در عمق بخشیدن به آیین اسلام در درون جهان اسلام، هنری به خرج ندادند[1]؛ هر چند که در بیداری تمدن اسلامی نقش بزرگی داشته‌اند.

طغرل‌بیک پادشاه سلجوقی در ۱۱ ذیقعدهٔ سال ۴۵۱ه‍ ق/ ژانویه ۱۰۶۰م وارد بغداد شد و خلیفه عباسی القائم بامرالله امور خلافت را به او تفویض کرد و از آن به بعد در داخل دولت اسلامی در مشرق زمین توازن برقرار شد، اگر چه دیری نپایید که در اواخر قرن ۱۱ میلادی دولت اسلامی دستخوش هجوم صلیبیان بر بلاد شام شد.

اما در جناح غرب در خلال قرن پنجم هجری/ یازده میلادی ضعف و پریشانی نظام اسلامی در اندلس و صقلیه آغاز شد و سرانجام، پس از سالهایی طولانی به از دست رفتن آن انجامید که گزارش آن را به تفصیل در بخش مربوط به آن خواهیم آورد. در همان قرن (یازده میلادی) گسترش اسلام در آفریقای غربی و میانی مدارگانی و استوایی آغاز شد که خسارتهای وارده به اسلام در اروپا را جبران کرد و افقهای وسیعی را در جهت انتشار اسلام در افریقا گشود.

## ب) آسیای صغیر

در همین دوره از دوران گسترش اسلام، سلجوقیان که از اتراک غُزّ بودند وارد آسیای صغیر شدند و مرزهای معهود بین دو دولت اسلام و بیزانس را مورد حمله قرار دادند. آغاز این حمله در زمان حکومت سلطان سلجوقی طغرل‌بیک (۱۰۴۳- ۱۰۶۳م) بود که طی آن پایگاههای دولت بیزانس را در شرق آسیای صغیر ویران کردند.

و نیز شهرهای ارزروم و ارزنجان و نیکسار و قیسریه و عموریه و قونیه را درهم کوبیدند و در سال ۱۰۷۱ م پادشاهی سلجوقی آلب‌ارسلان در جنگ ملاذگرد بر دولت بیزانس غلبه یافت و بدین ترتیب دروازهٔ میانی آسیای صغیر برروی عشایر ترک و وابستگان آنان از عشایر ترکمن گشوده شد.

با اینکه سلسلهٔ کُومْنِن[2] (۱۰۸۱- ۱۱۸۵م) توانست در آغاز قرن دوازدهم با کمک صلیبیان گروههایی از اتراک را عقب راند و شهرهای مرزی و مخصوصاً طَرسوس و مَصّیصه و عَیْن‌زَرْبه و اَذَنه و مرعش و مَلَطْیه و آمِد و خلاط و ملاذگرد و قالیقلا را از آنان باز پس گیرد، اما ترکان سلجوقی پس از آن توانستند نفوذ به داخل آسیای صغیر را از سرگیرند، چنانکه در سال ۱۲۴۳م تا قلب آن پیش رفتند و دولت ترکان سلجوقی راکه به سبب استقرارش در سرزمین روم، دولت سلجوقیان روم خوانده شده، در آنجا برپا ساختند. و این امر حادثه‌ای قاطع در جهت گسترش اسلام به شمار می‌رود و به یقین آغاز حقیقی استیلای اتراک برآسیای صغیر و برانداختن دولت بیزانس بود، زیرا طولی نکشید که ترکان عثمانی- که شاخه‌ای از اتراک غزاند- وارد آسیای صغیر شدند و فعالیتهای وسیع خود را آغاز کردند که در هنگام بحث از دولت عثمانی به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت که چگونه در سال ۱۴۵۳ بیزانسیها را به کلی نابود کردند. این امر هنگامی بود که محمد دوم قسطنطنیه را فتح کرد و آن را به‌شهری اسلامی بنام استانبول یا اسلامبول که به معنای شهر اسلام است، تبدیل نمود.

پس از این مرحله، مرحله گسترش اسلام در جنوب شرقی آسیاآغاز شد که چون در این اطلس بخشی مجزا بدان اختصاص داده شده از تفصیل در این باره صرف نظر می‌کنیم.

## طبیعت گسترش اسلام

این بدان معنا نیست که گسترش اسلام از اواخر قرن هفتم میلادی تا نهایت قرن دوازده میلادی متوقف شد، زیرا دولتهای طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان، طی این دوران، در سرزمینهای وسیع و پهناور، از شرق دجله گرفته تا شمال ماوراءالنهر و سرزمینهای شمال رود سیحون و از آنجا تاکشمیر و پنجاب به ترویج اسلام پرداختند و بدان نیرو و عمق بخشیدند و آنها را به کشورهای اصیل اسلامی که آکنده از مراکز علوم عربی[1] و اسلامی بود تبدیل کردند. و اینها فتوحاتی عمودی در جهت عمق بود که اهمیتش از فتحهای افقی که در جهت توسعه انجام می‌گرفت کمتر نبود. و اما این فتوحات عمودی تمدن ساز مهم را نمی‌توانیم روی نقشه ترسیم کنیم و تنهاکاری که در اینگونه اطلسها از ما ساخته است، شرح این فتوحات در ضمن متن است و نیز آگاه‌ساختن خواننده نسبت به این نکته که همین فتحهای عمودی پایه و اساس امواج گسترش افقی است، زیرا حقیقت این است که تلاشهای مستمر در جهت برپایی جهان اسلام- از نظر زمانی و جغرافیایی- تلاشهایی پی‌درپی بود. وهرجاکه به تصرف اسلام درمی‌آمد نیاز به زمانی طولانی داشت تا بادگرگونیهاو تغییرات داخلی و تلاشهای دینی و تربیتی به یک وطن اسلامی تبدیل شود و پس از آن خود برای نشر تعالیم اسلام در دیگر سرزمینهایی که پیش‌رو داشت به حرکت در می‌آمد، در نتیجه در تاریخ

۱) دیلمیان، هم از آنجاکه به مذهب تشیع گرایش داشتند و هم به سبب نژاد ایرانی‌شان و هم به دلیل خدماتی که گاه‌گاه نسبت به فرهنگ و زبان فارسی انجام داده‌اند، پیوسته مورد احترام ایرانیان‌اند. اما همین دلائل موجب شده است مؤلف محترم به چشم حقارت به آنان بنگرد با وجود اینکه تمدن بومیهیان در سراسر تاریخ ایران اسلامی کم‌نظیر بوده است.

2 ) Comnenes

۱) چنانچه منظور مؤلف از علوم عربی، علوم اسلامی زائیده فکر ایرانیان مسلمان، هندیان و جنوب اسپانیا باشد صحیح است. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

اسلام دوران رکود وجود ندارد و ما همیشه با گسترش افقی و یا عمودی روبروایم و این حرکت مداوم اساساً معلول این است که اسلام ذاتاً قدرت فرهنگی پویا و مبارزی است.

### قدرتهای غربی و پیشرفت اسلام

حتی هم اکنون که به نظر می‌رسد قدرتهای غربی سیرافقی اسلام را متوقف ساخته‌اند، در داخل و خارج جهان اسلام تلاشهایی در جهت سازندگی و سیر عمودی به منظور عمق بخشیدن به تعالیم اسلام با قدرت و پویایی ادامه دارد و این تلاشها به صور و اشکالی ظاهر می‌شود که گاه درک و فهم آن برای ما ممکن و گاه ناممکن است، اما در هرحال وجود آن را احساس می‌کنیم. اگر مسلمانان گاه حقایق و ابعاد آن را درک نمی‌کنند، در عوض، قدرتهای غیراسلامی که در چیره شدن بر هرآنچه در این سیاره قابل تصرف و چیره شدن است، حریص‌اند، توان پیشتازی اسلام و جوشش زندگی را در آن همیشه احساس می‌کنند و بزرگترین دلیل آن، یکی سیل توفندهٔ کتابها و پژوهشهای اسلامی است که ظهور و صدور آن در بلاد غرب بی‌وقفه ادامه دارد، و دیگری آزمندی شدید روسیه برمتوقف ساختن پیشرفت اسلام و مبارزه باآن در سرزمینهای اسلامی تحت اشغال خود است که قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م با عنوان مستعمرات و پس از آن با نام جمهوریهای سوسیالیستی شوروی بر آنها حکومت کرده است. همچنین تجاوز آشکار روسیه به افغانستان در سال ۱۹۷۶م که تا ۱۹۸۷م همچنان ادامه داشت، بیانگر تمایل آن دولت به دخالت نظامی در مسائل مربوط به اسلام و متوقف ساختن پویایی آن است. همین حال را در تشویقها و کمکهای عجولانه آنان برای ایجاد رژیم اشغالگر قدس در مرکز جهان اسلام و تلاشهای دائم در جهت دخالتهای سیاسی در امور خاورمیانه که قلب جهان اسلام است، دیده‌ایم.

### حرکت مداوم در تاریخ اسلام

اشارهٔ ما به حرکت توسعه‌طلبی غزنویان در هند، در واقع مثالی است که ما برای توضیح و بیان حرکت مداوم در تاریخ اسلام برگزیده‌ایم. فصلهای این اطلس و نیز متون توضیحی نقشه‌های آن، این حرکت مداوم را با دقت دنبال می‌کند. اما نخستین نقشهٔ اطلس، خواننده را به طور اجمالی در جریان خطوط کلی و اساسی حرکت گسترش اسلام قرار می‌دهد و ما برروی آن، امواج کلی حرکت افقی را با ذکر تاریخ هریک و با کمک راهنمای نقشه نشان داده‌ایم. اقلیمهایی که از محدودهٔ جهان اسلام خارج شده‌اند بردو نوعند: برخی از لحاظ سیاسی و دینی و فرهنگی از جهان اسلام بریده‌اند، مانند جزیرهٔ ایبری و صقلیه (سیسیل). برخی دیگر تنها از لحاظ سیاسی و تاحدی دینی از اسلام جدا شده‌اند، چنانکه در قسمتهایی از شمال هند و نواحی آن و شمال جزیرهٔ میندانائو و جزایر سولو یا خولو در فیلیپین دیده می‌شود. اما تسلیم شدن برخی سرزمینها در برابر یک قدرت سیاسی غیر اسلامی، به هر شکل و هر بعدی که باشد، آنها را از جهان اسلام جدا نمی‌سازد؛ همچنانکه نفوذ حبشیها بر اریترهٔ عربی مسلمان، یا تحمیل قدرتی غیر اسلامی بر برخی از سرزمینهای فلسطین و یا تلاشهای بعضی از دولتهای جدید افریقا در جدا کردن قسمتی از سرزمینهای اسلامی و خارج ساختن آن از جهان اسلام، موجب بیرون نهادن آنها از محدودهٔ اسلام نمی‌گردد، زیرا، با توجه به آن زندگی پرجوش تازه‌ای که در اسلام سراغ داریم، بعید نمی‌نماید که این کشورها از زیر سلطهٔ بیگانگان رهایی یابند و از نظر سیاسی و فرهنگی به جهان اسلام بازگردند. ما این حقیقت را بر روی نقشه با اختصاص دادن حجمی معادل حجم مکه و مدینه به بیت‌المقدس نشان داده‌ایم، زیرا آن شهر، سومین شهر مقدس اسلامی است و مسجد الاقصی آن از نظر قداست و مقام و منزلت نزد مسلمانان سومین مسجد اسلام است.

### انتشار اسلام در اروپا، آمریکای شمالی و جنوبی

اسلام در حال گسترش دائمی است، و این گسترش در آفریقا و آسیا به صورت بسیار روشنی شکل می‌گیرد و ما این وضعیت را با فلش‌هایی که برگسترش اسلام دلالت دارند در نقشه روشن ساخته‌ایم. اما در مورد انتشار اسلام در اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی -که از فعالیتی زنده و بی‌وقفه برخوردار است - ضرورتی ندیدیم که آن را در نقشه پیاده کنیم، زیرا در حقیقت این امواج گسترش از نوع کلاسیک آن که در جهان اسلام می‌شناسیم، نیست، بلکه در واقع انتقال بذر اسلام به سرزمینهای غیراسلامی است. این سرزمینها گویی پهنهٔ دریایی است که اسلام در آن، جزایر کوچکی برای خود می‌سازد واینک برخی از مسلمانان خوش بین بر این عقیده‌اند که این جزایر اسلامی بزودی گسترش خواهد یافت و از خود تأثیری دینی و فرهنگی و حتی سیاسی دراز مدتی به‌جای خواهد گذاشت.

در این نقشه به کشورهای آسیایی و اروپایی بسیاری که به دست عثمانی‌هافتح شد و برای مدتی گاه طولانی و گاه کوتاه تحت سیطرهٔ آنان بود اشاره‌ای نکرده‌ایم، زیرا فتوحات عثمانی در شرق اروپا و حتی میانهٔ آن و نیز در شمال دریای سیاه، در حقیقت فتحهای سیاسی عثمانیان بود و پس از تضعیف حکومت و پریشانی دولت پهناورشان از آن همه، جز بقایایی از اسلام، آنهم در محدودهٔ جغرافیایی کوچکی در آلبانی و دالماسی و یوگسلاوی و قسمتی از سرزمین بالکان و جزیرهٔ قبرس و کریمه چیزی برجای نماند.

# مآخذ:


ابن اثیر، علی‌بن احمدبن ابی‌الکرم (د ۶۳۰هـ ق/ ۱۲۳۲م)، *الکامل فی التاریخ*، قاهره، چاپخانهٔ المنیریه، ۹ج.

ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد (د۴۵۶هـ ق/ ۱۰۶۳م)، *جمهرة انساب العرب*، به کوشش عبداسلام هارون، قاهره، چ ۴، ۱۹۶۴.

ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن (د۸۰۸هـ ق/ ۱۰۴۵م)، *العبر و تاریخ المبتدأ والخبر*، یا *تاریخ ابن خلدون*، بولاق، ۷ج.

اوتیخا، سعیدبن البطریق (د۳۱۱ هـ ق/ ۹۲۳م)، *التاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق*، بیروت، ۱۹۰۹.

بروکلمان، کارل، *تاریخ الدول الاسلامیة* ترجمهٔ عربی در ۴ ج، بیروت، ۱۹۴۸.

بلاذری، احمدبن یحیی‌بن جابر (د ۳۷۹ق)، *فتوح البلدان*، به کوشش صلاح الدین منجد در ۳ج، قاهره، ۱۹۶۰.

حِتّی، فیلیپ، *تاریخ العرب، مطول* (به‌انگلیسی)، چ ۶، لندن، ۱۹۷۲.

حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام السیاسی*، ۳ج، قاهره، ۱۹۸۴.

زیدان، جورجی، *تاریخ التمدن الاسلامی*، به کوشش حسین مؤنس، ۴ ج، قاهره، ۱۹۵۸.

السلاوی، احمد بن خالد ناصری، *الاستقصاء لأخبار المغرف‌الاقصی*، چ۲، ۹ج دارالبیضاء، از ۱۹۴۲ به بعد.

طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (د ۳۱۰ هـ ق/ ۹۲۲م)، *تاریخ‌الرسل‌والملوک*، به کوشش‌ابوالفضل‌ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، از ۱۹۶۰به‌بعد، ۱۰ ج.

# فصل سوم

# جدولهای تاریخی - تطبیقی

## مهمترین رویدادهای تاریخ اسلام
## و همروزگاری دولتهای اسلامی

### از هنگام ظهور اسلام تا پایان سدهٔ چهاردهم هجری

**شرح جدولهای تطبیقی تاریخی**

---

جدول نخست از سال ۱ هـ. ق تا ۵۵۶ هـ. ق
جدول دوم از سال ۵۲۵ هـ. ق تا ۱۱۱۲ هـ. ق
جدول سوم از سال ۱۱۱۲ هـ. ق تا ۱۴۰۵ هـ. ق

جنوب جزیره
عراق: ساسانیان ۶۳۵ — خلفای راشدین — امویان — عباسیان ۸۲۰ — ۹۴۵ — آل بویه به نام عباسیان حکومت می کردند ۱۰۵۲ — سلجوقیان
قفقاز: حکومت محلی ۱۱۳۶ — اخستانیان گرجستان ۱۱۰۰
ایران — غرب: ساسانیان ۶۴۰ — ۹۴۵ — آل بویه ۱۰۵۲
ایران — مرکز: ۸۲۰ — طاهریان ۸۶۹ — صفاریان ۹۰۳ — سامانیان — غزنویان ۱۰۱۰ — ۱۰۴۰ — سلجوقیان ۱۱۳۸ — خوارزمشاهیان
ایران — شرق
افغانستان — طخارستان (بلوچستان): ۶۵۰ — ۹۰۸ — ۹۶۴ — غوریان ۱۱۵۰
ماوراءالنهر و شمال آن: هون های سفید — ۸۷۴ — ترکان قراخانی (دست نشاندگان سلجوقیان)
چین — سین کیانگ و فرغانه
هند — غرب هند و سند / شمال و مرکز هند / شرق هند: ممالک هند پیش از اسلام — غزنویان ۱۰۰۳ — ۹۹۰ — غوریان
ترکیه: بیزانسیان — سلجوقیان ۱۰۷۱ — ۱۱۰۰ — بیزانسیان / سلجوقیان روم / ارمنیه کوچک وابسته به بیزانس
بالکان و شرق اروپا: بیزانسیان
شرق آسیا: حکومت محلی که به چند پادشاهی و امیر نشین تقسیم شده است — ۱۱۰۰ — اسلام به دست بازرگانان و داعیان مسلمان از جنوب جزیرةالعرب به سوماترا راه یافت و انتشار آن در جنوب شرقی آسیا در مناطقی که پیرامون آن قرار دارند آغاز شد.

جزیره (جنوب جزیره): جزیرةالعرب — ۸۲۰ — ۸۶۱ بنی زیاد — ۸۹۳ یعفریان — ۹۱۵ بنی رسی — ۹۴۳ یعفریان — ۱۰۱۸ زیدیان — ۱۰۳۷ — ۱۰۹۸ صلیحیان — ۱۱۵۹ حمدانیان

آغاز تاریخ هجری — قرن ۷ میلادی — قرن ۸ میلادی — قرن ۹ میلادی — قرن ۱۰ میلادی — قرن ۱۱ میلادی

| میلادی | هجری |
|---|---|
| ۶۰۰ | |
| ۶۲۲ | ۱ |
| ۶۳۰ | ۹ |
| ۶۴۰ | ۱۹ |
| ۶۵۰ | ۳۰ |
| ۶۶۰ | ۴۰ |
| ۶۷۰ | ۵۰ |
| ۶۸۰ | ۶۱ |
| ۶۹۰ | ۷۱ |
| ۷۰۰ | ۸۱ |
| ۷۱۰ | ۹۲ |
| ۷۲۰ | ۱۰۲ |
| ۷۳۰ | ۱۱۲ |
| ۷۴۰ | ۱۲۳ |
| ۷۵۰ | ۱۳۳ |
| ۷۶۰ | ۱۴۳ |
| ۷۷۰ | ۱۵۳ |
| ۷۸۰ | ۱۶۴ |
| ۷۹۰ | ۱۷۴ |
| ۸۰۰ | ۱۸۴ |
| ۸۱۰ | ۱۹۵ |
| ۸۲۰ | ۲۰۵ |
| ۸۳۰ | ۲۱۵ |
| ۸۴۰ | ۲۲۶ |
| ۸۵۰ | ۲۳۶ |
| ۸۶۰ | ۲۴۶ |
| ۸۷۰ | ۲۵۷ |
| ۸۸۰ | ۲۶۷ |
| ۸۹۰ | ۲۷۷ |
| ۹۰۰ | ۲۸۷-۸ |
| ۹۱۰ | ۲۹۸ |
| ۹۲۰ | ۳۰۸ |
| ۹۳۰ | ۳۱۸ |
| ۹۴۰ | ۳۲۹ |
| ۹۵۰ | ۳۳۹ |
| ۹۶۰ | ۳۴۹ |
| ۹۷۰ | ۳۶۰ |
| ۹۸۰ | ۳۷۰ |
| ۹۹۰ | ۳۸۰ |
| ۱۰۰۰ | ۳۹۱ |
| ۱۰۱۰ | ۴۰۱ |
| ۱۰۲۰ | ۴۱۱ |
| ۱۰۳۰ | ۴۲۱ |
| ۱۰۴۰ | ۴۳۲ |
| ۱۰۵۰ | ۴۴۲ |
| ۱۰۶۰ | ۴۵۲ |
| ۱۰۷۰ | ۴۶۳ |
| ۱۰۸۰ | ۴۷۳ |
| ۱۰۹۰ | ۴۸۳ |
| ۱۱۰۰ | ۴۹۴ |
| ۱۱۱۰ | ۵۰۴ |
| ۱۱۲۰ | ۵۱۴ |
| ۱۱۳۰ | ۵۲۵ |
| ۱۱۴۰ | ۵۳۵ |
| ۱۱۵۰ | ۵۴۵ |
| ۱۱۶۰ | ۵۵۶ |

**جزایر غرب مدیترانه**
- بیزانسیان روم
- ۸۲۷ اغلبیان
- ۹۰۹ فاطمیان
- ۹۴۹ بنی الحسن کلبی
- ۱۰۶۱ نرمانها

**آفریقای مدارگانی و استوا**
- قبایل بت پرست آفریقا
- ۱۰۴۶ ورود اسلام در حوزه سنگال به دست مرابطین

**اسپانیا پرتغال — اندلس**
- گت های غربی
- ۷۱۱ دوره فرمانروایی والیان
- ۷۵۶ حکومت امویان اندلس
- ۹۲۹ خلافت امویان اندلس (خلافت قرطبه)
- ۱۰۳۰ ملوک الطوائف
- ۱۰۸۶ مرابطین
- ۱۱۵۰ موحدین

**بالئار**
- ۸۵۰ ورود آن به اندلس
- ۱۱۱۵
- ۱۱۳۱ بنی غانیه

**سرزمین مغرب — مغرب دور**
- بیزانسیان روم
- ۷۰۵ دولت اموی
- ۷۸۸ ادریسیان دوره اول
- بنی مدار در سجلماسه
- ۹۰۹
- ۹۶۵ ادریسیان دوره دوم
- ۱۰۱۶ بروز جنگ میان قبائل صنهاجی و هلالی و حمله نرمانها بر سواحل دریای مدیترانه
- ۱۱۱۵ / ۱۱۴۷ مرابطین
- موحدین

**سرزمین مغرب — مغرب مرکزی**
- ۶۹۶
- ۷۵۰ دولت اموی
- ۷۸۰ رستمیان خارجی
- ۹۰۹ دولت فاطمی
- ۹۹۵ زیریان
- ۱۱۵۲ بنی حماد صنهاجی
- موحدین

**سرزمین مغرب — آفریقیه**
- دولت عباسی
- ۸۰۰ اغلبیان
- ۹۰۹
- ۹۷۲ ابن مناد صنهاجیان
- زیریان
- ۱۰۵۵
- ۱۱۶۰ بنی سلیم، بنی هلال
- موحدین

**لیبی — طرابلس برقه**
- حکومت اسمی بیزانسیان
- دولت اموی
- ۷۵۰ دولت عباسی
- ۸۰۰
- ۸۶۸ طولونیان
- ۹۰۵
- ۹۰۹
- ۹۳۵ عباسیان
- ۹۶۹ اخشیدیان
- ۱۰۵۲ فاطمیان

**مصر و نوبه و دنقله**
- بیزانسیان و قبائل جنوب
- ۶۶۱ خلفای راشدین
- ۷۵۰
- ۸۶۸
- ۹۶۹ اخشیدیان
- فاطمیان
- ۱۱۰۰
- ۱۱۷۱
- انتشار اسلام از آغاز ۱۱۰۰ در نوبه و دنقله

**سودان**
- کشورهای کوچک مسیحی از نوبه که حتی تا دنقله ادامه می یابد: نوبات، مقره و علوه

**شام**
- ۶۳۳ حکومت بیزانسیان
- ۶۶۱
- طولونیان
- عباسیان
- اخشیدیان
- فاطمیان
- ۱۱۷۱

**جزایر شرق مدیترانه**
- ۶۳۳ بیزانسیان
- صقلیه در ۶۳۵ م بدست معاویه و سپس در ۸۷۵ که سال حمله رومیان به آن دیار است، به دست عباسیان فتح شد - از سال ۸۲۵ تا ۹۶۰ ربضیان اندلس بر جزیره کرت استیلا یافتند. پس از آن جزیره به دست رومیان افتاد

**جزیرة العرب — غرب جزیره، مرکز جزیره، شرق**
- ۶۲۲ قبایل عرب
- عرب در عصر نبوی به اسلام درآمد
- ۶۶۱
- ۸۹۵ / ۸۹۷ قرمطیان
- طولونیان
- عباسیان
- اخشیدیان
- ۱۰۷۱ فاطمیان
- سلجوقیان به نام عباسیان حکومت می کردند

**شرق آسیا**

در خلال قرن پانزدهم، همه ممالک و امیرنشین های مالایا و جزایر اندونزی و جنوب فیلیپین به اسلام درآمدند

ورود و انتشار اسلام در سوماترا و جاوه و دیگر جزایر اندونزی و جنوب فیلیپین به دست تجار و داعیان مسلمان

**ترکیه** — **بالکان وشرق اروپا**

ترکان عثمانی

ممالک برجی

دولت های کوچک اسلامی

ممالک عربی در ارمنستان کوچک

سلاجقه روم

ارمنستان کوچک وابسته به بیزانس

ایرانیان

۱۳۵۰ بیزانسیان

**هند** — شرق هند / شمال ومرکز هند / غرب هند وسند

سرزمینهای هند

دولت های مستقل

ممالک هندی

مغولان در دلهی

شیر شاه افغانی

بابر

لودهی

حکومت مستقل

خاندان آل تغلق

خلجی های دلهی

پادشاهی دلهی

پادشاهی مغول در دلهی

۱۵۵۴ شیرشاه افغانی

۱۵۴۰ سرزمین بابر

۱۵۲۶ دولت آل لودهی در دلهی

۱۴۵۱ دولت سادات در دلهی

۱۴۱۵ خاندان آل تغلق

خلجی های ۱۳۲۰ دلهی

۱۲۹۰ پادشاهی دلهی

۱۲۰۶ غوریان ۱۱۹۰

۱۱۸۵ غزنویان

دولت ها و ممالک مستقل

**چین**

انتشار اسلام در فرغانه و سرزمین سین کیانگ در غرب چین

**ماوراء النهر و شمال آن**

ازبک ها

قزاق ها در سمرقند و بخارا

۱۵۰۵

خان های بلخ در بلخ

مرزهای دلهی در قندهار

۱۶۰۸

۱۵۴۰

۱۴۰۷ تیموریان

۱۳۶۹

حکومت نا استوار

خان های جغتایی

۱۲۲۰ ۱۲۱۹ قراختاییان ۱۱۳۷

**افغانستان** — طخارستان (بلوچستان)

حکام محلی در مکران، سیستان، قندهار

سلسله کرت در هرات ۱۲۴۵

مغولان آسیای مرکزی ۱۲۲۱

۱۲۰۶ غوریان

غزنویان ۱۰۱۱

**ایران** — شرق / مرکز / غرب

۱۶۴۵

صفویان

۱۶۰۸

۱۶۰۲ حکومت محلی

۱۵۰۵ آق قویونلو

۱۴۶۸ قره قویونلو

مغول تیموریان دوره متاخرین

۱۴۴۷ مغولان تیموریان در عهد شاهرخ

۱۳۸۲ سربداران (سبزوار)

آل مظفر (شیراز) ۱۳۱۳

۱۳۹۳ سربداران (سبزوار)

ایلخانیان

۱۲۳۰ خوارزمشاهیان

**قفقاز**

عثمانیان

صفویان

آق قویونلو قره قویونلو

ممالک اردبیل در آذربایجان

۱۴۶۵ حکومت محلی

در گرجستان و ارمنستان و قفقاز

جلایر

قفقاز آذربایجان

گرجستان و ارمنستان

جلایری ها در آذربایجان و قفقاز

حکومت محلی

ایلخانی

۱۲۸۲

دولت عباسی

قفقاز

اتابکان آذربایجان

اتابکان فارس (سلغریان)

در گرجستان و ارمنستان و آذربایجان

۱۲۲۱

اخشتانیان گرجستان

۱۱۲۵

| میلادی | هجری |
|---|---|
| ۱۷۰۰ | ۱۱۱۲ |
| ۱۶۹۰ | ۱۱۰۲ |
| ۱۶۸۰ | ۱۰۹۱ |
| ۱۶۷۰ | ۱۰۸۱ |
| ۱۶۶۰ | ۱۰۷۱ |
| ۱۶۵۰ | ۱۰۶۰ |
| ۱۶۴۰ | ۱۰۵۰ |
| ۱۶۳۰ | ۱۰۴۰ |
| ۱۶۲۰ | ۱۰۳۰ |
| ۱۶۱۰ | ۱۰۱۹ |
| ۱۶۰۰ | ۱۰۰۹ |
| ۱۵۹۰ | ۹۹۹ |
| ۱۵۸۰ | ۹۸۸ |
| ۱۵۷۰ | ۹۷۸ |
| ۱۵۶۰ | ۹۶۸ |
| ۱۵۵۰ | ۹۵۷ |
| ۱۵۴۰ | ۹۴۷ |
| ۱۵۳۰ | ۹۳۷ |
| ۱۵۲۰ | ۹۲۷ |
| ۱۵۱۰ | ۹۱۶ |
| ۱۵۰۰ | ۹۰۶ |
| ۱۴۹۰ | ۸۹۶ |
| ۱۴۸۰ | ۸۸۵ |
| ۱۴۷۰ | ۸۷۵ |
| ۱۴۶۰ | ۸۶۵ |
| ۱۴۵۰ | ۸۵۴ |
| ۱۴۴۰ | ۸۴۴ |
| ۱۴۳۰ | ۸۳۴ |
| ۱۴۲۰ | ۸۲۳ |
| ۱۴۱۰ | ۸۱۳ |
| ۱۴۰۰ | ۸۰۳ |
| ۱۳۹۰ | ۷۹۳ |
| ۱۳۸۰ | ۷۸۲ |
| ۱۳۷۰ | ۷۷۲ |
| ۱۳۶۰ | ۷۶۲ |
| ۱۳۵۰ | ۷۵۱ |
| ۱۳۴۰ | ۷۴۱ |
| ۱۳۳۰ | ۷۳۱ |
| ۱۳۲۰ | ۷۲۰ |
| ۱۳۱۰ | ۷۱۰ |
| ۱۳۰۰ | ۷۰۰ |
| ۱۲۹۰ | ۶۸۹ |
| ۱۲۸۰ | ۶۷۹ |
| ۱۲۷۰ | ۶۶۹ |
| ۱۲۶۰ | ۶۵۹ |
| ۱۲۵۰ | ۶۴۸ |
| ۱۲۴۰ | ۶۳۸ |
| ۱۲۳۰ | ۶۲۸ |
| ۱۲۲۰ | ۶۱۷ |
| ۱۲۱۰ | ۶۰۷ |
| ۱۲۰۰ | ۵۹۷ |
| ۱۱۹۰ | ۵۸۶ |
| ۱۱۸۰ | ۵۷۶ |
| ۱۱۷۰ | ۵۶۶ |
| ۱۱۶۰ | ۵۵۶ |
| ۱۱۵۰ | ۵۴۵ |
| ۱۱۴۰ | ۵۳۵ |
| ۱۱۳۰ | ۵۲۵ |

**جزایر غرب مدیترانه**
- نرمان‌ها و اروپاییان مابعد ایشان

**آفریقای مدارگانی و استوا**
- مرابطین ۱۱۵۰
- دولت اسلامی غنا ۱۲۰۳ – ۱۲۴۰
- دولت مالی که در سال ۱۲۳۸ آغاز شد ۱۴۶۵
- دولت اسلامی سنغای ۱۴۸۳ – ۱۵۹۱
- سعدیون ۱۵۹۱ – ۱۶۵۸

**اسپانیا و پرتغال — اندلس**
- مرابطین
- موحدین ۱۲۴۸
- بنی نصر در غرناطه ۱۲۴۸ – ۱۴۹۲
- اسپانیا و پرتغال ۱۴۹۲

**جزایر بالئار**
- بنی غانیه ۱۲۰۰
- نفوذ ایشان از ۱۱۳۰ آغاز شد و در ۱۱۴۷ تکمیل یافت
- سرزمین آراگون اسپانیا ۱۲۲۹
- اسپانیا

**سرزمین مغرب**

*مغرب دور*
- مرابطین ۱۱۴۷
- موحدین
- مرینی‌ها ۱۲۶۹ – ۱۴۶۵
- وطاسی‌ها ۱۴۶۵ – ۱۵۱۰ – ۱۵۵۴
- سعدیون ۱۵۵۴ – ۱۶۵۸
- علویان ۱۶۵۸

*مغرب میانی*
- بنی حماد ۱۱۵۲
- بنی زیان (بنی عبدالواد) ۱۲۳۶ – ۱۵۵۶
- حکومت مستقل ۱۶۶۵

*افریقیه*
- بنی هلال و بنی سلیم ۱۱۶۰
- حفصیان ۱۲۳۰ – ۱۵۷۴
- ترکان عثمانی ۱۵۷۴
- فرمانروایی اسمی ۱۷۱۱

**لیبی — طرابلس، برقه**
- اسپانیا ۱۵۱۰ – ۱۵۳۰
- شهسواران یوحنای قدیس ۱۵۳۰ – ۱۵۵۱
- ۱۴۸۵

**مصر و نوبه و دنقله**
- فاطمیان ۱۱۷۱ / ۱۱۷۲
- ایوبیان ۱۲۵۰ / ۱۲۵۲
- ممالیک بحری ۱۳۸۲
- ممالیک برجی ۱۵۱۷ / ۱۵۲۴
- عثمانیان

**سودان**
- از آغاز ۱۱۰۰ هجرت قبایل عربی کنوز از جنوب مصر به شمال سودان و آغاز عرب گرایی و اسلام ایشان از ۱۵۰۰ هجرت بنی جهینه و بنی رفاعه از جنوب مصر به سودان و انتشار ایشان در آن دیار ۱۳۰۲
- ۱۵۰۵ پادشاهی مسلمان دارفور
- ۱۵۷۰ مملکت مسلمان فنج
- ۱۶۲۰ مملکت اسلامی سنار (فونج)

**جزایر شرق مدیترانه — کرت، رودس، قبرس**
- ونیز (بند قیه) ۱۶۶۹
- شهسواران یوحنای قدیس ۱۵۲۰
- مملکت قبرس ۱۴۲۵
- ونیز (بند قیه) ۱۵۷۱

**شام**
- فاطمیان
- ایوبیان ۱۲۶۰
- ممالیک بحری
- ممالیک برجی ۱۵۱۷
- ترکان عثمانی

**جزیرة العرب — غرب، مرکز، شرق، جنوب**
- قرمطیان ۱۲۰۵
- قبایل عرب در نجد
- عمان: حکومت خاندان آل نبهان به شیوه‌های گوناگون ۱۵۰۶ – حکومت نبهانیها در داخل و اشغال پرتغال در ساحل ۱۶۲۴ – قیام دولت یعرب و اشغال پرتغال در ساحل
- یمن و عدن: ایوبیان ۱۱۷۳ – ۱۲۲۸؛ بنی رسول ۱۲۲۸ – ۱۴۴۵؛ طاهریان ۱۴۴۵ – ۱۵۱۷؛ زیدیان ۱۶۳۵

و اینک ما جدول مقایسه‌ای - تاریخی خود را تا سال ۱۹۸۵ پیش کشانده‌ایم در حقیقت طی دهۀ شصتِ قرن بیستم، زمانیکه همۀ سرزمینهای اسلامی استقلال یافتند و دولتهای عربی و اسلامی معاصر، در تاریخهائی که در این بخش اخیر از جدولهای مقایسه‌ای- تاریخی معین کرده‌ایم پدیدار شدند، دیگر تحوّل تاریخی سرزمینهای اسلامی به انجام رسید با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق که در سالهای اخیر به وقوع پیوست سرزمینهای اسلامی ماوراءالنهر هم استقلال خود را بدست آوردند و اکنون می توان گفت که همه جهان اسلام، به استثنای سرزمینهائی که در جمهوری چین قرار دارند، همه

فیلیپین
اسلام جنوب جزایر فیلیپین و نیز جزیره میندانائو را فرا گرفت.

مالزی
اتحادیه مالزی
۱۹۶۷
اشغال توسط انگلیس
مملکت های مستقل اسلامی و پادشاهی ها

اندونزی
جمهوری اندونزی
۱۹۴۹
اشغال توسط هلند
۱۷۵۰
حکومت محلی

بالکان و شرق اروپا
دولت های بالکان

ترکیه
جمهوری ترکیه
۱۹۲۳
عثمانیان

هند
شرق هند / شمال ومرکز هند / غرب هند وسند
جمهوری بنگلادش
۱۹۷۱
پاکستان شرقی
جمهوری هند
جمهوری پاکستان
پاکستان غربی
۱۹۴۷
اشغال توسط انگلیس
۱۹۸۱
سیک‌ها ومغولان متأخر
پادشاهی مغول دردهلی
۱۷۷۰
ابدالیان - ایرانیان
نادرشاه ۱۷۴۰
۱۷۳۸
پادشاهی مغول دردهلی
۱۷۶۰
پادشاهی مغول در دهلی
حکام هند

سرزمین فرغانه
استقرار اسلام در سرزمین فرغانه و سین کیانگ در غرب چین تا حال

ماوراءالنهر وشمال آن
خیوه / خوارزم / بخارا / سمرقند
اتحاد جماهیر شوروی (سابق)
۱۹۱۷
روسیه تزاری
۱۸۷۳ ۱۸۶۶ ۱۸۶۸
ازبکان

افغانستان
بلوچستان
مملکت افغانستان
حکومت مستقل افغان
۱۷۷۰
ابدالیان

ایران
خراسان / کرمان / سجستان / فارس / جبال / آذربایجان
جمهوری اسلامی ایران
۱۹۷۹
پهلوی
۱۹۲۵
قاجار
۱۸۲۸
۱۷۹۴
زندیه
۱۷۹۶
افشاریه
۱۷۵۰
نادرشاه
صفویان

قفقاز
گرجستان / ارمنستان
اتحاد جماهیر شوروی (سابق)
۱۹۱۷
روسیه تزاری
۱۸۲۹
افشاریه

عراق
جمهوری عراق
۱۹۵۸
مملکت عراق
۱۹۳۲
انگلیس
۱۹۱۸
عثمانیان

جنوب عربستان
عدن
جمهوری یمن جنوبی
۱۹۶۷
تحت الحمایگی
۱۸۳۹

شرق مرکز غرب
ایران
قفقاز
عراق
افغانستان
ماوراءالنهر وشمال آن
چین
شرق هند / شمال ومرکز هند / غرب هند وسند
هند
ترکیه
بالکان و شرق اروپا
شرق آسیا

استقلال یافته‌ودولتهای مستقلی رادرسرزمینهای خود (آفریقا و آسیا و اروپای شرقی) پدید آورده‌اند. اما قضیهٔ فلسطین، ملت فلسطین برای بازپس گرفتن میهن اشغال شدهٔ خویش می‌کوشند، و همهٔ جهان اسلام باآن دراین کشاکش که لاجرم به پیروزی حق اعراب خواهد انجامید، همگامند، البته ما نتوانستیم روی نقشه‌های خود، دنباله‌های اسلام را تا اروپا و کشورهای جهان نو (آمریکا) مشخص کنیم، اما خواننده این مسائل را به تفصیل در پایان نقشه‌های این اطلس و متنی که به آن اختصاص دارد، خواهد یافت.

# جدولهای تاریخی - تطبیقی

## در بارهٔ مهمترین رویدادهای تاریخ اسلام و همروزگاری دولتهای اسلامی

### از ظهور اسلام تا پایان قرن چهاردهم هجری

به هرحال برای اینکه بتوان خواننده را در برقراری ارتباط تاریخی میان مجموعهٔ نقشه‌های موجود در این اطلس یاری کرد، چاره‌ای جز تدارک جدول یا شرح تاریخی - تطبیقی آن نبود، این امر ذهن خواننده را برنقشهٔ تاریخی جهان اسلام در هریک از دوره‌های آن روشن می‌کند، زیرا تاریخ جهان اسلام دو دورهٔ متفاوت را پشت سرگذارده است:

#### دورهٔ اول

در مدینه، با پیدایش امت اسلامی در ۱۲ ربیع الاول سال اول هجری، برابر با ۲۴ سپتامبر ۶۲۲م آغاز می‌شود و با سقوط دولت اموی در ۱۳۲ هـ ق/۷۴۹م و قیام دولت عباسی به پایان می‌انجامد.

این دوره را می‌توان دورهٔ دولت فراگیر اسلامی نامید، زیرا این دوره‌برتمام جهان اسلام از غرب چین تا اقیانوس اطلس و دورترین نقاط اندلس در شمال، حکمفرمایی داشت.

#### دورهٔ دوم

دورهٔ تشتت یا قیام دولتهای مستقل در گوشه و کنار جهان اسلام بود. دامنهٔ این پدیدهٔ سیاسی شایع، همچنان ادامه داشت، تا اینکه عملاً بر سرزمین عراق یا سواد که همان جنوب سرزمین عراق باشد، منحصر گردید. اما بقیهٔ سرزمینهای اسلامی هر یک به راهی رفته و در این میان دولتهای محلی‌ای که به درجات گوناگون نسبت به دولت مرکزی استقلال داشتند، تشکیل دادند؛ اگر چه بیشتر آنهابه شکلی ظاهری و اسمی سردر اطاعت خلیفهٔ عباسی داشتند. اینجاست که نیاز به جدولهای تاریخی روشن می‌شود. این جدولهای تاریخی دولتهای همعصر، ما را برشناخت هر چه بهتر وضع سیاسی هریک از سرزمینهای اسلامی در هر زمانی، یاری می‌دهد. در واقع جدولها، مکمل این اطلس بوده و فایده‌ای که خواننده از آن می‌برد کمال می‌یابد. این جدولها در شکلها و انواع گوناگون تدارک دیده شده است. سودمندترین آنها، همین نقشه‌هایی است که من بر ترسیم آنها مصمم شدم و اینک تقدیم خوانندگان خواهد شد. در واقع این شیوه همان شیوهٔ تابلوهای تاریخی - تطبیقی است (Comparative Historical Charts) که من بر حسب تابلوهای زمان‌بندی شده (Chronological Table) برای تاریخ اسلام از آغاز تاریخ هجری تا حال یعنی از ۶۲۲ تا ۱۹۸۶ میلادی، تدارک دیده‌ام. ما زمان را برحسب قرن تقسیم‌بندی کرده‌ایم و این قرن را با خطهای افقی قرمز رنگی که خواننده در سمت راست جدولها می‌بیند، آشکار ساختیم. ضمناً در منتهی الیه سمت چپ تقسیم‌بندی ما براساس بخش کردن هر قرن به دهه‌ها استوار شده است. سپس ستونهای طویلی به هریک از سرزمینهای اسلامی اختصاص داده، تحولات سیاسی هر یک از سرزمینهای اسلام را در هر قرنی، در آن ثبت کردیم. هر ده قرن از سمت پایین به بالا نشان داده شده است. ضمناً از پرداختن به برخی از دولتهای کوچک و کم اهمیت خودداری نموده‌ایم، زیرا در این صورت رنگهای هر نقشه در هم خلط می‌شد و دنبال کردن حوادث، در بلاد مختلف اسلامی و در هر قرن بر خوانندگان دشوار می‌گردید. هنگام نوشتن این جدولها رسم براین است که ستونهای همجواری برای کشورهایی که برخی در شمال یا جنوب یکدیگر قرار دارند، اختصاص داده شود. این، کیفیتی است که در مورد نقشه‌هایی که‌درموردایران‌وماوراءالنهر- و سرزمینهای اسلام که در شمال آن واقع است- و نیز سرزمین عراق و شام و مصرکه کشورترکان عثمانی در شمال همهٔ آنها قرار گرفته، می‌بینیم. ما ستونهایی نیز به سرزمینهای آسیای شرقی، آفریقای مدارگانی و استوایی و جزایر دریای مدیترانه (چه شرقی، چه غربی و چه مرکزی) منحصر گردانیده‌ایم. بااین هدف که این جدولها تمام تحولات تاریخی کشورهای اسلامی را در برگیرد. درکار جدولپردازی دکتر ابراهیم جمعه تاریخ شناس مصری گوی سبقت از من ربوده است. وی یک جدول تاریخی برای جهان اسلام به زبان انگلیسی به نام: A Historical Chart of the Muslim World ترتیب داده که در موسسهٔ E. j. Brill در لیدن هلند انتشار یافته است. این کتاب ذیلی است بر جلد هفتم تاریخ و تمدن اسلامی که دکتر ابراهیم جمعه نگاشته است و خود همراه با گروهی از خاورشناسان اروپایی و در رأس آنها

خاورشناس بزرگ بارتولداشپولر Bertold Spuler استاد پیشین دانشگاه هامبورگ، بر چاپ آن اشراف داشته است. کار دکتر ابراهیم جمعه بسیار عالی است و من از آن سود بسیار برده‌ام و آنجا که نیاز به اصلاح داشته است به اصلاح آن پرداخته‌ام. همچنین برخی از نواحی آسیای شرقی و آفریقای مدارگانی و استوایی را نیز بدان افزوده‌ام. البته من هیچ دلیلی ندیدم که برای فرق نهادن میان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از یک رنگ با درجات گوناگون استفاده کنم. اما گاهی برای بیان درگیریهای دولتها و قدرتها یا درجایی که وضع سیاسی اقلیمها روشن نبود، از شیوهٔ هاشورزنی یعنی ترسیم خطهای مایل بالای رنگها استفاده کرده‌ام. سپس وضع اینگونه دولتها را با عبارتی در بالای هر جدولها روشن ساخته‌ام.

# مآخذ:


**ابن اثیر، علی‌بن احمد،** *الکامل فی‌التاریخ*، بولاق، ۱۲۷۴هـ.ق.

**ابوالفرج اصفهانی،** *کتاب الاغانی*، قاهره، دارالکتب، ۱۹۲۱م.

**بارتولد، ف،** *تاریخ الحضارة العربیة*، ترجمه به‌عربی حمزه طاهر.

**بروکلمان، کارل،** *تاریخ الدول الاسلامیة*، ترجمهٔ عربی در ۴ جلد، بیروت، ۱۹۴۸م.

**بلاذری، احمدبن یحیی،** *فتوح البلدان*، به‌کوشش صلاح المنجد، در۳ جلد، قاهره، ۱۹۶۰م.

**سعیدبن بطریق (اثوتوخیوس)،** *التاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق*، بیروت، ۱۹۰۹م.

**طبری، محمدبن جریر،** *تاریخ الرسل والملوک*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۰م.

# فصل چهارم

# جهان قبل از اسلام

**شرح نقشه‌ها**


آسیا
اقوام ترکان شرقی
اقوام ترکان غربی
امپراطوری سلسله هان
قبایل اونی
سرزمین مغولان
امپراطوری تویا
سرزمین ترکان هیاطله
سرزمین تبت
چین
خانواده یانگ
هند
دولت هارشا
بورما
سیام
سرزمین خمرها
دریای عرب
خلیج بنگال
اقیانوس آرام
اقیانوس هند
جهان
در عصر بعثت نبوی
اوائل قرن هفتم میلادی



۰°
۳۰°
۶۰°
۳۰°
کلت
سرزمین ساکسون ها
صقلبیان
اروپا
دولت خزر
دولت افرنگ
آلمان
سرزمین آوار
سرزمین بورگندها
سرزمین بابویه
دولت گت های غربی
دریای پنطس
بلغار
قسطنطنیه
دولت روم شرقی ( بیزانس)
نومدی
مرطانیه (موریتانی)
دریای روم
طرابلس
تریپولی
سیرینایکا
سرزمین شام
مصر
سرزمین بربر
مدینه منوره
مکه مکرمه
دریای قلزم
یمن
تیسفون
خلیج فارس
صحرای کبیر
آفریقا
حبشه
دریای ظلمات
ماداگاسکار
مدار رأس السرطان
خط استوا
مدار رأس الجدی
مقیاس : (۱:۴۰,۰۰۰,۰۰۰)
شرق گرینویچ°. غرب گرینویچ

## آخرین دولتهای کهن در خاورمیانه

دردوره‌های کهن ازسقوط دولت آشورتا پیدایش دولت هخامنشی از ۶۱۲ تا ۵۲۵ ق . م یعنی تاحمله کامبیزبه عراق وشام ومصر

مقیاس : (۱:۲۳,۰۰۰,۰۰۰)

### مهمترین دولتهای کهن درخاورمیانه

- سرزمین ترکها (لوشان)
- کشورعیلام درقرن ۷ ق . م
- دولت مصر درعصر دولت صاوی (بیست وششمین دولت)
- یونان ومستعمرات آن طی قرن ۵ ق . م
- مرزسرزمینهائی که کامبیزدوم در ۵۲۹ تا ۵۲۲ ق . م . فتح کرده بود
- دولت بابل درزمان بخت النصردوم
- دولت لیدی درغرب آسیای صغیر
- سرزمین مادها
- سرزمین کلدانیان دراوج گسترش
- کشوراورارتو
- سرزمین های دیگر

سکاها — دریای پنطس — مملکت اورارتو — سرزمین آشور — خراسان — سرزمین مادها — هرمزی — پارتیا — مصر — لیبی — سرزمین عرب — صحرای نوبه — مملکت اکسوم (حبشه) — یمن — عمان — حضرموت — دریای عرب — دریای روم

## خاورمیانه در خلال قرن اول میلادی

مقیاس : (۱:۲۳,۰۰۰,۰۰۰)

- دولت روم
- دولت پارتی فارس از ۲۵۰ ق.م تا ۲۲۴ ب.م
- دولت نبطیان
- دولت تدمر
- دولت حمیریان
- دولت سبائیان دریمن
- راههای تجارتی

دریای پنطس — کوههای قفقاز — ارمنستان — هگاتوم پیلوس — سلوکیه — پرسپولیس (اصطخر) — هرمزی — گدروزیه — سرزمین هند — اسکندریه — مصر — صحرای لیبی — لوکوکومی — سرزمین عرب — صحرای نوبه — مملکت اکسوم (حبشه) — یمن — عمان — حضرموت — دریای عرب



خاورمیانه
درنیمه دوم قرن ششم میلادی
دولت روم
دولت ساسانی
چین و مغولستان
هند
دولتهای دیگر
مناذره
بخشهای جزیرة العرب
اندکی قبل از بعثت رسول اکرم (ص)
غور نوار باریکی است بر ساحل دریای قلزم
حجاز از سمت شرق، در فروسوی غور، جنوب تهامه
نجد، در شرق حجاز و تهامه
عروض در شرق نجد
بحرین و ساحل خلیج فارس
مرزهای دولت روم
مرزهای دولت ایران
مقیاس ۱:۱۷ ۰۰۰ ۰۰۰
دولت روم شرقی (بیزانس)
دریای سیاه
دریای روم
دریای خزر
دریای عرب
اقیانوس هند
خلیج فارس
سرزمین خزر
بالکان
قسطنطنیه
ادرنه
سینوپ
طرابوزان
آتن
ازمیر
قونیه
قیصریه
طرسوس
انطاکیه
حلب
رها
حران
آمد
نصیبین
کرت
قبرس
بیروت
دمشق
بیت المقدس
غزه
اسکندریه
قلزم
بابلیون
مصر
رود نیل
صحرای لیبی
سرزمین نوبه
سرزمین سودان
حبشه
عصب
جزیره دهلک
نفود
نجد
عروض
تبوک
حسمی
فدک
حجاز
تیماء
خیبر
مدینه منوره
مکه مکرمه
طائف
جده
تهامه
عسیر
نجران
یمامه
خرج
فلج
ربع الخالی
یمن
دولت حمیر
حضرموت
عدن
ظفار
عمان
مسقط
قطر
لیوه
اردبیل
آتورپاتکان
گیلان
قزوین
آمل
دماوند
همدان
حلوان
اصفهان
تیسفون
جندیشاپور
شوشتر
ایرانشهر
شاهپور
اصطخر
شیراز
داراب‌گرد
جهرم
سیراف
کرمان
یزد
طبس
جیرفت
هرمز
سیستان
مکران
جرجان
طوس
نیشابور
قومس
ابرشهر
بیهق
پوشنگ
خراسان
مرو
بلخ
طخارستان
فرغانه
بامیان
کابل
رخج
قندهار
بست
طوران
کوشان
ملتان
پیشاور

# جهان، قبل از اسلام

خداوند در آیهٔ ۲۸ سورهٔ سبأ می‌فرماید:

**وَ ما اَرسَلناکَ اِلّاکافَّةً لِلنّاسِ بَشیراً وَ نَذیراً و لٰکِنَّ اَکثَرَالنّاسِ لایَعلَمونَ.**

این آیه به صراحت دلالت برآن دارد که رسالت اسلام جمیع آدمیان را دربر می‌گیرد. این حقیقت نظر برخی از تاریخ نگاران و خاورشناسان را که می‌پندارند حضرت محمد (ص) منحصراً برای عرب مبعوث شده و اینکه فتوحات اسلام در خارج از جزیرةالعرب تنها براثر انگیزه‌های اقتصادی و نژادی صورت گرفته و از دایرهٔ دعوت اسلامی خارج است، منتفی می‌سازد. همین امر تاریخ‌نگاران و خاورشناسان را برآن می‌دارد تا به‌پژوهشهایی دربارهٔ چگونگی اوضاع و احوال جزیرةالعرب پیش از اسلام دست زنند، زیرا می‌پندارند که آغاز و انجام ماجرا می‌بایست در خود شبه جزیره واقع شده باشد، حال آنکه اندیشهٔ جهان شمولی اسلام در بسیاری از آیات قرآن به شکلهای گوناگون بیان شده‌است. بداین دلیل است که هنگام طرح‌ریزی این اطلس کار را با ترسیم جغرافیایی- تاریخی همهٔ احوال جهان در اوایل قرن هفتم میلادی که آغاز تاریخ اسلام است، شروع گردید. پس از نقشه‌های این فصل به خاورمیانه و خاوردور و آنگاه به جزیرةالعرب پرداختم، پس از همهٔ اینهاست که فصل پنجم یعنی فصل ویژهٔ دوران نبوت راآغاز کرده‌ایم.

## جهان کهن در عصر بعثت نبوی

## (اوایل قرن هفتم میلادی)

### غرب اروپا

در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی در همان حال که جماعات بزرگی از ژرمنها از شمال و شرق اروپا مهاجرت کرده سرزمینهای دولت روم در غرب را به‌عنوان موطن خویش برگزیدند، قبایل انگلوساکسون نیز در انگلستان استقرار یافته انگلیس را بوجود آوردند. همچنین قبایل فرانک که بر سلتها پیروز گشته‌بودند در سرزمین گال مستقر شدند حال آنکه قبایل گُت‌های غربی به شبه جزیرهٔ ایبری (اسپانیا) رفته با اقوام سواو، آلان و واندال که پیش از ایشان در آنجا بودند، درآمیختند. گت‌های غربی در آن محل دولتی برپا کرده طلیطله (تولِدْ) راپایتخت خویش قرار دادند. قبایل بورگُنْد در حوضهٔ رود رُن اقامت گزیده، مملکتی برای خود برپا داشتند. قبایل گت‌های شرقی (استروگت) نیز در شبه جزیرهٔ ایتالیا و در شمال آن لومباردی استقرار یافتند. هر یک از این قبایل مملکت‌هایی در ظاهر ژرمن اما با تمدن لاتین برپا کردند. آیین بیشتر این مملکت‌ها- بجز مملکت فرانک و سلتهای ایرلندی- آیین مسیحی آروسی بود. این آیین با مذهب کاتولیک که پاپهای روم مبلغان آن بودند، تفاوت اساسی داشت. در ۵۹۰م یا حدود بیست سال بعد از میلاد حضرت رسول (ص)، قسّیس هلدبراند- با لقب کلیسایی گریگوری هفتم- برتخت پاپها تکیه زد. در همین زمان بود که نبرد دینی و دیرپای مرکز پاپها با همهٔ مذاهب اروپا به استثنای مذهب کاتولیکی آغاز شد. همچنین میان کلیسای کاتولیکی و همهٔ دولتهای ژرمنی کشاکش به‌پاخاست. سرانجام مرکز پاپ به یُمن فعالیتهای متعدد راهبانی که به آن مرکز خدمت می‌کردند و توانسته بودند بیشتر کشورهای ژرمن را به‌آیین کاتولیکی درآورند، پیروزی یافت. ایشان بخصوص مملکت گت‌های غربی (ویزی‌گت)را در شبه جزیرهٔ ایبری کاتولیک مذهب ساخته بودند. همینجا بود که بعدها جنگ علیه مسلمانان درگرفت.

### شبه جزیرهٔ ایبری میان آیین کاتولیک و دین اسلام

اینک خوب است گفته شود که گت‌های غربی به اسپانیا درآمدند و ژرمنهایی راکه پیش از ایشان درآن محل اقامت داشتند ازبین بردند و از ۴۱۰م برساکنان آن که ایبریهای رومی بودند، حکومت یافتند. بدینسان گت‌ها سه قرن زودتر از مسلمانان به آن منطقه وارد شدند، اما پادشاهان گت تا ۵۸۷م یعنی یک قرن و ربع (حدود ۱۲۴ سال) قبل از اینکه مسلمانان به شبه جزیره درآیند، به‌آیین کاتولیکی در نیامده بودند و پیش از آن از نظر

کلیسا، آنان «هِرِتیک» یا کافر خارج از دین بشمار می‌آمدند پس آیین کاتولیکی نسبت به اسلام در شبه جزیره سابقه‌ای چندان طولانی ندارد. و طلیطله هم خود تا ۵۶۰م پایتخت شبه جزیره نگردیده بود، چراکه قدمت آن به عنوان پایتخت شبه جزیره نسبت به قرطبه دو قرن و نیم بیش نبود.

یکی از نخستین مراکز بزرگ دینی آیین کاتولیک در شبه جزیره، سومین مرکز دینی طلیطله در ۵۸۹م بود. اما اشبیلیه تا ۵۹۹م به عنوان اسقف‌نشین کاتولیک در اسپانیا بشمار نیامد. تمام این تاریخها ما را برآن می‌دارد تا در پیوند شبه جزیره با مسیحیت و اسلام تجدید نظر کنیم، زیرا گمان عامهٔ محققان برآن بود که مسلمانان سرزمینی را فتح کردند که از دیرباز مسیحی بوده است، اما حقیقت آن است که گت‌ها نیز خود تا زمان ورود مسلمانان به شبه جزیره با مردم آن دیار در نیامیخته بودند و بطور کامل باآنان خویشاوندی نیافته بودند؛ از این جهت، اعراب مسلمان موفق‌تر از گت‌ها بودند. اما آن دیار بعداز گذشت یک قرن و نیم ویژگی عربی و تمدنی شرقی یافت، حال آنکه هرگز یک مملکت گت به‌حساب نیامده است. اینها حقایقی هستند که ما را به تجدیدنظر دراوضاع اسلام و پیوند تمدن عربی به‌آن سرزمینها وا می‌دارد.

## مرکز اروپا

درمیانهٔ شبه جزیرهٔ اروپا و اطراف آن به‌ویژه از سمت شرق سرزمین ژرمنها، خطوط مرزی چه از جنبهٔ سیاسی و چه از جنبهٔ دینی روشن نبود. دو قرن پس از اوایل قرن هفتم همانگونه که در این نقشه ترسیم شده است، ملاحظه می‌کنیم که شارلمان ، بزرگترین پادشاه کاتولیک اروپا، جنگ خانمان براندازی را علیه ژرمن ها درقسمت شرقی رودخانهٔ راین برپاکرد تاآنان را به قبول آیین کاتولیک وادار کند. پس از گذشت یک قرن از مرگ شارلمان ملاحظه می‌کنیم که امپراطوران ژرمن هوهنشتاوفن هم جنگی همانند نبرد شارلمان را علیه صقلبیان ساکن شرق اروپا برپا می‌کند تا سرزمین هایشان را تا نزدیکی رودخانهٔ دنیبر از چنگشان به درآورند.

## شرق اروپا

در سال ۶۱۰ میلادی مقارن با بعثت نبوی ملاحظه می‌کنیم که در شرق اروپا دولت هراکلیوس که از دولتهای بیزانس است به پا می‌گردد. هراکلیوس پسر هراکلیوس که حاکم بخش بیزانسی آفریقا بود بر سریر فرمانروایی بیزانس تکیه زد و کار سیاست و سپاه را در دولت سامان بخشید. وی به ایرانیان ساسانی اعلان جنگ کرد و در نتیجه سرزمینهای شام و مصر و بخش وسیعی از اراضی جزیرةالعرب رابه‌تصرف خویش در آورد. قرآن کریم این حوادث مهم را در آغاز سورهٔ روم، سورهٔ سی‌ام قرآن، بیان نموده است:

**الٓم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی‌أَدنَی الأَرضِ وَ هُم مِن بَعدِ غَلَبِهِم سَیَغلِبُونَ * فِی بِضعِ سِنِینَ لِلّهِ الأَمرُ مِن قَبلُ وَ مِن بَعدُ وَ یَومَئِذٍ یَفرَحُ المُؤمِنُونَ * بِنَصرِاللّهِ یَنصُرُ مَن یَشاءُ وَ هُوَالعَزِیزُ الرَّحِیمُ.**

«الم. رومیان شکست خوردند، در نزدیکترین سرزمین، و ایشان، پس از شکست، دوباره غالب آیند، در چند سال. (همیشه)، چه پیش از (آن پیروزی) چه پس از آن، فرمان خدای راست. در آن روز، مؤمنان شادمان شوند، به یاری خداوند. خداوند هرکس را که خواهد، یاری دهد، که او توانمند و مهربان است»

این آیات بر تمایل عاطفی اسلام به مسیحیت دلالت دارد زیرا ایشان نیز اهل کتاب آسمانی بوده و به خداوند سبحان ایمان داشتند. ژوستینیان امپراطور بیزانس (۵۲۷ - ۵۶۵م) سعی برآن داشت که دولت لاتینی روم غربی را مجدداً احیاء کند و در این راه کوشش بسیاری مبذول داشت. البتّه در ابتدا موفق شد استان آفریقایی را از واندال و نیز صقلیه و بخش وسیعی را از ایتالیا باز پس گیرد، اما در پایان شکست خورد. هنگامی که دولت هراکلیوس زمام امور را در دست گرفت، این تمایلات به احیای دولت رومی لاتینی کهن انجامید و سعی امپراطوران قسطنطنیه بر تأکید این حقیقت قرار گرفت که دولت بیزانس دولتی است شرقی و هِلِنیستیک یعنی دولتی یونان مآب با مذهب ارتودکسی. این همان مذهبی است که ما آن را آیین ارتودکسی روم می‌نامیم که در رأس آن کلیسای قسطنطنیه قرار دارد. از دوران هراکلیوس یعنی از پایان دههٔ اول قرن ۷ میلادی این حرکت آغاز شد که دولت بیزانس و همهٔ کشورها و ملتهایی که تحت تسلط او قرار داشتند، رنگ و بوی یونانی به‌خود گیرند و این یونانی مآبی همان است که معمولاً به Hellenisation of the East خوانده می‌شود؛ به دلیل همین تغییرات است که آن دولت دیگر امپراطوری روم شرقی خوانده نمی‌شد. این حوادث باعث شد که یک دولت رومی دیگری در غرب اروپا و تحت اشراف کلیسای کاتولیکی به‌پا گردد و به نام امپراطوری مقدس روم The Holy Roman Empire شهرت یابد. در نتیجهٔ آن ، نخست دولت فرانسه پدیدار شد و نخستین امپراطور آن شارلمان بود که پاپ به دست خود تاج برسر او نهاد. بعد از درگذشت شارلمان و تقسیم امپراطوری میان سه فرزندش به موجب معاهدهٔ وردان در ۸۴۳م، تاج و لقب امپراطوری ازآن لوتر پادشاه بخش مرکزی اراضی امپراطوری که تقریباً حوضهٔ رود راین و شمال ایتالیارا شامل می‌شد، گردید. پس از او فرزندش لوتر دوم در ۸۵۵م بر تخت نشست و به‌عنوان امپراطور دولت مقدس روم تاجگذاری کرد. تا قبل از مرگ او در ۸۶۹م ایتالیا نیز ضمیمهٔ امپراطوری وی شد اما در ۹۶۲م تاج امپراطوری و نیز حکومت ایتالیا به اُتوی اول پادشاه آلمان منتقل شد. همین پادشاه است که به اُتوی کبیر ملقب شد و پاپ در روم برسرش تاج نهاد. از زمان این امپراطور بود که «دولت رومی مقدس ژرمن» آغاز شد. نبرد میان این دولت و مرکز پاپ که به نبرد کاتولیکی و امپراطوری معروف است، برسر به دست گرفتن دولت آغاز شد. پس نتیجه می‌گیریم که نیمه اول قرن ۷ میلادی نه تنها شاهد ظهور اسلام بلکه شاهد طیف وسیعی از تحولات سیاسی و دینی و نژادی چه در شرق و چه در غرب اروپا بود. به این ترتیب مسلمانان-که دولتشان در خلال قرن هفتم میلادی از هر سو گسترش می‌یافت و در اوایل قرن هشتم یعنی ۷۱۱م فاتحانه به اندلس در غرب اروپا درآمده بودند-لازم می‌آمد که از یک سو در شرق با امپراطوری یونانی‌مآب بیزانس مواجه گردند و از

سوی دیگر در غرب با دولت فرانسه که مورد تأیید پاپ بود. این نبرد برای سرنوشت اروپای غربی خوش‌خیم بود. زیرا توانست در ۷۳۲م در نبرد پواتیه به نفع مسیحیان کاتولیک پیروزی قاطعی به‌دست آورد و سیطرهٔ اسلام را در آن دیار به شبه جزیرهٔ ایبری محدود سازد. فصلهای گوناگون و نقشه‌های این اطلس تمام این ماجراها را روشن می‌سازد.

## ایرانیان ساسانی

در آسیای شرقی هنگام ظهور اسلام، ایرانیان ساسانی بر فلات ایران تا رود مرغاب در شرق تسلط داشتند. مرکز امپراطوری ایشان سرزمین عراق و پایتختشان شهر مدائن یا تیسفون واقع برکرانهٔ دجله بود. جنگ میان ایرانیان و دولت روم شرقی و سپس دولت بیزانسی روم بسیار طولانی بود. ما در آخرین نقشه از نقشه‌های این فصل، مرزهای دو دولت را به وضوح نشان داده‌ایم. علاوه براین نقشه می‌بینیم که رومیان که بر غرب سرزمینهای شام از آن جمله فلسطین حکومت می‌کردند یک دولت عربی دست نشانده را تحت حمایت می‌داشتند؛ این دولت همان غسانیان شام‌اند که بر تمام زمینهایی که شامل اردن فعلی و بعضی از اراضی شمالی آن بود، حکم می‌راندند. دامنهٔ جنوبی این دولت به عَقَبه و اَیْله در کنار خلیج عقبه می‌کشید. همچنین دولت ایران نیز در جنوب شرق عراق دولت عربی دیگری که همان مناذرهٔ لخمی بودند و پایتختشان شهرحیره بود، بپا کرده بودند. در حد فاصل میان جزیرةالعرب و سرزمین شام-خطی که تقریباً از ایله تا حیره امتداد دارد- قبایلی عرب می‌زیستند که در غرب به عرب روم یا عربهای مسیحی شده معروف بودند و در مرکز، عربِ ضاحیه یا ضاحیهٔ قضاعه خوانده می‌شدند، دولت ساسانی فارس که در دوران بعثت محمدی (ص) برفلات ایران حکمفرمایی داشت به تدریج رو به ضعف نهاد و وحدت استوار و درونی آن ازهم‌گسیخت و به دوران زوال و رکود، گام نهاد. بهترین دلیل براین امر آن است که از اواخر قرن ششم میلادی تا غلبهٔ مسلمانان برایشان در ۳۲هـ ق/۶۵۱م- یعنی سال کشته شدن آخرین پادشاهشان یزدگرد- چندین تن از پادشاهان برتخت سلطنت ساسانیان تکیه زدند که عبارتند از:

| | |
|---|---|
| **بسطام** | ۵۹۶-۵۹۱م که در مدیا (مادنشین) علیه تاج و تخت قیام‌کرد وخسروپرویز را ازمیان برد.[۱] |
| **قباد دوم** | (شیرویه) ۶۲۸-۶۳۳م |
| **اردشیردوم** | ۶۳۳م |
| **شهربراز** | ۶۳۴م |
| **پوران دخت** | ۶۳۴م |
| **آذرمیدخت** | ۶۳۴م |
| **یزدگرد سوم** | ۶۳۴-۶۵۱م (۱۳-۳۲هـ ق) |

۱) بسطام در شمار شاهان ساسانی مذکور نیست، وی مردی یاغی بود که عاقبت هم به قتل رسید (مترجم)

اما در اوایل قرن هفتم میلادی اثری از این تملک نمی‌یابیم در واقع این چنین گستردگی در دوران آخرین پادشاه بزرگ ساسانی، خسرو اول معروف به انوشیروان یعنی دارای عقل یا عاقل[۱] (۵۳۱-۵۷۹م) که هم عصر ژوستینیان بوده و در کتابهای عربی شهرت گسترده‌ای یافته است، حاصل شده بود، اما دیری نپایید که بعد از مرگ وی رو به تحلیل رفت.

## دین ایرانیان

آیین شایع در میان ایرانیان، آیین زردشتی بود که براساس اعتقاد به دوالهه استوار شده است: یکی خدای نور یا خیر که همان «یزدان» است و دیگری خدای ظلمت یا شر، که اهریمن نام داشت. رمز خدای نور و خیر همان آتشی است که در معبدهای سراسر نواحی ایران برافروخته بود. آیین زردشتی با آیین مانوی که مانی بدان بشارت می‌داد، رقابت داشت. این آیین با اینکه تحت تأثیر مسیحیت بود، باز اساس آن رابت‌پرستی تشکیل می‌داد. آیین مانوی به عدالت و تقسیم ثروتها میان مردم معتقد است. به این دلیل بیشتر تاریخ‌نگاران عرب در بیان پایه‌های اصلی آن گویند که این دین معتقد به آیین کمونیستی در باب ملکیت هرچیز حتی زنان بود،[۲] اما در حقیقت چنین نبود. در هرحال پادشاهان ساسانی به سختی با آن مبارزه کرده، عرصه را بر ایشان تنگ نمودند.

## جنبه‌های سیاسی و اجتماعی در دولت فارس

از جنبهٔ سیاسی و اجتماعی، پایه‌های اصلی حکومت ساسانی بعد از خسرو انوشیروان رو به ضعف نهاد، استانداران که همهٔ ایشان اعضای خاندان ساسانی بودند (به استثنای شهربراز) نسبت به مردم ستم روا می‌داشتند. شیوهٔ حکام ولایات آن بود که هر یک، فرماندهی برمی‌گزید که به نام او (پادشاه ساسانی) برآن استان حکومت می‌کرد و نسبت به مردم هرطور که می‌خواست، عمل می‌نمود (عباسیان نیز این پدیدهٔ اداری را از ایرانیان به ارث بردند). فرماندهان کوچکتر که اسواران نامیده می‌شدند، فرمانده بزرگ را یاری می‌دادند. هراستان یک کارگزار مالی داشت که اسپهبذ خوانده می‌شد. اسپهبذ در ادارهٔ روستاها برمردی مستبد از محلیان که دهقان نام داشت و در گرفتن مالیات، برمردم ستم روا می‌داشت، اعتماد می‌کرد. کریستن‌سن در کتاب خویش راجع به تاریخ ایران در دوران ساسانیان گوید: دو منصب موبد و موبدان، دارای ویژگیهای دینی بود و چه بسا موبدان وظیفهٔ یک کاهن بزرگ را بر عهده داشتند[۳].

۱) در پهلوی Anoshak - ruvâh، بمعنی دارای روان جاویدان (مترجم).

۲) پیداست که مؤلف میان آیین مزدک و مانی را خلط کرده (مترجم).

۳) خوانندگان ملاحظه می‌کنند که مؤلف محترم، از موبد، موبدان موبد و ... جمع و افراد آن آگاهی نداشته است. برای اطلاع بیشتر به کتابهای ساسانی. از جمله، ***شاهنشاهی ساسانی*** ترجمهٔ منیوی و ***تمدن ایرانی*** و.... می‌توان مراجعه کرد.(مترجم).

## سیمای جغرافیایی دولت فارس

قلب دولت ایرانی ساسانیان و منبع درآمد آن سرزمین خراسان و مرکز آن نیشابور بود. قلمرو خراسان دورهٔ ساسانی به مراتب کوچکتر از خراسان دوران اسلامی بود زیرا امتداد خراسان دوران اسلامی از شرق هورکانیا که به گرگان نیز معروف است (این نامی است که این شهر پس از تحول ایران از دوران ساسانی به دوران اسلام برآن باقی ماند) آغاز می‌شد و تا مرزهای شرقی خراسان به رودخانهٔ مرغاب می‌کشید. اینک اگر به شرق روی آوریم و به سوی هند پیش رویم، به مناطقی وارد می‌شویم که از دو جنبهٔ جغرافیایی و انسانی از بی‌بهره‌ترین مناطق زمین به شمار می‌آید، کوههایی به غایت سخت و خشن در این مناطق وجود دارد. بعد از اینکه از منطقهٔ طخارستان- واقع در شمال افغانستان- گذشتیم، به مناطق بامیان و زابلستان خشک و کوهستانی می‌رسیم که در واقع دنبالهٔ غربی سلسله کوههای بلند هندوکش‌اند و شعبات آن سلسله کوههای البرز و سلیمان است که دشتهای سند را از شمال و غرب دربر می‌گیرد. هیچ انسانی قادر نیست ازآن دشتها بگذرد مگر از طریق گذرگاههای مرتفع کوهستانی که مشهورترین و بزرگترین آنها تنگه مشهور خیبر است. در دهانهٔ جنوبی این گذرگاه شهر پیشاور که سرآغاز بلاد وسیع هند است، قرار دارد این مناطق کوهستانی واقع میان فلات ایران و دشتهای سند ازسوی جنوب، پس از غزنه و قندهار به سرزمینهای صحرایی فقیری منتهی می‌شوند که مسلمانان «مید» یا بیابان می‌خواندند. در دورهٔ اول فتوحات اسلامی هند- دهٔ آخر قرن اول هجری/هشتم میلادی- قبایل فقیری که آمیخته‌ای از ایرانیان و ترکان و هندیها بودند، در این مناطق سکونت داشتند. برخی از مردان این قبایل در دریای عرب راه بر کشتیها می‌بستند و دزدی دریایی می‌کردند. یکی از انگیزه‌های حرکت مسلمانان به آن مناطق و فتح آنجا، به اطاعت درآوردن این قبایل و رفع آزار ایشان از مردم در خشکی و دریا بود. بعد از این بود که قبایل بلوچ در این مناطق سکنی گزیدند و این ناحیه را بلوچستان نامیدند، سرزمینی که امروزه قسمتی از آن در ایران و قسمت دیگر در پاکستان قرار دارد. در متون، در باره گسترش دولت فارس در دوران کهن مبالغه شده است. زیرا در هیچیک از دوران تاریخ پیش از اسلام، فارس دولتی با مرزهای ثابت و معین نداشته است؛ در دوران پادشاهان نیرومند مرزهای آن گسترش می‌یافت و در دوران پادشاهان ضعیف که بیشتر آنان همینگونه بودند، مرزهایشان محدود می‌شد. مایهٔ اصلی نیروی نظامی ایران را گروههای مزدوری از قبایل ترک در کنار قبایلی که از خود فلات ایران آمده بودند، تشکیل می‌داد.[1] پادشاهان ساسانی این گروههای جنگنده را برای ایجاد رعب و وحشت و گرفتن گزیت و خراج برمردم مسلط کرده بودند، همانگونه که در سرزمینهای شرقی ایران یعنی توران، پارت، کوشان شهر، سغدیانا واقع در شرق ماوراءالنهر ملاحظه می‌کنیم. استناد واقعی تاریخ‌نگاران در این مسئله برسنگ نبشته‌ای است که گروه باستان شناسی آمریکا در پرسپولیس یا اصطخر کشف گردید. شاپور اول (دومین پادشاه این خاندان و فرزند اردشیر، بنیان گذار این سلسله) در این سنگ نبشته حدود گستردگی مرز های پادشاهی و سلطنت خویش را نگاشته است. میان دوران شاپور- نیرومندترین پادشاه این دولت- و قرن هفتم هجری فاصله‌ای بس طویل است که در خلال آن، تحولات و رویدادهای گوناگونی بر پادشاهی ساسانی گذشت. شاپور در این سنگ نبشته گوید: «تمام شرق شام، همچنین ساحل خلیج فارس و تمام عمان تحت تملک پادشاهان ساسانی است.»

1) این نیز اشتباه فاحشی است. مایهٔ اصلی نیروهای ساسانی، هرگز ترکها نبوده‌اند (مترجم).

## هند در دورهٔ بعثت نبوی

تمام این مناطق، از کابل و غزنه و قندهار و سرزمین هند و حوضهٔ سند و شمال غرب هند تا شبه جزیرهٔ گجرات و مالوا و سرزمین راجپوتها دارای وحدت تاریخی در بسیاری از دورانهای تاریخ هند قبل و بعد از فتوحات اسلامی بودند. افغانها، سرزمین سند و جنوب آن را مورد غارت و تاخت و تاز بسیار قرار داده به زمینهای خود ضمیمه می‌کردند.

از آغاز قرن ۴ میلادی در این مناطق دومین خاندان سلطنتی هند بنام گوپتا (Guptas) زمام امور را بردست گرفت. در دوران حکومت این خاندان، کشور شکوفا و دارای تمدنی ارجمند بود و در آن چندین مدرسه و بیمارستان ساخته شد.

خاندان گوپتا بر فرهنگ آیین برهمایی بودند. در عصر ایشان، زبان سانسکریت که گسترده‌ترین زبانهای هندی بود به عالیترین درجهٔ کمال رسید. و نیز در همین زمان دو اثر مشهور ادبی هند، مهابهاراتا و رامایانا، که دو مجموعه شامل داستانهای مردمی، حکمت و شعر بودند، به رشتهٔ تحریر درآمد. سرانجام قبایل هون براین دولت غلبه یافتند. همین اقوام‌اند که به سرکردگی سردار مشهورشان آتیلد با اروپائیان جنگیدند و تا غرب اروپا پیش رفتند.

## آیین بودا در هند

در قرن هفتم میلادی یک پیشوای هندو مذهب از خاندان گوپتا به نام در کتاب تاریخ ادیان زنده جهان نوشته رابرت مادهیوم در مورد نام مؤسس دین بودا ذکر شده که نام او به زبان سانسکریت گائوتاما و به زبان پالی گوتاما می‌باشد از طایفه ساکیا هارشا دولت جدیدی که شمال هند و حوضهٔ سند و گجرات و مالوا و بقیهٔ شمال هند تاآسام را دربرمی‌گرفت، تأسیس کرد. وی پادشاهی فاضل، هوشمند و مهربان بود. هارشا توانست از قدرت برهمنان که می‌پنداشتند نژادی برتر از هندوها هستند و همواره بر پیروان آیین بودا ستم می‌کردند، بکاهد. آیین بودا از طریق چین وارد هند شده[1] قبول عام یافت و در کتاب ادیان زنده جهان ذکر نموده که ایجادکننده دین بود در شهر کاپیلاواستو در حدود ۱۰۰ میلی شمال بنارس

1) پیدا نیست چرا مؤلف چنین اشتباه فاحشی مرتکب شده است. طبق روایات هندی، بودا خود حدود ۵ قرن پیش از میلاد مسیح در نپال زاده شد. آیین او در قرن اول میلادی به چین رسید و از آنجا به کره و بعد به ژاپن رفت (مترجم).

متولد گردیده و بعد ازاینکه تنوین عظیم در سن ۳۵ سالگی برای او ایجاد گردید به سراغ مردم همشهری خود در ایالت ماگادما در شمال هندوستان رفته - یکی ازدیانتهای هندی گردید. هندوها به ویژه پیشوایانشان که برهمنان بودند به آیین بودا تاختند، اما هارشا به یاری آنان شتافته پس از آن معابد ایشان در همه جا انتشار یافت. هارشا مردی نیکوکار بود. عادت وی بر این جاری بود که هر چهار سال یکبار از همهٔ دارایی خویش به نفع رعیت چشم می‌پوشید. در این مورد افسانه‌های بسیار وجود دارد، بر حسب یکی از آنها: یکبار چندان دارایی خویش بخشید که ناچار شد لباسی از خواهرش گرفته خود را باآن بپوشاند، سپس به محض آنکه لباس را دریافت کرد، برای بت که همان کاهن بزرگ بودائیان بود، سجدهٔ شکر بجای آورد. پایتخت دولت هارشا شهر کانوج ( قنوج ) بود. این شهر مورد بازدید یک جهانگرد چینی به نام هون سانگ قرارگرفته است. وی از شکوفایی، ثروت، کاخها و زیبایی ساختمانهای آن اخبار بسیاری نقل کرده است. کانوج از بزرگترین شهرهای شمالی هند است. بطلمیوس جغرافی‌دان از آن با نام کاناوجیا یاد می‌کند. این شهر تا مدتها بعد از فتوحات اسلامی، آباد و پر نعمت بود، به نحوی که وقتی سلطان محمود غزنوی به هند وارد شد، از دیدن شهر دچار اعجاب شد. شهر کانوج، در شرق آگرای امروزی حدود یک کیلومتری رودخانهٔ گنگ[1] واقع است. جانشینان هارشا قادر به حفظ دولت خویش نبودند، در نتیجه قبایل هون بار دیگر طومار دولتشان را در نوردیدند و آنگاه، یکپارچگی دولت، از هم گسیخت و جنگ میان امیران دولت درگرفت. دراین میان کاهنان برهمایی در پی‌دست یافتن بر نفوذ بیشتر و نیز برای ضعیف کردن بودائیان آتش فتنه را بیشتر دامن می‌زدند. با همهٔ اینهادولت کانوج همچنان یکی از بزرگترین دولتهای شمال هند بود و توانست در مقابل حمله‌های امیران کشمیر و بنگال و اطراف آن دو، پایداری کند. هنگامی که در قرن نهم میلادی مهیر بهوج بر سریر سلطنت کانوج تکیه زد، بسیاری از املاک سابق هارشا در پنجاب و دوآب و نزدیک کوالیار را باز پس گرفت. پادشاهان این خاندان با غزنویان مواجه گردیدند زیرا غزنویان در قرن یازدهم میلادی به این سرزمین درآمدند و توانستند دولت کانوج و دیگر دولتهای شمالی هند را نابود کنند و تمام سرزمینهای شمال هند تا جامو و کشمیر و پنجاب را به کشورهایی اسلامی مبدل سازند. در دهلی (Dehli) و اطراف آن دولت هندی دیگری با آیین هندو که مشهورترین پادشاه آن بسال دیوا بود، پاگرفت. ملوک دهلی، همان کسانی هستند که با غوریان مواجه شدند و به واسطه ایشان تاریخ سلطنت اسلامی دهلی در شمال هند آغاز می‌شود. قبایل سیک در قرن ۷ میلادی برسرزمین سند حکومت می‌کردند تا اینکه پادشاه داهر برهمایی توانست سرزمین سند یا پنجاب را از ایشان پس گیرد. قابل ذکر است که داهر همان کسی است که در قرن ۷ میلادی با نخستین امواج فتوحات اسلامی مواجه شد. سیمای شمال هند در قرن ۷ میلادی یا دوران بعثت محمدی (ص) صورت کمال نخواهد پذیرفت مگر اینکه در باب امیران راجپوت هم سخنی بگوییم. امرای راجپوت بر اراضی وسیعی واقع در میان سرزمین سند و صحرای ثار در شمال هند، حکم می‌راندند. اصل آنها دقیقاً شناخته نشده است، اما امرای هندی که کیش هندو داشتند تبار خود را به دلاوران باستانی هند که افسانه‌هایشان، کتابهای ادبیات هندی را پر کرده برمی‌کشیدند. این قهرمانان آریائیهایی بودند که پیش از نبردهای هون در شمال هند، بر هند حکم می‌راندند. راجپوتها نیز که امیرانی پرصلابت و بسیار نیرومند بودند حدود سلطنت خویش را تا سرزمین دکن امتداد دادند. میان این امیران و فاتحان مسلمان نبردی طولانی درگرفت اما مسلمانان توانستند در ابتدای ورود به هند آنان را تا صحرای ثار عقب برانند. با اینحال این امیران چندی در برابر مسلمانان پایداری کردند. ولی عاقبت در دوران دولتهای بزرگ اسلامی تسلیم مسلمانان شدند. اینان، دیانت هندوی خویش را حفظ کردند و تا پایان دوران حکومت اسلامی، به صورت دشمنان اسلام باقی ماندند و در پایان دوران حکومت اسلامی اتحادی با نام اتحاد راجپوتانا ایجاد کردند. اعضای این اتحاد هنگامی که انگلیسی‌ها به هندوستان وارد می‌شدند با آنان هم پیمان گشتند و بعدها در ازمیان برداشتن قدرت اسلام نقش عمده‌ای برعهده گرفتند. وضع ایشان، کاملاً شبیه به اتحاد قبایل مهارچترا بود که حکومت دکن را در جنوب منطقه ساتبورا برای خود حفظ کردند.

### تبت و بلاد چین

اینک به تبت و کشور چین در شرق می‌رسیم. سرزمین وسیع تبت بعد از تشتت در ۶۰۷م بار دیگر یکپارچگی خویش را باز می‌یابد. اما چین وحدت دوبارهٔ خویش را تحت لوای خاندان سوی به دست می‌آورد، اما این وحدت دیری نپایید و در ۶۱۷م از میان رفت. پریشانی از هر سو عنان گسیخته پیش می‌رفت. تا اینکه خانوادهٔ تانگ، وحدت از دست رفتهٔ چین را بدان باز گرداند. در ژاپن امپراطور خوجیورآتایکا، اساس دولت ژاپن را برنظام دولت چین بنانهاد. کمی بعد از ۶۵۵م مردم تبت را می‌بینیم که به‌سرزمینهای ماوراءالنهر وارد شده در آنجا انتشار می‌یابند. این وقایع از آنجا برای ما حائز اهمیت است که اندکی قبل از فتوحات اسلامی دراین دیار رخ داده‌است ( در سال ۷۱۲م فتح بخارا و سمرقند به دست قتیبة بن مسلم آغاز شد). در کره، امیرسیلا شبه جزیره را در ۶۷۶م وحدت بخشید. خوب است اشاره کنیم که این امیر همان نامی را که کشور کره در زمان مسلمانان و اعراب به آن شهرت داشت بدان بازبخشید. یکی از مسائلی که فکر خواننده را به خود سخت مشغول می‌دارد آن است که ژاپن در طول قرون وسطی هیچگاه نظر مسلمانان را به خود جلب نکرد و در گزارشهای ایشان هیچ ذکری از آنجا به میان نیامده است. حتی ابن بطوطه که در خلال نیمه اول قرن هشتم هجری/۱۴ میلادی اقدام به سیروسیاحت کرد و به خان بالغ یا پکن رفت هیچ اشاره‌ای به ژاپن ننموده است. برخی از تاریخ نگاران معاصر عرب معتقدند که سرزمین توالسی که ابن بطوطه در اثنای

---

۱) د، احمد محمود ساداتی: ***تاریخ المسلمین فی شبه‌القارة -الهند و باکستان و حضارتهم***، چاپ دوم، قاهره، معهدالدراسات الاسلامیة، ۱۹۷۰م، صص ۲۶، ۲۷.

سفر از جزایر مهراج (اندونزی) به سمت جنوب چین دیده است، به احتمال زیاد می‌بایست یکی از جزایر فیلیپین بوده باشد. عقیدهٔ ما نیز بعد از خواندن پژوهشهای محققان دانشمند و دقیق و مورد اعتماد مانند سرهنری یل، محقق سفرنامهٔ مارکوپولو و خاورشناس سِزها میلتون گیب که سفرنامهٔ ابن بطوطه در آسیا و آفریقا را مورد پژوهش دقیق و ارزشمندی قرار داده و نیز خاورشناس فون مژیک در بحث ارزشمندی که در مجلهٔ آلمانی Der Islam (۴۳۴/۴)[1] منتشر کرده، بر همین قرارگرفت.

## سرزمینهای آسیایی در دورهٔ تکوین سیاسی و قومی

ما از همهٔ این ملاحظات در بارهٔ کشورهای آسیایی در دورهٔ بعثت محمدی (ص) چنین نتیجه می‌گیریم که تمام این کشورها- بجز ایران- دورهٔ تکوین سیاسی و قومی خویش را می‌گذراندند. در این روزگار که نـژاد عرب گرد پرچم اسلام موجودیت خویش را تکوین مجدد می‌بخشید، سرزمینهای فلات ایران نیز که در آنها، دولت بزرگ ساسانی به شمشیر اسلام نابود شد، به بازسازی شخصیت خویش برپایهٔ اسلام دست زدند. لازم به ذکر است که ایران در سراسر قرون وسطی سنی مذهب بود[2]. گرچه میل عاطفی آنان نسبت به حضرت علی(ع) به گونه‌ای بود که ما در هیچیک از کشورهای اسلامی همانند آن را نمی‌یابیم اما همچنان که در فصل مخصوص به ایران خواهیم دید چیرگی شیعه‌گرایی ایران به دوران صفویه در قرن ۱۵ میلادی بازمی‌گردد. نظر ما در بارهٔ دولتهای اسلامی که در ایران بعد از اسلام به وجود آمد، هرچه باشد همهٔ آنها بجز تعداد معدودی، چه از جنبهٔ فرهنگی و چه از جنبهٔ انسانی، از دولتهای هخامنشی و ساسانی و جز این دو که کشور ایران قبل از اسلام به خود دیده بود، برتر بودند. حکومتهای سرکش چون دولتهای تاتاری مغول که بسیاری از کشورهای شرق اسلامی را ویران کردند و بزرگترین آنها دولت چنگیزخان و جانشینان او بودند، دولتهای بت‌پرست مخربی بودند که اسلام توانست اندک اندک آنها را رام‌کند و به کیش اسلام درآورد و آنها توانستند سعادت اسلام و مسلمانی یابند. البته به‌جز تیمور لنگ که استثناء بود: مسلمانی او ظاهری بود، زیرا همو و یاران و جانشینانش بودند که، ویرانی را در ماوراءالنهر و شرق ایران به اوج رساندند. وی علیرغم قدرت و توان هول‌انگیزی که در تخریب داشت، به ساختن مسجد نیز عشق می‌ورزید به گونه‌ای که بزرگترین مساجد دهلی را ویران ساخت و سنگهای مرمر آن را برای ساختن مسجد خود به سمرقند برد. تمام این ویرانیها ناشی از توقف فتوحات و جهاد فرهنگی مسلمانان در کشور مغولها یا مونگولیا بود. کشور مغول کشوری است پهناور با اراضی صحرایی و جلگه (شامل درختچه) و ساوان (دشتهای درخت دار). در این سرزمین جمعیت به‌شدت فزونی می‌یابد و سپس به‌صورت موجهای جنگ و تخریب به خارج منتقل می‌شود. در این کار یاور اصلی ایشان اسب بود چراکه کشور ایشان زادگاه اسب است. در این منطقه- اما بیشتر در صحرای گبی اسبها به‌وجود آمده کثرت می‌یافت و سپس از آنجا از طریق آسیای میانه یا شمال دریای خزر و دریای سیاه به سراسر جهان راه یافت و به اروپا آمد و آن نوع اسب اروپایی سنگین وزن راکه بعدها رومیان و یونانیان شناختند به وجود آورد. راه دیگری که برای انتشار اسب گفته‌اند آن است که نخست به فلات ایران آمد و سپس به شام رفت، پس از آن مصریان قدیم با آن آشنا شدند و این همان اسب کوتاه قد، سبک و زیباست که مصریان قدیم تصویرش را بر درو دیوار معابد خود کشیده‌اند. در جزیرةالعرب، زیبایی و قدرت و کارآیی اسب به اوج رسید و از آن اسب عربی پدید آمد.

## موضع عباسیان در فتوحات اسلامی

مقدمهٔ این فصل را با این سخن خاتمه می‌دهیم که اگر دولت عباسی به وظیفهٔ اصلی خویش به عنوان یک دولت اسلامی توجه می‌داشت و به نشر اسلام می‌پرداخت و به حفظ آن به همان شکل و هیئتی که یافته بود، قناعت نمی‌کرد و نیز اگر به رسالت خویش جامهٔ عمل می‌پوشانید و تمام اقوام ترک و مغول را به‌آیین اسلام می‌خواند، بی‌گمان بزرگترین خدمت را نسبت به اسلام و تمدن انسانی انجام می‌داد و اوراق تاریخ را دگرگون می‌ساخت. به این ترتیب باید گفت که دولت عباسی در شرق و غرب خدمتی به‌اسلام نکرد، زیرا در سوی شرق آنقدر پیشرفت نداشت که تمام اقوام ترک و مغول را به‌آیین اسلام درآورد، برخلاف دولت اموی که توانست ایرانیان و بسیاری از ترکان را مسلمان سازد و بدین‌سان دروازه‌های هند را به روی دین جدید بگشاید. در غرب نیز دولت عباسی از فتح قسطنطنیه فروماند. اگر این دولت چنین پیشرفتی می‌داشت، به دنبال پیروزیهای او، صقلبیان، اقوام خزر و بلغار ترک‌نژاد به اسلام ایمان می‌آوردند. زیرا دیگر در مقابل این اقوام بسیار وسیع، هیچ دین آسمانی دیگری باقی نمی‌ماند که بدان گردن نهند. از اینجا می‌توانیم به فرق عظیمی که میان دولت اموی و عباسی وجوددارد پی‌ببریم. دولت اموی، حدود اسلام را در قسمت اعظم سرزمینهای دولت بیزانس گسترش داد، نژاد بربر را به کیش اسلام در آورد. سپس شبه‌جزیرهٔ ایبری را از گت‌های غربی گرفت. و توانست اسلام را به قلب سرزمین فرانکها، بورگوندها و لومباردیها پیش برد. همچنین سه بار کوشید بر قسطنطنیه استیلا یابد. اما عباسیان- علیرغم دیرپایی دولتشان - چیز عمده‌ای بر قلمرو جهان اسلام نیفزودند و آن اندک مقدار هم در شرق آسیای صغیر قرارداشت[1].

---

۱) نگاه کنید به کتاب ما: *ابن بطوطه و رحلاته*، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۷م، صص ۲۰۲ به‌بعد.

۲) توضیح اینکه در قسمتهای مهمی از ایران از جمله قم - ساوه - مازندران - ری و برخی نقاط دیگر مردم پس از مسلمان شدن به مذهب شیعه گرایش پیدا نمودند. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

۱) امویان به کشورگشایی توجه داشتند و عباسیان به کشورداری، که ظاهراً علت اجتماعی دارد امویان خوی قبیله‌ای داشتند که لازمه آن جنگجویی است در حالیکه عباسیان تحت تأثیر ایرانیان حکومتی متمدنانه داشتند. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

### چین در دوران بعثت نبوی

خاندان تانگ- همانطور که قبلاً در بارهٔ آنان سخن گفتیم- از ۶۱۸ تا ۹۰۶م بر چین حکومت کردند و آیین بودا و کنفوسیوس و تاوی (یکی از فرقه‌های آیین بودا) را به ژاپن و کره بردند. دومین امپراطور ایـن دولت، تیانگ سونگ توانست آن منزلتی را که چین در عصر خاندان هان دارا بود، بدان بازگرداند و بدین‌سان پایه‌های دولت تازهٔ چـین را پـی‌ریزی کـرد و وحدت ملی آن را بنیاد نهاد. دولت سونگ کوشش بسیار کرد تا مگر مغول را زیر سیطرهٔ چینیان بیاورد. عاقبت از یک سو توانست اراضی بسیاری را در میانهٔ آسیا در حوضهٔ رود تاریم و دریاچهٔ بایکال به چین ضمیمه کند، از سوی دیگر بسیاری از مردان این دولت توانستند بـه دیـار مـاوراءالنـهر بروند. می‌دانیم که مسلمین بودند که ایشان را از ماوراءالنهر رانـدند و بـر قسمت وسیعی از حوضهٔ رود تاریم چیره شدند و برفرغانه دست یافتند و به کاشغر که در ولایت سین کیانگ در غرب چین واقع است، در آمدند. این ناحیه، بربیشتر سرزمینهای حوضهٔ تاریم شامل است و بزرگترین شهر آن در آن زمان همانا کاشغر بوده است. که امویان هـم آن شـهر و هـم تـمام سرزمینهای گرداگرد آن را به قلمرو اسلام وارد کردند.

برای تکمیل پیکرهٔ جهان در دوران بعثت محمدی (ص) این نکته را می‌توانیم افزود که در ۶۰۰ مـیلادی- حـدود ۱۰ سـال پـیش از بـعثت محمدی(ص)- دولت مـایا در آمـریکای مـیانه بـه اوج قـدرت و تـمدن خویش رسید.

## نقشهٔ ۲۸
## جهان در عصر بعثت نبوی، اوایل قرن هفتم میلادی

**«ما به تفصیل در مقدمهٔ این فصل، آن را شرح داده‌ایم».**

## نقشهٔ ۲۹
## مهمترین دولتهای کهن در خاورمیانه و خاوردور

ما در ایـن نـقشهٔ تـرکیبی، مـهمترین دولتـهای مـتمدنی راکـه در خاورمیانه و خـاوردور در دورانـهای کـهن، حـاکـم بـودند و یـا حـدود قدرتشان تا قرن ششم پیش از میلاد به‌این مناطق دامن کشیده بود، جـمع آورده‌ایم، زیرا اسلام تمام این فرهنگ و تمدنها را به‌ارث می‌برد و خود در این مناطق جهان، جایگزین آنها می‌گردد. در این نـقشه، دولت سکـاها را ذکر کرده‌ایم که در جنوب و شرق دریای سیاه برپا شده بود و نفوذ آن تـا شمال شام و عـراق امـتداد داشت. ایـن دولت بـاآنکه دوامـی نـداشت، از کهنترین دولتهای منطقه بشمار می‌آمد. همزمان با ایـن دولت، دولتـهای کهن مصری پدید آمدند که بعدها نیز به حیات خود ادامه دادند و در عصر رامسس دوم (۱۱۶۰ ق. م) به‌اوج خود رسید.

در نقشه‌ای که پیش روی ماست و در آن پیکر منطقه از ۶۱۲ تا ۵۲۵ قبل از میلاد به نمایش درآمده است، حـدود گسـتردگی مـصر را در دورهٔ خاندان صاوی بیست و دومین[1] خاندانی که پسَمتیک (Psammetik) اول در شهر سایِس (صاالحجر)، واقع در شرق دلتا، تأسیس کردو از این رو به دولت صاوی معروف شد، ترسیم کـرده‌ایـم. ایـن دولت، آخـرین دولت بزرگ مصری کهن بود که تمدنی متمایز داشت. در این نـقشه، دولتـهای عیلام و آشور و بابل و اورارتو، واقع در شمال دجله و فرات که در سمت شرق آسیای صغیر قرار دارد، آورده‌ایم. همچنین دولت سمبری‌ها نیز در این نقشه آمده است. ذکر این دولتها از آن جهت است که همه، دارای تمدن و تجارب انسانی بوده‌اند که بعدها بـه جـریان تـمدن اسـلامی پـیوست. ماشرح خواهیم داد که اسلام آمد تا نقطهٔ پایانی بر همهٔ تجربه‌های سیاسی پیشین که برظلم و استبداد استوار بود، بنهد و دوران جدید عدل و آزادی و کرامت انسانی را آغاز کند. در این زمان است که خواننده در می‌یابد که چرا ما چنین نقشه‌ای وضع کرده‌ایم. ما قصد داشتیم که در همین نقشه، حدود مرزهای دولت اسکندرکبیر را که از نـظر فـرهنگی بـزرگترین دولتـهای جهانی پیش از اسلام در آن منطقه بود، ترسیم کنیم، اما انبوهی اسـمها در نقشه، مانع آن شد، از این رو به اشاره‌ای در متن، اکتفاکردیم.

## نقشه ۳۰
## خاور میانه و خاور دور در خلال قرن اول میلادی

از آنجا که حضرت عـیسی مسـیح (ع)، بـنابر آیـات قـرآن کـریم، آخرین پیامبر الهی پیش از حضرت محمد(ص) است، لازم بود که به دورهٔ میلاد عیسی مسیح نیز توجه وعنایتی کنیم. زیرا ظهوروی بشارتی بود به ظهور محمد(ص) آخرین پیامبر خدا و کتاب انجیل که به وی وحی شده است، مکمل و مؤیّد همهٔ آن چیزهایی است که بر ابراهیم و یا موسی وحی شده‌و یا دیگر انبیای بنی‌اسرائیل بدان بشارت داده‌اند و اینک در کتب عهد قدیم به ویژه اسفار خمسه یا شریعت موسی برای ما محفوظ مانده است. بنابراین مسلمانان می‌خواهند همگان، به هر آنچه که از جـانب خـداونـد نازل شده ایمان آورند. خداوند در آیهٔ ۱۳۶ سورهٔ بقره می‌فرماید:

---

۱) در متن بیست و دومین خاندان آمده، اما بیست و ششمین خاندان صحیح است (مترجم).

قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنزِلَ إِلى إِبْرٰهيمَ وَ إِسْمٰعيلَ وَ إِسْحٰقَ وَ يَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَما أُوتِيَ مُوسٰى وَ عيسٰى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِم لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنهُم وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ*

«بگویید: ما به خداوند و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و زادگان ایشان وحی شده و نیز به آنچه بر عیسی و موسی و دیگر پیامبران از جانب خدایشان وحی شده ایمان آورده‌ایم. ما میان هیچ یک از پیامبران تفاوت نمی‌نهیم و از همهٔ آنها فرمانبرداریم.»

این نقشه دولتهایی راکه در منطقهٔ خاور میانه و خاور دور تا ظهور حضرت مسیح(ع) و در خلال قرن اول مسیحی یا سدهٔ حضرت مسیح(ع) حاکم بودند، نشان می‌دهد.

# نقشه ۳۱

## خاورمیانه در نیمه دوم قرن ششم میلادی و بخشهای جزیرةالعرب اندکی قبل از بعثت محمدی (ص)

این نقشه، همانطور که خوانندگان از دو راهنمای آن در می‌یابند، در واقع دو نقشه است: نقشهٔ نخست، نقشهٔ خاورمیانه در دوران بعثت نبوی است، در این نقشه اوضاع سیاسی منطقه به‌وضوح تمام نشان داده شده است. همچنین مرزهای میان دو دولت روم و فارس و نیز دو دولت غسانیان و منذریان، دولت حمیر در یمن و دولت عبدوجیفر، فرزندان جلندی در عمان رانیز آشکار ساخته‌ایم.

نقشهٔ دوم به جزیرةالعرب و بخشهای طبیعی و سیاسی آن قبل از بعثت محمدی (ص) اختصاص دارد. اعتماد ما در این کار بر نظر بکری استوار شده است زیرا گفتار وی در ***معجم ما استعجم***، خلاصهٔ آراء جغرافی‌دانان دیگر است.

# مآخذ:


ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بـه کـوشش شـیخ عـبدالوهـاب نـجار،قـاهره، چـاپخانهٔ المنیریه.

ابن خلدون، *کـتاب العبر و دیوان المـبتدأوالخـبر*، چـاپ بـولاق، مـقدمهٔ جـلد اول و جلد دوم.

ابوالفدا، *المـختصر فـی اخـبارالبشـر*، قـاهره، جلد اول.

بارتولد، د. *تاریخ الترک فی آسیا الوسطی*، ترجـمهٔ د. احمدالسعید سلیمان، قاهره، ۱۹۵۸م.

طبری، *تاریخ الرسـل والـملوک*، بـه کـوشش مـحمد ابـوالفـضل ابـراهـیم، قـاهره، ۱۹۶۰م، جلد اول.

مسعودی، *مروج‌الذهب*، به کـوشش شـیخ مـحیی الدیـن عـبدالحـمید، قـاهره، ۱۹۶۴م در ۴ جلد.

یعقوبی، احمدبن واضح، *کـتاب التـاریخ*، بـیروت، ۱۹۶۰م، جلد اول. ونیز:

Atlas 2 VR Geschichte. 2 Vols. Lepzig 1967.

Basham A.L, the Wonder that was India. London 1976.

Beckingham, C.F, Atlas of the Arab World and the Middle East. London, 1960

Bjarklund O, Holm H, A Historical Atlas of the World, Edinborough 1960

Bury, J.B, Cook, S.A, the Cambridge Ancient History Cambridge 1923.

Byzance et L'Orient sous les successeurs de Justimen Paris 1915.

Dussaud, R, Les Arabes en Syrie avant L'Islam, 1907.

Ecclestoesteque. 2 Vols Basileske, K.V, and Others Atlas Istorii SSE Moscow 1952.

Goubret, R, Byzance avant L'Islam, Vol l.

Hammand, P.C, the Nabateans, Their History, Culture and Anchaeology. Gottenberg, 1937.

Mac Neill, W.H, A World History, New York, 1971.

Nelson's Atlas Of the Clasical World,London 1959

Roolvind, R, A Historical Atlas of Muslim People's.

The Time Atles of Work History, 3d ed. London 1979.

Tounbee, Arold, A Sudy of History, (Abridged by the outhor and Jane Caplan, New York, 1979).

Trimingham, A, Spencer, CHristianity among the Arabs in Pre - Islamic Times. London 1979.

# فصل پنجم

# سیره نبوی (ص) و عصر نبوت

## شرح نقشه‌ها


سرزمین فارس
ایـــــــران
بصره
ایله
ذات سلاسل
جزیرهٔ بوبیان
کاظمه
سیراف
هرمز
سفاینه
جبیل
قریات علیا
وتان
فضلی
جزیرهٔ قشم
تنگه هرمز
جاسک
قطیف
جزیرهٔ اوال
بحرین
عفیر
رماح
هفوف
دریـــای عـــمـــان
فجیره
شناص
صحارخابوره
جزیرهٔ دلما
حرض
عارض یمامه
یبرین
طریفه
مسقط
سیب
مطرح
صَباب
عراقی
نزوی
نفود دحی
وادی عرض
عبیله
ابوقشیر
راس الحد
جزیره مصیره
خلوف
نقون
خلیج مصیره
جواره
خلیج صوقره
صوقره
جزایر خوریان موریان
مرباط
صلاله
راس نوس
خلیج قمر
عشر
سیئون
تاریم
شبام
غضه
راس فرتک
شبوه
حضرموت
سیحوت
مصینعه
شحر
بیحان
ریان
نصاب
مکلا
بلحاف
شقره
حوطه
خلـیـج عـدن

## جزيرة العرب در عصر نبوت

شهرها، مراكز مهمترين قبيله ها، واديهاى آن روزگار

سرزمين شام
(بادية الشام)

درياى روم (مديترانه)

مصر

سودان

سرزمين سياهان

حبشه

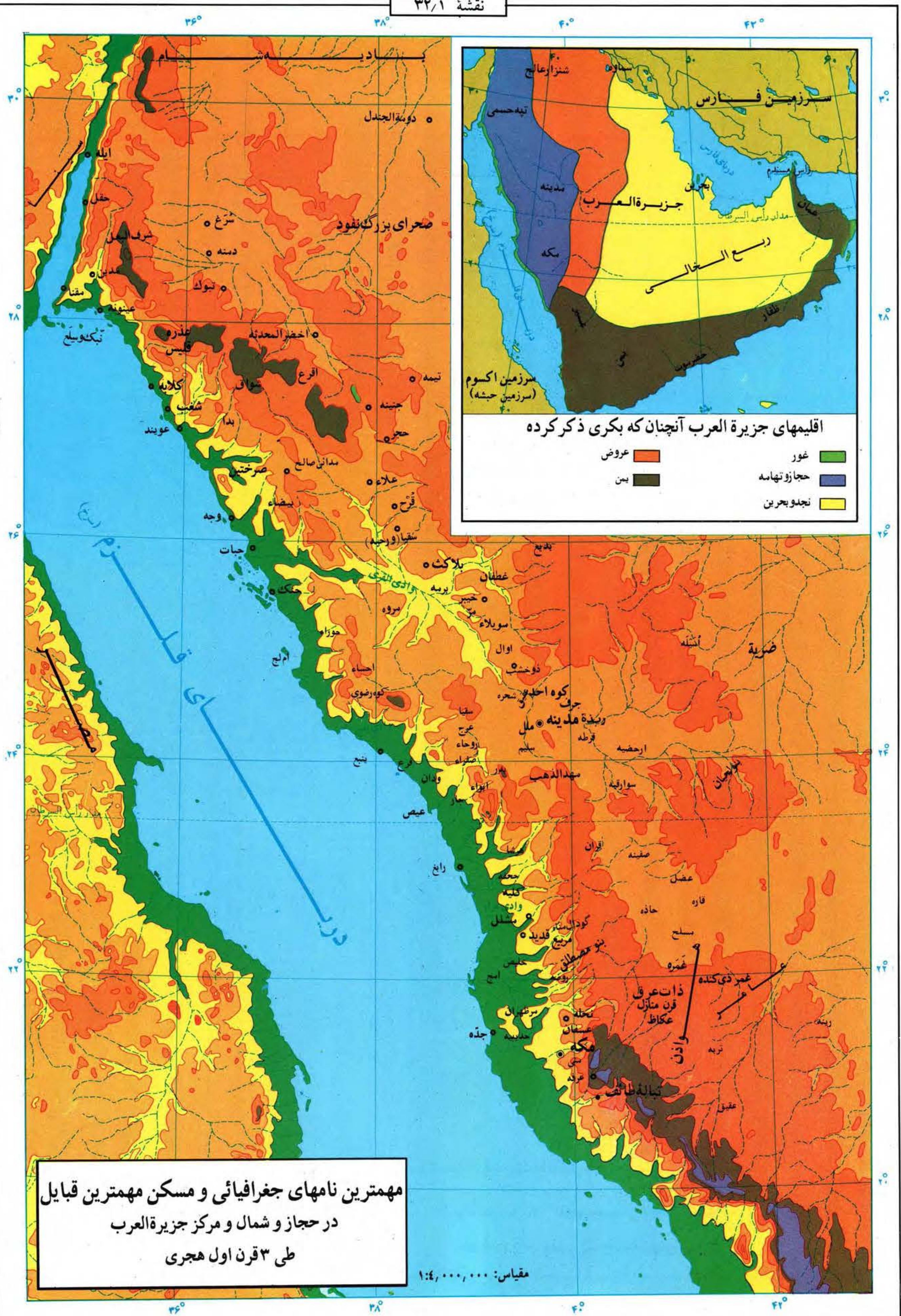
نفود

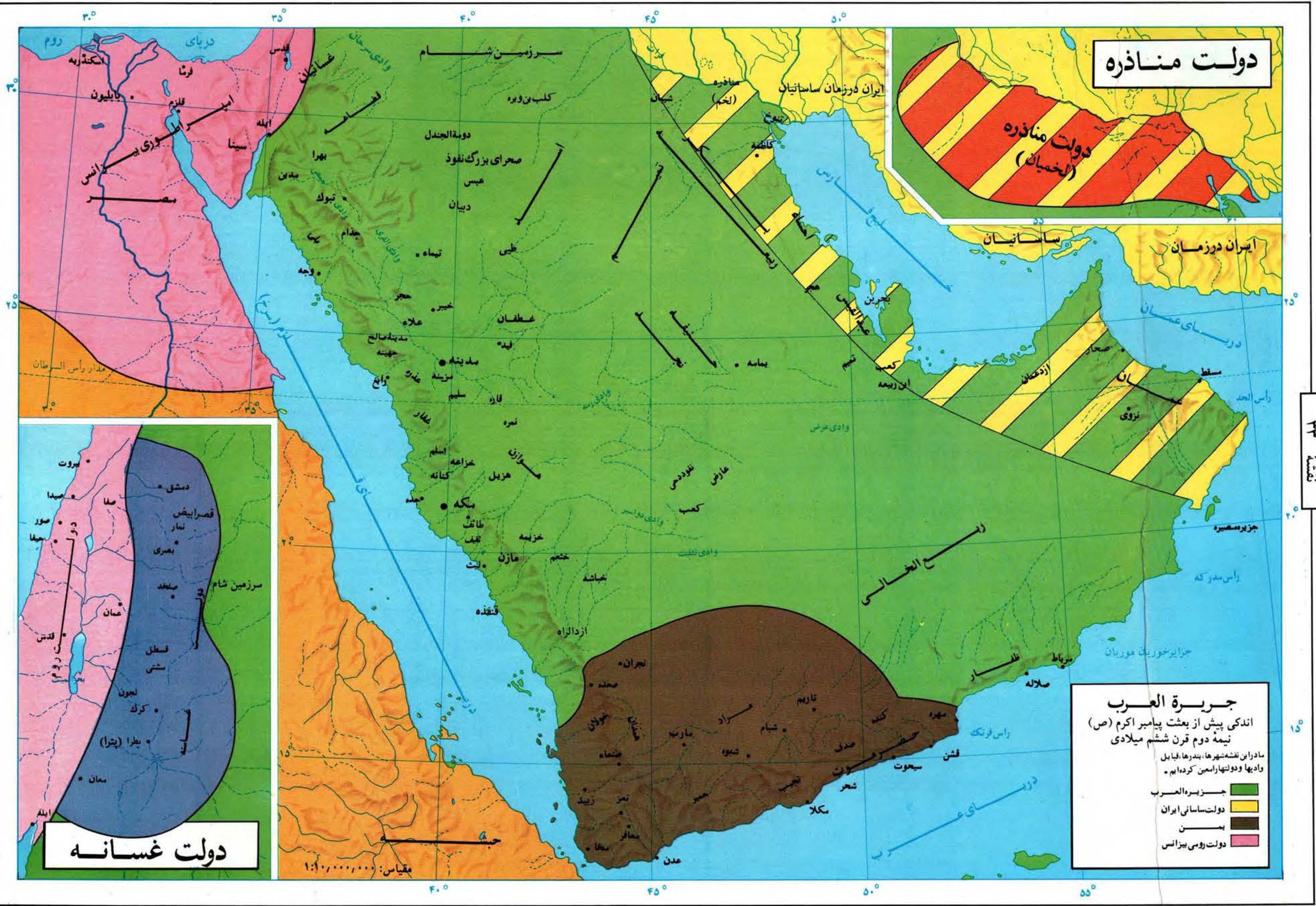
يمن

همدان

اسكندريه
بابليون
قلزم
قنا
سوان (اسوان)
يافا
غزه
رفح
عمان
بيت المقدس (قدس)
أذرح
نبك
دومة الجندل
كلب بن وبره
سكاكه
جوف
تبوك
ايله
حقل
مقنا
مدين
عامله
بهراء
كوه رشاب
عينونه
مويلح
ضبا
عوينه
وجه
عوينيد
علا
مدائن صالح
حائل
بريده
كوشمر
طيى
عبس
عنيزه
ذبيان
حجر
خيبر
ريگزار خيبر
فدك
صفراء
غطفان
عوالى
نجد
عذره
جهينه
اوس
كوه رضوى
مدينه منوره
خزرج
ينبع
سليم
ربذه
مزينه
معدن بنى سليم
مستوره
غفار
رابغ
خزاعه
عضل
جده
عسفان
مكه
قاره
تربه
خزيمه
وجرى
قريش
هوازن
طائف
ثقيف
مازن
لدام
حباشه
ليث
ازدسراة
قنفذه
ابها
بيشه
نجران
صعده
جيزان
جزيرة فرسان
جزيرة دهلك
لحيه
كمران
خولان
صنعاء
بابل
حديده
بيت الفقيه
زبيد
تعز
مخا
عصب
رس
قيد
افلاج
هدار
سليل

۳۲°
۴۰°
۳۰°
۲۲°
۱۴°

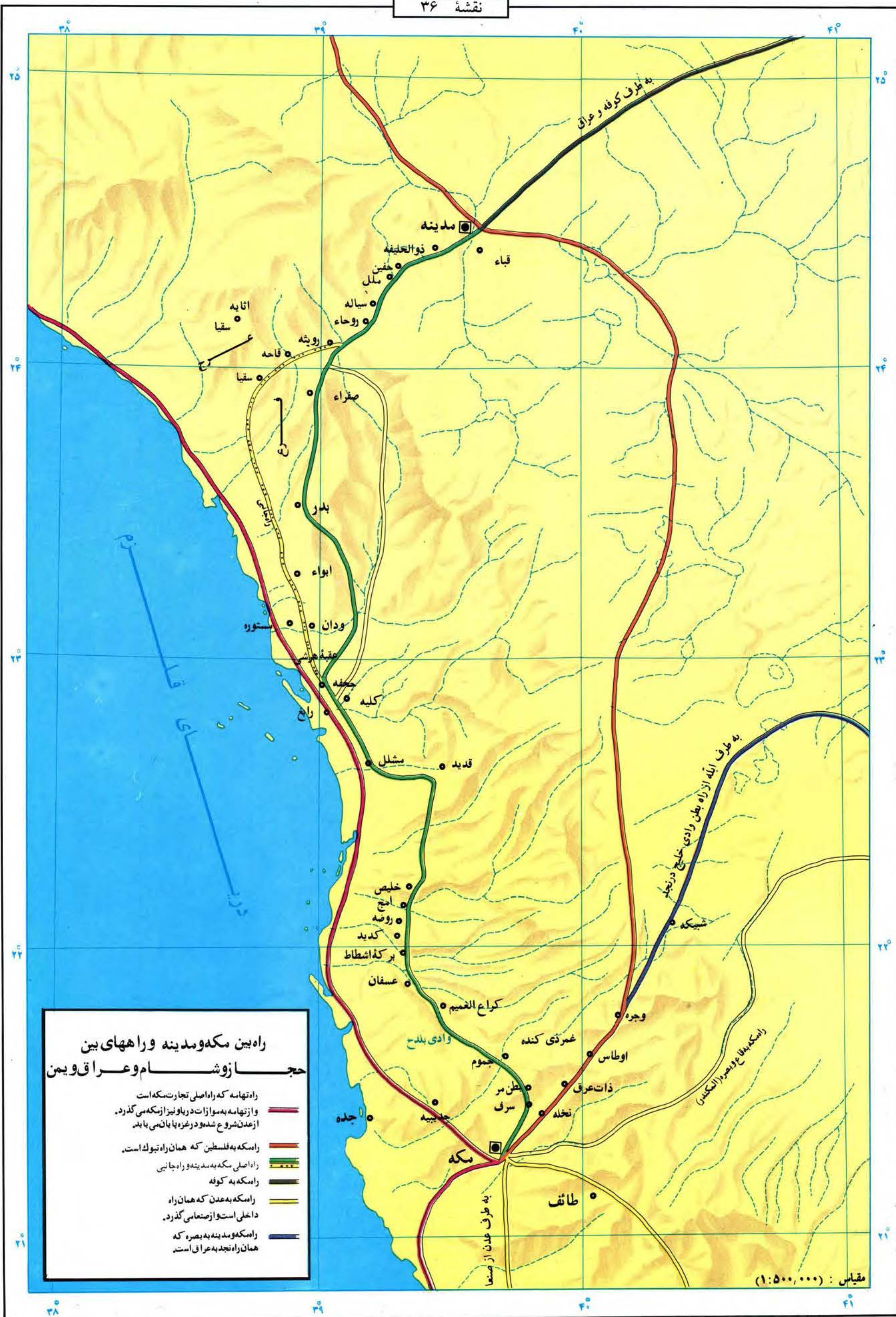

نقشهٔ ۳۲/۱
مهمترین نامهای جغرافیائی و مسکن مهمترین قبایل
در حجاز و شمال و مرکز جزیرة‌العرب
طی ۳ قرن اول هجری
مقیاس: ۱:۴,۰۰۰,۰۰۰
اقلیمهای جزیرة العرب آنچنان که بکری ذکر کرده
عروض
غور
یمن
حجاز و تهامه
نجد و بحرین
سرزمین فارس
جزیرة العرب
ربع الخالی
سرزمین اکسوم
(سرزمین حبشه)
مدینه
مکه
بحرین
عمان
حضرموت
بادیه شام
صحرای بزرگ نفود
دومة الجندل
ایله
تبوک
تیماء
مدائن صالح
وادی القری
خیبر
مدینه
مکه
جده
طائف
ینبع
بدر
رابغ
ذات عرق
عکاظ
قرن منازل
کوه احد
کوه رضوی
معدن الذهب
عرینه
فدک
دریای قلزم
۲۸°
۲۶°
۲۴°
۲۲°
۲۰°
۳۰°
۳۶°
۳۸°
۴۰°
۴۲°

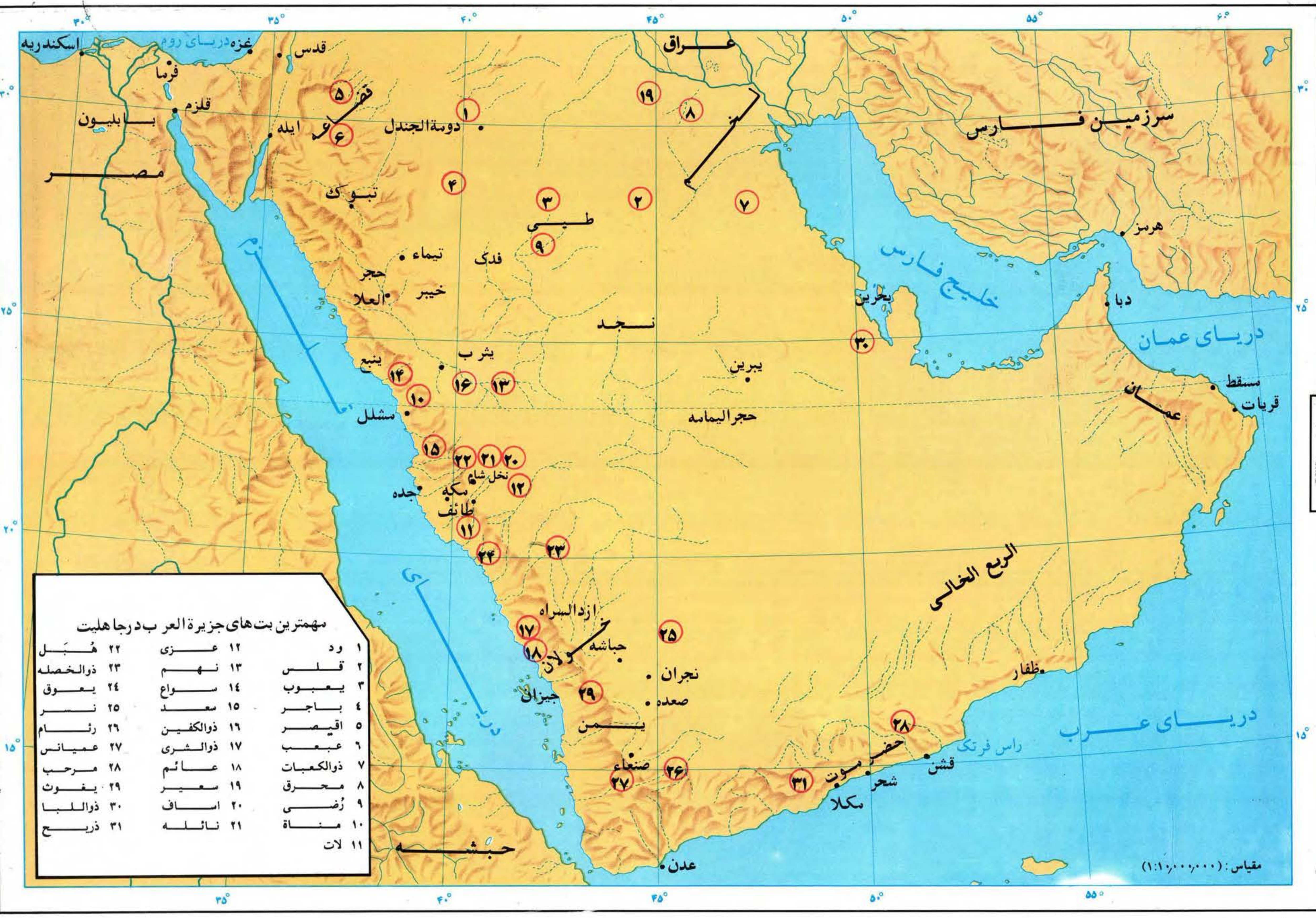

جزیرة العرب
اندکی پیش از بعثت پیامبر اکرم (ص)
نیمه دوم قرن ششم میلادی
ما در این نقشه شهرها، بندرها، قبایل
وادیها و دولتها را معین کرده ایم.
جزیرة العرب
دولت ساسانی ایران
یمن
دولت رومی بیزانس
دولت مناذره
دولت مناذره
(لخمیان)
دولت غسانه
سرزمین شام
ایران درزمان ساسانیان
ساسانیان
ایران درزمان
امپراطوری بیزانس
مصر
دریای روم
حبشه
مقیاس: ۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰
دریای عمان
دریای عرب
خلیج فارس
صحرای بزرگ نفوذ
ربع الخالی
حضرموت
مکه
مدینه
یمامه
بحرین
مسقط
عدن
صنعاء
نجران
طائف
تبوک
تیماء
خیبر
دومة الجندل
ظفار
صلاله
مکلا
شحر
مهره
کلب بن وبره
غطفان
هوازن
طی
عبدالقیس
احساء
کاظمه
ازدعمان
صحار
نزوی
سرزمین شام
دمشق
بصری
قصرابیض
عمان
کرک
بطرا (پترا)
معان
ایله
بیروت
صیدا
صور
حیفا
قدس




مساکن قبائل عرب در مرکز و شمال
جزیرة العرب و سرزمین شام
در روزگار حضرت رسول(ص)

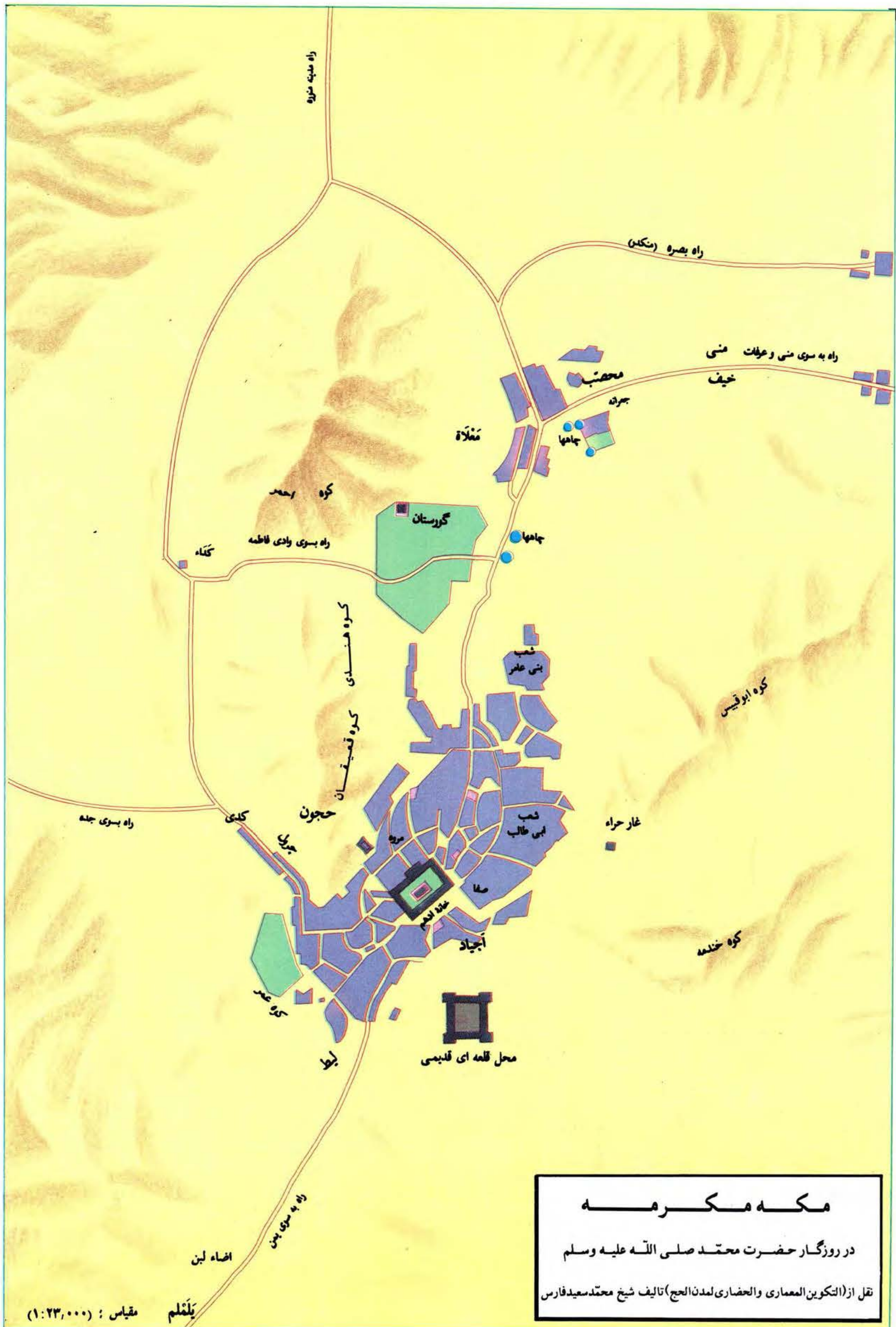

راههای مهم تجارتی
در جزیرةالعرب پیش از اسلام
راه تهامه یا راه ساحلی از غزه به عدن
راه مکه به فلسطین و جنوب شام
شاهراه مکه به مدینه
راه جنبی از مکه به مدینه
راه مدینه به عراق
راه داخلی از مکه به عدن از طریق صنعاء
راه نجد که راه اصلی از مکه و مدینه به ابله است. این همان راه معروف به راه زبیده است که از آن راه دیگری که گاه حوشیه خوانده می شود منشعب گشته به جنوب شام می رود
راهی که بر مهمترین بازارهای جزیرة العرب می گذرد
راههای دیگر
مقیاس: (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)
سرزمین شام
عراق
دولت ساسانیان
دولت روم شرقی (بیزانس)
مصر
صحرای نوبه
حبشه
ربع الخالی
دریای روم
خلیج فارس
دریای عمان
دریای عرب
دریای قلزم (بحر احمر)
مکه
مدینه
عدن
صنعاء
غزه
اهواز
مسقط
ظفار
حضرموت
هرمز


نقشهٔ ۳۶
راه‌بین مکه‌ومدینه وراههای بین حجازوشام وعراق ویمن
راه‌تهامه که راه‌اصلی تجارت‌مکه‌است
وازتهامه به‌موازات دریاو نیزازمکه‌می گذرد.
ازعدن‌شروع شده‌ودرغزه‌پایان‌می یابد.
راه‌مکه به‌فلسطین که همان‌راه‌تبوك است.
راه‌اصلی مکه به‌مدینه‌و راه‌جانبی
راه‌مکه به کوفه
راه‌مکه به‌عدن که همان‌راه داخلی است‌وازصنعامی گذرد.
راه‌مکه‌ومدینه به بصره که همان‌راه‌نجد به‌عراق است.
به طرف کوفه و عراق
مدینه
ذوالحلیفه
قباء
جفین
ملل
سیاله
روحاء
رویثه
اثایه
سقیا
قاحه
صفراء
بدر
ابواء
ودان
ستوره
عقبهٔ هرشی
جحفه
کلیه
رابغ
مشلل
قدید
خلیص
امج
روضه
کدید
برکهٔ اشطاط
عسفان
کراع الغمیم
وادی بلدح
غمرذی کنده
اوطاس
جموم
بطن مر
ذات‌عرق
سرف
نخله
وجره
شبیکه
به طرف ابله از راه بطن وادی خلیج در نجد
جده
حدیبیه
مکه
طائف
به طرف عدن از صنعا
مقیاس : (۱:۵۰۰,۰۰۰)
۳۸°
۳۹°
۴۰°
۴۱°
۲۱°
۲۲°
۲۳°
۲۴°
۲۵°




مهمترین بت‌های جزیرة العرب در جاهلیت

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ود | ۱۲ | عزی | ۲۲ | هُبَل |
| ۲ | قلس | ۱۳ | نهم | ۲۳ | ذوالخصله |
| ۳ | یعبوب | ۱۴ | سواع | ۲۴ | یعوق |
| ۴ | باجر | ۱۵ | سعد | ۲۵ | نسر |
| ۵ | اقیصر | ۱۶ | ذوالکفین | ۲۶ | رئام |
| ۶ | عبعب | ۱۷ | ذوالشری | ۲۷ | عمیانس |
| ۷ | ذوالکعبات | ۱۸ | عائم | ۲۸ | مرحب |
| ۸ | محرق | ۱۹ | سعیر | ۲۹ | یغوث |
| ۹ | رُضی | ۲۰ | اساف | ۳۰ | ذواللبا |
| ۱۰ | مناة | ۲۱ | نائله | ۳۱ | ذریح |
| ۱۱ | لات | | | | |

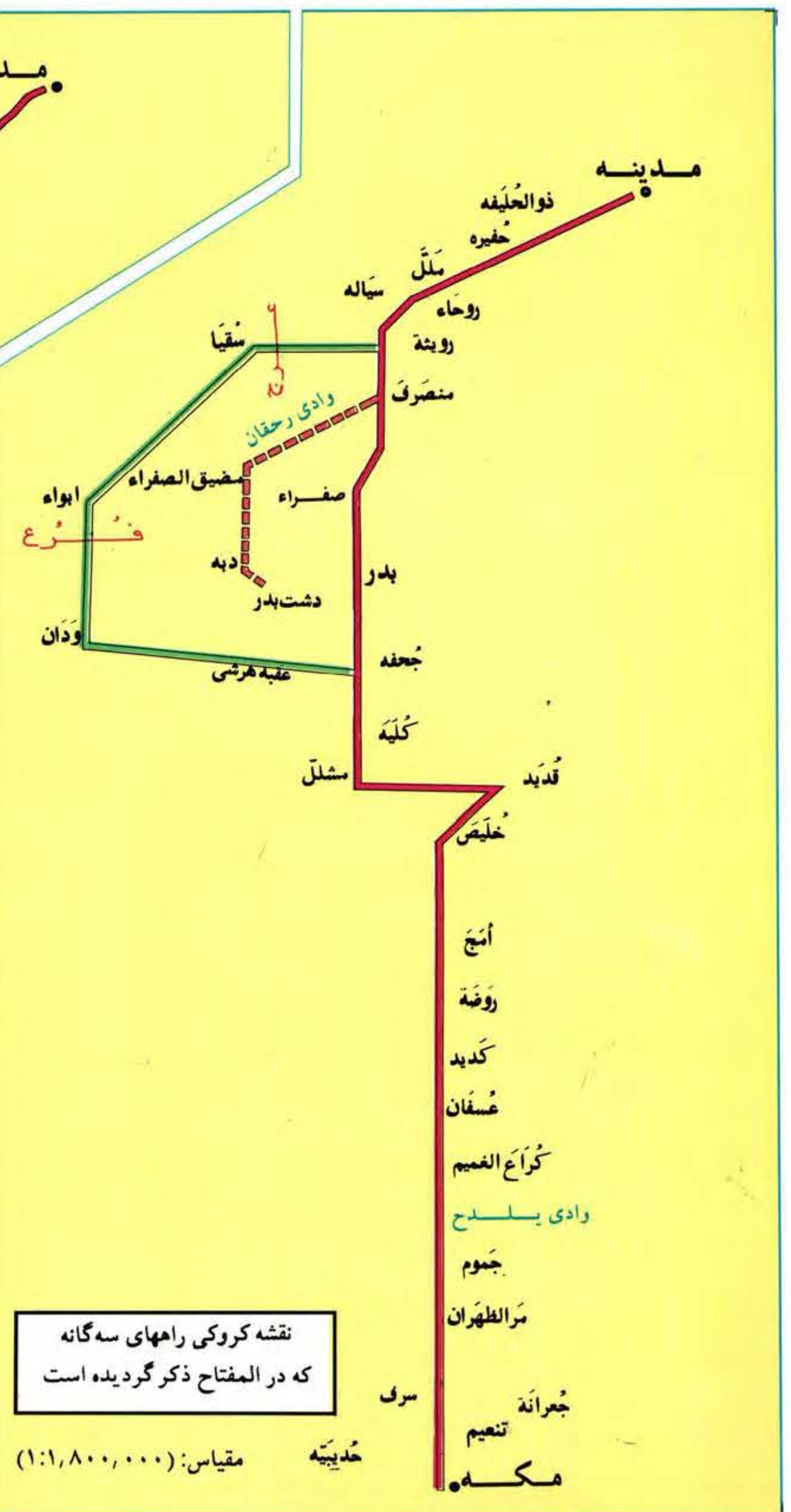


مکه مکرمه
در روزگار حضرت محمّد صلی اللّه علیه وسلم
نقل از(التکوین المعماری والحضاری لمدن الحج) تالیف شیخ محمّدسعیدفارس
مقیاس : (۱:۲۳,۰۰۰)
راه مدینه منوره
راه بصره (منکدر)
راه به سوی منی و عرفات
منی
خیف
محصّب
جعرانه
معْلاة
چاهها
کوه احمر
گورستان
چاهها
راه بسوی وادی فاطمه
کَدَاء
کوه هندی
کوه قعیقعان
حجون
کدی
جبل
شعب بنی عامر
کوه ابوقبیس
شعب ابی طالب
غار حراء
مروه
صفا
خانهٔ ادهم
أجیاد
کوه خندمه
کوه عمر
ابطح
محل قلعه ای قدیمی
راه به سوی جده
راه به سوی یمن
اضاء لبن
یَلَمْلم



مسیر هجرت
مسیر هجرت
بزرگراه (راه مستقیم)
ورود به قبا روز دوشنبه
۱۲ ربیع الاول سال اول هجرت
برابر ۲۴ سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی
واول محرم سال اول هجری مصادف است با
۱۶ژوئیه سال ۶۲۲ که آغاز تاریخ هجری است
مقیاس :(۱:۱۵۰۰،۰۰۰)
مدینه
عقیق
ذات الجیش
قباء
ذوالحلیفه
حمراء الاسد
سیاله
عرق الظبیه
روحاء
رویثه
منصرف
سجسج
صفراء
عرج
بطن رئم
قاحه (العبایید)
بدر
جحفه
رابغ الرمل
رابغ البحر
مشلل
دوخیمه ام معبد
قدید
خلیص
امج
روضه
کدید
برکه اشطاط
گردنه غزال
عسفان
بطن مر
سرف
حدیبیه
جده
مکه
کوه ثور


راههای اصلی
بین
مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره
وراه فرعی ای که
حضرت پیامبر (ص) پیمود
بزرگراه
راه بدر
راه صفراء به ریس
دیگر راههای موازی با بزرگراه
راه‌فرعی
مقیاس : (۱:۱,۵۰۰,۰۰۰)
مدینه
ذوالحلیفه
حفیره
ملل
سیاله
روحاء
رویثه
صفراء
کوه رضوی
مرزبین حجازوتهامه
ینبع النخل
ینبع البحر
ریس
مقشوس
اثیل
اثایه
عرج
سقیا
محل جنگ بدر
بدر
ابواء
ودان
مستوره
جار
غدیرخم
جحفه
رابغ البحر
مشلل
دوخیمهٔ ام معبد
قدید
خلیص
امج
روضه
کدید
غدیراشطاط
عسفان
کراع غمیم
وادی بلدح
جموم
بطن مر
حدیبیه
سرف
نخله
رویس
جدّه
بحره
مکه
طائف
تربه
عشیره
حمه
مدرکه
برکه
حاذه
صفینه
معدن بنی سلیم
دریای قرمز
عقیق (اکبر)

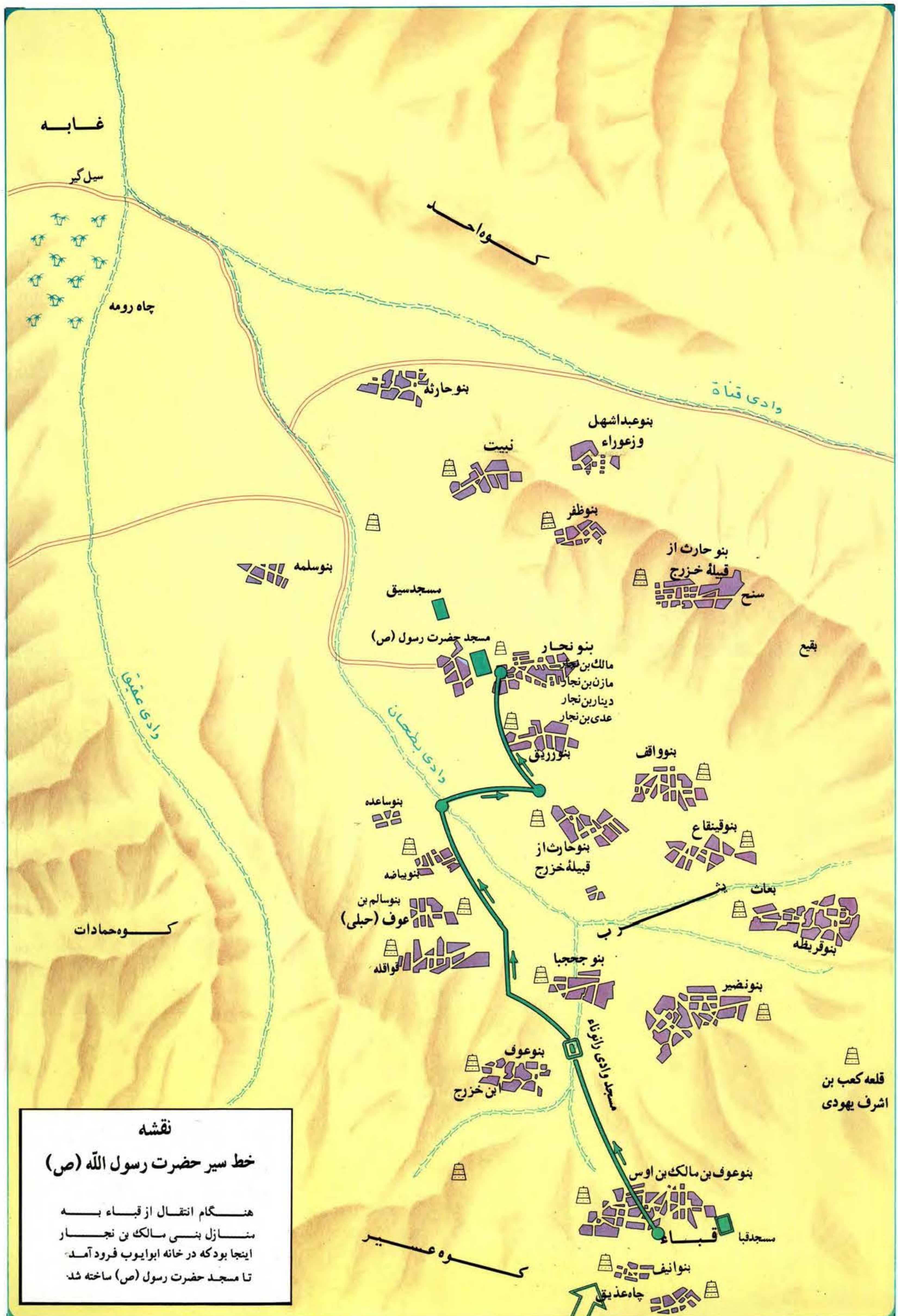

نقشه توضیحی در مورد:
راه مستقیم از مکه به مدینه تا مشلل
مسیر حرکت حضرت رسول (ص) به سوی بدر
راهی که حضرت رسول (ص) برای رفتن از مدینه به مکه بر می‌گزیدند
مدینه
نقب المدینه
ذوالحُلیفه
حُفیر
ذات‌الجیش
تُربان
مَلَل
غمیس الحمام
صخره‌های یَمام
سیاله
فج الروحاء
رویثه
شنوکه
عرق ظبیه
اثایه
قاحَه
عرج
سقیا (ام ابرک)
(مُسَیجید)
مُنصرف
سجسج
نازیه
مضیق الصفراء
وادی رحقان
ابواء
فرع
صفراء
وادی ذفران
گردنه‌های صفراء
وَدّان
دَبه
حنان
دشت‌بدر
بدر
عقبه هرشی
جحفه
رابغ الرسل
کُلیَه
مشلَّل
رابغ البحر
دریای قلزم
مقیاس: (۱:۹۰۰,۰۰۰)
فج‌الروحاء
خیبرتین
خیف‌المعترضه
گردنهٔ معترضه
تیا
دَبه
سَیر
ذات‌أجدال
خیف‌عین‌العلاء
معترضه
دشت‌بدر
راهی دیگر از فج‌الروحاء به دشت بدر براساس گفته ابوعبیدبکری
مدینه
ذوالحُلَیفه
حُفیره
مَلَل
سیاله
روحاء
رویثة
سُقیا
منصَرَف
وادی رحقان
مضیق‌الصفراء
صفراء
ابواء
فرع
دبه
دشت‌بدر
بدر
وَدّان
عقبه هرشی
جُحفه
کُلیَه
مشلَّل
قُدَید
خُلَیص
أمَج
روضة
کَدید
عُسفان
کُراع الغمیم
وادی یلدح
جَموم
مَرالظهران
سرف
جُعرانَة
تنعیم
حُدیبیّه
مکه
نقشه کروکی راههای سه‌گانه که در المفتاح ذکر گردیده است
مقیاس: (۱:۱,۸۰۰,۰۰۰)



نقشه
مدینه منوره
قبائل و مکانهای عمده
هنگام هجرت حضرت رسول (ص)
در این نقشه نخستین مساجدی
را که در زمان حضرت پیامبر(ص)
ساخته شده مشخص کرده ایم



غابه
سیل گیر
زغابه
چاه رومه
عقیق (العقیق)
کوه عینین
کوه احد
وطاء
جرف
وادی قناة
بنی حارثه
عرصه
مذاد
نبیت
راتج
بنی عبد الاشهل
و زعوراء
بنی ظفر
ساقله
قلعه های دوشیخ
گردنه (گلرگاه) وداع
گردنه نور
بنی سلمه
راس الثنیة
بنی حارث از
قبیله خزرج
سنح
مسجد سقی
بدائع
حسیکه
کوه سلع
مسجد فتح
مسجد حضرت رسول (ص)
بنی نجار
مالک بن نجار
مازن بن نجار
دینار بن نجار
عدی بن نجار
بقیع
بنی زریق
وادی بطحان
بنی واقف
بنی حارث یا
بلحارث
بنی ساعده
خربی
کوه بنی عبید
بنی قینقاع
بنی بیاضه
بنی حبلی یا بلحبلی
بعاث
وادی مهزور
بنی قریظه
اوس مناه
کوه حمادات
قواقله
بنی جحجبا
وادی مذینب
عوسا
بنی عوف بن خزرج
بنی نضیر
قلعهٔ کعب بن
اشرف یهودی
جعادره
عصبه
قلعهٔ ضحیان
بنی عوف بن مالک بن اوس
مسجد قباء
قباء
کوه عیر
بنی انیف
قلعهٔ شنیف
چاه عذیق
مقیاس : (۱:۱۳،۰۰۰)




**نقشه**

**خط سیر حضرت رسول الله (ص)**

هنگام انتقال از قباء به منازل بنی مالک بن نجار اینجا بودکه در خانه ابوایوب فرود آمد تا مسجد حضرت رسول (ص) ساخته شد

# کارزار بدر

۱۷ رمضان ۲ هـ /۱۵ مارس ۶۲۴ م

۱ - ورود مسلمانان به دشت بدر از خیف ام علا و معترضه

۲- هنگامی که مسلمانان نزدیک بدر رسیدند اینجا لشگر زدند.

۳- شب کارزار حضرت رسول(ص) مردان خویش را برای دستیابی به سرچشمه های آب ایشان فرستاد و توانستند به آنها دست یابند

۴- سایه بان حضرت رسول(ص) که از آنجا کارزار را هدایت می کرد

۵- اردوگاه مسلمانان در بیابان بدر

۶- ورود مشرکان به بیابان بدر از مکهٔ مکرمه

۷- سنگر مشرکان هنگام رسیدن به نزدیکی بیابان بدر

۸- سنگر مشرکان در بیابان بدر

۹- در اینجا نبرد بدر رخ داد

۱۰- این پیکان اشاره به اعرابی دارد که برای مشاهده کارزار در بیابان گرد آمده بودند

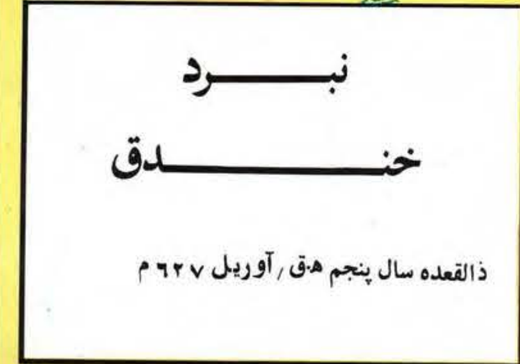


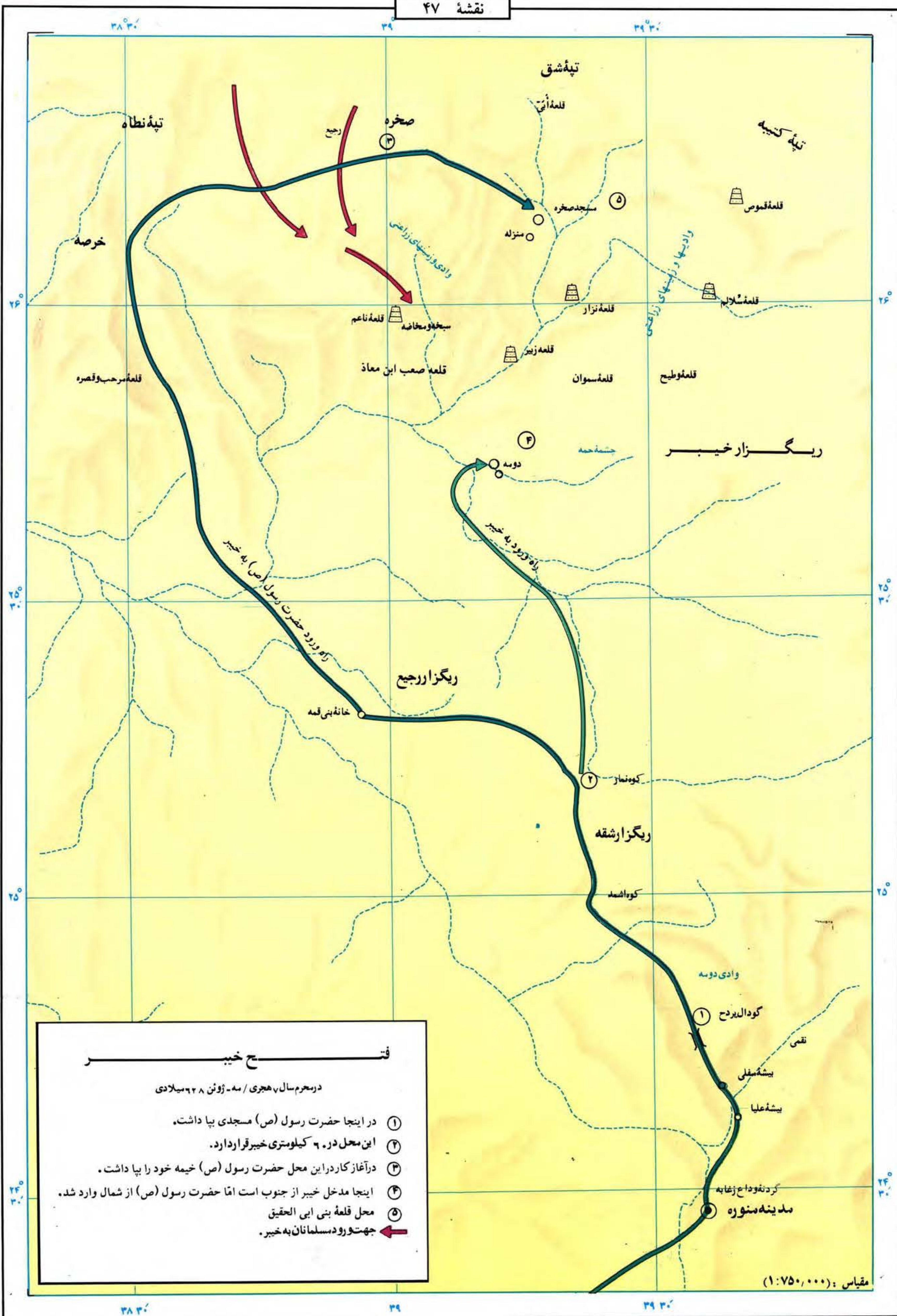
# کارزار احد

۷ شوال ۳هـ /۲۳ مارس ۶۲۵ م

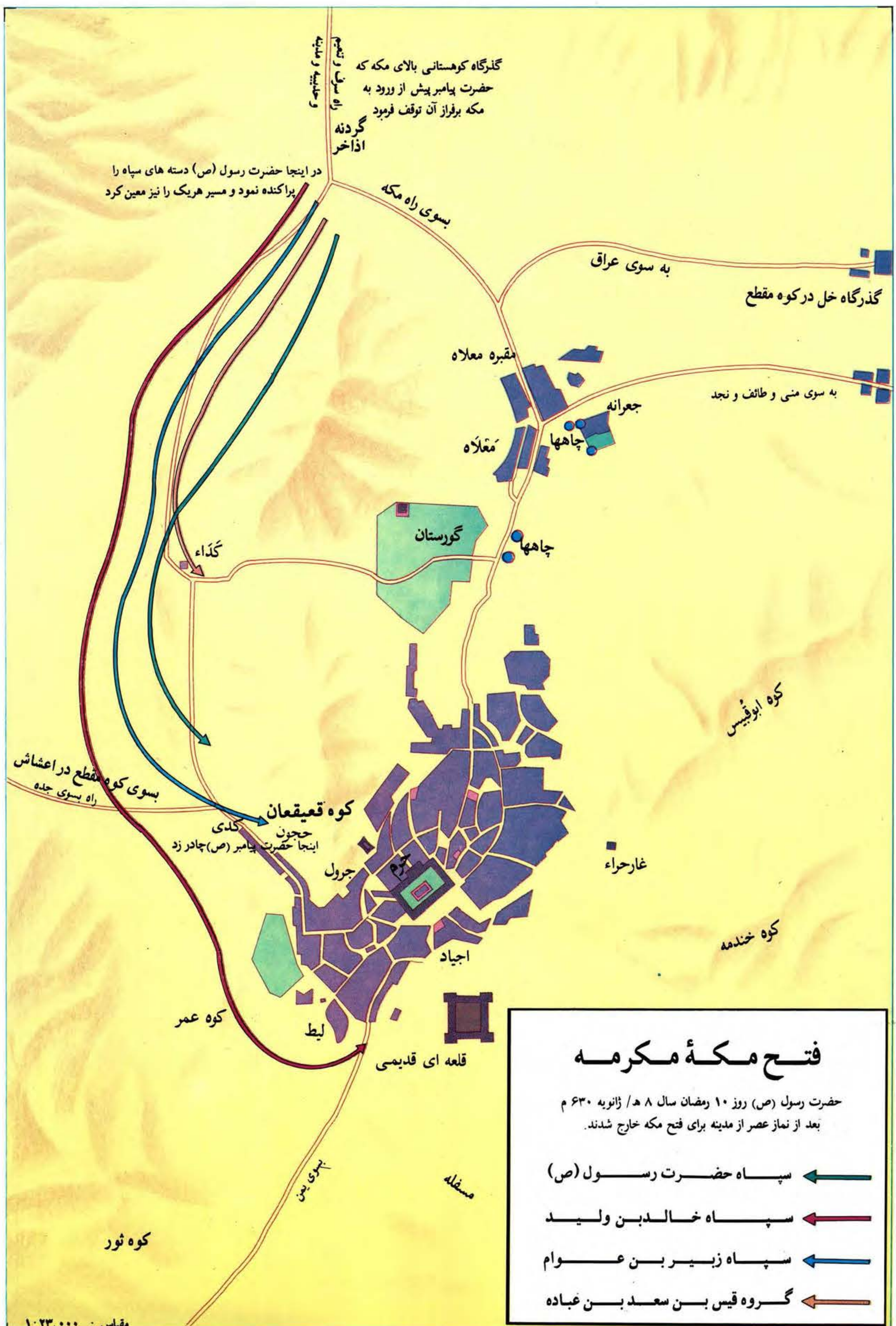
| | | |
|---|---|---|
| | اردوگاه مسلمانان پیش از کارزار | |
| | اردوگاه مشرکان پیش از کارزار | |
| دور اول نبرد | مسلمانان یورش بردند و با برتری تیراندازان خویش مشرکان را در کوه عینین شکست دادند. | |
| | تیراندازان پایین آمدند و مواضع خویش را در کوه عینین ترک گفتند و به تعقیب مشرکان پرداختند. | |
| دور دوم | مشرکان سوارکار به فرماندهی خالدبن ولید و عکرمة بن ابی جهل به مسلمانان یورش بردند و ضرباتی به ایشان وارد آوردند. | |
| دور سوم | حضرت رسول با استواری خویش مسلمانان را رهایی داد و صفوف ایشان را بازگرداند. و آنان را به کوه احد برد و تا پایان روز در آنجا بماند تا اینکه مشرکان، بی آنکه به پیروزی مهمی دست یابند، بازگشتند. | |

غابه
سیل‌گیر
نیروهای قریش
کوه‌عینین
کـــــــوه‌احــــد
وطــــــــــاء
چاه‌رومه
نیروهای غطفان
جُرف
وادی‌قناة
بنی حارثه
خندق
عرصه
نیروهای کنانه‌وسلیم‌و بنی‌اسدوفزاره‌واشجع‌و بنی‌مرةو بقیهٔ احزاب
کوه‌ذباب
نبیت
بنی عبداشهل‌وزعوراء
راتج
قلعه‌های دو شیخ
بنی ظفر
عـــوالـــــی
گردنهٔوداع
گردنه
مسجدسبق
بنی حارث از قبیلهٔ خزرج
سُنح
بدایع
مسجدرسول(ص)
حسیکه
رهبری‌مسلمانان
بنی‌نجار
مالک‌بن نجار
مازن‌بن نجار
دینار‌بن نجار
عدی‌بن نجار
ریگزار واقم (ریگزارشرقی)
بقیع
ریگزار وبره (ریگزارغربی)
مسجدفتح
کوه‌سلع
وادی‌بطحان
بنی زریق
وادی‌عقیق
خربی
کوه‌بنی‌عبید
بنی‌حارث‌یا بلحارث‌نیروهای پاسدار مسلمانان
بنی‌ساعده
بنی‌واقف
بنی بیاضه
منازل‌بنی‌قینقاع
وادی‌مهزور
بنی حبلی یا بلحبلی
اوس‌مناة
یثرب
بنی قریظه
کوه‌حمادات
قوقله
وادی
وادی‌مذینب
بنی جحجبا
رانوناء
منازل‌بنی‌نضیر
عوسا
بنی‌عوف بن‌خزرج
قلعهٔ کعب‌بن اشرف یهودی
جعادره
عصبه
قلعهٔ‌ضحیان
بنی‌عوف‌بن مالک‌بن اوس
مسجدقباء
کوه‌عیر
بنی اُنیف
قلعهٔ‌شنیف
چاه‌عذیق
مقیاس : (۱:۱۳,۰۰۰)

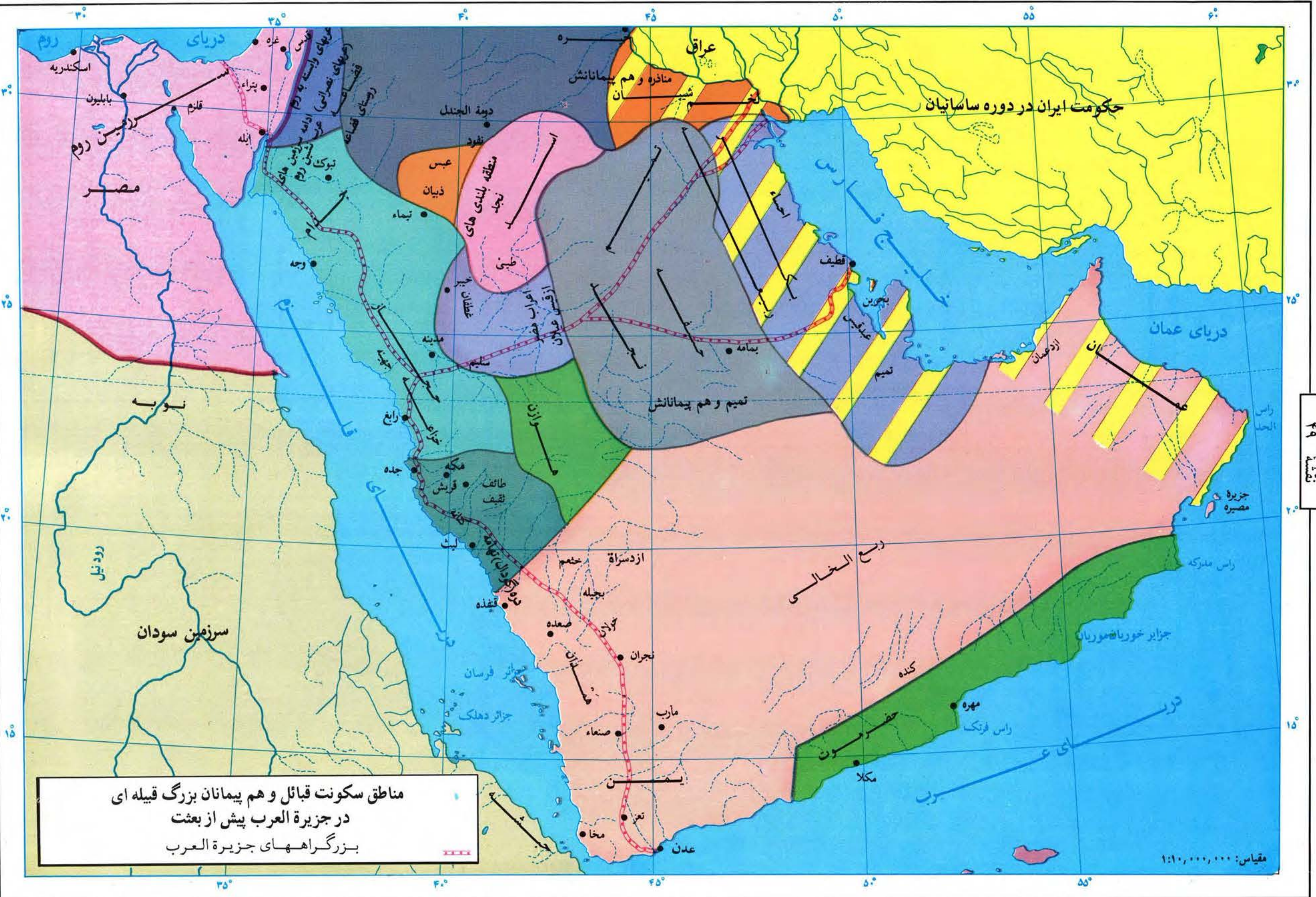




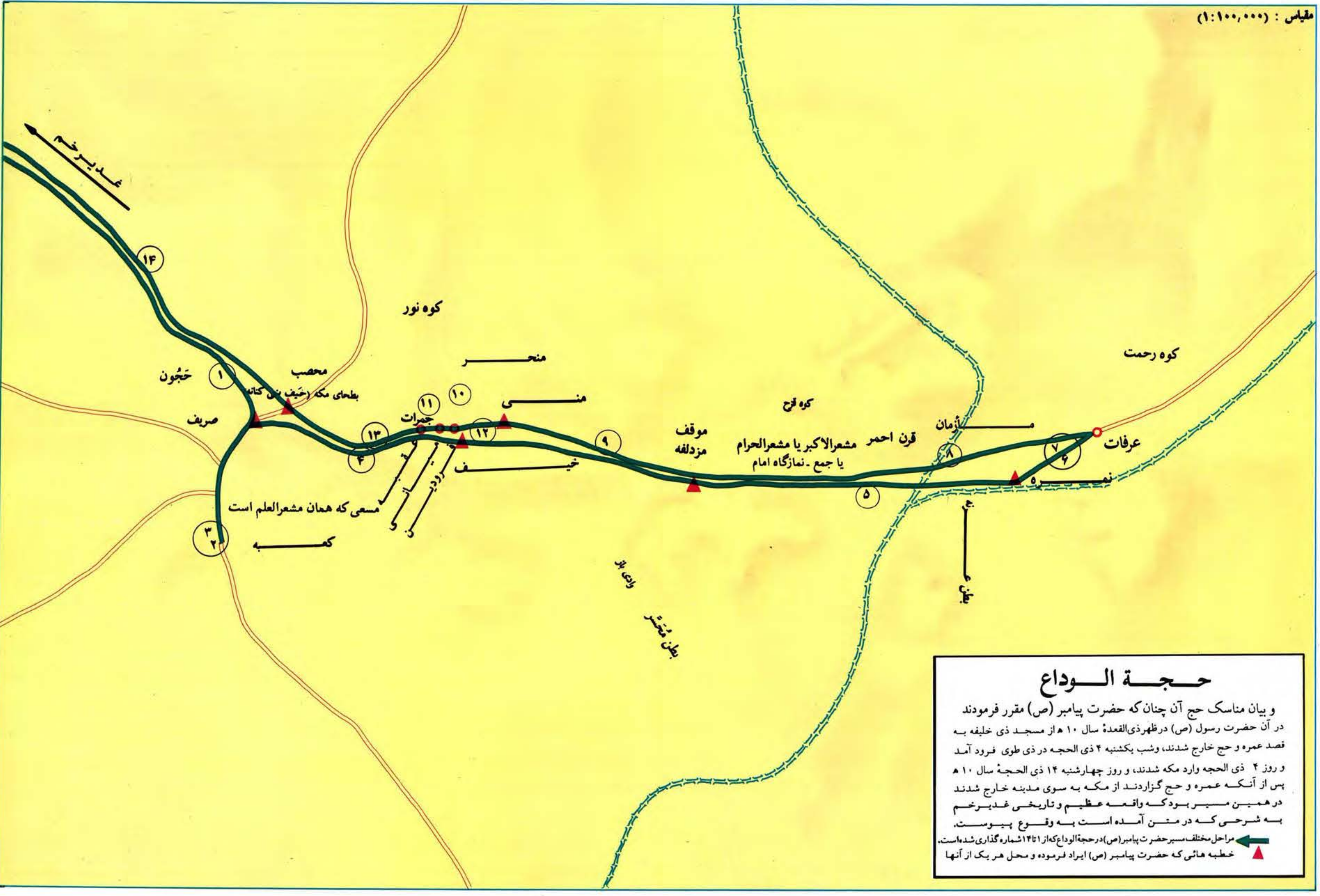
۳۸°۳۰´
۳۹°
۳۹°۳۰´
تپهٔ شق
قلعهٔ اُبَی
تپهٔ کتیبه
تپهٔ نطاه
صخره
رجیع
مسجد صخره
منزله
قلعهٔ قموص
خرصه
وادی و زمینهای زراعی
وادیها و زمینهای زراعی
قلعهٔ نزار
قلعهٔ سُلالم
قلعهٔ ناعم
قلعهٔ زبیر
قلعهٔ مرحب و قصره
قلعه صعب ابن معاذ
قلعهٔ سوان
قلعهٔ وطیح
ریگـــــزار خیبـــــر
چشمه حمه
دومه
راه ورود به خیبر
راه ورود حضرت رسول (ص) به خیبر
ریگزار رجیع
خانهٔ بنی قمه
کوه نماز
ریگزار شقه
کوه اشعد
وادی دومه
گودال بردح
نقمی
بیشهٔ سفلی
بیشهٔ علیا
گردنهٔ وداع زغابه
مدینهٔ منوره
۲۶°
۲۵°۳۰´
۲۵°
۲۴°۳۰´
مقیاس : (۱:۷۵۰،۰۰۰)
فتـــــــــح خیبـــــــــر
درمحرم سال ۷ هجری / مه ـ ژوئن ۶۲۸ میلادی
۱ در اینجا حضرت رسول (ص) مسجدی بپا داشت.
۲ این محل در ۶ کیلومتری خیبر قرار دارد.
۳ درآغاز کار دراین محل حضرت رسول (ص) خیمه خود را بپا داشت.
۴ اینجا مدخل خیبر از جنوب است امّا حضرت رسول (ص) از شمال وارد شد.
۵ محل قلعهٔ بنی ابی الحقیق
جهت ورود مسلمانان به خیبر.



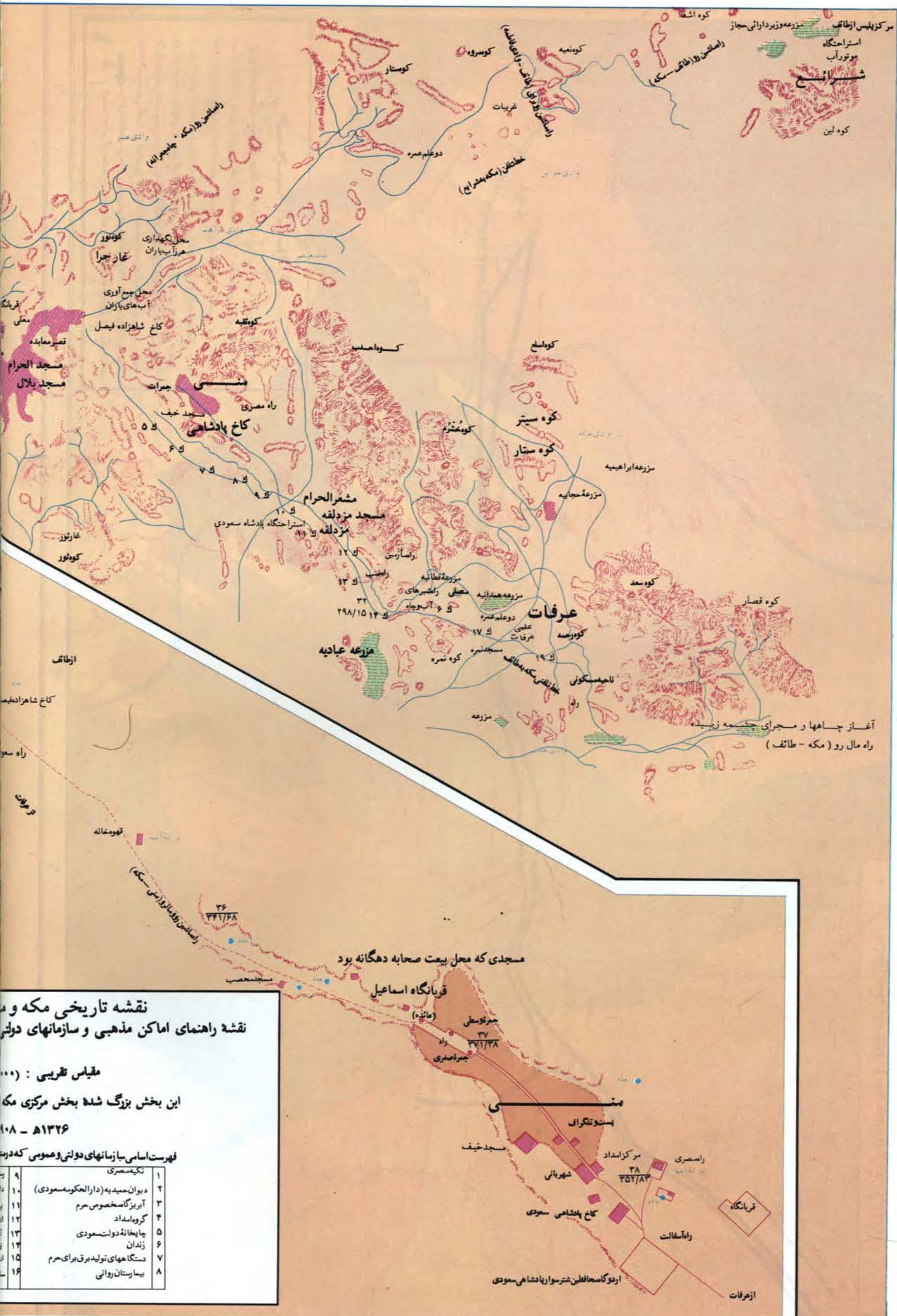
گذرگاه کوهستانی بالای مکه که
حضرت پیامبر پیش از ورود به
مکه برفراز آن توقف فرمود
گردنه
اذاخر
در اینجا حضرت رسول (ص) دسته های سپاه را
پراکنده نمود و مسیر هریک را نیز معین کرد
بسوی راه مکه
به سوی عراق
گذرگاه خل درکوه مقطع
مقبره معلاه
به سوی منی و طائف و نجد
جعرانه
چاهها
مَعْلاه
گورستان
چاهها
کَدَاء
کوه ابوقُبیس
بسوی کوه مقطع در اعشاش
راه بسوی جده
کوه قعیقعان
حجون
کُدی
اینجا حضرت پیامبر (ص) چادر زد
غارحراء
جرول
حرم
کوه خندمه
اجیاد
کوه عمر
لیط
قلعه ای قدیمی
فتح مکهٔ مکرمه
حضرت رسول (ص) روز ۱۰ رمضان سال ۸ هـ/ ژانویه ۶۳۰ م
بعد از نماز عصر از مدینه برای فتح مکه خارج شدند.
سپاه حضرت رسول (ص)
سپاه خالدبن ولید
سپاه زبیر بن عوام
گروه قیس بن سعد بن عباده
بسوی یمن
مسفله
کوه ثور
مقیاس : ۱:۲۳،۰۰۰



مناطق سکونت قبائل و هم پیمانان بزرگ قبیله ای
در جزیرة العرب پیش از بعثت
بزرگراههای جزیرة العرب
مقیاس: ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
حکومت ایران در دوره ساسانیان
عراق
مناذره و هم پیمانانش
تمیم و هم پیمانانش
منطقه بلندی های نجد
دریای عمان
دریای روم
سرزمین روم
سرزمین سودان
رود نیل
نوبه
مصر
اسکندریه
بابلیون
قلزم
ایله
پتراء
غزه
دومة الجندل
نفود
عبس
ذبیان
طیء
تیماء
تبوک
وجه
خیبر
غطفان
سلیم
مدینه
رابغ
جده
مکه
قریش
طائف
ثقیف
لیث
قنفذه
ازدسراة
خثعم
بجیله
صعده
نجران
مأرب
صنعاء
تعز
مخا
عدن
یمن
همدان
ربع الخالی
کنده
مهره
مکلا
حضرموت
جزایر خوریان موریان
راس فرتک
راس مدرکه
جزیره مصیره
راس الحد
ازدعمان
بحرین
عبدقیس
تمیم
یمامه
قطیف
احساء
جزایر فرسان
جزائر دهلک



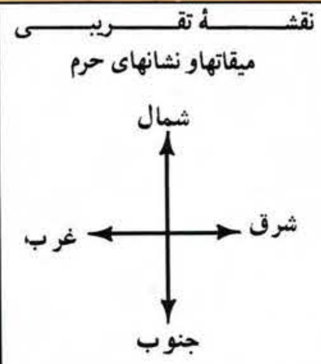
حجـــة الـــوداع
و بیان مناسک حج آن چنان که حضرت پیامبر (ص) مقرر فرمودند
در آن حضرت رسول (ص) درظهرذی‌القعدهٔ سال ۱۰ ﻫ از مسجد ذی خلیفه به قصد عمره و حج خارج شدند، وشب یکشنبه ۴ ذی الحجه در ذی طوی فرود آمد و روز ۴ ذی الحجه وارد مکه شدند، و روز چهارشنبه ۱۴ ذی الحجهٔ سال ۱۰ ﻫ پس از آنکه عمره و حج گزاردند از مکه به سوی مدینه خارج شدند در همین مسیر بود که واقعه عظیم و تاریخی غدیرخم به شرحی که در متن آمده است به وقوع پیوست.
مراحل مختلف مسیرحضرت پیامبر(ص) درحجة‌الوداع که از ۱ تا ۱۴ شماره گذاری شده‌است.
خطبه هائی که حضرت پیامبر (ص) ایراد فرموده و محل هر یک از آنها
مقیاس : (۱:۱۰۰,۰۰۰)
غدیرخم
کوه نور
محصب
بطحای مکه (خَیف بنی کنانه)
حَجُون
صریف
منحر
منی
جمرات
خیف
مسعی که همان مشعرالعلم است
کعبه
موقف
مزدلفه
کوه قزح
مشعرالاکبر یا مشعرالحرام
یا جمع ـ نمازگاه امام
قرن احمر
مأزمان
عرفات
نمره
کوه رحمت
بطن عرنه
وادی نار
بطن مُحَسّر


نقشه تاریخی مکه و م
نقشهٔ راهنمای اماکن مذهبی و سازمانهای دولت
مقیاس تقریبی : (۰۰۰
این بخش بزرگ شدهٔ بخش مرکزی مکه
۱۳۲۶ھ - ۱۰۸
فهرست اسامی سازمانهای دولتی و عمومی که در
۱ تکیه مصری
۲ دیوان حمیدیه (دارالحکومه سعودی)
۳ آبریزگاه مخصوص حرم
۴ گروه امداد
۵ چاپخانهٔ دولت سعودی
۶ زندان
۷ دستگاههای تولید برق برای حرم
۸ بیمارستان روانی
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
مسجد الحرام
مسجد بلال
قصر معابده
کاخ شاهزاده فیصل
غار حرا
کوه نور
کوه ثبیر
کوه سیتر
کوه ستار
کوه سعد
کوه قصار
کوه لین
شرائع
مشعرالحرام
مسجد مزدلفه
مزدلفه
عرفات
مزرعه عابدیه
مزرعه ابراهیمیه
مزرعه هندانیه
مزرعه قطانیه
مسجد نمره
کوه نمره
جبل الرحمه
کاخ پادشاهی
مسجد خیف
جمرات
منی
راه مصری
ازطائف
قهوه خانه
مسجدی که محل بیعت صحابه دهگانه بود
قربانگاه اسماعیل
جمرهٔ وسطی
جمرهٔ صغری
پست و تلگراف
مرکز امداد
شهربانی
کاخ پادشاهی سعودی
راه آسفالت
قربانگاه
ازعرفات
مسجد محصب
آغاز چاهها و مجرای چشمه زبیده
راه مال رو (مکه - طائف)

راه ماشین رو برای خارجیان (طائف ـ وادی فاطمه ـ جده)
وادی فاطمه
وادی فاطمه
چشمهٔ آب جاری
مزرعه مرشدیه
مزرعهٔ رکانی
شنزار ذناب
ماسه نرم
کوه ابوعظام
کوه مکیر
کوه ابوخشب
ک ۴۹
ک ۵۰
ک ۵۱
ک ۵۲
ک ۵۳
ک ۵۴
ک ۵۵
ک ۵۶
ک ۵۷
ک ۵۸
ک ۵۹
ک ۶۰
ک ۶۲
ک ۶۳
ک ۶۵
ک ۶۶
ک ۶۷
ک ۷۰
ک ۷۱
ک ۷۲
خشم قطاع
بازرسی ماشین ها
شمیسی
مسجد
کوه محمودی
کوه حمام
دوعلم عمره
ماسه نرم
شنزار هزلق
کوه ابوغزلان
کوه ابوسباع
کوه نواصر
کوه معازم
کوه ابزواله
کوه ابوبطی
کوه ابودلی
کوه ابوحماد
کوه ابوسدره
کوه قطار
۱۷
۱۸۹/۳۳
چاه ورادبیابانی
کوه ابوحیابا
کوه ابوصفا
کوه حنش
کوه ابومروه
کوه برزان
کوه شیخ
کوه شهید
گورستان
شهید
بستان ملکی
قصر شهید
(طلال)
دوعلم عمره
مصلی عمرهٔ تنعیم
راه ماشین رو (مکه ـ وادی فاطمه)
دروازه جبال (مکه ـ مدینه منوره)
پادگان
کاخ وزیر دارائی
مـــــکه

راه شیرهای آب
ناحیه مسکونی
از وادی فاطمه
باغ شاهزاده منصور
(بستان زاهد)
پمپ بنزین
قربانگاه
راه ماشین رو
راه ماشین رو
چاه
تعمیرگاه و گاراژ دولتی
چاپخانهٔ دولتی
بازرسی ماشینها
۲۱
۲۷۸/۳
بسوی جده
دروازه جده
پلیس
قهوه خانه
مزرعه حوض
کاخ وزیر دارائی
چاه
۲۲
۳۸۱/۶۰
راه شیرهای آب
پادگانهای نظامی
مسجد
مسجد نوق
۲۶
۱۱ و ۳۱۰
قصر پادشاهی معابده
د کل بی سیم
آرامگاه بانو خدیجه
برج
برج
علا
گورستان
پلیس
مسجدین
۷۵
۳۲ و ۳۰۷
پلیس
مـــــکه
مرکز پلیس
مروه
۲۳
۲۹۵/۰۳
مدرسه آمادگی خارجیان
مرکز پلیس
مسجد الحرام
۱۶ ۱۵
پست و تلگراف
محل ولادت حضرت رسول اکرم (ص)
کعبه
۲۴
۲۹۱/۳۲
مسجد بلال
بیمارستان صحت مکه
قلعه جیاد
وزارت دارائی
کاخ عبدالله
کاخ شاهزاده نایف
هتل بانک مصر
کاخ شاهزاده فیصل
مرکز پلیس

ناسک حج
و عمومی در دو شهر مکه ومنی
(۱:۲۰
ز روی نقشهٔ فوقانی است.
م
شهرمکه قرار دارد
ران و قهوه خانوادگی
نیابه
رشگاه یتیمان
ثانوی ارتشی
نرگاه مخصوص حرم
ی
راههای سعودی
ستان اوقاف مکه




مدینه

ذوالحلیفه یا چاهها یی که
درمیقات مدنیان قرار دارد.

راه به سوی مدینه

ابواء

هر ساعت ٤ کیلومتر است.

رابغ

دریـــــای ســـرخ

میقات (منزلگاه) اهل شام
و مصر و هرکس که از راه
صحرا یا دریا به اینجا برسد

جحفه

عسفان

ذات عرق منزلگاه
(میقات) اهل عراق

وادی نخله

دوعَلَم (دو نشان)

راه به سوی مدینه

راه به سوی عراق

قرن المنازل

میقات ( منزلگاه ) اهل نجد

حدیبیه

دوعَلَم (دو نشان)

تنعیم

دوعَلَم (دو نشان)

چاه بارود

راه به سوی جده

مکه

منی

دوعَلَم (دو نشان)

مزدلفه

عرفه

راه به سوی طائف

سرچشمه عین زبیده

دوعَلَم (دو نشان)

اضاءة لبن

راه به سوی یمن

یلملم

## برخی آگاهیها

۱ – مسافت راه میان مکه و مدینه ۱۱۷ ساعت با شتر است.

(درکتابها راههای قدیمی در ده مرحله به شرح ذیل اشاره گردیده است)·

۲ – از مدینه تا رابغ ٦٦ ساعت راه است و از رابغ تا مکه ۵۱ ساعت محرم سال ۱۳۲٦ ه‍ ق

۳ – میان ذات عرق و قرن المنازل و یلملم تا مکه، بنا به کتب دو مرحله است.

۴ – میان مکه و جحفه تقریباً ٤ مرحله است.

۵ – ازمسجدالحرام تا دوعلم عرفه ۱،۸۳۳۳ متراست.

۶ – ازمسجدالحرام تا دوعلم نخله ۱،۳۳۵۳/۵ متراست.

۷ – ازمسجدالحرام تا دوعلم تنعیم ۶،۱۴۸ متراست.

۸ – ازمسجدالحرام تا دوعلم اضاءة ۱،۲۰۰۹/۷۵ متراست.

مسافتهای بالا را ازشفاء الغرام نقل کرده
وفواصل را به متر تبدیل کرده ایم

۹ – ازمکه تا دوعلم عرفات ۵ ساعت راه است.

۱۰ – ازمکه تا دوعلم حدیبیه ٤ ساعت و ربع راه است.

۱۱ – برای تهیّهٔ این نقشه از نقشه صادق پاشا نقشهٔ مساحة ونقشهٔ وزارت جنگ ونقشهٔ سپاه انگلیس درنوامبر ۱۹۱٦ ومعجم البلدان یاقوت ونیز آنچه خود ضمن سفرخویش ازاین راه تدوین کرده ایم سود جسته ایم.

۱۲ – ◯ علامت میقات است.

۱۳ – ▮▮ نشانهٔ اعلام حرم است.

۱۴ – ▬ نشانهٔ راه است

۱۵ – این نقشه تقریبی است و تا سرحد امکان به واقعیت نزدیک است

مقیاس: (۱:۱،۵۰۰،۰۰۰)

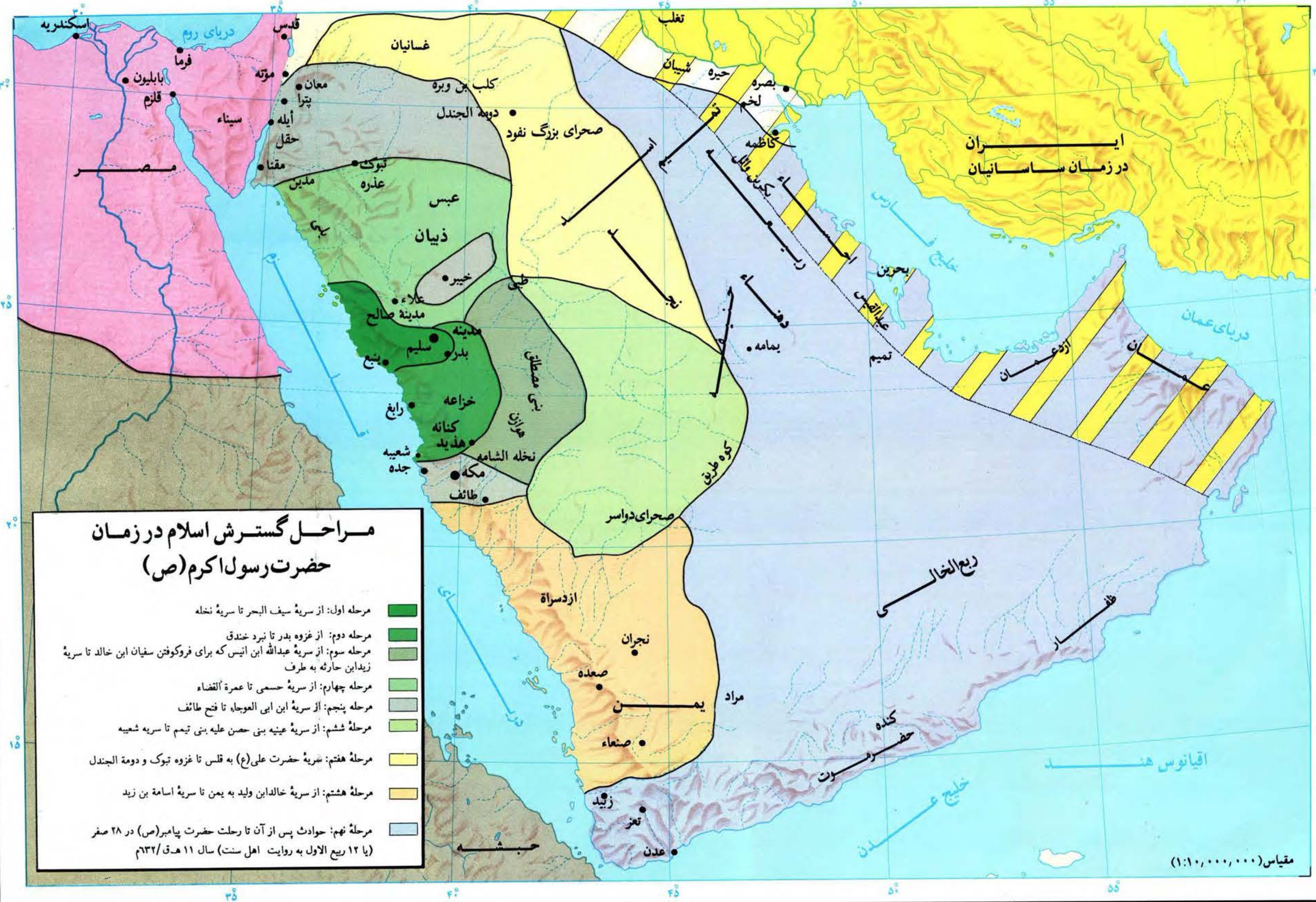
## نقشـــه میقـــاتهـــا و اَعلام ( نشانها )

مـــــدینـــه منـــوره
و اعـــــلام حـــــرم
و منـــاسـك حـــج

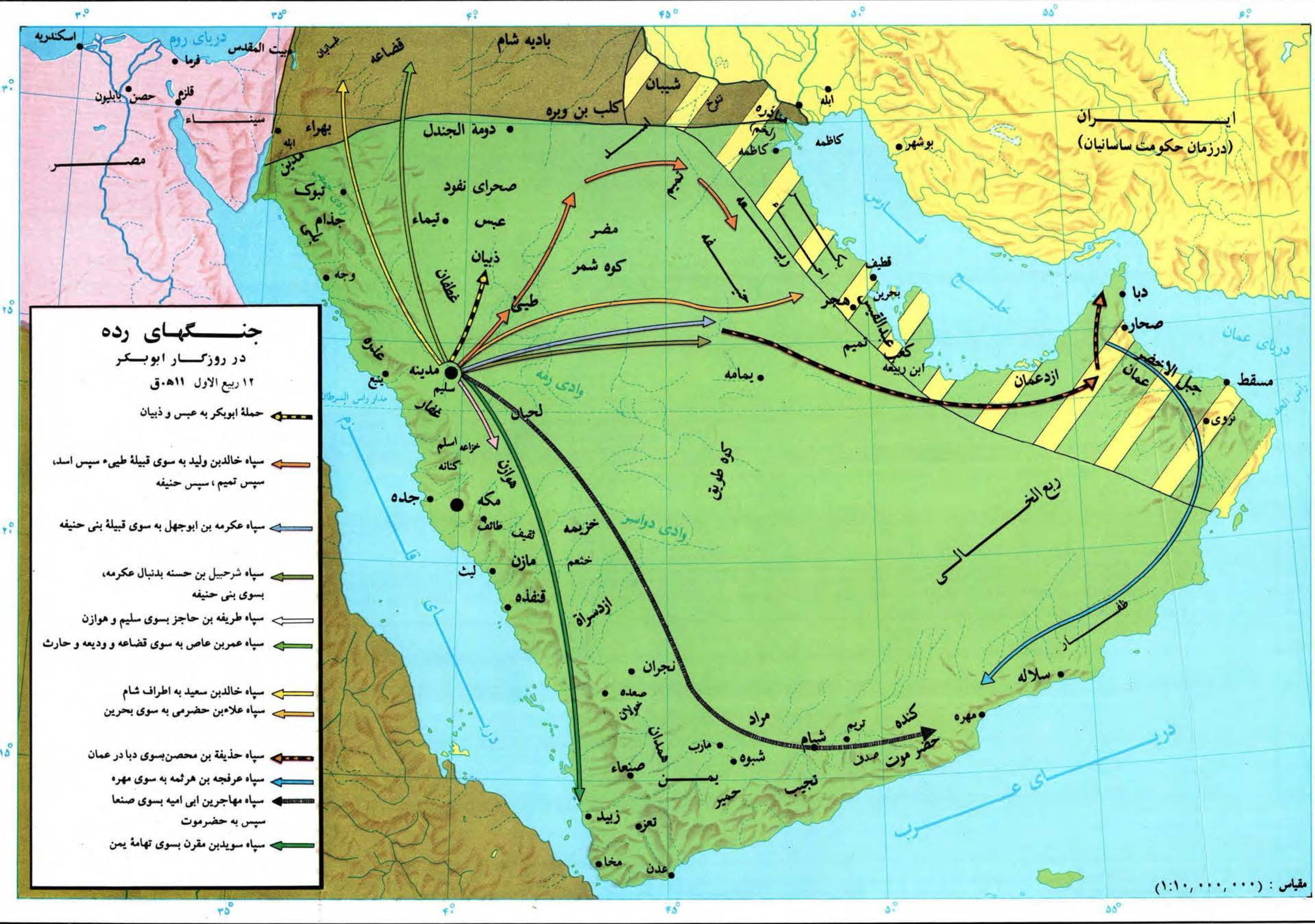
بـه نقـل از کتـــاب مـــراة الحـــرمیـــن
تـــالیـــف ابـــراهیـــم پـــاشـــا رفعت



نقشه راههای حجاز
در نخستین
دههٔ قرن بیستم
مقیاس: (۱:۲,۵۰۰,۰۰۰)
نجد حجاز
وادی حمص
وادی
مدائن صالح
قلعه وجه
وجه
ام حرز
نهدین
جیاده
کرار
محشره
خوتله
العلا
حنک
قصر
عقله
راه
نقیر
ملیخه
حفره ها و گودالها
عقیره
جزیره مشابه
حوره
زمین مسطح سنگی و شنی
اراضی سنگلاخی
جاه العین
زمین کاملاً پست و مسطح
زمینهای حاصلخیز
ام ملیح
جزیرهٔ حسانه
رأس ابیومور
شرم موسی
تبک
خضیره
کوه رضوی
رأس بریدی
شرم ینبع
ینبع البحر
خوابگاه
(دروازه زنجام)
ام هشیم
خیبر
محلههای خیبر
قصه
صفا
ابومغراب
مسیله
خانقیه
سعیدین
حقیق
جفن
بواط
کوه احد
حضیره
مدینه منوره
ذی الحلیفه
حنق
غدیر
مغبه
غرابه
بنی عوف
کوه احمر
حجریه
فحایر
سوبرجیه
عشایربنی‌امر
مضیق
صفینه
بنی زبید
هضاب
حاذا
عشایربقاره
ضریبه
سیل
وادی لیمون
باغهای شلاله
رأس عطیه
شرم بریکه
رأس انیفی
رأس الخیام
مستوره
رأس دولادلا
رأس مستوره
شرم هرار
رابغ
شرم رابغ
بندر دنیب
رأس قرمه
رأس ملک
خلیص
کوه دلما
رأس هیبتا
رأس دلما
عسفان
محیسنه
شرم قبور
رأس جهاز
جده
رأس الاسود
سماما
سروم
رأس شارا
مکه معظمه
کوه ثور
طائف
دریای سرخ
۳۰°
۳۳°
۳۶°
۳۹°
۴۲°
۲۷°
۲۶°
۲۵°
۲۴°
۲۳°
۲۲°
۲۱°

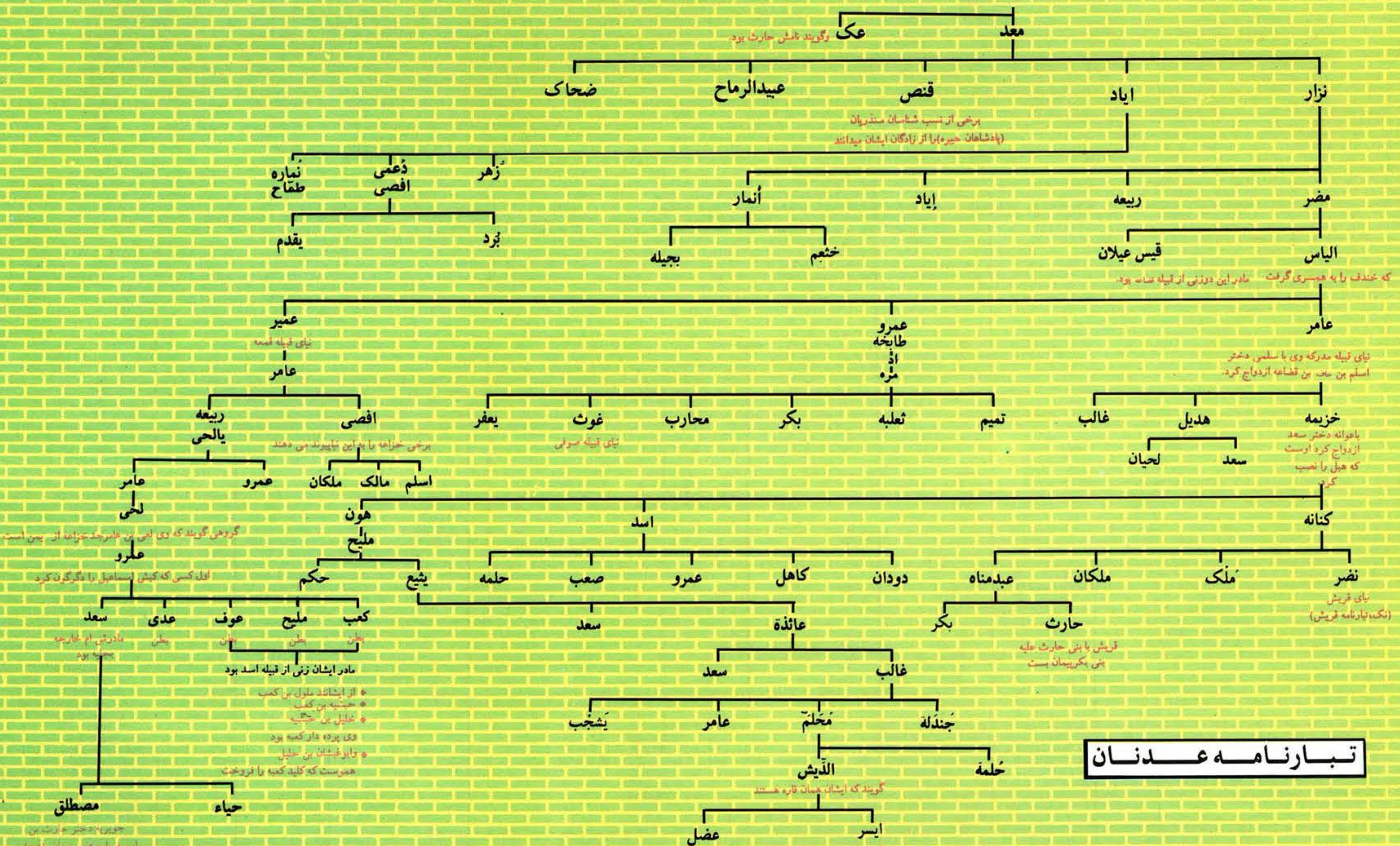


مــراحــل گسترش اسلام در زمـان
حضرت رسول اکرم (ص)
مرحله اول: از سریهٔ سیف البحر تا سریهٔ نخله
مرحله دوم: از غزوه بدر تا نبرد خندق
مرحله سوم: از سریهٔ عبدالله ابن انیس که برای فروکوفتن سفیان ابن خالد تا سریهٔ زیدابن حارثه به طرف
مرحله چهارم: از سریهٔ حسمی تا عمرة القضاء
مرحله پنجم: از سریهٔ ابن ابی العوجاء تا فتح طائف
مرحلهٔ ششم: از سریهٔ عینیه بنی حصن علیه بنی تیمم تا سریه شعیبه
مرحلهٔ هفتم: سریهٔ حضرت علی(ع) به قلس تا غزوه تبوک و دومة الجندل
مرحلهٔ هشتم: از سریهٔ خالدابن ولید به یمن تا سریهٔ اسامة بن زید
مرحلهٔ نهم: حوادث پس از آن تا رحلت حضرت پیامبر(ص) در ۲۸ صفر (یا ۱۲ ربیع الاول به روایت اهل سنت) سال ۱۱ هـ.ق/۶۳۲م
مقیاس (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)
ایــــران
در زمــان ســاســانیان
دریای روم
اسکندریه
فرما
بابلیون
قلزم
سیناء
مصــر
قدس
موته
معان
پترا
أیله
حقل
مقنا
غسانیان
کلب بن وبره
دومة الجندل
صحرای بزرگ نفود
تبوک
عذره
مدین
عبس
ذبیان
خیبر
علاء
مدینهٔ صالح
مدینه
سلیم
بدر
ینبع
طی
بنی مصطلق
هوازن
خزاعه
رابغ
کنانه
هذیل
نخله الشامه
شعیبه
جده
مکه
طائف
تغلب
شیبان
حیره
بصره
لخم
کاظمه
بکربن وائل
تمیم
عبدالقیس
بحرین
یمامه
کوه طریق
صحرای دواسر
ربیع الخالی
ازدسراة
نجران
صعده
یمن
مراد
صنعاء
کنده
حضرموت
زبید
تعز
عدن
حبشه
خلیج فارس
دریای عمان
ازدعمان
عمان
ظفار
اقیانوس هند
خلیج عدن

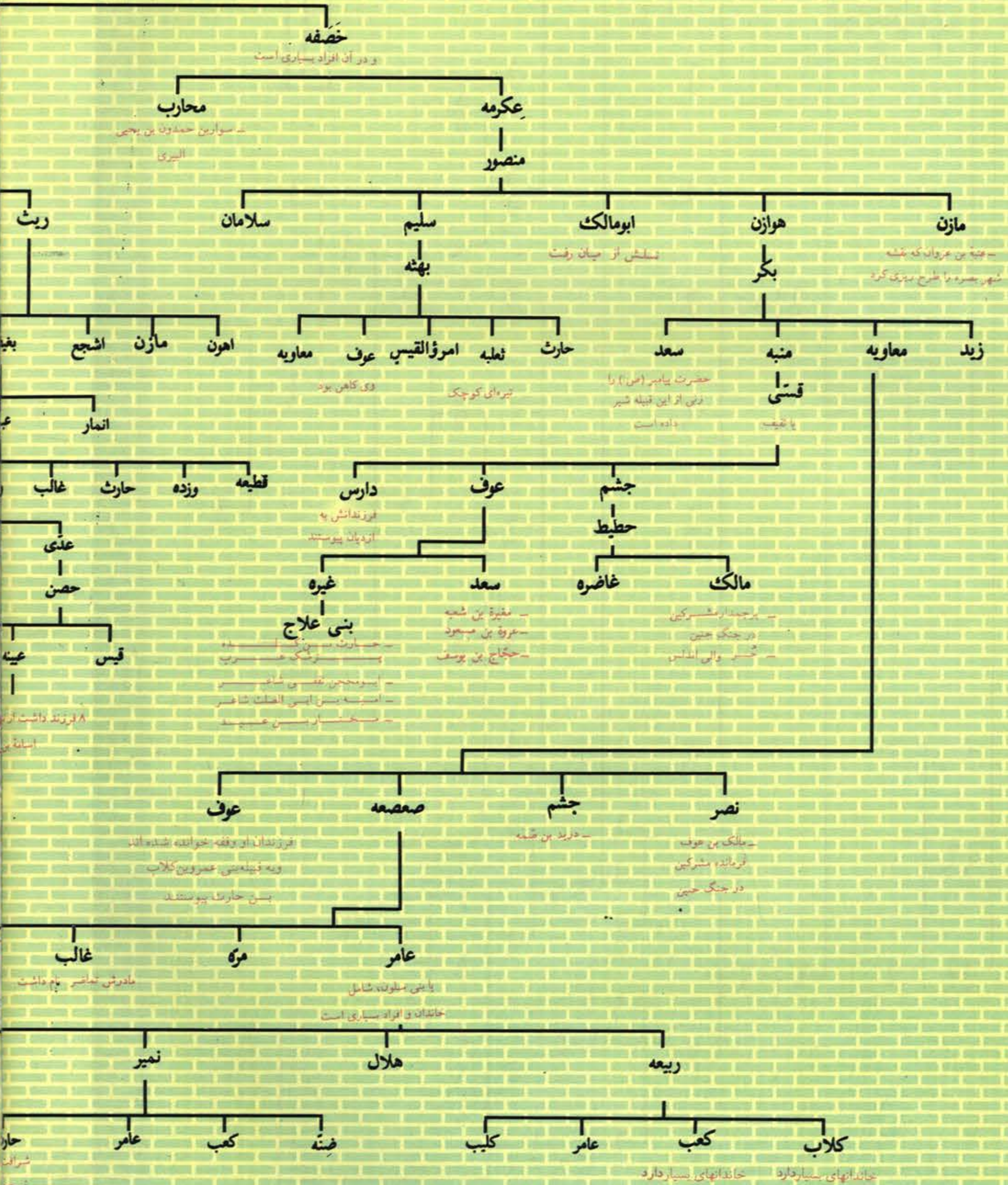


جنگهای رده
در روزگار ابوبکر
۱۲ ربیع الاول ۱۱ه‍.ق
حملهٔ ابوبکر به عبس و ذبیان
سپاه خالدبن ولید به سوی قبیلهٔ طیء، سپس اسد، سپس تمیم، سپس حنیفه
سپاه عکرمه بن ابوجهل به سوی قبیلهٔ بنی حنیفه
سپاه شرحبیل بن حسنه بدنبال عکرمه، بسوی بنی حنیفه
سپاه طریفه بن حاجز بسوی سلیم و هوازن
سپاه عمربن عاص به سوی قضاعه و ودیعه و حارث
سپاه خالدبن سعید به اطراف شام
سپاه علاءبن حضرمی به سوی بحرین
سپاه حذیفة بن محصن بسوی دبا در عمان
سپاه عرفجه بن هرثمه به سوی مهره
سپاه مهاجرین ابی امیه بسوی صنعا سپس به حضرموت
سپاه سویدبن مقرن بسوی تهامهٔ یمن
مقیاس : (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)
ایران
(درزمان حکومت ساسانیان)
مصر
دریای روم
اسکندریه
بیت المقدس
فرما
قلزم
حصن بابلیون
سیناء
بادیه شام
قضاعه
بهراء
مدین
تبوک
جذام
بلی
وجه
دومة الجندل
کلب بن وبره
شیبان
تنوخ
مناذره
لخم
ابله
کاظمه
بوشهر
صحرای نفود
تیماء
عبس
ذبیان
غطفان
طیء
مضر
کوه شمر
تمیم
ربیعه
حنیفه
قطیف
بحرین
هجر
عبدالقیس
یمامه
دبا
صحار
عمان
مسقط
جبل الاخضر
ازدعمان
نزوی
مدینه
سلیم
عذره
ینبع
غفار
اسلم
خزاعه
کنانه
جده
مکه
طائف
ثقیف
هوازن
مازن
لیث
قنفذه
لحیان
وادی رمه
وادی دواسر
کوه طویق
خزیمه
خثعم
ازدسراة
ربع الخالی
ظفار
سلاله
مهره
کنده
تریم
شیام
حضرموت
صدف
مراد
نجران
صعده
خولان
همدان
صنعاء
یمن
مارب
شبوه
حمیر
تجیب
زبید
تعز
مخا
عدن
دریای عمان
دریای عرب

# تبارنامه‌ها



تبارنامه عدنان
عدنان
معد
عک
وگویند نامش حارث بود.
نزار
اياد
قنص
برخی از نسب شناسان منذریان
(پادشاهان حیره) را از زادگان ایشان میدانند
عبیدالرماح
ضحاک
مضر
ربیعه
إیاد
أنمار
خثعم
بجیله
زُهر
دُعمی
افصی
نماره
طماح
بُرد
یقدم
الیاس
که خندف را به همسری گرفت
قیس عیلان
مادر این دو زنی از قبیله بود.
عامر
نیای قبیله مدرکه وی با سلمی دختر
اسلم بن حف بن قضاعه ازدواج کرد.
عمرو
طابخه
اُدّ
مُرّه
عمیر
نیای قبیله قمعه
عامر
خزیمه
باعوانه دختر سعد
ازدواج کرده اوست
که هبل را نصب
کرد
هدیل
غالب
سعد
لحیان
تمیم
ثعلبه
بکر
محارب
غوث
نیای قبیله صوفی
یعفر
افصی
برخی خزاعه را بداین نیاپیوند می دهند
اسلم
مالک
ملکان
ربیعه
یالحی
عمرو
عامر
لحی
گروهی گویند که وی لحی بن عامر جد خزاعه از یمن است
عامر
عمرو
اول کسی که کیش اسماعیل را دگرگون کرد
کنانه
نضر
نیای قریش
(نک: تبارنامه قریش)
مُلک
ملکان
عبدمناه
حارث
قریش با بنی حارث علیه
بنی بکر پیمان بست
بکر
اسد
دودان
کاهل
عمرو
صعب
حلمه
هون
ملیح
یثیع
حکم
سعد
عائذة
سعد
غالب
جندلة
مُحَلّم
عامر
یَشجُب
حُلمة
الدَّیش
گویند که ایشان همان قاره هستند
ایسر
عضل
کعب
ملیح
عوف
عدی
سعد
بطن
بطن
بطن
بطن
مادر ایشان زنی از قبیله اسد بود
حیاء
مصطلق



خَصَفه
و در آن افراد بسیاری است
محارب
ـ سوارین حمدون بن یحیی
الیری
عِکرمه
منصور
ریث
سلامان
سلیم
بهثه
ابومالک
نسلش از میان رفت
هوازن
بکر
مازن
ـ عتبة بن عروان که نقشه
شهر بصره را طرح ریزی کرد
اشجع
ماژن
اهون
معاویه
عوف
وی کاهن بود
امرؤالقیس
ثعلبه
تیره‌ای کوچک
حارث
سعد
حضرت پیامبر (ص) را
زنی از این قبیله شیر
داده است
منبه
قستی
یا ثقیف
معاویه
زید
انمار
غالب
حارث
وزده
قطیعه
دارس
فرزندانش به
ازدیان پیوستند
عوف
جشم
حطیط
عدی
حصن
غیره
بنی علاج
سعد
ـ مغیرة بن شعبه
ـ عروة بن مسعود
ـ حجّاج بن یوسف
غاضره
مالک
قیس
عوف
فرزندان او وقفه خوانده شده‌اند
صعصعه
جشم
ـ درید بن صمّه
نصر
ـ مالک بن عوف
فرمانده مشرکین
در جنگ حنین
غالب
مادرش تماضر نام داشت
مرّه
عامر
یا بنی سلول، شامل
خاندان و افراد بسیاری است
نمیر
هلال
ربیعه
عامر
کعب
ضِنّه
کلیب
عامر
کعب
خاندانهای بسیار دارد
کلاب
خاندانهای بسیار دارد

## نسب نامه

### قیس بن عَیلان بن مُضَربن نزار

نِـزَار
مُـضَـر
...س عَیـــلا ن (عَبدُ حضنه)

سعد
غطفان
...احب خاندان
اعصر
منبّه
که گاه اعصر خوانده شده

عبدالعزی
یا عبدالله
مالک
یا باهله
غَنِی
یاعمرو
بهثه
مرثدبن ابی مرثد

سعدمناة
معن بن مالک

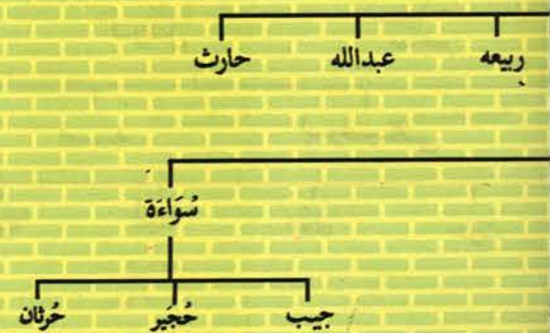
أود
جناوه
فراص
زید
وائل
قتبة بن مسلم
حارث
حرب
قتیبه
اصمعی دانشمند از فرزندان اوست
قعنب

ذبیان
فزاره
شمخ
مازن
مرّه
سعد
ثعلبه
عوف
مره
ـ هرم بن سنان
ـ بنی یربوع

خارجه
حسّان
عقیه
عمرو
عبدعمرو
...ل ایشان یکی ام قرفه است که پیامبر (ص)
...ید را به کشتن او فرمان داده

عمرو
حارث
یا عدوان، سرای ایشان نزدیک مکه در راه نجد بود
زید
یشکر
ـ عامربن ظرب
ـ ذوالاصبع
عدوانی شاعر
دوس
خانوار ابو هریره
فهم
قین
سعد
تابط شرای شاعر از ایشان است
عامر
عائذ

ربیعه
عبدالله
حارث



کنـ...
ابن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بـ...

نضر
ملک[1] ملکان حـدال سرای ایشان در عـدن[3] بـود عـمـرو سرای ایشان در فلسطین بود

مالک
بخلد بدر قریش ؟ صلت

بـکـر...
لیث تیره دِّئل[2] تیره

فهر

غالب
حارث ضَبّه محارب

أهُیب
- ابوعبیده عامربن عبدالله بن جراح
- سهل بن وهب (از جنگجویان بدر)
- عیاض بن زهیر(از جنگجویان بدر)
- عمروبن ابی سرح(از جنگجویان بدر)
-وهب بن ابی سرح(از جنگجویان بدر)
هلال مالک عبدالله عمرو

کعب
از ایشان بنی ملّوح بن یعمر یا شدّاخ است
شجع تیره

لؤی
تیم ادرم

کعب
عامر...
جِسل مُعیـ...

مّره
هُصیص عمرو سهم جُمح
عثمان بن مظعون
عَـدِیّ
- عمربن خطاب و برادرش زید
- سعید بن زید نفیل

کلاب
مُرّه قَلَمس

قصّی
زهره
حارث
- عبدالرحمن بن عوف
آمنه

عبدمناف
عبدالدار
مصعب بن عمیر
عبدالعُزّی
اسد
خویلد
خدیجه همسر پیامبر (ص)
- زبیربن عوام بن خویلد
عبدقُصیّ بَره تَحمر

ارقم...

هاشم
مُـطّـلـب عـبد شـمـس
- عثمان بن عفان
نـوفَـل تُماضِر

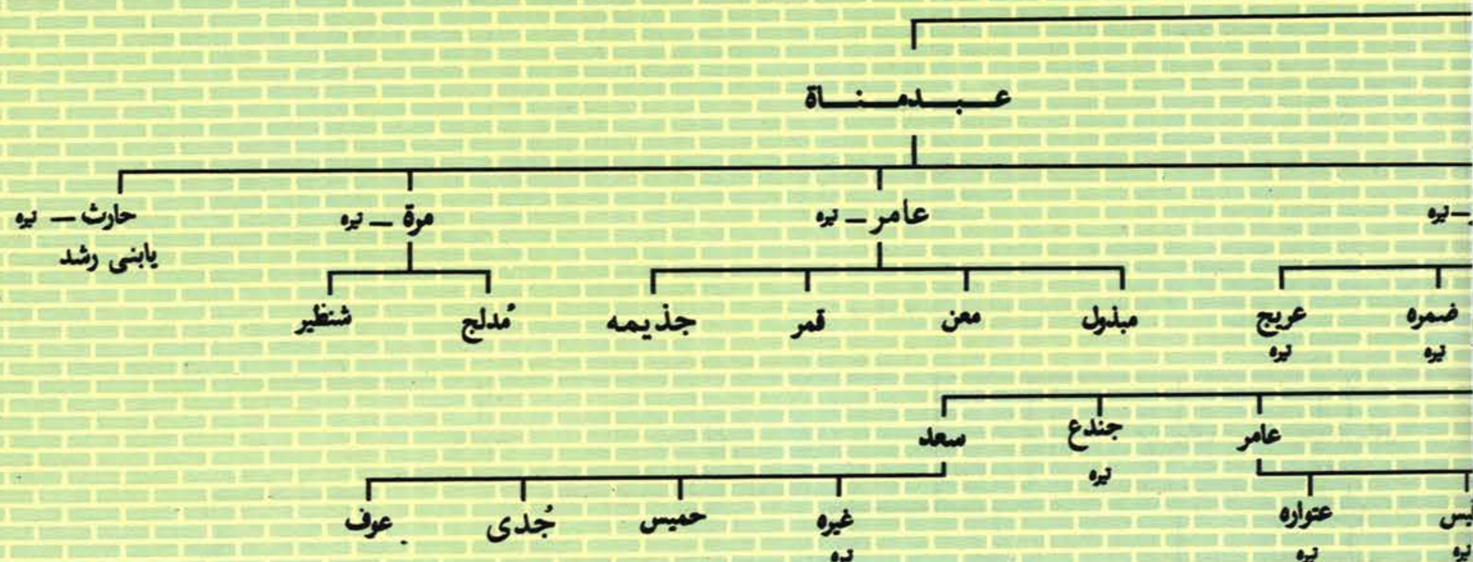
عبدالمطّلب
شفَـاء نَـضَـلـه اسـد ابـوصیـفی

عبدالله
ام حکیم ابوطالب
علی(ع)
زبیر عاتکه بَرّه اُمیمه اروی حارث

محمّد
صلّی الله علیه و آله و سلّم

قاسم زینب رقیّه فاطمه(ع) ام کلثوم
(مـادر ایشان خـدیـجـه دخـتـر خـویـلـد بـود)
ابراهیم
مادرش ماریه قبطیه بود

ــانــة
ن مضربن نزار بن معدبن عدنان



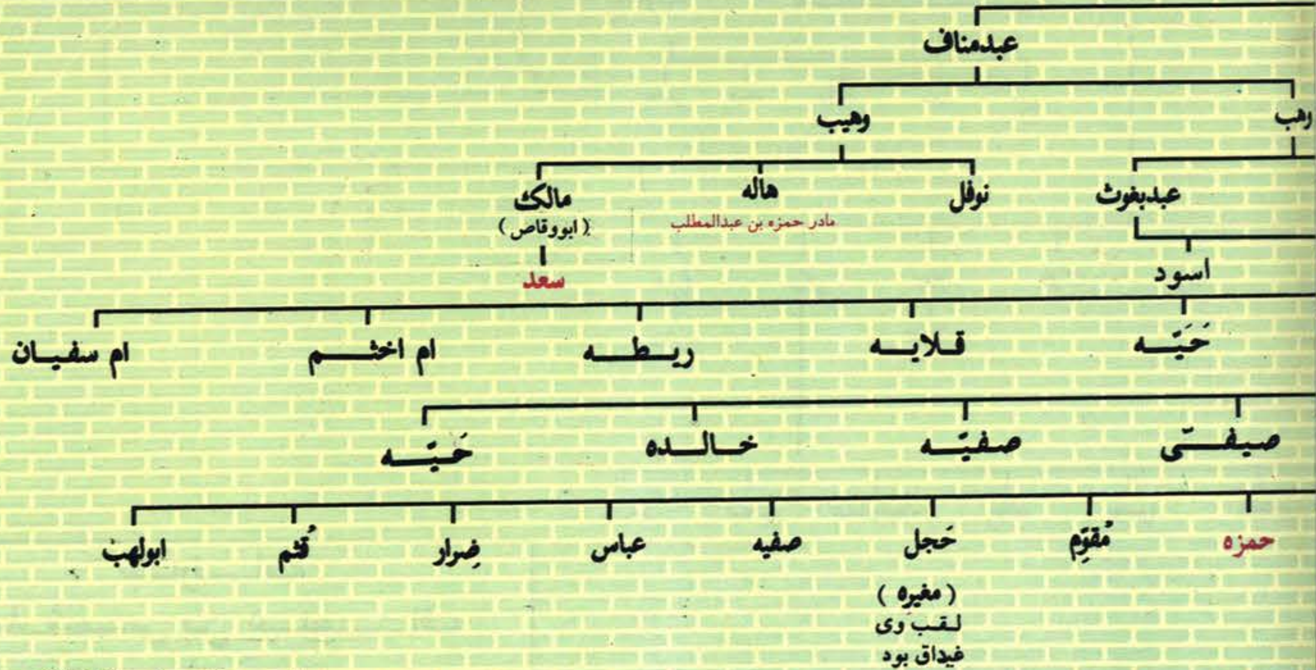




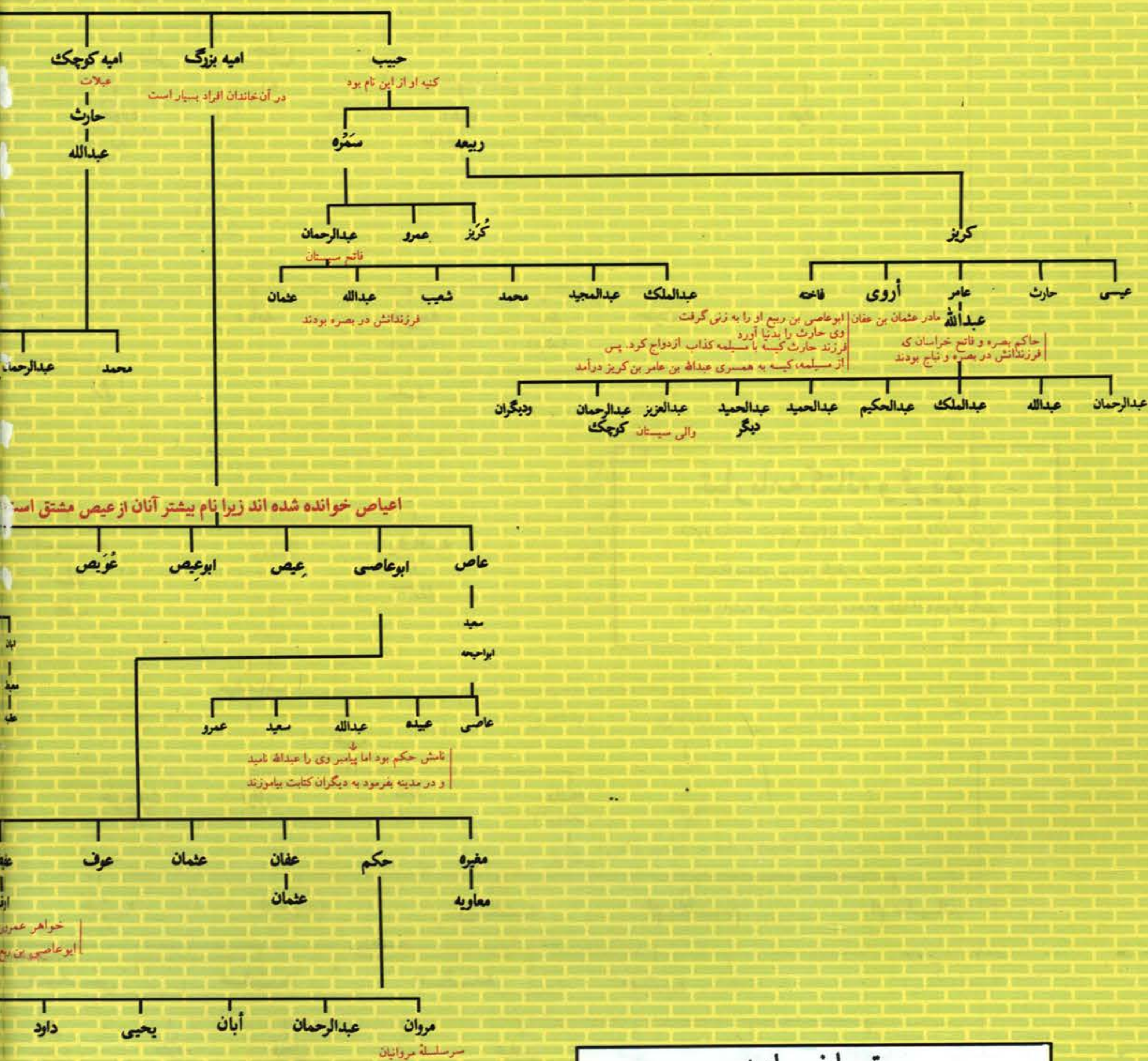
# تبارنامه کنانه و قریش

ستون تبارنامه شریف نبوی بارنگ سبز و تبارنامه صحابه
تاآنجا که مقدور بود به رنگ قرمز مشخص شده است
ومابقی ایشان هریک در تبارنامه های جداگانه خواهد آمد



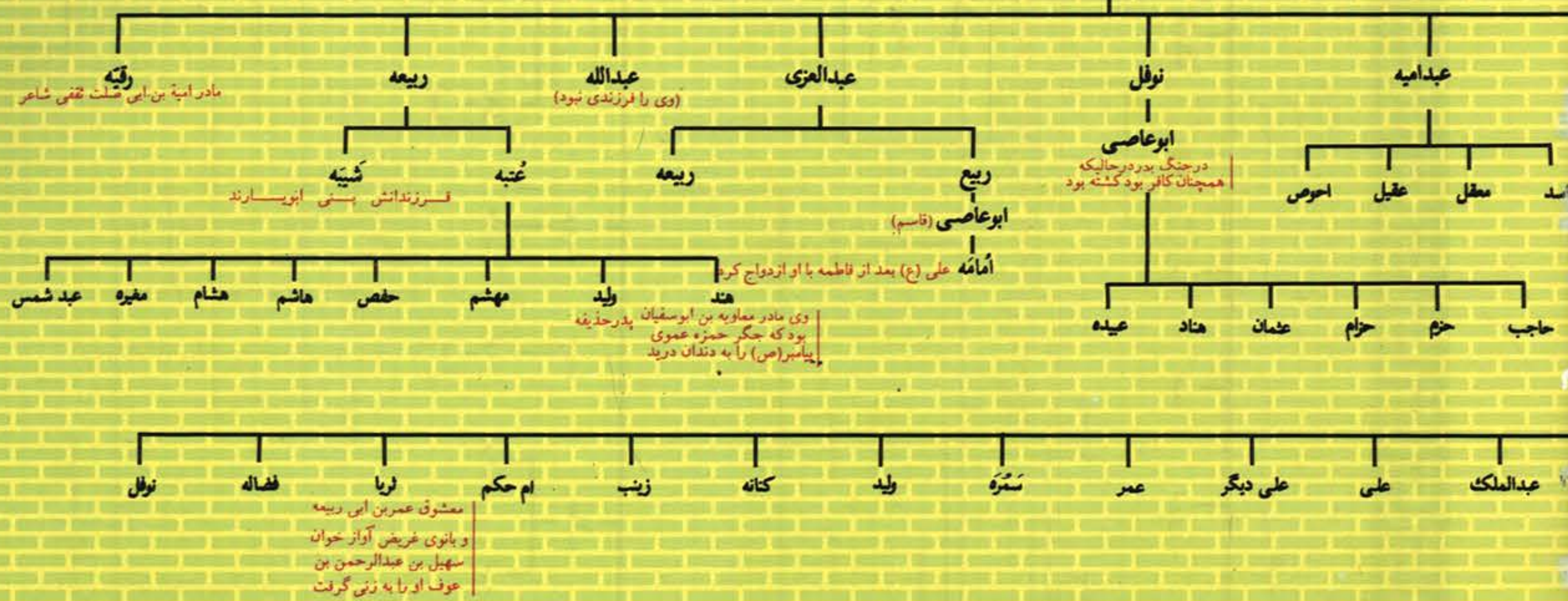




۱ـ جمهره کلبی، صفحه ۱۳۴ : مالک
۲ـ جمهره کلبی، صفحه ۱۳۵ : دیتل
۳ـ در اصل بغداد که حتماً غلط است. (حواشی مترجم)

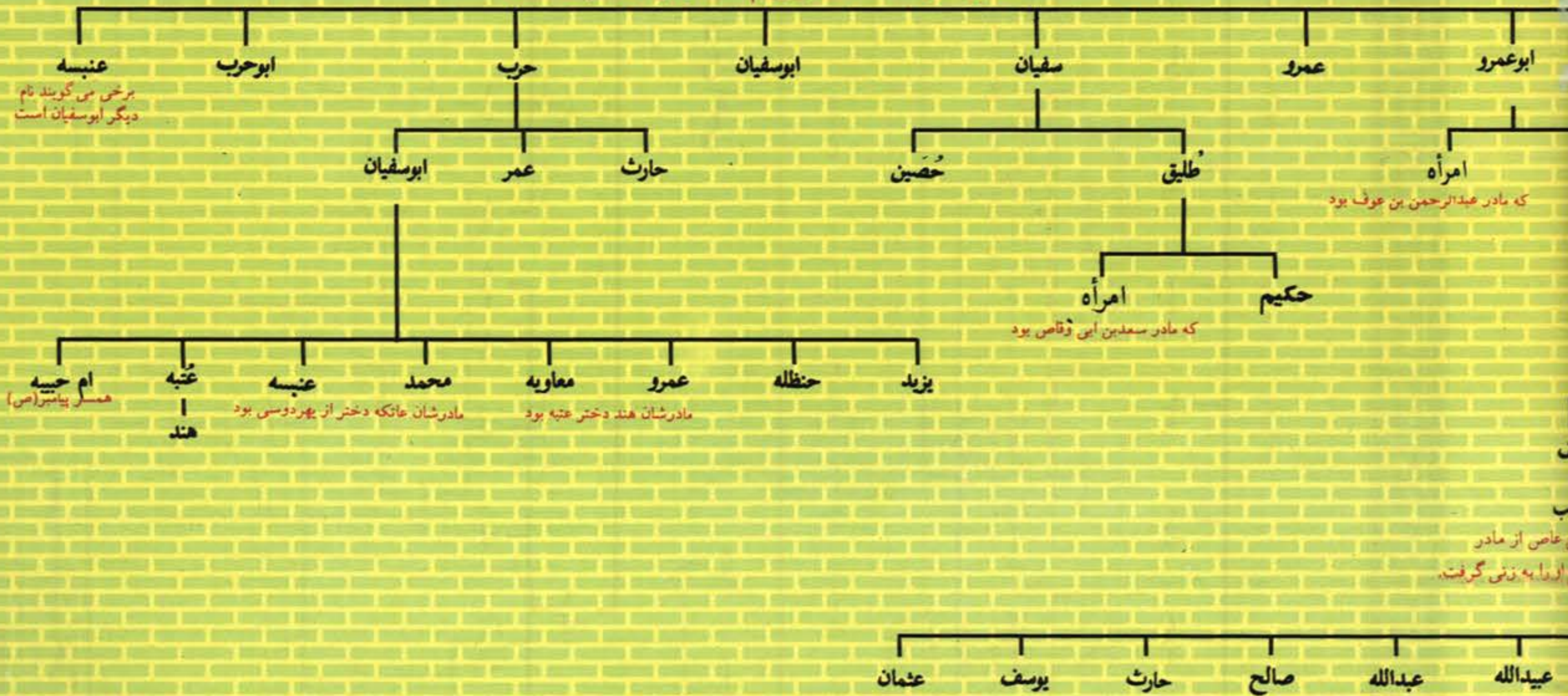



**تبـارنـامـه**
**عبـد شمـس بن عبـدمـنـاف**

# عبد شمس بن عبد مناف

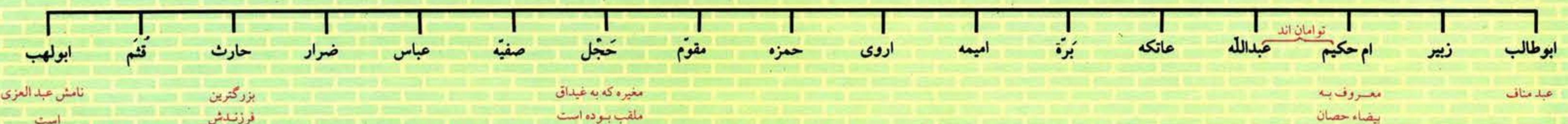



عنابس خوانده شده اند. زیرا نام تعدادی از آنان عنبسه است

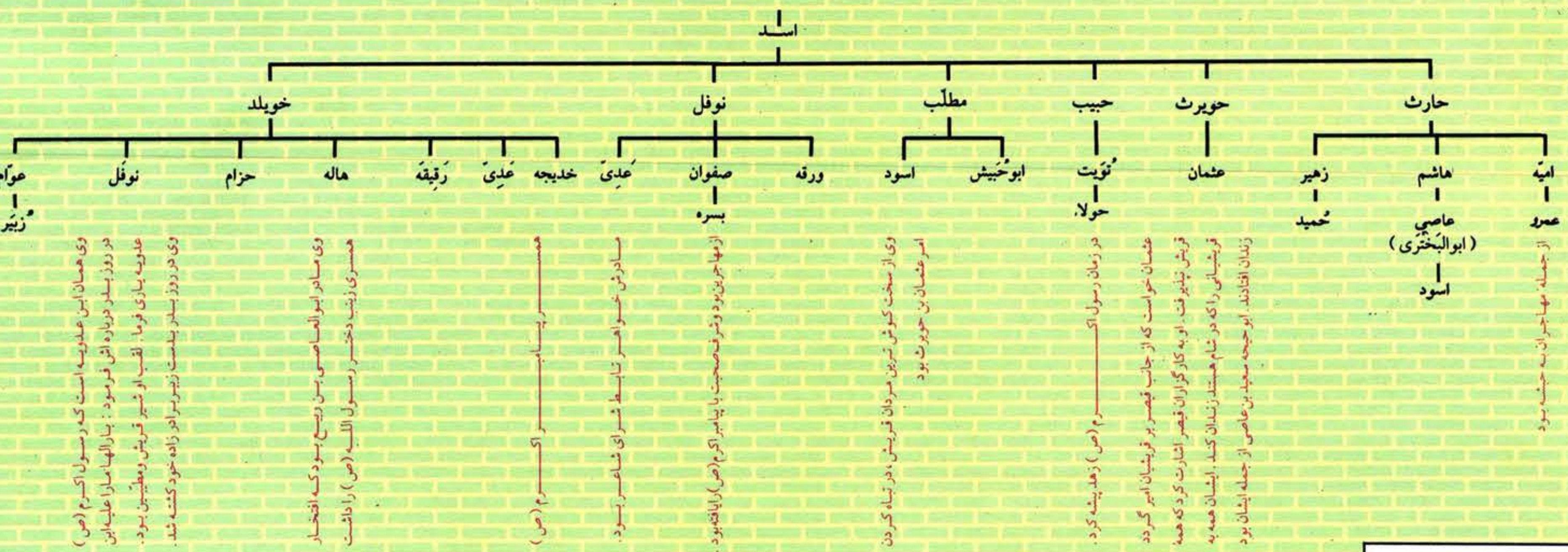


# خاندان عبدالمطلب بن هاشم

مادرش سَلمیّ دختر عَمرو بن زیَد بن لَبیَد بن خِداش بن عامِر بن غَنْم بن عَدِیّ بن النّجار وایشان داییان رسول اکرم ( ص ) بودند.




# تبار نامه عبدالعزّی بن قصیّ



# تبارنامه
# مخزوم بن یقظه بن مره

- **مخزوم بن یقظه بن مره**
  - **عُمَر**
    - **عبدالله**
      - **عائذ**
        - عتیق — وی قبل از پیامبر(ص) همسر خدیجه بود
        - امیه
        - عبدالله
        - صیفی — کنیه اش ابوسائب است
      - **عثمان**
      - **هلال**
        - عبدالاسد
          - عبدالله ابوسلمه — وی قبل از پیامبر(ص) همسر ام سلمه بود
          - اسود
          - سفیان
      - **مغیره** — از خاندان او افراد بسیار برخاسته اند
        - **هِشام**
          - عمرو (ابوالحکم) — ابوجهل
            - عکرمه
          - حارث
            - عبدالرحمن
              - عمر
                - عتبه
                - محمد
          - عاصی
            - خالد
              - حارث (شاعر) حنفیه
              - عکرمه محدث
            - هشام
            - حارث
          - خالد
          - عماره
          - معبد
          - سلمه
        - **مُهَشم** — ابوحذیفه
          - هشام
          - ابوامیه
            - هند — ام سلمه — همسر پیامبر(ص)
            - زهیر — مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب
            - مسعود
            - مهاجر
            - قُریبه — مادر عبدالله ابن عبدالرحمان بن ابی بکر
            - ابوربیعه
            - هشام
            - عبدالله
            - ابوعبیده
        - **الولید**
          - خالد
            - مهاجر
            - عبدالرحمن — والی جزیره
            - عبدالله
            - سلیمان — کنیه او از این نام است
          - عُماره
          - ابوقیس
          - هشام
          - عبدشمس
          - ولید
        - **عبدشمس** — همان مرد بخشنده ای که ازرق شهرت داشت
        - **حُذیفه**
        - **هاشم** — حنتمه مادر عمر بن خطاب
        - **فاکه**
        - **عمرو** — ابوربیعه
        - **نوفل**
        - **عبدالله**
          - عثمان
          - نوفل
        - **تمیم** — ابوزهیر
        - **حفص**
      - **اسد**
        - ابوجندب
          - عبدمناف
            - ابوالارقم
              - عثمان
      - **خالد**
    - **عُبَید**
  - **عامر**
    - هرمی
      - عثمان
        - شماس — وی همان عثمان بن عثمان بن شرید است
  - **عُمران**
    - عائذ
      - عمرو
        - **وهب**
          - وهب
          - عبدالعزیز
          - معبد
            - حذافه
              - معبد
              - عبدالله
              - عبدالملک
            - ابوبُرده
              - عبدالرحمن
              - مسلم
        - **ابووَهب**
          - هُبیره — همسر ام هانی
            - هانی
            - عمر — کنیه او از این نام است
            - یوسف
            - جعده
          - حزن — از جمله مردانی که در بیعت رضوان شرکت داشتند
            - مسیب
              - سعید — یکی از فقهای هفت گانه مدینه
          - یزید
        - **فاطمه** — مادر عبدالله و مادربزرگ حضرت رسول(ص) بود



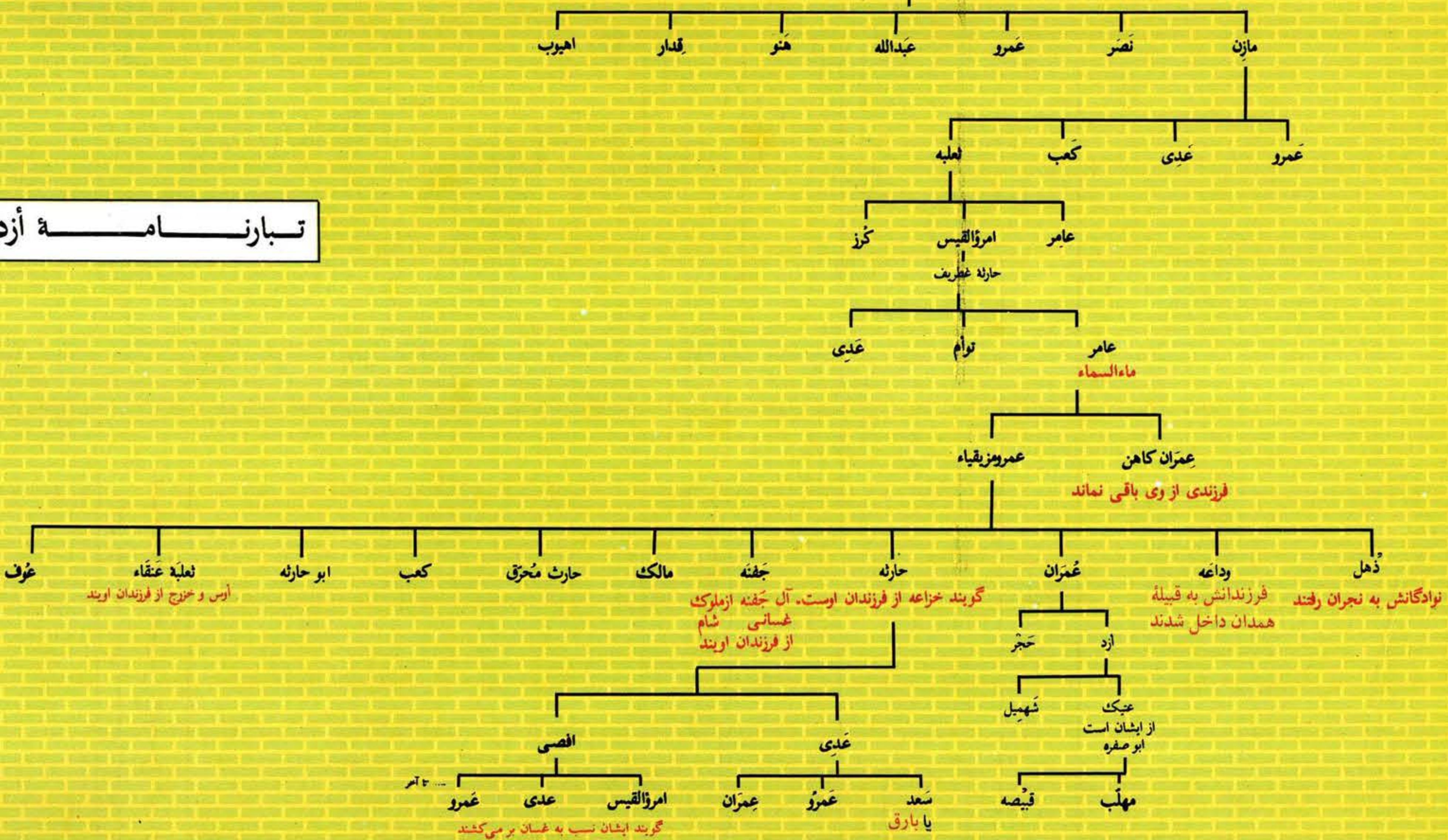
# تبـارنـامـه قحـطان



قحـطـان

- یَعرب
  - یَشجُب (که شامل افراد واقوام بسیار است.)
    - سباء یا عامر
      - کهلان
        - زیـد
          - مالک
            - خیار – رَبیعه – اوسله – مالک یا همدان – نَوف – جُشَم – خیران
              - حاشد
              - بَکیل
            - نَبت – غوث
              - أدد یا ازد
              - عمرو
                - خثعم
                - بجیله
          - عریب – یشجب – زید
            - مذحج – مـراد
            - طَیْ
            - ادد – مُره – حارث – عدی
              - حارث – عامله
              - عمرو یاجذام
              - عفیر – ثور – کنده
              - مالک – لخم (منذریان یا بنی نصیر از این تیره اند، نیز خولان ، معافر ، عامله)
            - نبت اشعر
      - زیدان – نجران
      - عبدالله
      - نعمان
      - مولود
      - یشحب
      - رُهم
      - شَداد
      - ربیعه
      - عرنجج یا حِمیر

      (فرزندان ایشان به سبئیون مشهورند.)
  - حِیدان
  - جُنادّه
  - کعب
- فَـهـم (فرزندانش در رجه حمیر وارد شدند به القیون نیز خوانده شده‌اند و ایشان خانوار حنظلة بن صفوان پیامبر رُس بودند (رس میان نجران و یمن واقع بود))
- نباته
- ظالم
- لأی و جابر و متلمس و دیگر برادران

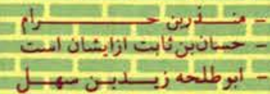


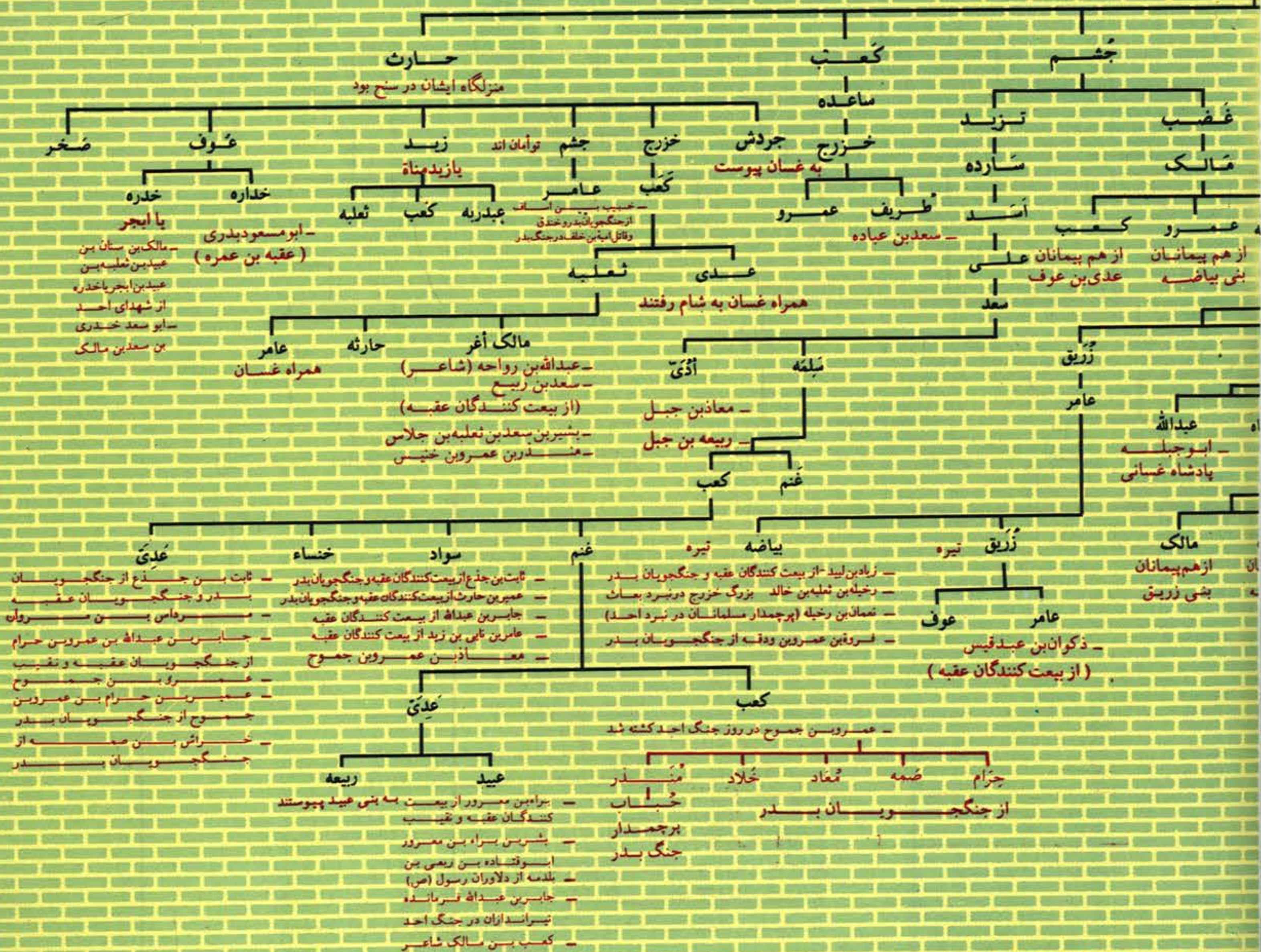

تبارنامهٔ أزد

# تبارنامه خَـزرَج بـن حـارثـه
## ابن ثعلبه بن عمرو مزیقیاء

خزرج بن ...

- عَمرو
  - ثعلبه
    - تَیمُ‌الله یا نجّار
      - مالک (تیره)
        - عمرو
          - معاویه — مادرش حدیله بود
          - عَدِیّ — مادرش مغاله بود
            - بنی‌مغاله
        - غَنم
        - معاویه
        - عامر یا مبذول
      - عَدِیّ (تیره)
      - مَازن (تیره)
      - دینار (تیره)
- عوف
  - قَطَن
    - سائب — فرزندان وی در عمان ساکن شدند و از انصار به شمار نمی‌آمدند
  - عمرو
    - عوف
      - سالم (تیره) — سرای ایشان بین قبا و مدینه بود
        - مالک
        - غَنم
        - لَوزان
        - زید
        - حِذیم
        - جمع بن مسعود بن عمرو بن اصرم — رئیس خزرج در نبرد بعاث
        - عباس بن عباده بن نضله بن مالک بن عجلان
      - غَنم (تیره)
      - عَنز (تیره) یا قوقل (قواقله)
        - ثعلبه
        - مَرضَخَة
        - اُبَیّ
        - حَبیب
        - مالک
        - عباده بن صامت
        - بن قیس بن اصرم (از بیعت کنندگان عقبه و نقیب)
  - غنم
    - سالم حبلی
      - مالک — بنی حُبلی (بلحبلی)
        - عُبید
        - عَدِیّ
        - جُشم
        - سَالِم
        - ثعلبَه
        - عمرو
        - عبدالله بن ابیّ بن مالک بن حارث — یا ابن سلول
        - یزید بن عمرو بن قیس (از بیعت کنندگان عقبه)





حارثه
حارث
منزلگاه ایشان در سنح بود
کَعب
جُشم
ساعده
خزرج
تزید
غَضب
جردش
به غسان پیوست
خزرج
جشم
توأمان اند
زید
بازیدمناة
عَوف
صَخر
کَعب
عامر
ـ حبیب بن اساف از جنگجویان بدر و خندق وقاتل ابة بن خلف در جنگ بدر
عبدربه
کعب
ثعلبه
خداره
ـ ابومسعود بدری
( عقبه بن عمره )
خدره
یا ابجر
ـ مالک بن سنان بن عبیدبن ثعلبه بن عبیدبن ابجر یا خدره
از شهدای احد
ـ ابو سعد خدری
بن سعدبن مالک
طُریف
ـ سعدبن عباده
عمرو
سَارده
اَسَد
علی
سعد
مَالک
کعب
از هم پیمانان
عدی بن عوف
عمرو
از هم پیمانان
بنی بیاضه
ثعلبه
عدی
همراه غسان به شام رفتند
مالک أغر
ـ عبدالله بن رواحه (شاعر)
ـ سعدبن ربیع
(از بیعت کنندگان عقبه)
ـ بشیربن سعدبن ثعلبه بن جلاس
ـ منذربن عمروبن خنیس
حارثه
عامر
همراه غسان
سَلِمَه
ـ معاذبن جبل
ـ ربیعه بن جبل
اُذَیّ
غَنم
کعب
زُرَیق
عامر
عبدالله
ـ ابوجبله
پادشاه غسانی
مالک
ازهم پیمانان
بنی زریق
غنم
سواد
ـ ثابت بن جذع از بیعت کنندگان عقبه و جنگجویان بدر
ـ عمیربن حارث از بیعت کنندگان عقبه و جنگجویان بدر
ـ جابربن عبدالله از بیعت کنندگان عقبه
ـ عامربن ثابی بن زید از بیعت کنندگان عقبه
ـ معاذبن عمروبن جموح
خنساء
عُدَیّ
ـ ثابت بن جذع از جنگجویان بدر و جنگجویان عقبه
ـ مرداس بن مروان
ـ جابربن عبدالله بن عمروبن حرام از جنگجویان عقبه و نقیب
ـ عمرو بن جموح
ـ عمیربن حرام بن عمروبن جموح از جنگجویان بدر
ـ خراش بن صمه از جنگجویان بدر
بیاضه
تیره
ـ زیادبن لبید -از بیعت کنندگان عقبه و جنگجویان بدر
ـ رخیله بن ثعلبه بن خالد بزرگ خزرج در نبرد بعاث
ـ نعمان بن رخیله (پرچمدار مسلمانان در نبرد احد)
ـ فروة بن عمروبن ودقه از جنگجویان بدر
زُرَیق
تیره
عامر
ـ ذکوان بن عبدقیس
( از بیعت کنندگان عقبه )
عوف
عَدِیّ
عبید
ـ براءبن معرور از بیعت کنندگان عقبه و نقیب
ـ بشربن براء بن معرور
ـ ابوقتاده بن ربعی بن بلدمه از دلاوران رسول (ص)
ـ جابربن عبدالله فرمانده تیراندازان در جنگ احد
ـ کعب بن مالک شاعر
ربیعه
به بنی عبید پیوستند
کعب
ـ عمروبن جموح در روز جنگ احد کشته شد
حِرَام
صِمه
مُعاذ
خُلاد
مُنذر
حُباب
برچمدار
جنگ بدر
از جنگجویان بدر

عمرو...
ثـ...

ما در هر دو قبیله دختر ارقم بن...

اوس
مالک

عوف
اهل قباء

عمرو
(نیای نبیت)

عمرو

حارث
فرزندانش درمیان بنی
امیه بن زید راه یافتند

خزرج

عامر

عوف
عبدالله بن جبیر فرمانده
تیراندازان در جنگ احد

ثعلبه

حبیب

وائل

لوذان
بنوالضماء
(بنی سمیعه)

کعب
یاظفر
تیره
قیس بن خطیم از ایشان است

حارث

مالک

کُلفه

حنش
به بنی ضبیعة
بن زید پیوستند

جُشَم

حارثه

زید
تیره ای
عظیم

عزیز

معاویه
تیره ای که در قبا
ساکن نبودند

جَحْجَبا
تیره

عبدالاشهل
- سعد بن معاذ بن نعمان ،
از جنگجویان بدر و
از شهدای خندق
- عمرو بن معاذ - از
جنگجویان بدر واحد
- زیدبن معاذ - از شاهدان
قتل کعب بن اشرف
- حارث بن اوس بن معاذ
- حارث بن انس بن
رافع، از جنگجویان
بدر و شهدای احد
- مروان بن واقد بن
سعد بن معاذ
- حصین بن عبدالرحمن
بن سعد بن معاذ
- حارث بن انس بن عبدالاشهل
- زیاد بن سکن بن
عمار بن زیاد
- سماک بن عتیک بن امرؤ
القیس از دلاوران ایشان در
عصر جاهلی بوده است
حضیر کتائب، رئیس قوم اوس در جنگ بعاث
اُسید بن حُضیر، از جنگجویان بدر و بیعت کنندگان عقبه
- ضحاک بن خلیفة
- سلمة بن سلامة بن وقش، از جنگجویان بدر و بیعت کنندگان عقبه
- سلکان بن سلامة بن وقش از جنگجویان بدر و بیعت کنندگان عقبه

زَعَوراء
تیره
وایشان اهل قبیله راتج بودند
- مالک و عمرو، هر دو در
یمامه کشته شدند
- حارث واوس ، هر دو در
جنگ احد کشته شدند
- ایاس ، در جنگ
خندق کشته شد
- ابوهیثم مالک بن
تیهان بن عمرو ( از
جنگجویان بدرو
بیعت کنندگان عقبه ونقیب)
- عتیک بن تیهان ، از
جنگجویان بدروی در
جنگ احد کشته شد.

عمرو

حریش

جُشَم
(بنی رافع)
- براء بن
عازب

مُجدعه
- ابوعبس بن جبر
(ازجنگجویان بدر)
- محمد بن مسلمه
بن سلمه

ضبیعة
تیره

أمیه
تیره

عبید
تیره

حَریش

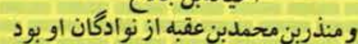
مجدَعه

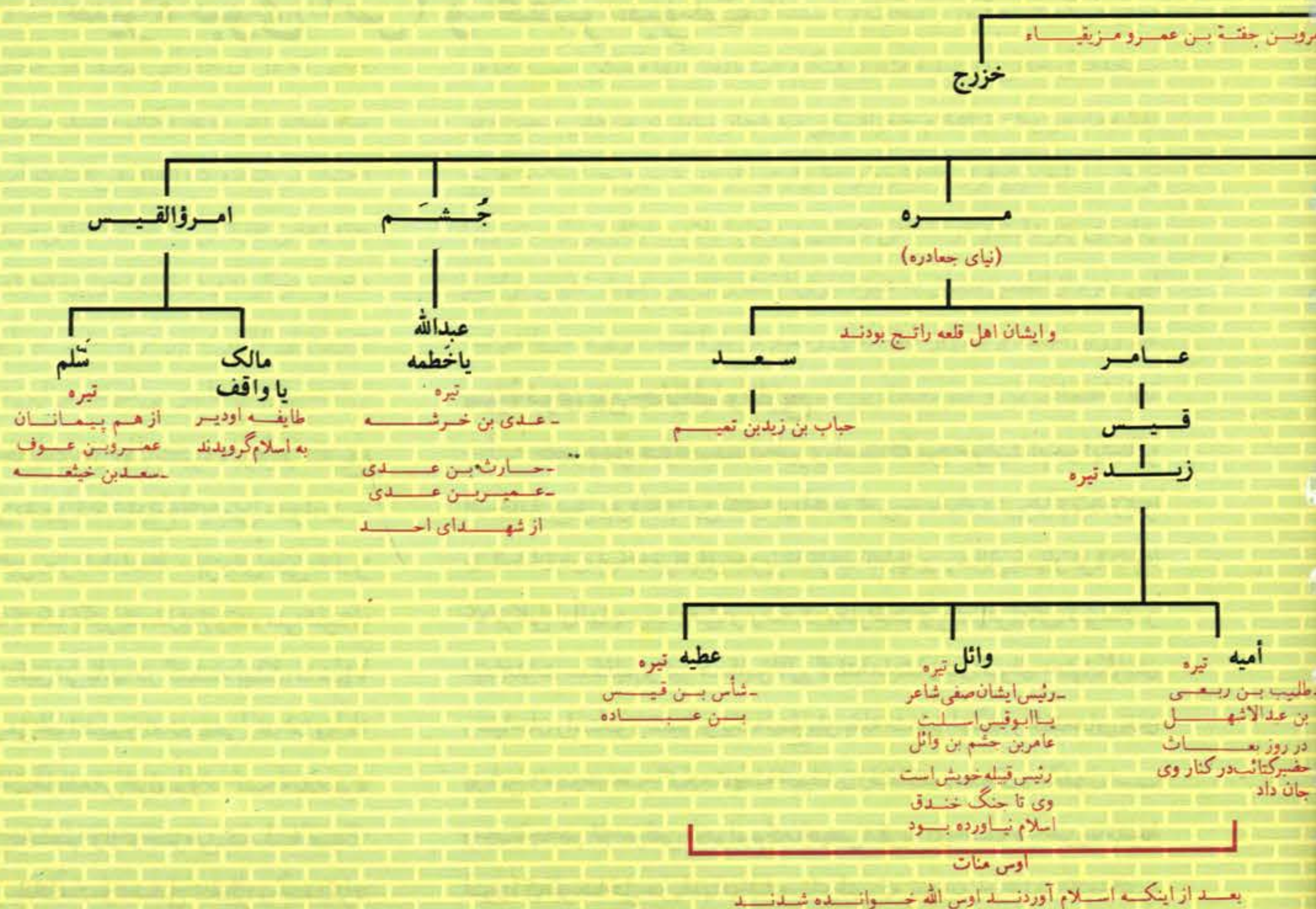
اصرَم

کعب

عَمرو

عامر
احیحه بن جلاح






### تبارنامه اوس
### از جمهرة الأنساب ابن حزم
چاپ قاهره ۱۹۷۷ م ص ۳۳۲ - ۳۴۶

**نام قبائل و تیره ها را با رنگ سیاه و نام شخصیتهای بزرگ اوس و برخی اطلاعات راجع به قبیله ها و اشخاص با رنگ قرمز آمده ... در ضمن نام اشخاص را با تیره کوچکی قبل از هراسم مشخص کرده ایم.**

۱ - ابن عامر ماءالسماء بن حارثه غطریف بن امرؤالقیس بن ثعلبه بن مازن بن ازد

۲ - اوس مناف یا اوس الله

ایشان همان بنی مره بن مالک بن اوس بن حارثه بودند و رئیس ایشان صَیفی شاعر، ابوقیس اسلت (یاعامر) بن جشم بن وائل بود. وی سرور قوم خویش به شمار می آمد، وی تا بعد ازجنگ خندق به اسلام نگروید، و همهٔ جماعات بنی خطمه یعنی بنی جشم بن مالک بن اوس و نیز اوس الله که شامل همان تیره ها هستند، دیر به اسلام گرویدند. ایشان از زادگان مره بن مالک بن اوس اند جز اینکه بنی سلم بن امرؤالقیس از هم پیمانان بنی عمروبن مالک بن اوس به شمار آمدند. سپس ایشان همه با اسلام آوردن برادرانشان بنی عمروبن عوف بن مالک بن اوس بعد از نبرد خندق اسلام آوردند و نامشان به اوس الله تغییر کرد.

# سیرهٔ نبوی (ص) و عصر نبوت

## دریافتی از سیرهٔ نبوی (ص)

این فصل از اطلس تجربهٔ جدیدی در فهم سیرهٔ نبوی و تاریخ عصر نبوت بشمار می‌آید، زیرا می‌دانیم که تاریخ - یعنی حوادث - می‌گذرند، اما جغرافیا - که صحنهٔ این حوادث است - برجای می‌ماند و هنگامیکه در مطالعه تاریخ از نقشه کمک بگیریم، تاریخ زنده می‌شود و حوادث تاریخی چهره‌ای واقعی و دقیق می‌یابد. در گذشته بیشتر ما سیرهٔ نبوی را همچون موضوعی عاطفی می‌خواندیم و نه تاریخی، اما امروز ما روش حکمی تاریخی را نیز بر هیجان عاطفه می‌افزائیم و در نتیجه به سیرهٔ نبوی و حقایق آن فهم و درک می‌بخشیم؛ واز وجوهی که شخصیت محمد(ص) را با ویژگیهای بی‌نظیر حکمت و حسن تدبیر و عملکرد صحیح، یگانه و منحصر بفرد می‌نماید، به جوانبی پی می‌بریم که عاطفه آن را برما پوشیده می‌داشت، زیرا مسلمان با تقوای عاطفی، از بحث و جدل و سؤال می‌پرهیزد و هیچگاه سعی در تفسیر حوادث ندارد. او تنها حوادث را همانگونه که مثلاً ابن هشام آورده، برمی‌گیرد و چنانچه وی از مؤلفین این فن باشد آنها را بازنویسی می‌کند که در نتیجه تألیف او انتقال مطالب از اوراق قدیم به اوراق جدید است. اما اگر فکر کند و بیاندیشد و روش تاریخی را بکار گیرد و متون را با یکدیگر مقایسه کند و در پی‌گیری جزئیات دقیق باشد و موانع را کنار زند و در پس آن به موشکافی پردازد، این متون حقایق و معیارهای تازه‌ای را به او خواهند نمود و خواهد توانست سیرهٔ نبوی را در قالبی جدید، دقیق‌تر، واقعی‌تر و منطقی‌تر از ساخته‌های شخصی عاطفی طرح‌ریزی کند. زیرا پرهیزکاری و احیاناً ناآگاهی از روشهای علمی تاریخی و مزایای آن مرد عاطفی را از استنتاج و بهره‌برداری صحیح باز می‌دارد. او در این حالت به نقل از اوراق قدیم به جدید اکتفا نمی‌کند، بلکه به حوادث تاریخی چنان روحی می‌دهد که خود به زبانی صادق و قانع‌کننده به سخن آیند. تلاش او در سیره‌نویسی به تألیف و یا برگرفتن مطالب از متون مختلف و ترکیب آنها با یکدیگر خلاصه نمی‌گردد، بلکه پدیدآورنده تاریخی زاده می‌شود که مخاطب آن عقل است بدون اینکه از مزایای عاطفه چیزی بکاهد.

## سیرهٔ نبوی بین جغرافیا و تاریخ

مفهوم این عنوان، همان چیزی است که من خواسته‌ام در اینجا بر آن جامهٔ عمل بپوشانم. این کار در آغاز امر سخت دشوار بود. زیرا مسلمانان در بارهٔ جغرافیای جزیرةالعرب کتابها و رسائل بسیار نوشته‌اند که برخی ازآنها بسبب دقت و وسعت معلومات و مسافرتهای مؤلفان و مشاهدات مستقیم و نیز همخوانی گفته‌هایشان با اقوال جهانگردان وسیاحان راستگو و دقیق و نکته‌سنج، از بقیه متمایز است. و گفته‌های آنان در این زمینه در صورتیکه تنها به خواندن اکتفا کنیم مقبول و معقول است و چنانچه در اثر مولفی بخوانیم که «عیص» قریه ای است در حوزهٔ مدینهٔ منوره که بر ساحل دریا نهاده شده، تا وقتی که تنها به خواندن اکتفا کنیم، سخنی مقبول و مفید است، اما هنگامی که بر روی نقشه در پی یافتن آن برآییم، به دشواری کار پی می‌بریم: با خود می‌گوییم این مدینهٔ منوره است و این هم ساحل دریا، پس «عیص» در کجاست؟ شمال مدینه یا جنوب آن یا روبرویش؟ و در نقشه‌هایی که قبل از ما رسم کرده‌اند «عیص» وارد نشده، زیرا از بین رفته است و از طرفی هم، نمی‌توانیم آن را فرونهیم، زیرا گروهی از سپاهیان رسول الله (ص) در یکی از نخستین سریه‌ها بدانجاوارد شده‌اند، پس ناچاریم محل آن را به نحوی بیابیم. وقتی در کتاب ***المناسک واماکن طرق الحج و معالم الجزیره*** از ابواسحاق ابراهیم حربی که از دقیق‌ترین جغرافی‌نگاران جزیرةالعرب است می‌خوانیم که «گفته‌اند: حد عراق از بلاد عرب به موازات حفر ابوموسی است تا بریدگی نزدیکی مرز موصل و از آنجا تا نزدیکی‌های مرز بحرین»،[1] در واقع با چند معما مواجه می‌شویم. البته شیخ حمد جاسر علامهٔ شبه جزیرةالعرب، برخی اشکلات راحل کرده - خداوند پاداش نیکش دهد - وی در تعلیقی که بر این عبارت نوشته، می‌فرماید: حفر ابوموسی، اکنون به حفر باطنی معروف است و باطنی دره‌ای است بزرگ و مقصود ابواسحاق همان جایی

---

۱) ***المناسک وامکان طرق الحج و معالم الجزیره***، تألیف ابن اسحاق ابراهیم حربی، به کوشش حمدالجاسر، چاپ ۲، ۱۹۸۱م، ص ۵ - ۵۳۴.

است که در قدیم به آن فَلْج می‌گفته‌اند». اما به نظر می‌رسد که تفسیر عبارت «به موازات حفر ابوموسی است تا بریدگی نزدیک مرز موصل و از آنجا تا نزدیکی‌های مرز بحرین» همچنان دشوار است.

اضافه می‌کنم که در تعیین دقیق محلها بین مراجع تعارض بسیار است. گاه این تعارض بر سر یک موضع است و همهٔ اطلاعات موجود در بارهٔ اعلام جغرافیایی، از قبیل ابعاد، مسافتها، جهت‌ها و شکل اسامی را دربر می‌گیرد. تحقیق و بحث و استدلال در همهٔ اینها، هنگام چاپ نسخه‌های خطی در تبلیغات، یا هنگام استفاده از آنها ممکن است؛ اما در نقشه‌ها، هر یک از اعلام جغرافیایی به‌ناچار باید در محلی معین ولو برحسب تخمین قرار داده‌شود و دشواری کار در همین جاست و هیچ چاره‌ای جز دقت و موشکافی در تعیین محل اعلام جغرافیایی نیست، زیرا این جزء از اطلس متعلق به سیرهٔ نبوی است و از این جهت تعیین مواضع ضروری است. و پس از مطالعه‌ای وسیع در بارهٔ شبه جزیره، دریافتم که قابل اعتمادترین و سودمندترین متن برای این منظور همانا کتاب *مغازی* واقدی است. این شخص که بهترین مؤلف در زمینهٔ جنگهابشمار می‌آید اطلاعات دقیقی در بارهٔ مسیر غزوه‌ها و اهداف و راهها و مواضع آن داشته است و هنوز اثرش در بردارندهٔ اطلاعات جغرافیایی عظیم و ارزشمندی است، و در کنار مراجع جغرافیایی و تاریخی دیگر، وی از اطلاعات بسیاری که مسعودی در کتاب *التنبیه و الاشراف* خود در بارهٔ شبه جزیرهٔ عربی و صحنه جنگهابدست داده، بهرهٔ وافر برده است.

هنگامی که دست به کار ترسیم نقشهٔ جزیرةالعرب در جاهلیت و عصر نبوت شدم و حوادث این دوران را بر روی نقشه‌ها پیاده کردم، دریافتم که در مقابل تفسیر و برداشتی جدید در بارهٔ سیرهٔ مصطفی (ص) قرار گرفته‌ام، ما اگر نقشهٔ مدینهٔ منوره را با اعتماد بر معلومات بسیاری که سمهودی در اختیار ما می‌گذارد و نیز آنچه وی از مطری و ابن زباله نقل کرده و همچنین با توجه به اطلاعات جهانگردان و جغرافی‌دانان و مخصوصاً مسعودی و مقدسی و یاقوت و صادق پاشا ترکی و ابراهیم پاشا رفعت رسم کنیم، در پایان درخواهیم یافت که این شهر در هیئت دیگری واضح‌تر از آنچه مراجع مورد اعتماد ما بدست داده‌اند، نمودار می‌شود. زیرا محلها و تپه‌ها و درّه‌ها و منزلگاههای قبایل و راهها و کوره‌راههای کوهستانی را هنگامی که با ابعاد و مسافات رسم شده در نظر می‌آوریم به حوادث، جانی و توانی می‌بخشد که در متون جامد و بی‌روح نمی‌یابیم؛ به عنوان مثال به نقشه‌های مکّه و مدینه و مسیر هجرت در این اطلس دقت کنید و ببینید که چگونه آنها تصویر جدیدی از تاریخی که مکرراً می‌خوانید، برای شما فراهم می‌آورند و جداً ممکن است براثر نظریه‌هایی که دانشمندان در باره آن خواهند کرد و بدست ما می‌رسد خطاهایی که در آن راه یافته، اصلاح شود.

## عدم ثبات موقعیتها در شبه جزیره

نقشه‌های متعددی را در این اطلس آورده‌ایم که بیانگر اسامی خاص محلها و منزلگاههای قبایل و راههای تجاری است. لکن باید تصریح شود که محلها در شبه جزیره با گذشت زمان کاملاً ثابت نمی‌ماند و روستاها در این جزیره طبق معمول در کنار منابع آن از قبیل چاهها، محل جمع شدن سیلابها و مسیر دره‌ها بوجود می‌آیند و چاهها هر قدر هم از نظر آب غنی باشند چنانچه بر تعداد ساکنین اطراف آن افزوده گردد و استفاده از آب آن بطور مداوم انجام گیرد، در معرض خطر خشکیدن است، و اگر در روستایی آب به قدر کفایت قبایل اطرافش وجود نداشته باشد، آن روستا در معرض متروک شدن است و در این هنگام جمعیت آن به هر جایی که در آن چاه آبی بیابند نقل مکان می‌کنند و گاه همان نام جایگاه سابقشان را بر روی مکان جدید می‌نهند و گاهی نیزبرای آن نامی جدید اختیار می‌کنند و گاه اتفاق می‌افتد که آب چاهها برای سالها فرو می‌نشیند و چاه زمانی طولانی بلا استفاده باقی می‌ماند و در طول این مدت آب در آن ذخیره می‌گردد و در نتیجه دوباره احیا می‌شود. همچنین گاه مجاری آبهای زیرزمینی تغییر مسیر می‌دهند و آب آنها در دل زمین فرو می‌رود و مردم از استخراج آن عاجز می‌شوند. در این صورت آن محل تا آمدن گروهی که بتوانند آبهای فرورفته را استخراج کنند، متروک می‌ماند.

بنابراین محلهای دارای آب و مراکز عمرانی که در آن بوجود می‌آید دائماً در حال تغییرند. و این سخن در بارهٔ راهها نیز صادق است. راهها در مسیر وادیهای خشکیده بوجود می‌آیند زیرا آنها مجاری قدیمی آبها و سیلابهایند و قسمتی از آنها یازمینهایی که در مجاورت آنهاست دارای ذخایر آب زیر زمینی اند و گاه در آن چاههایی حفر می‌کنندو یا خود به صورت چشمه‌هایی جاری می‌گردند. پس اینها نیز همیشه در تغییری دائمی‌اند، از این رو چنانچه خواننده محل یا راهی را در نقشه‌ای دیگر، در جایی دیگر یافت، نباید دچار شگفتی شود. من پس از تلاشی پی‌گیر توانستم راههای اصلی بزرگ از مکه و مدینه به شام و عراق را به پنج راه محدود کنم که عبارتند از: شاهراه، راه تهامه، راه نجد از مکه به کوفه، راه منکدر از مکه به بصره، و راههای انشعابی جنبی راه نجد به شام. اما مهمترین راههای یمن همان ادامهٔ راه نجدوتهامه از سمت جنوب است. آنچه در ذیل می‌آید شرح نقشه‌های این فصل از اطلس است.

# نقشهٔ ۳۲
## جزیرةالعرب در عصر نبوت
## شهرها و منزلگاههای مهمترین قبایل و درهٔ ها

# نقشهٔ ۳۲ مکرّر
## مهمترین اعلام جغرافیایی و منزلگاههای مهمترین قبایل در حجاز و شمال و مرکز جزیرةالعرب خلال سه قرن اول هجری

این نقشه را در مجموعه‌ای از نقشه های نگهداری شده در کتابخانه مدرسه زبانهای زندهٔ شرقی در پاریس یافتم و در نقشه نام طراح آنها را نیافتم اگر چه با توجه به فهارس، فهمیدم معلوم است که آن را یکی از مستشرقین براساس اطلاعاتی که در ضمن مطالعاتش دربارهٔ شبه جزیرهٔ عرب بدست آورده، کشیده است. در این نقشه جاهای بسیاری است که امروزه مورد تأیید جغرافی‌دانان نیست، اما در آن اطلاعات ارزشمندی آمده است. بهمین جهت ترجیح دادم آنها را بهمان صورت بیاورم، و در ضمن خواننده را به این نقطهٔ ضعف هم توجه دهم. در گوشه این نقشه، نقشه‌ای از اقلیمهای جزیرةالعرب را براساس آنچه که بکری در مقدمهٔ جامع کتاب *معجم ما استعجم* دربارهٔ جغرافیای عمومی جزیرةالعرب آورده است، افزوده‌ام.

# نقشهٔ ۳۳
## جزیرةالعرب اندکی پیش از بعثت حضرت محمّد (ص) (نیمه دوم قرن ششم میلادی)

در تعیین اعلام این نقشه از مآخذ کهن استفاده شده است و درآن دو نقشه راکه یکی مربوط به دولت مناذره و دیگری مربوط به دولت غسانیان است اساس قرار گرفته است. این نقشه از جمله‌نقشه‌های جامعی است که هر پژوهندهٔ تاریخ در عصر جاهلی و نبوی می‌تواند بدان مراجعه کند. من جایگاه اماکن و قبایل را با توجه به تمام مراجع موجود، مورد بازبینی و بررسی دقیق قرار داده‌ام.

# نقشهٔ ۳۴
## منزلگاههای قبایل عرب در مرکز و شمال جزیرةالعرب و بلاد شام در عصرنبوت

ناگزیر بودیم این نقشه راکه مربوط به منزلگاههای قبایل در شمال شبه جزیره ووسط آن و بلاد شام است رسم کنیم تا حقایق مهمی راکه در هنگام مطالعهٔ تاریخ عرب قبل از اسلام از یاد می‌بریم به تصویر کشیم. از جمله اینکه سرزمین شام از دیر باز منزلگاه اصلی عربها بوده و آنها تانزدیک حمص پیش می‌رفتند، و در رسم این نقشه از مراجع عربی و تا آنجاکه ممکن بود از مراجع غیر عربی، بخصوص کتاب رنه دوسو در بارهٔ عربها در بلاد شام قبل از اسلام استفاده شده‌است.

این نقشه برای درک وضعیت حقیقی قوم عرب در خاورمیانه قبل از اسلام ضروری است و نیز برای توجیه این که چرا شام به آسانی فتح شد و رنگ عربی یافت هم مفید است و با دقت نظر در این نقشه درمی‌یابیم که چرا انتقال خلافت اسلامی به دمشق یک تحول طبیعی بود. خلافت از حجاز که ساکنین عرب اندک داشت به شام که تعداد عربها در آن بیشتر بود و منابع درآمد و ثروت فراوانتری داشت انتقال یافت و در نتیجه در زمینهٔ سیاست و ثروت نیرویی تازه گرفت، اما بیشتر قدرت دینی و معنوی خود را از دست داد، زیرا حجاز سرزمین اراضی مقدس و موطن عربهایی بود که امتی اسلامی به پاکرده بودند. اما انتقال خلافت پس از آن یعنی پس از قیام دولت عبّاسی، به عراق کاری سیاسی بود که درآن روزگار با مقدار انتشار زبان عربی در آنجا متناسب نبود و نتیجهٔ مثبت واضحی که پس از این انتقال حاصل آمد، همانا عربی شدن کامل جنوب و مرکز عراق بود. اما شمال آن، تنها در نیمهٔ قرن چهارم هجری، یعنی پس از ایجاد دولتهای عربی حمدانی و مرداسیهای عقیلی کاملاً رنگ عربی یافت[۱].

# نقشهٔ ۳۵
## راههای تجاری اصلی در جزیرةالعرب قبل از اسلام

قبل از اسلام در جزیرةالعرب شبکه‌ای از راههای مختلف موجود بود، زیرا قبایل عرب در داخل صحرایی پهناور مانند صحرای عرب بدون داشتن راههایی که آنان را با قبایل دیگر و عالم خارج مرتبط سازد، قادر به زندگی نبودند، در توضیح نقشهٔ پیمانهای قبیله‌ای، اهمیت حیاتی راهها برای قبایل روشن شده است.

پس از مطالعه‌ای طولانی در بارهٔ راههای جزیرةالعرب که در متون

---

۱- این نظریه تا اندازه‌ای جالب است اما تمام علت نیست. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

ذکری از آنها به میان آمده، بدین نتیجه رسیدیم که مهمترین این راهها ۹ تاست و آنها را بر روی این نقشه مشخص شده‌اند. این راهها عبارتند از:

۱) راه تهامه: راهی ساحلی است که از غزه تا عدن تقریباً به موازات ساحل دریای سرخ ادامه دارد.

۲) راه مکهٔ به فلسطین که راه تبوک نامیده می‌شود. این راه از نزدیکی مدینه می‌گذرد، اما مسافرانگاه برای رفتن از مکه به‌مدینه و از آنجا به شام، از آن استفاده می‌کرده‌اند.

۳) بزرگراه مکه به مدینه. و این در حقیقت چندین راه است که به موازات بزرگراه از بین وادی‌ها می‌گذرد.

۴) راه فرعی مدینه به مکه از غرب بزرگراه، یعنی نزدیکی ساحل دریای سرخ می‌گذرد و به موازات آن از مدینه تا رویثه ادامه دارد، سپس از آن جدا شده و ابتدا از اقلیم عرج و پس از آن اقلیم فرع می‌گذرد تا اینکه به جَحفه می‌رسد و در آنجا به بزرگراه مکه می‌پیوندد.

۵) راه مدینه به عراق.

۶) راه داخلی بین مکه و عدن که از صعده و صنعاء می‌گذرد.

۷) راه نجد که همان راه اصلی مکّه به اُبُلّه است. از این راه، در فَید، راهی به سوی شمال منشعب شده به طرف جنوب شام می‌رود که حوشیه نام دارد.

۸) راه اسوار، راهی طولانی است که از هجر شروع می‌شود و به موازات ساحل خلیج فارس ادامه می‌یابد و از مُشَقّر می‌گذرد، تا اینکه به مسقط و قریات در عمان می‌رسد، سپس جنوب جزیرةالعرب را طی می‌کند تا، همانگونه که در نقشه روشن شده است به عدن می‌رسد. این نقشه بازارهای بزرگ شبه جزیره را به یکدیگر مرتبط می‌سازد.

۹) راههای داخلی یا ساحلی بسیار دیگری که اسامی متعدد دارد.

## نقشهٔ ۳۶

### راه بین مکه و مدینه
### و راههای بین حجاز و شام و عراق و یمن

این نقشه ابتدای راههای اصلی که آنها را در نقشهٔ قبل روشن ساختیم از یکدیگر جدا می‌کند و ما آن را در متنی که مخصوص آن است شرح داده‌ایم. و شرح راههایی که بر روی نقشه توضیح داده شده چنین است:

۱) راه تهامه.

۲) راه تبوک.

۳) بزرگراه مکه به مدینه و یک راه جانبی.

۴) راه مکه به کوفه.

۵) راه مکه به عدن که از صنعا می‌گذرد.

۶) راه مکه و مدینه به عراق که همان راه نجد است.

## نقشهٔ ۳۷

### مهمترین بت های عصر جاهلی در جزیرة العرب

بیشتر قبیله‌های ساکن در جزیرة العرب برکیش بت پرستی بودند، یعنی بت‌هایی را می‌پرستیدند که آنها را دختران خداوند (بنات‌الله) می‌گفتند و بواسطهٔ آنها بوی تقرب می‌جستند. مهمترین این بت‌ها را در این نقشه بیان داشته‌ایم و در اینجا نام قبیله‌هایی راکه آنها را می‌پرستیدند می‌آوریم.

و اما مسیحیت در میان قبیله‌های عرب ساکن سرزمین شام و شمال شبه جزیره رواج داشت. از بزرگترین آنها می‌توان کلب بن وبره، بکر، تغلب، نمربن قاسط، طییء، و برخی تیره های قضاعه مانند جذام، بلی و بلقین را نام برد. بزرگترین قبیلهٔ مسیحی پیش از اسلام غسان و قبیله های عرب تابع آن بود که «نصاری العرب» (مسیحیان عرب) یا «عرب الروم» خوانده می‌شدند. مسیحیت چنانکه می‌دانیم در نجران در شمال یمن نیز رواج داشت. اما مسیحیت عرب‌کیشی سطحی بود، چه اطلاعی از اینکه این قبیله‌های مسیحی کلیساها یا روحانیان و کشیش‌هایی داشته باشند در دست نداریم، گرچه برخی از این قبیله ها کلیساهای کوچکی برپا کرده بودند که یکی از آنها قلیس خوانده می‌شد. قلیس مغرب Ecclesia است و در متون گاه به صورت قلس درآمده.

در نقشه نام بت ها را باز گفته‌ایم و آنچه در پی می‌آید نام قبیله‌هایی است که هریک از آنها را می‌پرستیدند.

**(۱) ود** — این بت از آن کلب بن وبره بود و در دومة الجندل قرار داشت.

**(۲) قلس** — همچنانکه گفتیم این لفظ تحریف قلیس (اکلیسیا) است و بت نیست بلکه تنهاکلیسایی کوچک در سرزمین طییء است.

**(۳) یعبوب** — معبود غطفان و در سرزمین همین قبیله بود.

**(۴) باجر** — این بت را قبیلهٔ اسد و برخی از عبس می‌پرستیدند.

**(۵) اقیصر** — به احتمال بسیار بتی به معنای رایج نبوده‌بلکه تنها پیکری از یکی از قیصرهای روم بوده که برخی از قبیله‌های «عرب الروم» یا «نصاری العرب»، که درپیرامون آن می‌زیستند، بزرگ می‌داشتند.

(۶) **عبعب** جذام از تیره های قضاعه آن را می‌پرستید.

(۷) **ذوالکعبات** در سرزمین بکر و تغلب قرار داشت و معبود این دو قبیله و تیره های آنها بود.

(۸) **محرق** پیکر بزرگ این بت در محلی به نام سلمان درسرزمین بکر بن وائل و دیگر قبیله‌های ربیعه قرار داشت.

(۹) **رُضی** در سرزمین بنی ربیعه بن کعب سعد بن زید مناة قرار داشت.

(۱۰) **مناة** بسیاری از اوس و خزرج و ساکنان مدینه پیش از اسلام آن را می‌پرستیدند. بت آن در مدینه‌قرارداشت وبه‌محض ظهوراسلام در مدینه، پس‌ازهجرت‌حضرت‌رسول(ص)، از میان رفت. برخی از ساکنان مکه نیز آن را می‌پرستیدند.

(۱۱) **لات** الهه ای بود که قبیلهٔ ثقیف آن را می‌پرستید و بت آن در شهر طائف قرار داشت.

(۱۲) **عزی** درختی کوچک و کهنسال بود در قریهٔ نخلة الشامیه در شمال مکه که عرب آن را مقدس می‌دانست و قریش و برخی از قبیله های حجاز مانند غنی و باهله آن را بزرگ می‌داشتند.

(۱۳) **نهم** این بت در سرزمین خزیمه نزدیک تربه قرار داشت و اهالی آن سامان آن را بزرگ می‌داشتند.

(۱۴) **سواع** پیکر معبودی بود که در محلی به نام نعمان در دره‌ای نزدیک مکه قرار داشت و کنانه و هذیل و مزینه آن رامی‌پرستیدند.

(۱۵) **سعد** قبیلهٔ جهینه آن را می‌پرستید و آن تیره‌ای از قضاعه بود که در حجاز سکونت داشت.

(۱۶) **ذوالکفین** این بت در سرزمین خزاعه در جنوب مدینه قرار داشت و خزاعیان و برخی از دوسیان آن را می‌پرستیدند.

(۱۷) **ذوالشری** در شمال سرزمین خولان قرار داشت و برخی از قبیله های شمال یمن آن را می‌پرستیدند.

(۱۸) **عائم** از بت‌های شمال یمن در نزدیکی قنفذه کنار ساحل دریا بود.

(۱۹) **سعیر** بتی بود از آن برخی تیره های قضاعه و لخم.

(۲۰) **اِساف** بتی بود به سان مردی ایستاده در کنار کعبه.

(۲۱) **نائله** بتی بود از آن زنی در مروه و قریش و «احابیشن» این دو را می‌پرستیدند.

(۲۲) **هُبَل** بتی بود از آن بکربن عبدمناة و مالک و ملکان و دیگر تیره های کنانه. قریش نیز همانند کنانه هبل را می‌پرستید، چنانکه کنانه نیز لات و عزی را که ذواله از خدایان قریش بودند می‌پرستید. تازیان همگی این مجموعه از بت ها را که در مکه قرار داشت می‌پرستیدند. هبل بزرگترین خدای قریش و دیگر تازیان عصر جاهلی بود. گویند کسی که آن را به مکه کشاند و پیکر آن را در پیرامون کعبه نهاد قصی بن کلاب در زمان حمله به مکه بود.

(۲۳) **ذوالخلصه** بتی بود که قبیله‌های بجیله، خثعم، بنی حارث بن کعب، بنی جرم، بنی زبید، بنی‌غوث بن مَربن اُد و بنی‌هلال بن عامر می‌پرستیدند و پیکرهای آن از سرزمین خثعم در جنوب مکه تا شمال یمن پراکنده بود.

(۲۴) **یعوق** بت یعوق درمکانی به نام ارحب درسرزمین خولان قرار داشت واین قبیله وقبیلهٔ همدان باهم آن را می‌پرستیدند.

(۲۵) **نسر** از خدایان حمیر بود و بت آن در نجران قرار داشت. محمد بن حبیب نسب شناس در *کتاب الحبر* می‌گوید که یکی از بت‌های آن در غمدان، قصرپادشاه یمن، قرار داشت.

(۲۶) **رئام** کلبی در *کتاب الاصنام* (ص ۳۷) می‌گوید که این بت، که از خدایان حمیر بوده، در صنعاء قرار داشته است.

(۲۷) **عمیانس** از خدایان حمیر بوده و بت آن در صنعاء

قرار داشته است.

(۲۸) **مرحب** — پیکر این بت در حضرموت قرار داشت و پرده‌دار آن «ذومرحب» بود.

(۲۹) **یغوث** — از بت‌های اهالی شمال یمن بود.

(۳۰) **ذواللبا** — از بت‌های بنی‌عبدالقیس در سرزمین بحرین بود.

(۳۱) **ذِریح** — بتی بودکه قبیلهٔ کنده‌درسکونتگاههای اولیهٔ خود دریمن می‌پرستیدند و پیکر آن در نُجیر، قلعه‌ای در یمن نزدیک حضرموت، قرار داشت.

# نقشه ۳۸

## مکهٔ مکرّمه در روزگار حضرت پیامبر اکرم (ص)

مادر ترسیم طرح اولیهٔ این نقشه بر تصویر کوچکی که ابراهیم پاشارفعت در کتابش *مرآةالحرمین* تدارک دیده بود، استناد کرده‌ایم. دکتر محمد حسنین هیکل این تصویر را به‌همان صورت نقل‌کرده و درکتاب خویش *منزل الوحی* آورده است. مونتگمری وات نیز در کتاب *محمد فی مکه* همان نقشه را ترسیم‌کرده است. علاوه برآن ما از نقشهٔ تحول تاریخی مکّه که «دفتر طرح ریزی شهرها» در ۱۹۷۲م رسم کرده، استفاده برده‌ایم. این نقشه، همراه با نقشه‌های دیگری که تحولات دو شهر مکّه و مدینه را می‌نمایاند، به کوشش شیخ محمد سعید فارس، شهردار جده منتشر شده است. وی این تصاویر را که براساس مشاهده و نیز اطلاعات مهندسان معمار تدارک دیده شده در کتاب خود *التکوین المعماری و الحضاری لمدن‌الحج*، ۱۹۸۴م، آورده است.

لازم به ذکر آنکه ما برحسب آنچه در اثنای قرائت متون می‌یافتیم، آنها را تعدیل می‌کردیم و یا مطالبی بر آنها می‌افزودیم و سرانجام این نقشهٔ مکّه را فراهم آوردیم که، با دربرداشتن نقاط اساسی شهر، چیزی جز یک نقشهٔ توضیحی نیست. ما در دو کتاب ازرقی و فاسی که در وصف مکّه نگاشته شده، مطلبی که بتواند از مکه در روزگار حضرت پیامبر(ص) تصویر روشنی ارائه کند نیافتیم. بیشتر توضیحات و اطلاعاتی که در این دو کتاب آمده مربوط به دوران اسلامی بعد از عصر نبوی است. به همین دلیل ما در اینجا لازم ندیدیم چیزی از این کتابها را ثبت کنیم. نقشهٔ ابراهیم پاشارفعت شامل تصاویری از ساختمانها و یا حصارهایی است که مانمی‌دانیم از چه زمانی در مکّه بوجود آمده، از این رو آنها را به همان صورت باقی گذاشتیم. چه بسا این ساختمانها بر ویرانه‌های بناهای دیگری که مربوط به دورانهای کهن است و یا به صورت حصار و یا به منظور جلوگیری از سیل وجود داشته، ساخته شده باشد که البته تعداد این آثار بسیار اندک است وآوردن آنها نقشهٔ ما را زیانی نمی‌رساند. متأسفانه عربها از هیچیک از آثار تاریخی و برجستهٔ دوران نبوی در مکه یا مدینه بجز حرمین شریفین محافظت نکرده‌اند. حتی از خانه‌ای که پیامبر در آن به دنیا آمد نیز نشانی در دست نیست. برخی از مورخین، از جمله ازرقی، سرنوشت آن خانه را تا زمانی که به‌کلی از میان رفت بیان کرده‌اند، اما ازرقی موقعیت آن را نسبت به ساختمانهایی مشخص کرده که از میان رفته‌اند، از این رو تعیین حدود آن برای ما بسیار مشکل است. وضع بناهای دیگر نیز به همین منوال است؛ از جمله دارالندوه و سرای ارقم و تمام آثار تاریخی مکّه مربوط به دوران نبوی. این مسئله به چند عامل باز می‌گردد: نخست آنکه امنیت و استقرار وجود نداشته و این دو شهر در طول تاریخ پیوسته بازیچهٔ جنگ و هجوم و محاصره و سنگباران با منجنیق بوده‌اند و مورد تهاجم تیرهای آتشین قرار گرفته‌اند بارزترین نمونه از اثرات سوء این حوادث پایتخت عباسیان، بغداد است که از آثار معماری دینی یا فرهنگی و نظامی مربوط به دوران عباسی دیگر هیچ اثری در آن باقی نمانده و اگر ویرانه‌های مسجد سامرا نبود ما هرگز در نمی‌یافتیم آن شهر در کجا بنا شده بود. عامل دوم که به دو شهر مکّه و مدینه مربوط می‌شود، ناهنجاری آب و هواست که هر ساختمان را در خود نابود می‌سازد. عامل سوم نوع مواد ساختمانی است که نمی‌توانست در مقابل زمان و گذشت آن پایداری کند. اگر بخواهیم بر آثاری دست بیابیم که ما را در شناخت نقشهٔ دقیق آن دو شهر در زمانهای قدیم یاری کند، البته راهی جز حفاریهای باستانشناسی در مکّه و مدینه در پیش نخواهد بود.

# نقشهٔ ۳۹

## خط سیر هجرت نبوی

حضرت پیامبر اکرم(ص) در هجرت خویش از مکّه به مدینه از راه اصلی یا فرعی و یا راه معروف دیگری گذر نکرد، زیرا آن حضرت کوشش بسیار داشت که هیچیک از قریشیان از حرکت ایشان آگاه نشوند. به‌همین دلیل بیشتر از آن راهی که راهنمای وی عبدالله بن اریقط برمی‌گزید، می‌گذشت. هجرت آن حضرت از غار ثور آغاز شد. در همین غار بود که پیامبر (ص) پناه گرفت و سه روز تمام در آن غار که در جنوب مکه واقع شده، ماند، ابتدا رو به سوی شمال غربی دریای سرخ نهادند. و جانب شرق را برگزیدند و از جاده اصلی جنوب عسفان گذشتند. واز همان راهی که با رنگ قرمز بر روی نقشه نشان داده‌شده رفتند، تا اینکه کاروان حضرت پیامبر (ص) و همراهان به جحفه رسید و از رابغ الرمل گذشت؛ ایشان، به این ترتیب از منطقهٔ نفوذ قریش خارج شدند و به آرامی در راهی

که برروی نقشهٔ نمایانده شده است به‌سوی سرزمین‌های فُرُع و عَرْج به حرکت در آمدند. هنگامی که به عرق الظبیه رسیدند، در واقع به منطقهٔ مدینه وارد شده بودند. مردم آنچنانکه در کتب سیره آمده است برای استقبال ایشان از شهر خارج شدند. پیامبر (ص) و همراهان روز ۱۲ ربیع‌الاول سال اول هجرت ۲۴/ سپتامبر ۶۲۲م به قباء وارد شدند. هیچیک از سیره نویسان راهی راکه پیامبربرای هجرت برگزید به تفصیلی که ابن اسحاق و به نقل از او ابن هشام آورده است، روایت نکرده‌اند. ما نیز به همان استناد کرده‌ایم - اما برای توضیح بیشتر و بیان مواضع - از کتاب ابوعبید بکری، ***معجم ما استعجم***، کمک گرفته‌ایم.

## نقشه ۴۰

## راههای اصلی میان مکّه مکرّمه و مدینه منوره و راه فرعی که حضرت پیامبر اکرم (ص) پیموده است

بعد از تدارک این سلسله از نقشه‌ها، نقشهٔ راههای میان مکه و مدینه ترسیم گردید. پس خوانندهٔ ما اکنون اطلاعات نسبتاً خوبی راجع به حجاز، تهامه و طبیعت و موقعیت جغرافیایی و راههای اصلی آن دو منطقه دارد. در اینجا نقشهٔ مفصل راههای اصلی میان مکه و مدینه، مرحله‌هاو ایستگاههای اصلی آن عرضه شده است. بخصوص سعی گردید دو راه اصلی میان مکه و مدینه یعنی همان راه اصلی و فرعی که حضرت پیامبر (ص) برای رفت و آمد به ابواء بیشتر ترجیح می‌دادند، ترسیم گردد. در ابواء قبر آمنه بنت وهب واقع است. وی هنگامیکه از مدینه باز می‌گشت و حضرت محمد(ص) هشت ساله بود[1] در همانجا در گذشت و به خاک سپرده شد. ملاحظه می‌شود که جادهٔ اصلی در کنار چندین راه دیگر که به موازات یکدیگر قرار دارند مشخص گردیده است. این راههای بسیار، در حقیقت وادیهای کوچکی هستند. برخی از وادیها به زیستگاههای بعضی از اتحادیه‌های قبیله‌ای ساکن درمسیر راه می‌انجامد. شایان ذکر است که در فاصلهٔ میان مکه و مدینه ، مردم بسیاری می‌زیستند. حتی می‌توان گفت که راه میان آن دو، از جملهٔ آبادترین راههای جزیرةالعرب بشمار می‌آمد. ما برای بررسی روشن‌تر موقعیتهای طول این راه، خواه قریه یا وادی باشد، خواه پدیده‌های جغرافیایی، به‌دقیقترین منابعی که در دسترس قرار داشت، بخصوص کتاب ***مناسک و طرق الحج و معالم الجزیره***، چاپ شیخ حمدالجاسر و تعلیقات بسیار ارزشمندی که وی برآن نگاشته، مراجعه کرده‌ایم. ما در ابتدا ساختمانها و مواضع جغرافیایی که تاکنون برجای مانده نمایانده‌ایم، هر چند که نامشان تغییر یافته است. سپس به نقشه‌های هوایی و ماهواره‌ای مراجعه کرده‌ایم تا مسیر راهها را در مراحل مختلف دریابیم. آنگاه محل وادی‌ها و مسیر آنها و سرزمینهای کوچکی که این راهها از آنها می‌گذرد، مانند عقیق‌الاکبر، عَرْج و فُرُع را ثبت کرده‌ایم، سپس کوشیده‌ایم مکانهایی را که اعلام جغرافیایی برآنها اطلاق شده، با اعتماد براطلاعاتی که از مسافات داریم، بازیابیم. امیدواریم که در این راه موفق بوده و به نحو شایسته از نقشه‌ها استفاده کرده باشیم و راهی راکه مسلمانان بسوی دشت بدر در غرب شهرک بدر که خود در حاشیه راه اصلی واقع است پیموده‌اند به نیکی ترسیم کرده باشیم.

## نقشهٔ ۴۱

## نقشه‌های کروکی که نمایانگر راههای اصلی میان مکه و مدینه و راه بدر است

این نقشه، راههای رسم شده در نقشهٔ سابق را روشن می‌سازد. تصویر اول در منتهی‌الیه سمت چپ، مسیرهای اصلی راه را نشان می‌دهد و تصویری که در منتهی‌الیه سمت راست قرار گرفته، نشان دهندهٔ ترتیب ساختمانها از نظر مهندسی است. میان این دو تصویر، نقشهٔ کروکی راه بدر، همانگونه که بکری ثبت کرده، آمده است. بکری بیش از هر منبع دیگری در ذکر این راه توفیق به خرج داده است.

## نقشهٔ ۴۲

## مدینهٔ منوره. قبیله‌ها و موقعیت‌ها هنگام هجرت حضرت پیامبر اکرم (ص)

در بارهٔ مدینه به دو سبب توجه بیشتری داشته‌ایم: اول اینکه سه کس به نگارش تاریخ این شهر همت گماشته‌اندکه عبارتند از: ابن‌زباله، مطری و سمهودی که گزارش‌هایشان از گزارشهای ازرقی به مراتب دقیقتر و مفصل‌تر است. این هرسه با دقت بسیار مواضع جغرافیایی مدینه و زیستگاههای قبایل را به ما شناسانده‌اند. دوم اینکه وادیهای مدینه و راههای ورودی و خروجی و ریگزارهای آن زمانی بس طولانی است که به حال خود مانده‌اند و در بسیاری از متون در بارهٔ آنها سخن رفته است. لازم به ذکر آنکه مدینه منوره قبل از هجرت حضرت پیامبر(ص) به آن شهر، واحد شهری متشکلی نبود، و منحصر به یثرب هم نبود، بلکه مجموعه‌ای از واحه‌هایی دور از هم بود که در دشت مدینه، محصور میان دو ریگزار قرار داشت. برخی از قبایل بر بلندیهای آن دو ریگزار منزل گزیده بودند. همانطور که در نقشه می‌بینیم یثرب هم یکی از این واحه‌ها بود. هنگامی که یهود، پیش از اوس و خزرج، در دشت مدینه ساکن

---

۱) محل اختلاف است (دکتر سیدجعفر شهیدی)

شـدند، زیستگـاههایشان در واحـهٔ یـثرب و اطـراف آن، از کـهن‌ترین واحه‌ها و آبادترین مراکز این سرزمین بشمار می‌آمد و آنجا در کنار یثرب، واحه‌های سُنْح و راتج و خُربی و حسیکه و بدائع و قباد و غیره قرار داشت. هنگامی که اوس و خزرج در این دشت استقرار یافتند، بربیشتر زمینهایی که در دست یهودیان بود، چیره شدند. آنان واحه‌های قدیمی را آباد کرده و واحه‌های تازه‌ای ایجاد نمودند. همین امر دلالت برآن دارد که این دشت پیش از اینان مسکن جماعاتی بود که بیشتر از قبیلهٔ قضاعه بودند. قضاعه نخست از هم پاشید، از اینرو از سرزمینهای نـخستینشان کـه در حـاشیه مرزهای شام در خاک حجاز قرار داشت، پراکنده شدند. آنگاه گروههایی از ایشان به دشت مدینه فرود آمدند و به زراعت پرداختند، تا اینکه یهود به شهر مدینه درآمد. اینان نیز از یهودیان استقبال کرده در امر زراعت زمین از ایشان کمک گرفتند. هنگامی که اوس و خزرج بردشت استیلا یـافتند، اعرابی راکه قبلاً در این سرزمین سکنی داشـتند، در زراعت زمـین بکـار گرفتند. این گروههای کوچک اغلب نَسَب و تبار خویش را به جهینه و بلی و عـذره و دیگـران کـه در دشت بـودند، بـرکشیدند، تـا ایـنکه حـضرت پیامبر(ص) به مدینه هجرت فرمود وامت اسلامی را بـنیاد نـهاد و دست ساکنان قدیمی راکه در مرتبهٔ مولی و بردهٔ کشاورز بودند، گرفت و آنان را در صـف دیگـران نـهاد و بـدین‌سان ایشـان در شـمار خـاندان حـضرت پیامبر(ص) درآمدند. همه ایشان تأثیر بسیاری در تمشیت امور در روزگار حضرت پیامبر(ص) و بعد از آن داشتند. در ابتدای امر می‌بینم که جُهنیان و بقیهٔ افراد قبیلهٔ قضاعه نقش خطیری بـرعهده گـرفتند. بـا تـوجه بـه ایـن مراتب، دیگر درست نیست که بگوییم سـاکـنان مـدینه قـبل از هـجرت حضرت پیامبر(ص)، فقط اوس و خزرج و یهود بودند، بلکه باید بقایای قبیلهٔ قضاعه را نیز براین شمار افزود. ما این موضوع راهمراه بـا شـواهـد بسیار در کتاب **«دراسات فی‌السیرة‌النبویة»** ذکر کرده‌ایم.

## نقشهٔ ۴۳

## خط سیر حضرت پیامبراکرم (ص) در داخل مدینه

حضرت پیامبر (ص) پس از سـه‌روز اقـامت در قـباء بـا بـزرگان مهاجرینی که پیش از آن حضرت به مدینه رسیده بودند و نیز نقیبان مردم مدینه، گرد آمدند و از طریق ایشان از اوضاع شهر آگاهی یافتند و برنامهٔ کار را همانجا برای خود چید. متونی که در اختیار ماست، خبر بـنای مسـجد قباء و انتقال حضرت پیامبر(ص) را از آنجا به‌صورت روایت و حکـایت بیان کرده‌اند. روشن است که آن حضرت (ص) می‌دانست که هنگام ترک قباء به کدام سوی رود. سرانجام وی در محله‌ای بنام بنی مالک بن نجار در مرکز مدینه مستقر شدند. از این محل پیامبر(ص) عملاً قادر بودند برسیر حوادثی که در داخل مدینه رخ می‌دهد، تسلط داشته باشند و امت اسلامی را در داخل آن به نـیکی شکـل دهـند، بـخصوص بـعد از ایـنکه مسـجد پیامبر(ص) در مرکز شهر ساخته شد و ایشان بعد از آن در اتاقی که در کنار صحن مسجد ساخته شده بود، اسکان یافتند.

## نقشهٔ ۴۴

## جنگ بدر

جنگ بدر یکی از مشهورترین جنگهای تـاریخ اسـلامی است و علی‌رغم محدود بودن دامنهٔ آن (چراکه در این جنگ فـقط حـدود ۱۳۰۰ جنگجو از دو طرف شرکت داشتند و زمان درگیری آن هم حداکثر از ۴ یا ۵ ساعت تجاوز نکرد) بـدون شک یکـی از بـزرگترین پـیروزیهای اسـلام بشمار می‌آید. تفاصیل اصلی این جنگ بر همگان آشکار است، اما ترسیم آن بـرروی کـاغذ، آن را روشـنتر مـی‌کند و از حـقایق بسـیاری پـرده برمی‌داردکه نشان از قدرت معجزه‌آسای حضرت محمد(ص) دارد و این نبوغ را هم تنها از طریق مطالعه نمی‌توان دریافت.

کار تهیه این نقشه آسان نبود. زیرا منابع ما در مورد مسافت مـیان مدینه و بدر اتفاق نظر ندارند. مسعودی آن مسافت را ۸ برید و بکری ۲۸ فرسخ که حدود ۱۴ برید می‌شود، می‌داند، (با این حساب که برید ۲ فرسخ است و هر فرسخ ۳ میل). مسعودی آن را ۸ برید و ۲ میل می‌داند[1]. بـرای تعیین جهت و پهنهٔ دشت بدر، از نقشه‌های پـیمایش زمـین و نـقشه‌های هوایی استفاده شده است. جهت دشت از شمال غربی تا جنوب شرقی را بورکهارت تعیین کرده‌است. وی ایـن محـل را حـدود ۱۸۲۰م، قـبـل از اینکـه اوضاع جغرافیایی تغییر چشمگیری یابد، دیده است.

ما در بارهٔ جنگ و میدان نبرد به‌تفصیل به‌پژوهش پرداختیم و نقشه نقاط مهم را چندین بار ترسیم‌کردیم تا به‌صورت کنونی درآمـد امـا بـقیهٔ توضیحات جنگ را در کلید راهنمای نقشه که مـراحـل آن را نـیز روشـن می‌کند به وضوح بیان کرده‌ایم.

## نقشهٔ ۴۵

## نبرد اُحُد

در ایـنجاست کـه اهـمیت نـقشه‌ها در پـژوهش سیره و تـاریخ به‌صورت عام بر ما روشن می‌شود. به‌طور مثال مـا گـمان مـی‌کردیم کـه حضرت پیامبر(ص) تیراندازان را به فرماندهی عبدالله‌بن جبیربرکوه احد گمارد. اما اکنون بر ما روشن شده است که این نکته صحیح نیست، زیـرا

---

۱) چون مؤلف، مراجع خود را روشن نکرده، نمیدانیم آیا نسبت دادن دو روایت به مسـعودی درست یا نه.

ارتفاع تپهٔ احد به حدود ۱۲۰ متر می‌رسد، حال اگر تخمین بزنیم که حدود ۱۰ متر نیز به سبب باد و عوامل جوی دیگر در طول قرون گذشته از آن کاسته شده، ناچار ارتفاع آن به ۱۳۰ متر می‌رسیده، بنابراین ممکن نیست تیراندازی بتواند از چنین مسافتی تیر بیافکند و به هدف زند[1]. معقول اینست که تیراندازان بر تپه عینین که کم ارتفاع بود و به فاصله‌ای اندک در جنوب احد قرار داشت ایستاده باشند تا تیراندازی ایشان اثر مطلوبی داشته باشد، زیرا مشرکان حدود ۲۰۰ سوار داشتند، در حالیکه سواره نظام مسلمانان از ۱۰ تن تجاوز نمی‌کرد. یک چنین نیروی سواره‌ای برای فرو کوفتن پیاده نظام مسلمانان کافی بود و بدینسان برای حمایت مسلمانان راهی جز استفاده از تیراندازان نبود. ایشان برفراز تپهٔ کوتاهی می‌ایستادند و سپاه سواره را بشدت می‌ترساندند اسب را هیچ چیز بهتر از تیری که به صورت و سینه‌اش اصابت کند و یا بسرعت از مقابل چشمانش بگذرد بیمناک نمی‌کند و از حرکت باز نمی‌دارد. همین ماجرا، در دور اول جنگ که تیراندازان نقش سواران را خنثی می‌کردند رخ داد و بدینسان جنگ احد، تبدیل به جنگ سربازان پیاده شد، و مسلمانان توانستند دشمنانشان را پریشان کنند. اما همینکه تیراندازان از تپهٔ عینین پائین آمدند، سربازان سوارهٔ مشرکان فرصت یافته حملهٔ مسلمانان را دفع و صفوف آنان را پریشان کردند و بسیاری از سپاهیانشان را کشتند. از این پس جنگ وارد مرحلهٔ دوم خود شد. در این هنگام که پریشانی برصفوف سپاهیان مسلمان چیره شده بود حضرت پیامبر (ص) میان دو امر مردد ماند: یا می‌بایست به داخل مدینه عقب نشینند و در کوچه‌های شهر با دشمن بجنگند؛ یا درجایی در خارج مدینه پناه گیرد تا مشرکانی راکه در خارج مدینه بودند مشغول دارد و مانع ورود آنها به شهر شود و سپس شکستشان دهد. در اینجا یک بار دیگر مواهب الهی حضرت پیامبر (ص)، حزم، سرعت انتقال و ثبات رأی ایشان برما آشکار می‌گردد: وی ، در جایی ثابت قرار گرفت و مسلمانان را ندا داد. ایشان نیز بخود آمدند و همه به سوی ایشان بازگشتند و دوباره گرد وی استوار ایستادند. در اینجا حضرت پیامبر(ص) دور سوم نبرد را آغاز کرد و سپاهیان را به سوی کوه احد به حرکت در آورد. در پایین کوه برآمدگی‌ای به شکل نیم دایره بوجود آمده بود. در پشت این برآمدگی، مکانی خالی شبیه به حوض موج شکنهایی که معمولاً در لنگرگاهها برای حمایت از کشتیها می‌سازند، تشکیل شده بود. حضرت پیامبر(ص) به داخل این محل خالی رفت و یاران آن حضرت نیز گاه با تیر و کمان و گاه با شمشیر تا پایان روز از ایشان دفاع کردند. به این ترتیب حضرت پیامبر(ص) موفق شد که مشرکان را در احد نگاه داشته و آنان را تا غروب آفتاب از فکر نفوذ به مدینه منصرف گرداند. در این هنگام تنها ابوسفیان فرمانده مشرکان بود که دریافت فرصت پیروزی بزرگ از دست رفته است. او می‌توانست به مدینه در آید و خسارت بسیاری بدان وارد کند. اما حضرت پیامبر(ص) هم دانست چگونه این فرصت را از او برباید. ابوسفیان، موضوع را با یاران خود درمیان گذاشت آنان هم که آن هنگام از نبرد بازگشته بودند، دوباره نزدیک مدینه متوقف شدند و در بارهٔ بازگشت به مدینه و حمله به مردم شهر با یکدیگر مشورت کردند. به همین سبب بود که روز بعد، حضرت پیامبر(ص) بدنبال مشرکان از مدینه خارج شد تا بیمناکشان سازد و تا حمراءالاسد براندشان. در آنجا سپاه اسلام اردورزد و همانجا ۵۰۰ آتش بیفروخت و آنچنان در قلوب تمامی مشرکان و بدویان صحرانشین وحشت افکند که لحظه‌ای تردید نکرده بسرعت به مکه بازگشتند؛ و این همان غزوهٔ حمراءالاسد است.

1- آنچه در تاریخ‌های قدیم است اینکه تیراندازان در مدخل دره ایستادند تا از آنجا هجومی صورت نگیرد پیداست که در این صورت در مسئله احد مسافت میدان دید مطرح نیست این نظر را بعضی از فضلای عصر ما پذیرفته‌اند و روی آن پافشاری می‌کنند ولی معلوم نیست درست باشد به هرحال هرکس رایی دارد. (دکتر سید جعفر شهیدی)

## نقشهٔ ۴۶
## جنگ خندق

کار تهیه این نقشه یکی از آن دشواری‌های واقعی بود که در تدارک این بخش از اطلس باآن مواجه شدیم. این مشکل مربوط به محل خندق است. معروف است که خندق از همه سو مدینه را فرا نگرفته بود. در مغازی[1] و اقدی آمده است که : «خندق میان کوه بنی عبید در محلهٔ خُربی تاراتج بود، سهم مهاجران برای حفر خندق از ذباب تاراتج بود. و انصار فاصلهٔ میان ذباب تاخُربی را حفر کردند، یعنی این بخشی بود که حضرت پیامبر(ص) به پیشنهاد سلمان فارسی و باکمک مسلمانان حفر نمودند، سپس گرد مدینه را با ایجاد بنا، همانند دژی از هر طرف به‌هم متصل کردند. بنی عبدالاشهل نیز برگرد خود از جلوی منطقهٔ راتج تا پشت آن خندق کنند، به‌طوری که خندق پشت مسجد مدینه را هم دربرگرفت. بنی دینار نیز از خُربی تا محل خانهٔ ابن اُبَی -که هم اکنون در سمت جنوب واقع است - حفر کردند. مسلمانان، زنان و بچه‌ها را در قلعه‌ها (آطام) نهادند. این صحیح‌ترین خبری است که ما در بارهٔ خندق در دست داریم. تمام این مواضع برای ما شناخته شده است ، اما مسیر خندق در میان این مواضع به چه صورت بوده‌است نمی‌دانیم. می‌دانیم که از همان آغاز همهٔ مسلمانان در حفر خندق شرکت داشتند. اما نظر به تفصیل امر باید چنین فرض کنیم که هر قبیله علاوه براشتراک در حفر عمومی خندق، آن بخشی راکه از پشت زیست‌گاههایشان می‌گذشت، خود حفر می‌کرد تا مطمئن شود که او نیز در این سوی خندق و در مکانی امن قرار گرفته است. بنی عبدالاشهل که اهل راتج بودند، خندق را از محل خودشان امتداد دادند تا امنیت کامل یابند و خندق را از پشت مسجد تا ناحیهٔ شرقی آن کنندند.بنی دیناربن نجار نیز خندق رااز محله خُربی تا خانهٔ قریبه که جزء زیستگاه خود ایشان بود امتداد دادند.اما بقیهٔ مدینه را با سدکردن فاصلهٔ میان

1) مغازی و اقدی ۲۰ / ۴۵۰ - ۴۵۱

خانه‌ها، همانند حصار یا دژی محکم کردند. بخشهای اساسی خندق، از شمال ورودی مدینه ما بین دوطرف ریگزار بود و این بخش در کوه مذاد که مرکز تمام بخشهای خندق بشمار می‌آمد، واقع بود. تمام این اطلاعات ما را بر آن داشت که خندق را به این شکل که در نقشه ملاحظه می‌کنید، ترسیم کنیم. در واقع خندق یک خط مستقیم نبود، بلکه تمام زیستگاههای قبایلی را که نام بردیم دور می‌زد و از آنجا که مواضع استقرار احزاب در شمال غربی نزدیک منطقهٔ آبار (چاهها) و غابه (بیشه) بود، ناچار بیشتر درگیری‌ها و حملات در شمال صورت گرفت.

سپس نبرد آغاز شد. این جنگ، در واقع جنگ گروههای مشرکینی بود که علیه مدینه متحد شده بودند.اما حضرت پیامبر(ص) آن را جنگ خندق نام نهاد چرا که خندق باعث شد احزاب در خارج مدینه و در بیابان بمانند، سپس باد و باران نیز کار مسلمانان را تکمیل کرد. اما کار اصلی مسلمانان پاسداری از خندق و دفع هرگونه حمله کفاربرای ورود به شهر بود، زیرا خندق به آن صورت که تدارک دیده شده بود، سد نفوذناپذیری در مقابل دشمن نبود، زیرا چه بسا که مشرکان از فراز آن به درون می‌جهیدند، از اینرو مسلمانان ناچار بودند در دسته‌هایی کوچک برای سرکوب کردن کسانی که از خندق می‌گذشتند، بشتابند. البته بعضی از آنها نیز در خندق می‌افتادند و مسلمانان نیز بی‌درنگ کارشان را یکسره می‌کردند.

حضرت پیامبر(ص) قلب همهٔ کارها و فعالیتهای مسلمانان بود و بیشتر اوقات بیدار می‌ماند. به محض اینکه صدایی می‌شنید از جا می‌جست و با یارانی که حضور داشتند، بخصوص عبادبن بشر و سعدبن ابی‌وقاص و محمدبن مسلمه انجمن می‌کرد. آنان می‌رفتند و متجاوزان را می‌راندند. تا خطر از میان نمی‌رفت پیامبر(ص) به خیمهٔ خویش باز نمی‌گشتند. داستان خندق و شیوهٔ مسلمانان در دفاع و پاسداری از آن ابوسفیان را درمانده کرده بود. در **مغازی** و اقدی چنین می‌خوانیم: «ابوسفیان سر آن داشت که به مرکز مدینه حمله کند و در این باب چنین نوشت: خداوندا، به نام تو. (ای محمد) قسم به لات و عزی که من با جمع خویش سوی تو آمدم، و سر آن داشتم که تا ریشه‌ات برنکنم باز نگردم اما می‌بینیم که رویارویی با ما را خوش نداری و در پیش خود تنگناها و خندق هایی نهاده‌ای ای‌کاش می‌دانستم که این حیلت که به تو آموخت؟! اگر ما از این جای باز گردیم، لاجرم روزی دیگر چون روز جنگ احد خواهد بود که در آن، زنان شما در سوگتان گریبان بدرند».

## نقشه ۴۷
## فتح خیبر

در نقشه‌ای که به مراحل گسترش امت اسلامی مدینه اختصاص داده‌ایم می‌بینیم که حضرت پیامبر(ص) در تدوین برنامهٔ عمومی خود پیش بینی کرده‌بود که همهٔ جزیرةالعرب را زیر پرچم اسلام یگانه سازد و آن را مرکز انتشار اسلام در جهان قرار دهد ایشان تا زمانی که کار شمال حجاز تا مرزهای شام را سروسامان ندادند، و نیزدر آخرین مرحله، تا بر خیبر و دیگر مراکز یهودی شمال حجاز و بخصوص فدک و وادی‌القری، و همچنین بر بقیهٔ مراکز آباد در شمال شبه جزیره استیلا نیافت، به مکه نرفت. وی با این اقدام می‌خواستند تمام قبایل بدوی و اعراب (اعاریب) نجد را از همهٔ مراکز شهرنشینی که ممکن بود مورد استفادهٔ ایشان قرار گیرد، محروم سازد. حضرت پیامبر(ص) می‌دانستند که یهودیان خیبر مردمانی قوی و توانگرند، و تنها زمانی بسوی آنان رفتند که به پیروزی خود اطمینان داشتند. هنگامی که جنگ حدیبیه رخ داد، حضرت پیامبر(ص) در مسلمانان چنان رغبتی نسبت به جهاد و چنان صداقتی در نیت دیدند که سخت بدان شادمان گردیدند. ایشان هنگامی که با قریشیان بر سر عمرة‌القضاء به توافق رسیدند و به مدینه بازگشتند، چنین مقرر فرمودند که فتح خیبر درخلال مدت یکسال صورت پذیرد. پنداری، ایشان از جانب قریش احساس امنیت نمی‌کردند، از اینرو مقررداشتند زمانی به عمره‌روند که از موقعیت خود در امان باشند و همهٔ نیروهای خود را برای هر حادثه نامترقبه‌ای آماده داشته باشند. مسئله‌ای که ما در ترسیم این نقشه داشتیم این بود که می‌خواستیم جزئیات خیبر را آنچنانکه در کتب فتوح آمده با هیئت جغرافیایی فعلی آن همساز گردانیم. البته این کار آسان نبود، زیرا نقشهٔ ریگزار خیبر آنچنانکه امروز می‌بینیم برای یافتن راههای پیروزی، بخصوص آنطور که در نقشه‌های مفصل می‌بینید هیچ کمکی نمی‌کند، زیرا بیشتر موقعیتهایی که در تفاصیل این غزوه آمده، اینک نابود شده است. لیکن ما توانستیم بعد از کوشش بسیار مراحل فتح و شکل ظاهری ریگزار خیبر را همانطور که در موثق‌ترین متون، یعنی **مغازی** و اقدی آمده ترسیم کنیم. اما برای ترسیم راه خیبر دشواری نداشتیم: مواضع آن بسیار روشن است و نویسندگان ما برآن اتفاق نظر دارند. ملاحظه می‌شود که حضرت پیامبر(ص) از همان آغاز مقرر داشتند که ورود مسلمانان به خیبر از شمال صورت گیرد تا به غطفان اجازه ندهد که نیروی نظامی به یاری خیبر و اهل آن بفرستند. پس ما راه را بر همین اساس رسم کردیم.

## نقشهٔ ۴۸
## فتح مکهٔ مکرّمه

در این نقشه، راه ورود حضرت پیامبر(ص) به شمال مکه، هنگامی که مقرر فرمودند مکه را بدون خونریزی فتح کنند و آن را به قلمرو امت اسلامی درآورد، نشان داده شده است. همچنین در این نقشه تمام مواضعی که نامشان در اخبار فتح مکه آمده و نیز راههای ورود سپاهیان به مکه نمایانده شده است.

## نقشهٔ ۴۹
## مناطق و اتحادیه‌های قبیله‌ای در جزیرةالعرب اندکی قبل از بعثت حضرت پیامبر اکرم (ص)

پیش از این اشاره کردیم که لازم بود یک چنین نقشه‌ای ترسیم شود تا بر طبیعت اوضاع سیاسی و قبیله‌ای در داخل شبه‌جزیره پیش از اسلام آگاهی حاصل کنیم البته ما هرگز نخواهیم فهمید که حضرت پیامبر(ص) که در واقع فقط بخش کوچکی از شبه جزیره را فتح کرده بود، چگونه توانست تمام قبایل عربستان را به اسلام آورد لیکن عامل اصلی پیروزی حضرت پیامبر(ص) در آن امر خطیری که بر عهده داشت، به این نکته اساسی باز می‌گردد که قبایل شبه جزیره فاقد سازمان و اتحادیه‌های قبیله‌ای نبوده‌اند. هر سازمان، قبیله‌ای بزرگ و همهٔ هم‌پیمانان اورا تحت سیطرهٔ خود داشت بنحوی که لازم نبود برای به‌اسلام درآوردن قبایل، با یک یک آنها جنگ شود.

چه بسا که در مورد مواضع قبایل و هم پیمانان آنها در روی نقشه، میان ما و بسیاری از کسانیکه در احوال شبه جزیره و ساکنان آن در دورهٔ قبل از اسلام پژوهش می‌کنند، اختلاف است. این اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که برخی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که هر قبیله، در ناحیه‌ای معین فرود می‌آمد و در آنجا چنان مقیم می‌شد که پنداری آن ناحیه وطن اوست. حال آنکه کشمکش میان قبایل مداوم بود و بیشتر آنها ناچار بودند تحت فشار قبایلی دیگر، زیستگاههای نخست را ترک گفته در جایی دیگر منزل کنند. تمام این موقعیتهایی که ما بر روی نقشه آورده‌ایم براساس واقعیات تاریخی تهیه شده‌است، اما دیگر به ذکر زیستگاههای قبایل آنچنانکه در متون آمده مقید نبوده‌ایم.

## نقشه ۵۰
## حجة الوداع [1]

تمام سیره نویسان حرکت حضرت پیامبر(ص) را برای انجام حجةالوداع در ذیحجهٔ سال ۱۰ هجرت، یکی از حوادث عمدهٔ زندگی آن حضرت می‌دانند. گذشته از آن، این حج تنها حجی بود که پیامبر(ص) توانست بگذارد. در حجةالوداع بود که مناسک حج، همانگونه که پیامبر(ص) شخصاً مقرر داشت و به تبع ایشان مسلمانان در تمام مراسم حج بر پا داشتند، تعیین شد؛ و آنگاه حج با تمام جزئیات، بخشی از عبادات اسلامی بشمار آمد. سپس چنین شد که تاریخ نویسان، اخبار این حج و تفاصیل آن را میان غزوه‌های پیامبر ذکر کردند و آن را مانند یکی از همان جنگها بحساب آوردند. نظر به اهمیت این حج در سراسر تاریخ اسلام، بهتر دیدیم که برای آن و مناسک مربوط به آن و هر عملی که پیامبر(ص) بدان اقدام فرمود، نقشه‌ای مستقل براساس یک عکس هوایی که از راه حج گرفته شده رسم کنیم تا در آن، مراحل حرکت آن حضرت یک به یک روشن شود. بر روی نقشه، راهی را که پیامبر(ص) و مؤمنان همراه ایشان پیمودند و نیز تمام کارهای عمده و مناسک تعیین شده است. همچنین برای مسیر حضرت پیامبر(ص) که همراه اصحاب خویش از مدینه به قصد حج آمده بود، از همان لحظهٔ ورود به مکه، شماره‌هایی نهاده‌ایم که بوضوح بر روی نقشه نشان داده شده است. اینک ارقامی را که در نقشه‌آورده‌ایم یک به یک توضیح می‌دهیم:

۱) حضرت پیامبر(ص) و مسلمانان همراه، از مدینهٔ منوره در تاریخی که در راهنمای نقشه مذکور است، به مکه وارد شدند و پیامبر (ص) در حال احرام به صریف، در ورودی مکه رسید.

۲) پیامبر(ص) خیمهٔ خود را در حجون که مکان وسیعی سر راه ورودی مکه از ناحیهٔ شمال تا محل کعبه است، برپای داشت، آنگاه بیت‌الله‌الحرام را طواف کرد و حجرالاسود را استعلام فرمود و در مقام ابراهیم (ع) دو رکعت نماز خواند و در آن دو رکعت، سورهٔ **«قُل یا اَیّهَاالکافِروُن»** و **«قُل هُوَاللهُ اَحَد»** را قرائت فرمود.

۳) سپس سعی میان صفا و مروه کرد و در حالیکه تکبیر می‌گفت این کلمات را با صدای بلند می‌خواند، **لااِلٰـهَ‌اِلاّ‌الله وحده‌لاشریک له، له‌الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر ، لااِلٰهَ‌اِلاّ‌الله وحده صَدَق وَعْدَه و نَصَرَ عبدَه و هزمَ‌الاحزابَ وحدة**. پس اراده فرمود که در آن حال هم حج عمره گزارد هم حج تمتع، زیرا وی، شتر قربانی را همراه آورده بود.

۴) در روز ۸ ذیحجه پیامبر (ص) به عرفات رفت و در راه عرفات شب را در منی گذراند و آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح روز نهم ذیحجه را بجای آورد.

۵) در صبح روز بعد (۹ ذیحجه) به عرفات رسید.

۶) بعد از رسیدن به عرفات در خیمه‌ای که برای ایشان در نمره زده شده بود، اندکی استراحت کرد.

۷) سپس در عرفات در دامنهٔ کوه رحمة که بر موقف عرفات مشرف است توقف کرد و تا غروب خورشید همانجا ماند، در همان زمان اولین خطبهٔ اثنای حج را ادا فرمود.

۸) بعد ازغروب خورشید ، مردم را به مزدلفه که همان مشعرالاکبر یا مشعرالحرام است، برد. در مزدلفه نماز مغرب و عشارا خواند و شب را همانجا گذراندند.

۹) در بامداد روز بعد به منی رفت و آنجا خیمه زد تا ایام ترویه را همانجا بگذراند، و نماز عید را در فجر همان روز خواند.

۱۰) سپس به قربانگاه شد و شتر خویش را قربانی کرد و مسلمانان نیز همان کردند؛ سپس بسوی مکه روان شده تا طواف حج تمتع را بجای آورد و از آب زمزم نوشید و نماز ظهر را برپا داشت.

---

۱) مغازی و اقدی، ۴۹۳/۲

۱۱) سپس به منی بازگشت و به رمی جمرات آغاز کرد، ابتدا جمرهٔ عقبه در ناحیهٔ مکه و سپس جمرهٔ وسطی و پس از آن جمرهٔ دنیا.

۱۲) بقیهٔ ایام ترویه را نیز چنین کرد، موی سر تراشید، از احرام بیرون آمد و خانهٔ کعبه را طواف نمود.

۱۳) در روز چهاردهم ورودش به مکه، به وادی المُحصب رهسپار شد نخست در آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را بجای آورد، اندکی استراحت کرد، سپس به حرم رفت و آنجا سحرگاهان طواف وداع را ادا نمود.

۱۴) بعد از آن بلافاصله بانگ رحیل سرداد و پس از پایان حجةالوداع با همراهان به مدینه رفت.[۱]

روی نقشه مواضعی که حضرت پیامبر(ص) در آنها خطبه خوانده، با مثلثهای قرمز رنگی مشخص شده است. مهمترین آنها، خطبهٔ مزدلفه است. ایشان خطبه‌های بسیار دیگری نیز در مِنی القاء فرمود، اما این خطبه‌ها به معنای دقیق کلمه، خطبه نبودند بلکه یا ارشاداتی بود که ایشان بر مسلمانان عرضه می‌فرمود، یا تأکیدی بود بر آنچه که در دو خطبهٔ اصلی بیان کرده بود. علاوه بر این، پاسخ سؤالات برخی از صحابه را هم در برداشت. همهٔ اینهاسنت پیامبر(ص) است که مسلمانان تا زمانی که در جهان باقی‌اند، بدان عمل خواهند کرد.

# نقشهٔ ۵۱

## نقشه تاریخی مکه و مناسک حج

این، نقشه‌ای است نادر، مربوط به مکه و مناسک. اساس آن بر پایهٔ نقشه‌ای ریخته شده که ادارهٔ نقشه‌برداری مصر در نیمه دههٔ دوم قرن حاضر ترسیم کرده است. این نقشه با دقت بسیار موقعیت مکه و گستردگی مناسک حج را از شمال شرقی سپس از شرق به جنوب به سمت عرفات و طائف نشان داده است. تاریخ این نقشه به دقت روشن نیست، اما این نکته روشن است که کار کسی جزیک مهندس یا نقشه‌بردار نباید باشد. نقشه بسیار خوب طراحی شده و اندازه‌ها و مسیرها در آن بدقت رسم شده است. جالب آنکه اسامی مواضع و ساختمانها در آن، به زمانی نه چندان دور باز می‌گردد که همه چیز در جهان عرب آهسته آهسته از خواب چندین قرنهٔ خود برمی‌خاست و از پدیده‌های تمدن‌جدید، آنچه را که بدان نیاز داشت، یا انچه راکه می‌توانست بخرد، فراهم می‌کرد. در نتیجه، آثاری از نخستین شکلهای سازمان اداری سعودی در حجاز و مناسک حج و مراکز ادارات و برخی امور عام‌المنفعه و کاخ برخی از امیران و صاحب منصبان سعودی، همه بانوعی سادگی بیان شده است و نیز آنچه مصریان، پیش از آنکه هیاهوی تمدن و مال گریبان ما را بگیرد، و طوفان تغییر بشدتی که درآن روزگاران معهود نبود بر ما بوزد، درآن دیار تأسیس کرده بودند، در این نقشه متجلی شده است. از اینرو بهتر آن دیدم که نقشه را در این اطلس بیاورم تا از گزند نابودی در امان بماند. من جز رنگ زردی که نقاط بارز آن را بهتر نمایش می‌دهد چیزی برآن نیفزودم.

# نقشهٔ ۵۲

## مواقیت، اعلام، مناسک حج، راهها و نقاط مهم حرم در مکه،

این نقشه را در کتاب *مرآةالحرمین* ابراهیم پاشا رفعت یافتم. وی و دستیارانش آن را رسم کرده‌اند و من نیز به همان صورت آن را نقل کرده تمام توضیحاتی را که مؤلف نگاشته برآن افزوده‌ام. آنچه من بدان افزوده‌ام، در حقیقت بازنویسی متون و ترسیم راههای اوست، جز اینکه راهها را به شیوه‌ای که معمول کار نقشه‌های این اطلس است کشیده‌ایم. حتی عنوان نقشه نیز آنچنانکه مؤلف نوشته، آمده است. ما تصمیم گرفتیم علاوه بر این نقشه، تعداد دیگری از نقشه‌های ابراهیم پاشا رفعت را به این اطلس اضافه کنیم.

---

۱) یکی از حوادث مهم سفر حجةالوداع واقعه «غدیرخم» است. شرح این واقعه چنین است: رسول خدا(ص) پس از اتمام مناسک حج وداع؛ در راه بازگشت به مدینه وقتی به غدیر خم در «جحفه» رسید، محلی که راه اهل مدینه و مصر و عراق در آنجا از یکدیگر جدا می‌شد به تمامی همراهان خود دستور توقف داد. همه متوقف شدند و استقرار یافتند تا اینکه ظهر فرا رسید. نماز ظهر با امامت رسول خدا اقامه گردید. پس از تمام شدن نماز ظهر پیامبر(ص) دستور داد از کجاوه‌های شتران برای وی منبری فراهم ساختند. وی بر بالای آن منبر رفت و در میان مردم خطبه‌ای ایراد فرمود. در آن خطبه پس از حمد و ستایش خداوند و اقرارگرفتن از مردم به اینکه وی در رساندن رسالت الهی کوتاهی نکرده و یادآوری قیامت و آخرت و بهشت و دوزخ چنین فرمود: «ای مردم هشیار و مراقب باشید که پس از من با دو یادگار مهم که از من باقی می‌ماند در (ثقلین) چگونه رفتار می‌کنید. شنوندگان پرسیدند ای رسول خدا آن دو یادگار مهّم چیست ؟ پیامبر(ص) فرمود یادگار مهمتر عبارت است از کتاب خداکه یک طرف آن در دست خداوند و طرف دیگر آن در دست شما است، همواره به آن تمسک جوئید تا گمراه نشوید، و اما یادگار کوچکتر «عِترت» من است. خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه در قیامت به پیش من آیند و من هم از خدا چنین خواسته‌ام. پس شما مردم نه از آن دو جلو بیفتید و نه از آن دو عقب بمانید وگرنه دچار هلاکت می‌شوید. سپس رسول خدا(ص) دست علی بن ابیطالب(ع) را گرفت و او را بلند کرد به گونه‌ای که همه مردم او را شناختند و آنگاه فرمود: ای مردم چه کسی از خود مؤمنان به آنها «اَوْلی» است؟ مردم گفتند این را خدا و رسول او بهتر می‌دانند. رسول خدا فرمود خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و به آنها از خودشان اَوْلی، بدانید هرکس من مولای او هستم علی مولای او است، و سه بار این جمله را تکرار کرد. سپس پیامبر فرمود خدایا با آنکس که با علی(ع) دوستی کند دوستی کن و باآنکس که باوی دشمنی کند دشمنی کن. دوستان او را دوست داشته باش و دشمنان او را دشمن بدار. هرکه او را یاری کند تو او را یاری کن و هر که او را تنها گذارد تو او را تنها بگذار، در همه حالات حق را همراه‌او بساز. ای مردم هرکس در اینجا حاضر است و این سخنان مرا می‌شنود آن را به غائبان ابلاغ کند».

این حدیث با تعبیرات و سندهای مختلف درکتب معتبر حدیث اهل سنت و شیعه نقل شده است. از جمله نگاه کنید به احمدبن حنبل، مُسند صص ۱۱۸ و ۱۱۹ چاپ استانبول. ابن ماجه، سنن ص ۴۳ چاپ استانبول. علامه عبدالحسین امینی در جلد اول کتاب الغدیر مآخذ این حدیث را به صورتی مستوفی در آورده است.

در نزد شیعه، این حدیث مهمترین مأخذ و دلیل خلافت بلافصل حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) پس از پیامبر خدا (ص) است.

# نقشه ۵۳

## راههای حجاز آنچنانکه
## سرلشگر (لواء) ابراهیم پاشا رفعت
## در نخستین دهه‌های قرن بیستم ترسیم کرده است

سرلشگر ابراهیم پاشا رفعت، سرپرست کاروان حجاج مصر و دوبار «پاسدار محمل حجاز» بود: (۱۹۰۳، ۱۹۰۸م) این مرد، افسری برجسته، دانشمندی گرانقدر، مسلمانی پرهیزگار و گشاده ذهن بود. بعد از بازگشت از سفر دوم حج، کتاب *مرآةالحرمین* را در دو جلد به رشته تحریر درآورد. این کتاب اینک از ذخایر کتب عرب بشمار می‌رود. وی در این کتاب سفر به مکه و مدینه را توصیف کرده و مناسک حج راآنچنانکه دیده، باتفصیل تمام آورده است. وی راجع‌به اوضاع حجاز، مردمان آن، ورود کاروان حج پیش از دگرگونی اوضاع و ازمیان رفتن سنت «محمل مصری»، همه آن سنتهای کهنی که از دوران فاطمی گرداگرد این محمل برجای مانده بود، خواه آن روز که محمل را از قاهره حرکت می‌دادند و خواه هنگام رسیدن به حجاز، و نیز چگونگی استقبال اعراب مسلمان از آن محمل در سرزمینهای مقدس اسلام و همچنین همهٔ دیدارها و مراسم رسمی‌ای که میان «امیر محمل» و مقامات دولت سعودی رخ می‌داد، توضیحات بسیار پرارزشی باقی گذاشته است.

در بیشتر موارد، وی برای تفاصیل این نقشه، برنقشه‌هایی که توسط اروپائیان و ترکها تدارک دیده شده استناد کرده است. از جمله دلایل این مدعا اینکه وی در نقشه، بجای حرّة خیبر (ریگزار خیبر)، حارات خیبر (ریگزارهای خیبر) آورده است واین لغزش املایی از این امر پرده برمی‌دارد که ابراهیم پاشارفعت خود شخصاً آن را نشنیده (بلکه از روی آوا نوشت فرنگی آن را نقل کرده است).

# نقشهٔ ۵۴

## مراحل گسترش قلمرو اسلامی در جزیرةالعرب
## در روزگار حضرت پیامبر اکرم (ص)

حال، بعد از این مقدمهٔ طولانی بر نقشه‌ها و نام جایها، می‌توانیم دید که چگونه جنگهای حضرت پیامبر (ص) همه به یکدیگر پیوسته‌اند، به نحوی که می‌توان پنداشت همهٔ آنها، ازآغاز تا آخرین جنگ که همان غزوهٔ تبوک یا عسره باشد، تنها یک جنگ طولانی بود و سرانجام هم به نتیجه‌ای که خداوند سبحان و پیامبر پیشاپیش مقدر کرده بودند، یعنی به وحدت و یکپارچگی شبه جزیره زیر پرچم اسلام، منتهی گردید.

### طبیعت ساکنان جزیرةالعرب

بیشتر ساکنان جزیرةالعرب بدوی یا نیمه شهرنشین بودند، اما هر دو گروه در شبه‌جزیره به شیوهٔ بدویان روزگار می‌گذراندند، زیرا ایشان از قبایل بزرگ و کوچکی تشکیل می‌شدند که خود به بخشهای کوچکتری، مانند شاخه و تیره، تقسیم می‌شد، اما همین قبایل در پیمانهای (اتحادیه‌های) قبیله‌ای نیز داخل می‌شدند و هر پیمان (اتحادیه) در گوشه‌ای از سرزمینهای شبه جزیره زندگی می‌کرد. ممکن نبود قبیله‌ای بی‌آنکه در پیمانی داخل شود به زندگی خود ادامه دهد. هر اتحادیه نامی عمومی برمی‌گزید مانند: تمیم، غطفان یا هوازن. ولی ماگاهی اسم عام دیگری برایشان اطلاق کرده‌ایم مانند: اعراب نجد (اعاریب نجد) که همان ساکنان عالیه بودند و در دشتهای واقع میان کوه سراة و بلندیهای نجد می‌زیستند. معنی این سخن آن نیست که قبایل متشکلهٔ یک اتحادیه یا پیمان، در عصر اسلام نیز در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند زیرا در حقیقت ایشان پیوسته بایکدیگر در جنگ بودند، بنابراین مراد ما از سخن فوق آنست که ایشان علیرغم همهٔ جنگها و دشمنی‌ها، گه‌گاه به یکدیگر یاری می‌رساندند و در پاسداری و ایمن نگه داشتن سرزمین خود با یکدیگر تشریک مساعی می‌کردند. مثلاً قبایل عبس و ذبیان و اسد و محارب و دیش و عضل و قاره برای حمایت از سرزمین خویش در برابر بیگانگان و یا در برطرف ساختن خطری که بدیشان روی می‌آورد، با یکدیگر همکاری داشتند. خواهیم دیدکه موضع این قبایل در برابر اسلام، موضع دشمن واحد خواهد بود و مسلمانان بدفعات با ایشان وارد جنگ شده‌اند. اما تمام این قبایل در یک زمان یعنی در سال نهم هجرت، بعد از اسلام آوردن غطفان، تمیم و هوازن به اسلام درآمدند. این بدان معناست که لازم نبود نیروی اسلام، این قبایل را یک به یک تسلیم کند، زیرا همینکه اتحادیه‌های بزرگ قبیله‌ای که در درون سرزمینی می‌زیستند مسلمان می‌گشتند، دیگر قبایل نیز خود بخود به اسلام می‌گرویدند. این امری بود که مثلاًدر مورد قبایل بحرین در شرق جزیره رخ داد: همینکه تمیم یعنی پوشش قبیله‌ای ایشان در ناحیهٔ شرق، اسلام آورد، این قبایل همگی مسلمان شدند.

### پیوند میان قبایل و اتحادیه‌های قبیله‌ای

موضوع دیگر آنکه آن رشته‌ای که قبایل یک ناحیه و اتحادیه‌ها را به هم پیوند می‌داد، همانا راههای بازرگانی بود که از سرزمینهای ایشان می‌گذشت. راههای بازرگانی در واقع رگهای حیات این اتحادیه‌هابشمار می‌آمد، زیرا از طریق آنها، انواع کالاهایی که زندگی قبایل برآن استوار بود، از قبیل ظروف فلزی، شمشیر، زین و برگ اسب، کارد و مانند اینها به دست افراد قبایل می‌رسید. این کالاها، ابزارهایی بسیار ضروری بودند که در زادگاه این قبایل در درون صحرا ساخته نمی‌شد و چاره‌ای جز ورود آنها از خارج نبود. تمام اتحادیه‌های قبیله‌ای برای بدست آوردن این وسایل بریک مرکز شهری که مسکن آهنگران و نجاران و ابزارسازان و بازرگانان بود تکیه داشتند. بازرگانان، کالاها یا مواد خام آنها را از خارج وارد

می‌کردند. حال اگر حرکت این کاروانها برای مدتی متوقف می‌شد، قبیله از داشتن این ادوات ضروری بخصوص اسلحه محروم می‌ماند و در نتیجه دچار ضعف می‌گردید. مکه بهترین مثال برای این مطلب است. زیرا هنگامی که مردم مدینه راه تجارتی شام و عراق را بستند، مکه نسبت به مدینه بشدت ضعیف گشت. حال آنکه مدینه خود مرکز شهری عمده برای قبایل بزرگ حجاز چون جهینه، غفار، عذره و بلی باقی ماند و این قبایل هم خود متفرعات قبیلهٔ بزرگ قضاعه بودند که از دیر باز وحدت خود را از دست داده بود. دومین مثال مهم براین مطلب خیبر است که از آن به روستای حجاز یاد می‌کنند، و اتحادیهٔ غطفان بر همین مرکز تکیه داشت. هنگامی که حضرت پیامبر(ص)عازم فتح خیبر شد. غطفان و قبایل شمال حجاز همگی از صمیم دل موافق مردم خیبر بودند و بیشتر مردان آن شک داشتند که مسلمانان بتوانند برآنها غلبه کنند. از اینرو بیشتر رؤسای قبایل نیز موضع انتظار اختیار کردند و تا روشن شدن نتیجهٔ جنگ چشم‌براه نشستند. حضرت پیامبر(ص) این حقیقت را می‌دانست. به‌همین دلیل هنگامی که به قصد فتح خیبر حرکت کرد، از شمال حمله بردند نه از جنوب، زیرا می‌خواستند که مانع یاری رساندن غطفان به خیبر شوند. رئیس غطفان که عیینةبن حصن بود هنگامی که برخلاف توافق قبلی از یاری هم پیمانان خیبری خویش محروم ماند، در جنگ با اسلام شکست خورد. رئیس قبیلهٔ غطفان در ازای حمایت از خیبر، نیمی از محصول خرمای آنرا می‌ستاند و حضرت پیامبر(ص) هم بعد از اینکه خیبر را گشودند، از مردم آن دیار بیشتراز آن نگرفتند. بدینسان گویی اهل اسلام در این ناحیه جایگزین غطفان شدند. حضرت پیامبر(ص) هم می‌دانست که اهل خیبر می‌توانند بی‌آنکه به زندگیشان ضرری بخورد آن مال را بپردازند.

## راه و نقش آن در زندگی شهرنشینی و بدوی

راههای بازرگانی و مراکز آباد فقط به دلایلی که در بالا ذکر شد برای اتحادیه‌های قبیله‌ای اهمیت نداشت، بلکه رؤسای قبایل، مازاد محصولات خود، از قبیل خرما، پشم، برخی گیاهان دارویی، نمک یا در پاره‌ای موارد، فلز خام را به قصد معامله، به قافله‌هایی که از سرزمینشان می‌گذشت، می‌سپردند و از این رهگذر، اندک مالی به دست می‌آوردند که می‌توانستند با آن مایحتاج خود را خریداری کنند[1]. نکته بسیارمهم دیگر در این باره، آن است که راههای بازرگانی، قبایل را به دنیای خارج مربوط می‌کردو میان آنها و بقیهٔ افراد بشر پیوند می‌داد. معروف است که اگر ارتباط گروههای انسانی از بقیهٔ افراد بشر یا افرادی که در اطرافشان زندگی می‌کنند قطع شود کمترین نتیجهٔ آن توحش و از هم پاشیدگی و پراکندگی است، آن چنانکه بطور مثال در مورد قبایل آفریقای استوایی و قبایل استرالیا رخ داد. همهٔ این قبایل در نتیجهٔ بریدن از بقیهٔ نوع بشر، عقب افتاده و در حالت توحش و رکود فرهنگی بسرمی‌بردند و البته اگر با بقیهٔ افراد بشر ارتباط داشتند به این حال نمی‌افتادند، زیرا زمانی که همین قبایل بدست استعمارگران، با جهان خارج رابطه برقرار کردند، اوضاعشان بهتر شد و از توحش بدرآمدند. و حتی برخی از آنها علی‌رغم ستمهایی که زاییدهٔ اشغال کشور و بهره گیری بیگانگان و برده‌کشی از میان مردان ایشان بود، رو به رشدو تمدن نهادند. حضرت پیامبر(ص) از همهٔ این حقایق آگاه بود. وی هم در کار معامله با اعراب و هم در جهت دادن به جنگهای خویش، در سایهٔ این علم گام برمی‌داشتند. ازجمله اهداف سیاسی هجرت و هجرت دادن دیگران، اسکان اعراب و بیرون آوردن آنها از حالت بداوت و بیابانگردی بود. پس مهاجر از نظر ایشان کسی بود که توحش بداوت را ترک گفته به استقرار شهرنشینی درآمده است[1]. البته لازم نبود که مردم تنها به مدینه هجرت کنند، بلکه کافی بود خود را با یک شهر پیوند دهند تا با امت اسلامی، یعنی گروه مسلمانان، ارتباط داشته باشند. این دسته از اعراب که با شهر رابطه داشتند، یعنی میان ایشان و شهر روابط منظمی برقرار می‌گشت، «اهل بادیهٔ» آن شهر خوانده می‌شدند. یکی از سخنان آن حضرت در بارهٔ قبیلهٔ اسلم که در اینجا منظور اسلم خزاعه باشد اینست: «بنی اسلم، اعرابی نیستند، بلکه ایشان اهل بادیهٔ مایند و ما اهل حاضرهٔ (شهر) آنان. بنابراین ضروری نبود که حضرت تمام شبه جزیره را فتح کند، بلکه ایشان با دست‌گذاردن بر مراکز شهری و تجاری قبایل، به این هدف دست می‌یافتند. راههای تجارت در جزیره به دایره‌ای مانند بود که خط محیط آن از بازارهای عرب، خواه بازارهای نزدیک سواحل دریا یا دور از آنها، می‌گذشت. تمام راههای داخلی نیز به این دایره ختم می‌شد. پس کسی که بر بخش بزرگی از این راههای اساسی تسلط می‌یافت، می‌توانست حیات بسیاری از قبایل و اتحادیه‌های قبیله‌ای راکه آن راهها از سرزمینشان می‌گذشت، به‌خطر اندازد. حال اگر براین شمار، تسلط بر شهرهای بزرگ جزیرةالعرب، بخصوص مکه، مدینه، طائف، خیبر، تیماد، ام‌القری، صعده و صنعاء را نیز بیفزاییم، امکان تسلط بر تمام مردم جزیرةالعرب حتمی می‌شد.

## تغییرات اجتماعی سیاسی قبایل

گذشته از مطالب گفته شده، اندیشهٔ حضرت پیامبر(ص) در بارهٔ یکپارچگی قلمرو اسلامی، تسلط مستقیم بر افرادی که به امت اسلامی

---

۱) جملهٔ مؤلف اندکی مشوش است از اینرو به قرینه ترجمه شد. (مترجم)

۱) این مطلب که «مهاجر از نظر پیامبر(ص) کسی است که توحش بداوت را ترک گفته به استقرار شهرنشینی در آمده است» خالی از ابهام نیست. معنای مهاجر از نظر پیامبر(ص) مسلماًنمی‌تواند با معنای مهاجر در قرآن مجید متفاوت باشد. در قرآن مجید مهاجران کسانی‌اند که به خاطر ایمان آوردن به خدا و رسول، در مکه یا نقاط دیگر حجاز مورد آزار و اذیت مشرکان قرار گرفتند و چون می‌خواستند به ایمان خود وفادار بمانند به مدینه هجرت کردند و به جامعه جدید التاسیس پیامبر(ص) در آنجا پیوستند. انگیزه این مهاجرت که در اغلب موارد با ترک اموال و علائق همراه بوده حفظ ایمان و یاری رساندن به مؤمنان در مدینه بوده است. در آیه ۱۰۰ سورهٔ نسا در قرآن مجید از این مهاجرتها، «مهاجرت به سوی خدا و رسول» تعبیر شده است.

گرچه ترک توحش و استقرار شهرنشینی از ثمرات این مهاجرتهابوده است ولی نمی‌توان گفت از نظر پیامبران مهاجر کسی بوده که با ترک توحش به استقرار شهرنشینی دست می‌یافته است.

می‌پیوستند و به کیش اسلام در می‌آمدند، نبود، بلکه وی، به اعلان انضمام افراد به امت اسلامی و قبول اسلام و پرداختن زکات که گاه بسیار اندک بود و قبیله و گروه به نشانهٔ انضمام به امت اسلام ادا می‌کرد، بسنده می‌فرمود، یعنی هر گروه می‌توانست پس از پذیرفتن اسلام، تا زمانی که خود رضایت دارد،[1] سازمان سیاسی و حتی رئیس خود را به همان شکل سابق حفظ کند. همهٔ جماعات یا واحدهای محلی عرب که نمایندگان خود را به مدینه می‌فرستادند تا به امت اسلام بپیوندند، از طریق قراری مکتوب یا غیر مکتوب به‌این امر دست می‌یافتند؛ حتی‌گاه حضرت پیامبر (ص) این را نیز می‌پذیرفت که آن قبایل همهٔ سیادت و حقوق خود را در منطقهٔ مسکونی خویش حفظ کنند. حضرت پیامبر(ص) هرگز سرزمین کسی را به کس دیگری وا نمی‌گذاشت و یا هرگز زمینی را که متعلق به خود آنان نبود دردستشان باقی نمی‌گذاشت. بدین ترتیب خوب است در فهم این عبارت «بنی‌فلان را زمین فلان به اقطاع داد، که در برنامه‌های آن حضرت(ص) آمده است دقت بیشتری شود. زیرا زمین جزیرةالعرب ملک آن حضرت نبود (که به اقطاع دهد) بلکه هرزمینی به مردم آن سرزمین تعلق داشت. و ایشان در زمینی که ملک ایشان نبود تصرف نمی‌کرد، و درکار خرید و فروش، مردم را از این گونه عمل منع می‌فرمود و فقها نیز این گونه معامله را «بیع غرر» نامیده‌اند. بنابراین منضم شدن به امت اسلامی، هیچ حقی را از هیچکس سلب نمی‌کرد، بلکه مالکیت قبایل را بر زیستگاههایشان مؤکد می‌ساخت و از آن، در مقابل متجاوزان، حمایت می‌کرد. این وضعیت البته برای قبایل یا اتحادیه‌های قبیله‌ای اهمیت فراوان داشت و طبیعتاً سعی داشتند که به آن دست یابند. اما همهٔ این احوال، بعد از جنگهای رده و به پاشدن دولتی مرکزی که ناچار بود از طریق نظامی بر جزءجزء زمینهای امت اسلام (که اینک به یک دولت تبدیل شده بود) سیطره یابد، از میان رفت.

# فتح جزیرةالعرب

## استراتژی و تاکتیک

آخرین نکتهٔ قابل ذکر آنکه وقتی می‌خوانیم حضرت پیامبر(ص) سریه‌ای به نخله گسیل داشت، ناچاریم چنین بفهمیم که پیروزی این سریه در مأموریتی که بر عهده داشت، بدین معناست که سراسر منطقهٔ میان مدینه و نخلهٔ شامی در شمال مکه و تمام افرادی که درآن زندگی می‌کردند، در پیمان مدینه وارد شده بودند. یا، به عبارت دیگر، همهٔ آن سرزمین، جزیی از میهن امت اسلامی، و قبایل ساکن آن هم – در صورت قبول اسلام – جزیی از خود امت گشته بودند. نتیجهٔ این بحث آنکه هر جنگ، اندکی بر وسعت وطن امت اسلامی می‌افزود و هر دسته از مغازی به الحاق ناحیت بزرگی به‌قلمرو اسلام می‌انجامید.

براین اساس نقشهٔ مراحل گسترش قلمرو اسلامی را رسم کرده‌ایم و ۹ مرحله برای آن به تفصیلی که اندکی بعد خواهد آمد، قرار داده‌ایم. ما در شمارش و رقم‌گذاری جنگها به ***مغازی*** واقدی تحقیق مارسدن جونز استناد کرده‌ایم. در آن، نشان داده‌ایم که پیش از سریهٔ سیف‌البحر که به اجماع مورخان سیره، اولین سریه بشمار می‌آید، سریهٔ دیگری هم وجود داشته که عبدالله‌بن جحش رهبری کرده و هدف آن، جنگ با گروهی از قبیلهٔ کنانه، از هم پیمانان قریش که در شمال مدینه و در همسایگی زیستگاه جهینه می‌زیستند، بود. جُهنی‌ها بعد از اینکه حضرت پیامبر(ص) در مدینه مستقر شدند، نزد او رفتند و از جمله سخنانی که میانشان رفت این بود که «با ما عهدی کن تا هم ما ترا ایمن گذاریم هم تو ما را». حضرت پیامبر(ص) عهدی را که خواسته بودند با ایشان بستند و ایشان بی‌آنکه اسلام آورند بازگشتند. وقتی سریه به زیست گاههای کنانیها رسید، مسلمانان دریافتند که شمار آنان از جنگاوران مسلمان بیشتر است، از اینرو بازگشتند و به سرزمین هم پیمانان جهنی خویش پناه بردند. در آنجا اختلاف میانشان درگرفت: گروهی معتقد بودند که بازگشت از مقابل کنانیان کار درستی نبود، اما گروهی دیگر آن اقدام را بجا می‌پنداشتند. بدین سبب امیر سریه، کس نزد حضرت پیامبر(ص) فرستاد و از ایشان پرسید که چه کنند؟ هنگامی که خبر اختلاف مسلمانان به پیامبر رسید، آن حضرت ناخشنود شدند، و نپسندیدند که میان مسلمانان اختلاف افتد. از این رو عبدالله‌بن جحش را در رأس گروهی از مسلمانان گسیل داشتند. بدین‌سان عبدالله اولین امیر در اسلام است. در خبر دیگری آمده است که این اولین باری بود که مسلمانی به نام امیر خوانده می‌شد. در متون کهن چنین نقل کرده‌اند که پس از خروج عبدالله‌بن جحش از مدینه، جُهنی‌ها همه اسلام آوردند. این امر سبب شد که، وی را اولین جنگجو در اسلام باشد و الأحمزةبن عبدالمطلب از عبدالله‌بن جحش به این لقب سزاوارتر است. ما برای اینکه شمارش و رقم‌بندی ***مغازی*** را نزد دیگر مورخان دچار خلل نکنیم، به این سریه رقم صفر داده‌ایم. اینک شرح مراحل گسترش قلمرو اسلامی برحسب شمارش خویش بیان می‌شود و این نقشه را نیز براساس همین حساب ترسیم کرده‌ایم.

**مرحلهٔ اول** – از سریهٔ سیف‌البحر تا سریهٔ نخله (رجب سال ۱ه.ق تا رجب سال ۲ه.ق). در این سریه، مسلمانان بر مدینه و مناطق اطراف آن تسلط کامل یافتند. تعداد جنگهایی که درآن رخ داد به اضافهٔ سریهٔ شمارهٔ صفر که در ابتدا سعدبن ابی‌وقاص و سپس عبدالله‌بن جحش رهبری کردند، ۱۰ جنگ بود.

**مرحلهٔ دوم** – جنگ بدر (۱۷ رمضان سال ۲ه.ق/ ۱۳ مارس ۶۲۴م). در پی آن جنگ، مرکز «امت اسلامی» در حجاز تثبیت شد و بعنوان بزرگترین نیروی نظامی – اجتماعی در جزیرةالعرب استقرار یافت. در این مرحله به غزوه‌ها و سریه‌های متعددی از سریهٔ عصماء

۱) مؤلف تنها به دید اقتصادی بسنده کرده، درست است که پرداخت زکات نشانه مسلمان بودن به حساب می‌آید اما آنچه حضرت رسول (ص) پس از اقرار به وحدانیت از آنان می‌خواست پذیرش احکام عملی اسلام و در رأس آن نماز بود. (دکتر سید جعفر شهیدی)

بنت زید تا جنگ احزاب که پیامبر آن را بـه جـنگ خـندق تـبدیل کـرد، رخ‌داد (۲۵ رمضان سال ۲هـ. ق‌تـا ذیـقعدهٔ سـال ۵هـ. ق/ مـارس ۶۲۴- آوریل ۶۲۷م). غزوهٔ بنی‌قریظه بـلافاصله بـعد از آن رخ داد. از جـملهٔ آن غزوات یکی غزوهٔ احد بود (شـوال سـال ۳هـ. ق/مـارس ۶۲۵م). در ایـن مـرحله‌بود کـه سـیطرهٔ مسـلمانان مـدینه بـرحـجاز تـثبیت شـد و هـمهٔ مجموعه‌های بزرگ یهودی در مدینه، چون بنی‌قینقاع، سپس بنی نضیر و بعد بنی قریظه نابود شدند، و در مدینه از یهودیان، بجز هم‌پیمانان قبایل انصار چیزی باقی نماند. در این مرحله غزوه‌ای علیه سرکشان قـبیله‌های «اعاریب نجد» از جمله اسدبن خزیمه و محارب و بنی لحیان تدارک دیده شد، و نیز یهودیان سرکش و دشمن اسلام سرکوب شـدند. خـلاصه، در نبرد خندق، به وضوح تمام ثابت شد که مسـلمانان مـدینه نـیرومندترین قوای اجتماعی نظامی حجاز و عوالی نجداند و در این حال برتری اسلام و حضرت پیامبر (ص) آن مسلم شد.

**مرحلهٔ سوم** - از سریهٔ عبدالله بن انیس برای نـابودی سـفیان بـن خالدبن نبیج تـا سـریهٔ زیـدبن حـارثه (مـحرم ۶هـ. ق- جـمادی الاخـرهٔ ۶هـ. ق/ژوئن ۶۲۷- اکتبر و نوامبر ۶۲۷م). در همین مرحله بود کـه تـمام عوالی نجد و قبایل آن حتی ضریه، به فرمان در آمدند؛ و نیز قلمرو اسلام حدود ۴۰ میل مربع (۷۰ک. م) به‌طرف شرق گسترش یافت و راه به قلب نجد نیز گشوده گردید، و مسـلمانان بـر راه نـجدیه بسـوی عـراق چـیره شدندو بدین‌سان محاصرهٔ کفار قریش شکل استواری یافت.

**مرحلهٔ چهارم** - از سـریـهٔ حسـمی تـا عـمـرةالـقـضاء (جمادی‌الاخره۶- ذیقعدهٔ۷هـ. ق/ نـوامبر۶۲۷ - مـارس ۶۲۹م). در ایـن مرحله فعالیت نظامی مسلمانان در شمال حجاز متمرکز شد، و ایشان بـه حسـمی و وادی‌القـری و دومـةالجـندل رسـیدند و بـر خـیبر و فـدک و وادی‌القـری اسـتیلا یـافتند؛ و نـیز بـه سـرزمین جـذام و قـضاعـه و سرزمینهای برخی از اعراب نصرانی وارد شدند و ضربات کوبنده‌ای بر آن دسته از قبایل عیلان که با اسلام و با گروههای الیاس بن مـضر، از جـمله کـنانه و قـریش دشـمن بـودند، وارد کـردند. واضـح است کـه حـضرت پیامبر(ص)- در صورتی کـه هـمه چـیز مـهیا مـی‌شد و وقت فـتح مکـه می‌رسید-دیگر توانسته بود هر خطری راکه ممکن بود مدینه و امت اسلام را مورد تعرض قرار دهد، از میان بردارد.

**مرحلهٔ پنجم** - از سریهٔ ابن ابی العوجاء سـلمی تـا فـتح طـائف و ارسـال مأمـوران جـمع صـدقه (ذیـحجهٔ سـال۷هـ ق‌تـا شـوال- ذیـقعدهٔ ۸هـ ق/آوریل -۶۲۹ فوریهٔ ۶۳۰م) در این مرحله مکه فتح شد و گـرویدن سراسر جزیرةالعرب به اسـلام آغـاز گـردید. روشـن است کـه حـضرت پیامبر(ص) در این مرحله به قصد تدارک فتح مکه، همهٔ توجه خویش را روی قبایل بلی و جذام و بهراء و لخم و قضاعه از مسیحیان روم و غطفان و بنی‌سلیم که از آشوبگران بدوی حجاز بشمار می‌آمدند و نیز اعراب نجد متمرکز می‌کردند.

**مرحلهٔ ششم** - از سریهٔ عیینةبن حصن علیه بـنی تـمیم تـا سـریهٔ شعیبه (محرم ۹ هـ. ق- ربیع الثانی ۹ هـ. ق/آوریل-مه ۶۳۰ تا ژوئیه -اوت ۶۳۰م). مـهمترین امـری کـه درایـن مـرحـله رخ داد، پـیوستن مـجموعهٔ اتحادیه‌های بنی‌تمیم بـه‌اسـلام، بـرای فـتح راه شـرقی و جـنوب شـرقی جزیرةالعرب بود، و این مرحله باگسترش تسلط امت اسلامی بر شعیبه که بندر حجاز بود، و نیز تهامه پایان پذیرفت.

**مرحلهٔ هفتم** - از سریهٔ حضرت علی‌بن ابیطالب (ع) بـه قـلس تـا غزوهٔ تبوک و دومةالجندل (شوال ۹ هـ. ق‌تا رجب- رمضان ۹هـ. ق/ژوئیه- اوت ۶۳۰ تا نوامبر- دسامبر ۶۳۰م). در این مرحله برما آشکـارمی‌شودکه حضرت پیامبر(ص) بعد از اینکه مکه را فتح کردند و راه شرق و جـنوب شرقی جزیره را نیز گشودند، برآن شدند که شمال جـزیره رامـطیع خـود سازند و بر فتوحات تازه دست یابند و سیطرهٔ امت مسـلمان مـدینه را تـا دورترین قبایل، از جمله اعراب نصرانـی و مـتفرعات قـضاعه گسـترش دهند. اقدام آن حضرت بدان جهت صورت گـرفت کـه بـرای مسـلمانان راهی راکه فتوحات باید پس از وی پیش گیرد آشکار سازند. این مرحلـه بـا حج گزاردن ابوبکر که نخستین حـج در اسـلام بـود، بـه پـایان رسـید. همین‌جا بود که حضرت علی‌بن ابیطالب (ع) سورهٔ برائت را نزدیک کعبه قرائت‌کرد و در آن اعلان داشت که تاچهار مـاه‌بعد، دیگـر بت‌پـرستی در جزیرةالعرب وجود نخواهد داشت.

**مرحلهٔ هشتم** - از سریهٔ خالدبن ولید به‌یمن تا سریهٔ اُسامةبن زید، و حجةالوداع هم در میان آن دو واقع می‌شود. درٓاین مرحله شـعائر حـج تثبیت شد، شیوه‌های عبادت در اسلام مشخص گشت، و خداوند دین و نعمت خود را برتمام افراد بشر کامل گردانید (ربیع الاول ۱۰- ربیع الاول ۱۱هـ ق/ ژوئیه ۶۳۲ - ژوئـیه ۶۳۳م). ایـن ، آخـرین مـرحـله از مـراحـل گسترش مسلمانان مدینه است که تا رحـلت پـیامبر(ص) ادامـه مـی‌یابد. سریهٔ اسامةبن زید اندکی پیش از آخرین بیماری آن حضرت تدارک دیده شد، اما تا پیش از رحلت پیامبر(ص) و خلافت ابوبکر اقدامـی صـورت نگرفت.

کار اساسی در این مرحله، همانا فتح یمن به دست حضرت علی‌بن ابیطالب (ع)، فتح جنوب و جنوب شرقی جزیرةالعـرب و شکـل نـهایی یافتن شعائر حج بود.

**مرحلهٔ نهم** - در این دوره، اسلام همچنان گسـترش مـی‌یافت تـا تمام جزیرةالعرب را دربرگرفت و نفوذ آن به مرزهای خارج آغاز شد. این مرحله در محرم سال ۱۱هـ ق/ ژوئیه ۶۳۲م آغاز شد و بی‌گمان تا روزی که دین خدا جهان را فراگیرد، ادامه خواهد یافت. هنگامی که مـا در تـفصیل مراحل گسترش تأمل مـی‌کنیم، بـه وضـوح درمـی‌یابیم کـه مـجموعهٔ آن

اقدامات، اقدام واحدی بیش نبود که حضرت پیامبر (ص) پس از هجرت خویش تا زمانیکه زنده بودند در مراحلی گوناگون طرح ریزی کردند. اما این حقیقت از نظر سیره‌نویسان دور مانده است، شاید علت آن باشد که تا نقشه‌ای رسم نمی‌کردند و حرکت گسترش را در آن پی نمی‌گرفتند، حقیقت نمی‌توانست آشکار گردد. ترسیم نقشه بـه علّت تعیین جهت غزوات و اهداف آنها مشکل بود. به هرحال نتیجهٔ عدم توجه به آن حقیقت این بود که مورخان برخی از غزوات را واکنش تلقی می‌کردند نه اقدام صریح. اما درست نیست که بگوییم حضرت پیامبر (ص) نیز بـه همان شیوه‌های معمول دیگر مردم اقدام می‌کرد، زیرا وی حامل رسالتی بزرگ بود، یعنی می‌بایست امّت اسلام را به وجود می‌آورد و پیش از رحلت خود، او را آمادهٔ آن می‌ساخت که دین اسلام را در جهان بپراکند.

## نقشه ۵۵

## جنگهای رده در روزگار ابوبکر

همینکه ابوبکر به خلافت رسید، حرکت رده آغاز شد، اما نمی‌توان همهٔ این جنبشها را ارتداد از اسلام خواند، بلکه مرتدان واقعی، تنها کسانی بودند که در دیار طیء و اسد و حنیفه و تمیم و نیز یمن از پیامبران دورغین پیروی می‌کردند. اما بقیهٔ اعراب چنین می‌پنداشتند کـه صدقه را تنها می‌بایست به حضرت پیامبر (ص) داد، چراکه خداوند در قرآن بـه وی چنین فرموده است: «**خذمن اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بهاوصل علیهم**». اما ابوبکر بعنوان خلیفهٔ معتقد بود کـه می‌بایست سهم خدا و رسولش را از صدقات برگیرد، زیرا صدقه، یکی از حقوق امت مسلمان و رمز یگانگی او است، از این رو، آنچنانکه در نقشه نمودار است، بی‌درنگ لشگری گسیل داشت و جنبش رده را فرو نشاند. البته منابع ما، راههایی را که لشکریان رده طی کردند، روشن نساخته‌اند، ما نیز ناچار حملاتی راکه به قصد سرکوبی اهل رده انجام گرفت، بصورت اشکالی توضیحی، آنچنانکه روی نقشه ملاحظه می‌کنید، رسم کرده‌ایم.

## تبارنامه‌ها

فهم حقایق تاریخ عرب ممکن نیست مگر اینکه تبارنامه‌ها را پی‌بگیریم، زیرا تبارنامه، نقشه‌ای است بشری که رابطهٔ میان قبایل و نیز اشخاص را تصویر می‌کند و هنگام قرائت کتابهای انساب، فهم تبار قبایل و درک روابط بشری راکه در زندگانی عرب از اهمیت عظیمی برخوردار است برما آسان می‌سازد. از اینرو لازم آمد که ماآن رابه‌صورت جدول درآوریم. بنابراین تبارنامه‌ها را از منابع اصلی استخراج کردیم و در جدولهایی منظم نهادیم، بدینسان کـه نخست اتحادیه‌ها و جماعتهای بزرگ قبیله‌ای را آوردیم و سپس با مراعات درجهٔ اهمیت، کوچکترها را ذکر کردیم تا سرانجام به شخصیتهای بزرگی که آفرینندهٔ حوادث تاریخی بودند رسیدیم. این جدولها تنها تبارنامه نیست، بلکه دو گونه اطلاعات جنبی هم دربردارد: یکی پیوندهای نسبی و سببی از ناحیهٔ زنان است؛ زیرا جدولهای معمول صرفاً پیوندهای قبایل از طریق مردان یا سلسله نسبت مردان را به نمایش در می‌آورد. دیگری آنست که ما، اقدامات چشمگیری راکه در شاخه‌ای پدیدار گشته و بر ارزش آن خاندان یا شاخه افزوده و اهمیتش را آشکار ساخته، باز نموده‌ایم.

همهٔ خطوط اصلی جدولها با رنگ سیاه است مگر خط نسب شریف نبوی - ستون نسب نامه - که با رنگ سبز از کنانةبن خزیمه تا حضرت محمد صلوات‌الله‌علیه‌وآله رسم شده است. همچنین پیوندهای مادری و آنهایی راکه از ازدواج فرزندان پسر و یا دختر حاصل شده، با رنگ قرمز رسم کرده‌ایم.

## مآخذ:


**ابواسحاق ابراهیم الحربی**، *کتاب المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره*، به کوشش شیخ حمدالجاسر؛

**واقدی**، *مغازی رسول‌الله(ص)*؛ ابراهیم رفعت، *مرآة الحرمین*؛

**مونتگمری وات**، *محمد فی مکه*؛ شیخ محمد سمیرفارس، *التکوین المعاری و الحضری لمدن الحج*.

# فصل ششم

# فتوحات اسلامی

## شرح نقشه‌ها

۵۶ - پیوند بین غزوات حضرت پیامبر اکرم (ص) و فتوحات اسلامی در عصر راشدین

۵۷ - سرزمین شام و جزیره، در عصر بیزانس و پیش از فتوحات اسلامی

۵۸ - ۵۹ - فتوحات شام

۶۰ - سرزمین شام، نقشهٔ مواضع و اعلام جغرافیایی و تاریخی پس از فتوحات اسلامی

۶۱ - عراق، نقشهٔ مواضع و اعلام جغرافیایی و تاریخی بعد از فتوحات اسلامی

۶۲ - فتوحات عراق تا جنگ نهاوند

۶۳ - فتوحات مسلمانان در ایران و آذربایجان و ارمنستان و ماوراءالنهر پس از جنگ نهاوند

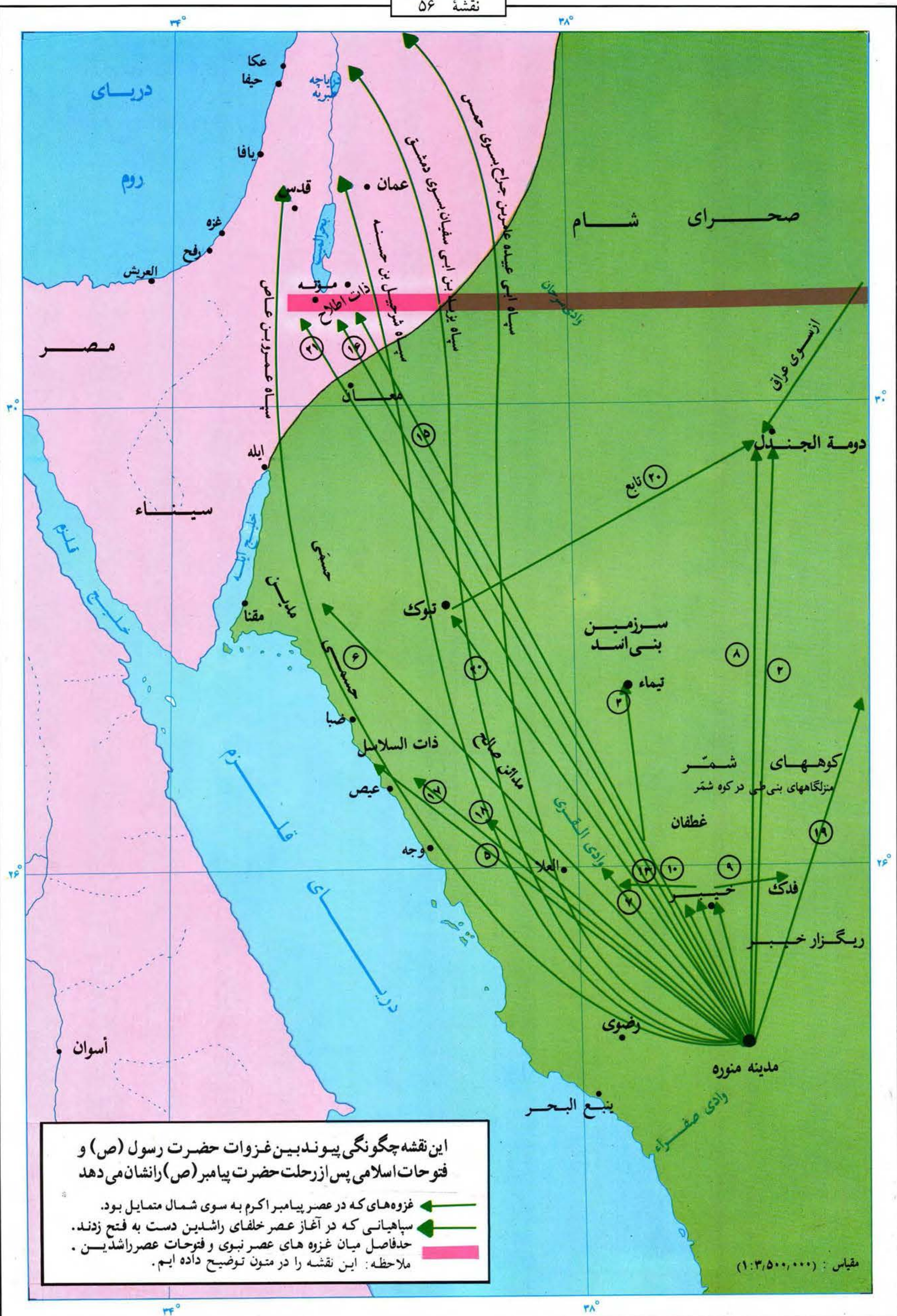
۶۴ - فتوحات قتیبةبن مسلم و محمدبن قاسم

۶۵ - فتوحات مصر و نوبه

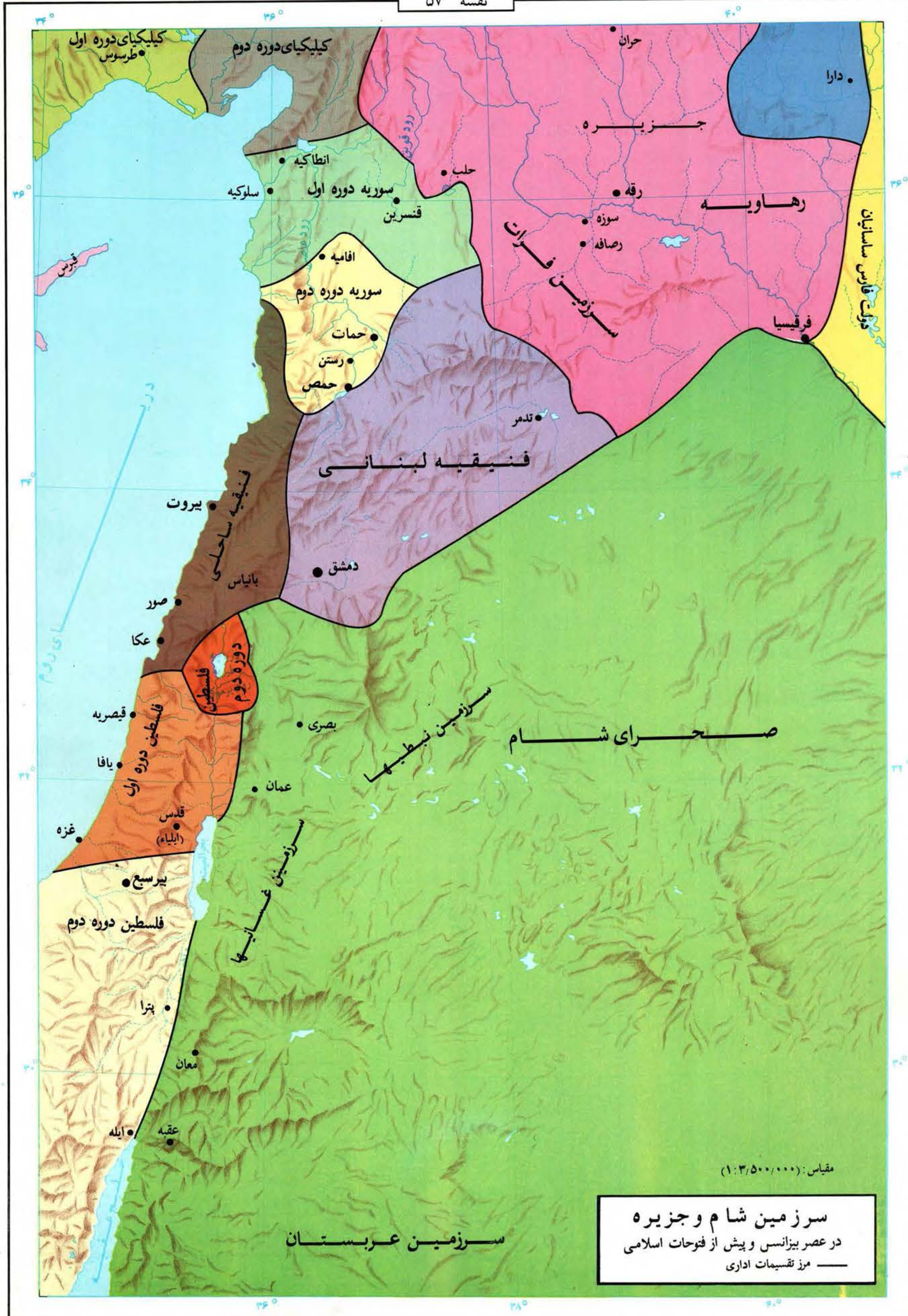
۶۶ - ۶۷ - فتوحات مسلمانان در مغرب

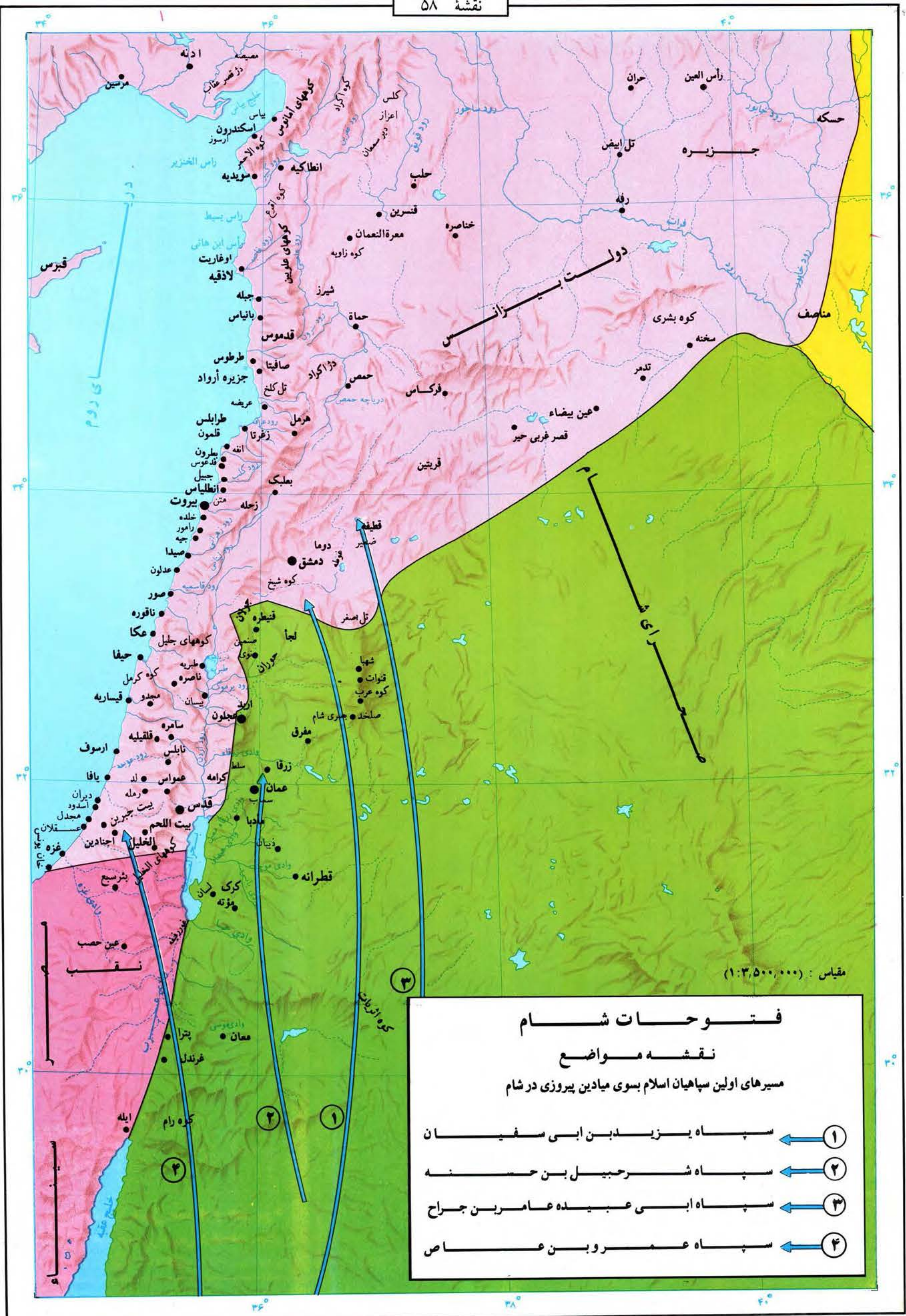
۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - فتح اندلس

۷۱ - فتوحات مسلمین در گل (غاله=فرانسه)



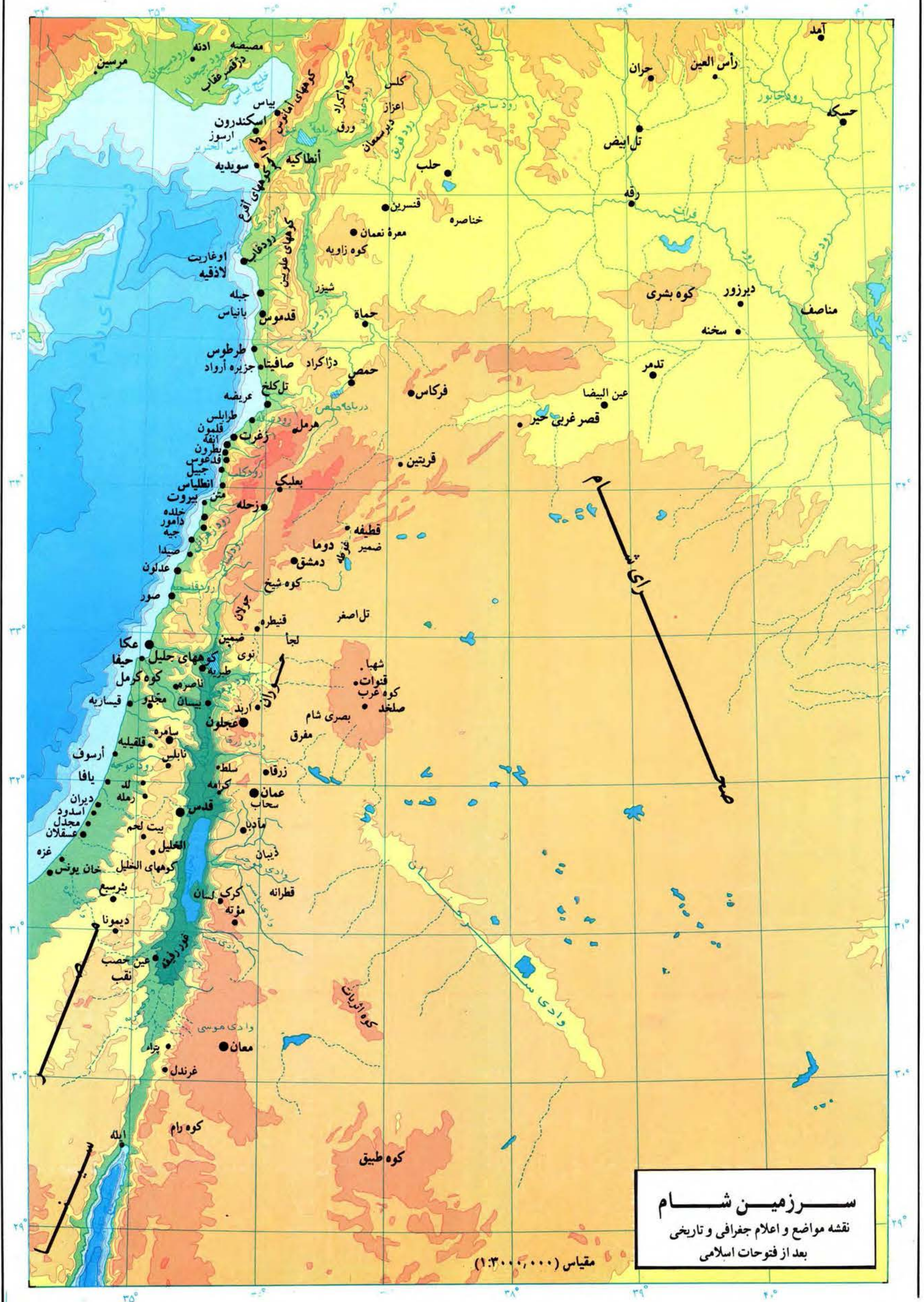
۳۴°
۳۸°
۳۰°
۲۶°
عکا
حیفا
دریاچه طبریه
دریـــای
روم
یافا
قدس
عمان
غزه
رفح
العریش
صحـــــرای شـــــام
موته
ذات اطلاح
وادی سرحان
مصـــــر
سپاه عمرو بن عاص
سپاه شرحبیل بن حسنه
سپاه یزید بن ابی سفیان بسوی دمشق
سپاه ابی عبیده عامر بن جراح بسوی حمص
ازسوی عراق
معان
دومة الجنـدل
ایله
سینـــــاء
تابع
تبوک
مقنا
مدین
حسمی
سـرزمـیـن بنـی اسـد
تیماء
ضبا
ذات السلاسل
مدائن صالح
کوهـــهـای شـمّـر
منزلگاههای بنی طی در کوه شمّر
عیص
غطفان
وادی القری
وجه
العلا
فدک
خیبر
ریـگـزار خـیـبـر
دریـــای ســرخ
رضوی
أسوان
مدینه منوره
ینبع البحر
وادی صفـراء
این نقشه چگونگی پیوند بین غزوات حضرت رسول (ص) و فتوحات اسلامی پس از رحلت حضرت پیامبر (ص) را نشان می دهد
غزوه‌هـای کـه در عصر پیـامبر اکرم به سوی شمال متمایل بود.
سپاهیـانی کـه در آغاز عصر خلفای راشدین دست به فتح زدند.
حدفاصل میان غزوه هـای عصر نبوی و فتوحات عصر راشدیـن .
ملاحظه: این نقشه را در متون توضیح داده ایم.
مقیاس : (۱:۳,۵۰۰,۰۰۰)

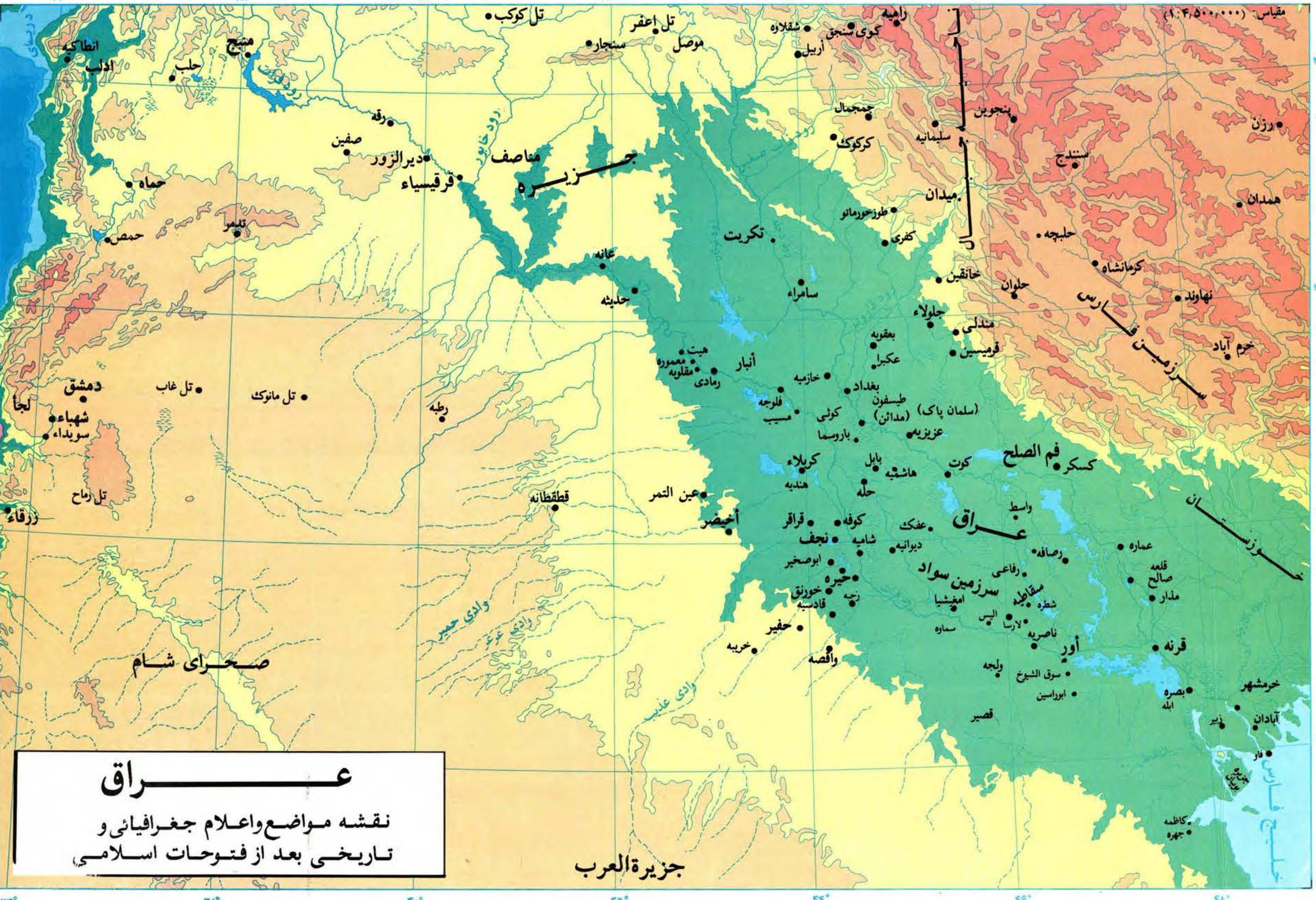

کیلیکیای دوره اول
طرسوس
کیلیکیای دوره دوم
حران
دارا
جـــزیـــره
انطاکیه
حلب
سلوکیه
سوریه دوره اول
قنسرین
رقه
رهـــاویـــه
سوزه
رصافه
سرزمین فرات
دولت فارس ساسانیان
قبرس
افامیه
سوریه دوره دوم
حمات
رستن
حمص
فرقیسیا
تدمر
فنیقیه لبنانی
بیروت
فنیقیه ساحلی
دمشق
بانیاس
صور
عکا
فلسطین دوره دوم
قیصریه
فلسطین دوره اول
بصری
صحرای شام
سرزمین نبطیها
یافا
عمان
قدس
(ایلیاء)
غزه
سرزمین غسانیها
بیرسبع
فلسطین دوره دوم
پترا
معان
ایله
عقبه
مقیاس: (۱:۳/۵۰۰/۰۰۰)
سرزمین شام و جزیره
در عصر بیزانسی و پیش از فتوحات اسلامی
مرز تقسیمات اداری
سرزمین عربستان



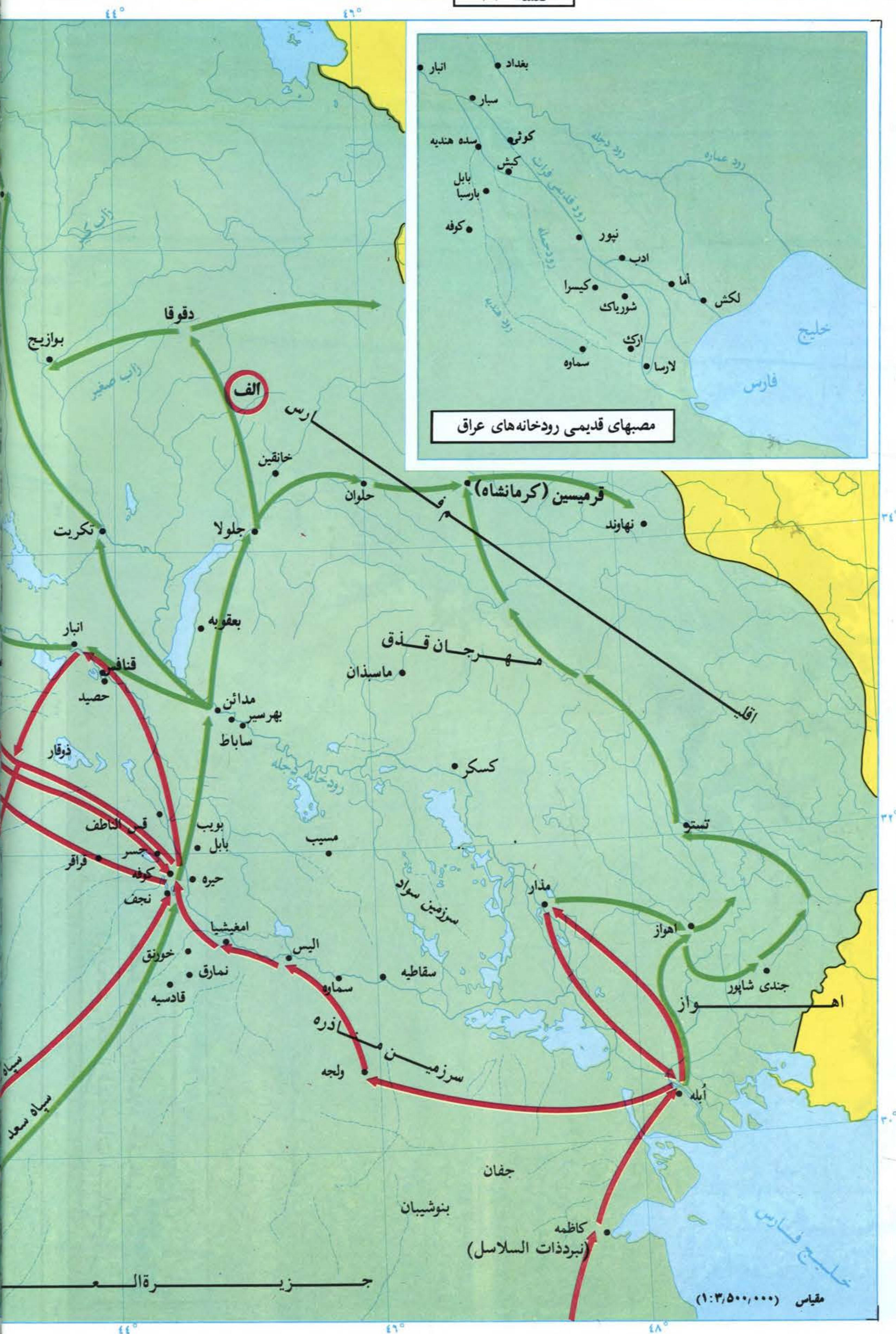
فتوحات شام
نقشه مواضع
مسیرهای اولین سپاهیان اسلام بسوی میادین پیروزی در شام
۱ سپاه یزید بن ابی سفیان
۲ سپاه شرحبیل بن حسنه
۳ سپاه ابی عبیده عامر بن جراح
۴ سپاه عمرو بن عاص
مقیاس : (۱:۳,۵۰۰,۰۰۰)
دولت بیزانس
صحرای شام
نقب
دریای روم
جزیره
قبرس
ادنه
مرسین
مصیصه
اسکندرون
انطاکیه
سویدیه
حلب
قنسرین
معرة‌النعمان
خناصره
حماة
حمص
فرکاس
تدمر
سخنه
مناصف
حسکه
رأس العین
حران
تل ابیض
رقه
لاذقیه
اوغاریت
جبله
بانیاس
قدموس
طرطوس
صافیتا
جزیره أرواد
طرابلس
قلمون
زغرتا
هرمل
بعلبک
زحله
انطلیاس
بیروت
صیدا
عدلون
صور
ناقوره
عکا
حیفا
کوههای جلیل
طبریه
ناصره
قیساریه
مجدو
بیسان
سامره
قلقیلیه
نابلس
ارسوف
یافا
عمواس
رمله
قدس
بیت جبرین
بیت اللحم
الخلیل
اجنادین
عسقلان
غزه
بئرسبع
عین حصب
دمشق
دوما
قطیفه
تل اصفر
قنیطره
لجأ
حوران
شهبا
قنوات
صلخد
مفرق
عجلون
زرقا
عمان
مادبا
قطرانه
کرک
مؤته
پترا
معان
غرندل
ایله
کوه رام
عین بیضاء
قصر غربی حیر
قریتین
کوه بشری
کوه زاویه
شیرز


فتح شام
۵ رجب ۱۵ھ / ۱۲ اوت ۶۳۶ م
سپاهیان اسلام به رهبری خالدبن ولید در اجنادین گرد آمدند و درآنجا سپاهیان روم را شکست دادند ۲۷ جمادی الاولی ۱۳ ھ / ۳۰ ژویه ۶۳۴ م.
مسلمانان بسوی دمشق حرکت کردند و آنرامحاصره کردند
رومیان سپاه خویش را بسوی بیسان روانه کردند.
ومسلمانان به سرکردگی ابوعبیده ابن جراح ازدمشق بسوی ایشان روانه شده،آنجاشکستشان دادند
۲۸ ذیقعده ۱۳ھ / ۱۳ ژانویه ۶۳۵ م
مسلمانان بسوی حصار دمشق برگشتند و آنرا فتح کردند
۱۵ رجب ۱۴ ھ / ۳ سپتامبر ۶۳۵ م
مسلمانان از دمشق بسوی حمص حرکت کردند وآنرا فتح نمودند ۲۱ ربیع الاخر ۱۵ھ / مه ۶۳۶ م
رومیان سپاه عظیمی به جنوب دمشق روانه کردند،مسلمانان به سمت جنوب عقب نشینی کردند و آنگاه در یرموک بارومیان مواجه گردیدند. سپاه روم به سختی تمام شکست خورده
۵ رجب ۱۵ ھ / ۱۲ اوت ۶۳۶ م
طرطوس
اسکندرون
انطاکیه
سویدیه
دابق
حلب
حران
جزیره
رقه
صفین
رصافه
قنسرین
ادلب
سرمین
قسطل
معرة نعمان
لاذقیه
قبرس
سوی
کواشل
قرقیسیاء
حدیثه
بانیاس
حماة
سلمیه
رکه
طرطوس
حمص
تدمر
سپاه خالد که از عراق روانه یرموک است
طرابلس
جبیل
بیروت
بعلبک
قطیفه
نبک
قراقر
سماوه
صیدا
دمشق
صور
جابیه
مرج صفر
حیفا
طبریه
بصری
صحرای شام
ناصره
یرموک
بیسان
قیساریه
فحل
نابلس
یافا
رمله
عمواس
عمان
ذات اطلاح
بیت المقدس
عسقلان
غزه
اجنادین
خلیل
بلقاء
داثن
کرک
مؤته
عربه
مصر
پترا
معان
غرندل
ایله
عقبه
سینا
حقل
تبوک
صحرای نفود


سرزمین شام
نقشه مواضع و اعلام جغرافی و تاریخی
بعد از فتوحات اسلامی
مقیاس (۱:۳،۰۰۰،۰۰۰)
آمد
رأس العین
حران
حسکه
تل ابیض
رقه
حلب
قنسرین
خناصره
معرهٔ نعمان
کوه زاویه
دیرزور
کوه بشری
سخنه
مناصف
تدمر
عین البیضا
قصر غربی حیر
فرکاس
حمص
حماة
شیزر
قریتین
بعلبک
هرمل
قطیفه
ضمیر
دوما
دمشق
کوه شیخ
تل اصفر
قنیطره
لجأ
شهبا
قنوات
کوه عرب
صلخد
بصری شام
مفرق
زرقا
عمان
سحاب
مأدبا
ذیبان
قطرانه
کرک
مؤته
معان
بتراء
غرندل
کوه رام
ایله
کوه طبیق
مرسین
ادنه
مصیصه
بیاس
اسکندرون
ارسوز
سویدیه
انطاکیه
اعزاز
ورق
کلس
اوغاریت
لاذقیه
جبله
بانیاس
قدموس
طرطوس
صافیتا
جزیره أرواد
تل کلخ
عریضه
طرابلس
قلمون
زغرتا
بترون
جبیل
انطلیاس
بیروت
زحله
خلده
دامور
جیه
صیدا
عدلون
صور
عکا
حیفا
کوه کرمل
کوههای جلیل
طبریه
ناصره
بیسان
مجدو
قیساریه
عجلون
اربد
سامره
قلقیلیه
نابلس
أرسوف
یافا
لد
رمله
کرامه
سلط
قدس
بیت لحم
الخلیل
کوههای الخلیل
دیران
اسدود
مجدل
عسقلان
غزه
خان یونس
بئرسبع
دیمونا
عین حصب
نقب
وادی موسی
وادی سرحان



عراق
نقشه مواضع واعلام جغرافیائی و تاریخی بعد از فتوحات اسلامی
مقیاس: (۱:۴،۵۰۰،۰۰۰)
خلیج فارس
سرزمین فارس
خوزستان
عراق
جزیره
جزیرة العرب
صحرای شام
سرزمین سواد
فم الصلح
انطاکیه
ادلب
حلب
منبج
تل کوکب
تل اعفر
سنجار
موصل
شقلاوه
اربیل
کوی سنجق
راهیه
رقه
صفین
دیرالزور
قرقیسیاء
مناصف
حماه
حمص
تدمر
دمشق
شهباء
سویداء
لجا
زرقاء
تل رماح
تل غاب
تل منوک
رطبه
قطقطانه
عانه
حدیثه
هیت
معموره
مقلوبه
رمادی
انبار
تکریت
سامراء
جمجمال
کرکوک
سلیمانیه
پنجوین
سنندج
رزن
همدان
میدان
طوزخورماتو
کفری
حلبچه
کرمانشاه
خانقین
حلوان
نهاوند
جلولاء
مندلی
قوریسین
خرم آباد
بعقوبه
عکبرا
خازمیه
بغداد
طیسفون
(مدائن)
(سلمان پاک)
فلوجه
مسیب
کوثی
باروسما
عزیزیه
کربلاء
هندیه
بابل
هاشمیه
حله
کوت
کسکر
واسط
عین التمر
اخیضر
قراقر
کوفه
نجف
شامیه
عفک
دیوانیه
ابوصخیر
حیره
خورنق
زنجیه
قادسیه
رفاعی
رصافه
سقاطیه
شطره
امقیشیا
الیس
لارسا
سماوه
ناصریه
اور
عماره
قلعه صالح
مدار
قرنه
حفیر
خریبه
واقصه
ولجه
سوق الشیوخ
ابوراسین
قصیر
بصره
ابله
زبیر
خرمشهر
آبادان
فاو
کاظمه
جهره
وادی حمیر
وادی عرعر
وادی عذیب
رود خابور



مصبهای قدیمی رودخانه‌های عراق
بغداد
انبار
سبار
کوثی
سده هندیه
کیش
بابل
بارسبا
کوفه
نپور
ادب
أما
لکش
کیسرا
شورپاک
ارک
لارسا
سماوه
خلیج فارس
دقوقا
بوازیج
الف
خانقین
حلوان
قرمیسین (کرمانشاه)
نهاوند
تکریت
جلولا
بعقوبه
انبار
قنافر
حصید
مهرجان قذق
ماسبذان
مدائن
بهرسیر
ساباط
ذوقار
کسکر
تستر
بویب
بابل
مسیب
قس الناطف
جسر
فراقر
کوفه
حیره
نجف
مذار
اهواز
امغیشیا
الیس
خورنق
نمارق
قادسیه
سماوه
سقاطیه
جندی شاپور
سرزمین سواد
اهواز
سرزمین مناذره
ولجه
أبله
سپاه سعد
جفان
بنوشیبان
کاظمه
(نبردذات السلاسل)
جزیرة العرب
خلیج فارس
مقیاس (۱:۳٫۵۰۰٫۰۰۰)

دولت روم

دریای روم

ماردین
نصیبین
رها
رأس العین
حران
موصل
انطاکیه
حلب
باب
سنجار
أدلب
ج
ب
رقه
ثنی
رضاب
فراض
حماة
قرقیسیاء
جزیره
حمص
عانه
تدمر
مرج راهط
بعلبک
حدیثه
رود فرات
دمشق
هیت
مصیخ
صحرای شام
عین التمر
وادی عرعر
بازگشت سپاه خالد برای فتح دومة الجندل
خالدبن ولید
دومة الجندل
عرب

# فتوحات عراق

تاجنگ نهاوند سال ۲۱ هجری

**فتوحات خالد (از محرم تا صفر سال ۱۲ه‍ /مارس تا آوریل ۶۳۳م**

۱ - کاظمه ۲ - ابله ۳ - مذار
٤ - وجه ٥ - ألیس ٦ - أمغیشیا
۷ - حیره ۸ - انبار ۹ - عین التمر
۱۰ - دومة الجندل ۱۱ - فراض ۱۲ - رضاب
۱۳ - بسوی شام.

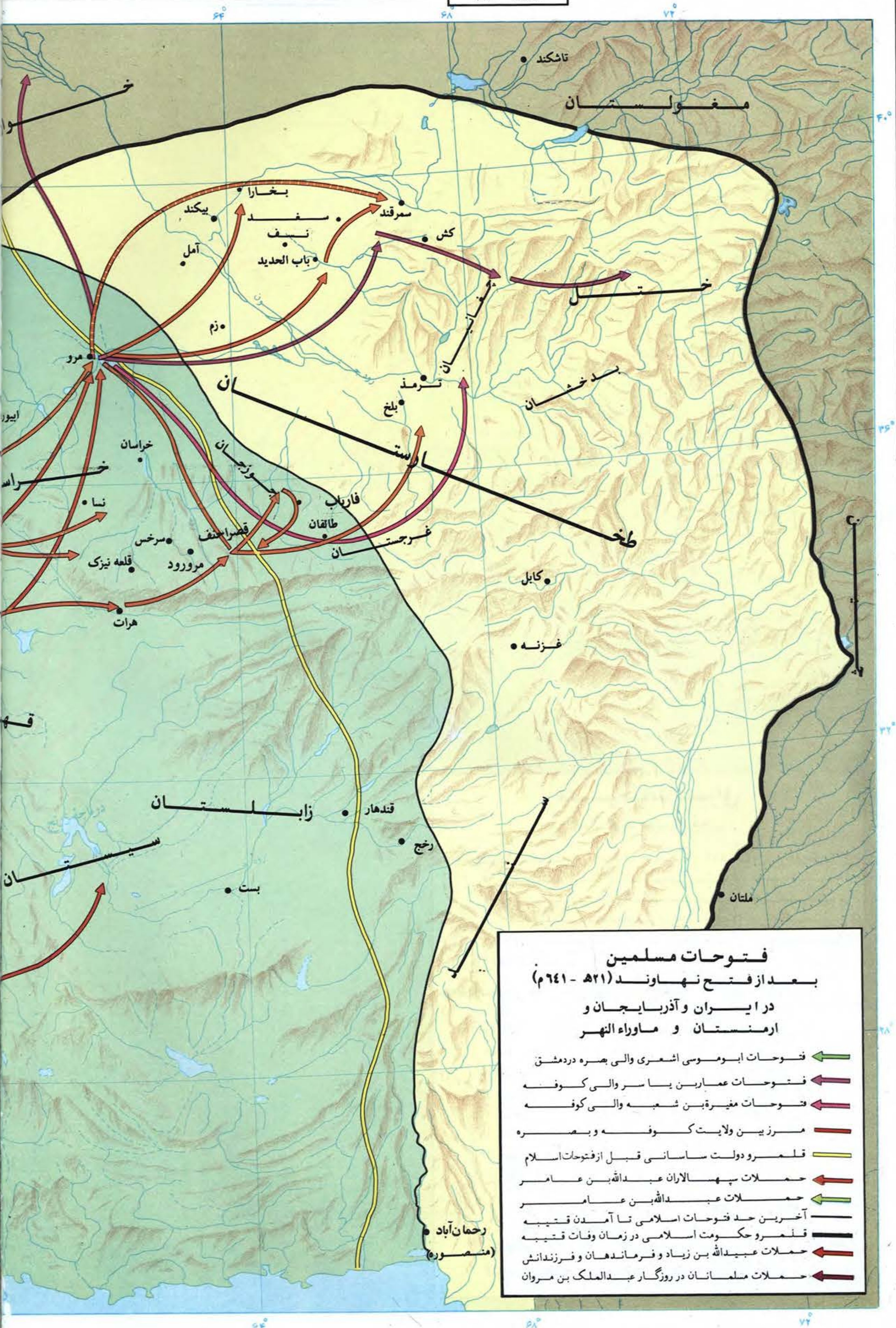
**فتوحات سعد بن ابی وقاص و سرکردگانش**

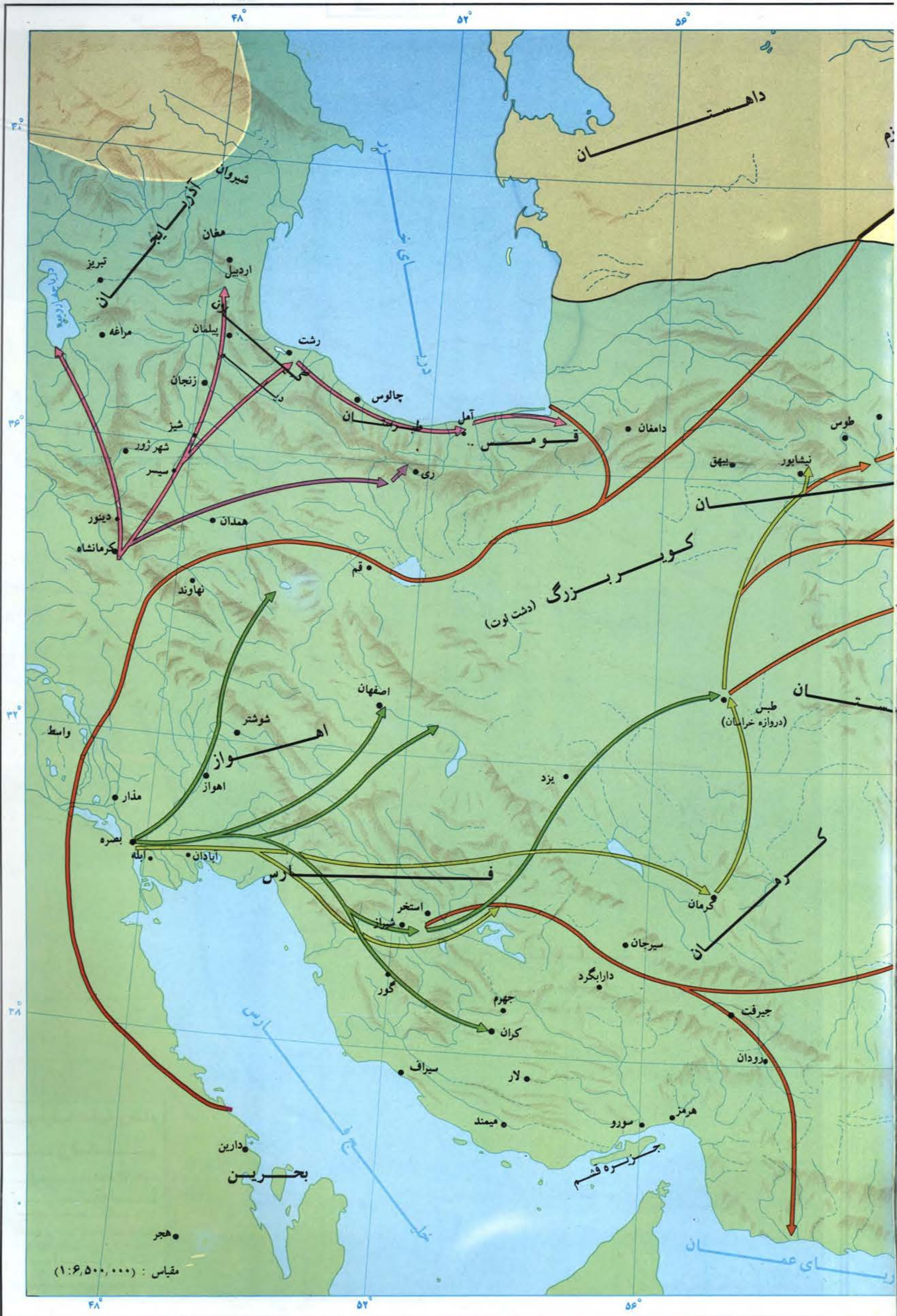
۱ - قادسیه ۲ - مدائن - صفر ۱٦ه‍ ./مارس ٦۳۷م.
۳ - جلولا - ذالقعده ۱٦ه‍ ./ نوامبر ٦۳۷م. ٤ - حلوان
٥ - دقوقا ٦ - بوازیج ۷ - شهر زور
۸ - قرقیسیاء ۹ - حران . ۱۰ - رأس العین .
۱۱ - ماردین ۱۲ - تکریت - جماد الاول ۱٦ه‍ . / ژوئن ٦۳۷م.
۱۳ - موصل ١٤ - قرمیسین (کرمانشاه) ۱٥ - اهواز.
۱٦ - تستر ۱۷ - مهرجان قذق.
۱۸ - نهاوند - محرم ۱۹ه‍ ./ ژانویه ٦٤۰م.

بعدازفتح حلوان مسلمین دریک زمان به چند شعبه تقسیم شدندونقاط زیررافتح کردند.

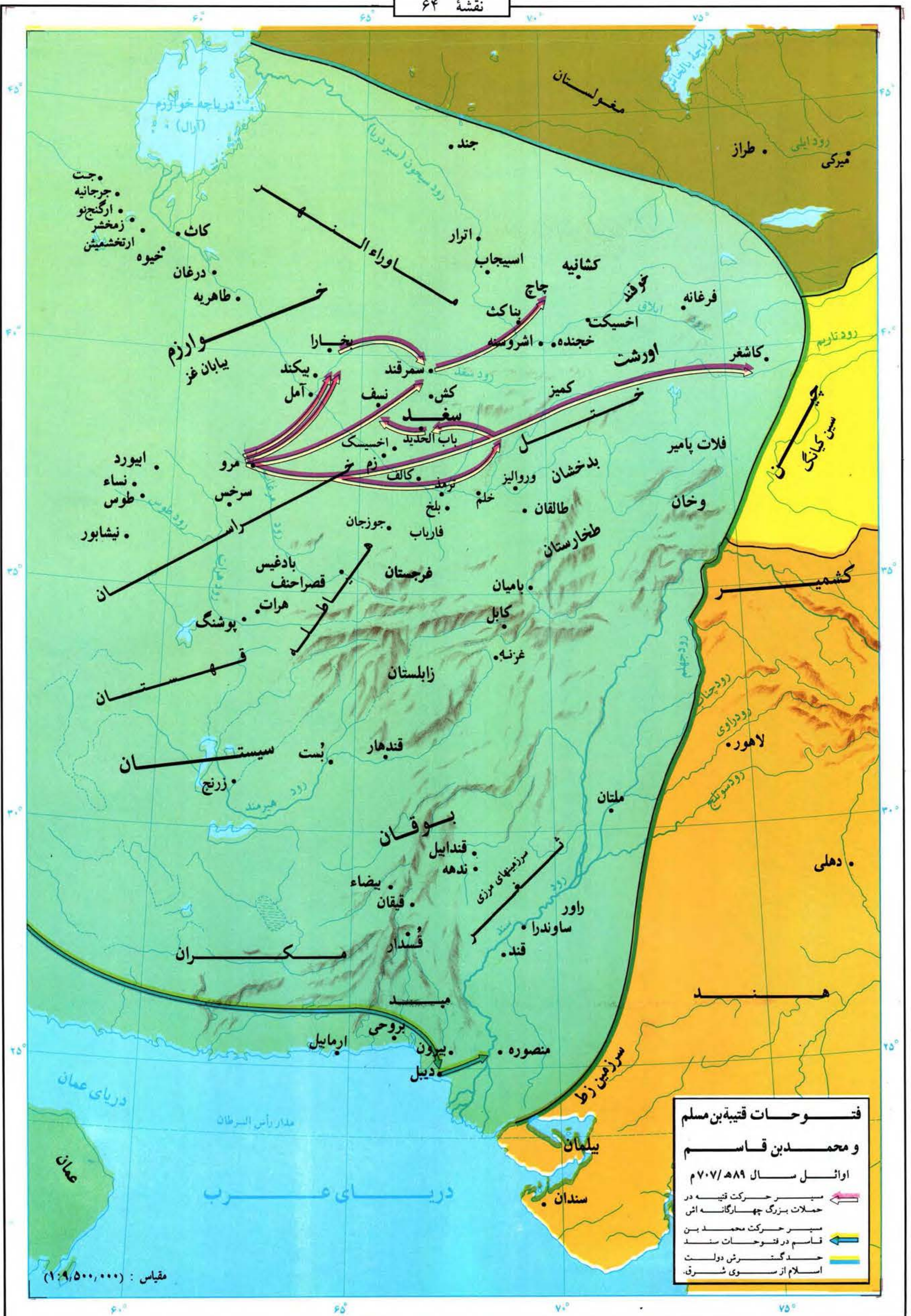
منطقه الف = ۷،۶،۵ منطقه ب = ۱۳،۱۲
منطقه ج = ۱۱،۱۰،۹،۸

و نیز نیروهای دیگری از بصره حرکت کردند و اهواز را در سال ۱۵ و تستر را در سال ۱۶ گشودند پس ازآن به کرمانشاه رفتند تا به نیروهای کوفه بپیوندند و با آنها به نهاوند بروند


فتوحات مسلمین
بعد از فتح نهاوند (۲۱هـ - ٦٤١م)
در ایران و آذربایجان و
ارمنستان و ماوراء النهر
فتوحات ابوموسی اشعری والی بصره دردمشق
فتوحات عماربن یاسر والی کوفه
فتوحات مغیرةبن شعبه والی کوفه
مرز بین ولایت کوفه و بصره
قلمرو دولت ساسانی قبل ازفتوحات اسلام
حملات سپهسالاران عبدالله‌بن عامر
حملات عبدالله‌بن عامر
آخرین حد فتوحات اسلامی تا آمدن قتیبه
قلمرو حکومت اسلامی در زمان وفات قتیبه
حملات عبیدالله بن زیاد و فرماندهان و فرزندانش
حملات مسلمانان در روزگار عبدالملک بن مروان
تاشکند
مغولستان
بخارا
بیکند
سغد
نسف
سمرقند
کش
آمل
باب الحدید
ختل
زم
مرو
ترمذ
بلخ
بدخشان
خراسان
جوزجان
فاریاب
طالقان
نسا
سرخس
قصراحنف
مروورود
قلعه نیزک
غرجستان
هرات
طخارستان
کابل
غزنه
زابلستان
قندهار
رخج
سیستان
بست
ملتان
رحمان‌آباد
(منصوره)



داهستان
آذربایجان
شیروان
مغان
تبریز
اردبیل
مراغه
پیلمان
رشت
زنجان
چالوس
طبرستان
آمل
قومس
دامغان
طوس
نیشابور
بیهق
شیز
شهرزور
سیسر
ری
همدان
دینور
کرمانشاه
قم
نهاوند
کویر بزرگ (دشت لوت)
اصفهان
شوشتر
اهواز
واسط
مذار
بصره
ابله
آبادان
فارس
یزد
طبس (دروازه خراسان)
کرمان
استخر
شیراز
سیرجان
دارابگرد
گور
جهرم
کران
جیرفت
رودان
سیراف
لار
هرمز
سورو
میمند
جزیره قشم
دارین
بحرین
هجر
دریای عمان
مقیاس : (۱:۶,۵۰۰,۰۰۰)

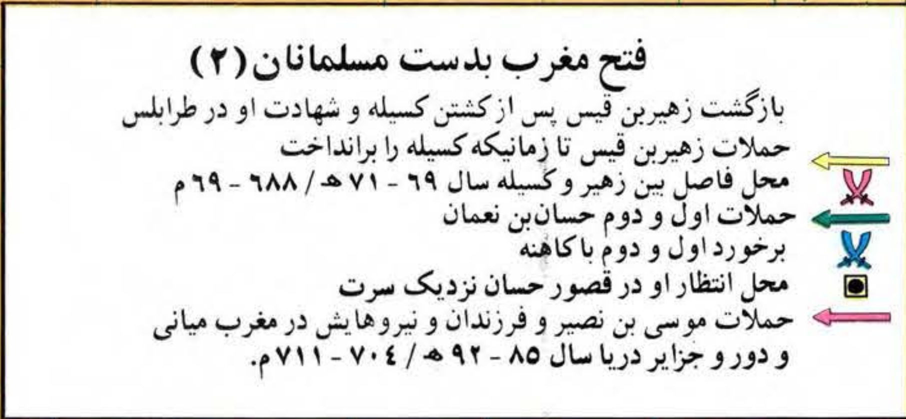

فتـــوحـــات قتیبة‌بن مسلم
و محمـــد بن قـــاســـم
اوائـــل ســـال ۸۹هـ/۷۰۷م
مسیـــر حـــرکت قتیبـــه در حملات بـــزرگ چهـــارگانـــه اش
مسیـــر حـــرکت محمـــد بـــن قـــاسم در فتـــوحـــات سنـــد
حـــد گستـــرش دولـــت اســـلام از ســـوی شـــرق.
مقیاس : (۱:۹,۵۰۰,۰۰۰)
مغـــولستـــان
ماوراء النهر
خوارزم
خراسان
قهستان
سیستان
مکران
طخارستان
ختل
سغد
اورشت
خوقند
فرغانه
کاشغر
چین
کشمیر
هند
بوقان
زابلستان
فرجستان
غور
دریای عرب
دریای عمان
عمان
جند
طراز
میرکی
اترار
اسبیجاب
کشانیه
چاچ
بناکث
اخسیکث
خجنده
اشروسنه
بخارا
سمرقند
بیکند
آمل
کش
نسف
باب الحدید
اخسیسک
زم
مرو
ابیورد
نساء
طوس
نیشابور
سرخس
کالف
ترمذ
بلخ
خلم
ورواليز
بدخشان
طالقان
فلات پامیر
وخان
کمیز
جوزجان
فارياب
بادغیس
قصراحنف
هرات
پوشنگ
بامیان
کابل
غزنه
قندهار
بُست
زرنج
ملتان
لاهور
دهلی
قندابیل
ندهه
بیضاء
قیقان
قُصدار
راور
ساوندرا
قند
مید
بروحی
ارمابیل
بیرون
دیبل
منصوره
سرزمین زط
بیلمان
سندان
سرزمینهای مرزی
جت
جرجانیه
ارگنج نو
زمخشر
ارتخشمیش
کاث
خیوه
درغان
طاهریه
بیابان غز
دریاچه خوارزم (آرال)
رود سیحون (سیر دریا)
رود سغد
رود ایلی
رود تاریم
رود هیرمند
رود سند
رود جهلم
رود چناب
رود راوی
رود ستلج
مدار رأس السرطان


ورودی مصر از جانب شرق
از رفح تا وادی حلفا
نقشه ای که فتوحات مصر
ونوبه را نشان میدهد
مسیر حرکت فتوحات عمروبن عاص
۱۸ ه / ۶۳۹ تا سقوط اسکندریه
در ۱۶ شوال ۲۰ ه/ ۱۷ سپتامبر ۶۴۱ م
مسیر حرکت سپاه رومی فرمانروایی فیوم
دومینتانوس برای جلوگیری از پیشروی
اعراب تا شکست وی در درگیری کوم شریک
مسیر حرکت سپاه عبدالله بن سعد برای
فتح نوبه و دنقله سال ۳۶ ه/۶۵۶ م
مقیاس :(۱:۶/۵۰۰/۰۰۰)
دریای روم
قبرس
شام
جزیرة العرب
مصر
جلگه
جلگه دلتا
بسوی برقه
اسکندریه
دمنهور
سلطیس
نقیوس
جیزه
بابلیون
ام دنین
عین شمس
بلبیس
صالحیه
جرجیر
مجدل
قنطره
فرما
العریش
رفح
غزه
عسقلان
بیت المقدس
یافا
قیصریه
عکا
دمشق
بیروت
طرابلس
حمص
حماة
لاذقیه
حلب
انطاکیه
اسکندرون
مرسین
ادنه
عمان
معان
پتراء
غرندل
ایله
وراده
جفار
تیه (صحراء)بنی اسرائیل
قلزم
طورسینا
فاران
طور
تبوک
مویلح
وجه
کوه قطاره
قصیر
قفط
قوص
معبدکرنک
طیبه
ارمنت
اقصر
اسنا
ادفو
اسوان
آبشاراول
تافه
شهرفیله
تالمس (کلابشه)
کورته
واجه دنقله
تومامس
بلانه
نجراش
مقس الاعلی
سمنه
قمنه
دوبکاشیوس
ترابا کاشیوس
وادی حلفا
حلوان
ماخر
فیوم
تزمنت
هناسیه
دلاص
بهنسا
سمالوط
مینا
ملوی
دیروط
منفلوط
بداری
اسیوط
طما
طهطا
اخمیم
سوهاج
قنا
نجع حمادی
دریای روم
دمیاط
سخا
بطن ریف
کریون
دمنهور
نقراش
سلطیس
بلهیت
کوم شریک
الجزیره
حوف شرقی
حوف غربی
بلبیس
ام دنین
دژبابلیون
فسطاط (قاهره)
دره نیل از وادی حلفا تا سرزمین نوبه و دنقله
سرزمین نوبه
سرزمین مقره
سای
صابو
آبشاردوم
رجو
دنقلة العجوز
شهراساود
آبشارچهارم
آبشارپنجم
قرفاب
جرمنتیون
شهرقدیمی مروی
مشندی
کبوشیه
ابواب
سرزمین علوه



فتح مغرب به دست مسلمانان (۱)
حملات عمربن عاص به دو ناحیهٔ برقه و طرابلس. سال ۲۲ - ۲۳ هـ / ۶۴۳ - ۶۴۴ م.
حمله نافع بن عبدالقیس فهری به زویله. سال ۲۳ هـ / ۶۴۴ م.
حمله عبدا... بن سعد به افریقا وپیروزی اودر سبیطله. سال ۲۷ - ۲۸ هـ / ۶۴۸ - ۶۴۹ م.
حمله بلزمه بن معاویه بن حدیج به افریقا. سال ۴۵ هـ / ۶۶۵ م.
نخستین حمله های عقبة بن نافع به ودان و فزان سال ۵۰ هـ / ۶۷۰ - ۶۷۵ م.
نخستین حملهٔ عقبة بن نافع و پی ریزی قیروان سال ۵۰ - ۵۵ هـ / ۶۷۰ - ۶۷۵ م.
حمله ابو مهاجر دینار تا تلمسان. سال ۵۵ - ۶۲ هـ / ۶۷۵ / ۶۸۱ م.
بزرگترین حمله عقبة بن نافع. سال ۶۲ - ۶۴ هـ / ۶۸۱ - ۶۸۳ م.
مقیاس: (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)
اسپانیا در زمان گوتها
دریای ظلمات
دریای روم
جزایر شرقی (بالئار)
جزیره ساردنی
کالابریا
صقلیه
جزیره مالت
دولت روم
یونان
ج.کرت
قرطبه
اشبیلیه
غرناطه
مالقه
المریه
قرطاجنه
شلب
قادش
جبل الطارق
تنگه جبل الطارق
سبته
طنجه
اصیلا
تطوان
حسیمه
ملیله
وهران
تلمسان
شرشال
جزایر بنی مزغنا
دلس
بجایه
جیجل
ایکجان
تازروت
اشیر
تاهرت
سطیف
بلزمه
باغایه
اریس
قسنطینه
قالمه
بونه
ممطور
طبرقه
بنزرت
قرطاجنه
حمامات
سوسه
قیروان
سبیطله
قفصه
قسطیلیه
تبسه
رشته کوه اوراس
بسکره
تهوده
شط حضنه
شط جرید
صفاقس
جزیره جربه
قابس
نفزاوه
صبره
زواره
طرابلس
کوه نفوسه
غدامس
مزده
مصراته
قصورحسان
مغمداس
سرت
خلیج سرت
برنیق (بنغازی)
طوکره
طلمیثه
سوسه
درنه
طبرق
اجدابیه
اوجله
واحه جالو
واحه کفره
جوف
ودان
سبها
زویله
اوباری
مرزق
جرمه
دهان اوباری
غات
غطرون
کاوار
تمو
وارکلا
توجروت
اغواط
غردایه
فجیج
سجلماسه
تافللت
مغرب میانه
مغرب دور
صحرای اطلس
آنفا
آسفی
راس غیر
اغادیر
ایغیران یطوف
مدار راس السرطان
غرب گرینویچ
شرق گرینویچ

# فتح مغرب بدست مسلمانان (۲)



## فتوحات اسلامی در شمال شبه جزیره ایبری

از سال ۹۲ - ۹۵ه‍ ۷۱۱ - ۷۱۴م

- مسیر طارق بن زیاد
- مسیر موسی بن نصیر
- مسیر موسی وطارق
- مسیر نیروهای مدافع

مقیاس: (۱:۶,۰۰۰,۰۰۰)

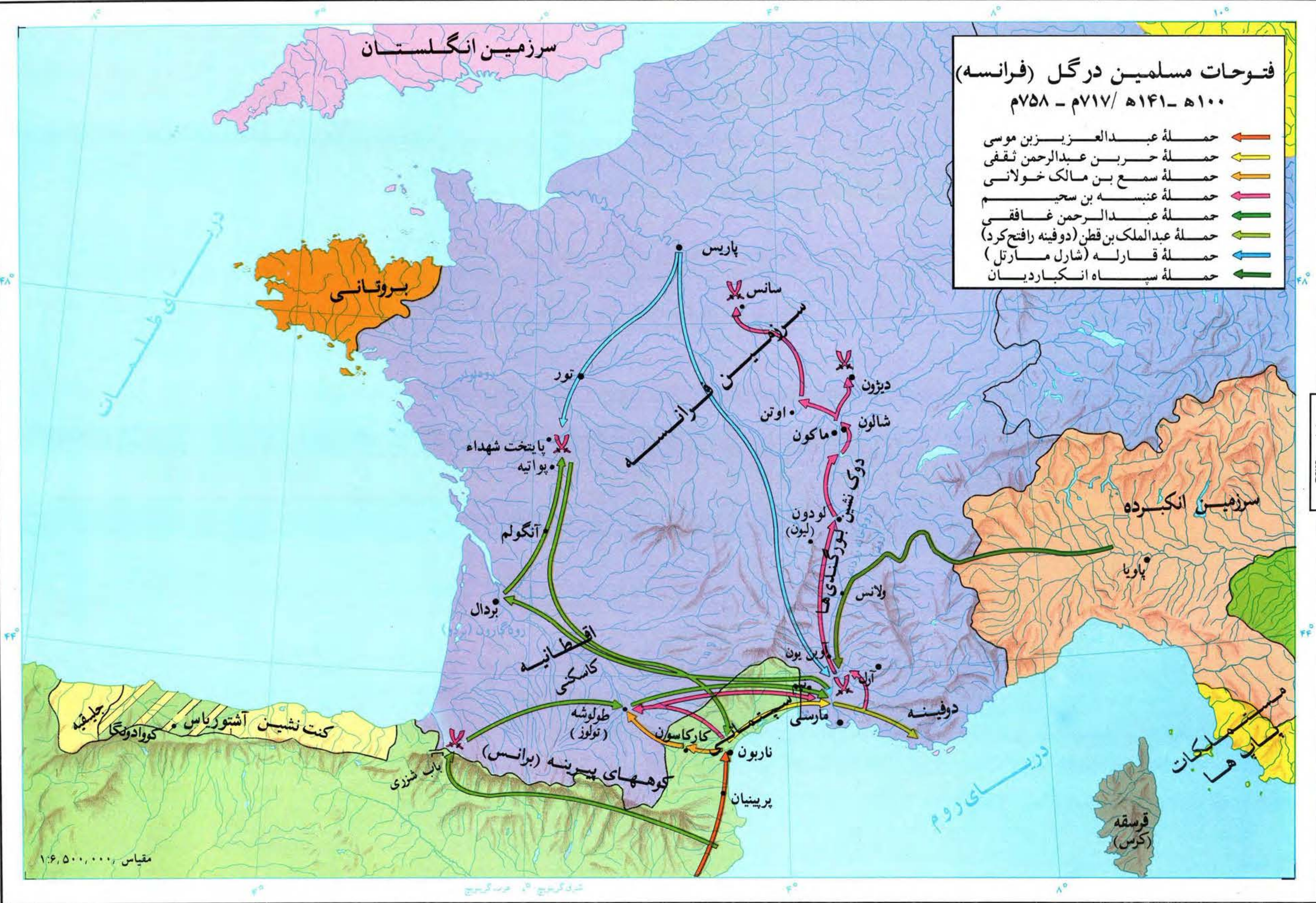
## فتح اندلس به دست مسلمانان

و پیروزی طارق بن زیاد در جنگ وادی لکه ۲۸ رمضان ۹۲ه‍ / ۱۵ژوئن ۷۱۱م

در میدان جنگ وادی لکه تنها یک جنگ رخ نداد بلکه جنگ در صحنه ای وسیع روزها ادامه داشت

مقیاس ۱:۱,۷۵۰,۰۰۰


فتح اندلس
۹۲هـ - ۷۱۱م
مسیر طارق بن زیاد
مسیر موسی بن نصیر
راههای عبور عبدالعزیز بن موسی
مناطقی که مسلمانان در اندلس فتح کردند
منطقه‌ای که مسلمانان فتح کردند و سپس از آن عقب نشستند
مقیاس (۱:۵,۵۰۰,۰۰۰)
پادشاهی افرنج (افرنگ ها)
غاله (گال)
کوههای پیرنه (البرت)
بشکونس (باسک ها)
سبتمانی
خلیج بیسکای
محدودهٔ سرزمین افرنگها
اشتوریاس
منطقه ای که مسلمین به آن داخل شدند.
جلیقیه
کوهوادونجا
کوههای کانتابری
شانت یاقب
ویگو
لئون
اشترقه
برغش
بنبلونه
تطیله
جاقه
وشقه
شبرب
شرطانیه
بلیارش
جرنده
برشلونه
لاردة
افراغه
سرقسطه
طرکونه
طرطوشه
مرله
ثغر اعلی
ثغر میانی
ثغر ادنی
سموره
بلدولید
شیمانقس
سلمنقه
تماسن
شقوبیه
کوه شارات
فج موسی
(قلعه هنارس)
شهر مائده
برتقال
بازو
قلمریه
طلبیره
طلیطله
وبذه
قونکه
قسطلونه
بریانه
بلنسیه
رکانه
شاطبه
دانیه
قوریه
ترجاله
قصرائش
شنترین
شنتره
اشبونته
یابره
بطلیوس
مارده
اسپانیای گوتها
باجه
میرتله
غرب
اکشونبه
شلب
فارو
ولبه
اشبیلیه
قرمونه
قرطبه
استجه
وادی الکبیر
البیره
غرناطه
لورقه
(مرسیه)
تدمیر
لقنت
قرطاجنه
المریه
مالقه
کوه بشرات
شذونه
قادش
برد وادی لکه
طریف
جبل طارق
طنجه
سبته
تطوان
اصیلا
عرایش
قصرالکبیر
منورقه
یابسه
(دولت روم)
جزایر بنی مزغنا
وهران
ملیله
تلمسان
مغرب
دریای روم
شرق گرینویچ ۰ غرب گرینویچ


فتوحات مسلمین در گل (فرانسه)
۱۰۰ه ـ۱۴۱ه /۷۱۷م ـ ۷۵۸م
حملهٔ عبدالعزیزبن موسی
حملهٔ حربن عبدالرحمن ثقفی
حملهٔ سمع بن مالک خولانی
حملهٔ عنبسه بن سحیم
حملهٔ عبدالرحمن غافقی
حملهٔ عبدالملک بن قطن (دوفینه رافتح کرد)
حملهٔ قارله (شارل مارتل)
حملهٔ سپاه انکباردیان
سرزمین انگلستان
بروتانی
دریای ظلمات
پاریس
سانس
دیژون
شالون
ماکون
اوتن
تور
پایتخت شهداء
پواتیه
آنگولم
بردال
سرزمین فرانسه
دوک نشین بورگندی ها
لودون
(لیون)
ولانس
آرل
دوفینه
مارسی
ناربون
کارکاسون
طولوشه
(تولوز)
کاسکنی
اقطانیه
سپتمانی
کوههای پیرینه (برانس)
باب شزری
پرپینیان
کنت نشین آشتوریاس
کووادونگا
جلیقیه
سرزمین انکبرده
پاویا
دریای روم
قرسقه
(کرس)
سیستکات
لنبارد ها
مقیاس ۱:۶،۵۰۰،۰۰۰

# فتوحات اسلامی

## نقشهٔ ۵۶

### پیوند بین غزوات حضرت رسول‌الله (ص) و فتوحات اسلامی در عصر راشدین

این فصل را با نقشه‌ای آغاز کرده‌ایم که نشان می‌دهد فتوحات مسلمانان در عصر راشدین استمرار غزوات حضرت رسول‌الله(ص) و تحقق رهنمودهای او در بارهٔ نخستین گامهایی است که پس از رحلت ایشان باید در جهت حرکت گسترش اسلام برداشته می‌شد. در این نقشه همهٔ غزوات و سریه‌های رسول‌الله(ص) در شمال شبه‌الجزیرة را نشان داده‌ایم. تلاشهای آن حضرت همه به نحوی خاص رو به سوی شمال داشت، زیرا پس از او غزوات مسلمین باید ادامه می‌یافت تا اینکه اسلام کرهٔ زمین و ساکنین آن را در برگیرد. ما هنگامیکه غزوات او را به صورت یک زنجیرهٔ بهم پیوسته از آغاز تا انجام مورد مطالعه قرار می‌دهیم، ملاحظه می‌کنیم که عنایت حضرت پیامبر(ص) به جانب شمال، بسیار زود آغاز شده بود، اما تلاشهای او از جنگ خندق پیوستگی و تداوم یافت، زیرا این جنگ ثابت کرد که اسلام قویترین نیرو در جزیرةالعرب است و امت اسلامی به شکل قدرت نظامی سازمان یافتهٔ منسجمی درآمده که می‌تواند اولاً همه جزیرةالعرب را به زیر بیرق اسلام درآورد و ثانیاً با تمام قدرت به فتح سرزمینهای فراسوی جزیرةالعرب بپردازد.

واینک شرح این غزوات که در سمت شمال انجام گرفته و با ارقام برروی نقشه مشخص شده، تقدیم می‌گردد. لازم به توضیح است که این ارقام مخصوص همین نقشه است و با آن دسته از ارقام تاریخی که دربررسیهای بعدی برای دیگر غزوات حضرت پیامبر(ص) آورده‌ایم متفاوت است. نکته دیگر اینکه در اینجا آن گروه از عملیات نظامی را که شخص پیامبر(ص) فرماندهی کرده «غزوه» نامیده و جنگهایی را که رهبری آن بر عهدهٔ فرماندهان تعیین شده، از جانب پیامبر(ص) بوده «سریه» گفته می‌شود:

۱) سریهٔ «۱» شمارهٔ (۲۸) به مقصد خیبر و به فرماندهی عبدالله بن عتیک انجام گرفت و هدف آن رهایی از شر ابورافع بن ابی حقیق «دشمن اسلام» بود. محرم ۵هـ. ق/ژوئن ۶۲۶م.

۲) غزوهٔ «۲» شمارهٔ (۲۹) به مقصد دومة‌الجندل و به منظور شناسایی اوضاع و احوال آنجا انجام گرفت. باعث اصلی این جنگ تجاوز بدویان به بازرگانانی بود که از بازار دومة‌الجندل آرد و روغن به مدینه می‌بردند. ربیع‌الاول - ربیع‌الثانی ۳هـ. ق/اوت - سپتامبر ۶۲۶م.

۳) غزوهٔ «۳» شمارهٔ (۳۶) که به غزوهٔ غابه موسوم است. دامنهٔ این جنگ تا مسناح نزدیک خیبر کشیده شد و هدف آن تعقیب عیینه بن حصن و تعدادی از عربهای بدوی بود که گله‌های شتر اهالی مدینه را مورد غارت و چپاول قرار داده‌بودند و تعدادی از شتران آبستن را دزدیده و پسر ابوذر را به‌قتل رسانده بودند. در این جنگ برخی از شتران باز پس گرفته شدو حبیب بن عیینه بن حصن نیز به قتل رسید. ربیع‌الثانی ۶هـ. ق/ اوت ۶۲۷م.

۴) سریهٔ «۴» موسوم به سریهٔ غمره که در نزدیکی زیستگاه بنی‌اسد، به فاصلهٔ دوشب در شرق فید اتفاق افتاد. ربیع الثانی ۶هـ. ق/ اوت - سپتامبر ۶۲۷م.

۵) سریهٔ «۵» موسوم به عیص به فاصلهٔ دو شب در شمال غربی مدینه و یک شب در ذی‌خشب. در این جنگ قافله‌ای از قریش که به تجارت می‌رفت و سیم بسیار متعلق به صفوان بنی‌امیه همراه داشت مورد حمله قرار گرفت. فرماندهی آن به عهدهٔ زیدبن حارثه بود. جمادی الاولی ۶هـ. ق/ سپتامبر - اکتبر ۶۲۷م.

۶) سریهٔ «۶» سریهٔ حسمی در سرزمینهای قبایل جذام و قضاعه و قسمتی از قبیلهٔ غطفان به فرماندهی زیدبن حارثه و به منظور هموار ساختن راه جهت فتح سرزمینهای مسیحی نشین عرب. جمادی‌الثانی ۶هـ. ق/اکتبر - نوامبر ۶۲۷م.

۷) سریهٔ شمارهٔ «۴۴» به سوی وادی‌القری تا سرزمینهای فزاره، شاخه‌ای از بنی بدر که خود شاخه‌ای از غطفان بودند صورت گرفت و هدف آن تنبیه و تأدیب ان قبایل بود که زیدبن حارثه را در اثنای یک سفر تجارتی مورد حمله قرار داده بودند. این جنگ در رجب ۶هـ. ق/ نوامبر - دسامبر ۶۲۷م اتفاق افتاد.

۸) سریهٔ شمارهٔ «۴۵» به فرماندهی عبدالرحمن بن عوف به سوی دومةالجندل و به منظور تأدیب گروهی از بنی کلب‌بن وَبْره از قضاعة صورت پذیرفت که احتمالاًاز اعراب نصرانی بودند این سریه در شعبان ۶هـ. ق/ دسامبر ۶۲۷ - ژانویه ۶۲۸م انجام گرفت.

۹) سریه فدک شماره «۴۶» این جنک به فرماندهی حضرت علی‌بن ابیطالب(ع) و به سوی زیستگاه بنی سعدبن بکربن هوازن‌بن منصور در نزدیکی فدک و در شعبان ۶هـ. ق/ دسامبر ۶۲۷م- ژانویه ۶۲۸م انجام گرفت.

۱۰) سریهٔ امّ‌قرفه شمارهٔ «۴۷» به فرماندهی زیدبن حارثه و به قصد تأدیب امّ‌قرفه دشمن سرسخت اسلام و مسلمین در وادی‌القری انجام گرفت. این جنگ در رمضان ۶هـ. ق/ ژانویه - فوریه ۶۲۸م به قتل امّ‌قرفه انجامید.

۱۱) سریهٔ شمارهٔ «۴۹» این سریه به‌فرماندهی عبدالله بن رواحه و به منظور شناسایی اوضاع و احوال خیبر انجام گرفت و آن پس از کشته شدن ابورافع و واگذاری ریاست خیبر به عهدهٔ اسیربن زارم بود. عبدالله سه روز مخفیانه در آنجا بسر برد و سپس با اطلاعاتی که به‌دست آورده بود بازگشت. شوال ۶هـ. ق/ فوریه - مارس ۶۲۸م.

۱۲) سریهٔ عبدالله‌بن رواحه و ۳۰ مرد دیگر، از جمله عبدالله بن انیس. این سریه به مقصد خیبر و برای رهایی از شر اسیربن زارم انجام گرفت که در آن عبدالله بن انیس، اسیربن زارم را به قتل رسانید.

۱۳) غزوهٔ شمارهٔ «۵۵» که همان غزوهٔ فتح خیبر و وادی القری و فدک است. این جنگ به فرماندهی حضرت پیامبر(ص) در صفر یا ربیع‌الاول ۷هـ. ق/ژوئن یا ژوئیهٔ ۶۲۷م انجام گرفت و پیامبر(ص) در همان وقت محیصة بن مسعود را روانه فدک کرد و فدک تسلیم شد. پیامبر(ص) در راه بازگشت از خیبر وادی القری را به جنگ فتح کرد و تیماء خود تسلیم شد و بدین گونه پیامبر بر شمال حجاز و غنی‌ترین مناطق آن تسلط یافت.

۱۴) سریهٔ جناب شمارهٔ «۶۴» به‌فرماندهی بشیربن سعد انصاری علیه بنی غطفان که توسط عیینة بن حصن تحریک شده بودند، انجام گرفت و سرانجام بنی غطفان در شوال ۷هـ. ق/فوریه ۶۲۹م گریختند.

۱۵) سریهٔ شمارهٔ «۶۸» به‌فرماندهی کعب بن عُمَیر غفاری به سوی ذات اطلاح در بلقاء شام که در سرزمینهای اعراب تابع روم قرار داشت انجام گرفت در این جنگ بیشتر مسلمانان (که ۱۵ نفر بودند) کشته شدند و یکی از آنان که توانست به مدینه بازگردد خبر آن را در ربیع‌الاول ۸هـ. ق/ژوئن ۶۲۹م به پیامبر(ص) رساند.

۱۶) سریهٔ مؤته شمارهٔ «۷۰» به فرماندهی زیدبن حارثه و جعفربن ابیطالب و عبدالله‌بن رواحه و سپس خالدبن ولید به سوی مؤته در قلب سرزمینهای عرب روم و جنوب بلاد غسان انجام شد. سبب اصلی این سریه آن بود که حارث بن عُمَیراسدی فرستادهٔ رسول‌الله(ص) نزد حاکم بُصری به دست شرحبیل بن عمرو غسانی به قتل رسید. این جنگ با عقب‌نشینی مسلمانان و کشته شدن هر سه فرمانده و بازگشت خالدبن ولید با سپاه در جمادی‌الاولی ۸هـ. ق/ سپتامبر ۶۲۹م به پایان رسید.

۱۷) سریهٔ ذات السلاسل شمارهٔ «۷۱» و هدف این سریه، جنگ با برخی از اعراب نصرانی از شاخه‌های قضاعه در شمال و شمال غربی وادی‌القری بود. ذات السلاسل در جنوب ضبا و بر کنارهٔ دریاست. این سریه که عمروبن عاص فرمانده آن بود، بدون درگیری در جمادی الثانی ۸هـ. ق/اکتبر ۶۲۹م خاتمه یافت.

۱۸) سریهٔ حنبط شمارهٔ «۷۲» به سوی زیستگاه قبایل جهینه در ساحل دریای سرخ و جنوب ذات‌السلاسل به فرماندهی ابوعبیدهٔ عامر بن جراح و به منظور اطمینان یافتن از سرسپردگی جهینه در رجب / ۸هـ. ق نوامبر ۶۲۹م انجام گرفت.

۱۹) سریهٔ فلس شمارهٔ «۸۲» این سریه به فرماندهی حضرت علی‌بن ابیطالب(ع) به سوی زیستگاه قبایل طیی در کوههای شمّر انجام گرفت. در اثنای آن عدی بن حاتم گریخت و خواهرش سفانه بدست مسلمانان اسیر شد و سپس اسلام آورد. اندکی بعد برادرش بازگشت و اسلام پذیرفت. ربیع‌الثانی ۹هـ. ق/ژوئیه - اوت ۶۳۰م.

۲۰) غزوهٔ تبوک شمارهٔ «۸۹» فرماندهی آن برعهده رسول‌الله(ص) بود، این همان غزوهٔ عسره به سوی سرزمین غسان است که طی آن

مسلمین با رومیان رویارو نشدند. اما همان هنگام حضرت پیامبر(ص) خالدبن ولید رابه فتح دومةالجندل در کندة فرستاد و او در رجب - رمضان ۹ هـ. ق/اکتبر ۶۳۰م آنجا را فتح کرد.

۲۱) سریهٔ اسامة بن زید شمارهٔ «۹۰» این سریه به فرمان پیامبر قبل از بیماری تدارک دیده شد. آن حضرت حتی در بستر بیماری بر انجام آن اصرار داشت،[1] سپاه مسلمین در این جنگ تا أبنی در درون خاک فلسطین پیش رفتند.

بدینسان می‌بینیم که رسول‌الله(ص) هرگز از شمال جزیرةالعرب چشم بر نداشت و نخستین سریه‌اش در محرم سال ۵ هـ. ق/ژوئن ۶۲۶م بمقصد خیبر انجام گرفت و پس از حدیبیه، غزوات و سریه‌های آن حضرت در شمال دنبال شد؛ زیرا در این هنگام، وقت آن رسیده بود که شمال شبه جزیرهٔ عربستان نیز درون طرح جامع غزوات قرار گیرد. از این رو فعالیتهای او در این زمینه تا هنگام جنگ تبوک ادامه یافت. پس از آن هم سریهٔ زیدبن حارثه برای نفوذ به فلسطین که در دست رومیان و عربهای روم بود پیش آمد. فتوحات ابوبکر و دیگر خلفای راشدین نیز در واقع چیزی جز تداوم برنامه‌های پیامبر (ص) نبود[2]. حال با این توضیحات درمی‌یابیم که طرح گسترش اسلام در جزیرةالعرب و نیز در سایر سرزمینهای جهان از آن جهت تحقق یافت که قرآن کریم مقرر می‌دارد که جهاد باید آنقدر ادامه یابد تا آیین خداوند سبحان بر سراسر زمین چیره گردد.

## نقشهٔ ۵۷

## سرزمین شام و جزیره در عصر بیزانس اندکی قبل از فتوحات اسلامی

## نقشهٔ ۵۸ ، نقشهٔ ۵۹

## فتوحات شام

در اینجا،آنچه جلب نظر می‌کند آن است که ابوبکر در آغاز فتح شام چهار لشکر جداگانه گسیل کرد، حال آنکه بحکم منطق کافی بود وی تمام نیروها را در قالب یک سپاه بکارگیرد تا برای کسب پیروزی، قویتر و توانمندتر باشد. اما ابوبکر چهار سپاه اعزام داشت:

۱) سپاهی که فرماندهی آن را یزیدبن ابی سفیان به عهده داشت و مقصدش دمشق بود و به فرمان ابوبکر باید از طریق تبوک پیش می‌رفت.

۲) سپاهی که فرماندهی آن راشرحبیل بن حسنة به عهده داشت و مقصدش اردن بود و به فرمان ابوبکر باید او نیز راه تبوک را می‌پیمود.

۳) سپاهی که فرماندهی آن را ابوعبیدةبن جراح به عهده داشت و مقصدش حمص و مقر فرماندهی‌اش جابیه بود.

۴) سپاهی که فرماندهی آن را عمروبن عاص به عهده داشت و مقصدش فلسطین بود و فرمان داشت تا از طریق ایله پیش رود.

علت روانه ساختن چهار سپاه را، این نقشه روشن می‌سازد.

علت آن بود که بخش بیزانسی سرزمین شام، از نظر اداری تقسیماتی داشت که برروی نقشه مشخص شده است، اما از نظر نظامی به چهار ناحیه تقسیم می‌شد:

۱) همهٔ فلسطین، که مرکز کشوری آن قدس و مرکز نظامیش عکا بود.

۲) سرزمین سوریه یا دمشق که خود به چهار منطقه تقسیم می‌شد: سوریه اول، سوریه دوم، فنیقیه ساحلی، فنیقیه لبنانی. مرکز این سرزمینها دمشق بود.

۳) انطاکیه که شامل سوریه دوم و ولایت فرات بود.

۴) آنچه عربها اردن می‌نامیدند، شامل بلاد غسانیان و سرزمینهای شرقی فرودست آن است که محل سکونت قبایل مسیحی عرب بود. مهمترین آن قبایل، تیره‌های بازمانده از قضاعه بود. عمده‌ترین این تیره‌ها نیز عبارت بودند از: کلب‌بن و بره، بلی، عذره، ذوالقین و برخی از عشایر جهینه که در شمال تیماء ساکن بودند؛ و سرزمین هم ایشان است که ریف قضاعة نام گرفته است.

همین وضعیت، ابوبکر را بر آن داشت تا چهار سپاه برای فتح شام روانه سازند، زیرا در حقیقت این ولایات همه از یکدیگر مستقل بودند و تنها نمایندهٔ قیصر روم در انطاکیه و اسقف آنجا بر همهٔ این نواحی اشراف داشتند.

پس از چندی ابوبکر دریافت که این نقشه کمال مطلوب نیست و بهتر آن است سپاهیان با هم متحد شوند. این اندیشه اندکی قبل از نبرد یرموک عملی شد.

در آغاز هر سپاه متشکل از ۳۵۰۰ نفر بود، اما ابوبکر بر شمار آنان افزود و تعداد هر یک را به ۷۵۰۰ نفر رسانید، بجز سپاه عمروبن عاص که در همان حد ۳۰۰۰ نفر باقی ماند. به گفتهٔ واقدی تعداد آنان در نهایت به ۲۴۰۰۰ نفر رسید. اما حقیقت این است که پس از روی کار آمدن خالد، تعداد جنگجویان به ۳۳۰۰۰ نفر نیز رسیده بود.

---

۱) بعضی از حاضران در محضر حضرت رسول (ص) فرموده ایشان را نادیده گرفتند. (دکتر سید جعفر شهیدی)

۲) استنباط نویسنده است و نمی‌توان گفت حضرت رسول (ص) قصد لشگرکشی به شرق و غرب جزیره را داشت. (دکتر سید جعفر شهیدی)

## مراحل فتح شام به ترتیب:

گزارش مورخین عرب در مورد ترتیب مراحل فتح شام، دچار خلط بسیار شده است ( همچنانکه در اثر بلاذری مشاهده می‌کنیم). ما چنین پنداشتیم که بهترین روش برای ترتیب و تنظیم سیر حوادث، آن است که علاوه بر مراجع عربی، از کتاب تئوفان مورّخ بیزانسی استفاده کنیم. نام کتاب او Chronographia است که به معنای «گاه‌نگاری» است.

بدینسان، حوادث، براساس ترتیب تاریخی تنظیم خواهد شد.

۱) تعیین امرای چهارگانهٔ سپاه:

۴ ربیع‌الثانی ۱۲ هـ. ق/ ۱۸ژوئن ۶۳۳م.

۲) حرکت سپاه یزیدبن ابی سفیان به طرف دمشق:

۲۴ رجب ۱۲ هـ. ق/ ۱۴اکتبر ۶۳۳م.

۳) سقوط دومةالجَندل به دست خالدبن ولید:

۲۴ رجب ۱۲ هـ. ق/ ۱۴اکتبر ۶۳۳م.

۴) حرکت سپاه شرحبیل بن حسنه به طرف اردن:

۲۷ رجب ۱۲ هـ. ق/ ۱۷اکتبر ۶۳۳م.

۵) حرکت سپاه ابوعبیدةبن جراح به طرف حمص:

۷ شعبان ۱۲ هـ. ق/ ۱۷اکتبر ۶۳۳م.

۶) استقرار خالدبن سعید در تیماء، یا عقب‌نشینی و توقف او به تیماء بمنظور پشتیبانی مسلمانان:

۱۴ شعبان ۱۲ هـ. ق/۲۴اکتبر ۶۳۳م.

۷) حرکت سپاه عمروبن عاص به طرف فلسطین:

جنگ عربه در فلسطین: ۲۴ ذیحجهٔ ۱۲ هـ. ق/ ۱ مارس ۶۳۴م.

جنگ داشن در فلسطین: ۳ محرم ۱۳ هـ. ق/ ۱۰اکتبر ۶۳۴م.

۸) خروج خالدبن ولید از حیره به سوی شام:

۸ صفر ۱۳ هـ. ق/ ۱۴ آوریل ۶۳۴م.

۹) فتح بُصری در شام به دست خالد:

۲۵ ربیع‌الاول ۱۳ هـ. ق/ ۳۰ مه ۶۳۴م.

۱۰) نبرد اجنادین:

۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳ هـ. ق/ ۳۰ ژوئیه ۶۳۴م.

۱۱) نبرد مرج الصفر:

۱۶ جمادی‌الاخر ۱۳ هـ. ق/ ۱۸ اوت ۶۳۴م.

۱۲) جنگ فحل - بیسان:

۲۸ ذیقعده ۱۳ هـ. ق/ ۱۳ ژانویه ۶۳۵م.

رومیها نیروهایشان را به فحل و بیسان گسیل داشتند. مسلمانان نیز به سوی آنان رفته شکستشان دادند و به قلعه ذمن بازگشتند.

۱۳) تسلیم شدن دمشق پس از محاصره:

رجب ۱۴ هـ. ق/ ۳ سپتامبر ۶۳۵م.

صلح نامه: ربیع‌الاخر ۱۵ق.

۱۴) تسلیم بعلبک به صلح:

حدود ۲۵ ربیع‌الاول ۱۵ هـ. ق/ ۶ مه ۶۳۶م.

۱۵) فتح حمص:

۲۱ ربیع‌الاخر ۱۵ هـ. ق/ اول ژوئن ۶۳۶م.

۱۶) جنگ یرموک:

۵ رجب ۱۵ هـ. ق/ ۱۲ اوت ۶۳۶م.

۱۷) تسلیم شدن قدس:

ربیع‌الاخر ۱۶ هـ. ق/ مه ۶۳۷م.

## رزمگاهها، مسیر سپاهیان و جنگها

۱) در ابتدای امر، هر یک از فرماندهان مسلمین به همراه سپاهیانش برای فتح ناحیه‌ای که خلیفه تعیین کرده بود، براه افتاد. همه آنان دشواری فتح شام را با این شکل درک کرده بودند، از این رو رسیدن کمک و به‌هم پیوستن نیروها در یک جا اجتناب ناپذیر بود.

۲) پس از آنکه یزید رومیان را ابتدا در عربه و سپس در واثن شکست داد، عمروبن عاص سپاهیانش را در جنوب اجنادین متوقف ساخت.

۳) ابوبکر با تعجیل به خالدبن ولید دستور می‌دهد تا با نیمی از سپاهیانش (۹ هزار نفر) به سوی شام بشتابد. او از راهی که برروی نقشه‌مشخص شده به پیش می‌رود و بصری را تصرف می‌کند، سپس به قصد محاصره دمشق بدان سو روی می‌کند و از آنجا رهسپار اجنادین می‌شود و به عمروبن عاص و ابوعبیده و یزید و شرحبیل می‌پیوندد. جنگ در می‌گیرد و مسلمانان به پیروزی درخشانی دست می‌یابند و در این جنگ فرمانده رومیان به قتل می‌رسد. پس از آن مسلمانان آهنگ دمشق می‌کنند و هنگامی که به مرج صفر می‌رسند، به رومیان می‌تازند و بر آنان پیروز می‌شوند. این جنگ یک ماه پس از واقعه اجنادین اتفاق افتاد. در این هنگام رومیها نیروهایشان را به‌فحل وبیسان گسیل داشتند. مسلمانان از اطراف دمشق به سوی آنان بازگشتند. نبردی خونین درگرفت و رومیان شکستی فاحش خوردند و این سوی و آن سو پراکنده شدند. سپس مسلمانان دوباره رو به سوی دمشق کردند و آنجا را در محاصره گرفتند تا اینکه در ۱۵ رجب ۱۴ هـ. ق/ ۳ سپتامبر ۶۳۵م دمشق سقوط کرد.

پس از آن مسلمانان به‌طرف بعلبک براه افتادند و حدود ۲۵ ربیع‌الاول سال ۱۵ هـ. ق‌شهر تسلیم شد. سپس راهی حمص شدند و در ربیع‌الاخر سال ۱۵ هـ. ق‌آن را تصرف کردند.

پس از آن رومیان همهٔ توان خود را از سپاه پیاده و سواره و ساز و برگ جنگی گردآوردند تا در نبردی سخت و سرنوشت ساز با مسلمانان رویارو شوند. مسلمانان که از اقدام رومیان آگاه شده‌بودند، در کنارهٔ رود یرموک در جایی به‌نام واقوصه که محل انحنای رودخانه بود، رومیان را محاصره کردند. نبرد یرموک به فرماندهی خالدبن ولید و ابوعبیدةبن جراح و عمروبن عاص و شرحبیل بن حسنة و یزیدبن ابی سفیان، و شرکت دیگر نیروها، سرانجام به پیروزی مسلمانان انجامید اما پیروزی نهایی، در ۵ رجب ۱۵ هـ. ق حاصل شد. بقایای سپاه روم به انطاکیه عقب نشست و هرقل (= هرکولس)، انطاکیه را به قصد بلاد خویش ترک کرد. از

آن پس مسلمانان آرام آرام به تکمیل فتوحات شام پرداختند تا اینکه به حلب رسیدند در این زمان، مردم قدس طالب آن شدند که شهرخویش را تسلیم مسلمانان کنند و در ربیع‌الاخر سال ۱۶ هـ. ق قدس تسلیم مسلمانان شد.

آنگاه عمر، با فرماندهان سپاه، نشست جابیه را تشکیل داد تا به تدارک فتح دیگر سرزمینهای شام و پی‌ریزی سازمان حکومت در آنها بپردازند. در همین نشست بود که فتح مصر نیز به تصویب رسید.

### فتح قبرس

### قبرس در سال ۲۸ هـ. ق / ۶۴۹م به تصرف مسلمانان درآمد

عمر اجازهٔ فتح قبرس را به معاویه که در آن هنگام والی شام بود نداد. اما عثمان این اجازه را به او داد. در نتیجه معاویه در سال ۲۸هـ ق / ۶۴۹م، به همراهی عبادةبن صامت و همسر او ام‌حرام دختر ملحان به جنگ آن دیار رفت. جزیرهٔ قبرس به اطاعت مسلمانان درآمد و اهالی آن به پرداخت جزیه ملزم شدند، اما همان زمان رومیها نیز مالیاتی معادل آن جزیه می‌پرداختند و چنان شد که گویی قبرس در آن واحد هم تابع روم و هم تابع مسلمانان بود. اما حمله حقیقی به قبرس در سال ۳۴ یا ۳۵ هـ. ق/ ۶۵۴- ۶۵۵م اتفاق افتاد، زیرا در آن هنگام اهالی قبرس عهد شکستند و رومیان را در حمله علیه مسلمانان یاری کردند. معاویه با دوازده هزار سرباز که همه اهل دیوان حکومتی بودند، به جنگ آنان رفت وی گروهی از اهالی بعلبک را بدانجا کوچاندند و آنان در آنجا مساجدی بپاکردند و همین‌که تعدادشان فزونی یافت، شهری ساختند. اما هنگامیکه یزیدبن معاویه به قدرت رسید، مسلمانان را بازگرداند و شهر را ویران ساخت. اما این کار مورد تقبیح مسلمانان قرارگرفت. پس از او یزیدبن عبدالملک آنان رابه قبرس باز گرداند. سرانجام حمیدبن معیوف همدانی در روزگار رشید دوباره قبرس را فتح کرد و پس از آن، دیگر جزیرهٔ قبرس در دست مسلمانان ثابت باقی ماند.

## نقشهٔ ۶۰

## سرزمین شام

## نقشهٔ موقعیتها و اعلام جغرافیایی

## پس از فتوحات اسلامی

### فتح عراق

فتح عراق هفت سال بیشتر به طول نیانجامید: از محرم سال ۱۲هـ ق/ مارس - آوریل ۶۳۳م آغاز شد و عملاً در سال ۱۹هـ ق/۶۴۰م با جنگ نهاوند که «فتح‌الفتوح» نام گرفته پایان پذیرفت.

فتح عراق به علت دشواری سرزمین و وجود رودهای فراوان از دشوارترین فتوحات اسلامی بود که مسلمین طی آن متحمل خسارتهای بسیاری شدند. سرزمین عراق را می‌توان به سه منطقه که هریک با دیگری اختلاف بسیار دارد تقسیم کرد:

۱)**منطقهٔ غربی رود فرات**، بیشتر منطقه‌ای صحرایی است، اما در آن مراکز آباد بسیاری است که مهمترین آن سرزمین حیره است. حیره سرزمینی است وسیع که حدود آن تا جنوب و غرب رود فرات گسترش یافته و در برخی جاها از آب فراوان برخوردار است. ساکنین این منطقه افراد قبایل لَخم، أزْد، تَغْلب، نَمِربن قاسط و دیگر قبایل‌اند. این نواحی روزگاری مملکت مناذرهٔ لخمی بوده است که تابع حکومت خسروان ایران بودند. مناذره، دولت ایران را در مقابل حملات اعراب بدوی که در شمال غربی جزیرةالعرب و بادیة‌الشام مسکن داشتند، محافظت می‌کردند و در عوض از کمکهای نظامی و مالی ایرانیان بهره‌مند می‌شدند. این حال شبیه همان احوالی بود که میان غسانیان و رومیان می‌گذشت و ما هنگام بحث در فتوحات شام در بارهٔ آن صحبت کردیم. برخی از قبایل عرب این نواحی، مسیحی بودند. اما مذهب بومی دیگری نیز در میان آنان رواج داشت که پیروان آن را عِباد می‌خواندند و گویا یکی از مذاهب مسیحی بود. که از عقاید ایرانیان نیز تأثیر پذیرفته بود.

۲) **منطقهٔ عراق**، این منطقه، ناحیهٔ جنوبی بین‌النهرین را شامل می‌شود و از جانب شمال به شمال تیسفون متصل است و تا حدود موصل امتداد می‌یابد این منطقه دارای آب فراوان، رودخانه‌ها و شهرهاست و جزئی از شاهنشاهی فارس بشمار می‌رفته است و حتی پایتخت آن تیسفون، که عربها مداین می‌نامیدند در این منطقه واقع بوده است. ساکنین این منطقه بازماندگان عراقیان کهن از قبیل بابلیها، آشوریها و کلدانیها بودند که بیشتر آنان به کشاورزی اشتغال داشتند. اینان پیوسته تحت سلطهٔ شاهان ایران بودند. و در حقیقت یکی از بزرگترین اهداف فتح اسلامی و مسلمانان، رهایی و نجات ایشان از زیر سلطه و یوغ پادشاهان و عرضه اسلام برآنها بود و پس از پیروزی مسلمانان بر پادشاهی ایران و برانداختن دولت ساسانی، این هدف به تحقق انجامید، مردم عراق اسلام را شناختند و از اعتقادات زردشتی و مانوی خود دست کشیدند و اسلام پذیرفتند. پس از آن بسیاری از اعراب به این سرزمین کوچیدند و در کنار مردم عراق ساکن شدند. آنگاه همهٔ این اقوام به‌هم آمیختند.

۳) **منطقه موصل و جزیره**، این منطقه، بخش شمالی بین‌النهرین را شامل می‌شود و ناحیه‌ای است پهناور که منزلگاه عراقیان کهن و ایرانیان و اکراد و ارمنی‌ها و نژادهای دیگر بوده است. این منطقه تا رود خابور از آن ایرانیان بود. در جائیکه رود خابور به فرات می‌ریزد، شهر قرقیساء (Circesslum) بنا شده است. در نواحی شرقی جزیره که جزء ایران بود، اهالی عراق، اکراد، فارسیان و ارمنی‌ها سکونت داشتند. این نواحی همه، سرزمینهایی کم جمعیت بود، اما از آنجاکه دارای زمینهای حاصلخیز بسیار و آب فراوان بود، و مرتفعاتی داشت که بهترین میوه‌ها از آن بدست می‌آمد، بسیاری از قبایل عرب پس از فتوحات اسلامی به این منطقه

کوچیدند و در آنجا مستقر شدند. از همین جاست که نامهایی چون دیاربکر، دیار ربیعه و دیار مضر در آنجا پدیدار شده است. و نیز همین مهاجرتها موجب شد که این منطقه، رنگ عربی بخود گیرد و یکی از ثروتمندترین شهرهای عربی گردد. اما در نواحی غرب رود خابور که متعلق به بیزانس بود، ارمنی‌ها و مسیحیان بسیاری سکونت داشتند که پس از فتح اسلامی و انتشار وسیع اسلام در آنجا، بسیاری از آنان به ارمنستان مهاجرت کردند. در اثنای جنگهای صلیبی، مسیحیانی که امیرنشین رُها را در آنجا برپا کرده بودند، بسیاری از ارمنی‌ها را به منطقه مرزی در آسیای صغیر منتقل کردند و از این طریق، آنچه بعدها ارمنستان صغیر نام گرفت بوجود آمد. اما عاقبت ترکان غزّ آن را از بین بردند و بیشتر ساکنین به شرق آسیای صغیر و سرزمین ارمنستان کوچیدند.

مسلمانان سرزمین عراق را از جانب جنوب و جنوب شرقی فتح کردند. اما فتح بلاد موصل از جنوب آغاز شد هرچند فتح حقیقی آن از شمال شام بود.

پس از این نظر اجمالی به عراق و سرزمینها و ساکنین آن، بحث فتوحات اسلامی را پی می‌گیریم. در بارهٔ فتح عراق تفاصیل بسیار زیادی دردست داریم که یا در مآخذ کلاسیک کهن می‌توان یافت و یا در مآخذ جدید. از جمله بهترین تحقیقات جدید، در اثر گرانقدر استاد احمد عادل کمال است که یکی ***الطریق الیال مدائن*** نام دارد و دیگری، ***القادسیه***.

فتوحات عراق به ۵ مرحله تقسیم می‌شود که آن را بر روی نقشه‌ها مشخص کرده‌ایم:

## نقشهٔ ۶۱

## عراق «نقشهٔ موقعیتها و اعلام جغرافیایی»

این مبحث با نقشه‌ای عمومی در بارهٔ مهمترین موقعیتهای تاریخی و جغرافیایی آغاز می‌گردد. و در این گونه نقشه ها هر موقعیت تاریخی و جغرافیایی راکه مورد نیاز باشد، بدون تقیّد به عصر معینی ذکر گردیده است. امثال این نقشه به فهم تاریخ هر اقلیم در دوره‌هایی که این اطلس مورد توجه قرارداده، کمک می‌کند.

## نقشهٔ ۶۲

## فتوحات عراق تا جنگ نهاوند

**مرحلهٔ اول:**
**مرحلهٔ آغاز فتح**

پس از آنکه مسلمانان در جنگ رده پیروز شدند و امت اسلامی دوباره انسجام یافت و مثنی بن حارثه بن سلمةبن ضمضم شیبانی، شیخ قبیلهٔ شیبان که از قویترین قبایل ساکن حوالی حیره بود پیش قدم شد و با گروههایی از ایرانیان نزدیک به منزلگاههای قبیلهٔ خودش به زد و خورد پرداخت، مناطقی که در این نواحی متعلق به ایران بود در محدودهٔ سرزمین مناذرهٔ لخمی که دست نشاندگان پادشاهان ساسانی بودند، قرار داشت، پس از چندی مثنی بن حارثه اجازه خواست تا با فارسیان به جنگ پردازد. مثنی به طرف خفّان براه افتاد و در آنجا افراد قبیله‌اش را به جهاد دعوت کرد. آنان پذیرفتند و با او همراه شدند. مثنی تا خفّان پیش رفت.

**مرحلهٔ دوم:**

### خالدبن ولید و فرماندهانش فتح عراق را آغاز می‌کنند
### فتح حیره در ذیقعدهٔ ۱۲هـ. ق /ژانویه ۶۳۴ م

ابوبکر، خالدبن ولید را به فرماندهی این فتح برگزید، خالد به مدینه رفت و از آنجا به همراه فرماندهانش که نامشان در ضمن همین بحث خواهد آمد، و نیز تعدادی از سپاهیانش، از مدینه خارج شد و راه حیره را پیش گرفت. خالد از طرف ابوبکر فرمان یافته بود که زمانی که عیاض بن غنم با سپاهیانش برای فتح دومةالجندل عازم می‌شود، او ابتدا برای فتح حیره و در پی آن برای فتح شمال عراق اقدام کند. عیاض فتح دومةالجندل را دشوار دید، از این رو خالد به ناچار برای فتح آن و نجات عیاض بن غنم بدانجا بازگشت، فیاض به همراه سپاهیانش به جمع فرماندهان خالد پیوست و چنانکه پس از این خواهیم دید، او در فتح موصل از جانب شام، سهمی سخت در خور داشت.

خالد در اول محرم ۱۲هـ ق/ مارس ۶۳۳م حملاتش راآغاز کرد و به همراه فرماندهانش، ذات السلاسل و اُبُلّه را به تصرف درآورد. قطبة بن قتادهٔ ذهلی و افراد قبیله‌اش از ذهل‌بن شیبان نیز که در صدر فتح ابله بودند، به خالد پیوستند، و فتح ابله باکمک آنان انجام شد. سپس خالد، شُرَیح بن عامربن قین از بنی سعدبن بکربن هوازن را بر آنجا گماشت. ابله را «فرج العراق»، یعنی مدخل عراق می‌خواندند، و آن یکی از زینستانهای پارسیان بود. جریربن عبدالله بُجَلی نیز که از دلاوران بزرگ بود و در دو عرصه جنگ و کتابت مهارت بسیار داشت به خالد پیوست.

پس از آن خالد به همراهی مثنی بن حارثهٔ شیبانی رهسپار اُلّیس در کنارهٔ رود فرات شد و آنجا را فتح کرد، سپس حیره را به تصرف در آورد و با اهالی حیره به شرط پرداخت جزیه و تأمین امنیت صلح کرد.

### مسلمانان از فرات می‌گذرند و وارد سرزمین سواد می‌شوند

خالد رهسپارِ انبار، درکرانه شرقی رود فرات شد، مردم انبار از بیم او به حصار نشستند، اما مسلمانان شهر را نخست محاصره و سپس فتح کردند. انبار محل ذخیرهٔ غلات فارسیان بود و ازآنجا اعراب دست نشاندهٔ خود، یعنی مناذره، و یا دیگر اعراب را تأمین می‌کردند.

اعتماد خالد نسبت به توان نظامی مرکز فرماندهی و نیروهایش در آن نواحی، به حدی رسیده بود که وی سپاه را رها کرد و راه حج پیش گرفت. او حدود ۱۴۰۰ کیلومتر راه پیمود و دوباره به سپاهیانش ملحق شد. این عمل، اشتباه بزرگی بود و اگر چه ابوبکر با شنیدن این خبر براو خرده‌نگرفت، اما بعداً عمر او را بخاطر این کار مورد مواخذه قرار داد و همین امر یکی از عوامل عزل او بود.

### مسیر خالد به طرف شام

پس از این واقعه ابوبکر نامه به خالد نوشت و او را فرمان داد تا با نیمی از سپاه به سوی شام حرکت کند. وی از حیره به طرف شام به راه افتاد و در ۸ صفر ۱۳ه.ق/۱۳ آوریل ۶۳۴م به قراقر رسید. از آنجا به سوی رفت و سپس کواسل و تدمرا قریتین را پشت سر نهاد تا به دمشق و سپس به بُصری رسید.

## مرحله سوم:

### فرماندهی مثنی بن حارثه و ابوعبیدبن مسعود ثقفی و فعالیتهای آن دو

پس‌از عزیمت خالدبن ولیدبه شام، مثنی‌بن‌حارثه به دستور ابوبکر فرماندهی فتح عراق را در ۱۳ آوریل ۶۳۴م برعهده گرفت. در این زمان، شهربرازبن اردشیربن شهریار در فارس بر تخت نشست و سپاه بزرگی به‌فرماندهی هرمزجادویه برای رویارویی بامسلمین روانه ساخت. از سوی دیگر همین که عمربن خطاب به خلافت رسید، ابوعبید بن مسعود ثقفی را روانه ساخت و مثنی تحت فرماندهی او درآمد، ابو عبید سپاه مسلمین را گسیل داد تا با فرماندهی، به نام بهمن در محلی موسوم به قس‌الناطف درگیر شود. مسلمانان از آبراهها گذشتند و در محلی بنام مروحه اردو زدند و در آنجا پلی ساختند که در صورت نیاز از آن بگذرند. مسلمانان با سپاه ایران به فرماندهی بهمن جادویه رویارو شدند. سپاه ایران مجهز به فیل بود؛ از آن میان فیلی بود که زیان بسیار به مسلمین وارد ساخت. ابوعبیدبن مسعود براو حمله برد، امافیل او را زیردست و پای خود به قتل رسانید. تلفات مسلمانان چندان فزونی گرفت که خواستند از روی پل عقب‌نشینی کنند. اما ناگهان دیدند که پل فروریخته. یکی از مسلمانان آن را خراب کرده‌بود تا مانع فرار مسلمانان شود. در نتیجه گروه بسیاری غرق شدند و کار به شکست انجامید. به سبب همین احوال این جنگ به نبرد قس‌الناطف یا نبرد جسر (پل) موسوم است.

خبر به عمر رسید و از مرگ ابوعبیدبن مسعود بسیار اندوهناک شد و شکست خوردگان را دلداری داد و ایشان را دعوت به بازگشت کرد. بسیاری به جنگ بازگشتند. اما پس از آن عمر دیر زمانی در باب سرزمین فارس ساکت ماند تا اینکه دوباره شروع به دعوت و ترغیب و تشویق مسلمانان برای جنگ با ایرانیان کرد. سرانجام گروههای بسیاری از مسلمین به میدان جنگ ایرانیان بازگشتند. واقعهٔ جسر در ۲۳ شعبان ۱۳ ه.ق/اکتبر ۶۳۴م اتفاق افتاد. پس از آنکه شیرویه پادشاه ایران درگذشت و بوران دختر خسرو به جای او بر تخت نشست، ایرانیان سپاهی به فرماندهی مهران بن باذان[1] روانه ساختند مهران از پل گذشت و در محلی به نام بویب فرود آمد. مسلمانان نیز به فرماندهی مثنی‌بن حارثه و جریربن عبدالله بجلی در محلی دیگر به نام نخیله گرد آمدند. دو سپاه درنبردی سخت رویارو شدند و بسیاری از مسلمانان از جمله مسعودبن مثنی، در این جنگ به قتل رسیدند، اما سرانجام مسلمانان به پیروزی دست یافتند و مهران کشته شد. پیروزی بویب، اعتماد به نفسی را که مسلمانان پس از شکست جسر از دست داده بودند، به آنان باز گرداند. این واقعه‌در ماه رمضان ۱۳ ه.ق/نوامبر ۶۳۴م اتفاق افتاد.

از آن پس مثنی بن حارثه، در نواحی بین اُلّیس و جنوب کسکر تا خنافس و شمال بغداد و مثقب و عین التمر و فلالیج و عال، دست به یک سلسله حمله و هجوم ناگهانی زد و تا صفین پیش رفت.

### سعدبن ابی وقاص کار فتح عراق را برعهده می‌گیرد. پیروزی قادسیه

ایرانیان برای ضد حمله‌ای بزرگ نیروهایشان را بسیج کردند. از این رو مسلمانان به کرانه غربی عقب نشستند. عمر نخست در این اندیشه بود که خود فرماندهی فتح ایران را به عهده گیرد، اما از این کار چشم پوشید[2] و سرانجام سعدبن ابی‌وقاص‌بن، مالک‌بن اهیب‌بن، عبدمناف از قبیلهٔ بنی زهره به فرماندهی برگزیده شد. سعد از تربیت یافتگان مکتب نظامی رسول‌الله(ص) بود، و با روانه شدن او به طرف عراق، دوران فرماندهی مثنی بسرآمد. سعد سه ماه در ثعلبیه مستقر شد تا مردم به او پیوستند. سپس در سال ۱۵ ه.ق/۶۳۶م آهنگ عُذَیب کرد. در همین زمان مثنی بیمار شد و در گذشت.

رستم با سپاه ایران به پیش راند و در، برس فرود آمد. اما از آنجا نیز حرکت کرد و میان حیره و سیلحین چهار ماه توقف کرد. سعد به عمر نامه نوشت و از او درخواست کمک کرد.عمر گروهی از شامیان را به یاری او فرستاد. نبرد در محل قادسیه، در شعبان سال ۱۵ ه.ق/سپتامبر ۶۳۶م اتفاق افتاد و چهار روز ادامه یافت. این جنگ با پیروزی قاطع مسلمانان و کشته شدن رستم -که با نخوت و تکبر از پذیرفتن اسلام سرباز زده بود- به انجام رسید. در این جنگ گروهی از مسلمانان، از جمله سعدبن عبید انصاری کشته شدند و عمر از کشته شدن سعد بسیار اندوهناک شد.

### ورود مسلمانان به مداین

باقیماندهٔ سپاه ایران به مداین عقب‌نشینی کردند. مداین مجموعهٔ

---

۱) چنین است در متن عربی. اما در بیشتر مآخذ، مهران بن مهربندان یا مهران بن مهربنداد و یا مهران بن ماذان ضبط شده است.
(نک: بعنوان مثال: زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام ص ۳۱۲)

۲) چشم پوشی او به توصیه حضرت علی (ع) بود، به خطبه ۱۴۶ نهج‌البلاغه مراجعه شود (دکتر سیدجعفر شهیدی)

چند شهر کوچک بود که تیسفون (Etesiphon) نامیده می‌شد. نخستین این شهرها از طرف جنوب بَهرَسیر بود که مسلمانان آن را در صفر ۱۶ ه.ق/ فتح کردند و سپس سواره از دجله گذشتند و مداین را به تصرف خود درآوردند و در صفر سال ۱۶ ه.ق/ مارس ۶۳۷م وارد ایوان کسری شدند. خسروپرویز با بزرگان دربارش از شهر گریخت و بیت‌المال و خزانه و زنان و فرزندانش را نیز با خود برد.

نبرد بعدی در جلولاء اتفاق افتاد و فرماندهی ایرانیان را در این جنگ مهران از مردم ری به عهده‌داشت. و فرمانده مسلمین از طرف سعد، هاشم بن عتبة بن ابی وقّاص بود که سپاه ایران را شکست داد و ایرانیان به حلوان گریختند، مسلمانان در تعقیب آنان حلوان را نیز فتح کردند و بقیهٔ سرزمینهای سواد یعنی عراق را نیز به تصرف خود درآوردند.

در این فتوحات بسیاری از دهگانان اسلام آوردند و درنتیجه عمر،آنان رابه حال خود واگذاشت. عمر، عثمان‌بن حنیف انصاری را مأمور کرد تا سرزمین سواد را مساحت کند. او آن را ۳۶ میلیون جریب گزارش کرد، عمر برای هر جریب یک دِرهم و یک قفیز جزیه تعیین کرد، اما سپس آن را تعدیل ساخت. خراج سواد در زمان عمر به صد میلیون درهم رسید، اما در روزگار حجاج به ۴۰ میلیون کاهش یافت.

## طرح‌ریزی دو شهر بصره و کوفه و تشکیل دو ولایت به همین نامها

شهر بصره را عتبة‌بن غزوان در سال ۱۶ ه.ق/ ۶۳۷م طرح ریزی کرد. اما طرح شهرکوفه در سال ۱۷ ه.ق/ ۶۳۸م ریخته شد. مسلمانان از مداین به کوفه نقل مکان کردند و عراق تبدیل به دو ولایت بصره و کوفه گردید و ما بر روی نقشه، مرز میان آن دو را نشان داده‌ایم. با توجه به آن، ملاحظه می‌کنیم که بصره ولایت بزرگتر است و از هم‌آنجا فتح فارس آغاز شد. اما ولایت کوفه بسیار کوچکتر از ولایت بصره بود و از سرزمینهای فارس تنها طبرستان و ری و قومس به آن وابسته بودند. خود آن ولایت نیز به چهار ولایت دیگر تقسیم می‌شد:

حلوان که قعقاع بن عمرو والی آن شد؛

ماسبذان که والی آن ضراربن خطاب فهری بود؛

قرقیساء که والی آن عمروبن مالک یا عمروبن عتبةبن‌نوفل بن عبد مناف بود؛

و خلاصه موصل که والی آن عبدالله بن معتم بود. فروج نیز که همان اُبُلّه است، جزء وِلایت کوفه محسوب می‌شد.

## فتح سرزمین جزیره که شامل مناطق شمالی ماوراءالنهر در شمال موصل است

عمربن خطاب طی نامه‌ای به سعدبن ابی وقاص، دستور فتح بلاد جزیره در شمال موصل را صادر کرد و عیاض بن غنم را به کار این فتح گمارد و وی با یاری مردان خویش، جزیره رابین سالهای ۱۶ و ۱۷ ه.ق/ ۶۳۷ - ۶۳۸م فتح کرد. بیشتر سپاهیانی که جزیره را تصرف کردند، از شام برخاسته بودند و ما، پس از گفتار در بارهٔ نهاوند، دوباره به این موضوع خواهیم پرداخت

## فتح نهاوند و فتح نهایی عراق و جبال

هنگامیکه یزدگرد در سال ۱۶ ه.ق‌از حلوان گریخت، ایرانیان گردِ او و مردانشاه ذوالحاجب جمع شدند و گروهی از ری و قومس و اصفهان فراز آمده درفش کاویان را برافراشتند و آمادهٔ جنگ شدند. عماربن یاسر والی بصره، در این باب نامه به عمر نوشت. عمر، نعمان‌بن عمروبن مقرن مزنی را به فرماندهی این جنگ برگماشت. دو سوم لشکر بصره با او براه افتادند و تنی چند از نخبگان مسلمین ازجمله حذیفةبن یمان، جریربن عبدالله بجلی، مغیرةبن شعبه و اشعث بن قیس با او همراه شدند. دو سپاه ایران و اسلام در نهاوند مقابل هم قرار گرفتند، نبردی سخت که از شدیدترین نبردهای مسلمین بود، بین آنان در گرفت. نعمان بن مقرن و پس از او حذیفةبن‌یمان از نخستین کشتگان این جنگ بودند. مسلمانان طی آن غنایم بسیاری به چنگ آوردند، فتح نهاوند در سال ۱۹ یا ۲۰ ه.ق/ ۶۴۰ یا ۶۴۱م اتفاق افتاد که قول دوم درست‌تر است. این جنگ فتح‌الفتوح نامیده شد و طی آن نهاوند به ولایت کوفه ملحق شد، امّا چون از توابع اصفهان بشمار می‌رفت، جزء ولایت بصره گردید و دینور نیز ضمیمه بصره شد. از آن پس نهاوند «ماه بصره» و دینور «ماه کوفه» نامیده شد. با کشته شدن یزدگرد سوم در زمان خلافت عثمان در (سال ۳۴ه.ق/ ۶۵۴م) سلسلهٔ ساسانیان به پایان رسید.

## بقیهٔ فتح موصل
## فتح موصل و سرزمینهای جزیره

به گفتهٔ بلاذری، پس از مرگ ابوعبیده، تمام جزیره (شمال عراق) به دست عیاض بن غنم فتح شد. ابوعبیده، معاذبن جبل را به جای خود گمارده بود. هنگامیکه معاذ نیز به مرض طاعون در گذشت، عمر، یزیدبن ابی سفیان را به جانشینی او گماشت. و چون او نیز در پایان سال ۱۸ ه.ق از دنیا رفت، برادرش معاویه‌بن ابی سفیان را به جانشینی او برگزید. در همین زمان عمر، عیاض‌بن غنم را مأمور حمله به جزیره کرد و در ضمن او را به ولایت حمص، قنسرین و جزیره نیز برگماشت برخی گویند ابو عبیده بود که عیاض را به فتح جزیره فرمان داد و هنگامیکه عمر به خلافت رسید، او را به ولایت آنجا گماشت. او در نیمه شعبان سال ۱۸ ه.ق/ ژوئیه ۶۳۹م از طریق رقه وارد جزیره شد و سپس رُها (که رومیان آن را Edessa می‌خوانند) راکه مرکز آن بخش از جزیره بود به تصرف درآورد. اهالی جزیره به همان چیزی تن در دادند که اهل رُها تن داده بودند. کسی که با مسلمانان صلح کرد، بطریق رها بود و سپس عیاض به همراه فرماندهانش، حران، نصیبین، میافارقین، قرقیساء، سمیساط و روستاهای فرات را به صلح و اراضی آن را به جنگ فتح کرد.

(فرماندهان عیاض عبارت بودند از: میسرةبن مسروق عَبْسی، سعیدبن عامر بن حِذْیَم جُمحَی، صفوان‌بن معطّل سُلَمی و حبیب‌بن

مَسلَمه).

عیاض، سَروج و راسکیفا و سرزمین بیضاء را فتح کرد و سپس به قُرَیات فرات که همان پل منبج و نواحی آن است، فراز آمد و پس از آن عین‌الوردة یا رأس‌العین (سرچشمه)، تلّ مَوْزِن، آمِد، طور عبدین، قلعه ماردین، دارا و نواحی مجاور آن را فتح کرد. همه این فتوحات در اواخر سال ۱۹ و اوایل سال ۲۰ هـ. ق/ نوامبر - دسامبر ۶۴۰م انجام گرفت. سپس ارز روم را به‌تصرف درآورد و در پی آن وارد درب شد و تا بَدْلیس پیش رفت و آن را گرفت پس از آن خلاط را فتح کرد و سرانجام به عین حامض (چشمهٔ ترش) از سرزمین ارمنستان رسید. سپس به رقه و حمص که مرکز ولایتش بود بازگشت و در سال ۲۱ هـ. ق/ ۶۴۱م در همانجا درگذشت.

# نقشهٔ ۶۳

## فتوحات مسلمین در ایران، آذربایجان، ارمنستان و ماوراءالنهر پس از فتح نهاوند

**مرحلهٔ اول:**

۱) مسلمانان، جنگ نهاوند (در سال ۱۹ هـ. ق/۶۴۰م) را فتح‌الفتوح می‌نامند، زیرا آنان در این جنگ برآخرین بقایای سپاه ساسانی فائق آمدند و بدین‌سان حکومت ساسانی به پایان رسید. اگر چه پس از این جنگ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی که جان سالم بدر برده بود، پیوسته از شهری به شهر دیگر می‌رفت و در تلاش بود تا نیروهایی برای مقاومت در برابر مسلمانان بسیج کند، اما موفقیتی بدست نیاورد تا اینکه کشته شد، و با کشته شدن او سلسلهٔ ساسانیان به پایان رسید. پس از فتح نهاوند هریک از نواحی ایران به تنهایی با مسلمین کنار آمدند. و همین امر مسلمانان را تشویق می‌کرد که به پیشروی خود برای فتح ایران ادامه دهند.

مسلمانان برای فتح ایران در دو مسیر پیشروی کردند: اول، مسیر سپاهیان ولایت بصره که مقصد آنان میانه ایران و شمال شرقی آن و بویژه استان خراسان بود که قلب ایران بشمار می‌رفت. دوم: مسیر نیروهای ولایت کوفه که به فتح جنوب دریای قزوین (خزر) و استان گرگان منحصر گردید و هرگز از آنجا به قصد نواحی شرقی گام فرا پیش ننهاد، زیرا حکام بصره در تلاش بودند که فتح ایران به همت آنان انجام گیرد. از این رو نیروهای کوفه مساعی خود را به پیشروی در غرب دریای خزر (قزوین) - یعنی سرزمینهای آذربایجان و مناطقی از بلاد ارمنستان و گرجستان - تاجایی که میسر بود - متوجه کردند. شدت رقابت میان بصریان و کوفیان تنها زمانی فروکش کرد که بر هر دو ولایت یک نفر حاکم گردید و آن دو را عراقین خواندند.

۲) در ادامه این مرحله، فتوحات مسلمین از طریق بصره و کوفه و سپس واسط انجام گرفت. شهر واسط را حجاج‌بن یوسف‌بن حکم‌بن ابی‌عقیل‌بن مسعود ثقفی پی ریخت و پس از آن که ولایت عراقین را با هم در سال ۷۵ هـ. ق/ ۶۹۴ بر عهده گرفت، آن را مرکز ولایت خود قرار داد و این منصب (بزرگ) را -که در واقع او را حاکم قلمرو شرقی دولت اسلام کرده بود - تا زمان مرگش در سال ۹۵ هـ. ق/ ۷۱۳م بر عهده داشت.

کارگزاران تحت فرمان حجاج عبارت بودند از: ایاس‌بن حکم و جراح‌بن عبدالله حکمی در ولایت بصره و عروة‌بن مغیرة‌بن شعبه، مغیرة‌بن عبدالله‌بن ابی‌عقیل و حوشب‌بن یزید در ولایت کوفه.

نخستین مرحله از فتوحات مشرق که هم‌اکنون مورد بحث ماست پس از جنگ نهاوند در سال ۱۹ هـ. ق/ ۶۴۰م آغاز می‌شود و با روی کار آمدن عبدالله‌بن عامربن کریز به‌عنوان والی بصره و کوفه در سال ۳۰هـ. ق/ ۶۵۱م به پایان می‌رسد.

در خلال این دوره سپاه بصره به فرماندهی ابوموسی اشعری دست بکار تصرف بخش اعظم سرزمینهای اهواز، جبال و فارس شدند و تا طبسین (دروازهٔ خراسان) در استان قهستان پیش رفتند. همزمان با این پیشروی، عماربن یاسر والی کوفه برای فتح بخشهای شمالی ری نیروگسیل داشت. سپس عمر، عمیربن سعد انصاری را بر حمص و جزیره گماشت. در این هنگام فتح رأس‌العین یا عین‌الوردة بر عیاض‌بن غنم سخت دشوار شده بود، لذا عمیر آن را پس از جنگی، گرفت. قبل از عمیر، سعدبن عامربن خزیم مسجد رقه و مسجد رها را ساخته بود و عمیربن سعد مساجد دیگری در بقیه سرزمین جزیره بنا کرد.

هنگامیکه معاویة‌بن ابی سفیان به حکومت رسید، اعراب را در نواحی جزیره اسکان داد و از آنجاست که دیار مُضَر، دیار ربیعه و دیار بکر در آنجا بوجود آمده است.

تصور می‌رفت که در نتیجهٔ فعالیتهای عمیر بلاد جزیره تابع ولایت حمص گردد، اما عماربن یاسر امیر کوفه این بلاد را ضمیمه ولایت کوفه کرد و عُمَیربن سعد به رقّه که تابع استان (جند) حمص شد، بازگشت.

شهر حدیثه بر کنارهٔ فرات را مردی از افراد عمّاربن یاسر بنام مدلاج بن عمرو سلمی بنا نهاد. این شخص همان کسی است که مأموریت الحاق بلاد جزیره را به ولایت کوفه برعهده گرفت؛ و شهر رافقه را ابوجعفر منصور در سال ۱۵۵ هـ. ق/ ۷۷۲م بنا کرد؛ و رصافه به‌دست هشام‌بن عبدالملک ساخته شد و رحبه‌در جنوب قرقیسیا را مأمون خلیفهٔ عباسی بنا نهاد.

### استان جبال

مغیرة‌بن شعبه والی کوفه در سال ۲۲ هـ. ق/ ۶۴۲م نیروهایی از عراب کوفه را به جنگ آذربایجان گسیل داشت. این نیروها در دل استانهای طبرستان، گیلان و قومس نفوذ کردند و قراردادهای صلحی با حکام آن نواحی و یا کارگزاران ایشان منعقد ساختند. اما این حملات هیچ ثباتی برای فتح اسلامی در این نواحی به دنبال نداشت، چه همه، هجومهایی سریع و غافلگیرانه بود و مسلمانان از طرف اهالی این نواحی با

مقاومتهای شدید روبرو نشدند. فتح شهرهای این نواحی هرچند وقت یک بار از سرگرفته می‌شد و با وجود اینکه در این مرحله تمام استان فارس به تصرف مسلمانان در آمده بود، شهر اصطخر که مرکز آن بود فتح نشد.

**مرحلهٔ دوم:**

در این مرحله تسلط دولت اسلامی گسترش یافت تا آنجا که در زمان سومین خلیفه راشدین، عثمان بن عفان که خراسان را نیز دربرگرفت. فتح خراسان از افتخارات فرمانده مسلمین عبدالله‌بن عامربن کُرَیز -که از عبدشمس و پسر عموی خلیفه عثمان بود- شمرده می‌شود. ابن عامر تغییرات عمده‌ای در روند فتح اسلامی در ایران ایجاد کرد: وی هجومها و حملات ناگهانی را به کشورگشایی دائمی و ثابتی مبدل ساخت. ابن عامر این تغییرات را با کمک دوتن از فرماندهانش - عثمان‌بن حنیف و عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب - از زمانی که ولایت بصره را در اواخر سال ۲۹ هـ. ق/ نیمه سال ۶۵۰م برعهده گرفت، انجام داد. وی پس از تلاش جانکاه، توانست برتمام استان فارس نیز دست یابد و مرکز آن اصطخر را به پایگاهی اسلامی مبدل سازد.

وی سپاهیانش را از فارس برای فتح استان کرمان روانه کرد، اما موفق به فتح آن نشد. به بصره بازگشت و در سال ۳۱ هـ. ق/ ۶۵۱م سپاه بزرگی برای فتح خراسان تدارک دید و از راه جنوب کرمان به طرف خراسان براه افتاد. در همین زمان والی کوفه، سعیدبن عاص نیز سپاه دیگری برای فتح خراسان از طریق شمال قومس روانه ساخت. اما همینکه فرمانده سپاه دریافت که نیروهای عبدالله‌بن عامر، والی بصره، برای تصرف خراسان بر او پیشی گرفته‌اند، از شهر قومس پا فراتر ننهاد. نیروهای بصره به فرماندهی عبدالله بن عامر به طرف خراسان پیش رفتند. ابن عامر ابتدا از کرمان و سپس از طبسین گذشت و با اهالی این دو شهر پیمان صلح بست. سپس راهی نیشابور شد و پس از چندین ماه محاصره، آن را به تصرف در آورد. یکی از فرماندهان عبدالله بن عامر بنام احنف‌بن قیس نیز از طبسین به جنگ هیاطلهٔ (هفتالیان) هرات رفت و آنان را شکست داد؛ سپس، اندکی پیش از آنکه نیشابور تسلیم شود، به این شهر بازگشت.

پس از فتح نیشابور مردم دیگر شهرهای خراسان دریافتند که درمقابل اعراب قادر به استقامت و پایداری نخواهند بود، ازاین روکسانی را برای درخواست صلح و پرداخت جزیه روانه ساختند. نساء و ابیورد از جملهٔ این شهرها بود. در این احوال، عبدالله‌بن خازم که یکی از فرماندهان عبدالله‌بن عامر بود، به پیشروی ادامه داد و سرخس را گرفت و با فتح سرحس، طوس خود تسلیم شد. اهالی هرات نیز با مسلمانان پیمان صلح بستند و همچنین مرو در مقابل پرداخت جزیه‌ای سنگین مجبور به تسلیم شد. در همه این معاهدات، مسئولیت جمع‌آوری اموالی که طبق قراردادهای صلح باید به مسلمین پرداخت می‌گردید، به عهدهٔ دهگانان واگذاشته می‌شد. این بدان معنی است که کارگزاران شاهان ساسانی، همچنان در شهرها و روستاها، بر سرکارهای خود باقی ماندند.

عبدالله‌بن عامر و فرماندهانش توانستند تمام خراسان را تحت سیطرهٔ دولت اسلامی درآورندو در سال ۳۲ هـ. ق/ ۶۵۲م ابن عامر، احنف‌بن قیس را برای فتح مروالروذ که پایگاه مستحکم ساسانیان در جنوب خراسان بود، روانه ساخت. او در سر راه خود قلعه رستاق را که پس از آن به قصر احنف معروف شد، به تصرف درآورد. در این زمان مسلمانان به آخرین حد سرزمینهای ایرانی تبار رسیدند، زیرا مرو و مروالرود برکنارهٔ رود مرغاب قرارگرفته‌اند و مرغاب نیز خود مرز میان ترکان و پارسیان بود، و مسلمانان، هنگامی‌که از این رود گذشتند، در واقع پا به سرزمین هیاطلهٔ ترک‌نژاد نهادند، و ایشان نخستین مسلمانانی بودند که با ایرانیانی ترک‌نژاد مواجه می‌شدند. مراکز هیاطله جوزجان، فاریاب، طالقان و چغانیان بودند. مسلمانان نتوانستند در نخستین حمله بر بلاد ترک، شکوه و عظمت آنان را در هم شکنند، زیرا آنان برای مقابله با تهاجم مسلمین کاملاً بسیج شده بودند و عده‌ای از فارسیان نیز به کمک آنان شتافته بودند.

اما مسلمانان برای درهم شکستن قدرت و عظمت ترکان مصممّ بودند و می‌خواستند همان‌گونه که مقاومت ایرانیان در برابر اسلام را درهم شکسته بودند، برترکان نیز چیره گردند. از این رو احنف‌بن قیس به همراه سپاهی روانه جوزجان و فاریاب و چغانیان شد، زیرا هیاطلهٔ این نواحی، ایرانیان را یاری می‌دادند. بنظر می‌رسد که این لشگرکشی موفقیتی در برنداشت زیرا احنف از مقابل سپاهیان ترک به مروالروذ عقب نشست، و پس از آن سپاهی به فرماندهی أقرع‌بن جالس به جوزجان روانه کردو آنجا را به تصرف خود درآورد. در همین زمان احنف‌بن قیس با نیروی دیگری از مروالروذ به طرف بلخ پیشروی کرد و آنجا را به تسلیم واداشت و در سر راه خود با اهالی فاریاب و طالقان نیز پیمان صلح بست. سپس به پیشروی خود تا خوارزم ادامه داد. اما رسیدن فصل زمستان اورا مجبور به بازگشت به بلخ کرد.

کرمان نیز به دست مجاشع‌بن مسعود سلمی یکی از فرماندهان عبدالله بن عامر فتح شد و بدین‌سان راه بصره به خراسان امنیت یافت.

عبدالله‌بن عامر، سپاهی به فرماندهی ربیع‌بن زیاد حارثی روانهٔ سجستان کرد. ربیع، زرنج مرکز این استان و نیز چند شهر دیگر آن را فتح کرد و اهالی سجستان را به پرداخت جزیه واداشت. از آن پس تنها فتح نواحی شرقی سجستان باقی مانده بود.

تا آن زمان فتوحات مسلمین در ایران منحصر به حملاتی بود که نقطهٔ آغاز همه آنها بصره بود؛ از این رو با رسیدن فصل زمستان همهٔ نیروها به ناچار به بصره بازمی‌گشتند. و نیز رسم چنین بود که نیرویی شامل چهارهزارتن درمرو باقی می‌گذاشتند تا با فرارسیدن بهار، تلاشهای نظامی خود را از سرگیرند، زیرا تا آن زمان تصمیم نداشتند سرزمینهایی را که در ایران فتح می‌کردند - و بخصوص خراسان را - به ولایاتی اسلامی مبدل سازند و یا گروههای بسیاری از مسلمانان را بدانجاکوچ دهند و این سرزمینها را هجرتگاه عربهای مهاجر نمایند.

**مرحلهٔ سوم:**

این مرحله در ابتدای عصر اموی بود. هنگامیکه معاویه در سال ۴۱ هـ. ق/ ۶۶۱م ولایت بصره و خراسان و سجستان را به عبداللهبن عامر واگذارکرد، عبدالله تصمیم به فتح نهایی خراسان و بقیهٔ سرزمین ایران و نواحی شرقی آن گرفت؛ ازاین رو وی یکی از فرماندهانش بنام قیس‌بن هیثم را بر سجستان گماشت و در همان حال سپاهی عظیم را به فرماندهی عبدالرحمن بن سمره تجهیزکرد و تعدادی از فرماندهان برجسته امثال عمربن عبیداللهبن معمر، عبداللهبن خازم و قَطَری بن فجاءَه و مهلّب‌بن ابی‌صُفره را با او همراه‌کرد. این سپاه، زرنج مرکز سجستان را دوباره فتح کرد و خاش و بست از نواحی شرقی سجستان را بـه‌تصرف درآورد، و آنگاه با پادشاه زابلستان رَتبیل روبرو شد. سپاهیان به پیشروی ادامه دادند تا اینکه کابل رااپس از چند ماه محاصره به تصرف خود درآوردند.

ملاحظه می‌کنیم که در این هنگام مسلمانان تمام سرزمینهای دولت ساسانی راکه شامل جبال، ری، طبرستان، فارس، کرمان، سجستان، قهستان و خراسان بود، در تصرف خود داشتند. باپایان یافتن این فتوحات، درگیری مسلمانان با اقوام ترک که در سرزمینهای واقع میان ایران و مغولستان ساکن بودند، و نیز با چینیان که فراسوی اینان می‌زیستند، آغاز شد. ترکان از نژادهای مختلفند و مسلمانان بـا همهٔ آنها یکی پس از دیگری رو در رو شدند. نخستین گروهی که با آنان مقابله کردند، هیاطله بودند که در متون غیرعربی آنان را هفتالیات (Hephtalites) می‌گویند. هیاطله خود دوگروه بزرگ بودند: یکی قبایل شمال که غالباً هیاطله نامیده می‌شوند و پادشاهان به رتبیل ملقب بودند و گاه به اشتباه رَتبیل خوانده شده‌اند[1]. دیگری، قبایل جنوب که زابلیان نام‌دارند و به سبب همین نام است که کشورشان زابلستان نام‌گرفته است. اصل هیاطله از میانهٔ آسیاست که بعدها به شمال هند کوچیدند و از آنجا در جهت غرب پیش رفتند تا اینکه ایران را مورد تهاجم قرار دادندو سپاه ایران را به هزیمت کشاندند و در سال ۴۸۴م در جنگ سختی که بین دو سپاه درگرفت، فیروز پادشاه ایران به قتل رسید. از آن پس آنان برنواحی شرقی ایران حاکمیت یافتند و حدود نیم‌قرن از اهالی این نواحی جزیه می‌گرفتند. در خلال نیمه اول قرن ششم میلادی، دولت هیاطله، سغد و نواحی جیحون علیا راکه (اکسوس Oxus) نام داشت، شامل می‌شد. اما بعدها هیاطله با ایرانیان برآن صلح کردند که به سرزمین خود درشرق سجستان بازگردند.

این بدان معناست که مسلمانان تاآن زمان، بر همهٔ اقوام ایرانی غلبه یافته، آنان و سرزمینشان را تحت سیطرهٔ دولت اسلام درآورده بودند و از آن پس جنگ با ترکان را آغاز کرده بودند. هیاطله تنها قوم ترکی نبودند که مسلمین در این مرحله از مراحل تشکیل دولت اسلامی باآنان وارد جنگ شدند، بلکه در این نواحی گروه دیگری از ترکان بودند که به آنان بختیان می‌گفتند و در زبانهای غیرعربی به باکتریها(Bactrianes) منسوب به استان باکتریا معروف بودند. اقلیم باکتریا در اطراف بلخ واقع بود. و درنواحی شرقی این اقوام، ترکان‌کوشانی منزل داشتند. بختیها و کوشانیان دشمنان هیاطله بودند و این دو گروه از اتراک به ترکان غربی معروفند. هنگامیکه مسلمین با اقوام ترک وارد جنگ شدند، درآن واحد، هم با بختیها روبه‌رو گشتند و هم با هیاطله. این دو قوم، نژاد مشترک داشتند و هردو از ترکان غز بودند. اکنون به اصل بحث برمی‌گردیم و پیشرفت اعراب در شرق را پی می‌گیریم.

ربیع‌بن زیاد فتح بلخ را دوبارهاز سرگرفت و ترکان را در بادغیس و هرات و پوشنگ شکست داد. سپس پسرش عبداللهبن ربیع‌بن زیاد را به جانشینی خود برگماشت. عبدالله دامنهٔ فتوحات را تا کناره‌های رود جیحون گسترش داد و با اهالی زم معاهدات صلح برقرار ساخت. عبیداللهبن زیادبن ابیه از سال ۵۳ - ۵۹هـ. ق/ ۶۷۳ - ۶۷۹م به ولایت کوفه و بصره گماشته شد. وی در سال ۵۴هـ. ق/ ۶۷۴م از رود جیحون گذشت و به بیکند و بخارا از سرزمین سغد در ماوراءالنهر حمله برد و اهالی آنجا را به پرداخت جزیه واداشت و سال بعد به بصره بازگشت.

در سال ۵۵هـ. ق/ ۶۷۵م، سعیدبن عثمان‌بن عفان پس از عبیداللهبن زیاد به ولایت خراسان گماشته شد و چندتن از بزرگترین فرماندهان عرب، چون مهلب‌بن ابی‌صفره و اوس‌بن ثعلبه با او همراه‌گشتند. سعیدبن عثمان فرماندهی یورش بزرگی را برعهده گرفت و تا قلب بلاد سغد نفوذ کرد و از دروازه آهن (باب الحدید) گذشت و در کنارهٔ جیحون، شهر استوار ترمذ را به تصرف درآورد و بدین‌سان بر راه اصلی خراسان به ماوراءالنهر تسلط یافت.

## فتوحات مشرق در زمان یزیدبن معاویه

یزیدبن‌معاویه در سال ۶۱ هـ. ق/ ۶۸۱م سالم‌بن زیاد را به ولایت خراسان و سجستان برگماشت و از او خواست که دست به‌کار فتوحات دیگری در ماوراءالنهر شود. سالم در رأس سپاهی که بهترین فرماندهان از جمله مُهلب بن صُفر، عبداللهبن خازِم سُلَمی، طَلْحةبن عبدالله خزاعی و عمربن عبیداللهبن معمر تیمی درآن بودند، از بصره به‌طرف خراسان براه افتاد. وی موفق شد بخارا و سمرقند را پس از مقاومت سخت تصرف‌کند.

سالم‌بن زیاد،برادرش یزید را برآن ناحیت گماشت و سپاهی را برای جنگ با رَتبیل حاکم زابلستان تدارک دید. یورش او ناکام ماند و فرمانده وی و نیز برادرش ابوعبیدةبن زیاد به قتل رسیدند. وی حملهٔ‌دیگری به فرماندهی طلحةبن عبدالله خزاعی برخراسان آغاز کرد. طلحه اسیران عرب را به ازای فدیه‌ای معادل هزار هزار درهم آزاد کرد و ثبات و آرامش را درسیستان برقرار ساخت. شیوهٔ او در این کار آن بود که پیش از هرگونه جنگ، از درسیاست درآید و با دشمنان به توافق رسد.

پس از مرگ یزیدبن معاویه، میان عبداللهبن زبیر و امویان فتنه و آشوب افتاد، از این رو فتوحات در مشرق متوقف شد. اعراب ساکن نیز به همان کشمکشها مشغول شدند تا سرانجام میان خود ایشان نیز جنگهایی درگرفت

---

[1] همانطورکه در متن تصحیح کرده‌ایم، برخلاف نظر مؤلف، رَتْبیل صحیح و زنبیل غلط است. (مترجم)

# نقشهٔ ۶۴

## چهارمین و آخرین مرحله حرکت فتوحات اسلامی در شرق

در این مرحله در زمان عبدالملک‌بن مروان و فرزندش ولید، تحت فرماندهی حجاج‌بن یوسف والی عراق و مشرق انجام شد. بار سنگین این فتوحات بر دوش سه تن از فرماندهان مشهور حجاج، یعنی مهلب‌بن صفرهٔ‌ازدی، قتیبة‌بن مسلم باهلی و محمدبن قاسم ثقفی بود.

مهلب که در سال ۷۸ هـ. ق/ ۶۹۸م از طرف حجاج عامل خراسان شده بود، بهمراه فرزندش دست به فتوحات وسیعی در ماوراءالنهر زد. وی در یک تهاجم، شهرکش در استان سغد را بـه تـصرف در آورد. و از آن‌جا حمله دیگری به فرماندهی فرزندش یزید علیه پادشاه ختل تدارک دید و او را مجبور به پرداخت جزیه ساخت. ابن‌یزید، قلعه نیزک در اقلیم بادغیس، بین مرو و هرات را تصرف کرد و با خوارزمیان وارد جنگ شد، و در روزگار سلیمان‌بن عبدالملک، گرگان و طبرستان را فتح کرد وبرادرش مفضل‌بن مهلب نیز بادغیس و شومان را گرفت.

### فتوحات قتیبة‌بن مسلم

حجاج در سال ۸۶ هـ. ق/ ۷۰۵م قتیبة‌بن مسلم باهلی را برخراسان و بلاد شرق گماشت. وی تاسال ۹۹ هـ. ق/ ۷۱۷م ولایت آنجا را بـر عهده داشت و در فتوحات ماوراءالنهر بیشترین افتخار را بدست آورد[1]. قتیبه همان شیوهٔ مهلبیان را بکارگرفت. این شیوه در واقع وارد ساختن ضربات سریع و پی درپی بر دشمنان بود تا ایشان فرصت نیابند به گردآوری نیرو و برنامه‌ریزی جهت رویارویی با اعراب بپردازند. برتری قتیبه نسبت به‌آل مهلب در این بود که وی برای هرحمله‌ای نقشهٔ ثابتی طرح می‌کرد وبرای آن اهداف و مقاصد معینی تعیین می‌نمود، سپس بی‌اعتنا به‌دشواریها و با اعتماد بر دلاوری بی‌نظیر خویش و روحیهٔ فرماندهی که بدان تمایز یافته بود و نیز ایمان عمیقش نسبت به اسلام، در راه تحقق این اهـداف تـلاش می‌کرد.

فعالیتهای قتیبه به چهارمرحله تقسیم می‌شود، که در هـر مرحـله، وی فتح نهایی منطقهٔ وسیعی را تحقق بخشید و گامهای تـازیان و تـعالیم اسلام را در آنجا استوار گردانید. وی ترسی عظیم دردل ترکان انداخته بود. در اواخر عمر چنان بود که تنها ذکر نام وی دشمنان را وحشت زده می‌کرد.

**مرحلهٔ اوّل:**

در این مرحله قتیبه به طخارستان سفلی یورش برد وآنـجا را بـاز پس گرفت و در سال ۸۶ هـ. ق/ ۷۰۵م جای پای مسلمانان را در آنجا استوار گردانید.

**مرحلهٔ دوم:**

در این مرحله وی حملهٔ بزرگی را به بخارا، بین سالهای ۸۷ - ۹۰ هـ. ق/ ۷۰۶ - ۷۰۸م فرماندهی کرد و طی آن، بیکند (۸۷ هـ. ق/ ۷۰۶م) ماتومشکت و رامیثه یا رامیثنی از روستاهای بـخارا را بـه‌تصرف خـود درآورد و فتح نهایی بخارا و نواحی آن را در سال ۹۰ هـ. ق/ ۷۰۸م به انجام رساند.

**مرحلهٔ سوم:**

این مرحله، از سال ۹۱ تا ۹۳ هـ. ق/ ۷۰۹ - ۷۱۱م به طول انجامید و دراثنای آن، قتیبه توانست پایگاههای اسلام را در تمام وادی رود جیحون استحکام بخشد. وی سجستان را در ۹۲ هـ. ق/ ۷۱۰م فتح کردو سال بعد، یـعنی در ۹۳ هـ. ق/۷۱۱م، استان خـوارزم را بـه تـصرف درآورد و دامـنهٔ فتوحاتش تا سمرقند کشید و همهٔ این نواحی را برای دولت اسلام مسلّم گردانید.

**مرحله چهارم:**

از سال ۹۴ هـ. ق تا ۹۶ هـ. ق/ ۷۱۲ تا ۷۱۴م ادامه داشت. قتیبه در اثناء این مرحله حوضهٔ رود سیحون و شهرهای آن راگشـود تـا سـرانـجام بـه فرغانه رسید. سپس در سال ۹۶ هـ. ق/ ۷۱۴- ۷۱۵م به سرزمین چین وارد شدو تا قلب استان شان کیانگ نفوذ کرد، تا اینکه به کاشغر رسید و آنجا را به پایگاهی اسلامی مبدل ساخت. این آخرین حدی بودکه سپاهیان اسلام در آسیای شرقی بدان دست یافتند.

### فتح سند (فعالیتهای محمدبن قاسم)

فتوحات سند درروزگار عمربن خطاب شـروع شـد. او، عـثمان بن‌ابی‌العاص ثقفی را در سال ۱۵ هـ. ق/ ۶۳۶م بربحرین و عمان گماشت و برادرش حَکَم‌بن‌ابی‌العاص را نیز روانه آنجا ساخت. حَکَم از آنجا سپاهی به‌تانه از سواحل هند گسیل داشت، هنگامی که سپاه او بازگشت وی، عمر را از این امر مطلع ساخت. عمر که نگران حـال مسـلمانان بـود او را از آن گونه حملات برحذر داشت. از طرف دیگر عثمان‌بن ابی‌العاص برادرش را به بروص در سواحـل هـند گسـیل داشت و بـرادر دیگـرش مـغیرة‌بن ابی‌العاص را روانهٔ خور دیبل کرد. مغیره با دشمن مقابله کرد و بر او فایق آمد.

در روزگار خلافت عثمان، عبدالله‌بن عامربن کُرَیز، ولایت عراق را برعهده گرفت. عثمان به او دسـتورداد گـروهی را بـرای کسب اطـلاع از اوضاع ثغر هند روانه سازد و نتیجه را به اطلاع او رسـاند. وی حکـیم‌بن جبلهٔ عبدی را در رأس یک گروه اکتشافی روانه کرد. حکیم بخوبی از عهدهٔ مأموریتش برآمد، و در بازگشت، اوضاع و احوال هند را به عثمان گزارش کرد، در نتیجه عثمان که گویی هند را بسیار دورو فتح آن را سخت دشوار دیده بود، از لشگرکشی بدانجا منصرف شد.

در زمان خلافت حضرت علی‌بن ابیطالب(ع)، حارث‌بن مرهٔ عبدی

---

۱) البته اگر بتوان قتل عام و ستمکاری را افتخار نامید! (دکتر سیدجعفر شهیدی)

به قصد جنگ سند روانه شد. وی اطراف سند را مورد تهاجم و غارت قرار داد و اسیر بسیار گرفت پس از آن نیز یک بار دیگر به سند حمله‌برد، اما این بار، در سال ۴۲ هـ. ق/ ۶۶۲م در قیقان کشته شد. قیقان در فراسوی خراسان در مرز سند واقع است. سپس در روزگار معاویه‌بن ابی‌سفیان، مهلب ثغر هند را مورد تهاجم قرار داد و تابته[1] واهوار (لاهور کنونی) پیش رفت. وی با آن که وارد بته[2] شد، چندان سودی از فتح خود نبرد و بازگشت.

در زمان معاویه نیز عبدالله‌بن سوارعبدی به قیقان حمله برد و اسبان بسیار به غنیمت گرفت و تعدادی از آنها را به معاویه پیشکش کرد. سپس دوباره به قیقان بازگشت اما این بار اهالی قیقان از ترکان کمک خواستند و به یاری آنان با عبدالله‌بن سوار جنگیدند. در این جنگ عبدالله که از فرماندهان سپاه عبدالله‌بن عامر بود کشته‌شد. همچنین در روزگار حکومت معاویه، زیادبن ابیه فرماندهی به نام سنان‌بن سلمهٔ هذلی را برای فتح مکران و نواحی آن روانه کرد. سنان، مکران را فتح کرد و آنرا پایگاهی استوار گردانید و تازیان را در آنجا اسکان داد. این نخستین قسمت از غرب پنجاب بود که در قلمرو دولت اسلام درمی‌آمد.

هند را ثغر می‌نامیدند و ثغر شامل همهٔ سرزمینهای فراسوی سجستان، زابلستان، طخارستان و وخان بود. زیادبن ابیه نخستین کسی‌بود که ناحیت ثغر را ولایتی قائم بخود گردانید و برای آن حاکمی تعیین کرد و نخستین کسی که وی بر آنجا گماشت، راشدبن عمرو جدیدی از قبیلهٔ ازد بود. راشد قیقان را فتح کرد. سپس دوباره به جنگ پرداخت و مید را تا شرق قیقان مورد حمله قرار داد، اما خود او در این حملات کشته شد. زیادبن ابیه، سنان‌بن سلمهٔ هذلی را به جای وی گماشت. و سنان دو سال والی آنجا بود.

عبادبن زیاد نیز از سجستان به‌قصد حمله به ثغر هند، براه افتاد. وی تا سنا رود به پیش رفت، سپس آهنگ حوی کهز و رودبار از سرزمین سجستان کرد و تا هند پیش تاخت. وی ابتدا در کش اتراق کرد، سپس تا قندهار پیش رفت و آنجا را به‌تصرف خود درآورد. بدین‌سان، مرزهای شرقی اسلام تا قندهار گسترش یافت. سپس منذربن جارودعبدی مکنی به ابوالاشعث برثغر هند ولایت یافت. وی به بوقان و سپس قیقان حمله برد و قصدار را فتح کرد و مرز اسلام را تا قصدار و بوقان امتداد بخشید در پی آن اهالی آنجا به اسلام گرویدند.

حجاج ، سعیدبن اسلم‌بن زرعهٔ کلابی را برمکران و ثغر هند گماشت. اما سعید به دست دو تن از شورشیان عرب به نامهای محمّد و معاویه پسران حارث علافی ،که قصد استیلای برثغر را داشتند، کشته شد. پس از او حجاج، مجاعةبن سُعْر تیمی را برولایت ثغر گماشت. وی بخشی از ناحیهٔ قندابیل را فتح کرد، اما یک سال بعد در گذشت. محمدبن قاسم فتوحات او را به انجام رسانید. سپس حجاج، محمدبن هارون‌بن ذراع نمری را به‌جای وی گماشت. درآن زمان داهر بر سند حکم می‌راند. و در زمان محمدبن هارون کشمکشهایی میان مسلمانان و افراد داهر درگرفت که در اثنای آن محمدبن هارون به قتل رسید. از این رو حجاج برای فتح سند، به‌فکر تعیین فرماندهی بزرگ افتاد که بتواند سپاهی کاملاً مجهز را رهبری کند. وبرای این کار محمدبن قاسم‌بن حکم‌بن عقیل را برگزید.

## فتوحات محمدبن قاسم

محمدبن قاسم والی فارس بود. حجاج به او فرمان داد تا به طرف شیراز حرکت کند و در آنجا منتظر بماندتا سپاهیان به او ملحق شوند. ۶۰۰۰ سپاهی مجهز به همه امکانات فراهم آمدند. محمدبن قاسم، ابوالاسود جهم‌بن زهر جعفی را طلایه‌دار سپاه کرد. آنگاه لشکر به طرف مکران براه افتاد. چندی درآنجا اتراق کرد، سپس به فتح قترابور و ارمائیل پرداخت و از آنجا به قصد تصرف دیبل پیش روی کرد. وی ساز و برگ جنگی و آذوقهٔ سپاهیان را با کشتی از ارمائیل پیش فرستاد. دیبل را محاصره کرد و منجنیقی راکه به عروس معروف بود، در آنجاکار گذاشت. سرانجام، پس از نبردی سخت دیبل را به تصرف درآورد و بت (بد) بزرگ و نیز دیگر بتها را ویران کرد. مراد از «بت» تندیس بودا یا معبد اوست. آنگاه شهر را به شهری اسلامی مبدل نمود، آثار بودایی را از میان برد، مساجدی در آنجا بناکرد و حدود ۴۰۰۰ تن از مسلمانان را در آنجا ساکن گردانید.

محمدبن قاسم در پی آن، بیرون را فتح کرد و اهل شهر با وی پیمان صلح بستند. سپس سرست را تصرف کرد و برآن خراج بست و پس از آن سهبان را گرفت و محمدبن مصعب‌بن عبدالرحمن ثقفی را از آنجا برای فتح سدوسان روانه کرد. محمد آنجا را فتح کرد. پس از فتح سهبان، بسیاری مردان قبایل زُطّ به مسلمانان پیوستند و محمد ۴۰۰۰ تن از ایشان را به‌سربازی برگزید که در کنار او جنگیدند. زطهای سند، قبایلی بدوی و اسکان نیافته بودند و برخی گویند که قوم معروف قجر از نژاد آنان‌اند. محمدبن قاسم سپس از رود مهران گذشت و داهر پادشاه سند را غافلگیر کرد و در جنگی خونین با او رو در رو شد. داهر در این جنگ در نزدیکی دیبل در محل کوچکی بنام قند کشته شد. با کشته شدن داهر بقیهٔ بلاد سند تسلیم شد و به صورت جزئی از دولت اسلام درآمد. پس از آن محمد بر راور، و سپس رهماناباد، در دو فرسخی شهر منصوره که بدست مسلمانان ساخته شده بود دست یافت. سپس اهالی استان ساوندری تسلیم شدند و به اسلام گرویدند. و اهل بسمند نیز چنین کردند. راور نیز در پی نبردی سخت فتح شد و اهالی آنجا با این شرط که محمدبن قاسم تندیسهای بودا و معبدهایشان را -که «بد» نامیده می‌شد - نابود نسازد، تسلیم شدند و گفتند بدها نیز مانند کنیسه‌هاست. محمدبن قاسم درخواست آنان را پذیرفت. سپس از رود بیاس گذشت و شهر ملتان را پس از نبردی سخت تصرف کرد و تمام مجسمه‌ها و معبدهای بودا را در آنجا نابود ساخت و زرو سیم بسیار به غنیمت گرفت. از این روست که ملتان دهانهٔ بیت‌الذهب نامیده شده است. حجاج، ۶۰ هزار هزار درهم هزینهٔ تجهیز سپاه محمد کرده بود. چون محمد دو برابر آن، یعنی ۱۲۰ هزار هزار درهم به او داد، حجاج گفت: «خشم خویش فرونشاندیم، انتقام خود بستاندیم و ۶۰ هزار

---

۱) و ۲) منظور از تابته وبته شهر « پتنه » می‌باشد. (دکتر سید جعفر شهیدی)

هزار درهم، و نیز سرداهر را به چنگ آوردیم.»

پس از مرگ حجاج، محمدبن قاسم سرزمین بیلمان را تصرف کرد و اهل آن اسلام آوردند. اهالی سرست نیز با او مصالحه کردند. سرست جزء بلاد مید بشمار می‌رفت و مردمش اهل سند بودند. آنان در دریانوردی مهارت داشتند و در دریاها به غارتگری می‌پرداختند. ایشان نیز به اطاعت مسلمین درآمدند.

محمدبن قاسم در بلاد سند همچنان پیش می‌رفت تا به استان کیرج رسید. پادشاه کیرج دوهر نام داشت. محمدبن قاسم سپاه او را در هم شکست و او را به قتل رساند و آنگاه بلاد کیرج به‌اطاعت مسلمانان درآمد.

فعالیتهای محمدبن قاسم در همین‌جا به پایان می‌رسد. سلیمان‌بن عبدالملک، صالح‌بن عبدالرحمن را عامل خراج عراق کرد و محمدبن قاسم را که از افراد حجاج بود از کار برکنار کرد و یزیدبن ابی کبشهٔ سکسکی را به جانشینی او گماشت. سپس محمدبن قاسم را دستگیر کرده دربند کشید. محمد (دربیت شعری) گفت:

مرا تباه گرداندند، اما ندانستند که جوانمردی را -که به روز نبرد و هنگام دفاع از مرزهای یگانه است - تباه می‌کنند.

اهالی سند برسرنوشت محمدبن قاسم اندوهگین شدند، چه صالح بن عبدالرحمن او را در واسط به زندان انداخت تا اینکه در همان جا جان داد.

پس از آن پادشاهان هند سر به شورش برداشتند دوباره به تخت پادشاهی بازگشتند. و هنگامیکه عمربن عبدالعزیز برسرکار آمد، به همهٔ پادشاهان سند نامه نوشت که اگر به‌دین اسلام درآیند و به اطاعت او گردن نهند، برپادشاهی خود خواهند ماند و نیز در همه حقوق و وظایف با مسلمین برابر خواهند بود، آنان پذیرفتند. در نتیجه همهٔ بلاد سند به اطاعت مسلمانان در آمد و مردم و حاکمان همه به دین اسلام گرویدند و نامهایشان را به نامهای عربی تغییر دادند. بدین‌سان بلاد سند جزء بلاد اسلام گردید.

در اواخر روزگار بنی‌امیه، اوضاع و احوال سند آشفته شد. اما در زمان ابوجعفر منصور دوباره سند نظام یافت و به اطاعت درآمد. در زمان همو بود که کشمیر نیز فتح شد و به دولت اسلام پیوست.

## فتح آذربایجان، ارمنستان و دیگر استانهای شمالی

پس از جنگ نهاوند، مغیرةبن شعبه والی کوفه نیروهایی به فرماندهی حذیفةبن یمان به آذربایجان گسیل داشت. حذیفه تا اردبیل که تختگاه آذربایجان بود، به‌پیش رفت و با نیروهای فرمانروای آن و هم پیمانانش، رویارو شد و سرانجام با اهالی آنجاکه به پرداخت جزیه و قبول شرایطی دیگر تن دردادند، از در آشتی درآمد.

حذیفةبن یمان به مغان و گیلان نیز لشگر کشید و مردم آنجا را مورد تهاجم و غارت قرارداد؛ آنان به پرداخت خراج تن دردادند و با او مصالحه کردند. سپس عتبةبن فرقد سلمی ولایت آذربایجان یافت و از شهر زور راهی آن دیار شد و نواحی و مناطقی راکه برمسلمین شوریده بودند، سرکوب کرد. پس از آن ولیدبن عتبة در سال ۲۵ ه. ق/ ۶۴۶م به آذربایجان لشگر کشید. ولید در این لشکرکشی که عبدالله‌بن شبل احمس طلایه‌دار سپاه او بود و اشعث‌بن قیس نیز او را همراهی می‌کرد، با مردم مغان و بهیرو طیلسان جنگید.

سعیدبن عاص هنگامیکه والی کوفه بود، آذربایجان را مورد حمله قرار داد و براهالی مغان و گیلان یورش برد و یکی از فرماندهانش به نام جریربن عبدالله بجلی در نزدیکی ارم اهل آذربایجان را شکست داد. سپس حضرت علی‌بن ابی‌طالب(ع)، اشعث‌بن قیس را به ولایت آذربایجان گماشت. اشعث دریافت که بیشتر اهالی آنجا اسلام آورده‌اند، از این روگروهی از عربهای اهل عطاء را در اردبیل منزل داد و آن را یکپارچه و متحد ساخت و مسجدی نیز در آنجا بنا نهاد.

اما موصل را عتبةبن فرقد سلمی در سال ۲۰ ه. ق/ ۶۴۱م فتح کرد. هنگامیکه شهر استحکام نظامی یافت، برخی از اعراب در زمان هرثمةبن عرفجهٔ بارقی، جانشین عتبه، در آنجا سکنی گزیدند. موصل یکی از دروازه‌های فتح ارمنستان بشمار می‌آمد.

اما فتوحات ارمنستان در زمان عثمان‌بن عفان آغاز شد و چندتن از والیان و فرماندهان، فتح آن را پی درپی ادامه دادند که مهمترین آنان عبارتند از:

حبیب‌بن مسلمهٔ فهری که فرماندهی سپاهی از شام را برعهده داشت و قالیقلا و دیبل و نشوی و سیستان را فتح کرد و سپس روانه گرجستان شد و از آنجا آهنگ تفلیس که تختگاه آن ناحیت بود کرد. فتوحات او شامل مناطق دیگری از جمله‌بردعه و جنزه (گنجه) نیز شد.

عثمان‌بن عفان از کوفه سپاهی به یاری حبیب‌بن مسلمه روانه کرد که فرماندهی آن را سلمان‌بن ربعهٔ باهلی برعهده داشت و چون سپاه دیر به‌مقصد رسید عثمان دستور داد که سلمان رهسپار فتح اران شود. سلمان بیلقان، بردعه، شمکور و دیگر نواحی اران را به‌تصرف درآورد. سپس از رودکرج گذشت و شروان را فتح کرد. وی فتح کنان پیش می‌رفت تا به شهر الباب رسید، از آن گذشت. اما در خارج از شهر دشمن با او درگیر شد. در این درگیری سلمان و تقریباً همهٔ سپاهیانش کشته شدند.

محمدبن مروان‌بن حکم، ارمنستان را در زمان عبدالملک‌بن مروان دوباره فتح کرد، و کسانی راکه در برابر مسلمانان سربه شورش برداشته بودند در خلاط سرکوب کرد. جراح‌بن عبدالله حکمی از طرف یزیدبن عبدالملک حکومت ارمنستان را برعهده گرفت و از بردعه به طرف شمال پیش روی کرد. وی از دو رودکرج و سمور گذشت و اقوام خزر را شکست داد. اما همینکه به بردعه و بیلقان بازگشت، آنان به شمال ارمنستان حمله بردند و سپاه او را در هم شکستند. در این تهاجم جراح و همهٔ سپاهیانش در اردبیل کشته شدند.

پس از آن مسلمةبن عبدالملک حکومت ارمنستان را از طرف برادرش هشام برعهده گرفت و حمله‌ای بزرگ را ضد خزرها تدارک دید. وی آنان را در ورثان شکست داد و شهر باب الابواب را به اشغال خود

درآورد. سپس ۲۴ هزار تن از اعراب شام را در آنجا سکنی داد. مروان‌بن محمد نیز صقلبیان را در سرزمین خزر مورد تهاجم قرار داد. در پی این جنگ، پادشاه خزر اسلام آورد و مروان نواحی سریر، زریرکران، حمزین، سندان، لکز و خرس را در شروان به تصرف در آورد.

# نقشهٔ ۶۵
## فتوحات مصر و نوبه

پس از فتح فلسطین و تسلیم قدس به عمر و برپایی نشست جابیه مرکب از فرماندهان فتح شام، عمروبن عاص در سال ۱۸ هـ ق/ ۶۳۹م از عمر اجازهٔ فتح مصر را خواست، عمر پس از اندکی تردید، در اثر پافشاری عمرو، فتح مصر را به او سپرد. عمرو در سال ۱۸ هـ. ق/ ۶۳۹م به قصد مصر از قیساریه رهسپار عسقلان، غزه و سپس رفح شد. او راه شمال را که نزدیک به دریا بود، پیش گرفت. ابتدا وارد رفح شد و سپس از العریش، چاه مساعید، رؤوس‌الادراب، چاه عبد و قطیا گذشت و به فرما فراز آمد. فرما بندری است کوچک در کنارهٔ دریا که رومیها آن را Relusium می‌نامند. در نزدیکی فرما شاخه‌ای از دلتای نیل که شاخهٔ بلوزی نامیده می‌شد، جاری بود.

عمرو از فرما راه جنوب غربی را پیش گرفت تا به روستای مجدُل (Magdol) در نزدیکی فرما رسید. سپس از جایهایی که روستای قنطره و صالحیه در آن ساخته شد، و نیز از وادی طمیلات گذشت . هنگامی که به بلبیس رسید، گروهی از رومیان رابه فرماندهی شخصی به نام Arteon که عربها او را ارطبون می‌نامند، در آنجا یافت. عمرو با آنان درگیر جنگ شد و پس از حدود یک ماه درگیری بر آنان فایق آمد.

مقوقس به ظن قوی، مصری است و او - چنانکه بتلر (درکتابی که در بارهٔ فتح مصر نوشته) پنداشته- قیرس (Cyrus) نیست. زیرا قیرس از روحانیان فلسطین بود که هرقل (=هرکول) مأمور کرد تا مصریان را به‌آن مذهب رومی که اکنازیس نامیده می‌شد فراخواند. از این رو وی نمایندهٔ روم در مصر بشمار می‌رفت و مصریان که از او اذیت و آزار بسیار دیده بودند کینهٔ او را به دل داشتند. مقوقس که به‌ظن قوی اصلش از حوالی دمیاط بود، رهبری قبطیان مصر را به‌عهده داشت، زیرا خود، از یکی از خاندانهای بزرگ ایشان برخاسته بود. برادرش بنیامین که عربها او را ابا میانبی می‌خواندند، اسقف کنیسهٔ اسکندریه بود که چون قبطیها را مورد اذیت و آزار قرار داد، قیرس او را از کار برکنارکرد. وی مدتی در خفا بسر برد، اما پس از فتح مصر به دست اعراب دوباره اسقف کنیسه گردید. ظاهراً مقوقس اسمی بوده که در زمان جاهلیت عربهایی که به قصد تجارت به مصر می‌رفته‌اند، براو نهاده‌اند. حضرت رسول (ص) نیز هنگامیکه او را به اسلام خواند با همین نام وی را مورد خطاب قرار داد. پیامبر(ص) در نامه خویش وی را بزرگ قبطیان خواند و این دلیل برآن است که حضرت‌پیامبر(ص) از آن چه در مصر می‌گذشت آگاهی داشته است وگرنه نامه‌اش را به قیرس می‌نوشت.

عمرو از بلبیس رهسپار رأس دلتا شد. وی در بین راه روستایی را که تندو نیاس نامیده می‌شد و عربها آن را ام‌دنین می‌نامیدند، تصرف کرد. در آن روز مرکز سیاسی مصر، اسکندریه بود و مهاجرین رومی در اسکندریه و روستاهای بزرگ مجاور آن سکونت داشتند و مهمترین این روستاها و شهرها سلطیس، دمهنور، کریون، سندیون، بلهیب و نقراش (Naucratis) بود، از این رو مقاومت حقیقی در برابر فتح اعراب در همین مناطق صورت گرفت.

اما در جنوب رأس دلتا دژی بود از آن رومیان که بابلیون یاباب‌الیون نامیده می‌شد. رومیان در آنجا پایگاه بزرگی ساخته بودند تا ضامن بقای حکومت و فرمانبرداری مردم باشد و بتواند از جهت شرق مانع هرگونه تجاوز بر مصر شود. رومیان این دژ را پس از بیرون راندن ایرانیان از مصر و شام (اندکی قبل از فتح اسلامی) مستحکم و استوار ساخته بودند. همهٔ منطقه‌ای که در اطراف دژ قرار داشت و نیز از آنجا تا رأس دلتا، همه شهر مصر خوانده می‌شد. این منطقه سراسر پوشیده از مزارع و باغهایی بود که از جنوب تا مقابل منف یا منفیس در جیزه برکنارهٔ غربی رودنیل امتداد داشت.

عربها قلعهٔ بابلیون را محاصره کردند و عمرو احساس کرد که نیاز به کمک دارد. از این رو از عمر تقاضای کمک کرد. سپاه عمرو نخست از سه هزار و پانصد نفر تشکیل می‌شد. عمر چهارهزار نفر دیگر را به فرماندهی چهار تن از بزرگترین فرماندهان یعنی زبیربن عوام، عبادةبن صامت، مسلمةبن مخلد انصاری و مقدادبن اسود، به کمک او فرستاد. عمرو که با این مساعدت، توان بسیار یافته بود، برشدت محاصره افزود. رومیها برای رویارویی او از قلعه خارج شدند، نبرد در هلیوپولیس درگرفت و به پیروزی مسلمانان انجامید. رومیان به قلعهٔ بابلیون پناه بردند و در آن سنگر گرفتند. مسلمانان بازگشتند و مجدداً آنان را محاصره کردند.

هنگامیکه برتری مسلمانان و درستی ایمان و حسن‌نیتشان برمقوقس رهبر قبطیان مصر ثابت شد، وی به نمایندگی از جانب مصریان، به‌عمروبن عاص خبر داد که میل دارد به طاعت مسلمانان درآید. عمرو پذیرفت، مقوقس نامه به هرقل نوشت، او را از ماجرا آگاه کرد و پیشنهاد کرد که او نیز تسلیم شود. هرقل پذیرفت و مقوقس را مورد توبیخ قرار داد. از این رو مقوقس از طرف قبطیان که اهل واقعی مصرند، پیمان صلح بست. از آن پس قبطیها به کمک اعراب شتافتند و در زمرهٔ اعوان و انصار آنان درآمدند.

عمرو همینکه از یاری مصریان اطمینان یافت، به طرف اسکندریه که پایتخت بیزانسی مصر بود، براه افتاد. وی در جنوب قلعهٔ بابلیون لشگرگاهی به نام فسطاط که به‌معنی خیمهٔ بزرگ است برپا ساخت و نیروهایی در آنجا گماشت و خود به موازات شاخهٔ رشید-که به‌سبب انتساب به رشید چنین خوانده شده - تا اسکندریه پیش رفت. نام اصلی

این شاخهٔ بولیتینی Paulatina بوده است. عمرو در سرراه خود طرنوط، نقیوس، سلطیس و کریون را به ترتیب فتح کرد و همه این شهرها، مراکز تجمع مهاجران رومی بود که سعی داشتند در برابر تازیان مقاومت کنند. تئودور فرمانده رومیان در کریون پناه گرفته بود. اما پس از شکست، به اسکندریه عقب نشست و در پس بارهٔ شهر پناه گرفت و ماجرا را به‌هرقل نوشت. محاصره اسکندریه چهار ماه به طول انجامید. تا اینکه عمر به تنگ آمد و به عمرو نامه نوشت. عمرو برآن شد که به حصار شهر نفوذ کند و این مهم را به عهدهٔ عبادةبن صامت گذاشت. عبادة توانست با سپاه به درون حصار رود. سرانجام صلح با این شرایط انجام شد که هرکس از رومیان و غیر رومیان خواست شهر را ترک کند، آزاد باشد. آنگاه سراسر مصر تسلیم شود. مردم مصر، از جمله یهودیان، اهل ذمه گشتند، و به رومیان نیز یازده‌ماه مهلت دادند تا امر تسلیم شهر را به انجام رسانند.

در این اثناء قسطنطین فرزند هرقل قیصر روم سعی داشت اسکندریه را بازپس گیرد، از این رو نیرویی را از طریق دریا به فرماندهی شخصی بنام منویل روانه کرد. منویل وارد اسکندریه شد و تا نقیوس پیش رفت از آن پس عربها جنگ را جدی گرفتند و رومیها را شکست دادند و منویل در این حمله به قتل رسید. نبرد با تسلیم اسکندریه و قبول مفاد صلح نامه‌ای که مقوقس آن را پذیرفته بود، پایان یافت. بدینسان فتح مصر در سال ۲۰ هـ. ق/ ۶۴۱ م به پایان رسید. عمرو به قلعهٔ بابلیون بازگشت و پس از آنکه رومیان قلعه را ترک گفتند وی بدان وارد شد. سپس برحسب فرمان عمر، مرکز حکومت را از اسکندریه به فسطاط در رأس دلتا انتقال داد. یک بار دیگر رومیها در سال ۲۳ یا ۲۵ هـ. ق/ ۶۴۳ یا ۶۴۵ م در زمان حکومت قسطنطین فرزند هرقل، کوشیدند اسکندریه را باز پس گیرند اما تلاششان بی‌نتیجه ماند و مسلمانان در مصر ماندگار شدند.

در اثناء محاصرهٔ اسکندریه مردم برخی از نواحی فیوم و سرزمینهای شمالی غرب دلتا خواستند که به مقابلهٔ با مسلمانان برخیزند. اما عمرو، خارجةبن حذافهٔ سهمی را به همراه سپاهی روانهٔ شمال غربی دلتا کرد. او با اهالی بشرود که جزء منطقهٔ منزله محسوب می‌شدند، درگیر جنگ شد. از سوی دیگر، عمیربن وهب جمحی به نواحی تنیس، تونه، دمیره، شطا، دقهله و بنا بوصیر (ابوضیرنبا) روی نهاد و مقاومت اهالی آنجا را درهم شکست. در فیوم نیروهایی از رومیان به فرماندهی شخصی بنام دومیتیانوس سعی در پیشروی به سوی فسطاط داشتند. امافرمانده اعراب عقبةبن عامر راه را بر آنان بست و نیروهایشان را به هزیمت کشاند. ازآن پس عقبةبن عامر مسئولیت سنرکوبی هرگونه مقاومتی را در صعید برعهده گرفت و با کمک مولای وردان به خوبی از عهدهٔ آن برآمد.

سپس عمروبن عاص، عقبةبن عامر را روانهٔ نوبه کرد، اما هیچ فتحی حاصل نشد، زیرا اهالی نوبه که در تیراندازی مهارت بسیار داشتند، در مقابل او به سختی پای فشردند وچون سربازانشان بیشتر دیدگان سپاهیان عرب رانشانه می‌گرفتند، آنان را «رماة الحدق» نامیدند. و هنگامیکه در زمان عثمان‌بن عفان، عبدالله‌بن سعد ابی سرح به ولایت مصر گماشته شد، تصمیم به فتح نوبه گرفت. از این رو سپاهیانی به فرماندهی عقبةبن عامر روانه کردو سرزمین نوبه را به تصرف درآورد، سپس آنقدر پیش رفت تا به دنقله در سرزمین سودان (سیاهان) رسید. تازیان اهالی دنقله را اساود (سیاهان) می‌خواندند. سپاهیان عقبه پس از نبردی سخت براهالی دنقله فائق آمدند و قرار داد صلحی با آنان بستند که به «بقط» (Pacton - Pactum) معروف شد و به موجب آن، ایشان می‌بایست ۳۶۰ برده به عنوان جزیه به مسلمانان می‌دادند و نیز تعهد کردند که کشورشان را به روی مسلمانان باز گذارند و نیز از مسجدی که مسلمانان در آنجا ساخته بودند مواظبت کنند و نظافت و برافروختن چراغ آن را در شبها به عهده گیرند. اهالی دنقله به تمام این تعهدات عمل کردند. و در روزگار خلیفه‌المهدی، قرار بر آن شد که هر سه سال یک بار مال آن «بقط» پرداخت گردد.*

متوکل‌بن واثق‌بن معتصم عباسی (خلافت ۲۳۲ - ۲۴۷ هـ. ق/ ۸۴۶ - ۸۶۱م) فرمان الحاق سرزمین معدن به ولایت مصر را صادر کرد. سرزمین معدن همان وادی علاقی است که از قوص - برکنارهٔ دریای سرخ، روبروی جدّه - تا عیذاب کشیده شده است. عیذاب در سرزمین اقوامی از اهالی سودان و نوبه و مصر که به آنان بجاة یابجه می‌گویند (و بشاریان که هنوز در مصر معروفند منسوب به ایشانند)، واقع است. والی مصر امر الحاق این اراضی را به شخصی بنام محمدبن عبدالله ملقب به قمی واگذار کرد. محمدبن عبدالله وارد وادی علاقی شد و تا عیذاب پیش رفت. آذوقهٔ موردنیاز او، باکشتی از قلزم به عیذاب فرستاده‌شد. پادشاه بجه سعی کرد مانع او شود، اما ابن عبدالله بر او فائق آمد. از این رو پادشاه بجه درخواست کرد که از جنگ دست بردارند. متوکل به شرط عزیمت وی به بغداد، درخواست او را پذیرفت. در سال ۲۴۱هـ. ق/ ۸۸۵م وی به بغداد رفت و با پرداخت جزیه صلح برقرار شد. به گفتهٔ بلاذری اهالی بجه بر پیمان صلح خود پایدار ماندند و مسلمین را از کارکردن در معادن طلا منع نکردند. این امر شروطی بود که پادشاه بجه پذیرفته بود.

## نقشهٔ ۶۶ و ۶۷
## فتوحات مسلمانان در مغرب

پس از امضای معاهدهٔ اسکندریه توسط عمروبن عاص که به دنبال آن فتح مصر در ۱۶ شوال سال ۲۱هـ. ق/ ۱۷ سپتامبر ۶۴۲م به پایان رسیدو مصر به دولت اسلام ملحق گردید (علیرغم تلاشهای روم برای بازپس‌گیری اسکندریه همانگونه که بیان شد)، عمروبن عاص روانه‌فتح برقه شد. زیرا برقه برحسب تقسیمات اداری بیزانس، جزیی از مصر به شمار می‌رفت، عمرو پس از جنگی کوچک با ساکنین برقه که از لواتیان و هواریان وابسته به بربرهای زناتی بودند، وارد آنجا شدو به شرط پرداخت جزیه‌ای معادل ۱۳ هزار دینار با آنان به‌توافق رسید. این مبلغ جزیی از جزیهٔ مصر شد که دولت اسلامی از حکام مصر مطالبه می‌کرد، (اواخر ۲۲

ه. ق/ اوایل ۶۴۳م).

عمروبن عاص، به قصد برقراری امنیت در مرزهای مصر، در سال ۲۳ ه. ق/ ۶۴۴م با سپاهی سواره روانه شد و پس از نبردی خونین با نیروهای بیزانس و افراد قبیله نفوسه (بزرگترین قبیلهٔ بربر در طرابلس) که به رومیها پیوسته بودند، طرابلس را به تصرف خود درآورد و سپس به پایتخت آن که بهمین نام خوانده می‌شد، وارد گردید. بدینسان مرزهای دولت اسلام در غرب تا قابس که در مرز ولایت بیزانسی افریقیه قرار داشت، گسترش یافت. و طرابلس به ولایت مصر ملحق شد پس از آن فتوحات در مغرب برای مدتی متوقف ماند، تا اینکه پس از استقرار امور بدست معاویه بن ابی سفیان و قیام دولت امویان در دمشق، از سرگرفته شد.

پس از آنکه عبدالله‌بن سعدبن ابی سرح در اوایل خلافت برادر رضاعیش عثمان، ولایت مصر را برعهده گرفت، از عثمان اجازهٔ فتح افریقیه را طلبید. افریقیه نظر به موقعیت جغرافیایی منحصر به فردی که در موازی مرکز دریای مدیترانه داشت، و نیز به سبب گندم و زیتون و روغن فراوانی که تولید می‌کرد، از مهمترین ولایات دولت بیزانس شمرده می‌شد. هرقل‌بن هرقل که به سبب «اخبار فتوحات شام و قسطنطنیه» نزد عربها معروف است، در سال ۶۱۰ میلادی از اینجا به قصد برپاکردن دولتی به‌نام خویش در قسطنطنیه بپاخاست. زمانی که عبدالله‌بن سعد برای فتح افریقیه روانه شد، فرماندهی ملقب به بطریق[1] که نامش گریگوریوس بود و عربها او را جُرجیر می‌خواندند، بر آنجا حکم می‌راند. بین جرجیر و دولت بیزانس اختلاف افتاده بود، از این رو جرجیر آنجا را مستقل اعلان کرد. قلمرو او تقریباً جمهوری تونس امروزی را شامل می‌شد و پایتخت رسمی آن قرطاجنه بود که آن زمان از بزرگترین بنادر دریای مدیترانه محسوب می‌شد. جرجیر از بیم ناوگان دولت بیزانس نیروهایش را به داخل شهر عقب کشیده بود و پایگاهش را تا نزدیکی جنوب غرب قیروان که Suffetula نامیده می‌شد و عربها آنرا سُبیطْلَه می‌خواندند، بصورت دژی غیر قابل نفوذ درآورده بود. وی نیروی نظامی توانمندی داشت که متشکل از جنگجویان رومی و بربرهایی بود که به وی پیوسته بودند. مورخین عرب تعداد آنان را صد هزار جنگجو تخمین زده‌اند که قدری مبالغه آمیز است. جرجیر انتظار نداشت که از جانب خشکی یا شرق مورد حمله قرار گیرد. از این رو حمله عربها از ناحیه قابس برای ورود به افریقیه برای او ناگهانی و غافلگیرانه بود.

تازیان، در سال ۲۸ ه. ق/ ۶۴۹م، به فرماندهی عبدالله‌بن سعد به افریقیه درآمدند. نیروی عرب در افریقیه اگر چه اندک بود، اما همانند سپاهیان فتح بزرگ اسلامی در خلال قرن اول هجری/ هفتم میلادی، به کفایت و سازمان یافتگی و ایمان رزمی متمایز بودو اغلب آنان از بهترین سوارکاران شمرده می‌شدند. میان فرماندهان فتوحات اسلامی در مشرق و مغرب رقابت شدید اما پسنده‌ای وجود داشت و هرگاه گروهی از آنان به فتحی نایل می‌آمد، دیگران در تلاش برای فتحی بزرگتر برمی‌آمدند. بزرگان صحابه، گاه خود، بی‌آنکه خردی و کلانی فرمانده را در نظر گیرند، با سپاهیان اسلام همراه می‌گشتند، همچنان که زبیربن عوام در فتح مصر شرکت جست و به فرماندهی عمروبن عاص تن در داد. ایشان گاه فرزندان خود را به قصد کسب ثواب و یا بدست آوردن تجارب نظامی و اداری روانه جنگ می‌کردند. در سپاه عبدالله‌بن سعد نیز فرزندان برخی از صحابه شرکت داشتند که در بین آنان، هفت تن به عبدالله نامزد بودند، از آن جمله: عبدالله‌بن زبیر، عبدالله‌بن عمر، عبدالله‌بن عمروبن عاص، عبدالله‌بن مروان بن حکم (که در سپاه عبدالملک‌بن مروان نیز بود). از این رو این سپاه عبادلهٔ نامیده شد.

جنگ بین مسلمانان و جرجیر در اواخر ۲۸ / ۶۴۹م اتفاق افتاد. مسلمانان در سبیطله به پیروزی قطعی دست یافتند و باکسب این پیروزی زمامداری رسمی رومیها در افریقیه به پایان رسید، اگر چه دولت بیزانس تا مدتها سعی در بازپس گرفتن آن داشت. از آن پس مسلمین در مغرب شروع به رویارویی با بربرها کردند، بربرها اقوام بزرگی از قبایل خرد و کلانی هستند که در تمام مغرب از حدود غرب مصر تا سواحل اقیانوس پراکنده‌اند.

بربرها از نظر شیوهٔ زندگی به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شوند: یکی بربرهای برانس که کشاورزند و در شهرها و نیز دشت ها سکونت دارند. دیگری بربرهای بُتْر که گله داران کوچنده اند و در دامنه های جنوبی سلسله جبال اطلس سکونت دارند. این سلسله جبال همانند یک ستون فقرات جغرافیایی از جنوب طرابلس (کوههای نفوسه) تا کناره های اقیانوس امتداد دارد. قبایل برانس رکن پایدار و اساس زراعت در مغرب محسوب می‌شدند و قبایل بتر گله‌داران و جنگجویان برجسته بشمار می‌رفتند. هریک از این دو گروه خود شامل مجموعه‌ای از قبایل عظیم بودند که بزرگترین آنها در گروه برانس، صنهاجه و مصموده بود، و در بتر قبایل زناته. مراکز بزرگ قدرت و تجمع قبایل زناته، صحراها و چراگاههای وسیع بود. امّا قبایل صنهاجه وابستهٔ به برانس، در باختر میانه در حد فاصل کوههای اوراس تا سلسله جبال ریف در شمال مغرب الاقصی سکونت داشتند. و ادامه این نواحی تا جنوب و نیز سرزمینهای موازی با سواحل اقیانوس اطلس همه ازآن مصموده بود. و جنوب مغرب الاقصی از وادی درعه و فراسوی آن تا بلاد سنگال همه منزلگاههای گروه بزرگ دیگری از صنهاجه بود که به برکت اسلام نقش بزرگی در تاریخ مغرب ایفا کردند. تا زمان نبرد سبیطله گله‌داران بتر بزرگترین گروه از بربرهای بدری کوچندهٔ زناته بودند که با مسلمین روبرو شدند. بیشتر این قبایل بت پرست بودند. امّا از همان آغاز، شیفتهٔ گشاده دلی و دادگری اسلام شدند. هرکس از ایشان اسلام می‌آورد بلافاصله به جمع دیگر هموطنان در دولت بزرگ اسلامی می‌پیوست و کلیهٔ حقوق مسلمانان به او تعلق می‌گرفت و همهٔ وظایف دینی یک مسلمان بر او واجب می‌گردید. از این گروهها بسیاری به دین اسلام گرویدند. و هر یک با پیوستن به دین اسلام، به میدان تاریخ و تمدن قدم می‌گذاشتند، زیرا قبل از آن، هرکس بر

1 ) Patricius

مغرب حمله می‌برد و حکومت آنجا را بدست می‌گرفت، او را بربر، وحشی و بدور از قلمرو تمدن بشمار می‌آوردند. پا نهادن بربرها به میدان تاریخ و تمدن وقتی محقق شد که آنان مسلمان شدند و صحبت کردن و نوشتن عربی را آموختند. درنتیجه زبان همگانی و واحدی راکه همان زبان عربی بود، پذیرفتند و در شمار اقوام فرهیخته‌ای که به هنر خواندن و نوشتن نیز دست یافته بودند، درآمدند. و براساس وحدت دین و زبان و نوشتار، وحدت مغرب عربی اسلامی پاگرفت.

پس از نبرد سبیطله، به علت آشوبهای زمان عثمان و جنگ داخلی که در پی آن رخ داد، فتوحات برای مدتی متوقف شد. امّا با پایان یافتن آشوب، و به حکومت رسیدن معاویه در سال ۴۰ هـ. ق/ ۶۶۱م که سال جماعت خوانده شده، عقبةبن عامربن قیس جهنی در سال ۴۴هـ. ق/ ۶۶۴م حکومت مصر رابدست گرفت. وی شخصی از بزرگان عثمانی به نام معاویه‌بن‌حدیج سکونی را در رأس سپاهی روانهٔ مغرب کرد. انگیزهٔ انتخاب او این بود که وی از فرماندهان عمروبن عاص بشمار می‌رفت. هنگامی که عمرو برقه را فتح کرد، فرماندهش عقبةبن ناقع بن عبدالقیس فهری را در رأس سپاهی برای حمله به زویله و ودان از بلاد برقه و طرابلس گسیل داشت. عقبه این شهرها راگرفت و در آنجا به ترویج و تبلیغ اسلام پرداخت. پس از فتح طرابلس نیروهایی از مسلمانان به فرماندهی نافع بن عبدالقیس و به همراهی فرزندش عقبه که بعدهاکارش بالاگرفت، در زویله استقرار یافتند. و هنگامیکه معاویة بن حدیج سکونی به طرف افریقیه به راه افتاد، عقبةبن نافع فرماندهی پادگان زویله و ودان را برعهده داشت. معاویةبن‌حدیج، چون اقامتش در این نواحی به طول انجامید، برآن شد تا خود فرماندهی فتوحات در مغرب را برعهده گیرد. هنگامی که وی پابه افریقیه نهاد، دریافت که رومیها نیروهایی به قصد حمله در آنجا مستقر کرده اند.این نیروها به محض ورود مسلمانان، آنجا را ترک کردند. حملهٔ معاویةبن‌حدیج استقرار اعراب مسلمان را در مغرب تثبیت کرد. معاویةبن‌حدیج در سال ۴۷ هـ. ق/ ۶۶۷م به مصر بازگشت، تا ولایت آن دیار را به عهده گیرد.

اگر سبیطله گام نخستین در فتح افریقیه بود، تعیین عقبة بن نافع فهری به فرماندهی این فتح در مغرب(سال ۵۰ - ۵۵هـ. ق/ ۶۷۰ - ۶۷۵م) نیز دومین گام به شمار می‌رود. کسی که عقبةبن نافع را به ولایت آنجا برگماشت، معاویةبن ابی سفیان بود و اقامت طولانی عقبه در مغرب از او شخصیتی مغربی عربی ساخته بود. هنگامیکه معاویه وی را به ولایت افریقیه گماشت، او از طریق زویله، و دان، فزان و غدامس راهی افریقیه شد و از جانب جنوب بدانجاوارد گردید. وی نخست دست به کار ساختن شهری با استحکامات لازم برای مسلمانان شد تا خود به امور داخلی بپردازد و از مصر مستقل گردد. محل این شهر جدید را جایی در میان آن سرزمین، در جانب شمال سبیطله درنظر گرفت. وی پایگاهی در آنجا طرح ریزی کرد که قیروان، یعنی لشکرگاه، نامیده شد[1] و در آن مسجد جامعی نیز بناکرد. عقبه آنجا را دارالامارهٔ خود قرار داد و به عربها اجازه داد که درآن منزلگاههای خود را پی ریزند. بدینسان افریقیه به سرزمین اسلامی تبدیل گردید که گروهی از تازیان و گروههایی از بربرهای مسلمان عربی شده در آن بسر می‌بردند، و دیگر برای دستگاه خلافت ممکن نبود که از این ولایت جدید دست بردارد. عقبه ۵ سال از نخستین دورهٔ حکومت خود را صرف ساختن قیروان و مسجد جامع آن کرد، امّا همینکه از ساختن قیروان -که چهارمین شهر پادگانی اسلامی پس از کوفه و بصره و فسطاط بود- فارغ شد و برای ادامه فتوحات آماده گردید، فرمان عزل به دستش رسید. این فرمان او را بسیار رنجیده خاطر ساخت.

عقبه، آنزمان که افریقیه را بسوی دمشق ترک می‌گفت تا از آنچه والی جدید ابوالمهاجر دینار بر سر او آورده بود شکایت به خلیفه برد، البته گام نخستین را در کار ایجاد مغرب عربی برداشته بود.

بیش از این مجال شرح و تفصیل دربارهٔ فعالیتهای کسانی که پس از حکومت نخستین عقبةبن نافع بر مغرب حکم راندند، نیست. زیرا فتح مغرب از آغاز آن در زمان عمروبن عاص (سال ۲۲ هـ. ق) تا انجامش (حدود سال ۹۲هـ. ق/ ۶۲۴ - ۷۱۰م) نزدیک به ۷۰ سال به طول انجامید، و هریک از فاتحان، جزئی از خاک مغرب را به دولت اسلام افزودند. تعداد این فاتحان ۸ تن بود که در نقشه های فتح مغرب اسامی آنان و خط سیر فتوحاتشان با رنگهای مختلف و ذکر تاریخ مشخص شده است. مسیر این فتوحات را بر روی دو نقشه‌مشخص ساخته ایم تا خواننده، به سبب نزدیک بودن خطوط به یکدیگر دچار اشتباه نگردد.

تاکنون خط سیر فتوحات را بر روی دو نقشه روشن ساختیم و دو گام موثر اولیه را در این فتوحات برشمردیم و حال به شرح فعالیتهای دیگر والیان و ذکر اهمیت کاری که بدان دست زده اند، می‌پردازیم.

پس از عقبة بن نافع چهارمین فاتح مغرب و اوّلین والی افریقیه و مغرب (زیرا ولایت افریقیه تنها پس از طرح ریزی قیروان بوجود آمد)، ابومهاجر دینار (حدود ۵۵ - ۶۲هـ. ق/ ۶۷۵ - ۶۸۱م) ولایت افریقیه را به عهده گرفت و مواضع باقیماندهٔ بسیاری از رومیها را در آنجا ازبین برد و دامنهٔ فتوحاتش را تا تلمسان در مرز مغرب میانه رساند. تلمسان منزلگاه قبیلهٔ اوربه از شاخه های برنس بزرگ بود و رئیس این قبیله کسیلةبن حزم اوربی بود که با ابومهاجر از در صلح درآمد و به همراه افراد قبیله اش به دین اسلام گروید.

## ولایت عقبةبن نافع فهری برای بار دوّم و حمله بزرگ او به مغرب (۶۲ - ۶۴هـ. ق/ ۶۸۱ - ۶۸۳م)

در طول دو سال و نیم، عقبه دست به بزرگترین و متهورانه‌ترین حمله‌ای زدکه تاکنون به دست فرماندهی عرب در مغرب صورت گرفته بود، چه او بر منازل بربرها در کوههای اوراس یورش برد و پس از استیلا برایشان بر مراکز ایشان تا طنجه رسید. درآنجاپلیان یا بلبان با حاکم آن اقلیم دیدار کرد و با او از در آشتی درآمد. بلبان به او توصیه کرد که راه

۱) پیداست که قیروان، معرب کاروان است. (مترجم)

جنوب و کوههای اطلس بزرگ را درپیش گیرد که منزلگاه قبایل بزرگ مصموده بود و هیچ بیگانه ای تاکنون جرأت ورود به آنجا را نکرده بود، عقبه همراه مردانش با بیباکی کم نظیری از دل این سرزمین گذشت و هرکس را برسر راه خود یافت تارو مار کرد،تا آنکه از استان سوس گذشت و وارد شهر تارودانت گردید و از رود سوس و شهر اغادیر که در دهانهٔ آن قرار داشت و رأس غیر خوانده می‌شد، گذشت و به ساحل اقیانوس رسید. پس با اسب خود به آب زد و خداوند را شاهد گرفت که به آخرین حد باختر رسیده و سرزمین دیگری در برابرش نمانده است که بگشاید. در بازگشت از درون مغرب گذشت و هرکس را که سر ایستادگی در برابر او داشت با سختی و خشونت بکوفت و با هرکس که اسلام می‌آورد و به بنای مساجد می‌پرداخت از در مسالمت و خوشرفتاری درآمد. در بازگشت یک رباط اسلامی برکرانهٔ رود تانسیفت در باختر برپاساخت و فرمانده و مبلغی دینی به نام شاکر برآن گماشت. رباط شاکر تاکنون نیز برپاست. عقبه که در فتوحات غرق شده بود نمی‌دانست که دشمنانش در اطراف او فزونی می‌گیرند و در اندیشهٔ شکست اویند. رهبر اینان کسیله اوربی بود که از عقبه بدرفتاری دیده بود. سرانجام نیز آنان علیه وی متحد شدند و در نبردی سخت که در تهوده بروادی الابیوض در جنوب بسکره درگرفت، او و باقیماندهٔ ارتشش را کشتند (۶۴ هـ. ق/ ۶۸۳ م). بدینسان عقبه همانگونه که آرزومی‌کرد به شهادت رسید. شهادت وی و نیز بی باکیش انعکاسی عظیم در مغرب داشت، چه از این رهگذر اسلام در چشم بربرهایی که هنوز مسلمان نشده بودند ارج و آبرو یافت. از این پس، عقبه در تاریخ مغرب اسلامی به «سیدی عقبه» معروف شد و با مرگ خود اسلام را، بیش از زمان حیات خویش، گسترش داد.

## زهیربن قیس بلوی فرمانده و جانشین عقبه
## (۶۹ - ۷۱ هـ. ق/ ۶۸۸ - ۶۹۹م)

وظیفهٔ او نابودی کسیله و گرفتن انتقام عقبه و سربازانش بود. وی در این کار توفیق یافت و کسیله را در نبردی که در محلی نامعلوم در کوههای اوراس روی داد، شکست داد و بکشت. سپس به قیروان بازگشت و اندکی به کار سازمان دهی امور در ولایت افریقیه پرداخت، آنگاه به خاور بازگشت و در آنجا، نزدیک طرابلس، خود و گروهی از همراهانش به دست عده ای از رومیان که به قصد غارت درآنجا فرود آمده بودند، کشته شدند (۶۸۸ م)

## حسان بن نعمان غسانی
## (۷۱ - ۸۵ هـ. ق/ ۶۹۰ - ۷۰۴ م)

او که از تواناترین فاتحان و والیان اموی مغرب بود، کوشش خود را صرف نابودی بقایای رومیان در افریقیه و سواحل مغرب کرد. بدین منظور قرطاجنه را ویران ساخت و بندر تونس را در حلق الوادی بنیاد نهاد (۸۴ هـ. ق/ ۷۰۳ م). این شهر دومین شهر بزرگی بود که مسلمین در مغرب بنیاد نهادند، و درخشش و گسترش و اهمیتی که بعدها به دست آورد، آن را در جایگاهی عالیتر از قیروان قرار داد. در زمان حسان، شورش کاهنه رهبر قبیلهٔ صنهاجی جراوه در مغرب میانه درگرفت. وی زنی توانا و رهبری مغربی بود که خواهان رهایی از حاکمیت اعراب بود. عملاً نیز توانست حسان را شکست داده و او را ناگزیر از بازگشت به برقه سازد.

حسان در محلی به نام، قصورحسان در انتظار نیروی کمکی از دمشق ماند. سپس همراه این نیرو به مغرب بازگشت و کاهنه رادر محلی به نام وادی نینی، به احتمال بسیار در کوههای اوراس، شکست داد و بکشت. آنگاه به قیروان بازگشت و نظام اداری ولایت بزرگ مغرب را،که از برقه آغاز می‌شد و تاطنجه و ساحل اقیانوس اطلس ادامه می‌یافت، پی‌ریزی کرد.

## موسی‌بن نصیر
## (۸۵ - ۹۲ هـ. ق/ ۷۰۴ - ۷۱۱ م)

موسی‌بن نصیر لخمی بزرگترین فاتح افریقیه شمرده می‌شود. تبار او درواقع عربی است، اما پدرش، نصیر، از اسیران خالدبن ولید درعین التمر بود. وی سرآن داشت که در فتوحات و کسب غنایم برحجاج بن یوسف ثقفی و مردانش پیشی گیرد. پس مساعی خود را متوجه فتح مغرب و اعماق این سرزمین که هنوز گشوده نشده بود، ساخت و دراین کار از فرزندان و فرماندهان خودکه بزرگترینشان عیاش بن اخیل بود، یاری طلبید. موسی و سپاهیانش فتح مغرب و به ویژه سرزمین سوس را به انجام رساندند. دراینجا او ولایت سوس را،که ولایت سجلماسه نیز نام گرفت،بنیاد نهاد. سجلماسه برسر چشمه های وادی مولویه قرار دارد و مرکز استان حاصلخیز تافللت است که امروزه ریصانی خوانده می‌شود. موسی سپس به فیروان بازگشت تا حملات دریایی خود را آغاز کند. وی ناوگانی را به صقلیه و یکی دیگر را به سردانیه گسیل داشت و فرمانده خود طارق بن زیاد را که از بربرهای ورفجومی تبار بود، به فرماندهی پادگان طنجه گماشت و از اینجا فتح اندلس آغاز گردید.

فتح مغرب و تقسیم آن به چهار ولایت بزرگ به دست موسی بن نصیر انجام پذیرفت. این ولایت ها عبارتند از: افریقیه، شامل طرابلس، مغرب میانه، مغرب اقصی، و سجلماسه (سوس). فتح مغرب از بزرگترین و فرخنده‌ترین فتوحاتی است که مسلمانان نسل‌های نخست بدان دست زدند و به روشن‌ترین صورت ارادهٔ آهنین، مردانگی، ایمان، زورمندی و سخت سری آنان را آشکار می‌سازد، چه هرگاه ارتشی از آنان درهم می‌شکست، ارتشی دیگر از راه می‌رسید و بدینسان این فتوحات، چنانکه گفتیم، حدود ۷۰ سال به درازا کشید و دراین مدت اعراب کوشش‌هایی به خرج دادند که با تلاش‌هایشان در خاور برابری می‌کند.

# نقشه‌های
# ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰
## «فتح اندلس»

فتح اندلس در رأس فتوحات مسلمانان در باختر قرار می‌گیرد، چه افزون برآنکه از لحاظ نظامی فتحی بسیار درخشان بود، کشوری پهناور از سرزمین های اروپا را نیز به قلمروحکومت اسلامی افزود.بدین ترتیب اسلام به سه قاره گسترش یافت، و با این فتح اعراب توانستند از جانب باختروارد اروپا گردند، حال آنکه از جانب خاور کوشش ایشان برای ورود به آن، از راه فتح قسطنطنیه به شکست انجامید. آنگاه فرصتی به دست ایشان افتاد تا در باختر اروپا و قلب مسیحی آن، تا نزدیکی رود سن نفوذ کنند.از این زمان اسلام مبدل به یکی از عوامل اصلی و تعیین کننده در تاریخ باختر اروپایی گردید. عقیدهٔ رایج آن است که فاتحان اندلس دو تن بودند: طارق بن زیاد و سپس موسی بن نصیر،اما حقیقت آن است که فاتحان سه تن بودند و عبدالعزیزبن موسی را نیز باید به طارق و موسی افزود،چه فتح شرق و غرب اندلس از افتخارات او شمرده می‌شود. اعراب لفظ اندلس (Al - Andalus) را به بخشی از شبه جزیرهٔ ایبری که در برابر ایشان تسلیم شده است خواه کوچک باشد خواه بزرگ اطلاق می‌کنند. نام اندلس هنوز بر مجموعه‌ای مرکب از هشت بخش در جنوب شبه جزیره، یعنی قرطبه، اشبیلیه، قادش، مالقه، غرناطه، المریه، جیان و ولبه، (Tuelva) باقی‌مانده است. این بخش‌ها امروزه واحدی از تقسیمات کشوری را تشکیل می‌دهند که از لحاظ اداری مستقل است (ha Autonomia de Andalucia). برای فتح اندلس در این اطلس نقشه‌های عمومی آورده‌ایم که دو نقشهٔ درشت نمای دیگر برای فتح جنوب و شمال اندلس بدان پیوسته است (در یک صفحه): نقشهٔ نخست مسیرهای حرکت طارق و موسی و عبدالعزیز بن موسی را در فتوحاتشان نشان می‌دهد و نقشهٔ دوم جنوب و شمال شبه جزیره را. زیرا نبردهای عمدهٔ این فتح در جنوب و شمال روی داد؛ مناطق فتح نیز ناچار می‌باید در نقشه ها بزرگ می‌شد تا جهت های فتوحات و محل درگیری‌های نظامی به روشنی نشان داده شوند. این نقشه‌های درشت نما برای کسانی که می‌خواهند در جنگها و کشمکش‌های طولانی مسلمانان و مسیحیان در اندلس تحقیق کنند بسیار مفید است. این کشمکش‌ها چنانکه به تفصیل در نقشه‌های مربوط به تاریخ اندلس در این اطلس خواهیم دید، میان دولت اسلامی اندلس در دو عصر امارت و خلافت از یک سو و دولت‌های مسیحی مختلفی که در شمال به وجود آمدند و با پیش روی تدریجی به سوی جنوب هرآنچه را از سرزمین‌های اسلامی اندلس توانستند تصرف کردند از سوی دیگر، روی داد این موضوع را به تفصیل در نقشه‌های مربوط به تاریخ اندلس در این اطلس خواهیم دید. نقشهٔ فتح اندلس، مسیرهای حرکت ارتش‌های فاتح اسلامی را نشان می‌دهد و از آن جمله، مسیر گروه شناسایی‌ای که طارق به فرمان موسی برای اطلاع از مقاومت‌های احتمالی در برابر حرکت نیروها، گسیل داشت. و آن حمله‌ای بود به فرماندهی طریف بن زرعة بن ابی مدرک که با نیرویی کوچک در رأس الصغیر که جنوب اندلس در دریا واقع بود، فرود آمد. این محل ازآن پس به طریف معروف شد (به اسپانیایی: Tanfa) و هم اکنون نیز در آنجا شهری زیبا به همین نام قرار دارد که درآن رشته نبردهایی میان ارتش طارق مرکب از حدود ۱۲۰۰۰ جنگجو، عمدتاً از بربرها، و رود ریگو، یالذریق، شاه گت، غاصب تاج و تخت وامبا در گرفت. رود ریگو که در شمال شبه جزیره بود به مقابله مسلمین شتافت، و پس از تجدید نیرو در شذونه رو به سوی مواضع مسلمانان آورد. نبرد در رمضان ۹۲ هـ. ق/ژوئن ۷۱۱م درگرفت و یک تا دو هفته ادامه یافت تا آنکه نیروهای گت در هم شکست و باقیمانده‌های آنان به شمال گریختند، و راه برای حرکت طارق به سوی طلیطله گشوده گشت. اما رودریگو در نبرد کشته نشد بلکه به سوی استانی که بعدها مسلمین آن را تدمیر یا مرسیه نامیدند، گریخت و در محلی نزدیک شهر لورقه امروزی در مجرای وادی‌الطین (Guadalentin) به چنگ مسلمین افتاد. طارق که فرماندهی بزرگ بود، وقت را از دست نداد و شخصاً با ارتش خود به سوی طلیطله پایتخت گتها رفت و وارد آن گردید. در راه نیز گروهی را به فرماندهی مغیث رومی گسیل داشت که قرطبه را اشغال کردند. قرطبه در آن زمان اردوگاه نظامیان رومی بود که در اطراف شهری کنار تنها پل سنگی رود وادی الکبیر به وجود آمده بود. طارق وارد طلیطله پایتخت گت‌ها شد و سپس در پی بزرگان لشکری و دینی ایشان که از برابر مسلمانان گریخته و به سوی سرقسطه رفته بودند، از آن خارج گردید. در پیشاپیش گریختگان اسقف سیندردو (Sindredo) بود که گنجینه های کلیسا از جمله محراب گوهر نشان آن را که اعراب آن را مائده سلیمان خواندند، نیز با خود برده بود. اما مسلمانان در شهر کوچکی، که امروزه Alcalade Henares خوانده می‌شود، برایشان دست یافتند و گنجینه‌ها را از آنان گرفتند. شهر مذبور که اعراب آن را مدینة‌المائده نامیدند، بعدها به قلعه عبدالسلام معروف شد. طارق و همراهانش نیز با گنجینه‌هایی عظیم که یادآور گنجینه‌های به دست آمده از فتح عراق بود، بازگشتند.

طبیعی بود که موسی برای پیوستن به فرماندهٔ خود طارق شتاب کند. پس با نیرویی متشکل از ۱۸۰۰۰ جنگجو که این بار بیشتر از تازیان بودند در میانشان بسیاری از رهبران عرب از قیسیان شام و کلبیان یمن دیده می‌شدند، به اندلس رفت و از راهی غیر از راه طارق به سوی طلیطله حرکت کرد تا او نیز به فتوحاتی نایل آید. پس به اشبیلیه رسید و وارد آن گردید. سپس به سوی طلیطله به حرکت درآمد، و چون از رود واریانه در کنار مارده گذشت گروهی از باقیمانده‌های گت‌ها را چشم به راه خود یافت. در این هنگام نبردی سنگین درگرفت که در پایان آن گت‌ها در پشت حصارهای مارده پناه گرفتند. موسی آنان را محاصره کرد و پس از تحمل تلفاتی سنگین برشهرچیره شد. راست نیست که لذریق در این هنگام در نبرد دومی نزدیک تماس (Tamames)، برکرانهٔ تورمس (Tormes)، از شاخه‌های رود دویره با اعراب روبرو گردید، زیرا لذریق، چنانکه گفتیم،

درجایی دیگر کشته شد. موسی به طلبیره (Talavera) بر کرانه رود تاجه رسید و طارق که برای دیدار او به آنجا رفته بود، فرماندهی فتح را تسلیم وی کرد و هردو به طلیطله بازگشتند و سپس برای یکسره کردن فتح شمال اندلس به حرکت درآمدند. طارق با نیروهای خود روبه سوی شمال خاوری آورد و سرقسطه را اشغال کرد و تا نزدیکی کوههای پیرنه که همان برانس باشد پیش رفت. سپس بازگشت و در امتداد رود ابرو به سوی باختر راند و در کنار شهر اشترقه (Astarga) به موسی و ارتش وی پیوست، و هردو برای فتح شمال باختری اندلس حرکت کردند. اما موسی پس از عبور از کوههای کانتابری و رسیدن به ساحل بسکای در کنار خیخون وارد ابیط (Aviedo) شد. طارق نیز به اعماق جلیقیه رسید. در اینجا موسی احساس کرد که فتح اندلس را به انجام رسانده پس به طلیطله بازگشت تا در مقام نخستین والی اندلس به کار خود ادامه دهد. اما خلیفه ولیدبن عبدالملک او و طارق را به دمشق فراخوانده بود. پس وی ولایت اندلس رابه خود عبدالعزیز سپرد (محرم ۹۵ هـ.ق/ سپتامبر ۷۱۳م)، و این آغاز عصر والیان بود. عبدالعزیز در طول ولایت خود، که تا پایان سال ۹۷ هـ.ق/ سپتامبر ۷۱۶م ادامه داشت، فتح غرب اندلس تا اقیانوس اطلس و شرق آن به ویژه استان تدمیر (مرسیه) را به انجام رساند. و هنگامی که کشته شد فتح اندلس به پایان رسیده بود. کوشش والیان اندلس در خلال این عصر که تا تشکیل دولت امویان اندلس به دست عبدالرحمن داخل (ذیحجه ۱۳۸ هـ.ق/ ۱۷ مه ۷۵۶م) ادامه داشت، متوجه ادامه فتوحات در فراسوی شمالی کوههای پیرنه بود.

## نقشهٔ ۷۱

## فتوحات مسلمانان درگل Gaule (فرانسه)

فتح اندلس آخرین فعالیت نظامی مسلمانان در قلمرو باختری حکومت اسلامی نبود، تحرک و شور کشور گشایی در دل سپاهیان عرب موجب شد که ایشان از کوههای پیرنه (الابواب یا البرتات یا البرت معروف به البرانس) بگذرند و آهنگ سرزمین گل (les Gaules) که همان فرانسه است بکنند.

در عصر والیان بیست و یک والی برانـدلس فرمان راندند که نخستین ایشان عبدالعزیزبن موسی بود و از آن میان سیزده تن نیز به کار فتوحات در گل پرداختند. پیشروی مسلمانان تنها پس از عقب نشینی ایشان در بلاط الشهداء متوقف گردید که نزد غربیان به نبرد پواتیه معروف است (رمضان ۱۱۴هـ.ق/ سپتامبر ۷۳۲م). با این همه، پادگانی عربی قریب بیست سال در اربونه (Narbonne) در جنوب باختری فرانسه ماند و از این شهر و بخش بزرگی از ولایت سپتمانیا (Septemania) محافظت کرد. مسلمانان تنها پس از ظهور دولت امویان اندلس (۱۳۸هـ.ق/ سپتامبر ۷۳۲م) و تصمیم عبدالرحمن داخل به عقب کشیدن باقیماندهٔ نیروهای مسلمانان از، گل و قناعت به شبه جزیره، کاملاً ازآن سرزمین عقب نشستند. نخستین انگیزهٔ مسلمانان برای عبور از کوههای پیرنه همانا لشکرکشی به ولایت سپتمانیا و دستیابی به آن و پایتختش ناربون بود که مسلمانان آن را اربونه می‌خواندند. این ولایت که از املاک گتهای باختری اربابان شبه جزیره ایبری بود باریکه‌ای بود مقابل ساحل دریای مدیترانه در جنوب فرانسه که تا مصب رود رُن ادامه داشت و آنچه امروزه ریوی‌یرای فرانسه خوانده می‌شود و نیز بخشی از ریوی‌یرای ایتالیا را تا مرزهای ناحیه‌ای که به آلپ دریایی (Les Alpes Maritmes) معروف است، دربر می‌گرفت. این ولایت از هفت واحد اداری تشکیل می‌شد. نام سپتمانیا نیز از همین جا است این سرزمین در شمال املاک گتهای غربی یعنی سروران شبه جزیرهٔ ایبری بود. مسلمانان ناچار بودند دست به اقدام زده و بر سپتمانیه و پایتخت آن ناربون (Narbonne) که اعراب اَربونه می‌خوانند چیره شوند. فتح آن عملاً به کوشش حرّبن عبدالرحمن ثقفی والی اندلس (۹۸ - رمضان ۱۰۰ هـ.ق/ ۷۱۷ - مارس ۷۱۹) انجام گرفت که وارد شهر اربونه گردید و آن را مرکز فتوحات در گل قرار داد. سرزمین گل به چهار واحد سیاسی تقسیم می‌شد:

۱ - پادشاهی فرانکهای مِرُوونژی وَ پایتخت آن پاریس شامل بخش اعظم گل.

۲ - دوک‌نشین اقطانیه (Aquitania) و مرکز آن بردال (Bordean)، شامل حوضهٔ گارون (Garonne) و فروسوی جنوبی آن در سرزمین غسقونیه (Gascogne) این دوک نشین از حکومت مروونژیان مستقل بود.

۳ - پادشاهی برغندیه La Burgogne (Borgogna) شامل حوضهٔ رُن.

۴ - سپتمانیای یاد شده.

سمح‌بن مالک خولانی پس از حربن عبدالرحمن ثقفی والی اندلس شد (رمضان ۱۰۰ ذیحجهٔ ۱۰۲ هـ.ق/ مارس ۷۱۹ - ژوئن ۷۲۱م). او را خلیفه عمربن عبدالعزیز به ولایت اندلس برگزید. وی دست به کار فتح اربونه شد و در دوک‌نشین اقطانیه نفوذ کرد و طولوشه (Toulouse) را به محاصره در آورد. اُدُن (Odon) دوک اقطانیه به مقابلهٔ او شتافت و دو ارتش نزدیک طولوشه به یکدیگر رسیدند. مسلمانان با بیباکی جنگیدند، اما سمح کشته شد و باقیماندهٔ سپاه تارومار گشت. با این همه، معاون او عبدالرحمن‌بن عبدالله غافقی توانست باقیماندهٔ سپاه را جمع کند و به اربونه بازگردد. عبدالرحمن تا سال ۱۰۵ هـ.ق- ۷۲۳م ولایت اندلس را در دست داشت. سپس عَنْبسه‌بن سعیم کلبی به ولایت اندلس رسید (۱۰۵ هـ.ق/ ۷۲۳م) و دست به کار فتح شد (۱۰۶ هـ.ق/ ۷۲۴م). نخست وارد برشلونه و سپس طرسونه (Tarasona) گردید و از گذرگاه ساحلی پیرنه گذشت سپس وارد اربونه شد و از آنجا به سوی فرقشونه (Garcasonne) و سپس نیمه (Nime) راند و آنگاه در حوضه رُن به سوی شمال پیش رفت تا به اوتان (Autun) که درآن زمان بزرگترین شهر برغندیه بود، رسید و آن را اشغال کرد و با اهالی آن پیمانی بست. وی چون به شهر لیون محل تلاقی رُن و سون (Sâone) رسید، آن را به اشغال خود درآورد و سپس ماکون

(Macon) و شالون (Chalon) را تصرف کرد. در اینجا ارتش او به دو لشکر تقسیم شد: یکی وارد دیژون (Dijon) گردید و دومی به صانص (Sens) واقع برکرانهٔ یکی از شاخه‌های سن در ۷۰ کیلومتری جنوب پاریس رسید. و این دورترین حدی بود که نیروهای فاتح اسلام در باختر بدان رسیدند. با آنکه عنبسه همراه غنایم از همان راهی که آمده بود بازگشت، معذلک رسیدنش به این حد در دل شارل مارتل (Charles Martel) فرمانده و حاجب کاخ شاهان مِرُووَنْژی هراس افکند. وی می‌خواست دست به کاری بزند که ثابت کند او و خانواده‌اش تواناتر از مِرُووَنْژیان‌اند. پس شروع به تدارک ساز و برگ کرد و یارانی گرد آورد تا درصورت بازگشت مسلمانان به مقابله با آنان بپردازد. عنبسه به‌اندلس بازگشت، اما از همان آغاز ورود دریافت که اوضاع دگرگون گشته است. زیرا یکی از فرماندهان بربر از مسلمانان بریده بود و بادوک اُدُن پیمان بسته و دختر او را نیز به زنی گرفته بود. در این حال میان مسلمانان و قطلونیان اختلاف افتاد و عنبسه در کشمکش کشته شد (شعبان ۱۰۷ هـ. ق/ دسامبر ۷۲۵م). پس از وی عذره‌بن عبدالله فهری ولایت رادردست‌گرفت و تا شوال ۱۰۷ هـ. ق/ فوریه ۷۲۶م فرمان راند. وی دست به فعالیتی گسترده‌در سرزمین گل زد، اما فعالیت او به صورت فتحی سازمان یافته نبود، بلکه وی به‌لشکرکشی و یورش به نواحی حوضهٔ رن و غسقونیه بسنده کرد.

پنج والی که پس از عذره به حکومت رسیدند کاری در جهت فتوحات نکردند، تا آنکه عبدالرحمن‌بن عبدالله غافقی برای بار دوم ولایت اندلس را در دست گرفت (۱۱۲-۱۱۴ هـ. ق/ ۷۳۰- ۷۳۲م).

عبدالرحمن از فاتحان بزرگ شمرده می‌شد، اما فاقد درایت و بینش سیاسی بود. وی در تابستان ۱۱۴ هـ. ق/ ۷۳۲م، از گذرگاهی که به دوک‌نشین اقطانیه می‌انجامید به‌سرزمین گل وارد شد. دوک اودون از آمدن او بیمناک شد، بخصوص که عبدالرحمن به عنوان سلحشوری غازی به اقطانیه درآمده بود. اودون از قارله (شارل مارتل) یاری جست، عبدالرحمن به بردال مرکز حکومت اودون وارد شد، این تهاجم رعب و وحشت در دل اهالی آن دوک‌نشین انداخت، اودون خود برای دیدار شارل مارتل به سوی او شتافت، در این هنگام شورشی علیه مسلمانان در بلاد رون برپا شد. عبدالرحمن آهنگ آنجا کرد و به‌آرل وارد شد. سپس به اقطانیه بازگشت و بردو (بردال) را تصرف کرد. ازآنجا به تولوز رفت و آنجا را به اشغال خود درآورد. در این حال به جای اینکه همانند طارق‌بن زیاد رزمگاهی برگزینند تا بتواند در آن از نیروهایش به نحو احسن استفاده کند، راه شمال را پیش گرفت. با پیوستن توده‌های انبوهی از بربرها به او که برای ملحق شدن به لشگر فاتح اسلام از هم پیشی می‌جستند، سپاه وی سخت عظیم شده بود زمانی که عبدالرحمن راه شمال را پیش گرفت، قارله از مردم یاری طلبید و لشکر انبوهی فراهم آورد و سپاهی نیز از لمباردی‌ها به اشارت پاپ به کمک او شتافتند. هنگامیکه سپاه مسلمین در عمق جنگلها در فراسوی پواتیه نفوذ کرد، نیروهای افرنگ در دل جنگلها و علفزارها راه را برآنان بستند. سپس در زمانی که ریزش سیل‌آسای باران (اکتبر ۷۳۲م) لشکر مسلمانان را دچار نابسامانی کرده بود، نبردی سهمگین درگرفت و چندین روز ادامه یافت. در این نبرد نخبگان سپاه اسلام و پیشاپیش آنان عبدالرحمن غافقی کشته شدند. شب هنگام مسلمانان از میدان جنگ به طرف جنوب عقب نشستند و به اربونه بازگشتند. این نبرد در شمال پواتیه در روستایی واقع در راه تور که امروز Moissais-la-Bataille نامیده می‌شود، و کنار یکی از جاده‌های کهن و سنگفرش شدهٔ (مبلط) رومی‌که مسلمانان «بلاط» می‌نامند قرار دارد اتفاق افتاد. از این رو است که آن نبرد نزد مسلمانان به نبرد بلاط الشهداء معروف است.

پس از این شکست فرماندهی به نام عبیدةبن عبدالرحمن سُلمی درصدد برآمد که اوضاع مسلمانان را در گل سروسامان بخشد. سپس هنگامیکه عبدالملک‌بن قطن‌بن نفیل فهری (۱۱۴- ۱۱۶ هـ. ق/ ۷۳۲-۷۳۴م) براندلس حکومت یافت، در تقویت و استحکام اربونه کوشید و مسلمانان از هم گسیخته را دوباره گردهم آورد، سپس خود فرماندهی آنان را در حمله به شهرهای رون، از جمله آرل، ولانس و لیون به عهده گرفت و موقعیت مسلمانان را در استان دوفینه (Dauphine) که همان ریوی برای کنونی است استحکام بخشید.

هنگامیکه عقبةبن حجاج سلولی (۱۱۶- ۱۲۲ هـ. ق/ ۷۳۴- ۷۴۰م) به‌حکومت رسید، فرصت بسیاری یافت تا اوضاع مسلمین را در کشور گل سروسامان دهد. وی ابتدا به آرل و سپس به ابنیون (Avignon) که عربها «صخرهٔ ابنیون» می‌نامند، وارد شدو برای تثبیت حاکمیت مسلمانان در حوضهٔ رون نهایت تلاش خود را به کاربست. شارل مارتل دید ناگزیر است که یک بار دیگر برای رویارویی با مسلمانان دست بکار شود. مسلمانان در اربونه پناه گرفتند، بخصوص که لمباردی‌ها هم دوباره به قارله (شارل مارتل) پیوسته بودند. اما اربونه تا سال ۱۴۱ هـ. ق/ ۷۵۸م یعنی تازمان تشکیل حکومت امویان در قرطبه سقوط نکرد و عبدالرحمن داخل که ترجیح می‌داد مرکز حکومتش را در اندلس تقویت کند، نیروهای مسلمین را از کشور گل عقب کشید.

برروی نقشه مهمترین مسیرهای فتح اسلامی را مشخص کرده‌ایم. اما برای تعیین منطقهٔ معین و مشخص که بتوانیم آن را قلمرو حاکمیت مسلمانان در، گل بدانیم مدرکی نیافتیم، زیرا در واقع چنین منطقه‌ای وجود نداشت تا بتوان آن را بر روی نقشه مشخص کرد، بلکه تنها یک پایگاه عمدهٔ نظامی در اربونه وجود داشت و یک پایگاه نیز در طرسونه، در جنوب کوههای پیرنه. طی این مدت از همین دو پایگاه بود که مسلمانان همهٔ فتوحات را رهبری کردند و بر نواحی وسیعی از حوضهٔ رون و سرزمینهای سپتمانیه حکم راندند.

# مآخذ:


**ابن ابی الحدید**، عزالدین عبدالحمیدبن‌هبةالله‌بن محمد (د. ۶۵۵هق)،
- *شرح نهج‌البلاغه*، ۲۰ جزء، چاپ داراحیاء الکتب العربیة، عیس حلبی، قاهره، ۱۳۲۹ هـ. ق.

**ابن اثیر**، عزالدین علی بن محمّد بن عبدالکریم، (د. ۶۳۰هـ. ق)،
- *الکامل فی‌التاریخ*، ۸ جزء، چاپ المطبعةالنیریة، قاهره، بی‌تا.
- *اسدالغابة فی‌معرفة الصحابة*، ۷ جزء قاهره، دارالشعب، ۱۹۷۰م.
- *اللباب فی تهذیب الانساب*، ۳ جزء، قاهره، مکتبة القدسی، ۱۳۵۷ هـ. ق/ ۱۹۳۸م.

**ابن حبیب**، ابو جعفر محمدبن حبیب‌بن امیة (د. ۲۴۵ هـ. ق)،
- *المُحبّر*، به کوشش دکتر الزالیختنشتاین و محمّد حمیدالله، حیدرآباد دکن، چاپخانه دائرةالمعارف العثمانیه، ۱۹۴۲م.
- *المنمّق فی اخبارقریش*، حیدرآباد دکن، ۱۹۶۴م.

**ابن حجر عسقلانی**، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن محمد (د. ۸۵۲هـ. ق)،
- *الاصابة فی تمییز الصحابة*، ۴ جزء، به کوشش علی محمد البجاوی، هند، کلیة الجمعیة الاسیویةالملکیة، ۱۸۷۷م.
- *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*، قاهره، ۱۳۸۰ هـ. ق، نیز ۱۹۷۰م در ۴ جلد (ترجمهٔ عبدالله‌بن انیس).
- *لسان المیزان*، ۶ جلد، حیدر آباد دکن، ۳۱ - ۱۳۲۹ هـ. ق.
- *تهذیب التهذیب*، ۱۲ جلد، حیدرآباد دکن، ۲۷ - ۱۳۲۵ هـ. ق.

**ابن حزم**، ابو محمّد علی بن احمد بن سعید (د. ۴۵۶ هـ. ق)،
- *جمهرة انساب العرب*، به کوشش عبدالسلام محمّد هارون، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۷م، (چاپ چهارم).
- *جوامع السیرة*، به کوشش احسان عباس، ناصرالدین اسد و احمد محمّد شاکر، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۲م.

**ابن خلدون**، عبدالرحمن بن محمّد (د. ۸۰۸هـ. ق)،
- *العبر* (تاریخ ابن خلدون، ۷ جزء با مقدمه)، قاهره، بولاق.

**ابن خلکان**، احمد بن محمّد بن ابراهیم (د. ۶۸۱هـ. ق)،
- *وفیات‌الاعیان* (۴ جزء)، به کوشش محمد محی‌الدین عبدالحمید، قاهره،
- *مکتبة النهضةالمصریة*، بی‌تا.

**ابـــن ســـعد ،** مـحمد بـن مـنيع كـاتب واقـدی (د. ۲۳۰ هـ. ق)،
- ***الطبقات الكبير*** (۸ جزء)، بـه کـوشش احسان عباس، بيروت، ۱۹۵۲م.

**ابن سيدالناس يعمری ،** ابـــوالفـــتح مـحمد بـن مـحمود (د. ۷۳۴ هـ. ق)،
- ***عيون‌الاثر فی‌فنون المغازی و الشمائل والسير*** (۲ جزء)، قاهره، مكتبة القدس، ۱۳۵۶ هـ. ق.

**ابـن الـعبری ،** گريگوريوس مَلَطی،
- ***مختصر تاريخ‌الدول***، بـيهقی بـيروت (چاپ دوم) ۱۹۵۸م.

**ابـن قـتيـبة ،** عـــبدالله بـــن مســـلم (د. ۲۷۶)،
- ***المعارف***، به کوشش ثروت عكاشه، قاهره، دارالكتب المصرية، ۱۹۶۰م.
- ***عيون الاخبار***، قاهره، ۱۹۶۲م؛
- ***الامامة و السياسة*** (منسوب به اوست) به‌کوشش الزينی، قاهره.

**ابن قدامهٔ مقدسی ،** ***الاستبصار فی نسب الصحابة من الانصار***، به کـوشش عـلی جـويهص، بـيروت، ۱۹۷۳م.

**ابن کثير القرشی ،** اســماعيل بـن عـمر (د. ۷۷۴ هـ. ق)،
- ***البداية والنهاية***، (۱۴ جزء) ۵ جزء اول چاپ قاهره، مكتبة الخانجی و مـطبعة السعادة، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۸ هـ. ق.

**ابـن کلبـی ،** هشام بن سـائب بـن بشـر، ابـوالمـنذر (د. ۲۰۴ هـ. ق)،
- ***کتاب الاصنام***، به کوشش احمد زکی بـاشا، قـاهره، دارالکـتب المـصرية، ۱۹۲۴م.
- ***جمهرة‌النسب***، روايهٔ محمدبن حبيب، نسخهٔ عكسی، موزهٔ بريتانيا، جـزء اول شمارهٔ ۱۲۰۲ و اضافات شمارهٔ ۲۳۲۹۷، و جزء اول آن به کـوشش عـبدالستار احمد فراج، کويت ۱۹۸۲م.

**ابـن نـديـم ،** مـحمد بـن اسـحاق (د. ۴۳۸ هـ. ق)، ***الفـهرست***، قـاهره، المكـتبة التـجارية، ۱۳۴۸ هـ. ق

**ابـن هشـام ،** ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ايوب (د. ۳۱۳)،
- ***سيرةالنبی*** (ص) (۴ جزء) به کوشش مـصطفی سـقا، ابـراهيم الابياری و عـبدالحـفيظ شبلی، قـاهره، مـطبعة مصطفی حلبی، ۱۹۳۶م.

**ابوحنيفهٔ دينوری ،** احـــمد بـــن داود (د. ۲۸۲)،
- ***الاخبار الطوال***، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره، ۱۹۶۰م.

**ابوالفرج اصفهانی ،** ***الاغانی***، ج ۷ ص ۷۷ - ۷۸، داراالکـتب المصريه.

**ابوالمـحاسن ،** ***النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القـاهرة***، دارالكتب المصرية،

**ا ر ز قـــی ،** ابـــوالوليــد مـحمد بـن عـبدالله،
- ***اخبار مكة و ماجاء فـيها مـن الاخـبار***، (۲ جزء) بـه کـوشش رشـدی الصـالح ملحس، مکة، ۱۹۶۵م (چاپ دوم)،

**بـکـــری ،** ابـو عـبيد عـبدالله بـن عـبدالعزيز (د. ۴۸۷ هـ. ق)،
- ***معجم‌مااستعجم***، (۴ جزء) بـه کوشش مـصطفی سـقا، قـاهره، لجنة‌التأليـف والترجمه والنشر، ۱۹۴۶م.

**بـــلاذری ،** احمد بن يحيی بن جابر (د. ۲۷۹)،
- ***انسـاب الاشـراف***، جـزء اول (بـخش مربوط به سيره)، بـه کـوشش مـحمد حـــميدالله حـــيدرآبـادی، قـاهره، دارالمعارف (چاپ دوم).
- ***فتوح البـلدان*** (۳ جـزء) بـه کـوشش صـــلاح‌الديـــن مـــنجد، قـاهره، ۱۹۵۶ - ۱۹۶۰م.

**بیهقی،** ابوبکر احمد بن الحسین،
- *دلایل النبوة*، قاهره، خطی دارالکتب، شماره ۳۱۲ حدیث؛ و نیز به کوشش عبدالرحمن عثمان، (دو جزء)، قاهره، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیة، ۱۹۶۹م.

**الجزیری،** عبدالقادر بن محمّد بن عبدالقادر،
- *دُرَرالفواید المنظمه فی اخبار الحاج و طریق مکة المعظمة*، قاهره، المطبعة السلفیه.

**جواد علی،** *تاریخ العرب قبل الاسلام* (۸ جلد)، بغداد، منشورات المجمع العملی العراقی، ۱۹۵۵م و بعد از آن.

**جرجی زیدان،** *تاریخ التمدن الاسلامی*، به کوشش حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۵۵م (چهار جزء).
- *تاریخ العرب قبل الاسلام*، با تعلیقات و حواشی حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۵۵م (چاپ چهارم).

**حاجی خلیفه،** کاتب جلبی، مصطفی بن عبدالله (د. ۱۰۶۷ هـ. ق)،
- *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، استانبول، ۱۳۶۰- ۱۳۶۲ هـ. ق.

**حربی،** ابراهیم بن اسحاق(د. ۲۸۵ هـ. ق)،
- *المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیرة*، به کوشش حمد الجاسر، ریاض، ۱۹۶۹م.

**حمدالجاسر،** *ابوعلی الهجری و ابحاثه فی تحدید المواضع*، ریاض، دارالیمامة، ۱۹۶۸م.
- *فی سراة غامد و زهران*، ریاض، دارالیمامه، ۱۹۷۱م.
- *فی شمال غرب الجزیرة*، ریاض، دارالیمامة، ۱۹۷۰م.
- *المعجم الجغرافی للبلاد العربیة السعودیة*، قسم شمال المملکة.
- *المنطقة الشرقیة*.
- *المعجم الجغرافی للبلاد العربیة السعودیة*، معجم مختصر.
- *بلاد ینبع*.
- *فی شمال غرب الجزیرة*.
- *بلاد جهینه و منازلها*.
که این کتابها همه از منشورات دارالیمامه در ریاض است.

**حمزه اصفهانی،** *تاریخ ملوک الارض و الانبیاء*، به کوشش گوتفاله برلین (چاپ دوم)، ۱۹۲۱م.

**خشنی،** مصعب بن محمد بن مسعود (د. ۶۰۴ هـ. ق)،
- *شرح غریب سیرة ابن اسحاق* (دو جزء) به کوشش یوسف برونله، قاهره، مطبعة هندیة، ۱۹۱۱م.

**خلیل یحیی نامی،** *اصل الخط العربی و تاریخ تطوره الی ما قبل الاسلام*، واقدی مجلهٔ کلیة الاداب بجامعة القاهره، شمارهٔ ماه مه ۱۹۳۵م.

**سمهودی،** علی بن احمد نورالدین (د. ۹۱۱ هـ. ق)،
- *وفاءالوفاء باخبار دارالمصطفی*، به کوشش محمّد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۹۵۵م.

**سهیلی،** عبدالرحمن بن عبدالله (د. ۵۸۱ هـ. ق)،
- *اروض الأنف، شرح سیرة ابن هشام* (دو جزء)، به کوشش السلطان مولای عبدالحفیظ، قاهره، المطبعة الجمالیة، ۱۳۳۲ هـ. ق.

**طبری،** ابوجعفر محمدبن جریر (د. ۳۱۰ هـ.ق)،
- *تفسیرالقران الکریم* بنام *جامع البیان*، به کوشش محمود محمد شاکر (۱۵ جلد آن منتشر شده)، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۷۴ - ۱۳۷۹ هـ. ق و نیز قاهره، المطبعةالحسنیه، ۱۳۴۰ هـ. ق براساس چاپ بولاق.
- *تاریخ الامم و الملوک* (۱۱ جلد)، به

کوشش ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۰م وپس از آن.

**عبدالله بن محمد بن خمیس**، *المجاز بین الیمامة و الحجاز*، ریاض، دارالیمامة، ۱۹۷۰م.

**عبدالله یوسف الغنیم**، *جزیرةالعرب من کتاب الممالک والمسالک لابی عبیدالبکری*، کویت، دارذات السلاسل، (چاپ اول) ۱۹۷۷م.
- *المخطوطات الجغرافیة فی المتحف البریطانی*، قاهره، ۱۹۷۲م.

**عمر رضا کحاله**، *معجم القبایل العربیة*، دمشق، ۱۹۴۹م.

**فیلیب حتی**، *تاریخ العرب* (۴ جزء)، بیروت ۱۹۵۷م.

**قاسی**، محمد بن احمد بن علی (۷۷۵ - ۸۳۲ه. ق)،
- *شفاءالغرام باخبار البلدالحرام*، قاهره، ۱۳۶۵ ه. ق.

**قلقشندی**، احمدبن علی بن احمد فزاری، ابوالعباس (د. ۸۲۱ه. ق)،
- *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، به کوشش محمدالنفلی قاهره، دارالکتب، برعو ۱۹۷۲م.
- *نهایةالادب فی معرفة قبایل العرب*، به کوشش ابراهیم ابیاری، قاهره، ۱۹۵۵م.

**لِسترنج، گیِ**، *بلدان الخلافة الشرقیه*، ترجمهٔ بشیر فرنسیس و کرکیس عواد، بغداد، ۱۹۴۵م.

**مسعودی**، *مروج الذهب* (۴ جزء)، قاهره، بی‌تا.
- *التبیة والاشراف*، بیروت، دارالهلال.

**مقریزی**، تقی‌الدین، احمدبن‌علی (د. ۸۴۵ه.ق)،
- *امتاع‌الاسماع*، ج ۱، به‌کوشش محمود محمد شاکر، لجنةالتألیف والترجمه والنشر، ۱۹۴۵م.

- *التاریخ الکبیر معروف به «المقفی»* نسخه خطی در دارالکتب قاهره،
- *تهذیب اللباب فیِ معرفة الانساب*، بیروت، دارصادر، بی‌تا.

**نورالدین حلبی**، علی بن ابراهیم بن احمد (د. ۱۰۴۴ ه. ق)
- *السیرةالحلبیة*، (دو جزء)، قاهره، مطبعة مصطفی الحلبی، ۱۳۴۹ ه. ق.

**نویری**، احمد بن عبدالوهاب بن محمّد، شهاب‌الدین (د. ۷۳۳ ه. ق)،
- *نهایةالارب*، ج ۱۶ - ۱۷ - ۱۸، شامل سیرهٔ نبوی، قاهره، ۱۹۵۵ - ۱۹۵۷م.

**واقدی**، محمدبن واقد (د. ۲۰۷ ه. ق)،
-*کتاب المغازی*، (۳جزء) به کوشش مارسون جونز، منشورات دانشگاه آکسفورد، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۶م.

**همدانی**، حسن بن احمد بن یعقوب (ابن حانک، د. ۳۳۴ه. ق)،
-*الاکلیل فیِ انساب حِمیرو ایام ملوکها*، به کوشش محب‌الدین خطیب، قاهره، ۱۳۶۸ ه. ق.
- *صفة جزیرةالعرب*، به کوشش محمد بن علی الاکوع، ریاض، ۱۹۷۴م.

**یاقوت حموی**، یاقوت بن عبدالله رومی حموی، (د. ۶۲۶ه. ق)،
- *معجم البلدان* (۱۰ جزء) قاهره، مطبعةالخانجی، ۱۹۰۶م.
-*معجم الادباء* (۲۰ جزء)، به کوشش احمد فرید رفاعی، قاهره، مطبعة عیسی حلبی، ۱۹۳۵ - ۱۹۳۸م.

**یعقوبی**، احمد بن یعقوب بن واضح (د. ۲۸۴ ه. ق)،
- *تاریخ الیعقوبی* (دو جزء) بیروت، ۱۹۶۰م.
-*کتاب البلدان*، افست چاپ ۱۸۹۱م لیدن توسط مکتبةالمثنی دربغداد ۱۹۶۲م

Caetani, Leori, *Annafi dell' Islam*, Millano, 1905.

Caussin de Perceval, Essai sur l'histoire des Arabes avant lslamisme,3vol., Paris, 1847, refrint 1952.

Goldziher, Ignaz, *Vorlesungen uber den Islam*, 2ed. Heidelberg,1910

Guillaume, Alfred, *Ibn Ishak's Life of Mohammad,* Dxford, 1955.

این کتاب ترجمهٔ انگلیسی **سیرهٔ ابن‌هشام** است.

Horowitz, J., *The Early Works of the Campaigns of Mohammad and its Autors*, 1914.

این کتاب را حسین نصار، زیر عنوان **کتب المغازی الاولی و مؤلفوها** ترجمه کرده است.

Kremer, *Alfied*, von, *Wakidi's History of Mohammad's Campaigns*, Calcutta, 1855.

Oppenheimen, M., *Die Beduinen*. Leipzig, 1943.

Pfannmüller, G., *Hondwörterbuch des Ilam*, 1925

Trimingham, *Christianity among the Arabes in Pre - Islamic Arabia*, London, 1949.

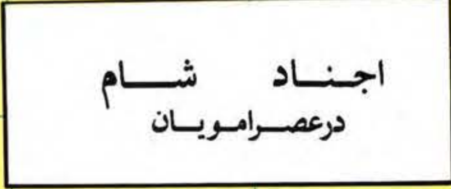
Watt, Montgomeny, *Mohammad in Madina*, Cambridge, 1960.

Wellhausen, J., *Mohammad in Madina*, Berlin, 1882.

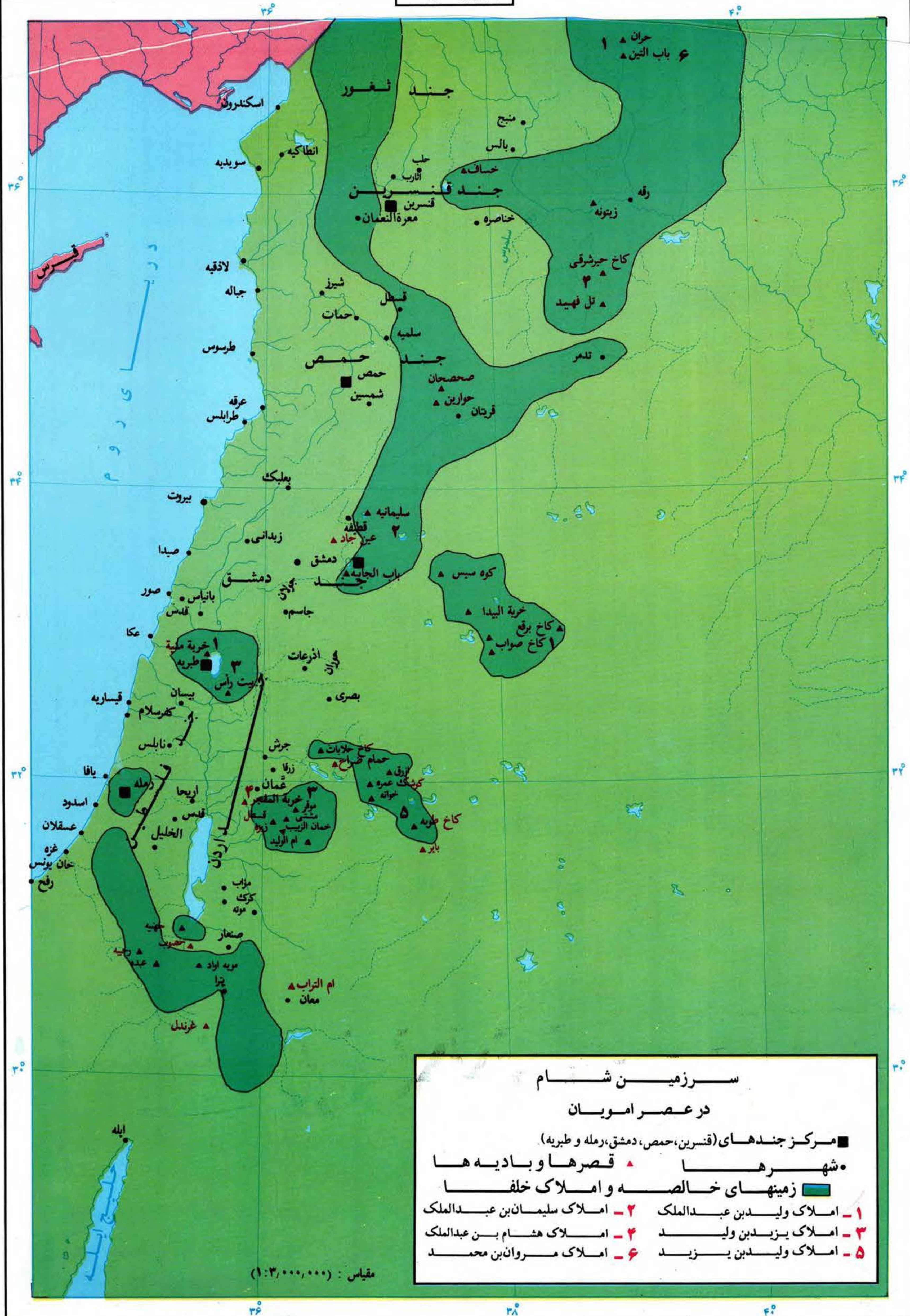
# فصل هفتم

# دولتهای اموی و عبّاسی

## شرح نقشه‌ها




مقیاس : ۱:۳,۰۰۰,۰۰۰


سـرزمـيـن شـام
در عـصـر امـويـان
مـرکـز جندهـای (قنسرين، حمص، دمشق، رمله و طبريه)
شهـرهـا
قصرهـا و بـاديـه هـا
زمينهـای خـالصـه و امـلاک خلفـا
۱ ـ امـلاک وليـدبن عبـدالملک
۲ ـ امـلاک سليمـان بن عبـدالملک
۳ ـ امـلاک يـزيـدبن وليـد
۴ ـ امـلاک هشام بن عبدالملک
۵ ـ امـلاک وليـدبن يـزيـد
۶ ـ امـلاک مـروان بن محمـد
مقياس: (۱:۳,۰۰۰,۰۰۰)
جند ثغور
جند قنسرين
جند حمص
جند دمشق
قبرس
حران
باب التين
اسکندرون
منبج
بالس
انطاکيه
سويديه
حلب
اثارب
خساف
قنسرين
معرة النعمان
خناصره
رقه
زيتونه
لاذقيه
جباله
کاخ حيرشرقی
تل فهيد
شيزر
قسطل
حمات
سلميه
طرسوس
تدمر
حمص
صحصحان
حوارين
قريتان
عرقه
طرابلس
بعلبک
بيروت
سليمانيه
زبدانی
صيدا
دمشق
کوه سيس
صور
بانياس
جاسم
خربة البيدا
کاخ برقع
کاخ صواب
عکا
طبريه
اذرعات
بصری
قيساريه
بيسان
نابلس
جرش
يافا
رمله
اريحا
عمان
قدس
اسدود
عسقلان
الخليل
غزه
خان يونس
رفح
مؤاب
کرک
مؤته
صنعار
ام التراب
معان
غرندل
ابله

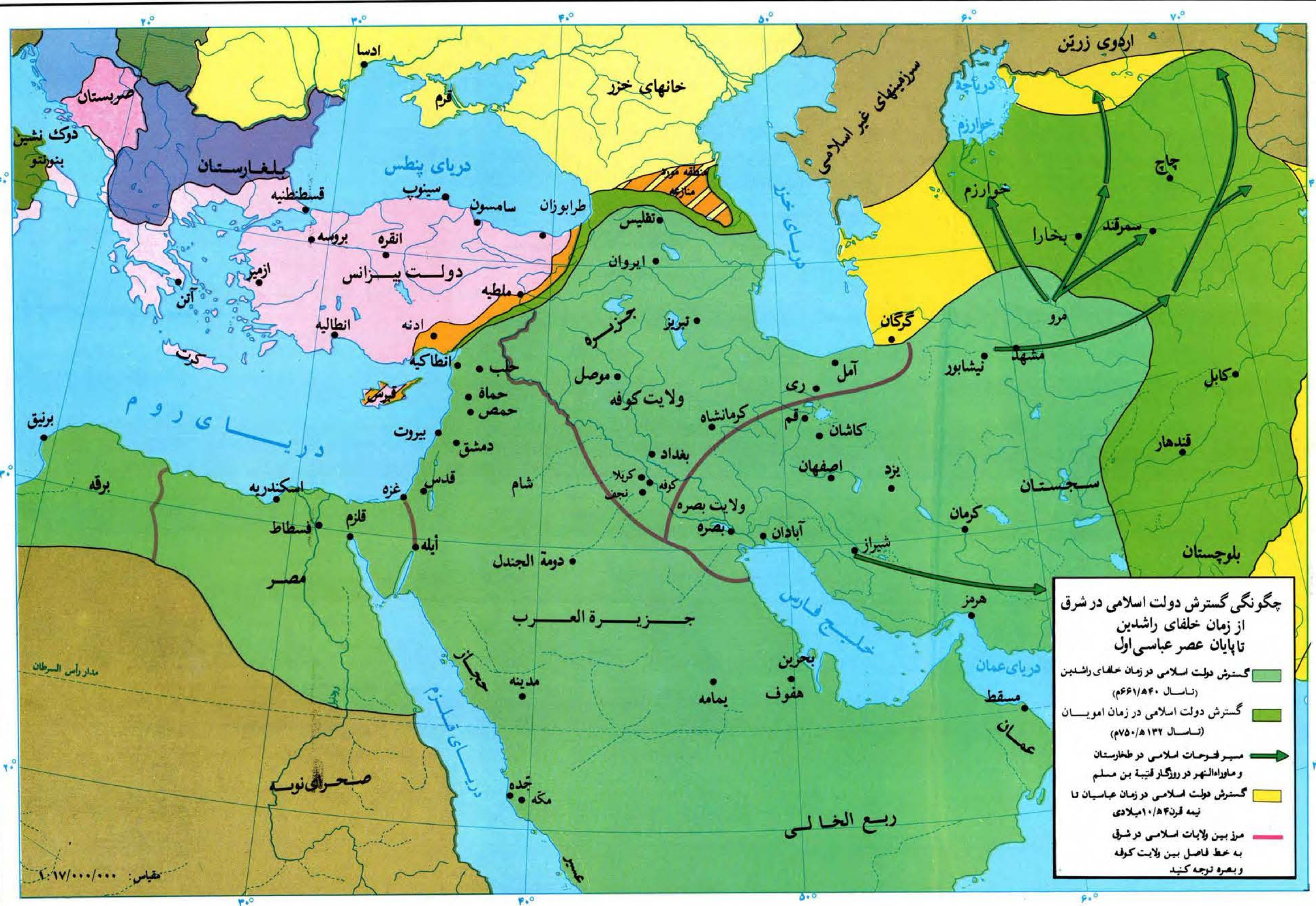


اسکندرون
منبج
جزیره
حلب
سویدیه
انطاکیه
أثارب
بالس
قنسرين
فرات
بسوی رقه
خناصره
معرة النعمان
لاذقيه
قبرس
جبله
بانياس
شيزر
حماة
سلميه
قسطل
بسوی رصافه
دریای روم
طرسوس
حمص
عرقه
تدمر
طرابلس
شمسين
قريتين
بعلبك
قطيفه
بيروت
زبدانى
صيدا
دمشق
بانياس
جاسم
صور
جولان
قدس
أذرعات
حيفا
حوران
بصرى
بيسان
بثنيه
قيساريه
نابلس
كفرسلام
جرش
أرسوف
زرقاء
يافا
رمله
عمان
أسدود
اريحا
قدس
عسقلان
غزه
الخليل
صحرای شام
مواب
كرك
موته
رفح
بئرسبع
صغر
شراه
أذرح
بتراء
معان
مقیاس : ۱:۳,۰۰۰,۰۰۰
شبه جزيرة سينا
ابله
عقبه
خليج عقبه
جزيرة العرب
راههای ارتباطی و مراکز تجاری سرزمین شام در روزگار عباسیان آنگونه که مقدسی بیان کرده است
تختگاه خوره ها (پایتخت)
شهرها و روستاهای بزرگ
راهها

نقشهٔ ۷۵



پیدایش دولت عباسیان
میدان آخرین نبرد میان امویان
و عباسیان و جنگهای عمده
مراکز دعوت هاشمیان
مسیراصلی حرکت نیروهای عباسی به کوفه
مسیر دوّم نیروهای عباسی
جنگهای اصلی
میدان انتشار دعوت هاشمیان
مسیرگریز مروان بن محمد از
عراق به شام وسپس به مصرکه محل قتل او بود
مرزهای ولایت خراسان
خوارزم
ربع ماوراء النهر
ربع مفازه
ربع خراسان
ربع نیشابور
ربع طخارستان
سلسله جبال هندوکش
طخارستان
سجستان
کرمان
طبرستان
دریای خزر
دریاچه خوارزم
دریاچه بالخش
دریاچه ارومیه
خلیج فارس
جبال
فلات پامیر
چاچ (تاشکند)
فرغانه
خوقند
کاشغر
سمرقند
بخارا
خیوه
ترمذ
بلخ
کابل
قندهار
سند
مرو
ابیورد
طوس
نیشابور
مرو رود
هرات
هریرود
طبس
طبس عناب
گرگان
بابل
آمل
دماوند
دامغان
سمنان
ری
قزوین
زنجان
مراغه
موصل
زاب اعلی
همدان
نهاوند
کرمانشاه
قم
کاشان
اصفهان
تیسفون
کوفه
بصره
آبادان
شیراز
یزد
کرمان
مقیاس ۱:۹٫۵۰۰٬۰۰۰


چگونگی گسترش دولت اسلامی در شرق
از زمان خلفای راشدین
تا پایان عصر عباسی اول
گسترش دولت اسلامی در زمان خلفای راشدین (تا سال ۴۰ه‍/۶۶۱م)
گسترش دولت اسلامی در زمان امویان (تا سال ۱۳۲ه‍/۷۵۰م)
مسیر فتوحات اسلامی در طخارستان و ماوراءالنهر در روزگار قتیبة بن مسلم
گسترش دولت اسلامی در زمان عباسیان تا نیمه قرن ۴ه‍/۱۰میلادی
مرز بین ولایات اسلامی در شرق
به خط فاصل بین ولایت کوفه و بصره توجه کنید
مقیاس: ۱:۱۷/۰۰۰/۰۰۰
اردوی زرین
سرزمینهای غیر اسلامی
خانهای خزر
دریای خزر
دریاچهٔ خوارزم
خوارزم
بخارا
سمرقند
چاچ
مرو
مشهد
نیشابور
گرگان
کابل
قندهار
سجستان
بلوچستان
کرمان
یزد
شیراز
هرمز
دریای عمان
مسقط
عمان
آمل
ری
قم
کاشان
اصفهان
کرمانشاه
تبریز
ایروان
تفلیس
جزیره
موصل
ولایت کوفه
بغداد
کربلا
کوفه
نجف
ولایت بصره
بصره
آبادان
خلیج فارس
بحرین
هفوف
یمامه
جزیرة العرب
ربع الخالی
دومة الجندل
مدینه
حجاز
جده
مکه
عسیر
دریای قلزم
شام
حلب
حماة
حمص
بیروت
دمشق
قدس
غزه
أیله
قلزم
فسطاط
اسکندریه
مصر
برقه
برنیق
صحرای نوبه
مدار رأس السرطان
دریای روم
قبرس
کرت
انطاکیه
ادنه
ملطیه
طرابوزان
سامسون
سینوپ
دریای پنطس
انقره
بروسه
ازمیر
انطالیه
آتن
قسطنطنیه
دولت بیزانس
بلغارستان
صربستان
دوک نشین بنونتو
ادسا
قرم

نقشهٔ ۷۷



دولت عباسیان
دراوج گسترش از جانب شرق
درایام مأمون
قلمرو اموی که بدست عباسیان افتاد
آنچه در عصر عباسی اوّل به سرزمین اسلام اضافه شد
دولت طاهریان اوّلین دولتی که در عصر عباسی بوجود آمد واز ۲۰۵ - ۲۶۰ هـ / ۸۲۰ - ۸۷۳ پابرجا بود و پایتخت آن ری واقع در طبرستان بود
عباسیان هرگز نتوانستند این بخش از خاک یمن را مطیع خود سازند
اینجا حکومت خارجیان در سرزمین عمان برپا شد
مقیاس : (۱:۱۷,۰۰۰,۰۰۰)
سامانیان
ترکان غزیه
دولت خزر
سرزمین گرجیها
بلغارستان
دوک نشین بنونتو
سالونیک
دریای پنطس
سینوپ
قسطنطنیه
نیقیه
دولت روم
طرابوزان
قیصریه
آتن
افسوس
قونیه
انطالیه
کرت
دریای روم
ادنه
انطاکیه
قبرس
ارمنستان
آذربایجان
باکو
تبریز
ملطیه
سرزمین حلب
جزیره
موصل
کردستان
همدان
حماه
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
حیفا
شام
قدس
انبار
عراق
واسط
اهواز
کوفه
بصره
برقه
اسکندریه
فسطاط
قلزم
أیله
مصر
جزیرة العرب
حجاز
مدینه
جده
مکه
تهامه
سرزمین نوبه
ربع الخالی
حضرموت
یمن
حبشه
خلیج عدن
دریای عرب
دریای عمان
عمان
بحرین
خلیج فارس
ری
قم
اصفهان
کاشان
گرگان
دولت طاهریان
سرزمین فارس
سجستان
قهستان
کرمان
هرمز
مکران
خوارزم
طوس
نیشابور
مرو
خراسان
بخارا
ترمذ
ماوراءالنهر
سمرقند
بلخ
کابل
طخارستان
قندهار
سند
دیبل


سرزمین خزر
دریای پنطس
دولت روم
سامسون
سینوپ
طرابوزان
ارمنستان
انطالیه
انطاکیه
قبرس
حلب
منطقه ثغور
آذربایجان
باکو
تبریز
موصل
عراق
دریای خزر
خوارزم
دریاچه خوارزم
سرزمین ترکان
فرغانه
بخارا
سمرقند
سرزمین ماوراءالنهر
مرو
خراسان
نیشابور
آمل
ری
دولت طاهریان
اصفهان
بغداد
کابل
یزد
بیروت
دمشق
حیفا
شام
قدس
غزه
قلزم
ایله
آبادان
بصره
شیراز
کرمان
سند
هرمز
مکران
خلیج فارس
بحرین
دریای عمان
مسقط
عمان
دریای عرب
شبه جزیره عربستان
مدینه
جده
مکه
ربع الخالی
حضرموت
نوبه
منطقه مورد نزاع میان امیران نوبه و عباسیان
یمن
صنعاء
(تسلیم عباسیان نشدند)
عدن
خلیج عدن
حبشه
سودان
موگادیشو
براوه
مقیاس: ۱:۱۰٫۰۰۰٫۰۰۰
دولت عباسیان و اوج گسترش ایشان
تا پایان خلافت المستکفی
۲۱۸ - ۲۲۷ هـ ( ۸۳۳ - ۸۴۲ م)
اوج گسترش دولت عباسیان (عصر منصور) ۱۳۷ - ۱۵۹ هـ ۷۵۴ - ۷۷۵ م و در سال ۱۴۵ هـ / ۷۶۲ م بغداد پایتخت دولت عباسیان گردید.
ظهور دولتهای مستقل
استقلال ادریسیان در مغرب اقصی در ۲ منطقه سوس و تلمسان ۱۷۲ هـ / ۷۸۸ م
استقلال بنی رستم در مغرب میانه، پایتخت ایشان تاهرت ۱۶۴ هـ / ۷۸۰ م
استقلال اغلبیان در ولایت آفریقیه و توسعه نهایی ایشان در ولایات سه گانه (طرابلس، آفریقیه و سرزمین زاب) سال ۱۸۵ هـ / ۸۰۱ م
تقسیم دولت عباسیان به دولتهای کوچک مستقل درشمال در قرن ۹ میلادی
طاهریان که پایتخت ایشان نیشابور بود ۲۶۱ هـ / ۸۷۴ م
سامانیان در ماوراءالنهر که پایتخت ایشان بخارا بود ۲۶۱ / ۸۷۴ م
حمدانیان که پایتخت ایشان موصل بود ۳۲۳ هـ / ۹۳۴ م
طولونیان در مصر که پایتخت ایشان قاهره بود ۲۵۴ هـ / ۸۶۸ م
دولت امویان در اندلس

مرز بین
دولت عباسیان
ودولت بیزانس
(۱۷۰ - ۱۹۳ هـ ق / ۷۸۶ - ۸۰۸ م)

مقیاس: ۱:۶,۰۰۰,۰۰۰

شرق گرینویچ ۰ غرب گرینویچ

دریای ظلمات
سرزمین افرنج
فراکسینت
بلیو
اشتوریاس
پرتقال
اندلس
لشبونه
قرطبه
بلنسیه
برشلونه
قرطاجنه
المریه
مالقه
جبل الطارق
طنجه
سبته
رباط
ملیله
تلمسان
آسفی
مغرب دور
(منطقه تلمسان)
سوس
جزایر کناری (قناری)
مغرب میانی
منطقه تاهرت
الجزائر
بجایه
قسطنطنیه
سرزمین زاب
تونس
قیروان
سوسه
افریقیه
غدامس
طرابلس
فزان
برقه
سردانیه
صقلیه
روم
اتن
ازمیر
کرت
دریای روم
مدار رأس السرطان
صحرای بزرگ

دولت بیزانس
منطقه ثغور
قونیه
قیصریه
ملطیه
دیار بکر
الجزیره
موصل
ادنه
مرسین
اسکندرونه
انطاکیه
حلب
قبرس
حماه
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
حیفا
رود فرات
دریای روم

سرزمین بلغار
کونستانزا
وارنا
دریای پنطس
سرزمین خزر
سرزمین گرجی ها
ارمنستان
اینوبولوس
سینوپ
سامسون
طرابوزان
کوههای پنطس
ادرنه
قسطنطنیه
قسطمونی
نیکومدی
دریای مرمره (هلسپونت)
تاسوس
نیقیه
داردانل
توقات
انقره
سبسطیه
نیکوپولیس
ارزنجان
درولیه
لزباس
اماسیا
رودهالیس
دریاچه وان اخلاط
دولت بیزانس
ازمیر
آتن
خیوس
ساموس
ایکاریا
پاتموس
کالیمنوس
افسوس
عموریه
قونیه
هرقلیه
طوانه
قیصریه
خربوط
بالس
ملطیه
سمیساط
ثغور جزیره
بستان
دلوک
منطقه ثغور
ارمنستان صغیر
هارونیه
زبطره
مرعش
رها
ماردین
راس العین
حران
سروج
جزایر فرات
نینوا
موصل
دولت عباسیان
طرسوس
انطالیه
کوسی
رودس
کرپاتوس
اقریطش
طوروس
قیلیقیه
اولاس
عین زربه
اذنه
مصیصه
ثغور شام
عینتاب
اعزاز
جند عواصیم
بغراس
انطاکیه
منبج
حلب
قنسرین
جند قنسرین
افامیه
سلوقیه
تدمر
قبرس
عانه
هیت
انبار
طرابلس
بیروت
دمشق
بغداد
دریای روم
دریای اژه
مقیاس : ۱:۷,۰۰۰,۰۰۰
حیفا
قدس
غزّه
جزیرة العرب
فرما
دمیاط
اسکندریه



# دولتهای اموی و عبّاسی

عصر خلفای راشدین و عصر امویان و عباسیان نخستین، تا پایان خلافت ابوجعفر هارون الواثق باللّه پسر معتصم باللّه (ذیحجه ۲۳۲ هـ.ق/ ژوئیه ۸۴۷م) را عصر عام دولت اسلامی نامیده‌اند. یعنی در آن عصر جهان اسلام دولتی عام و یگانه بود و خلیفه‌ای واحد بر آن حکم می‌راند. مرکز حکومت اسلامی در زمان خلفای راشدین مدینه، و در زمان امویان، جز آخرین خلیفه مروان بن محمّد که مرکز حکومت را در سرزمین جزیره قرار داد، دمشق بود و در عصر عباسیان به بغداد انتقال یافت. شورشها و تکروی بعضی از خارجیان که در مناطقی علیه دولت اسلامی صورت گرفت، چیزی از سلامت این وحدت نمی‌کاست. زیرا کسانی که دست به این شورشها می‌زدند -چه خارجیان، چه شیعیان[1] و چه قوم گرایان -همه نسبت به دولت عام، آشوبگر به شمار می‌آمدند و چون بر زمینی غلبه می‌یافتند، غاصب خوانده می‌شدند.

## عصر دولت عام اسلامی شامل ۳ دولت می‌شود:

### دولت خلفای راشدین

**(۱۲ ربیع الاول ۱۱ هـ.ق - ربیع الاول ۴۱ هـ.ق/ ژوئن ۶۶۱ م)**

این دولت را باید دولت وحدت امّت اسلام خواند، زیرا یک دولت واقعی تأسیس شد، و شام، عراق و غرب ایران تا منطقه جبال در شرق و مصر تا دنقله و افریقیه فتح گردید، قرآن‌کریم تدوین شد و نص آن به صورت مصحف عثمانی ثبت نهایی یافت، جمع‌آوری احادیث و آثار و سنّت آغاز شد، و سنّت نبوی بعنوان دومین ستون شریعت اسلامی استقرار یافت، جامعه اسلامی سازمان گرفت، «مصرهای چهارگانه» (نخستین شهرهای نظامی) یعنی کوفه، بصره، فسطاط و قیروان طرح‌ریزی شد، اولین ولایات بزرگ اسلامی یعنی شام، کوفه، بصره، مصر و افریقیه پدیدار گشت. این عصر علاوه بر آنچه گذشت، شاهد قیام

۱) شیعیان برای حقانیت خود قیام می‌کرده‌اند. (دکتر سید جعفر شهیدی)

اولین فتنهٔ بزرگ نیز بوده است.

آغاز این فتنه از اوایل خلافت عثمان بن عفان در ذیحجه سال ۲۳ هـ.ق/اکتبر ۶۴۴م بود که تا کشته شدن وی بدست گروهی ناراضی از شیوهٔ سیاستمداری او و در ادارهٔ دولت (ذیحجه سال ۳۵ هـ.ق) ادامه داشت و تا بعد از مرگ عثمان و به خلافت رسیدن حضرت علی (ع) همچنان باقی بود تا سرانجام به جنگی داخلی تبدیل شد. آنگاه معاویة بن ابی‌سفیان از پذیرفتن تصمیم خلیفه که وی را عزل فرموده بود، سرباز زد. همچنین گروهی از والیان که بیشترشان از طایفه بنی‌امیه بودند، به همراهی کسانی که در دشمنی بنی‌هاشم با آنان هم عهد شده بودند و نیز با هم‌پیمانانی که پیش از اسلام داشتند در مقابل آن تصمیم، با معاویه هم آواز گشتند[1].

هنگامیکه حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) مرکز حکومت را به کوفه انتقال داد تا از اعراب عراق لشگری فراهم آورد و به وسیلهٔ آن سرکشی معاویه را در هم کوبد، عملاً جنگ داخلی آغاز شد و از همان آغاز حقایقی آشکار گشت که به ضعف مرکز سیاسی - نظامی حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) انجامید، معاویة‌بن‌ابی‌سفیان به مصر شتافت تا عمروبن‌عاص والی مصر را با خود هم آواز کند و بدینسان، وی قویترین و ثروتمندترین مرد دولت گردید، چراکه مصر و شام از غنی‌ترین ولایات اسلامی محسوب می‌شدند و سپاهیان جنگ‌آور عرب، بیش از همه جا در این دیار به سر می‌بردند، معاویه و خاندانش که برای خویشتن نسبی قبیله‌ای تدارک دیده بودند، توانستند نیروی نظامی بزرگی در سرزمین شام پی‌ریزی کنند.

۱) معاویه می‌بایست به حکومت حضرت علی (ع) گردن نهد و خلافت اورا بپذیرد چراکه شورای مهاجر و انصار اورا پذیرفته بودند اما معاویه خود در رأس سلطنت و حکومت جاهلی بود و چنانکه می‌دانیم با خدعه و نیرنگ به‌آرزوی خود رسید. (دکترسیدجعفرشهیدی)

## دولت امویان

دولت اموی عملاً دولتی عام بود که در اولین گسترش خویش کار پی‌ریزی «جهان اسلام» را کمال بخشید[1] و مرزهایش را از فرغانه و سند در شرق به اقیانوس اطلس در غرب رسانید. امویان از فراز کوههای پیرنه (که اشتباهاً به «البرانس» معروف شده است) گذشتند و دامنهٔ فتوحات خود را بر سرزمین گلها (فرانسه) کشاندند، تا آنکه سرانجام افرنگ‌ها در نبرد بلاط‌الشهداء بر مسلمانان چیره آمدند (رمضان ۱۱۴ هـ. ق/اکتبر ۷۳۲ م) و پیشرفتشان را متوقف ساختند. سپس آشوبها بر ضد امویان فزونی یافت: در خاور سرزمین شورش خارجیان علیه ایشان بی‌وقفه ادامه داشت؛ در باختر نیز در زمان هاشم‌بن‌عبدالملک (۱۲۲ هـ. ق/ ۷۴۰ م) فتنهٔ بزرگ مغرب به وقوع پیوست که در اثر آن، ۲ استان مغرب اوسط و اقصی که در قلمرو دولت اسلام بود از چنگ امویان خارج شد و چند سال پس از تأسیس دولت عباسی عبدالرحمن داخل، امیر اموی، دولت اموی اندلس را در شبه‌جزیرهٔ ایبری برپا داشت و آن را از دولت عباسی جدا کرد و از سال ۱۳۸ هـ. ق/ ۷۵۶ م به بعد راهی مستقل برای خویش برگزید.

دولت اموی در سال ۴۱ هـ. ق/ ۶۶۱ م تأسیس شد و در رأس آن معاویةبن‌ابی‌سفیان قرار داشت. وی در پایان فتنه‌ای که در نیمه خلافت عثمان‌بن‌عفان، در حدود سال ۳۰ هـ. ق/ ۶۵۱ م به وقوع پیوست، به خلافت رسید و همانگونه که در فصل سابق اشاره کردیم با خلافت وی که از ربیع‌الاول سال ۴۱ هـ. ق/ژوئن ۶۶۱ م تا رجب سال ۶۰ هـ. ق/آوریل ۶۷۹ م ادامه داشت، شور گسترش و فتح به سرزمین اسلامی بازگشت. پس از او پسرش یزید به خلافت رسید (رجب ۶۰ هـ. ق - ربیع‌الاول ۶۴ هـ. ق/ ۶۸۰ - ۶۸۳ م). در زمان خلافت وی، واقعهٔ جانگداز عاشورا و شهادت حضرت امام حسین(ع) (۱۰ محرم ۶۱ هـ. ق/۱۱۱ اکتبر ۶۸۰ م) به وقوع پیوست، این حادثه آیین تشیع حضرت علی(ع) و اهل بیت او را به حرکت سیاسی عظیمی مبدل ساخت و دایرهٔ آن چنان گسترش یافت که به تقسیم جهان اسلام به ۲ گروه شیعه و سنی انجامید.[2]

۱) اگرچه امویان سرزمینهای بسیاری را به قلمرو اسلام منضم کردند، اما در عهد ایشان، تفکر و روحیه دینی و زندگانی ساده و سالم اجتماعی، آنچنان که حضرت پیامبر(ص) بنیانگزاری کرده بود، رو به ضعف نهاد، خلافت اسلامی که بر «شوری» استوار بود، به سلطنت دنیوی موروثی، و متکی به شمشیر و حیله گیریهای سیاسی تغییر یافت، مرکز خلافت به دربار سلطنت تبدیل شد و شیوهٔ خلفای راشدین در ساده زیستن و دادگستری و تقلید به آیین‌های اسلامی از آن رخت بربست، امیران و والیان، تظاهر به محرمات شرعی را دیگر منافی شأن امارت مسلمین نمی‌دانستند؛ فرزند گرامی حضرت پیامبر (ص) حضرت حسین‌بن‌علی(ع) به شهادت رسید، خاندان نبوت و مسلمانان پارسا که به همکاری با حکومت ظالم تن در نمی‌دادند، مهجور افتادند و ستمها دیدند؛ اماکن مقدس، چون مکّه و مدینه، در پی اعتراض اهالی به ستمگریهای یزیدبن‌معاویه، مورد هجوم و ویرانی قرار گرفت.

بدینسان امویان خلافت را به مسیری کشاندند که با عقاید و آرمانهای اسلام و آنچه در قرآن کریم و سنت حضرت پیامبر (ص) آمد سازگار نبود، آثار این انحراف در دورانهای بعد نیز همچنان باقی بود. (مترجم)

۲) در نظر شیعه، اعتقاد به خلافت بلافصل حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) پس از حضرت پیامبر(ص)، بر نصوصی مبتنی است که از حضرت پیامبر (ص) به دست رسیده است. شیعیان، التزام به امامت حضرت علی (ع) را از اصول اعتقادی و ایمانی خود می‌دانند، بنابراین نمی‌توان همهٔ قیامها و نهضتهای شیعی را که علیه خلفا برپا خاسته، جنبشهایی سیاسی، با اهداف دنیوی صرف بشمار آورد (مترجم).

## دولت عباسی

**(ربیع‌الاول ۱۳۲ هـ. ق-۲۳ ذیحجه ۲۳۲ هـ. ق/اکتبر ۷۴۹ م- ژوئیه ۸۴۷ م)**

در نقشه‌های این فصل، عصر اول عباسی را، از زمان خلافت ابوالعباس عبداللّه سفّاح تا مرگ خلیفه ابو جعفر الواثق هارون‌بن‌ابی‌اسحاق محمد معتصم محدود ساخته‌ایم، زیرا این دوره آخرین عصر دولت عام اسلامی بود که همهٔ کشورهای اسلامی و مسلمانان را در زیر پرچم واحدی گرد می‌آورد. بعد از این عصر، دوران تجزیه و جدایی سرزمینهای اسلامی آغاز می‌شود و در بیشتر احوال، برای خلیفهٔ عباسی جز اطاعت اسمی یا خطبه و دعا چیزی باقی نمی‌ماند و بدینسان عصر دولتهای مستقل که ما در فصل آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد و در آغاز آن نیز، بحث درباره مغرب و اندلس را خواهیم نهاد، آغاز می‌گردد. در این دوران است که دفاع از دارالاسلام و گسترش قلمرو آن به عهدهٔ این دولتها واگذار می‌گردد.

در حقیقت دولت عباسی را من حیث‌المجموع نمی‌توان در شمار دولتهای کشورگشا نهاد، چرا که ایشان به فتحی دست نیافتند و قلمرو اسلام را از هیچ سوی گسترش ندادند. امّا در عوض تا پایان خلافت واثق در حفظ آنچه از دولت امویان به ارث برده بودند کوشش بسیار کردند. البته اندلس و مغرب از این امر مستثنی است، زیرا اندلس خود در ذیحجه ۱۳۸ هـ. ق/ مه ۷۵۶ م از دولت عباسی جدا شد و در آن دولت اموی اندلس بوجود آمد. عباسیان، در سرزمین مغرب، آخرین مرز دولت خود را، کرانهٔ رود شلف که در آن سرزمین جاری است، قرار دارند. این رود از کوههای اوراس سرچشمه می‌گیرد و به سمت شمال پیش رفته تا به جنوب شهر الجزیرهٔ امروزی، در نزدیکی ساحل دریای مدیترانه، می‌رسد و آنگاه تقریباً به موازات ساحل دریا به جانب غرب می‌گردد تا سرانجام در نزدیکی وهران، در پست‌ترین بستر خود جریان می‌یابد. این بخش رودخانه، مرز غربی ولایت افریقیه است.

یعقوبی در کتاب **البلدان** ذکر می‌کند که غربی‌ترین پایگاه عباسیان شهری کوچک به نام اربه است که در نزدیکی رودشلف قرار دارد.

در ناحیه شرق، عباسیان بر سر همان مناطقی که از امویان به ارث برده بودند، ایستادند و به پاسداری از حوزه غربی سند و شهرهای عمدهٔ آن چون منصوره و راور پرداختند، اما در نواحی مصر، کوشیدند وضع موجود را در نوبه و دنقله که عملاً جزء سرزمین‌های عباسیان محسوب می‌شد، حفظ کنند؛ لیکن دیگر قسمتهای جنوبی نوبه، همپیمانانی بودند که تنها جزیه می‌پرداختند و به کاری که برخلاف اسلام و مسلمین باشد دست نمی‌زدند. در مناطق جنوبی، اسلام در واقع به یُمن فضایل و نیروی پویای نهفته در خود، مردم را به خویشتن جذب می‌کرد و بدینسان، در نواحی جنوبی این منطقه گسترش می‌یافت.

در فصل گذشته که به فصل فتوحات اختصاص داشت، بیان کردیم که چگونه خلفاء بنی‌عباس در اولین دورهٔ خلافت خود، مشتاق بودند که قدرت خویش را بر دریای سرخ تا منطقه علاقی و شهر عیذاب گسترش

دهند. حال اگر بر آنچه گذشت، این نکته را بیفزاییم که جزایر دهلک همیشه در قلمرو خلافت ایشان قرار داشت و جزایر دیگر چون فرسان و بنادر دریای سرخ از قنفذ و لحیه گرفته تا مخاوعدن تابع دولتهای اسلامی بوده‌اند، آشکار می‌شود که دریای سرخ که در آن روزگار دریای قلزم خوانده می‌شد، دریاچه‌ای اسلامی بود که در چنگ مسلمانان قرار داشت. انتقال عباسیان به بغداد و عراق دقیقاً مانند آنچه در بالا ذکر شد به منظور تقویت بصره و عبّادان (آبادان) و سواحل خلیج فارس از ۲ جانب تا دریای عمان بود. به دنبال این مناطق تسلط ایشان بر سرزمینهای جنوبی شبه‌جزیره که بر کرانهٔ دریای عرب (عمان) واقع‌اند از جمله عمان، ظفار و حضرموت تا عدن مسلح می‌شد و علاوه بر این جزیره سقطری و سراسر شاخ آفریقا را نیز در برمی‌گرفت ازاین رو عباسیان یا دولتهای محلّی یمن در حفظ سلطهٔ اسلام در دریای جنوب شرقی آسیاکه مهمترین آنها دریای عرب و اقیانوس هند بود، اصرار نمی‌ورزیدند.

زمانیکه ابوجعفر هارون‌الرشیدجندعواصم و جندثغور را بین دولت عباسی و دولت روم در آسیای صغیر ایجاد کرد، و زمانیکه این خطوط مرزی را اندک اندک تا شمال عراق ادامه داد و ناحیه‌ای که به جندشهرت یافته بود، پدیدار شد، همه به آن معنی بود که دولت عباسی در این جبهه که از بهترین زمینه‌های گسترش اسلام بود، دیگر سر کشورگشایی ندارد و بر اثر آن دولت روم از این جانب اطمینان خاطر یافت؛ آنگاه جهاد، به حملات سریع و غافلگیرانه که به «شواتی و صوائف» معروف بود، محدود شد و به جای آنکه به دروازه‌های جهان خارج تسلط یابد و در فتح را برای مجاهدان باز نگهدارد، در آن منطقه، جماعتی از سپاهیان خواه رسمی و خواه داوطلب را اسکان داد و این امر خود دلیلی بر ضعف نظامی دولت عام اسلامی بود. بهترین مثال برای این ضعف آن است که چون خلیفه معتصم بر سرزمین روم حمله آورد و عموریه را به انتقام حملهٔ رومیان بر زبطره که در سرزمین ثغور بود، خراب کرد، دولت عباسی آن را فتحی بزرگ و باشکوه خواند، و ابوتمام نیز قصیدهٔ معروف خود را که با مطلع زیر آغاز می‌شود، سرود:

السیف اصدق إنباء من‌الکتب فی حدّه الحدّ بین‌الجدوالّلعب
یـایوم وقـعة عـمورية انـصرفت عنک‌المنی حفلاً معصولةالحلب

ولی، این حمله را نمی‌توان با پیروزی‌های بزرگ مسلمانان در عصر فتوحات مقایسه کرد و مبالغهٔ مورخان در ستایش فتح عموریه خود دلیلی بر سستی یافتن همت ایشان است. امّا بعد از عموریه اوضاع دگرگون شد و رومیان چندان گستاخ شدند که به منطقه عواصم و جندثغور حمله بردند و بر انطاکیه چیره شدند و از فرات گذشتند و چندی بر حلب دست یافتند و حران و سروج را نیز گرفتند و اگر سلجوقیان نبودند، این خطر از میان برنمی‌خاست.

امّا بزرگترین ویژگی دولت عباسیان در عصر نخستین یا عصر طلایی، دفاع فعالانه ایشان از مذهب اهل سنت بود و به استثنای دوران دیلمی که در خلال آن تمایلات شیعه غلبه یافت. عباسیان در پاسداری از سیادت آیین اهل سنت در شرق کوشا بودند و براساس همین مذهب بود که دولتهای سامانی و غزنوی و غوری و دیگر دولتهای فارس و ترکان غز که دروازه‌های هند را به روی اسلام گشودند، برپا گردید در مغرب نیز دفاع عباسیان از سنت و جماعت تا اقصی نقاط افریقیّه در غرب، راه نجاتی بود که مسیر اسلام را در جناح غربی تعیین می‌کرد. چراکه قیروان بعد از جنگی طولانی توانست به مطامع خوارج خاتمه دهد. رستمیان دولت خویش را در سال ۱۶۴ هـ. ق/ ۷۸۰ م در مغرب میانه برپا کردند، همچنین آن هنگام که دولت ادریسیان علوی در مغرب اقصی (۱۷۲ هـ. ق/ ۷۸۸ م) بوجود آمد، در واقع دولت سنی نیرومندی پدیدار شد و فقهای سنی مالکی به تأیید این مرکز «سنت و جماعت» که در دورترین سرزمینهای جهان اسلام قرار داشت، همت گماشتند، و آنگاه فارس یکی از ارجمندترین مراکز اهل سنت گردید.

و با آنکه دولت فاطمیان همانجا به وجود آمد (۲۹۶ هـ. ق/ ۹۰۹م) و در سال ۳۵۸ هـ. ق/ ۹۶۸م به مصر انتقال یافت و بر قاهره چیره شد، باز آیین اهل سنت توانست از افریقیه و مغرب اقصی به مغرب میانه در جناح غربی اسلام نفوذ کند.

# نقشه ۷۲

## اجناد (استان‌های) شام در عصر امویان

ما نقشه‌های این فصل را که به دو دولت اموی و عباسی اختصاص دارد با نقشه‌های سرزمین شام که، با اجناد پنجگانه‌اش، قلب دولت اموی است آغاز می‌کنیم. به گمان ما این اولین بار است که اجناد شام با نهایت دقت در یک نقشهٔ جغرافیایی پیاده می‌شود و ما برای تعیین این اجناد از نقشه‌های سرزمین شام در عصر بیزانس، یعنی پیش از فرا رسیدن مسلمانان، و نیز از اطلاعات بسیار فراوان و گاه متناقض که در آثار جغرافی‌شناسان عرب، خصوصاً کتاب **البلدان** یعقوبی آمده است بهره گرفته‌ایم. وی یکی از دقیق‌ترین جغرافی‌دانان در امر تقسیمات اداری است؛ به همین جهت ما در تعیین حدود استانهای شام از اطلاعاتی که او به دست داده، استفاده کرده‌ایم.

براساس این نقشه در می‌یابیم که وسیع‌ترین اجناد شام – یعنی تقسیمات اداری و نظامی – همانا جند دمشق بوده است. این جند شامل منطقهٔ دمشق می‌شد که تا مرزهای شبه جزیره عربستان امتداد پیدا می‌کرده است و در محدودهٔ خویش، اقلیم بلقاء را نیز دربر می‌گرفته است. از مقایسه بین این نقشه و نقشه‌های شام در روزگار رومیان، آشکار می‌شود که تقریباً اقلیم بلقاء با سرزمین دولت غسانیان برابر بوده است.

### اجناد شام

اجناد جمع جند است که مجموعاً ۵ جند داشته‌ایم که عبارتند از: جند فلسطین، جند اردن، جند دمشق، جند حمص و جند قنّسرین.

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری می‌گوید: «در امر اجناد اختلاف است و برخی می‌گویند که مسلمانان فلسطین را از آن جهت جند نامیده‌اند که بر چندین خوره شامل می‌شده است و همچنین است امر دیگر اجناد».

گویند: جزیره نخست به قنّسرین وابسته بود. سپس عبدالملک بن مروان آن را جند ساخت، یعنی آن را، جندی مستقل نهاد که سپاهیان روزی خود را از خراج آنجا دریافت می‌کردند.[1] قنّسرین و خوره‌های آن همچنان به حمص وابسته بود تا آنکه یزیدبن‌معاویه، قنسرین، انطاکیه و منبج رایک جند گردانید و خود بر آن ریاست کرد. امّا چون هارون‌الرشید به خلافت رسید، قنسرین و خوره‌های آن را یک جند گردانید و عواصم را نیز مستقل ساخت که به یاری خدا در باب عواصم شرح خواهیم داد. (یاقوت، ۱۳۶/۱).

### اردن

خوره‌ای وسیع و یکی از اجناد پنجگانهٔ شام است. از جمله شهرهای آن می‌توان غور، طبریه، صور، عکا و برخی دیگر شهرها را نام برد. از جمله شهرهای دیگر آن بیسان، عجلون، اریحا، عوجاء و ... است.

اردن شامل چند خوره است که از آن جمله‌اند: خورهٔ طبریه، خوره بیسان، خورهٔ بیت‌راس، خورهٔ جدر، خورهٔ صفوریه، خوزهٔ صور و خورهٔ عکا. (یاقوت، ۲۰۰/۱-۲۰۱).

### ثغر (مرز)

و آن عبارت است از سرزمینی که در فراسوی هر بخش دشمن قرار دارد واین اسم، سرزمین‌های فراوانی را در برمی‌گیرد که امروز به سرزمین «ابن‌لاون» معروف است و از جمله شهرهای آن «بیاس» است که تا اسکندریه (اسکندرونه) یک منزل راه است و از بیاس تا مصیصه دو منزل راه است و از مصیصه تا عین زربه یک منزل و از مصیصه تا اذنه یک منزل، از اذنه تا طرسوس یک روز و از طرسوس تا جوزات دو روز و از طرسوس تا اولاس در کرانهٔ دریای مدیترانه دو روز، از بیاس تا کنیسه سوراء (که نام شهری است) کمتر از یک روز و از بیاس تا هارونیه همان مقدار تا مرعش که از ثغور است کمتر از یک روز راه است و از شهرهای معروف این ثغر، انطاکیه، بغراس و چندین شهر دیگر است، امّا آنچه ما ذکر کرده‌ایم، مشهورترین است.»

احمد بن یحیی بن جابر گوید: «ثغرهای شامی مسلمانان در عهد عمر و عثمان و پس از آن، انطاکیه و شهرهای دیگری بود که عواصم خوانده شد.»[1] (یاقوت ۹۲۷/۱ - ۹۲۸).

### عواصم

«تا سال ۳۵۴ هـ. ق در دست مسلمانان بود، و در آن سال سپاه روم بر همهٔ ثغر چیره شد و لاون ارمنی (لیون) حکومت عواصم را به عهده گرفت. عواصم تا هم اکنون (زمان یاقوت) در دست فرزندان اوست». اما ثغر اسفیجاب همچنان به صورت ثغر باقی است؛ ثغر قراوه، نیز نزدیک سرزمین دیلم واقع است (یاقوت، ۹۲۹/۱)[2].

## نقشه ۷۳

## سرزمین شام در عصر امویان

املاک کشاورزی و قصرهای خلفا که «بوادی» نامیده می‌شد:

نظام زمین‌های کشاورزی و بوادی دقیقاً همان سازمان مالی و زراعی و نظامی سرزمین شام در عصر امویان بود.

از متون کهن چنین درمی‌یابیم که خلفای بنی‌امیه و امیران بزرگ دولت، زمینهای کشاورزی بسیار وسیعی را تحت نظر خود می‌گرفتند و بدینسان از مالیات آن می‌کاستند. این امر موجب شد که به کشاورزی توجه شود و در نتیجه زراعت بهبود یابد و مردم از آن بهره‌مند گردند. در واقع این سازمان دهی، گشایشی در امر کشاورزی پدید آورد و سرزمین شام در عصر امویان از فواید آن برخوردار گشت. در این املاک خلفاء و امیران کاخهای صحرایی خود را که به بوادی معروف بود بنا می‌کردند تا برای عیش و نوش و کارهای خاص خود از هیاهوی شهرهای بزرگ و انظار ساکنان آن به دور باشند. این شیوهٔ سازمان دهی، خود به خود اهل شام را از دیگران متمایز می‌ساخت و نشان از آن داشت که خلفا، ایشان را به خود نزدیک می‌کنند و در شمار اهل بیت خود می‌نهند. این نظام خود جزیی از نظام تقسیم‌بندی شام به چندین جند بشمار می‌آید. زیرا املاک کشاورزی از «اجناد» گرفته می‌شد و گروهی از اهل شام نیز که به تیره‌های اصیل عربی تعلّق داشتند در عین حال «جند» (اهل سپاه) بودند.

ما کوشش بسیار کردیم تا مجموعه اطلاعاتی را که در مورد املاک کشاورزی و مواقع کاخهای خلفا گردآورده‌ایم در این نقشه جای دهیم.

---

۱) این قسمت را عیناً از بلاذری اخذ کرده‌ایم، زیرا متن اطلس ظاهراً مغلوط است. اصل عربی: «یقبضون اعطیاتهم». در بلاذری، چاپ رضوان، ص ۱۲۸: «یقبضون اطماعهم»، که صحیح‌تر به نظر می‌آید. قص: ترجمه فارسی فتوح‌البلدان، توسط توکل. ص ۱۹۰، و ترجمهٔ انگلیسی فیلیپ حتّی، «the original of the Islamic State».

۱) در متن حسین مونس چنین آمده: «بالعواصم درب بغراس» این ترکیب در روایات دیده نشد و ظاهراً مؤلف در نقل دچار خطا شده؛ مراد از «درب بغراس» ظاهراً دروازهٔ ورود به آن دیار است. بلاذری، چاپ رضوان، ص ۱۶۸؛ ترجمه فارسی فتوح‌البلدان، توسط توکل، ص ۲۳۸، و نیز ترجمهٔ انگلیسی، ص ۲۵۳ (مترجم).

۲) مولف محترم متن یاقوت را (بدون ذکر ماخذ) به نحوی نقل کرده که به کلی خلاف واقع گردیده است. ماناچار شدیم عبارت بالا را با توجه به حوادث تاریخی از نو بنویسیم (مترجم).

## نقشه ۷۴

### راههای ارتباطی و مراکز تجاری در سرزمین شام در عهد عباسیان براساس آنچه مقدسی روایت کرده است

شام در عهد امویان از شکوفاترین و پرجمعیت‌ترین و آبادترین اقطار دولت اسلامی به شمار می‌رفت. راههای این سرزمین، محل عبور کالاهای تجاری فراوان بود و خود بر مراکز بازرگانی و مناطق کشاورزی فراوان می‌گذشت. صاحب کتاب **احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، از جمله مورخین جغرافی‌دانی است که بیش از دیگران در این باب سخن رانده است و ما معلومات خود را در مورد «راههای تجارتی در شام» از این کتاب برگرفته‌ایم. در آن راهها، مراکز بازرگانی و بنادر مشخص شده است.

## نقشه ۷۵

### پیدایش دولت عبّاسی

داستان قیام دولت عبّاسیان طولانی است. شاید بتوان سرفصلهای آنرا چنین خلاصه کرد:

اشتراک همهٔ خویشاوندان حضرت پیامبر (ص) چه عباسیان و چه علویان در دعوت برای اهل بیت؛ انتقال دعوت از حضرت امام حسن (ع) به حضرت امام حسین (ع)؛ با قیام محمدبن‌حنفیه سومین فرزند حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع)؛ قیام پسر او ابوهاشم؛ و چنانکه گویند چشم پوشی هاشم از حقی که برخلافت برای خویش قایل بود، و واگذاری آن به ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که همان ابراهیم معروف به «امام» بود و در زندان هشام‌بن‌عبدالملک کشته شد؛ انتقال امامت از او به برادرش ابوالعباس عبدالله سفّاح؛ انتشار دعوت به الرضا و چنانکه گویند آل البیت در خراسان؛ قیام ابومسلم خراسانی و دعوت به خلافت ابراهیم «امام» که نمایندهٔ خاندان عباسی بود؛ سپس برگرداندن آن دعوت به برادرش ابوالعباس عبداللّه که به سفّاح شهرت یافت؛ سازمان دهی دعوت در مرو و دیگر شهرهای خراسان با قیام نقبای هاشمی بزرگ ایشان ابوحفص‌بن‌کثیر که همان ابوسلمهٔ خلال باشد؛ سازماندهی دعوت در اطراف و اکناف چهارگانهٔ (ارباع) خراسان و شهرهای بزرگ آن چون هرات، پوشنگ، مروالرود، طالقان، مرو، نسا، ابیورد، طوس، سرخس و بلخ؛ انضمام قبایل یمنی به این دعوت که نتیجه سیاست نصربن‌سیّار بود؛ پیوستن انصار و خزاعه و موالی هر دو گروه به دعوت هاشمی که به دنبال انضمام قبایل یمنی صورت گرفت؛ و خلاصه تجمع داعیان و پیروان ایشان در مراکزی که ما در روی این نقشه معین کرده‌ایم.

سپاه اصلی عباسیان از مرو عازم کوفه شد و یزیدبن‌هبیره فرمانده امویان را در خارج کوفه شکست داد؛ پس ابوسلمهٔ خلال بیامد و در سال ۱۳۲ هـ. ق کوفه را اشغال کرد. پس از آن سپاه دوم عبّاسی به واسط رفت و پس از آنکه مروان‌بن‌محمد را در محلِ زاب اعلی شکست داد، از جانب شمال وارد شهر کوفه شد. مروان‌بن‌محمد به نهرِ ابی‌فطرس در فلسطین گریخت. امّا آنجا امویان دچار کشتار سختی شدند. مروان از آنجا نیز به مصر گریخت و در ابوصیر واقع در فیّوم به قتل رسید. بدینسان دولت اموی از میان برداشته شد و دولت عبّاسی به جایش نشست و کوفه را نخستین پایتخت خود مقّرر کرد.

ما کوشیده‌ایم این جنبش‌های نظامی - سیاسی بسیار گسترده را در نقشه‌های خویش بار نماییم.

## نقشه ۷۶

### مراحل گسترش دولت اسلامی در شرق از زمان خلفای راشدین تا پایان عصر عباسی اول (۲۲۷ - ۲۳۲ هـ.ق / ۸۴۱ - ۸۴۶ م)

## نقشه ۷۷

### دولت عباسیان در اوج گسترش از جانب شرق در روزگار مأمون

نقشهٔ دولت عباسی و پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ و تقسیمات آن براساس آنچه در کتاب **احسن‌التقاسیم** از احمد بن محمد بن مقدسی نقل شده است. وی از بزرگترین جغرافی‌دانان مسلمان در قرن ۴ هجری / ۱۰ میلادی بود. هم اوست که جهان اسلام را «مملکت اسلام» نام نهاده و آن را به صورت اصطلاحی خاص بکار برده که ما در نقشه مشخص نموده‌ایم.

## نقشه ۷۸

### اوج گسترش عباسیان تا پایان حکومت خلیفه المستکفی باللّه

# نقشه ۷۹

## منطقه مرزی بین قلمرو دولت عباسی و دولت روم

منطقهٔ مرزی بین دولت اسلام و دولت روم در عصر هارون‌الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ. ق/ ۷۸۶ - ۸۰۸م) و ابواسحاق معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ هـ. ق/ ۸۳۳ - ۸۴۲م).

در عصر این دو خلیفه، جند عواصم شام و جزیره تأسیس شد و نظام ثغور در عصر پادشاهی بیزانسی ایزوری (dynastie isaurienne) بوجود آمد و اولین امپراطور ایشان لیون (Leo) سوم و آخرین ایشان لیون پنجم ارمنی بود. از ایجاد ثغور و عواصم، دولت روم بیش از دولت اسلامی که پیشرفتش در این ناحیه به پایان رسیده بود، بهره گرفت.

باسیل اول همین که دولت مقدونیه را پی ریخت، با استفاده از ضعف دولت اسلامی، تجدید قوا کرد و بر سرزمین‌های مسلمان حمله آورد و عواصم و ثغور را ویران نمود و در زمان کنستانتین لابس لارجوان (Constantin) و رومانوس اول لکاپس (Romanus I lecapes) و رومانوس دوم (Pomanus II) و یوحناشمیشق (Johanes) بر انطاکیه و حلب دست یافت. در روزگار وی هجوم به سرزمینهای اسلامی به اوج خود رسید و خسارت بسیار بر مسلمین و سرزمین ایشان وارد آمد، به گونه‌ای که این حملات را مقدمهٔ جنگهای صلیبی نامیدند. اوج این حملات در زمان حکمرانی این امپراطور اخیر از سال ۹۷۶ تا ۱۰۳۲ م بود و تنها به دست ترکان سلجوقی بود که این خطر بزرگ از سرزمین اسلام برطرف شد، زیرا پادشاه سلجوقی آلب ارسلان توانست با پیروزی در جنگ ملازگرد (Malzikart) در شمال دریاچهٔ وان (سال ۱۰۷۱ م) به پیشرفت دولت بیزانس پایان دهد، از آن پس پیشرفت اسلام در آسیای صغیر از سرگرفته شد و گروهی از سلجوقیان که همان سلاجقهٔ روم باشند، به سرزمین روم نفوذ کردند و بر قونیه دست یافتند. از آن هنگام تسلط مسلمانان بر سرزمینهای دولت روم آغاز شد، دانشمندیان نیز دولت خود را در اطراف ملطیه که بعدها پایتختشان شد، برپا کردند.

# مآخذ:


ابن اثیرجزری، علی بن احمد بن ابی‌الکرم، *الکامل فی‌التاریخ*، المطبعة المنیریة، قاهره، بی‌تا، ۵ جلد اول،

ابن اسفندیار، محمد بن حسن (قرن ۶ هـ.ق/ ۱۲ م) *تاریخ طبرستان*، تهران ۱۹۴۲م.

ابن اعثم کوفی، احمد بن عثمان، (د ۳۱۴ هـ.ق / ۹۲۹م) *کتاب‌الفتوح*، حیدرآباد هند، ۱۰ جلد سال ۱۹۶۵ و مابعد.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (د ۸۰۴ هـ.ق / ۱۴۰۶م) *المقدمه*، به‌کوشش دکتر علی عبدالواحد وافی، ۳ جلد، قاهره ۱۹۸۰م.

ابن عبدربه، احمد بن محمد، *عقدالفرید*، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره ۱۹۴۰م.

ابن عساکر، علی بن حسن (د. ۵۷۱ هـ.ق/ ۱۱۷۶ م)، *تاریخ دمشق*، دمشق ۱۳۳۳ هـ.ق.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (د. ۷۷۴ هـ.ق/ ۱۳۷۳م) *البدایة والنهایة*، ۹جلد. قاهره ۱۹۳۰م.

ابن طقطقی، محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا،(د.۷۰۹هـ.ق/ ۱۳۰۹م)، *الفخری فی‌الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، قاهره، سال ۱۹۲۵م و چاپهای دیگر.

ابو زهره، محمد، *المذاهب الاسلامیة*، قاهره ۱۹۵۰م.

بغدادی، عبدالقادربن‌طاهر، (۴۲۹ هـ.ق/۱۰۳۷م) *کتاب الفرق بین الفرق*، قاهره ۱۹۱۰م.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف* جلد ۱، به کوشش محمد حمیدالله، قاهره؛ همو، *فتوح‌البلدان*، به کوشش د. صلاح‌المنجد، ۳ جلد، قاهره.

تنوخی، محسن بن علی (د. ۳۸۴ هـ.ق/ ۹۹۴م) *نشوارالمحاضرة*، دمشق ۱۹۳۰م.

جهشیاری، محمد بن عبدوس، *الوزراء و الکتاب*، به کوشش مصطفی السقا و دیگران، قاهره ۱۹۳۹م.

حسن ابراهیم حسن، *تارخ الاسلام السیاسی*، جلد اول، قاهره ۱۹۳۲ م، جلد دوم قاهره ۱۹۳۴م.

خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، (د. ۴۵۳ هـ.ق/ ۱۳۴۸م)، *تاریخ بغداد*، قاهره ۱۹۳۱م.

دوری، عبدالعزیز، *العصرالعباسی الاول*، بغداد، ۱۹۴۵م.
*مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام*، بغداد، ۱۹۴۸م.
*الجذور التأریخیة للشعوبیّة*، بیروت، ۱۹۶۰م.
*ضوء جدید علی الدعوة العباسیة*، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه بغداد، ۱۹۶۱م.
*نظام الضرائب فی خراسان فی صدرالاسلام*، همان مجله، ۱۹۶۴م.

ذهبی، محمد بن احمد، (د. ۷۴۸ هـ.ق/ ۱۳۴۸م)، *دول الاسلام*، حیدرآباد. ۱۳۲۷م.

زیدان جرجی، *تاریخ التمدن الاسلامی*. چاپ جدید، به کوشش د. حسین مؤنس، ۴جلد، قاهره، ۱۹۵۰م.

صابی، هلال‌بن‌محسن،(د.۴۴۸هـ.ق/ ۱۰۵۶م - ۱۰۵۷م)،
*رسوم دار الخلافة*، بغداد، ۱۹۶۴م.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *تاریخ‌الرسل والملوک*، به کوشش محمدابی‌الفضل ابراهیم، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۶۰م وبعدازآن، ۷ جلداول.

علی، دکتراحمد صالح، *التنظیمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی‌البصرة فی‌القرن الهجری الاول*، بغداد ۱۹۵۳م.
*استیطان العرب فی خراسان*، مجلة کلیة الآداب بجامعة بغداد، ۱۹۵۹م.

عمر فارق، *طبیعة الدعوة العباسیة*، بیروت، ۱۹۷۰م.

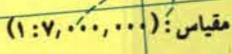
Shaban, M Abd Al Hayy, *The Abbasid Revolution*, Cambridge university press 1971.

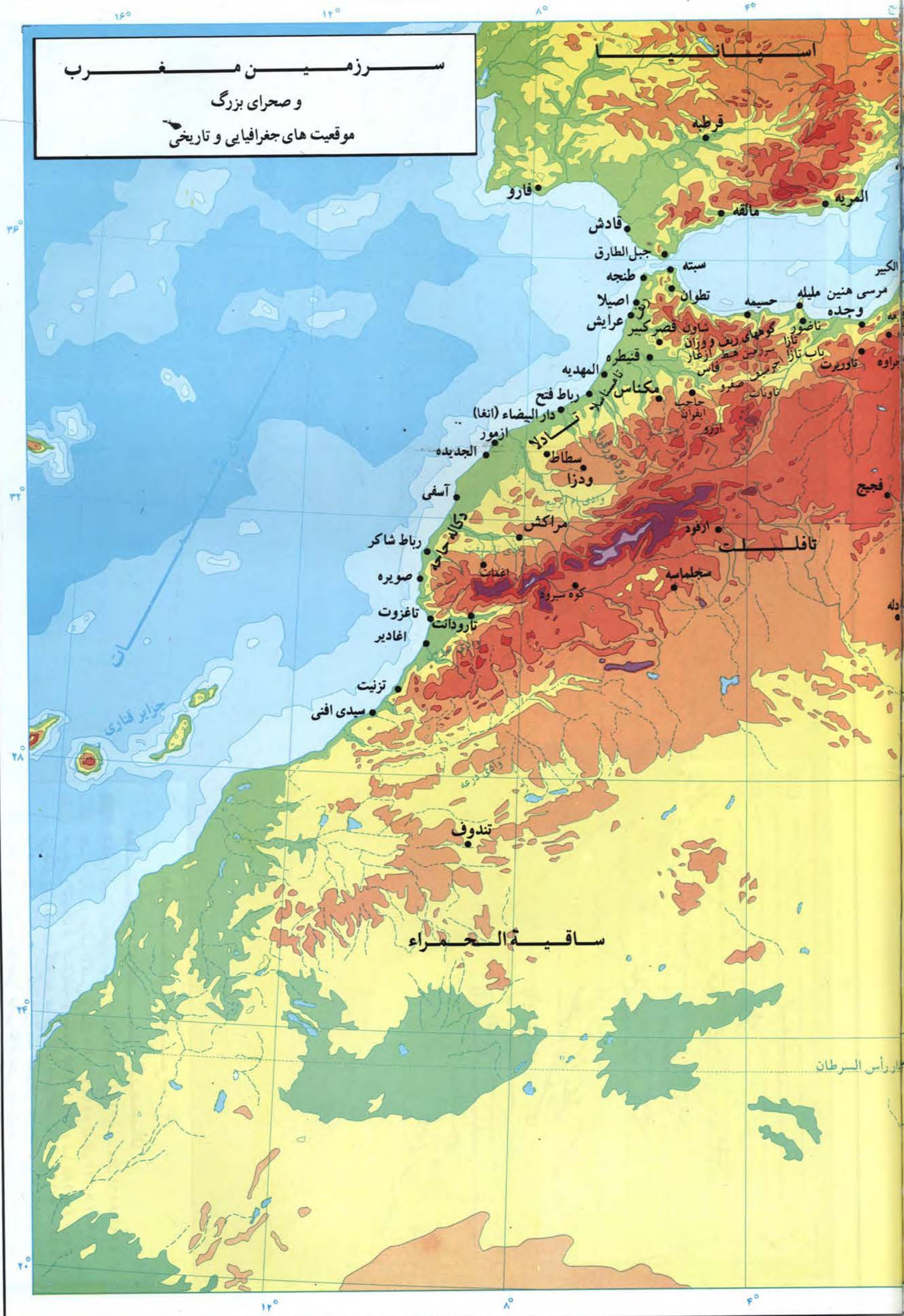
# فصل هشتم

# مغرب و اندلس

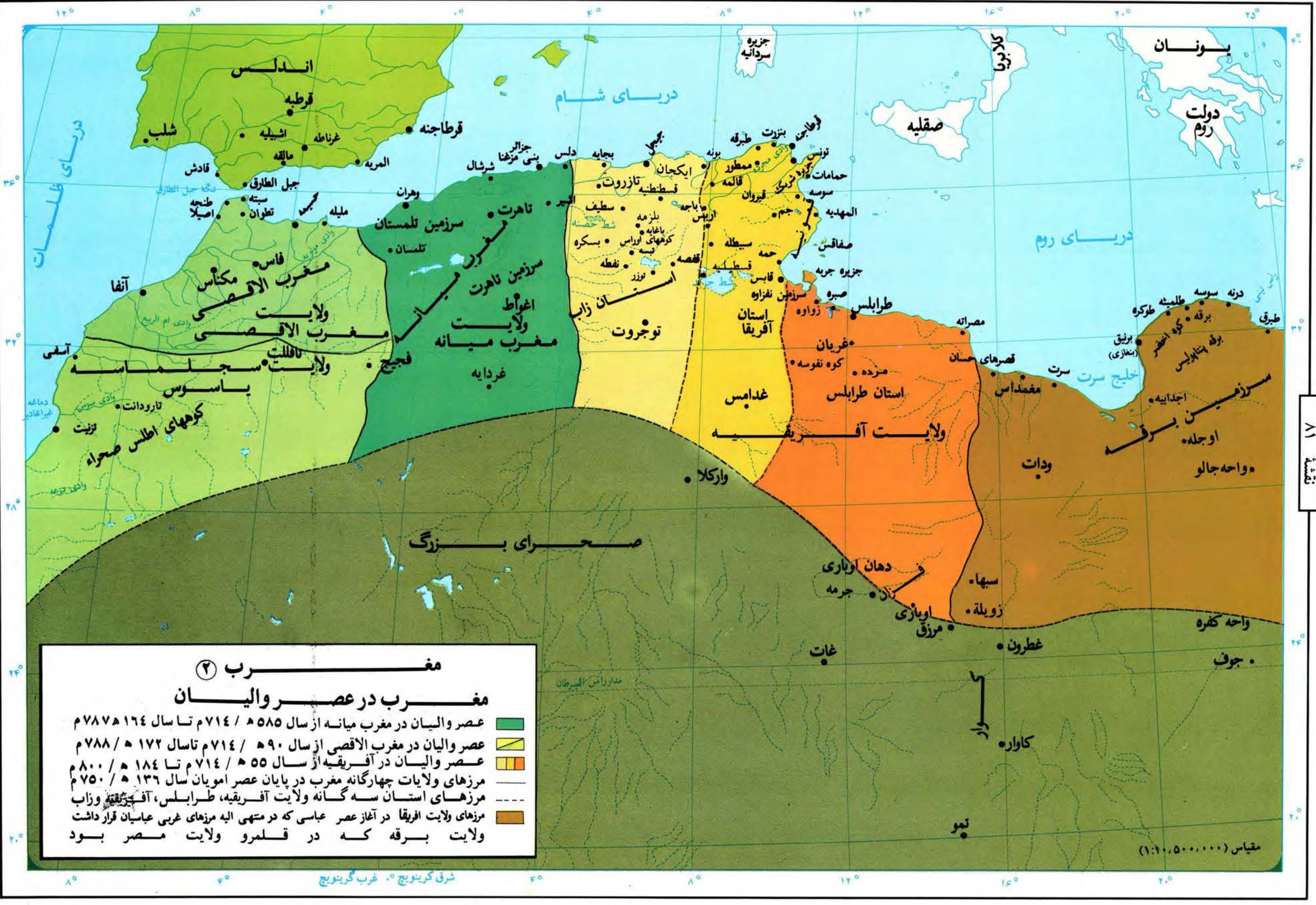
## شرح نقشه‌ها

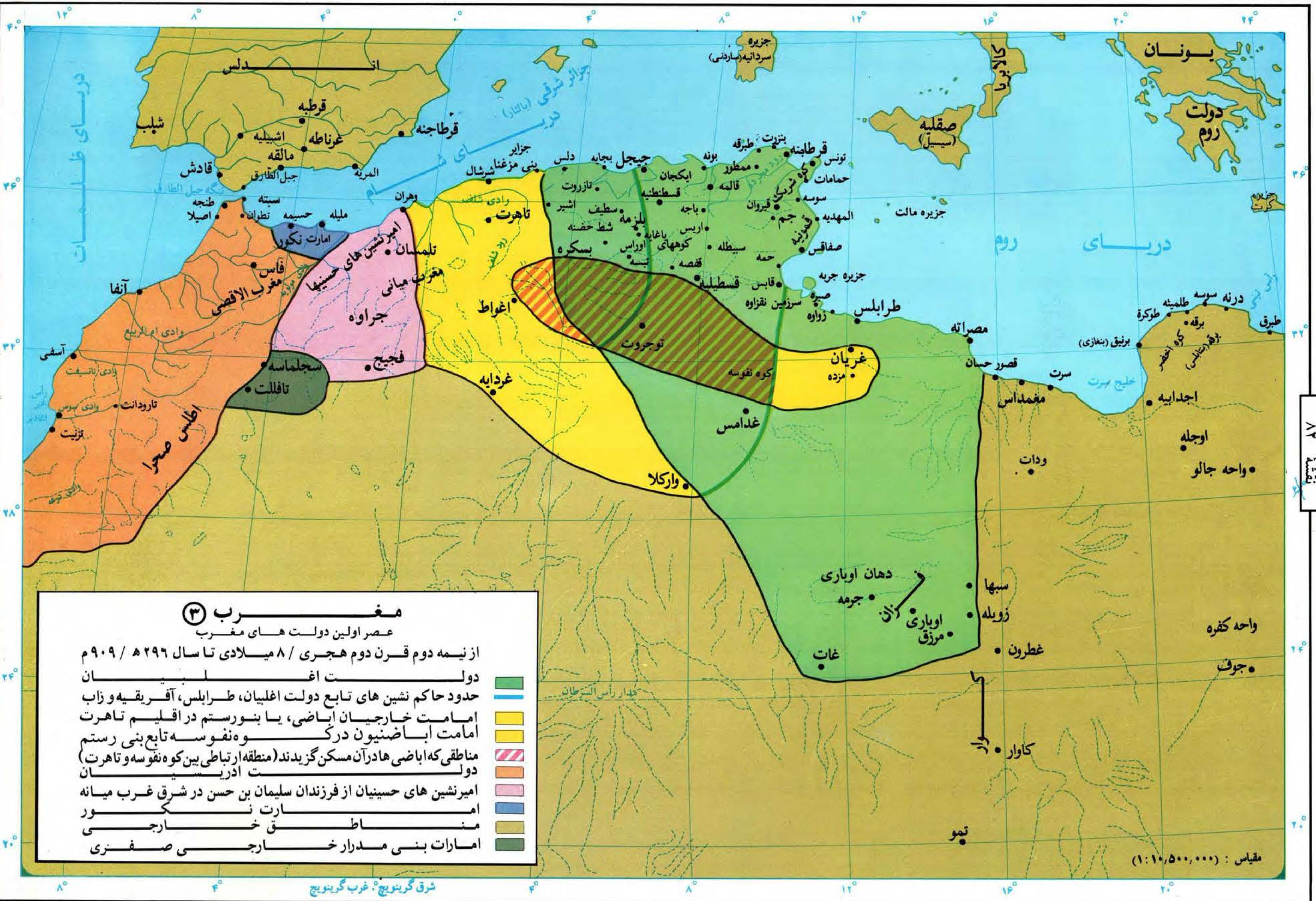
۸۰ - سرزمین مغرب و صحرای بزرگ، موقعیتهای جغرافیایی و تاریخی
۸۱ - مغرب در عصر والیان
۸۲ - عصر نخستین دولت‌های مغرب
۸۳ - دولت فاطمی در افریقیه و مغرب
۸۴ - مغرب از زمان انتقال فاطمیان به مصر تا ظهور دولت مرابطان
۸۵ - فتح صقلیه (سیسیل) بـه دست مسـلمانان و لشکرکشی آنان به جنوب ایتالیا
۸۶ - سرزمین افریقیه و جزیرهٔ صقلیه (سیسیل) و ایتالیا، موقعیتهای جـغرافـیایی و تـاریخی در سده‌های میانه
۸۷ - مغرب و اندلس در عصر مرابطان
۸۸ - مغرب و اندلس در عصر موحدان
۸۹ - مغرب در عصر بنی مرین و بنی حفص و بنی عبدالواد
۹۰ - مغرب اقصی در عصر بنی‌وطاس
۹۱ - مغرب در عصر سعدیان و آغاز انتشار زوایای صوفیه
۹۲ - عصر سعدیان و سپس عـلویان در مـغرب اقصی و عصر عثمانیان در دیگر نقاط آن
۹۳ - اندلس هنگام ظـهور دولت امـوی و شـرح چگـونگی گسـترش پـادشاهی اشـتریس (اشتوریاس) تا زمان آلفونسوی اول
۹۴ - اندلس در نیمهٔ دوم سده سوم هجری / نهم مـیلادی و گسـترش پـادشاهی اشـتریس (اشتوریاس) در زمان آلفونسوی سوم
۹۵ - اندلس در عصر زرین
۹۶ - اندلس در عصر ملوک‌الطوایف
۹۷ - اندلس اسلامی در زمان مرابطان
۹۸ - تغییر مرزهای اندلس از ظهور دولت موحدان تا ظهور پادشاهی غرناطه
۹۹ - پادشاهی غرناطه و مراحل گسترش اسپانیای مسیحی


مقیاس: (۱:۷،۰۰۰،۰۰۰)



سرزمین مغرب
و صحرای بزرگ
موقعیت های جغرافیایی و تاریخی
اسپانیا
قرطبه
فارو
المریه
مالقه
قادش
جبل الطارق
سبته
طنجه
تطوان
اصیلا
حسیمه
ملیله
مرسی هنین
وجده
عرایش
قصر کبیر
ناضور
تاوریرت
قنیطره
المهدیه
مکناس
رباط فتح
دار البیضاء (انفا)
ازمور
الجدیده
سطاط
ودزا
آسفی
فجیج
مراکش
ارفود
تافلالت
رباط شاکر
صویره
اغمات
سجلماسه
کوه سیرود
تاغزوت
تارودانت
اغادیر
تزنیت
سیدی افنی
جزایر قناری
تندوف
ساقیة الحمراء
رأس السرطان


مغـــــرب ۲
مغـــرب در عصـــر والیـــان
عصر والیان در مغرب میانه از سال ۵۸۵ه / ۷۱۴م تا سال ۱۶۴ه ۷۸۷م
عصر والیان در مغرب الاقصی از سال ۹۰ه / ۷۱۴م تا سال ۱۷۲ ه / ۷۸۸م
عصر والیان در آفریقیه از سال ۵۵ ه / ۷۱۴م تا ۱۸۴ ه / ۸۰۰م
مرزهای ولایات چهارگانه مغرب در پایان عصر امویان سال ۱۳۶ ه / ۷۵۰م
مرزهای استان سه گانه ولایت آفریقیه، طرابلس، آفریقیه وزاب
مرزهای ولایت افریقا در آغاز عصر عباسی که در منتهی الیه مرزهای غربی عباسیان قرار داشت
ولایت برقه که در قلمرو ولایت مصر بود
مقیاس (۱:۱۰,۵۰۰,۰۰۰)
شرق گرینویچ ۰ غرب گرینویچ
اندلس
قرطبه
شلب
اشبیلیه
غرناطه
مالقه
المریه
قرطاجنه
قادش
جبل الطارق
طنجه
اصیلا
سبته
تطوان
مليله
وهران
دریای ظلمات
دریای شام
دریای روم
جزیره سردانیه
صقلیه
کلابریا
یونان
دولت روم
شرشال
بنی مزغنا
جزائر
دلس
بجایه
ایکجان
تازروت
قسطنطنیه
سطیف
بسکره
نفطه
توزر
بونه
طبرقه
بنزرت
قرطاجنه
تونس
حمامات
سوسه
قیروان
قالمه
ممطور
المهدیه
جم
صفاقس
حمه
سیطله
قفصه
قابس
جزیره جربه
صبره
زواوه
طرابلس
فاس
مکناس
مغرب الاقصی
آنفا
ولایت مغرب الاقصی
ولایت سجلماسه
تافللت
آسفی
یاسوس
تارودانت
تزنیت
کوههای اطلس صحراء
سرزمین تلمسان
تلمسان
تاهرت
سرزمین تاهرت
مغرب میانه
اغواط
ولایت مغرب میانه
فجیج
غردایه
استان زاب
توجروت
استان آفریقا
غدامس
ولایت آفریقیه
وارکلا
غریان
کوه نفوسه
مزده
استان طرابلس
مصراته
قصرهای حسان
مغمداس
سرت
خلیج سرت
برنیق (بنغازی)
طوکره
طلمیثه
برقه
سوسه
درنه
طبرق
اجدابیه
اوجله
واحه جالو
سرزمین برقه
ودات
صحرای بزرگ
دهان اوباری
جرمه
اوباری
مرزق
سبها
زویله
غطرون
واحه کفره
جوف
غات
کاوار
نمو
مدار راس السرطان


مغـــرب ۳
عصر اولین دولـت هـای مغـرب
از نیمه دوم قـرن دوم هـجری / ۸ میـلادی تـا سال ۲۹۶ هـ / ۹۰۹ م
دولت اغلبیان
حدود حاکم نشین های تابع دولت اغلبیان، طرابلس، آفریقیه و زاب
امامت خارجیان اباضی، یا بنورستم در اقلیم تاهرت
امامت اباضنیون در کوه نفوسه تابع بنی رستم
مناطقی که اباضی ها در آن مسکن گزیدند (منطقه ارتباطی بین کوه نفوسه و تاهرت)
دولت ادریسیان
امیرنشین های حسینیان از فرزندان سلیمان بن حسن در شرق غرب میانه
امارت نکور
مناطق خارجی
امارات بنی مدرار خارجی صفری
مقیاس : (۱:۱۰,۵۰۰,۰۰۰)
شرق گرینویچ ۰ غرب گرینویچ
اندلس
قرطبه
اشبیلیه
غرناطه
مالقه
قرطاجنه
شلب
قادش
جبل الطارق
المریه
دریای ظلمات
دریای شام
دریای روم
جزایر شرقی (بالئار)
جزیره سردانیه (ساردنی)
صقلیه (سیسیل)
کالابریا
یونان
دولت روم
جزیره مالت
جزیره کرت
سبته
طنجه
اصیلا
تطوان
حسیمه
ملیله
امارت نکور
فاس
مغرب الاقصی
آنفا
آسفی
تارودانت
تزنیت
اطلس صحرا
سجلماسه
تافللت
وهران
تلمسان
امیرنشین های حسینیها
مغرب میانی
جراوه
فجیج
تاهرت
اغواط
غردابه
وارکلا
جزایر بنی مزغنا
شرشال
دلس
بجایه
جیجل
تازروت
اشیر
سطیف
شط حضنه
بلزمه
بسکره
قسطنطنیه
ایکجان
قالمه
بونه
باجه
اربس
طبنه
کوههای اوراس
باغایه
تبسه
قفصه
سیطله
قسطیلیه
ممطور
طبرقه
بنزرت
قرطاجنه
تونس
حمامات
سوسه
قیروان
جم
المهدیه
صفاقس
حمه
قابس
جزیره جربه
صبره
زواوه
سرزمین نقزاوه
طرابلس
توجروت
کوه نفوسه
غریان
مزده
غدامس
مصراته
قصور حسان
مغمداس
سرت
خلیج سرت
برنیق (بنغازی)
طوکره
طلمیثه
برقه
سوسه
درنه
طبرق
اجدابیه
اوجله
ودات
واحه جالو
واحه کفره
جوف
دهان اوباری
جرمه
اوباری
مرزق
غات
سبها
زویله
غطرون
کاوار
تمو

صقلیه (سیسیل)
یونان
دریای روم
تونس
حمامات
سوسه
المهدیه
صفاقس
قرطاجنه
بنزرت
طبرق
بونه
ممطور
قالمه
بجایه
قسنطنیه
باجه
سطیف
تاهرت
ولس جزائربنی مزغنا
قیروان
جم
جمه
قابس
توزر
نفطه
صبره
زواوه
طرابلس
کوه نفوسه
مصراته
قصورحسان
سرت
برنیق (بنغازی)
اجدابیه
برقه
طوکره
طلمیثه
سوسه
طبرق
ودان
واحه جالو
واحه کفره
جوف
مقیاس: (۱:۹/۵۰۰/۰۰۰)












# مغرب ⑥

از انتقال فاطمیان به مصر درسال ۳۶۲ه/۹۷۳م تا ورود مرابطان به مغرب اقصی درسال ۴۵۰ه/۱۰۵۸م.
دورهٔ میان انتقال فاطمیان به مصر تا ورود مرابطان به مغرب اقصی (حدود یک قرن) از پرحادثه ترین اعصار تاریخ مغرب و آکنده ازرویدادهای مهم بود.کوشیده ایم مهمترین این رویدادها را در ۳ نقشهٔ الف، ب، ج نمایش دهیم.

## نقشه الف

- بخشهایی از آفریقا که فاطمیان برای اتباع خویش بنی زیری صنهاجی به جای نهادند.
- باقی ماندهٔ مغرب از تا ورغا تا حدود مصر که در ظاهر تابع حکومت فاطمیان در مصر بود.
- سرزمین مغرب میانه از رود «شلف» تا نزدیک مجرای رود «مولویه» که به دو بخش تقسیم می‌شود: خاور مغرب میانه که مهد سنهاجهٔ مغرب میانه است، و باختر مغرب میانه و پایتخت آن تلمسان که زناتیان برآن چیره شدند. در طول این دوره پیوسته میان این دو سو جنگ بود و هنگامیکه بنو هلال بدانجا وارد شدند زناتیان را تا مغرب اقصی عقب راندند.
- سرزمین ریف و دشت غماره.در این سرزمین منازل غماره و برغواطه قرار داشت که بسوی جنوب امتداد می‌یافت وریف تا منسا و شمال مغرب را تا وادی ام‌الربیع در بر می گرفت. در اینجا زندقه-برغواطه انتشار یافت این منطقه اخیر را با این رنگ نشان داده ایم.
- جنوب مغرب میانه که قلمرو مرابطان که ازجنوب به آن سوآمده بودند تاآنجاامتدادداشت پیکانهای زرد جهت پیشروی ایشان را نشان می دهد.
- لشکرکشیهای نورمنها از صقلیه به سرزمین مغرب
- ورود بنی هلال و همراهانشان به سرزمین مغرب. این هجوم به تفصیل در نقشه شماره ۲ نشان داده شده است.
- حملهٔ انتقامی فاطمیان بر نورمنها
- حمله انتقامی بر غواطه بر بنی هلال

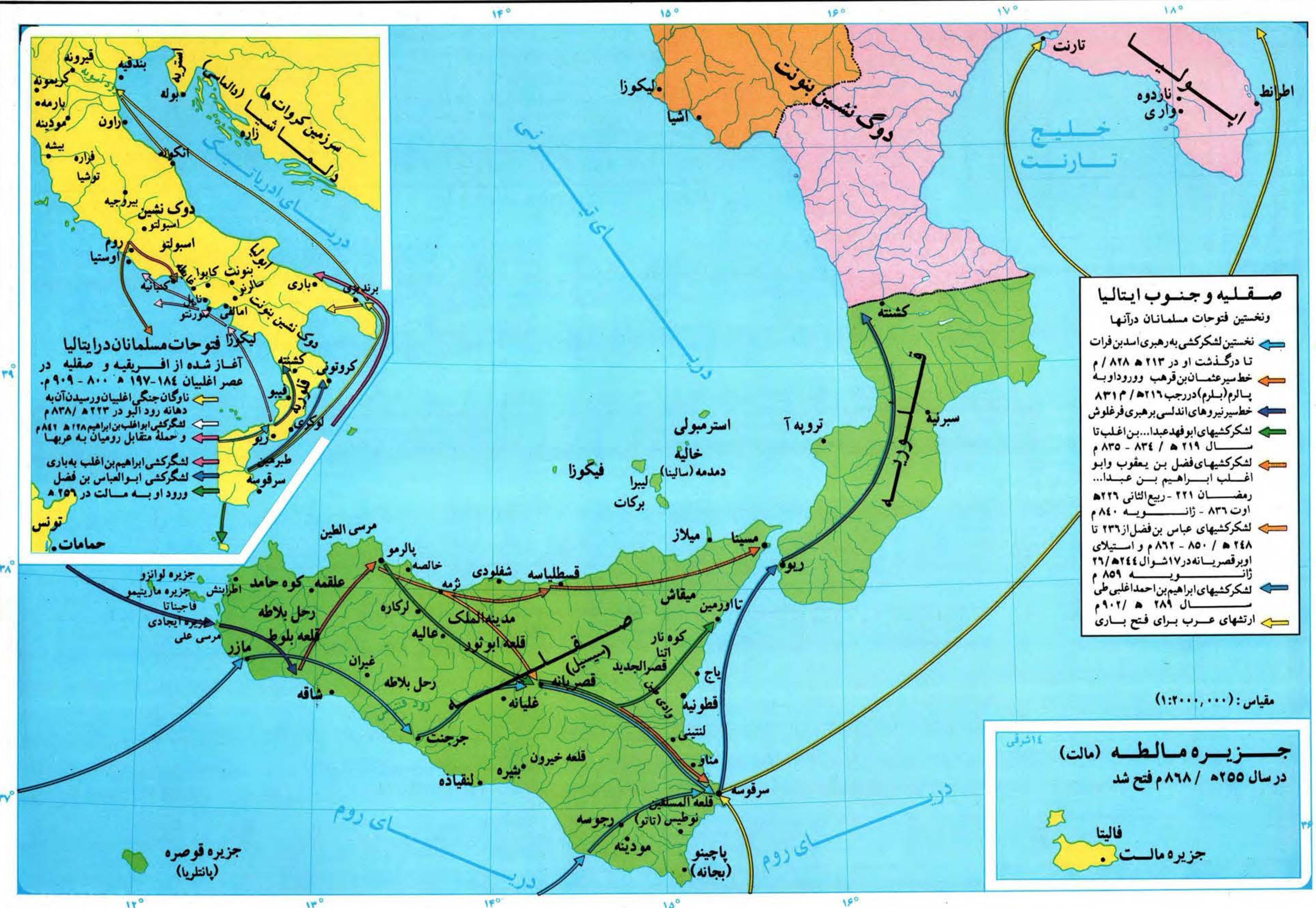
# مغـــــــــرب (۴)

دولت فاطمیان درمغرب ۲۹۷ﻫ-رمضان ۳۶۲ﻫ / ۹۰۹ م -آوریل ۹۷۳ م

- سرزمینهای تحت سلطهٔ ادریسیان
- قلمرو خلافت امویان اندلس و نقاطی از مغرب الاقصی که تحت استیلای آنان بود
- سرزمینهایی که به خلافت امویان اندلس وابسته شدند
- قلمرو خلافت فاطمیان
- مرزهای سرزمینهای تابع قلمرو فاطمیان تا آنجا امتداد داشت
- سرزمینهایی که به خلافت فاطمیان وابسته شدند
- سرزمینهائی که مورد اختلاف فاطمیان و (وابستگانشان) و امویان و (وابستگانشان) بود
- قلمرو دولت روم (بیزانس)
- سرزمینهایی که تابعیت آنها مشخص نبود
- مسیر فعالیت دریایی فاطمیان در دریای مدیترانه
- مسیر فعالیت دریائی امویان اندلس

مقیاس : (۱:۱۰/۵۰۰/۰۰۰)




صقلیه و جنوب ایتالیا
ونخستین فتوحات مسلمانان درآنها
نخستین لشکرکشی به رهبری اسدبن فرات تا درگذشت او در ۲۱۳ هـ ۸۲۸ / م
خط سیرعثمان بن قرهب وورودا و به پالرم (بلرم) در رجب ۲۱۶ هـ / ۸۳۱ م
خط سیر نیروهای اندلسی برهبری فرغلوش
لشکرکشیهای ابوفهد عبدا...بن اغلب تا سال ۲۱۹ هـ / ۸۳۴ - ۸۳۵ م
لشکرکشیهای فضل بن یعقوب وابو اغلب ابراهیم بن عبدا... رمضان ۲۲۱ - ربیع الثانی ۲۲۶ هـ اوت ۸۳۶ - ژانویه ۸۴۰ م
لشکرکشیهای عباس بن فضل از ۲۳۶ تا ۲۴۸ هـ / ۸۵۰ - ۸۶۲ م و استیلای او بر قصریانه در ۱۷ شوال ۲۴۴ هـ / ۲۶ ژانویه ۸۵۹ م
لشکرکشیهای ابراهیم بن احمد اغلبی طی سال ۲۸۹ هـ / ۹۰۲ م
ارتشهای عرب برای فتح باری
مقیاس: (۱:۲۰۰۰,۰۰۰)
جزیره مالطه (مالت)
در سال ۲۵۵ هـ / ۸۶۸ م فتح شد
فالیتا
جزیره مالت
فتوحات مسلمانان در ایتالیا
آغاز شده از افریقیه و صقلیه در عصر اغلبیان ۱۸۴-۱۹۷ هـ ۸۰۰ - ۹۰۹ م.
ناوگان جنگی اغلبیان ورسیدن آن به دهانه رود الیو در ۲۲۳ هـ / ۸۳۸ م
لشگرکشی ابواغلب بن ابراهیم ۲۲۸ هـ / ۸۴۲ م و حملهٔ متقابل رومیان به عربها
لشگرکشی ابراهیم بن اغلب به باری
لشگرکشی ابوالعباس بن فضل
ورود او به مالت در ۲۵۶ هـ
سرزمین کروات ها (دالماسی)
دالماسیا
دریای آدریاتیک
دوک نشین اسپولتو
دوک نشین بنونت
ونیز
بندقیه
قیرونه
کرمونه
بارمه
مودینه
راون
بولة
آکویلیا
زارة
آنکونه
بیشه
فزاره
توشیا
بیروجیه
اسبولتو
رومه
روم
اوستیا
بنونت
کاپوا
سالرنو
ناپل
سورنتو
گائتا
آمالفی
باری
برندیزی
اپولیا
کروتونی
کشنته
لیکوزا
قلوریه
ریو
لوکری
طبرمین
سرقوسه
تونس
حمامات
تارنت
اطرانط
ناردوه
واری
اپولیا
خلیج تارنت
دوک نشین بنونت
لیکوزا
اشیا
دریای تیرنی
دریای روم
قلوریه
کشنته
سبرنیة
تروپه آ
استرمبولی
خالیة
دمدمه (سالینا)
لیبرا
برکات
فیکوزا
میلاز
مسینا
ریو
مرسی الطین
پالرمو
خالصه
ثرمه
شفلودی
قسطلیاسه
جزیره لوانزو
جزیره ماریتیمو
فاجیانا
اطرانش
کوه حامد
علقمه
رحل بلاطه
قلعه بلوط
لرکاره
مدینة الملک
عالیه
قلعه ابوثور
صقلیه (سیسیل)
جزیره ایجادی
مرسی علی
مازر
غیران
رحل بلاطه
شاقه
غلیانه
قصریانه
جرجنت
میقاش
تاورمین
کوه نار
اتنا
قصرالجدید
یاج
وادی نبی
قطونیه
لنتینی
مناو
سرقوسه
قلعه خیرون
بثیره
لنقیاذه
قلعه المسلمین
نوطیس (تاتو)
رجوسه
مودینه
پاچینو (بجانه)
جزیره قوصره (پانتلریا)



فعالیت مسلمانان در صقلیه و ایتالیا
سال های ۲۱۲ - ۴۰۰ھ/۸۲۷ - ۱۰۰۹م
سرزمینهائی که مورد حملهٔ مسلمین قرار گرفت
سرزمین افرنگ
بازل
برن
ژنو
جلگه لومباردی
میلانو
تورینو
بندقیه
(ونیز)
جنوا عربی
مارسیلیا
بیشه
فلورانس
امپراطوری بیزانس
دبرونیک
دریای آدریاتیک
کرس
روم
باری
ناپل
سالرنو
سارنتو
امالفی
طارنت
تارانتو
ماری
منورقه
ساردنی
کالیاری
کوسترا
دریای روم
پالرمو
مسینا
ریجو
ترابانی
مرسالا
قصریانه
کاتانیا
جرجنت
رجوسه
سیراکوسا
بجایه
عنابه (بونه)
بندرگاه خزر
طبرقه
بنزرت
قرطاجنه
تونس
جزیره قوصره
(جزیره پنتلاریا)
قسطنطنیه
حمامات
سوسه
قیروان
منستیر
مهدیه
رأس قبودیه
جزیره مالطه (مالت)
والتا
صفاقس
قفصه
جزایر قرقنه
خلیج قابس
قابس
جزیره جربه
صبره
زواوة
توجروت
صحرای شمالی افریقا
غدامس
مقیاس: (۱:۸،۰۰۰،۰۰۰)
شهر قدیمی پالرمو
بندرگاه
قلعة البحر
لنگرگاه
حصار عربی - نورمانی
طیاطی
محله صقلیان
امالفیتانیا
خالصه
کوی سن اگوستینو
قلعه فاطمیان
قصر
محله ابوحماز
قلعه قصر کنیسه
محله مسجد
نیوپولیس
(شهر جدید)
محله یهودیها
پلاپاپولیس
قصر پادشاهی
کاتیزانو
برجریا
محله جدیده
کیموتیا
حصار عربی - نورمانی



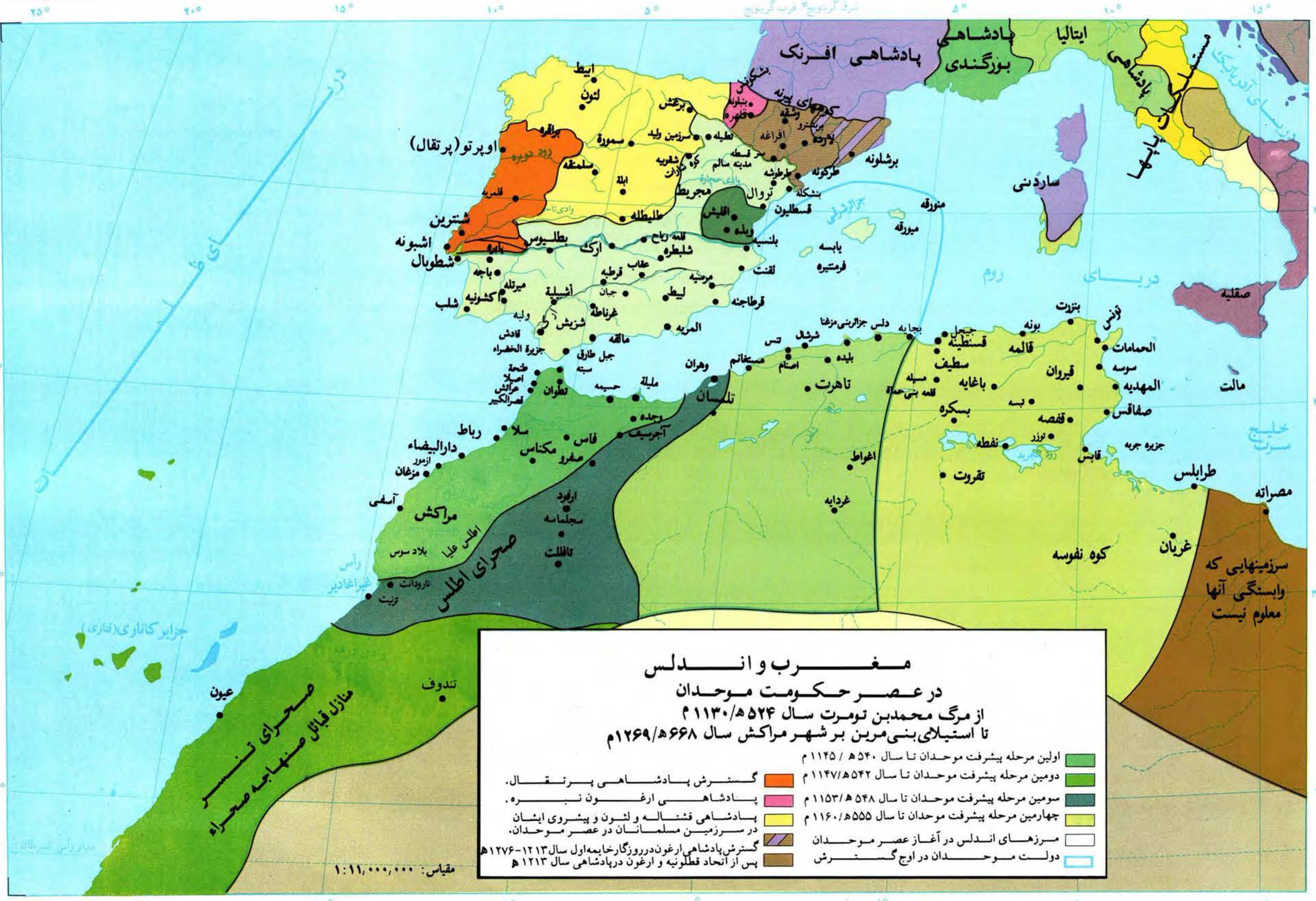
# دولـــت مـــرابطـين

در مغرب و صحرای بزرگ وافریقای مدارگانی و اندلس ۴۴۸ ـ ۱۰۵۶/۵۴۱ ـ ۱۱۴۶م

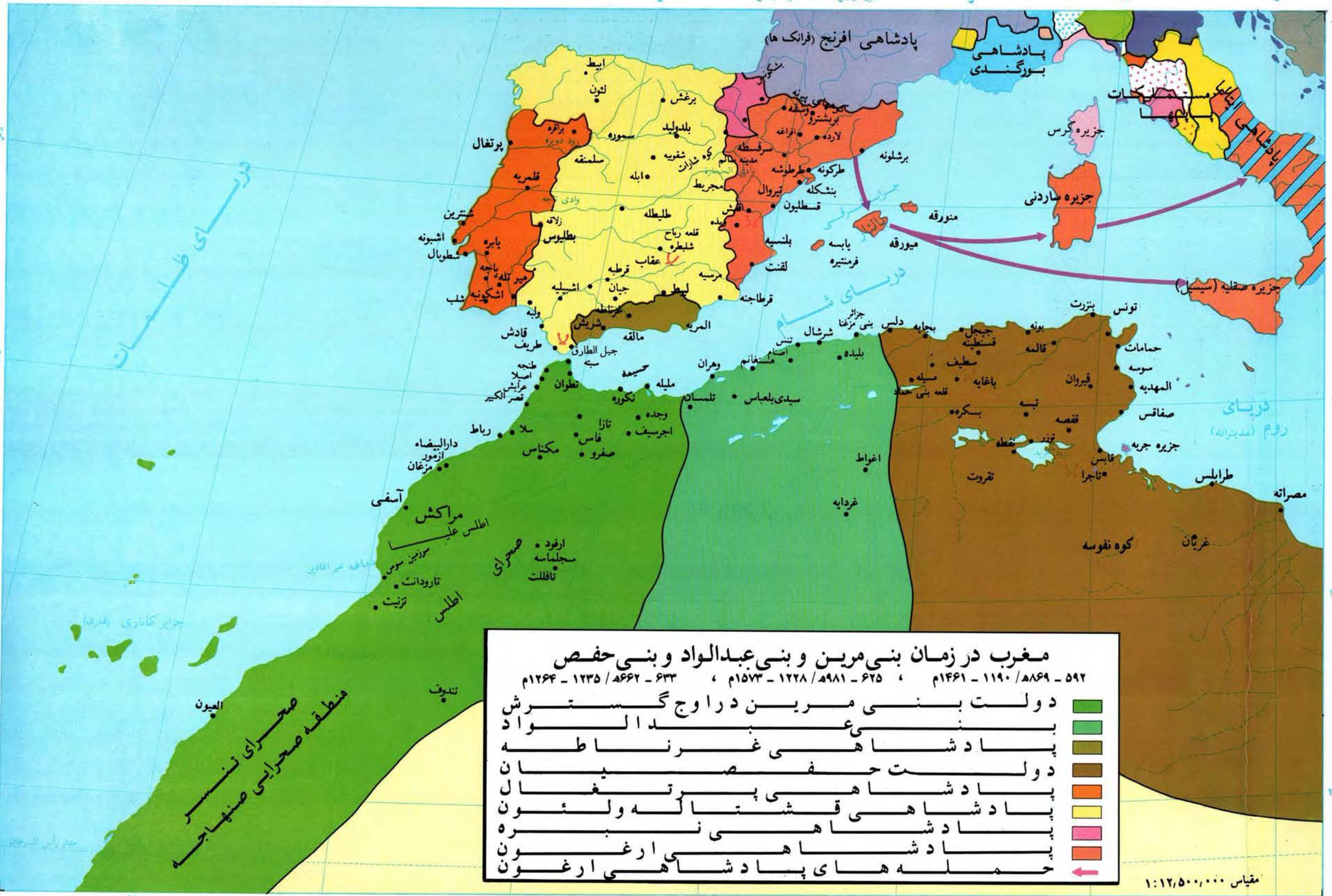
از زمان ولایت ابوبکربن عمرلمتونی تا ورود موحدین به شهر مراکش

- دولت مرابطین در اوج گسترش در مغرب و اندلس
- آن بخش از سرزمین مسلمانان که پادشاهان ارغون در زمان مرابطین بر آن استیلا یافتند
- کنت نشین قطلونیه در آغاز عصر مرابطین و راههای پیشرفت ایشان
- پادشاهی قشتالهٔ و لئون در آغاز عصر مرابطین
- پادشاهی نبره در زمان مرابطین
- کنت نشین پرتغال در آغاز عصر مرابطین و خطوط پیشرفت ایشان

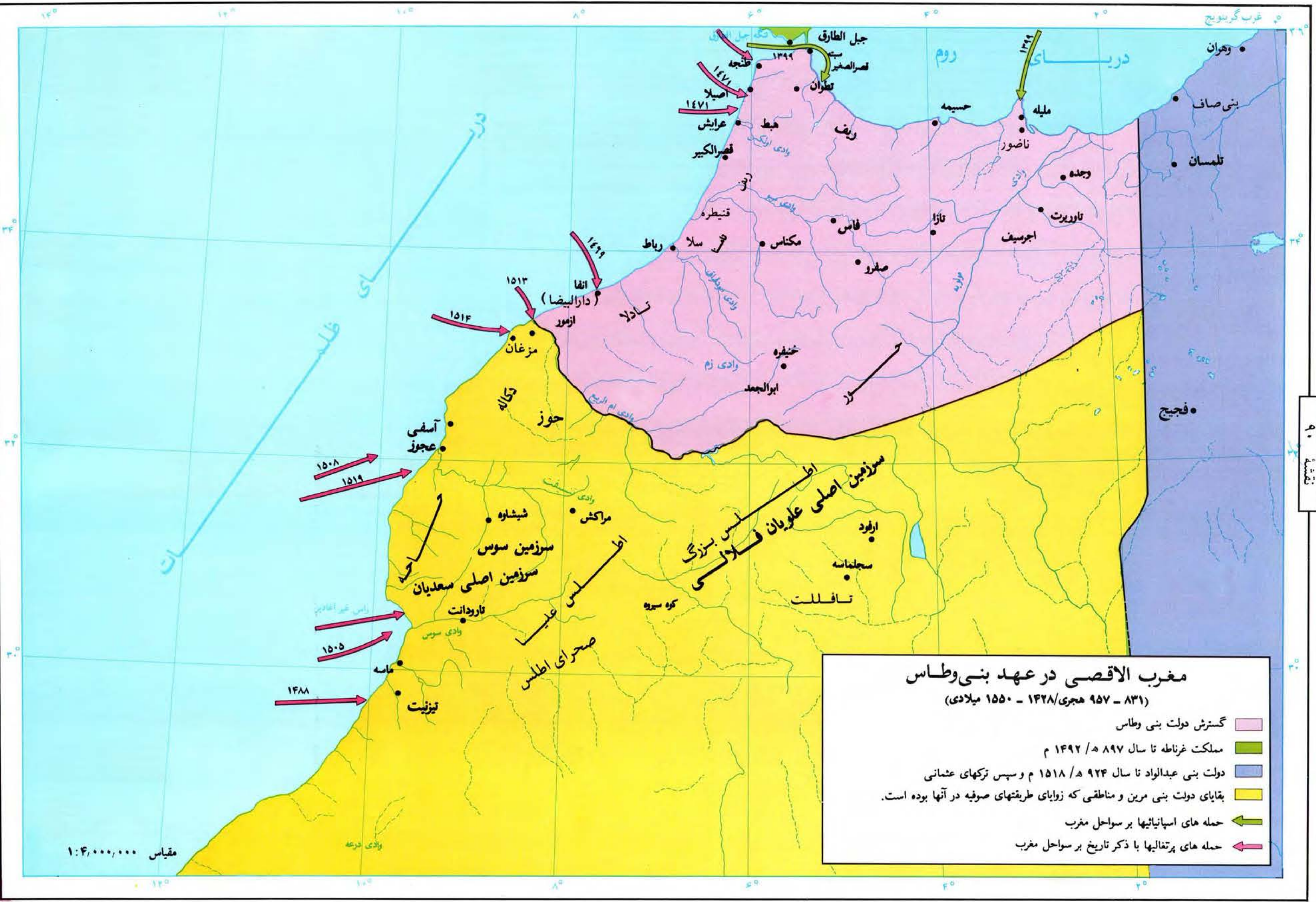
مقیاس: (۱:۱۱,۰۰۰,۰۰۰)



مغرب و اندلس
در عصر حکومت موحدان
از مرگ محمدبن تومرت سال ۵۲۴ه/۱۱۳۰م
تا استیلای بنی‌مرین بر شهر مراکش سال ۶۶۸ه/۱۲۶۹م
اولین مرحله پیشرفت موحدان تا سال ۵۴۰ه / ۱۱۴۵م
دومین مرحله پیشرفت موحدان تا سال ۵۴۲ه/۱۱۴۷م
سومین مرحله پیشرفت موحدان تا سال ۵۴۸ه/۱۱۵۳م
چهارمین مرحله پیشرفت موحدان تا سال ۵۵۵ه/۱۱۶۰م
مرزهای اندلس در آغاز عصر موحدان
دولت موحدان در اوج گسترش
گسترش پادشاهی پرتقال.
پادشاهی ارغون نبره.
پادشاهی قشتاله و لئون و پیشروی ایشان در سرزمین مسلمانان در عصر موحدان.
گسترش پادشاهی ارغون در روزگار خایمه اول سال ۱۲۱۳-۱۲۷۶ه
پس از اتحاد قطلونیه و ارغون در پادشاهی سال ۱۲۱۳ه
مقیاس: ۱:۱۱,۰۰۰,۰۰۰
پادشاهی افرنگ
پادشاهی بورگندی
ایتالیا
پادشاهی
سرزمینهای پاپها
دریای آدریاتیک
دریای روم
ساردنی
صقلیه
مالت
خلیج سرت
اوپرتو (پرتقال)
اشبونه
شطوبال
شنترین
قلمریه
براگه
سمورة
سلمنقه
لئون
ایط
برغش
سرزمین ولید
تطیله
ابلة
شقوبیه
مجریط
طلیطله
بطلیوس
ارک
باجه
میرتله
کشونیه
شلب
اشبیلیه
قرطبه
جان
غرناطه
شریش
قادش
جزیرة الخضراء
مالقه
المریه
مرسیه
لقنت
بلنسیه
قرطاجنه
تروال
قسطلیون
طرکونه
لارده
افراغه
وشقه
برشلونه
منورقه
میورقه
یابسه
فرمنتیره
جبل طارق
سبته
طنجة
اصیلا
عرائش
قصرالکبیر
تطوان
سلا
رباط
دارالبیضاء
ازمور
مزغان
آسفی
مراکش
فاس
مکناس
صفرو
تلمسان
وهران
مستغانم
تنس
شرشال
بلیده
اصنام
تاهرت
بجایه
جیجل
قسنطینه
سطیف
مسیله
قلعه بنی‌حماد
بسکره
باغایه
قالمه
بونه
بنزرت
تونس
الحمامات
سوسه
قیروان
المهدیه
صفاقس
تبسه
قفصه
توزر
نفطه
قابس
جزیره جربه
طرابلس
مصراته
غریان
کوه نفوسه
تقرت
اغواط
غردایه
سجلماسه
تافلالت
صحرای اطلس
بلاد سوس
اطلس علیا
تارودانت
تزنیت
راس غیراغادیر
جزایر کاناری (قناری)
عیون
تندوف
صحرای تنسر
منازل قبائل صنهاجه صحراء
سرزمینهایی که وابستگی آنها معلوم نیست



مغرب در زمان بنی‌مرین و بنی‌عبدالواد و بنی‌حفص
۵۹۲ - ۸۶۹ھ/ ۱۱۹۰ - ۱۴۶۱م ، ۶۲۵ - ۹۸۱ھ/ ۱۲۲۸ - ۱۵۷۳م ، ۶۳۳ - ۶۶۲ھ/ ۱۲۳۵ - ۱۲۶۴م
دولت بنی مرین در اوج گسترش
بنی عبدالواد
پادشاهی غرناطه
دولت حفصیان
پادشاهی پرتغال
پادشاهی قشتاله ولئون
پادشاهی نبره
پادشاهی ارغون
حمله‌های پادشاهی ارغون
مقیاس ۱:۱۲,۵۰۰,۰۰۰
پادشاهی افرنج (فرانک ها)
پادشاهی بورگندی
جزیره کرس
جزیره ساردنی
جزیره صقلیه (سیسیل)
دریای شام
دریای روم (مدیترانه)
دریای ظلمات
پرتغال
منورقه
میورقه
یابسه
فرمنتیره
برشلونه
طرکونه
بلنسیه
لقنت
مرسیه
قرطاجنه
طلیطله
مجریط
بطلیوس
اشبیلیه
قرطبه
جیان
المریه
مالقه
جبل الطارق
سبته
طنجه
قادش
طریف
اشبونه
شنترین
قلمریه
برغش
بلدولید
سموره
سلمنقه
لئون
سرقسطه
لارده
تونس
بنزرت
حمامات
سوسه
المهدیه
صفاقس
جزیره جربه
قابس
طرابلس
مصراته
غریان
کوه نفوسه
قیروان
بونه
قالمه
قسنطینه
جیجل
بجایه
سطیف
مسیله
باغایه
تبسه
قفصه
توزر
نفطه
بسکره
تقروت
اغواط
غردایه
دلس
جزائر بنی مزغنا
بلیده
شرشال
تنس
مستغانم
وهران
تلمسان
سیدی‌بلعباس
ملیله
نکوره
وجده
تازا
فاس
صفرو
مکناس
سلا
رباط
اجرسیف
حسیمه
تطوان
اصیلا
عرایش
قصر الکبیر
دارالبیضاء
ازمور
مزغان
آسفی
مراکش
اطلس علیا
سجلماسه
تافللت
ارفود
تارودانت
تزنیت
سوس
صحرای اطلس
تندوف
العیون
جزایر کاناری (خالدات)
صحرای تنسر
منطقهٔ صحرایی صنهاجه



مغرب الاقصی در عهد بنی‌وطاس
(۸۳۱ ـ ۹۵۷ هجری/۱۴۲۸ ـ ۱۵۵۰ میلادی)
گسترش دولت بنی وطاس
مملکت غرناطه تا سال ۸۹۷ ﻫ/ ۱۴۹۲ م
دولت بنی عبدالواد تا سال ۹۲۴ ﻫ/ ۱۵۱۸ م و سپس ترکهای عثمانی
بقایای دولت بنی مرین و مناطقی که زوایای طریقتهای صوفیه در آنها بوده است.
حمله های اسپانیائیها بر سواحل مغرب
حمله های پرتغالیها با ذکر تاریخ بر سواحل مغرب
مقیاس ۱:۴،۰۰۰،۰۰۰
دریای روم
دریای ظلمات
جبل الطارق
طنجه
سبته
قصرالصغیر
تطوان
اصیلا
عرایش
هبط
قصرالکبیر
ریف
حسیمه
ملیله
ناصور
وهران
بنی‌صاف
تلمسان
وجده
تاوریرت
تازا
فاس
مکناس
قنیطره
سلا
رباط
صفرو
اجرسیف
انفا
(دارالبیضا)
ازمور
مزغان
تادلا
خنیفره
ابوالجعد
دکاله
حوز
آسفی
عجوز
شیشاوه
مراکش
سرزمین سوس
سرزمین اصلی سعدیان
تارودانت
وادی سوس
ماسه
تیزنیت
اطلس علیا
صحرای اطلس
کوه سیرو
اطلس بزرگ
سرزمین اصلی علویان فیلالی
ارفود
سجلماسه
تافللت
فجیج
وادی ام الربیع
وادی زم
وادی درعه
غرب گرینویچ
۱۳۹۹
۱۴۷۱
۱۴۶۹
۱۵۱۳
۱۵۱۴
۱۵۰۸
۱۵۱۹
۱۵۰۵
۱۴۸۸

# مغرب الاقصی

از نیمه قرن نهم تا نیمه قرن دهم هجری
از نیمه قرن پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم میلادی
عصرگسترش نفوذ زاویه ها (طریقت‌های صوفیه) وزمینه ظهوردولت شرفای سعدی

- مناطق انتشار زاویه دیله
- مناطق انتشار زاویه های شرفانی فلالی (علویان)
- مناطق انتشار زاویه های بوحسون سملالی
- بقایای دولت بنی زیان (بنی عبدالواد) محمدبن احمد زیانی
- مناطق نفوذ زاویه شیشاوه و سعدیان

مقیاس ۱:۴,۰۰۰,۰۰۰





مغــــــــــرب
در زمان سعدیان (درمغرب‌الاقصی) و زمان ترکان عثمانی در دیگر بلاد مغرب
قرن ۱۰ھ / ۱۶ میلادی
دولت سعدیان سپس علویان فلالی درمغرب الاقصی
ایالت الجزایر
مرزهای میان‌بلوک‌های چهارگانه ایالت الجزایر
ایالت تونس
ایالت طرابلس غرب
سرزمین هائی که اسماً تابع ایالت طرابلس غرب بوده اما جز در دورانهای کوتاهی از پادشاهای طرابلس اطاعت نکردند
مرزهای پادشاهی غرناطه
مقیاس ۱:۱۵۰۰۰۰۰۰
قرطبه
قرطاجنه
غرناطه
اشبیلیه
مالقه
المریه
قادش
طریف
جبل الطارق
شلب
طنجه
اصیلا
عرایش
قصرکبیر
تطوان
حسیمه
ملیله
فاس
مکناس
مغرب اقصی
سجلماسه
تافللت
آنفا
آسفی
مراکش
تارودانت
تزنیت
افنی
صحرای اطلس
وهران
تنس
تلمسان
وجده
مرسی الکبیر
آجرسیف
مغرب میانی
تاهرت
شرشال
دارالسلطان
قبائل
تازروت
دلس
بجایه
جیجل
قل
بونه
ایکجان
قسنطینه
قالمه
حضنه
سطیف
اشیر
بلزمه
باغایه
کوههای اوراس
تبسه
سکره
باجه
اریس
سبیطله
قفصه
اغواط
غردایه
فجیج
ورقله
توجروت
غدامس
بلوک غرب
بلوک شرق
بلوک تیطری
طبرقه
بنزرت
قرطاجنه
حلق الوادی
تونس
حمامات
سوسة
المهدیه
صفاقس
قیروان
جم
جماة
قابس
جزیره جربه
صبره
زواوه
نفزاوه
کوه نفوسة
طرابلس
غریان
مزده
مصراته
قصورحسان
مغمداس
سرت
ودان
خلیج سرت
برنیق
بنغازی
طوکره
طلمیثه
برقه
سوسه
درنه
طبرق
اجدابیه
اوجله
واحه جالو
واحه کفره
جوف
دهان اوباری
جرمه
اوباری
مرزق
زویله
سبهاء
غات
غطرون
کاوار
تمو
مالت
صقلیه
(سیسیل)
کالابریا
یــونان
دولت روم
جزیره ساردنی
جزایرشرقی
(بالئار)
دریــــای روم

پادشاهی افرنج (فرانک‌ها)

کوههای پیرنه

ارغون

بنبلونه

نبره

قطلونیه

جلیقیه

البه ودزها

پادشاهی لیون

قشتاله

ثغر میانه

کوههای المعدن

جزایر شرقی

دریای ظلمات

مقیاس نقشه ۱:۶،۰۰۰،۰۰۰

**اندلس**

مرز آن هنگام برپائی دولت اموی ۱۳۸هـ / ۷۵۶م

تلاشهای توسعه طلبانه اشتوریاس در ایام آلفونس اول ۷۳۹ - ۷۵۷ م

- مرزپادشاهی اشتوریاس و جلیقیه.
- مناطقی که آلفونس اول برای دست یابی و آبادانی آن کوشید
- پادشاهی بنبلونه (نبره) در آغازامر
- آغاز پادشاهی ارغون
- کنت نشین قطلونیه (تابع پادشاهی فرانک ها)





اندلس
در عصر زرین
عصر عبدالرحمن ناصر
و حکم مستنصر
و منصور محمد بن ابی عامر
سدهٔ چهارم هجری قمری
دهم میلادی
اندلس اسلامی
پادشاهی لیون
کنت نشین قشتاله
کنت نشین پرتغال
پادشاهی نبره در عصر سانچوی بزرگ
امیرنشین ارغون
امیرنشین ریبا جورثا
امیرنشین شبرب
کنت نشین قطالونیا
سرزمین افرنج (فرانک ها)
مهمترین لشکرکشیهای عبدالرحمان ناصر
مهمترین لشکرکشیهای منصور
مقیاس : (۱:۶,۰۰۰,۰۰۰)
پادشاهی افرنج (فرانکها)
خلیج بیسکای
رأس کنیسة الغراب
جلیقیه
شنت یاقب
پادشاهی لیون
پرتغال
نبره
بنبلونه
قلهرة
تطیله
ارغون
قطلونیه
برشلونه
لارده
وشقه
سرقسطه
طرکونه
طرطوشه
قشتاله
برغش
ابلاسنشیا (ولانس)
سموره
تورو
سیمانقه
لطشمه
سلمنقه
سرته
قلعه ایوب
مدینه سالم
انیشه
شغونسه
وادی الحجاره
مجریط
کوه شارات
ابله
ثغر اوسط
ثغر ادنی
تروال
قونکه
طلیطله
شنتریم
قوریه
ترجاله
اشبونه
ماردة
بطلیوس
یابره
باجه
القصر
بلنسیه
قسطلونه
جزیره منورقه
جزیره میورقه
جزیره یابسه
جزیره فورمنتره
دانیه
شاطبه
البیضاء
البسیط
جنجاله
لقنت
مرسیه
قرطاجنه
الزهراء
اندوجر
بیاسه
جیّان
ابذه
قرطبه
استجه
قرمونه
اشبیلیه
وله
شلب
فارو
البیره
غرناطه
بلی
ببشتر
کوه شلیر
سیرانوادا
المریه
المنکب
مالقه
شلوقر
شریش
قادش
جبل الطارق
تنگه جبل طارق
سبته
طنجه
مغرب میانه
بنی زیری
وهران
ملیله
نکور
قلمرو امامت ادریسیان
دریای روم
دریای شرقی (بالئار)



اندلس
درعصر ملوک الطوائف
از ظهور آشوب پس از سقوط عامریان در جمادی الثانی ۳۹۹ هـ / نوریه ۱۰۰۹ م تا سقوط طلیطله به دست آلفونس ششم پادشاه قشتاله و لئون در صفر ۴۸۷ هـ / مه ۱۰۸۵ م
پادشاهی لیون و قشتاله
پادشاهی ارغون
پادشاهی نبره
کنت نشین قطلونیه
کنت نشین پرتغال
مرزهای اندلس اسلامی پس از سقوط طلیطله
مرزهای دولت ملوک الطوائف بعلت عدم وضوح و بی ثباتی در نقشه نیامده است.
خلیج بیسکای
اقیانوس اطلس
دریای روم
جزایر شرقی
سرزمین بورگندیها
پادشاهی افرنج (پادشاهی فرانکها)
پادشاهی نبره
ارغون
قطلونیه
جلیقیه
کنت نشین پرتغال
پادشاهی قشتاله و لئون
ثغراعلی (سرزمین‌های مرز بالا)
طلیطله
بطلیوس
بلنسیه
دانیه
لرقه
المریه
غرناطه
قرمونه
قرطبه
اشبیلیه
مورور
تاکرنا
لبله
شلب
زقاق
طنجه
مغرب الاقصی
مغرب میانی
وهران
تلمسان
ملیله
تطوان
سبته
اصیلا
عرایش
جبل الطّارق
تطیله
کورنا (کورنیه)
اوریط
لک
لئون
برغش
بنبلونه
جاقه
وشقه
جرنده
لارده
برشلونه
طرکونه
طرطوشه
مرله
افراغه
سرقسطه
قلعه ایوب
مدینه سالم
پرتغال
سموره
سیمانقه
بلدولید
سلمنقه
شقوبیه
ابله
مجریط
طلبیره
قلمریه
بازو
قوریه
شنترین
اشبونه
قصر ابودانس
باجه
میرتله
مارده
اقلیش
القصر
المعدن
المدور
قونکه
شنتمریه شرق
قسطلیون
رکانه
شاطبه
بسیط
لقنت
شقوره
بیاسه
جیان
ابذه
استجه
بسطه
لورقه
قرطاجنه
لوشه
انطکیره
مالقه
بلش مالقه
رنده
شذونه
شریش
قادش
الجزیرة الخضراء
میورقه
منورقه
یابسه
قورمنتیره
مقیاس: (۱:۵,۰۰۰,۰۰۰)
غرب گرینویچ
شرق گرینویچ


اندلس
در زمان مرابطین
پادشاهی پرتغال
ثغراعلی در اندلس
دولت مرابطین و اندلس
پادشاهی نبره
پادشاهی ارغون
قطلونیه
پادشاهی قشتاله ولئون
پادشاهی افرنج (فرانکها)
بشکونش (سرزمین باسکها)
نبره
بنبلونه
بیونه
ارغون
وشقه
جاقه
قطلونیه
جرنده
برشلونه
طرکونه
لارده
برشترو
سرقسطه
افراغه
قلعه ایوب
طرسونه
تطیله
قلهره
مدینه سالم
دوقه
ویذه
طرطوشه
مرله
ترول
قونکه
قسطلیون
بریانه
بلنسیه
جزیرة شقر
شاطبه
دانیه
لقنت
اوریوله
مرسیه
قرطاجنه
بیره
المریه
بجانه
منکب
بلش مابقه
مالقه
ماربلا
خوره ریه
غرناطه
دلابه
اسطبونه
جبل طارق
تنگه جبل الطارق
طریف
ارک
شذونه
قادش
شلطیش
اشبیلیه
قرمونه
استجه
قرطبه
جیان
بیاسه
ابذه
شقوره
کرس
عقاب
کرکی
المعدن
المیدور
اندوجر
کوههای المعدن
المنشا (المنجی)
قلعه رباح
اقلیش
مغام
طلیطله
طلبیره
وقش
ماقده
قلعه هنارس
مجریط
شغونسه
اینشه
غرماج
اوسمه
سریه
قلعه نسور
لوجرونیو
برغش
کوههای کانتابری
قشتاله
لئون
پالنثیا
بلدولید
توردسیاس
سیمانقس
سموده
شقوبیه
سلمنقه
اشترقه
کوادونجا
اشتوریاس
ابیط
خیخون
لکک
کرونا (لاکرونیا)
شنت یاقب
اوریه
بیوته
توده
براجا
پرتغال
رود دویره
قوریه
بازو
قلمریه
شنترین
شنتره
قصراش
ترجاله
زلاقه
مارده
بطلیوس
باجه
میرتله
غرب
رأس کنیسة الغراب
دریای ظلمات
دریای روم (سرخ)
جزایر شرقی (بالئار)
منورقه
میورقه
یابسه
سبته
تطوان
طنجه
اصیلا
عرایش
قصرالکبیر
ملیله
وهران
مغرب الاقصی
شرق گرینویچ
غرب گرینویچ
مقیاس : (۱: ۵,۰۰۰,۰۰۰)

# دگرگونی مرزهای اندلس

**از زمان قیام دولت موحدین در سال ۵۵۲ هـ / ۱۱۵۷ م تا قیام پادشاهی غرناطه در سال ۶۳۰ هـ / ۱۲۳۲ م**

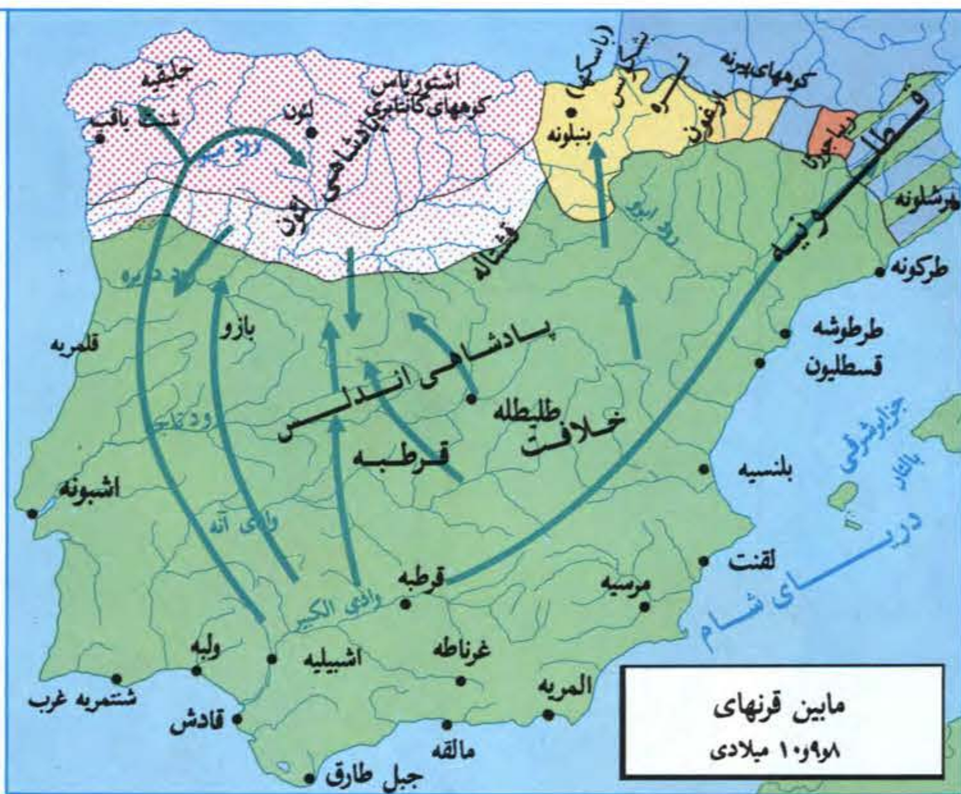
- سرزمینهایی که کنت نشین قطلونیه و پادشاهی ارغون برآن دست یافتند
- سرزمینهایی که پادشاهی قشتاله و لئون بر آن دست یافتند.
- سرزمینهایی که پادشاهی پرتغال بر آن دست یافت
- مرزهای اندلس اسلامی
- هنگام پیدایش دولت موحدین سال ۵۲۲ هـ / ۱۱۲۸ م.
- مابین سالهای ۱۲۱۲ - ۱۲۳۲ م
- سال ۱۲۳۲ هنگام پیدایش پادشاهی غرناطه

مقیاس نقشه ۱:۵,۰۰۰,۰۰۰

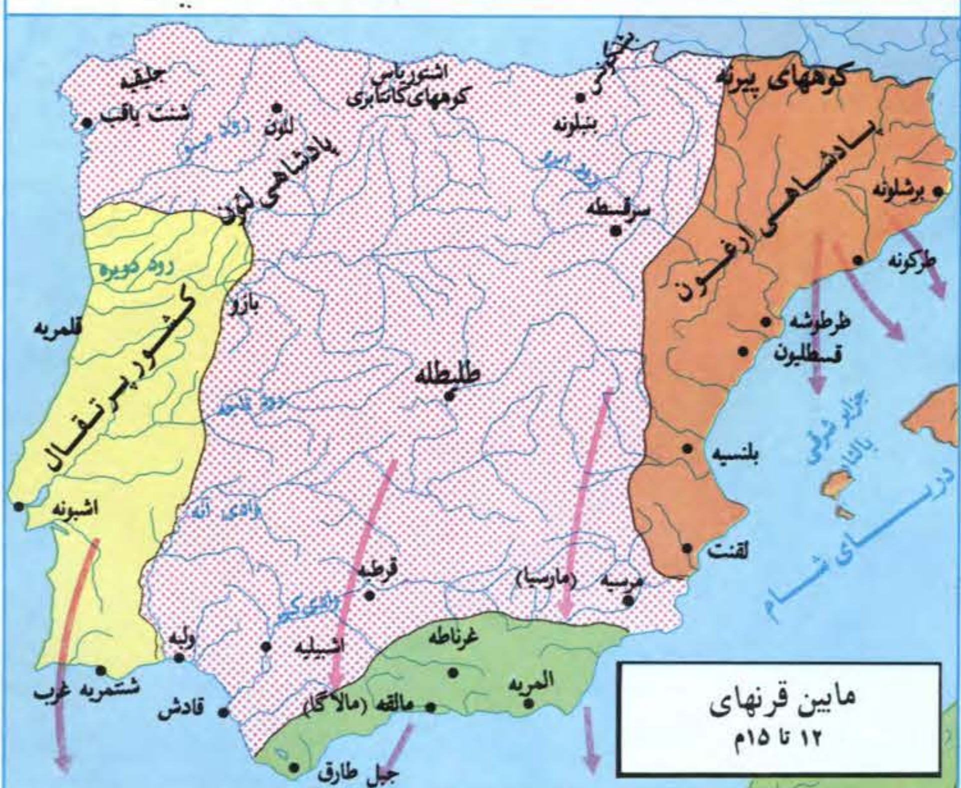





لورقه
بلش البیضاء
ورقل
برشانه
منصوره
بیره
بلفیق
المریه
کوههای غاطه
رأس غاطه
مراحل گسترش اسپ
پادشاهی نبره و همسا
پادشاهی ارغ
پادشاهی لئون و قش
پادشاهی پر
پادشاهی ان


جلیقیه
شنت یاقب
اشتوریاس
کوههای کانتابری
لئون
پادشاهی لئون
قشتاله
بنبلونه
ارغون
کوههای پیرنه
برشلونه
طرکونه
طرطوشه
قسطلیون
قلمریه
بازو
پادشاهی اندلس
طلیطله
خلافت قرطبه
اشبونه
بلنسیه
لقنت
مرسیه
قرطبه
غرناطه
اشبیلیه
ولبه
شنتمریه غرب
قادش
مالقه
جبل طارق
المریه
دریای شام
مابین قرنهای
۹و۱۰ میلادی


جلیقیه
شنت یاقب
اشتوریاس
کوههای کانتابری
لئون
بنبلونه
کوههای پیرنه
پادشاهی ارغون
برشلونه
سرقسطه
پادشاهی قشتاله و لئون
طرکونه
طرطوشه
قسطلیون
قلمریه
بازو
کشور پرتغال
طلیطله
اشبونه
بلنسیه
پادشاهی اندلس
لقنت
مرسیه
قرطبه
غرناطه
اشبیلیه
ولبه
شنتمریه غرب
قادش
مالقه (مالاگا)
المریه
جبل طارق
دریای شام
مابین قرنهای
۱۱و۱۲ میلادی


جلیقیه
شنت یاقب
اشتوریاس
کوههای کانتابری
لئون
پادشاهی لئون
بنبلونه
کوههای پیرنه
سرقسطه
پادشاهی ارغون
برشلونه
طرکونه
طرطوشه
قسطلیون
قلمریه
بازو
کشور پرتغال
طلیطله
اشبونه
بلنسیه
لقنت
مرسیه (مارسیا)
قرطبه
غرناطه
اشبیلیه
ولبه
شنتمریه غرب
قادش
مالقه (مالاگا)
المریه
جبل طارق
دریای شام
مابین قرنهای
۱۲ تا ۱۵م



پـادشـاهـی غـرنـاطـه
سال ۶۳۰ ـ ۸۹۷ه/ ۱۲۳۲ ـ ۱۴۹۲م
مرزها و موقعیت نامهای جغرافیایی و تاریخی
پادشـاهـی قـشـتـالـه
کـوهـهـای الـمـعـدن
سیر امورینا
رود وادی الکبیر
رود شنیل
عقاب
بیاسه
اندوجر
قیجاطه
قرطبه
جیان
اشکر
مرتش
استجه
بیانه
بسطه
اشبیلیه
قرمونه
حصن لوز
طالقه
باغه
فخاره
اشبونه
مرشانه
غرناطه
البیره
اسطبه
لوشه
فندون
مورور
ارشذونه
کوه ثلج
سیرانوادا
حامه
جیجر
انطکیره
شلوقه
وره
بنیول
رنده
مطرین
شلوبینیه
نرخه
منکب
مالقه
ذکوان
کوههای رنده
طشانه
سهیل
(فونخروله)
قادش
مربله
غسان
شذونه
اسطبونه
جزیرة
الخضراء
جبل طارق
طریف
دریای زقاق
تنگه جبل طارق
سبته
طنجه
تطوان
شـام
اصیلا
ملیله
حسیمه
عرایش
قصرکبیر
کوههای ریـــف
مقیاس : (۱:۱,۵۰۰,۰۰۰)

# مغرب و اندلس

در تاریخ مغرب اسلامی پدیده هایی به چشم می‌خورد که آنرا از تاریخ دیگر سرزمینهای اسلامی متمایز می‌سازد، اولین پدیده طول مدت فتح این سرزمین است، که اتمام کامل و همه جانبهٔ آن قریب هفتاد سال طول می‌کشید. سراسر این سالها به جنگ هایی سخت گذشت و در خلال آن، عربها و بربرها چنان دلاوریهایی از خود نشان دادند که بسبب آنها، می‌توان این فتح را خود به خود حماسهٔ مشترک دو قوم بشمار آورد: از یک سو مسلمانان مبارزه جو بودند که اصرار داشتند همهٔ اقوام بربر را به دین اسلام مشرف سازند، و از سوی دیگر بربرها که از سرفرو آوردن در برابر فاتحان مسلمان امتناع می‌ورزیدند. کشمکش میان اقوام عرب و بربر آنقدر به درازا کشید که سرانجام اعراب به قوّت اسلام، بربرها را در چنگ قدرت خود گرفته آنان را به راه دین آوردند. و پدیده دوم آنکه در طول این مبارزه هریک از دو طرف آموخت که ارزش دیگری را بشناسد. دیگر اینکه طولانی بودن جنگ محاسن اسلام را به قوم بربر شناساند، چنانچه آنان رفته رفته و در مراحل مختلف فتح روی بـه اسـلام مـی‌آوردند و در اواخر این دوره شمار عظیمی از بربرها مسلمان شدند و خود بـه لشکـر فاتحان وارد گشتند. و هر دو قوم دوش به دوش هم در فتح اندلس شرکت جستند. این حقیقت ما را با یکی از شاخص‌ترین ویژگیهای تاریخ مغرب اسلامی آشنا می‌کند، و آن اینکه فتح مغرب و اسلامی شدن آن هردو کامل و یکپارچه بود به گونه‌ای که پس از فتح این سرزمین هیچ اقلیت مسلمانی در آن باقی نماند. ما در بحث خود از تاریخ مغرب اسلامی در صفحات آینده نشان خواهیم داد که این تاریخ به وحدت دینی و مذهبی بی‌مانندی انجامیده، به گونه‌ای که امروزه سراسر مغرب عربی از مرزهای مـصر تـا اقیانوس اطلس و از دریای مدیترانه تا نواحی مدارگانی و استوایی افریقا، بر مذهب سنّت و جماعت است.

در فصل ماقبل آخر که به فتوحات اختصاص یافته، دو نقشه از فتح مغرب آورده‌ایم و آنچه درپی می‌آید شرحی است از چگونگی فتح مغرب براساس نقشه‌ها:

## نقشه ۸۰

### سرزمین مغرب و صحرای بزرگ موقعیتهای جغرافیایی و تاریخی

## نقشه ۸۱

### مغرب در عصر والیان

**تقسیم مغرب در عصر والیان و پس از پایان فتح به چهار بخش بزرگ:**

**«افریقیه، مغرب میانه، مغرب اقصی وسوس یا سجلماسه»**

افریقیه شامل سه استان بود. نخست طرابلس که از تاورغا در خاور آغاز می‌شد و تا قابس در باختر ادامه مـی‌یافت. آنـچه را نـزد یـونانیان و رومیان سیرنایکا (Syrenaica) یا پنتاپولیس (Pentapolis) معروف بود، اعراب در آغاز ورود خود به آن، برقه نامیدند. باآنکه این استان رسماً تابع مصر بود، در اعصار اسلامی به درستی روشن نبود که تابع کدام حکومت است و تابعیت آن از مصر نیز تنها در برخی دوره‌ها، مانند عصر فاطمیان و ایوبیان، آشکار گردید.

عصر والیان در افریقیه از مبنای قیروان آغاز می‌شود، و در همین شهر حکومت والیان از سال ۵۰هـ. ق/۶۷۰م تا ظهور دولت اغلبیان در ۱۸۴ هـ. ق/۸۰۰م برپابود.

این عـصر در مـغرب مـیانه از حـدود سـال ۸۵ هـ. ق/۷۰۴م آغـاز می‌شود و تا ۱۶۴ هـ. ق/۷۸۱م ادامه می‌یابد. در همین سال بـود کـه دولت خارجی بنی رستم در نیمه خاوری مغرب میانه ظهور کرد و پایتخت خود را تاهرت قرار داد. در مغرب اقصی این عـصر در حـدود سـال ۹۰ هـ ق/ ۷۰۹م و با ایجاد دو ولایت مغرب میانه وسـوس یـا سـجلماسه بـه دست

موسی‌بن نصیر، آغاز می‌گردد و در سال ۱۷۲ ه.ق / ۷۸۸ م، که سال تشکیل دولت ادریسیان در فارس است پایان می‌یابد. در سال ۱۵۵ ه.ق/۷۷۲م نیز ابوالقاسم سمغو یا سمکو دولت بنی‌مدرار را در سجلماسه تشکیل داد.

عصر والیان از مهمترین اعصار تاریخ مغرب اسلامی شمرده می‌شود. در این دوره بود که مغرب اسلامی از کشمکشهای متعدد، میان اعراب شهرنشین از یک سو و اعراب و بربرهای مستعرب و غیرمستعرب از سوی دیگر یا میان اهل سنت و خوارج زاده شد. اعراب شهرنشین همان اعراب فاتحی بودند که در شهرها سکونت گزیده و خویشاوندان قبیلهٔ ایشان نیز به آنان پیوسته بودند. آنان اجتماعهایی عربی ـ مغربی مرکب از اعراب و بربرهای مستعرب و غیرمستعرب تشکیل داده بودند که چشم به حکومت داشتند و با والیان بنی‌امیه و سپاه شامی ایشان برسر قدرت مبارزه می‌کردند. اوج این کشمکشها فتنهٔ بزرگ مغرب بود که در سال ۱۲۲ ه.ق/ ۷۴۰م در زمان خلافت هشام بن عبدالملک آغاز گردید و درسال ۱۳۲ ه.ق/ ۷۵۰م پس از پایان عصر اموی خاتمه یافت. و این به یمن کوششهای گروهی از والیان بنی‌امیه، به ویژه منظلةبن صفوان کلبی (۱۲۴ ـ ۱۲۷ ه.ق/ ۷۴۲ ـ ۷۴۵م) و برخی والیان بنی‌عباس مانند محمدبن اشعث خزاعی (۱۴۳ ـ ۱۴۸ ه.ق/ ۷۶۰ ـ ۷۶۵م) و اغلب‌بن سالم‌بن عقال تمیمی، نیای اغلبیان، (۱۴۸ ـ ۱۴۹ه.ق/ ۷۶۵ ـ ۷۶۶م) و مهلبیان و نخستین ایشان، ابوجعفر عمربن حفص هزار مرد و خانواده‌اش (۱۵۱ ـ ۱۸۴ ه.ق/ ۷۶۸ ـ ۸۰۰م) بود. اما این فتنه‌ها تنها با تشکیل نخستین دولت های مغرب، که در فصل آینده از آنها سخن خواهیم گفت، یکسره فرونشست.

این فتنه با تمامی تباهیهایش تأثیری پردامنه در تکوین مغرب عربی و اسلامی داشت، چه در عرصهٔ فتنه و کشمکشهای آن، اقوام مختلف ساکن در آنجا به یکدیگر درآمیختند. دولت عباسی نیز تاآنجاکه در توان داشت می‌کوشید تا ولایت افریقیه را در چهارچوب سنت نگه دارد، و این خود سرانجام به پیروزی قاطع و همه جانبهٔسنت و جماعت در سراسر سرزمین مغرب انجامید. چیرگی مذهب تسنن نیز از آن پس مبنای استوار فرهنگ عربی در مغرب گردید. در آشوبهای عصر والیان نشانه‌های تقسیم مغرب به واحدهای سیاسی متمایز در چهارچوب کلی این سرزمین آشکار گردید. چنانکه مهمترین ویژگیهای شخصیت مغرب عربی و اسلامی نیز پدیدار شد.

# نقشه ۸۲

## عصر نخستین دولت‌های مغرب

دولت رستمیان تاهرت در مغرب میانه (۱۶۴ ـ ۲۹۶ ه.ق/ ۷۸۱ ـ ۹۰۹م) از خوارج اباضیه بودند و پایتختشان تاهرت در مغرب میانه بود.

دولت بنی مدرار، با بنی سمغو، یا سمکو در سجلماسه (۱۵۵ – ۳۶۰ ه.ق/ ۷۷۲ – ۹۷۱م): دولتشان در استان تافللت تشکیل گردید. اینان، که پایتختشان سجلماسه بود، در آغاز از خوارج صفری بودند، سپس در زمان امیرشاکرلله به مذهب تسنّن گرویدند (۳۴۷ه.ق/ ۹۵۸م) و برغم چیرگی فاطمیان برایشان در همان سال، در این مذهب استوار ماندند.

## در مغرب اقصی

### دولت ادریسیان

در شمال، مغرب اقصی به دست ادریس بن حسن بن حسن بن علی‌بن ابی‌طالب (ع) تشکیل گردید (۱۷۲ ه.ق/ ۷۸۸م) و حکومت ایشان بار اول تا سال (۳۰۵ه.ق/۹۱۷م) ادامه یافت. در این سال که پایان نخستین مرحله از تاریخ این دولت بود، مصالةبن حبوس، تابع فاطمیان، برآنان چیرگی و حکمروایی یافت و فاس را از سال ۳۰۵ تا ۳۰۹ ه.ق/ ۹۱۷م تا ۹۲۱م در اشغال گرفت. بااینهمه حسن بن محمد بن قاسم حجام توانست دولت ادریسیان را نزدیک فاس، در منطقهٔ کوچکی از قلمرو نخستین آن اعاده کند (۳۱۰ ه.ق/ ۹۲۲م). این دولت تا هنگام نزاع میان هواداران فاطمیان در مغرب میانه و امویان اندلس پایدار بود. و در این هنگام منصور محمدبن ابی‌عامر، آخرین امیر آنان راکه حسن بن کنون نام داشت بکشت. (۳۴۳ ه.ق/ ۹۵۴م). شهر فاس، پایتخت این دولت و مایهٔ فخر و مباهات آن، در سال ۱۹۲ ه.ق/ ۸۰۷م به دست امیرادریس (دوم) بن ادریس ساخته شد. مسجد جامع قرویین نیز به سال ۲۴۳ ه.ق/ ۸۵۷م، در عصر پنجمین امیر ایشان، یحیی (اول) بن محمدبن ادریس بن ادریس، برپا گردید.

### دولت اغلبیان

ابراهیم بن اغلب بن سالم بن عقال تمیمی آن را در سال ۱۸۴ ه.ق/ ۸۰۰م در ولایت افریقیه بنیاد نهاد. دولت ایشان تاسال ۲۹۶ ه.ق/ ۹۰۹م پایدار ماند. در این سال فاطمیان آن را از میان برده، خود جانشین آن شدند و قلمرو خویش را در مغرب میانه گسترش دادند. همین دولت بود که صقلیه (سیسیل) را در آغاز سال ۲۱۲ ه.ق/ ۸۲۷م در زمان زیادةالله‌بن اغلب، سومین امیراغلبی، گشود. امافتح صقلیه تنهادر زمان ابراهیم بن احمد (دوم) (۲۶۱ – ۲۸۹ ه.ق/۸۷۵ – ۹۰۲م)، نهمین امیر اغلبی، کامل شد. هم اوست که از دریاگذشت و به قلوریه (کالابریا) رفت و به جنوب ایتالیا تاگشنته لشگر کشید. در عصر اغلبیان، چنانکه در نقشهٔ مربوط به صقلیه به روشنی دیده می‌شود، فعالیتهای نظامی مسلمانان در سواحل ایتالیا و جزیره‌های میانهٔ دریای مدیترانه ادامه یافت.

جزایر مالطه (مالت) را مسلمانان نخستین بار، به گفتهٔ ابن‌اثیر، در سال ۲۲۱ ه.ق/ ۸۳۶م و در زمان ابراهیم بن احمد گشودند. اما فتح حقیقی آنجاکه اثری از خود به جای گذاشت، در سال ۲۵۵ ه.ق/ ۸۶۹م بود. مسلمانان در جزیره حضور ثابت و پایداری نداشتند، اما در هر حال جزیره مدت های طولانی مطیع آنان بود. نورمن‌ها در ۴۸۳ ه.ق/ ۱۰۹۰م

به سلطهٔ سیاسی مسلمانان برآن پایان دادند. اما مسلمانان همچنان درآن آزادانه می‌زیستند تا آنکه دولت نورمن‌ها ناتوان شد و شهسواران (شوالیه‌ها) قدیس یوحنا، که ترکان عثمانی آنان را از رودس بیرون رانده بودند، در سال ۸۵۳ه. ق/ ۱۴۴۹م بر آن مستولی گردیدند و تا ۱۷۸۹م آن را در دست داشتند. در این سال ناپلئون بُناپارت در سرراه خود به مصر، آن را از چنگ ایشان درآورد. سپس جزیره در سدهٔ نوزدهم میلادی مستعمره بریتانیا شد.

### دولت رستمیان در تاهرت

این دولت به سال ۱۶۴ ه.ق/ ۷۸۰م در باختر رودشلف در مغرب میانه، بیرون از قلمرو دولت عباسیان بنیاد نهاده شد. پایه گذار آن عبدالرحمن بن رستم، پایتخت آن تاهرت را بردامنهٔ کوهی در شمال یکی از شهرهای بربر که به همین نام معروف بود، پی‌افکند. رستمیان، خارجی مذهب و از شاخهٔ اباضی آن بودند.

رستمیان بر خاور مغرب میانه با تسلط کامل حکم می‌راندند. اما باختر مغرب میانه (استان وهران و تلمسان) بیرون از قلمرو حاکمیت آنان بود. بربرهای نفوسه و هم‌پیمانانشان از قبیله‌های چادرنشین جبل نفوسه واقع در جنوب طرابلس برهمان مذهب بودند، و حتی نخستین داعیان خارجی اباضیه در مغرب و امامان ایشان از قبیل حکم‌بن‌سعید و ابوالخطاب سمع‌بن عبدالاعلی معافری و ابوحاتم ملزوزی نخست در جبل نفوسه بودند و تنها پس از شکست در برابر محمدبن اشعث، سردار عباسی، در نزدیکی قیروان،آن جا را ترک گفتند. رهبرایشان عبدالرحمن بن رستم باگروه بزرگی از آنان به‌مغرب میانه گریخت و امامت تاهرت را بنیاد نهاد. با اینهمه، اباضیان همچنان درجبل نفوسه ماندند و از قدرت و شیوخ خود پاسداری کردند. قلمرو حاکمیت خوارج اباضی، صحرایی را که میان جبل نفوسه در جنوب طرابلس و مغرب میانه قرار داشت دربرمی‌گرفت. همهٔ این اباضیان، برغم اختلافاتی که با هم داشتند، دولت واحدی را تشکیل می‌دادند، اما حاکمیت اباضیان جبل نفوسه منحصراً در دستِ شیوخ آن ناحیه بود و اینان گاه برامامان اباضیه تاهرت می‌شوریدند. حاکمیت شیوخ اباضیان جبل نفوسه تاسال ۳۱۱ ه. ق/ ۹۲۳م، که علی‌بن سلمان، داعی فاطمی، برآن مستولی گردید،پایدار بود، گرچه اباضیان تاهرت درسال ۲۹۶ ه. ق/ ۹۰۹م به دست ابوعبدالله داعی شیعی که دولت فاطمی را در افریقیه تشکیل داد، از میان رفت. دولت فاطمی در ۲۹۶ه. ق/ ۹۰۹م چهار دولت از نخستین دولتهای مغرب، اغلبیان، رستمیان، بنی‌مدرار، ادریسیان، را ازمیان برد. دولت‌های بنی‌مدرار و ادریسیان پس از آن بار دیگر تشکیل شدند. اما، چنانکه گفتیم، در قلمروی کوچکتر.

### امیرنشینهای حسنی در باختر مغرب میانه

در همان زمان که‌ادریس‌بن‌عبدالله‌بن‌حسن‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) به مغرب اقصی مهاجرت کرد، برادر دیگر او سلیمان‌بن عبدالله‌بن حسن، احتمالاً همراه برادرانی دیگر، به خاور مغرب میانه (استان تلمسان) مهاجرت نمودند و در برخی نواحی آن فرود آمدند. و مردم آن سامان به احترام تبارشریفشان از آنان به گرمی استقبال کردند. آنان دولت‌های کوچکی در تلمسان و جراوه و جرآن بنیاد نهادند. این امیرنشین‌های حسنی همگی هم پیمان عموزادگان خود، ادریسیان، بودند و اگرچه هیچیک نتوانستند به قدرت و شوکتی که ادریسیان از آن برخوردار بودند دست یابند، خود امارات‌هایی درخشان بودند که در نشر اسلام و ترویج زبان عربی و گسترش تمدن عربی و اسلامی در این نواحی تأثیری ژرف داشتند.

### امیرنشین نکور در بخشی از شمال مغرب اقصی

دولت سنی کوچکی بود که به دست یکی از فاتحان مسلمان عرب، به نام صالح بن منصور حمیری، در سال ۹۶ه. ق/ ۷۱۴م در شمال مغرب اقصی بنیاد نهاده شد و تا سدهٔ پنجم هجری / یازدهم میلادی، که مرابطان آن را از میان بردند، وجود داشت. این امیرنشین در بخش عمده‌ای از تاریخ خود هم پیمان دولت بنی‌امیهٔ اندلس و متکی برآن بود.

## نقشهٔ ۸۳
## دولت فاطمی در افریقیه و مغرب

**(ربیع الثانی ۲۹۷ ـ رمضان ۳۶۲ ه ق/دسامبر ۹۰۹ - ژوئن ۹۷۳م)**

دولت فاطمی در مغرب هنگامی به وجود آمد که ابوعبدالله شیعی داعی فاطمیان، در جمادی الثانی ۲۹۶ ه. ق/ فوریه ۹۰۹ از تارزوت نزدیک بجایه در استان قبایل کنونی در مغرب میانه، وارد قیروان گردید. ابوعبدالله شیعی قیروان را به صورت دژ و اردوگاهی برای تهیه وتدارک نیروهای نظامی لازم به قصد نابودی دولت اغلبیان در افریقیه و تشکیل دولت فاطمی به جای آن درآورده بود. اما تولد این دولت تنها در چهارم ربیع‌الثانی ۲۹۷ ه. ق / ۲۲ دسامبر ۹۰۹ به روشنی صورت واقعیت به خود گرفت، و این زمانی بود که عبیدالله مهدی نخستین خلیفه فاطمی در رأس نیروهای کتامی مغرب، که ابوعبدالله شیعی برای تشکیل دولت و خدمت به آن بسیج کرده بود، وارد قیروان گردید.

دولت فاطمی شیعهٔ اسماعیلی بود و خلفای آن که به حضرت حسین بن علی بن ابی طالب (ع) منتسب بودند، از نوادگان اسماعیل بن جعفرصادق (ع) شمرده می‌شدند و به اسماعیلیان اثنی‌عشری[1] معروف بودند، گرچه دربارهٔ صحت نسب آنان در میان مورخان اختلاف است. دولت جدید سازمان گسترده‌ای برای تبلیغ مذهب شیعهٔ اسماعیلی ایجاد کرده بود. اهالی افریقیه که تحت زعامت فقهای خود، به شدت به مذهب

---

۱) از آنجهت که اسماعیلیان هفت امام قائل‌اند و هر امام را ۱۲ حجت است. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

سنی مالکی تعصب می‌ورزیدند، سخت از فاطمیان بیزار بودند. عبیدالله مهدی از همان ابتدای کار دریافت که افریقیه هرگز گاهواره‌ای آسوده برای دولت فاطمیان اسماعیلی نخواهد بود. در زمان او مبارزه‌ای طولانی بین سنیان مالکی و شیعیان اسماعیلی در افریقیه آغاز شد که به بیرون رفتن خلافت فاطمی از مغرب و انتقال آن به مصر انجامید. دولت ایشان در رمضان ۳۶۲ هـ. ق / ژوئن ۹۷۳م در هفدهمین سال از خلافت المعزالدین الله ابو تمیم که چهارمین خلیفهٔ فاطمی شمرده می‌شود، در قاهره تشکیل شد. معز کمتر از سه سال در مصر زیست، سپس پسرش العزیز بالله ابومنصور نزار در ۵ ربیع‌الثانی ۳۶۵ هـ. ق / دسامبر ۹۷۵م جانشین اوشد. لیکن دولت فاطمی در مصر عصر نوینی را آغاز کرد که از هرنظر بادورهٔ حاکمیت آن در افریقیه تفاوت داشت. عمر دولت فاطمی در افریقیه قریب ۶۵ سال بود که سراسر به نابسامانی و آشفتگی و بحران گذشت.

درآن دوره فاطمیان کوشیدند منطقهٔ نفوذ خود را در مغرب گسترش دهند، به این امید که از تنگناهایی که در افریقیه به آن دچار شده بودند رهایی یابند، به ویژه که حرص فراوانی هم به مال اندوزی داشتند و افریقیه سرزمین کوچکی با ثروت محدود بود. فاطمیان قبیله‌های بزرگی از بربرها را در اختیار داشتند که همواره آمادهٔ چپاول و کسب غنایم و سلطه جویی بودند. در شرق منازل کتامه که قبیله‌ای بزرگ با تیره‌ها و طوایف بسیاربود، قبایل صنهاجهٔ مغرب میانه مسکن داشتند که پرشمارتر از کتامه بود. عبیدالله مهدی، یکی از بزرگترین رهبران ایشان به نام مصالةبن حبوس را برکشیدو بردیگر نواحی مغرب میانه مسلط ساخت. در این نواحی قبایل زُناته، که اغلب از مغراوه و بنی یفرن بودند، سکنی داشتند. صنهاجیان برآنان تاختند و ایشان را به مغرب راندند. زناتیان درآن رنج و آزار، دست یاری بسوی امویان اندلس دراز کردند. مصالةبن حبوس و همراهان صنهاجیش به مغرب میانه رسیدند و بر ادریسیان چیره شدند و به فاس آمدند. آنگاه مصاله مردی از یاران خود به نام موسی‌بن‌ابی‌العافیه را به ولایت آن گماشت. از سوی دیگر نیروهای امدادی امویان اندلس برای یاری ادریسیان و بنی خزر زُناتی از راه رسیدند و مغرب یکسره در آتشی که نتیجهٔ چشمداشتهای فاطمیان بود فرو رفت.

آشفتگی و هرج و مرج در تمام دورهٔ حاکمیت فاطمیان در مغرب ادامه داشت. فاطمیان پس از آنکه شورش ابویزید مخلدبن کیداد خارجی راکه چیزی نمانده بود دولت ایشان را در اواخر خلافت ابوطاهر اسماعیل منصور، سومین خلیفه فاطمی(۱۳ شوال ۳۳۴ - اول ذیقعدهٔ ۳۴۱ هـ. ق / مه ۹۴۶ - مارس ۹۵۳ م)، براندازد، فرونشاندند، چشم طمع به جانب مصر افکندند. ناتوانی دولت اخشیدی نیز آنان را به این کار ترغیب کرد. المعزّالدین‌الله، چهارمین خلیفهٔ فاطمی (حکومت در مغرب از اول ذیقعدهٔ ۳۴۱ تا شعبان ۳۶۲ هـ. ق / مارس ۹۵۳ - مه ۹۷۳م) به این کار همت گماشت و در این دوره همهٔ نیروی خود را برای استیلا بر مصر متمرکز ساخت و سرانجام نیز به دست سردار خود، جوهر صقلی، به این هدف دست یافت. معزّ، پیش از آنکه قیروان را به سوی مصر ترک کند، بلکین بن زیری بن مناد صنهاجی، بزرگترین رهبر صنهاجه در مغرب میانه را جانشین خود در حکومت مغرب ساخت و اورا یوسف نامید و به وی کنیهٔ ابوالفتوح داد. بدینسان «دولت بنی زیری بن منادد» در افریقیه و مغرب میانه تشکیل شد که نخست مطیع فاطمیان بود و سپس از آنان مستقل گردید، و آنگاه دورهٔ حکومت فاطمیان در افریقیه و مغرب که سراسر به آشفتگی و پریشانی و جنگ و هرج و مرج گذشت به پایان رسید.

## نقشهٔ ۸۴

## مغرب از زمان انتقال فاطمیان به مصر تا ظهور دولت مرابطان

### (۳۶۲-۴۵۰ هـ ق / ۹۷۳-۱۰۵۸ م)

این دوره، که حدود ۸۵ سال به درازا می‌کشد، از پیچیده‌ترین دوره‌های تاریخ مغرب شمرده می‌شود و از پرآشوبترین و پرحادثه‌ترین آنهاست. این دوره شاهد ظهور دولت بلکین بن زیری‌بن منادصنهاجی بود که نخستین دولت اسلامی است که بربرهاپس از گرویدن به فرهنگ عربی و اسلامی بنیاد نهادند. این دولت دولتی قبیله‌ای بود که همّ خود را صرف جنگ با زناته و نبرد با نیروهای امویان اندلس در مغرب اقصی می‌کرد و حاکمیتش بر مغرب میانه یابخش‌هایی از آن از ۳۶۲ تا ۵۴۲ هـ. ق / ۳۷۳ تا ۱۱۴۷ م ادامه داشت. از سال ۴۴۲ هـ. ق / ۱۰۵۰ م سرازیر شدن اعراب بنی‌هلال بن عامربن صعصعه به همراه بنی سلیم بن منصور از مصر به مغرب آغاز گردید. آنان دو دولت بنی‌زیری را از میان بردند و امیرانشان را، نخست در شهر المهدیه در کرانهٔ دریا و سپس در پایتخت داخلی ایشان آشیر، به محاصره درآوردند. آشیر شهری بود واقع برکوههای اوراس و امیران مزبور چون عرصه را برخود تنگ دیدند درآن پناه گرفتند. عموزادگان ایشان بنی‌حمادبن یوسف (بلکین) بن زیری از سال ۴۱۹ هـ. ق / ۱۰۲۸ م خود را مستقل ساخته و در دژ نفوذ ناپذیر خویش، دژبنی حماد، پناه گرفته بودند. این دولت درزمان ششمین امیرخود، ناصربن علناس (۴۸۱ - ۴۹۸ هـ. ق / ۱۰۸۸ - ۱۱۰۴م) به اوج قدرت خویش رسید. این مرد پس از مبارزه‌ای سخت با بنی‌هلال از یک سو و نورمن‌ها از سوی دیگر، توانست گوشهٔ کوچکی از خاک افریقیه را حفظ کند و این همهٔ آن چیزی بود که در دست دوشاخه از بازماندگان دولت بنی حماد در مغرب میانه باقی‌ماند. سرانجام فاطمیان بقایای این دولت را در زمان عزیزبن منصور، نوادهٔ ناصربن علناس، ازمیان بردند(۵۴۷ هـ. ق / ۱۱۵۲م). اما المهدیه همچنان دردست نورمن‌ها باقی ماند تا آنکه نیروهای عبدالمؤمن بن علی نخستین خلیفهٔ موحدان آن را در سال ۵۵۵ هـ. ق / ۱۱۶۰م باز پس گرفتند.

این رویدادها را در نقشهٔ حاضر با سه تصویر نشان داده‌ایم:

**الف)** تصویر اصلی است ووضعیت عمومی سراسر مغرب را در این دوره، همچنانکه درشرح آن آمده است، نشان می‌دهد.

**ب)** تصویری که قلب دو دولت بنی‌زیری صنهاجی در کوههای اوراس را با استانها و پایتختهایشان، آشیرودژبنی‌حماد، نشان می‌دهد.

**ج)** سمت‌های مهاجرت بنی‌هلال موسوم به "تغریبه" از مصر به برقه و سپس طرابلس و سرزمین افریقیه به همراهی گروه‌هایی از بنی سلیم بن منصور. جهت حرکت بنی‌هلال به درون قلمرو دو دولت بنی‌زیری و سواحل آنها و سرانجام محاصرهٔ امیران ایشان در بخش کوچکی از ساحل مغرب را با نشانه‌هایی تصویر کرده‌ایم. آنگاه جهت حرکت ایشان را به مغرب میانه، درزمانی که موحدان باب مهاجرت را به آن سامان گشودند، نشان داده‌ایم، چراکه آنان نقشی مهم در تاریخ این سرزمین از اواخر دولت موحدان تاظهور دولت سعدیان داشتند. این اعراب هلالی، زناتیان رابه سوی باختر راندند و آنان در همانجا سکونت اختیار کردند. مهاجرت‌های ایشان را با رنگی خاص نشان داده‌ایم.

# نقشهٔ ۸۵

## فتح صقلّیه (سیسیل) به دست مسلمانان و لشکرکشی آنان در جنوب ایتالیا

این یکی از دو نقشه‌ای است که به صقلیه اسلامی و فعالیت نظامی مسلّمانان در حوضه میانی دریای مدیترانه اختصاص یافته است و به تفصیل مراحل فتح صقلیه را به دست مسلمانان نشان می‌دهد. این فتح به دست اسدبن فرات، درزمان زیادةالله بن اغلب سومین امیراغلبی آغاز شد (۲۱۲ هـ.ق/ ۸۲۷) و به دست ابراهیم بن احمد نهمین امیراغلبی (۲۶۱ - ۲۸۹ هـ.ق/ ۸۷۵ - ۹۰۲م) پایان یافت. بعلاوه لشکرکشی‌های امیراخیر در جنوب ایتالیا و محاصرهٔ کشنته به دست او ومرگ وی در این محاصره نیز در این نقشه آمده است.

در گوشهٔ چپ این نقشه مهم‌ترین لشکر کشی های مسلمانان از صقلیه به ایتالیا، از حمله حمله به روم و ورود به آن در صفر ۲۳۲ هـ.ق/ ۲۲ اوت ۸۴۶م، در زمان ابوالعباس محمد بن ابی عقال اغلب سعدی، چهارمین امیر خاندان اغلبی (ربیع الثانی ۲۲۶ هـ.ق - محرم ۲۴۲ هـ.ق/ ژانویه ۸۴۱- مه ۸۵۶)، و فتح مالطه (مالت) را ترسیم کرده‌ایم.

# نقشهٔ ۸۶

## سرزمین افریقیه و جزیرهٔ صقلّیه (سیسیل) و ایتالیا موقعیتهای جغرافیایی و تاریخی در سده‌های میانه

آن را از اطلس های تاریخی ایتالیا اقتباس کرده و درآن نام‌های عربی جاهایی راکه تازیان نام عربی برآن ها نهاده‌اند نگاشته‌ایم. این نقشه مورد نیاز مورخان غیرعرب خواهد بود. همچنین نقشه‌ای مفصل از شهر بلرم (پالرمو) در عصر اسلامی یافته‌ایم که آن را آورده و اعلام آن را نوشته‌ایم.

# نقشه ۸۷

## مغرب و اندلس در عصر مرابطان

## (۴۴۸-۵۴۱ هـ ق / ۱۰۵۶-۱۱۴۶ م)

دولت مرابطان در سدهٔ پنجم هجری / یازدهم میلادی بیرون از محدودهٔ مغرب اسلامی، یعنی در جنوب وادی درعه در صحرا، حدفاصل میان مغرب اقصی و حوضهٔ سنگال که ابتدای نواحی مدارگانی افریقااست به وجود آمد، اماقبایلی که آن را به وجود آوردند مغربی بودند. یعنی قبایل صنهاجه یا نسل دوم صنهاجه که مهم ترینشان جداله مسّوفه، لمتونه، تارجا، جزوله و بنی وارث بودند. این قبایل نخست تا شمال گسترده بودند و ایالت تافللت و مرکز آن سجلماسه در اشغال آنان بود. هنگامیکه زنّاتیان حاکمیت خود را برمغرب میانه گسترش دادند صنهاجیان به جنوب رانده شدند و در صحرا به محاصرهٔ زناته از شمال و قبایل سیاه پوست حوضه سنگال از جنوب درآمدند و خطر نابودی آنان را تهدید کرد.

اینها، شرایط و احوالی بود که قبایل صنهاجهٔ صحرا را به حرکت برای رهایی از این وضع برانگیخت. در اوایل سدهٔ پنجم هجری / یازدهم میلادی قبیلهٔ جداله در رأس قبایل مزبور بود و رهبری آن با یحیی بن عمربن ابراهیم بن ترغوت جدالی بود. این مرد در سال ۴۲۷ هـ.ق/ ۱۰۳۶م رهسپار حج شد و در بازگشت از شهر فاس گذشت و با فقیه ابوعمران فاسی ورفجومی دیدار کرد و از او خواست که یکی از شاگردانش را همراه وی گسیل دارد تا فقیه ایشان شود و امور دینی قبایل راسرو سامان دهد، به امید آنکه با این کار راهی برای بیرون آوردن قبایل صنهاجه از موقعیت دشواری‌که در آن گرفتار آمده بودند، یافته شود و از این رهگذر اختلافات قبیله‌ای میان آنهاکه صنهاجه را هرچه بیشتر ناتوان می‌ساخت از میان برود. این کاربه عهدهٔ عبدالله بن یاسین جزولی گذاشته شد.

چون عبدالله بن یاسین به زیستگاه صنهاجیان رسید، به کسوت مبلّغی فعال و اندیشمندی سیاسی درآمد. وی که از اندلس دیدن کرده و اوضاع غم انگیز عصر ملوک الطوایفی را درآن سامان دیده بود، مغرب

اقصی رااز شمال تا جنوب درنوردید و خودکامگی زناتیان را نسبت به صنهاجیان به چشم دید. پس در پی برانگیختن صنهاجیان برآمد، صفوفشان را یکپارچه ساخت و آنان را برای چیرگی برزناته بسیج کرد. آنگاه دردیار جداله سکونت گزید و شروع به آموزش اصول اسلام به ایشان کرد. اماکاری از پیش نبرد، پس نزد لمتونه رفت. نسب یحیی بن عمربه ترغوت، نیای لمتونیان می‌رسید. یحیی کارهای عبدالله بن یاسین را پسندید و او را در ایجاد جنبشی دینی یاری داد. عبدالله جماعتی به نام مرابطان تشکیل داد و آنان را برای مبارزه در راه خدا سازمان داد. چون یحیی بن عمر درگذشت (۴۴۷ هـ.ق) و برادرش ابوبکر بن عمر جانشین وی شد، عبدالله بن یاسین اورا یاری داد و خود با هزار تن از جوانان صنهاجی به جزیره‌ای نزدیک کرانهٔ اقیانوس درآمد و با تکمیل آموزش دینی و اخلاقی آنان، هسته‌ای از نیروهای رزمنده را به وجود آورد. سپس بااین نیرو حرکت کرد و درآن حال، گروههای بیشماری از مرابطان لمتونی به ایشان پیوستند، و آنگاه همه، تحت فرمان ابوبکربن عمر روی به جهاد آوردند و با پیروزی برزناتیان و سیاهان، نیروهایی راکه صنهاجه را از شمال و جنوب در محاصره گرفته بود شکست دادند و بدینسان راه توسعه را از شمال و جنوب در برابر صنهاجه گشودند. ابوبکربن عمر در کنار عبدالله بن یاسین بود و به همان شیوه عمل می‌کرد تا آنکه عبدالله در یکی از نبردها کشته شد و ابوبکر، متکی بر لمتونیان، به تنهایی رهبری حرکت را در دست گرفت. پسر عم او یوسف بن تاشفین نیز به وی یاری می‌داد.

درسال ۴۶۱ هـ.ق/ ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ م مرابطان برزناته پیروز شده و دست آنان را از حکومت ایالت تافللت و پایتخت آن سجلماسه کوتاه‌کرده بودند، پس از آن نیز بردرهٔ رود تانسفیت و دشت گسترده‌ای که رود درآن جریان داشت مستولی گردیدند. در اینجا ابوبکر عمر شروع به پی‌ریزی پایتخت سیاسی و نظامی دولت جدید خود کرد و اینگونه، در سال ۴۶۱ هـ.ق/ ۱۰۶۹م شهر مراکش بنیاد نهاده‌شد. در حالی‌که ابوبکر شاهد بنای شهر مراکش بود به وی خبر رسیدکه جنگی میان لمتونه و جداله در صحرا درگرفته است، پس ریاست را به پسر عم خود یوسف بن تاشفین سپرد و خود به صحرا شتافت. اما چون بازگشت نتوانست ریاست را بازپس گیرد و یوسف‌بن‌تاشفین به توصیهٔ همسرش زینب نفزاوی، دختر اسحاق توانست او را قانع سازدکه به صحرا بازگردد و به جهاد ادامه دهد. بدینسان ریاست درخانوادهٔ یوسف‌بن‌تاشفین لمتونی ماند. او که رهبری کوشا و توانا و باهوش ودارای ایمان ژرف بود، نهضت مرابطان را از این زمان به بعد رهبری کرد و چنان ساخت که آن نهضت بتواند نخست، دولت بزرگ مرابطی در مغرب بنیاد نهد و سپس بقایای اندلس اسلامی را نجات دهد.

این نقشه مراحل تشکیل دولت مرابطان را در مغرب و اندلس نشان می‌دهد و مهم‌ترین جنگ‌های ایشان را در اندلس تا زمان مرگ علی‌بن یوسف‌بن تاشفین که دولتش اوج مرابطان بود، تصویر می‌کند.

مرابطان نخستین بار در سال ۴۷۸ هـ.ق/ ۱۰۸۶م برای نجات اندلس به آن وارد شدند و نخستین پیروزی خود را بر آلفونسوی ششم پادشاه قشتاله در نبرد زلاقه، نزدیک بطلیموس، به دست آوردند (۱۲ رجب ۴۷۹ هـ.ق/۲۳ اکتبر ۱۰۸۶ م).

یوسف بن تاشفین در سومین لشکر کشی خود به اندلس، ملوک الطوایف را، به استثنای امیران سرقسطه، برانداخت و بدینسان عصر ملوک الطوائف به سررسید و آنچه در اندلس برای مسلمانان باقی مانده بود، خودبخشی از قلمرو مرابطان گردید. مرابطان به یمن کوشش های عظیمی که در جهاد به خرج دادند، و پیروزی های بزرگی که به دست آوردند و زیان هایی که متحمل شدند توانستند از میراث اندلس اسلامی پاسداری کنند. همچنین فداکاری‌هایی که ایشان در اندلس بروز دادند خود از بزرگترین علل غلبه و پیروزی موحدان مصمودی بود.

# نقشهٔ ۸۸

## مغرب و اندلس در عصر موحدان

### (۵۲۴-۶۶۸ هـ ق/ ۱۱۳۰-۱۲۶۹م)

تاریخی که ماآن را سرآغاز عصر موحدان تعیین کرده‌ایم درواقع تاریخ وفات محمدبن تومرت و اعلام عبدالمؤمن بن علی به عنوان جانشین و وارث اوست . اما نهضت موحدان خود سالها پیش از آن به دست محمدبن تومرت آغاز شده بود و می‌توان گفت که این حرکت پس از آن شکل گرفت که محمدبن تومرت در بازگشت از سفر علمی خود به مشرق، به بجایه رفت و با تشکیل دسته‌ای از اصحاب خویش، از شهر بیرون آمد. چندی بعد عبدالمؤمن بن علی کومی را در نزدیکی تلمسان ملاقات کرد (حدود ۵۱۰ هـ.ق/ ۱۱۱۶م) و اندکی بعد می‌بینیم که وی سرزمین مغرب را از دورترین نقطه شمالی تا جنوب در می‌نوردد و در همه حال، مریدان، و در رأس آنان عبدالمؤمن بن علی، گرد او را فرا گرفته‌اند. عبدالمؤمن مدعی بود که امربه معروف و نهی از منکر می‌کند و برآنچه دین ستیزی مرابطان می‌خواند می‌تازد، گرچه می‌دانیم که امیر المسلمین علی بن یوسف بن تاشفین، دومین امیر مرابطان که در زمان او ابن تومرت دعوت خود را آغاز کرد، از نیکوکارترین حاکمان و از پایبندترین ایشان به دین بود. اما محمدبن تومرت در واقع مبلغ و سیاستمداری مصمودی بود که می‌کوشید صفوف قبایل مصموده را یکپارچه سازد و آنان را به رهایی از حاکمیت صنهاجه و چیرگی برآن برانگیخته و به جای آن دولتی مصمودی تشکیل دهد. سرانجام ابن تومرت همراه یاران مصمودیش، به تینملل پناهنده شد . تینملل قریه‌ای بود درمیان منازل قبیلهٔوی، در اغمات (ایجیلیز)، بر سرچشمه‌های وادی نفیس که از کوههای سوس سرازیر می‌شود. درآنجا گروههایی از مصمودیان به سوی او شتافتند. وی آنان را در تشکیلاتی دینی - نظامی سازمان داد و به صورت دسته‌هایی درآورد: نخست اهل الدار، سپس ایت عشره (اهل عشره) و آنگاه ایت خمسین. نیرومندترین قبایل مصموده که

به او پیوستند مَنتاته (اینتی)، هیلانه (ایت ایلان)، هسکوره، هرزجه و هرغه بودند. اقامتگاه ابن تومرت در تینملل بدل به مرکزی بزرگ برای دعوت دینی گردید. چون سازمان دهی مردان وی به پایان رسید، جنگ با مرابطان که دورهٔ ناتوانی و انحطاط خود را در اندلس شروع کرده بودند، آغاز گردید. ابن تومرت در رأس گروه بود و پس از وی عبدالمؤمن بن علی و سپس شیخ ابوحفص هنتاتی قرار داشتند. افراد خاندان عبدالمؤمن به "سید" ملقب بودند، حال آنکه، اعضای خاندان ابوحفص، لقب "شیخ" داشتند. ریاست گروه نیز از این دو خانواده تشکیل می‌شد. اما خانوادهٔ ابن تومرت که همسری نگزیده بود، یا صاحب فرزند نشده بود، "اهل الدار" خوانده می‌شدند و خدمتکاران او نیز در زمره اهل الدار بودند که از جملهٔ ایشان، خادم و تاریخ نگار او ابوبکر صنهاجی ملقب به بیدق است.

محمد بن تومرت پیش از مرگ خود در سال ۵۲۴ هـ. ق/ ۱۱۳۰م، برای عبدالمؤمن بیعت گرفته بود. در این سال موحدان، عبدالمؤمن را به خلافت گماشتند و توسعه طلبی ایشان آغاز شد. عبدالمؤمن از ۵۲۴ تا ۵۵۸ هـ. ق/ ۱۱۳۰ - ۱۱۶۳م حکومت کرد. کاربنای دولت موحدان از چهار مرحله گذشت. این مراحل چنانکه درنقشه نشان داده‌ایم، ازاین قراراست:

**مرحله اول:** استیلا بر مراکش و دشت پهناور آن که درسال ۵۴۰ هـ. ق/ ۱۱۴۵ م به پایان رسید.

**مرحله دوم:** استیلا برشمال مغرب، یعنی حوضهٔ وادی ام‌الربیع و سپس حوضهٔ رقراق (بورِجْرِج) و وادی سبو که فاس و سایر نواحی مغرب تازقاق‌را که‌همان‌تنگه‌جبل‌الطارق‌است‌دربرمی‌گرفت. این مرحله در سال ۵۴۲ هـ. ق/ ۱۱۴۷ م به پایان رسید.

**مرحله سوم:** فتح مغرب میانه که با ورود موحدان به دو شهر تلمسان و الجزیره در سال ۵۴۸ هـ. ق/ ۱۱۵۳ م به پایان رسید.

**مرحله چهارم:** در این مرحله موحدان حاکمیت خود را بر افریقیه گسترش دادند، و از جمله بر خاور استان طرابلس دست یافتند و المهدیه و جزیرهٔ حربه و بقیه سواحل افریقیه را از نورمن‌ها بازپس گرفتند. این مرحله در سال ۵۵۵ هـ. ق/ ۱۱۶۰ م، که به سال پنجگانها (اخماس) معروف است، به پایان رسید و بدینسان موحدان نخستین کسانی بودند که سراسر مغرب عربی، جز برقه و نواحی خاوری آن، تا مرزهای مصر را وحدت بخشیدند.

در این هنگام موحدان وارد اندلس شدند. عبدالمؤمن بن علی نخستین بار در سال ۵۴۶ هـ. ق/ ۱۱۵۱ م وارد اندلس شد. انگیزه شتافتن او به آن سو، استیلای آلنونسوی هفتم پادشاه قشتاله و لیون معروف به "سلیطین" (سلطان کوچک) برالمریه‌بود. مسلمانان شهر را از او پس گرفتند وآنچه را ازاندلس اسلامی به جای مانده بود، یعنی بخش جنوبی آن که از شمال به مجرای وادی آنه و مجرای رودتوریا، یا همان رود بلنسیه محدود می‌شد، دردست گرفتند.

# نقشهٔ ۸۹

## مغرب درعصربنی‌مرین وبنی‌حفص وبنی‌عبدالواد

### ۵۹۲ - ۹۵۷ هـ. ق / ۱۱۹۶ - ۱۵۵۰ م

### ۶۲۵ - ۹۸۱ هـ. ق / ۱۲۲۸ - ۱۵۷۳ م

### ۶۳۳ - ۹۶۲ هـ. ق / ۱۲۳۶ - ۱۵۵۴ م

پس از پیروزی موحدان برقشتاله و لیون در نبرد ارک (Alarcos) (۹ شعبان ۵۹۱ هـ. ق/ ۱۸ ژوئیه ۱۱۹۵م) از شدت فشار مسیحیان براندلس اسلامی کاسته شد و فرصتی پیش آمد تا موحدان به امور افریقیه بپردازند. افریقیه درآن زمان دستخوش تجاوز اعراب بنی هلال بود و بنی غانیه که از مسوّفه بودند نیز برآشفتگی امور می‌افزودند. بنی غانیه شورشیانی از بقایای مرابطین بودند که در جزایر شرقی (جزایربالئار) خود را از موحدان مستقل ساخته و سپس باگذشتن از دریا به افریقیه رفته بودند و در بجایه با اعراب بنی هلال هم‌پیمان شده بودند.

ابویعقوب منصور، سومین خلیفهٔ موحدان و قهرمانان نبرد ارک، اندکی پس از این پیروزی درگذشت و پسرش محمدالناصر جانشین او گردید. وی توجه خود را معطوف به افریقیه و مغرب کرد و برآن شد که ضربه‌ای قاطع بربنی غانیه در جزایر بالئار فرود آورد. پس ناوگانی دریایی به آن سوگسیل داشت و توانست حکومت ایشان را درآن جا ازمیان بردارد(ربیع الاول ۶۰۰ هـ. ق/ دسامبر ۱۲۰۳ م).

دوسال بعد در ۲ ربیع‌الاول سال ۶۰۲هـ. ق/اکتبر ۱۲۰۵ موحدان دو شهر تونس و المهدیه را از بنی غانیه و هم پیمانانشان بنی هلال، بازپس گرفتند. سپس آخرین رهبر بنی غانیه به نام یحیی بن اسحاق میورقی رانزدیک تاجرا درقابس به سختی شکست دادند. بااین شکست، شورش بنی غانیه عملاً به پایان رسید و افریقیه و مغرب میانه باردیگر به اطاعت موحدان درآمد. محمدالناصر بزرگترین فرد این دولت، یعنی ابومحمد عبدالواحد بن ابی حفص، شیخ قبیلهٔ هنتاته را به ولایت افریقیه برگزید و دست او را در آن ولایت بازگذاشت و درواقع با این کاروالی مستقلی براین بخش بزرگ از دولت موحدان گماشت. ابومحمد عبدالواحد کارخود را در افریقیه با پیروزی بزرگی بریحیی بن اسحاق بن غانیهٔ میورقی درتبسّه درایالت زاب آغاز کرد (۲۰ ربیع الاول سال ۶۰۴ هـ. ق/ ۱۵ اکتبر ۱۲۰۷). این پیروزی که پایان فتنهٔ بنی غانیه و اعراب بنی هلال در افریقیه و مغرب میانه بود، پایه‌های حکومت ابومحمد عبدالواحد را در افریقیه استوار ساخت.

**بدین ترتیب دولت موحدان رفته رفته به دو دولت موحدی تقسیم شد:**

حفصیان در افریقیه و موحدان در مغرب اقصی و سایر نقاط مغرب و بقایای سرزمین‌های اسلامی در اندلس. اندکی بعد بقایای بنی غانیه کوشیدند به تلمسان یورش آورند و عملاً وارد آن شدند، اما ابومحمد عبدالواحد توانست آنان را شکست داده بر اردوگاه و اموال و

سازوبرگ ایشان دست یابد، سپس درجبل نفوسه پیروزی دیگری برایـن اتـحاد، کـه دیـرزمانی مـغرب را رنـج مـی‌داد، بـه دست آورد. ابـومحمد عبدالواحد درسال ۶۲۱ هـ.ق/ ۱۲۲۴م درگـذشت و پسـرش ابـوعبداللـه جانشین وی شد. در ربیع‌الثانی سال ۶۲۳ هـ.ق/ آوریـل ۱۲۲۶م ابـوالعـلا ادریس مأمون، نهمین خلیفهٔ موحدان (۶۲۶ - ۶۲۹هـ.ق/ ۱۲۲۹ - ۱۲۳۲م) فرمانی صادرکرد که به موجب آن ابوعبداللـه مـحمدبن عـبدالواحـد بـه ولایت افریقیه منصوب شد و این مقام در خانوادهٔ وی مـوروثی گـردید. پس وی به هـمراهـی دو بـرادرش ابـوزکریایحیی و ابـوعبداللـه لحـیانی رهسپار افریقیه شدند. این تاریخ را می‌توان تاریخ تولد دولت بنی‌حفص در افریقیه شمرد. بنی حفص همانانی هستند کـه تـونس رابـه پـایتختی افریقیه برگزیدند. لیکن نـخستین خـلیفهٔ حـفصی کـه در افـریقیه بـه راه استقلال رفت، ابوزکریا یحیی، برادر ابوعبدالله محمدبن عبدالواحد بود که درسال ۶۲۵ هـ.ق/ ۱۲۲۸م عملاً در افریقیه مسـتقل گـردید و تـا ۶۴۷ هـ.ق/ ۱۲۴۹م در آنجا حکومت کرد و تـوانست بـنیادهای دولت جـدید حفصی را استوار سازد.

دولت حفصیان دیرزیست اما شـوکتی نـاچیز داشت، و ایـن امـر احتمالاً بدین سبب بود که این دولت نه برنیروی نظامی مستقلی اسـتوار بود و نه برپایه‌های معنوی. آنان اصولاً برنیروی اندکی از مصموده و نـیز برسپاهی از اعراب بنی هلال و یا مزدوران بـربر کـه از صـنهاجه و زنّـاته برخاسته بودند، متکی بودند. احتمالاً تواناترین امیرایشان ابوزکریا بود که درسال ۶۲۶هـ.ق/ ۱۲۲۹م استقلال خود را از موحدان اعلام داشت و تاسال ۶۴۷هـ.ق/ ۱۲۴۹م حکومت کرد و حاکمیت خود را برسراسـر افـریقیه و طرابلس گسترش داد چنانکه بـرمنبرهای الجـزیره و تـلمسان و طـنجه و مکناسه به نام او خطبه می‌خواندند، بنی مرین نیز که مدتی بر فاس استیلاء داشتند به نام او خطبه می‌خوانـدند. وی عـنایتی بـه تأسیسات و دانش و فرهنگ داشت. می‌توان گفت کـه حکـومت واقـعی او در افـریقیه بـود و درمغرب میانه و طرابلس حاکمیتی صرفاً اسمی و کوتاه داشت. پس از وی پسرش ابوعبدالله محمدبن ابی زکـریا مـلقب بـه مسـتنصر (۶۴۷ - ۶۷۵ هـ.ق/ ۱۲۴۹ - ۱۲۷۶م) جانشین او گردید. طی هشتمین جنگ صلیبی که نیروهای مسیحی به فرماندهی لویی نهم عـازم تـونس بـودند، سـپاهیان همین حاکم به مقابله بـاآنان بـرخاستند. لویـی در ۱۰ مـحرم ۶۶۹ هـ.ق/ ۱۱اوت ۱۲۷۰م درگذشت و به دنبال این حادثه آوازهٔ اقدامـات مسـتنصر فراگیرشد، آن چنان که درمنبرهای حجاز به نـام او خـطبه مـی‌خوانـدند. بااینهمه نیروهای او بخصوص در دریا اندک بـود. بـه هـمین سـبب وی ناگزیر شد به شارل آنجو امیر صقلّیه و برادر لویی نهم خراج بپردازد، اما مناسبات او با جمهوری های ایتالیاو پادشاهی آراگون حسنه بود. پس از مرگ وی دولتش چندپاره شد و جنگ میان مدعیان تاج و تـخت فـزونی گرفت و حتی برخی از ایشـان دست یـاری بـه سـوی پـادشاهان ارغـون (ارگون) به ویژه پِدروی سوم دراز کردند(۱۲۷۶ - ۱۲۸۵م).

دربخش عمده‌ای از سال‌های باقی مانده از سدهٔ هـفتم هـجری/ سیزدهم میلادی، دولت حفصی به سه بخش تـقسیم شـده بـود: تـونس، بجایه و قسنطینه. اما شانزدهمین امیرحفصی، ابوالعباس احمد دوم ملقب به مستنصر، توانست بر رقیبان خود چیره شود و باردیگر دولت را وحدت بخشد. وی در طول حکومت خـود (۷۷۲ - ۷۹۶ هـ.ق/ ۱۳۷۰ - ۱۳۹۴م) فتنه‌های اعراب را فرونشاند و وحدت و رونق دولت را بدان بـازگردانـد. پس از او پسرش ابوفارس عبدالعزیز مـتوکل (۷۹۶ - ۸۳۷هـ.ق/ ۱۳۹۴ - ۱۴۳۳م) جانشین وی شد و با همان قدرت به حکومت ادامه داد، اما از آن پس دولت باردیگر به چندپارگی دچار آمد و نفوذ اروپـائیان درآن روبـه گسترش نهاد، چنانکه مدعیان تاج و تخت برای غلبه بـریکدیگر از آنـان یاری می‌طلبیدند. فعالیت کشتی‌های جنگی نـیز افـزایش یـافت و غـنایم جنگی این کشتی‌ها بخش مهمی از درآمدهای دولت را تشکیل مـی‌داد و بنادر افریقیه مانند الجزیره و بجایه و تونس لبـریز از اسـیر شـده بـود. از حدود ۱۵۴۰ م شارل پنجم شروع به تدارک سازوبرگ کرد تابه همدستی مدعیان تاج و تخت بربنادر مغرب استیلا یابد و هـنوز سـال ۱۵۵۸م فـرا نرسیده بود که این بنادر اشغال گردید. از سوی دیگر نیز تـرکان عـثمانی رو در روی اسـپانیایی‌ها قـرار گـرفتند و از سـال ۱۵۶۰م تـونس مـیان اسپانیایی‌ها و ترکان عثمانی تقسیم شده بود و هریک از ایـن دو، مـورد تأیید امیری از حفصیان بودند. این امر زمینه‌ای شد برای آنکه در نـهایت ترکان عثمانی الجزیره و تونس و طرابلس را به اشغال خـود درآورنـد و آنها را مبدل بـه ایـالات کـنند (۱۵۸۷م). از آن پس امـیران حـفصی را نـه امیرانی مستقل بلکه نمایندگان سلطان عثمانی می‌شمردند که لقب «دای» داشتند.

## مرینیان، جانشین موحدان در مغرب اقصی

بنی مرین قبیله‌ای از بربرهای زنّاته بودند که نـخست در مـغرب میانه سکونت داشتند، سپس بنی هـلال آنـان را بـه بـاختر رانـدند. آنـان، برخلاف عموزادگان خود بـنی وطـاس، رغـبتی بـه اطـاعت از مـوحدان نداشـتند. پس درامـتداد رود مـولویه بـه جـنوب سـرازیـر شـدند تـا بـه سرچشمه‌های آن دروادی زیز در شمال تافللت و سجلماسه رسـیدند، و درآنجا، با آنکه هم پیمان موحدان بـودند، بـه اسـتقلال زیسـتند. نـیروی بزرگی از آنان درنبرد آلارگس که به پیروزی موحدان برآلفونسوی هشتم پادشاه قشتاله انجامید، شرکت داشت، در این نبرد شیخ ایشـان مـحیوبن حمامه زخمی مهلک برداشت که به مرگ وی انجامید. پسرش عبدالحق که پس از او به ریاست قبیله رسید، رهبری لایق بود که توانست با موافـقت موحدین، افراد قبیلهٔ خود را به نواحی مغرب میانه آورد و تا آجرسیف در کرانهٔ رود مولویه پیش رود.

شکست محمد ناصر، چهارمین خلیفهٔ مـوحدان در نـبرد عـقاب نیروی ایشان را سخت پریشان کرده بود. این نبرد کـه در منابع اروپـایی Las Navas de Tolosa خوانده میشود، در ۱۵ صـفر ۶۰۹ هـ.ق/ ۱۷ ژوئیه ۱۲۱۲م میان جـیان و دژ ربـاح روی داد، ودرآن جـنگجویان زبـدهٔ مصموده و هم‌پیمانان ایشان که از اعراب بنی هلال و بـنی مـرین بـودند، تارومار شدند. دراین هنگام رشید خلیفهٔ موحدان برآن شدکه بنی مرین را

از استان‌هایی که درآنها رخنه کرده بودند بیرون براند. پس سپاهی از موحدان و بنی رباح هلالی رابه سوی ایشان گسیل داشت. در گذرگاه تازا درخاور وادی‌سبو نبردی خونین میان آنان درگرفت که به پیروزی بزرگ مرینیان انجامید. گرچه شیخ‌ایشان، عبدالحق کشته شد و پسرش ابوسعید عثمان به جای او نشست . این پیروزی به بنی مرین امکان داد که به دشت شمال مراکش ووادی سبو وارد شوند. پس از مرگ عثمان، برادرش محمد اول توانست مرکز بنی مرین در شمال مغرب راباز‌پس گیرد. وی برزیان چیره شدو آنان را به استان تلمسان، که مقر دولت ایشان، موسوم به دولت بنی عبدالواد، بود، راند. برادرو جانشین وی، ابویحیی ابوبکربن عبدالحق (۶۴۲ - ۶۵۶هـ. ق/ ۱۲۴۴ - ۱۲۵۸م)، پس از مبارزه‌ای طولانی توانست برمقاومت موحدان فائق آید و وارد فاس و مکناس شود و قلمرو حکومت خود را به کرانهٔ دریا رسانده سلاورباط را به اشغال خوددرآورد، به دست اوبود که دولت بنی مرین و پایتخت آن فاس برپا گردید. درهمین زمان (۶۴۶هـ. ق/ ۱۲۴۸م)خلفای موحدان درنیمهٔ جنوبی مغرب اقصی حکومت می‌کردند و پایتختشان مراکش بود. ابویحیی ابوبکر نخستین امیربزرگ بنی مرین و نخستین سلطان ایشان به شمار می‌رود، گرچه وی درحقیقت چهارمین نفر از شیوخی است که دولت مرینیان را بنیاد نهادند. پس از وی پسرش، ابویوسف یعقوب (۶۵۶ - ۶۸۵هـ. ق/۱۲۵۸ - ۱۲۸۶م) جانشین وی گردید.

باتحکیم پایه‌های دولت مرینی، حاکمیت آنان برسراسر شمال مغرب تا سبته و طنجه گسترش یافت. بدین ترتیب ما، درخاورمغرب میانه و نواحی مغرب اقصی سه دولت می‌بینیم: موحدان درجنوب مغرب و پایتختشان مراکش، بنی مرین درشمال مغرب اقصی و پایتختشان فاس، وبنی عبدالواحد که بنی زیان نیز خوانده می‌شوند، درخاور مغرب میانه و پایتختشان تلمسان. امارت اینان درسال ۶۳۳ هـ. ق/ ۱۲۳۶م به دست امیرابویحیی‌یغمراسن بن زیان آغاز شد،بااینهمه مؤسس حقیقی دولت بنی زیان پسروی ابوسعیدعثمان اول (ذیحجه ۶۸۱ - ذیقعدهٔ ۷۰۳هـ. ق/ مارس ۱۲۸۳ - ژوئن ۱۳۰۴م) بود.

دولت بنی مرین دیرپایید، حکومت ایشان تاسال ۹۷۵ هـ. ق/ ۱۵۵۰م پایدار ماندو تحولاتی رااز سرگذراند. گاه قلمرو حکومت ایشان گسترش می‌یافت و مغرب جنوبی رانیز دربرمی‌گرفت و آنان وارد مراکش می‌شدند و براستان تافللت حکم می‌راندند، اماپس از حکومت ابوالحسن علی بن عثمان دهمین سلطان مرینی (محرم ۷۳۲ - جمادی الثانی ۷۴۹ هـ. ق/اکتبر ۱۳۳۱ - ژوئیه ۱۳۴۸م)، و سپس پسرش، ابوعنان فارس‌المتوکل (جمادی الثانی ۷۴۹ - ذیحجه ۷۵۹ هـ. ق/ ژوئیه ۱۳۴۸ - نوامبر ۱۳۵۸م)، دولت ایشان روبه انحطاط نهاد. زندگی ابوالحسن به ویژه آکنده از فراز و نشیب ها و رویدادهای تلخ بود. سرانجام نیز پسروی ابوعنان به حکومتش پایان داد. حکومت این دوباهم بیش از هرچیز نموداری است از سرشت دولت بنی‌مرین. این دولت، برغم پایتخت زیبایش فاس و تأسیسات عظیم مکناس، حکومتی از بدویان زناته بود که از تشکیلات استوار بهره‌ای نداشت. دخالت مفید و مؤثرشان در اندلس و جهادشان درراه آن به روزگار بنی‌احمر، در تاریخ به یاد مانده است. سلطان ایشان ابوالحسن همان کسی است که درجنگ با نیروهای قشتاله به رهبری نونو گونزالس دلارا (Nuno Gonzalez de Lara) درجنوب قرطبه پیروزی بزرگی به دست آورد. این پیروزی درربیع‌الثانی ۶۸۵هـ. ق/ ۸ سپتامبر ۱۲۸۶م به دست ابویعقوب یوسف‌بن یعقوب (ناصرلدین الله)، ششمین سلطان ایشان حاصل آمد.

اگر ابویحیی ابوبکر عبدالحق مؤسس دولت بنی مرین بود، ابویعقوب یوسف صاحب مجدو شوکت آن گردید، و این حاصل مجاهدتهای عظیم او دراندلس بود. بنی مرین همچنان به جهاد خود دراندلس ادامه می‌دادندتا سرانجام کوشش های آنان با شکست فاحشی درنبرد طریف به پایان رسید. دراین نبرد آلفونسوی یازدهم و هم پیمانهای ارغونی وی برلشگر عظیمی از مسلمانان شامل نیروهای بنی احمر و نیروهایی از بنی وطالس پیروز شدند ( ۲۴ ربیع الثانی ۷۴۰هـ. ق / ۳۰ سپتامبر ۱۳۳۹م). نبرد طریف که در منابع اسپانیایی‌ها (Batalla del Rio. Salado) خوانده می‌شود، واپسین نبرد بزرگ اسلامی در اندلس به شمار می‌رود. درپی آن، اسپانیایی‌ها بر شهر طریف مستولی گردیدند وسپس برجبل‌الطارق دست یافتند و راه کمک رسانی بنی‌مرین و دیگر مغربیان رابه غرناطه قطع کردند.

وبدینسان سرنوشت غرناطه به دست زمان سپرده شد. خود ابوالحسن نیز دیگر به اندلس بازنگشت و بقیهٔ عمر رادرکشمکشی غم انگیز با پسرش ابوعنان فارس سپری کرد و سرانجام نیز ابوعنان پدر رااز‌میان برداشت.

## بنی زیان یابنی عبدالواد درتلمسان و مغرب میانه (۶۳۳ - ۹۶۲هـ. ق/ ۱۲۳۶ - ۱۵۵۴م)

این دومین دولت زناتی است که وارث موحدان در خاور مغرب میانه گردید. بنی عبدالواد که این دولت رابنیاد نهادند هم‌پیمان بنی مرین بودند. آنان در مغرب میانه رخنه کرده و با بنی هلال که برآن نواحی استیلا داشتند از در کشمکش درآمده بودند و چون اعراب بنی هلال آنان را از موطن نخستینشان در سرزمین زاب درجنوب قسنطینه، رانده بودند، آنان به سوی باختر مهاجرت کرده و با موافقت موحدان در حوالی تلمسان سکونت گزیده بودند.

بنیان‌گذار این دولت ابویحیی یغمراسن بن زیّان، رئیس گروه بزرگی از زناته، به نام عبدالواد بود. وی توانست وارد تلمسان شود و آن راپایتخت خود سازد. تلمسان شهری است کهن درخاور وادی مولویه، که در زمان رومیان پوماریا(Pomaria) خوانده می‌شد و بربرها آن را تاجرارت می‌گفتند، اما از زمان یوسف بن تاشفین به نام تلمسان معروف شد. یوسف آن را آباد ساخت و مسجد جامع آن را بنا کرد و برگرد شهر حصاری برآورد و آن را از مراکز دانش و تمدن در مغرب میانه قرار داد. گوتیه (E.F.Gautier)، مورخ و جغرافی‌دان فرانسوی که موقعیت جغرافیایی بی‌مانند تلمسان را بررسی کرده، می‌گوید که این شهر حلقه‌ای

از زنجیرهٔ شاهراهی کهن بوده که آشیر تا المریه و سپس ملیانه و الجزیره امتداد داشته و آنگاه به بندر هنین می‌رفته و از آنجا بـه جـنوب سـرازیـر مـی‌شده وتـلمسان هـمواره مـرکز تـجارتی پـرسود و کـانون دانش ودانشمندان‌بوده‌است.

دولت بنی‌عبدالواد همه چیز خود را مـدیون شـیخ و مـؤسس آن، ابویحیی یغمراسن بود کـه آگـاهانه قـدرت خـانواده و قـبیله خـود را در تلمسان و اطراف آن استوار ساخت و دوستی موحدان را بـه دست آورد. این مـرد قـریب پـنجاه سـال حکـومت کـرد (۶۳۳ - ۶۸۱ هـ. ق/ ۱۲۳۶ - ۱۲۸۲م) و با هوشمندی و زبردستی و شهامتی که در این دورهٔ طولانی از خود نشان داد، توانست دولت خویش را به صورت یکی از نیرومندترین دولت‌های مغرب درآورد. با اینهمه، دولت وی، از آغاز تا پـایان، دولتـی قبیله‌ای بود که پایه‌هایی استوار نداشت. در سالهای طولانی حکومت وی، تلمسان مبدل به یکی از بزرگترین بازارهای مغرب گردید، زیرا مرکزیت و خط‌مشی امیر آن یغمراسن از آن بازاری بـزرگ بـرای تـجارت مـناطق مدارگانی و استوایی افریقا با مغرب ساخته بود و تاجران عـاج، آبـنوس، پوست، برده، ادویه و جز آن به آنجا می‌آمدند. ثروتی که تلمسان از این راه به دست آورد به امیر آن امکان داد تا به معماری و سـاختمان شـهر روی آورد و مساجد و قصرهایی پرشکوه بنا کند. عظیم‌ترین بنایی که یغمراسن برپا کرد حصار تلمسان بود که در پایداری و استحکام مـهمترین حـصار شهری در مغرب شمرده می‌شد.

تاریخ بنی‌عبدالواد پس از وفات یغمراسن در کشمکشی مداوم با بنی‌مرین خلاصه می‌شود. در زمان پسر و جانشین وی، ابوسعید عـثمان اول (ذیحجه ۶۸۱ - ذیقعدهٔ ۷۰۳ هـ. ق/ مـارس ۱۲۸۳ - ژوئـن ۱۳۰۴ م)، بنی‌مرین تلمسان را محاصره کردند و ابو یعقوب یوسف بن یعقوب ناصر مرینی سه بار به شهر حمله برد، اما از تصرف آن ناتوان ماند. پس با تمام نیرو آن را به محاصره درآورد و از آنجا که مصمم بود بر شهر چیره شود، در کنار آن شهری به نام «المحلة المنصورة» با تمامی ساختمان‌ها و بازارها و مساجد و گرمابه‌هایش بنا کرد تـا نـمودی بـاشد از عـزم راسـخ وی بـه تصرف شهر. اما محاصره تا مرگ ابویعقوب ادامه یافت.

جنگ‌های میان دولت‌های چهارگانهٔ مغرب (مـوحدان، مـرینیان، زیانیان، حفصیان) که در سراسر سدهٔ هشتم هجری / چـهاردهم مـیلادی ادامه داشت، جنگهایی بی‌سرانجام بود که به ناتوانی این دولت‌ها، به ویژه بنی‌زیان یا بی‌عبدالواد، منتهی گردید، چنانکه تجارت تـلمسان از رونـق افتاد و جنگ آن را به فرسودگی کشاند و سرانجام نـیز بـنی‌مرین آن را بـه اشغال خود درآوردند (۷۳۸ هـ. ق/ ۱۳۳۷ م) و ویران ساختند، اما بـعد بـه عمران آن پرداختند. مسجد جامع تلمسان در عصر بنی‌مرین، که یک ربع قرن به شهر و مستملکات آن حکم راندند، بـه اوج زیـبایی خـود رسـید، سپس شهر از چنگ ایشان رهایی یافت و به حال گذشته بازگشت و قلمرو حکومت آن، به یاری هلالیان ذودی و بنی معقل بن عبدالله ریـاحی، تـا بجایه در سرزمین حفصیان کشیده شد.

سرانجام در اثناء کشمکش اسپانیایی‌ها و تـرکان عـثمانی بـر سـر مغرب، صلاح ریّس پاشا، والی ترک، وارد تلمسان شـد و آن را جـزیی از ایالت الجزایر قرار داد (۹۶۲ هـ. ق/ ۱۵۵۵ م). بدین‌سان تلمسان و استان آن جزیی از مغرب میانهٔ عثمانی و سپس به عنوان جزیی از الجزایر مستعمرهٔ فرانسه گردید. امروزه تلمسان و استان آن که وهـران و بـندر هـنین را در برمی‌گیرد، با مساجد و مدارس مرابطی و مرینی و زیـانی خـود در مـیان شهرهای الجزایر همچون گوهری گرانبها می‌درخشد.

# نقشه‌های ۹۰، ۹۱، ۹۲

## مغرب اقصی در عصر بنی وطاس

## (۸۳۱ - ۹۵۷ هـ. ق / ۱۴۲۸ - ۱۵۵۰م)

اینان تیره‌ای از بنی مرین بودند که نخست از جانب آنان بـرشمال مغرب اقصی حکومت می‌کردند؛ اما با ناتوان شدن بنی‌مرین، ابـو زکـریا یحیی‌بن زیان وطاسی قدرت خود را گسترش داد و ولیّ امر عبدالحق‌بن ابوسعید عثمان دوم، امیر خردسال مرینی گردید. فرزندان او نیز پس از وی این سرپرستی را ادامه دادند. هنگامی که حکومت بنی‌مرین به‌پایان رسید (۸۷۵ هـ. ق/ ۱۴۷۰م) و قدرت واقعی در شـمال مـغرب اقـصی بـه دست جماعتهای صوفیه افتاد، آنان امیری از نوادگان ادریسیان، یـعنی عـبدالله محمدبن عمران جوطی را به امامت برداشتندو وطـاسیان فـقط صـاحب حکومت ظاهری فاس گردیدند و دیگر عملاًهیچ قدرتی نـداشتند و در حدود ۹۵۷ هـ. ق/ ۱۵۵۰م نیز از صحنه ناپدید شدند و حکـومت مـغرب میانه یکسره به‌دست شرفای سعدی افتاد. وطاسیان در حقیقت خاندانـی حاکم، به معنای دقیق کلمه، نبودند، زیرا دورهٔ ولایت امری ایشان شـاهد بزرگترین تحول در اوضاع سیاسی مغرب اقصی بود، و آن هـمانا انـتقال قدرت واقعی به جماعتهای دینی صوفیه بود که به دست مشایخ بزرگ و مجاهد صوفیه از قبیل شیخ جزولی و جیلانی وابن عروس بنیاد نهاده شده بود. انگیزهٔ این شیوخ در تشکیل آن جماعتها نیز شوری دینی بود کـه در نتیجهٔ افزایش خطرهجوم مسیحیان (پرتغالی و اسـپانیایی) بـه سـواحـل مغرب، سراسر این سرزمین را دربرگرفته بود. اینها مقدماتی بود که زمینهٔ ظهور دولت شرفای سعدی را فراهم آورد. آنان توانستند رهـبری جـهاد برضد دشمن مسیحی رابرعهده گـیرند و بـا ایـستادگی در بـرابـر آنـان و جلوگیری از پیشرویشان، سراسـر مـغرب اقـصی را از ایـن خـطر عـظیم برهانند. با اینهمه، وطاسیان راخـاندانـی مـی‌شمردند کـه عـملاً قــدرت سیاسی در شمـال مغرب اقصی را در فترت میـان انحطاط بقایای موحدان و مرینیان و ظهور نخستین دولت شرفا، یـعنی دولت سـعدیان، دردست داشتند.

# مغرب در عصر سعدیان و سپس علویان (در مغرب اقصی) و عصر ترکان عثمانی در دیگر نقاط مغرب

## شرفای سعدی

در اواخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم هجری / اوایل سدهٔ شانزدهم میلادی تحولی فراگیر و ژرف در سرزمین مغرب روی داد، چه کشمکشهای قبیله‌ای میان زناته و صنهاجه به ناتوانی هر دو گروه انجامید. آخرین نشانه‌های حضور سیاسی زناته را در زمان وطاسیان دیدیم. در این هنگام وطاسیان ناتوان‌تر از آن بودند که بر شهرها حکم برانند یا از آنها در برابر پرتغالیان دفاع کنند. پرتغالیان دست به فعالیتهایی در سواحل مغرب زده و مهم‌ترین مراکز تجاری در ساحل اقیانوس اطلس را اشغال کرده بودند. طنجه و اصیلا و العرائش را در سال ۸۷۶ هـ. ق/ ۱۴۷۱م، یعنی دوسال پس از تصرف بندر آنفا یا دارالبیضاء (۸۷۴ هـ. ق/ ۱۴۶۹م)، اشغال کردند. سپس، به ترتیب، ماسه (۸۹۴ هـ. ق/ ۱۴۸۸م)، اغادیر (Santa Cruzde Cap Guir) (۹۱۱ هـ. ق/۱۵۰۵م)، آسفی (۹۱۴ هـ. ق/ ۱۵۰۸م)، مازغان (۹۲۰ هـ. ق/ ۱۵۱۴م)، آزمور (۹۱۹ هـ. ق/ ۱۵۱۳م) و العجوز (۹۲۵ هـ. ق/۱۵۹۱م) را به اشغال خود درآوردند. آنان دراین نقاط دژهایی نیرومند که مرزبانی (Feitor) خوانده می‌شد برپا می‌کردند. بر هر یک ازآنها نیز فرماندهی نظامی حکم می‌راند که مرزبان (Feitor) نام داشت. آنان به درون مرزها یورش می‌آوردند، مردم را به بند می‌کشیدند، آبادی ها را غارت می‌کردند و زنان را به‌اسارت می‌گرفتند؛ سپس تمامی آنچه را از این راه به دست آورده بودند برای فروش به مردم عرضه می‌کردند و از این راه ثروتی هنگفت به چنگ می‌آوردند. چندی نگذشت که با تحکیم قدرتشان بازارهایی نیز در مجاورت دژها برپا کردند و در آنها به داد و ستدکالا پرداختند. با برخی از تبهکاران شهرها نیز از در دوستی در میّآمدند تا آنان را به خدمت خود در آورند.

این تجاوز پرتغالیان مردم را ترساند، به ویژه هنگامی که آنان بر تارودانت برکرانهٔ رود سوس یورش آوردند و به‌درون مرزها تا حدود مراکش رخنه کردند. اهالی مغرب نیز در جستجوی پیشوایی برآمدند که بتواند آنان را در جنگ بااین مهاجمان رهبری کند. در این حال تعصب دینی که در دل این مردم بیدار شده بود سبب شد که آنان برگرد مشایخ صوفیه به ویژه شیخ ابوعبدالله محمدبن سلیمان جزولی جمع شوند. اصل وی از شاذلیان بود که خود اصحاب ابوالحسن شاذلی بودند. شاذلی نیز خود از شاگردان ابومدین قطبِ صوفیه مغرب بود. جزولی نخستین کسی بود که در برابر پرتغالیان ایستاد. وی صوفیه را از جماعتی بی روح به گروهی جنگجو بدل ساخت و خود به جهاد با مسیحیان پرداخت و بر آنان پیروز گردید، اما چون جمع پیروانش که «مرید» خوانده می‌شدند، روبه افزونی گذاشت، طاسیان از وی هراسناک شدند و او را بکشتند (۸۷۰ هـ. ق/ ۱۴۶۵م). جنازهٔ او را پیروانش در محلی به‌نام افغول در سوس به خاک سپردند. درآن هنگام دیگر جزولیه، در کنار قادریه و تیجانیه، مبدل به بزرگترین طریقت صوفیه در مغرب شده بود.

چون خطر پرتغالیان فزونی گرفت و دامنهٔ یورشهای آنان به حدود مراکش رسید، اهالی سوس در جستجوی رهبری برآمدند که بتواند از آنان در برابر متجاوزان دفاع کند. پس به مشورت با یکی از شیوخ خود پرداختند و او مردی به‌نام عبدالله محمد قائم بامرالله را به آنان نشان داد که از اصلی شریف برخاسته بود و از دیرباز باقوم خود در تارودانت دروادی سوس اقامت داشت. نزداو رفتند و به احترام تبارشریفش، او را به‌ریاست برداشتند. این مرد و خاندانش از ینبع‌النخل در حجاز برخاسته بود و نسب خود را به محمد (النفس الزکیه) بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب(ع) می‌رساند. سلاوی در *الاستقصا* (چاپ بولاق، ج۳، ص۲) گوید: «ایشان، عموزادگان سادات علوی و شرفای فلالی سجلماسه که از آنان سخن خواهیم گفت، هستند و همانند ایشان نسبت خود را به‌محمدبن قاسم یاد شده می‌رسانند». آنان همراه دیگر مهاجران عرب در زمانی که تاریخ آن به روشنی دانسته نیست به حوضهٔ سوس آمده و به دینداری و نیکوکاری مشهور شده بودند، اما برخی از مورخان منکر آنند که لقب «سعدی» ایشان حاکی از شرافت نسبشان باشد و می‌گویند که آنان به بنی سعدبن بکر از طوایف قیس عیلان مضری منسوبند و حلیمهٔ سعدیه دایهٔ حضرت رسول (ص) نیز از ایشان است، اما دولتمردان ایشان خود این نسب شریف را تأیید کرده گفته‌اند که شهرتشان به «سعدی» نیز از آنجاست که مردم به واسطهٔ ایشان به سعادت رسیده‌اند. این رأی که فشتالی، نویسندهٔ تاریخ این سلسله آن را در کتاب *مناهل الصفا* بیان کرده، به نظر ما پذیرفتنی است.

اما آنچه برای ما مهم است این است که مردم با ابوعبدالله محمد قائم بامرالله سعدی بیعت کردند تا در جنگ باپرتغالیان رهبریشان کند. بیعت در محلی به نام تنیسی نزدیک تارودانت انجام گرفت. آنگاه مردم با اشتیاق به یاری وی شتافتند. و بدین ترتیب او توانست پرتغالیان را نخست از اغادیر (۹۴۸ هـ. ق/ ۱۵۴۱م) و سپس ازآسفی و آزمور بیرون براند. پس چون کار وی بالا گرفت، با سپاه خود به مراکش رفت و حاکمان شهر که از هنتاتیان مصموده بودند، با او بیعت کردند. اما چندی نگذشت که ابوعبدالله که به زیدانی نیز ملقب بود، در شهر افغول در سوس که آرامگاه شیخ جزولی را نیز در خود جای داده بود، درگذشت و پسرش ابوالعباس معروف به اعرج به جای او نشست (۹۲۳ هـ. ق/ ۱۵۱۷م) و مراکش را پایتخت دولت جدید خود قرار داد و برادر کوچکترش ابوعبدالله شیخ را جانشین و نمایندهٔ خود در استان سوس قرارداد و برادرش محمد اصغر ملقب به «آمغار» (یعنی رئیس یا فرمانده جنگ) را نیز به‌یاری او گماشت.

جنگ میان سعدیان مراکش و وطاسیان فاس اجتناب ناپذیربود. دراین میان سعدیان توانستد دوستی ابوحسّون سملالی و مریدان بی‌شمارش را به‌دست آورند. وی کسی بود که دولتمردان عثمانی الجزایر

با او مکاتبه می‌کردند تا به نام سلطان عثمانی خطبه بخوانند واو سر، باز می‌زد. احمد اعرج درسال ۹۵۲ هـ. ق/ ۱۵۴۵م فاس را محاصره کرد و در ۹۵۶ هـ. ق/۱۵۴۹م برآن استیلا یافت و سراسر مغرب را به حاکمیت خود درآورد.

در سال ۹۸۱ هـ. ق/ ۱۵۷۳م ابوعبدالله محمد المتوکل قدرت را در دست گرفت. پیشتر عموی او عبدالملک بن احمد أعرج و برادر دیگرش نزد ترکان عثمانی رفته و آنان را در استیلا بر تونس یاری داده بودند. آنان نیز نیرویی در اختیار عبدالملک گذاشتند تا بتواند تاج و تخت مراکش را باز پس ستاند. عبدالملک شخصیتی برجسته و سخت بلند پرواز داشت. اسپانیایی و ایتالیایی را نیک می‌دانست و سرانجام نیز توانست با غلبه بر برادرزاده‌اش محمدالمتوکل، سلطان فاس شود.

در زمان وی سباستین، پادشاه پرتغال، به فکر لشگرکشی به مغرب افتاد و با نیرویی مرکب از حدود بیست هزار سپاهی به آن سو حرکت کرد و اسپانیایی‌ها را نیز به مشارکت در این کار فراخواند. اما آنان سرباز زدند و به او توصیه کردند از این کار دست بردارد. محمدالمتوکل برادرزادهٔ عبدالملک نیز به سباستین پیوسته بود. نیروی پرتغالی در منطقهٔ اصیلا فرود آمد و نبرد دروادی مخازن نزدیک قصرالکبیر درگرفت و شکست در اردوی پادشاه پرتغال و هم پیمانش محمد المتوکل افتاد. عبدالملک پیروز گردید، اما خود که بیمار بود، در همان روز درگذشت و افتخار پیروزی یکسره از آن برادرش احمد، ملقب به ذهبی (۹۸۶ - ۱۰۱۲ هـ. ق/ ۱۵۷۸ - ۱۶۰۳م) گردید که در همان روز خود را سلطان مغرب خواند. در عصر او دولت سعدیان به اوج شوکت خود رسید. احمد همان کسی است که دولت اسلامی صنغای را از میان برد. وی لشگری خونریزاز مزدوران به آن سو گسیل داشت که به تمبکتو درآمدندو آن را ویران کردند. احمد زر بسیار به چنگ آورد و به بذل و بخشش بی‌حساب پرداخت. لقب «ذهبی» او از همین‌جاست. پس از غارت تمبکتو، آسکیا سلطان صنغای به جاو عقب نشست. این حمله در سال ۹۹۹ هـ. ق/ ۱۵۹۰م آغاز شد.

پس از مرگ احمد (منصور) در سال ۱۰۱۲ هـ. ق/ ۱۶۰۳م فرزندانش به‌جان هم افتادند و سلطنت به دو نیم شد: سلطان سعدی در فاس و رقیب اودرمراکش. این دو پارگی به‌انحطاط دولت انجامید. واپسین سلطان ایشان احمد (دوم) عباس بن ابی‌مروان عبدالملک (۱۰۴۶ - ۱۰۶۴ هـ. ق/ ۱۶۳۶ - ۱۶۵۴م) بود و بدترین حادثه در این عصر انحطاط و جنگ داخلی، پیاده شدن اسپانیایی‌ها در ساحل العرائش به بهانهٔ جنگ با «قرصنه»[1] (۱۰۱۹ هـ. ق/ ۱۶۱۰م) و تأسیس پایگاهی نظامی از سوی آنان به‌نام San Miguel de Ultramar بوده که اهالی مغرب آن را المعموره می‌خواندند و امروزه المهدیه خوانده می‌شود.

## عصر حاکمیت طریقتهای صوفیه

در نتیجهٔ جنگهای داخلی میان جانشینان احمد منصور ذهبی، جنوب مغرب (استانهای مراکش، سوس و تا فللت) از قلمرو حاکمیت سلطان مراکش که خود بر سلطان فاس شوریده بود، خارج گردید. در این هنگام جماعتهای صوفیه قدرت یافته و تبدیل به نیروهایی نظامی-سیاسی شده بودند. در استان تافللت شیخی از صوفیه به نام ابوالمحَلّی قیام کرد و قلمرو حکومت خود را از ناحیهٔ سیروه تا تافللت گسترد و ادعای مهدویت کرد (از ۱۰۰۲ هـ. ق/ ۱۵۹۳م) آنگاه وی، با مردان خود که پس از ایجاد پایگاه اسپانیایی‌ها در العرائش بر شور و حمیتشان افزوده شده بود، روبه سوی مراکش آورد. سلطان مولای زیدان (۱۰۱۶ - ۱۰۳۹ هـ. ق/ ۱۶۰۷ - ۱۶۲۹م) نیرویی به مقابلهٔ او فرستاد، اما وی برآن چیره شد. پس سلطان شیخی دیگر از صوفیه به نام یحیی‌بن عبدالله حاحی را به جنگ وی فرستاد که او را درنزدیکی مراکش کشت (۱۰۲۶ هـ. ق/ ۱۶۱۷م). در این هنگام صوفی ساده دلی به نام ابوالحسن سملالی، مشهور به ابوحسون، (ابوالحسن علی محمد بن محمد بن ولی صالح ابوالعباس احمد بن موسی سملالی)، که از ماسه برخاسته بود، قیام کرد و به یاری گروههای بزرگی که به او پیوستند برسجلماسه استیلا یافت و شبه امارتی از صوفیه بنیاد نهاد که تا هنگامی که علویان فلالی آن را از میان بردند، پایدار ماند.

اما در شمال این سرزمین سه نیرو ظهور کرده و حکومت را میان خود تقسیم کردند: گروهی از اعراب اندلس که از آن سامان مهاجرت کرده وکنار ساحل در منطقهٔ رباطِ ابوحسون سملالی اقامت گزیدند. ابوحسون که صوفیان بربر را از اراضی جزوله و کوههای آن درمنطقه سوس به سوی خود جلب کرده بود، به جانب تارودانت و توابع آن پیش رفت و برآن چیره شد، سپس بر تافللت دست یافت و دامنهٔ حکومت خود را تاوادی درعه کشید. در این هنگام جنگهایی طولانی میان او وامیری از شرفا به نام مولی محمد بن شریف درگرفت افراد زاویهٔ بوحسون تا هنگامی که شرفای علوی آنان را از میان بردند براین نواحی سیطره داشتند.

### زاویه عبدالله عیاشی

وی در استان تامسنا ظهور کرد و در برابر اسپانیایی‌ها ایستاد و توانست آنان را در منطقهٔ العرائش به محاصره درآورد. اسپانیایی‌ها پایگاه دیگری در شهر الجدیده در منطقهٔ سوس ساخته بودند و مسلمانان آزمور را در تنگنا گذاشته برآنان تعدّی می‌کردند. عیاشی نیز به فکر نابودی آنان افتاد و توانست برپایگاه العرائش و سپس الجدیده استیلا یابد (۱۰۴۹ هـ. ق/ ۱۶۳۹م). ابوعبدالله محمد عیاشی خود به دست مردان زاویهٔ دلاء کشته شد (۱۰۵۱ هـ. ق/ ۱۶۴۱م).

### افراد زاویهٔ دلاء در استان تا دلا

اینان جماعتی صوفی از بربرهای صنهاجه بودند که مجاط خوانده می‌شدند. نیای ایشان یکی از اولیای صوفیه به نام ابوبکر محمد معروف به حمی بن سعید احمد بن عمر بن یَسَری مجاطی بود. آنان حاکمیت خود را بر وادی مولویه گستردند و توانستند وارد فاس گردند و با سلطان محمد

---

1) در بارهٔ این اصطلاح نک: ص ۱۸۷.

شیخ بن زیدان به جنگ بپردازند. سلطان از غلبه برآنان ناتوان ماند و ناچار با ایشان از در مسالمت درآمد.

### اهالی اندلس در وادی ابوالرجراج

در سال ۹۷۶ هـ.ق/ ۱۵۶۸م گروهی از اعراب اندلس در غرناطه سربه شورش برداشتند. پادشاه فیلیپ دوم کوشید آنان را به جانب خود بکشاند، اما تلاش وی سودی نبخشید. پس فیلیپ سوم در سال ۱۰۱۸ هـ.ق/ ۱۶۰۹م فرمانی برای اخراج بقایای اعراب مسلمان اندلس صادر کرد و در پی آن، فرمان سال ۱۰۲۳ هـ.ق/ ۱۶۱۴م صادر شد که به موجب آن هر مسلمانی که مسیحی نمی‌شد می‌بایست اسپانیا را ترک گوید. بدین ترتیب آنان در سرزمین مغرب پراکنده شدند. گروهی از ایشان در مصب رود ابوالوقراق فرود آمدند و بر دژ «رباط الفتح» مستولی گردیدند. اسپانیایی‌ها این گروهها را به لحاظ انتساب به مصب رود یاد شده، که به اسپانیایی Hornacho خوانده می‌شده Hornacheros نامیدند. اما مغربیان آنان را «اهل اندلس» خواندند. سلطان مولای زیدان مقدم آنان را گرامی داشت، بدین امید که از میان آنان سپاهی جنگاور برای مقابله با مسیحیان تدارک بیند. آنگاه اندلسیان مزبور نیرویی دریایی مرکب از کشتی‌هایی با سازوبرگ فراوان به منظور بستن راه دریا بر اسپانیایی‌ها ایجاد کردند. در نتیجه بردارایی و نیرویشان افزوده گشت و در سال ۱۰۳۶ هـ.ق/ ۱۶۲۷م عملاً از سلطان مستقل گردیدند و با نیروهای عیاشی متحد شدند؛ اما پس از چندی، با وی اختلاف پیدا کردند و از ۱۰۴۷ هـ.ق/ ۱۶۳۷م تا ۱۰۵۱ هـ.ق/ ۱۶۴۱م (سال مرگ وی) با او جنگیدند و عاقبت در برابر حاکمان زاویهٔ دلاء سرفرود آوردند. بدینسان می‌بینیم که وحدت سرزمین مغرب در اواخر حکومت سعدیان از میان رفت و شرایط برای ظهور دولتی جدید که همانا دولت شرفای علوی فلالی بود، فراهم آمد.

### دولت شرفای علوی سجلماسه از آل شریف

اینان نیز علویانی بودند که نسبتشان از طریق محمد (النفس الزکیه) به حضرت علی بن ابیطالب (ع) می‌رسید و خود عموزادگان سعدیان بودند، بدین معنی که نسبت هر دو به قاسم بن محمد بن ابی‌القاسم بن محمد می‌رسید که او نیز نسب به محمد (النفس الزکیه) بن عبدالله کامل بن حسن سبط بن علی بن ابی‌طالب (ع) می‌رساند. این علویان نیز که اصلشان از ینبع النخل بود، احتمالاً همزمان با شرفای سعدی به مغرب اقصی مهاجرت کرده اما در استان تافللت و مرکز آن سجللماسه سکونت گزیده بودند. اهالی آن سامان نیز مقدم آنان را گرامی داشته و با ایشان پیوندهای خویشاوندی برقرار ساخته بودند و بزودی آنان از برکت تبار شریف خود از جایگاهی والا در میان مردم برخوردار گردیدند.

جمعیت ایشان در جنوب مغرب فزونی یافت. و چون کار ابوحسون سملالی بالا گرفت و حکومت خود را بر سجلماسه و سوس و وادی درعه گسترد، شریف بن علی او را نزد خود دعوت کرد (۱۰۴۳ هـ.ق/ ۱۶۳۳م) و به حاکمیت وی برآن استان گردن نهاد. بدین ترتیب جاه و حشمت ابوحسون فزونی گرفت، اما بزودی مناسبات میان این دو تیره شد و محمد بن شریف بن علی بر تاجو، مرکز اصلی بوحسون حمله برد و بسیاری از مردان او را کشت، لیکن سپاهیان بوحسون، شریف بن علی را بگرفتند و در بند نگاه داشتند تا آنکه پسرش محمد با سربهایی گزاف او را رهانید. در سال ۱۰۵۰ هـ.ق/ ۱۶۴۰م شریف محمد بن شریف بن علی برضد بوحسون و سپاهیانش در سجلماسه قیام کرد و باآنان جنگید و آنان را از شهر بیرون راند. مردم نیز او را در این کار یاری دادند، زیرا مردان بوحسون رفتاری ناشایست داشتند و با مردم مستبدانه رفتار می‌کردند. مردم سپاهیان او را در استان سوس و وادی درعه دنبال کردند و پس از جنگهایی طولانی حکومت ایشان را از میان برداشتند. آنگاه مولی محمد بن شریف بن علی رو به جنگ با ابوعبدالله محمد حاج ادلایی رئیس زاویهٔ دلاء و همراهانش آورد که بر فاس و مکناس ووادی سبو سیطره داشتند، اما در برابر آنان شکست خورد (۱۰۵۶ هـ.ق/ ۱۶۴۶م). پس آنگاه دو طرف براین مصالحه کردند که استان سجلماسه و جنوب که به صحرا معروف است، تاجبل عباس از آن مولی محمدبن شریف باشد و مناطق پایین رود تانسیفت یا آنچه در شمال آن تا حوضهٔ رود وادی ام‌الربیع و فراسوی شمالی آن قرار دارد به ابوعبدالله محمد رئیس زاویهٔ دلاء و مردانش تعلق گیرد. این بخش، عزب نامیده می‌شود. اما سوس به افراد زاویهٔ بوحسون سملالی اختصاص یافت.

آنگاه مولی محمد بن شریف کوشید با حمایت مردم فاس برآنجا و مغرب استیلا یابد و در سال ۱۰۶۰ هـ.ق/ ۱۶۵۰م عملاً وارد آنجا گردید؛ اما رئیس ابو محمد حاج دلایی و هم پیمانانش توانستند او را بیرون رانند و او به سجلماسه بازگشت (۱۰۶۱ هـ.ق/ ۱۶۵۱م). سپس مولی محمد بار دیگر کوشید بر استان تلمسان که در ظاهر تابع ایالت الجزایر بود، استیلا یابد. پیش از حرکت به آن سوی نیز با اعراب هلالی که در مسیر منتهی به وجده و تلمسان سکونت داشتند و اغلب از اعراب معقل بودند، پیمان بست، سپس بربرهای یزناسن و نیز اعراب رغبه و شیخ ایشان محمود ممیان نیز به او پیوستند، و او به سوی اغواط از واحه‌های صحرا حرکت کرد و برآن مستولی گردید. اما ترکان از الجزایر بیرون آمدند و با پیشروی به سوی تلمسان و وجده آنها را باز پس گرفتند، و مولی محمد از همان راه که آمده بود به سجلماسه بازگشت. سپس باعثمان پاشا والی الجزایر مصالحه کرد که از لشکرکشی به تلمسان و وجده و باختر مغرب میانه دست بشوید و در عوض عثمان پاشا حاکمیت او را بر سجلماسه و درخه بپذیرد. مولی محمد در رمضان ۱۰۶۹ هـ.ق/ ۱۶۵۹م درگذشت و حکومت را برای پسرش محمد گذاشت، اما رشید، برادر محمد، براو بشورید و سربه کوهستان نهاد.

مولی محمدبن محمد روبه جنگ با برادرش رشید که می‌خواست قدرت را از چنگ او در آورد، نهاد و در نبردی که میان این دو درگرفت، محمد کشته شد و حکومت به رشید رسید (محرم ۱۰۷۵ هـ.ق/ ۱۶۶۴م). سپاهیان و هم پیمانان عرب برادر نیز با او بیعت کردند. در جمادی‌الثانی سال ۱۰۷۵ هـ.ق/ ۱۶۶۴م مولی رشید توانست برفاس استیلا یابد و

حکومت افراد زاویهٔ دلاء و هم پیمانان ایشان را که از اعراب اَثبج بودند، از میان بردارد، سپس اراضی هبط در جنوب سرزمین ریف را فتح کرد و روز شنبه ۱۸ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ هـ. ق/ ۱۸ سپتامبر ۱۶۶۶م سراسر مغرب به فرمان او در آمد و بدینسان وحدت مغرب به دست مولی رشیدبن محمد بن علی علوی هلالی بدان بازگردانده شد. آنگاه سپاهیان او وارد زاویهٔ دلاء در ناحیه فازاز در خاور گذرگاه تازا گردیدند. و با تسلیم رئیس ابوعبدالله محمدبن حاج دلایی، فتنهٔ ایشان پایان گرفت (۱۰۷۸ هـ. ق/ ۱۶۶۷م). وی سپس به مراکش رفت و آن را از دست اعراب شَبّانات که بر آن استیلا داشتند به درآورد ( ۱۰۷۹ هـ. ق/ ۱۶۶۸م)، و بدینسان مغرب اقصی زیر درفش شرفای علوی بار دیگر به وحدت رسید. سپس تارودانت و سایر نواحی سوس فتح گردید و همهٔ اعراب مغرب اقصی، به ویژه اعراب شراقه که از اعراب هلالی خاور مغرب بودند، به اطاعت او در آمدند، همچنین اعراب حسان و معقل، از اعراب وادی درعه، و نیز بربرهایی که از اطاعت او سرباز زده بودند و ساکنان منطقهٔ ریف و نواحی شمالی آن تاطنجه و بسته که در سیطرهٔ رهبری دینی - قبیله‌ای به نام شیخ اعراس بود، همه فرمانبردار او گردیدند.

## کوشش برای رهایی سواحل از حاکمیت انگلستان و فرانسه

در دوره‌ای که تفرقه و ناتوانی مغرب اقصی را در برگرفته بود، اروپائیان جای پای خود را در مراکز ساحلی شمال مغرب استوار می‌کردند. شهر طنجه نخست در دست پرتغالیان بود و سپس، هنگامی که چارلز دوم، پادشاه انگلستان، باکاترین، وارث تاج و تخت پرتغال، ازدواج کرد (۱۰۷۲ هـ. ق/ ۱۶۶۱م)، طنجه به حاکمیت انگلستان درآمد. سبته و نیز ملیله در دست اسپانیایی‌ها بود. نواحی خاوری و باختری ملیله نیز تحت سلطهٔ تاجران فرانسوی بود که مورد حمایت حکومت فرانسه بودند و کشتیهای ناوگان فرانسه درآنجا تردد می‌کردند، زیرا فرانسویان و انگلیسیان پیوسته در حال جنگ بودند.

تاجران فرانسوی که از جنوب فرانسه آمده بودند شرکتی به نام شرکت الحسیمه (La Compagnie d' al - Hucemas) تأسیس کردند که بعداً شرکت تجارت شرق (La Compagnie du Levent) خوانده شد و دو بازرگان زبر دست به نامهای میشل و رولان فرگوس، (Michel et Roland Fregus) نمایندگی آن را به عهده داشتند (۱۰۸۱ هـ. ق/ ۱۶۷۰م). این دو بازرگان می‌کوشیدند امتیاز تأسیس مرکزی تجاری را در الحسیمه به دست آورند تا رقیب مرکز انگلیسیان در طنجه گردد. بدین منظور رولان فرگوس به مولی شریف نزدیک شد تا امتیاز تأسیس این مرکز را از او بگیرد؛ اما مولی رشید که در مقاصد او شک کرده بود، درخواست وی را رد کرد و خود به تأسیس پایگاهی دریایی - نظامی در الحسیمه پرداخت. اسپانیایی‌ها نیز بی‌درنگ براین پایگاه که هنوز ساختمان آن به پایان نرسیده بود، مستولی گردیدند و آن را به پایگاهی نظامی - تجاری Presidio مبدل ساختند. مولی رشید نیاز به هم پیمانانی غربی داشت تا از طریق آنان به اسلحهٔ گرم که مورد حاجت نیروهایش بود، دست یابد. دیگر آنکه مصالح دولت ایجاب می‌کرد که وی هم پیمانانی تجاری از غربیان داشته باشد، زیرا بازرگانی با غرب یکی از منابع مالی مهم در دستگاه حکومت شرفای علوی بود.

مولی رشید در راه تحقق کامل وحدت سرزمین خود سختیهای بسیار دید. مثلاً گروهی از جنگجویان دریایی بودند که برای خود پایگاهی در بندر سلا ایجاد کرده و به عملیات چریکی در مسیر بازرگانان اروپایی سرگرم بودند. عدهٔ بسیاری از اروپائیان نیز به اسارت ایشان درآمده بودند. فرانسه کوشید با نیروی نظامی بر سلا چیره گردد و دو ناوگان دریایی نیز به آن سوگسیل داشت و سلا را گلوله باران و ویران ساخت؛ اما این کار سودی نبخشید، زیرا مولی رشید مصلحت دیده بود که از این جنگجویان برای فشار بر دولت‌های غربی بهره گیرد. سلطان مولی رشید دورهٔ حکومت کوتاه خود را در کوشش برای یکپارچگی سرزمین خود و دفاع از آن در برابر طمع ورزیهای غربیان سپری کرد. اقامتگاه او در شهر فاس قرار داشت که سخت مورد توجه او بود. وی پل وادی سبو را در بیرون فاس بر چهار پایه برآورد، مدرسهٔ الشراطین را بنیاد نهاد و قصرهای فاس و مسجد جامع قرویین را نیز ترمیم کرد. رشید در ۲ ذیحجهٔ ۱۰۸۲ هـ. ق/ ۱۶۷۲م به پیشامدی ناگهانی درگذشت. اسب وی سرکشی کرد و صاحب خود را بر شاخه درختی کوفت و مغزش را پریشان کرد. این مرگ آنی در چهل و دو سالگی وی روی داد. پس از او برادرش مولی اسماعیل بن محمد (۱۰ ذیحجه ۱۰۸۲ - ۲۷ رجب ۱۱۳۹ هـ. ق/ فوریه ۱۷۲۷م)، که از جانب برادر والی غرب بود، بر تخت نشست و همگان به او دست اتحاد دادند.

سلطان مولی اسماعیل از بزرگترین سلاطین علوی بود. دیری حکومت کرد و پیوسته در کوشش و فعالیت بود. تلاشهای بسیاری کرد که وحدت سرزمین خود را حفظ کند و از مداخلهٔ اروپائیان که روبه فزونی بود، جلوگیری نماید. نیروهای نظامی وی از بربرها و اعراب تشکیل شده بود، اما هستهٔ این ارتش نیرویی عظیم از سیاهان بود که وی آنان را از حوضهٔ نیجر می‌آورد و پس از آموزش دقیق در اردوگاهی نزدیک فاس به نام «مشرع الرمل» جای می‌داد. حرصی بی‌پایان به مال اندوزی داشت، تا آنجاکه ثروتی عظیم اندوخت و لقب منصور گرفت و آوازه‌اش در غرب پیچید. استوار ساختن پایه‌های دولت شرفای علوی مغرب و پاسداری از وحدت آن برضد عوامل تفرقه‌افکن داخلی و خطرهای خارجی از افتخارات وی شمرده می‌شود. او دریافته بود که چگونه از حکومت خود در برابر ترکانی که برمغرب تا تلمسان حکم می‌راندند پاسداری کند. لیکن او مرزهای سرزمین خود را در خاور رود مولویه حفظ کرد و مرز خاوری آن را شهر وَجْدَه و آجرسیف قرار داد، و تمامی شهرهای ساحلی مغرب، جزسبته و ملیله و طنجه را بازپس گرفت. این سه شهرگاه از حاکمیت او بیرون می‌رفتند، زیرا پادشاه انگلستان گرد آنها استحکاماتی ساخت و آنها را ضمیمهٔ قلمرو خود کرده بود (۱۰۷۹ هـ. ق/ ۱۶۶۸م). در پنجم فوریهٔ ۱۶۸۴م چارلز دوم، پادشاه انگلستان، در اثر کشمکش با پارلمان، ناگزیر به

تخلیهٔ طنجه گردید و سپاهیانش پس از تخریب همهٔ آنچه در طنجه ساخته بودند و حتی بارانداز بزرگ آن، از شهر بیرون رفتند و نیروهای سلطان اسماعیل وارد آن گردیدند.

در سالهای ۱۱۰۱ هـ. ق/ ۱۶۸۹م و ۱۱۰۴ هـ. ق/ ۱۶۹۲م نیز جنگجویان وی به ترتیب برالعرائش واصیلا دست یافتند و بدینسان بار دیگر سراسر مغرب جز مرکزی کوچک در مازغان که در دست پرتغالیان بود به وحدت رسید. آن مرکز نیز اندکی بعد تسلیم گردید.

## تونس والجزایر. ترکان، مغرب میانه را به قلمرو حکومت خود می‌افزایند. آغاز تکوین الجزایر امروزی

افریقیه، یا همان تونس امروز را در حالی ترک گفتیم که حفصیان برآن فرمان می‌راندند. اما این فرمانروایی به زودی، به سبب ناتوانی حفصیان و در نتیجهٔ سیطرهٔ گروههایی از اعراب هلالی برکشور، روبه انحطاط نهاد. ناتوانی حفصیان خطری عظیم بود که آیندهٔ اسلام را در سراسر مغرب و دریای مدیترانه تهدید می‌کرد؛ زیرا اسپانیا درآن هنگام پایگاه مبارزه بر ضد مسلمانان در دریای مدیترانه شده بود و اگر دولت عثمانی نبود بی‌شک جریان تاریخ دگرگون گشته بود. در زمان ابو عبدالله محمد پنجم حفصی، ملقب به متوکل (۸۹۹ - ۹۳۲هـ. ق/ ۱۴۹۳ - ۱۵۲۶م)، و پسرش، حسن ( ۹۳۲ - ۹۴۲ هـ. ق/ ۱۵۲۶ - ۱۵۳۵م)، حکومت مرکزی حفصیان از تسلط برشهرها ناتوان ماند و کشور به ولایتهایی پراکنده تقسیم گردید که خاندانهای محلی برآنها حکم می‌راندند. شیوخ اعراب معقل نیز که از تیره‌های هلالی بودند، در مناطق گسترده‌ای از اراضی درون کشور مستقل گردیده بودند. دراین میان اسپانیایی‌ها شروع به تصرف منظم بنادر مغرب و افریقیه کردند. مرسی الکبیر را در ۹۱۱ هـ. ق/ ۱۵۰۵م، وهران را در ۹۱۵ هـ. ق/ ۱۵۰۹م و الجزیره را در ۹۱۶ هـ. ق/ ۱۵۱۰م گرفتند و در برابر شهر الجزیره دژی عظیم به نام El Penon یعنی صخره، برپا ساختند، سپس بجایه و طرابلس را تصرف کردند و جزیرهٔ جربه را به محاصره خود درآوردند. در این هنگام کاردو برادر دریانورد مسلمان به نامهای عَروج و خیرالدین، ملقب به بربروسه (Barberousse)، یعنی ریش قرمز، بالا می‌گرفت. اینان دو ناخدا از اهالی آلبانی بودند که از مشاهدهٔ سلطهٔ اسپانیایی‌ها بردریاها و طمع‌ورزی ایشان به سرزمین اسلامی بیمناک شده بودند. پس عروج ناوگانی لبریز از مردان جنگی فراهم آورد و همراه برادر به کشتیهای اسپانیایی یورش برد و بنادر کوچک مغرب را مرکز فعالیتهای خود قرار داد. مسلمانان در همه جا از کشتیهای او استقبال کردند و بسیاری از جوانان پرشور داوطلب همکاری با این دو برادر گردیدند. دیری نپایید که ناوگان دو برادر بدل به نیرویی شد که در آبهای مدیترانه همه از آن حساب می‌بردند. در سال ۹۲۲ هـ. ق/ ۱۵۱۶م عروج توانست اسپانیایی‌ها را از بندر الجزیره بیرون براند، گرچه آنان در صخره باقی‌ماندند. سپس به درون کشور آمد و با نیروهای خود تلمسان را از خشکی و دریا مورد تهاجم قرار داد. این جنگجوی بیباک در نزدیکی تلمسان به شهادت رسید و برادرش خیرالدین کار را بر عهده گرفت.

دولت عثمانی که متوجه این قهرمان شده بود، او را در کنف حمایت خود گرفت و سلطان عثمانی به وی لقب پاشا بخشید، برای او نیرو و آذوقه فرستاد و کشتیهایی در اختیارش گذاشت. بدینسان جنگهای میان دو برادر و اسپانیایی‌ها به جنگ ترکان و اسپانیایی‌ها برسر حاکمیت بردریای مدیترانه مبدل شد.

این جنگ به درازا کشید، اما ترکان که آنچه سزاوار بود از مال و سپاه بی‌دریغ در اختیار جنگجویان می‌گذاشتند، سرانجام موفق به رها ساختن مغرب میانه و افریقیه از چنگ اسپانیایی‌ها گردیدند. و این بزرگترین خدماتی بود که ترکان به جامعه اسلامی عرضه کردند. چراکه مغرب میانه و افریقیه را برای مسلمانان محفوظ داشتند. جنگ میان ایشان و اسپانیایی‌ها، نخست در الجزایر کنونی و سپس در تونس، به درازا کشید. در کشاکش این جنگها امیران حفصی به حضیض ذلت افتادند، چه فردی از میان ایشان تن به آن داد که اسپانیایی‌ها او را به فرمانروایی منصوب کنند و او به نام و حمایت سپاهیان ایشان حکم براند. سرانجام نیز حکومت حفصیان، با فتح تونس به دست ترکان عثمانی، از میان رفت (۹۸۲هـ. ق).

در سال ۹۳۵ هـ. ق/ ۱۵۲۹م خیرالدین توانست برعنابه (بونه) و قسنطینه و صخرة الجزیره استیلا یابد. سپس تونس و بنزرت را تصرف کرد و با نفوذ به درون کشور توانست نیروهای اسپانیایی راکه از حکومت سلطان حسن حفصی در قیروان حمایت می‌کردند، نابود کند. آنگاه برای حکومت بر قیروان به صوفیان طریقت شابی متوسل گردید. در سال ۱۵۳۵م امپراطور شارل پنجم، معروف به شارل کن، خود به صقلّیه آمد و به تونس و حلق الوادی (La Goulette) لشکر کشید. مراد از حلق الوادی مصب وادی بجرده یا همان رود تونس است. وی ابوالحسن، سلطان معزول حفصی را فراخواند و به فرمانروایی منصوب کرد. او نیز در برابر، از حق خود بر حلق‌الوادی، صفاقس و منستیر به سود شارل کن چشم پوشید وسوسه راهم به آندرئا دوریا(Andrea Doria) دریا نورد جنوایی که دریا سالار و فرماندهٔ ناوگان شارل‌کن بود، سپرد پس از مرگ خیرالدین دوست و جانشین وی طرغود یا ضرغوت به کار او ادامه داد و برطرابلس (۹۵۸ هـ. ق/ ۱۵۵۱م) و سپس قفصه (۹۶۴ هـ. ق/ ۱۵۵۶م) و قیروان (۹۶۵ هـ. ق/ ۱۵۵۷م) استیلا یافت و اسپانیایی‌ها را در نزدیکی جزیرهٔ جربه به سختی شکست داد (۹۶۹ هـ. ق/ ۱۵۶۱م).

ترکان در الجزایر استقرار یافته و آن را بدل به ایالت، یعنی ولایتی عثمانی ساخته بودند که فرماندهی ترک ملقب به امیر الامراء (بایلربیک) برآن حکم می‌راند. امیرالامراء یولوج، یاعلی پاشا، شروع به پیشروی کرد و تونس را به اشغال خود در آورد، اما شکست ناوگان ترک در لیبانتو (۱۵۷۱م) اوضاع را دگرگون ساخت. به گونه‌ای که اسپانیایی‌ها به تونس بازگشتند و خوان دِآوستریا (Juan de Austria) فرماندهٔ پیروزمند ناوگان اسپانیا در لیبانتو برتونس استیلایافت (۹۸۰ هـ. ق/ ۱۵۷۲م). آنان

سلطان محمد ششم حفصی را به حکومت رساندند. اما این وضع دیری نپایید، زیرا ترکان بازگشتند و سراسر این ناحیه را بازپس ستاندند و حکومت حفصیان را از میان برده و سراسر تونس را ولایتی از ولایات عثمانی ساختند.

در آن زمان سراسر طرابلس، افریقیه و مغرب میانه ولایتی واحد از عثمانی بود و در آغاز امیرالامرای واحدی که تا سال ۹۹۵ هـ. ق/ ۱۵۸۷م در الجزایر اقامت داشت، برآن حکم می‌راند. سپس این ولایت در سال ۱۰۶۹ هـ. ق/ ۱۶۵۹م به سه ایالت تقسیم گردید و هریک از آنها زیر فرمان والی‌ای ملقب به پاشا قرار گرفت. در سال ۱۶۷۱م نیز این ایالت به ولایتهایی نظامی مبدل گردید که برهریک از آنها فرماندهی با درجه آغا همراه اوجاق، یعنی دسته‌ای از ینی چریها، حکم می‌راندند. سپس حکومت ولایت افریقیه به یک سرفرمانده نظامی ملقب به دای منتقل گردید که برگزیدهٔ آغاها، یعنی فرماندهان نظامی، بود. این وضع تا لشکرکشی فرانسه به الجزایر در سال ۱۲۴۶ هـ. ق/ ۱۸۳۰م ادامه داشت. اما طرابلس به‌تنهایی به صورت ایالتی کاملاً ترک درآمد که طرابلس غرب خوانده می‌شد و مرکز و پایتخت آن شهر طرابلس بود. اما خیرالدین، پس از درآمدن به خدمت سلطان عثمانی، مبدل به چنان نیروی نظامی - سیاسی تعیین کننده‌ای شده بود که همهٔ مسلمانان مغرب میانه به یاری و حمایت وی می‌شتافتند. به ویژه که سلطان سلیم دوم او را به ناخدایی برگزید و به‌وی لقب پاشا و امیر (بایلربیک) داد و کشتیهایی با دوهزار مرد جنگی به وی بخشید و او را به توپ نیز مجهز ساخت، بعلاوه چهار هزار تن از سپاه ینی چری را نیز به یاری‌اش فرستاد.

خیرالدین از این کمک عثمانیها به خوبی بهره گرفت. الجزیره را ترک گفت و به فتنه جوییهای اعراب ستیزه‌جو در آن‌جا پایان داد. سپس به رویارویی با اسپانیایی‌ها پرداخت و لشکر ایشان به فرماندهی هوگودِمونکادا (Hugo de Moncada) را درهم شکست (۹۲۵ هـ. ق/ ۱۵۱۹م). اما گروهی از اعراب هلالی برضد وی همدست شدند و او را ناگزیر ساختند به جانب جیجل برود (۹۲۶ هـ. ق/ ۱۵۲۰م). وی در آن‌جا سپاه خود را تجدید سازمان داد و بار دیگر به اسپانیایی‌ها یورش برد و بندر القل (la colle) (۹۲۹ هـ. ق/ ۱۵۲۳م) و سپس بونه یاعنابه (۹۲۹ هـ. ق/ ۱۵۲۳م) و سپس قسطنطنیه را اشغال کرد. آنگاه توانست کوکوها را که از بربرهای استان قبایل بودند، از شهر الجزیره بیرون براند. سپس استان متیجه را اشغال کرد (۹۳۵ هـ. ق / ۱۵۲۸م) و برخی از شورشیان را در استانهای قبایل و حضنه و شرشال و تنسس مطیع خود ساخت.

خیرالدین سپس مصمم گردید صخرهٔ الجزیره را که اسپانیایی‌ها در آن پناه گرفته بودند بازپس گیرد. پس توپهای خود را در برابر آنان قرار داد و سه هفته آنرا گلوله باران کرد تا آنکه فرمانده اسپانیایی صخره به نام مارتین دِ وارخس (Martin de Varges) تسلیم شد، زیرا از نیروی هزار و پانصد نفری او جز بیست و پنج تن که در بدترین شرایط به سر می‌بردند، باقی‌نمانده بود. صخره در رمضان ۹۳۶ هـ. ق/ ۲۷ مه ۱۵۲۹م سقوط کرد و خیرالدین وارد آن شد و استحکامات آن را از میان برد. سپس در آنجا شروع به ساختمان بندر الجزیره کرد. فاصلهٔ میان ساحل و جزایر مقابل را پرکرد وآن‌ها را به زمینی خشک مبدل ساخت. سپس باراندازی برای پهلو گرفتن کشتیها ایجاد کرد. بدین‌سان اهمیت بندر جدید الجزیره به سرعت آشکار گردید، زیرا این بندر که در میانهٔ راه جبل‌الطارق به زقاق در صقلیه قرار گرفته بود، بهترین بندر در مسیر اسپانیا به صقلیه و جنوب ایتالیا شمرده می‌شد.

## فتح تونس به دست ترکان

اهالی تونس از فرمانروایی حفصیان که نمایندگی آن اینک با مولای احمد بن حسن، بیست و سومین سلطان حفصی، بود به ستوه آمده بودند. سلطان عثمانی به‌وی یاری می‌رساند. او نیز شروع به پیشروی کرد و بر بنزرت و سپس حلق‌الوادی استیلا یافت وآنگاه در پیشاپیش نیرویی از ترکان وارد تونس گردید (۹۴۱ هـ. ق/ ۱۸ اوت ۱۵۳۴م). دومین فتح تونس به دست ترکان در رجب ۹۹۷ هـ. ق انجام پذیرفت. سپس فتح نهایی آن را عثمانی‌ها در سال ۹۸۲ هـ. ق/ ۱۵۷۴م به دست سنان پاشابه انجام رساندند. وی ابوعبدالله محمدبن حسن، آخرین سلطان حفصی را به آستانه فرستاد و خود به حکومت برایالت تونس پرداخت. ابوعبدالله نیز تا هنگام مرگ در قسطنطنیه (=آستانه) باقی‌ماند. اهالی جمهوریهای ایتالیا و حکومت پاپ از این امر به وحشت افتادند، به ویژه که ترکان فعالیت جنگجویان دریا را متوقف نکرده و به سازمان دهی ایالت تونس به شیوهٔ اوجاقهای ترک و تبدیل آن به ولایت‌هایی متکی بردسته‌های ینی‌چری پرداخته بودند. در این حال فرانسوای اول، پادشاه فرانسه و دشمن وی، چارلز پنجم، قراردادی برای متارکه جنگ میان خود امضاء کردند تا بافراغت به‌کار تدارک جنگی صلیبی ضد مسلمانان بپردازند. و در واقع ناوگان مسیحی مرکب از چهار صدکشتی نیز به حرکت درآمد. این نیروها در قرطاجنه پیاده شدند و اسیران اروپایی را آزاد ساختند و آنان برشهر استیلا یافتند. چارلز پنجم به تأسیس پایگاهی نظامی برای اسپانیا در حلق‌الوادی بسنده کرد و نخواست به درون کشور نفوذ کند. خیرالدین، که تا بونه عقب نشسته بود، در این هنگام شروع به پیشروی کرد، تونس را بازپس ستاند و شش هزار اسیر گرفت و بر تونس حکم راند تا آنکه سلطان سلیمان او را به قسطنطنیه فراخواند و به جای او فرماندهی را به حکومت برایالت تونس گماشت. خیرالدین نیز همچون دولتمردی بزرگ تا هنگام مرگ (۴ ژوئیه ۱۵۶۴م) در قسطنطنیه زیست. همچنانکه در نقشه به روشنی دیده می‌شود، ترکان سرزمین الجزایر را به‌صورت ایالتی مرکب از چهار بیلقیه در آوردند، سراسر تونس را به یک ایالت و طرابلس را نیز به یک ایالت، یعنی «ولایت»، مبدل ساختند.

مرزهای سیاسی سرزمین مغرب تا سدهٔ نوزدهم میلادی، که آغاز استعمار اروپایی در مغرب اسلامی است (از ۱۸۳۰م)، بر همین حال ماند.

# اندلس

شایسته‌است که فصلی مستقل بـه انـدلس اخـتصاص یـابد، امـا اوضاع تاریخی مغرب و اندلس از نیمهٔ دوم سده پنجم هـجری/ یـازدهم میلادی به وحدت می‌گراید، چه درآن زمان، سراسر بخش باختری جهان اسلام در نبردی سرنوشت‌ساز در برابر غرب اروپایی کـه در حـال اعـتلا بـود، قرار گرفته بود. و حتی در زمـان مـرینیان کـه مـغرب، پس از نـبرد طریف یا ریوسالادو، دست از مداخله جویی در امور شبه جزیرهٔ اندلس کشیده بـود، سرنوشت مغرب واندلس همچنان به هم پیوند خورده بود، زیرا اسپانیا و پرتغال شروع به تهاجم برسواحل مـغرب کـرده بـودند. در عصر هابسبورگ نیز، کـه در تـاریخ اسـپانیا بـه عـصر خـاندان اطـریشی (La Casa de Austria) مـعروف است و در زمـــان شـــارل پـنجم، امپراطور هابسبورگ، یعنی شارل اول پادشاه اسپانیا و پسرش فیلیپ دوم، به اوج خود رسید، عرصهٔ کشمکش میان اسلام و مسیحیت گسترش یافت و تمامی سواحل مغرب را در برگرفت و حتی به جزیره جربه و طرابـلس رسید. دولت عثمانی نیز، که در زمان سلیم اول و سلیمان قانونی و سپس سلیم دوم (سراسر سدهٔ شانزدهم میلادی) عصر زرین خوْد را می‌گذارند، در این کشمکش شرکت جست. با گسترش پهنهٔ فعالیت کشتیهای جنگی مسلمانان که از مرزهای سرزمین خود دفاع مـی‌کردند، پـیوند مـغرب بـا شبه‌جزیرهٔ ایبری به ویژه فزونی گرفت. این فعالیت، که در تـاریخ غـرب اروپایی به La Course (القرصنه) معروف است، مبارزه‌ای دریایی بود که منطق و انگیزه‌ها و حتی توجیهات تاریخی خود را داشت. اینها همه سبب شد که نقشه‌های سراسر غرب اسلامی را در بخش واحدی قرار دهیم که از جمله، فعالیت مسلمانان در سرزمین گل یا همان فرانسه در اوایل سدهٔ دوم هجری/ هشتم میلادی، ونیز فتح صقلیه به دست مسلمانان و سرگذشت ایشان در آن سرزمین تا پایان عصراسلامی را در برمی‌گیرد. کوشیده‌ام که مجموعهٔ نقشه‌های اندلس اسلامی تا حد امکان کامل باشد. در این کار بر منابع اسپانیایی و اسلامی هـر دو اسـتناد کـرده‌ام، زیـرا ایـن اطـلس بـاید نیازهای علمی پژوهندگان شرق و غرب را به یک انـدازه بـرآورد. شـرح نقشه‌های اندلس را در پی‌آورده‌ایم.

## نقشهٔ ۹۳

## اندلس هنگام ظهور دولت اموی (۱۳۸هـ ق/ ۷۵۶م) و شرح چگونگی گسترش پادشاهی اشتریس (اشتوریاس)، تازمان آلفونسوی اول (۷۳۹-۷۵۷م)

لفظ اندلس به آن بخش از شبه جزیرهٔ ایبری اطلاق می‌شد که - با هر مساحتی که داشت - وارد جهان اسلام می‌گردید. یعنی مسلمانان لفظ اندلس را هم بر شبه جزیرهٔ ایبری به هنگام فتح آن که تماماً در قلمرو اسلام بود اطلاق می‌کردند و هم برآن بخش از اندلس که بـه پـادشاهی غـرناطه منحصر بود. اندلس که بـر اسـپانیای اسـلامی و پـرتغال اسـلامی اطـلاق می‌گردد، مشتق از واندالوسیا (Vandalucia) است و آن نامی است که بـر ناحیه جنوبی شبه جـزیره، واقـع در جـنوب حـوضهٔ رود بـیطی (Betis) (وادی الکبیر Guadalquivir)، اطلاق می‌شود.

از آنجاکه تاریخ سیاسی عمومی اندلس همانا حکایت کشـمکش میان اسپانیای مسیحی با واحدهای سیاسی گوناگون آن و اسپانیای اسلامی است، کوشیده‌ایم در اینجا سیر تحول اسپانیای اسلامی و اسپانیای مسیحی را به یک اندازه شرح دهیم. از اینرو نخست به بـیان چگـونگی گسـترش اسپانیای مسیحی و سیر تحول قوم گت می‌پردازیم. این قوم که به شـمال کـوههـای کانتابری (La Cardillera Contabirca) گـریختـه بـودنـد در آنـجـا امیرنشینی به رهبری پلایو (Pelayo) بنیاد نـهادند (۱۰۴ هـ. ق/ ۷۲۲م). این همان امیرنشینی است که گـویند نـیرویی از مسـلمانان را کـه هیثم‌بن عبید کنانی با آنان گسیل داشـته بـود، در مـحلی بـه نـام صـخرهٔ کافادونجا (Cavadonga) شکست دادند. ایـن نـبرد، کـه نـزدیک شـهر کانگاس دِ اُنیس (Cangas de Onis) کنونی در خاور اُبیط (Oviedo) در اَشتریُس (Asturias) روی داد، همان واقعه‌ای است که گویند اسپانیای اسلامی از آن زاده شد. در خاور کانگاس امیرنشین مسیحی کهنی وجـود داشت که دوکی به نام پطرس (Petrus) برآن فرمان می‌راند. وی صاحب پسری شد به نام آلفونسو که با دختر پلایو ازدواج کرد و از این زناشویی پادشاهی اشتریس در شمال کوههای کنتبریه (کانتابری) پـاگـرفت. ایـن پادشاهی سرزمین جلیقیه (Galicia) را نیز در اواخر عصر والیـان خـیمهٔ خود ساخت. مسلمانان از شمال باختری شبه جزیره، یعنی سرزمینی کـه امروزه لیون خوانده می‌شود، عـقب نشسـتند و پـادشاهی اشـتریس بـه سـوی جنـوب در جهت رود دویـرو (Duero) گسترش آغاز کرد.

در عصر آلفونسوی اول (۱۳۹ هـ. ق/ ۷۵۷م) شهر لیون آبادگردید و به پایتختی برگزیده شد و از آن پس، پادشاهی لیون نام گرفت. در این عصر شهرهای بسیاری از جلیقیه نیز آبادگردید. آلفونسوی اول یک سال پس از تأسیس امیرنشین اندلس به دست عبدالرحمن داخل درگـذشت. در ایـن هنگام عبدالرحمن داخل مـرزهـای امیـرنشین خـود، قـرطبـه، را در کـنار المنیو (El Minio) تثبیت کرده بود. امـا در خـاور، عـبدالرحـمن نیروهای اسلامی را از بنبلونه (پامپلونا) عقب کشید و پایگاه شمالی خود را طـرسونه (Taracona) قـرار داد. در زمــــان وی شـارلمـانی وارد اسـپانیـا گـردیـد و کوشید بـر حوضهٔ رود ابـرو، کـه نـزد مسـلمانان بـه ثغراعلی (La Frontera Superior) (مرزبالا) مـعروف است، اسـتیلا یابد، اما شکست خورد و ناچار به بازگشت شد (۱۶۳ هـ. ق/ ۷۷۹م). لیکن هنگامی که از طریق باب الشزری (کـه اسـپانیائیها آن را Roncesvalles و فرانسویان Roncevaux می‌خوانند) از کـوههای پـیرنه (Los Pirineos) می‌گذشت برخی ازمسلمانان و اهالی بشکُنس (بـاسک) بـر عـقب‌داران

ارتش وی ساختند و بـاتارومارکردن آنـان فـرماندهٔ ایشـان هـردولان (Herdoland) یا رولان (Roland) را، کـه نـامش در ادبیات فـرانسـه بـا «سـرود رولان» جـاویـدان شـده، کشـتند. امـا شـارلمانی پـایه‌های «مـرزاسـپانیا» (La Marca Hispanica) را کـه بـعدها قـطلونیه (Cataluna) (کاتالون) خوانده شـد تـحکیم کـرد. پـایتخت ایـن نـاحیه برشلونه (Barcelona) بود و قلمرو آن در امتداد کرانهٔ باختری تا سرزمین گل ادامـه داشت. میان مـرز اسـپانیا (قـطلونیه) و سـاحـل بـیسکای، در دره‌هـای تنگ کـوههـای پیرنـه امیرنشینهای مسیحی کوچک و بـزرگی پاگرفتند که در دامنه‌های شمالی و جنوبی این کـوهها گسـترده بـودند و بعدها حاکمیت آنها منحصر به کوهها و نواحی جنوبی آنها گردید و خود بخشی از اسپانیای مسیحی شدند. ما هر جاکه مـوجودیت سـیاسی آنـها پدیدارگردیده از ایشان سخن گفته‌ایم. اما در اینجا باید به رویدادی مـهم درآن گوشهٔ شمال باختری شبه جـزیره اشـاره کـنیم: در سـال ۱۶۹ هـ. ق/ ۷۸۵م، سه سال پیش از مرگ عبدالرحمن داخل، فرانکها (فرنجه) جـرنده (Gerona) را اشغال کردند و لوئی پرهیزگار (Louis le pieux) دست به اشغال برشلونه زد و بدین‌سان مرز اسپانیا بخشی از پادشاهی فرانکـها در مجاورت نواحی شمال باختری اندلس اسلامی گردید. در سال ۲۰۱ هـ. ق/ ۸۱۶م اینگوآریستا(Inego Arista) امیربنبلونه خود را از فرانکها مستقل ساخت و بدینسان پادشاهی نبرّه (Navarra) که پایتختش بنبلونه بـود و سرزمین بشکُنس را در برمی‌گرفت، تأسیس گردید.

# نقشه ۹۴

## اندلس در نیمه دوم سدهٔ سوم هجری/ نهم میلادی و گسترش پادشاهی اشتریس (اشتوریاس) در زمان آلفونسوی سوم (۸۶۶هـ ق/ ۹۱۰م)

اکنون به بررسی سیر تحول دو اسپانیای اسلامی و مسیحی تا زمان آلفونسوی سوم پادشاه لیون، که دو سال پیش از ولایت عبدالرحمن ناصر (۳۰۰ هـ. ق/ ۹۱۲م) درگذشت، می‌پردازیم، چراکه در عصر امارات، که از زمان تأسیس امیرنشین قرطبه به دست عبدالرحمن داخل تا هـنگامی کـه عبدالرحمن سوم خود را با لقب ناصر خلیفه خواند، ادامه داشت (۱۳۸ - ۳۰۰ هـ. ق/ ۷۵۶ - ۹۱۲م)، اسپانیای اسلامی پیوسته مـتحول و نـیرومند می‌شد و در همان حال پادشاهی لیون نیز رشد می‌کرد و منطقه خالی واقع میان دو قلمرو اسلامی و مسیحی آباد می‌گردید و به سوی جنوب گسترش می‌یافت. اما در ناحیهٔ شمال باختری و منطقهٔ ثغر اعلای اسلامی، شهرهای سَـرَقُسطَه (Zaragzca)، تـطیله،(Tudelo) وشـقه (Huesca) ولارده (Lerida)، که بزرگترین شهرهای این ناحیه بودند، درخشیدند. و قـلمرو اسلامی گسترش یافت و حتی قَلَهُرَّه (Calahorra) را نیز در بـرگرفت و چنانکه در نقشه با نشانه‌هایی مشخص ساخته‌ایم، جنگ میان دو طـرف پیوسته ادامه داشت. در ناحیه غرب، اُردونـوی اول (Ordono I) پـادشاه لیون به آبادسازی پایتخت و تبدیل آن به شهری پررونق پرداخت سپس آلفونسوی سوم (۸۶۶- ۹۱۰م)، نیرومندترین و جسورترین پادشاه اسپانیا تا آن زمان، سربرآورد. با ظهور «فتنهٔ اندلس»، که در اواخر حکومت امیر محمدبن عبدالرحمن (۴ ربیع الاول ۲۳۸ - ۲۹ صفر ۲۷۳ هـ. ق/ ۲۴ سپتامبر ۸۵۲م - اوایل اگوست ۸۸۶م) آغاز شد و تا اوایل حکومت عبدالرحـمن سوم ادامه یافت و در زمان امرای منذر و عبدالله نیز به اوج خـود رسـید، آلفونسو فرصت را غنیمت شمرد و به مـرزهای شـمال بـاختری انـدلس یورش برد و بـا عـبور از رود دویـرو بـر بطلیوس (Badagoz) و مـارده (Merida) حـمله‌ور شـد و در بـطلیوس کشـتارهای سـهمگین بـه راه انداخت. اما فرماندهان این امـیرنشین، و در پـیشاپیش آنـان ابـوالعباس احـمدبن ابـی عـبده، راهش را بـروی بسـتند و در مـرز قـلمرو خـود او متوقفش ساختند، تا آنکه عبدالرحمن (سوم) بن محمدبن عبدالله توانست شورش عمربن حفصون و سایر شورشیان را فرو نشاند و وحدت اندلس اسلامی را بدان باز گرداند. آنگاه با دوراندیشی به مقابله با پادشاهی لیـون پرداخت و چون آنان را از پیشروی بازداشت، در منطقهٔ واقـع در شـمال حوضهٔ دویرو استحکاماتی برپاساخت و دژهـایی نـیز در امـتداد شـمال طلیطله و مرکز آن مجریط (مادرید) بـرپا کـرد کـه مـهمترینشان غُـرماج (Son Esteban de Gormaz) و وخشمه (Osma) بود.

در زمان عبدالرحمن ناصر پایه های کنت نشین قشتاله و پایتخت آن برغش (Burgos) استوار گردید و نیرو و قـلمرو آن فـزونی گـرفت و شهرهای ابـله (Avila) و شـقوبیه تـابع آن شـدند. بـدینسان ایـن مـنطقهٔ مسیحی‌نشین جدید به نام قشتالهٔ قدیم (Castilla) معروف شـد. در سـال ۳۵۰ هـ. ق/ ۹۶۱م نیز فرناند کونثالث (Fernand Gonzalez) بنیان‌گذار این کنت نشین، مستقل گردید و بدین ترتیب قشتاله بـه صـورت واحـد سیاسی یکپارچه و مستقلی درآمد.

# نقشهٔ ۹۵

## اندلس در عصر زرین[۱]

این نقشه عصر زرین اندلس، یعنی عصر عبدالرحمن ناصرالدیـن الله (۳۰۰- ۳۵۰ هـ. ق/ ۹۱۲- ۹۶۱م)، حکم مستنصر (۳ رمـضان ۳۵۰- ۲ صفر ۳۶۶هـ. ق/ ۱۶اکتبر ۹۶۱- ۳۰سپتامبر ۹۷۶م) و منصور محمدبن ابی عامر، را نشان می‌دهد.

---

۱) مقصود از عصر طلایی در هر حکومت دوره رونق است.

# نقشهٔ ۹۶

## اندلس در عصر ملوک الطوایف

در نقشهٔ قبل مهم ترین لشکرکشی های عبدالرحمن ناصر و فرماندهان حکم مستنصر و سپس منصور محمدبن ابی عامر راکه قدرت را غصب کرده بود نشان داده‌ایم. منصور که در عصر وی اندلس اسلامی عملاً به اوج قدرت نظامی و سیاسی خود رسید، حاجب سلطان خردسال هشام مؤید بود و به نام او حکم می‌راند و از اینروی می‌کوشید با افراط در حمله به سرزمین های مسیحی اسپانیا حاکمیت خویش را تحکیم نماید، و این خود از عواملی بود که در دل اهالی سرزمین ها و واحدهای سیاسی اسپانیا دشمنی برمی‌انگیخت. از آن میان باید از لشکرکشی مشهور او بـه جلّیقیه و اشغال شهر سنت یاقب (Santiago de Composteic) یادکرد که در چشم همهٔ مسیحیان اسپانیا سخت گرامی بود. نیز اشغال برشلونه (۳۷۵ هـ. ق/ ۹۸۵م) و لیون و سهاجون (Sahagun) (۳۸۷ هـ. ق/ ۹۹۷م). آنچه پس از مرگ او (۳۹۲هـ ق/ ۱۰۰۲م) در اندلس به جای ماند دلهای افروخته از آتش انتقام مسیحیان بود و از آنجاکه درمیان جانشینانش کسی هم سنگ او نبود، با مرگ پسرش مظفر در سال ۳۹۹هـ. ق/ ۱۰۰۹م، شعله های انقلاب زبانه کشید و عصر ملوک الطوایف آغاز گردید.

عصر ملوک الطوایف که عصر از هم پاشیدگی وحدت اندلس است، به سه دوره تقسیم میگردد: دورهٔ نخست از ظهور «فتنه» در سال ۳۹۹ هـ. ق/ ۱۰۰۹م و آغاز کشمکش میان نامزدان خلافت آغاز میگردد. این نامزدان از خاندان اموی بودند، اما بخت پیروزی با هیچیک یارنشد. دورهٔ دوم از سال ۴۲۳ هـ. ق/ ۱۰۳۱م آغاز میگردد که سال انقراض خلافت اموی به دست اشراف قرطبه، و در پیشاپیش آنان ابوالولیدبن جهور است. از این هنگام عملاً عصر ملوک الطوایف آغاز گردید، یعنی عصر تقسیم اندلس به واحدهایی سیاسی که برخی مستقل از هم و برخی در ستیز باهم بودند. این وضع فرصتی به دست حکومت های مسیحی اسپانیا داد که از فشار اسلام رهایی جویند و بدون مقاومت اسلامی در خور ذکری، به سوی جنوب پیشروی کنند. این دوره با بزرگترین و قاطع ترین پیروزی اسپانیای مسیحی به پایان رسید و آن استیلای، آلفونسوی ششم پادشاه قشتاله و لیون برطلیطله و از دست رفتن نهایی یک چهارم مساحت اندلس بود(۴۷۸ هـ. ق/ ۱۰۸۵م). دورهٔ سوم هرج و مرج کوتاهی است که طی آن اهالی اندلس هرچه بیشتر از زیان های به بار آمده آگاهی یافتند و دست یاری به سوی مرابطان، حاکمان مغرب، دراز کردند. یوسف بن تاشفین نیز نخستین بار در ۴۷۹ هـ. ق/ ۱۰۸۶م با عبور از دریا به اندلس رفت و در نبرد زلاقه (Sacrjas) نزدیک بطلیوس پیروزی را از آن خود ساخت. از این هنگام عصر مرابطان آغاز میگردد که طی آن بقیهٔ سرزمین های اسلامی اندلس بخشی از دولت مرابطان مغرب گردید.

نام امیرنشینهای این عصر را برنقشه نوشته‌ایم، اما مرزهای آن را مشخص نساخته‌ایم، زیرا این مرزها به علت حالت جنگی‌ای که از یک سو میان خود ملوک الطوایف و از سوی دیگر میان آنها و اسپانیای مسیحی برقرار بود، ثابت نبود. تنها مرزهای امیرنشین سرقسطه بود که مرزهایش با قطلونیه، ارغون و نبره تا آغاز عصر مرابطان در اندلس (۴۷۹ هـ. ق/ ۱۰۸۶م) ثابت ماند.

### تحول اسپانیای مسیحی

در نتیجهٔ از هم پاشیدن وحدت اندلس اسلامی، اسپانیای مسیحی کوشید رهبری شبه جزیره را بدست گیرد. نخستین کسانی هم که چشم به این هدف دوختند پادشاهان نبره بودند که عبدالرحمن ناصر دیری باایشان جنگید و پایتختشان بنبلونه را به اشغال خود درآورد. آنگاه سانچوی سوم ملقب به کبیر (Sancho III Mayor) (۱۰۰۴ - ۱۰۳۵م) برخاست و کمر به متحد ساختن اسپانیای مسیحی بست. وی اعلام کرد که پادشاهان نه به اختیار خود که به ارادهٔ الهی حکومت میکنند. پاپ نیز با حمایت از او، وی را تشویق به لشگر کشی به سرزمینهای اسلامی کرد. این امر کشمکش میان مسلمانان و مسیحیان شبه جزیره را به صورت جنگهای صلیبی درآورد. پس وی ریباجورثا (Ribagorza) را اشغال کرد(۱۰۱۸ - ۱۰۲۵م). سپس ازگارسیا، کنت قشتاله، خواست که به اطاعت او درآید و گارسیا عملاً تابع او گردید (۱۰۲۷م). وی با ورمودوی سوم (Vermudo III) پادشاه لیون نیز چنین کرد و چون ورمودو در سال ۱۰۳۰م درگذشت، قشتاله تابع نبره گردید. اندکی بعد رامون برنگوئر اول (Ramon Berenguer I) کنت برشلونه، نیز به اطاعت او درآمد.

هنگامی که سانچوی کبیر درگذشت (۱۰۳۵م) اندیشهٔ وحدت بخشیدن به اسپانیای مسیحی در اذهان امیران و رهبران آن ریشه دوانده بود. و این خود نتیجهٔ طبیعی از دست رفتن رهبری اسلامی در شبه جزیره بود. سانچو، پادشاه نبره، وارثی از خود نداشت و درنتیجه سرزمینهای مسیحی اسپانیا باردیگر دچار تفرقه شدند و رهبری آنها به فرناندوی اول، (Fernando I) پادشاه لیون، و رامیروی اول (Ramiro I) کنت قشتاله رسید. ارغون (ارجون) (Argon) نیز چشم به رهبری دوخته بود. بدین‌سان ما با ملوک الطوایف (Reyes de Taifas) در هر دو جناح اسلامی و مسیحی روبرو هستیم. با این تفاوت که ملوک الطوایف در جناح اسلامی روبه افول داشتند و در جناح مسیحی روبه اعتلا. دراین حال که مرزهای نبره درحد مرزهای زمان مرگ سانچوی کبیر - سلطان بلامنازع اسپانیای مسیحی - باقی مانده‌بود. سایر واحدهای مسیحی شبه جزیره شروع به پیشروی کردند. سانچوی کبیر حکومت خود را باپاپ مرتبط ساخته و کلیساها و جماعت‌های رهبانی سرزمین خود را تابع نظام بندیکتی نموده بود. سپس آیین‌های کلیسا راکه به عربی گراییده بود به قالب آیین‌های کاتولیکی درآورد. پاپ نیز صدها کشیش کلونیائی[1] را برای وارد کردن نظام جدید به اسپانیای مسیحی و آن بخش از سرزمینهای

۱) فرقه‌ای از بندیکتیان منسوب به دیرکلونی (Cluny) در شهری به همین نام در فرانسه (مترجم)

اسلامی که مسیحیان برآن استیلا می یافتند، گسیل داشت.پاپ الکساندر سوم در این راه کوشش بسیاری به خرج داد. این وحدت دینی نیز به نوبهٔ خود حرکت مسیحیان را به سوی سرزمین های اسلامی صبغه‌ای دینی بخشید. و از این پس فتوحات اسپانیایی‌های مسیحی در سرزمین‌های اسلامی به نام صلیب انجام می‌شد. گروههای بزرگی از شهسواران مسیحی از نواحی مختلف اروپا برای شرکت در جنگ برضد مسلمانان شبه جزیره بسیج گردیدند و بدینسان می توانیم گفت که نهضت صلیبی یکسره در شبه جزیره ایبری به وجود آمد و پاپ نیز در تشویق آن سهمی بزرگ داشت. لشگرکشی گارسیاء (Garcia de Najera) پادشاه نبره (۱۰۳۵ - ۱۰۵۴ م)، به سرزمین‌های اسلامی که اینک دفاعی ناتوان داشتند، با تأیید پاپ و به نام صلیب انجام گرفت، و لشگریان او درنخستین گام قَلَهُره را، با خشونت بسیار و بی آنکه با مقاومتی از جانب بنی هود، حاکمان امیرنشین سرقسطه، روبرو گردند، تصرف کردند (۱۰۴۵م). سپس فرناندوی اول، پادشاه لیون وقشتاله، شروع به پیشروی کرد و به نام صلیب برلامیجو (Lamego) و بازو (Viseu) و در پرتغال استیلا یافت (۱۰۵۷م). آنگاه جواردا (Gvarda) و قلمریه (Coimbra) را اشغال کرد (۱۰۶۴م)، و از آنجا که امیرنشین‌های مسیحی شرق پیوند نزدیکتری با پاپ داشتند پیشروی مسیحیان در اینجا، چنانکه در تصرف منتشون (Monzon) به دست ارغونیان (۱۰۸۰م) دیده شد، صورت قهر و خشونت به خود گرفت. مرزهای قطلونیه نیز تاطرٌکونه (Tarragona) پیش رفت (۱۰۹۰م) و ارغون بروشقه مستولی گردید (۱۰۹۴م). در سال ۴۵۶ هـ. ق/ ۱۰۶۴م نیز نیرویی از مسیحیان ارغونی و اروپایی با تأیید پاپ بربشتر (Barbostro) یورش برد.شهسواران مسیحی در هجوم به این شهر چنان زشتی‌هایی مرتکب شدند که در دل‌های مسلمانان بیم و هراس افکند. در منابع اروپایی نیز این واقعه به جنگ صلیبی بربشتر (La Cruzada de Barbostro) معروف است.

دیری نپایید که رهبری نهضت صلیبی به پادشاهی لیون که در زمان سانچوی دوم با کنت نشین قشتاله متحد شده بود، انتقال یافت و این نهضت از هر لحاظ به صورت خطری جدی درآمد، چراکه مسلمانان به ناتوانی و کوته‌بینی دچار آمده و اندیشهٔ اسلامی از قلمروشان رخت بربسته بود. تجلی این حالت رامی توان در یکی از رهبران اندلس اسلامی، یعنی مأمون بن ذی النون، حاکم امیرنشین طلیطله، یافت که از لحاظ مساحت بزرگترین امیرنشین اسپانیای اسلامی بود. قلمرو این امیر نشین از قلعه ایوب و مدینه سالم درشمال طلیطله تا مرزهای امیرنشین قرطبه امتداد داشت، بی آنکه نیرویی نظامی دراختیار داشته باشد تا از این قلمرو گسترده که قلب اندلس اسلامی شمرده می‌شد، پاسداری کند. دراین میان نه تنها به ذهن مأمون خطور نکرده بود که با یکی از همسایگان مسلمانش برای دفع خطر هم پیمان گردد، بلکه سیر رویدادها درواقع یکسره درخلاف این جهت جریان یافت. مأمون کاملاً به همسایگان مسیحی‌اش یعنی حاکمان قشتاله و لیون، اعتماد کرد و حتی آلفونسو، برادر سانچو، پادشاه قشتاله راکه با او اختلاف پیداکرده بود،نزد خود پذیرا گردید. چون سانچوی دوم کشته شد، آلفونسو، با عنوان آلفونسوی ششم جای او را گرفت وهموبود که در سال ۱۰۸۵م برطلیطله استیلا یافت و بدین ترتیب پادشاهی خود را مبدل به نیرومندترین واحد سیاسی شبه جزیره ساخت، زیرا با این پیروزی، پادشاهی قشتاله و لیون مساحت خود را به اندازه یک سوم افزایش داد و ثروتش دوچندان گردید و عملاً رهبری سیاسی شبه جزیره را به دست آورد. بدینسان به وضوح آشکار شد که اگر نیرویی عظیم به یاری اندلس اسلامی نشتابد بی‌شک این سرزمین از دست خواهد رفت.

در اینجا اهمیت تاریخی ورود مرابطان به اندلس برای یاری رساندن به اهالی آن آشکار می‌گردد. در روز جمعه ۱۲ رجب ۴۷۹ هـ. ق/ ۲۳ اکتبر ۱۰۸۶ م مرابطان و همراهان اندلس آنان (از جمله معتمدبن عباد) در نبرد زلّاقه که نزدیک بطلیوس برکرانهٔ رود وادیانه درگرفت، پیروزی ای قاطع به دست آوردند و قشتاله و لیون را از پیشروی بازداشتند. هنگامی که یوسف بن تاشفین برای دومین بار به اندلس رفت روشن شد که ملوک الطوایف در اندلس در دوستی اسلام یکرنگ نیستند. همین امر نیز سبب گردید که مرابطین در تصرف دژی به نام لییط (Aledo)، درغرب اندلس که بر راه بلنسیه مسلط بود، ناکام بمانند. مرابطین می‌خواستند. با استیلا براین دژراه بلنسیه را بگشایند وآن شهر را از تجاوز ماجراجویی قشتالی به نام رود ریگو دیاث د ویوار (Rodrigo Diaz de Vivar) ملقب به السید قمپنطور (ELcid Campeador) (السید مبارز) که مدت پنج سال (۱۰۹۴ - ۱۰۹۹ م) برآن استیلا داشت، برهانند. هنگامی که یوسف تاشفین برای سومین بار به اندلس رفت (رجب ۴۸۳ هـ. ق/ ۱۰۹۹م)، ملوک الطوایف را برانداخت و آنچه از اراضی اندلس در دست مسلمانان مانده بود زیر درفش مرابطین یکپارچه گردید. دراین جا، چنانکه در نقشه می‌بینید، عصر ملوک‌الطوایف به سر می‌رسد و عصر مرابطین در بقایای اندلس اسلامی آغاز می‌گردد.

## نقشهٔ ۹۷

## اندلس اسلامی درزمان مرابطان

همچنانکه پادشاهی قشتاله و لیون، درنتیجهٔ استیلا برامیرنشین طلیطله و دو چندان شدن ثروت و نیرویش، از مرتبهٔ واحدهای سیاسی که برسر حکومت شبه جزیره با دیگر واحدها رقابت می‌کرد، به مرتبهٔ بزرگترین دولت شبه جزیره ارتقا می‌یافت، ارغون نیز که درآغاز جز یکی از دولت های کوچک مسیحی در گوشهٔ شمال باختری شبه جزیره نبود، با استیلا برامیرنشین سرقسطه و ضمیمه ساختن ثغر اعلای اندلس به خاک خود، بدل به پادشاهی بزرگ و ثروتمندی با آینده‌ای درخشان گردید. این کار در سال ۵۱۲ هـ. ق/ ۱۱۱۸ م، یعنی در زمان مرابطان، و به دست آلفونسوی جنگجو (Alfonsotl Batallador) انجام پذیرفت. نواحی

ثغراعلی پس از کشمکشی طولانی سقوط کرد.اما سقوط خود سرقسطه تقریباً بدون جنگ و درنتیجهٔ منازعات مداوم و درونی خاندان بنی هود روی داد. مرابطان تا آنجاکه در توان داشتند برای نجات آن کوشیدند و گروهی از بهترین فرماندهان ایشان نیز در دفاع از آن کشته شدند. اما این کوششها در زمان موحدان به کلی محدود گردید.

موحدان در اواخر سال ۵۵۵ ه. ق/۱۱۶۰م، پس از فتح سراسر مغرب و یکپارچه ساختن آن زیر درفش خود، وارد اندلس گردیدند. درآن زمان گروهی از اهالی اندلس بر مرابطان شوریده بودند. عبدالمؤمن بن علی با خاموش کردن این فتنه هاآنچه را از اندلس اسلامی به‌جای مانده بود زیر لوای خود یکپارچه ساخت و امیرانی از خانواده خود و از بزرگان موحدان را به حکمرانی نواحی آن گماشت. پایتخت را نیز نخست قرطبه قرار داد، اما سپس، همچون زمان مرابطان، آن را به اشبیلیه بازگرداند. هیچیک از نواحی اندلس اسلامی از قلمرو حاکمیت موحدان بیرون نرفت، مگر دانیه که بدست بنی‌غانیه از مرابطان مسوفی استقلال یافت. همچنین برخی از رهبران اندلس مانند محمدبن مردنیش و داماد وی ابراهیم‌بن هَمُشک که در برخی از نواحی خاوری ادعای استقلال داشتند، با آنان از در ستیز درآمدند.

عبدالمؤمن بن علی (۵۲۴ – ۵۵۸ ه. ق/ ۱۱۳۰ – ۱۱۶۳م) توانست مرزهای اندلس را در خطی که در نقشه نشان داده شده تثبیت کند و آن خط رود وادی الکبیر ورود بلنسیه است. پس از او پسرش ابویعقوب یوسف (۵۵۸ – ۵۸۰ ه. ق/۱۱۶۳ – ۱۱۸۴ م) بـه جـای او نشست. درآن زمان پادشاهی پرتغال از اسپانیا مستقل شده بود و می‌کوشید با آنچه از اراضی اسلامی غرب اندلس تصاحب کرده بود قلمروی برای خود فراهم آورد. این هدف را افونسو انریکه (Affonso Enrique) که مسلمانان او را ابن الریق می‌خوانند، دنبال می‌کرد. وی در سال ۵۲۳ ه. ق/۱۱۲۹ م کوشید برأسبونه استیلا یابد،اما نتوانست و شکست خورد؛ لیکن به یاری گروهی از صلیبیان که به بیت المقدس می‌رفتند توانست بر شلب استیلا یابد. شنترین نیز به دست او افتاده بود. از اینروی می‌بینیم کـه دومین خلیفهٔ موحدان که قبلاً از او یاد کردیم، مساعی خود را در دفاع از غرب اندلس متمرکز می‌سازد و در کوشش برای بازپس گیری شنترین نیز جان می‌بازد.

اما قهرمان اندلس اسلامی در عصر موحدان همانا ابویوسف یعقوب منصور، سومین خلیفهٔ موحدین(۵۸۰ – ۵۹۵ ه. ق/ ۱۱۸۴ – ۱۱۹۹م) است که تحت فرماندهی او مسلمانان در نبرد مشهور ارک پیروز گردیدند. پس از این نبرد که در غرب شهر سوثیه‌دادرئال کنونی در شرق اندلس روی داد، آلفونسوی هشتم، پادشاه قشتاله، با باقیماندهٔ ارتش خود به طلیطله گریخت. این نبرد که به لحاظ اهمیتش در سرنوشت اندلس اسلامی با نبرد زلاقه برابری می‌کند، تا مدتی از شدت پیشروی مسیحیان در سرزمینهای اسلامی کاست.

اما پس از مرگ ابویوسف منصور،وضع دگرگون شد، زیرا پسر و جانشین وی محمد ناصر(۵۹۵ – ۶۱۰ ه. ق/ ۱۱۹۹ – ۱۲۱۳م)، هم سنگ پدر نبود، وانگهی بار مسئولیت خلفای موحدان بسیار سنگین بود، چراکه قلمروحکومت آنان از طرابلس در منتهی الیه خاور مغرب تا ساحل اقیانوس و از شمال رود وادی الکبیر در اندلس تا وادی درعه در افریقیه امتداد داشت. دیگر آنکه، اختلافات میان رقیبانی که برای تسلط بر دولت با هم کشمکش داشتند شدت گرفت. شورش بنی غانیه مسوفی نیز که از بقایای مرابطان در دانیه و الجزایر خاوری و نواحی افریقیه بودند، در تضعیف جبههٔ موحدان در اندلس سخت موثر افتاد. آلفونسوی هشتم، پادشاه قشتاله که پس از شکست ارک به هراس افتاده بود، با استعانت از پاپ به تدریج آمادهٔ انتقام‌گیری شد و توانست با بسیج نیروهایی عظیم به مقابله با موحدان بشتابد. محمد ناصر نیز تا آنجاکه می‌توانست نیروگرد آورد و به مقابله با نیروهای قشتالی رفت. در این حال میان اندلسیان از یک سو و موحدان از سوی دیگر اختلاف افتاده بود. به علاوه در ارتش موحدان شمار بزرگی از اعراب هلالی وجود داشت که به جنگهای سنگین و وحشیانه میان مسلمانان و مسیحیان در اندلس خو نگرفته بودند. نبرد در محلی به نام عقاب در شمال ابذه (Ubeda) و جَیّان در شرق اندلس روی داد و در آن با تارومار شدن نیروهای داوطلب و گریز اعراب و سپس بقیهٔ اندلسیان، موحدان با شکستی بزرگ روبرو گردیدند. این نبرد از بزرگ ترین و تعیین کننده ترین نبردهای تاریخ اندلس است، چه در پی آن مرزهای اندلس اسلامی محدودتر شد و تا حوضهٔ وادی الکبیر نزول کرد.از سوی دیگر کثرت کشته‌های موحدان و همراهان مسلمانشان در این جنگ سبب گردید که نیروی نظامی موحدان دیگر هرگز به میزان پیش از شکست نرسد.

# نقشهٔ ۹۸

## تغییرمرزهای اندلس
## ازظهوردولت موحدان تاظهورپادشاهی غرناطه

### (۵۵۲ – ۶۳۰ ه. ق / ۱۱۵۷ – ۱۲۳۲ م)

پس از درگذشت محمد ناصر، چهارمین خلیفهٔ موحدی، نیروهای موحدان پراکنده گردید و کشمکش بر سر قدرت فزونی گرفت.مستنصر، پنجمین خلیفهٔ موحدین، برادر خود ابوالعلا ادریس مأمون را به حکمرانی اندلس گماشت. اما او که مردی کوته بین و سخت دل‌بستهٔ قدرت بود، چون دریافت که برادرش ابوعبدالله محمد، والی مرسیه، برای مطالبه خلافت به مغرب رفته و خود را خلیفه خوانده و برخویشتن لقب عادل نهاده، خود نیز بی توجه به عاقبت کار، با شتاب دست بـه کـار شد و با گردآوری نیروهای زیرفرمانش، خود را خلیفه خواند و بر خویشتن لقب مأمون نهاد(حدود ۶۳۳ ه. ق/ ۱۲۳۶ م) و اندلس را،بی آنکه در فکر دفاع نظامی آن باشد، به سوی مغرب ترک گفت. پس جای شگفتی نیست که خط وادی الکبیر با مراکز عظیمی چون اشبیلیه و قرطبه از هم بپاشد، به

ویژه که فروریختن مقاومت اسلامی، باب توسعه طلبی و پیشروی را در برابر حکومت های مسیحی اسپانیا کاملاً گشود و به افزایش نیرو، سازماندهی و احساس هویت آنها انجامید و آنها را هرچه بیشتر متوجه این حقیقت ساخت که آنچه بدان همت گماشته اند، حرکتی است برای بازپس گیری (Reconquista) سرزمینی که به حق از آن ایشان است. چرا که رفتار و کردار مسلمانان اندلس ازآن پس فاقد جدیت و پشتکار بودو از آگاهی و دوراندیشی و ایمان نیز بهره نداشت. در این حال که هرج و مرج ناشی از اختلاف و چند پارگی در قلمرو اسلامی به اوج خود رسیده بود، قطلونیه و ارغون را می‌بینیم که با تشکیل دولتی واحد، برشرق اندلس تسلط کامل می‌یابند و با دوراندیشی در جهت استیلا برباقیماندهٔ نواحی اسلامی شرق اندلس پیش می‌روند (۱۲۳۷م). بی شک مسلمانان نیروی کافی برای پایداری دراختیار داشتند، چراکه مناطق وسیع و ثروتمند مانند بلنسیه، مرسیه، المریه و مالقه در دست آنان بود. اما اینها یکسره در پراکندگی مانده بودند. بیم و هراس نیرویشان را فلج کرده و آنها را از انجام هرگونه اقدام درستی ناتوان ساخته بود.

درنتیجهٔاین‌وضع‌رامون‌برنگوئرچهارم (Ramon Berenguer IV) پادشاه ارغون بنای پیشروی گذاشت و با تأیید پاپ جنگی صلیبی را برضد مسلمانان اعلام کرد که به استیلای او برلارده و طرطوشه (Tortosa) انجامید (۱۲۴۸ – ۱۲۴۹م). در سال ۱۱۲۹م پیمان همکاری‌ای به نام کائولا (Cazola) میان دو پادشاهی قشتاله و ارغون منعقد گردیده بود.انعقاد این پیمان پیش از نبرد ارک بود، با اینهمه خود نشان از مسیر کلی اسپانیای مسیحی داشت و دلیل آگاهی آن سرزمین برموجودیت و رسالت خویش بود. در سال ۱۲۲۹م خایمهٔ (جاقمه) اول (Jaime I)، پادشاه ارغون و برشلونه (۱۲۱۳ – ۱۲۷۶ م) که بیش از همهٔ پادشاهان عصر زیست، برجزایر شرقی (بالئار) استیلا یافت. در سال ۱۲۳۰م اتحاد نهایی میان قشتاله و لیون به دست فرناندوی سوم (Fernondo III) (۱۲۱۷ – ۱۲۵۲م) انجام پذیرفت. نتیجهٔ مستقیم این اتحاد آن بود که قرطبه بدون مقاومت به دست پادشاهی قشتاله و لیون افتاد (۶۳۴ هـ. ق/ ۱۲۳۶م). در سال ۶۳۶هـ. ق/۱۲۳۸م بلنسیه و قلمرو گسترده‌اش نیز به دست خایمهٔ اول افتاد. و با توجه به اینکه سرزمین‌های اسلامی دیگر نه منطقهٔ جنگی، که اراضی قابل تقسیم شمرده می‌شد، در سال ۱۲۴۴ معاهدهٔ المریسی (Almirza) میان پادشاهی های قشتاله و لیون از یک سو و پادشاهی ارغون از سوی دیگرامضا شد. این معاهده که بر معاهدهٔ کائولا (کازولا) تاکید می‌ورزید، قلمرو گسترش هریک از این دو دولت اسپانیایی را معین می‌ساخت. بدین ترتیب پیشروی ارغون در بلنسیه متوقف شد و باقیمانده سرزمین های اسلامی نیز قلمرو گسترش پادشاهی قشتاله و لیون گردید. در همان حال پادشاهی پرتغال که حکومت های نواحی غرب اندلس را ناتوان یافته بود، برشلب و فارو و شنتمریهٔ غرب استیلا یافت و بدین ترتیب در غرب چیزی برای مسلمانان باقی نماند. در سال ۱۲۴۸ م قشتاله و لیون بربلنسیه چیره شدند و بدین‌سان مرزهای اندلس تا جنوب وادی الکبیر تنزل کرد.

# نقشه ۹۹

## پادشاهی غرناطه ومراحل‌گسترش اسپانیای مسیحی

در زمانی که مراکز بزرگ اندلس پیاپی سقوط می‌کردند، یکی از رهبران نظامی اندلس به نام محمدبن یوسف بن هود جذامی کوشیدبقایای اندلس را متحد ساخته و دولتی از آن خود بنا نهد. کامیابی‌هایی نیز به دست آورد اما کشته شد. پس رهبر دیگری به نام محمدبن یوسف بن نصربن احمر که از شهر کوچکی به نام ارجونه (Argona)، در سی کیلومتری جنوب جیّان،برخاسته بود، با موفقیت براین مهم همت گماشت، و چون بقایای جنگجویان اسلامی گرد او جمع شدند به جیّان و سپس غرناطه که دژی نفوذ ناپذیر در جانب باختری جبال الثلج (Sirra-Nevada) بود، رفت و درآن پناه گرفت(آخر رمضان سال ۶۳۵ هـ. ق/ ۱۲۳۷م). لشگریان به او پیوستند و همه کسانی که خواهان گریز از دست مسیحیان اندلس بودند گرد اوجمع شدند. برخی از رهبران جنوب از جمله بنی اشقیلوله، حاکمان جیّان، نیز از او حمایت کردند. بدینسان دولت بنی نصر، یا بنی احمر، در غرناطه که آخرین سنگر اسلام در اندلس بود، برپا گردید.

محمد مردی هوشمند و کوشا بود که می‌دانست چگونه دولت تأسیس کند. این دولت به تدریج همهٔ استان غرناطه راکه خود به علت مجاورت با شهر کوچک اِلبیره (Elvira) به این نام نیز خوانده می‌شد، دربرگرفت سپس بسطه (Baza)، وادی آش (Guadix)،مالقه (Malago)، المریه (Almeria) وجیّان نیز به دولت او پیوستند، گرچه وی بعداً ناچار شد ازجیّان بیرون رود. وی مصلحت دید با فرناندوی سوم، پادشاه قشتاله، از در دوستی درآید، و سال های نخست حکومت خود را نیز به این صورت گذراند تا بتواند امنیت دولت خود را تضمین نماید. قلمرو حکومتی که او بنیاد گذاشت تنها بخش کوچکی از شبه جزیره را دربر می‌گرفت، اما سپاهیان امداد به سوی آن شتافتند، و با مهاجرت شمار بزرگی از صنعتگران و آموزگاران جمعیت آن فزونی گرفت وکشور رو به آبادانی گذاشت. محمد ثروتی هنگفت اندوخت و با آن به ساختن استحکاماتی برای قلمرو خود و مسلح ساختن ارتشی بزرگ پرداخت، گرچه ناگزیر شده بود نیرویی از ارتش خود را برای تصرف اشبیلیه (۱۲۴۸م) به یاری پادشاه قشتاله بفرستد.در سال ۶۵۳ هـ. ق/ ۱۲۵۵م پایه‌های دولت وی تحکیم شده و جزیرة الخضراء (Algeziras) و جبل‌الطارق نیز بدان پیوسته بودند. وی استحکاماتی گرد این دو شهر ساخت تا از امکان دسترسی دولت خود به مغرب اطمینان یابد. محمد که لقب غالب بالله داشت از ۶۲۹ تا ۶۷۱هـ. ق/۱۲۳۲ م حکومت کرد و طی این سالها دریافت که چگونه دولت را بر پایه‌هایی نیرومند استوار سازد. بعلاوه لورقه را نیز به قلمرو خود افزود. پس از مرگ فرناندوی سوم، وی همان قرار داد را با جانشین او آلفونسوی دهم ملقب به دانا

(Alfonso el Sabio) بست، و بدین ترتیب دولت غرناطه به صورت واحد سیاسی یکپارچه ای درآمد که پادشاهی قشتاله در سیاست خود بدان اهمیت می‌داد؛ چه این دولت هرگاه موجودیت خویش را در خطر می‌دید در برابر قشتاله سرفرود می‌آورد و هرگاه ضعفی درآن مشاهده می‌کرد از اطاعتش بیرون می‌رفت و با آن از در ستیز درمی‌آمد. همین آلفونسوی دهم، پادشاه قشتاله و لیون، هنگامی که با پسرش سانچوی چهارم اختلاف پیدا کرد و تاج و تختش به خطر افتاد( ۶۸۱ هـ. ق/ ۱۲۸۲ م)، نزد ابن احمر گریخت و از او کمک خواست و دستش را بوسید.

پادشاهی غرناطه ۲۶۸ سال زیست و تا ۲ ربیع الاول ۸۹۷هـ. ق/ ۲ ژانویه ۱۴۹۲ م، که غرناطه به دست شاهان قشتاله و لیون افتاد، برقرار بود. این دورهٔ طولانی را حکومت غرناطه سراسر در مبارزه برای پاسداری از موجودیت خود گذراند، و با دشوارهایی بزرگ نیز که مهمترین آنها کشمکش‌های دایم اعضای خاندان حاکم یا رقیبانشان برسر تاج و تخت بود، روبرو گردید.این حکومت از همکاری نظامی بنی مرین بسیار بهره برد. اینان به امر جهاد در غرناطه سخت اهتمام می‌ورزیدند و نیرویی دایمی به نام جنگجویان زبده(مشیخة الغزاة) داشتند. ما پیشتر شرح داده‌ایم که چگونه این دو جناح در پاسداری از غرناطه با هم همکاری کردند و چگونه مسلمانان سرانجام در نبرد طریف شکست خوردند و غرناطه با ازدست دادن بندر طریف و سپس بندر جبل الطارق تمامی پیوندهای خود را با افریقا از دست داد.

از میان بیست و یک سلطانی که برغرناطه حکم راندند تنها حکومت سه تن دیر پاییدو تواناترین ایشان نیز محمد بن یوسف غالب بالله مؤسس دولت و پسرش ابوعبدالله محمد فقیه بودند. بزرگترین میراثی که بنی نصر از خود به جای گذاشتند. قصرهای الحمراء بود که از عظیم‌ترین نمونه های هنر در اسپانیا و حتی اروپا است.

پس از سقوط غرناطه و عقد قراردادی با فرناندو و ایزابلا که آزادی مسلمانان باقیمانده را ضمانت می‌کرد، عهد و پیمان هافراموش شد و اسقف‌ها کوشیدند مسلمانان راکه از این پس به Los Moriscos، یعنی مسلمانان کوچک، معروف شدند، به دین مسیح درآورند. مسلمانان چندین بار شورش کردند و درنتیجه، در سال ۱۶۰۳ و سپس ۱۶۰۹م، فرمانهایی صادر گردید که به موجب آنها مسلمانان ناگزیر شدند میان مسیحیت و ترک اسپانیا یکی را برگزینند. بدینسان تاریخ سیاسی اسلام در شبه جزیره به پایان رسید. اماآثار تمدن اسلام تا سده‌هایی پس از آن و حتی تا امروز همچنان باقی مانده است.

قلمرو پادشاهی غرناطه را با تمامی شهرهایش در نقشهٔ دوگانهٔ ۹۹، که نقشه‌ای کامل است، مشخص ساخته‌ایم، اما برای آن که بتوانیم اعلام تاریخی بیشتری را در آن جای دهیم مراحل کوچک شدن تدریجی قلمرو پادشاهی غرناطه را در آن دنبال نکرده‌ایم. امیدواریم این نقشه از لحاظ اعلام عربی آن تا حد امکان کامل باشد.

در طرف راست این نقشه چگونگی گسترش حکومت‌های مسیحی اسپانیا را با جهت های گسترش آنها در سه نقشه ترسیم کرده‌ایم تا خواننده بتواند مراحل مبارزه برسرنوشت شبه جزیره را از هر دو جهت اسلامی و مسیحی دنبال کند.



# مآخذ:


ابن‌ابار، ابوعبدالله قضاعی، *المعجم فی‌اخبار القاضی ابی‌علی الصدفی*، قاهره، ۱۳۸۳ق.
- *الحلة‌السیراء*، ۲ج، به‌کوشش حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۶۳.

ابن‌ابی دینار قیروانی، *المؤنس فی‌اخبار افریقیه و تونس*، به کوشش‌محمدشمام، تونس، ۱۹۶۷.

ابن اثیر جوزی، *جامع الاصول فی‌احادیث الرسول*، به‌کوشش عبدالقادر ارناءوط، دمشق، ۱۹۶۹ - ۱۹۷۲.

ابن‌بادیس زیری، عبدالله‌بن بلقین، *التبیان*، به کوشش لوی پروونسال، قاهره، ۱۹۵۵.

ابن‌حزم اندلسی، *التلخیص لوجوه* به‌کوشش احسان عباس، قاهره، ۱۹۶۰.
- *نقط العروس*، به کوشش شوقی ضیف، قاهره، ۱۹۵۱.

ابن حیان، ابومروان خلف، *المقتبس فی اخبار ملوک الاندلس*، به کوشش محمود علی مکی، بیروت، ۱۹۷۳.

ابن خطیب، لسان الدین، *الاحاطة فی‌اخبار غرناطه*، ۶ج، قاهره، ۱۹۷۴ - ۱۹۸۴.
- *اعمال الاعلام*، ج ۲، زیر عنوان تاریخ الاندلس الاسلامیة، به کوشش لوی پروونسال، بیروت، ۱۹۶۲؛ ج۳، به‌کوشش احمد مختار عبادی و محمد ابراهیم‌کتانی.

ابن خلدون، *العبر و دیوان المبتدأ والخبر*، ۷ج شامل *مقدمه*. بولاق.

ابن دحیهٔ کلبی اندلسی، *المطرب من‌اشعار اهل المغرب*، قاهره، ۱۹۵۵.

ابن زبیر، ابوجعفربن ابراهیم، *صلة‌الصلة*، به کوشش لوی پروونسال، رباط، ۱۹۳۷.

ابن سعید اندلسی، *المغرب فی‌حلی‌المغرب*، به‌کوشش شوقی ضیف، قاهره، ۱۹۶۴.

ابن صاعد اندسی، ابواقاسم احمد طلیطلی، *طبقات الامم*، به‌کوشش لویس شیخو، بیروت، ۱۹۳۵.

ابن غداری مراکشی، *البیان المغرب فی‌اخبار الاندلس و المغرب*، برخی‌مجلدات، به‌کوشش پروونسال وکولن، لیدن؛ چاپ پنج مجلد موجود به‌کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۵ - ۱۹۷۸.

ابن فرضی، حافظ ابوالولید عبدالله بن محمد، *تاریخ علماء الاندلس*، قاهره، ۱۹۶۶.

**ابن قاضی مکناسی، ابوالعباس احمدبن محمد،** *درة الحجال فی اخبار الرجال*، به کوشش محمد احمدی ابوالنور، قاهره - تونس، ۱۹۷۰.

**ابن قطان، ابوعلی حسن،** *نظم الجمان*، به کوشش محمودعلی مکی، رباط، بی‌تا.

**ابن قوطیّه، ابوبکر محمد،** *تاریخ افتتاح الاندلس*، به کوشش خولیان ریبرا، مادرید، ۱۹۱۰.

**باجی، ابومروان عبدالملک بن محمد،** *المن بلاضافة الی المستضعفین*، به کوشش عبدالهادی تازی، بیروت، ۱۹۶۴.

**پالنثیا، آنخل گونثالث،** *تاریخ الفکر الاندلسی*، ترجمهٔ حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۵۵.

**حمیدی، حافظ ابوعبدالله محمدبن ابی نصر،** *جذوةالمقتبس*، قاهره، ۱۹۶۶.

**خشنی، ابوعبدالله محمدبن حارث‌بن اسد،** *قضاة قرطبة*، قاهره، ۱۹۶۶.

**دباغ ابوزید عبدالرحمن‌بن محمد انصاری،** *معالم الایمان فی معرفة اهل القیروان*، به کوشش ابراهیم شبوح، قاهره، ۱۹۶۸.

**سلاوی ناصری، ابوالعباس احمدبن خالد،** *الاستقصا الأخبار دول المغرب الأقصی*، ۹ج، به کوشش فرزندان مؤلف، ۱۹۵۴ - ۱۹۶۰.

**ضبّی احمدبن یحیی‌بن عمیرة،** *بغیةالملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس*، قاهره، ۱۹۶۷.

**عنان، محمد عبدالله** *تاریخ الاندلس*، ۶ج، قاهره، ۱۹۳۵ - ۱۹۶۰

**غبرینی، ابوالعباس احمدبن احمد،** *عنوان الدرایة فی من عرف من العلماء فی المائة السابعة ببجایة*، به کوشش عادل نویهض، بیروت، ۱۹۶۷.

**فاسی، علی بن ابی زرع،** *الذخیرة السنیة فی تاریخ الدولة المرینیة*، رباط، ۱۹۷۲.

**ابن‌عیاض، قاضی عیاض‌بن موسی،** *ترتیب المدارک و تقریب المسالک لمعرفة اعیان مذهب مالک*، به کوشش احمد بکیر محمود، بیروت، ۱۹۶۵.

**قیرانی، ابوالعرب محمدبن احمدبن نُعیم،** *طبقات علماء افریقیه*، به کوشش علی شابی و نعیم حسن باقی، تونس، ۱۹۶۸.

**لوی - پرووانسال،** *الاسلام فی المغرب والاندلس*، ترجمه محمودعبدالعزیزسالم‌ومحمد صلاح‌الدین حلمی، قاهره، ۱۹۵۶.

**مالکی، ابوبکر عبدالله،** *ریاض النفوس*، ج ۱، به کوشش حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۵۴.

**مراکشی، ابوعبدالله محمدبن عبدالملک اُوسی،** *الذیل و التکملة لکتابی الموصول والصلة*، ج ۶، به کوشش محمدبن شریف‌واحسان‌عباس، ۱۹۶۴-۱۹۷۴.

**مراکشی، محیی‌الدین عبدالواحدبن علی،** *المعجب فی تلخیص اخبار المغرب*، به کوشش محمد سعید عریان، قاهره، ۱۹۶۷.

**مقری، شهاب الدین احمد بن محمد،** *نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب*، ۸ج، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۸

**مونس، حسین،** *السید القمبیطور و علاقته بالمسلمین*، قاهره، ۱۹۵۰.

Brett, Michael, " Problems in the Interpretation of the Maghreb in Light of some Recent Publications", in *Journal of African History,* vol. XIII,3 (1972).

Claudel, M., *L'Afrique du Nord, Les Byzantins et Les Berberes avant Les Invasions Musulmans,* Paris, 1910

Cande, Antonio José, *Historia de la Espána Musulmana,* Madrid, 1848.

Dozy, Reinhardt Peter - Ann, *Histoire des Musulmans d' Espagne.* Nouvelle ed. par levi - Provancal, 3 Vols - Leyde 1931.

Fagnan, E., *Extraits inedits Relatifs au Maghreb.* Alger 1924.

Faurnel, Henri: *Les Berbéres* 2 Vols. Paris 1875 - 1880.

Gautier, E. F. *Les Siecles obscurs de l' histoire du Maghreb.* 2 éme éd. 1938.

Hadi Roger Idris, *Initiation à la Tunisie.* Paris 1950.

Huici Miranda, Ambrosio, *Las grandes Batallos de la Reconquista*, 1956.

- *Historia Polotice del imperis Almohade.* 3 Vols., Valencia, 1956.

Jose, Antonis Maravall, *El Concept de Espana en la Edad Media.* Madrid, 1954.

Julien, Charles - Andre, *L' Histoire de l' Afrique du Nord de la conquète Arabe à 1830.* 2 ème ed., par Roger Tourneau - Paris 1966.

Levi - Provancal, E., *L' Espagne Musulmane au X Siecle.* Paris 1932.

- Histoire de l' Espagne Musulmane - 3 Vols, 2 ème èd., Paris, 1948.

Luis Gonzales de Azevado, *Historia de Portugal,* Lisbon, 1944.

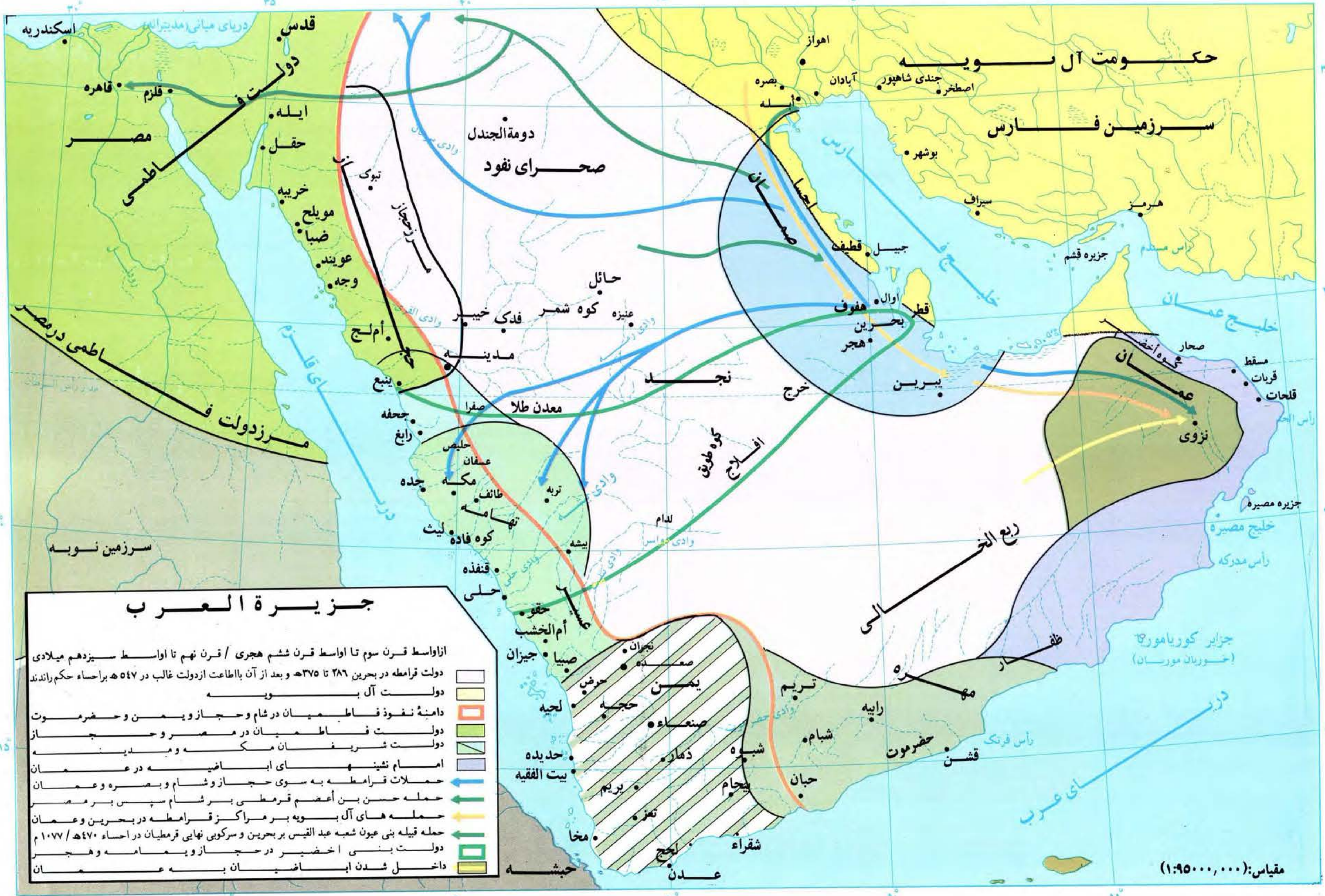
Mercier, Emest, *Histoire de l' Afrique septentrionale* Paris, 1931.

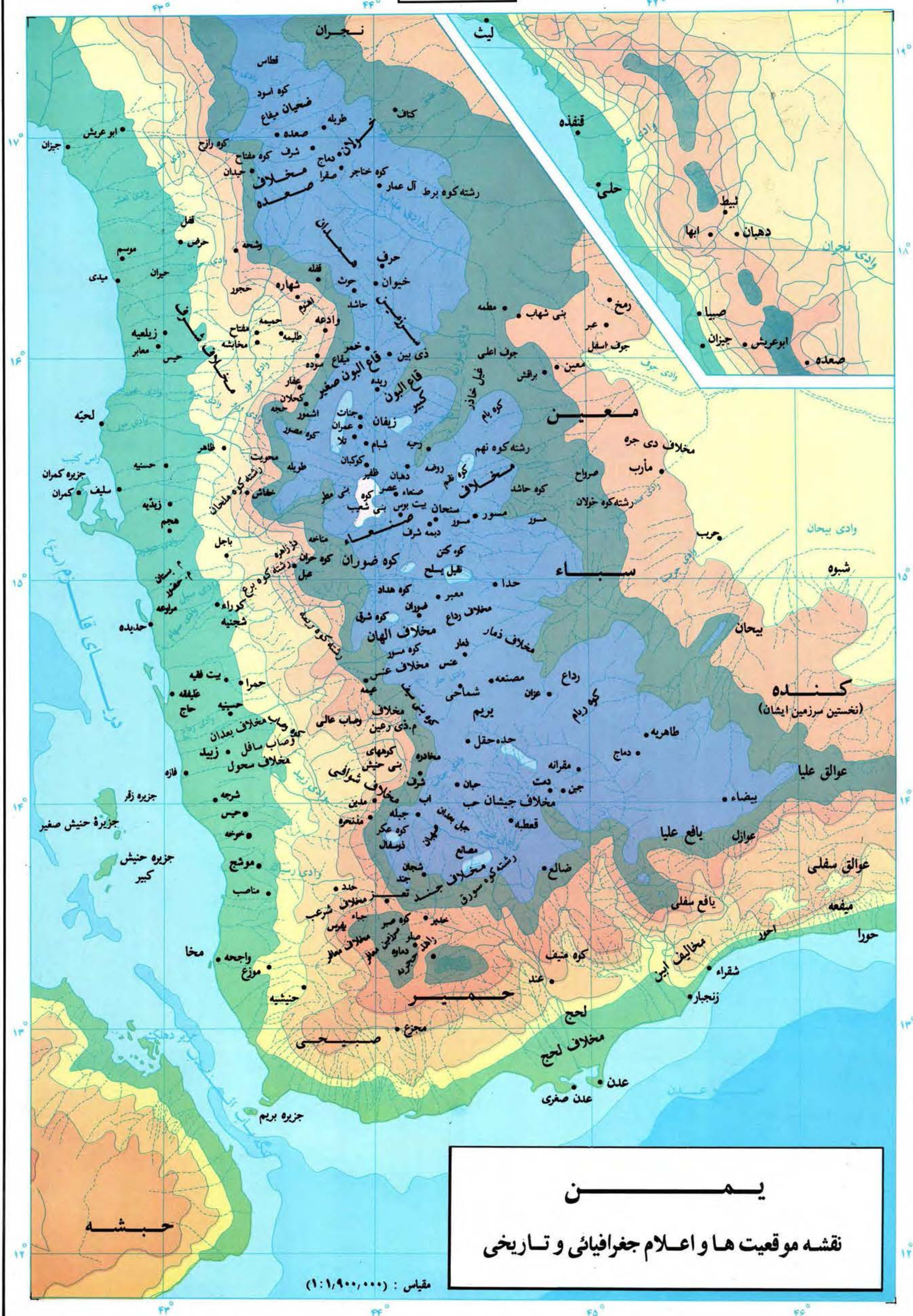
Simonet, Francisco, *Historia de los Mozarabes de Espana.* Madrid, 1904.

# فصل نهم

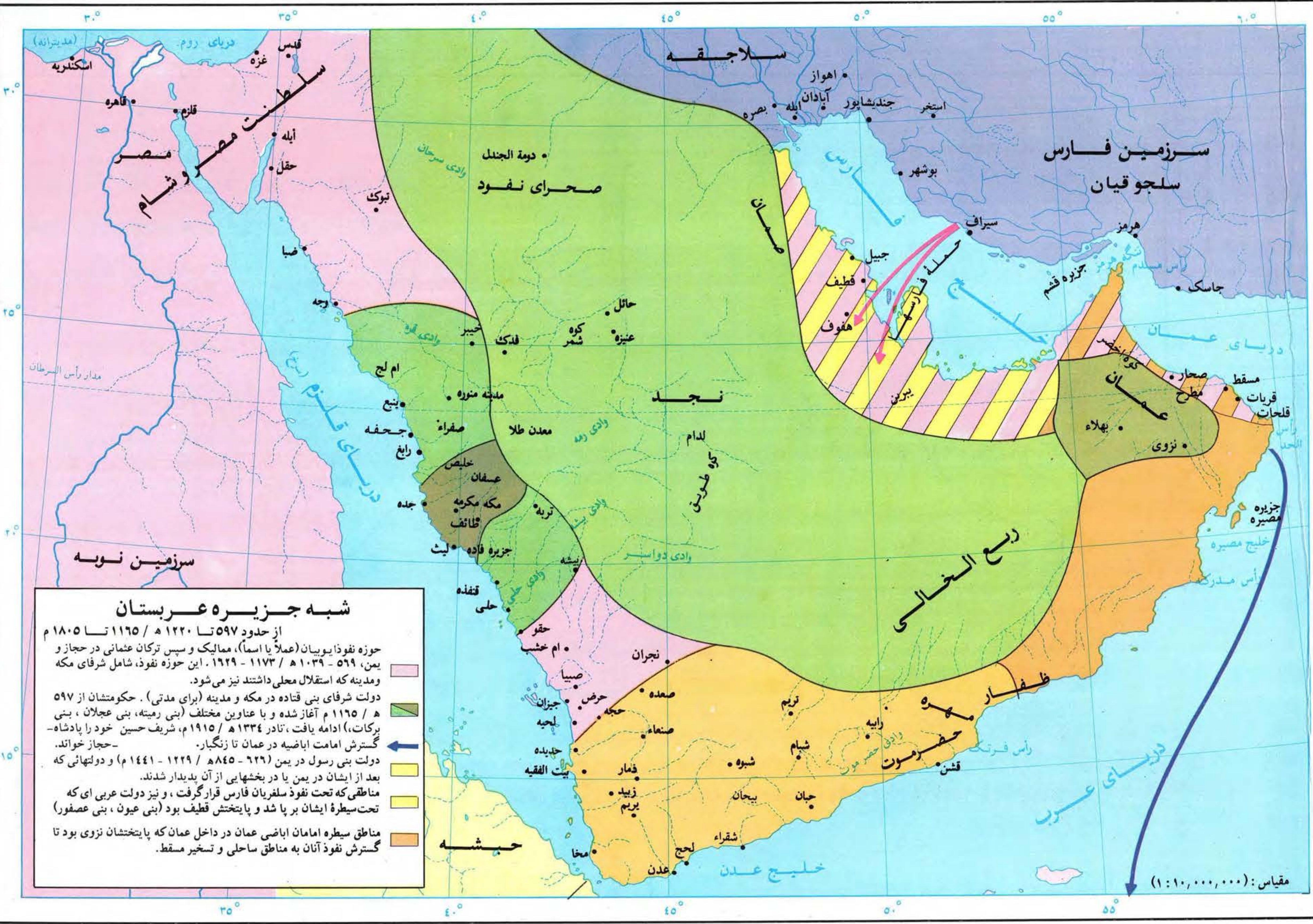
# شبه جزیره عربستان

## شرح نقشه‌ها


جزیرة العرب
ازاواسط قرن سوم تا اواسط قرن ششم هجری / قرن نهم تا اواسط سیزدهم میلادی
دولت قرامطه در بحرین ۲۸۶ تا ۳۷۵هـ و بعد از آن بااطاعت ازدولت غالب در ۵۴۷هـ براحساء حکم‌راندند
دولت آل بویه
دامنهٔ نفوذ فاطمیان در شام و حجاز و یمن و حضرموت
دولت فاطمیان در مصر و حجاز
دولت شریفان مکه و مدینه
امام نشینهای اباضیه در عمان
حملات قرامطه به سوی حجاز و شام و بصره و عمان
حمله حسن بن أعصم قرمطی بر شام سپس بر مصر
حمله های آل بویه بر مراکز قرامطه در بحرین و عمان
حمله قبیله بنی عیون شعبه عبد القیس بر بحرین و سرکوبی نهایی قرمطیان در احساء ۴۷۰هـ / ۱۰۷۷م
دولت بنی اخضیر در حجاز و یمامه و هجر
داخل شدن اباضیان به عمان
مقیاس: (۱:۹۵۰۰۰,۰۰۰)
حکومت آل بویه
سرزمین فارس
دولت فاطمی
مرزدولت فاطمی درمصر
مصر
سرزمین نوبه
صحرای نفود
دومة‌الجندل
مرزحجاز
نجد
ربع الخالی
افلاج
کوه طویق
یمن
حضرموت
مهره
عمان
احساء
بحرین
تهامه
عسیر
حبشه
دریای میانی(مدیترانه)
خلیج فارس
خلیج عمان
خلیج مصیره
دریای قلزم
دریای عرب
اسکندریه
قاهره
قلزم
قدس
ایله
حقل
تبوک
خریبه
مویلح
ضبا
عویند
وجه
أم‌لج
ینبع
مدینه
خیبر
فدک
کوه شمر
حائل
عنیزه
معدن طلا
صفرا
جحفه
رابغ
حلیص
عسفان
مکه
جده
طائف
تربه
کوه فاده
لیث
بیشه
لدام
قنفده
حلی
حقو
أم‌الخشب
صبیا
جیزان
نجران
صعده
حرض
حجه
لحیه
صنعاء
ذمار
حدیده
بیت الفقیه
بریم
تعز
مخا
لحج
عدن
شقراء
بیحام
شبوه
حبان
تریم
شبام
رابیه
قشن
ظفار
رأس فرتک
اهواز
بصره
ابله
آبادان
جندی شاهپور
اصطخر
بوشهر
سیراف
هرمز
جزیره قشم
رأس مسندم
جبیل
قطیف
اوال
قطر
هفوف
هجر
خرج
یبرین
صحار
کوه اخضر
مسقط
قریات
قلحات
نزوی
جزیره مصیره
رأس مدرکه
جزایر کوریاموریا
(خوریان موریان)


یمن
نقشه موقعیت ها و اعلام جغرافیائی و تاریخی
مقیاس : (۱:۱,۹۰۰,۰۰۰)
نجران
صعده
معین
سبأ
صنعاء
کنده
(نخستین سرزمین ایشان)
حمیر
صبحی
حبشه
مأرب
عدن
لحج
مخلاف لحج
تعز
زبید
حدیده
مخا
جیزان
ابو عریش
لحیه
کمران
جزیره کمران
جزیره زقر
جزیره حنیش صغیر
جزیره حنیش کبیر
جزیره بریم
عدن صغری
شبوه
بیحان
عوالق علیا
عوالق سفلی
یافع علیا
یافع سفلی
بیضاء
میفعه
حورا
شقراء
زنجبار
لیث
قنفذه
حلی
ابها
صبیا
ذمار
رداع
یریم
جبله
اب
مخلاف الهان
مخلاف جیشان
مخلاف جعفر
قاع البون
کوه ضوران
کوه تخلا
قطابس
ضحیان
کوه اسود
حوث
خیوان
حرف
ریده
ثلا
شبام
کوکبان
عمران
زیفان
حجه
جیزان
صعده


یمن و دولت هائی که طی دوره های میانه
درآن دیار پدید آمد
(أ)
۱ - بنی زیاد ۲۰۳ - ۳۹۱ هـ / ۸۱۸ - ۱۰۰۰ م.
۲ - زیدیان بنی رسّی ، نوبت اول، ۲۸۰ - ۲۸۴هـ /۸۹۳ - ۸۹۷م، نوبت دوم ، ۵۹۳ - ۶۹۷هـ/۱۱۹۶ - ۱۲۹۷ م. دولت امامان صنعانیز از ۹۷۳هـ / ۱۵۶۵ م تا ۱۳۸۲هـ /۱۹۶۲ م پابرجا بود
۳ - بنی یعفر ، ۲۲۵ - ۳۹۳هـ/۸۳۹ - ۱۰۰۲ م.
٤ - صلیحیان همَدانی ، ٤۳۹ - ۵۳۲ هـ / ۱۰٤۷ ۱۱۳۷ م
۵ و۶ دولت بنی حاتم همدانی(بهمراهی بنی سلیمان) - ٤۹۲ - ۵۶۹ هـ / ۱۰۹۸ - ۱۱۷۳ م
(ب)
۷ - دولت بنی مهدی ، ۵۵۳ - ۵۵۸ هـ/ ۱۱۵۸ - ۱۱۶۲ م.
۸ - زیدیان ، ۹۱۲ - ۹۶۵ هـ / ۱۵۰۶ - ۱۵۵۸ م
۹ - دولت حبشیان بنی نجاح ، ٤۰۳ - ۵۵۵ هـ / ۱۰۱۲ - ۱۱۶۰ م
۱۰ - بنی طاهر ( دولت طاهری )، ، ۸۵۸ - ۹۳۳ هـ / ۱٤۵٤ - ۱۵۲۶ م.
۱۱ -بنی زریع همدانی که همان بنی مکرم عدن می باشد ٤۶۷ - ۵۶۹ هـ، ۱۰۷٤ - ۱۱۷۳ م.
(حـ)
۱۲ - دولت بنی ایوب در یمن ۵۶۹ - ۶۲۶ هـ / ۱۱۷۳ - ۱۲۲۸ م.
۱۳ - بنی رسول ،۶۲۶ - ۸۵۸ هـ / ۱۲۲۸- ۱٤۵٤ م.
۱٤ - دولت امامان صنعا که آخرینشان، امام بدر بود، ۱۰۰۰ - ۱۳۸۲ هـ / ۱۵۹۱ - ۱۹۶۲ م
نجران
ابوعریش
جیزان
صعده
حیدان
قفل
موسم
حجور
زبلعیه
لحیّه
حسنیه
جزیره کمران
کمران
صنعاء
حدیده
بیت الفقیه
زبید
فازه
جزیره زقر
جزیره حنیش کوچک
جزیره حنیش بزرگ
مخا
تعز
حمیر
صبیحی
لحج
عدن
خلیج عدن
جزیره بریم
باب المندب
جشه
کنده
( اولین اقامتگاهشان )
عوالق علیا
عوالق سفلی
یافع علیا
یافع سفلی
بیحان
بیضا
میفعه
احور
حورا
شقراء
معین
کوه یام
کوه حاشد
ذمار
رداع
مقیاس : (۱:۱,۹۰۰,۰۰۰)



شبه جزیره عربستان
از حدود ۵۹۷ تا ۱۲۲۰ هـ / ۱۱۶۵ تا ۱۸۰۵ م
حوزه نفوذ ایوبیان (عملاً یا اسماً)، ممالیک و سپس ترکان عثمانی در حجاز و یمن، ۵۶۹ - ۱۰۳۹ هـ / ۱۱۷۳ - ۱۹۲۹. این حوزه نفوذ، شامل شرفای مکه ومدینه که استقلال محلی داشتند نیز می شود.
دولت شرفای بنی قتاده در مکه و مدینه (برای مدتی). حکومتشان از ۵۹۷ هـ / ۱۱۶۵ م آغاز شده و با عناوین مختلف (بنی رمیثه، بنی عجلان، بنی برکات،) ادامه یافت، تا در ۱۳۳۴ هـ / ۱۹۱۵ م، شریف حسین خود را پادشاه-حجاز خواند.
گسترش امامت اباضیه در عمان تا زنگبار.
دولت بنی رسول در یمن (۶۲۶ - ۸۴۵ هـ / ۱۲۲۹ - ۱۴۴۱ م) و دولتهائی که بعد از ایشان در یمن یا در بخشهایی از آن پدیدار شدند.
مناطقی که تحت نفوذ سلغریان فارس قرارگرفت، و نیز دولت عربی ای که تحت سیطرهٔ ایشان بر پا شد و پایتختش قطیف بود (بنی عیون، بنی عصفور)
مناطق سیطره امامان اباضی عمان در داخل عمان که پایتختشان نزوی بود تا گسترش نفوذ آنان به مناطق ساحلی و تسخیر مسقط.
مقیاس: (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)
سلطنت مصر و شام
مصر
سرزمین نوبه
حبشه
سلاجقه
سرزمین فارس
سلجوقیان
صحرای نفود
نجد
عمان
ربع الخالی
ظفار
مهره
حضرموت
حملهٔ فارسیها
دریای روم
(مدیترانه)
دریای قلزم
خلیج فارس
دریای عمان
دریای عرب
خلیج عدن
خلیج مصیره
اسکندریه
قاهره
قلزم
غزه
قدس
ایله
حقل
تبوک
ضبا
وجه
خیبر
فدک
حائل
عنیزه
کوه شمر
دومة الجندل
وادی سرحان
ام لج
ینبع
مدینه منوره
صفراء
جحفه
رابغ
معدن طلا
خلیص
عسفان
جده
مکه مکرمه
طائف
لیث
جزیره قاده
تربه
بیشه
قنفذه
حلی
حقر
ام خشب
نجران
صبیا
حرض
جیزان
حجه
صعده
لحیه
صنعاء
حدیده
بیت الفقیه
قمار
زبید
بریم
مخا
عدن
لحج
شقراء
بیحان
جبان
شبوه
شبام
تریم
رابیه
قشن
لدام
کوه طویق
وادی دواسر
بصره
ابله
آبادان
اهواز
جندیشاپور
استخر
بوشهر
سیراف
هرمز
جزیره قشم
جاسک
جبیل
قطیف
هفوف
یبرین
کوه اخضر
صحار
مطرح
مسقط
قریات
قلحات
بهلاء
نزوی
جزیره مصیره
مدار رأس السرطان

# کارهائیکه امامان عمـــــان بـــــرای اخراج پـرتـغـالیـهـا از کشــــور خـــویش و آزادی دریـــــاهـــاانجام داده اند

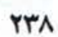
هرمز
بندرعباس
جزیره قشم
تنگه هرمز
خصب
خورالشام
رأس مسندم
دبا
خورفکان
دبی
فجیره
حتمه الملالة
اسود
شناص
دریـــــای عمـــــان
صحار
حجر غربی
صحم
خابوره
سبب
مسقط
العین
ضنک
ظاهره
رستان
کوه اخضر
عواء
عبری
قریات
حجرشرقی
طیوی
بهلاء
صور
رأس الحد
ناطح
جعلان
شحره
فهود
کوههای ام السمیم
سرزمین بنی حسن
رأس الجنیز

ایـــــ
میناب
الکوت
جاسک
دریای عمان
صحار
سبب
مسقط
قریات
صور
فلیم
دقم
رأس مدرکه
جزیره کوریا
دریـــــای عـــــرب
دیو
شیول
هنـــــــد
بمبئی
جوا
مانگالور
کالیکوط (کالیکوت)
کنانور
کوشن

حمله مسقط و هرمز و قشم را کوبید سپس بی آنکه بر آنان مستولی شود عقب نشست به
حمله ممالیک مصری به رهبری امیر حسین کردی،و در خلال آن مصریها در نبرد شیول پیروزشدند ودر دیو شکست خوردند ۱۵۰۹ م
حمله ترکان عثمانی به رهبری مصطفی بیرم که از طرف سلطان گجرات به حکومت دیو گمارده شد و در ۱۵۳۰م با ناوگان خود در دفاع از آن شرکت جست
دومین حمله عثمانیها به رهبری سلیمان پاشا خادم (ارناؤطی) که در سال ۱۵۳۸ م دیو را محاصره کرد
حمله البوکرک از جوا بسوی دری
حمله فرانسیسکو و المیرا در ۹۱۰ه / ۱۵۰۵ م، ۳۲ کِشتی
دومین سفر واسکودوگاما سال ۹۰۸ه / ۱۵۰۲ م، ۲۰ کِشتی
حمله تریستان داکونیا ۹۱۰ه / ۱۵۰۶ م، ۱۱ کِشتی
الوارس دوکابرال ۹۰۶ه / ۱۵۰۰ م، ۱۳ کشتی
اولین سفر واسکودوگاما ۹۰۳ه / ۱۴۹۷ م، ۵ کشتی از مال

اقیـــــانـــــوس هنـــــد

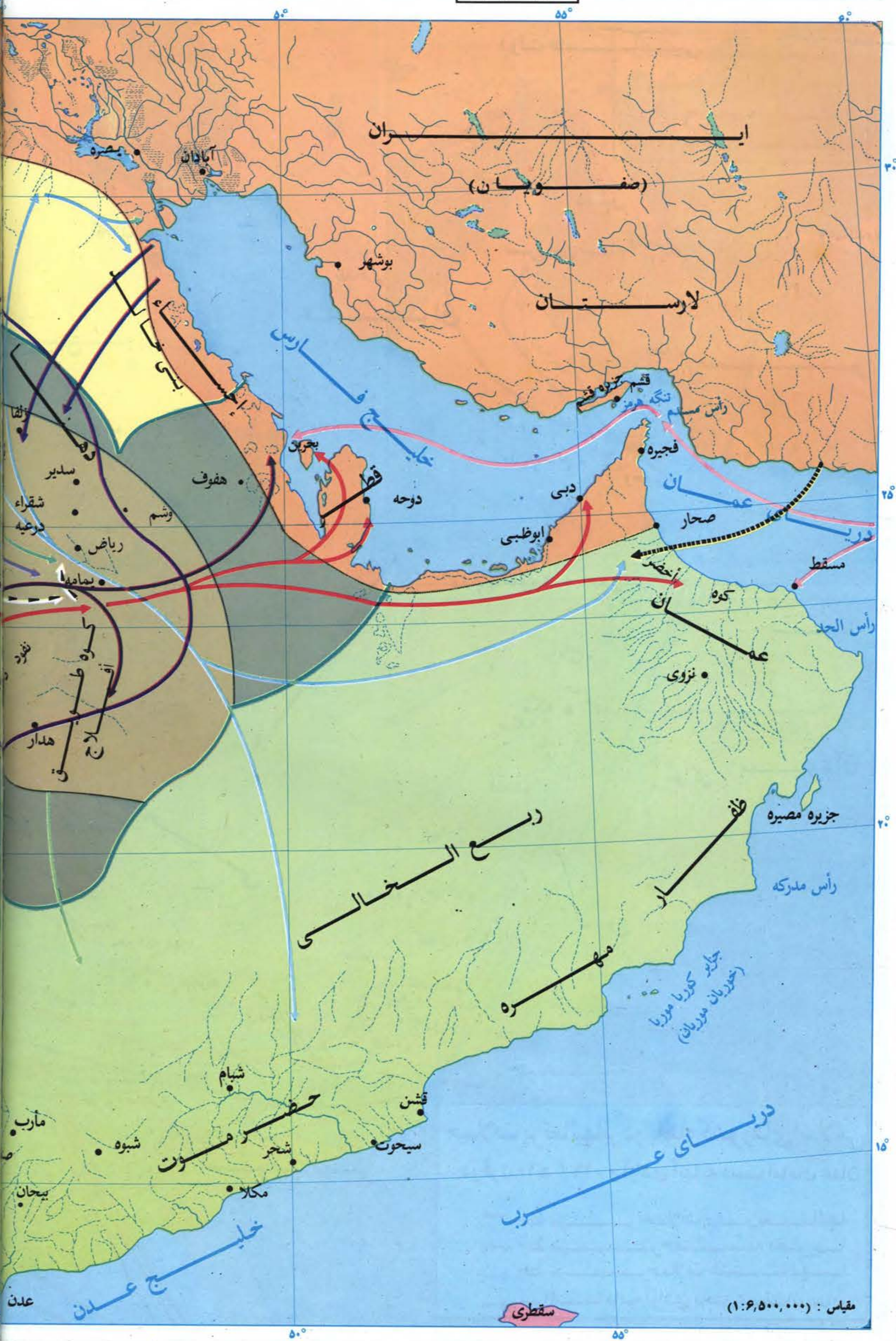
مقیاس: (۱:۱۲,۰۰۰,۰۰۰)



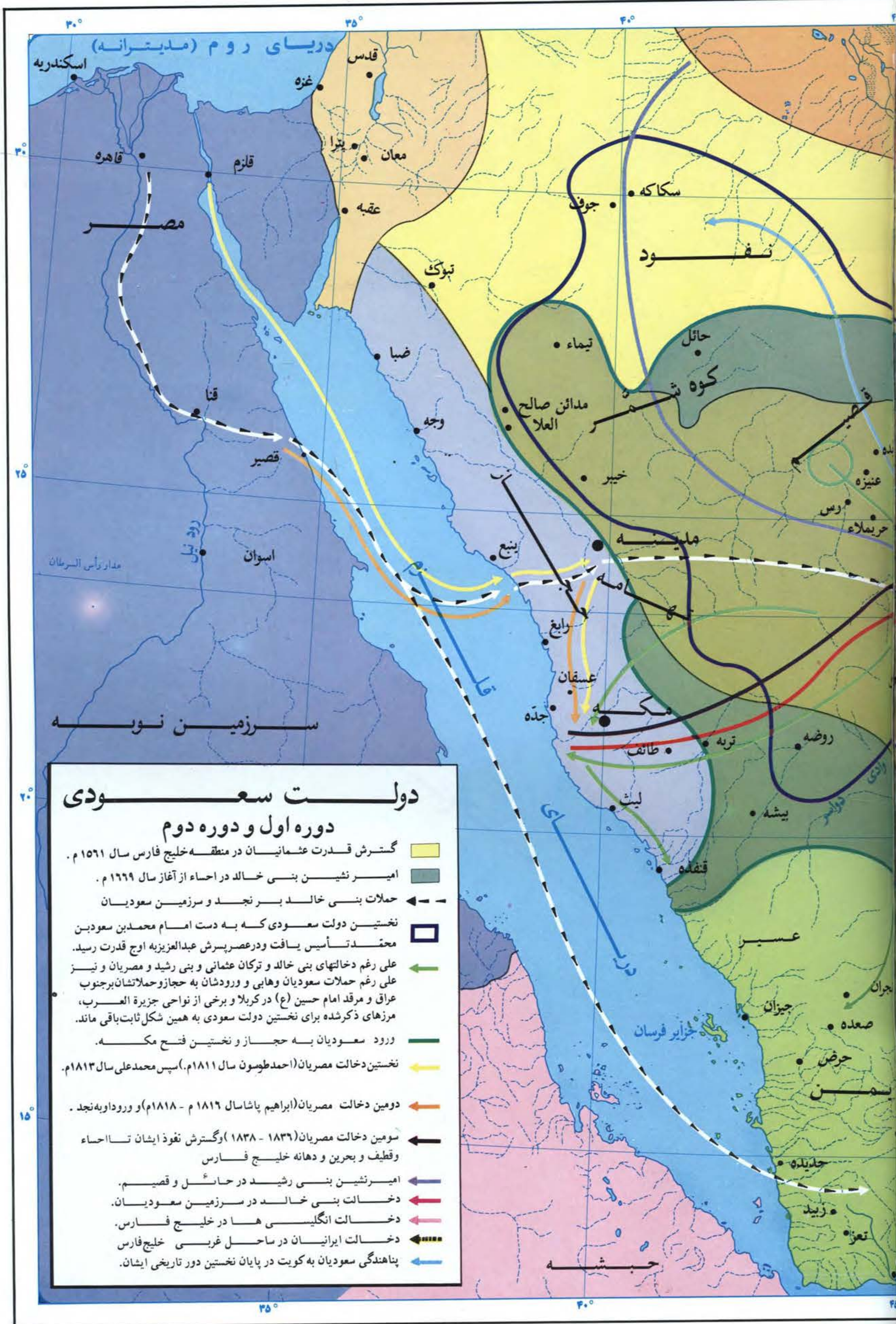
## حملات پرتغالیها بر دریاها و کشورهای اسلامی

در قرن ۱۰ هـ / ۱۶ م و آزادی آنها به دست امامان عمان

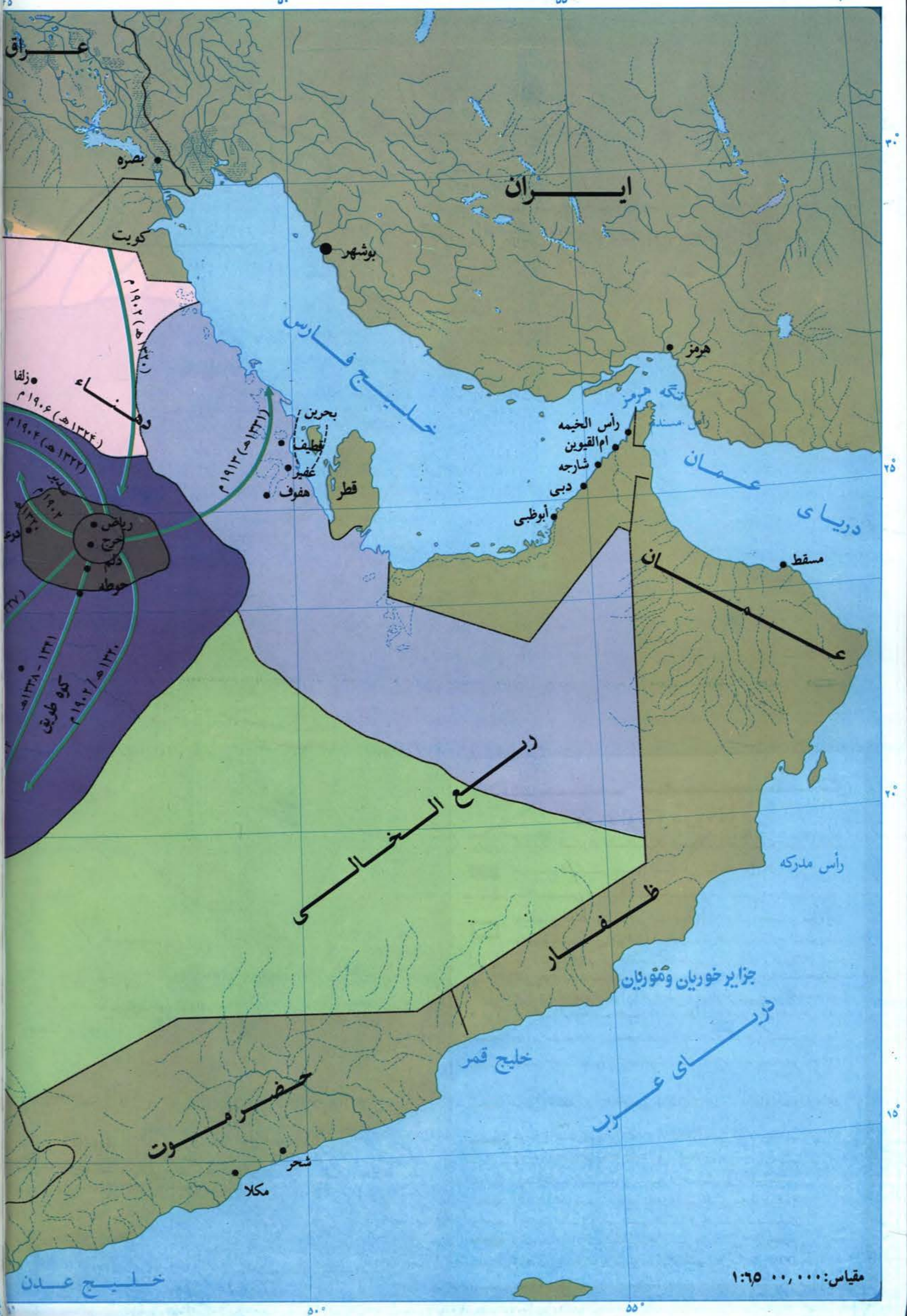
- خط سیر حملات پرتغالیها
- خط سیر حمله مصریها
- خط سیر حملات عثمانیها
- سیر اقدامات آزادی بخش عمانیان

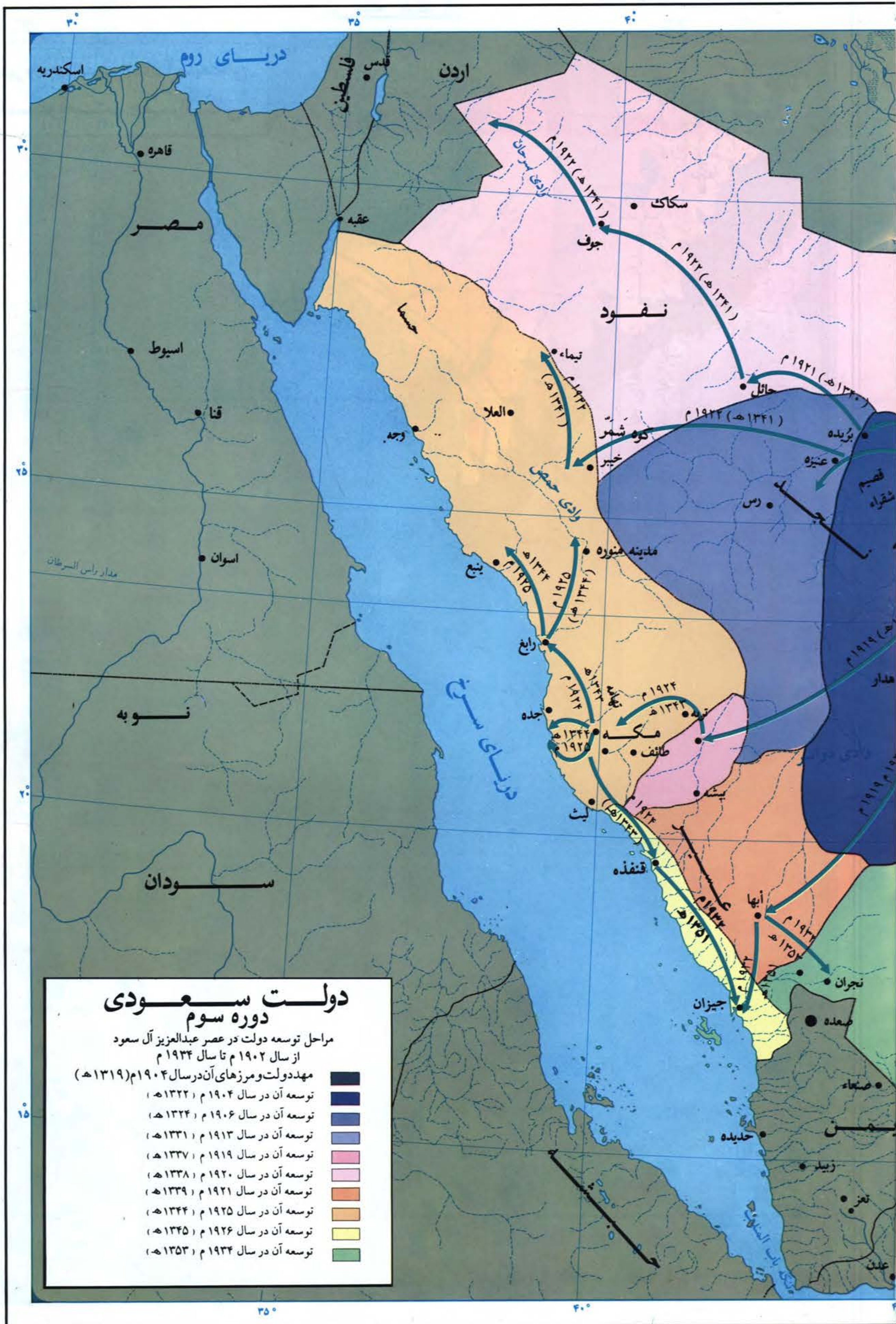


۵۰°
۵۵°
۶۰°
۳۰°
۲۵°
۲۰°
۱۵°
ایران
(صفویان)
بصره
آبادان
بوشهر
لارستان
خلیج فارس
قشم
جزیره قشم
تنگه هرمز
رأس مسندم
فجیره
دبی
ابوظبی
صحار
مسقط
دریای عمان
بحرین
قطر
دوحه
هفوف
سدیر
شقراء
وشم
درعیه
ریاض
یمامه
نفود
هدار
کوه
اخضر
عمان
نزوی
رأس الحد
جزیره مصیره
ربع الخالی
ظفار
رأس مدرکه
مهره
جزایر کوریا موریا
(خوریان موریان)
شبام
حضرموت
قشن
سیحوت
شحر
مکلا
شبوه
مأرب
بیحان
خلیج عدن
عدن
دریای عرب
سقطری
مقیاس : (۱:۶,۵۰۰,۰۰۰)

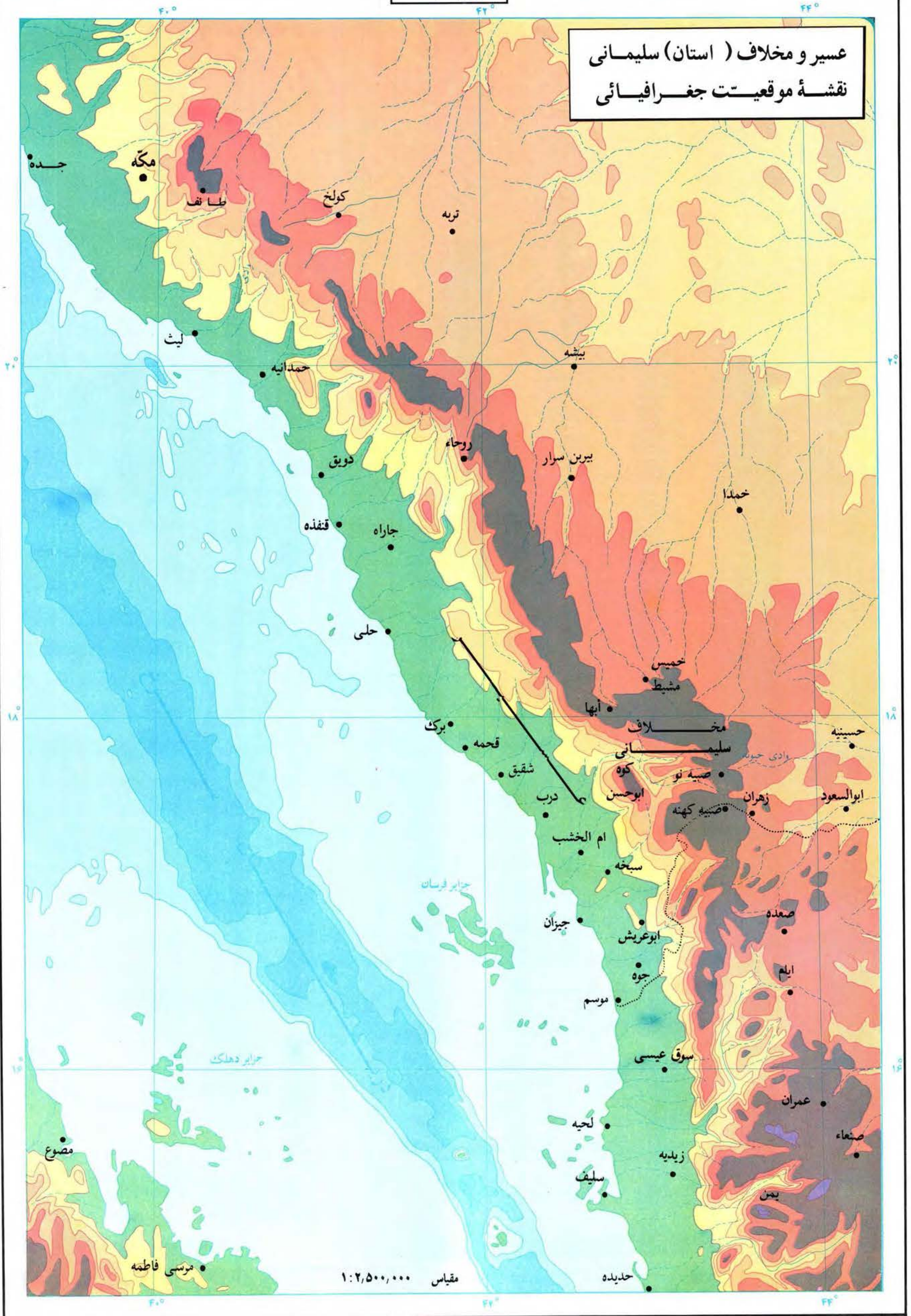


دولت سعودی
دوره اول و دوره دوم
گسترش قدرت عثمانیان در منطقه خلیج فارس سال ۱۵۶۱ م.
امیرنشین بنی خالد در احساء از آغاز سال ۱۶۶۹ م.
حملات بنی خالد بر نجد و سرزمین سعودیان
نخستین دولت سعودی که به دست امام محمدبن سعودبن محمّد تأسیس یافت ودرعصرپسرش عبدالعزیزبه اوج قدرت رسید.
علی رغم دخالتهای بنی خالد و ترکان عثمانی و بنی رشید و مصریان و نیز علی رغم حملات سعودیان وهابی و ورودشان به حجازوحملاتشان برجنوب عراق و مرقد امام حسین (ع) در کربلا و برخی از نواحی جزیرة العرب، مرزهای ذکرشده برای نخستین دولت سعودی به همین شکل ثابت باقی ماند.
ورود سعودیان به حجاز و نخستین فتح مکه.
نخستین دخالت مصریان(احمدطوسون سال ۱۸۱۱م.)سپس محمدعلی سال ۱۸۱۳م.
دومین دخالت مصریان(ابراهیم پاشاسال ۱۸۱۶ م - ۱۸۱۸م)و وروداوبه نجد.
سومین دخالت مصریان(۱۸۳۶ - ۱۸۳۸)وگسترش نفوذ ایشان تا احساء وقطیف و بحرین و دهانه خلیج فارس
امیرنشین بنی رشید در حائل و قصیم.
دخالت بنی خالد در سرزمین سعودیان.
دخالت انگلیسی ها در خلیج فارس.
دخالت ایرانیان در ساحل غربی خلیج فارس
پناهندگی سعودیان به کویت در پایان نخستین دور تاریخی ایشان.
دریای روم (مدیترانه)
اسکندریه
قدس
غزه
قاهره
قلزم
پترا
معان
عقبه
مصر
تبوک
سکاکه
جوف
نفود
حائل
تیماء
کوه شمر
مدائن صالح
العلا
ضبا
وجه
قنا
قصیر
خیبر
عنیزه
رس
مدینه
ینبع
اسوان
رود نیل
مدار رأس السرطان
رابغ
عسقان
جدّه
مکه
طائف
تربه
روضه
سرزمین نوبه
لیث
بیشه
قنفذه
عسیر
جیزان
جزایر فرسان
صعده
حرض
یمن
حدیده
زبید
تعز
حبشه
دریای احمر
۳۰°
۳۵°
۴۰°
۲۵°
۲۰°
۱۵°

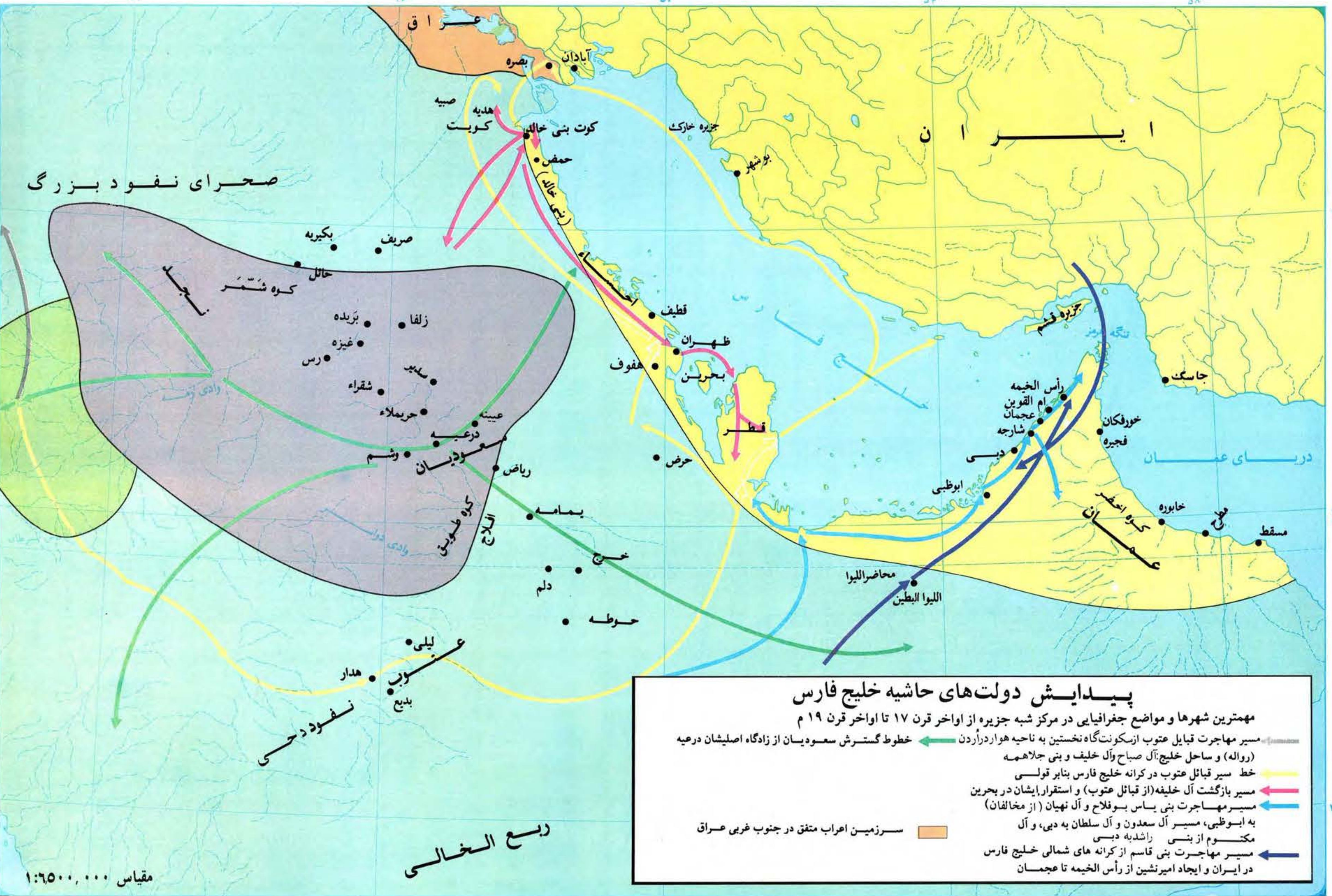

عراق
بصره
کویت
ایران
بوشهر
خلیج فارس
هرمز
تنگه هرمز
بحرین
قطیف
عقیر
هفوف
قطر
رأس الخیمه
ام‌القیوین
شارجه
دبی
أبوظبی
دریای عمان
مسقط
عمان
دهناء
زلفا
ریاض
خرج
دلم
حوطه
ربع الخالی
ظفار
رأس مدرکه
جزایر خوریان وموریان
دریای عرب
خلیج قمر
حضرموت
شحر
مکلا
خلیج عدن
مقیاس: ۱:۶٫۵۰۰۰٫۰۰۰



دولت سعودی
دوره سوم
مراحل توسعه دولت در عصر عبدالعزیز آل سعود
از سال ۱۹۰۲ م تا سال ۱۹۳۴ م
مهددولت‌ومرزهای‌آن‌درسال۱۹۰۴م(۱۳۱۹هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۰۴ م (۱۳۲۲هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۰۶ م (۱۳۲۴هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۱۳ م (۱۳۳۱هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۱۹ م (۱۳۳۷هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۲۰ م (۱۳۳۸هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۲۱ م (۱۳۳۹هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۲۵ م (۱۳۴۴هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۲۶ م (۱۳۴۵هـ)
توسعه آن در سال ۱۹۳۴ م (۱۳۵۳هـ)
دریای روم
اسکندریه
قاهره
مصر
اسیوط
قنا
اسوان
نوبه
سودان
قدس
فلسطین
اردن
عقبه
سکاکا
جوف
نفود
حائل
تیماء
العلا
وجه
حسما
خیبر
کوه شمّر
بُریده
عنیزه
قصیم
شقراء
رس
وادی حمض
مدینه منوره
ینبع
رابغ
جده
مکه
طائف
تربه
بیشه
لیث
قنفذه
ابها
نجران
جیزان
صعده
صنعاء
حدیده
زبید
تعز
عدن
دریای سرخ



عسیر و مخلاف ( استان) سلیمانی
نقشهٔ موقعیت جغرافیائی
جده
مکّه
طائف
کولخ
تربه
لیث
حمدانیه
بیشه
روحاء
دویق
بیرین سرار
خمدا
قنفذه
جاراه
حلی
خمیس
مشیط
أبها
مخلاف
سلیمانی
برک
قحمه
شقیق
کوه
صبیه نو
ابوحسن
درب
صبیه کهنه
زهران
ابوالسعود
حسینیه
ام الخشب
سبخه
جیزان
ابوعریش
صعده
جوه
ایلم
موسم
سوق عیسی
عمران
لحیه
صنعاء
زیدیه
مصوع
سلیف
یمن
مرسی فاطمه
مقیاس ۱:۲٫۵۰۰٫۰۰۰
حدیده


پیدایش دولت‌های حاشیه خلیج فارس
مهمترین شهرها و مواضع جغرافیایی در مرکز شبه جزیره از اواخر قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۹ م
مسیر مهاجرت قبایل عتوب ازسکونتگاه نخستین به ناحیه هوارد‌راُردن (رواله) و ساحل خلیج: آل صباح وآل خلیف و بنی جلاهمه
خطوط گسترش سعودیان از زادگاه اصلیشان درعیه
خط سیر قبائل عتوب در کرانه خلیج فارس بنابر قولی
مسیر بازگشت آل خلیفه (از قبائل عتوب) و استقرار ایشان در بحرین
مسیر مهاجرت بنی یاس بوفلاح و آل نهیان (از مخالفان) به ابوظبی، مسیر آل سعدون و آل سلطان به دبی، و آل مکتوم از بنی راشد به دبی
مسیر مهاجرت بنی قاسم از کرانه های شمالی خلیج فارس در ایران و ایجاد امیرنشین از رأس الخیمه تا عجمان
سرزمین اعراب متفق در جنوب غربی عراق
مقیاس ۱:۶,۵۰۰,۰۰۰
ایران
عراق
بصره
آبادان
صبیه
هدیه
کویت
کوت بنی خالد
حمص
(بنی خالد)
احساء
جزیره خارک
بوشهر
صحرای نفود بزرگ
بکیریه
صریف
حائل
کوه شمر
نجد
زلفا
بریده
غیزه
رس
سدیر
شقراء
حریملاء
عیینه
درعیه
سعودیان
وشم
ریاض
کوه طویق
افلاج
یمامه
خرج
دلم
حوطه
قطیف
ظهران
هفوف
بحرین
قطر
حرض
فارس
جزیره قشم
تنگه هرمز
جاسک
رأس الخیمه
ام القوین
عجمان
شارجه
دبی
ابوظبی
خورفکان
فجیره
دریای عمان
کوه اخضر
عمان
خابوره
مطرح
مسقط
محاصر اللیوا
اللیوا البطین
لیلی
هدار
عروب
بدیع
نفود دحی
ربع الخالی

# شبه جزیره عربستان

شبه جزیره عربستان از لحاظ جغرافیایی به بخشهای بزرگی تقسیم شده که مورد اتفاق جغرافی‌دانان عرب است. این بخش‌ها عبارتنداز: حجاز، تهامه، نجد، عروض، بحرین، یمن و عمان. اسلام از مدینه، مرکز حجاز برخاست و مردم مدینه تحت لوای پیامبرگرامی اسلام حضرت محمد(ص) توانستند سراسر شبه جزیره را یکپارچه سازند، اما حضرت پیامبر(ص) شبه جزیره را به بخشهای اداری تقسیم نکرد، زیرا وی به مسائل اداری نمی‌نگریست، بلکه می‌خواست پیش از هر چیز اسلام را در عمق آگاهی اعراب رسوخ دهد و آنان را برمبنای اسلام و آیین یگانگی و انسانیت و برادری آن از نو پرورش دهدو به گونه‌ای درآورد که زندگی، رفتار و سیاستشان نمودی از روح امّت واحد باشد. بدین سبب از همان آغاز بنا را بر آن گذاشت که همهٔ اعرابی راکه اسلام آورده بودند در جایهایی که از دیرباز منزل و زیستگاه آنان بود باقی گذارد و به ایشان بیاموزد که چگونه در کنار هم با صلح و صفا در میان امتی مؤمن و مسلمان زندگی کنند. درپایان نیز به همین حال آنان را ترک گفت و به ملأ اعلی پیوست. و اگر فتنه انگیزیهای پاره‌ای مدعیان نبوت این وحدت را در برخی منازل تمیم و کوههای طیئ و یمن تباه نمی‌کرد، امنیت و آرامش همچنان پایدار می‌ماند.

چون ابوبکربه خلافت رسید همهٔ کوشش خود را صرف نابودی اقدامات این پیامبران دروغین و پیامدهای آن، یعنی روی گرداندن اعراب از وحدت اسلامی کرد. برخی از اعراب پنداشته بودند که پیوند آنان با جامعه اسلامی تنها به حضرت محمد (ص) بسته است و بس، و با رحلت او وحدت نیز از میان برخواهد خاست، زیرا آنان در این سپیده‌دم تاریخ خود هنوز از درک معنای وحدت سیاسی در کنار وحدت دینی ناتوان بودند. ابوبکر، چنانکه می‌دانیم، باگروهی از مسلمانان صادق به مقابله با ارتداد پرداخت و توانست با نابودی آن وحدت اعراب را دیگر بار احیاء کند و آنگاه چون در برخی قبایل عرب میلی به جهاد مشاهده کرد، با مشورت اصحاب خود که از صحابهٔ بزرگ بودند برآ ن شد که پس از بازگشت لشکر اسامة بن زید، اعراب را روانه جهاد سازد و عاقبت هم لشکرهای عرب را روانه فتح شام و عراق ساخت.

در اثنای گردآوردن لشکر، ابوبکر و صحابهٔ همراهش دریافتند که باید جزیرةالعرب را به بخشهایی اداری تقسیم کرد، به گونه‌ای که کارگزاران و فرمانداران سیاسی، نمایندهٔ دولت در آنها باشند و بتوانند به امور سرو سامان دهند و به جای «مصدقان» یعنی کارگزاران صدقات به آشنا ساختن اعراب با دولت و نهادهای آن بپردازند. مصدقان در عصر پیامبراکرم(ص) برای آموزش و تبلیغ مبانی دین در میان مردم و آگاه ساختن آنان از تکالیفشان در برابر امت اسلامی و نیز نظارت بر پرداخت زکات و گرفتن سهم خدا و رسول و ارسال آن به مدینه گسیل می‌شدند. بدین سبب ابوبکر شبه جزیره عربستان را براساس تقسیم‌بندی جغرافیایی معمول به بخشهایی سیاسی - اداری تقسیم کرد و برای هر بخش مرکزی سیاسی قرار داد که کارگزار وی در آن اقامت داشت و در همان حال منازل قبایل بزرگ را در حکم بخشهایی اداری محسوب کرد و کارگزاران و قاضیان خود را به آن جاگسیل داشت.

**فهرست بخشهای اداری شبه‌جزیره از این قرار است:**

۱) حجاز که مرکز آن مدینه و مشتمل به شمال حجاز تاتبوک، ایله و مشارف الشاف بود.

۲) تهامه که مرکز آن مکه و مشتمل بر تهامهٔ حجاز و تهامهٔ عسیر تا ناحیهٔ صعده بود. اما در مورد نجران میان جغرافی‌دانان اختلاف است که آیا این ناحیه جزء یمن است یا حجاز.

۳) نجد که در فراسوی شرقی حجاز و تهامه واقع است و در پی آن، سرزمین عروض و سپس بحرین واقع است.

۴) یمن که از صعده تا دریا امتداد داشت و مرکز آن صنعاء بود و حضرموت را نیز در بر می‌گرفت.

۵) عمان که مرکزش نزوی بود و استان ظفار و نیز آنچه راکه امروزه به دولت امارات متحده عربی معروف است دربر می‌گرفت.

۶) بحرین که مرکز آن قطیف و مشتمل براحساء و ساحل دریا تا عراق

بود.

می‌بینیم که قلمرو کارگزاران حجاز تا منطقهٔ عوالی نجد در خاور سراة امتداد داشت و کارگزاران مکه و مدینه عهده‌دار امور اعراب عوالی و بخش بزرگی از خاور نجد بودند. به همین‌سان قلمرو والی بحرین تا درون نجد گسترده بود و او سخت مراقب حرکتهای اعراب بود.

اما این وظیفهٔ دشوار که معطوف بـه قـبایل طـیء، عـبس، ذبـیان، هوازن و تمیم بود مانع از فتنه‌انگیزیهای بسیار در این قبایل نشد. با ایـن همه، چون بخش بزرگی از جوانان و مردان قبایل زادگاه خود را ترک گفته و به‌لشکرهای فاتح پیوسته یا در مهاجرنشینها سکونت گزیدند و هزاران تن از اعضاء قبایل نیز به آنان پیوستند، نواحی عوالی و نجد و منازل تمیم و ازد بیشتر جمعیت خـود را ازدست دادنـد و دیگـر نـتوانستند دست بـه حرکتهای عصیان‌آمیز شدید و در خور توجهی بزنند. و امـا پـاسداری از جاده‌های حجاز به عهده والیان مکه و مدینه بود وآنان با جدیت بـه ایـن کار همت می‌گماشتند و تنها در سدهٔ سوم هجری/ نهم میلادی بود که با تراکم مجدد جمعیت و کاهش مهاجرت به خـارج و نـیز قـلت مـنابع در صحراها، این صحراها بار دیگـر جـنب و جـوش خـود را از سـرگرفتند. نیرومندی جنبشهای قرمطیان و امثال ایشان نیز از همین اوضاع سرچشمه می‌گیرد.

حضرت پیامبر (ص) جیفر و عبد[1]، دو پسر جلندی از قبیله ازد را پس از اسلام آوردن عمان به ادارهٔ آن ناحیه گماشت. آل جلندی در دورهٔ خلفای راشدین و نیز امویان با فرمانبری و آرامش در ناحیهٔ خود زیستند تا آنکه در سال ۱۳۴ هـ. ق/ ۷۵۱م جلندی‌بن مسعود ازدی از فرمان ابوالعباس سفاح سرپیچید، وی نیز لشکری به فرماندهی خازم‌بن خزیمه‌به سوی او گسیل داشت که به نزوی پایتخت آل جلندی در آمد و جلندی‌بن مسعود را کشت، اما هنوز لشگر عباسی باز نگشته بود که خوارج عمان بـار دیگـر امامت خود را به رهبری محمدبن عبدالله‌بن ابـی‌عفان ازدی بـرپاداشـتند (حدود ۱۴۵ هـ. ق/ ۷۶۲م) و تا چهار سده امامت ابـاضیان در ایـن نـاحیه (عمان) پایدار ماند.

بنی عباس هیچ کوششی برای برانداختن این امامت که خود به دو بخش نزوانی و رستاقی تقسیم می‌شد نکردند. اما چـندی بـعد، در مـیان عمانیان اختلاف افتاد و آنان به نزاری و یمانی تقسیم شدند. عباسیان نیز بنی سامةبن لؤی را یاری دادند. وضع براین منوال بود تـا آنکـه قـرمطیان لشگری گسیل داشتند کـه عـمان را در ۲۸۶ هـ. ق/ ۸۹۹م در نـوردید، امـا امامت خوارج اباضی بار دیگر در حدود ۳۰۰هـ ق/ ۹۱۲م در عـمان بـرپا گردید و پس از آن نیز به رغم تهاجم دیلمیان به فرماندهی حسن‌بن بویه در حدود ۳۲۰ هـ. ق/ ۹۳۲م، همچنان پایدار مـاند، زیـرا قـرمطیان از تسـلط براهالی عمان ناتوان بودند. اینان پیوسته گرد امامان خود جمع می‌شدند و نخستین کسی که پس از لشکرکشی آل بـویه از مـیان ایشـان بـرخـاست، ابومحمد رضوان‌بن جعفر بود که از ۳۴۰ تا ۳۶۲ هـ. ق فرمان‌رانـد. پس از وی خلیل بن شاذان بن صلت بن مالک خروسی به قدرت رسید و سپس امامان دیگر یکی پس از دیگری به حکومت پرداختند.

## حجاز و تهامه

به رغم توجه امویان و عباسیان نسل اول به حجاز و تهامه، اهالی این دو ناحیه هرگز محاصره و کشتاری را که امویان در زمان عبدالملک‌بن مروان از آنان کردند، از یاد نبردند. از این روی هیچگاه بـاخلفاء هـمدلی نداشتند و در عوض دوستدار اهل‌بیت گشتند و به یاری و هواداری ایشان برخاستند. حجاز به ویژه مایهٔ آشفتگی دائمی امویان و سپس عباسیان بود، زیرا موضع عباسیان نیز نسبت به اهل بیت بهتر از موضع امویان نبود.

**مهمترین قیام‌های علویان بربنی عباس از این قرار است:**

۱) قیام محمدبن عبدالله‌بن حسـن‌بن حسـن‌بن عـلی‌بن ابـی‌طالب(ع) معروف به النفس الزکیّه، در سال ۱۴۵ هـ. ق/ ۷۶۲م در مدینه، که به شهادت وی انجامید. برادر او ابراهیم‌بن عبدالله نیز در همان سال در باخمری نزدیک کوفه شهید شد.

۲) قیام حسین‌بن علی‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب(ع) که، در سال ۱۶۹ هـ. ق/ ۷۸۵م در زمان خلافت هادی، در نبرد فـخ نـزدیک مکه شهید شد. در پایان سدهٔ دوم هجری حسین افطس (از علویان) در حجاز به پشتیبانی از دعوت محمد دیباج از فرزندان حضرت امام جعفر صادق (ع) برخاست.

در آن هنگام محمدبن سلیمان‌بن حسن نیز مدینه را پـایگاه خـود قرارداده و مردم را به سوی خود می‌خواند. از این پس مکه و مدینه‌در حال قیامی خاموش برضد بنی‌عباس بود تا آنکه اشراف حسـنی امـور مکـه و اشراف حسینی امور مدینه را در دست گرفتند.

اما وحشتی که این جنبشهای علوی در میان عباسیان افکند چندان دیر نپایید، زیرا این جنبشها متکی به نیروی نظامی در خور توجهی نبودند و فرونشاندن آنها برای فرماندهان عباسی و سپاهیان مزدورشان آسان بود، گرچه این کار رویهم‌رفته به شهرت عباسیان لطمه زد و نشان دادکه آنـان مردمی جاه‌طلب و قـدرت‌پرست، بـیش نـیستند و در ایـن وادی بـرتری براموبان ندارند. چون مردی علوی به نام ابراهیم جزار از نسـل حـضرت امام جعفر صادق(ع) در یمن قیام کرد، مأمون خلیفه عباسی در پی دلجویی از علویان برآمد و تظاهر به نزدیکی با حضرت امام رضا(ع) کرد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد او را ولیعهد خود سازد تا از این راه خـلافت از بنی عباس به خاندان حضرت علی(ع) منتقل گردد، اما این حیله بر علویان کارگر نیفتاد و به هر روی دیری نپایید که حضرت امام رضا(ع) در سـال ۲۰۳ هـ. ق/ ۸۱۸م توسط مأمون به شهادت رسید.

## دولت زیادیان در یمن

مأمون برای آنکه خیال خود را از جانب یمن آسوده سازد، مردی از

---

۱) «عبد» اشتباه است ظاهراً «عبادبن جلندی» صحیح است، طبری هم از آن به «عباد» یاد نموده است. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

بهترین افراد و تواناترین والیان خود به نام محمدبن زیاد از نسل زیادبن ابیه را در سال ۲۰۴ هـ.ق/ ۸۱۹م برگزید و به ولایت یمن گماشت، ناحیهٔ دور دست یمن را در آن هنگام علویان عرصهٔ دعوتهای خود ساخته و اطمینان یافته بودند که از این راه به قدرت دست خواهند یافت. مأمون مردی از بقایای امویان به نام سلیمان راکه نیز از فرزندان هشام‌بن عبدالملک اموی بود و در توانایی و هوشمندی ضرب‌المثل بود، همراه محمدبن زیاد کرد. محمد، شهر زبید را قرارگاه خود ساخت و سپس به اتفاق همراهش توانست عملاً دولتی سنی مذهب و دوستدار عباسیان در یمن تشکیل دهد. عمر این دولت دیری نپایید و رهبران آن همچون بنی طاهربن حسین درطبرستان، امارت را بهارث می‌بردند. اما دولت زیادی، که ما آن را در نقشهٔ مربوط به دولتهای یمن نشان داده‌ایم، پس از سال ۲۵۰ هـ.ق/ ۸۶۴م شروع به چند پاره شدن کرد. این واپسین دولت سنی بود که پیش از سیطرهٔ دولتهای شیعی بریمن درآن تشکیل گردید و از آن پس تا زمان ایوبیان، چنانکه خواهیم دید دیگر دولتی از اهل سنت در یمن برنخاست. این دولت زیادی مردی از بهترین دولتمردانی را که یمن در آن اعصار به خود دیده بود، به نام ابوالجیش اسحاق‌بن ابراهیم، به صحنه آورد که از ۲۹۱ تا ۳۰۳ هـ.ق/ ۹۰۳ تا ۹۱۵م امارت داشت و عمری دراز کرد که از هشتاد سال در گذشت. در زمان وی قرمطیان به فرماندهی علی‌بن فضل قرمطی توانستند برزبید چیره گردند، اما ابوالجیش قدرت را بار دیگر به دست گرفت و به احداث راهها و بناهایی که مایهٔ شهرت او شدند ادامه داد. دولت زیادی پس از مرگ ابوالجیش و به قدرت رسیدن پسر یکی از موالی حبشی او به‌نام حسن‌بن سلامه روبه ضعف نهاد و عاقبت به دست سعیدبن نجاح احول که خود بنیانگذار دولت نجاحیان زبید است، برافتاد. دولت نجاحی نیز تا سال ۵۵۴هـ.ق/ ۱۱۵۹م به حکومت ادامه داد وآنگاه علی‌بن محمد صُلَیحی شیعی، معروف به داعی، توانست آن را براندازد و دولت صُلَیحیان را تشکیل دهد که هم پیمان و تابع فاطمیان مصر گردید، اما انقراض کامل دولت آل نجاح تنها در سال ۵۵۴ هـ.ق/ ۱۱۵۹م انجام پذیرفت. واثق خلیفه عباسی سیاستی سخت و قاطع نسْبت به قبایل عربی که در میانهٔ شبه جزیره سر از فرمان عباسیان پیچیدند در پیش گرفت و فرماندهٔ خود بغای بزرگ را در سال ۲۳۲ هـ.ق/ ۸۴۷م گسیل داشت و او در محلی به نام بطن‌السر در قلب شبه‌جزیره ضربه‌ای سهمگین بر قبایل بنی‌سلیم‌بن منصور که در حجاز به مفسده‌جویی سرگرم بودند فرودآورد. سپس مردی از اهالی عکاظ به ادارهٔ یمامه و مرکز شبه‌جزیره و جادهٔ حج گماشته شد.

از بزرگترین فعالیتهای عمرانی در شبه جزیره در عصر اول عباسی بازسازی مسجدالحرام وگسترش آن در زمان خلیفه مهدی بود. وی مسجدالرسول را نیز بازسازی کرد. در زمان هارون‌الرشید همسر او زبیده به احداث جادهٔ تازه‌ای برای حجاج از عراق تا مکه و مدینه همت گماشت و چاههایی حفر کرد و مراکزی برای چاپار و منزلگاههایی نیز برای حجاج بنا نمود و همین کار عظیم است که موجب شد آن راه، به جاده زبیده معروف گردد. پس از مرگ خلیفه متوکل در سال ۲۴۷ هـ.ق/ ۸۶۱م وضع دولت عباسی از آنچه بود بدتر شد و بسیاری از نواحی جزیرةالعرب بردولت شوریدند. در اینجا از مهمترین شورشهایی که آنها را در نقشه مشخص ساخته‌ایم یاد می‌کنیم:

۱) یَعفُریان که خود را از دودمان تُبّع‌ها یعنی پادشاهان حمیری یمن می‌شمردند، دست به تأسیس دولتی در فلات یمن زدند و صنعا را تختگاه خود ساختند. مرزها و تاریخهای دولت ایشان را در نقشهٔ مربوط به دولت یمن ملاحظه می‌کنید.

۲) حضرموت علم استقلال برافراشت و پیوند خود را با دولت خلافت و نیز یمن و عمان گسیخت و اهالی آن خود امور ناحیه را در دست گرفتند.

۳) مردی شورشی به نام محمد حسینی که خود را از خاندان حضرت حسین‌بن علی (ع) می‌شمرد، دست به طغیان گسترده‌ای در میان بنی‌عبدالقیس در بحرین و احساء در کرانهٔ خلیج فارس زد.

۴) یک قیام حسنی در مکه به رهبری اسماعیل‌بن یوسف اُخَیضِر و برادرش محمد برخاست. آنان دولتی در مکه تأسیس کردند که اندکی بعد مرکز آن به یمامه انتقال یافت و قلمرو آن نیز تا بحرین گسترده شد. حکومت آنان در این قلمرو وسیع تا هنگامی که قرمطیان دولت ایشان را برانداختند ادامه داشت.

## نقشهٔ ۱۰۰

## دولتهای شیعه و امامان خوارج در جزیرةالعرب

## (۲۶۶ - ۵۶۷هـ.ق/ ۸۷۹ - ۱۱۷۱م)

در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم هجری / نهم میلادی جنب و جوش علویان و اسماعیلیان در سراسر نواحی حکومت، به ویژه جزیرةالعرب، فزونی یافت و آنان در یمن و ساحل خلیج فارس مراکزی برای فعالیت خود ایجاد کردند.

### دریمن

داعیان اسماعیلی در آنجا فعالیت داشتند و کوششهای خود را در مدت کوتاهی (سال ۲۶۶ هـ.ق/ ۸۷۹ - ۸۸۰م) در صنعاء و زبید متمرکز ساختند. در این حال میان زبیدیان و یعفریان از یک سو و اسماعیلیان از سوی دیگر جنگ درگرفت. نیز هنگامی که نخستین امام بزرگ زبیدی به نام یحیی، نوادهٔ قاسم رسی حسنی (۲۴۶ هـ.ق/ ۸۶۰م)، مشهور به «هادی الی الحق»، در سال ۲۸۰ هـ.ق/ ۸۹۲م به یمن رسید، رقیب تازه و نیرومندی برای اسماعیلیان پیدا شد. وی دولت شیعیان زیدی را که مذهبشان به

مذهب اهل سنت نزدیک بود، بنیاد گذاشت و دیری نپایید که شورش اسماعیلیان در برابر وی شکست خورد و دولت زیدیان در سال ۳۰۳ هـ.ق/ ۹۱۵م برپا گردید. بقیهٔ اسماعیلیان در دسته‌هایی پراکنده در نواحی یمن متفرق شدند. حکومت زیدیان در یمن استقرار یافت و هرگاه دولت ایشان رو به ضعف می‌نهاد اسماعیلیان جنب و جوش خود را از سر می‌گرفتند، اما در این میان شهر بن‌حوشب دعوت سری اسماعیلیان را آغاز کرده و دهکدهٔ عدن لاعه را مرکز فعالیتهای خود ساخت.

## قرمطیان

حدود سال ۲۸۶ هـ.ق/ ۸۹۹م سعیدبن حسن جنّابی و پسرش ابوطاهر سلیمان شروع به تبلیغ آیینی اسماعیلی کردند که نزدیک به مذهب فاطمیان بود و به علت انتساب به حمدان قرمط، یکی از فعالترین داعیان این جنبش، قرمطی خوانده شد. با اینهمه در اصل این انتساب تردید بسیار وجود دارد.

قرمطیان، بحرین و احساء را مرکز فعالیتهای خود ساختند، و از آنجا بصره را که عباسیان توان حمایت از آن را نداشتند، تسخیر و ویران کردند. با کوفه نیز چنین کردند و در سال ۳۱۷ هـ.ق/ ۹۲۹م وارد مکه شدند و حجرالاسود را برگرفته، به مرکز خود در احساء بردند. سپس بر عمان چیره شدند و بدین‌گونه بر بخش اعظم خاور جزیرةالعرب استیلاء یافتند. همین توسعه‌طلبی قرمطیان در شبه‌جزیره بود که شریف‌احمدبن عیسی حسینی را که از نسل حضرت امام حسین(ع) و از نامدارترین اهل بیت در جنوب جزیرةالعرب بود، واداشت که از بیم جان خود بصره را ترک گفته و به‌حضرموت که اباضیان عمان برآن تسلط داشتند، برود. چون آل بویه در سال ۳۳۴ هـ.ق/ ۹۴۵م برحکومت بغداد چیرگی یافتند، بخش اعظم قدرت را در دولت عباسی به‌دست گرفتند و قلمرو خود را تا عمان گسترش دادند، اما در برابر قرمطیان کاری از پیش نبردند. سپس با مرگ ابوطاهر قرمطی در سال ۳۳۲ هـ.ق/ ۹۴۴م، نیروی قرمطیان کاستی گرفت و با پادرمیانی فاطمیان حجرالاسود نیز در سال ۳۳۹ هـ.ق/ ۹۵۰م به مکه بازگردانده شد. پس از مرگ ابوطاهر، رهبر تازهٔ قرمطیان به نام حسن‌بن اعصم، برادرزادهٔ ابوطاهر، با مشارکت فاطمیان به شام حمله برد، اما پس از چیرگی فاطمیان برسرزمین شام در سال ۳۵۸ هـ.ق/ ۹۶۹م، قرمطیان از آنان گسیختند و سپس از هم پیمانی گذشته اینک دشمن ایشان گشتند. فاطمیان و قرمطیان هر دو شیعهٔ اسماعیلی بودند و گویند داعیان ایشان درآغاز با هم پرورش یافته و با هم کار می‌کردند، اما چون از هم گسیختند، حسن اعصم بر دمشق هجوم آورد و در سال ۳۶۰ هـ.ق/ ۹۷۱م برآن چیره گشت. سپس به مصر حمله‌ور شد و دوبار به نزدیکی قاهره رسید، اما فاطمیان در هر دو بار آنان را واپس راندند.

پس از مرگ حسن اعصم، ریاست قرمطیان در اختیار مجلسی متشکل از بزرگان قرار گرفت. درآن هنگام، با آنکه فاطمیان از لحاظ نظامی برآنان غلبه یافتند، باز ناچار شدند مالیاتی به آن بپردازند تا، در عوض به مرکز خود در احساء بازگردند و دست از تهاجم به شام بردارند. بدین ترتیب، قرمطیان در سال ۳۷۵ هـ.ق/ ۹۸۵ - ۹۸۶م عمان را از دست دادند. آل بویه نیز با کمک یکی از رهبران بنی‌منتفق که در جنوب عراق سکونت داشتند، به احساء مرکز قلمرو ایشان تاختند و قطیف را تصرف کردند. بدینسان پیش از پایان سدهٔ چهارم هجری جنبش قرمطیان عملاً به پایان رسید.

## شرفای مکه و مدینه

در نیمهٔ سدهٔ چهارم هجری/ دهم میلادی دولت شرفای حسنی در مکه ظهور کرد، و آن دولتی است که حکومتش بر مکه و گاه سراسر حجاز، مدت ده قرن به درازا کشید. این دودمان حسنی دوره‌های فراز و نشیب و سپس اعتلاء خود را به رهبری مردانی گذراند که خانوارهای پی‌درپی حاکمان را پی می‌ریختند، اما همهٔ ایشان نیز از همان دودمان نخستین بودند نام این سلسله‌ها از این قرار است: بنی‌فلیته، بنی‌قتاده، بنی ابی نمی محمدبن ابی‌سعدبن علی، بنی عجلان‌بن رمیثه، بنی‌حسن‌بن عجلان، بنی‌محمد بن برکات (چندبار)، بنی‌حسن‌بن محمد، بنی‌محسن‌بن حسین‌بن حسن، بنی برکات‌بن محمد، بنی‌سعیدبن‌بنی عبدالکریم‌بن محمد، بنی‌مساعدبن سعید، بنی‌عبدالمطلب‌بن غالب، بنی‌محمدبن عبدالمعین، بنی‌عبدالله‌بن محمد، بنی‌عون‌بن رفیق‌بن محمد(خاندان شرفای مکه در حجاز به‌سال ۱۳۴۳ هـ.ق/ ۱۹۲۴م به‌دست ملک عبدالعزیزبن عبدالرحمن‌بن آل سعود برافتاد).

در سال ۴۰۲ هـ.ق/ ۱۰۱۱م یکی از این شرفا کوشید خود را خلیفه بخواند، اما فاطمیان، صاحبان رسمی قدرت در حجاز آن زمان، او را از این کار بازداشتند. این شریف همانا محمد شکربن ابی‌الفتوح حسن، صاحب ناقهٔ مشهور درداستان مهاجرت بنی‌هلال به مغرب (تغریبة بنی هلال) بود. در همین زمان، یعنی در سدهٔ چهارم هجری، گروهی از شرفای حسینی، از تبار حضرت امام حسین بن علی(ع)، سلسله‌ای از مالکان به نام بنی‌مُهَنّا را در مدینه بنیاد گذاشت که تا سدهٔ نهم هجری/ پانزدهم میلادی که شرفای مکه، مدینه، بقیهٔ حجاز را به قلمرو خود منضم ساختند، بر مدینه فرمان می‌راند.

## یمن

در اوایل سدهٔ پنجم هجری/ یازدهم میلادی معنیان توانستند برعدن و حضرموت سیطره یابند. بنی نجاح نیز جای بنی زیاد، حاکمان تعز را در حضرموت گرفتند. بنی نجاح از نوادگان یکی از بندگان بنی زیاد بودند. سپس صُلَیحیان به حکومت رسیدند. بنیادگذار دولت آنان ابوکامل علی‌بن محمد داعی‌بود، اما نام دولت از نام علی صُلَیحی گرفته شده که از نوادگان ابوکامل بود این دولت در سال ۴۲۹ هـ.ق/ ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ در صنعاء تشکیل گردیده و قلمرو آن از ۴۵۲ هـ.ق/ ۱۰۶۰م تا ۴۳۷ هـ.ق/ ۱۰۸۰م و از ۴۷۵ هـ.ق/ ۱۰۸۲م تا ۴۸۱ هـ.ق/ ۱۰۸۸م تا زبید گسترش یافت و در سال ۴۹۲ هـ.ق/ ۱۰۹۸م نیز به دست همدانیان برافتاد. دولت صلحیان که از نیرومندترین دولتهایی شمرده‌می‌شود که در سرزمین یمن ظهور

کردند، شیعهٔ اسماعیلی و از مهمترین یاران فاطمیان مصر بودند و توانستند مذهب شیعه را به یمن بازگردانند.آنان از قبیلهٔ یام بودند که بر صنعاء استیلاء داشت، سپس به اطاعت فاطمیان درآمدند و هوادار آنان گردیدند. و اما قلمرو دولت زیدیان منحصر به صعده شد و این شهر همواره مرکز حکومت ایشان بود. حدود ۴۴۳ ه. ق/ ۱۰۵۱ م مجلس شیوخ قرمطیان به احساء سیطره داشت. ناصر خسرو جهانگرد که در این تاریخ از شهر دیدن کرده به این نکته تصریح کرده است.

## نقشه ۱۰۱

## موقعیتها و نامهای جغرافیایی و تاریخی یمن

## نقشه ۱۰۲

## یمن و دولتهای آن در سده‌های میانه

یمن در پایان عصر اموی تاریخی خاص خود یافت، چه، در نواحی مختلف آن، دولتهایی بی‌شمار و پیاپی ظهور کردندکه برخی شیعه و برخی دیگر سنی یا از خوارج بودند. گاه قلمرو یکی از این دولتها گسترش می‌یافت و سراسر یا بخش اعظم یمن را دربرمی‌گرفت، اما عامل مهم در این تقسیم‌بندی همانا مرکز یاکاهوارهٔ این دولتها بود. ما با توجه به کثرت این دولتها و همزمانی آنها در دورانهای مختلف، آنها را به سه بخش تقسیم‌گردیده است:

**الف - دولتهایی که پیاپی در بخش شمالی یمن، شامل صعده و نجران ظهور کردند:**

۱) بنی زیاد (شیعه) (۲۰۳ - ۳۹۱ ه. ق/ ۸۱۸ - ۱۰۰۰م) در صنعاء، صعده، نجران، بیجان، حلی، تهامه.

۲) بنی‌رسی زیدی (شیعه) (۲۸۰ - ۲۸۴ ه. ق/ ۸۹۳ - ۸۹۷م) نخست در صعده و صنعا ظهور کرد. سپس دولتهای دیگر برآن شوریده و جای آنرا گرفتند تا آنکه در سال ۵۹۳ ه. ق/ ۱۱۹۶م بار دیگر به‌قدرت رسید و تا ۶۹۷ ه. ق/ ۱۲۹۷م پایدار بود و از این تاریخ به بعد، به‌ویژه در دورهٔ میان ۹۷۳ تا ۱۳۸۲ ه. ق/ ۱۵۶۵ تا ۱۹۶۲م، به دولت هاشمی یعنی دولت امامان صنعا معروف شد.

۳) بنی یَعفُر (شیعه) (۲۲۵ - ۳۹۳ ه. ق/ ۸۳۹ - ۱۰۰۲م) در صنعاء و جند.

۴) صُلَیحیان هَمدانی (شیعه) (۴۳۹ - ۵۳۲ ه. ق/ ۱۰۴۷ - ۱۱۳۷) در صنعاء.

۵ و ۶) بنی‌حاتم هَمدانی (و همراه آنان بنی سلیمان) (۴۹۲ - ۵۶۹ ه. ق/ ۱۰۹۸ - ۱۱۷۳م) در صنعاء سرزمین هَمدان.

**ب - دولتهایی که در مرکز بپا گشته و مناطق زبید و تعز و اطراف آنها را فرا گرفتند:**

۷) بنی مهدی (خوارج) (۵۵۳ - ۵۵۸ ه. ق/ ۱۱۵۸ - ۱۱۶۲م).

۸) زیدیان (شیعه) (۹۱۲ - ۹۶۵ ه. ق/ ۱۵۰۶ - ۱۵۵۸م).

۹) بنی نجاح حبشی (شیعه) (۴۰۳ - ۵۵۵ ه. ق/ ۱۰۱۲ - ۱۱۶۰م) در زبید و ساحل.

۱۰) بنی طاهر یا دولت طاهری (شیعه) (۸۵۸ - ۹۳۳ ه. ق/ ۱۴۵۴ - ۱۵۲۶م) در تَعِز و زَبید.

۱۱) بنی‌زریع همدانی یا همان آل بنی‌مکرم (شیعه) (۴۶۷ - ۵۶۹ ه. ق/ ۱۰۷۴ - ۱۱۷۳م) در عدن.

**ج - دولتهایی که بر سراسر یمن سیطره یافتند.**

۱۲) ایوبیان (۵۶۹ - ۶۲۶ ه. ق/ ۱۱۷۳ - ۱۲۲۸م) در یمن.

۱۳) بنی رسول (سنی) (۶۲۶ - ۸۵۸ ه. ق/ ۱۲۲۸ - ۱۴۵۴م).

۱۴) امامان صنعاء (شیعهٔ زیدی) (۱۰۰۰ - ۱۳۸۲ ه. ق/ ۱۵۹۱ - ۱۹۶۲) که آخرین ایشان امام بدر بود.

## نقشه ۱۰۳

## جزیرةالعرب

## سال ۵۹۷ - ۱۲۳۰ ه. ق/ ۱۱۶۵ - ۱۸۰۵م)

## در عصر دولتهای سنی

پس از آنکه ترکان سلجوقی به رهبری طغرل بیک در سال ۴۴۷ ه. ق/ ۱۰۵۵م برحکومت بغداد چیره شدند طغرل بیک فرماندهی از نیروهای سلجوقی به نام قاورد (قرا ارسلان) راکه اصلش از کرمان بود، گسیل داشت و او عمان را وادار به اطاعت کرد. در این هنگام سیراف اهمیت خود را به‌عنوان بزرگترین بندر ساحِل خاوری خلیج فارس از دست دادهو جای آن را جزیره قیس یا کیش در دهانهٔ خلیج گرفته بود. نیروهای آن نیز بر عمان تسلط یافتند و دستگاه امامت اباضیان در آنجا تقریباً از هم پاشید، چنانکه در طول سه قرن و نیم پس از آن، تنها به نام یک امام اباضی برمی‌خوریم. صلیحیان، فرمانروایان یمن، نیز توانستند برشماری از طوایف بنی‌معین سیطره یابند و بدین‌گونه قلمرو خود را تا شمال آن ناحیه در جهت حجاز بگسترانند. در این جا حکومت شرفای موسوی مکه رو به ضعف نهاده بود و در سال ۴۵۵ ه. ق/ ۱۰۶۳م نیز علی‌بن محمد صلیحی توانست برمکه غلبه کند.

## واکنش سنیّان و پایان عصر حاکمیت شیعیان در حجاز

سلجوقیان سرنوشت اراضی مقدس را به‌اختیار خاندانهای ناتوان شیعه رها نکردند و باکوشش مداوم خود توانستند در عصر سلطان طغرل بیک و وزیرش نظام الملک برحجاز سیطره یابند و به مراقبت از حرم شریف در مکه بپردازند. به همین‌سان آنان نظارت برمسجد پیامبر در مدینه را نیز در دست گرفتند و بدینگونه‌سلطهٔ ایشان بر حجاز کامل شد.[1] در سال ۴۸۷ هـ. ق/ ۱۰۹۴م سلجوقیان مردی سنی از شرفای موسوی به نام ابوفُلَیته قاسم‌بن محمدبن جعفر را برگزیده و به حکومت مکه و مدینه گماشتند و از این هنگام حکومت شیعیان در حجاز به پایان رسیدو خاندان شرفای موسوی در آنجا به مذهب تسنن گرایید. سلجوقیان امنیت جادهٔ حج را نیز حفظ کردند.

واما در یمن، صلیحیان که تابع فاطمیان بودند، تا سال ۴۸۶ هـ. ق/ ۱۰۹۳م فرمان می‌راندند لیکن پایان حقیقی حکومت ایشان به دست ایوبیان مصر بود. در حدود سال ۴۷۰ هـ. ق/ ۱۰۷۷م حکومت قرمطیان احساء نیز به دست قبیله‌ای عرب از عبدالقیس به نام بنی عیون برافتاد و از این پس اثری از قرمطیان در احساء به‌جای نماند و شیعیانی هم که از این پس در احساء باقی ماندند وابسته به‌شاخه‌ای از شیعیان جعفری دوازده‌امامی به نام شیخیه[2] بودند.

مکرم احمدبن علی صلیحی (۴۷۳ - ۴۸۴ هـ. ق/ ۱۰۸۰ - ۱۰۹۱م) دومین امیر صلیحی یمن، عدن و اراضی آن را کابین بانوی بزرگواری از خاندان صلیحی به نام سیده اروی بنت احمد قرار داده بود. این زن که به بانوی آزاده (السیدة الحرة) معروف بود از پرشورترین هواداران فاطمیان بود و در راه پیروزی آنان از هیچ فداکاری‌ای دریغ نمی‌کرد.

اندکی بعد عدن از دست بنی معن خارج شد و به دست بنی زریع افتاد و آنان تواناترین مبلغ خو شهربن حوشب، معروف به منصور یمن، و نیز علی‌بن فضل را به عدن گسیل داشتند و علی‌بن فضل توانست صنعا را تصرف کند. عدن در دست بنی زریع ماند. بنی‌زریع یا بنی مکرم یامی اسماعیلی، همچون صلیحیان، شیعه اسماعیلیه و از قبیلهٔ یام بودند و قریب یک سده (۴۷۶ - ۵۶۹هـ. ق/ ۱۰۸۳ - ۱۱۷۳م) بر عدن فرمان راندند. پس از آنکه عدن به حاکمیت السیدةالحرّه در آمد، قدرت این زن افزوده شد تا آنجاکه خلیفه فاطمی او را بانوی شاهان یمن خواند. همسر او مکرم، قدرت را یکسره به دست او داده بود و او نیز نیکوکاری را به نهایت رساند و اموالی هنگفت در این راه خرج کرد. وفات وی در سال ۵۳۲ هـ. ق/ ۱۱۳۷م به مثابهٔ پایان حکومت صلیحیان در یمن بود. پس از مرگ مستنصر خلیفهٔ فاطمی در سال ۴۸۷ هـ. ق/ ۱۰۹۴م فاطمیان به‌دوفرقهٔ نزاری و مستعلی تقسیم شدند: نزاریان که یاران نزار، پسر بزرگ مستنصر، بودند همانا نیاکان اسماعیلیان حشاشی (حشیشی)، یعنی فرمانروایان قلعه‌الموت و نیز اسماعیلیان جویجی‌اند. و اسماعیلیان منصوب به آقاجان شاخه‌ای از آن محسوب می‌گردند. مستعلیان نیز یاران احمد مستعلی فرزند دیگر مستنصراند که السیدةالحرة از ایشان حمایت می‌کرد. در نجران و جوف یمن نیز احمدبن سلیمان که از تواناترین امامان زیدی بود فرمان می‌راند و توانست صنعا را تصرف کرده و نفوذ خود را تا ینبع در شمال بگستراند.

## جزیرةالعرب در عصر ایوبیان

در سال ۵۶۷ هـ. ق/ ۱۱۷۱م صلاح الدین برحکومت فاطمیان نقطهٔ پایان نهاد و مصر را به قلمرو سنت و خلافت عباسی باز گرداند. سپس توطئه‌هایی راکه به قصد بازگرداندن دولت فاطمیان چیده می‌شد درهم شکست. یکی از رهبران این توطئه‌ها عمارةبن علی حکمی شاعر یمن بود که در سال ۵۶۹ هـ. ق/ ۱۱۷۳م اعدام شد. درپی آن، سپس مرکز فرقهٔ مستعلی به یمن انتقال یافت و در آنجا تا سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی برپا بود. سپس به هند انتقال یافت و ازآن پس خود به دو فرقهٔ داودی در هند و سلیمانی در جنوب یمن تقسیم گردید.

## جزیرةالعرب در پایان سده‌های میانه (۵۶۷ هـ. ق/ ۱۱۷۱م)

### از پایان سدهٔ دوازدهم تا پایان سدهٔ پانزدهم میلادی

### بازگشت به مذهب سنت

انتقال حکومت مصر از فاطمیان به ایوبیان به معنای بازگشت مصر به قلمرو سنت و زوال حکومت جماعتهای اسماعیلی در یمن بود. در نتیجه صلاح‌الدین به کوشش برای استیلاء بر یمن‌و تقویت سلطهٔ ایوبیان درآن پرداخت. از این روی در سال ۵۶۹ هـ. ق/ ۱۱۷۳م برادر خود توران شاه را برای تصرف آن ناحیه گسیل داشت و او آخرین فرمانروای آل مهدی در زبید را برانداخت و به جای او سلطان ایوبی را به حکومت گماشت و سپس در طول نیم‌قرن رهبرانی از خاندان ایوبی پیاپی به حکومت یمن رسیدند. ایوبیان قلمرو خود را تا حضرموت گسترش دادند، اما چندان کوششی برای انضمام کامل این ناحیه به دولت خود نکردند بلکه به اطاعت فرمانروایان آن از خود اکتفاء نمودند.

درحدود سال ۵۹۳ هـ. ق/ ۱۱۹۷م شریف حسن، یا همان ابوعزیز قتادةبن ادریس مطاعن که از اهل سنت‌بود، از یَنبع‌به مکه رفت و در آنجا دولتی از شرفای حجاز بنیاد گذاشت، اما خود در سال ۶۱۷ هـ. ق/ ۱۲۲۰م در گذشت و پسرش حسن‌بن قتاده جانشین وی گردید. بنی قتاده یکی از خاندانهای نیرومند شرفای حجاز بودند که سلسلهٔ خاندانهای سنی مذهب شرفای حسنی از ایشان آغاز می‌گردد. قصد شریف حسن آن بود که در حجاز دولتی نیرومند با قدرتی واقعی تشکیل دهد.

---

۱) مؤلف گرایش سنی‌گرایی دارد. (دکتر سید جعفر شهیدی)

۲) شیخیه چنانکه می‌دانیم پیروان شیخ احمد احسائی ۱۱۶۶ - ۱۲۴۳ هستند نمی‌توان گفت شیعیان مانده در احساء همگی شیخی‌اند آری دسته‌ای از شیخیان در احساء هستند. (دکتر سید جعفر شهیدی)

در سال ۶۱۵ هـ. ق/ ۱۲۱۸م الملک‌المسعود یوسف‌بن کامل، آخرین فرمانروای ایوبی یمن، نورالدین عمربن علی‌بن رسول حسنی، فرمانروای سَکّه را از جانب خود بر حکومت یمن که تحت سلطهٔ ایوبیان، بود گماشت. این شخص مؤسس سلسلهٔ بنی‌رسول یا رسولیان است که فرمانروایی‌شان در یمن از ۶۲۶ – ۸۵۸م / ۱۲۲۹ تا ۱۴۵۴م به طول انجامید.

## در خاور شبه جزیره

در این ناحیه اتابک سلغری فارس که دوست سعدی شاعر مشهور ایرانی بود، به الحاق برخی از جزایر خلیج‌فارس به ولایت خود پرداخت و با عبور از دریا به‌کرانهٔ عربی (غربی) خلیج‌فارس رفت و سراسر ناحیهٔ بحرین و احساء را به قلمرو خود افزود. در نتیجه حکومت بنی‌عیون به ویژه در بحرین و احساء، مضمحل گردید و قبیلهٔ عامربن عقیل از در رقابت با آنان درآمده و سلسلهٔ تازه‌ای از فرمانروایان عرب به نام بنی‌عصفور را با حمایت اتابک، بنیاد نهادند.

## بنی‌رسول دریمن

چون سلطهٔ ایوبیان در یمن رو به ضعف نهاد، نورالدین خود را فرمانروای مستقل یمن خواند و بدین‌سان بنی‌رسول جایگزین ایوبیان در حکومت یمن شدند و قلمرو خود را در فاصلهٔ سالهای ۶۲۶ تا ۸۵۸ هـ. ق/ ۱۲۲۸ تا ۱۴۵۴م تا تَعز و زبید گسترش داده و ثابت کردند که از بزرگترین خاندانهایی هستند که در سده‌های میانه به حکومت یمن رسیده‌اند. آنان به کاردانی در سیاست و توجه به امور شهرنشینی از قبیل ساختمان عمارات و راه‌سازی شهره بودند. شعراء گروه گروه به دیار ایشان می‌آمدند و برخی از امیران ایشان خود از زمرهٔ شعراء بودند. فرستادگان شاهان سرزمینهای دوردست مانند چین نیز به در بار ایشان سرازیر می‌شدند. بنی‌رسول در زمان الملک المنصور نورالدین عمر حکومت خود را تا حجاز گستردند. قلمرو فرمانروایی این امیر در فاصلهٔ سالهای ۶۲۶ تا ۶۴۷ هـ. ق/ ۱۲۲۹ – ۱۲۴۹م از مکه تا حضرموت گسترش یافت.

پس از آنکه سلطان ظاهر بیبرس مملوکی در مصر استقرار یافت، قلمرو خود را تا حجاز گسترد و یکی از شرفای حسنی به نام محمد اول (۶۵۲ – ۷۰۱ هـ. ق/ ۱۲۵۴ – ۱۳۰۱م) را در مقام سلطنت مملوکی به حکومت آن دیار گماشت. بنی‌نمی از نوادگان خاندان حسنی بنی‌قتاده بودند. در همین زمان شهر هرمز به جزیرهٔ مقابل آن در خلیج فارس انتقال یافت و این انتقال مایهٔ اهمیت هرمز جدید گردید. این شهر جایگزین جزیرهٔ کیش شد و به صورت بزرگترین مرکز بازرگانی در خلیج فارس درآمد.

## درحجاز

چون بنی‌نمی از عهدهٔ حفظ امنیت در حجاز و حفاظت جادهٔ حج برنیامدند، مملوکان در زمان شریف عجلان‌بن رمیثه (۷۴۶ – ۷۷۷ هـ. ق/ ۱۳۴۶ – ۱۳۷۵م) به مداخله در امور حجاز پرداخته و توانستند بنی‌رسول یمنی را که چشم طمع به حجاز دوخته بودند شکست دهند و امیر ایشان را نیز در سال ۷۵۱ هـ. ق/ ۱۳۵۰م در نبردی نزدیک عرفه اسیر کرده به قاهره ببرند، اما بنی رسول همچنان بریمن و راههای بازرگانی در دریای سرخ سیطره داشتند.

## در عمان و حضرموت

در اوایل سدهٔ نهم هجری/ پانزدهم میلادی اباضیان عمان بار دیگربه سازماندهی خود و انتخاب امامان خویش پرداختند. ابتکار این کار با ابوالحسن عبدالله‌بن خامس‌بن عامر ازدی (۸۴۶ هـ. ق/ ۱۴۴۲م) بود که در سال ۸۳۹ هـ. ق/ ۱۴۳۵م توانست امامت اباضیان را بار دیگر در نزوی برپاسازد. امامت او پایتخت دومی هم به نام بهلاء داشت. در سال ۸۵۵ هـ. ق/ ۱۴۵۱م عمربن خطاب‌بن شازان صلت یَحمُدی جانشین وی شد و سپس امامان اباضی در طی صدو پنجاه سال پیاپی به قدرت رسیدند و آخرین امام این دوره از امامت ایشان در عمان نیز عبدالله‌بن محمد هنانی بود. پس از وی برکات‌بن محمدبن اسماعیل کوشید که دولتی تشکیل دهد، اما پیش از آنکه توفیقی به دست آورد در سال ۹۶۸ هـ. ق/ ۱۵۶۰م درگذشت. درهمین زمان شیوخ بنی‌کثیر به رهبری علی‌بن عمرکثیر به گسترش حکومت خود بر حضرموت و ظفار پرداخته و مبلغانی را نیز برای تبلیغ اسلام به سومالی گسیل داشتند.

# نقشه ۱۰۴

# تجاوز پرتغالیان به دریاها و سرزمینهای اسلامی در سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی و آزاد شدن آنها از سلطهٔ ایشان به دست امامان عمان

در سال ۱۰۳۴ هـ. ق/ ۱۶۲۴ – ۱۶۲۵م خاندان امامان بنی‌یعرب امامت عمان را در دست گرفتند. مرکز ایشان رستاق و نخستین امامشان ناصربن مرشدبن سلطان‌بن مالک‌بن ابی‌العرب بود. هریک از امامان این خاندان لقب بلعرب داشت وگاه مرکزشان به یبرین و حزم انتقال می‌یافت. آنان خاندانی از هم گسیخته بودند و میان افراد ایشان رقابتی شدید بر سر امامت جریان داشت. میان یعرب‌بن بلعرب‌بن سلطان (۱۱۳۴ – ۱۱۵۰ هـ. ق/ ۱۷۲۱ – ۱۷۳۷م)، هشتمین امام این خاندان، و یکی از عموزادگانش به نام سیف‌بن سلطان کشمکشی سخت درگرفت. مردم به‌سیف متمایل شده و در رمضان ۱۱۴۰ هـ. ق/ ۱۷۲۷م او را به امامت برگزیدند و جنگ میان دو طرف شدت گرفت.

در این اوضاع و احوال پرتغالیان که تحت حکومت خاندان آویش دوران نهضت بزرگ دریانوردی تجاری خود را می‌گذراندند، پس از دور

زدن دماغهٔ امید نیک بـه‌مالیندی بـرکرانـهٔ خـاوری افـریقیه رسـیدند. آن دریانورد پرتغالی نیز که به مالیندی رسید، واسکو دوگاما بود که از آنجا به ساحل باختری هند رفت. به یقین نمی‌توان گـفت کـه راهـنمای آنـان در مسیرهای دریایی احمدبن ماجد، دریانورد بزرگ عرب بوده است، زیـرا این خبر تنها در یک کتاب آمده و آن *البرق‌الیمانی فی‌الفتح العثمانی*، تألیف نهروانی است که سخنش در این باره در خور اعتماد نیست، وانگـهی در سالنامه‌ها و اسناد مربوط به دریانوردی پرتغالیان نیز اشاره‌ای به‌احمدبن ماجد نشده است.

بازرگانی اعراب چشم پرتغالیان را خیره کرده بود، از این روی آنان ناوگان‌های نیرومند خود را به‌رهبری ناخدایانی کاردان که در فن نبردهای دریایی سررشته داشتند، گسیل کردند. کشتی‌های آنان بزرگ و نیرومند و به‌توپهایی مسلح بود که درهم کوبیدن کشتی‌های تجاری کوچک عرب را برای آنها آسان می‌کرد. سپس با آزمندی، مالیندی، سقطری و کـوتشین را تصرف کرده و از آنها دژهای مستحکم ساختند و سپس از این مراکز بـه درهم کوبیدن ناوگان‌های دریایی اعراب پرداخته و سواحل را نیز به توپ بستند و بدین‌سان امپراطوری تجاری پرتغال را در دریا بنیاد گذاشتند. این امر سبب شدکه سراسر دریـای عـرب را وحشت فـراگـرفت. پـادشاهان پرتغال به بازرگانی در دریاهای آسیا توجه بسیار نشان دادنـد. کسـی کـه امپراطوری تجاری پرتغال را در دریای عرب درباختر آسیا بنیاد گذاشت همانا پدرو آلوارس کاپرال (Pedro Alvares Cabral) بود، اما نخستین نایب‌السلطنه، فرانسـیسکو داآلمـیدا (Francisco da Almeida) بـود. پرتغالیان مسقط، مـطرح، صـحار و صـور را اشـغال کـردند، سـپس وارد خلیج‌فارس شـدند و هـرمز و جـزیره کـیش را اشـغال کـرده بـه سـیراف رسیدند. این کامیابیها به لطف باروتی بود که پرتغالیان از آن برای حمله به کشتیهای عرب سود می‌جستند. با شدت یافتن حـرص و تـعصب دیـنی پرتغالیان، آنان تمامی سواحل مسلمانان را به ویرانـی کشـیدند. سیف‌بن سلطان، امام عمان، از واقعیت خطری که از جانب پـرتغالیان او را تـهدید می‌کرد آگاه‌نبود، چنانکه حتی ازآنان برای غلبه بـررقیب خـود یـعرب‌بن بلعرب‌بن سلطان یاری خواست و بدین گونه ورود به عمان را برای آنـان آسان کرد و تنها زمانی به اشتباه خود پی‌برد که کار از کار گذشته بود. سلطهٔ بلامنازع پرتغالیان ادامه یافت تا آنکه امام سلطان‌بن مرشد در سال ۱۱۵۰ هـ.ق/ ۱۷۳۷م) قدرت را در عمان دردست گرفت در ایـن مـیان صـفویان ایران به میدان آمده و با عثمانیان هم پیمان شـده بـودند تـا پـرتغالیان رااز مناطق ایرانی تحت سلطهٔ ایشان مانند جاسک و هرمز برانند کشمکش میان دو طرف به درازا کشید، اما چون سلطان‌بن مرشد به امامت رسید صفوف عمانیان را یکپارچه ساخت. و با یورش به دژهای پرتغالیان توانست آنها را یک به یک بازپس ستاند. نبرد رایکی از فـرماندهان او بـه‌نام احـمدبن سعید ادامه داد و در پایان یعربیان توانستند پرتغالیان را از دژهای مسقط، مطرح، صور، رستاق، صحار و جزآن در عمان بیرون رانند. در پی این امر، امامت به‌خاندان احمدبن سعید مؤسس امـامت آل بـوسعید مـنتقل شـد (۱۱۵۴ ق/ ۱۷۴۱م) و با ظهور ایشان عصر تازه‌ای از تـاریخ عـمان آغـاز گردید. بیش از دو سده پیش از این، پرتغالیان عدن را گلوله باران کرده برآن چیره شده بودند و سپس به دریای سرخ‌درآمده، جزایر کمران را به تصرف خود درآورده بودند و تهدید به نفوذ در این دریا و تجاوز به اماکن مقدس اسلامی کرده و کوشیده بودند با شاهان مسیحی حبشه از در اتحاد درآیند. از این روی سلطان مملوک غوری که برحجاز سیطره داشت نـاوگانی بـه فرماندهی یکی از سردارانش به نام امیرحسـین کـردی گسـیل داشت کـه جزیرهٔ کمران را تصرف کند. او نیز با نیروهای خود در حدیده پیاده شـد، سپس از آنجا با ناوگان خود روی به جانب هند آورد تا به مقابله با پرتغالیان در دریابپردازد و چون به بندر دیو در جنوب شبه‌جزیره گجرات رسید، با ناوگان پرتغالی روبرو شد، اما در نبردی دریایی شکست خورد و ناوگانش درهم شکست (۱۵۰۹م).

در سـال ۹۲۳ هـ. ق/ ۱۵۱۷م تـرکان عـثمانی پس از شکست دادن سلطان قنصوهٔ غوری در نبرد مارج دابق در شمال حلب، به سلطنت مصر وشام حمله‌ور شدند و با پیشروی و ورود به مصر، سـلطان طـومان بـای آخرین سلطان مملوکان را در نبرد ریدانیه که همان عباسیهٔ واقع در شمال خاوری قاهره است، شکست داده و او را اسـیر و سـپس اعـدام کـردند و بدین‌سان مصر، ولایتی از عثمانی گردید.

چون مسئولیت اداره حجاز و دریای سرخ به دوش عثمانیان افتاد، آنان حجاز را به دولت خود منضم ساخته و آمادهٔ جنگ با پرتغالیان شدند. مداخلهٔ آنان در یمن از سال ۹۴۳ هـ. ق/ ۱۵۳۶م آغاز گردید. ترکان در عدن پیاده شدند و به سوی زبید که در قلمرو دولت مملوکان قرار داشت، پیش راندند و با استیلا برآن یـمن را ولایـتی تـابع عـثمانی سـاختند. نـخستین فرمانروای آنان درآنجا بهرام بیک بود که یکی از فرماندهان خـود بـه نـام سلیمان پاشا را گسیل داشت و او وارد تعز، حدیده، عدن و سایر شهرهای ساحلی یمن شده و فرمانروایی ترکان عثمانی را در آن سرزمین آغاز کرد. سلطان عثمانی برآن شد که آنچه را مملوکان از انجامش باز مانده بودند به انجام رساند، پس ناوگانی از عدن به ساحل هـند گسـیل داشت، امـا ایـن ناوگان در نبردی دریایی شکست خـورد. کـاپیتان (قـبطان) تـرک نـیز در ساحل هند پیاده شد و از راه خشکـی بـه آسـتانه (قسـطنطنیه) رفت، امـا درآنجا به فرمان سلطان اعدام گردید.

## دولت زیدیان در یمن (نک: نقشه ۱۰۲)

حدود سال ۹۱۲هـ. ق/ ۱۵۰۶-۱۵۰۷م خاندان تازه‌ای از زیدیان که ریاست آن با امام شرف‌الدین یحیی‌بن شمس‌الدین بود، حکومت یمن را در دست گـرفت. ایـن خـاندان عـمری دراز داشت و تـا سـال ۱۹۶۲م از پایتخت خود صنعا بر یمن فرمان مـی‌رانـد. در طـی ایـن دورهٔ طـولانی، زیـدیان کـوشیدند تـا حـد امکـان پـایتخت خـود را در صـنعا مسـتقر سازند. دراین مدت کشت قهوه نیز از حبشه به یمن وارد گردید و در آنجا موفقیتی عظیم به‌دست آورد.

پس از استیلای عثمانیان بر حجاز، ابوالطویرق (۹۲۲-۹۷۶هـ. ق/ ۱۵۱۶-۱۵۶۸م)، امیر خاندان آل کثیر، که فرمانروایان حضرموت بـودند،

بی‌درنگ به اطاعت سلطان عثمانی درآمد. با این همه، این مرد که قلمرو حکومتش از سرزمین عوالق در حضرموت تا سیحوت امتداد داشت، پیش از مرگ رنج بسیار دید، به زندان افتاد و در همانجا نیز درگذشت، ترکان عثمانی هم به وی کمکی نکردند.

سلطان سلیم اول (یاوز) فاتح مصر در سال ۹۲۳ه. ق/ ۱۵۱۷م لقب خادم الحرمین گرفته و حکومت خود را بر سراسر حجاز گسترده بود. در زمان سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ه. ق/ ۱۵۲۰ - ۱۵۶۶م) نیز سیطرهٔ ترکان بر جزیرةالعرب گسترش یافت. در این میان، بقایای پرتغالیان با همدستی فرمانروای ایرانی هرمز دست به حمله به بحرین زدند و در کشاکش نبرد فرمانروای مسقط کشته شد و در نتیجه ترکان کوشیدند موقعیت خود را در دریای سرخ و سپس خلیج فارس تقویت کنند. در عراق، سلیمان پاشا، والی ترک نژاد مملوک از اطاعت امیران قطیف و بحرین برخوردارشد و پس از آنکه ترکان عثمانی، چنانکه گفتیم، عراق را از دست ایرانیان به‌دراورده و به حوزهٔ سرزمینهای عربی بازگرداندند، حاکمی عثمانی به ادارهٔ احساء گماشته شد که تابع والی بغداد و بصره بود.

در طول قریب به شصت سال پس از سال ۹۶۸ه. ق/ ۱۵۶۰م هیچ امام اباضی در عمان به سرکار نبود، زیرا قدرت در دست نَبهانیان، اربابان نیرومند کوهستانهای عمان بود که مرکزشان در مقنیات یا بهلاء قرار داشت و از سال ۵۴۹ تا ۸۰۹ه. ق/ ۱۱۵۴ - ۱۴۰۹م بر عمان فرمان می‌راندند. حکومت عثمانی نیز پس از سلیمان قانونی رو به ضعف نهاده و دشمنان اروپاییشان نسز برضد آنان هم‌پیمان شده بودند. در این میان شاه‌عباس صفوی از فرصت بهره گرفت و در سال ۱۰۱۶ ه. ق/ ۱۶۰۷م بحرین را از دست غاصبان بدر آورد. در یمن، زیدیان در برابر حکومت عثمانی مقاومت کردند و حتی امام المنصوربالله قاسم‌بن محمد، مؤسس دولت قاسمیان، به مقابله با ترکان عثمانی پرداخت و میان ایشان جنگ درگرفت. دولت قاسمیان، دنبالهٔ دولت امامان زیدی است که نسبتشان به امام یحیی‌بن زید معروف به هادی الی الحق می‌رسد.

در سال ۱۰۱۳ ه. ق/ ۱۶۰۴م، حسن، وزیر ترک، یمن را ترک گفت و به آستانه بازگشت. امیر سنان نیز والی ترکی را به جانشین او در یمن گماشت. ترکان برای جنگ با امام قاسم از صعده راهی جبل برط شدند، اما والی ترک نتوانست بر وی غلبه یابد و در نتیجه میان ترکان و زیدیان صلح برقرار شد. در سال ۱۰۲۲ ه. ق/ ۱۶۱۳م، جعفر پاشا، والی یمن، برکنار شد و ابراهیم پاشا به جای او منصوب گردید و جنگ میان ترکان و امامان زیدی از سرگرفته شد. در سال ۱۰۲۵ ه. ق/ ۱۶۱۶م، جعفرپاشا، والی ترک در بار دوم ولایت خود، به امام قاسم پیشنهاد صلح داد و این کار انجام پذیرفت، اما این صلح سالی بیش نپایید. با اینهمه، امام قاسم توانست بسیاری از مناطق را از دست ترکان به‌درآورد.

در سال ۱۰۲۹ ه. ق/ ۱۶۱۹م، امام المؤیدبالله محمدبن قاسم، حکومت یمن را دردست گرفت و توانست لحج و عدن را از ترکان باز پس گیرد.

دیگر امامان زیدی نیز مبارزه با ترکان عثمانی را ادامه دادند تا آنکه آنان رااز یمن بیرون راندند و حضرموت را فتح کرده و برظفار استیلا یافتند و بدین‌سان سراسر سرزمین یمن را تحت سلطهٔ خود درآوردند. در سال ۱۱۰۷ ه. ق/ ۱۶۹۵م نیز المهدی محمدبن احمدبن حسن‌بن القاسم با امام زیدی، توانست برزیلع در نزدیکی کرانهٔ باختری دریای سرخ استیلاء یابد.

# نقشه ۱۰۵

## دولتهای سعودی - دوره‌های اول و دوم

در طی سدهٔ نهم هجری/ پانزدهم میلادی مانع‌بن ربیعه مریدی، نیای آل سعود، قبیلهٔ خود را از منازل ایشان در نزدیکی قطیف به وادی حنیفه منتقل کرد و در آنجا سکونت داد. آل سعود از قبیلهٔ عنزه بود که خود از قبایل ربیعه و از پرجمعیت‌ترین قبایل عرب شمرده می‌شد. در این دوره بود که جابجایی و مهاجرتهای گسترده‌ای در داخل شبه جزیره مشاهده شد، این مهاجرتهای قبیله‌ای تا پایان سدهٔ سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی ادامه‌داشت و چارلز داوتی، جهانگرد انگلیسی در شرح سفر خود Travels in Arabia Deserta به درون شبه جزیره که در سدهٔ نوزدهم میلادی انجام گرفته، از آنها سخن گفته است.

این دوره، چنانکه در بند و نقشهٔ مربوط به ظهور دولتهای حاشیه خلیج فارس خواهیم دید، شاهد استقرار بنی‌خالد در احساء، مهاجرت عتوب به اردن و ساحل خلیج فارس و مهاجرت بنی‌یاس و قاسمیان از درون عمان به ساحل ناحیه‌ای است که امروزه امارات متحده عربی خوانده‌می‌شود. در این عصر یعربیان از اقامتگاههای خود در اطراف رستاق در عمان به حرکت درآمدند و دولت سلحشور خود را که ذکر آن رفت ، بنیاد گذاشتند. اندکی بعد، احمدبن سعیدبن احمدبن محمدآل بوسعیدی دولت آل بوسعید را تشکیل داد. در سال ۱۱۴۰ ه. ق/ ۱۷۲۷م فضل‌بن عبدلی سلامی، لحج را جدا کرد و در آن حکومت مستقلی از زیدیان تشکیل داد. جز اینها بسیاری حکومتهای دیگر نیز تشکیل شد. دولتهای جنوبی حاشیه خلیج فارس نیز، چنانکه خواهیم دید، دراین هنگام تأسیس شدند. داوتی بر آن است که علت این جابجایی گستردهٔ انسانی، خشکی و کم‌آبی درازمدتی است که در نیمهٔ سدهٔ دهم هجری شبه‌جزیره را فرا گرفت و سپس از شدت آن کاسته شد و در اوایل سدهٔ سیزدهم هجری متوقف گردید و سپس بارانهای سیل آسا در بخش اعظم شبه جزیره باریدن گرفت. از مهمترین قبایلی که در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم سربرآوردند بنی‌رشید بود که از جبل شَمَّر، موسوم به طیىء، برخاسته بودند که خود از دو کوه معروف أجاء و سلمی تشکیل شده و گویند که ایشان از نواحی تیماء بوده‌اند و نخست به جانب کوههای طیىء رفته و سپس به سوی قصیم پیش رانده‌اند. عثمانیانِ بصره آنان را تشویق

می‌کردند که درقصیم مسکن گزینند و حایل را پایتخت خود قرار دهند. نخستین امیر این قبیله عبدالله‌بن علی‌بن رشید بود که از استقلالِ پاشای عثمانی بصره در ولایت بغداد بهره گرفت و حضور قبیلهٔ خود را در آن ناحیهٔ تثبیت کرد و چون استقلال ولایت بصره خاتمه یافت، بنی‌رشید خود به استقلال درقصیم فرمان راندند. در نتیجه فراخی نسبی زندگی که در نیمه سدهٔ سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی درنجد پدیدار شده بود، نزاع سختی میان قبایل ساکن در مراکز پررونق آن ناحیه درگرفت: از یک سو در ریاض، یمامه، منفوحه و درعیه که آل سعود در آنها سکونت داشته و جنبشی گسترده در آنها به راه انداختند و از سوی دیگر در عینیه که آل معمر درآن سکونت داشتند. اینان نخست تابع امیران احساء بودند و تا زمانی که آل‌سعود جایگزین ایشان شدند در آنجا زیستند. در نجد شیوخ دیگری نیز که بعداً به آنان اشاره خواهیم کرد می‌زیستند و برخی از آنان مانند آل حجیلان، آل مهنّاو آل علی پیوسته در جنگ با یکدیگر بودند. حجاز و تهامه دولتی مستقل تحت سلطهٔ عثمانی بود که شرفای موسوی برآن فرمان می‌راندند. در منطقهٔ عسیر نیز دولت آل عایض و دولت شرفای ادریسی تشکیل گردید که به زودی ازآنها سخن خواهیم گفت. در میان این دولتها از یک سو و امامان زیدی صنعا و آل هزال، فرمانروایان نجران و ترکان عثمانی که برباختر یمن فرمان می‌راندند، از سوی دیگر پیوسته جنگ بود. در اوایل سدهٔ نوزدهم هجری/ هجدهم میلادی امیر مسعودبن محمدبن مقرن که مؤسس دولت سعودی و سر سلسلهٔ این خاندان است، امارات درعیه را دردست گرفت. با ظهور این دولت عصر تازه‌ای در سراسر تاریخ شبه جزیره آغاز گردید. از این هنگام، دولت سعودی کانون رویدادهای شبه جزیره گردید. تاریخ این دولت از این پس به سه دوره تقسیم می‌شود:

### دورهٔ نخست

از سال ۱۱۵۷ هـ. ق/ ۱۷۴۴م آغاز می‌گردد وآن سالی است که در آن محمدبن عبدالواهاب به شهر درعیه مهاجرت کرد و میان او و امام محمدبن سعود پیمان یاری و همکاری برای تبلیغ این آیین بسته شد. این دوره در سال ۱۲۳۳ هـ. ق/ ۱۸۱۷م با تسلیم شدن امام عبدالله‌بن سعود به ابراهیم پاشا که دومین حملهٔ مصر به جزیرةالعرب را فرماندهی می‌کرد، به پایان رسید.

### دورهٔ دوم

از سال ۱۲۴۰ هـ. ق/ ۱۸۲۴م آغاز می‌گردد وآن سالی است که درآن امام ترکی‌بن عبدالله بر ریاض استیلا یافت و سراسر سرزمین نجد را از سیطرهٔ مصریان خارج کرد. این دوره که به دورهٔ دوم دولت سعودی معروف است، با استیلای محمدبن عبدالله‌بن رشید امیر حایل، بر ریاض و انضمام آن به امارت وی به پایان رسید.

### دورهٔ سوم

از سال ۱۳۱۹ هـ. ق/ ۱۹۰۲م آغاز می‌گردد و آن سالی است که در آن امام عبدالعزیزبن عبدالرحمن آل سعود بر ریاض و سپس نجد، احساء و حجاز استیلا یافت و بنای پادشاهی عربی سعودی را، چنانکه امروز می‌بینیم، به پایان رساند. در اطلس حاضر دونقشه به این دوره‌ها اختصاص داده‌ایم:

### ۱) نقشه ۱۰۵

که در آن وضع شبه‌جزیره را پیش از ظهور نهضت سلفیهٔ سعودی و نیز سیر تحول دولت سعودی را در خلال دو دورهٔ اول و دوم تصویر کرده‌ایم. نقشه، مداخلهٔ مصریان در جزیرةالعرب را نیز در بر می‌گیرد. ۰

### ۲) نقشه ۱۰۶

که در آن سیر تحول جزیرةالعرب، بنای پادشاهی عربی سعودی به دست ملک عبدالعزیزبن عبدالرحمن آل سعود و رویدادهای معاصر آن در شبه جزیره را، به استثنای ظهور دولتهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، تصویر کرده‌ایم. به این دولتها نیز نقشه‌ای در این فصل اختصاص داده‌ایم.

## اینک شرح دوره‌های سه‌گانه به تفصیل :

### دورهٔ نخست

این دوره در زمان امام محمدبن سعود آغاز گردید که فرمانروابیش از ۱۱۳۹ هـ. ق/ ۱۷۲۶م تا ۱۷۶۵م، ادامه داشت و در خلال آن دهام‌بن دواس، فرمانروای ریاض، کوشید نهضت سلفیه را فرو نشاند، اما نتوانست. پس از مرگ محمدبن سعود، امام عبدالعزیزبن محمد (۱۱۷۹ – ۱۲۱۸ هـ. ق/ ۱۷۶۵ – ۱۸۰۳م) از فعال‌ترین امامان سعودی بود، جانشین او شد و توانست درآغاز فرمانروابیش بر ریاض استیلا یابد و امارات آن را به دولت سعودی منضم کند وی برعیینه و حریملاء، ثادق، ونیز بر دو ناحیهٔ سدیر و وشم چیره شد. همچنین در سال ۱۱۸۹ هـ. ق/ ۱۷۷۵م فتح قصیم را به اتمام رساند. در سال ۱۲۰۸ هـ. ق/ ۱۷۹۳م، پسر و ولیعهد وی سعودبن عبدالعزیز توانست برزیدبن عریعربن دجین، شیخ قبایل بنی خالد، فرمانروایان احساء، پیروز گردد،عبدالعزیز لشکری نیز به عمان گسیل داشت. سپس پسر خود سعود را به جنگ شریف غالب فرستاد.سعود او را شکست داده وارد مکه شد. آنگاه عبدالعزیز سعود را به عراق گسیل داشت و او برکربلا استیلا یافت و ضریح حضرت امام حسین (ع) را ویران ساخت. این عمل خشم شیعیان را برانگیخت، تا آنجا که یکی از آنان بر عبدالعزیز تاخته و او را کشت (۱۲۱۸ هـ. ق/ ۱۸۰۳م). پس از وی پسرش سعود (۱۲۱۵ – ۱۲۲۹ هـ. ق/ ۱۸۰۰ – ۱۸۱۴م) به جای او نشست و فتح حجاز و نیز مسقط، عمان، عسیرو بخشهایی از یمن را به اتمام رساند.

### مداخله مصریان در جزیرةالعرب

چون دولت عثمانی از بیرون شدن حجاز از حیطهٔ قدرتش

ناخشنود بود و از سوی دیگر فعالیت نظامی فـزایـندهٔ نـهضت سـلفیه در نواحی عراق مایهٔ وحشت فراوان این دولت شده بود، محمود دوم، سلطان عثمانی، محمدعلی پاشاوالی خود در مصر را مأمور بازپس گرفتن حجاز و جنگ با سعودیان کرد و او را با مال و ساز و برگ یاری داد.

## حملهٔ نخست مصریان به‌فرماندهی طوسون بـن مـحمد عـلی پاشا (۱۲۲۶ هـ. ق/ ۱۸۱۱م)

وی از سوئز خارج شده و در ینبع فرود آمد و بر مدینه منوره چیره شد و سپس شروع به‌پیشروی به سوی جنوب برای استیلا برمکه کرد. اما امیر عبدالله‌بن عبدالعزیز به مـقابلهٔ وی رفت و او را در وادی الصـفراء در جنوب مدینه شکست داد. طوسون از پدر کمک خواست و آنگاه برمکه و طایف چیره گشت.

## حملهٔ دوّم مصریان

چون محمد علی دریـافت کـه پسـرش طـوسون قـادر بـه انـجام مأموریت خود در حجاز با سرعتی که او می‌خواست نیست، خود در سال ۱۲۲۸ هـ. ق/ ۱۸۱۳م باارتشی نیرومند و سازوبرگی عظیم از سـوئز عـازم حجاز شد و توانست مکه، مدینه و طائف را تحت سـلطه خـود درآورد، سپس روانهٔ تربه شد و لشگری نیز از راه دریا به قنفذه گسیل داشت که وارد تهامه و عسیر گردید. اما چون خود در حمله به تربه از غلبه بر سـعودیان ناتوان ماند،به جده بازگشت و از مصر نیروی کـمکی خـواست. در ایـن گیرودار امام سعودبن عبدالعزیز درگذشت و پسرش عبدالله در سال ۱۲۲۹ هـ. ق/ ۱۸۱۴م جانشین او شد. نیروهای محمدعلی نیز که از قوای کمکی برخوردار شده بودند، شروع به پیشروی کرده در بَسَل، میان تربه و طائف، برمقاومت امیر فیصل ابن عبدالله فائق آمدند. در پی آن تربه و سپس بیشه را اشغال کردند. در این هنگام محمدعلی به مکه و از آنجا به مصر بازگشت، اما پسرش طوسون به سوی حجاز پیش رفت و رس را در نجد به محاصره درآورد. امیر عبدالله دربرابراو پایداری کرد. سپس دو طرف در سال ۱۲۳۰ هـ. ق/ ۱۸۱۵م وارد مذاکره شدند، اما باآنکه هر دو طرف آماده بـودند بـر عقب‌نشینی سعودیان از حجاز و عقب‌نشینی مصریان از نجد توافق کنند، محمد علی این شرط را نپذیرفت و بر تسلیم کامل پای فشرد. محمدعلی لشگر نیرومند و تازه‌ای به رهبری پسرش ابـراهـیم پـاشا کـه فـرماندهی کاردان و باتجربه بود فراهم آورد و در این هنگام جنگ میان دو طرف از سر گرفته شد. لشگر محمد علی از راه نیل روانهٔ قنا شد. سپس از صـحرا گذشت و به قصیر رفت و از راه دریای سرخ به جده رسید. ابراهیم در سال ۱۲۳۱ هـ. ق/ ۱۸۱۶م به سوی نجد پیش رفت و بررس چیره شـد. سـپس وارد عنیزه و بُرَیده گردید و بر منطقه وشم استیلا یـافت. در سـال ۱۲۳۳ هـ. ق/ ۱۸۱۸م نـیز، پس از مـحاصره‌ای طـولانی و کشـتاری سـهمگین، بردرعیه، مرکز سعودیان، چیره شد و بدینگونه میان دو طرف صلح برقرار شد و امام عبدالله باگروهی از یارانش که همانا آل شیخ بودند، برای امضای پیمان صلح با محمدعلی به مصر رفت. دراین میان، بنی خالد کوشیدند بار دیگر در قطیف حکومتی مستقل تشکیل دهند، اما نیروهای مصری روانه قطیف شده جمع آنان را پراکنده ساختند از این هنگام دورهٔ دوم تـاریخ دولت سعودی آغاز می‌گردد.

## دورهٔ دوم

مردی به نام محمدبن مشاری‌بن معمر از ناتوانی دولت سعودی و غیبت شماری از امیران آن‌که به مصر رفته بودند، بهره گرفت و بـر نـجد مسلط شد و وارد درعیه گردید. در این هنگام سپاهیان مـصری هـنوز در نجد بودند، اما امیر مشاری‌بن سعود بزرگ توانست از مصر گریخته و خود را امام خوانـد. وی در تـاریخ ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ هـ. ق/ ۱۸۱۹ - ۱۸۲۰م مـقام امامت یافت و پسرخود ترکی را به امارت ریاض گماشت. در سال ۱۲۵۰ هـ. ق/ ۱۸۳۴م، امیر فیصل، پسر تـرکی، جـانشین وی شـد. او کـه امـیری جوانمرد بود به مبارزه با رقیبان خاندان خود از یک سو و مصریان از سوی دیگر ادامه داد. دراین میان محمدعلی، والی تازه‌ای به‌نام خورشید پاشا به حجاز و نجد گسیل داشت که پس از ابراهیم پاشا تواناترین فرمانده مصر در جزیرةالعرب بود. وی توانست بر حـجاز و نـجد حکـمفرما گـردد و موافقت کرد که امام خالدبن سعود بـزرگ کـه هـم پیمان مـصریان بـود، حکومت این دو ناحیه را دردست گیرد. گـروه بـزرگی از امـیران خـاندان سعودی با این کار مخالفت کردند، اما خورشید پاشا به محافظت از مرکز وی در نجد پرداخت. با اینهمه، چون رهبری مقاومت سعودیان به دست امام فیصل‌بن ترکی (۱۲۵۰ - ۱۲۵۴ هـ. ق/ ۱۸۳۴ - ۱۸۳۸م) افتاد، اوضـاع تغییر کرد، چه وی توانست از مصرگریخته و با یاری دوستش عبدالله‌بـن رشید، امیر حایل در قصیم، به نجد باز گردد. پس از شکست محمد علی در برابر نیروهای بریتانیا (سال ۱۸۴۰ درشام)، موقعیت وی دگرگون شد و او به موجب معاهدهٔ لندن (۱۸۴۰م) ناگزیر به عقب‌نشینی به مصر گردید. با اینهمه، مـصریان دایـرهٔ نـفوذ خـود را درشـبه جـزیره گسـترش دادنـد و خورشید پاشا توانست براحساء حکمفرماشود. امیر بحرین نیز به اطاعت او درآمد. دامنهٔ لشگرکشی‌های خورشید پاشا تا عمان نیز رسـید. در ایـن هنگام انگلیسیان شروع به مداخله در امور خلیج فارس کردند و آل رشید، فرمانروایان حایل، که از وابستگان دولت عثمانی بودند، بار دیگر قدرت یافته و توانستند برنجد حکمفرما شوند و جای آل سعود راکه به کـویت پناهنده شده بودند، بگیرند. امامت آل سعود در کویت تا سال ۱۳۱۹ هـ. ق/ ۱۹۰۲م که خاندان سعودی بار دیگر به همت بزرگترین رهبر خـود امـام عبدالعزیزبن عبدالرحمن آل‌سعود به پاخاست، ادامه یافت. وی در آن سال توانست به نجد بازگردد و با استیلا بر ریـاض خـود را امـیر خـوانـد. بـه کوشش هموست که دورهٔ سوم تاریخ دولت سعودی آغاز شد، دوره‌ای که به برکت استعدادهای[1] شگرفی که امام عبدالعزیز از آنها برخوردار بـود، سراسر با پیروزی و ترقی همراه شد.

---

۱) درست است از استعداد بی‌بهره نبوده اما آنرا در راه گشـودن پـای استعمارگران بکـار بـرد. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

# نقشه ۱۰۶

## دولت سعودی

### دورهٔ سوم

عبدالعزیز برای استوار کردن حاکمیت خاندان سعودی در نجد و تشکیل دولتی سازمان یافته و نوین با نیروی نظامی نیرومند، نقشه‌ای گسترده طرح کرد. او توانست همهٔ هدفهای خود را تحقق بخشد. وی پادشاهی عربی سعودی را بر پایهٔ نقشه‌ای دقیق که مراحل اجرای آن را در نقشه نشان داده‌ایم، برپا ساخت و نخست به محو آثار حکومت بنی‌رشید، فرمانروایان حایل در نجد بیرون از منطقهٔ قصیم، پرداخت و در نبرد دلم بر عبدالعزیزبن رشید پیروز شد و خرج، افلاج، حوطه و وادی‌الدواسر راباز پس گرفت. سپس برنواحی وشم و سدیر چیره شد و آنگاه قصیم را فتح کرد و در سال ۱۳۲۱ هـ. ق/ ۱۹۰۳م، پس از دو پیروزی قاطع در بکیریه و شنانه، آل رشید را برانداخت، اما پیروزی نهایی برآل رشید در صفر ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵م در نبرد روضة مهنا، نزدیک بُرَیدِه روی داد که به امضای معاهدهٔ صلحی انجامید که به موجب آن آل‌رشید از سراسر نجد چشم پوشیدند و حکومتشان به شهر حایل محدود گردید.بعلاوه، نیروی پادگان نظامی ترک از قصیم عقب نشست، احساء فتح شد و بنی‌خالد نیز در سال ۱۳۳۱ هـ. ق/ ۱۹۱۳م برافتادند. اما ترکان در برخی دژهای قطیف همچنان مقاومت می‌کردند تاآنکه امام عبدالعزیز ستونی به آن سو گسیل داشت که احساء را فتح کرد و بدینسان فرمانروایی ترکان در احساء پس از ۴۲ سال بپایان رسید و ترکان به سلامت از هفوف به بحرین و ازآنجا به عراق عقب نشستند. آنگاه ترکیه حکومت امام عبدالعزیز را بر نجد و احساء به رسمیت شناخت. در سال ۱۳۳۲ هـ. ق/ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵م آخرین رهبر بنی‌خالد که با عبدالعزیز از در پیمان شکنی در آمده‌بود، شکست خورد. پس از جنگ جهانی اول، در یک مجمع ملی عربی که در ریاض تشکیل شد، مقرر گردید که امام عبدالعزیز، لقب «سلطان نجد و ملحقات آن» یابد. بدنبال آن، فتح حایل نیز پی از مقاومتی طولانی از جانب عبدالله‌بن متعب‌بن رشید و سپس آخرین امیر آن محمدبن طلال‌بن رشید، به انجام رسید. پس از آن، سلطان عبدالعزیز دو لشگر به حجاز گسیل داشت و در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۳۴ هـ. ق/ژانویه ۱۹۲۶م شریف حسین، آخرین امیر شرفای حجاز تسلیم گردید و موافقت کرد که با خانواده و اموال شخصی خود حجاز را ترک گوید.در ۲۵ جمادی الثانی استیلای سلطان عبدالعزیز بر حجاز تکمیل شد و او لقب «شاه حجاز و سلطان نجد و ملحقات آن» یافت. شریف حسین نیز با خانوادهٔ خود به تبعیدگاه خویش در قبرس رفت و امیر فیصل‌بن عبدالعزیز حکومت حجاز را در دست گرفت.

### یکپارچه کردن کشور و تشکیل پادشاهی عربی سعودی

ملک عبدالعزیز عزم راسخ داشت که نواحی شبه‌جزیره را یکپارچه سازد و از این روی، پیش از آنکه استیلای او بر حجاز به انجام رسد، چشم به عسیر، مخلاف سلیمانی و یمن دوخته بود.

# نقشهٔ ۱۰۷

## عسیر و استان (مخلاف) سلیمانی

منطقهٔ عسیر دارای تاریخی طولانی است که سراسر آن را جنگها و کشمکشهای بین سران قبایل تشکیل می‌دهد. عسیر در طول تاریخ خود یا با تهامه و حجاز و یابا مابتی نواحی شمال یمن مانند صعده و نجران درگیر جنگ بوده است. و حقیقت آن است که این منطقه تنها پس از آنکه بدست ملک عبدالعزیزبن عبدالرحمن آل سعود به‌صورت جزیی از کشور عربستان سعودی در آمد، ثباتی یافت و روی آرامش و رفاه و پیشرفت بخود دید.

عسیر بربخش عظیمی از تهامه اطلاق می‌شود و تهامه به ۳ بخش تقسیم می‌گردد: تهامهٔ حجاز و مرکز آن مکه، تهامه عسیر و مرکز آن ابها و تهامهٔ یمن که از صعده تا عدن امتداد می‌یابد. عسیر تاکنون محدودهٔ خود را در داخل خاک عربستان سعودی حفظ کرده است.

در سدهٔ چهارم هجری سلیمان‌بن طرف حَکَمی از آل‌عبدالجد، عسیر را از دولت زیدیان جدا ساخت و نوعی وحدت و استقلال سیاسی درآنجا بوجود آورد. از اینرو این منطقه به نام وی به مخلاف سلیمانی معروف گردید. مخلاف سلیمانی از ناحیهٔ شرجه تا حلی‌بن یعقوب امتداد دارد. سلیمان در ابتداءعثر را مرکز این نواحی قرار داد و سکه بنام خود زد و از سال ۳۷۳ تا ۳۹۳هـ. ق/ ۹۸۳ تا ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳م به مدت ۳۰ سال خطبه بنام او خوانده شد. سلیمان‌بن طرف درگیر جنگ و کشمکش با پیشوایان زیدی نشد، بلکه هنگامیکه تسلط امام زیدیان بر سپاهیانش رو به ضعف نهاد، وی قلمرو خود را از آنان جدا ساخت وآن را امارتی مستقل اعلام کرد. هنگامیکه دولت زیدیان در صنعاء روی کار آمد و به رهبری امیرابوالحسین‌بن سلامه حاکمیت خود را برتمام یمن گسترش داد، حاکمان این مخلاف ابتدا با او به ستیز برخاستند اما سپس به اطاعت او گردن نهادند.

از آن پس تا اوایل عصر حاضر و ظهور خطر پرتغالیان و اروپاییان بطور عام، نام عسیر از صحنهٔ حوادث و رویدادهای بزرگ بدورماند و محمد علی پاشا با دخالت در امور حجاز نخستین کسی بود که در عصر حاضر در امور این مناطق مداخله کرد. چنانکه دیدیم او قنفذه را مورد تهاجم قرار داد و آنجا را به تصرف خود درآورد. پس از عقب‌نشینی مصریان از جزیره و ازدیاد رقابتها در سواحل دریای سرخ، ترکها به یمن بازگشتند. اینان در سال ۹۴۳هـ. ق/ ۱۵۳۶م هم بر سواحل یمن دست یافته بودند و حدیده و سرزمینهای ساحلی یمن را تا عدن به اشغال خود درآورده و تا تعز، قلب این سرزمین، نفوذ کرده بودند. حکام ترک از آن

پس متوالیاً براین سرزمین حکم راندند تا اینکه در سال ۱۰۴۵ هـ ق/ ۱۶۳۵م، پیشوایان زیدی آنان را از این سرزمین بیرون راندند.

پس از آنکه ایتالیاییها، اریتره را به اشغال خود درآوردند و چشم طمع به یمن دوختند، ترکها دوباره سواحل یمن را در سال ۱۱۸۹ هـ. ق/ ۱۷۷۵م تصرف کردند، اما این بار قلمرو فرمانروایانشان تنها منحصر به سواحل یمن شد و شهر تعز در داخل یمن را شامل نشد. آنان همچنین عدن را نیز به اطاعت خود درآوردند. در سال ۱۸۷۱م ترکهای سنجق (=ایالت) عسیر را تحت تابعیت یمن در آورده به بخشهای اداری ابها، بنوشهر، غامه، قنفذه، جدار، المع، صبیا و محایل تقسیم کردند. به گفتهٔ همدانی نام عسیر از قبیله‌ای یمنی به همین نام که اصل آن به بنی عنزبن وایل می‌رسد، گرفته شده است. سکونتگاههای این قبیله نزدیک به قبایل بجیله و خثعم وازد بود.

هنگام شروع نهضت سلفیه در نجد، مردی به نام محمد ابونقطه وارد این منطقه شد. این نهضت سراسر عسیر را فراگرفت و در سال ۱۸۲۴م ابراهیم پاشا پسر محمد علی شخصی به نام احمد پاشا را به منظور خارج ساختن عسیر از دست مبلغان نهضت سلفیه به آنجا روانه ساخت، اما وی موفق نشد. بار دیگر درسال ۱۸۳۴ مصریان قصد مداخله در امور عسیر را کردند که این بار نیز تلاش آنان بی‌نتیجه ماند. دامنهٔ دعوت سلفی به رهبری شیخ ابن مجثل در سال ۱۲۴۵ هـ. ق/ ۱۸۲۹م در روزگار امام ترکی‌بن عبدالله روبه گسترش نهاد. پس از ابن مجثل یکی از شیوخ بزرگ عسیر به نام عایض‌بن مرعی مزیدی، بزرگ قبیلهٔ بنی عایض جانشین او شد. وی تسلط خود را بر سایر نواحی عسیر، تهامه و زهران گسترش داد. و در صدد استقلال این مناطق برآمد. در سال ۱۲۴۵ هـ. ق/ ۱۸۲۹م مردی از شرفای علوی به نام احمدبن ادریس که از نوادگان ادریسیان مغرب بود، وارد عسیر شد. اصل وی از عرائش در مغرب‌الاقصی بود. وی از عسیر آهنگ حج کرد، سپس عازم مصر شد و در صعید ساکن گردید. در آنجا ازدواج کرد و صاحب فرزندانی شد، و وی سپس همت بر آن گمارد که نهضتی صوفی‌گرایانه در جزیرةالعرب بپاکند، و بدین منظور به بندر لیث رفت و سپس راه‌بندر جیزان و حدیده را پیش گرفت، از آنجا عازم زبید شد و مورد استقبال شیخ آنجا عبدالرحمن احول قرار گرفت. از زبید به صبیا رفت و سرانجام مرکز مخلاف سلیمانی را مقر خود قرار داد. وی مردی پارسا و درستکار بود و آیین و طریقت احمدیهٔ شاذلی را در مخلاف سلیمانی بنیاد نهاد و سرانجام در رجب ۱۳۰۶ هـ. ق/ ۱۸۸۸م در گذشت. پس از او نواده‌اش محمدبن الحمدبن ادریس جانشین وی شد و تا ۱۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۴ هـ. ق/ ۱۹۰۶م ادارهٔ امور این نواحی را بر عهده داشت. پس از مرگ وی فرزندش امام محمدبن علی ادریسی به جای وی نشست. اما طولی نکشید که او نیز درگذشت. وی که تحصیلات خود را در الازهر مصر گذرانده بود به اوضاع و احوال آن روز جهان احاطهٔ کامل داشت. او در بازگشت به کشورش در سال ۱۳۲۳ هـ. ق/ ۱۹۰۵م وارد مصوع شد.

در آن زمان اریتره مستعمرهٔ ایتالیا بود و محمدبن علی در آنجا با مترجم سفارت ایتالیا آشنا شد و این آغاز ارتباط وی با ایتالیاییهابود. در همان اوقات ایتالیاییها برای تهاجم به لیبی و خارج ساختن آن از دست دولت عثمانی آماده می‌شدند. از این رو به این فکر افتادند که در ناحیهٔ عسیر شورشی علیه ترکها براه اندازند تا بدین وسیله ذهن دولت عثمانی را از لیبی منحرف ساخته متوجه عسیر کنند. از این رو هنگامی‌که امیر محمد ادریسی در مرکز حکومت خاندانش مستقر شد، ایتالیاییها مقداری اسلحه به‌همراه توپخانهٔ کوچکی برای او ارسال داشتند. وی مردی بلند پرواز بود و تصمیم داشت حکومت عسیر را به خاندان خود بازگرداند. گویی پیروزی نخستین نهضت صوفی مهدیه در سودان به او جرأت و شجاعت داده بود. لذا هنگامی‌که از تثبیت موقعیت خود در عسیر اطمینان یافت، همانند امیران، با هیبت تمام در بین مردم ظاهر شد. مردم که او را به پارسایی و تقوی می‌شناختند، به او روی آوردند. در آن هنگام اوضاع و احوال مخلاف سلیمانی و نواحی اطراف آن که جزء عسیر به شمار می‌رفت، دچار آشفتگی و پریشان حالی شده و هرج و مرج و کشمکشهای قبیله‌ای بر آنجا حاکم بود. ترکها منطقهٔ سلیمانی را از حدیده جدا ساخته وآن را جزء مستملکات (متصرفیهٔ) عسیر به‌شمار آورده بودند. از طرفی شورش‌هایی که بین قبایل بویژه بین اهالی بیش و حشاده و نیز بین جعفریان و اهالی صبیا برپاشد و مشکلات ترکها راکه در آن هنگام سواحل یمن را اشغال کرده و حدیده را پایگاه خود قرار داده بودند دو چندان کرد. از این رو ادریس توانست حاکمیت خود را بر نواحی صبیا گسترش دهد. وی پس از جنگ با جعفریان برخاست و ضمیمه پایگاه آنان را ضمیمهٔ متصرفات خود ساخت سپس تشکیلات حکومتی منظمی در صبیا برقرار کرد و برخواجیان حاکمان قدیم آنجا و نیز رقیبانش محمدبن یحیی و احمدبن شریف غلبه یافت. ازآن پس وی اقتدار و حاکمیتش را بر نواحی جنوب شرقی که در دست بنی مالک بود، بجز شهرک الظاهر، گسترش داد و در سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹م الظاهر راکه شهری آباد و خرم بود به تصرف خود درآورد و در همین سال وی معاهدهٔ صلح و تحت الحمایگی را با انگلستان به امضاء رساند و بدین‌سان بر سرزمینهایی که امام یحیی، پیشوای یمن جزء دولت خود بحساب می‌آورد، تسلط یافت، یحیی برای باز پس‌گیری این اراضی از دست ادریس سپاهی بدانجا روانه ساخت، اما در نبرد حفائر شکست خورد. به دنبال آن امام محمدبن علی ادریسی در سال ۱۳۴۱ هـ. ق/ ۱۹۲۲م وفات یافت. دست نشاندهٔ دولت عثمانی در حدیده، بزودی متوجه خطری شد که از جانب محمد ادریسی قلمرو عثمانیان را تهدید می‌کرد. از این رو دولت عثمانی هیئتی را به ریاست سعید پاشا روانه ساخت. آنگاه میان دوطرف معاهده‌ای به امضاء رسید که به موجب آن مقرر گردید امام ادریسی «اسماً» به اطاعت عثمانیان گردن نهد و در قبال آن، دولت عثمانی نیز به او لقب قائم‌مقام دهد.

امام ادریسی همچنین تعهد کرد که بین مخلاف سلیمانی و مکه خطوط تلگراف برقرار سازد. اما بدون اینکه از این معاهده نتیجه‌ای حاصل شود، دوباره جنگ بین طرفین از سرگرفته شد و مخلاف سلیمانی و موقعیت حاکمانش به مخاطره افتاد. اما هنگامیکه ملک‌عبدالعزیز برای سومین و آخرین بار دست به تشکیل دولت سعودی زد. پس از نبردی

کوتاه با امام یحیی، این نواحی را از آن موقعیت خطرناک رهانید. در این کشمکشها ادریسیان به جناح یمن پیوستند. پس از آنکه عبدالعزیز بر امام یحیی فائق آمد، امام یحیی هیئتی را به ریاست وزیر خود عبدالله‌بن وزیر برای مذاکره نزد ملک عبدالعزیز فرستاد. نخستین شرایطی که ملک عبدالعزیز برای برقراری صلح بین طرفین عنوان کرد چنین بود: واگذاری عسیر و تسلیم ادریسیان که بر مخلاف سلیمانی حکم می‌راندند، عقب‌نشینی نیروهای یمن به جنوب نجران که در نتیجهٔ آن نجران به صورت بخشی از کشور عربستان سعودی درمی‌آمد، به رسمیت شناختن کامل مرزهای عربستان از طرف پیشوای یمن، امضای معاهدهٔ صلح و دوستی برای مدت ۲۰ سال.

به موجب این معاهده که در صفر ۱۳۵۳ هـ. ق در طائف انجام شد، مرزهای دو کشور تثبیت گردید و نجران و نواحی عسیر به صورت بخشی از کشور عربستان سعودی درآمد. بدینسان حاکمیت خاندان ادریسی در عسیر به پایان رسید و با ورود ملک عبدالعزیز به جیزان در ۱۶ صفر ۱۳۷۴ هـ. ق/ ۱۹۵۴م سلطه و اقتدار اُمراء و حکام آن نواحی پایان یافت و عصر پراکندگی‌ها و امارتها و شیوخ جنگ طلب سرآمد و دوران اتحاد و یکپارچگی کشور و پیشرفت و رفاه در جزیرةالعرب آغاز شد.

# نقشه ۱۰۸

## پیدایش دولتهای حاشیه خلیج فارس

عنزه از قبایل بزرگ عرب بود که سکونتگاههای آن در مرکز و شمال شبه‌جزیرهٔ عربستان و نواحی شرقی نجد قرار داشت. در نیمهٔ دوم قرن ۱۷ م این قبیله به دو شاخهٔ روله و عتوب منشعب شد. افراد قبیلهٔ روله به سوی شمال مهاجرت کردند و در اردن مستقر شدند و شاخه عتوب رو به‌سوی جنوب نهاده به طرف ناحیهٔ افلاج که مرکز آن هدار در نجد بود، پیش رفتند، سپس روانهٔ وادی دواسر شدند و از آنجا راه قطر در شمال را پیش گرفتند و در آنجا استقرار یافتند.

پس از چندی بین آنان و آل مسلم حاکمان قطر اختلاف افتاد در نتیجه گروهی از قبیلهٔ عتوب به طرف جزیرهٔ عبادان (آبادان) در شمال رفتند و گروهی دیگر از آنان روانهٔ صبیه در حدود بصره شدند. اما ترکها مانع استقرارشان درآنجا گردیدند. آنان به ناچار راه کویت را پیش گرفتند و در حوالی کوت بنی‌خالد، نزدیک بیمارستان قدیمی امریکائیان رحل اقامت افکندند و نهایتاً درآنجا استقرار کامل یافتند. در آنجا اقتدار و حاکمیت بین شاخه‌های سه گانهٔ عتوب تقسیم شد و حکومت به آل صباح رسید و تجارت از آن آل‌خلیفه و استفاده از دریا از آن جلاهمه گردید.

در سال ۱۷۶۶م بین آل صباح و آل خلیفه اختلاف افتاده در نتیجه آل‌خلیفه به‌بحرین رفتند و سعی کردند در آنجا مستقر شوند، اما حاکمان بوشهر به آنان اجازهٔ استقرار ندادند. از این رو راه زباره در قطر را پیش گرفتند و در آنجا اقامت گزیدند. پس از چندی جلاهمه که عموزادگان آنان بودند نیز به ایشان پیوستند. اما بین آنان اختلافاتی بروز کرد که مدت یک ربع قرن به طول انجامید. اما سرانجام ثبات خود را در آنجا باز یافتند.

حکومت آل صباح در کویت از سال ۱۷۱۶م آغاز شد. نام کویت برای نخستین بار از اوایل قرن هفدهم در مکاتبات رسمی ظاهر گردید، و آن هنگامی بود که پرتغالیها در خلیج فارس کاملاً نفوذ کرده و در برخی از مناطق ساحلی از جمله کویت مستقر شدند. در سال ۱۷۱۶م آل صباح، یکی از شاخه‌های عتوب به کویت وارد شدندو همچنانکه گفتیم حکومتشان را در آنجا آغاز کردند.

آل‌صباح در ابتدای امر، حاکمیت خلیفهٔ عثمانی را به‌رسمیت شناختند، اما در حقیقت دارای استقلال کامل بودند. هنگامیکه نهضت سلفیه در عربستان سعودی برپا شد و کویت در معرض خطر تهاجم آنان قرار گرفت، آل صباح از عثمانیان یاری خواستند و پس از آنکه خطر سعودیها برطرف شد، شیخ عبدالله مبارک در سال ۱۸۷۶م از ترکها لقب قائم‌مقام گرفت.

زمانیکه هیاهوی دولتهای اروپایی برسر پیمانی که آلمان برای ایجاد خط آهن استانبول- بصره بسته بود، بالا گرفت، کویت نقطهٔ توجه همهٔ کشورها و محافل بین‌المللی شد. آل‌صباح که خود را گرفتار گردبادی سهمگین و بین‌المللی که با شرکت کشورهای ترکیه، آلمان و روسیه برپا شده بود، دیدند، ترجیح دادند که همانند بحرین و ساحل عمان با بریتانیا هم‌پیمان شوند (سال ۱۸۹۹م). و در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ نیز معاهدات دیگری با بریتانیابه امضاء رساندند. اندکی قبل از جنگ جهانی اول آل‌صباح بدون قطع رابطه خود با ترکیه، توافق کردند که نمایندهٔ مورد اعتمادی از طرف بریتانیا در کویت مستقر شود.

در نتیجهٔ رقابت شدیدی که بین آل رشید از قبایل بنی‌شمر که مرکزشان شهرحایل بود و آل سعود پیش آمد، کویت در معرض خطر قرار گرفت. شیخ مبارک الکبیر امیر کویت جانب آل سعود را گرفت و هنگامیکه آل سعود برای نخستین بار شکست خوردند و ناچار در سال ۱۹۰۱م به ریاض گریختند، امام عبدالعزیزبن عبدالرحمن آل سعود به شیخ مبارک الکبیر الصباح پناهنده شد و مدتی در پناه او در کویت بسربرد. در همین زمان ترکیه در صدد تهاجم به کویت برآمد، اما در مقابل اخطار بریتانیا و پشتیبانی نیروی دریایی‌اش، از تصمیم خود منصرف شد. اعراب قبایل شمر و آل رشید نیز به سکونتگاههایشان در قصیم عقب نشستند.

امام عبدالعزیز آل سعود برای باز پس گرفتن سرزمین خود در نجد از کویت بپاخاست. پس از فوت شیخ مبارک الکبیر در ۱۹۱۷م مرزهای کویت در معرض تجاوز قبایل سلفیه قرارگرفت، اما با مداخلهٔ انگلستان و سرانجام عقد معاهده‌ای در سال ۱۹۴۰ بین بریتانیا و عربستان سعودی، کشور کویت و مرزهای آن به رسمیت شناخته شد. این معاهده در زمان حکومت شیخ احمد جابر الصباح (۱۹۲۱ - ۱۹۵۰م) نوه مبارک الکبیر به امضاء رسید و در سال ۱۹۶۱م در زمان حکومت شیخ عبدالله‌الصباح، کویت استقلال‌کامل خود را با قلمرو کنونی به‌دست آورد. نخستین

قرارداد در زمینهٔ اکتشاف نفت در کویت در سال ۱۹۳۴م با شرکت گلف بسته شد، اما بهره‌برداری تجاری آن از سال ۱۹۴۶ آغاز گردید.

### ساحل تحت الحمایه یا کرانهٔ صلح (Trucial Coast)

ساحل تحت‌الحمایه یا کرانهٔ صلح از حدود سلطان‌نشین عمان تا نواحی قطر به‌استثنای رأس مسندم که جزیی از حکومت عمان به شمار می‌رود، امتداد دارد. این ساحل که در کنارهٔ ربع‌الخالی واقع است در سدهٔ گذشته تقریباً خشک و بی‌آب و علف و خالی از سکنه بود. البته بجز برخی نواحی آن که دارای منابع آب کافی جهت آبادانی است. در این نواحی امیرنشینهایی بوجود آمد که مجموعاً دولت امارات متحده عربی را تشکیل می‌دهند. این امیرنشین هاعبارتند از: رأس الخیمه، فجیره، ام القوین، عجمان، شارجه، دبی‌وابوظبی. این امیرنشینها در سال ۱۸۲۰م قرار داد صلحی با بریتانیا به امضاء رساندند و بریتانیا در رأس الخیمه پایگاهی برای خود بر پا کرد. این ساحل در نتیجهٔ همین قرارداد به ساحل تحت‌الحمایه یا کرانه صلح معروف شد. در سال ۱۸۹۲م این معاهده دوباره بین بریتانیا و امیرنشینهای ساحل جنوبی خلیج فارس صلح مورد تأیید قرارگرفت و همچنین معاهدهٔ ساحل عمان نیز به معاهدهٔ دیگری با بریتانیا منجر شد، که‌به موجب آن نماینده‌ای از طرف بریتانیا در دبی مستقر شد و مأموریتش حفظ امنیت دریانوردی در خلیج فارس بود. پس از آن در سال ۱۹۷۱م بریتانیا از خلیج فارس عقب‌نشست و امیرنشینهای حاشیه خلیج فارس استقلال خود را باز یافتند و در سال ۱۹۷۱م امارات متحدهٔ عربی بوجود آمد که شامل رأس‌الخیمه، ام‌القوین، شارجه، عجمان، فجیره، ابوظبی و دبی می‌شد و ابوظبی پایتخت و مرکز امارات گردید.

اما قطر و بحرین ترجیح دادند که دولتهایی مستقل اما وابسته به پیمان دوستی بریتانیا باقی بمانند. بعدها این پیمان ملغی شد و دو دولت بحرین و قطر دارای حکومت مستقل شدند و به عضویت «سازمان ملل متحد» درآمدند. (بحرین در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۷۰م و قطر دراول سپتامبر ۱۹۷۱م)

## مآخذ:


**ابن اثیر**، علی بن احمد بن ابی‌الکرم جوزی، - *الکامل فی‌التاریخ*، ۱۰جزء، قاهره، الطبعة المنيرية.

**ابن حزم**، ابو محمد علی بن احمد، - *جمهرة انساب العرب*، به کوشش عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۹۷۷م.

**ابواسحاق‌ابراهیم‌حربی**، *المناسک واماکن طرق‌الحج ومعالم‌الجزيرة*، به‌کوشش الشیخ حمد جاسر، ریاض، داراليمامه، ۱۹۸۱م، چاپ دوم.

**امین الریاحی**، *تاریخ نجد و ملحقاتها* (وفیه تاریخ موجز للحركة السلفية السعودية و سيرةالملک عبدالعزیز)، چاپ چهارم، ۱۹۷۰م.

**بلاذری**، احمد بن یحی بن جابر، *فتوح البلدان* ۳ جزء، به‌کوشش صلاح‌المنجد، قاهره.

**جاسر، حمد**، *المعجم الجغرافی للبلادالعربية السعودية*، ریاض، داراليمامه، تاکنون ۱۶ جلد آن منتشر شده است.
- *المعجم المختصر*، ریاض، ۱۹۷۵م، شامل اسامی شهرها، روستاها، و بیابانهای مسکونی سراسر عربستان سعودی است.
- *فی‌شمال و غرب الجزیره*، ریاض، داراليمامه، چاپ دوم، ۱۹۸۱م.

**محمد بن احمد**، *تاریخ المخلاف السلیمانی*، به‌کوشش حمد جاسر، چاپ دوم، ۱۹۸۲م.

**همدانی**، الحسن بن احمد بن یعقوب، *صفة جزيرةالعرب*، به‌کوشش محمدبن علی اکوع، ریاض، ۱۹۷۴م.

**یعقوبی**، احمد بن ابی یعقوب، *کتاب‌البلدان*، بغداد، ۱۹۶۴م.

Doughty, Charles, *Travels in Arabia Desert,* London, 1930.

Caetani, Leone, *Annali Dell'Islam.* 5 Vols Milano, 1913- 1950.

Nicholson, Reynols, *Literary History of the Arabs.* London 1914.

Hitti, Philip, *A History of the Arabs.* London, Macmillan 1974.

# فصل دهم

# ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام

# (ایران)

## شرح نقشه‌ها

۱۰۹ - نـاحیه شـرقی قـلمرو اسـلام - دوران فرمانروایی اعراب

۱۱۰ - ناحیه شرقی قلمرو اسلام - عصر دولتـهای محلی ایران

۱۱۱ و ۱۱۲ - دولتهای غزنوی و غـوری در فـلات ایران. ورود ایشان به هند، حکومتهای محلی ترکان

۱۱۳ - حکومت سلجوقیان و حکومتهای هم عصر آن در سدهٔ پنجم هجری

۱۱۴ - دولت ایران در روزگار خوارزمشاهیان

۱۱۵ - دولت خوارزمشاهیان و تاخت و تاز مغولان

۱۱۶ - دولتهای مغول در آسیا و اروپا و دولتهایی که ازآنها منشعب شد

۱۱۷ - ایلخانیان ایران و تجزیهٔ آنـان بـه دولتـهای کوچک

۱۱۸ - تجزیهٔ ایلخانیان ایران به دولتهای کـوچک، جنگهای تـیمورلنگ، دولت تـیمور در اوج گسترش و نبردهای او با عثمانیان

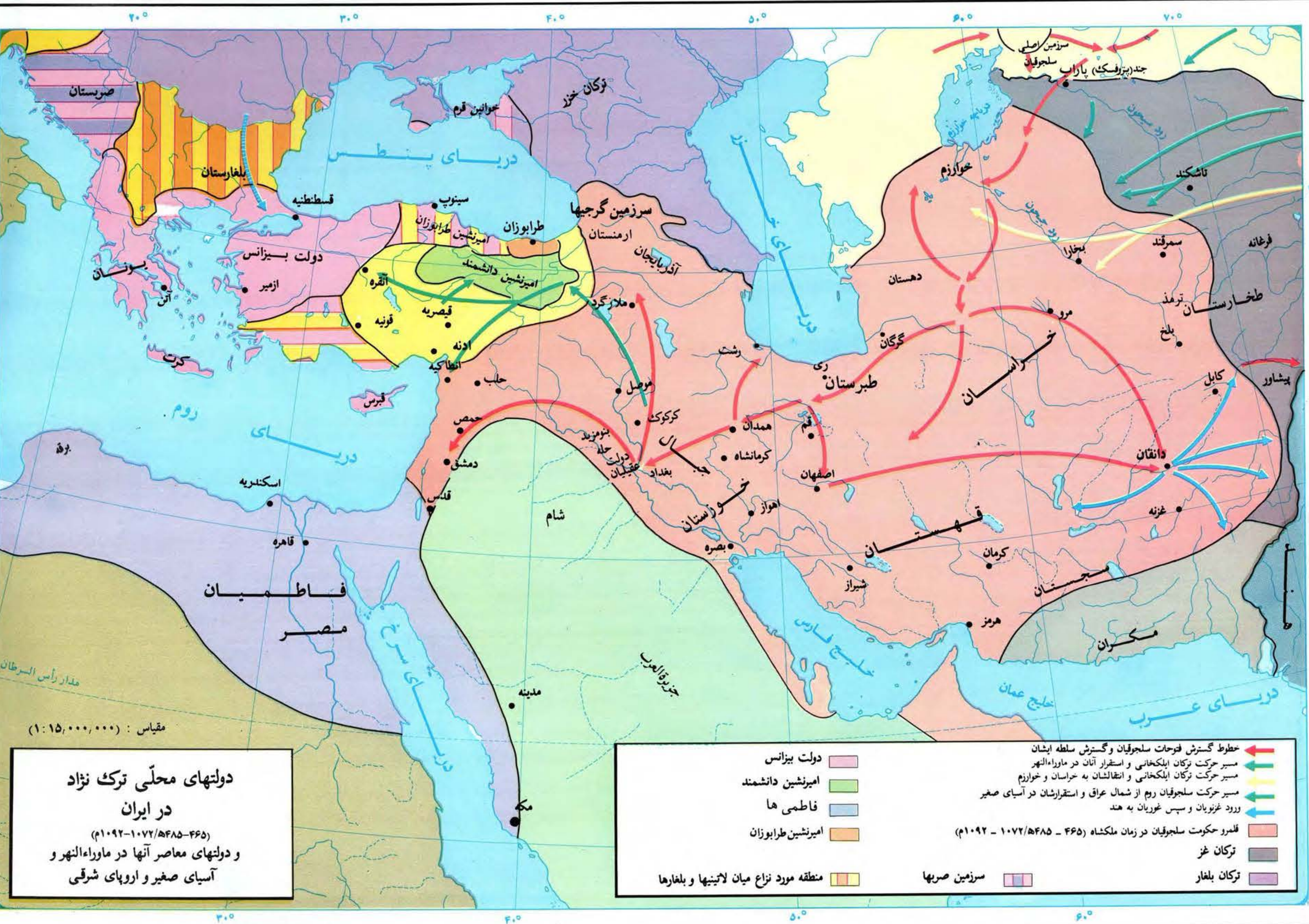
۱۱۹ - دولت تیموریان

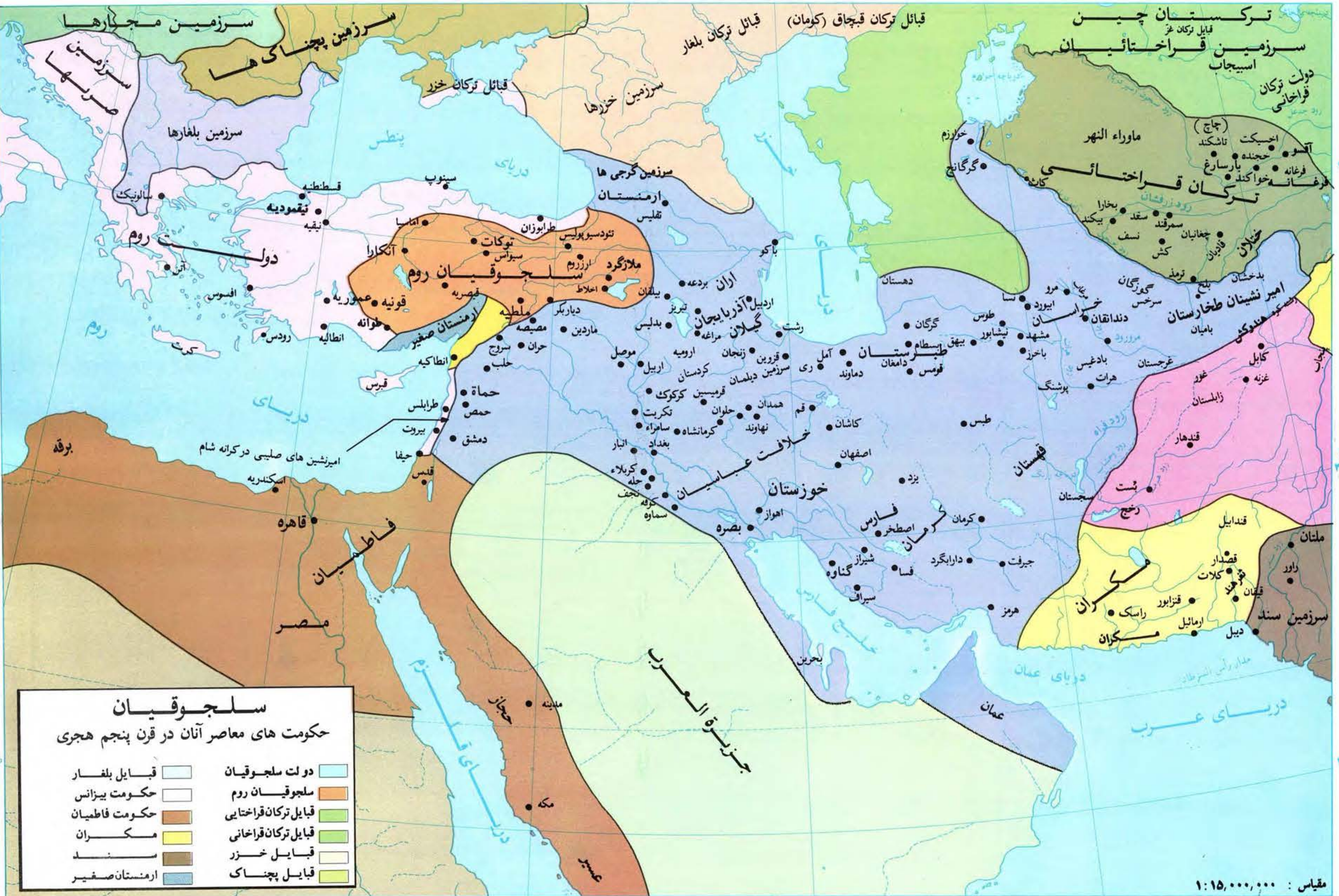
۱۲۰ - حکومت صفویان


ناحیه شرقی قلمرو اسلام
گسترش قلمرو اسلام، در زمان رسول اکرم (ص)
گسترش قلمرو اسلام، تا پایان حکومت خلفای راشدین (سال ۴۰ ه/۶۶۱ م)
مرز قلمرو اسلام، تا پایان عصر اموی (سال ۱۳۲ه/۷۵۰ م)
خطوط مرزی میان ولایت های کوفه و بصره و جزیره و شام
سرزمین های جدید در عصر عباسی تا پایان قرن سوم ه/نهم م
مقیاس: (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)
ترکستان چین
قبائل ترکان قبچاق (کومان)
قبائل بلغار (ترکان)
قبائل ترکان خزر
سرزمین پچناک ها
سرزمین مجار
سرزمین صرب
سرزمین بلغار
روم
سرزمین روم
سرزمین گرجی ها
دریای پنطس (سیاه)
دریای روم (مدیترانه)
ماوراءالنهر
خوارزم
حکومت حسن اطروش
خراسان
حکومت طاهریان
کردستان
سرزمین دیلم
جزیره
سرزمین شام
خوزستان
فارس
کرمان
قهستان
سجستان
غرجستان
زابلستان
مکران
جزیرة العرب
ربع الخالی
عمان
مصر
برقه
صحرای لیبی
خلیج فارس
خلیج عمان
دریای عرب
دریای سرخ
مدار رأس السرطان
مکه
مدینه
بغداد
بصره
کوفه
دمشق
قسطنطنیه


ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام
عصر دولتهای محلی ایران
قلمرو دولت صفاریان در اوج گسترش خود ( سال ۲۸۳ ه / ۸۹۶ م ) در زمان حکومت عمرو بن لیث صفار.
خطوط گسترش صفاریان از مرکز نخستین.
دولت سامانی - ( سال ۳۰۱ - ۳۳۱ ه / ۹۱۳ - ۹۴۲ میلادی ).
خطوط گسترش دولت سامانی.
هجوم محمود غزنوی و ترکان قراخانی بر سرزمین سامانیان ( ۳۸۱ - ۳۹۹ ه / ۹۹۱ - ۱۰۰۸ میلادی.
قلمرو حکومت آل بویه در اوج گسترش خود در دوران حکومت عضدالدوله بن بویه و برادران وی صمصام الدوله و شرف الدوله ( سال ۳۶۷ - ۳۷۹ ه / ۹۷۷ - ۹۸۹ میلادی ) - ( به توضیح دوران حکمرانیشان در متن مراجعه شود ).
خطوط گسترش آل بویه از سرزمین اصلیشان در قزوین.
خط تقسیم حکومت آل بویه به دو قسم - اول در عراق و فارس و دوم در ری و همدان و اصفهان و طبرستان و گرگان و آذربایجان و کرمان.
مقیاس: ۱:۱۵،۰۰۰،۰۰۰
بلغارستان
قبایل ترک خزر
قبایل ترکان بلغار
قبایل ترکان قبچاق(کومان)
قبایل ترکان غز
اترار
فاراب
چاچ
اشروسنه
سمرقند
بخارا
نسف
ترمذ
بلخ
خوارزم
داغستان
دریای سیاه
دریای خزر
قسطنطنیه
سینوپ
سامسون
طرابوزان
سرزمین گرجیها
ارمنستان
آذربایجان
آنقره
امپراطوری روم شرقی
اعلاط
فارقین
قونیه
طوانه
ادنه
انطالیه
آتن
کرت
قبرس
انطاکیه
لاذقیه
حلب
حماة
حمدانیان جزیره
موصل
دهوک
طرابلس
بیروت
دمشق
حیفا
قدس
دریای روم
برقه
اسکندریه
قاهره
قلزم
ایله
فاطمیان
قرامطه
کرکوک
بغداد
جبال
عراق
زنجان
قزوین
همدان
کرمانشاه
ری
طبرستان
گرگان
کاشان
فارس
اصفهان
یزد
تستر
اهواز
بصره
ابله
اصطخر
شیراز
کرمان
احساء
بحرین
نسا
ابیورد
سرخس
نیشابور
سجستان
مکران
قصدار
غزنه
قندهار
غزنویان
منصوره
بیرون
خلیج فارس
دریای عمان
عمان
ربع الخالی
دریای عرب


دولت غزنویان و غوریان
در فلات ایران و ورود ایشان به هند (۳۴۰ - ۳۵۳ ﻫ / ۹۵۱ - ۹۶۴ م)
مقیاس: ۱:۵,۰۰۰,۰۰۰
دولت غزنویان
سرزمینهائی که به اطاعت سلطان محمود در آمدند
دولت غوریان (۱۱۸۶/۱۲۰۶م)
دولت آل بویه
مسیر فتوحات غزنویان
مسیر فتوحات غوریان
سلطنت مصر و شام
دریای سیاه
سرزمین گرجیها
سینوپ
طرابوزان
ارمنستان
دولت روم
قونیه
اخلاط
میافارقین
ادنه
بسطام
دیار بکر
قبرس
دریای روم
آذربایجان
داغستان
ماوراءالنهر
فرغانه
چاچ
تاشکند
ایلاق
اشروسنه
بخارا
سمرقند
بیکند
نسف
فاراب
اطرار
کلات
مریکی
طراز
سرزمین چین
خراسان
گرگان
نسا
ابیورد
مرو
سرخس
ترمذ
بلخ
طخارستان
مروروذ
بادغیس
نیشابور
بامیر
بامیان
قره قورم
کشمیر
طبرستان
رشت
قزوین
زنجان
ری
همدان
کاشان
کرمانشاه
بغداد
مدائن
موصل
دمشق
قدس
سلطنت مصر و شام
صحرای شام
شوشتر
(شوشتر)
اصفهان
یزد
اهواز
بصره
ابله
سرزمین فارس
قهستان
اصطخر
کرمان
شیراز
فارس
کرمان
سرزمین غور
هرات
کابل
زابلستان
غزنه
پیشاور
رامنپور
قندهار
بست
سیستان
بوقان
ثغر
ملتان
بتنه
رخج
کلات
قصدار
قصدار
ساوندرا
منصوره
بیرون
دیبل
ارمائیل
مکران
جزیرة العرب
مدینه
مکه
بحرین
خلیج فارس
خلیج عمان
عمان
دریای عرب
راجپوتانا
اجمیر
راور
امرتسار
پانی پت
میرت
قنوج (کانوج)
آگرا
گوالیوار
کالنجر
بنارس
مالوه
احمد آباد
رشته کوه ویندیا
کنبایه
رشته کوه ساتپورا
سورات
گجرات
سمنات
دیو
دکن


دولتهای محلّی ترک نژاد
در ایران
(۴۶۵-۵۴۸۵/۱۰۷۲-۱۰۹۲م)
و دولتهای معاصر آنها در ماوراءالنهر و
آسیای صغیر و اروپای شرقی
مقیاس : (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)
خطوط گسترش فتوحات سلجوقیان و گسترش سلطه ایشان
مسیر حرکت ترکان ایلکخانی و استقرار آنان در ماوراءالنهر
مسیر حرکت ترکان ایلکخانی و انتقالشان به خراسان و خوارزم
مسیر حرکت سلجوقیان روم از شمال عراق و استقرارشان در آسیای صغیر
ورود غزنویان و سپس غوریان به هند
قلمرو حکومت سلجوقیان در زمان ملکشاه (۴۶۵ - ۵۴۸۵/۱۰۷۲ - ۱۰۹۲م)
ترکان غز
ترکان بلغار
سرزمین صربها
دولت بیزانس
امیرنشین دانشمند
فاطمی ها
امیرنشین طرابوزان
منطقه مورد نزاع میان لاتینیها و بلغارها
صربستان
بلغارستان
ترکان غز
خوانین قرم
دریای پنطس
قسطنطنیه
سینوپ
طرابوزان
سرزمین گرجیها
ارمنستان
آذربایجان
دولت بیزانس
یونان
آتن
ازمیر
آنقره
قونیه
قیصریه
ادنه
انطاکیه
حلب
کرت
قبرس
روم
دریای
حمص
دمشق
قدس
اسکندریه
قاهره
برقه
فاطمیان
مصر
شام
مدینه
مکه
دریای سرخ
جزیرة العرب
مدار رأس السرطان
ملازگرد
موصل
کرکوک
بنومزید
حله
دولت عقیلیان
بغداد
جبال
کرمانشاه
همدان
رشت
قم
اصفهان
اهواز
خوزستان
بصره
شیراز
قهستان
کرمان
هرمز
خلیج فارس
خلیج عمان
دریای عرب
مکران
سجستان
طبرستان
ری
گرگان
دهستان
خراسان
مرو
دانقان
غزنه
کابل
پیشاور
هند
بلخ
ترمذ
طخارستان
بخارا
سمرقند
فرغانه
تاشکند
خوارزم
دریاچه خوارزم
رود جیحون
رود سیحون
جند(پتروفسک) پاراب
سرزمین اصلی سلجوقیان
۲۰°
۳۰°
۴۰°
۵۰°
۶۰°
۷۰°


سلجوقیان
حکومت های معاصر آنان در قرن پنجم هجری
دولت سلجوقیان
سلجوقیان روم
قبایل ترکان قراختایی
قبایل ترکان قراخانی
قبایل خزر
قبایل پچناک
قبایل بلغار
حکومت بیزانس
حکومت فاطمیان
مکران
سند
ارمنستان صغیر
مقیاس : ۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰
ترکستان چین
قبایل ترکان غز
سرزمین قراختائیان
اسبیجاب
دولت ترکان قراخانی
قبائل ترکان قبچاق (کومان)
قبائل ترکان بلغار
سرزمین مجارها
سرزمین پچناک ها
سرزمین صربها
قبائل ترکان خزر
سرزمین خزرها
سرزمین بلغارها
ماوراء النهر
ترکان قراختائی
امیر نشینان طخارستان
غزنویان
خراسان
طبرستان
گیلان
آذربایجان
اران
ارمنستان
سرزمین گرجی ها
دولت روم
سلجوقیان روم
ارمنستان صغیر
خلافت عباسیان
خوزستان
فارس
کرمان
قهستان
مکران
سرزمین سند
فاطمیان
مصر
جزیرة العرب
حجاز
عمان
دریای عمان
دریای عرب
دریای خزر
امیرنشین های صلیبی در کرانه شام
خوارزم
گرگانج
کات
بخارا
سمرقند
بلخ
مرو
سرخس
هرات
نیشابور
طوس
گرگان
دهستان
ری
قزوین
زنجان
همدان
اصفهان
کاشان
قم
یزد
طبس
کرمان
شیراز
اهواز
بصره
بغداد
سامراء
تکریت
موصل
اربیل
تبریز
اردبیل
باکو
تفلیس
طرابوزان
سینوپ
قسطنطنیه
نیقیه
آنکارا
قونیه
انطالیه
رودس
افسوس
سالونیک
آتن
ملازگرد
ملطیه
حلب
انطاکیه
حماة
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
حیفا
قبرس
کرت
اسکندریه
قاهره
برقه
مدینه
مکه
عسیر
بحرین
هرمز
قندهار
کابل
غزنه
بست
ملتان
دیبل

# دولت ایران

در زمان خوارزمشاهیان (۵۱۱ه / ۱۱۱۷م)

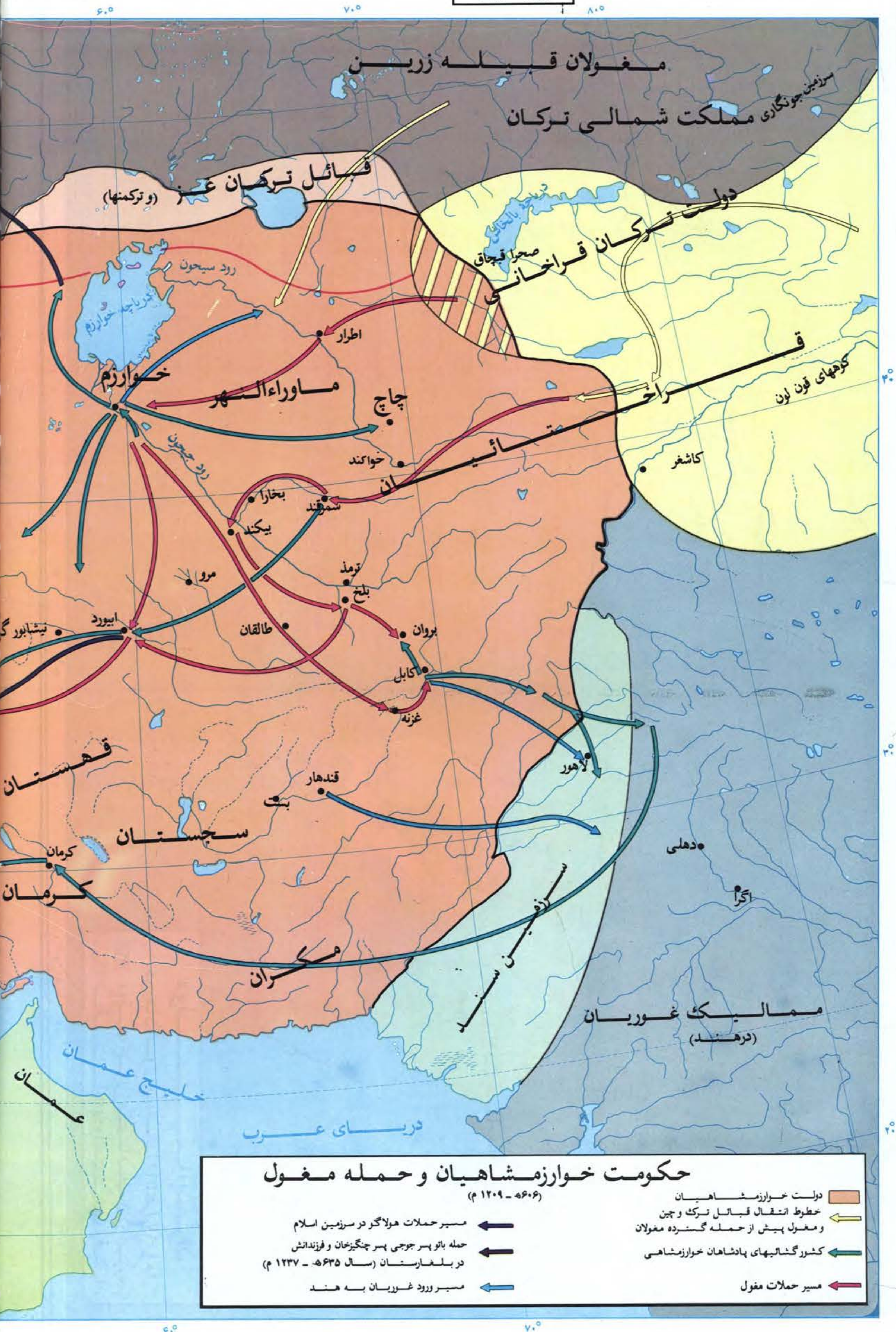
- دولت خوارزمشاهیان در ایران
- باقیمانده دولت سلجوقیان

مقیاس: (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)

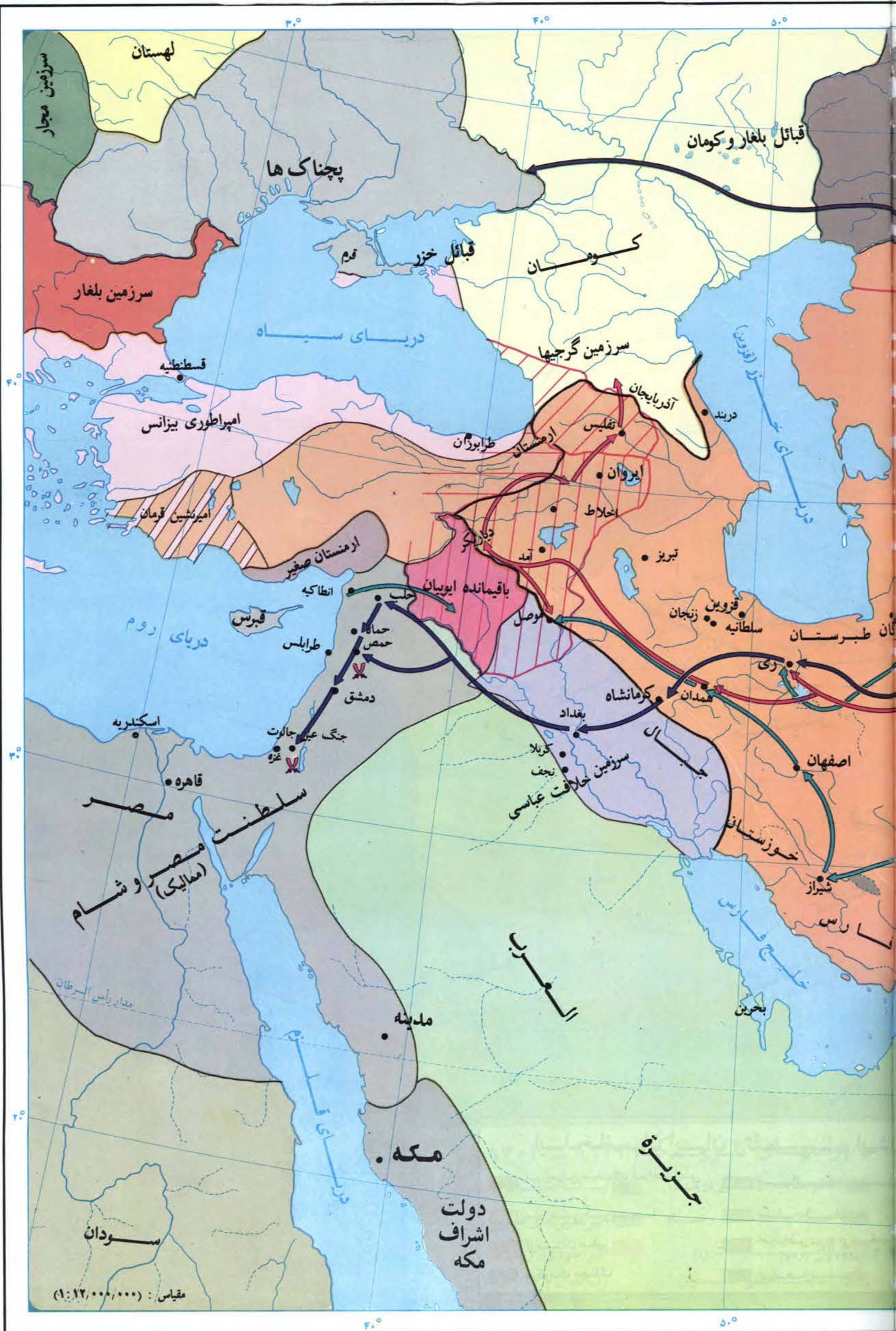
خزرها
سرزمین ماوراءالنهر
خوارزم
فرغانه
خراسان
چین
گرجستان
آذربایجان
عراق
شام
خلافت عباسیان
جزیرة العرب
حجاز
توران
مکران
سند
هند
عمان
دریای خزر
دریای بنطس
دریای قلزم
دریای عرب
خلیج فارس
خلیج عمان
مدار رأس السرطان
دریاچه خوارزم
رود سیحون
رود جیحون

سینوپ، طرابوزان، قیصریه، ادنه، مرعش، ملطیه، دیاربکر، میافارقین، حران، ماردین، انطاکیه، حلب، قبرس، حماه، حمص، طرابلس، بیروت، دمشق، حیفا، قدس، غزه، ایله، موصل، کرکوک، تکریت، بغداد، کربلا، حله، نجف، کوفه، بصره، مدینه، مکه، جدّه، بیلقان، اردبیل، تبریز، زنجان، قزوین، باکو، آمل، ری، دماوند، قرمیسین، همدان، حلوان، نهاوند، قم، کاشان، اصفهان، اهواز، اصطخر، یزد، شیراز، فسا، دارابگرد، بحرین، گرگان، بسطام، قومس، نسا، نیشابور، مشهد، باخزر، طبس، هرات، کرمان، جیرفت، هرمز، مسقط، قندهار، کلات، کابل، بیکند، سمرقند، چاچ، خجنده، آقسو، فرغانه، خوقند، بارسارغ، پیشاور، لاهور، ملتان، دهلی، راور، منصوره، دیبر، سورات



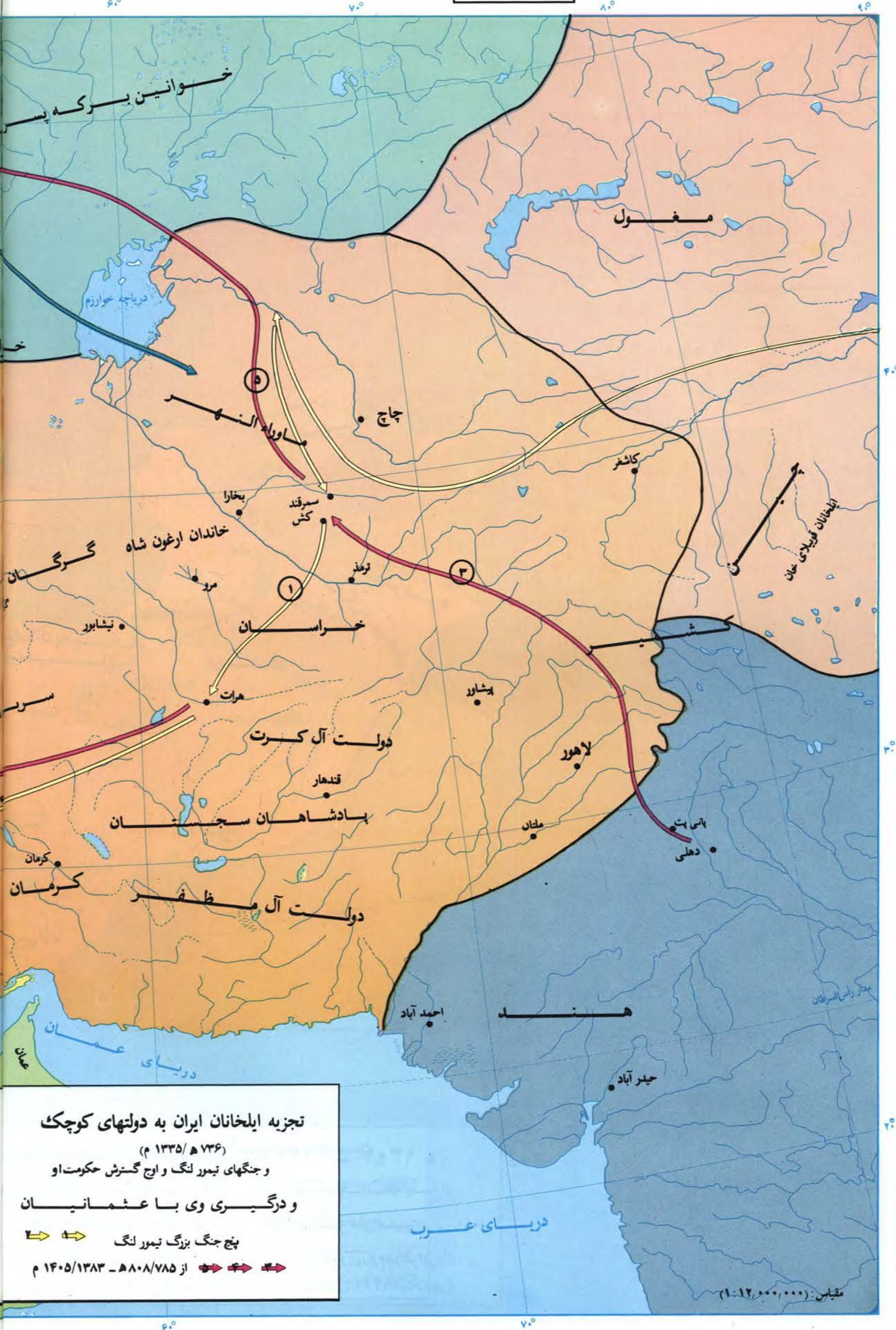


مغولان قبیله زرین
مملکت شمالی ترکان
سرزمین جونگاری
قبائل ترکمان غز (و ترکمنها)
دولت ترکان قراخانی
صحرا قبچاق
رود سیحون
دریاچه خوارزم
اطرار
خوارزم
ماوراءالنهر
چاچ
قراختائیان
کوههای قون لون
کاشغر
رود جیحون
خواکند
بخارا
سمرقند
بیکند
ترمذ
مرو
بلخ
ابیورد
نیشابور
طالقان
بروان
کابل
غزنه
قهستان
لاهور
قندهار
بست
سجستان
کرمان
دهلی
اگرا
مکران
سرزمین سند
ممالیک غوریان (درهند)
دریای عمان
خلیج عمان
عمان
دریای عرب
حکومت خوارزمشاهیان و حمله مغول
(۶۰۶هـ - ۱۲۰۹ م)
دولت خوارزمشاهیان
خطوط انتقال قبائل ترک و چین و مغول پیش از حمله گسترده مغولان
کشورگشائیهای پادشاهان خوارزمشاهی
مسیر حملات مغول
مسیر حملات هولاگو در سرزمین اسلام
حمله باتو پسر جوجی پسر چنگیزخان و فرزندانش در بلغارستان (سال ۶۳۵هـ - ۱۲۳۷ م)
مسیر ورود غوریان به هند


۳۰°
۴۰°
۵۰°
لهستان
سرزمین مجار
قبائل بلغار و کومان
پچناک ها
قرم
قبائل خزر
کومان
سرزمین بلغار
دریای سیاه
سرزمین گرجیها
قسطنطنیه
آذربایجان
دربند
امپراطوری بیزانس
طرابوزان
ارمنستان
تفلیس
ایروان
اخلاط
امیرنشین قرمان
ارمنستان صغیر
آمد
تبریز
انطاکیه
حلب
باقیمانده ایوبیان
قبرس
دریای روم
حماة
حمص
طرابلس
موصل
قزوین
زنجان
سلطانیه
طبرستان
ری
همدان
کرمانشاه
دمشق
بغداد
اسکندریه
جنگ عین جالوت
غزه
کربلا
نجف
جبال
سرزمین خلافت عباسی
اصفهان
قاهره
مصر
سلطنت مصر و شام
(ممالیک)
خوزستان
شیراز
فارس
خلیج فارس
مدار رأس السرطان
العرب
بحرین
مدینه
مکه
جزیره
دولت
اشراف
مکه
سودان
مقیاس: (۱:۱۲،۰۰۰،۰۰۰)


قبائل قراختائیان
حکومت قراختائیان
ایلخانان ترکستان
تاشکند
تاتارها
خوارزم
ترمذ
مرو
بلخ
خراسان
سربداران
نیشابور
کشمیر
پنجاب
غرجستان
هرات
کابل
دولت آل کرت
غزنه
غور
خوانین ف
قهستان
کرمان
دهلی
اگرا
سجستان
اتابکان فارس
پادشاهان هرمز
سند
دیبل
حیدر آباد
هند
خلیج عمان
عمان
دریای عرب
ایلخانان ایران و تقسیم ایش
سرزمین مغولان قراختایی
تاتارها
سلجوقیان روم
سرزمین گرجیها
امپراطوری روم در نیقیه
(۱۲۰۴ - ۱۲۲۲م)
ارمنستان صغیر
بلغارستان
حکومت پچناک
مقیاس: (۱:۲,۰۰۰,۰۰۰)


سرزمین پچناک
سرزمین خزر
سرزمین بلغار
دریای سیاه
قسطنطنیه
دولت روم
امیر نشین نیقیه
سینوپ
طرابوزان
سرزمین گرجیها
دربند
ازمیر
سلجوقیان روم
ارمنستان
ایروان
قونیه
آل چوبان
انطالیه
ارمنستان صغیر
تبریز
ماردین
جزیره
کرت
اتابکان موصل
آذربایجان
ادنه
پادشاهی قبرس
انطاکیه
حلب
موصل
زنجان
سلطانیه
حماة
حمص
طرابلس
کردستان
همدان
دمشق
قم
عکا
بغداد
اسکندریه
صحرای شام
قاهره
بصره
مصر
سلطنت مصر و شام (ممالیک)
کازرون
شیراز
جزیرة العرب
مدینه
نجد
بحرین
مکه
جده
به دولتهای کوچک (۱۲۳۳ ـ ۱۳۰۴ م)
حکومت ممالک غور در هند
ایلخانان ایران
حکومت مصر و شام
امیرنشین های صلیبی درکرانه شام
دولت روم
امپراطوری روم در طرابوزان
پادشاهی قبرس
(تا سال ۱۴۶۱ میلادی)

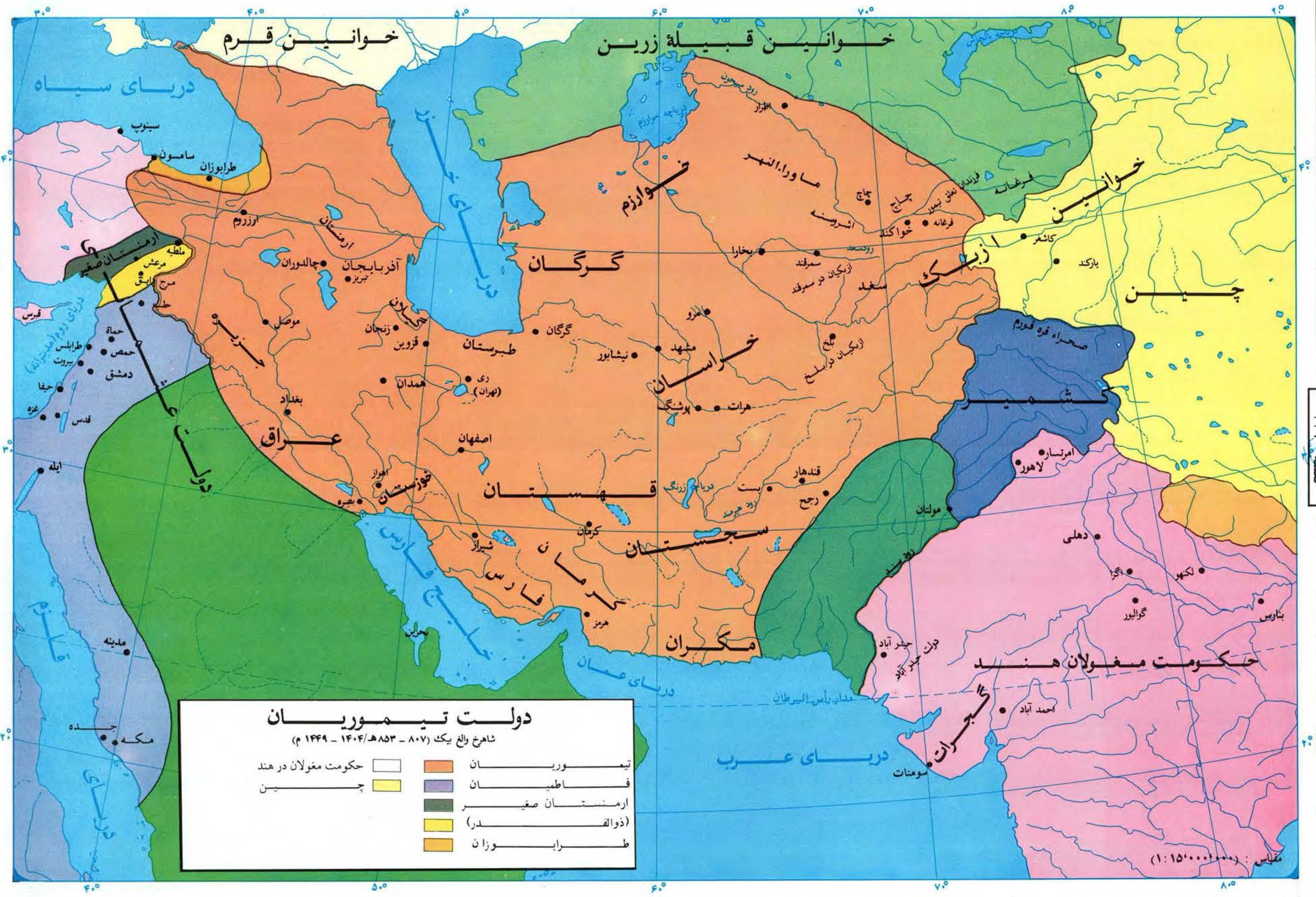

خوانین برکه پسر
مغول
دریاچه خوارزم
ماوراء النهر
چاچ
کاشغر
بخارا
سمرقند
کش
خاندان ارغون شاه
گرگان
ترمذ
مرو
نیشابور
خراسان
ایلخانان قوبیلای خان
کشمیر
پیشاور
هرات
دولت آل کرت
لاهور
قندهار
پادشاهان سجستان
ملتان
پانی پت
دهلی
کرمان
کرمان
دولت آل مظفر
احمد آباد
هند
مدار رأس السرطان
دریای عمان
عمان
حیدر آباد
دریای عرب
مقیاس: (۱:۱۲,۰۰۰,۰۰۰)
تجزیه ایلخانان ایران به دولتهای کوچک
(۷۳۶ ه /۱۳۳۵ م)
و جنگهای تیمور لنگ و اوج گسترش حکومت او
و درگیری وی با عثمانیان
پنج جنگ بزرگ تیمور لنگ
از ۷۸۵/۸۰۸ه ـ ۱۳۸۳/۱۴۰۵ م

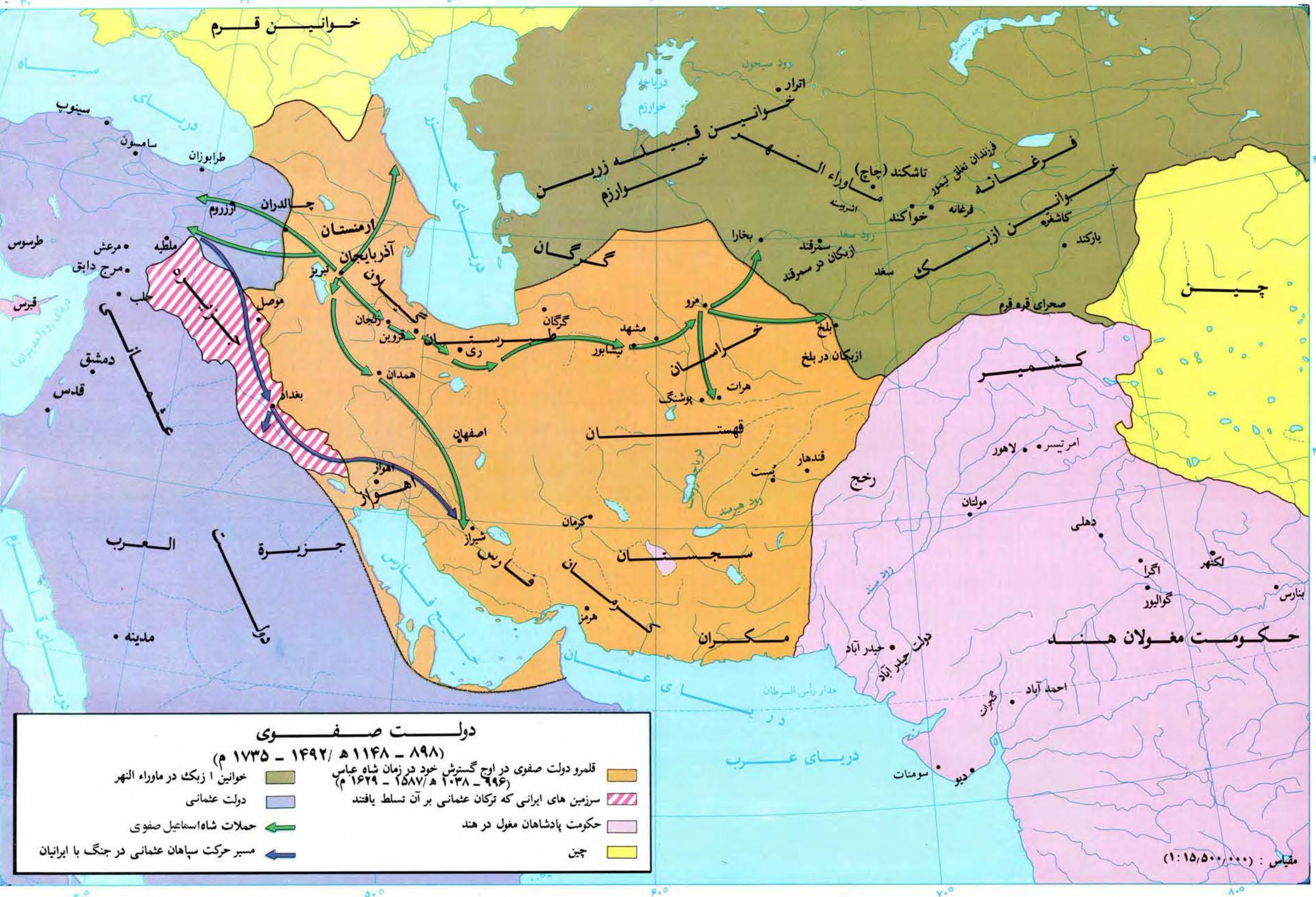
سرزمین مجار
ملداوی
والاشی
بلغارستان
دولت بیزانس
قسطنطنیه
عثمانیان
دریای سیاه
سینوپ
خوانین قرم
قبچاقی مغول
سرزمین قبق (قفقاز)
سرزمین گرجیها
طرابوزان
توکات
سیواس
جیبق آباد
آنقره
ازمیر
قونیه
قیصریه
انطالیه
ادنه
ملطیه
دیاربکر
کرت
انطاکیه
حلب
حماه
حمص
بیروت
دمشق
قبرس
دریای روم
اسکندریه
قاهره
غزه
قدس
سلطنت مصر و شام (ممالیک)
دربند
آذربایجان
اردبیل
تبریز
چوپانیان
مراغه
زنجان
سلطانیه
جزیره
آل جلایر
عراق عجم
ری
همدان
قم
کاشان
بغداد
اصفهان
خوزستان
اهواز
بصره
کازرون
شیراز
فارس
خلیج فارس
بحرین
جزیرة العرب
مدینه منوره
جده
مکه مکرمه
سودان

- دولت تیمور لنگ در اوج گسترش
- سلطنت مصر و شام (ممالیک)
- حملات مغولان قبچاق علیه تیمور لنگ
- دولت بیزانس
- مسیر حرکت سپاه عثمانی
- دولت عثمانی در زمان بایزید اول
- حملات تیمور لنگ پیش از به قدرت رسیدن
- خوانین مغول



نقشهٔ ۱۱۶
دولت مغولان در آسیا و اروپا و دولتهایی که از آن منشعب شد.
دولت چنگیز خان در وسیعترین قلمرویی که بدان دست یافت(۶۰۳_۶۲۴ ﻫ/۱۲۰۶_۱۲۲۷م)
مسیر فتوحات چنگیز خان
دولت اردوی زرین باتو پسر جوجی پسر چنگیزخان(۶۳۳_۶۵۳ ﻫ/۱۲۳۶_۱۲۵۵م)
مسیر فتوحات تیمورلنگ
دولت قوبلای خان(خان بزرگ)(۶۵۸_۶۹۳ ﻫ/۱۲۶۰_۱۲۹۴م)
دولت تیمور لنگ(۱۳۶۰_۱۴۰۵میلادی)
مسیر فتوحات باتو
دولت جغتای(۶۱۵ ﻫ/۱۲۱۸م)
حملات هولاکو
مسیر فتوحات قوبلای خان
مقیاس: (۱:۲۹,۵۰۰,۰۰۰)
امپراطوری مقدس آلمان
مملکت سوئد
امیرنشین های روسیه
سیبری
مسکو
مغولان اردوی زرین
سرای
دولت جغتای
سرزمین قراختائیان
مغولستان
قره قوروم
خان بالق(پکن)
دولت سونگ(چین)
دولت قوبلای خان
(خان بزرگ)
تبت
هند
سند
آسام
برمه
سیام
خلیج بنگال
یوتان
دریای ژاپن
دریای چین شرقی
دریای چین جنوبی
سلجوقیان روم
دریای سیاه
دریای روم(مدیترانه)
سلطنت مصر و شام
(ممالیک)
بغداد
تبریز
بخارا
سمرقند
تاشکند
(چاچ)
کاشغر
یالیغ
نیشابور
دولت تیمورلنگ
دولت هولاکو
جزیرة العرب
مدینه
مکه
دریای قلزم
کره


دولت تیموریان
شاهرخ والغ بیک (۸۰۷ - ۸۵۳ هـ/۱۴۰۴ - ۱۴۴۹ م)
تیموریان
فاطمیان
ارمنستان صغیر
(ذوالقدر)
طرابوزان
حکومت مغولان در هند
چین
مقیاس: (۱:۱۵٫۰۰۰٫۰۰۰)
خوانین قرم
خوانین قبیلهٔ زرین
خوانین
دریای سیاه
دریای خزر
خلیج فارس
دریای عمان
دریای عرب
قلزم
ماوراءالنهر
خوارزم
گرگان
خراسان
عراق
جزیره
قهستان
سجستان
کرمان
فارس
مکران
کشمیر
ازبک
چین
گجرات
حکومت مغولان هند
دولت عثمانی
ارمنستان صغیر
سینوپ
سامسون
طرابوزان
ارزروم
ارمنستان
آذربایجان
تبریز
چالدوران
ملطیه
مرعش
حلب
حماة
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
حیفا
غزه
قدس
ایله
مدینه
مکه
جده
قبرس
موصل
زنجان
قزوین
همدان
بغداد
طبرستان
ری
(تهران)
گرگان
نیشابور
مشهد
مرو
اصفهان
اهواز
خوزستان
بصره
شیراز
هرمز
کرمان
بحرین
هرات
پوشنگ
بست
قندهار
رخج
بخارا
سمرقند
سغد
بلخ
اترار
چاچ
اشروسنه
خواکند
فرغانه
کاشغر
یارکند
صحراء قره قوروم
امرتسار
لاهور
مولتان
دهلی
آگرا
لکهنو
گوالیور
بنارس
احمد آباد
حیدر آباد
سومنات
مدار رأس السرطان


دولت صفوی
(۸۹۸ ـ ۱۱۴۸ هـ /۱۴۹۲ ـ ۱۷۳۵ م)
قلمرو دولت صفوی در اوج گسترش خود در زمان شاه عباس (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ هـ /۱۵۸۷ ـ ۱۶۲۹ م)
سرزمین های ایرانی که ترکان عثمانی بر آن تسلط یافتند
حکومت پادشاهان مغول در هند
چین
خوانین ا زبک در ماوراء النهر
دولت عثمانی
حملات شاه اسماعیل صفوی
مسیر حرکت سپاهان عثمانی در جنگ با ایرانیان
مقیاس : (۱:۱۵،۵۰۰،۰۰۰)
خوانین قرم
دریای سیاه
سینوپ
سامسون
طرابوزان
ارزروم
چالدران
ارمنستان
آذربایجان
تبریز
ملطیه
مرعش
مرج دابق
طرسوس
حلب
قبرس
موصل
دمشق
قدس
بغداد
اهواز
جزیرة العرب
مدینه
دولت عثمانی
زنجان
قزوین
گیلان
همدان
ری
طبرستان
گرگان
گرگان
اصفهان
شیراز
فارس
هرمز
کرمان
سجستان
مکران
قهستان
نیشابور
مشهد
مرو
خراسان
هرات
پوشنگ
قندهار
بست
رخج
بلخ
ازبکان در بلخ
بخارا
سمرقند
ازبکان در سمرقند
سغد
خوارزم
دریاچه خوارزم
خوانین قبیله زرین
ماوراء النهر
تاشکند (چاچ)
فرزندان تغلق تیمور
فرغانه
خوآکند
کاشغر
یارکند
اترار
رود سیحون
خوانین ازبک
صحرای قره قرم
چین
کشمیر
لاهور
امرتیسر
مولتان
دهلی
آگرا
گوالیور
لکنهو
بنارس
حکومت مغولان هند
دولت حیدر آباد
حیدر آباد
احمد آباد
گجرات
دیو
سومنات
مدار رأس السرطان
دریای عرب
دریای عمان
خلیج فارس
دریای خزر

# ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام

# (ایران)

## نقشه ۱۰۹

### ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام

### دوران فرمانروایی اعراب

بعد از پیروزیهای قتیبةبن مسلم باهلی، دامنهٔ سیطرهٔ اسلام برسراسر سرزمین ایران از مرزهای شرقی عراق تا حوضهٔ رود سند و فرغانه در شرق گسترش یافت و سپس تا ماوراءالنهر و نواحی شمالی آن، تا سرزمین ترکان قراخانی در ترکستان چین که خود در حوضهٔ رودخانهٔ تاریم و دریاچهٔ بالخاش واقع است، کشیده شد. این ناحیه نخستین موطن ترکان غز بود. پس از ایشان در جانب غرب (شمال ترکستان) نخست زیستگاه ترکان قبچاق و سپس ترکان خزر قرار داشت و زیستگاه آنان شمال دریای سیاه و جزیره قرم (کریمه) بود. پس از آنان ترکان بلغاری در جنوب حوضه رود طونه (رُن) سکنی داشتند (درسمت شمال آنان، ترکان پچناک (بشناق) بودند). سپس ترکان ایغور بودند که در بعضی از متون عربی «اویراتیه» خوانده شده‌اند.

اقوام غز و ایغور به ترتیب درپی هم قرار داشتند تا به مغولان می‌رسیدند، چه زیستگاه مغولان از حوضه رودخانهٔ تاریم و دریاچه بالکاش (بالخاش) شروع می‌شد و تا صحرای قوبی (گبی) و مغولستان امتداد می‌یافت، و از جانب شرق به دیوار چین سر می‌کشید. سپس چنگیزخان توانست از این دیوار بگذرد و با چینیان به نبرد پردازد. در شرق سرزمین مغولان اقوام چینی ساکنند که از نژادی دیگرانـد و تا اقیانوس آرام پراکنده‌اند.

اقوام ایرانی که نزد عربها به «فرس» مشهوراند از دیرباز تاریخی مفصل داشته‌اند. ایشان تقریباً تا رودخانهٔ مرغاب پراکنده بودند. این رودخانه که مرو یا مروالروذ نیز نامیده می‌شود، در جنوب رود جیحون، از شمال به جنوب کشیده شده و به سمت شرق انحنا می‌پذیرد. در بخش خاوری سرزمین فارس، زیستگاه قبایل ترک آغاز می‌شدو نخستین قوم، ترکان غز بودند که بیش از دیگر ترکان در تاریخ اسلام تأثیر گذاشته‌اند و عمده‌ترین نقش را بعهده داشته‌اند، زیرا سلجوقیان و عثمانیان و ازبکان و ممالیک و نیز هیاطلهٔ (Hephtalites) طخارستان که قتیبةبن مسلم به جنگشان رفته شکستشان داد و به اسلام واردشان کرد، همه از همین قوم برخاسته اند. ازآنجایی که فلات ایران در دوران قبل از اسلام میان تورانیان و ایرانیان بخش می‌شد، ناچارسراسر این فلات را سرزمین ایران و توران خوانده‌اند[1]. این دو قوم تا زمان ساسانیان بایکدیگر در نزاع بودند.فضیلت از بین بردن منازعات نژادی و فرهنگی میان ایرانیان و تورانیان به اسلام می‌رسد، زیرا بخش اعظم این تفرقه‌ها در بوته اسلام و تمدن اسلامی ذوب گردید و ازمیان رفت.

اولین دولت بزرگی که ترکان تشکیل دادند، دولت غزنویان بود که نقشی عظیم در تاریخ اسلام داشته‌اند،پس ازآن غوریانند که در سرزمین شمال شرقی فلات ایران و در افغانستان کنونی، استقرار یافتند، سپس در اواخر قرن نهم ازبکها به سرزمین ماوراءالنهر درآمدند و در آنجا مستقر گشتند. این قبایل ترک اندک اندک پیش می‌آمدند و وارد بلاد اسلام می‌شدند و متمدن می‌گشتند. اما گروههایی از نژاد مغول، ایشان را به جانب شرق می‌راندند. با این حال، هر دو گروه در صلح و آرامش نسبی روزگار می‌گذراندند، تا زمانیکه دولت خوارزمشاهیان که از آن صحبت خواهیم کرد،تشکیل شد. اینان دست به حمله به مغولان زدند تا اینکه سرانجام چنگیزخان مغول راتحریک کرده و او را برآن داشتند که سپاهیانش را به جانب غرب کشاند و آهنگ جنگ با ایرانیان و ترکان و اعراب کند و سرانجام خلافت بغداد را براندازد. اما بخش عظیمی از این مغولان، پس از آنکه شهرهای اسلامی را درفلات ایران و ماوراءالنهر

---

۱) فلات ایران پیش از اسلام میان ترکان و ایرانیان تقسیم نمی شد و ترکان در دشتهای آسیای میانه بودند نه فلات ایران. تورانیان نیز در اصل شاخه‌ای از آریایی‌ها بودند که بعدها به ترک شهرت یافتند (مترجم)

ویران کردند، خود به اسلام گرویدند. چندی پس از چنگیزخان،حکومت به تیمورلنگ رسید که گویند نوادهٔ او بوده است. وی با اینکه سلطانی مسلمان بود،باز در ویران سازی سرزمینهای اسلام نقش هولناکی داشت. حملات ترکان تنها پس از مرگ تیمور و در زمان شاهرخ پایان پذیرفت، اما در سراسر قرن نهم نیز جنگهای پراکنده میان فرزندان و نوادگان تیمور ادامه داشت. آرامش سمرقند درآن روزگاران مدیون آسایشی بود که به همت شاهرخ پدید آمده بود، اما همینکه او در گذشت، الغ بیک نیز به ستیزه جویی و کشت و کشتار پرداخت.

ترکان تورانی به صورت قبیله‌های کوچک و بزرگ زندگی می‌کردند، اما مغولان بصورت جماعات بسیار گسترده، در خانه‌هایی که از موی بز ساخته شده بود، سکونت داشتند. مهمترین تیره های مغول، همانا مغولان «اردوی زرین» بود. در جانب شرقی آنان نیز گروه «اردوی سفید» (یاآبی) می‌زیست.

اما تاتارهاقبیله‌ای کوچک و قائم به ذات بودند که در شرق مغولستان به صورت اقوام بدوی سکونت داشتند. ایشان برخلاف ترکان و مغولان که به برکت اسلام متمدن شده بودند، هرگز دست از بادیه نشینی برنداشتند. از میان ایشان تنهاکسانی که به سمت غرب هجرت کرده و به اسلام گرویدند، به دایره تمدن پانهادند، اما دیگران که در جلگه های شمال شرقی مغولستان می‌زیستند، همچنان بادیه نشین و به آیین شامانی باقی‌ماندند.نسبت اینان به تاتارهای سفید می‌رسید،[1] در ناحیهٔ جنوبی ایشان نیز تاتارهای سیاه سکونت داشتند. تاتارها در سراسر سیبری پراکنده بودند.در این سرزمین تاتارهای چادرنشینی که مغولان «تاتارهای جنگلی» نامیده اند، نیز می‌زیستند. وحشی‌گری تاتارها سبب شد که مغولان، هرچه بیشتر گرد هم جمع آیند (ایشان در غرب دیوار چین سکونت داشتند) و دولت واحدی که در زمان چنگیز به اوج قدرت و جنب و جوش رسید، تشکیل دهند.

این بود تصویر جغرافیای انسانی سرزمینهایی که در فراسوی عراق قرار داشت. این اقوام -و از جمله ایرانیان - همان اقوامی هستند که به اسلام گرویدند و پرچمدار گسترش آن در شرق چین و هندوستان شدند. انتشار اسلام در شرق یک سلسله اعمال پی‌درپی بود که با داخل شدن ایرانیان و بخش عظیمی از تورانیان به اسلام توسط اعراب[2] آغاز شد. پس تورانیان پرچم اسلام را از دست ایرانیان گرفته و آیین نو را تا غرب چین و شبه قارهٔ هند گسترش دادند، در شمال نیز آنرا در ماوراءالنهر و آسیای میانه تا روسیه و سیبریٔ بپراکندند.

این مقدمه مختصری بود که برای درک چگونگی گسترش اسلام در شرق و شناسایی رسالت فرهنگی عظیمی که برای هدایت نژادهای سخت گستردهٔ بشری به عهده داشت، لازم می‌نمود.

خوشبختانه، مسلمانان وقتی به خاک ایرانیان و تورانیان وارد

۱) بررسی تبار تاتارها و مغولان به این سادگی که مؤلف عرضه کرده صحیح نیست (مترجم).
۲) اعراب در بردن اسلام به چین و هند اثری نداشتند (دکترسیدجعفرشهیدی)

شدند، آنان را به حال خود رها کردند. از این‌رو، کسی که به اسلام می‌گروید، مسلمانی چون دیگر برادران مسلمان خود می‌شد و کسی که به آیین خویش باقی می‌ماند، به حال خود رهایش کرده از او جزیه می‌گرفتند. حتی سران مملکت از این امر مستثنی نبودند و تا زمانی که قیام نمی کردند، کسی را با ایشان کاری نبود. اما اینان ناچار می شدند که به اسلام درآیند، زیرا اسلام، عامل پیروزی بود و حاکمان مسلمان در شرق، لااقل تا زمان هشام بن عبدالملک همگی برترین حکام بودند.

حرکت اسلام با حرکت عرب گرایی[1] همگام بود، و این حرکت تا پایان عصر اموی در جریان بود. هنگامی که قیام عباسیان در خراسان ظاهر شد، هزاران تن از عربهای ایران به سپاه عباسی در غرب پیوستند تا علیه دولت اموی به نبرد پردازند.ایشان بعد از آن دیگر به ایران یا خراسان بازنگشتند. علاوه براین، اگر به یاد آوریم که انبوهی از اعراب در جنگهای نژادپرستانه به هلاکت رسیدند، علت ضعف عنصر عربی در ایران و نواحی شرقی آن برما آشکار می‌شود.

ازآنجایی که اعراب خمیر مایهٔ عربیّت بودند، گرایش به عربیّت سست و بلکه متوقف شد، حتی حرکتی عکس آن حرکت نخستین پدیدارشد. از این قرار که اقلیت عربها در آن دیار، اندک اندک به فارسی سخن گفتند. اما فرزندانشان، دیگر هیچ عربی نمی دانستند، زیرا مادران آنان همه ایرانی بودند. و بدینسان محیطی که در آن رشد می‌یافتند سراسرایرانی بود. آنگاه روح ایرانی دوباره توان یافت و در کالبد زبان و فرهنگ ایرانی دمیده شد. این جنبش سپس به صورت واکنش ایرانیان علیه اعراب تلقی گردید. آنچه موجب پشتیبانی این حرکت می‌شد، آن بود که دولت عباسی -که خود دولت عربی اصیلی بود[2] - در محیط ایرانی و خارج از چهارچوب عربیّت بپا خواست. از این رو، اندک اندک ایرانی گرایی جایگزین عربی گرایی شد و عنصر ایرانی بردستگاه وزارت و دیوانهای دولتی چیره گشت. دولت عباسی، باحکام مناطق مختلف ایران، تا زمانی که اظهار سرسپردگی می‌کردند و مال می‌پرداختند، به نرمی رفتار می‌کرد. از اینرو، با آنکه رنگ سیاست عربی برچهرهٔ ایران آشکار بود، باز حکومتهایی ایرانی نژاد در برخی ولایات پدیدار شدند.

این پدیده، در دولت طاهریان که به دست مردی ایرانی نژاد، یعنی طاهربن حسین پی‌ریزی شد، کاملاً هویدا است. زبان این دولت، و نیز چهرهٔ ظاهری آن، عربی بود. دولتهای کوچک ایرانی دیگری هم که تا پایان قرن سوم هجری/نهم میلادی پدیدار شدند، از شیوهٔ طاهریان پیروی کردند.

بزرگترین این دولتها آنچنان که در نقشه دیده می‌شود، نخست دولت طاهری بود و سپس دولت حسن اطروش در مازندران. دولت اطروش و به دست یکی از بزرگان اهل بیت بنام حسن‌بن حسن‌بن زیدبن

۱) چنین چیزی نیست زیرا حساب اسلام و عرب همیشه از هم جدا بوده است. (دکتر سید جعفر شهیدی)
۲) دولت عباسی در برهه‌ای از تاریخ عملاً در دست ایرانیان بود. (دکتر سیدجعفرشهیدی)

حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب (ع) پی ریزی شده بود، نقش بسیار عظیمی در گرایش ولایت مازندران یعنی طبرستان و سرزمینهای اطراف آن مانند گیلان و آذربایجان و گرگان به اسلام داشت. گویند که مسلمانان در پیشروی سریع خود سرزمینهای پهناوری را بدون آنکه اسلام آورده باشند، رها کردند. بعداً در بخشی از این سرزمینها، آیین اسلام بدست یاران حسن اطروش منتشر شد.

در این نقشه مرزهای مهمترین ولایات، و تقسیمات اداری ایران را ترسیم کرده ایم و در این کار، از کتابهای جغرافیایی و غیر جغرافیایی مؤلفان عرب استفاده برده‌ایم. همچنین در ترسیم خطوط مرزی، از کتاب و نقشه های جی لسترنج که در مراجع خود ذکر کرده ایم، بهرهٔ فراوان گرفته ایم. همه این خطوط مرزی تقریبی است، زیرا ما دقیقاً نمی دانیم از کجا و چگونه این خطوط کشیده شده بوده است. در نقشه، دولت طاهریان را که از ۲۰۵ هـ. ق/ ۸۲۰م تا ۲۵۹ هـ. ق/ ۸۷۲م بربخشهایی از ایران حکم راندند، بازنموده‌ایم. سرسلسلهٔ ایشان، طاهربن حسین‌بن مصعب ایرانی نژاد بود. او کوشید از طاعت عباسیان سرپیچد وبهمین سبب در سال ۲۰۷ هـ. ق/ ۸۲۲م نام مأمون را از خطبه انداخت. اما وی، همان شبی که نام مأمون را از خطبه برداشت درگذشت. مأمون پسرش عبدالله‌بن طاهر را که والی رقه در بلادجزیره بود برجای پدر برگزید و طلحه برادر عبدالله، را به جای وی به رقّه فرستاد. دولت طاهریان نخستین دولت نیمه مستقلی بود که در تاریخ اسلامی ایران پدیدار شد. قلمرو آل طاهر تا خراسان و کرمان و طبرستان که نخستین ولایت ایشان بود، گسترش یافت. نخست پایتختشان ری بود، سپس به نیشابور که تختگاه خراسان بود انتقال یافت. سرانجام یعقوب لیث صفار که خود ایرانی نژاد بود دولت ایشان را برانداخت.

احوال همهٔ والیان ایالتهای ایران در این دوران به همین شیوه بود. یعنی همه در خدمت دولت عباسی بودند، هرچند که پاره‌ای از آنان نام ایرانی داشتند. مهمترین این والیان عبارتند از:

### بنی دلف عجلی

اینان که فرزندان ابودلف قاسم‌بن عیسی ابن ادریس عجلی بودند، در کردستان حکم می‌راندند و تختگاهشان کرج بود. دولت ایشان از سال ۲۱۰ تا ۲۸۵ هـ. ق/ ۸۲۵ - ۸۹۸م دوام داشت.

### دولت بانیجور

این دولت که به دست ابو داود محمد بن احمد بن بانیجور تأسیس شد، از سال ۲۶۰ هـ.ق تا ۳۷۲ هـ. ق/ ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۹۸۲م مناطق بلخ و ترمذ و اندرابه و پنجهیر و بامیان را تحت نفوذ داشت.

### حکومت آل محتاج در چغانیان

این حکومت از سال ۳۲۰ هـ. ق تا ۳۴۰ هـ. ق/ ۹۳۲ - ۹۵۱م، دوام داشت.

### آل سیمجور در خراسان

اینان از سال ۳۰۰ هـ. ق/ ۹۱۲ - ۹۹۷م حکم راندند و قهستان را نیز در اختیار داشتند[1]

### آل احمدبن فریغون در جوزجان و بلخ

تقریباً از ۲۷۹ هـ. ق تا ۴۰۱ هـ. ق/ ۸۹۲ - ۱۰۱۰م حکومت کردند.

### بنی مکتوم‌بن حرب، زمامداران اندرابه

از حدود ۳۵۹ هـ. ق تا ۳۷۴ هـ. ق/ ۹۷۰ - ۹۸۴م حکومت کردند.

### آل افراسیاب معروف به ایلک خانیان در ماوراءالنهر

از سال ۳۱۵ هـ. ق تا سال ۴۴۹ هـ. ق/ ۹۲۷م - ۱۰۵۷م حکومت کردند و پایتختشان سمرقند بود. در غرب ماوراءالنهر آل جغراتکیان ابوعلی حسن‌بن بغراخان از سال ۵۷۹ هـ. ق/ ۱۰۱۵ - ۱۱۸۳م حکومت داشتند. و پایتختشان بخارا بود. سرانجام خوارزمشاهیان ایشان را سرنگون کرده، خود جایشان را گرفتند.

### آل طغرل خان‌بن یوسف قدرخان در کاشغر و خوقند و بلا ساغون

از سال ۴۴۹ هـ. ق/ ۱۰۵۷م تا ۶۰۷ هـ. ق/ ۱۲۱۰م حکومت کردند.

مشاهده می‌شود که پاره‌ای از این خاندان، در قرن سوم هجری/ نهم میلادی و بعد از آن، به استقلال رسیدند، اما به اسم حکومت عباسی حکم می‌راندند.

## نقشه ۱۱۰

## ناحیهٔ شرقی قلمرو اسلام

## عصر دولتهای محلی ایران

### دولت صفاریان
### (۲۶۱ هـ. ق ۳۷۹ هـ. ق/ ۸۷۵ - ۹۸۹م)

مؤسس این سلسله یعقوب‌بن لیث صفاربود. یعقوب و برادرش عمرو اصلاً از داوطلبان مجاهد مسلمان در سیستان بودند و سیستان و کرمان و فارس را که در آن زمان در اثر شورش خوارج دچار آشوب شده بود، حمایت می‌کردند. این مجاهدان خود نیروی بزرگی از لشکریان ایرانی بودند که کار خود رادر خدمت صالح‌بن نصر کنانی فاتح سیستان آغاز کردند. سپس کار یعقوب لیث صفاری بالا گرفت و در زمرهٔ

---

۱) در اصل: تابع قهستان بودند (مترجم).

فرماندهان بزرگ مجاهد درآمد و در سال ۲۳۷ هـ. ق/ ۸۵۱م بر سیستان تسلط یافت. اما طاهربن عبدالله‌بن طاهربن حسین والی خراسان، سیستان را از وی باز ستاند و فرماندهی مجاهدان آن دیار را به درهم‌بن حسین سپرد و یعقوب لیث صفار تحت فرمان او قرار گرفت. پس از چندی یعقوب بردرهم چیره شد و فرماندهی مجاهدان را به دست گرفت و با خوارج و شاریان که در سیستان قدرت عظیمی کسب کرده بودند به مبارزه برخاست. سرانجام یعقوب‌لیث صفار برایشان غلبه یافت و حکومت سیستان را به‌دست گرفت و ادعای استقلال کرد. سپس دامنهٔ نفوذ خود را تا هرات و پوشنگ گسترد و سرانجام لشکریانش به نیشابور پایتخت طاهریان وارد شده این سلسله را سرنگون ساختند.

از خاندان صفار، یعقوب لیث و برادرش عمرو و نوادهٔ عمرو بنام طاهربن محمدبن عمرو، و یکی از غلامان ایشان بنام سبک اری حکومت کردند. دامنهٔ قدرت ایشان بر سیستان و همهٔ مناطقی که در تسلط طاهربن حسین قرارداشت، یعنی خراسان و طبرستان و گرگان و بخشی از ماوراءالنهر و کرمان و سند و اهواز، گسترده بود. همچنین خلیفهٔ عباسی، معتمد و برادرش موفق مجبور شدند که تولیت شرق بغداد را به یعقوب دهند. او برجندیشاپور در ایالت جبال نیز چیره شد.

یعقوب لیث صفاری و برادرش عمرو و بقیه خاندان صفاری به مبارزه با خلافت عباسی برخاسته بودند. خلیفه معتمد و برادرش موفّق، از سرکوبی آنان عاجز ماندند. سرانجام سامانیان علیه آنان به پا خواستند بی‌تأثیر نبود.

## حکومت سامانیان

## (۲۸۶ هـ. ق ۳۰۸ هـ. ق/۸۹۹م - ۹۲۰م)

این دولت نیز دولت ایرانی دیگری بود که در همان زمان تشکیل شد، اما طبیعت و چگونگی پیدایش آن با دولت صفاریان تفاوت داشت.

دولت صفاری دولت خاندانی نظامی بود که تنها در سروری و مال طمع بسته بود، حال آنکه دولت اسماعیل‌بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ. ق/ ۹۸۲ - ۹۰۷ - ۹۰۸م) روح و گرایشی کاملاً ایرانی داشت.

اعضای این خاندان - مانند برمکیان - گمان می‌کردند که از نژاد ایرانی اصیلی برخاسته‌اند، و خویشتن را به‌بهرام‌گور، پادشاه ساسانی فارس منسوب می‌دانستند. سامان، نیای این دودمان خود یکی از کارگزاران مسلمین بود. هنگامی که اسلام آورد، از باب تشابه به اسدبن عبدالله قسری، عامل خراسان در عصر اموی، پسر خویش را اسد نامید. هنگامی که مأمون به خلافت رسید، فرزندان اسدبن‌سامان را برولایات گسترده‌ای در شرق امیر گردانید: نوح‌بن اسد را در ۲۰۴هـ. ق/ ۸۱۹م بر سمرقند، احمدبن اسد را بر فرغانه، یحیی‌بن اسد را برچاچ و اشروسنه و الیاس‌بن اسد را بر خراسان گمارد. چون طاهربن حسین حکومت خراسان یافت، فرزندان اسدبن سامان را بر همان ولایات باقی گذاشت و مأمون نیز با این امر موافقت کرد. بدینسان، تاریخ فلات ایران، به عصری پانهاد که می‌توان آنراعصر دولتهای ایرانی نامید. نتیجهٔ ظهور طاهریان و سامانیان در بخش وسیعی از فلات ایران و ماوراءالنهر آن بود که خاندانهای ایرانی دیگری هم در آن نواحی به فرمانروایی رسیدند و دراثر آن، بخش اعظم خاور اسلامی به دست ایرانیان افتاد. امیر بزرگ سامانی، طمع درآن داشت که بربقیهٔ سرزمینهای خاور استیلا یابد، از این‌رو، ری و قزوین را در ۲۸۹ هـ. ق/ ۹۰۲م به دولت خود ضمیمه کرد، سپس احمدبن اسماعیل و پسرش نصر، توانستند دولت صفاریان را براندازند. بدینسان، در محرم ۲۹۵ هـ. ق/ ۸ - ۹۰۸م سامانیان بر سیستان نیز چیره شدند، و سپس با حمدانیان که برحلب و موصل حکم می‌راندند به جنگ پرداختند و خلیفهٔ عباسی را مورد تهدید قرار دادند و بیمناک ساختند. اما ایشان هرگز بر خلیفه خروج نکردند. و در سراسر دوران حکومت، یا میان خود، و یا با کسانی که در برخی ولایات ادعای استقلال می‌کردند، در جنگ بودند. دولت ایشان بیشتر از رجال صفاری و دیلمی و سامانی تشکیل می‌شد و مشهورترین ایشان عبارت بودند از: ابوالحسن‌بن سیمجور، فائق غلام نوح‌بن نصر سامانی، هارون‌بن سلیمان ایلک معروف به بغراخان ترکی و خلاصه سبکتکین امیر غزنه. پیش از این ما به برخی از این افراد درمیان حکمرانان اشاره کرده‌ایم. دولت سامانی عاقبت به دست غزنویان بر افتاد.

احساس ایرانی بودن به روشنی در سامانیان دیده می‌شد، چه فارسی را زبان رسمی قرار دادند و ادب ایرانی را یاری کردند. ولی زبان عربی همچنان در آن روزگار زبان اندیشه بود[1]، و اندیشمندانی که درآن دوره برخاستند و در سایهٔ این خاندان و حمایت مالی ایشان زیستند کتابهای خود را به همین زبان نوشتند. ابوبکر رازی پزشک و نویسندهٔ *الکتاب المنصوری* (منسوب به ابوصالح منصوربن اسحاق سامانی)، و ابن‌سینا از برجسته‌ترین دانشمندان همین دوره بودند. با اینهمه، در زمان همین سلسله بود که ادب فارسی شکوفا شد، و فردوسی در پرتو گشاده دستی اینان زیست و برای آنان بود که *شاهنامه*[2] را تدوین کرد، بلعمی نویسندهٔ *گزیدهٔ تاریخنامهٔ طبری* به زبان فارسی قلم می‌زد.

## حکومت آل‌بویه (۳۳۴ - ۴۴۷هـ. ق)

دولت آل بویه که سومین حکومت ایرانی نژاد بود، با حکومتهای صفاری و سامانی تفاوت داشت: دولت آل‌بویه را سپاهیانی دیلمی‌نژاد تشکیل دادند که درآغاز خود از کوههای دیلم واقع در جنوب دریای قزوین (خزر) که شامل سرزمینهای طبرستان، گرگان و گیلان می‌شود، به صورت دسته‌های سرباز استخدام می‌شدند. آنان نخست در خدمت ماکان‌بن‌کالی الترکی فرمانده سپاه مرداویج‌بن زیار درمی‌آمدند. خود مرداویج فرمانده ایرانی نژادی بود که برگرگان، طبرستان، قزوین، زنجان، قم و بلادکرج حکم می‌راند.ابوشجاع‌بویه و پسرانش علی، حسن و احمد به خدمت ماکان‌کاکی و فرزندانش بعدها به خدمت مرداویج درآمدند و

---

۱) نه از آن جهت که عربی زبان اندیشه بود بلکه عربی مانند انگلیسی امروز زبان عمومی دانشمندان به شمار می‌آمد (دکترسیدجعفرشهیدی)

۲) معروف است که فردوسی شاهنامه را برای سلطان محمود غزنوی سروده. مؤلف محترم بازهم در بارهٔ مسایل مربوط به ایران دچار اشتباه شده است.

نزد او ارجمند گشتند، چندان که هریک را به فرماندهی سپاهی گمارد. این خانواده تحت تأثیر مرداویج‌بن زیار آشکارا گرایشهای ملی داشتند. و دربارهٔ مرداویج گفته‌اند که وی می‌خواست بربغداد چیره شود و با ازمیان برداشتن حاکمیت عربها، حکومت را به ایرانیان منتقل نماید. (رجوع شود به *الآداب السلطانیة*، ص ۲۵۱).

مرداویج‌بن زیار در حسن نیت خاندان دیلمی تردید داشت و تنها به علی (که به خود ابوشجاع لقب داده بود) اعتماد بسته بود و از این‌رو، او را برازّجان گمارد. چون مرداویج در سال ۳۲۳ هـ.ق/ ۹۳۵م کشته‌شد، سرداری لشگر دیلم سراسر به دست علی افتاد و او نیز لقب عمادالدوله برگزید و ولایت فارس را مرکز حکومت خود قرار داد. علی چندی بعد برادرانش را خواست و اصفهان، ری، همدان سایر شهرهای عراق عجم (جبال) را به حسن (ملقب به رکن الدوله)، و کرمان را به احمد (ملقب به معزالدوله) سپرد. احمد پس از تسخیر کرمان اعزام خوزستان کرد و پس از تصرف آنجا بغداد را نیز متصرف شد باید گفت از این زمان دیگر دستگاه خلافت بغداد در اختیار خاندان ایرانی بویه قرار گرفت. آنان بخش شرقی دولت اسلام را میان خود تقسیم کردند، از این رو قلمرو آنان به پنج حکومت کوچکتر قسمت شد:

۱) فرزندان مشرف‌الدوله بن بویه در عراق (۴۱۱ - ۴۷۷ هـ.ق/ ۱۰۲۰ - ۱۰۵۵م).
۲) زادگان ابوالفوارس قوام‌الدوله در کرمان (۴۰۳ - ۴۸۸ هـ.ق/ ۱۰۱۲ - ۱۰۵۶م).
۳) زادگان رکن‌الدوله ابوعلی حسن در ری، همدان، اصفهان (۳۲۰ - ۴۱۴ هـ.ق/ ۹۳۲ - ۱۰۲۳م).
۴) فرزندان ابوالحسن علی عمادالدوله در فارس (۳۲۰ - ۴۷۷ هـ.ق/ ۹۳۲ - ۱۰۵۵م).
۵) فرزندان معزالدوله ابوالحسین احمد در عراق، اهواز، کرمان (۳۲۰ - ۴۰۳ هـ.ق/ ۹۳۲ - ۱۰۱۲م).

شاخهٔ رکن‌الدوله با توجه به چیرگی بر عراق و امور خلافت نیرومندترین شاخهٔ آل‌بویه بود.

عضدالدوله نامورترین و نیرومندترین فرمانروای آل بویه پسر رکن‌الدوله است که از سال ۳۳۸ به بعد در فارس به حکومت پرداخت و دایرهٔ‌حکومت خود را تا جنوب خلیج فارس و سرزمین عمان توسعه داد از آثار معروف او بند امیرفارس است که بقایای آن هنوز بر رود کر باقی است. همچنین بیمارستان عضدی که آنرا در سال ۳۶۸ در فارس ایجاد کرده بود.

از سوی دیگر سرزمینهای شرقی هم مرز فارس و اهواز و کرمان، جزو قلمرو سامانیان بود؛ نیز شهرهای جزیره، حلب و موصل دردست حمدانیان قرار داشت که خود خانواده‌ای عرب‌نژاد و از قبیلهٔ تغلب بودند. شهرهای شام و مصر نیز زیر فرمان اخشیدیان و فاطمیان بود.

پسران بویه‌هر چند که مذهب تشیع خود را اظهار نمی‌کردند، ولی‌گرایش شدیدی به‌علویان داشتند و میل شدیدشان به بی‌ارزش ساختن خلفای عباسی و خوار داشتن ایشان، بااینکه به نام آنان حکومت می‌کردند، ناشی از همین امر بود. وحیثیت از دست رفتهٔ عباسیان جز به دست سلجوقیان باز نگشت.

## حمدانیان

نسب سلسلهٔ حمدانیان به رهبری عرب نژاد از قبیلهٔ بنی تغلب به نام حمدون‌بن حمدان می‌رسد. سرزمینهای موصل و ناحیه‌های شمالی آن یعنی سرزمینهای جزیره، منطقه‌ای بود که قبیله‌های عرب به‌وفور در آنجا سکونت داشتند. این سرزمینها شامل دیاربکر، دیار مضرو دیار ربیعه می‌شود. از این رو در سرزمینهای جزیره و نواحی غربی آن که در شمال شام واقع است، و به‌ویژه در حلب، پیشوایی از آن رهبران عرب بود و حمدانیان از بزرگترین اینان به شمار می‌آمدند. آل حمدان در آغاز از سیاست دور بودند، اما در دوره‌ای که هرج و مرج برقلمرو خلافت عباسی چیره شد، ایشان فرصت را غنیمت شمرده و در جزیره و موصل قدرت را به‌دست گرفتند. نخستین فرد این دودمان که به حکومت دست یافت، ابوالهیجاء عبدالله‌بن حمدان (۲۹۳ - ۳۰۱ هـ.ق/ ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۱۳م) بود. او یک بار دیگر هم به حکومت همین دیار برگزیده شد، اما پیوسته در بغداد باقی ماند تا در سال ۳۱۷ هـ.ق/ ۹۲۹م درگذشت. سپس چند تن از خاندان او به جایش نشستند که آخرینشان ناصرالدوله‌بن حمدان بود. او نیز به دست توزون‌بن شاذان ترک‌نژادکه امیر الامرای بغداد بود، در سال ۳۳۰ هـ.ق/ ۹۴۱ - ۹۴۲م از موصل رانده شد. البته حکومت پسران حمدان در موصل، حکومت به معنای واقعی کلمه نبود، بلکه اینان رؤسای قبیله بودند که‌گاه برجزیره چیره‌می‌شدندو گاه سرکردگان سپاه خلافت در بغداد، برآنان تسلط می‌یافتند و باز بار دیگر هم آنان بازمی‌گشتند و حکومت را از اینان می‌گرفتند... تا سرانجام، درتاریخی که ذکر کردیم کارشان به انجام رسید.

## حمدانیان در حلب

اینان شاخهٔ ناموترو نیرومندتر حمدانیان بودند. بنیانگذار این دودمان علی‌بن حمدان برادر ناصرالدوله حسن‌بن حمدان بود که پیش از این از او به عنوان حاکم موصل یادکردیم. علی‌بن حمدان بازوی راست برادرش ناصرالدوله حسن بود. او از ۳۳۳ تا ۳۵۶ هـ.ق/ ۹۴۴ - ۹۶۶م بر حلب حکم راند و توانست یانس مولای فاطمیان را از آنجا براند. کافور اخشیدی کوشید حلب را باز پس‌گیرد، ولی سپاهیانش در رستن برکرانهٔ رود العاصی نزدیک حماة شکست خوردند. سپس سیف‌الدوله برآن شد که دمشق را از دست اخشیدیان به در آورد، ولی شکست خورد. محمدبن طغج معروف به اخشید مردی دانا و با فراست بود و چون می‌خواست مطمئن شود که حمدانیان هرگز زمینهای تحت تصرفش را در شام مورد تهدید قرار نمی‌دهند، حلب را در تصرف آنان باقی نهاد و با علی پیمان

بست که جزیهٔ سالیانه‌ای به ایشان بپردازد تا در سایر سرزمینها طمع نبندند. از آن زمان حیطهٔ قدرت حمدانیان به حلب منحصر ماند و دیگر سرزمینهای شام به دست اخشیدیان و سپس فاطمیان افتاد.

نام سیف‌الدوله علی حمدانی بواسطهٔ ستیز با همسایهٔ شمالی خود بیزانس سخت پرآوازه شد. وی با رومانوس اول لیکاپینوس (۳۰۸- ۳۳۰ هـ. ق/ ۹۲۰ - ۹۴۱م) و رومانوس دوم (۳۴۸ - ۳۵۲ هـ. ق/ ۹۵۹ - ۹۶۳م) و سپس، مدت سه سال با حاکمیت نکفور فوکاس دوم معاصر بود. نکفور نخستین امپراطور از امپراطوران بزرگ خاندان مقدونی بود و از روزگار هم اوست که چیرگی بیزانسیان بر حمدانیان آغاز می‌شود. سیف‌الدوله چندی در برابر آنان ایستادگی کرد و به پیروزیهایی نیز دست یافت. اما پس از مرگ، دولتش زیر ضربه‌های نکفور فوکاس تاب نیاورد. نیروهای فوکاس در سال ۳۶۵ هـ. ق/ ۹۷۵ - ۹۷۶م قبرس را و در سال ۳۵۸ هـ. ق/ ۹۶۹م انطاکیه را اشغال کردند، سپس در همین سال حلب نیز به دست او افتاد چراکه سایر حمدانیان که جانشین سیف‌الدوله شده بودند ناتوانتر ازآن بودند که در برابر سربازان نکفور فوکاس پایداری کنند. ناتوانی جبههٔ اسلام تا فرجام حکومت حمدانیان در حلب (۴۰۶ هـ. ق/ ۱۰۱۵م) همچنان ادامه داشت. این جبهه به دست فاطمیان که برحلب چیره شدند و از ۴۰۷ هـ. ق/ ۱۰۱۶م تا ۴۱۵ هـ. ق/ ۱۰۲۴م بر آن حکم راندند، تا اندازه‌ای سامان یافت. ازآن پس مرداسیان که سرسلسله‌شان صالح بن مرداس (۴۱۵ - ۴۷۲ هـ. ق/ ۱۰۲۴ - ۱۰۹۷م) بود، جانشین آنان شدند. سپس فاطمیان دوباره فرمانروایی حلب و شمال شام را از ۴۴۴ هـ. ق/ ۱۰۵۲م تا ۴۷۵ هـ. ق/ ۱۰۸۲م، توسط عقیلیان که مدتی کوتاه برحلب و اطراف آن حکم راندند، به دست گرفتند. ناتوانی جبههٔ اسلام در سرزمینهای جزیره و شمال شام جز در زمان سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۷۵ هـ. ق/ ۱۰۸۲م) که توانست سپاه اسلام را بر رومیان چیره سازد، از میان نرفت. رومیان در دورهٔ سستی جبههٔ اسلام عملاً برسرزمینهای جزیره و شمال شام حتی نواحی حماة چیره شده بودند و دامنهٔ حملاتشان تا ناصره رسیده بود و بیت‌المقدس را نیز تهدید می‌کردند. اینان به بیشتر شهرهای جندثغور (سرحدات)، مانند دهوک، ملطیه دست یافتند. سپس علاوه بربند (ولایت نظامی) واسپوزیاکان (Vaspusiakan)، بند دیگری به وجود آوردند که «بند شهرهای فرات» خوانده می‌شد و شهر رها را که رومیان ادسا می‌نامیدند، مرکز آن قرار دادند. افزون بر اینها برتئودوپولیس و ایبیریا چیره شدند، همچنین کشور ارمن را سروسامان دادند و پایتخت آن عانه (Ani) را بازسازی کردند، و سپس، چون یوحنا سنبات (Jouhannes Sibet) پادشاه ارمن درگذشت، آن کشور را، یکی از ایالات تابع بیزانس قرار دادند. اما همهٔ این پیشتازیهای بیزانسی را نهایتی بود و سرانجام پیروزی بار دیگر به دست پادشاهان بزرگ سلجوقی به جبههٔ اسلام بازگشت.

اما سیف‌الدوله برخی اوقات در ستیز با بیزانسیان کامیاب بود. او به زبطره، طوانه و ملطیه یورش برد و دوبار در برابر سردار رومی قسطنطین قردس دمشق به پیروزی می‌رسید: اولین بار در درب موازار بود و دومین بار، در مرعش که به اسارت سردار رومی انجامید. این کامیابیها، فرصت خوبی به دست شاعران سیف‌الدوله دادکه اشعار فراوانی در آن باب بسرایند: مثلاً ابوفراس قصیده‌ای بااین مطلع سرود:

وآبَ بِقُسطَنطینَ وَ هوَ مُکَبَّلٌ     تَحُفُّ بَطارِقةٌ بِهِ وزَرازِرُ

و آن هنگام که سیف‌الدوله در برابر قردس پدر قسطنطین پیروز شد، ابوالطیب متنبی قصیده‌ای با این مطلع ساخت:

بَنَاها و أعلَی والقنا تَقرعُ القَنا     و موجُ المنا یا حَولها مُتَلاطِمٌ

وَ کانَ بها مثلُ الجُنونِ فاصبحتْ     ومن جُثَثِ القَتْلَی عَلَیها تَمائِمٌ

# نقشهٔ ۱۱۱
# نقشهٔ ۱۱۲

## دولتهای غزنوی و غوری در فلات ایران و ورود ایشان به هند؛ حکومتهای محلی ترکان

### فتوحات غزنویان و غوریان

حکومتهای غزنوی و غوری، دو حکومت ترک بودند، ولی پیدایش این دو در محیطی ایرانی، آنان را واداشته‌بود که از لحاظ فرهنگی رنگ و بوی ایرانی به خود بگیرند. از این رو زبان فارسی، زبان حکومت و اداره و بیشتر فعالیتهای فکری گردید. درست است که پاره‌ای از نوشته‌ها در این دو دوره به زبان عربی است، ولی اینها کم شمارند. البته آن زبان فارسی که در این دو عصر شکوفا شد، نه فارسی روزگار ساسانیان، که فارسی دری بود. دری، فارسی جدید و نیم عربی شده‌ای است که بیشتر واژگان فرهنگی آن را، کلمات عربی تشکیل می‌دهد. علاوه براین، زبان فارسی دری را به حروف عربی نوشتندو نیکوترین آثاری که در روزگار این دو حکومت پدیدار شد، به همین زبان بود زیرا آن زبان تازهٔ فارسی، بیشتر زبان شعر و حماسه بود و هنوز می‌بایست زمانی سپری می‌شد تا شایستهٔ تألیفات علمی نیز بگردد؛[1] این نظر، همان سخن ابوریحان بیرونی است که در سایهٔ غزنویان زیست و برای آنان کتابها نوشت، وی چنین می‌پنداشت که عربی زبان علم و اندیشه و تألیف است نه فارسی.

سبکتکین پایه گذار حکومت غزنویان، غلام ترک‌نژاد البتکین بود. البتکین خود از مملوکان عبدالملک بن نوح سامانی (۳۴۰ - ۳۵۳ هـ. ق/ ۹۵۱ - ۹۶۴م) بود. سبکتکین آنگاه که البتکین به فرمانروایی هرات رسید همراه او شد و سپس با دخترش ازدواج کرد. آنگاه که البتکین از دنیا رفت،

---

۱) ادعائی است بدون دلیل به رساله‌های علمی ابن‌سینا و بیرونی بفارسی، نیز کتابهائی که مقدم بر این زمان است شایستگی این زبان را برای ادای مفهومهای علمی‌نشان می‌دهد (دکترسیدجعفرشهیدی)

امیران یکی پس از دیگری برغزنه حکم راندند تا نوبت به سبکتکین رسید و در غزنه و اطراف آن، حتی پیشاور در کرانهٔ رود سند حکم راند. پیشاور پایتخت اقلیم هند از جانب حکومت غزنویان بود. سبکتکین این حکومت را گسترش داد تا آنجاکه شمال خراسان را نیز که پیش از این نوح‌بن نصر سامانی، البتکین سرور او را برآن گمارده بود، شامل شد. سبکتکین قلمرو خود را از سامانیان جداکرد و از آن پس به سمت شرق پیش رفت. بدین قرار میان سالهای ۳۳۶ - ۳۶۹ هـ. ق/ ۹۴۷ - ۹۷۹م برشهرهای قصدارو بست که هر دو در جانب شرقی سرزمین سجستان برکرانهٔ رود هیرمند قرار داشتند، چیره شد. او حتی کابل را نیز گرفت و بر سرزمینهای مید که در میان مکران، یعنی آخرین ولایتهای شرقی ایران و مرزهای سرزمینهای سند واقع بود، چیره شد. سپس برای درآمدن به سرزمینهای سند آماده شد. اما پادشاهان ناحیه‌های شمالی هند، به سرکردگی ملک جیپال برای مقابله براه افتادند. مسلمانان در سال ۳۶۹ هـ. ق/ ۹۷۹م در نبردی بزرگ با جیپال روبرو شدند و براو غلبه کردند. آنگاه به جانب لمغان که از بزرگترین شهرهای جیپال بود رفتند. سبکتکین به آنجا نیز دست یافت و بتهای بوداثیان را شکست و آیین اسلام را برپاداشت. او یک بار دیگر هم در برابر جیپال به پیروزی رسید و سرانجام بلاد افغانها و خلجها نیز به فرمان او گردن نهادند. سبکتکین تا می‌توانست در ناحیهٔ شرق پیشروی کرد تا به پیشاور رسید و آنجا ولایتی ساخت و شهرپیشاور را پایتخت آن نهاد. او همچنین با نیروهایی که در ماوراءالنهر برضد سامانیان شوریده بودند جنگید و سرانجام به کار ایشان در خراسان پایان داد. بهمین سبب نوح‌بن منصور سامانی او را در سال ۳۶۶ هـ. ق/ ۹۷۶م به فرمانروایی خراسان گمارد. سبکتکین برای گسترش دامنهٔ فرمانرواییش کوششها کرد و بدین ترتیب برقصدارو بست دست یافت و با این کار پایش در هند باز شد. او پیوسته به گسترش قلمرو خویش ادامه داد تا به کابل رسید. در آنجا پادشاهان ناحیه‌های شمالی هند به‌سرکردگی ملک جیپال به جنبش درآمدند. سبکتکین همهٔ این تاخت و تازها را به‌نام سامانیان انجام می‌داد و پیوسته به آنان وفادار بود. آنان نیز اورا برخراسان گماردند. در همین احوال، میان نوح‌بن منصور سامانی وآل‌بویه کشمکش درگرفت. سبکتکین و پسرش محمود پیش تاختند و آل‌بویه را به سختی شکست دادند و برنیشابور چیره گشتند و نوح‌بن نصر سامانی، محمودبن سبکتکین را بر آنجا گمارد. با این پیروزی قلمرو سبکتکین و پسرش محمود فراختر از حاکمیت خود سامانیان گردید. سبکتکین در سال ۳۸۸ هـ.ق/ ۹۸۸م در گذشت و پسرش محمودبن سبکتکین ملّقب به یمین‌الدوله به‌جایش نشست.

## یمین‌الدوله محمودبن سبکتکین و کشورگشاییهای او (۳۸۹ - ۴۲۱ هـ. ق/ ۹۹۸ - ۱۰۳۰م)

محمود، همینکه کارهای خویش را سروسامان داد، به فعالیت گسترده‌ای در باب کشورگشایی پرداخت و ثابت کرد که از بزرگترین فاتحان تاریخ اسلام است، چندانکه گفته‌اند مساحت سرزمینهایی که او گشود با مساحت سرزمینهای گشوده شده به دست عمربن خطاب برابری می‌کرد. وی آنقدر به شمال هند حمله برد تا سرزمینهای پنجاب همگی به‌طاعت او در آمدند. همچنین برسرزمینهای غورکه قسمت جنوبی افغانستان امروز است، چیره گشت. آنگاه سرزمینهای ماوراءالنهر راگشود و اسلام را در آنجا استوار کرد. نیز در برابر شاخه‌ای از آل‌بویه که در مرکز و شرق ایران سیطره داشتند و پایتختشان اصفهان بود، ایستادگی کرد ودست آخر به کار آنان نیز پایان داد. در آن هنگام ناتوانی و فساد، حکومت سامانی را نابسامان کرده بود. محمود دریافت که دیگر هنگام پایان دادن به آن فرارسیده است. از این رو در جمادی الاولی بسال ۳۸۹ هـ. ق/ ۹۹۹م، طی نبردی سخت در نزدیکی مرو برعبدالملک‌بن نوح سامانی پیروز آمد، نیشابور را اشغال کرد و بدینسان طومار حکومت سامانیان را در خراسان درنوردید. در همین گیرودار، بغراخان نیز باقیماندهٔ آنان را در ماوراءالنهر از میان برد. پس از آن محمودبن سبکتکین به نام خلیفه عباسی القادر خطبه خواند. یورشهای محمود در جانب غرب نیز ادامه پیداکرد و او را در سال ۳۹۳ هـ. ق/ ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳م به سجستان دست یافت. در سال ۴۱۰ هـ. ق/ ۱۰۱۹م به جانب شرق روی آورد و سرزمینهای غور را گشود. غوریان برناحیهٔ ناهموار میان هرات و غزنه سیطره داشتند، اما مسلمان نبودند. محمود آنان را به اسلام درآورد و برایشان مبلغ و آموزگار فرستاد. وی به کار بقایای آل‌بویه در ری و سرزمینهای جبل که در جنوب دریای قزوین واقع بود و از همین رو به یکی از سه نام قزوین، خزر، طبرستان خوانده می‌شود، پایان بخشید. محمود به هرناحیه‌ای که پا می‌گذاشت غیر از مذهب سنت و جماعت، همه مذاهب دیگر را از میان می‌برد. به این ترتیب در همهٔ کشورهایی که به‌دست آورد، هرجای پایی از تشیع و اعتزال دید نابودکرد و همچنین بساط مذهبهای رافضی، اسماعیلی، قرمطی، جهمی و پیروانشان را برچید. او در میان امیران غزنوی نخستین کسی بود که به سلطان ملقب شد. ازآن پس محمود به شرق تاخت و در ناحیهٔ بخارا با ترکهای غز درگیر شد و در سال ۴۲۰ هـ. ق/ ۱۰۱۹م آنان را به‌فرمانبرداری وادار نمود. بقایای آنان به اصفهان و خراسان گریختند و محمود تا واپسین روزهای زندگی باآنان در ستیز بود. پسرش مسعود نیز جنگ با آنان را ادامه داد. علت تداوم نبرد آن بود که ترکان در سرزمینهای کوهستانی پیوسته از جایی به جایی دیگر می‌گریختند.

## فتوحات محمود غزنوی در هند

پس از آن محمود همهٔ همّ خود را در راه تسخیر سرزمینهای هند به کارگرفت و از همین زمان است که به‌مرحلهٔ مثبت این فتحها می‌رسیم، زیرا دراثر آن، مرزهای شرقی اسلام چندان گسترش یافت که سراسر شمال هند را نیز در برگرفت.

جنگهای محمود غزنوی در هند که از ۳۹۲ هـ. ق تا ۴۱۵ هـ. ق/ ۱۰۰۱ - ۱۰۲۴م به طول انجامید شکل جهاد اسلامی[1] اصیلی به خود گرفته

۱) البته جهاد بمعنی غارت، پسرش مسعود هم، همین جهادها را دنبال کرد (دکتر سیدجعفرشهیدی)

بود. بدینسان محمود در سرآغاز قرن یازدهم میلادی کار فتوحات را دوباره به جریان انداخت. مرزهای اسلام در دورترین ناحیهٔ غرب یعنی در اندلس، در برابر فشار مسیحیان از ناحیهٔ شمال واپس می‌رفت. و اینک می‌بینیم که چگونه اسلام در شرق پیش می‌رفت و در غرب، پس می‌نشست. محمود فتوحات خود را در هند از موضع قدرت آغاز کرد بدینسان که نخست بر غزنه که سرزمین کوهستانی و مشرف بر دشتهای پنجاب بود چیره شد. بدین ترتیب گذرگاههای کوهستانی و نیز تنگهٔ خیبر را در اختیار گرفت. بدینسان وی، بر همهٔ سرزمین ایران و ماوراءالنهر تسلط یافت و دیگر هیچ دشمنی نمی‌توانست از جانب شمال یا غرب به او حمله کند. این احوال به او امکان داد که همهٔ نیروی خود را به شرق گسیل کند. محمود فتوحات خود را در هند با یورشی سهمگین در شمال ۳۹۰ هـ. ق/ ۱۰۰۰م آغاز کرد و برجیپال راجای بهاتنده پیروزی کامل یافته و او را اسیر و سپس آزاد ساخت. اما جیپال خود را سوزانید و پسرش آناندپال به جایش نشست. پس از چندی محمود به جانب سرزمین ویهند یا بهیره واقع در سرزمینی برکرانهٔ سند به نام جهلم تاخت و برمردم آن چیره شد. سپس به سوی سرزمین مولتان از بلاد شرق رودخانه سند و ولایت پنجاب که پایگاه هندوان در شمال غربی هند بود شتافت و به شهر بهاتندا دست یافت. در آنجا نیز گروههایی از قرمطیان بودند که سرکرده‌ای به نام ابوالفتح داود داشتند، محمود به کارآنان پایان داد و پس از آن در سال ۳۹۵ هـ. ق/ ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵م با اندپال پسر جیپال درگیر شد و به حاکمیت او در پنجاب خاتمه داد. سپس بیدرنگ به ترویج اسلام در همهٔ ناحیه‌های سند تا حوزهٔ پنجاب پرداخت. محمود در سال ۳۹۷ هـ. ق/ ۱۰۰۷م باقی ماندهٔ مملکت جیپال و پسرش آنندپال و نواده‌اش راکه مآخذ عربی «نواسه شاه نوادهٔ مرد سنسکریتی» خوانده‌اند در نوردید و شهرهای زیر فرمان او را به قلمرو خویش افزود. نوهٔ جیپال نخست ادعا می‌کرد که اسلام آورده است ولی چندی بعد مرتد شد. محمود از آنجا به جانب ماوراءالنهر تاخت و نیروهای ایلک‌خان پادشاه ترک نژاد کاشغر را از آنجا بیرون راند و دو باره این سرزمینها را زیر فرمان خویش درآورد. در این احوال امیران شمال هند در غیاب محمود غزنوی فرصت را غنیمت شمرده از فرمان او سرپیچیدند. از این رو محمود با لشگری انبوه به سوی ایشان تاخت و در ۳۹۸ هـ. ق/ ۱۰۰۸م از رود سند گذشت و به سپاه متحد هند یورش برد وآنان را به سختی شکست داد. آنگاه به سوی دژ استوار بیهیمنکر که در دامنهٔ هیمالیا قرار داشت پیش تاخت و برآن چیره گشت و چندان زرو سیم غنیمت گرفت که کسی مانند آن ندیده بود. بدین قرار، راجه‌های شمال هند همه فرمانبردار او شدند و به پرداختن خراج گردن نهادند. همچنین داود فرمانروای مولتان که پیش از این با امیران راجپوتی همدست شده بود، در برابر او سر تسلیم فرود آورد. این گروه همدست، از چندین تن راجه تشکیل شده بود. که برسرزمینهای شمال هند فرمان می‌راندند و از آن جمله‌اند راجه‌های اوجین، گوالیار، کالینجر، کانوج (قنوج)، دهلی واجمیر. محمود بار دیگر در سال ۴۰۱ هـ. ق/ ۱۰۱۰م به مولتان حمله کرد و به واپسین مقاومتهای داود قرمطی پایان بخشید، وخود اورا اسیر و در دژ جوراک زندانی کرد. سپس در ۴۰۴ هـ. ق/ ۱۰۱۳م برناردبین آخرین دژ مولتان چیره گشت و بت معروف به لسومنات را بشکست و بدینسان اسلام آرام آرام در این ناحیه قرار یافت. محمود در سال ۴۰۸ هـ. ق/ ۱۰۱۷م فتح کشمیر را آغاز کرد: نخست از ناحیهٔ شمال غربی وارد شد از رود جهلم گذشت و به درون کشمیر در آمد و زمامداران آنجا نیز اطاعت او را گردن نهادند. از همان زمان، تبدیل کشمیر به یک کشور اسلامی آغاز گردید. تصرف کشمیر به دست محمود بازتابی گسترده داشت. از این رو به محض اینکه لشگریان مسلمان از رود جمنه گذشتند، هاروانا، راجای باران که برشمال پنجاب حکم می‌راند اسلام آورد. از آن پس محمود به قلعهٔ کولکاندا (Kuecanda) رفت و راجای ماهابان را شکست داد. آنگاه به سوی دوپایگاه بزرگ دینی در شهر تماتهورا (Tmathura) یا بندراپان (Bandrapan) شتافت و برشهر چیره گشت و بتها را شکست. از آنجا به طرف کانوج (Kanouj) تاخت و در سال ۴۱۰ هـ. ق/ ۱۰۱۹م آن را فتح کرد. پس از آن از رود گنگ گذشت و حدود ۱۰۰۰۰ عبادتگاه هندوان را از میان برداشت و به بزرگترین پایگاه برهماییان در موگهاوان (Mughawan) حمله برد. آنگاه به طرف دژ أسنی یا أسیء (Asni) برکرانهٔ رود گنگ رفت و برآن چیره شد. نیز به دژ شروا (Sharwa) دست یافت. یکی از پیامدهای پیروزی محمود این بود که راجه‌های کالینجر (Kalinjar)، گوالیار (Gwaliyar) و راجه‌های دیگر استانها از او فرمانبرداری کردند. در این میان امیران راجپوتی به رهبری تاند، راجای کالینجر بر او شوریدند، ولی محمود توانست که در برابر آنان در دل سرزمینهای پنجاب به پیروزی قاطعی دست یابد آنگاه، لاهور را در سال ۴۰۲ هـ. ق/ ۱۰۱۱م پایتخت خود در آن دیار قرار داد. شاهکار فتوحات محمود در هند، همانا فتح سرزمینهای گجرات است. وی در کار این فتح، نخست از سمت جنوب پیش رفت تا به ناحیهٔ جنوبی شبه جزیرهٔ کیشیاوارا، و از آنجا به شهر سومنات رسید. سومنات که مقدس‌ترین مکان هندوان بود، مورد حمله قرار گرفت و محمود به انبوه مردمانی که می‌کوشیدند معبد را نجات دهند هجوم برد. سرکردهٔ این گروه، بهیم دیو، فرمانروای گجرات بود، و راجای نهرواله و امیران بهاتی او را همراهی می‌کردند. دولشگر در گیر جنگ سنگینی شدند که به کشتاری خونین انجامید و ۵۰۰۰۰ تن از هندوان به قتل رسیدند. و مسلمانان به معبد سومنات هجوم بردند وآن را بکلی ویران ساختند. این جنگ در ذیقعده ۴۱۶ هـ. ق/ ۱۰۲۶م روی داد و به دنبال آن هرگونه مقاومت در برابر اسلام در شمال هند پایان یافت. محمود در سال ۴۱۸ هـ. ق/ ۱۰۲۷م بار دیگر به هند بازگشت و فتح سند و پنجاب و حوضهٔ گنگ تا حدود بنگال را کمال بخشید. وی پس از آن که دولت گسترده‌ای شامل بیشتر خاک ایران و ماوراءالنهر و سراسر شمال هند پی ریخت، در سال ۴۲۱ هـ. ق/ ۱۰۳۰م وفات یافت. او می‌خواست پایتخت خود را به گجرات منتقل کند و بهمین جهت فرزند خویش را به نیابت، برغزنه گمارد. ولی دوری از وطن بربزرگان دولت گران آمد و او را از این اندیشه باز داشتند. در حقیقت سلطان محمود را باید جنگجویی مجاهد به شمار آورد که مسئولیت گسترش دادن اسلام و برانداختن بت‌پرستی را در

سرزمین هند به عهده گرفته بود. او در اثنای فتوحات خود بـه جـایهایی پانهاد که در آنها، در عصر اسلام، هیچ پرچم مسلمانی برافراخته نگشته بود و هیچ آیه‌ای و سوره‌ای تلاوت نشده بود. وی ریشهٔ بت‌پرستی را از آنجا برانداخت و در عوض، مسجدها و جـامع‌ها سـاخت و بـجای بـتکده‌ها، مساجد اسلام را برپا داشت. پس از وی پسرش محمد به جایش نشست. ولی حکومت او دولت مستعجل بود، چه برادرش مسعودبن مـحمودبن سبکتگین براو چیره شد و در ۴۲۲ ه‍. ق/ ۱۰۳۰م بجایش نشست. مسعود به ناصردین‌الله ملقّب گردید و سیاست پدر را دنبال کرد. از جـانب خـود نایبی برهند گمارد که در لاهور مسکن داشت. اما او خـود در پـایتختش غزنه باقی ماند و زندگی رامیان هند، غزنه و خراسان به سرکوبی شورشیان سپری کرد و برغم شکست در برابر برادرش محمد، خللی به حـاکـمیت مسلمانان در هند وارد نیامد. روزگار بدین منوال می‌گذشت تا آنکه کـار حکومت غزنویان به دست شهاب‌الدین غـوری در ۵۸۲ ه‍. ق/ ۱۱۸۶م - ۶۰۲ ه‍. ق/ ۱۲۰۵م پایان گرفت. حکومت غزنویان زیر ضربه‌های تـرکان سلجوقی که آن هنگام در فلات ایـران پـیشروی مـی‌کردند، فـرو پـاشید. سلطان مسعود غزنوی در رجب سال ۴۳۲ ه‍. ق/ ۱۰۴۰م، در نبرد دندانقان نزدیک مرو از آنان شکست خورد. پس از آن تصمیم گرفت دولت خود را به هند منتقل کند، ولی وقتی به هند درآمد، لشگریان از او سرپیچی کرده خیانت ورزیدند، وبرادرش را به پادشاهی خواندند. حکـومت غـزنویان ازآن رو که توانست قلمرو اسلام را تا شمال هند و کشمیر گسترش دهد از بزرگترین حکومتها در تاریخ اسلام بشمار می‌آید.

### فتحهای غوریان در هند

حکومت غزنویان درپی چند دستگی ایران، شدت گـرفتن فشـار ترکان سلجوقی و اعتماد بیجای آخرین پادشاهان غزنوی به آنان در دفاع از قلمرو فراخشان در ایران، فرو پاشید. غوریان خود از پیروان غـزنویان بودند و برناحیه‌های کوهستانی گسـترده‌ای کـه مـیان غـزنه و هـرات در افغانستان کنونی کشیده شده فرمان می‌راندند. چون قـدرت غـزنویان بـه سستی گرایید و مستملکات خود را در ایران از دست دادند، رهبر غوریان، معزالدوله پسرسام مشهور به محمد غوری قـیام کـرد، غـزنه را گشـود و قدرت را بدست گرفت. اما خاندان غزنوی را برنینداخت. راجه‌های هند، و هم پیمانانشان دوباره گردن فرازی کردند. از این رو مـحمد غـوری بـه سوی آنان تاخت. در سال ۵۷۰ ه‍. ق/ ۱۱۷۴م مولتان را از چنگ قرمطیان بدرآورد و سپس پیشاور را بازپس گرفت و علی‌رغم زیانهای سنگینی که لشگریان او در اثنای نبرد بهیم دیو، راجـای نـهرو مـحتمل شـدند، هـمهٔ نواحی حوضهٔ سند را به فرمان خویش درآورد. شهاب‌الدین محمد غوری در سال ۵۸۲ ه‍. ق/ ۱۱۸۶م به کار باقیماندهٔ غـزنویان پـایان داد و خـود را سلطان خواند. او در سال ۵۹۸ ه‍. ق/ ۱۲۰۰م، برخی از امیران غزنوی را که هنوز در هند باقی مانده بودند، از میان برداشت و دامنهٔ فرمانروایی غوریان را در پنجاب و سند و شمال هند تا خلیج بنگال گسـترش داد. بـزرگترین امیران راجپوتی، راجه‌های کانوج، دهلی، اجمیر، بیهار، بنگال، گجرات و بندلخاند، وبه عبارت دیگر امیران ناحیهٔ رودهای بـزرگ در شـمال شبهٔ جزیرهٔ هند بودند. این ناحیه، همان منطقه ایست که هندوستان نام دارد و حاصلخیزترین و همچنین پرجـمعیت‌ترین سـرزمینهای هـند است. در سال ۵۹۶ ه‍. ق/ ۱۱۹۹م به پادشاه غوری خبر رسید که امیران هندوستان به قصد جنگ با مسلمانان گردهم آمده‌اند، از این رو او شتابان به آن سـامان تاخت و به سیرهند واقع در مرزهای شرقی پنجاب رسـید. دو گـروه در ترین به‌هم رسیدند و جنگی چنان سهمناک برپاشد که باید آنرا در شمار بزرگترین جنگهای مسلمانان در هند نامید در این نبرد، مسلمانان علی‌رغم همهٔ کوششهایی که مبذول داشـتند، شکست خـوردند و سـلطان مـحمد غوری چهل میل عقب نشست و دوباره سپاه را سازمان داد.

سال بعد، وی با سپاهی شامل ۱۲۰۰۰۰ جنگجو بازگشت و عـازم جنگ با پریتوی‌راج حاکم دهلی و کانوج (قنوج) شد که ۳۰۰۰۰۰ جنگجو زیر فرمان داشت. این بار جنگ، از جنگ نخست نیز سـهمگین‌تر بـود و هندیان هزار هزار کشته می‌شدند و عاقبت نیز شکست خوردند. پریتوی راج گریخت، اما مسلمانان در سرسرتی واقع در ناحیهٔ سنهل اسیرش کرده سپس به قتلش رساندند. این رویداد را باید اعـلان فـروپاشی حـاکـمیت امیران راجپوتی در هند به شمار آورد که در واقع آغاز حاکمیت اسلام در هندوستان نیز هست. از آن پس محمد غوری برسرسرتی، سمنه، کهرام، هنسی و اجمیر چیره شد و بتکده‌های هـندوان و بـودائیان راشکست و سنگهای آنها در ساختمان مساجد به کار گرفت. محمد غوری حکـومت قلمرو خود را در هند به قطب‌الدین ایبک که غلام و نیز یکی از فرماندهان سپاهش بود واگذارد. او فرماندهی کارآمدبود و سلطهٔ پـادشاهی غـور را برهند استوارتر ساخت. دهلی را به پایتختی برگزید و سـاختمان جـامع مشهور «قطب منار» را که به خود او منسوب است آغاز کرد. هنگامی کـه قطب‌الدین ایبک با لشگریانش به بنارس رسیدند، جیچاندرا فـرمانروای کانوج که ثروتمندترین امارت راجپوتیان بـود بـه پـاخاست و بـاقیماندهٔ راجپوتیان را گرد خود جمع کرده به مقابلهٔ مسلمین شتافت. قطب‌الدین در سال ۵۹۱ ه‍. ق/ ۱۱۹۴م با لشگری انبوه به سوی آنان تاخت و در نـبردی سخت در دشت گستردهٔ میان جندوار و اتاوه با آنان درگیر شد و عـاقبت پیروزی یافت. آن دسته از امیران راجپوتی که از این نبرد جان سـالم بـدر برده بودند، به سمت جنوب عقب نشستند و در صحرای راجپوتانا -که از آن پس به نام آنان خوانده شد - پناه گـرفتند. مـحمد غـوری پس از ایـن پیروزی و تسلط کامل بر کانوج بازهم پیش تاخت و بنارس راگرفت و در آنجا مسجدی ساخت. بدنبال آن قطب‌الدین ایبک امارت اجمیر را از نـو فتح کرد و پس از آن نیز نهرواله، بیانه و گوالیار را گشود. در همین زمـان محمدبن بختیار خلجی، فرمانده دیگری غوری، به طرف شرق تاخت و سرزمین بیهار را گشود و به بنگال درآمد. بنگال در آن تاریخ از بزرگترین سرزمینهای بودائیان هند بـود. او عـبادتگاهها را ویـران کـرد و آن نـاحیه راجزیی از بلاد اسلام خـوانـد. آنگـاه در سـال ۵۹۹ ه‍. ق/ ۱۲۰۲م نـادیه، تختگاه بنگال را تصرف کرد. فرمانروای شهر که مـردی کـهنسال بـه نـام لکشمن و از خانوادهٔ سنا بود به داکا گریخت. پس از چندی محمدبن بختیار

خلجی شهر لکهناوتی را تصرف کرد و آنجا را پایگاه خود قرار داد و در آنجا به نام پادشاه غور خطبه خواند و سکه زد. در سال ۵۹۹ هـ. ق/ ۱۲۰۲م قطب‌الدین ایبک به جنگ برمردی، فرمانروای بندلخند رفت و به دنبال آن بردژ کالینجر که استوارترین دژ هند درآن زمان بود، دست یافت. او بر آخرین دژهای هندوستان به نامهای بداون و کالبی نیز چیره شد و بدینسان حاکمیت اسلام دامنهٔ خود را چندان فراخ کرد که سراسر شمال هند، و علاوه برآن، ناحیه گوالیار را نیز فراگرفت. در همین زمان محمد غوری کوشید سلطهٔ خود را تا خوارزم و ایران گسترش دهد، زیرا می‌خواست هر آنچه را که غزنویان داشتند، تصاحب کند. اما نتوانست به خواستهٔ خود جامهٔ عمل بپوشد. سلطان محمد غوری در شعبان سال ۶۰۲ هـ. ق/ ۱۲۰۶م هنگامیکه از لاهور عازم غزنه بود، در کرانهٔ رود جهلم (جهلوم) به دست مردی هندی کشته شد. غزنویان در فروکوفتن نیروی امیران هند و فتح بیشتر خاک هندوستان پیشگام بودند. آنان سرزمینهای هند را دنبالهٔ قلمرو خویش می‌شمردند و پیوسته به هرکجاکه می‌رفتند، دوباره‌به مرکز خود غزنه باز می‌گشتند. اما غوریان نیز به نوبهٔ خود پایه‌های اسلام را درآن دیار استوار کردند و پادشاهان و امیران ایشان، برخلاف غزنویان، دائماً در هند زیستند و دهلی را پایتخت خود قرار دادند. بدین سبب دولت ایشان نخستین حکومت اسلامی در هند به شمار می‌آید و تاریخ اسلامی هند نیز با آنان آغاز می‌گردد. پس از درگذشت سلطان محمد غوری در سال ۶۰۲ هـ. ق/ ۱۲۰۶م غلام و نایبش قطب‌الدین ایبک خود را سلطان هندوستان خواند، و با او حکومت ممالیک هند در ۶۰۲ هـ. ق/ ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶م پایه گذاری شد. این حکومت به رغم تلاشهای فراوان پادشاهانش، از حکومتهای فاتح نبود، از این‌رو ما تاریخ آنرا را به اختصار برگزار می‌کنیم.

### هند اسلامی در روزگار خلجیان و آل تغلق تا حملهٔ تیمور لنگ به هند

قطب الدین ایبک به قلمرو خود در هند بسنده کرد و هرگز در اندیشهٔ منظم ساختن مستملکات موالی غوری خویش در غزنه، ایران، و خوارزم به قلمرو خود نبود.

قطب‌الدین ایبک در سال ۶۰۷ هـ. ق/ ۱۲۱۰م در گذشت. پس از او غلامش شمس‌الدین التتمش در دهلی جانشین وی شد و بدینسان خاندان خلجیان که از سپاهیان محمد غوری بودند در سرزمینهای بیهار و بنگال مستقل گردیدند. در سال ۶۱۸ هـ. ق/ ۱۲۲۱م دولت اسلام در هند با خطر بزرگی روبرو گردید، چه لشگریان مغول در آن سال به دروازهٔ هندوستان رسیدند. از این قرار که چنگیزخان چون سرزمینهای ماوراءالنهر و شرق ایران و خوارزم را درنوردید، سلطان جلال‌الدین منکبرتی گریخت و به سلطان التتمش در دهلی پناهنده شد، ولی از بیم مغولان از آن هم بیرون شد. از بخت خوش هند، چنگیزخان از گرمای آن سامان آزرده گشت و دیگر در آن سو پیش نرفت، بلکه به جانب غرب راند. بدینسان حکومت ممالیک هند از شر مغول در امان ماند.

**اینک به ایران باز می‌گردیم.**

## نقشه ۱۱۳

## حکومت سلجوقیان و حکومتهای هم عصر آن

## در سدهٔ پنجم هجری

بیش از این از ترکان و خاستگاه ایشان یاد کردیم و گفتیم که رود مرغاب مرز میان دو قوم ایران و ترک در فلات ایران به شمار می‌آید. آنگاه که اسلام آمد و مسلمانان ایران را گشودند و قتیبةبن مسلم باهلی و سپاهیانش این مرز فاصله میان ایرانیان و ترکان را برداشتند و همگی را زیر پرچم اسلام درآوردند، ترکان به سوی غرب به حرکت در آمدند. اینان که شمارشان بسیار و نیروی نظامیشان سترگ بود، از آغاز سدهٔ چهارم هجری/ دهم میلادی آرام آرام بر سراسر فلات ایران چیره شدند و هنوز سدهٔ هشتم هجری/ چهاردهم میلادی آغاز نشده بود که همهٔ سرزمینهای فلات ایران و عراق را درنوردیدند، و دروازه‌های آسیای صغیر به رویشان گشوده گشت. غزنویان و غوریان که پیش از این دیدیم چگونه بر ایران مستولی گشته به هند وارد شدند، شاخه‌هایی از ترکان غز بودند. پس از ترکان، اقوام مغول، نخست به آرامی، و سپس به صورت امواجی ویرانگر، تحت فرماندهی چنگیزخان و جانشینانش، هجوم آوردند و بخش شرقی قلمرو عباسیان را به ویرانی کشانده خلافتشان را برانداختند. آنگاه به سوی غرب تاختند، اما پادشاهان مملوک مصر و شام توانستند از سرازیر شدن این امواج ویرانگر جلوگیری کنند، از این رو، دسته‌های بزرگی از مغول که بخش شرقی جهان اسلام را ویران کرده و حکومتی به نام ایلخانیان ایران پایه گذاری کرده بودند، در ایران ساکن گردیدند. اما در هند مغولان پس از آنکه حکومتهای غزنوی و غوری را (که همان ترکان غز بودند) برچیدند، توانستند حکومت بزرگ مغولان را در آنجا برپا نمایند. پس از آنکه مغولان مسلمان در فلات ایران و سرزمین ترکستان جای گرفتند، رشته‌های نوینی از ایشان -که با قبیله‌های نیرومندتاتار در آمیخته بودند- پیدا شدند و از میانهٔ آسیا در نواحی دریاچهٔ بالخاش و رود تاریم به سوی غرب روانه گشتند. اینان، به رهبری تیمور لنگ به یورش نوینی بر ترکستان و فلات ایران دست زدند. بدینسان طوفانی بزرگ که تأثیر دامنه‌داری برسرنوشت بخش شرقی اسلام گذاشت، برخاست. حملات مغولان تاتاری، به حکومت ترکان عثمانی که پیش از این در آسیای صغیر جای گرفته بودند و بخش بزرگی از سرزمین بالکان را گشوده بودند، آسیب رسانید، آنچنان که نزدیک شد کشورشان از رشد و شکوفایی بازماند. اما عثمانیان، پس از آنکه طوفان مغول فروکش کرد، توانستند شور زندگی را باز یابند و کوششهای خود را از سرگیرند. درهمین زمان دسته‌هایی از ترکان غیر غز که مهمترین آنان کومان، قرلوق، و بلغار بودند

به سوی غرب و شمال ترکستان و دریای خزر و دریای سیاه روانه شدندو در سرزمین تازه‌ای که تا رود ولگا امتداد داشت مسکن گزیدند. چندی بعد قبیله‌های بلغار به جانب بالکان روانه شدند و آنجا دچار جنگهای سختی با حکومت بیزانس گشتند. بلغاریان در اثنای گذر به بالکان، اسلام آوردند، ولی وقتی درآن دیار جای گرفتند، به دین مسیح برگشتند. دسته‌هایی از چینیان از دیرباز در جایی که قرنها ترکستان چین نام داشت جای گرفتند. ایشان ، بدویانی بودند که بازارهای بزرگی شبیه به شهر، مانند: انزار و جند (پتروفسک کنونی) داشتند. در همین بازارها خطی معروف به اورخون پدید آمد که مغولان و ترکان دورانهای نخست، آنرا به کارمی‌بردند، چندی بعد آن خط را رها کرده از خط عربی استفاده کردند. جریان اسلام آوردن ترکان غز، قرلوق و کومان به نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری/دهم میلادی باز می‌گردد. اینان به دست بازرگانان و داعیان صوفی که از عربها و ایرانیان و دیگر اقوام فلات ایران بودند، اسلام آوردند. اما افتخار عمده در این کار، از آن رباط نشینانی است که به غازی شهرت داشتند و مسلمانان دلاوری بودند که زندگی را به جنگ و نشر اسلام می‌گذراندند. از جملهٔ ایشان جماعت معروف به «اخیّه» (مفرد آن أخیّ)اند که ابن‌بطوطه نامشان را ذکر کرده و شهامتشان را ستوده است. در نواحی قرقوم و غرب سرزمین ترکستان، دو دولت ترک دیگر وجود داشت یکی، دولت ترکان قراخانیه بود که نخست در حوضهٔ رود تاریم و دریاچهٔ بالکاش (بالخاش) می‌زیستند، سپس به غرب کوچیدند و به ماوراءالنهر وارد شدند در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری/ دهم میلادی همانجا ساکن شدند. غزنویان نیز ایشان را در کار استقرار در سرزمین جدید یاری کردند و می‌دانیم که محمود غزنوی هنگام نبرد با سامانیان از همّ ایشان یاری گرفت.

قراخانیان، مسلمانان غیوری بودند که در بخارا ، سمرقند و بلاد سغد و چغانیان و دیگر بلادترکستان یا ماوراءالنهر منزل گزیدند و در آنجا مساجد باشکوه بنا کردند. آنان علی رغم استقرارشان، زندگی قبیله‌ای داشتند و نیروی نظامی ایشان در طایفه‌ای به نام قرلق تجسم می‌یافت. قراخانیان پیش از تشکیل حکومت غزنویان در بلاد ماوراءالنهر مستقر شده بودند، ازاین رو نخستین دولت اسلامی ترک نژاد بشمار می‌روند. با گذشت زمان بیشتر آنان به کشاورزی روی آوردند و از نظر سیاسی تشکیلاتشان را در خانیه‌ها از جمله خانیهٔ بخارا، سمرقند و خیوه در بلاد خوارزم سازمان دادند. قویترین قبیلهٔ قراخانیان از تیره‌ای به نام ازبک بود، به زعم برخی، ازبکهای تیره‌ای از ترکان هستند که از استپ‌های میانهٔ آسیا براه افتادند و به خدمت ترکان قراخانی پیوستند، سپس برآنان چیره شده همهٔ خانیه‌های ماوراءالنهر را به تصرف خود در آوردند. بزرگترین خانیهٔ ازبکستان خانیهٔ خیوه در غرب ماوراءالنهر و خوارزم بود. حاکم هرخانیه را خان می‌گفتند. خانها در مقابل تهاجم ترکمانها که در قسمتهای وسیعی از سرزمینهای شمالی ماوراءالنهر سکونت داشتند، از سرزمین خویش دفاع می‌کردند. ترکمانها شاخه‌ای از ترکان غز بودند که به شجاعت و مهارت در سوارکاری و تیراندازی شهرت داشتند و در جنگهای صلیبی نقشی بزرگ ایفا کردند، چه ایشان جنگجویانی بودند که درآن سوی مرزهای سرزمینشان مزدوری می‌کردند. اماطولی نکشید که گروههای بزرگی از ایشان در سرزمینهای نخستین خود در شمال ترکستان به موجودیت و موقعیت خود در بین ملتهای آسیای میانه پی بردند و از بین آنان سلجوقیان و ترکان عثمانی ظهور کردند. ترکان قراخانی و ازبکها خود را مغولانی بشمار می‌آوردند که صبغهٔ ترک گرفته‌اند و از تیمور لنگ با افتخار یاد می‌کردند و او را قهرمان ملی خود می‌شمردند، از سوی دیگر، ترکمانها و تیره‌های منشعب از آنان نیز خود را ترک می‌خواندند و به آن افتخار می‌کردند.

## سلجوقیان بزرگ

این گروه از ترکان غز به فرماندهی شخصی به‌نام سلجوق، از زیستگاههای خود به سمت نواحی خوارزم براه افتادند. گروهی از ایشان روانهٔ شمال عراق شدند و در آنجا مغلوب گروههایی از گله‌داران کرد شدند، اما طولی نکشید که طغرل بیک به همراه سپاهیانش برخانیه‌های قراخانی ازبک دست یافت.

سلجوق، پسرش میکائیل را به جانشینی خود برگزید و پس از میکائیل فرزندش داود به جای او نشست و سرانجام ریاست این گروه که به سبب جدّشان سلجوق، به سلجوقیان شهرت یافتند، به دست طغرل بیک فرزند داود افتاد. وی دامنهٔ فرمانروائیش را بر تمام سرزمینهای ماوراءالنهر و شرق ایران تا غزنه گسترش داد و غزنویان که به سلاجقه پشت‌گرم بودند، در این امر او را یاری دادند. اما سلطان مسعود غزنوی بزودی متوجه خطری شد که از جانب سلجوقیان حکومتش را تهدید می‌کرد، ازاین رو درصدد برآمد تاآنان را از شرق ایران براند. اما در نبردی سخت در دندانقان (۴۳۱ هـ. ق/ ۱۰۴۰م) از آنان شکست خورد. این جنگ غزنویان را مجبور ساخت که با تمام نیروهایشان روانهٔ هند شوند و سرزمین ایران را به سلجوقیان که برهمهٔ نواحی آن تا سرزمینهای جبال فرمانروایی یافته بودند، واگذار نمایند. در سال ۴۴۷ هـ. ق/ ۱۰۵۵م خلیفهٔ عباسی القائم بامرالله از طغرل‌بیک دعوت کرد و ادارهٔ امور ایران را رسماً به او سپرد و به سلطان ملقب ساخت. طغرل‌بیک پس از آنکه به سلطنت آخرین بازماندگان آل‌بویه پایان داد و تلاش فاطمیان را که ناحیهٔ شام تا دمشق حکم می‌راندند و قصد مداخله در امور خلافت عباسی و تهدید آنراداشتند، درهم شکست، فرمانروای بخش شرقی دولت اسلام و حامی خلافت عباسی گردید.

پس از طغرل بیک پسرش آلب ارسلان (حکومت: ۸ رمضان ۴۵۵ هـ.ق تا ۱۰ ربیع‌الاول ۴۶۵ هـ.ق/ سپتامبر ۱۰۶۳ - نوامبر ۱۰۷۲م) و سپس ملکشاه (۱۰ ربیع‌الاول سال ۴۶۵ - ۱۵ شوال ۴۸۵ هـ. ق/ نوامبر ۱۰۷۲ - نوامبر ۱۰۹۲م) به حکومت رسیدند. این سه‌تن همان سلجوقیان بزرگند که تمام ایران و نواحی ماوراءالنهر را به تصرف خود درآوردند و جانبداری خود را از دولت عباسیان فزونی بخشیدند و از شمال مانع رومیها شدند و در غرب در مقابل فاطمیان ایستادند. پس از ایشان با وجود پادشاهان دیگری از سلجوقیان بزرگ حکومت سلجوقی به دولتهای

کوچکی تجزیه شد و دو دولت سلجوقی کرمان و شام بوجود آمد.

**و اینک سال شمار سلجوقیان بزرگ را عرضه می‌کنیم:**

- رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق (شوال ۴۲۹ هـ. ق - ۸ رمضان ۴۵۵ هـ. ق/ژوئن ۱۰۳۸ - اوت ۱۰۶۳م).
- عضدالدوله ابو شجاع محمد آلب ارسلان بن داود (رمضان ۴۵۵ - ربیع‌الاول ۴۶۵ هـ. ق/ سپتامبر ۱۰۶۳ - نوامبر ۱۰۷۲م).
- جلال‌الدوله معزالدین ابوالفتح ملکشاه (ربیع‌الاول ۴۶۵ - شوال ۴۸۵ هـ. ق/ نوامبر ۱۰۷۲ - سپتامبر ۱۰۹۲م).
- ناصرالدین محمودبن ملکشاه (۴۸۵ - ۴۸۷ هـ. ق/ ۱۰۹۲ - ۱۰۹۴م).
- رکن الدین ابوالمظفر برکیارق‌بن ملکشاه (۴۸۷ - ۴۹۸ هـ. ق/ ۱۰۹۴ - ۱۱۰۵م).
- غیاث‌الدین محمدبن ملکشاه‌بن آلب ارسلان (۴۹۸ - ۵۱۱ هـ. ق/ ۱۱۰۴ - ۱۱۱۷م).
- سنجر، ناصرالدین ابوالحارث‌بن ملکشاه (۵۱۱ - ۵۵۲ هـ. ق/ ۱۱۱۷ - ۱۱۵۷م).

### شاخه‌های سلجوقیان

رهبری دومین شاخهٔ سلجوقیان را چغری بن داود بن میکائیل بن سلجوق برعهده داشت. این شاخه از سلجوقیان نیز ترک و از نژاد ترکمان‌اند. چغری با گروه بزرگی از سلجوقیان روانهٔ آذربایجان و شرق آسیای صغیر شد، اندکی قبل از آن، دولت روم قلمرو فرمانروائیش را بر تمام ارمنستان گسترش داد. و جماعت انبوهی از ارمن‌ها را به آسیای صغیر برده و در جایی که بعدها ارمنستان صغیر خوانده شد، اسکان داده بود.

امپراطور روم، رومن دیوژن کوشید تا مانع پیشروی سلجوقیان گردد، اما سلطان آلب‌ارسلان پادشاه سلجوقی خود فرماندهی سپاه را برعهده گرفت و برای رویارویی با رومیان روانه شد. وی در ۴۶۳ هـ. ق/ ۱۰۷۱م در ملازگرد به پیروزی قاطعی دست یافت، این جنگ از بزرگترین نبردهای تاریخ اسلام به شمار می‌رود، زیرا نه‌تنها همهٔ آمال و آرزوهای رومیان در پیشروی به سوی سرزمینهای اسلامی را برباد داد، بلکه درپی آن، ایشان به درون آسیای صغیر عقب‌نشینی کردند و در عوض، سلجوقیان پیشروی کرده در شرق آسیای صغیر مستقر شدند و دولتی را که به سلجوقیان روم معروف شد در آنجا تشکیل دادند. نخستین پادشاه سلجوقیان روم سلیمان‌بن قتلیمش (۴۷۰ هـ. ق/ ۱۰۷۷م) بود.

اگر طغرل بیک و آلب‌ارسلان را فاتح بخوانیم، ملکشاه‌را باید سازمان دهندهٔ تشکیلات بدانیم، زیرا وی در سرو سامان دادن به حکومت خود از وزیر نظام‌الملک که ایرانی‌الاصل بود، کمک گرفت. وی توانست تشکیلات اداری هوشمندانه‌ای در دولت سلجوقیان بوجود آورد اما نمی‌توانست سنتی را که براساس آن حکومت از پادشاه به نیرومندترین شاهزاده منتقل می‌شد، ملغی نماید و همین امر از بزرگترین علل ضعف دولت سلجوقی پس از ملکشاه بود. در آن زمان انتقال سلطنت از طریق اتابکها انجام می‌گرفت. اتابکها مربی امیر زادگان و ناظر براعمال آنان بودند و از میان امیران و بزرگان دولت سلجوقی انتخاب می‌شدند. آنان حق داشتند پس از مرگ سلطان، بیوهٔ او را به زنی بگیرند و در دولت سلجوقیان پدیدهٔ انتقال قدرت از سلاطین به اتابکان از همین جا بوجود آمد.

سلجوقیان برآن دسته از سپاهیان خود که از ترکان غز تشکیل یافته بود، اعتماد کرده مزدورانی از ترکان را با آنان منضم کردند. ایشان را عادت برآن بود که نیروهایی از ترکان را به‌نام شحنه یا شحنکیه در شهرها و مراکز عمده مستقر کنند. نامه‌هایشان را نیز با علامت تیر و کمانی که طغرا نامیده می‌شد مهر می‌کردند و طغرای معروف ترکی نیز از همین جاست. به رئیس هر شحنه بخشی از درآمدهای ناحیهٔ تحت اختیارش واگذار می‌شد تا بدینوسیله بتواند مخارج سپاهیانش را بپردازد.

پس از ملکشاه حکومت سلجوقیان رو به ضعف نهاد و ادارهٔ حکومت آنان در ایران برعهدهٔ امیری افتاد که در نیشابور، تختگاه خراسان، اقامت داشت. نیشابور محل اقامت سلطان سنجر آخرین پادشاه سلجوقیان بزرگ بود. در این هنگام حکومت سلجوقی به دولتهای مستقلی در عراق، شام و کرمان تجزیه شد و اختلافات و کشمکشهایی بین پادشاهان سلجوقی و خلفای عباسی بروز کرد و سپس جنگی طولانی آغاز شد که در خلال آن، دوتن از خلفای عباسی وفات یافتند. سرانجام کار به آنجا کشید که برای خلیفهٔ عباسی درعراق، جز حکومتی مستقل همانند حکومت امیران محلی چیزی به جای نماند، اما خلیفه همچنان از نفوذ و سلطهٔ روحانی که براميران کوچک نواحی اطراف خود داشت، برخوردار ماند. همهٔ این امیران بسیار سعی داشتند که خلیفه حاکمیت آنان را به رسمیت بشناسد. خلیفه نامه‌ای به هریک از آنان می‌نوشت و به همراه آن جامه‌ای که خلعت خوانده می‌شد و نیز پرچمی سیاه، برای آنان می‌فرستاد. در مقابل، هرامیر یا حاکم، یک بار، یا سالی یک بار، مقداری مال به خلیفه پیشکش می‌کرد. عمر سلطان سنجر چندان به طول انجامید که در اواخر عمر تقریباً فرمانروای تمام قلمرو شرقی ایران گردید. و اگر یورش مغولها او را غافلگیر نمی‌کرد می‌توانست دولت سلجوقی جدیدی تأسیس کند.

## نقشهٔ ۱۱۴

## دولت ایران در روزگار خوارزمشاهیان

هنگامیکه ملکشاه آخرین پادشاه سلجوقیان بزرگ درگذشت پسرش محمود به‌جای او نشست، اما دوسال بیشتر حکومت نکرد. پس از او برادرش برکیارق در سال ۴۸۷ هـ. ق/ ۱۰۹۴م به حکومت رسید و دیری نپایید که بین او و سه برادرش محمود، محمد و سنجر جنگ درگرفت.

محمود خواهان تاج و تخت بود اما از دو برادر دیگر شکست خورد و از میدان گریخت. محمد از طرف برادرش برکیارق والی آذربایجان شد و هنگامیکه برکیارق در ۴۹۸ هـ. ق/ ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵م وفات یافت محمد بر تخت نشست (۴۹۸ هـ. ق/ ۱۱۰۵م). و سرانجام حکومت سلجوقیان به سنجر ناصرالدین ابوالحارث احمدبن ملکشاه که ذکرش گذشت، رسید. سلطان سنجر در ذیحجهٔ ۵۱۱ هـ. ق/ ۱۱۱۷م به‌حکومت رسید و چنانکه گفتیم عمرش چندان طولانی شد که تنها وارث دولت بزرگ سلجوقی گردید. وی در سال ۵۵۲ هـ. ق/ ۱۱۵۷م درگذشت و برادرزاده‌اش محمود به جای او نشست. اما وی همپای عم خود نبود.

## ظهور خوارزمشاهیان

سلطان سنجر، قطب‌الدین محمدبن انوشتکین رابرخوارزم گماشته بود. قطب‌الدین مردی بلندپرواز و از ترکان غز بود که لقب خوارزمشاه گرفت. محمد خوارزمشاه توانست فرمانروائیش را برسراسر سیستان گسترش دهد و غزنویان راکه هنوز بر ماوراءالنهر حکمروایی داشتند زیر سلطهٔ خود درآورد. محمد خوارزمشاه اول در سال ۵۱۲هـ. ق/ ۱۱۲۸م درگذشت و پسرش اتسز (حکومت: ۵۲۲هـ. ق ۵۵۱هـ. ق/۱۱۲۸ - ۱۱۵۶م) جانشین او شد. اتسز در صدد استقلال سرزمینهایی برآمد که تحت حاکمیت خود داشت. اقلیم خوارزم و نواحی جنوبی فرودست آن تا سیستان در دست او بود و سرزمینهای ماوراءالنهر نیز اسماً در قلمرو او قرار داشت، از این رو بین او و سلطان سنجر سلجوقی جنگی طولانی در گرفت. اتسز از قبایل قراختای مغول که زیستگاههای نخستین آنان تا شرق دریاچه بایکال ادامه داشت، یاری خواست و بدینسان دروازه‌های ماوراءالنهر رابرروی آنان گشود. قراختائیان مغول بودند اما با ترکان غز نیز که برقلمرو شرقی دولت اسلام سیطره داشتند و سلجوقیان از آنان بشمار می‌روند، خویشاوندی داشتند. قراختائیان که بت‌پرست بودند، از سال ۳۰۴ هـ. ق/ ۹۱۶م برچین حکمروایی داشتند. از آن پس به سوی غرب براه افتادند و ترکان صحرانشین قرقیز راکه برکنارهٔ رود ینی‌سئی سکونت داشتند، مورد تهاجم قرار دادند. سپس بر کاشغر و سرزمینهای ختل در جنوب دست یافتند.

سلطان سنجر به سوی قراختائیان شتافت تا مانع پیشروی آنان شود اما آنان پس از آنکه در صفر ۵۳۶هـ. ق/ ۹ سپتامبر ۱۱۴۱م از رود جیحون (آمودریا) گذشتند سلطان سنجر را شکست دادند. و بدینسان فرمانروایی قراختائیان مغول بر مناطق وسیعی از رودخانهٔ ینی‌سئی تا بلخ گسترش یافت و اتسز از بیم آنان به‌اطاعتشان درآمد. همچنین سرزمینهای ترکان ایغور نیز به قلمرو دولتشان ملحق شد. قراختائیان بلاساقون (بلاساگون) را در کنارهٔ رود چوکه رودخانه اصلی ترکستان امروزی چین به شمار می‌رود، تختگاه خود قرار دادند.

این چنین اتسز پسر محمد خوارزمشاه دریافت که با یاری خواستن از قراختائیان مغول و داخل گردانیدن آنان به ماوراءالنهر، به خود زیان بزرگی وارد ساخته است. وی در ۵۵۱ هـ. ق/ ۱۱۵۶م درگذشت و پسرش ایل‌ارسلان جانشین او شد و لقب خوارزمشاه گرفت. طولی نکشیدکه سلطان سنجر نیز در ۵۵۲ هـ. ق/ ۱۱۵۷م وفات یافت و در نتیجه دست ایل‌ارسلان خوارزمشاه در سراسر سرزمین ایران باز ماند. وی در شرق و غرب شروع به کشورگشایی کرد تا اینکه تمام فلات ایران را به تصرف خود در آورد. پس از سلطان سنجر برادرزاده‌اش محمود به جای او نشست، اما وی قادر نبود بر دولت سلجوقیان سیطره یابد از این رو ایل‌ارسلان در صدد جنگ با او برآمد و او را مغلوب خود ساخت. بدینسان حکومت سلجوقیان در تمام ایران به‌پایان رسید. دولت سلجوقی در اواخر روزگار خود به دولتهای اتابکی یعنی امیرنشین‌های کوچکی که والیان مصر منطقه برآن حکومت می‌کردند، تقسیم شده بود.

پس از آن جنگ بین ایل ارسلان خوارزمشاه و برادرش تکش درگرفت، تکش در سال ۵۸۹ هـ. ق/ ۱۱۹۳م برادرش را شکست داد و فرمانروائیش را بر تمام ایران گسترش داد.

در سال ۵۹۶هـ. ق/ ۱۱۹۹م تکش در گذشت و پسرش علاءالدین محمد خوارزمشاه دوم به جای او نشست. علاءالدین برای جنگ با غوریان، حاکمان نواحی غور از قراختائیان مغول یاری خواست و چنان شکستی به آنان وارد ساخت که اگر غلامی از ایشان به نام قطب‌الدین ایبک، دولت غوریان را در هند بازسازی نمی‌کرد، سلطنت آنان در هند متلاشی شده بود.

## علاءالدین محمد خوارزمشاه دوم

بدینسان علاءالدین محمد خوارزمشاه فرزند تکش ( رمضان ۵۹۶ - ۶۱۷هـ. ق/ ژوئن ۱۲۰۰ - ۱۲۲۰م) بر تمام ایران فرمانروایی یافت. وی برای پیشبرد اهداف خود از سلحشوران غارتگر ترک، ایرانی و مغول یاری گرفت. همهٔ فکرو سعی این مردان، غارتگری و چپاول بود، اما این برای علاءالدین اهمیتی نداشت زیرا آنچه برای او مهم بود جنگ افروزی و ایجاد رعب و وحشت در دیگران بود. وی مردی پرتحرک و چابک، اما نادان و کم تدبیر بود. از همین رو در تمام ایران و سرزمینهای خلافت عباسی طوفانی خانمان برانداز بپا کرد، چه وی علی‌رغم شجاعت، تلاش و ایمانش به اسلام، بسبب درگیر شدن با مغولان باعث شد که آنان به فرماندهی چنگیزخان سرزمینهای اسلامی را مورد تهاجم و قتل و غارت قرار دهند و این‌چنین جهان اسلام را دچار مصیبتی بزرگ ساخت.

از اقبال بد شرق دولت اسلام، شخصی مسئولیت رویارو شدن با مغولها را برعهده گرفته بود که هیچ یک از صفات لازم برای فرماندهی چنین جنگی را نداشت و در طول تاریخ این بزرگترین خطری بود که شرق جهان اسلام را تهدید می‌کرد. در آن هنگام شرق اسلام در حال فروپاشی، فقر و یا تجزیه نبود. بلکه از روزگار حکومت غزنویان به بعد دولتهای بزرگی پی درپی روی‌کار آمدند و علی‌رغم جنگ افروزیهایی که شرح آنها گذشت، حکومتهای مقتدری راکه باعث استقرار نظام (نظام در معنای آن روز) حفظ تمدن، عمران و وفور ناز و نعمت بود، تشکیل دادند. جنگها در آن روزگار امری داخلی بشمار می‌رفت که بین پادشاهان و سلاطین و یا

سپاهیان آنان و دشمنانشان جریان داشت. و علی‌رغم آن کشاورزی رونق گرفته بود و شهرنشینان در شهرها نسبتاً امنیت داشتند و راههای تجارتی رونق خاصی یافته و رفت و آمد کاروانها و بازرگانان در آنها بخوبی جریان داشت. در دوران طولانی حکومت سلجوقیان نیز شهرها برای مدت زیادی از شکوفایی، رفاه و ثبات بهره‌مند شد. و آنان پس از برانداختن خاندان آل‌بویه، با جانبداری از خلافت عباسی و دولتهای اهل سنت و جماعت، باعث رشد و شکوفایی معنویات شدند.[1] سپس همانگونه که گفتیم در ملازگرد به پیروزی دست یافتند. جای شگفتی نیست اگر این دوران یعنی از سدهٔ پنجم تا هفتم هجری قمری دوران توجه و اهمیت دادن به علم و علما و بناهای باشکوه به ویژه مساجد و تأسیسات عمرانی تلقی شود. بعلاوه در همین دوران شاخه‌ای از سلجوقیان به نام سلجوقیان روم تا دل آسیای صغیر نفوذ کردند و همچنین اسلام بدست غزنویان، غوریان و دیگران در هند گسترش یافت و دروازه‌های عظیم مجد و سربلندی و پیشرفت و شکوفایی برروی اسلام گشوده شد. تقدیر چنین بود که همه چیز به دست محمد بن خوارزمشاه فرزند تکش، این فرمانروای بی‌تدبیر پایان پذیرد. نیروی نظامی وی از لحاظ تعداد افراد و ساز و برگ نظامی برسپاه صلاح‌الدین درآن هنگام که با صلیبیان رویارو بود، برتری داشت، چه برخی از لشگرهای خوارزمشاه، بجز افراد پیاده و خدم و حشم، بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار سرباز سواره داشت. و از اینجا روشن می‌گردد که اشکال عمده در حکومت خوارزمیان یا خوارزمشاهیان در شخص علاءالدین محمّد خوارزمشاه دوم بود. این مرد ازآنچه یک سیاستمدار مدیر و مدّبر باید دارا باشد، هیچ بهره‌ای نداشت، جزاینکه سراپا تلاش و تحرک و بی‌پروایی و گستاخی بود. او فرماندهی گروههایی از چپاولگران را برعهده داشت که هیچگونه انضباط نظامی و سپاهیگری نداشتند، حال آنکه می‌توانست یکی از بزرگترین فرماندهان در تاریخ اسلام باشد. و نخستین اشتباه بزرگ وی، دشمنی با خلیفه عباسی الناصر و تلاش وی در راه برانداختن خلافت عباسیان بود.

## محمد خوارزمشاه دوم و الناصر خلیفهٔ عباسی

در آن زمان خلافت عباسی برعهدهٔ ابوالعباس احمد الناصرلدین الله بن المستضیء بود که سی‌وچهارمین خلیفه عباسی بود و حکومتش از همه خلفاي عباسی بیشتر بطول انجامید، چه او در دوم ذیقعدهٔ ۵۷۵هـ.ق به خلافت رسید و در ۳۰ رمضان ۶۲۲هـ.ق (مارس ۱۱۸۰ - ۱۱۲۵م) وفات یافت. وی اگر چه بسیار بافراست، مدیر، مدبر بود، اما از لحاظ اخلاقی و پایبندی به موازین اسلامی در حدمطلوبی نبود. وی در زمانی نامناسب و نابهنگام به خلافت رسید. روزگار، به او پشت کرده بود و در جهان سیاست ارزشهای اخلاقی فروریخته بود، از این رو بدون آنکه بتواند از آفتهای ضد اخلاقی برکنار بماند به چهره‌ای توطئه گر، نیرنگ‌باز، گستاخ و بیرحم تبدیل شد. با اینکه بسیاری از این صفات در بیشتر خلفای عباسی قبل از او وجود داشت اما در وجود وی به شکل روشن‌تری ظهور یافت. زیرا در آن زمان قدرت مرکزی خلافت رو به زوال نهاده و از وسعت آن کاسته شده بود و دشمنان در مقابل او گستاخ و بی‌پروا شده بودند و همواره سعی داشتند از معایب، دشمنی‌ها و بدخواهی‌های او پرده بردارند. به‌ویژه علاءالدین محمد خوارزمشاه که با خلیفه‌الناصر خصومت بسیار داشت. وی گمان می‌کرد که خلیفه سعی در اشغال سرزمینهای تحت سلطهٔ او دارد، و چه بسا اینگونه بوده. اما خلیفه عباسی درآن زمان هر قدر هم که حریص و بلند پرواز بوده باشد، باز بسیار بعید می‌نماید که حکومت سلطان مقتدری همچون محمد خوارزمشاه را مورد تهدید قرار داده باشد. محمد خوارزمشاه، همانگونه که گفتیم کم تدبیر بود و به‌همین سبب خود و سرزمین اسلام را دچار مصیبت بزرگ حملهٔ مغولان کرد.

الناصر خلیفه عباسی همهٔ تلاش خود را در جهت توسعه طلبی و بازگرداندن شکوه و عظمت و اقتدار از دست رفتهٔ خلافت عباسی در سده‌های گذشته، بکار بست و عملاًتوانست حاکمیت برسرزمین عراق و برخی از بلاد جزیره را به خلافت عباسی باز گرداند. پس از خوارزمشاهیان، سلجوقیان و اتابکان دولتهای کوچکی راکه در دوران ضعف و ناتوانی خلافت عباسی (اواخر سدهٔ ۴ هـ.ق/ ۱۰م) تشکیل شده بود، برانداختند. این دولتها عبارت بودند از: دولت بنی‌مرداس، بنی‌عقیل، و بنی‌مزید و بنی‌مروان در موصل. اما خلیفه الناصر مرزهای شمالی موصل را مورد تجاوز قرار نداد.

وی برای تحقق جاه‌طلبی‌های خود، گروههایی از مجاهدین صوفی و عیارانی راکه در نواحی پایتخت‌ها و مرزها تشکّل یافته بودند، به یاری طلبید. عیاران بعدها به صورت جنگاوران و شهسوارانی سازمان یافته درآمدند و کسان بسیاری به آنان ملحق و منتسب شدند. ایشان حضرت علی‌بن ابیطالب(ع) را در پهلوانی، ایمان و والامنشی سرمشق و الگوی خود قرار دادند، و به اعمال شهسواران و نیز آیین شرف و شهامت و بزرگواری روی آوردند، و دلاوران بزرگی نیز از میانشان برخاست. خلیفه الناصر پیوسته تلاش میکرد تا خود دررأس این نظام باشد، از این‌رو برای افراد خود لباسهای مخصوصی که جامهٔ فتوت خوانده میشد، تدارک دید و به احترام آنان آغوش خود را به روی شیعیان و علویان گشود و باگروه حشاشین هم پیمان شد. وی به برکت این نظام توانست حاکمیتش را در ۵۹۱هـ.ق/ ۱۱۹۵م بر نواحی خوزستان واقع در شرق عراق گسترش دهد. سپس توجه خود را به استان جبال که عراق عجم خوانده می‌شود، معطوف داشت. در این زمان بین الناصر خلیفه عباسی و علاءالدین محمد خوارزمشاه دوم نزاع درگرفت و جنگ برسر قدرت بین دو جناح آغاز شد. خوارزمشاه به جای اینکه به سیاست متوسل شود و در برابر خلیفهٔ جاه‌طلب و بلند پرواز، به ظاهر اظهار فرمانبری و اطاعت کند تا از این طریق تأییدی قانونی از جانب خلافت عباسی بدست آورد، می‌بینیم که اندیشهٔ براندازی خلافت عباسی در سر می‌پروراند و به دنبال فردی علوی است که او را نامزد خلافت کند. وی در مرحله عمل مردی از

1) کدام معنویات، البته در حکومت سلجوقیان برخی علوم و معارف رونق یافت، اما تعبیر از آنها به معنویات ذهنی است (دکترسیدجعفرشهیدی)

علویان تبریز به نام علاءالملک را برگزید و او را برای عهده‌دار شدن امر خلافت آماده ساخت. سپس با تجهیز و تدارک سپاهی در صدد فتح بغداد برآمد تا دست پرورده‌اش علاءالملک را به خلافت نشاند. وی برای اجرای این تصمیم خود در انتظار فرصتی مناسب بود، اما اوضاع و احوالی که پیش آمد به او مهلت انجام آن را نداد، چه یورش مغولان در ۶۱۵هـ. ق/ ۱۲۱۸م او را غافلگیر کرد.

# نقشهٔ ۱۱۵

## دولت خوارزمشاهیان و تاخت و تاز مغولان

همانگونه که گفتیم مغولها تا نیمهٔ سدهٔ ۶هـ. ق/ ۱۲م در بیابانها و سرزمینهای پهناور استپ که در شمال منچوری، مغولستان و ترکستان واقع بود، سکونت داشتند و قبایل ترک و تنگوز در مجاورت ایشان بسر می‌بردند. قبایل ترک چنانکه دیدیم به سمت غرب پیش رفتند و در مساحت وسیعی که از دریاچه بالکاش تا مصب رود ولگا ادامه داشت، مستقر شدند. گروههایی از آنان وارد سرزمینهای اسلامی شدند و نقش بزرگی ایفا کردند.

مهاجرت ترکان در جهت مغرب، برای مغولان مجالی فراهم آورد تا به‌سوی غرب پیشروی کنند و در پی آنان، تاتارها با دو شاخهٔ سپیدان و سیاهان روی آوردند. مغولها و تاتارها همه معتقد به‌آیین شمنیزم بودند که معتقد است جهان منزلگاه ارواح پاک و ارواح خبیثه است و زندگی بشر در دست آنهاست. آنان معتقد بودند که کاهنان یگانه کسانی هستند که می‌توانند با ارواح ارتباط برقرار کنند و آنان را به راه خیر و سعادت بشر بکشانند. از این رو در بین مغولان و تاتارها، کاهنان از قدرت و حاکمیت بسیاری برخوردار بودند.

علاوه برایشان مغولها و تاتارهای دیگری نیز بودند که در سرزمینهای جنگلی در شمال زیستگاههای مغولان دامدار سکونت داشتندو به صیادی مشغول بودند. چنگیزخان که نامش تموچین پسر یوگای بود از بین هم ایشان ظهور کرد. وی از عشیرهٔ قیات وابسته به قبیلهٔ مغولان تای جیوت بود که همه صیاد بودند. او در سال ۵۵۰هـ. ق/ ۱۱۵۵م زاده شد و بعدها چنگیزخان لقب گرفت و بدان شهرت یافت.

تموچین جوانی سوارکار و جنگجو شد. وی که ذاتاً گستاخ و ماجراجو بود، در صدد وحدت و یکپارچگی تمام قبایل مغول تحت رهبری خود برآمد. وی توانست قبایل مغول را در صحرای مغولستان متحد گرداند و بسیاری از قبایل تاتار نیز که در شرق مغولستان زندگی می‌کردند خود به آنان پیوستند. تموچین هزار نفر از سوارکاران بی‌باک را به صورت گروه ویژهٔ خود تشکیل داد. اینان نگهبانان مخصوص وی بودند که هزار نفر سوار، همه در شجاعت و پهلوانی بسان خود او، آنان را در برداشتند. وی با این نیرو توانست مغولان را متحد سازد و مجلس عشایری آنان را که قوریلتای نامیده می‌شد، سازمان دهد. و نیز توانست نواحی غربی مغولستان را به تصرف خود درآورد. پس از انجام این امور، مجلس قوریلتای در سرچشمه‌های رود اوئون تشکیل شد و در آن مجلس او را به عنوان خان مغول و فرمانروای خود برگزیدند. و در سال ۶۰۳هـ. ق/ ۱۲۰۶م وی به چنگیزخان یعنی فرمانروای جهان ملقب شد وآن گروه جنگجویان که محافظت وی را برعهده داشتند، مأمور اجرای فرامین او شدند و هریک از آنان نیز بهادر (یعنی شجاع) لقب گرفتند. و فرمانده هر ۱۰۰۰ نفر از دهها‌هزار جنگجویی که هستهٔ اصلی سپاهش را تشکیل می‌دادند، ترخان لقب داشت و چنگیز برای هریک از آنان امتیازات بسیاری، از جمله معاف بودن از پرداخت مالیات، قائل شده بود.

مغولها حروف ابجد چینی را تنها پس از ۶۱۶هـ. ق/ ۱۲۱۹م در نوشتارها و نامه‌هایشان بکار گرفتند و قبل از آن از حروف اویغوری استفاده می‌کردند. وچنگیزخان خود نیز جز مغولی زبان دیگری نمی‌دانست.

از میان علمای چین تنها یک نفر به نام لیوچیوتسای که در علوم حکمت، فلک و جغرافیا تبحر داشت، به خدمت چنگیزخان درآمد. وی در یورش چنگیزخان به پکن در سال ۶۱۲هـ. ق/ ۱۲۱۵م اسیر او شد. چنگیزخان او را، پس از آنکه آزاد ساخت، به‌خدمت خود خواند و به او مقام و منزلتی والا بخشید. ترکان و ایرانیان نیز تنها پس از تهاجم چنگیزخان به بلاد ماوراءالنهر به خدمت او پیوستند. چنگیز از میان ایشان، مردی ایرانی به نام محمود را به عنوان سفیر نزد محمود خوارزمشاه فرستاد و سپس وی را به ولایت ماوراءالنهر گماشت. محمود ویرانیها و خرابیهای ناشی از حمله مغولان را آباد ساخت و اوضاع و احوال مردم را سر و سامان بخشید. هنگامیکه چنگیز در سال ۶۰۳هـ. ق/ ۱۲۰۶م به عنوان خان بزرگ مغول برگزیده شد، قانون یاسا[1] را صادر کرد. به موجب این قانون رئیس حکومت اجازه می‌یافت به‌منظور گسترش قدرت خود، به هرگونه خشونت و بیرحمی دست زند (نگاه کنید به سید بازالعارینی، *المغول*، بیروت، دارالنهضة العربیة، ۱۹۶۷، صص ۶۲ - ۶۰).

فعالیتهای نظامی چنگیزخان را قبل از تهاجم به سرزمینهای مسلمین می‌توان بشرح ذیل خلاصه کرد:

۱) به اطاعت درآوردن تمام قبایل صحرای مغولستان و متحد ساختن آنان تحت یک دولت.

۲) وادار ساختن ترکان اویغور به قطع ارتباط با ترکان قراختایی. ترکان اویغور در صحرای گبی در جنوب غربی مغولستان سکونت داشتند و در سال ۶۰۶هـ. ق/ ۱۲۰۹م به اطاعت چنگیزخان درآمدند. به دنبال آنان ارسلان، پادشاه ترکان قرلق نیز به اطاعت وی درآمد (حدود ۶۰۸هـ. ق/ ۱۲۱۱م)، سپس قبایل ترک قرقیز که در سواحل رود

---

۱) یاسا یا یاساق به ترکی و جاسا یا جاساق به مغولی به معنای تنظیمات و نظامات است. (مترجم)

ینی‌سئی سکونت داشتند، به او پیوستند (۱۲۰۷ - ۱۲۱۸م).

۳) شکست امپراطور چین شمالی یا دولت کین، در سال ۱۲۱۱م و سپس استیلاء بر جنوب این نواحی (حوضهٔ رودزرد) و وادار ساختن وان‌ین سیون (۶۱۱ - ۶۳۱هـ. ق/ ۱۲۱۴ - ۱۲۳۳م) امپراطور کین به قبول آن. این مسئله مانع وقوع جنگ نشد و چنگیزخان در سال ۶۱۲ هـ. ق/۱۲۱۵م برپکن دست یافت. و وان‌ین سیون پایتخت خود را به کایفونگ در استان هونان انتقال داد.

۴) در سال ۶۱۶هـ. ق/ ۱۲۱۹م پادشاه کره به تبعیت از چنگیزخان سرسپرد.

۵) نخستین سرزمینی که چنگیزخان در تهاجم به غرب باآن مواجه شد، کشور بزرگ و پهناور قراختای بود که از بلاد اویغور تا دریاچهٔ آرال امتداد داشت و همچنانکه گفتیم پادشاه اویغور در سال ۶۰۶هـ. ق/ ۱۲۰۹م و به دنبال او ارسلان پادشاه ترکان قرلق به اطاعت چنگیز گردن نهاد.

محمد خوارزمشاه دوم به کمک گوچلک پادشاه ترکان تامیان، اقدام به نابودی کشور قراختای کرد. ازآن پس این کشور به حوضهٔ رودخانهٔ تاریم منحصر شد و مشهورترین شهرهای آن عبارت بودنداز: کاشغر، یارکن (یارقند، یارگند) و ختن. و بدین ترتیب قلمرو فرمانروایی خوارزمشاه تا بلاد ماوراءالنهر گسترش یافت و او سمرقند را به عنوان پایتخت خود برگزید.

قراختائیان(که اصل آنان از چین بود اما چینیها آنان را بیرون رانده بودند) دولت ترک‌نژاد قراخانیان را مورد تهاجم قرار دادند و از آنجا بر منطقهٔ وسیعی از جنوب دریاچهٔ بالکاش که شهرهای بلاساغون، کاشغر، سمرقند و بخارا را دربرمی‌گرفت، دست یافتند.

ترکان قراخانی از سلطان احمد سنجر سلجوقی یاری خواستند، اما قراختائیان آنان را در ۵۳۶هـ. ق/ ۱۱۴۱م شکست دادند و بدینسان کشور قراختائیان از بلاد قرقیز در کنارهٔ رود ینی‌سئی تا بلخ در جنوب و از خوارزم تا بلاد اویغور گسترش یافت و پادشاه آنان، گورخان لقب گرفت. وی پایتخت خود را بلاساغون در ساحل رود چو قرار داد. و از اینجا در می‌یابیم که چرا سلطان سنجر از اینکه به آنان اجازه داده بود وارد بلاد ماوراءالنهر شوند، پشیمان شد.

قراختائیان بودایی مذهب بودند، و اگر چه مبلغان مسیحی نسطوری در بین آنان پراکنده بودند، اما هرگز موفق نشدند آنان را به آیین مسیحیت سوق دهند، و هنگامیکه قراختائیان بر سلطان سنجر بزرگترین فرمانروای اسلام در آن روز، پیروز شدند، و خبر آن به گوش غربیان مسیحی رسید، راهبان و مبلغان برای آنان چنین وانمود کردند که فرمانروای قراختائیان درآسیا مسیحی است و به‌زودی از طرف شرق بر اسلام غلبه خواهد کرد. و از این جا افسانهٔ یوحنا ملقب به برسترجون که گویند قراختائیان بدست او مسیحی شدند، انتشار یافت. مارکوپولو جهانگرد ایتالیائی نیز بدان اشاره کرده و گفته است که مملکت برسترجون در فراسوی بلاد مغول به طرف شرق، واقع است. و بعدها گفته شد که بلاد برسترجون همان حبشه است.

علی‌رغم فرمانروایی قراختائیان، این چینیان سیاه چهره، برسرزمینهای اسلامی ماوراءالنهر، این سرزمینها همچنان اسلامی باقی‌ماند و قراختائیان نیز در عقاید خود آزاد بودند. در آن زمان ناحیهٔ بلاساغون حدفاصل بین سرزمین اسلام و سرزمین بودائیان در شرق گردید.

پیشاپیش حرکت قراختائیان به‌سوی غرب، گروههایی از غزهای ترکمان به سمت جنوب براه افتادند. آنان ابتدا با سلطان سنجر هم پیمان شدند و سپس براو شوریده در ۵۴۸هـ. ق/ ۱۱۵۳م او را به اسارت گرفتند. وی پس از رهایی از اسارت یک سال بیشتر زنده نماند و در سال ۵۵۲ هـ. ق/ ۱۱۵۷م درگذشت. پس از او جانشین و برادر زاده‌اش محمودخان نتوانست برغزها غلبه یابد، و در نتیجه آنان از سواحل رود جیحون (آمودریا) تا نواحی کرمان همه‌جا پراکنده شدند.

## خوارزمشاهیان و مغولها

در تمام این مدت، منطقهٔ خوارزم به برکت پادشاهان و سپاهیان آن دیار که بیشتر از ترکان قبچاق بودند، در امان ماند. در سال ۵۶۸هـ. ق/ ۱۱۷۲م تکش پسر محمد خوارزمشاه اول خراسان را اشغال کرد. پس از آن الناصر خلیفهٔ عباسی در برابر یورش طغرل بیک سلطان سلجوقی، از وی یاری خواست. تکش تا ری و همدان پیش رفت. سپس از خلیفه الناصر خواست تا حاکمیت او را نیز مانند حاکمیت سلاطین سلجوقی بزرگ بربغداد به رسمیت بشناسد (چون وی خود را وارث آنان می‌دانست). خلیفه در پاسخ به او درنگ کرد و از همین زمان به بعد خوارزمشاهیان با خلیفه الناصر بنای دشمنی گذاشتند.

هنگامیکه علاءالدین محمد خوارزمشاه دوم فرزند تکش در سال ۵۹۶هـ. ق/ ۱۲۰۰م به‌حکومت رسید، شروع به کشورگشایی کرد. وی قراختائیان را در بلاد ماوراءالنهر برانداخت و سمرقند را به تصرف خود درآورد. با تصرف سمرقند سرزمین او با قلمرو چنگیزخان همجوار گردید. سپس باقیماندهٔ غوریان را از ایران راند و سرزمینشان را تصاحب کرد و در سال ۶۰۸هـ. ق/ ۱۲۱۱م ترکان قبچاق را مطیع خود ساخت. و بدینسان خوارزمشاهیان برتمام فلات ایران و آذربایجان فرمانروایی یافتند. اما خوارزمشاه بخوبی‌از عهدهٔ ادارهٔ این سرزمین پهناور برنیامد، بزودی بین او و خانواده‌اش اختلاف افتاد، اما با زور آنان را مطیع خود ساخت. وی مرزهای کشورش را گسترش داد تا اینکه از جهت غرب بلاد فرغانه را در برگرفت. در این کشورگشایی، گوچلک امیر طایفه‌ای از چینیان به نام نایمان با او هم پیمان بود و وی را یاری می‌داد. در همان حال که خوارزمشاه به تصرف نواحی شمال ماوراءالنهر مشغول بود، گوچلک که بودایی مذهب و در ظاهر هم‌پیمان مسلمانان بود، به اذیت و آزار مسلمین می‌پرداخت.

از ابتدای سال ۶۰۶هـ. ق/ ۱۲۰۹م قوای مغول شروع به پیشروی به سوی غرب کرد و برسرزمینهای اویغوریان که قبل از آن مطیع قراختائیان

بودند، فایق آمد. در سال ۶۰۸ هـ. ق/ ۱۲۱۱م مغولان بر ترکستان روسیه، واقع در شمال غرب ماوراءالنهر، سیطره یافتند و ارسلان‌خان، حاکم قبایل ترک‌نژاد و مسلمان قرلق، سر به اطاعت آنان فرودآورد.

علاءالدین محمد خوارزمشاه که باید با تمام نیرو برای مقابلهٔ با مغولان رهسپار می‌شد، رو به سوی خلیفه الناصر نهاد تا از او بخواهد که وی را به جای سلجوقیان بزرگ به فرمانروایی سرزمینهای شرقی و نیز بغداد برگزینند. خلیفه الناصر در اینجا نیز به اشتباه، درخواست وی را نپذیرفت و با خوارزمشاه وارد جنگ شد. در حالیکه می‌توانست با پذیرفتن درخواست وی خود را از چنگ بسیاری از گرفتاریها و بلاهای طاقت‌فرسا برهاند.

خوارزمشاه بین دو قدرت، از یک‌سو مغولان و از دیگرسو خلافت عباسی، قرار گرفت. وی رویاروی قدرت مغولان که بسان طوفانی سهمگین بود ایستاد و سعی کرد تا پیشروی و فشار آنان را متوقف سازد.

**و اینک شرح مختصری از سیر حوادث و برخوردهای بین مغولان و مسلمانان:**

بخوبی روشن بود که چنگیزخان پس از تهاجم به چین درصدد یورش به سرزمینهای اسلامی برآمده بود. وی شروع به پاکسازی سرزمینهای گوچلک‌خان پادشاه نایمان کرد و سپاه بزرگی را به فرماندهی جبه نویان بدین منظور روانه ساخت. این سپاه بلاد نایمان را به تصرف درآورد و بی‌آنکه با مقاومتی مواجه شود گوچلک پادشاه آنجا را مغلوب خود ساخت و سپس بر سرزمینهای بلاساغون، مالیک و کاشغر دست یافت و مسلمانان ساکن ترکستان شرقی را در امور دینی آزاد گذاشت.

در سال ۶۱۵هـ. ق/۱۲۱۸م چنگیزخان هیئتی مرکب از سه نفر تاجر مسلمان را با هدیه‌ای بزرگ به سوی علاءالدین خوارزمشاه فرستاد. ایشان حامل نامه‌ای از چنگیزخان بودند که درآن خوارزمشاه را «فرزند محبوب و دلبند» خود خطاب کرده بود. قصد چنگیزخان ازاین عبارت این بود که خوارزمشاه در شمار یاران و اتباع او درآمده است. خوارزمشاه از این گفته رنجیده خاطر شد. چندی پس از این واقعه سفیران چنگیزخان در راه بازگشت به کشورشان به قتل رسیدند و چه بسا خوارزمشاه در قتل آنان دست نداشته بود؛ اما چنگیز این حادثه را اعلان جنگ علیه خود تلقی کرد.

چنگیزخان برای جنگ با خوارزمشاه با تمام قوا براه افتاد. خوارزمشاه خود سپاه عظیمی داشت، چنانکه به گفته‌ای، تعداد جنگجویان وی به ۴۵۰ هزار نفر می‌رسید، گرچه این تعداد بدون شک مبالغه‌آمیز است، اما در اینکه سپاهی بس عظیم و در خور داشته است، تردیدی نیست. مشکل وی خصومتی بود که بین او و سران سپاهش وجود داشت، و نیز بیشتر سپاهیان وی را گروههایی مزدور تشکیل می‌دادند که تنها به خاطر غنیمت می‌جنگیدند و از تشکیلات خاص نظامی چیزی نمی‌دانستند. همچنین وی نقشهٔ متقن و حساب شده‌ای برای جنگیدن نداشت. در حالیکه چنگیزخان قشونش را به سه سپاه تقسیم کرده بود، و هر سپاه نیز خود از چند تومان ( هر تومان معادل ده هزار سرباز) تشکیل یافته بود.

چغتای فرزند چنگیز به همراه سپاهی عظیم که مرکب از ترکان ایغوری بود، برای محاصرهٔ شهر اترار روانه شد. فرزند دیگرش جوجی با سپاهی دیگر به طرف رودسیحون براه افتاد و سپاهی کوچکتر را نیز روانهٔ خوقند کرد. چنگیز با کهترین فرزند خود تولی (یاتولوی)، قسمت اعظم قشون را برگرفت و عازم سمرقند و بخارا شد. علاءالدین محمد خوارزمشاه به‌جای اینکه برای رویارویی با دشمن به پیشواز او رود، در سمرقند به انتظار رسیدن مغولان توقف کرد. وی که فریب شجاعت و فراست خود را خورده بود، از همه سپاهیانش کمک نگرفت و تنها سپاهی کوچک را که تعداد افراد آن از ۱۰۰۰۰ جنگجو در نمی‌گذشت، به میدان آورد. نتیجهٔ جنگ، حتی قبل از رویارویی دو سپاه مشخص بود. خوارزمشاه به سختی شکست خورد و چنگیزخان در ذیقعدهٔ ۶۱۶هـ. ق/ فوریه ۱۲۱۹م بخارا را تصرف کرد و تمام شهر را به ویرانه‌ای مبدل ساخت، و از آنجا روانهٔ سمرقند شد. خوارزمشاه سمرقند را رها کرد و به خوارزم عقب نشست. مردم خوارزم خود دلاورانه از شهر دفاع کردند، اما در محرم ۶۱۷هـ. ق/ مارس ۱۲۲۰م سمرقند سقوط کرد و دهها هزار نفر از اهالی آن به شهادت رسیدند و بقیه نیز گریختند. سمرقند کاملاً ویران شد و چنگیز حتی مسجد جامع شهر را نیز که عده‌ای بدان پناه برده بودند، به آتش کشید.

سپاه جوجی، پسر چنگیز در ربیع‌الاول ۶۱۸هـ. ق/ اوریل ۱۲۲۱م ابتدا شهر اترار و سپس جَند را به تصرف درآورد.

خوارزمشاه در صدد برآمد که به بلخ و از آنجا به غزنه گریزد. اما از تصمیم خود منصرف شد و در ربیع‌الاول ۶۱۸هـ. ق/ اوریل ۱۲۲۱م به طرف نیشابور براه افتاد. سپاهیان چنگیز برطالقان دست یافتند و خوارزمشاه مدتی بعد به قزوین عقب‌نشینی کرد و برآن شد که آنجا با ۳۰۰۰۰ جنگجو رو در روی مغولان بایستد. اما بین او و فرزندانش اختلاف افتاد و در نتیجه سپاهیانش از گرد او پراکنده شدند. مغولان که مسیر را گم کرده بودند در تعقیب او آذربایجان را مورد تهاجم قرار دادند و در اردبیل به غارت و چپاول پرداختند و اهالی گرجستان را قتل عام کردند.

محمد خوارزمشاه در ذیقعدهٔ ۶۱۸هـ. ق/ ۲۰ دسامبر ۱۲۲۱م در جزیرهٔ کوچکی در جنوب دریای خزر درگذشت. وی در ذیقعدهٔ ۶۱۷ هـ. ق/ دسامبر ۱۲۲۰م حکومت را به پسرش جلال‌الدین مینکبرنی (منکبرتی) سپرده بود.

چغتای پسر چنگیزخان شهر شالی سرای را بنانهاد تا از آن پس پایتخت او باشد.

در ربیع‌الاول ۶۱۸هـ. ق/ اوریل ۱۲۲۱م پس از نبردی دلاورانه و طولانی جرجانیه (گورگنج) پایتخت خوارزم سقوط کرد. در این نبرد

هزاران نفر به شهادت رسیدند و بدینسان جرجانیه جزء متصرفات جوجی درآمد.

قشون چنگیزخان ابتداء بر شهر ترمذ و سپس در بهار سال ۱۲۲۱م، بر شهر بلخ دست یافتند، و پسرش تولی فتح بقیهٔ خراسان را به‌عهده گرفت.

سپس مغولان مرو را به تصرف خود درآوردند و دهها هزار نفر را در آنجا قتل‌عام کردند. یاقوت حموی جغرافی‌دان معروف، اندکی قبل از این واقعه در مرو بود و با آثار و کتب خود، از مقابل مغولان گریخته است. وی ترس و وحشت مردم را در هنگام حمله مغولان توصیف کرده است.

در ربیع‌الاول ۶۱۸ ه. ق/ اوریل ۱۲۲۱م نیشابور سقوط کرد و مغولان مشهد حضرت امام رضا (ع) در طوس را ویران ساختند.

جلال‌الدین مینکبرنی غزنه را تختگاه خود قرار داد و سپاهی متشکل از ۳۰۰۰۰ جنگجو تدارک دید و برای رویارویی با مغولان در مسیر شمال به طرف بامیان براه افتاد وی موفق شد در پروان، شمال کابل مغولان را شکست دهد. سپاه وی از غوریان و ترکان تشکیل یافته بود. اما غوریان پس از این جنگ او را رها کردند.

چنگیزخان پس از دست یافتن بر طالقان، در کوهستانهای هندوکش درگیر نبرد سختی با جلال‌الدین مینکبرنی شد. مغولان به تعقیب جلال‌الدین پرداختند. وی از غزنه به عقب برگشت و رودررو ی آنان قرار گرفت و در سال ۶۱۸ ه. ق/ ۱۲۲۱م، در ساحل رود سند بین او و مغولان نبردی سهمگین درگرفت. جلال‌الدین هنگامی که شکست خود را قطعی یافت به آب زد، ۴۰۰۰ نفر از سپاهیانش نیز به او پیوستند. وی به التتمش فرمانروای دهلی پناهنده شد. التتمش او را پناه داد و از وی حمایت کرد. پس از آن چنگیزخان فرمان تخریب غزنه را صادر کرد و به ایران بازگشت و از کرمان سر درآورد.

در سال ۶۱۸ ه. ق/ ۱۲۲۱م مغولان هرات را ویران ساختند. جلال‌الدین مینکبرنی نیز در ۶۲۸ ه. ق/ ۱۲۲۸م به قتل رسید. پس از مرگ جلال‌الدین کسی را یارای مقاومت در برابر مغولان نبود، بسیاری از ترکمانها و اکراد به آنان پیوسته بودند، ازاین رو مغولان سرزمین گرجستان تا تفلیس را زیر پا گذاشتند.

درآن زمان اشرف‌بن عادل ایوب ایوبی برخلاط و جزیره حکم می‌راند. اهالی گرجستان سعی کردند برای رویارویی با مغولان با او و نیز با اتابک آذربایجان متحد شوند. اما این شاهزادهٔ ایوبی به بهانه عزیمت به مصر و جنگ با صلیبیان که در دمیاط فرود آمده بودند، خود را کنار کشید.

چنگیزخان از طریق بلاد افغانستان به مغولستان عقب‌نشینی کرد. وی پس از دست‌یابی برخوارزم، پسرش جوجی را به امارت آنجا برگزیده بود. علاوه بر خوارزم، سرزمینهای خراسان و مازندران نیز در قلمرو او بود. جوجی برآن شد تا این بخش از دولت مغول را مستقل سازد. اما همینکه پدرش از این امر آگاهی یافت او را مسموم ساخت.

چنگیزخان در رمضان ۶۲۵ ه. ق/ ۱۸ اوت ۱۲۲۷م در غرب شهر پینگ لئانگ کنونی، در سین کیانگ درگذشت.

پس از درگذشت چنگیزخان بین فرزندانش، بخصوص چغتای و اوکتای درگیری و اختلاف افتاد. اوکتای سرزمینهای برادرش جوجی را تصرف کرده بود. اما چندی نگذشت که چغتای و اوکتای نیز وفات یافتند. و مجلس قوریلتای، باتو دومین فرزند جوجی را به عنوان خان بزرگ مغول برگزید. باتو بهمراه سپاهی بزرگ برای تصرف شرق اروپا بپاخاست. وی به پایتخت بلغارستان وارد شد و سپس مصب رود ولگا را درنوردید، و در سال ۶۳۸ ه. ق/ ۱۲۴۰م روسیه را زیرپا نهاد. در سال ۶۳۹ ه. ق/ ۱۲۴۱م مجارستان را تسخیر کرد و در جمادی‌الثانی ۶۳۹ ه. ق/ ۱۲۴۱م از رود تونا گذشت.

باتو در بهار ۱۲۴۲م به بلغارستان بازگشت و از آنجا دوباره از طریق افلاق، (والشی) و بغدان (مولداوی) به منطقهٔ ولگا رونهاد.

در ۱۲۴۸م مونگکا فرزند ارشد تولی به عنوان خان بزرگ برگزیده شد. وی پنجمین خان بزرگ مغول بود.

دولت مغول به دو بخش تقسیم شد و صحرای مابین دو رود تراز (طراز) و چو، این دو بخش را از هم جدا می‌ساخت. در همین زمان باتو برادرزادهٔ مونگکا بلاد اروپا راتصرف کرد.

هولاکو برادر مونگکا نیز توانست در شرق جهان اسلام مستقل گردد. وی در ذیحجهٔ ۶۵۴ ه. ق/ دسامبر ۱۲۵۶م، تهاجم ویرانگر خود به جهان اسلام را آغاز کرد. بسیاری از سران ولایات ایران و قَبَق (قفقاز) در این تهاجم به او ملحق شدند. رکن‌الدین خورشاه رهبر فرقهٔ اسماعیلیه (حشاشین) نیز به او پیوست،[1] اما هولاکو فرمانبرداری وی را نپذیرفت و او را به قتل رساند. وی اخترشناس معروف خواجه نصیرالدین طوسی [2] را مورد بخشودگی و به خدمت خود درآورد. نصیرالدین، هولاکو را برتصرف عراق تحریک می‌کرد. هولاکو با تمام قوا به سمت بغداد براه افتاد و در ۹ صفر سال ۶۵۶ ه. ق/ ۱۵ فوریه ۱۲۵۸م، بغداد به دست وی سقوط کرد. مغولان از این شهر قتلگاهی فجیع و هولناک ساختند و مستعصم آخرین خلیفه عباسی را نیز کشتند.

پس از آن، حکام شام نیز سر تسلیم فرود آوردند و هولاکو روانهٔ حلب و دمشق شد و آنجا را به تصرف خود در آورد. اما ممالیک مصر، سپاه مغولان را، که فرماندهی آنان برعهدهٔ کتبغا جانشین هولاکو بود، در عین جالوت درهم شکستند. در نتیجه دهها هزار نفر از مجاهدین آزاد به سپاه ممالیک پیوستند.

---

۱) به روایتی صحیح تر رکن‌الدین خورشاه رئیس فرقهٔ اسماعیلیه به هولاکو ملحق نشد بلکه وقتی قوای هولاکو وی را در قلعه میمون یا میمون دژ به محاصره درآوردند به‌ناچار تسلیم شد. (مترجم)

۲) در اصل: نورالدین.

# نقشهٔ ۱۱۶

## دولتهای مغول در آسیا و اروپا و دولتهایی که از آنهامنشعب شد

تـاریخ آسـیا، چـهار امپراطـوری بـزرگ مـغولی، مـعروف بـه امپراطوریهای استپ یا مرغزاران به خود دیده است. آنچه به دنبال خواهد آمد، شرح مختصری از این امپراطوریهای چهارگانه است.

### ۱) نخستین امپراطوری مغول: امپراطوری چنگیزخان

تموچین معروف به چنگیزخان (۱۱۸۷ - ۱۲۲۷م) تـوانست هـمهٔ قبایل مغول صحرای گبی - و سرزمینهایی را کـه تـا صـحرای مـغولستان امتداد یافته بود - متحد سازد. وی از سوی مجلس قوریلتای به عنوان خان بزرگ مغول برگزیده شد و چنگیزخان، یعنی فرمانروای عالم لقب گرفت. وی قانونی به نام یاسا تصویب کرد که به مـوجب آن خـان بـزرگ اجـازه می‌یافت برای بقاء و دوام تاج و تخت خود به هرکاری دست زند.

دربین سالهای ۱۲۰۶ تا ۱۲۰۹م وی بر بلاد سی‌هیا در شمال چین دست یافت و برای تسلط بر همهٔ جهان خود را آماده ساخت. در ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۵م سرزمینهای چین را به تصرف خود درآورد، و بدینسان قـدرتش روبه فزونی نهاد و قشونش بـزرگ و سـتبر شـد. سـپس بـر سـرزمینهای اسلامی سیطره یافت و به نخستین جایی که چشم دوخت خوارزم بود که جزء متصرفات خوارزمشاه بشمار می‌رفت. لـذا بـین او و خـوارزمشـاه جنگ درگـرفت. و او بـا پـیروزی بـر سـمرقند و بـخارا دست یـافت و سرانجام همانگونه که یادآور شدیم سپاهیانش تا سواحـل دریـای خـزر پیش تاختند.

در سال ۱۲۲۷م چنگیزخـان درگـذشت و کشـور پـهناورش بـین فرزندان او چغتای، تولی و اوکتای تقسیم شد، اوکتای به عنوان خان بزرگ برگزیده شد و قراقروم را تـختگاه خـود قـرار داد. وی در اواخـر ۱۲۳۴م حکومت کین در چین را ساقط کرد و همچنین تمام فلات ایران را تـحت فرمان خود درآورد.

پس از وی باتو برادر زادهٔ چنگیز به جای او نشست و به‌عنوان خان بزرگ برگزیده شد. باتو در سـال ۱۲۳۶م سـرزمین بـالکان را بـه تـصرف خـود درآورد و سپس در ۱۲۴۰م به کیف یـورش بـرد. هـمچنین بـر والشـی و مجارستان دست یافت و بـلای چـهارم، پـادشاه مـجارستان راکـه قـصد مقاومت داشت در جنگ لیگ نیتز (Liegnitz) شکست داده به‌قتل رساند (سال ۱۲۴۱م)

### ۲) امپراطوری مغولان قبیلهٔ زرین یا مغولان قبچاق

در سال ۱۲۵۱م دولت مغولان قـبچاق کـه قـبیلهٔ زریـن خـوانـده می‌شوند، تشکیل شد. آنان پس از ویـران شـدن کـیف بـه دست مـغولان نووگورود را مرکز حکومت خود قرار دادند.

### ۳) امپراطوری قوبیلای خان در چین

در بین سالهای ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۹م مونگکا، خان بزرگ مغول بود. وی قوبیلای‌خان را برسرزمین چین گماشت. او جنوب کشور چین را مـورد تهاجم قرار داد و خود را خان بـزرگ چـین نـامید. وی از سـال ۱۲۶۰ تـا ۱۲۹۴م فرمانروای چین بود.

بین سالهای ۱۲۵۱ تا ۱۲۶۵م، هولاکو بغداد را مورد تجاوز قرار داد و خلافت عباسی را برانداخت و ایلخانیان فارس را بـوجود آورد. وی از آنجا به قصد شرق پیش تاخت و حلب و شمال شام را تصرف کرد و دمشق را ویران ساخت. اما فرماندهش کتبغا در ۱۲۶۰م در نبرد عین جـالوت در برابر قشون ممالیک شکست خورد و قلمرو حکومت ایلخانیان از حدود رود فرات تجاوز نکرد. حکومت ایلخانیان تا سال ۱۳۰۰م که خان مـغول برکه‌خان اسلام آورد، ادامه داشت. ازآن پس دولت آنان به دولتی اسلامی تبدیل شد.

### ۴) امپراطوری تیمور لنگ

حدود سال ۱۳۶۰م چهارمین امپراطوری مـغول بـه دست تـیمور لنگ برپا شد. تیمور به ظاهر مسلمان بود و ادعا می‌کرد که نوهٔ چنگیزخان است. او در ایجاد رعب و وحشت و ویرانگری به راه چنگیز رفت. تـمام سرزمین ایران را مورد تاخت و تاز قرار داد و برهمه اقطاع و تیول فرزندان چغتای دست یافت. هند را تصرف کرد، سپس وارد آسیای صغیر شد. بین او و سلطان عثمانی بایزید نبردی درگرفت که در جـای خـود بـه تـفصیل خواهد آمد. پیروزی تیمورلنگ بر ترکان باعث شد کـه پـیشروی تـرکان عثمانی ۱۰۰ سال متوقف ماند.

### دولت مغول، اردوی زرین

خانهای مغول قبچاق بر روسیه و شرق اروپا حکومت داشـتند و بزرگترین‌خان آنان نوجای خان قلمرو حکومتش را تا نواحی بـلغارستان گسترش داد. این دولت، دولت خانیهٔ بلاد قرم نیز خوانده می‌شد (۱۴۳۰ - ۱۷۸۳م). ایران نیز تا قبل از ایـنکه صـفویان آن را از چـنگ مـغولان رهـا سازند، همچنان تحت فرمان این دولت اداره می‌شد.[1] در روسیه نیز ایوان سوم در ۱۴۸۰م در مقابل مغولان ایستاد و قسمت اعظـم سرزمین روسیه را از زیر سلطهٔ آنـان رهـانید. ازآن پس تـنها بـلاد قـرم در دست مـغولان باقی‌ماند. امیران مملوک سلطان مصر، سیف‌الدیـن قـطز، و در رأس آنـان بیبرس بندقداری قصد وارد شدن به این معرکه را نداشتند. اما سرانجام در ۳ سپتامبر ۱۲۶۰م ناچار تن به جنگ دادند. این جنگ به شکست مغولها و توقف پیشروی آنان به سـوی غـرب انـجامید. مـغولان بـه سـوی شـرق عقب‌نشینی کردند و ممالیک، شام را بازپس گـرفتند. ایـن نـبرد پـایه‌های دولت نوظهور ممالیک را استوار ساخت، تا اینکه مغولان یک بار دیگر به

---

۱) نوشتهٔ مؤلف در این زمینه درست نیست، حتی در دوره‌ء تیموریان هم حاکمان از خاندان ایران بودند. (دکترسیدجعفرشهیدی)

فرماندهی کتبغا به‌شام بازگشتند و در ذیحجهٔ ۶۵۸ هـ. ق/ نوامبر ۱۲۶۰م حلب را تصرف کردند. سپس در ربیع‌الثانی ۶۵۹ هـ. ق/ مارس ۱۲۶۱م بردمشق دست یافتند و تا غزه، بیت جبرین، الخلیل، صلت، بعلبک و بانیاس پیش رفتند. در این حملات پادشاه انطاکیه و امیر طرابلس که از صلیبیان بودند، کتبغا را همراهی میکردند. در این زمان دو تن از امیران ایوبی، المنصور حاکم حماة و اشرف حاکم حمص سپاهیانی بسیج کردند و با پیوستن هزاران داوطلب به آنان در صفر ۶۶۰ هـ. ق/ دسامبر ۱۲۶۱م در خارج حمص، راه را برمغولان بستند و بار دیگر آنان را به‌سختی شکست داده به طرف ماوراءالنهر گریزاندند.

# نقشه ۱۱۷

## ایلخانیان ایران و تجزیه آنان به دولتهای کوچک

در صفر ۶۵۸ هـ. ق/ ژانویه ۱۲۶۰م، چون مغولان در ایران و عراق استقرار یافتند، مونگکا، خان بزرگ مغول درگذشت و نزاع برسر تاج و تخت و انتخاب اریق بوقا و یا قوبیلای‌خان به عنوان جانشین او بین مغولان در گرفت. قوبیلای‌خان با عنوان خان بزرگ، برچین فرمان میراند. هولاکو که در بلاد ماوراءالنهر بسر میبرد، پس از شکست مغولان از ممالیک و ایوبیان، بهتر دید که تلاش خود را متوجه نواحی شرقی کند. وی به قوبیلای‌خان گرایش بیشتر داشت. از همین‌رو هنگامی که قوبیلای به عنوان خان بزرگ مغول برگزیده شد، هولاکو را بربخش غربی امپراطوری مغول که شامل خانیهٔ ترکستان و ایران میشد، باقی گذاشت. هولاکو، کتبغا را از جانب خود به‌فرماندهی جنگ شام برگزید. وی همچنان در این منصب باقی ماند تا اینکه در ۲۵ رمضان ۶۵۸ هـ. ق/ سپتامبر ۱۲۶۰م در نبرد عین جالوت کشته شد.

در روزگار مونگکا، خان بزرگ مغول، که ذکرش گذشت، روابط بین برکه، خان قبیلهٔ زرین ترکستان و هولاکوخان فرمانروای قلمرو غربی امپراطوری مغول، رو به‌تیرگی نهاد. سلسله جبال قفقاز حدفاصل بین قلمرو آن دو بشمار میرفت. در زمان حکومت ممالیک بین سلطان بیبرس بندقداری و برکه، تفاهم ایجاد شد. بیبرس خود از تیرهٔ ترکان قبچاق که تیره‌ای از ترکان غز بودند، برخاسته بود وقطز از جنگجویان خوارزمشاهی بود. در این زمان آذربایجان تختگاه هولاکو بشمار میرفت.

قشون هولاکو در محرم ۶۶۱ هـ. ق/ نوامبر ۱۲۶۲م از باب‌الابواب معروف به دربند در قفقاز گذشت. اما سپاه برکه‌خان به فرماندهی نوقای قشون او را درهم شکست و سپاهیان او را به کلی تارومار کرد. دراین هنگام پایگاه و موقعیت هولاکو به خطر افتاد، مخصوصاً که مغولان قبچاق نیز علیه او اعلان جنگ کردند.

متصرفات هولاکو تا موصل امتداد داشت و موصل تحت حاکمیت بدرالدین لؤلؤ اتابک آنجا اداره میشد (۶۲۷ - ۶۵۷ هـ. ق/ ۱۲۲۹ - ۱۲۵۹م). اتابکان فارس نیز در قلمرو دولت هولاکو قرار داشتند و برفارس امیری از سلغریان حکم میراند که به دست مغولان کشته شد. مغولان برکازرون، تختگاه فارس تسلط یافتند و کرمان نیز به اطاعت آنان درآمد. هولاکو در ۸ فوریه ۱۲۶۵ در تختگاه خود مراغه وفات یافت و فرزندش اباقا بجای وی نشست. همسر مسیحی هولاکو دوقوزخاتون نیز پس از چندی درگذشت.

حکومت اباقا از ۱۲۶۵ تا ۱۲۸۲م بطول انجامید. وی ابتدا تختگاه خود را مراغه قرار داد. اما پس از چندی آن را به تبریز منتقل ساخت. تبریز تا پایان حکومت خاندان هولاکو همچنان پایتخت مغولان ایران بود؛ البته بجز مدتی، بین ۷۰۴ تا ۷۱۴ هـ. ق/ ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴م که پایتختشان به سلطانیه انتقال یافته بود.

اباقا جانشین قوبیلای‌خان بود و آیین بودایی داشت، اما همانند پدرش، مسیحیان از جمله ارمنی‌ها، نستوری‌ها و یعقوبیان را محترم میداشت. از همین رو ماریه دختر میشل پالئولوک امپراطور بیزانس را به‌زنی گرفت و باارمنیها، گرجی‌ها و فرانکها هم پیمان شد.

اباقا درصدد انتقامجویی از برکه‌خان و قبچاق‌های قبیلهٔ زرین برآمد. اما در سال ۶۵۹ هـ. ق/ ۱۲۶۱م از آنان شکست خورد. برکه‌خان اندکی بعد در همان سال درگذشت. پس از آن، جنگ ادامه یافت و اباقا در محرم ۶۶۹ هـ. ق/ ژویه ۱۲۷۰م برخانیهٔ ترکستان در هرات دست یافت.

خانهای مغول که تختگاهشان تبریز بود، پیاپی برخانیه فارس حکومت کردند تا اینکه نوبت به غازان بن ارغون بن اباقا (۶۹۰ - ۷۱۳ هـ. ق/ ۱۲۹۰ - ۱۳۰۳م) رسید. وی به دین اسلام گردن نهاد و بدینسان دولت ایلخانیان، دولتی مسلمان و سنی مذهب گردید، و در زمان حکومت برادرش الجایتو خدابنده در ۷۰۹ هـ. ق/ ۱۳۰۹م به دولتی شیعی تغییر یافت. غازان، اسلام و مسلمین را مورد عنایت قرار داد و اقداماتی درجهت جبران مصیبتهایی که‌از ناحیه مغولان به ایشان رسیده بود، انجام داد. وی حاکمیت شریعت اسلام را به کشور بازگرداند و در مراکز و شهرهای عمده مساجدی بنا کرد. رشیدالدین فضل‌الله مورخ معروف، وزیر و طبیب وی بود.

در روزگار الجایتو خدابنده، سلطانیه را که در چهل کیلومتری جنوب شرق زنجان واقع است، پایتخت حکومت خوگرداند. در پایتخت، زبان و خط رسمی فارسی بود.

علت رواج زبان فارسی در این خانیه، این بود که تمام دولتمردان، ایرانی یا ترک‌نژاد بودند.

حدود قلمرو ایلخانیان فارس چنین بود:

از شمال شرقی به سرزمین ایلخانیان ترکستان، که فرزندان چغتای برآن حکومت میکردند، محدود میشد. و رود جیحون حد فاصل بین این دو حکومت ایلخانی بود. از جنوب شرقی به رود سند و از مشرق به رود پنجاب محدود میشد و از غرب به سرحدات شام میرسید و رود فرات مرز غربی آن بشمار میرفت.

پس از آنکه دولت سلجوقیان روم در اثر جنگهای صلیبی روبه

ضعف نهاد و بین امیران سلجوقی اختلاف بروز کرد، در ۶۶۹هـ ق/ ۱۲۷۰م ادارهٔ امور به دست اباقاخان از مغولان قبیلهٔ زرین افتاد و بدینسان دولت ایلخانیان هم‌مرز دولت بیزانس شد.

مرزهای شمالی ایلخانیان به دربند و نواحی گرجستان می‌رسید و در شمال آن متصرفات نوادگان جوجی پسر چنگیز قرار داشت.

## دولتهای کوچکی که در داخل حکومت ایلخانیان توسط خاندانهای محلی اداره می‌شد

دولت آل کرت در هرات، غورو غرجستان که تابع ایلخانیان بود. این دولت تا زمان مرگ ابوسعید بهادر آخرین پادشاه ایلخانی پابرجابود. دولت قراختای در کرمان که حکومتش تا سال ۷۱۳هـ ق/ ۱۳۰۳م استمرار یافت. دولت فارس تا سال ۶۸۴هـ ق/ ۱۲۸۵م، دولت بختیاری و لرستان در جنوب ایران، همچنین یک دولت خود مختار محلی در هرمز و جزایر خلیج فارس تشکیل شد و دولت دیگری نیز در لار در سواحل آن بوجود آمد.

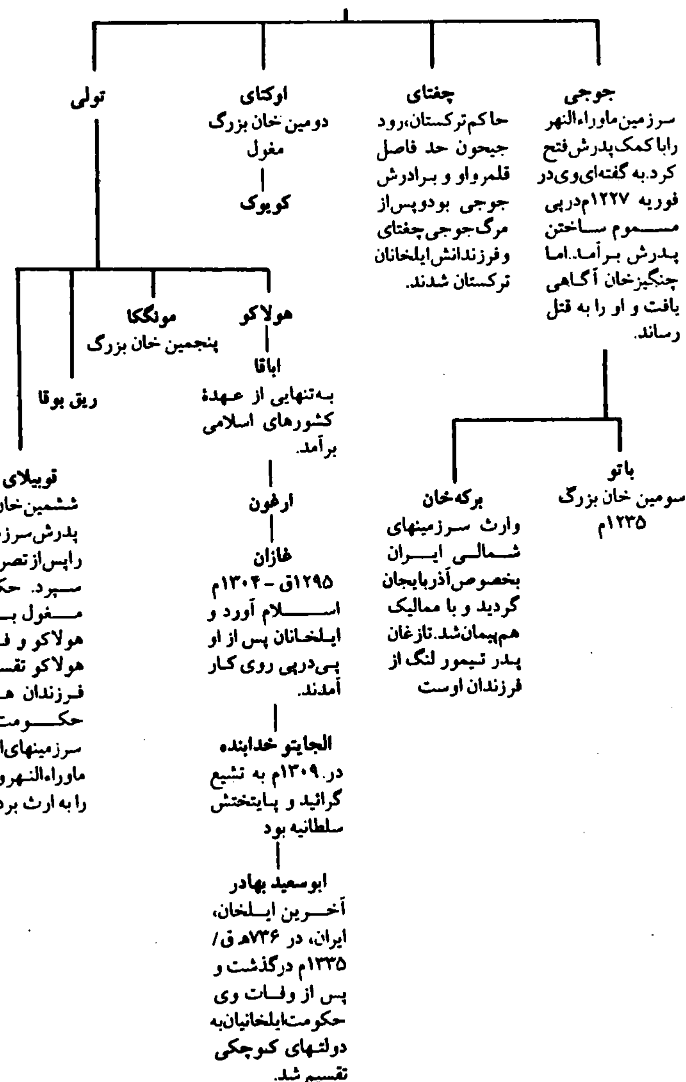
در سیستان خاندانی از نوادگان صفاریان و خاندان دیگری از نوادگان آل‌بویه حکومت کردند.

در مازندران نیز خاندان پاد و سبانان به حکومت رسیدند.

جدول زیر دودمان چنگیزخان را نشان می‌دهد.

**چنگیزخان نخستین خان بزرگ**

**در ۱۱۵۵م به دنیا آمد - در ۱۲۰۶م به عنوان خان بزرگ برگزیده شد - دراوت ۱۲۲۷م درگذشت**




# نقشهٔ ۱۱۸

## تجزیه ایلخانیان ایران به دولتهای کوچک جنگهای تیمور لنگ، دولت تیمور در اوج گسترش و نبردهای او با عثمانیان

دولت ایلخانیان ایران تا قبل از وفات ابوسعید بهادر، آخرین پادشاه ایلخانی (۷۳۶هـ. ق/ ۱۳۳۵م) منسجم و یکپارچه‌بود، اما پس از آن به دولتهای کوچکی تقسیم شد و به صورت ملوک الطوایفی درآمد. این دولتها عبارت بودند از:

۱) دولت آل چوپان، در آذربایجان، اران و عراق عجم (۷۱۸-۷۴۵هـ. ق/ ۱۳۱۸ - ۱۳۴۴م) و مرکز آن تبریز بود.

۲) دولت جلایری یا ایلخانیان عراق، در عراق، عراق عجم (جبال)، آذربایجان و شیروان (۷۴۰ - ۸۱۳هـ. ق/ ۱۳۳۹ - ۱۴۱۰م). مرکز آن ابتدا بغداد بود سپس به تبریز انتقال یافت.

۳) دولت آل مظفر، در فارس، کرمان، اصفهان و خوزستان (۷۱۸ - ۷۹۵ هـ. ق/۱۳۱۸ - ۱۳۹۳م). مرکز آن شیراز بود.

۴) دولت آل کرت در شرق خراسان (از ۶۴۳هـ. ق/ ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶م به بعد).

۵) دولت سربداران در غرب خراسان (۷۳۷ - ۷۸۳هـ. ق/ ۱۳۳۶ - ۱۳۸۱م).

۶) دولت تیموری آل طغا در گرگان و بخشی از شمال خراسان، و زمانی تا دامغان نیز امتداد داشت (۷۳۷ - ۸۱۷هـ. ق/ ۱۳۳۶ - ۱۴۱۴م).

۷) دولت امیر ارغون در طوس و نسا و زمانی نیز در ابیورد حکومت داشته است. دولتهای کوچک دیگری نیز در مازندران تشکیل شدند.

## جنگها و دولت تیمورلنگ
## (۷۳۷ - ۸۰۸هـ. ق/ ۱۳۳۶ - ۱۴۰۵م)

تیمور در ۷۳۷هـ. ق/ ۱۳۳۶ در شهر کیش[1] (که امروز Sakhrisia Bz، یعنی شهر سبز خوانده می‌شود در جنوب سمرقند در ازبکستان از نواحی ماوراءالنهر زاده شد. در آن زمان ایلخان ترکستان برسرزمین ماوررالنهر حکم می‌راند و تسلط و نفوذش بر شهرها رو به ضعف نهاده بود. ازاین رو بیشتر امور به دست سرداران او داده می‌شد. به گفته‌ای ترغای پدر تیمور رئیس قبیلهٔ برلاس و منتسب به قراچه نویان بود. به زعم برخی قراچه نویان وزیر و داماد چغتای پسر چنگیزخان بوده است.

هنگامیکه قزغن آخرین پادشاه ایلخانان ترکستان در ۷۶۵هـ. ق/ ۱۳۶۴م وفات یافت، تغلق تیمور، حاکم یا خان کاشغر درصدد برآمد که به

---

۱) یا شهر کش

فرماندهی پسر و سردارش الیاس خواجه، ماوراءالنهر را به‌تصرف خود درآورد. از این رو تیمور را به عنوان وزیر و مشاور با او روانه کرد، اما چندی نگذشت که بین تیمور و الیاس خواجه اختلاف افتاد. تیمور گریخت و به امیر حسین نوهٔ قزغن، آخرین ایلخان ترک که داماد وی نیز بود، پیوست.

قزغن و تیمور، قشونی تدارک دیدند و الیاس را شکست داده در ۷۶۵ هـ. ق/ ۱۳۶۴م از ترکستان بیرون راندند. چندی بعد تیمور برامیرحسین شورید و او را در بلخ به محاصره کشید. در این گیرو دار حسین به قتل رسید و تیمور خود را حاکم سمرقند خواند و مدعی شد که از سلاله چغتای پسر چنگیزخان است و قصد دارد مجد و سربلندی را به دولت مغول باز گرداند.

تیمور سپاهی عظیم که بیشتر آنان از ترکان بودند، ترتیب داد و سلطهٔ خویش را بر شرق ماوراءالنهر بگسترد، سپس کاشغر را در ۷۸۲ هـ. ق/ ۱۳۸۰م به‌تصرف درآورد و برای تغتمیش[1]، خان قرم کمک نظامی ارسال داشت. تغتمیش از مغولان اردوی زرین ممای[2] بود. وی پس از آنکه آل یونان را در نزدیکی پولتاوا[3] شکست داده و مسکو را به تصرف خود درآورده بود، توسط روسها از آنجا رانده شد.

در سال ۷۸۵ هـ. ق/ ۱۳۸۳م تیمور، تهاجم خود علیه ایران را شروع کرد و هرات را به تصرف خود درآورد. پس از مرگ ابوسعید بهادرخان در ۷۳۶ هـ. ق/ ۱۳۳۵م هرج و مرج سراسر حکومت ایلخانیان ر فراگرفته بود. از این رو تیمور لنگ بین سالهای ۷۸۵ و ۷۸۷ هـ. ق/ ۱۳۸۳ – ۱۳۸۵م برخراسان و تمام نواحی شرقی ایران دست یافت. سپس با خشونت و بیرحمی تمام برفارس و عراق فایق آمد. و بین سالهای ۷۸۸ تا ۷۹۷ هـ. ق/ ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۴م آذربایجان، ارمنستان و گرجستان را به تصرف خود درآورد.

تغتمیش، خان قبیلهٔ زرین برآن شد که در دفاع از سرزمین خود رویاروی قوای تیمور بایستاد. از این رو در ۷۸۷ هـ. ق/ ۱۳۸۵م آذربایجان و در ۷۹۰ هـ. ق/ ۱۳۸۸م ماوراءالنهر را به تصرف خود درآورد و قشون تیمور را درهم شکست.

تیمور به تعقیب او پرداخت و در دشتهای روسیه او را به جنگ آورده به هزیمت کشاند. تغتمیش دوباره در ۷۹۸ هـ. ق/ ۱۳۹۵م بپاخاست و قفقاز را به اشغال خود درآورد. اما سرانجام شکست خورد و تیمور به قصد روسیه براه افتاد و مسکو را تصرف کرد. در این هنگام امیران برخی نواحی ایران فرصت را غنیمت شمرده، علیه تیمور سر به شورش نهادند. تیمور به ایران بازآمد و مردم آن نواحی را به طرز فجیعی قتل عام کرد، چندانکه از سرکشته‌گان مناره‌ها ساخت و یاد جنایات چنگیز را دوباره در خاطره‌ها زنده ساخت.

سپس به این بهانه که امیران آل تغلق با هندوهای کافر کنار آمده در امور اسلامی سهل‌انگاری می‌کنند، روانهٔ هند شد. وی، که در این هنگام بیش از ۶۰ سال داشت، از رود سند گذشت و پس از درهم شکستن قوای محمود تغلق در پانیپت در ۱۷ دسامبر ۱۳۹۷م دهلی را به‌تصرف خود درآورد وآن را چنان ویران ساخت که بازسازی آن یک قرن به‌طول انجامید. وی در اوریل ۱۳۹۹م با غنایم بسیار به تختگاه خود سمرقند بازگشت. ۷۰ فیل سنگهای مرمری را که وی از دهلی به غارت برده بود تا ازآن در سمرقند مسجدی بنا کند، حمل می‌کردند.

تیمور پس از گذاشتن سنگ بنای این مسجد، در اواخر سال ۱۳۹۹م دوباره به قصد ادامه تهاجماتش روانه شد. این بار هدفش تنبیه و مجازات سلطان فرج مملوکی و نیز سلطان عثمانی بایزید اول بود که بر شرق آسیای صغیر حکم می‌راند، سلطان فرج، احمد جلایر، خان بغداد را در بازپس‌گیری آذربایجان یاری داده و چندی بر آنجا حکومت کرده بود. بایزید فرمانروای دولت نوخاستهٔ عثمانی به آیین اسلام سخت پای بند بود. وی که تمام قوای خود را متوجه رومیان کرده بود، از جانب تیمور که تمام سرزمینهای عراق و سند را نابود ساخته بود، بیمناک شد. از این رو آمادهٔ رویارویی با او گردید. در سال ۱۳۹۱م قونیه را به قلمرو خود ملحق کرد. سپس قیصریه، سیواس و توقات را تصرف کرد و در ۱۳۹۳م برقسطمون استیلا یافت (تمام این نواحی امیرنشینهای غزاة در آسیای صغیر بشمار می‌رفت). امیران این مناطق دست یاری به سوی تیمور دراز کردند. تیمور در ۸۰۳هـ. ق/ ۱۴۰۰م در آسیای صغیر پیشروی کرد، و در ۲۰ ژوییه ۱۴۰۲م در نزدیکی آنکارا ترکان عثمانی را به‌سختی شکست داد. وی در این جنگ سپاه کاملی از ترکان عثمانی را به‌کلی نابود ساخت؛ ارطغرل پسر بایزید جزء آن سپاه بود.

سپس تیمور رو به سوی شام نهاد و پس از تصرف حلب و دمشق در ۱۴۰۳م این دو شهر را ویران ساخت و ۴۰۰ نفر از بهترین صنعتگران را با خود بهمراه برد. سپس بغداد را تصرف کرد و ۲۰۰۰۰ تفر از ساکنان آن را قتل‌عام کرد. پس از آن به پایتخت خود بازگشت و زمستان را در قره‌باغ از نواحی قفقاز یا قبق که بین دو رود کور و اران واقع است، به استراحت و تجدید قواگذراند و خود را برای رویارویی با عثمانی‌ها آماده ساخت.

در بهار سال ۸۰۵ هـ. ق/ ۱۴۰۲م به سوی غرب رو نهاد و از آذربایجان، توقات و سیواس گذشت و در ۲۰ ژوییه ۱۴۰۲م در جبق‌آباد نبردی قطعی بین او و بایزید اول درگرفت. بایزید شکست خورد و به همراه یکی از فرزندانش به اسارت تیمور درآمد. دو فرزند دیگرش محمود و موسی از معرکه گریختند. بایزید در ۸ مارس ۱۴۰۳م درگذشت. به گفته‌ای تیمور پس از اسارت بایزید، وی را در قفسی نهاد و گرد شهرها به نمایش گذاشت اما به ظن قوی این گفته پایه و اساسی ندارد. تیمور امرای سلجوقی روم را که در شمار غازیان بودند به پاس دست کشیدن از بایزید در هنگام جنگ با وی، برسر امارتهایشان بازگرداند، و سپس ازمیر را از چنگ شهسواران قدیس یوحنا حاکمان رودس بدر آورد و حکومت روملی را در دست سلیمان‌بن بایزید که به اطاعت و فرمانبری او گردن

---

۱) توقتمش و یا تغتمش

۲) ممای یا ماق از ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۰م مالک واقعی اردوی زرین بود. (امپراطوری صحرانوردان ص ۶۶۴).

3) Poltava

نهاده بود، باقی گذاشت. تیمور بـه کشـور خـود بـازآمـد و در ۱۹ ژانـویه ۱۴۰۵م در حالیکه برای حمله به چین آماده می‌شد، درگذشت.

## نقشهٔ ۱۱۹
## دولت تیموریان
## (۸۰۷ – ۸۵۳ هـ. ق/ ۱۴۰۴ – ۱۴۴۹م)

دو فرزند تیمور، شـاهرخ و مـیرانشـاه بـه جـای پـدر نشسـتند و امپراطوری وی را میان خود تقسیم کـردند و مـرز طـولانی ایـران را حـد فاصل دو بـخش نـهادند. مـیرانشـاه نـواحـی غـربی را کـه شـامل عـراق، آذربایجان و بخشهایی از بلاد قبق (قـفقاز) بـود، تـصاحب کـرد. وی در ۱۴۰۸م، در جنگ با گروهی از ترکمانان بنام قراقویونلو به قـتل رسـید، و شاهرخ به تنهایی امپراطوری پدر را در اختیار گرفت.

قراقویونلوها بـا بـرادرانشـان آق قـویونلوها بـرسر فـرمانروایـی برنواحی شمال غربی که تحت تابعیت شاهرخ بود، درگیر جنگ شدند.

شاهرخ فرزندش الغبیک (۱۴۴۷ – ۱۴۵۲م) را به جـانشینی خـود برگزید. پس از چندی بین او و اوزون حسـن حـاکـم ازبکسـتان جـنگی طولانی درگرفت.

الغ بیک فرزندش حسین بایقرا را به جای خود نشاند. وی از سال ۱۴۶۹ تا ۱۵۰۶م هرات را پایتخت خود قرار داد.

در این زمان اقـتدار قـبایل ازبک تـرکمن بـه‌ریاست شـیبک‌خان آشکار شد.

شیبک‌خان حـیطهٔ قـدرت خـود را بـر سراسـر بـلاد مـاوراءالنـهر بگسترد و سپس بابر نوهٔ ابوسعید را از حکومت سمرقند برکنار کرد. بابربه هـند رفت و دولت سـلاطین مـغول را در آنـجا تشـکیل داد. سـرانـجام بافشارهایی که ازبکها از شمال و شاه اسماعیل صفوی از مرکز ایران وارد آوردند، حکومت تیموریان به پایان رسید.

## نقشه ۱۲۰
## حکومت صفویان
## (۸۹۸ – ۱۱۴۸ هـ. ق/ ۱۴۹۲ – ۱۷۳۵م)

پس از فـروپاشی دولت تـیموریان، دولتـهای کـوچکی بـرایـران حکومت کردند تا سرانجام دولت صفویان روی کار آمد. مؤسس سلسله صفویان، شاه اسماعیل از پیروان شیخ‌صفی الدین اردبیلی بـود. بـه گـفتهٔ مورخان وی از نوادگان حضرت امام موسی کاظم(ع) هفتمین امام شیعیان بشمار می‌رود. اگر چه صفی‌الدین و فرزندش صدرالدین خود و فرقه‌ای که تأسیس کرده بود سنی مذهب بودند، اما خواجه علی نوهٔ صفی‌الدین، که در ۸۰۱ هـ. ق/ ۱۳۹۹م ریاست ایـن فـرقه را بـرعهده گـرفت، از شـیعیان میانه‌رو بود. پس از خواجه علی فرزندش شـیخ ابـراهـیم کـه از شـیعیان دوازده امامی بود، به ریاست این گروه رسید و آنان را در جنگی که عـلیه سنیان در داغستان درگرفت، رهبری نمود. شیخ حیدر فرزند ابراهیم نـیز هـنگامیکه در ۸۵۹ هـ. ق/ ۱۴۵۵م بـه جـای پـدر نشست، راه وی را پـیش گرفت. پیروان شیخ‌حیدر ایرانی نبودند بـلکه تـرکمان بـودند و قـزلباش (یعنی سرخ سر) خوانده می‌شدند. شیخ‌حیدر، مارته دختر اوزون حسن رئیس طایفهٔ آق‌قویونلو راکه برشمال غرب حکم می‌راند، بـزنی گـرفت. مادر مارته زنی مسیحی بود که دسپینا کـاترین (Despina Katrina) نـام داشت. دسـپینا دخـتر کـارلو یـوحنا (Karlo Johannis) پـادشاه کشـور مسیحی طرابوزان واقع در سواحل دریای سیاه بود. حیدر نسبت به آیـین تشیع تعصب بسیار داشت و در راه آن مبارزه می‌کرد. وی در جنگ با اهل سنت کشته شد و سه تن از فرزندانش به جانشینی او رسیدند که کهترین ایشان اسماعیل بود و در هنگام مرگ پدر تنها یکسال داشت.

درآن هنگام ترکان عثمانی در حـال گسـترش فـرمانروایـی خـود برآسیای صغیر و شمال شرق ایران بودند. پس از وفات شیخ‌حیدر همین که اسماعیل به‌سن بلوغ رسید در مقابل آنـان ایسـتاد و رهـبری شـیعیان ترکمان را برعهده گرفت و با بهره گیری از شجاعت آنان تبریز را تصرف کرد و در محرم ۸۹۸هـ. ق/اکتبر ۱۴۹۲م خود را پادشاه ایران خواند. شـاه اسماعیل به نهضت صفویان رنگ شیعی بـخشید. بسـیاری از پـیروان او نخست سنی مذهب بودند اما با تلاش وی به تشیع گرائیدند. شاه اسماعیل به کمک آنان به جنگ با سلطان سلیم اول که تعصب بسـیاری نسـبت بـه سـنیان داشت، بـرخـاست. و در رجب سـال ۹۱۰هـ. ق/ ۱۵۱۴م در دشت چالدران واقع در شمال غرب ایران نبردی خونین درگرفت. ایـن نـبرد بـا پیروزی قطعی ترکان عثمانی به پایان رسید و سلطان سلیم در پی آن تبریز را به اشغال خود درآورد. اما به سبب آشوبی که در صف لشگریانش افتاد، به ناچار شهر را تخلیه کرد و به ترکیه بازگشت. همین اغتشاش حکومت صفویان را که هنوز در نخستین مراحل شکل‌گیری خود بود، از بـحرانـی جدی که گریبانش را گرفته بود، نجات بخشید.

اروپا درصدد برآمد تا در مقابل تهاجم ترکان عثمانی که در آن زمان در قلب اروپا پیشروی می‌کردند، از صفویان شیعه مذهب کمک گیرد. از این رو انگلیس، سفیری به دیدار شاه طـهماسب جـانشین اسـماعیل بـه پایتختش قزوین، روانه کرد. اما همینکه دانستند وی مسیحی است وقصد دامن زدن به آشوبهای بین مسلمانان را دارد، بیرونش رانـدند. حکـومت صفویان در زمان شاه طهماسب شدیداً روبه ضعف نهاد، زیرا سران سـپاه ترکمان قدرت را در امیرنشینهای خود تقسیم کرده و شاه را کـه در حـال جنگی سرنوشت ساز با ترکان بود، به حال خود رها کرده بودند.

حکومت صفوی در زمان شاه عباس (۹۹۶ – ۱۰۳۸ هـ. ق/ ۱۵۸۷ – ۱۶۲۹م) جـانی تـازه بـخودگرفت. شـاه عـباس قـدرت نـظامی دولت را بازسازی کرد. و به مربیان انگلیسی اجازه دادگروههایی نظامی را براساس نظام جدید تربیت کنند. این گروهها عبارت بودند از : تفنگچی، توپچی و

قورچی. قورچیها از لحاظ قدرت و تشکیلات شبیه ینی‌چری‌ها بودند. شاه‌عباس توسط این نیروها توانست در مقابل ترکان عثمانی بایستد. وی در امور نظامی از کارشناسان و متخصصان انگلیسی کمک گرفت و قدرت نظامی ایران را به درجه‌ای رساند که روی آن حساب می‌شد.

در سال ۱۰۱۱ هـ. ق/ ۱۶۰۲م شاه عباس اول به کمک انگلیسی‌ها، نیروهای پرتغالی را از جزیرهٔ هرمز بیرون راند. ایران پس از درگذشت شاه عباس در جمادی الاخر ۱۰۳۸ هـ. ق/ژانویه ۱۶۲۹م و پایان یافتن حکومت ۴۲ ساله‌اش، به صورت قدرتی کلان در خاورمیانه درآمده بود. مایهٔ کامیابی شاه‌عباس استعداد و کاردانی و نیز سنگدلی او بود که بدان شهرت داشت. پس از وی جانشینانش تنها سنگدلی وی را به ارث بردند.

بزودی انحطاط گریبانگیر خاندان صفوی شد و مراد اول پادشاه عثمانی عراق و بغداد را باز پس گرفت. شایان ذکراست که ترکان عثمانی هنگامیکه در چالدران برایرانیان فایق آمدند، عراق را از زیر سلطهٔ پادشاهان ایران و ترکمان رهانیدند.

ایران در سال ۱۱۳۶ هـ. ق/ ۱۷۲۴م یعنی هنگامیکه ترکان عثمانی بهترین ولایات ایران را در شمال بین خود تقسیم نمودند، به اوج انحطاط خود رسید.

با به تخت‌نشستن نادر، طهماسب قلی‌خان افشار حکومت صفویان (۱۱۴۸ هـ. ق/ ۱۷۳۵م) به پایان رسید. نادر دولت افشاری راکه تا سال ۱۷۴۹م بر ایران حکومت داشتند، تأسیس کرد. وی قلمرو ایران را به همان وسعتی که در زمان صفویان بود (تقریباً مرزهای کنونی)، برگرداند. سپس در افغانستان و شمال هند، به حملاتی ویرانگر دست زد. اما خطر واقعی از جانب روسیه درکمین ایران بود نه از جانب افغانستان و شمال هند، یا مغولان هند که مسلمان بودند.

در آن زمان انگلیس تجارت ایران راتحت نظارت خود درآورد و سرانجام روسیه و انگلیس به موجب معاهده‌ای که در ۳۱ اوت ۱۹۰۷م به دولت ایران تحمیل کردند، کشور ایران را بین خود تقسیم نمودند. اما پس از آنکه روسیه و انگلستان توافق کردندکه خاک ایران را ترک گویند، دولت ایرآن دوباره استقلال خود را باز یافت.

پس از افشاریان ، پادشاهان قاجار (۱۱۶۲ هـ. ق/ ۱۷۴۹م) برایران حکومت کردند. نخستین پادشاه قاجار آقا محمدخان و آخرین ایشان احمد شاه بود. پس از سلسلهٔ قاجار، حکومت پهلوی، آخرین شاهنشاهی ایران روی کار آمد، و در سال ۱۹۷۹م با برپایی انقلاب شکوهمند اسلامی به پایان رسید.

علی رغم جنگهای بسیار و حوادث سهمگینی که در خلال حکومتهای اخیر دامنگیر ایران شد، مرزهای ایران دچار هیچگونه تغییر و تحولی نگردید.

## مآخذ:


**ابن مسکویه**، ***تجارب الامم***، ۵ جزء، چاپ اروپا ۱۸۹۴م.

**بلاذری**، ***فتوح البلدان***، به کوشش صلاح‌الدین منجد، ۳ جزء، قاهره، ۱۹۵۸م.

**بیهقی، ابوالحسن‌علی‌بن زید**، ***تاریخ بیهق***، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، ۱۹۳۸م.

**بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسینی**، ***تاریخ بیهقی***، (فارس) تاریخ سلطان مسعودبن محمود غزنوی. به کوشش مورلی (Morely)، کلکته، ۱۸۶۲م. ترجمهٔ عربی، د. یحیی خشاب، و د. صادق نشأت، چاپ قاهره.

**طبری**، ***تاریخ الامم و الملوک***، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۹۶۲م و پس از آن.

D'Ohsson, *Histoire des Mongols,* Paris, 1925.

Grousset, *L'Empire des Steppes.* Paris 1967.

**گردیزی، ابوسعید عبدالحی**، ***تاریخ خراسان***، تاریخ تألیف ۱۰۴۰ هـ.ق. بخش مربوط به خراسان آن در سال ۱۹۳۷م در تهران به چاپ رسیده است.

**نرشخی، ابوجعفر** ***تاریخ بخارا***. این کتاب را محمدبن‌جعفر، Ch.Schefer در پاریس ۱۸۶۲م با عنوان: Description Géographique et Historqiue de Bukhara به چاپ رسانده است.

# فصل یازدهم

# هند اسلامی

## شرح نقشه‌ها

۱۲۱ - هند اسلامی در عصر خلجیان و آل تغلق تا لشگرکشی تیمورلنگ به هند
۱۲۲ - هند اسلامی در عصر ملوک‌الطوایف و حکومت دهلی در عصر سادات
۱۲۳ - حکومت اسلامی دهلی در عصر سلاطین خاندان لودهی و پادشاهی بهمنی دکن
۱۲۴ - حکومت‌مغولان‌هند درعصرسلطان محمدبابر
۱۲۵ - هند اسلامی در اوج گسترش خود در عصر سلطان جلال‌الدین محمداکبر
۱۲۶ ، ۱۲۷ - مراحل چیرگی انگلستان بر هند و نیروهایی که حکومت مسلمانان را در هند برانداختند.


هند اسلامی
عصر خلجیان و خاندان تغلق تا نبرد تیمور لنگ در هند
مرزهای حکومت هند در آغاز عصر خلجیان سال ۶۸۹ هـ / ۱۲۹۰ م.
مرزهای هند در اواخر عصر خلجیان سال ۷۰۶ هـ / ۱۳۰۶ م.
لشگرکشی های علاءالدین محمد شاه اوّل چهارمین و بزرگترین سلطان خلجی ذیحجّه ۶۹۵ هـ - ذیحجّه ۷۱۵ هـ (سپتامبر ۱۲۹۶ م - فوریه ۱۳۱۶ م)
لشکرکشی های کافور حبشی، مملوک علاءالدین خلجی، که پس از مرگ علاءالدین حکومت خلجیان را در دست گرفت
مرزهای حکومت اسلامی دهلی در دوران خاندان تغلق
کوششهای تیموریان برای حمله به هند
( ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ )
لشکرکشی تیمور به هند و برافتادن دولت آل تغلق به دست تیمور و بازگشت وی (۷۹۹ - ۸۰۶ هـ / ۱۳۹۶ - ۱۴۰۴ م) و پایان حکومت آل تغلق.
مقیاس : (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)
ایران
هرات
قهستان
غور
زابلستان
زرنگ
سجستان
قندهار
رخج
کرمان
غزنه
کابل
جلال آباد
پشاور
کلات
لارستان
مکران
سند
دیبل
گوادر
مسقط
عمان
دریای عمان
دریای عرب
جزیره مصیره
پنجاب
ملتان
لاهور
بهاولپور
راجپوتانا
دهلی
کشمیر
جامو
فلات تبت
چین
رشته کوه هیمالایا
بوتان
سرزمین بنگال
برمه
اراکان
سرزمین سیام
بانکوک
ملاوی
کوالالامپور
دریای هرکند
(خلیج بنگال)
جزایر آندامان
جزایر نکوبار
گجرات
کاتهیاوار
مالوه
ساتپورا
بندلکهند
گندوانا
اوریسا
مهاراشترا
رشته کوه ستمالا
آندراپرادش
گوا
بنگلور
مادورا
سرندیب (سیلان)
جفنا
کلمبو



هند اسلامی در عصر ملوک الطوایف
و حکومت دهلی در عصر سادات (۸۱۷ - ۸۵۳هـ / ۱۴۱۴ - ۱۴۴۹ م)
مرزهای جنوبی پادشاهی دهلی در اوائل عصر خاندان تیموری «آل خضر خان» که به سادات معروف بوده‌اند.
منطقه نفوذ پادشاهی دهلی در اواخر عصر سادات
مرزهای مهمترین دولتهای ملوک الطوائف که سرزمینهای حکومت اسلامی دهلی بعداز سرنگونی دولت آل تغلق در اثر حمله تیموریان به آن تقسیم شد مهمترین دولتها عبارتند از: پادشاهی گجرات و پادشاهی خاندش و پادشاهی بهمن رکن (که بعدا به امیرنشینهای بدر و بیجاپور و احمدنگر و گولکنده تقسیم شد) و بنگال و لکنهاوتی و بیهار
«امیرنشین مستقل هندوها که عبارتنداز: راجپوتانا درشمال و ویجیانگر درجنوب
حکومت دهلی دراواخر عصر سادات
مقیاس ۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰
سلطان نشینهای مستقل دکن درعصرملوک الطوائف
نخست تمامی این سلطان نشینها در سال ۷۴۳ هـ/ ۱۳۴۲ م تحت تسلط سلطنت بهمن بودند. سپس به سلطان نشینهای متعددی تقسیم شدند که در نقشه با رنگهای مختلفی نشان داده است.
پادشاهی شیعی برار
پادشاهی بیجاپور
ایران
زابلستان
غزنه
جانشینان تیمور
(شاهرخ و قراقویونلو)
قندهار
سجستان
فرمانروایان هرمز
هرمز
بلخ
کابل
پیشاور
پنجاب
لاهور
مولتان
قندابیل
سراوان
پنج گور
قصدار
کش
تیز
توران
سند
دیبل
حیدرآباد
عمان
دریای عمان
دریای عرب
قره قورم
جامو ـ کشمیر
فلات تبت
رشته کوه هیمالایا
چین
دهلی
دوآب
جوانپور
اگرا
گوالیور
بند لکهند
الله‌آباد
پتنه بنارس
جوانپور
بیهار
راجپوتانای
مرزمین
اجمیر
جدپور
هندو
چیتور
مالوه
مندوه
اوجین
خاندش
گجرات
احمدآباد
راجکوت
کاتهیاوار
جوناگاد
دیو
کمبایه
کرالا
برهانپور
دامان
ملک پور
دولت آباد
احمدنگر
احمدنگر
بیجاپور
بیجاپور
شائول
گوا
برار
نگپور
حیدرآباد
پادشاهی
گولکنده
بهمنی
گندوانا
اوریسا
بنگال
لکهنوتی
سلهیت
آسام
هواره
چیتاگونگ
برمه شمالی
برمه جنوبی
آراکان
آراوادی
سیام
دریای هرکند
مدار رأس السرطان
ویجیانگر
ویجیانگر
بنگلور
میسور
گالیکوت
کوچین
مادورا
سری لانکا
مالدیو و جزایر جنوب شرقی آسیا
نخستین مهاجران مسلمان هند به
پادشاهی عماد شاه
برار
امیرنشین نظام شاه
احمدنگر
سلطنت بهمنی
علاء شاهیان
امیرنشین عادل شاه
بیجاپور
گولکنده
اوریسا
امیرنشین برید شاه
گندوانا
ورنگل
جیتور
مدجال
بیجاپور
امیرنشین رنسور
مدرس



حکومت اسلامی دهلی
در عصر سلاطین خاندان لودهی و پادشاهی بهمنی دکن
- گسترش پادشاهی دهلی در عصر بهلول لودهی (۸۵۵ - ۸۹۴ هـ/۱۴۵۱ - ۱۴۸۹م)
و اسکندردوم فرزند بهلول لودهی (۸۹۴ - ۹۱۵ هـ/۱۴۸۹ - ۱۵۰۹م)
- سرزمین های تابع پادشاهی دهلی در دوران خاندان لودهی
(سرزمین غزنه - بهار - خاندش - گندوانا)
- قلمرو مملکت بهمنی دکن که میان ملوک الطوایف تقسیم شد.
- ولایت ویجانگر و سرزمین راجپوتانا در هند
- مستعمرات پرتغال
مقیاس : (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)
ایران
هرات
غور
کابل
جلال آباد
غزنه
قهستان
زابلستان
کرمان
زرنگ
سجستان
قندهار
رخج
لارستان
کلات
مکران
سند
گوادر
مسقط
عمان
دریای عمان
دریای عرب
جزیره مصیره
دیبل
پیشاور
اسلام آباد
سری نگر
جامو
کشمیر
سیالکوت
پنجاب
لاهور
امرتیسار
سیملا
مولتان
پتیالی
کهیتل
پانی پت
هانسی
بهاولپور
راجپوتان
بیکانر
فاتح پور
جایسالمر
جدپور
اجمیر
میسور
دهلی
علیگره
متهورا
آگره
فیروز آباد
شاه جهان پور
لوکنو
کانپور
الله آباد
بنارس
پتنه
بیهار
گیا
داریهنگا
کالنجر
گوالیور
لشکر
اودیپور
مالوه
خاندش
اوجین
بهوپال
جبالپور
احمد آباد
کمبایه
راجکوت
دیو
سمنات
سورت
دامان
برهان پور
کوههای جندوا
اورنگ آباد
مهاراشترا
احمدنگر
پونا
تانه
گلبرگه
بیجاپور
ساتاره
راتناگیری
گوا
بلگام
کاروار
نظام آباد
برار
گندوانا
اودیسه
ویزیانگرام
کاکیناداد
حیدر آباد
آندرا پرادش
ویجیانگر
بنگلور
میسور
مدرس
پندیچری
سالم
کالیکوت
کوچین
مادورا
کولم
تریوندروم
توتیکورین
جفنا
سیلان
(سرندیب)
کلمبو
رشته کوههای هیمالایا
کوه اورست
دارجیلینگ
فلات تبت
چین
سرزمین بنگال
داکا
گنگ تک
بوتان
بالشوار
دریای هرکند
(خلیج بنگال)
برمه
آراکان
آراوادی
پادشاهی سیام
بانکوک
مالایا
کوالالامپور
جزایر آندامان
جزایر نیکوبار

# پادشاهی مغولان هند

در عصر سلطان محمد بابر (۱۵۲۵ - ۱۵۳۰ م)

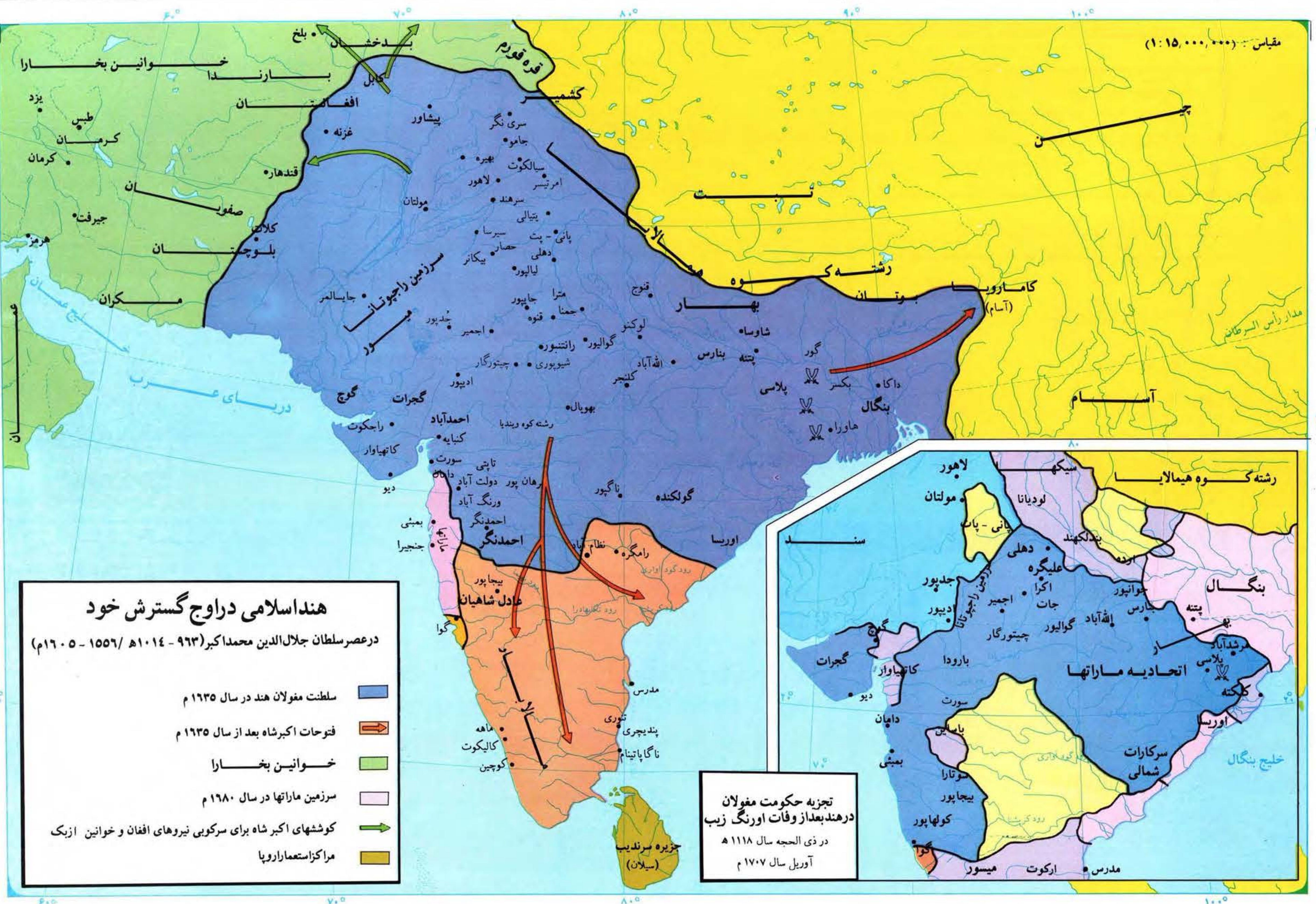
- مرزهای پادشاهی مغولان هند
- فتوحات سلطان ظهیرالدین محمد بابر
- سلطان نشینهای دکن
- مسیر حرکت جنگهای محمد بابر
- دولت ویجیانگر هند در جنوب
- مراکز مستعمرات اروپا

## گسترش پادشاهی مغولان هند

در زمان سلطان نصیرالدین محمد همایون

- سلطنت مغولان هند در دوران زمامداری همایون اول (۹۳۷ - ۹۶۲ هـ / ۱۵۳۰ - ۱۵۴۵ م)
- مسیر حرکت شر شاه خان افغانی که با پادشاهی مغول به نبرد پرداخت و سند و مالوه و دهلی را به اشغال خود درآورد (۹۴۷ - ۹۶۲ هـ / ۱۵۴۰ - ۱۵۴۵ م)
- مرزهای پادشاهی دهلی بعد از اینکه همایون تاج و تخت خود را بدست آورد و مجددا به پادشاهی رسید (۹۶۲ - ۹۶۳ هـ / ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶ م)

افغانستان
خراسان
سجستان
صفویان
مکران
خلیج عمان
کابل
غزنه
قندهار
بست
کلات
توران
یزد
طبس
کرمان
جیرفت
هرمز
پیشاور
کشمیر
قره قورم
تبت
چین
رشته کوه هیمالیا
اتحادیه راجپوتانا
مالوه
خاندیش
برار
بیهار
بنگال
بوتان
آسام
برمهٔ شمالی
برمهٔ جنوبی
دریای هرکند
(خلیج بنگال)
سیام
مدار رأس السرطان
لاهور
مولتان
سرهند
پانی - پت
دهلی
آگرا
قنوج
گوالیور
الله آباد
بنارس
گور
هوگلی
احمد آباد
کنبایه
گجرات
دیو
دامان
سورت
برهان پور
اسیر جاره
ناگپور
احمد نگر
نظام آباد
گولکنده
اوریسا
بیجاپور
پادشاهی بهمنی
گوا
کالیکوت
کوچین
کولم
مدورا
ناگاپاتینام
ساحل مالابار
ساحل معبر
ویجیانگر
سرندیب (سیلان)
کلمبو
دریای عرب
بلوچستان


هند اسلامی در اوج گسترش خود
درعصر سلطان جلال‌الدین محمد اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ه‍ / ۱۵۵۶ - ۱۶۰۵م)
سلطنت مغولان هند در سال ۱۶۳۵ م
فتوحات اکبرشاه بعد از سال ۱۶۳۵ م
خوانین بخارا
سرزمین ماراتها در سال ۱۶۸۰ م
کوششهای اکبر شاه برای سرکوبی نیروهای افغان و خوانین ازبک
مراکز استعمار اروپا
مقیاس: (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)
تجزیه حکومت مغولان درهند بعد از وفات اورنگ زیب
در ذی الحجه سال ۱۱۱۸ ه‍
آوریل سال ۱۷۰۷ م
خوانین بخارا
بدخشان
بلخ
کابل
قره قورم
کشمیر
افغانستان
غزنه
پیشاور
یزد
طبس
کرمان
قندهار
صفویان
جیرفت
کلات
هرمز
بلوچستان
مکران
عمان
خلیج عمان
دریای عرب
چین
تبت
رشته کوه هیمالایا
بوتان
کاماروپا
(آسام)
آسام
مدار رأس السرطان
سری نگر
جامو
بهیره
سیالکوت
لاهور
امرتسر
مولتان
سرهند
پتیالی
سیرسا
پانی - پت
حصار
دهلی
بیکانر
لیالپور
سرزمین راجپوتانا
میوار
جایسالمر
جدپور
اجمیر
چیتورگار
ادیپور
جاپور
متر
جمنا
قنوه
قنوج
لوکنو
گوالیور
رانتنبوره
شیپوری
الله‌آباد
کلنجر
بنارس
پتنه
شاوساه
بهار
گور
بکسر
پلاسی
داکا
بنگال
هاورا
بهوپال
رشته کوه ویندیا
گجرات
کوچ
احمدآباد
راجکوت
کاتهیاوار
کنبایه
سورت
دیو
تاپتی
دامان
برهان پور
دولت آباد
ورنگ آباد
احمدنگر
بمبئی
جنجیرا
ماراتها
ناگپور
گولکنده
اوریسا
نظام آباد
رامگره
رود گوداوری
بیجاپور
عادل شاهیان
گوا
مالابار
ماهه
کالیکوت
کوچین
مدرس
تنوری
پندیچری
ناگاپاتینام
جزیره سرندیب
(سیلان)
لاهور
مولتان
سند
سیکها
لودیانا
پانی - پات
دهلی
علیگره
بندلکهند
اوده
جدپور
دیپور
گجرات
کاتهیاوار
دیو
اکرا
جات
اجمیر
چیتورگار
گوالیور
الله‌آباد
جوانپور
بنارس
بنگال
پتنه
بهار
مرشدآباد
پلاسی
کلکته
اوریسا
بارودا
اتحادیه ماراتها
سورت
دامان
بمبئی
ساتارا
بیجاپور
کولهاپور
گوا
سرکارات شمالی
خلیج بنگال
میسور
ارکوت
مدرس

# مراحل

## تسلط انگلستان بر هند و تلاش جهت برانداختن حکومت مسلمانان در هند

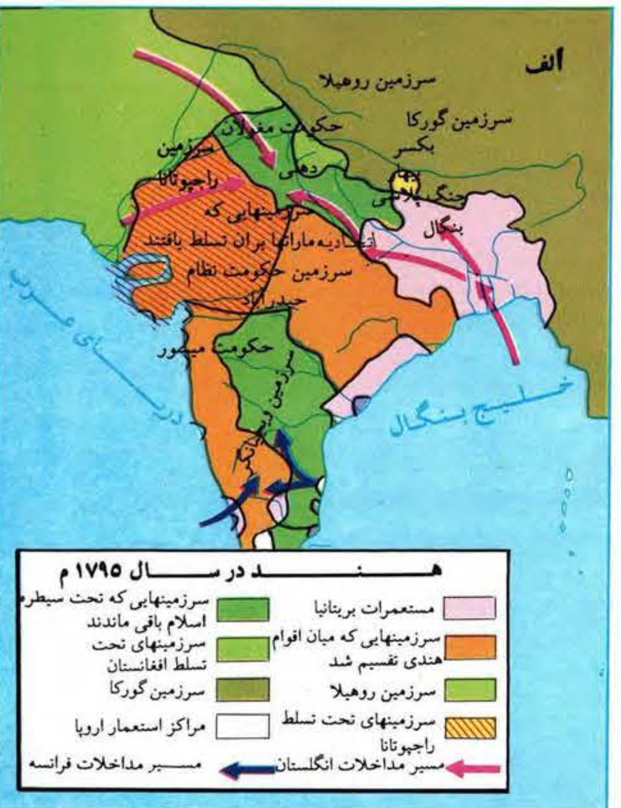
**هند مستعمرهٔ انگلستان**

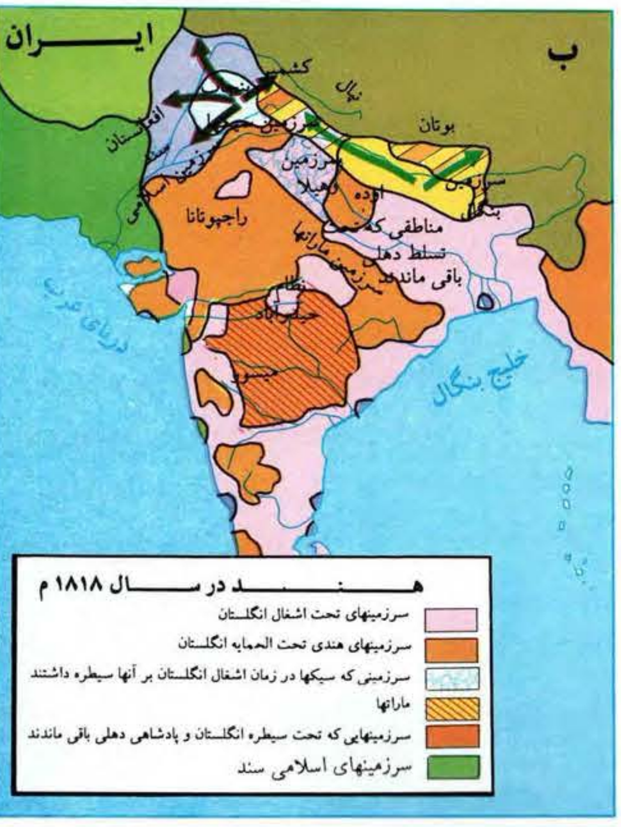
- مستعمرات انگلستان تا سال ۱۸۵۸ م
- مستعمرات انگلستان بعد از ۱۸۵۸ م
- ولایتهای اسلامی: دولت حیدرآباد - میسور - بنگال - سند - پنجاب
- ولایتهای هندی: ماراتها - راجپوتانا - سرزمین سیکها - سرزمین روهیلا
- خط فاصل میان هند و افغانستان
- سرزمینهای تحت الحمایه انگلستان
- مستعمرات فرانسه
- مستعمرات پرتغال
- جنگهای بزرگ: پلاسی - هوگلی - بکسر و غیره
- مرزهای منطقه‌ای که در سال ۱۸۵۸ م انقلابی عظیم در آن برپا باشد

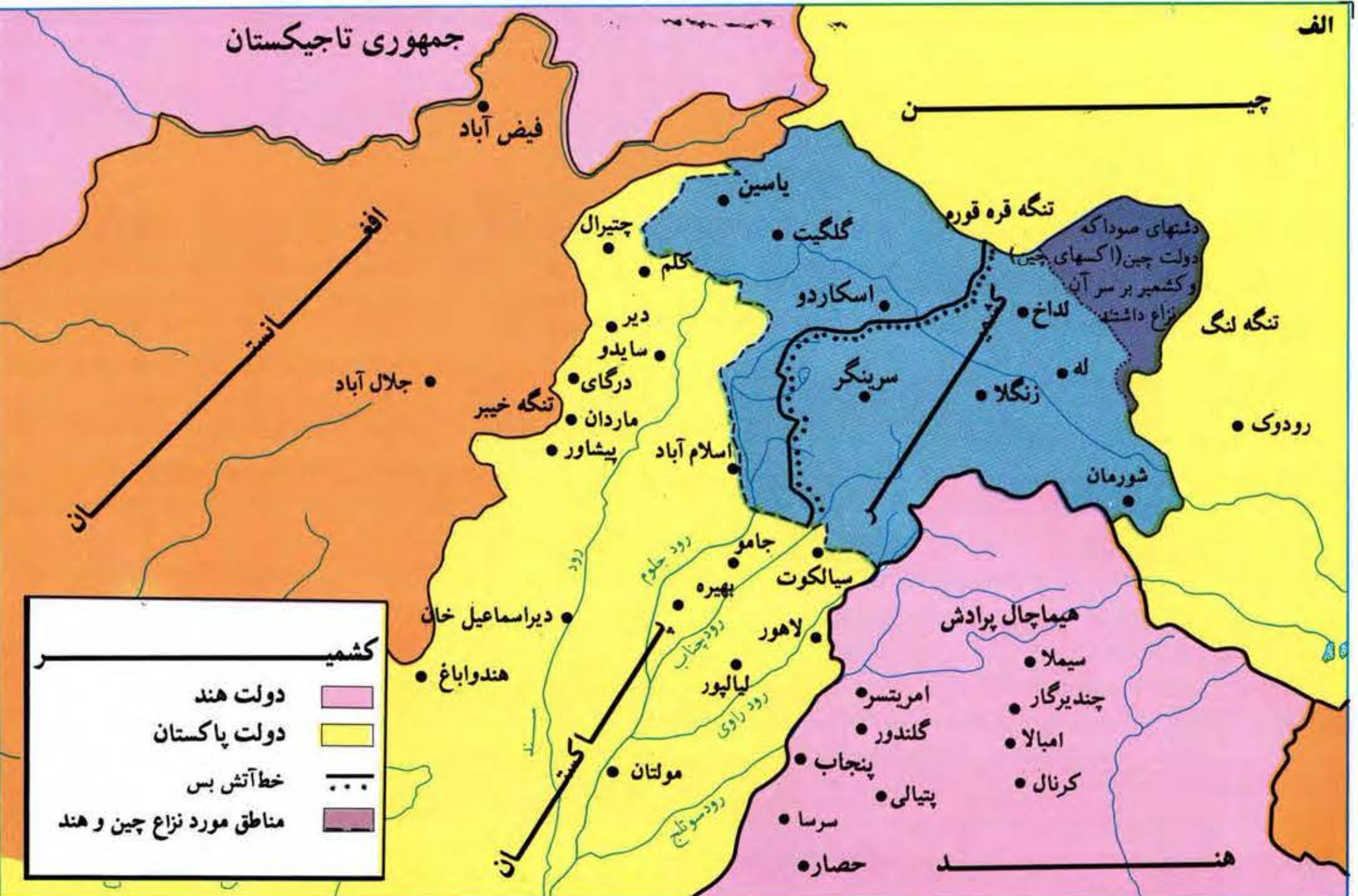
مقیاس: (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)

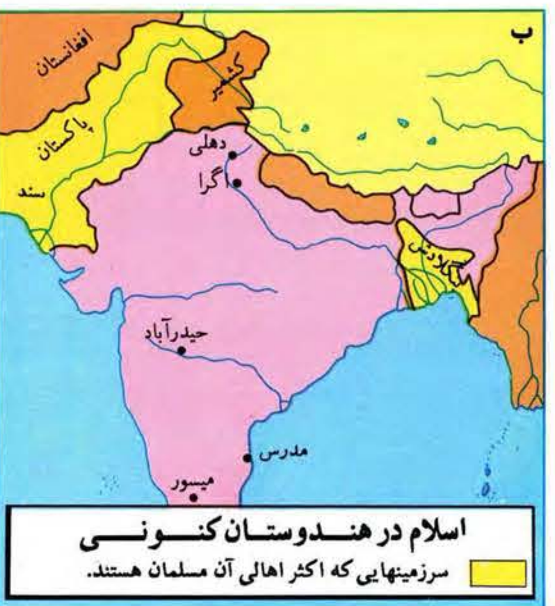
ج

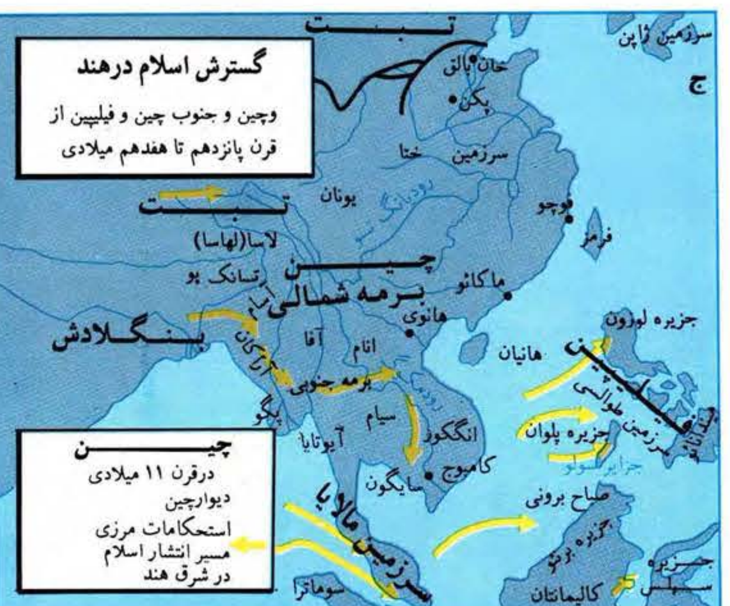
چین
تبت
لهاسا
بوتان
نپال
کت ماندو
آسام
برمه شمالی
برمه جنوبی
خلیج بنگال
دریای عرب
مدار رأس السرطان
جزایر لاکودیا
جزایر مالدیو
کشمیر
سری نگر
تنگه خیبر
پیشاور
کابل
قندهار
کتا
بلوچستان
سند
پنجاب
لاهور
لودهیانا
مولتان
بهاولپور
سرزمین سیکها
سرزمین راجپوتانا
هندومذهب
روهیل خند
(سرزمین روهیلا)
پانی پت
دهلی
اجمیر
جایپور
جدپور
ادیپور
احمدآباد
کتیاوار
دیو
سورت
بمبئی
گوا
علیگره
آگره
کانپور
لکهنو
اوده
گوالیور
الله آباد
بنارس
بکسر
پتنه
بیهار
مرشدآباد
پلاسی
بنگال
کلکته
هوگلی
داکا
چیتاگنگ
سرزمین ماراتها
گندوانا
ناگپور
اوریسا
اورنگ آباد
حیدرآباد
بیجاپور
ماچلی پاتانام
میسور
بنگلور
سرنگ پاتام
ماهه
کالیکوت
کوچین
کولم
تروچیراپالی
مدرس
کانچی پورام
پندیچری
کاریکال
ناگاپاتینام
سرندیب
(سیلان)
کلمبو

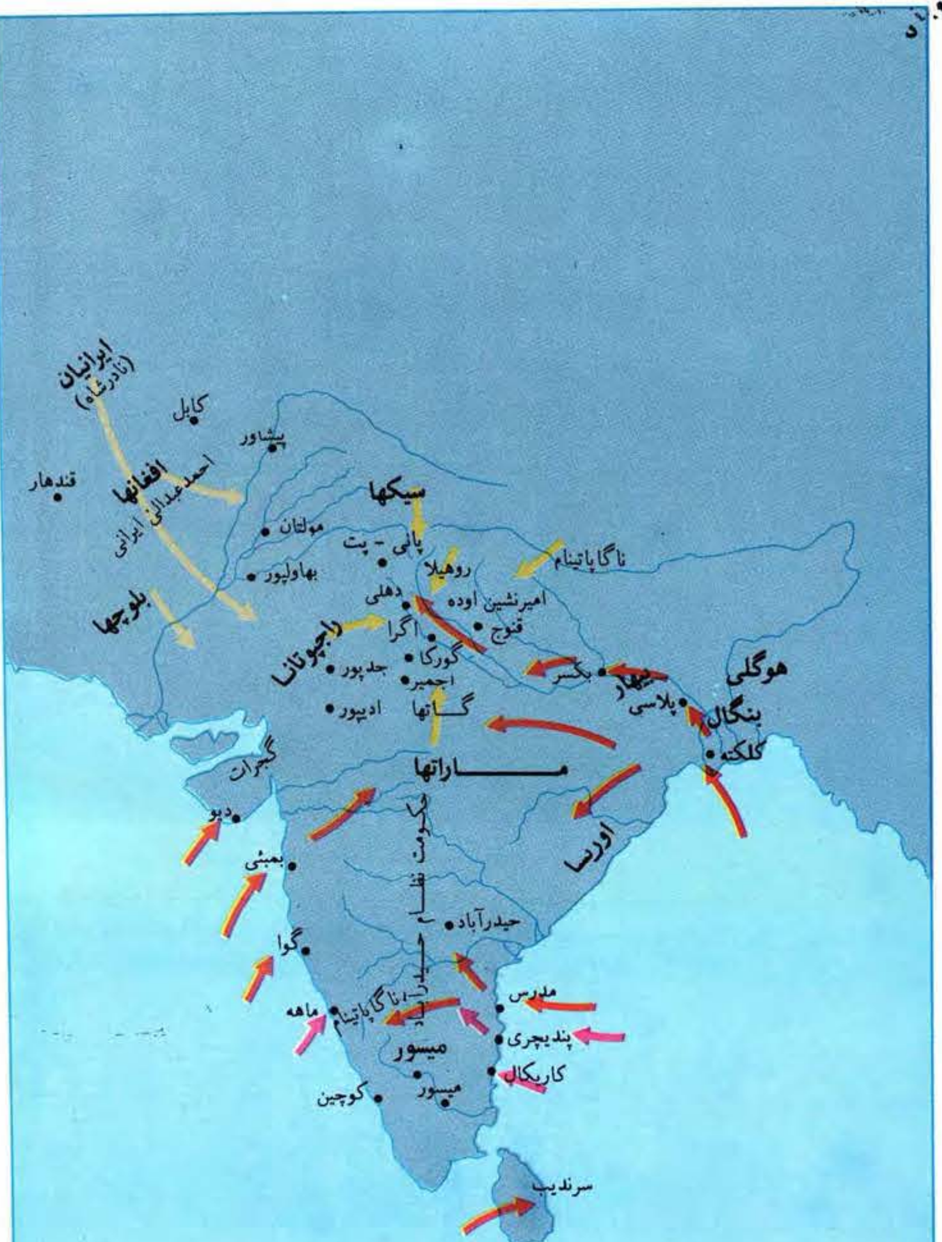



الف
جمهوری تاجیکستان
چین
افغانستان
پاکستان
هند
کشمیر
دولت هند
دولت پاکستان
خط آتش بس
مناطق مورد نزاع چین و هند
فیض آباد
یاسین
گلگیت
چیترال
کلم
اسکاردو
تنگهٔ قره قورم
دشتهای صوداکه دولت چین (اکسهای چین) وکشمیر بر سر آن نزاع داشتند
لداخ
تنگه لنگ
له
زنگلا
سرینگر
رودوک
شورمان
جلال آباد
دیر
سایدو
درگای
تنگه خیبر
ماردان
پیشاور
اسلام آباد
جامو
بهیره
سیالکوت
دیراسماعیل خان
هندواباغ
لاهور
لیالپور
مولتان
هیماچال پرادش
سیملا
چندیگار
امریتسر
گلندور
امبالا
پنجاب
پتیالی
کرنال
سرسا
حصار


ب
افغانستان
کشمیر
پاکستان
سند
دهلی
آگرا
حیدرآباد
مدرس
میسور
اسلام در هندوستان کنونی
سرزمینهایی که اکثر اهالی آن مسلمان هستند.


ج
گسترش اسلام در هند
وچین و جنوب چین و فیلیپین از قرن پانزدهم تا هفدهم میلادی
تبت
خان بالق
پکن
سرزمین ژاپن
سرزمین ختا
یونان
فوچو
فرمز
لاسا (لهاسا)
تسانگ پو
ماکائو
چین
برمهٔ شمالی
بنگلادش
هانوی
آفا
انام
برمهٔ جنوبی
جزیره لوزون
هانیان
سیام
آیوتایا
انگکور
پگو
کامبوج
سایگون
جزیره پلاوان
صباح برونی
سرزمین مالایا
سوماترا
کالیمانتان
چین
درقرن ۱۱ میلادی
دیوارچین
استحکامات مرزی
مسیر انتشار اسلام در شرق هند


د
ایرانیان (نادرشاه)
کابل
قندهار
پیشاور
افغانها
احمدشاه ابدالی ایرانی
بلوچها
مولتان
بهاولپور
سیکها
پانی - پت
دهلی
روهیلا
امیرنشین اوده
ناگاپاتینام
قنوج
آگرا
راجپوتانا
جدپور
گورکا
اجمیر
ادیپور
گیتا
بکسر
بهار
پلاسی
هوگلی
بنگال
کلکته
گجرات
مارات‌ها
اوریسا
دیو
بمبئی
حیدرآباد
گوا
ماهه
مدرس
پندیچری
کاریکال
میسور
کوچین
سرندیب
نیروهایی که حکومت مسلمانان را در هند برانداختند
اقوام آسیایی - هندی و غیر هندی که در از بین بردن سیطره مسلمانان در هند شرکت داشته اند
مداخله اروپائیان - بخصوص انگلستان
درگیریهای سخت نظامی
نیروهای مخالف سلطنت دهلی در خارج هند
نیروهای مخالف سلطنت دهلی در داخل هند

# هند اسلامی

تاریخ مسلمانان در هند از زمان غزنویان و سپس غوریان آغاز می‌گردد. ماکارهای این دو دولت در هند را ضمن بحث از غزنویان و غوریان در فصل مربوط به ایران بازگو کرده‌ایم و اکنون تاریخ مسلمانان هند رابابحث از مملوکان غوری و سپس خلجی آغاز می‌کنیم، زیرا آنها نخستین سلسله‌هایی هستند که در هند استقرارنهایی یافتند و در آن دولتهایی اسلامی و هندی تشکیل دادند.

## نقشه ۱۲۱

## هند اسلامی در عصر خلجیان وآل تُغلُق تا لشگرکشی تیمور لنگ به هند

قطب‌الدین ایبک به متصرفات خود در هند بسنده کرد و به فکر انضمام متصرفات موالی غوری خود در غزنه، ایران و خوارزم نیفتاد. وی در سال ۶۰۷ هـ. ق/ ۱۲۱۰م درگذشت و مملوکش شمس‌الدین ایلتتمش (Iltutmish) در دهلی جانشین او گردید و خاندان خلجی که از وابستگان محمد غوری در سرزمینهای بیهار و بنگال بودند، قدرت راکاملاً دردست گرفتند.

در سال ۶۱۸ هـ. ق/ ۱۲۲۱م دولت اسلامی هند با خطری عظیم روبرو شد، چه لشگریان چنگیزخان مغول در این سال پس از یورش به سرزمینهای ماوراءالنهر و خاور ایران و حکومت خوارزم به مرزهای هند رسیدند. جلال الدین منکبرتی (مینکوبرنی)، سلطان خوارزم، گریخت و به سلطان ایلتتمش دردهلی پناهنده شد لیکن برای بازپس گرفتن قلمرو پدرش از هند بازگشت. از خوش اقبالی هند چنگیزخان روبه آن سوی نیاورد بلکه همچنان به سوی باختر پیش راند و بدین‌سان دولت مملوکان هند از گزند مغولان در امان ماند.

در زمان علاءالدین مسعود شاه، نواده ایلتتمش، مغولان به فرماندهی منگوخان و تغلق از استان سند وارد هند شدند (۶۴۳ هـ. ق/ ۱۲۴۵م)، اما بَلْبَن فرماندهٔ هندی آنان را شکست داد و از قلمرو دهلی راند. در سال ۶۶۴ هـ. ق/ ۱۲۶۶م فرمانده غیاث الدین بلبن بر تاج و تخت مملوکان هند دست یافت و جایگزین خاندان ایلتتمش گردید. در سال (۶۵۵ هـ. ق/ ۱۲۵۷م)مغولان برای سومین بار به فرماندهی نویین سالین (Nuyin Salin) کوشیدندبر هند هجوم آورند، اما غیاث‌الدین بلبن آنان را از سرزمین خود راند. غیاث‌الدین در طول حکومت خود از مغولان بیمناک بود، از این روی پس از آنکه پایه‌های حکومتش استوار گردید برای اطمینان از امنیت دولتش هندوان را از مناصب عالی حکومت برکنار کرد و جزبه مسلمانان اعتماد نکرد. پس از وی امیر معزالدین کیقبادبن بغراخان که او نیز از مملوکان غوری بود به سلطنت رسید. در سال ۶۸۹ هـ. ق/ ۱۲۹۰م جلال‌الدین فیروز شاه خلجی توانست قاتل کیقباد را از میان بردارد و خود را سلطان هندوستان بخواند. بدین ترتیب عصر مملوکان غوری به پایان رسید. حکومت خلجیان از ۳ جمادی‌الثانی ۶۸۹ هـ. ق/ ژوئن ۱۲۹۰م آغاز گردید. اینان که اصلشان افغانی بود خاندانی جنگجو بودندکه از زمان سلطان سبکتگین غزنوی و فرزند جنگجویش محمود، سربرآوردند. برخی گویند که آنان خاندانی ترک‌نژاد بوده‌اند، دیگران ایشان را به قلیچ‌خان، یکی از دامادهای چنگیزخان، منتسب می‌دانند که پس از شکست خوارزم شاه در سرزمین غور سکونت گزید و دلیل آن را نیز بیزاری خلجیان از ترکان می‌دانند، چه خلجیان خود را افغان می‌شمارند. کار ایشان در زمان حکومت غوریان و مملوکشان قطب‌الدین ایبک و سپس شمس‌الدین ایلتتمش بالاگرفت، آنان حکومت استان بنگال را دردست گرفتند و عهده‌دارمناصب مهم دولتی شدند.

چون کیقباد، آخرین سلطان سلسلهٔ مملوکان غوری، کشته شد، جلال‌الدین فیروز شاه دوم، نخستین تن از خلجیان افغان، به سلطنت دهلی رسید (۶۸۹ هـ. ق/ ۱۲۹۰م). وی که هفتاد سال از عمرش می‌گذشت روش تازه‌ای در پیش گرفت که کارهای مملوکان غوری و قتل نفرت انگیز کیقباد، امیر زمین‌گیر را به دست ایشان، ازیاد مردم برد. جلال‌الدین

مغولان راکه به هند بازگشته بودند عقب راند و هزاران تن از آنان راکشت و هزاران تن را به‌اسارت گرفت و در اطراف دهلی سکونت داد. اینان که به نومسلمان معروف شدند، بعدها تأثیری ناگوار در کشور داشتند. جلال‌الدین در سال ۶۹۴ هـ. ق/ ۱۲۹۴م به دکن لشگر کشید و توانست بر امارت گسترده و هندونشین دئوگیر (Deogir) چیره گردد، حاکمان‌آن، رامچندره (Ramachandra) و شنکردئو (Shankar Deo) را شکست دهد و با غنائم باز گردد. بدین‌سان وی نخستین سلطان مسلمانی شد که به سرزمین دکن واردگردید. علاءالدین محمد به پیشواز عموی خود جلال‌الدین رفت تا پیروزی بزرگ او را شادباش گوید، اما به وی نیرنگ زد و او را به فجیع‌ترین صورت کشت (۴ رمضان ۶۹۴هـ. ق) و خود را سلطان خواند. ملکه جیهان، همسر جلال‌الدین، از در مخالفت درآمد و یاران خود را گردآورد و مال فراوان به آنان بخشید و فرزند خود رکن‌الدین ابراهیم را صاحب تاج و تخت دهلی خواند، اما علاءالدین به دهلی هجوم آورد و رکن‌الدین را وادار به گریز به ملتان (مولتان) کردو خود در دهلی بر تخت سلطنت هند نشست (۶۹۵هـ. ق/ ۱۲۹۵م). مردم نیز به فرمان او گردن نهادند و به نام او خطبه خواندند و سکه زدند.

مغولان بار دیگر به هند هجوم آوردند، اما علاءالدین به یاری سرداران بزرگی چون تغلق جنگجو و ظفرخان و الغ‌خان آنان را عقب راند و زنجیرهٔ به هم پیوسته‌ای از دژها را در مرزهای باختری خود پدید آورد و آنها را با سپاه و سلاح و آذوقه تجهیز کرد. چون امیر داود مغول از سرزمین ماوراءالنهر رهسپار هند شد، الغ‌خان فرماندهٔ دهلی به مقابلهٔ وی شتافت و او را شکست داد و لشکرش راکه بالغ بر ده هزار نفر بود تارو مار کرد. مغولان بار دیگر نیز به هند لشگر کشیدند، اما ظفرخان به مصاف آنان رفت و شکستشان داد و دو هزار تن از آنان را به اسارت گرفت. مغولان از حمله به هند نومید نشدند و دیگر بار سلطان ایشان قُتلغُ خواجه در رأس نیروهایی انبوه به آن سوروانه شد (۶۹۸ هـ. ق/ ۱۲۹۸م). اما علاءالدین و سردارانش ظفرخان و الغ‌خان راهش را سد کردند و شکستی سهمگین براو وارد آوردند. لیکن ظفرخان سردار بزرگ خلجی در نبردگاه به خاک افتاد. این شکست‌ها از شدت فعالیت مغولان نکاست و ایشان همچنان به حمله‌های پیاپی خود به هند ادامه دادند تاآنکه ملک تغلق، سردار جنگجوی علاءالدین، توانست خطر آنان را برای مدتی طولانی دور سازد. علاءالدین که فریفتهٔ این پیروزی‌ها شده بود، همچون اسکندر به فکر جهانگشایی افتاد، اما قاضی علاءالدین عموی وی، او را بر سر عقل آورد و اندرزش داد که همهٔ کوشش خود را متوجه هندوستان و فتح کامل آن سازد. علاءالدین نصیحت او را شنید و شروع به گسیل نیروهایش برای یکسره کردن فتح هند کرد. سپس در سال ۶۹۹هـ. ق/ ۱۲۹۹م سرداران خود الغ‌خان و نصرت خان را برای گشودن دژ رنتهنب هو (Ranthanbhor)، بزرگترین دژ استان راجپوتانا گسیل داشت، جنگهای سختی در گرفت که در پایان آنها علاءالدین توانست نیروی امیران راجپوتانا را نابود سازد و بر دژ رنتهنب هو واقع در باختر صحرای راجپوتانا دست یابد وآن را ویران سازد. بدین ترتیب سرزمین راجپوتانا سراسربه قلمرو حکومت علاءالدین خلجی پیوست (۷۰۰ هـ.ق/ ۱۳۰۱م). وی سپس دست به کار تصرف موار، (Mewar) نیرومندترین امیرنشین راجپوتانا شد که دژ آن برقله کوهی دردل سنگ کنده شده بود. تصرف دژ پس از سختی‌های شدید به انجام رسید. سپس بر مالوه (Malwa) و اوجین (Ujjain) و دهرانجری (Dharagir) و چندری (Chanderi) چیره گشت. در سال ۷۰۶ هـ. ق/ ۱۳۰۶م علاءالدین برسراسر هندوستان، از بنگال تا پنجاب و از کوه‌های هیمالایا تا بلندی‌های ویندهیا استیلا یافته بود. آنگاه دست به کار فتح دکن گردید و کافور فرماندهٔ حبشی خود را با سپاهی عظیم گسیل داشت و او استانهای مالوه و گجرات را درنوردید. در پی آن سپاهی دیگر به فرماندهی ادنوغ‌خان روانه ساخت و دو سپاه بر دئوگیر استیلا یافتند.

یورش‌های کافور در دل دیگر امیران دکن هراس افکند، چنانکه تلنگانا (Telingana) پایتخت استان ورنگل (Warangal) از در تسلیم درآمد و امیر آن پراتاپ (Pratap) با پرداخت گنجینه‌هایی عظیم که برهزار شتر تا صدها فیل و هزاران اسب به دهلی برده شد، آزادی مردم خود را باز خرید. کافور ازاین پیروزی دلگرم شد و در جمادی‌الثانی ۷۱۰ هـ. ق/ ۱۳۱۰م به استان میر در جنوب خاوری دکن لشگر کشید و برگنجینه‌ها و گوهرهایی که مانند آنها دیده نشده بود، دست یافت و تا سراسر جنوب هند را فتح نکرد بازنگشت. در سال ۷۱۲هـ. ق/ ۱۳۱۲م حکومت خلجیان، سراسر شبه‌جزیره هند را در قلمرو خود داشت. علاءالدین برای مطیع ساختن شهرها به زور متوسل می‌شد و برزمینهای کشاورزی دست می‌انداخت و برهندوان مالیاتهای سنگین می‌بست و هراندوخته‌ای را دارایی خود می‌انگاشت، حال آنکه بزرگان دین او را از این کار منع می‌کردند وآن را خلاف شرع مبین می‌خواندند. اما به هر روی وی توانست در سراسر هند صلح و آرامش برقرار سازد و مردم را به رعایت شرع اسلامی ملزم گرداند. وی به امر مساجد و علما توجه نشان داد و در عصر او، نظام‌الدین اولیا و امیر خسرو دهلوی در شعر و رکن‌الدین در فقه ظهور کردند.

اما سیاست علاءالدین، امیران پیشین، بازرگانان و هندوانی راکه در پی بهره‌کشی از تودهٔ مردم بودند به خشم آورد. چون وی سالخورده شد اعتماد او بر مملوکش کافور و گروهی بداندیش که کافور برای تسلط بر مردم ازآنان یاری می‌جست فزونی یافت. چون علاءالدین درگذشت، کافور زمام امور را در دست گرفت و خود را وصی یکی از فرزندان علاءالدین به نام شهاب‌الدین عمرخان خواند و کوشید همه کسانی که نفوذ و قدرتی داشتند، به ویژه امیران پیشین را از حکومت دور سازد و حتی ملکه جیهان همسر علاءالدین را تبعید کرد واملاکش را از او گرفت و سپس به زندانش افکند. اما عاقبت یکی از امیران علاءالدین به نام ملک شیر با همدستی گروهی از امیران توانست کافور را بکشد. سپس آنان مبارک خان امیر خلجی را بر تخت نشاندند.

قطب‌الدین مبارک‌خان در سال ۷۱۶ هـ. ق/ ۱۳۱۶م به‌حکومت رسید و کوشید ستم‌های کافور را جبران کند، پس زمین‌ها و املاک غصب

شده را به صاحبانشان باز گرداند و مالیات‌های بازرگانی را کاهش داد، سپس به فرونشاندن شورش‌هایی که درولایات در می‌گرفت پرداخت و شورشهای گجرات و برخی مناطق دکن و دئوگیر را فرو نشاند، آنگاه بر ورنگل چیره شد و چنان کشتاری از اهالی آن کرد که امیر آن را ناگزیر به تسلیم ساخت، سپس بدرفتاری پیشه کرد تاآنکه در سال ۷۲۰ هـ. ق/ ۱۳۲۱م به دست سردار خود خسرو کشته شد و با مرگ او دولت خلجیان به‌پایان رسید.

خسرو که خود هندو بود خواست حاکمیت هندوان را به ایشان بازگرداند و بنای بی‌حرمتی به مقدسات اسلام را گذاشت. دیگر امیران خلجی نیز که چنین دیدند، از ملک تغلق جنگجو، سردار زیرک و فرمانروای منطقه دهلی یاری خواستند و او توانست خسرو را ازمیان برداشته و اسلام را بار دیگر به مقام عالی خود در هند برساند (از ۷۲۱ هـ. ق/ ۱۳۲۱م). بدین‌سان در تاریخ هند عصری نوین آغاز گردیدکه همانا عصر آل تغلق است.

## عصر فرمانروایی آل تغلق

ملک تغلق جنگجو در شعبان ۷۲۰ هـ. ق/ ۱۳۲۱م بر تخت سلطنت دهلی نشست و نام غیاث‌الدین و لقب سلطان برخود نهاد. پدر او ترکی از اعقاب جغتای و مادرش از هندیان زُط (جاط) تبار و خود اهل پنجاب بود. وی کار خود را با بازگرداندن اقتدار اسلام و توجه به دانشمندان و فقیهان و بازسازی مساجد آغاز کرد و آنچه را از بزرگان و امیران غصب شده بود به ایشان بازپس داد و حرمت و اعتبار امیران خلجی را بار دیگر زنده کرد. سپس شروع به بازپس گرفتن متصرفات حکومت دهلی کرد و درآغاز به مطیع ساختن دیگر بار دکن پرداخت و پسر خود الغ‌خان را با لشگری گسیل داشت که تلنگانا را از دست پراتاپ دئو دوم راجهٔ ورنگل به درآورد، سپس خود روی به جانب خاور آورد، ناصرالدین، نوادهٔ بغراخان بن‌بلبن به اطاعت او درآمد و بدین‌سان بنگال نیز مطیع او گردید.

وی سپاهی نیرومند بنیاد نهاد و دستگاه اداری را سازمان داد و آن را از فسادی که از زمان مبارک شاه خلجی و سردارش خسرو درآن راه یافته بود پاک ساخت و سازمان نوینی نیز برای چاپار پدید آورد به گونه‌ای که در زمان او، پیکها توانستند خبر رسیدن ابن‌بطوطه جهانگرد را بـه‌دهانهٔ رود سند ظرف پنج روز و با طی مسافتی قریب به ۱۶۰۰ کیلومتر به پایتخت برسانند. ابن‌بطوطه نیز به ستایش سلطان پرداخت. غیاث‌الدین به کشاورزی و بهبود وضع دهقانان نیز توجه داشت. وی در سال ۷۲۵ هـ. ق/ ۱۳۲۵ با فروریختن یکی از قصرهابرسرش در گذشت و پسرش فخرالدین بانام محمد تغلق به جای او نشست.

وی به بخشش و جوانمردی بسیار معروف بود و به علوم و فنون سخت دلبستگی داشت. در زمان او ابن‌بطوطه مدت ۸ سال عهده‌دار قضاوت در دهلی گردید و از جانب سلطان محمد تغلق به چین سفر کرد، و سرانجام در سال ۷۴۳ هـ. ق/ ۱۳۴۲م هند را ترک گفت. در سال ۷۲۷ هـ. ق/ ۱۳۲۷م امیر مغول ترماشیرین‌خان‌بن داودخان رهبر قبایل اولوس جغتایی به هند حمله کرد و مغولان درآن دیار، به ویژه در نواحی سند و گجرات، ویرانی بسیار به‌بار آوردند، اما محمد تغلق با پرداخت مبالغی‌گزاف از مال و گنجینه و گوهر آنان را بازگرداند و چون خواست این مبالغ را باز به دست آورد، بربازرگانان و کشاورزان سخت گرفت چنانکه کشاورزان زمین‌های خود را رها کردند و به‌جنگل‌ها پناه بردند. او که قلمرو حکومتش از هیمالایا تا جنوب دکن و از بنگال تا کابل گسترده بود، چون می‌دیدکه دئوگیر در مرکز آن سرزمین واقع است، تصمیم گرفت پایتخت خود را به‌آن شهر منتقل سازد. آنگاه نام دولت آباد برآن نهاد و کوشید ساکنان دهلی راکه در ۷۰۰ میلی واقع بود به آن شهر انتقال دهد. در نتیجه آنان را سخت به رنج افکند، سپس از رأی خود بازگشت و از آنجاکه دهلی دیگر ویران شده بود به‌پی‌ریزی پایتختی برای مردم درکنار آن، به‌نام دهلی‌نو پرداخت. کوشش او برای ترویج سکه‌های مسین هم که مردم بتوانند با آنها به‌ضمانت دولت داد و ستد کنند به نتیجه نرسید و این روش تأثیری سخت ناگوار براوضاع اقتصادی دولت گذاشت. محمد تغلق در بسیاری از طرحهای نظامی خود نیز بد اقبال بود، زیرا در کارهای خود از پیش اندیشه نمی‌کرد. لشگرکشی او به ولایات هیمالایا از این قبیل است، چه از آنجاکه وی به زمان حمله نیندیشیده بود گرفتار یخبندان شد و بیشتر لشگریانش نابود شدند. در نتیجهٔ این ناکامی‌های پیاپی امیران بنای شورش گذاشتند. نخستین ایشان امیر جلال‌الدین احسان شاه بودکه در امیرنشین خود شورش کرد و سکه به نام خود زد (۷۳۵ هـ. ق/ ۱۳۳۵م). محمد تغلق سپاهی به سوی او گسیل داشت، اما وبا در میان لشگریانش افتاد و آنان ناکام بازگشتند. امیر دیگری نیز به نام فخرالدین در استان بنگال علم استقلال برافراشت. شورش در استانهای دهلی و دکن نیز گسترش یافت و امیران هندوی آنان هم‌پیمان شدند تا همچون صف واحدی در برابر مسلمانان بایستند. محمد تغلق در سال ۷۵۲ هـ. ق/ ۱۳۵۱م یعنی در هنگامی که قلمرو او چند پاره شده و از ولایات بزرگ جز گجرات در اطاعت او نمانده بود در گذشت. به رغم این ناکامی مستمر محمد تغلق امیری مهربان و دیندار بود که ابن‌بطوطه و مورخ هم عصرش، ضیاءالدین بارانی از او ستایش کرده‌اند. پس از او پسر عمش فیروز تغلق که مادری هندو داشت جانشین وی شد. او امیری مسالمت جوی و سخت شیفتهٔ آمیزش با ارباب دین و فقیهان و صوفیان بود. وی که از سلف خود خوش اقبال‌تر بود به اطاعت خلیفهٔ عباسی در آمد و به نام او خطبه خواند. فیروز شاه توانست پایه‌های حکومت دهلی را در هندوستان استوار سازد، با اینهمه نتوانست امیران هندوی دکن را مطیع خود سازد و به این سبب مرزهای حکومتش در وادی‌های ویندهیا متوقف شد. وی به سازمان‌دهی و اصلاح و عمران روی آورد و به‌این جهت نمونه‌ای از سلاطین اصلاح طلب هند شمرده می‌شود؛ همین شیوه بودکه بعدها اکبرشاه مغول دنبال می‌کرد. از کارهای نیک اولغو سنت ساتی، یعنی زنده سوزاندن بیوه همراه جنازهٔ شوهر، و نیز تأسیس دیوان خیرات برای شوهر دادن دختران تهیدست بود. بیمارستانهایی نیز تأسیس کرد که شمارشان حتی به صدباب رسید.

همچنین به رباطهای مجاهدان که در مرزهای سرزمینهای اسلامی قرار داشتند کمک‌مالی می‌کرد و دانشمندان و شاعران را به‌نزد خود فرا می‌خواند، از آن جمله است جلال‌الدین رومی که کتاب **فتوحات فیروزشاهی** را در فضائل وی نوشت. شمار تأسیسات او از مسجد و بیمارستان و رباط و قصر و حمام به صدباب رسید و سه شهر نیز به نامهای فیروزآباد، فتح‌آباد و جوانپور در باختر دهلی بناکرد. او پیش از مرگ نوادهٔ خود، غیاث‌الدین بن فتح‌خان را به‌حکومت گماشت و اندکی بعد در رمضان ۷۹۰ هـ. ق/ ۱۳۸۸م درگذشت. وی در هنگام مرگ بیش از نود سال داشت. غیاث‌الدین در انجام مسئولیتهای حکومتی، سلطانی توانا نبود و دورهٔ او دورهٔ شورش و ناآرامی بود. در زمان برادر و جانشین او ناصرالدین محمود نیز ناتوانی فزونی یافت تا آنجا که خواجه جهان وزیر در جوانپور عَلَم استقلال برافراشت و سلسله‌ای بنیاد گذاشت که به سلسلهٔ شاه شرق معروف شد؛ قلمرو حکومت او گاه تا بنگال هم می‌رسید. واپسین سلطان آل تغلق اقبال‌خان بود که در زمان وی تیمور لنگ به هند هجوم آورد و حکومت آل تغلق را برانداخت و خود بر تخت سلطنت دهلی نشست.

### لشگرکشی تیمورلنگ به هند

طی چند سده مغولان بارها کوشیدند به هند دست‌اندازی کنند، اما سلاطین مسلمان هند همواره توانستند سرزمین خود را از گزند این حمله‌ها برهانند. چون تیمورلنگ به رهبری مغولان رسید، دست یافتن به این هدف امکان‌پذیر شد. سبب این امر نیز از یک سو کارایی نظامی، هوشمندی، جاه‌طلبی و پشتکار تیمور، و از سوی دیگر ناتوانی سلاطین آل تغلق و پراکندگی دولتشان بود. تیمور خود از این کار ابا داشت و حمله به چین را به آن ترجیح می‌داد، اما پسرش شاهرخ به ترغیب او پرداخت و لشگرکشی به هند را در نظر او آسان جلوه‌داد. نوادهٔ امیر محمد جهانگیر نیز که از جانب تیمور به ولایت کابل و غزنه گماشته شده بود او را به این کار تشویق کرد و در نامه‌ای او را از چند پارگی حکومت هند پس از مرگ فیروزشاه آگاه ساخت. درآن هنگام حکومت آل تغلق به دو امیرنشین تقسیم شده بود: یکی در دهلی که سلطان آن محمود بود و دیگری در مولتان که سارَنگ‌خان برآن فرمان می‌راند. باید توجه داشت که تیمور و خاندان او ترک بودند نه مغول، اما بخش اعظم سپاهیان ایشان از مغولان بودند و به مسلمانی تظاهر می‌کردند.

در سال ۷۹۹ هـ. ق/ ۱۳۹۷م نیروهای تیمور به فرماندهی محمد جهانگیر از کوههای غزنه به سوی سرزمین سند سرازیر شدند و مولتان را به تصرف خود درآوردند. در سال ۸۰۱هـ ق/ ۱۳۹۸م تیمور خود به میدان آمد و با عبور از چناب، شاخه بزرگ رود سند، بر دژ تلمبه (Talamba) چیره شد. سپس به دیپالپور رسید و دژ بهتنایر (Bhatnair) را پس از دفاع قهرمانانهٔ صاحبانش، تصرف کرد، آنگاه بر سرسوتی (Saraswati) چیره گشت و اهالی هندوی آن را جز آنان که از بیم‌جان اسلام آوردند از دم تیغ گذراند و به شهر فتح‌آباد درآمد، سپس در کیهتل (Kaithal) به سپاه دوم خود که مولتان را فتح کرده بود پیوست و به گردآوری ساز و برگ برای حمله به دهلی پرداخت، آنگاه تانزدیکی دهلی پیش رفت و به پانی‌پت (Panipat) رسید و با عبور از جمنا (Jumna) به‌سوی دوآب (Doab) راند و به قلعهٔ لونی (Loni) درآمد و همهٔ ساکنان آن را کشت. در اول جمادی‌الثانی ۸۰۱هـ. ق تیمور یورش به‌دهلی را آغاز کرد. محمود تغلق و مردانش با ازجان گذشتگی به دفاع برخاستند، اما شجاعت ایشان از پس کثرت نفرات برنیامد و تیمور در ۸ جمادی‌الثانی ۸۰۱هـ. ق وارد دهلی شد و شهر و حومه آن را تاراجی عظیم کرد و در آن کشتاری سهمگین به راه انداخت، چنانکه تنها در شهر شمار کشته‌ها به صدهزار تن رسید. تیمور پس از آنکه خضرخان را از جانب خود بر ولایت مولتان و لاهور و دیپالپور گماشت بار دیگر از راه کابل به سوی پایتخت راند و آن را به کلی تاراج کرد.

در این میان اقبال‌خان تغلق فرصت را غنیمت شمرد و در سال ۸۰۳ هـ. ق/ ۱۴۰۰م دهلی را بازپس گرفت و قلمرو نفوذ خود را تا لکهناوتی (Lalhnauti) در منطقه دوآب و سپس تا قنوج (Qinnauj) و بعدها گوالیور (Gwalior) و اتاوه (Etawah) گسترد و برآن شد که مولتان را نیز باز پس گیرد، اما خضرخان، نمایندهٔ تیمور، او را با ناکامی عقب راند (۸۰۸ هـ. ق/ ۱۴۵۰م). خود اقبال‌خان نیز در نبردگاه به خاک افتاد. در این هنگام حاکم دهلی سلطان محمود تغلق را فرا خواند و او را بر تخت نشاند. محمود تغلق در سال ۸۱۴هـ. ق/ ۱۴۱۲م درگذشت و دولت خان لودهی جانشین او شد، خضرخان به دهلی تاخت و با شصت هزار سوار در ذیحجهٔ سال ۸۱۶هـ. ق/ ۱۴۱۴م وارد دهلی شد و بدینگونه حکومت آل تغلق به پایان رسید.

از اواخر عصر محمد تغلق و جانشین او فیروزشاه ناتوانی رفته‌رفته در پیکر حکومت اسلامی هند راه یافته بود، اما لشگرکشی تیمور بود که تا روپود این حکومت را از هم گسیخت، به گونه‌ای که امیرنشین‌های بزرگی چون مالوه، گجرات، جوانپور، بنگال و دکن عَلَم استقلال برافراشتند و عصر ملوک‌الطوایفی آغاز گردید و تا سدهٔ دهم هجری ادامه یافت. درآن هنگام نوادگان تیمور دولت بزرگ مغولان هند را تأسیس کردند و همین دولت بود که قدرت اسلام را در هند به اوج خود رساند.

## نقشه ۱۲۲

## هند اسلامی در عصر ملوک الطوایف و حکومت دهلی در عصر سادات (۸۱۷-۸۵۳ هـ. ق/ ۱۴۱۴-۱۴۴۹م)

چون دستگاه حکومت آل تغلق فروریخت نمایندهٔ تیمور

خضرخان، تاج و تخت دهلی را از آن خود ساخت (۸۱۷هـ.ق/ ۱۴۱۴م) و خاندان او از آنجاکه خود را به حضرت رسول (ص) منسوب می‌کردند، به خاندان سادات معروف شدند. خضرخان از هند بیگانه نبود، چه نزد ناصرالملک مروان دولت، امیر مولتان، پرورش یافته و سپس فیروز تغلق او را به امارات آن شهر گماشته بود، و آنگاه که وی به تیمور پیوست تیمور اورا به امارت دهلی گماشت، اما حکومت خضرخان با از دست رفتن متصرفاتش رو به ضعف نهاده بود. وی پیوند خود را با تیمور و فرزندانش حفظ کرد و توانست حکومت دوآب، گوالیور، چندوار، (Chandwar) اتاوه، بداثون، (Badaun) جلیسر، (Jalesar) کهرر (Kahrar) تنبل و نیز مولتان و سند را بازپس گیرد، و پس از آنکه قدرت گذشتهٔ حکومت دهلی را بار دیگر زنده کرد، در سال ۸۲۶هـ.ق/ ۱۴۲۳م درگذشت. وی، امیری مهربان و دادگستر بود و امیرنشینهای یاد شده از راه اقطاع در تابعیت وی بودند، یعنی تنها بیعتی ظاهری آنها را به دهلی پیوند می‌داد. این خط مشی را فرزند او معزالدین ابوالفتح مبارک شاه نیز دنبال کرد و در دفاع از وحدت دولت در برابر دشمنان بی‌شمارش کوشش بسیار کرد، اما خود به دست افرادش کشته شد. اندکی بعد بهلول بن داودخان لودی امیر غزنه توانست بردهلی استیلا یابد و بر حکومت سادات نقطهٔ پایان نهد. پس از آنکه تیمور و فرماندهانش در سال ۸۰۱هـ.ق بر دهلی چیره شدند و حکومت آل تغلق را برانداختند، سرزمینهای آن چند پاره شده بیشتر نواحی آن استقلال یافتند تا آنکه برخی امیران آل تغلق دست به کوشش برای بازپس گرفتن پایتخت زدند. در پیشاپیش آنان نصرت‌خان بود که در سال ۸۰۳هـ.ق/ ۱۴۰۰م در منطقهٔ خود میان لکهناوتی و بیانه (Bayana) در دوآب به استقلال فرمان راند. امیران دیگری از خاندان تغلق و سایر خاندان‌ها نیز در مناطق خود عَلَم استقلال برافراشتند، یا کوشیدند قلمروهای خود را در اراضی از هم گسیخته حکومت توسعه دهند، اما سلطان محمود، واپسین شاه تغلق، پس از افتادن دهلی به دست تیمور لنگ به گجرات پناهنده شد و از آنجا به مالوده رفته و آنجا را تا قنوج تحت تسلط خود آورد. سپس میان او و اقبال‌خان جنگ درگرفت اما خضرخان با نیروهای خود به حرکت درآمد و همهٔ امیرانی را که برحکومت تیمور شوریده‌بودند، درنبردی بزرگ شکست داد (۸۰۸هـ.ق/ ۱۴۰۵م). در همین زمان، دولت‌خان لودهی که به‌اطاعت تیمور درآمده و حکومت دهلی را در دست گرفته بود، سلطان محمود تغلق را فرا خواند و او را بر تخت نشاند. خضرخان نیز رو به آن‌سو نهاد و دهلی را دو سال پیاپی در محاصره گرفت. محمود تغلق در سال ۸۱۴هـ.ق/ ۱۴۱۱م درگذشت و دولت خان لودهی جانشین او شد، اما نتوانست در برابر خضرخان ایستادگی کند و خضرخان پیش راند و در ذیحجهٔ ۸۱۶هـ.ق/ ۱۴۱۴م وارد دهلی شد، سپس خود را سلطان دهلی خواند و بدین‌گونه عصر حکومت خاندانی که سادات نامیده شد آغاز گردید. در همین زمان متصرفات حکومت دهلی که درحیطهٔ فرمانروایی آل تغلق قرار داشتند هریک در قلمرو خود مستقل شدند و بدین‌سان عصر ملوک‌الطوایف که سلاطین آل سادات دردهلی نیز خود از زمرهٔ آنان شمرده می‌شوند، آغاز گردید.

## بزرگترین این ممالک عبارتنداز:

### ملوه

دلاورخان در سال ۸۰۳هـ.ق/ ۱۴۰۱م درآن مستقل گردید و شهر دهار (Dhar) را پایتخت خود قرار داد. پس از وی پسرش، آلپ‌خان ملقب به هوشنگ شاه در سال ۸۰۷هـ.ق/ ۱۴۰۴م به حکومت رسید و پایتخت را به ماندو (Mandu) منتقل ساخت. امیر وی محمود خلجی نیز توانست مرزهای این حکومت را از شمال تا میور، از جنوب تا ساتپورا، (Satpura) از خاور تا بندلکهند (Bundelkhand) و از باختر تا گجرات بگستراند، اما این امیرنشین در سال ۹۳۷هـ.ق/ ۱۵۳۰م به دست امیر گجرات افتاد و سپس همایون دومین سلطان مغول در سال ۹۴۲هـ.ق/ ۱۵۳۵م برآن استیلا یافت.

### بنگال

پس از لشگرکشی مغولان این استان ثروتمند استقلال خود را باز یافت و نخستین کسی که در آن به استقلال فرمان راند حسین شاه بود که می‌خواست میان عقاید هندویی و اسلامی سازگاری پدید آورد و این کاری بود که پس از وی اکبر شاه نیزبارها بدان دست زد. برجسته‌ترین امیر بنگال نصرت شاه (۹۲۱ - ۹۳۹هـ.ق/۱۵۱۵ - ۱۵۳۲م) پسر حسین‌شاه بود که ظهیرالدین‌بابر، بنیانگذار دولت مغول، او را یکی از پنج امیر بزرگ هندوستان خوانده است. بنگال همچنان در دست این خاندان حسینی بود تا آنکه اکبر شاه آن را از دستشان گرفت.

### امیرنشین جوانپور (Jaunpur)

استانی است وسیع واقع در جنوب خاوری دهلی که از اراضی آن جمنا و گوگره (Gogra)، بزرگترین شاخه‌های رود گنگ، جریان می‌یابند. و پایتخت آن، جوانپور، برکرانهٔ رود جمنا نزدیک شهر ظفرآباد قراردارد. در این امیرنشین، خواجه جهان شاه‌شرقی و خاندانش علم استقلال برافراشتند و توانستند استان قنوج را ضمیمه امیرنشین خود سازند.

### امیرنشین گجرات

دومین امیرنشین اسلامی هند پس از حکومت دهلی، گجرات بود که در ثروت باآن برابری می‌کرد، چراکه شبه جزیرهٔ کاتهیاوار (Kathiawar) و مناطق مهم آن از جمله سومنات، سورات و کمبی (Cambay) راکه همه صنعت و ثروت فراوان داشتند، ضمیمه خود ساخته بود. حاکم آن مظفرخان بود که در سال ۸۰۴هـ.ق/ ۱۴۰۱م در پی ورود تیمور به دهلی عَلَم استقلال برافراشت. پس از این امیر، نواده‌اش احمد شاه‌جانشین او شدو از گجرات دولتی بزرگ ساخت که تا سال ۹۸۰ هـ.ق/ ۱۵۷۲م که سلطان اکبر، سومین سلطان بزرگ مغول در هند، برآن استیلا یافت، پائید. این مرد همان کسی است که شهر احمدآباد راکه تا

امروز باقی است بنیاد گذاشت. پس از احمدشاه نوادهٔ او محمودبگرهه (Begarha) بزرگترین شاه گجرات، جانشین وی شد و مصمم گشت که مستعمره‌های پرتغالیان درگوا (Goa)، دیو (Diu) و چاول (Chaul) را آزاد سازد و برای این کار، مملوکان مصر و ترکان عثمانی نیز از درهمکاری درآمدند، اما برتری نیروهای دریایی پرتغال مانع از پیروزی آنان شد. آخرین شاه گجرات بهادرخان بود که توانست مالوه را به قلمرو خود منضم سازد و به جنوده یکی از شهرهای راجپوتانا لشگر کشد.

## امیرنشین خاندش

در جنوب مالوه میان بلندی‌های ویندهیا و دکن گسترده بود و از خاور به استان برار (Berar) و از باختر به گجرات محدود می‌شد. خاندان آل فاروقی در آن استقلال یافته بودند و دولت ایشان تا سال ۱۰۱۰ هـ. ق/ ۱۶۰۱م که سلطان اکبر برآن چیره شد، زیست.

## دکن

دو استان بمبئی و حیدرآباد را در برمی‌گرفت و علاءالدین کنکوی ظفرخان در پی لشگرکشی مغولان درآن علم استقلال برافراشت. حکومت وی با توجه به نام نیای وی که به ادعای او بهمن پسر اسفندیار از پادشاهان باستانی ایران بود سلطنت بهمنی خوانده شد.

این امیرو مردانش توانستند برراجه تلنگانا (Telingana) غلبه یابند و استانهای گلکنده (Golconda) و ورنگل (Waramgal) و بخشهایی از اوریسا (Orissa) (جاجنگر (Jajnagar) سابق) را به قلمرو خود منضم سازند. دکن از برکت وزیر خود محمودگاوان، که نخستین کسی بود که راجهٔ حکومت ویجینگر (Vijaganagar) هند را شکست داد، به اوج قدرت خود رسید و به‌همت همین وزیر که خود زاهدی کامل هم بود، دانش و ادب نیز شکوفا گردید، اما دژخیم وی از او سعایت کرد و به‌فرمان سلطان محمد سوم او را کشتند. حکومت دکن همان است که سلطنت بهمنی حوانده می‌شود. در سال ۹۳۲ هـ. ق/ ۱۵۲۵م این امیرنشین از هم پاشید و به پنج امیرنشین برار، بیجاپور (Bijapur)، احمدنگر (Ahmadnagar)، گلکنده و بیدر (Bidar) تقسیم شد. بیجاپور همان امیرنشینی است که با پرتغالیان جنگید. آنان بر گوا چیره شدند، اما سلطان دکن، یوسف عادل توانست در سال ۹۱۷ هـ. ق/ ۱۵۱۱م آن را بازپس گیرد، لیکن پرتغالیان پس از مرگ وی برآن استیلا یافتند.

همهٔ این امیرنشین‌ها را سلطان اورنگ زیب به حکومت مغول منضم ساخت.

# نقشه ۱۲۳

## حکومت اسلامی دهلی در عصر سلاطین خاندان لودهی و پادشاهی بهمنی دکن

خاندان لودهی خاندانی افغان یعنی ترک‌نژاد بودند که نیای بزرگشان بیرم (Bairam) لودهی از فرماندهان فیروز تغلق بود و سپس به خدمت مروان دولت درآمد و از جانب او به حکومت مولتان گماشته شد و چون خضرخان، سردار تیمور، برسرکار آمد فرماندهی سپاه افغان خود را به ملک سلطان‌بن بیرم لودهی سپرد و او توانست اقبال‌خان حاکم دهلی را شکست دهد. خضرخان نیز او را به ولایت سرهند گماشت و به‌اولقب اسلام‌خان بخشید. همه اینها پس از وی به برادرزاده و دامادش بهلول لودهی رسید و او توانست وحدت دولت را حفظ کند، پس از راه غزنه به سوی جنوب پیش راند و چنانکه گفتیم پنجاب را به قلمرو خود منضم ساخته و بردهلی استیلا یافت و بی‌درنگ دست به‌کار بازگرداندن شکوه گذشتهٔ حکومت دهلی شد. وی پس از دست و پنجه نرم کردن با سختی‌های بسیار، جوانپور رابه قلمرو خود منضم ساخت و پسر خود باربک (Barbak) را به ولایت آن گماشت و بر کابل، دهلپور (Dholpur)، باری (Bari)، موار و بوان نیز استیلا یافت. بهلول پس از آنکه قدرت و اعتبارحکومت اسلامی را در هند بار دیگر زنده کرد، در سال ۸۹۳هـ. ق/ ۱۴۸۷م در اثر تب شدید در گذشت. وی نسبت به تهیدستان بخشنده بود و دانشمندان و زاهدان و اهل تقوی را سخت حرمت می‌نهاد.

پس از او پسرش امیر نظام‌خان معروف به اسکندر شاه به حکومت رسید و توانست وحدت دولت راکه پس از مرگ پدرش نزدیک به ازهم پاشیدن بود از نو زنده کند. این امر در سال ۸۹۷ هـ. ق/ ۱۴۹۲م انجام پذیرفت. درسال ۹۰۰ هـ. ق/ ۱۴۹۵م امیرنشین بیهار به دست سلطان دهلی افتاد و او شهر آگرا (Agra) رابنیاد نهاد تا بتواند از طریق آن بر متصرفات خود در افغانستان و هند مسلط گردد.

این کار نیزدرسال ۹۱۰هـ. ق/ ۱۵۰۴م انجام گرفت. اسکندر شاه در سال ۹۲۳هـ. ق/ ۱۵۱۷م درگذشت. وی که بزرگترین سلطان دولت لودهی بود به امرگسترش اسلام سخت اهتمام ورزید و به این سبب بسیاری از معابد هندوان را در هند ویران ساخت.

پس از وی پسرش ابراهیم برتخت نشست، اما شورش‌های پیاپی امیران افغان و سپس هند او را به‌کام خود کشید. کشمکش دیرپای میان او و برادران و شورشیان مخالف او، منجر به آن شد که برخی از شورشیان دست کمک به سوی ظهیرالدین محمد بابر سلطان کابل دراز کردند بدین امید که وی آنان را بر ضد سلطان ابراهیم یاری دهد، بابر نیز روی به آن سو نهاد و در نبرد بزرگ پانی‌پت برنیروهای افغان چیره شد ( ۹۳۲ هـ. ق/ ۱۵۲۶م) و بدینگونه عمر دولت افغانان به سر رسید و حکومت هند به دست ترکان جغتایی افتاد.

# نقشه ۱۲۴
## حکومت مغولان هند
## در عصر سلطان محمد بابر

مؤسس این سلسله ظهیرالدین محمد بابر (۱۵ شعبان ۹۳۲ هـ. ق/ ۹ جمادی الاولی ۹۳۷)، ترکی مغول بود، چه پدرش عمر شیخ میرزا، فرمانروای فرغانه، نوادهٔ تیمور ترک‌نژاد بود، اما مادرش دختر یونس، خان مغولستان و نوادهٔ جغتای، دومین پسر چنگیزخان مغول بود. بابر چون برسرکار آمد، از اینکه مغولش بخوانند، ناخشنود می‌شد و به تبار ترک خود می‌بالید. با اینهمه، دولت بزرگی که او درهند بنیاد گذاشت به نام دولت مغول شناخته شد. این نام را هندیان براین دولت نهاده‌اندکه از زمان لشگرکشی چنگیزخان به کشورشان، همهٔ کسانی راکه از شمال بدین سرزمین تاخته‌اند پیوسته مغول خوانده‌اند.

بابر در دامان پدر خود عمرشیخ میرزا، در فرغانه پرورش یافت. اما هنوز خردسال بود که، عمر شیخ میرزا درگذشت و سلطان احمد میرزا و سپس برادرش محمود میرزا پرورش او را برعهده گرفتند. در آن هنگام مرزهای پادشاهی فرغانه که پایتختش سمرقند بود گسترش یافته و تاکوههای هندوکش رسیده بود و چغانیان و سرزمین خُتل و بدخشان را دربرگرفته‌بود. چون بابر در جوانی شاه فرغانه شد، پایتخت نیایش تیمور را در اوایل سال ۹۰۳ هـ. ق/ ۱۴۹۷م از دست پسر عمش محمود میرزا به درآورد و به قلمرو فرغانه منضم ساخت.

بابر از رقیبان سیاسی خود رنج بسیار دید، تا آنجاکه مصلحت دید به ناحیهٔ ختای که همسایهٔ مرزهای شمال باختری چین بود و اکنون جزو مغولستان است، مهاجرت کند، اما دشمنانش دست از او برنداشتند، پس آواره و سرگردان شد تا آنجاکه به فکر پناهندگی به پسر عمش سلطان حسین بایقرا فرمانروای خراسان افتاد و در سال ۹۱۰ هـ ق/ ۱۵۰۴م در بیست و سه‌سالگی با همراهانی که شمارشان به ۳۰۰ تن هم نمی‌رسید رهسپار خراسان گردید.

درآن هنگام کابل و غزنه پس ازمرگ امیر بزرگ الغ‌بیک، فرزند سلطان ابوسعیدمیرزا، در نتیجهٔ نزاع دیرپای میان ازبک‌ها و اهالی خراسان بر سرآن، دچار آشفتگی و نابسامانی شده بود. بابر نیز این ستیز را فرصتی مغتنم شمرد و در سال ۹۱۰هـ. ق/ ۱۵۰۴م بی‌آنکه خونی ریخته شود بر این استان چیره گردید. آل ارغون، فرمانرویان قندهار نیز با او همکاری کردند. بابر در این استان پهناور که کوههایش آن رانفوذناپذیر ساخته و خاک و محصولات و بارانهایش آن راغنا بخشیده بود، آرامش یافت و به سروسامان دادن به امور دولت پرداخت. سپس برقندهار استیلا یافت. در این اثناء شاه اسماعیل صفوی بر خراسان دست یافت و مرزهای قلمروش به رود جیحون رسید. بابر با وی هم‌پیمان شد و با استفاده از فرصت به سوی سمرقند راند و در رجب سال ۹۱۷ هـ. ق/ ۱۵۱۱م به برکت هم‌پیمانی با شاه اسماعیل صفوی آن شهر را تصرف کرد و بر سراسر سرزمین ماوراءالنهر از جمله بخارا استیلا یافت. اما اهالی ماوراءالنهر جنگ را از سرگرفتند و بابر و نیز سپاهیان شاه اسماعیل صفوی را در رمضان ۹۲۰ هـ. ق/ ۱۵۱۴م شکست دادند. بابر دریافت که پیوندش با شاه اسماعیل صفوی که هواداری سرسختانه‌اش از تشیع زبانزد بود مایهٔ ناخشنودی اهالی ماوراءالنهر و افغانان، که خود سُنیانی متعصب بودند، از وی شده بود، سپس به کابل رفت و بهتر آن دیدکه از ماوراءالنهر روی به جانب هند آورد و این چه‌بسا از تیرگی بخت بود، زیرا با رفتن بابر از ماوراءالنهر، روسهابی‌هیچ دشواری درآن پیش‌راندند و نتیجهٔ این‌امر افتادن سراسراین سرزمین پهناور به دست روسها بود و بازهم از تیرگی بخت بود که شاه اسماعیل صفوی و سلاطین عثمان به جان هم‌افتادند و روسها را به حال خود رهاکردند تا هر چه می‌خواهند بکنند.

### لشگرکشی بابر به هند

بابر به حمله‌های کوتاهی علیه نواحی شمالی پنجاب دست‌زد و در محرم سال ۹۲۵ هـ. ق/ ۱۵۱۹م از راه پیشاورآهنگ بهیره کرد وچون از چناب و جهلم (Jhelum) گذشت رهبران قبایل نزد او آمدند و با وی بیعت کردند و بدینگونه شمال سند مطیع او شد. وی دریافت که مردان او توانایی آزاد ساختن هند را ندارند، پس به کابل بازگشت، اما درآغاز سال ۹۲۰ هـ. ق/ ۱۵۱۴م دوباره عازم هند شد و لاهور را پس از نبردی سخت اشغال کرد. سپس بر دیپالپور دست یافت و آنگاه رهسپار دهلی شد، اما چون شنید که ازبکها به بلخ نزدیک شده‌اند ازآن سوبازگشت.

روی گرداندن بابر از ماوراءالنهر عمدتاً بدین سبب بود که شاه اسماعیل صفوی نسبت به اهل سنت رفتاری سخت و بیرحمانه داشت وآنان راگروه گروه می‌کشت[1]. چنانکه پس از ورود به ماوراءالنهر در شهر قرشی (Qarshi) کشتاری هولناک به راه انداخت. قبایل ازبک نیز شوریدند و دست به دست هم دادند تا نگذارند ایرانیان و سپاهیانشان موسوم به قزلباش به شهرها درآیند. از آنجاکه بابر هم پیمان شاه اسماعیل بود به او نیز به دیدهٔ دشمن می‌نگریستند. بنابراین بر بابر آشکار شد که راهی برای چیرگی برآنان ندارد. ازبکها در ماوراءالنهر قدرت یافته و بر سراسر آن سیطره یافته بودند. با اینهمه، آنها به تنهایی در برابر پیشروی روسها ایستادند و روسها نیز با یورش‌های پیاپی خود سرانجام آنها را وادار به اطاعت کردند و طبیعتاًهم ازبکها به تنهایی نمی‌توانستند دیرزمانی در برابر سپاهیان تزاری پایداری کنند و این خود به از دست رفتن سرزمین ماوراءالنهر و جدایی آن از جهان اسلام و در آمدن آن به سلطهٔ روسها انجامید و در عصر تزارها با تعصب و سنگدلی فراوان با مردم رفتار می‌شد.

بابر با بقایای لودهیان که نمایندهٔ آنان علاءالدین علم‌خان، عموی سلطان لودهی بود هم پیمان شد و او را به ولایت دیپالپور گماشت و خود

---

۱) شاه اسماعیل می‌کوشید آنانرا به مذهب تشیع درآورد و اگر نمی‌پذیرفتند با آنها جنگ می‌کرد و آنانرا می‌کشت چنانکه در تبریز چنین کرد. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

به جنگ دولت‌خان، امیر پنجاب رفت. سپس در صفر ۹۳۲ هـ. ق/ ۱۵۲۵م با سپاهی عظیم که به خوبی آن را سازمان و آرایش داده و مسلح ساخته بود به راه افتاد و از رود جهلم و سپس از جمنا گذشت و در سرساوه (Sarsawa) توقف کرد و به بررسی عرصهٔ نبردی که در پیش بود پرداخت و سپاه خود را به شیوهٔ ارتش عثمانی آرایش داد. نبرد با ابراهیم لودهی و افرادش در جمادی الثانی ۹۳۲ هـ. ق/ ۱۵۲۶م در پانی‌پت رخ داد و درآن بابر با دوازده هزار سپاهی بر صد هزار تن از دشمنانش پیروز شد و در نیمهٔ رجب ۹۳۲ هـ. ق/ ۱۵۲۶م به نام او بر منبر دهلی خطبه خواندند و سپس وارد آگرا گردید و آنگاه چهارامیرنشین اسلامی هند، یعنی گجرات (که درآن هنگام خاندان مظفرشاه برآن فرمان می‌راند)، دکن (که امیران خاندان علاءالدین حسن کنکو (Kanku) بهمن‌شاه برآن فرمان می‌راندند، مالوه یا مندو (که در راس آن امیران خاندان خلجی قرار داشتند) و بنگال (که خاندان نصرت شاه برآن فرمان می‌راند) به اطاعت او درآمدند و در پی آن بابر که ملقب به پادشاه شده بود اموال و هدایای بی‌شمار به افراد خود و اهالی کابل بخشید و به خاندان ابراهیم لودهی نیکی کرد و برای مادر، همسران و فرزندانش مقرری تعیین نمود و در این حال به الماس کوه نور دست یافت که پس از او به پسرش همایون رسید و همچنان در دست سلاطین هند بود تا آنکه به تملک پادشاه بریتانیا درآمد.

بابر سپس پسرش همایون را با سپاهی به سوی خاور گسیل داشت که چون به بنگال رسید آمادهٔ نبردی سخت با امیران راجپوتانا گردید. آنان همه توان خود را بسیج کردند. بابر نیز بی‌درنگ به آن سو شتافت. نبرد ۱۳ جمادی‌الثانی ۹۳۳ هـ. ق/ ۱۶ مارس ۱۵۲۷م در کهنوه (Khanua) بربلندیهای راجپوتانا درگرفت و به پیروزی قاطع بابر بر سپاهیان راجپوتانا و رهبرشان راجه راناسنگا (Rana Sanga) انجامید. در این نبرد نیروی راجپوتانا به کلی از میان رفت و بدین‌سان قلمرو پادشاه بابر گسترش یافت و سراسر هندوستان تا مرزهای دکن را در برگرفت. بابر در ۹ جمادی‌الاولی ۹۳۷ هـ. ق/ دسامبر ۱۵۳۰م، پس از آنکه نام خود را در زمرهٔ بزرگترین فاتحان مسلمان ثبت کرد، درگذشت. وی سخت به اسلام ایمان داشت و کارهایش از شور دینی او سرچشمه می‌گرفت. بابر پس از محمود غزنوی و محمد غوری سومین فاتح بزرگ هند شمرده می‌شود.

### همایون

وی در ۹ جمادی‌الاولی ۹۳۷ هـ. ق/ ۱۵۳۰م جانشین پدر شد و چنان که در آن دیار رسم شده همهٔ پیروان و دشمنان پدرش از بقایای امیران افغان لودهی گرفته تا امیران خود خاندان بابر از جمله خواهران همایون و سپس فرمانروایان گجرات که به پرتغالیان کمک می‌کردند و نیز بزرگان بنگال بر او شوریدند. همایون، ازبخت بد و به رغم بی‌باکیش، مردی دودل بود که هیچ‌کاری را به تمامی انجام نمی‌داد. دورهٔ نخست فرمانروایی خود را در جنگهایی بی‌پایان و بی‌حاصل سپری کرد تاآنکه در سال ۹۴۷ هـ. ق/ ۱۵۴۰م شیر شاه امیر افغان او را شکست داد و از هندوستان راند. همایون به ایران نزد شاه طهماسب رفت تا آنکه شیر شاه در جنگ با امیران هندو در راجپوتانا کشته شد (۹۵۲ هـ. ق/ ۱۵۴۵م). همایون نیز عزم بازگشت به کشور خود کرد، اما تنها در سال ۹۶۲ هـ. ق/ ۱۵۵۵م بود که توانست با یاری سردار خود بیرم خان ترکمن به هند بازگردد و شش ماه پس از بازگشت نیز در سال ۹۶۳ هـ. ق/ ۱۵۶۶م درگذشت.

## نقشه ۱۲۵

## هند اسلامی در اوج گسترش
## در عصر سلطان جلال الدین محمد اکبر
## (۲ ربیع‌الثانی ۹۶۳ - ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۰۱۴ هـ. ق/ فوریه ۱۵۵۶ - اکتبر ۱۶۰۵م)

وی در دورهٔ نخست فرمانروایی خود تحت تأثیر وزیر شیعی مذهبش بیرم‌خان و سپس برخی زنان دربار بود و از سال ۹۶۹ هـ. ق/ ۱۵۶۱م خود زمام امور را در دست گرفت و ثابت کرد که بزرگترین سلطان همهٔ مغولان است. و در طول فرمانروایی خود توانست در سه مرحله بر سراسر هند استیلا یابد:

**مرحله نخست:**

۹۶۵ - ۹۸۳ هـ. ق/ ۱۵۵۸ - ۱۵۷۵م، در این مرحله توانست حکومت اسلامی مغولان را که همانا حکومت نیایش بابر بود بار دیگر احیا کند.

**مرحلهٔ دوم:**

۹۸۸ - ۱۰۰۴ هـ. ق/ ۱۵۸۰ - ۱۵۹۶م، در این مرحله حکومت خاندان خود را برکابل، غزنه و افغانستان بار دیگر برقرار ساخت و سرزمین خود را از حمله ایرانیان در امان نگاه داشت.

**مرحلهٔ سوم:**

۱۰۰۶ - ۱۰۰۹ هـ. ق/ ۱۵۹۷ - ۱۶۰۰م. در این مرحله به سراسر منطقهٔ دکن لشگر کشید و عملاً حاکمیت خود را برآن گسترد. از بزرگترین فتوحات اکبر فتح گندوانا (Gondwana)، چیتور (Chitor)، زنتهنبهور، غزنه، گجرات، بنگال، کابل و اوریسا است. در سال ۹۷۷ هـ. ق/ ۱۵۶۹م نیز روانهٔ فتح پور سکری (Fathpur Sikri) در مرزهای راجپوتانا گردید و تا فروریختن سدی که آب شهر را تأمین می‌کرد (۹۸۸ هـ. ق/ ۱۵۸۰م) در آنجا ماند. سپس به آگرا بازگشت. آنچه او را به فتح پورسکری علاقمند ساخته بود وجود سلیم جشتی زاهد درآن شهر بود. اکبر برآن شد که هندوان را به خود نزدیک سازد، پس مناصب مهم را به ایشان سپرد و به

بسیاری از آنان اطمینان کردو کوشید «دین الهی» را بنیاد نهد، اما کامیاب نشد و در سال ۱۰۱۴ ه.ق/ ۱۶۰۵م پس از آنکه حکومت اسلامی هند را به اوج گستردگی، نیرومندی، سازماندهی، تمدن و فراوانی رساند، درگذشت.

### نورالدین محمد جهانگیر (۲ جمادی الثانی ۱۰۱۴ - ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۰۳۷ ه. ق / اکتبر ۱۶۰۵ - ژانویه ۱۶۲۸م)

وی چندان بر مساحت هند اسلامی نیفزود، اما توانست از متصرفات پدرش محافظت کند و در سال ۱۰۳۰ ه. ق/ ۱۶۲۱م گنجرا، دژمشهور هندوان رانیز که بر پدرش هم شوریده بود به متصرفات خود افزود. با اینهمه، پسر وی شاه جهان که والی او بر قندهار بود دژ را از دست داد و شاه عباس صفوی برآن مستولی گردید.

# نقشه‌های ۱۲۶ ، ۱۲۷

# مراحل چیرگی انگلستان بر هند و نیروهایی که حکومت مسلمانان را در هند برانداختند

### ورود انگلستان به هند پس از پرتغالیان

پرتغالیان در گوا و دیو استقرار یافته و کارخانه‌هایی برای خود در سورات گجرات و سواحل خاوری ویجینگر و گلکنده ساخته بودند. آوازهٔ ثروت هند در اروپا پیچید و سلاطین آن به مدارا مشهور شدند. از این روی انگلیسیان نیز درپی پرتغالیان به‌سوی هند شتافتند. در سال ۱۶۰۸م ویلیام هاوکینز (William Hawkins) با نامه‌ای از جیمز اول پادشاه انگلستان که به امید فراهم آوردن امکانات برای بازرگانی بریتانیا بود، از انگلستان به هندآمد. اما پرتغالیان ازوی سعایت کردند و او ناچار به کشور خود بازگشت. هنگامی که توماس رو (Thomas Roe) انگلیسی در سال ۱۶۱۵م به گجرات آمد اهالی که از پرتغالیان و مبلغانشان بیزار بودند، مقدم وی راگرامی داشتند، و او توانست پایه‌های شرکت هندشرقی بریتانیا را در برخی نواحی سورات و ساحل کوروماندل (Coromandel) و گلکنده و جنوب مدرس استوار سازد. درآن هنگام بنادر بروچ (Broach)، سورات، کمبی، کالیکوت (Calicut) و کلکته مراکز تبادل کالا میان هند و اروپا بود.

جهانگیر انگلیسیان را علیه پرتغالیان برانگیخت و آنان نیز به جنگ با پرتغالیان در دریاهای هند پرداختند و شکست‌های سنگین برآنان وارد آوردند. در برابر، بریتانیا هم حقوقی در سواحل هند به دست آورد که راه را برای تسلط آیندهٔ آن کشور برهند هموار ساخت.

### شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه. ق / ۱۶۲۷ - ۱۶۵۷م)

وی که از جانب پدر والی دکن بود، توانست بر دشواریهای بسیار چیره گشته و بر تخت نشنید. او متصرفات تازه‌ای به قلمرو هند نیفزود، اما به دلبستگی به‌همسرش ممتاز محل یا همان ارجمند بانو بیگم که سیده‌التاج نیز خوانده می‌شد، شهرت یافت. نواحی دکن بارها براو شوریدند اما او توانست شورشها را فرو نشانده و از وحدت قلمرو خود محافظت کند. در نتیجهٔ این جنگها قحطی عظیمی در گجرات و دکن افتاد.

پرتغالیان سخت بر هندیان ستم می‌کردند و مردم را می‌ربودند و به‌فروش می‌رساندند. در سال ۱۰۴۰ ه. ق/ ۱۶۳۰م شاه جهان سپاهی برای بیرون راندن پرتغالیان از سواحل هند گسیل داشت و ده‌هزار هندی را که اسیر شده و پرتغالیان آنان را برای فروش آماده ساخته بودند، رهانید. پایگاه پرتغالیان درهوگلی (Hooghly) نیز سقوط کرد و او پسر خود اورنگ زیب را به جانشینی خود دردکن گماشت (۱۰۴۵ ه. ق/ ۱۶۳۶م).

### ابوالمظفر محی‌الدین اورنگ زیب عالمگیر (ذیقعدهٔ ۱۰۶۸-محرم ۱۱۱۹ ه. ق / ژوئن ۱۶۵۸-آوریل ۱۷۰۷م)

وی پس از جنگهای طولانی با برادرانش برتخت سلطنت هند نشست و شروع به اصلاح آثار جنگ و جبران آسیب‌هایی کرد که به اهالی رسیده‌بود. وی مردی بدکنش و سختگیر بود، تا آنجاکه افغانان شیعه را از پیوستن به سپاه منع کرد و بنای راندن هندوان را از مناصب دولتی گذاشت چنانکه تنها نیمی از آنان باقی ماندند. معابد هندوان را در بنارس و سومنات ویران ساخت و بر ویرانه‌های معبد متهورا (Muttra یا Mathura) مسجدی ساخت و شهر را اسلام‌پور نامید. اشراف هندو را نیز بار دیگر ملزم به پرداخت جزیه کرد و بیشتر سالهای حکومت چهل و هفت سالهٔ خود را در برقراری امنیت در قلمرو گسترده خویش و جنگ با هندوان برای گسترش اسلام در میان آنان سپری کرد و توانست استانهای آسام و بنگال را بازپس بگیرد. دشمنانش از پرتغالیان یاری خواستند و بدین‌سان بار دیگر پای پرتغالیان به آن دیار باز شد وآنان در بنگال استقرار یافتند. شایسته، فرماندهٔ اورنگ زیب، نیز با هلندیان و انگلیسیان برضد آنان هم‌پیمان شد. سپس اورنگ زیب به فرونشاندن شورشهای قبایل پتهان و افغان پرداخت و سپاهیان خود را روانهٔ قندهار و بدخشان کرد.

هندوان جات نیز براو شوریدند و ستنمیان ( خدا = Satnami) که صوفیان هندو بودند و نیز راجپوتها را با خود همداستان ساختند و اورنگ زیب تنها پس از جنگهای طولانی و زیانهایی هنگفت توانست براین شورشها فائق آید. اما جنگ میان او و شیواجی (Shivaji) پسر شاهجی (Shahji) ، رهبر مراتهیان (Maratha) دکن، به درازا کشید. اینان که جایگاهشان در دکن بود در پی تأسیس مهاراشترا (Maharashra) یعنی پادشاهی بزرگ هند بودند و اورنگ زیب بیست سال با آنان جنگید و سرانجام با مرگ رهبرشان شیواجی در سال ۱۰۹۱ ه. ق/ ۱۶۸۰م برآنان چیره شد و سپس برپایگاهی مهم در بیجاپور و گلکنده دست یافت.

پیروزی کامل اورنگ زیب در ۱۱۱۰ هـ.ق/ ۱۶۹۸م به دست آمد و بدینگونه شبه قارهٔ هند به دست او افتاد. فرمانروایی او برهند بدین شیوه بود که استانهایِ کشور را به‌صورت امیرنشین‌هایی تابع خود در می‌آورد. وی در محرم ۱۱۱۹ هـ.ق/ آوریل ۱۷۰۷م در نود سالگی درگذشت.

## مناسبات او با انگلیسیها

انگلیسیان با مراتهیان دشمنی داشتند و از این روی اورنگ زیب در جنگ با مراتهیان از آنان یاری خواست و چون آنان درتصرف پایگاه پرتغالیان در هوگلی بنگال اورنگ زیب را یاری دادند وی به آنان اجازه داد که در سورات نمایندگی مرکزی برای نظارت برهمهٔ مراکز بازرگانی انگلستان در هند بگشایند. انگلستان نفوذ خود را تا بمبئی در ساحل باختری گسترد، اما چون با فرماندار اورنگ زیب در بنگال از در کشمکش درآمد و حکومت را به مبارزه طلبید، وی همهٔ مراکز ایشان را تصرف کرد و کارخانه‌هایشان را در هوگلی و مسولیپاتام (Masulipatom) ویران ساخت، اما بار دیگر به طمع مالیاتی که دولت از آنان می‌گرفت به ایشان اجازه بازگشت داد، و آنان نیز در قریه‌ای به نام کلکته، مرکزی کوچک برای خود تأسیس کردند. این قریه رفته‌رفته بزرگ شد تا آنکه مبدل به پایتخت امپراطوری بریتانیا در هند گردید و این پیش از انتقال پایتخت به دهلی نو بود. انگلیسیان فعالیتهای بازرگانی خود در ساحل هند را در شرکت واحدی به نام شرکت هند شرقی متمرکز ساختند و در طی نیم سده با آزمندی بی‌پایان به مداخله جویی در امور داخلی هند پرداختند تا آنجاکه نفوذشان در کشور پایدار گردید. بدین‌سان می‌توان گفت که اورنگ زیب راه استیلای آنان را برسراسر هند گشود.

## جانشینان اورنگ زیب

محافظت از وحدت این قلمرو پهناور کاری دشوار بود. مدعیان نیز بنای کشمکش برسر تاج و تخت را گذاشتند تا سرانجام یکی از آنان به نام بهادر شاه توانست به حکومت دست یابد، اما اعتبار حکومت از میان رفته بود و در نتیجه، راجپوتها، سیکها، مراتهیان و جاتها در نزدیکی آگرا برآن شوریدند. کشور نیاز به مردی با قدرت اورنگ زیب داشت ولی زمانه دگرگون شده و آفتاب دولت روبه افول بود و باآنکه بهادر شاه به سیاست مسالمت با هندوان بازگشته بود، شورشها او را آسوده نگذاشتند و او تا آخرین روزهای عمر خود همچنان با دشمنانش در حال جنگ بود.

جانشینان وی برادرزاده‌اش محمد فرخ سیر، والی پتنه (Patna) بود که پس از جنگهایی طولانی در سال ۱۱۲۴ هـ.ق/ ۱۷۱۲م به حکومت رسید.

در این حال شورش سیکها و مراتهیان به رهبری بنده (Banda) جانشین شیواجی، ادامه یافت و سلطان محمد فرخ سیر، ولایت دکن را به فرماندهی به‌نام قلیج‌خان نظام‌الملک بهادر سپرد که خود مؤسس سلسلهٔ نظام در حیدرآباد است. وی چون از جانب سلطان به ادارهٔ امور دکن گماشته شد، سخت درگیر جنگ با مراتهیان گردید. دسته‌های اینان، بازرگانان و ساکنان شهر را وادار ساخته بودند که در عوض مصونیت از تعرض ایشان یک‌چهارم مالیاتهای مقرر را به آنان بپردازند. نظام‌الملک کوشید با مردم دست اتحاد دهد، اما سلطان فرخ سیر او را برکنار کرد و حسین علی‌خان وزیر را به جای او گماشت. پس از مرگ فرخ‌سیر سلاطینی در غایت ناتوانی به حکومت رسیدند. سلطان محمد شاه نیز چاره‌ای جز یاری خواستن از آصف شاه از خاندان نظام حیدرآباد نیافت. آصف‌شاه نظام‌الملک توانسته بود در ثروتمندترین ولایتهای هند، یعنی بنگال، اورسیا و بیهار به استقلال فرمان براند، با اینهمه قلمرو حکومت این خاندان در نهایت به اراضی واقع در جنوب رود نربادا (Narbada) محدود گشت و آنان در آنجا امیرنشین حیدرآباد دکن را تأسیس کردند که قلمرو مراتهیان برآن محیط بود. دسته‌های اینان به مفسده‌جویی در شهرها سرگرم بودند بی‌آنکه سلاطین ناتوان یا فرمانروایان امیرنشین حیدرآباد دکن یارای چیرگی برآنان را داشته باشند. حقیقت آن است که دولت سلاطین مغول درزمان سلطان عالمگیر هشتم که در ۱۱ شعبان ۱۱۶۷ هـ.ق/ ژوئن ۱۷۵۴م کشته شد، همهٔ سلطهٔ خود را بر کشور از دست داده بود. آخرین سلطان مغول بهادرشاه هشتم بود که در ۱۲۵۳ هـ.ق/ ۱۸۳۷م برکنار شد. اما امیرنشین نظام در حیدرآباد وارد جنگهایی طولانی با روهیله‌ها (Rohilla) شد و توانست آنان را شکست دهد، و امیر در سال ۱۱۷۰ هـ.ق/ ۱۷۵۷م با سپاهیان خود وارد شهر دهلی گردید. افغانان نیز کوشیدند بر نیروهای مراتهیان فائق آیند، اما کامیاب نشدند. در این اثنا انگلیسیان از جانب بنگال به درون کشور پیش می‌راندند و در سال ۱۱۷۰ هـ.ق/ ۱۷۵۷م بر نیروهای نظام‌الملک چیره گشتند. در سال ۱۱۷۸ هـ.ق/ ۱۷۶۴م نیز پیروزی قاطع دیگری در بکسر (Baksar) به‌دست آوردند و اندکی بعد وارد دهلی شدند و نظام‌الملک ناگزیر به اطاعت آنان درآمد، به ویژه که انگلیسیان، مراتهیان و سیکها را علیه مسلمانان تحریک می‌کردند. سرانجام فرماندهٔ بریتانیایی توانست حکومت مسلمانان را در هند یکسره از میان بردارد و خود در سال ۱۸۰۳م وارد دهلی شد. در همین زمان مراتهیان بر دکن و جنوب هند استیلا یافتند و خاندان نظام در حیدرآباد نیز همچون دیگر امیران هند سرانجام به اطاعت انگلیسیان درآمد. بدین‌سان تاریخ حاکمیت اسلام در شبه‌قاره هند به پایان رسید و البته جوامع بسیار بزرگی از مسلمانان در هند باقی ماندند، اما انگلیسیان بر همهٔ آنان حکمفرما شدند و هنگامی که انگلیسیان در آنچه به شورش بزرگ سال ۱۸۵۸م معروف است همه شورشیان مسلمان و غیر مسلمان هند را درهم شکستند، سراسر هند مستعمره بریتانیا گردید.

## مراحل چیرگی انگلیسیان برهند

هنگامی که انگلیسیان وارد هند شدند نخستین هدفشان بیرون راندن پرتغالیان و فرانسویان از هند بود و می‌دانستند که بزرگترین و مهمترین حکومت رسمی کشور همانا دولت سلاطین مغول در دهلی است که چون از نوادگان تیمورلنگ بودند، مغول و نیز تیموری خوانده

می‌شدند و تبار افغانی داشتند. دیدیم که سلطان بابر بیشتر عمر خود را درکوشش برای تأسیس دولت مستقلی از آن خود گذراند، اما کامیاب نشد. از این روی توجهش به هند معطوف گردید و در آنجا توانست سلطان دهلی گردد.

انگلیسیان بنای نزدیکی به سلاطین دهلی را گذاشتند. نیروهای این سلاطین اکنون رو به ضعف نهاده و مساحت قلمرو تابع آنان کوچکتر شده تا آنکه سرانجام به ولایت دهلی محدودگردیده بود. سایر نواحی هند را نیز ملوک الطوایفی که در امیرنشینهای شمال شبه‌جزیره و سرزمین دکن فرمان می‌راندند میان خود قسمت کرده بودند. انگلیسیان برای خود مراکزی بازرگانی در سورات در باختر و هوگلی در خاور تأسیس کرده و سلاطین را نیز در راندن جماعتهای مراتهی از سرزمینهایشان یاری دادند و در عوض، امتیازاتی چون پروانهٔ تأسیس بازارهای تجاری که خود به مستعمره تبدیل شدند و نیز پروانه‌ها و تسهیلات تجاری از ایشان گرفتند. این کار با موفقیتی عظیم همراه بود و آنان ثروتی هنگفت به‌دست آوردند و اراضی وسیعی را خریداری کردند و پس از بیرون راندن پرتغالیان، بندر بمبئی را خریدند و در نتیجه این بندر جزو املاک شرکت هند شرقی شد و آنان از بمبئی شروع به توسعهٔ قلمرو خود به درون کشور در نواحی بنگال و بیهار کردند.

سپس با فرانسویان از در کشمکش درآمدند. فرانسویان در ساحل خاوری شبه قاره مستعمره‌هایی چون کاریکال (Karikal) و پوندیچری (Pondichery) داشتند. فرمانده دوپلکس (J.Dupleix) مدیر شرکت فرانسه و هند کوشید مانع پیشروی انگلیسیان گردد. این مرد که سیاستمداری چیره دست و فرمانده نظامی توانایی بود توانست امیران ولایت حیدرآباد دکن را با خود دوست سازد و شروع به آموزش برخی نیروهای خود با روشهای نوین جنگ کرد و گروههایی از نیروهای مراتهیان هند را نیز آموزش داد. و با چیره دستی، خود به بزرگترین نیروهای هند در جنوب رود کرشینا تبدیل شد. هنگامی که در ۱۷۴۰م جنگ جانشینی برسر تاج و تخت اطریش در اروپا به‌وقوع پیوست و در آنجا میان فرانسویان و انگلیسیان جنگ درگرفت، دوپلکس دست به کار شد و ولایت مدرس را تسخیر کرد و بسیاری از پایگاه‌های انگلیسیان نیز با بهره گیری از فراست سیاسی خود لویی پانزدهم را واداشتند که دوپلکس را فراخواند و بدین ترتیب خود آزادی عمل یافتند و همهٔ متصرفات خویش در خاورهند را بازپس گرفته و برای فرانسویان جز بندر پوندیچری و برخی مناطق کوچک دیگر را باقی نگذاشتند.

انگلیسیان حضور خود را در بنگال و اوده (Oudh) تثبیت کردند. در این زمان قلمرو حکومت سلاطین دهلی به منطقهٔ کوچکی که از لاهور تا آگرا امتداد داشت محدود شده بود و نیروی نظامی آنان نیز در خور توجه نبود. انگلیسیان از بنگال که صحنهٔ پیروزی آنان بر نیروهای مخالف در نبرد هوگلی بود، بنای پیشروی گذاشتند و سپس در نبردهای پلاسی (Plassey) و بکسر پیروز شدند، در سال ۱۷۶۶م نیز قرار دادی با حکومت نظام حیدرآباد امضاء کردند که به همکاری متقابل دو طرف در همهٔ زمینه‌ها تصریح می‌کرد. حکومت نظام از طمع‌ورزیهای امیر مسلمان میسور (Mysore) در جنوب خاوری هند هراس داشت. انگلیسیان نیز چنان عرصه را بر امیر میسور تنگ کردند که او ناچار تن به متارکهٔ جنگ با شرکت بریتانیایی داد (۱۷۶۸م). تیپو (Tipu) صاحب، آخرین امیر میسور، کوشید برای آموزش نیروهای خود از فرانسویان یاری گیرد، اما لرد کورنوالیس (Cornwallis)فرمانده شرکت هند بریتانیا به سرعت دست به کار شد و همهٔ دشمنان تیپو صاحب را گرد آورد. آنان با نیروهایی عظیم به سوی او شتافتند و او را شکست داده و در پایتختش میسور به محاصره در آوردند و در سال ۱۷۹۲م او را ناگزیر ساختند که نیمی از اراضی خود را به انگلستان واگذار کند. بدین ترتیب انگلیسیان به صورت نیروی سیاسی و نظامی واقعی در هند در آمدند و متصرفاتشان گسترش یافته و از قلمرو سلطان دهلی نیز وسیعتر گردید و این به ویژه پس از برانداختن نهایی تیپو صاحب، سلطان میسور بود که واپسین مسلمانی بود که رودرروی انگلیسیان ایستاد.

انگلیسیان پس از پیروزی در نبرد سرنوشت‌ساز بکسر وارد دهلی شدند و سلطان ناتوان دهلی ناگزیر از عزیمت به‌الله‌آباد شد. در آن زمان منطقهٔ دهلی منطقه‌ای اسلامی بود که بیشتر ساکنانش مسلمان بودند. شهر آگرا نیز پس از دهلی بزرگترین شهر اسلامی در هند بود که انگلیسیان اشغال کردند. آنان شروع به کوچ دادن هندوان به منطقهٔ دهلی کردند تا اینکه نشان اسلامی بودن را از آن بزدایند، چه می‌دانستند که اگر بتوانند آثار حکومت بزرگ اسلامی را از ولایت دهلی و شهرهای مجاور آن از قبیل الله‌آباد، آگرا، اجمر (Ajmer)، مالوه و اوده یکسره محو سازند، اربابان بی‌رقیب هند خواهند شد. از این روی سیاست دشمنی بی‌پرده با هر آنچه در هند ویژگی اسلامی داشت درپیش گرفتند. این سیاست مستلزم تشویق همهٔ اقوام دیگر از قبیل هندوان که اکثریت داشتند، سیکها (در پنجاب) و روهیله‌ها در شمال و پروبال دادن به آنان بود. پس همّ خود را مصروف جنگ با هندوان مراتهی کردند و سرانجام در ۱۸۱۷م توانستند حکومت ایشان را در استان بیهار براندازند و سپاهیان ایشان را نیز به نیروهای خود منضم ساختند و آنان را برای جنگ و کاربرد سلاح آموزش دادند. بدین‌سان انگلیسیان صاحب نیرویی مرکب از صد هزار سرباز شدند که تنها بیست هزارتن از آنان انگلیسی بودند.

انگلیسیان می‌دانستند که نیروی مسلمانان هند متکی بر نیروهای افغانی ایشان است و آنان زبده‌ترین سربازان خودرا از آن دیار می‌آوردند و نیز بیشتر دولتهای بزرگ اسلامی هند را غزنویان، غوریان، خلجیان، آل‌تغلق، سادات و خاندان لودهی تشکیل داده و بلکه سلاطین مغول نیز اصل افغانی دارند. ازاین روی نیروهای خود را گرد آورده و به افغانستان گسیل داشتند، اما در آنجا با مقاومت سرسختانهٔ قبایل افریدی، محسودی و وزیری روبرو شدند که به ستیزه‌جویی و پایبندی به اسلام شهرت داشتند، و چون نتوانستند برافغانان چیره شوند و نیروهایشان درهم شکست، قرارداد متارکه‌ای امضاء کردند و به هند بازگشتند. سپس به برانداختن حکومت سیکها و بلوچها (ساکنان بلوچستان) پرداختند و در

سال ۱۸۴۹م توانستند گجرات، پنجاب، و کشمیر را به اشغال خود درآورند و نیروهای ایشان رانیز خلع‌سلاح کردند. بدین‌سان بریتانیایی‌ها بربیشتر نواحی شمال هند دست یافتند، شرکت هند شرقی متصرفات خود را به حکومت انگلستان واگذار کرد و املاک انگلیسیان، مستعمره بریتانیا گردید.

اما سلطان مغول دهلی همچنان برسرکار ماند، گرچه ناتوان و فاقد قدرت بود و درآمدی جزمقرّری که انگلیسیان برایش تعیین کرده بودند نداشت. و سرانجام واپسین سلطان مغول هند، یعنی سراج‌الدین ابوالمظفربهادرشاه دوم، پس ازآنکه در ۱۳ شعبان ۱۲۷۴ هـ.ق/ ۳۰ مارس ۱۸۵۸م برکنار شد، ناچار از تاج و تخت خود چشم پوشید و این پایان کار یکی از بزرگترین دولتهای تاریخ اسلام یعنی حکومت مغولان بزرگ هند بود.

**شورش بزرگ هند در سال ۱۸۵۸م (The Great Mutiny)**

این شورش عمومی که در زمانی واحد در ولایتهای بنگال، دهلی، جوانپور و پنجاب هند درگرفت، نتیجهٔ بهره‌کشی آزمندانه و استعماری انگلیسیان بود، چه آنان به‌هریک از سرزمینهای هند که وارد می‌شدند شروع به نابودی صنایع بومی، به ویژه نساجی، و دست‌افزارهای سنتی می‌کردند تا مردم را وادار به فروش محصولات کشاورزی، به ویژه گندم و پنبه، به نازلترین قیمت سازند. این محصولات به انگلستان فرستاده می‌شد تا پس از تبدیل به منسوجات، به پنج برابر قیمت یا بیشتر به هندیان و دیگرممالک آسیا فروخته شود. بدین‌ترتیب هندیان در همه امور زندگی خود وابسته به انگلیسیان و متکی برآنان گردیدند و در همان حال انگلیسیان مدعی بودند که به متمدن ساختن مردم و وارد کردن مظاهر تمدن نوین از قبیل راه‌آهن و بندرگاه و جز آن به هند سرگرمند. حقیقت این است که همهٔ اینها در خدمت مصالح بریتانیا بود و انگلیسیان از این کار سودهایی هنگفت گردآوردند که در تاریخ بی‌مانند است، به ویژه که آنان این شیوه‌های بهره‌کشی را در همهٔ مستعمره‌های خود در آسیا و افریقا نیز به‌کار می‌بردند.

شورش در بنگال آغاز شد. درآن زمان بیش از یک‌سوم ارتش انگلستان از بنگالیان تشکیل شده بود و غالب اینان نیز راجپوت و برهمن بودند، اما رهبری شورش در دست مسلمانان بود. در میان شورشیان برخی از شاهزادگان و رهبران بومی افغان نیز بودند. سپس مراتهیان جوانپور هم به آنان پیوستند، اما انگلیسیان به فرماندهی ژنرال لاورنس (Lawrence) و به کمک سلاحهای برتر خود از قبیل توپ و تفنگ و بایاری جستن از هم پیمانان سیک خویش و نیروهای حکومت نظام حیدرآباد که ناچار به آنان پیوسته بودند، توانستند برشورش در بنگال و منطقهٔ دهلی چیره گردند. رفتار انگلیسیان با خشونت و سنگدلی بسیار همراه بود. آنان با توپهای خود دهلی را ویران کردند. سپس آخرین سلطان مغول راکه هشتاد و دو سال از عمرش می‌گذشت به دادگاه کشیدند و در محاکمه‌ای ساختگی به اتهام همراهی با فرزندش محمد بخت‌خان و میرزا مغول رهبر شورش محکوم ساختند و مسئولیت مرگ چهل و نه سرباز بریتانیایی را نیز که در اتاقکی در دهلی خفه شده بودند به گردن او انداختند. همچنین تهمت شورش بر ضد حکومت بریتانیا به وی بستند و مدعی شدند که او یکی از اتباع آن حکومت است و گفتند که او به بریتانیا اعلان جنگ داده و خود را سلطان هند خوانده است. گفتنی است که سلاطین مغول به‌رغم ناتوانی و اطاعتشان از فرمانهای نظامی بریتانیا هیچگاه تن به قبول قیمومیت بریتانیابر هند ندادند.

با این محاکمه، انگلیسیان سلسلهٔ سلاطین دهلی را برانداختند و سلطان بهادر شاه‌را با خانواده‌اش به رانگون تبعید کرده و از آن پس شبه قاره هند را مستعمرهٔ بریتانیا خواندند و حکومت آن را به نایب‌السلطنه‌ای سپردند که در شهر جدیدی به نام دهلی‌نو اقامت داشت. این شهر راکه پایتخت امروز هند است، انگلیسیان در کنار دهلی کهنه بنیاد نهادند. سپس کوشیدند که مسلمانان را از همهٔ مناصب پرمسئولیت دور نگهدارند و به جای آنان هندوان و سیکها و مانند ایشان را به‌کار گماشتند و سیاستی خصومت آمیزنسبت به اسلام درپیش گرفتند تا آنجاکه لردآلن بورو (Allenborough) اعلام کرد که عنصر اسلامی در هند بزرگترین دشمن بریتانیا است و سیاست بریتانیا در هند باید در پی نزدیک ساختن اقوام هند و برای غلبهٔ نهایی برسلطهٔ مسلمانان باشد. انگلیسیان قوانینی هم برای مالکیت زمینهای کشاورزی صادر کردند و در آنها مالکیت زمین را حق مشاع هندوان و غیرهندوان اعلام نمودند و بدینگونه زمینهای وسیعی را که در تملک مسلمانان بود به تصرف خود در آوردند. مسلمانان از زمینهایشان رانده شدند و به هندوانی که تحصیلدار مالیات بودند حق تصاحب زمینهایی که می‌توانستند از تصرف مسلمانان خارج کنند بخشیده شد. این عوامل سبب گردیدکه مسلمانان در نواحی سند، پنجاب، کشمیر و بنگال گرد آیند و تصمیم خود را به تأسیس دولتی از آن خویش در هند اعلام کنند، زیرا دشمنی که بریتانیایی‌ها در دلهای هندوان و سیکها نسبت به مسلمانان برمی‌انگیختند فرمانبرداری ایشان را از دولتی که ریاستش با انگلیسیان و هندوان و اقوام دیگر باشد و مسلمانان نیز تنها قربانیش باشند ناممکن ساخته‌بود. رهبری مسلمانان در این نهضت نخست با سید احمدخان بود که مسلمانان هند را به قیام فراخواند و با انگلیسیان از در اتحاد درآمد تا بتواند به‌هم کیشان خود خدمت کند و آنان را به حرکت وادارد. از این روی دانشگاه علیگره (Aligarh) را بنیاد گذاشت، اما با ظهور محمد اقبال لاهوری متفکر خوش قریحه و شاعر بزرگ که اندیشهٔ دولت مستقل اسلامی در هند را هویتی نمایان بخشیده نهضت، جدیت و خلوصی بیشتر یافت. سپس محمد علی جناح رهبر اسلامی مسلم لیگ و جمعیت پشتیبان وی که در برابر دعوت مهاتماگاندی، رهبر هندوی مورد حمایت انگلیسیان، ایستادگی کرد، اما هندوان پس از تشکیل دولت هندو از تسلیم کشمیر به پاکستان سرباز زدند و جنگی میان آنها درگرفت که، چنانکه خواهیم دید، به امضای پیمان ترک مخاصمه انجامید. مسئله کشمیر، با آنکه هندوان آن را به زور به قلمرو خود منضم ساختند، همچنان تا امروز حل نشده مانده است. پاکستان نیز به

دو دولت مستقل پاکستان غربی و پاکستان شرقی یا بنگلادش (وطن بنگالیان) تقسیم گردید.

**جمعیت کنونی مسلمانان در استانهای هند**

| نام استان | جمعیت مسلمانان | درصد |
|---|---|---|
| آندراپرادش | ۵۳۶۸۰۸۳ | ۸/۰۹ |
| آسام | ۵۳۵۷۳۸۳ | ۲۴/۰۳ |
| بیهار | ۱۱۶۳۸۴۷۷ | ۱۳/۴۸ |
| گجرات | ۳۴۶۶۸۷۹ | ۸/۴۲ |
| هاریانا | ۶۵۹۲۳۵ | ۴/۰۴ |
| هیماچال پرادش | ۷۴۱۱۰ | ۱/۴۵ |
| جامو و کشمیر | ۵۰۸۲۷۶۳ | ۶۵/۸۵ |
| کرالا | ۵۶۶۱۴۰۱ | ۱۹/۵۰ |
| مادهیاپرادش | ۲۸۸۳۵۲۳ | ۴/۳۶ |
| مهاراشترا | ۶۶۱۴۸۵۰ | ۸/۴۰ |
| مانی‌پور | ۱۲۰۷۴۵ | ۶/۶۱ |
| مگهالایا | ۴۵۷۷۶ | ۲/۶۰ |
| ناگالند | ۷۰۵۰ | ۰/۵۸ |
| میسور | ۵۲۹۲۶۰۶ | ۱۰/۶۳ |
| اوریسا | ۴۶۹۵۲۹ | ۱/۴۹ |
| پنجاب خاوری | ۱۶۹۶۰۲ | ۰/۸۴ |
| راجستهان | ۳۰۲۷۷۶۴ | ۶/۹۰ |
| تامیل‌نادو | ۳۰۱۰۰۳۳ | ۵/۴۱ |
| تری‌بورا | ۱۸۶۶۴ | ۰/۶۸ |
| اوتارپرادش | ۲۱۵۲۲۰۱۸ | ۱۵/۴۸ |
| بنگال باختری | ۱۳۹۰۹۲۶۶ | ۲۰/۴۶ |
| آروناچال پرادش | ۱۵۴۵ | ۰/۱۸ |
| آندامان و نیکوبار (جزیره) | ۲۸۲۴۶ | ۱۰/۱۲ |
| چندی‌گره (Chandigarh) | ۹۲۹۰ | ۱/۴۵ |
| دادراونگر هولی (Dadra and Nagar Haveli) | ۱۳۸۴ | ۱/۰۰ |
| دهلی | ۶۰۶۲۶۹ | ۶/۴۷ |
| گوا، دَمَن و دیو | ۴۷۷۵۴ | ۳/۷۶ |
| لاکادیو (Lakshadiweep) | ۴۸۷۷۱ | ۹۴/۳۷ |
| پوندیچری | ۴۹۸۷۵ | ۶/۱۸ |
| **جمع کل** | **۹۵۱۹۲۸۹۱** | |

# مآخذ:

مهمترین مأخذ عربی ما در بارهٔ تاریخ هند اسلامی کتاب ***تاریخ المسلمین فی‌شبه‌القارة الهند و باکستانیة***، تألیف د. احمد محمود ساداتی (چاپ دوم، قاهره، ۱۹۷۰م) است که در آن به تمامی منابع فارسی و ترکی نیز اشاره شده است. سایر مآخذ ما به زبان انگلیسی است:


Barthold,W,*Turkistan to the Mongol Invasion,* London, 1908.

ترجمهٔ عربی: ***ترکستان من‌الفتح العربی الی الغزو المغولی***، اوسط د. صلاح‌الدین عثمانی هاشم، باافزوده‌ها و تعلیقات ارزشمند، کویت (المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب)، ۱۹۸۱م.

*Cambridge History of India,* 5Vols, London, 1922 - 1927.

Dunbar, O.A, *Histavy of India From the Earliest Times to the Present Day,* London, 1936.

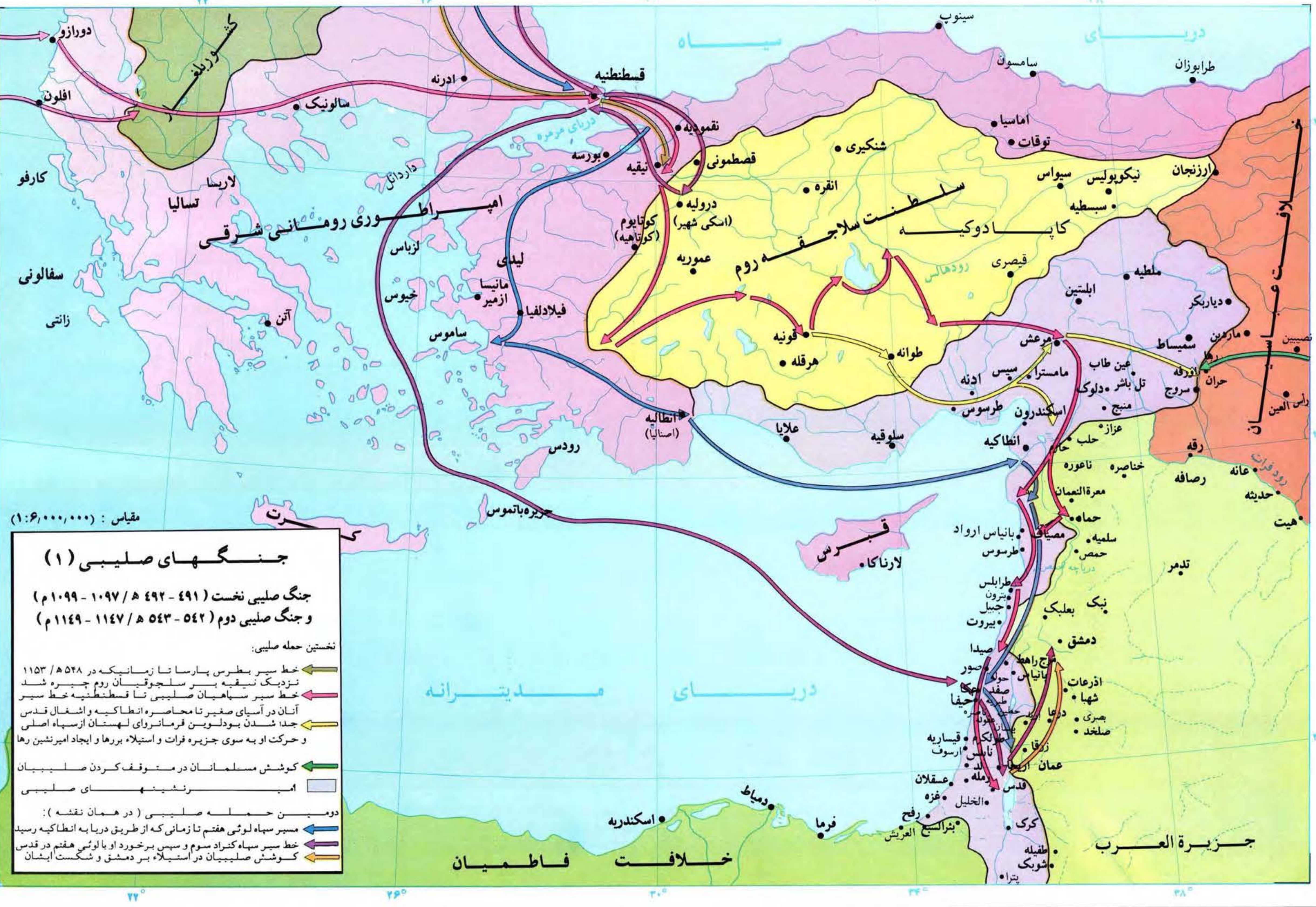
Ishwari, Prasad, *A Short History of Moslim Rule in India,* london, 1925.

Price, Williame, (ed) *An Historical Atlas of Islam,* Brill, Leiden, 1918.

# فصل دوازدهم

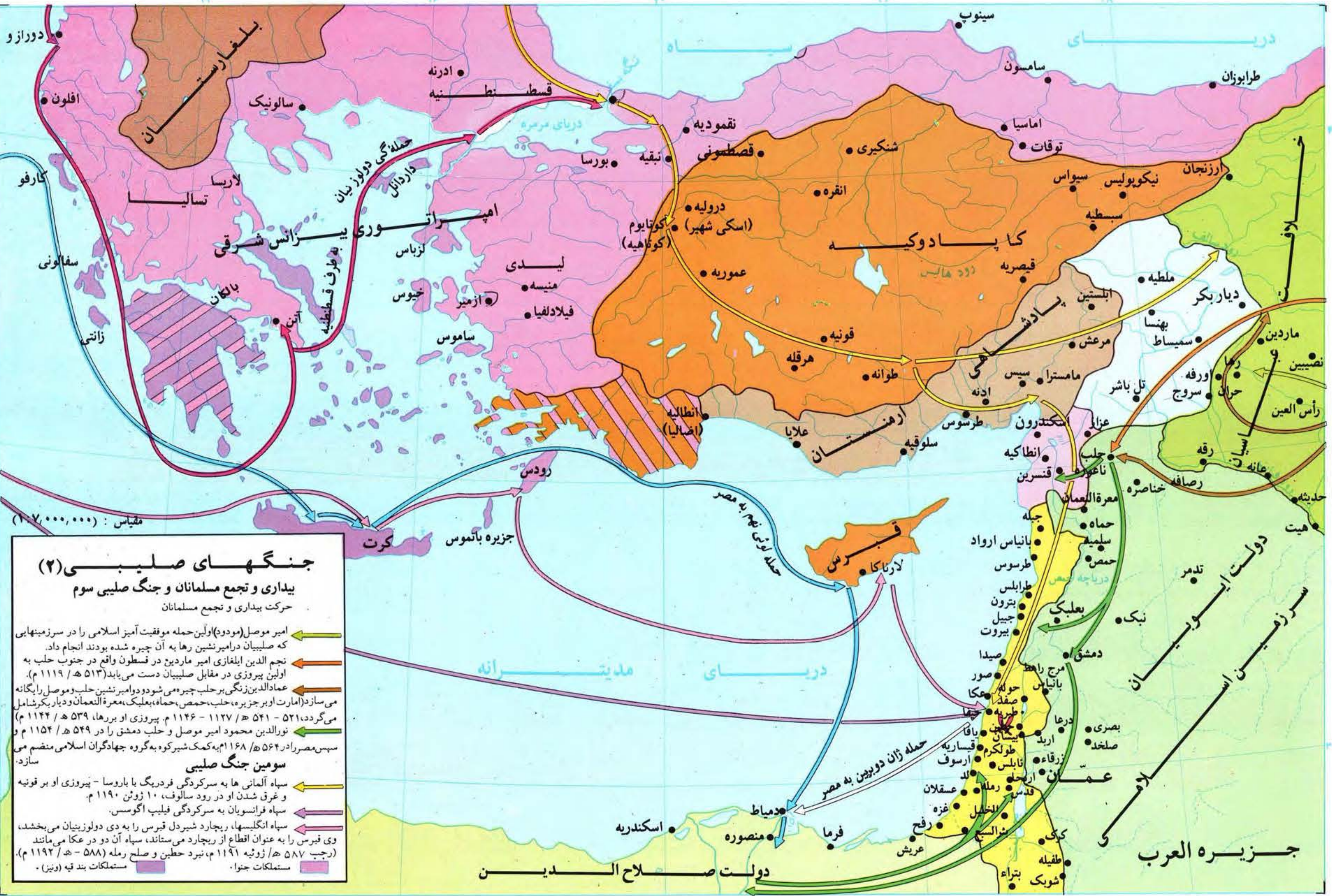
# جنگهای صلیبی

## شرح نقشه‌ها


جنگهای صلیبی (۱)
جنگ صلیبی نخست (۴۹۱ - ۴۹۲ ه / ۱۰۹۷ - ۱۰۹۹ م)
و جنگ صلیبی دوم (۵۴۲ - ۵۴۳ ه / ۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ م)
نخستین حمله صلیبی:
خط سیر بطرس پارسا تا زمانیکه در ۵۴۸ ه / ۱۱۵۳ نزدیک نیقیه بر سلجوقیان روم چیره شد
خط سیر سپاهیان صلیبی تا قسطنطنیه خط سیر آنان در آسیای صغیر تا محاصره انطاکیه و اشغال قدس
جدا شدن بودلوین فرمانروای لهستان ازسپاه اصلی و حرکت او به سوی جزیره فرات و استیلاء بررها و ایجاد امیرنشین رها
کوشش مسلمانان در متوقف کردن صلیبیان
امیرنشینهای صلیبی
دومین حمله صلیبی (در همان نقشه):
مسیر سپاه لوئی هفتم تا زمانی که از طریق دریا به انطاکیه رسید
خط سیر سپاه کنراد سوم و سپس برخورد او با لوئی هفتم در قدس
کوشش صلیبیان در استیلاء بر دمشق و شکست ایشان
مقیاس : ۱:۶,۰۰۰,۰۰۰
دریای سیاه
دریای مدیترانه
امپراطوری رومانی شرقی
سلطنت سلاجقه روم
کاپادوکیه
خلافت عباسیان
خلافت فاطمیان
جزیرة العرب
کشور بلغار
قبرس
کرت
قسطنطنیه
ادرنه
سالونیک
دورازو
افلون
کارفو
لاریسا
تسالیا
سفالونی
زانتی
آتن
خیوس
لزباس
داردانل
دریای مرمره
بورسه
نیقیه
نقمودیه
قسطمونی
درولیه
(اسکی شهیر)
کوتایوم
(کوتاهیه)
عموریه
لیدی
مانیسا
ازمیر
فیلادلفیا
ساموس
رودس
جزیره باتموس
انطالیه
(اصنالیا)
علایا
سلوقیه
شنکیری
انقره
قونیه
هرقله
طوانه
قیصری
رودهالس
سیواس
نیکوپولیس
سبسطیه
ارزنجان
اماسیا
توقات
سامسون
سینوپ
طرابوزان
ملطیه
ابلستین
دیاربکر
مرعش
سمیساط
ماردین
نصیبین
رها
اورفه
حران
سروج
راس العین
عین طاب
تل باشر
دلوک
مامسترا
سیس
ادنه
طرسوس
اسکندرون
منبج
عزاز
انطاکیه
حلب
حارم
ناعوره
خناصره
معرة النعمان
حماه
رصافه
رقه
عانه
حدیثه
هیت
رود فرات
بانیاس
ارواد
طرسوس
مصیاف
سلمیه
حمص
تدمر
طرابلس
بترون
جبیل
بیروت
بعلبک
نبک
دمشق
صیدا
صور
مرج راهط
بانیاس
اذرعات
شهبا
بصری
صلخد
حیفا
قیساریه
ارسوف
نابلس
لد
رمله
عسقلان
غزه
قدس
عمان
زرقا
الخلیل
کرک
طفیله
شوبک
پترا
رفح
بئرالسبع
العریش
فرما
دمیاط
اسکندریه



امیرنشینهای صلیبیان و قلاع
مسیحیان و مسلمانان در شام پیش از آنکه بدست مسلمانان آزاد شوند
پادشاهی بیت المقدس
امیرنشین طرابلس
امیرنشین انطاکیه
امیرنشین رها
پادشاهی ارامنه
سرزمین های دولت بیزانس
قلعه اسلامی
نخست قلعه‌ای مسیحی بود
قلعه هایی که نخست مسیحی بودند
مقیاس : (۱:۳,۵۰۰,۰۰۰)
دولت بیزانس
قبرس
روم
اتابکان موصل
اتابکان حلب
اتابکان دمشق
سرزمین صوان
کوه طبیق
دولت فاطمیان
مصر
ادنه
عینتاب
بیره
حران
تل باشر
کلس
تل خالد
ارتسون
ابواب امانوس
منبج
کوه برکات
اسکندرونه
بغراس
راس خنزیر
انطاکیه
اثارب
حلب
حارم
دافنی
سلقین
قنسرین
رقته
کسکرة بلا
تل سلطان
ادلب
مسرین
رویحه
زاویه
معرة‌النعمان
تلة مانین
لاذقیه
شاغور
جباله
افامیه
قیصریه
بانیاس
مارجاب
حماة
بیرین
مصیاف
رستن
سلمیه
طرسوس
صافیتا
قلعه حصن
اروادس
جزایر ارواد
حمص
عریضه
جون عکار
عرقه
کوه عکار
طرابلس
عکار
قصیر
حامات
نفین
زغرتا
حسیه
بترون
صدد
دیرعطیه
جبیل
بعلبک
قریتین
بیروت
نبک
زحله
زبدانی
خلده
حرستا
ضمیر
دامور
دوما
صیدا
قطنا
مشغره
دمشق
جزین
کسوه
کوه شیخ
مرجعیون
صور
مطله
بانیاس
سکندلیون
رأس ناقوره
قنیطره
صفد
عکا
حیفا
طبریه
عتلیت
ناصره
عقوله
قیساریه
مجدو
بیسان
اربد
سویدا
خضیره
جنین
عجلون
تردوره
سامره
ارسوف
طولکرم
نابلس
یافا
لد
صلت
زرقا
رمله
مجدلیه
عمان
رام‌الله
اریحا
ازوتوس
قدس
عسقلان
بیت لحم
مأدبا
غزه
بیت جبرین
الخلیل
مزرع
کرک
قطرانه
بئرسبع
مزار
دیمونا
صافی
غورصافی
ضانا
شوبک
پترا
معان
غرندل
ایله
عقبه
کوه رام
مدوره


جنگهای صلیبی (۲)
بیداری و تجمع مسلمانان و جنگ صلیبی سوم
حرکت بیداری و تجمع مسلمانان
امیر موصل (مودود) اولین حمله موفقیت آمیز اسلامی را در سرزمینهایی که صلیبیان درامیرنشین رها به آن چیره شده بودند انجام داد.
نجم الدین ایلغازی امیر ماردین در قسطون واقع در جنوب حلب به اولین پیروزی در مقابل صلیبیان دست می‌یابد (۵۱۳ هـ / ۱۱۱۹ م).
عمادالدین زنگی بر حلب چیره می‌شود و دو امیرنشین حلب و موصل را یگانه می‌سازد (امارت او بر جزیره، حلب، حمص، حماه، بعلبک، معرة النعمان و دیاربکر شامل می‌گردد، ۵۲۱ - ۵۴۱ هـ / ۱۱۲۷ - ۱۱۴۶ م. پیروزی او بر رها، ۵۳۹ هـ / ۱۱۴۴ م)
نورالدین محمود امیر موصل و حلب دمشق را در ۵۴۹ هـ / ۱۱۵۴ م و سپس مصر را در ۵۶۴ هـ / ۱۱۶۸ م به کمک شیرکوه به گروه جهادگران اسلامی منضم می سازد.
سومین جنگ صلیبی
سپاه آلمانی ها به سرکردگی فردریگ با باروسا - پیروزی او بر قونیه و غرق شدن او در رود سالوف، ۱۰ ژوئن ۱۱۹۰ م.
سپاه فرانسویان به سرکردگی فیلیپ اگوسس.
سپاه انگلیسها، ریچارد شیردل قبرس را به دی دولوزینیان می‌بخشد، وی قبرس را به عنوان اقطاع از ریچارد می‌ستاند، سپاه آن دو در عکا می‌مانند (رجب ۵۸۷ هـ / ژوئیه ۱۱۹۱ م، نبرد حطین و صلح رمله (۵۸۸ - هـ / ۱۱۹۲ م).
مستملکات جنوا.
مستملکات بند قیه (ونیز).
مقیاس : (۱:۷,۰۰۰,۰۰۰)
دریای سیاه
دریای مدیترانه
دریای مرمره
بلغارستان
تسالیا
امپراتوری بیزانس شرقی
لیدی
کاپادوکیه
پادشاهی ارمنستان
دولت صلاح الدین
دولت ایوبیان
سرزمین اسلامی
جزیره العرب
عمان
قبرس
کرت
رودس
جزیره باتموس
حمله لوئی نهم به مصر
حمله ژان دوبرین به مصر
حملهٔ گی دولوزینیان
داردانل
قسطنطنیه
ادرنه
سالونیک
لاریسا
افلون
دورازو
کارفو
سفالونی
زانتی
آتن
لزباس
خیوس
ساموس
ازمیر
منیسه
فیلادلفیا
بورسا
نیقیه
نقمودیه
قسطمونی
دورلیه (اسکی شهیر)
کوتاییوم (کوتاهیه)
عموریه
هرقله
قونیه
طوانه
انقره
شنکیری
سینوپ
سامسون
اماسیا
توقات
سیواس
نیکوپولیس
سبسطیه
قیصریه
ارزنجان
طرابوزان
ملطیه
دیاربکر
ماردین
نصیبین
رأس العین
حران
اورفه
رها
سروج
سمیساط
بهنسا
تل باشر
مرعش
ابلستین
مامسترا
سیس
ادنه
طرسوس
سلوقیه
علایا
انطالیه (اضالیا)
اسکندرون
انطاکیه
عزاز
حلب
ناعوره
قنسرین
معرة النعمان
حماه
سلمیه
حمص
رصافه
خناصره
رقه
عانه
حدیثه
هیت
تدمر
نبک
بعلبک
دمشق
جبله
بانیاس
ارواد
طرسوس
طرابلس
بترون
جبیل
بیروت
صیدا
صور
عکا
حیفا
بیسان
طبریه
قیساریه
یافا
ارسوف
لد
رمله
عسقلان
غزه
رفح
عریش
فرما
دمیاط
منصوره
اسکندریه
قدس
الخلیل
بصری
صلخد
درعا
اربد
زرقاء
کرک
طفیله
شوبک
بتراء

## جنگهای صلیبی (۳)

جنگ چهارم صلیبی: در سال ۱۲۰۴ م به قسطنطنیه دست یافتند.
ایجاد دولت لاتین در قسطنطنیه
جنگ پنجم صلیبی: که به رهبری گی دولوزینان امیر قبرس با همکاری اندره سوم پادشاه مجارها و لئوپولد ششم پادشاه‌ اتریش و پادشاه بیت المقدس انجام گرفت.
نیروهای صلیبی در سال ۶۱۱هـ / ۱۲۱۶ م در عکا جمع می شوند سپس از راه دریا به مصر می روند ودمیاط را محاصره کرده در شعبان ۶۱۶هـ اکتبر ۱۲۱۹ م بر آن دست می یابند و سپس در منصوره از ایوبیان شکست می خورند و در رجب ۶۱۸هـ / اوت ۱۲۲۱ م مصر را ترک می گویند.
ششمین جنگ صلیبی:
فردریک دوم امپراطورآلمان این جنگ را رهبری می کند. الملک الکامل، قدس، بیت لحم، ناصره و یک راه ساحلی تا شهرقدس را درسال ۶۲۵هـ ۱۲۲۸م به فردریک وا می گذارد ژان دوبرین در این جنگ همراه امپراطور بود.
هفتمین جنگ صلیبی: حمله لوئی نهم به مصر
درقبرس پیاده شد، ازآنجابه مصررفت، درشعبان ۶۴۷هـ نوامبر ۱۲۴۹م بردمیاط پیروز شد صلیبیان شکست می خورند ولوئی چهارم درمنصوره (محرم ۶۴۸هـ — / اوریل ۱۲۵۰ م ) اسیر می شود.
هشتمین جنگ صلیبی:
لوئی نهم سپاه صلیبیان را به تونس می کشاند و دراول محرم ۶۶۹هـ / اوت ۱۲۷۰م نزدیک شهرتونس پیاده می شود و اواخرمحرم ۶۶۹هـ ۲۵ اوت ۱۲۷۰م درمی گذرد.
مستملکات جنوا
مستملکات بندقیه




مقیاس ۱:۳,۵۰۰,۰۰۰

# جنگهای صلیبی

جنگهای صلیبی از بزرگترین رویدادهای تاریخ عمومی اسلام و نیز از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهان به شمار می‌رود. زیرا غرب مسیحی بود که در اصل با راهنمایی پاپ و با هدف استیلاء بر اماکن مقدس مسیحیان در فلسطین و به‌ویژه شهر قدس و مقبرهٔ حضرت مسیح در بیت لحم نزدیک قدس به اندیشهٔ جنگهای صلیبی افتاد. این جریان در پایان قرن ۵ هـ.ق/ ۱۱م شروع شد و تا قرن ۹ هـ.ق/ ۱۵ م. به شدت ادامه یافت.

## سرچشمه جنگهای صلیبی

در اینجا، مجال بررسی علل این جنگها و سیر تحول آن نیست. ما تنها به گفتن این نکته بسنده می‌کنیم که ریشهٔ این جنبش همه از جانب پاپ بود، و از نخستین اهداف آن نیز، تقویت پاپ در جهان مسیحی و وحدت بخشیدن به تمامی جهان مسیحیت، زیر سلطهٔ آن بود. نخستین کسی که به این فکر افتاد، پاپ گریگوری هفتم بود. وی مردی آلمانی بود که در اصل هیلدبراند نامیده می‌شد و شخصیتی بسیار جاه‌طلب و فعال داشت. وی راهبان دیرکلونی را که یکی از دیرهای کاتولیک در فرانسه بود، چنان تحریک کرد که جنبش دینی پرشوری در آن دیر برپاشد و راهبان آن نیز به تبلیغ مسیحیت میان مجارها در مرکز و اقوام نورمان در شمال اروپا همت گماشتند. آنگاه پاپ گریگوری دریافت که نیرویی در اختیار دارد که با استفاده از آن قادر است اراده خود را برکشورهای غرب اروپا تحمیل کند و آنها را در زیر پرچم خویش، یکپارچه سازد. در همان زمان الکسیوس کومنن (Comnene) امپراطور دولت بیزانس از پاپ گریگوری تقاضای یاری کرد و خواست که اروپای غربی، به‌منظور رفع خطر سلجوقیان، سپاهی به کمک او بفرستد. پیش از این دیدیم که چگونه آلپ ارسلان سلطان سلجوقی در سال ۱۰۷۱م در نبرد ملاذگرد در دورترین نقطهٔ شمالی آذربایجان بر رومانوس چهارم امپراطور بیزانس پیروز گردید و راه ورود قبیله‌های ترک را به آسیای صغیر، گشود. آسیای صغیر که درآن زمان جزء سرزمینهای دولت بیزانس به‌شمار می‌آمد، بربخش بزرگی از ارمنستان نیز شامل بود. ارمنیها در آن زمان در سرزمین گسترده‌ای که از جنوب شرقی دریای سیاه تا شمال بلاد جزیره و موصل امتداد داشت، پراکنده بودند. بدنبال پیروزی ملاذگرد، گروههایی از ترکان سلجوقی به آسیای صغیر سرازیر شده در شرق آن سکونت گزیدند، و در آنجا سلطنتی به‌پا کردند که به حکومت سلاجقهٔ روم معروف شد. این دولت که به دست قلیچ ارسلان تأسیس شد، از جانب شرق رو به گسترش نهاد تا سرانجام نیمه شرقی آسیای صغیر را فراگرفت و قونیه را به پایتختی خود برگزید. سپس از جانب غرب گسترش یافت، و همین امر بود که الکسیوس کومین را واداشت، علی‌رغم اختلافات دینی و سیاسی که از سال ۱۰۵۴م میان دولت بیزانس و کلیسای کاتولیک پدیدار شده بود، از پاپ طلب یاری کند.

این اختلافات دینی گسترده، همان است که به «انشقاق بزرگ» (Thegreat schism) معروف است. اما پاپ گریگوری به جای آنکه خواستهٔ امپراطور بیزانس را اجابت کند، به این فکر افتاد که عواطف رهبانان کلونی و سایر پیروان کلیسا را در غرب برای این آرمان برانگیزد که اروپای غربی زیر پرچم کلیسا متحد گردد و مملکت مسیحی واحدی بوجود آید که به دست پاپها اداره شود.

ولی پاپ گریگوری بیش از این مجال‌کار نیافت و در سال ۱۰۸۵م درگذشت و پاپ اوربان دوم که شاگرد پاپ گریگوری و هوادار پرشور عقاید وی بود به جایش نشست.[1]

## جنگ برسراسترداد اندلس

درآن زمان بدنبال ازهم پاشیدن حکومت امویان اندلس در سال ۱۰۳۱م و تقسیم اندلس اسلامی به دولتهای کوچک مخاصمی که ملوک الطوایف خوانده می‌شدند. کشاکش میان اسلام و مسیحیت در شبه جزیره ایبری (اندلس) به نیروی تبدیل شد که به «جنگ استرداد» شهرت یافت و

---

۱) برحسب لیست پاپها، میان این دوتن، ویکتور سوم یک سال برکلیسا حکم راند (مترجم).

مراد از آن، بازپس گرفتن بقیه سرزمینهای اندلس از مسلمانان بود. این جنگها که به‌دست فرناندوی اول، پادشاه لئون و قشتاله در سال ۱۰۵۷م آغاز گردید، خودبه صورت اساس سیاست کشورهای مجاور اندلس درآمد و سپس، هنگامیکه آلفونسوی هشتم، پادشاه لئون و قشتاله در ۶مه ۱۰۸۵م برپادشاهی طلیطله چیره شد و پایتخت‌کهن گت‌ها را دو باره فتح کرد و پایتخت خود قرار داد، آن سیاست در زمینهٔ استراتژی و تاکتیک شکل واقعیتی روشن و آشکار بخود گرفت. هنگام بحث دربارهٔ اندلس دیدیم که جنگ میان مسلمانان و مسیحیان، به نبردی سخت و پرهیجان بدل شده بود. سعی مسیحیان غرب آن بود که به رهبری کشورهای نصرانی اسپانیا، جنگی عمومی و در قالبی مذهبی علیه اندلس اسلامی به‌پا کنند. جنگجویان در اثنای این پیکارها، علامت صلیب به سینه و پشت و یابر زره‌های خود نصب کردند، سپس نیروهای نظامی کسانی که آن نشان را برخود داشتند، «صلیبی»یا به اسپانیایی (cruzada) نام گرفت و نام جنگلهای صلیبی در زبانهای مختلف اروپایی (Kreuzzug - Crusade - Groisade - Cruciatae) از همین جا سرچشمه گرفته است. در همان وقت، نرمانها توانستند صقلیه را از چنگ مسلمانان بدرآورند.(۱۰۶۱ – ۱۰۹۱م) و سپس، هیجان دینی شدیدی غرب اروپا را فراگرفت. آنچه موجب اوج گرفتن این عواطف می‌شد، آن بود که طی دو سدهٔ دهم و یازدهم میلادی، ساکنان غرب اروپا تقریباً دو برابر شدند و برای فراخی جا و کشاورزی به زمینهای تازه‌ای نیازمند گردیدند. این شرایط فرصت مناسبی بود که پاپ اوربن دوم غنیمت شمارد و اروپائیان را به جنگ دینی تمام عیاری علیه سرزمینهای اسلام، به‌ویژه شام و فلسطین دعوت کرد تا همهٔ مقدسات مسیحی، سرزمینی را که عیسی بن مریم(ع) در آن زیسته و مردم را به‌آیین خویش خوانده بود به آنان بازگرداند.

امر دیگری که به آتش جنگ دامن می‌زد آن بود که زائران اماکن مقدسهٔ مسیحی سخت فزونی می‌یافتند و چنین شایع شده بود که ترکان سلجوقی، خاصه سلجوقیان روم، قافله‌های زائرانی را که از غرب می‌آمدند، مورد تجاوز قرار می‌دادند. البته این شایعه قطعاً نادرست است، زیرا مسلمانان هرگز به مقدسات مسیحی تجاوز نمی‌کنند. در هر حال، از سال ۱۰۸۸م که پاپ اوربن دوم دم از تحکیم روابط میان غرب مسیحی و دولت بیزانس زد و سپاهیانی نیز برای جنگ با مسلمانان به یاری آن دولت فرستاد، جنگهای صلیبی آغاز گردید.

## آغاز جنگهای صلیبی

در سال ۱۰۹۵م، پاپ اوربن دوم دریک اجتماع مذهبی که در شهر کلرمون (Clrerwaut) تشکیل یافته بود، خواست که یک سپاه مسیحی تدارک دیده شود و به سرزمین مسلمانان گسیل گردد تا هدف بازپس گیری اماکن مقدسهٔ مسیحی را جامهٔ عمل پوشاند. از آن زمان، آنچه که اینک به جنگهای صلیبی یا جنبش صلیب مشهور است، آغاز گردید. این ماجرا در حقیقت جنبشی بسیار طولانی بود که از اواخر قرن یازده تا اواخر قرن پانزدهم میلادی ادامه داشت. ماحتی از حملاتی اطلاع داریم که پس از این تاریخ توسط مسیحیان صورت گرفت. در این فاصلهٔ زمانی، اروپای غربی، به بیش از پانزده جنگ صلیبی بزرگ علیه بلاد اسلام دست زد که همهٔ کشورهای مسیحی اروپا، از انگلستان و اسکاتلند گرفته تا مجارستان، در آن شرکت جستند، و همهٔ سرزمینهای آناطولی و شام و مصر را دربرگرفت. آتش این جنگ زمانی فروکش کرد که اروپائیان به عجز خود از تسلط بر سرزمین مسلمانان در شرق پی بردند. در اثنای این مدت دراز که جنگهای صلیبی ادامه داشت، عوامل و اهداف دیگری هم که با اراضی مقدسهٔ مسیحی رابطه‌ای نداشت پدیدار شد. از جمله آن که بسیاری از نجیب زادگان غربی طمع در آ ن بسته بودند که در بلاد اسلام مملکتهایی برای خود ایجاد کنند. دیگر آنکه سواران و جنگجویان اروپایی میل داشتند به شهرهای مسلمانان حمله آورده دست به چپاول زنند و از نعمتهای آن هر چه می‌توانند بربایند.

## دو حملهٔ صلیبی و بیداری مسلمانان

مورخین غربی که در جنگهای صلیبی تخصص دارند، معمولاً به شرح مفصل دو جنگ اول و دوم صلیبی اکتفامی‌کنند، زیرااین دوجنگ عملاً لشگرکشی دریایی– زمینی عظیمی بود که طی دو سده همهٔ نیروهای اروپایی را به خود جذب کرد. در سال ۱۰۹۹ که نخستین حملهٔ صلیبی به بلاد شام صورت گرفت، جهان اسلام، به سبب فروریختن سلطنت سلجوقیان و تهی ماندن سرزمین اسلام از دولت یگانه‌ای که بتواند مسلمانان را برای مقابله با خطر صلیبی تجهیز کند، دچار ناتوانی و پراکندگی بود. همین امر موجب گردید که غربیان همهٔ کوشش خود را در دو جنگ اول و دوم صلیبی به کار گیرند و مسیحیان بر بیت‌المقدس چیره شوند و یک پادشاهی مسیحی – صلیبی در فلسطین برپادارند و قدس را پایتخت آن نهند، و سپس سه امیرنشین مسیحی، دو تا در شام (یعنی انطاکیه و طرابلس) و یکی در جزیره واقع در شمال عراق (امیرنشین رها) بوجود آورند.

آنگاه جهان اسلام از خواب عمیق خود بیدار شد و دست به جنب و جوش و گردهم‌آیی وسیعی زد. این امر از بلاد جزیره و موصل آغاز شد و سپس به همت اتابکان موصل و حلب، دامنهٔ آن سراسر شام را فراگرفت. سپس این جنبش اسلامی در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۲ میلادی به اوج خود رسید، زیرا مصر نیز به یاری نورالدین محمودبن عمادالدین زنگی به آن پیوست، آنگاه، همینکه سلطان صلاح‌الدین ایوبی دولت ایوبیان را به پاداشت و در نبرد حطین در سرزمین شام بر صلیبیان پیروزی یافت (تابستان ۱۱۸۷م) و قدس را باز پس گرفت، رهبری جنبش نیز به مصر انتقال یافت. بدین‌سان، چنانکه خواهیم دید، شدت وحدت حملات صلیبی، از جنگ سوم فروکش کرد.

در نقشه‌های این فصل که به جنگهای صلیبی اختصاص دارد، کوشیده‌ایم دو حملهٔ اول و دوم صلیبی و همچنین جنبش و تجمع مسلمانان را ترسیم کنیم.

# نقشه ۱۲۸
## جنگ صلیبی اول
## جنگهای اول و دوم

در این نقشه، جنگهای صلیبی اول و دوم و همچنین حمله‌ای را که به سرکردگی زاهد فرانسوی پطرس صورت گرفت ترسیم کرده‌ایم. سپاه این زاهد، از گروههای مسیحی نامنظمی تشکیل یافته بود که پطرس با سخنرانیهایی آتشین خود فریفته بود و سرزمین اسلام را، بلادی بی‌در و پیکر جلوه داده بود که توسط هیچ کس پاسداری نمی‌شود و در عوض ثروتهایی در آن نهفته که منتظرند کسی بیاید و آنها را به غنیمت گیرد. علاوه براین، رسیدن به بیت‌المقدس و بازپس‌گیری کلیسای رستاخیز و آرامگاه عیسی‌بن مریم(ع) از چنگ مسلمانان هم بسیار آسان است. این سپاه عملاً به آسیای صغیر رسید و حتی در دل آن هم نفوذ کرد. تا سرانجام سپاه سلجوقیان روم در مقابل آن ایستاد و در سال ۴۹۰ هـ.ق/ ۱۰۹۶م شکستش داد.

### جنگ نخست

سخن را به اختصار از جنگ صلیبی اول آغاز کنیم: پاسخ مثبت و رسمی پادشاهان و امیران اروپای غربی، از حد انتظار پاپ اوربن دوم بسی فراتر رفت. دعوت او هیجان شدیدی در فرانسه و ایتالیا برانگیخت و بسیاری از نجیب‌زادگان فرانسوی با سوارانشان، آماده رهبری جنگ شدند. بدین‌سان، جنگ نخست، در واقع جنگ فرانسویها علیه سرزمین اسلام بود، و بهمین جهت مورخان مسلمان، همهٔ اروپاییانی را که در جنگهای صلیبی شرکت می‌کردند، افرنگ (فرنجه) می‌خواندند. بنابراین ما، برعامهٔ صلیبیان لفظ فرنجه را اطلاق می‌کنیم که مقابل لفظ فرانسوی Lesf rancs است که در متون غربی به کار می‌رود. سبب این امر نیز آن است که فرانسویان بیش از دیگران دراین جنگها شور و هیجان بخرج می‌دادند. اینک فهرست فاتحان جنگ اول را که در حقیقت فاتحان بیت‌المقدس و پایه گذاران پادشاهی بیت‌المقدس و امیرنشینهای سه گانهٔ صلیبی اند ذکر می‌کنیم:

رمون چهارم، کنت تولوز (Raymond IV Conte de Tolouse) و بزرگترین و سنگدل‌ترین جنگجوی صلیبی بود. او در آغاز فرمانده گونهٔ کل جنگ صلیبی اول بود، زیرا به ادووکاتور (Advocator) یعنی حامی و مدافع بیت‌المقدس ملقب بود. وی را اسقف ادماردومونتی (Ademar de Monteil) اسقف شهرلوپویی (Le Puy) و نیز برادرش بودوین دوبولونی (Baudoin de Boulogne)، دوک لورن سفلی (Basse Loraine) همراهی می‌کردند. از شمال فرانسه، گروهی دیگر به رهبری روبرت (دوم) کورتوز (Robert II Cruteheuse) دوک نورماندی (Duc de Normandie) و روبرت (دوم) کنت فلاندر (Robert II Conte des Flandres) استفان هانری، کنت‌بلوا (Stephane Henri Conte de Blois) و نیز هوگ کنت ورماندوا (Hugue conte de Vermandois) عازم شدند.

از ایتالیا نیز کنت بوهموند پسر روبرت جیکارد، دوک اپولی (Bohemond fils de duc d' Apulia) نیز به راه افتاد. حمله نخست به قسطنطنیه رسید، کشور سلجوقیان روم را درنوردید و سپاهیان ایشان را در دوریلوم (Donyloum) شکست داد (ژوئیه ۱۰۹۷م) و سرانجام به انطاکیه رسید و آنرا محاصره کرد. پیش از آنکه سپاه به آن ناحیه برسد، بودوئن، برادر گود فروا در نزدیکی مرعش از آن جدا شد و رو به سوی شرق و جزیرهٔ فرات نهاد و برژها چیره شده و در ۱۰۹۸م، نخستین امیرنشین صلیبی را در سرزمین اسلام تأسیس کرد. اکثر ساکنان این منطقه، ارمنیان مسیحی بودند و همین امر کار استیلا بر شهر و ایجاد امیرنشین مسیحی را بر او آسان کرد.

# نقشه ۱۲۹
## امیرنشین‌های صلیبی و دژهای مسیحی - اسلامی، پیش از آنکه به دست مسلمانان آزاد شوند

### سقوط بیت‌المقدس

آن شاخهٔ سپاه صلیبی، تا انطاکیه پیش رفت و در اکتبر ۱۰۹۷م آنرا محاصره کرد. کار محاصره تا ژوئن ۱۰۹۸م به طول انجامید و سرانجام، انطاکیه در سوم ژوئن همان سال به دست صلیبیان افتاد، و امیر کدبوغا، اتابک موصل، چون خواست به یاری انطاکیه رود، در ۲۸ ژوئن آن سال از صلیبیان شکست خورد. آنگاه سپاه صلیبی، بی‌آنکه با مقاومت قابل ذکر مواجه شود، به سوی جنوب کشید و عازم بیت‌المقدس شد و در ۱۵ ژوئیه ۱۰۹۹، از حصار گذشته به شهر وارد شدند و چنان قتل عامی به راه انداختند که در اثنای آن ۷۰ هزار تن از مردم شهر به قتل رسیدند. اندکی بعد، گودفروا، دوک بولونی درگذشت و برادرش بودوئن، امیر رُها را به جای او فراخواندند. اما وی را به پادشاهی بیت‌المقدس برگزیدند و بدین‌سان مملکت بیت‌المقدس پدیدار شد. پس از آن نیز امیرنشین صلیبی دیگر، در طرابلس (طی سالهای ۱۱۰۲ و ۱۱۰۹م) تأسیس شد.

چنین بود که در سرزمین شام و جزیره یک پادشاهی و سه‌امیرنشین مسیحی بوجود آمد. پس از آن، دومین حمله صلیبی به سرکردگی لویی هفتم پادشاه فرانسه و کونراد سوم پادشاه آلمان به بلاد شام رسید و سپاهیان فراوانی نزدیک بیت‌المقدس گرد آمدند و از آنجا عازم فتح دمشق شدند. امادر این کارفرو ماندند. همین جا، جنگ دوم صلیبی نیز پایان یافت.

# نقشه ۱۳۰
## جنگهای صلیبی (۲)
## جنبش و تجمع مسلمانان، و جنگ صلیبی سوم

سقوط بیت‌المقدس و اشغال سواحل شام و ایجاد امیرنشینهای صلیبی به‌دست مسیحیان، هراس در دل مسلمانان افکند. اگر پادشاهان و امیران از دست زدن به جنگ علیه اشغالگران و متجاوزان خودداری می‌کردند، در عوض تودهٔ مسلمانان به جنب وجوش افتاده از اولیای امور می‌خواستند در مقابل دشمنان به جنگ برخیزند و قدس شریف را که سومین حرم مقدس اسلام است نجات دهند. در بغداد، مردم اجتماع کردندو به قصر خلیفه حمله بردند و از او خواستند که اعلان جهاد کند، و برای جنگ با افرنگهای متجاوز، امیران را به تجمع و اتحاد فراخواند. بخصوص که صلیبیان به اشغال زمینهایی که پیش از این ذکر کردیم و فرمانروایی بر مسلمانان آن سرزمینها و تجاوز به مقدسات اسلام و گرفتن مالیات از مسلمین بسنده نمی‌کردند، بلکه بازرگانان و کاروانهای ایشان را هم مورد تجاوز و چپاول قرار می‌دادند. این امر نیز احساسات مسلمانان را برانگیخت و برآن داشت که زیر پرچم جهاد گردهم آیند. سرانجام، امیران مسلمان به پاخواستند. نخستین کسی که از میان ایشان دست به کار شد، مودود اتابک ترک‌نژاد موصل بود که سپاهی گردآورد و به اراضی تابع امیرنشین رها در جزیره درآمد و بسیاری از شهرهایی را که مسکن ارمنیان بود ویران کرد و گروهی از سپاهیان صلیبی را نیز به اسارت گرفت. این اقدام، سرآغاز جنبش اسلام و تجمع نیروهای مسلمانان برای جنگ با افرنگیان بود.

### جنبش متقابل علیه صلیبیان

نخستین کسی که دست به حمله‌به اراضی صلیبیان زد و با نیروهای ایشان در میدان نبرد روبرو شد، نجم‌الدین ایلغازی امیر ماردین در جزیره بود. وی نخست به زمینهایی که تحت تسلط امیرنشین رها بود درآمد و نزدیک شهرک قسطون در جنوب حلب بایکی از نیروهای صلیبی مواجه شد (۵۱۳ هـ. ق/ ۱۱۱۹م) و برآن پیروز آمد. این کارگویی سرآغاز جنبش جهاد بود که از آن زمان به بعد، نیرو می‌گرفت. پیروزی نجم‌الدین ایلغازی برصلیبیان هرچند که خود بخود ناچیز بود، انعکاس عظیم در بلاد اسلام داشت‌واز آن‌نشان‌می‌دادکه‌مقابله‌با نیروهای افرنگ امری امکان‌پذیراست.

به عبارت دیگر، اسطورهٔ افرنگ درهم شکست و آنگاه مسلمانان درپی پیروزیهای بیشتر برآمدند. پس از آن، عمادالدین زنگی امیر موصل نیز قوی دل شد و بر حلب چیره گشت، و دوامارت حلب و موصل را یکی ساخت و بانگ جهاد برداشت. مجاهدان مسلمان از هر سو به جانب وی شتافتند تا آنکه نیروی عظیمی از مجاهدین، چه سواره و چه پیاده، به زیر رایت او گرد آمد. عمادالدین، امیرنشینی گسترده تشکیل داده بود که بر جزیره (به استثنای آنچه امیرنشین رها اشغال کرده بود)، حلب، حمص، حماة، بعلبک، معرةالنعمان، و دیار بکر را شامل می‌گردید. آنگاه وی در سال ۵۳۹ هـ. ق/ ۱۱۴۴م، در رأس سپاهی گران براه افتاد و امیرنشین رها و توابع آنرا گشود. این فتح، پیروزی بس عظیمی بود که چهار گوشهٔ جهان اسلام را به جنبش افکند و در اثر آن، هم مسلمانان تشنهٔ پیروزیهای بیشتر گشتند، و هم مسیحیان در دیار غرب به وحشت افتادند. در نتیجه غربیان به تدارک جنگ صلیبی تازه‌ای دعوت شدند و اندک اندک، نیرویی که دست به سومین جنگ صلیبی زد، فراهم آمد.

### نورالدین و صلاح‌الدین

در این اثناء نورالدین محمودبن زنگی امیر موصل، توانست امارات حلب را که پس از مرگ پدرش دچارتفرقه شده بود به کشور خودش منضم کند. این مرد بیش از ۱۰ سال علیه صلیبیان در همه نواحی شام مبارزه کرد تا آنکه توانست در سال ۵۴۹ هـ. ق/ ۱۱۵۴م امیرنشین دمشق را نیز به کشور خود الحاق کند. این امارت و امیر آن معین‌الدین انور در مورد بسیار با جبهه‌جهاد مخالف و با افرنگهای متجاوز موافق بودندو همیشه در مقابل وحدت جبهه اسلامی مانعی به شمار می‌آمدند. با الحاق دمشق به امارت محمود زنگی جبهه جهاد سخت گسترده شد، بنحویکه سرزمین عراق و جزیره و از جمله موصل و شام را در برگرفت. نورالدین به کار جهاد و وحدت بخشیدن به بلاد مسلمین ادامه می‌داد، و ما روی نقشهٔ خود، مرزهای جبههٔ اسلامی را تا زمان مرگ عمادالدین زنگی و نیز تا وفات نورالدین محمود (۵۶۹ هـ. ق/ ۱۱۷۳م) مشخص کرده‌ایم. مهمترین اقدام نورالدین بعداز انضمام دمشق، کوشش در برانداختن دولت فاطمیان بود که با صلیبیان یا هم‌پیمان بودند و یا سازش می‌کردند. او توانست هم بر صلیبیان و هم بر فاطمیانی که آنان را تأیید می‌کردند چیره شود، و نیز توانست به یاری سردارش اسدالدین شیرکوه و برادر زاده‌اش صلاح‌الدین‌بن نجم‌الدین ایوب که خود را به‌عنوان وزیر بر خلیفهٔ شیعی مذهب فاطمی، عاضد، تحمیل کرده بود، مصر را نیز به چنگ آورد. پس از مرگ او، جانشینان و امیرانش برسر اینکه آیا اسماعیل را باید به امیری انتخاب کرد یا نه، اختلاف داشتند. اما صلاح‌الدین ایوبی توانست بر همهٔ رقیبان فائق آید و خود را سلطان بلاد وحدت یافته مسلمانان خواند. بلاد اسلام، اینک آماده بود که به کاری عظیم دست زند، یعنی بیت‌المقدس را فتح کند وآنرا از دست افرنگان به درآورد و بدین‌سان پادشاهی صلیبی بیت‌المقدس و نیز دیگر امارات صلیبی شام را براندازد. صلاح‌الدین به کار جهاد ادامه داد و نیروهای مسلمان از هر سو به گرد او فراهم آمدند و نیز هزاران هزار نیروی داوطلب، یعنی مسلمانان مجاهدی که بدون هیچ چشم‌داشت به مزد و پاداش و بی‌آنکه سپاه رسمی دربار باشند فقط در راه خدا جهاد می‌کردند، به نیروهای او پیوستند. در ربیع‌الآخر ۵۸۳ هـ. ق/ مه ۱۱۸۷م صلاح‌الدین در نبرد حطین، بر نیروی صلیبیانی که آمادهٔ جنگ شده بودند، پیروز آمد. پس از همین پیروزی بزرگ بود که مسلمانان در رجب ۵۸۳ هـ. ق/ سپتامبر ۱۱۸۷م وارد بیت‌المقدس شدند. ما در نقشهٔ پیشین، پادشاهی بیت‌المقدس و امیرنشینهای صلیبی را مشخص کرده‌ایم.

امارت‌نشینهای صلیبی و پادشاهی بیت‌المقدس پیش از نبرد حطین، فتح بیت‌المقدس در سال ۱۱۸۷م به دست صلاح‌الدین ایوبی.

ما در نقشه، بیشتر مواضع مهم را که نامشان در جنگهای صلیبی آمده است، و نیز پادشاهی بیت‌المقدس و امیرنشین انطاکیه و طرابلس و رها، را، پیش از آنکه بدست مسلمانان برچیده شوند مشخص کرده‌ایم.

اما کوششی که صلاح‌الدین برای پیروزی در نبرد حطین کرد، البته اندک نبود، زیرا نیروهای صلیبی پیش از نبرد حطین از موفقیت نظامی ممتازی برخوردار بودند، چه، پادشاهی بیت‌المقدس را در اختیار داشتند و این پادشاهی از شمال تا جنوب دمشق و از جنوب تا قلعه کرک امتداد داشت و از سویی به دریای احمر سر می‌کشید و بندر عقبه را مالک بود، و بدین‌سان مستملکات آن نا دریای مدیترانه در جنوب غزه، نزدیک داروم، و در شمال، تا شمال بیروت گسترده بود. علاوه براین همهٔ این مناطق به دژهای استواری که هزاران سپاه با سلاحهای برازنده درآنها می‌زیست، مجهز بود. در شمال پادشاهی بیت‌المقدس و امیرنشین صلیبی طرابلس در ساحل دریا، اراضی امیر نشین انطاکیه قرارداشت که خود از شمال تا کوه اماتوس درمرز مملکت ارمنستان در آسیای صغیر، و از طرف جنوب تا لاذقیه برکرانهٔ دریا امتداد داشت. در جنوب این امیرنشین، امیرنشین طرابلس که دامنهٔ آن به جباله می‌پیوست قرار داشت. در شمال انطاکیه در مدخل آسیای صغیر و در بخش بزرگی از سواحل جنوب شرقی آن، پادشاهی ارمنستان صغیرواقع بود که دامنهٔ مستملکاتش به یاری صلیبیان چندان گسترش یافت که عاقبت به مملکت نیرومندی که ناچار می‌بایست همه جا به حساب آید، تبدیل شده بود. اما دیگر قسمتهای آسیای صغیر، همه در اختیار امپراطوری بیزانس بود که خود به برکت صلیبیان، جانی تازه گرفته بود، هر چند که آن امپراطوری، از آنجا که نگران سرزمینهای خویش بود، روابط چندان خوبی با صلیبیان نداشت، بخصوص که امیرنشین انطاکیه بر جزیره قبرس دست می‌انداخت.

## سومین جنگ صلیبی

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که آن بخش از سرزمینهای شام که قبل از نبرد حطین در دست صلیبیان بود، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر استراتژیک، برمستملکات مسلمانان در آن منطقه برتری داشت، معروف است که زمینهای ساحلی شام به مراتب از زمینهای داخلی آن غنی‌تر است. این برتری بخصوص در جنوب، یعنی درآن بخش از خاک فلسطین که میان بحرالمیت و دریای مدیترانه قرار دارد، هویدا است. از این رو، حاصلخیزترین سرزمینهای شام که به دست شاهان بیت‌المقدس افتاده بود، در همین ناحیه قرار داشت؛ بنابراین شگفت نیست که سقوط پادشاهی بیت‌المقدس و استیلای مسلمانان برشهر، با توجه به اهمیت دینی و معنوی عظیمی که بخصوص نزد مسلمانان داشت، اثر شدیداً ناخوشایندی در کشورهای مسیحی غرب گذارد. به محض اینکه اخبار شکست به غرب رسید سلستین گریگوری سوم که به جای پاپ کلمان سوم نشسته بود، خواست که سپاه صلیبی نیرومندی به شام گسیل شود تا بیت‌المقدس را باز پس گیرد. تعدادی از پادشاهان اروپا، و در رأس ایشان، ریچارد اول پادشاه انگلستان که به سبب شجاعت، شیردل لقب گرفته بود، دعوت او را اجابت کردند. ریچارد شیردل کشور خویش را به‌دست برادرش جان (یوحنا) سپرد و خود سپاهی گران فراهم آورده عازم شرق شد. ازآن طرف نیز فیلیپ اگوست دوم پادشاه فرانسه و فردریک بارباروسای اول (ریش سرخ)، فرمانروای امپراطوری رومانی – آلمانی مقدس، همانند ریچارد دعوت وی را پاسخ گفتند. معنی این سخن آن است که سراسر اروپا در سومین جنگ صلیبی شرکت جست و عازم نبرد با مسلمانان و بازپس گرفتن بیت‌المقدس شد. یکی از نخستین پادشاهانی که روانه این نبرد شد، فردریک بارباروسا بود که سفر خویش را در رأس سپاهی نیرومند در ماه مه ۱۱۸۹م آغاز کرد، خاک اروپا را درنوردید و به آسیای صغیر رسید و به قسطنطنیه درآمد و مورد استقبال امپراطور بیزانس قرار گرفت، سپس از آنجا از راه خشکی، آسیای صغیر را به سوی سرزمین شام طی کرد. در مسیر خویش برباز ماندگان سلجوقیان در نزدیکی قونیه چیره شد (۱۱۹۰م). اما او خود در رود سَلَف (Sélef) یا کالیکادنوس (Calycadnus) که امروز جوق‌صو (Goksu) نامیده می‌شود و در نزدیکی سلوقیه در ولایت کیلیکیهٔ (قیلیقیای) آسیای صغیر قرار دارد، غرق شد (۱۰ ژوئن ۱۱۹۰م). به دنبال مرگ فردریک، بیشتر سپاهیانش پراکنده گشته به آلمان بازگشتند و جزعده‌ای معدود از آنان کسی به سرزمین شام نرسید. رهبری این گروه را نیز پسر بارباروسا، فردریک دوم امیر سوابیا به عهده داشت که در فتح عکّا به سال ۱۱۹۱م شرکت جست و بعد از آن بدرود حیات گفت.

## سقوط عکا و صلح رمله

اما ریچارد شیردل، علاوه برانگلستان بخشهای گسترده‌ای از نورماندی در شمال فرانسه را نیز در تملک خود داشت. همین مستملکات موجب کشاکشهای طول و درازی میان او و فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه بود که او نیز با سپاهی کلان در این جنگ صلیبی شرکت داشت. ریچارد و فیلیپ اگوست به یکدیگر چندان اعتماد نداشتند، به همین علت، در ژوئیه ۱۱۹۰ که هردو، از راه دریا قسطنطنیه‌را ترک می‌گفتند، هریک به راهی دیگر رفت. ریچارد شیردل نخست به‌قبرس وسپس به‌عکّا رفت و در نبردی که برای فتح‌آن شهر برپا شده بود، به پادشاه فرانسه پیوست. صلاح الدین عکّا را بعد از نبرد حطین به چنگ آورده بود و سقوط آن به دست

صلیبیان، در سال ۱۱۹۱م رخ داد. دو پادشاه صلیبی، به همراهی پادشاه بیت‌المقدس گی‌رید ژروزالم (Guy Rayde Jerusalem) که بعد از سقوط آن شهر بدست مسلمانان، به امارت طرابلس رفته و مقر پادشاهی خود را در آنجا نهاده بود، دست به محاصره شهر زدند. حال آنکه این پادشاه اخیر، با صلاح‌الدین پیمان بسته بود که به سرزمین مسلمانان تجاوز نکند. اما او همینکه تجدید فعالیتهای غربیان را به قصد جنگ با مسلمانان در شام مشاهده کرد، بیامد تا در محاصره عکّا شرکت کند (اوت ۱۱۸۹م). سرانجام عکّا در ۱۲ ژوئیه ۱۱۹۱، پس از دفاع دلاورانهٔ ساکنان آن که قسم خورده بودند تا مرگ ایستادگی کنند، سقوط کرد، و سقوط شهر عملاً زمانی رخ داد که بیشتر مردان آن به‌قتل رسیدند. از اینرو سقوط عکا با چنین اوصاف، بزرگترین حوادث جنگهای صلیبی به شمار می‌آید. صلیبیان پس از آنکه عکا را گرفتند بر همهٔ بنادر و شهرهایی که گرداگرد آن بود نیز چیره گشتند. از آن جمله می‌توان حیفا، قیصریه، ارسوف، خُضَیره و عتلیت را نام برد.

پس از آن صلیبیان به مذاکره با صلاح‌الدین پرداختند. این مذاکرات به پیمان نامهٔ صلح رمله انجامید که براساس آن نوار ساحلی دریا از سور تا یافا به صلیبیان واگذار شد و نیز به ایشان اجازه داده شد که به بیت‌المقدس حج گذارند. بدین‌سان پادشاهی بیت‌المقدس که به امیرنشین طرابلس انتقال یافته و فروپاشیده بود، تجدید حیات کرد و پادشاهان آن توانستند ساحل دریا را تا بیروت به چنگ آورند. این بخش که در سومین جنگ صلیبی برمستملکات ساحلی صلیبیان، از بترون تا حیفا در جنوب افزوده شد، همان است که‌بعدها به پادشاهی بیروت شهرت یافت.

مسلمانان، چون بر طرابلس چیره شدند و پادشاهی بیت‌المقدس را در دورهٔ دوم برانداختند، می‌بایست - همچنان که خواهیم دید - بر پادشاهی بیروت نیز پیروز آیند.

پس از صلح نامهٔ رمله، فیلیپ اگوست وظیفهٔ خود را پایان یافته تلقی کرد، زیرا توانسته بود به سوگند خود وفا کند و راه اورشلیم را بگشاید. از اینرو در ۸ ژوئن ۱۱۹۲م بندر عکا را به قصد کشور خود ترک گفت.

اما ریچارد شیردل در شام باقی ماند و به تکمیل پیروزیهای خود پرداخت و بر بنادر واقع در جنوب عکّا تا عسقلان دست یافت، سپس با صلاح‌الدین که او را از بزرگترین پادشاهان مسلمین می‌انگاشت، پیمان دوستی بست، به بیت‌المقدس حج گذاشت، قبرس را به چنگ آورد و آن را به عنوان تیول، به شوالیه گی‌دو لوزینیان (Guy de Lusignen) سپرد، و خود در اکتبر ۱۱۹۲م، به کشورش بازگشت.

وبدین‌سان بیشتر آن پیروزیهایی‌که‌صلاح‌الدین‌بدست‌آورده بود - به استثنای بیت‌المقدس - همه، به علت چشم و هم چشمی و اختلاف میان امیران ایوبی، به باد فنا رفت.

# نقشه ۱۳۱

## جنگهای صلیبی (۳)

## جنگهای چهارم تا هشتم صلیبی

### چهارمین جنگ صلیبی

پاپها به امید بازپس گرفتن بیت‌المقدس و ایجاد پادشاهی مسیحی تازه‌ای در آن، هرگز از تشویق غربیان به یک حملهٔ صلیبی جدید دست برنداشتند. سرانجام تیبوی سوم (Thibout III) و کنت شامپانی و گروهی دیگر از نجیب‌زادگان مسیحی غرب، از جمله بونیگاس دومنسرا (Bonigace de Montsrat) و بودوئن دوفلاندر (Boudoin de Flandres) سپاه صلیبی جدیدی تدارک دیدند که پاپ اینوسان سوم آن را تبرک کرد(۱۱۹۸ - ۱۲۱۶م). انریکو داندولو (Henrico Dandolo) دوج[1] ونیز (بند قیه) هم در تجهیز آن سپاه شرکت جست. هنگامی که سربازان صلیبی در ونیز جمع شدند، فرمانده سپاه دریافت که مال کافی برای سفر دریایی در اختیار ندارند. پس از مجادلات بسیار تصمیم برآن شد که نخست به شهر زارا حمله کنند تا آن را از پادشاه مجارستان که بر ساحل دالماسی قرار داشت بستانند. صلیبیان، علی‌رغم اعتراض پاپ، روانهٔ زارا شدند و در سال ۱۲۰۲ برآن دست یافتند. اما امپراطور آنجلیوس سوم بانگ اعتراض برآورد و در نتیجه میان او و صلیبیان نزاع درگرفت. عاقبت کار به آنجا کشید که ایشان، رو سوی قسطنطنیه نهادند و شهر را در ۱۲ آوریل ۱۲۰۴ فتح کردهیک دولت لاتینی در آن برقرار کردند. بدینسان آن حمله به کلی از هدف اصلی خود منحرف شد و رنگ صلیبی خود را از دست داد. به همین علت، تاریخ‌نگاران، جنگهای صلیبی در غرب این حمله را در شمار جنگهای صلیبی نیاورده‌اند، امّا ما - اعراب و مسلمانان - آن را جزء جنگهای صلیبی می‌دانیم و چهارمین جنگ صلیبی می‌نامیم.

پس از اشغال قسطنطنیه به دست آن سپاه که سپاه لاتینی خوانده می‌شود، یکی از شهسواران ( شوالیه‌های) ایشان به عنوان امپراطور قسطنطنیه انتخاب شد. آنگاه، یکی از امیران بیزانسی که بر تخت امپراطوری طمع داشت، امیرنشینی بیزانسی در شمال شبه‌جزیره بالکان تأسیس کرد که اپیروس (Epeiros) نامیده می‌شد. شخص امپراطور بیزانس هم به مرکز آسیای صغیر رفت و برای خویش امپراطوری بیزانسی دیگری به نام دولت نیقیه (Nicée) ایجاد کرد و همچنین، یکی از امیران خاندان کومنن (Comnéne) نیز دولت بیزانسی سومی، در اطراف شهر طرابوزون برساحل دریای سیاه برپا داشت.

---

۱) دوج، در جمهوری ونیز، همان دوک است و مراد از آن، رئیس مجلس نمایندگان دهگانه‌ای است که بر ونیز حاکم بود.

## پنجمین جنگ صلیبی

مورخان اروپایی این جنگ را چهارمین، و نه پنجمین جنگ صلیبی به شمارآورده‌اند. نخست پاپ اینوسان سوم (Innocent III) مردم را به این جنگ فراخواند، اما کار جنگ در زمان جانشین او هونوریوس سوم (Honorius III) انجام یافت. وی توانست تعدادی سرباز جمع‌آورد و با آنان سپاهی تشکیل دهد که شوالیه ژان دوبرین (Jean de Brienne) به فرماندهی آن برگزیده شد. ژان از جانب پاپ نامزد شده بود که اگر صلیبیان توانستند بیت‌المقدس راباز ستانند، وی پادشاه آن گردد. اونیز اندیشید که بهترین وسیله پیروزی بر مسلمانان، همانا فتح مصراست، زیرا مصر، مرکز قدرت اسلامی بود. به همین سبب ژان دوبرین با سپاهیان خویش در قبرس فرود آمد و از آنجا عازم مصر شد و در سال ۱۲۱۸م، در نزدیکی دمیاط فرود آمد. مفروض آن بود که اگر صلیبیان بر دمیاط چیره شوند، مصریان را وا خواهند داشت که، در ازای تخلیهٔ شهر، از بیت‌المقدس چشم بپوشند تا ایشان دولت خویش را در آن برپا دارند. اما محاصرهٔ دمیاط به طول انجامید و صلیبیان، به مدت ۱۷ ماه رنجها و سختیهای بسیار تحمل کردند. در همین احوال، سلطان ایوبی الکامل که سخت بیمناک شده بود، پذیرفت که بیت‌المقدس را، با همان محدودهٔ قدیم در غرب رود اردن، به ایشان واگذارد تا ازدمیاط دست بردارند. اما کاردینال پلاجیوس دِ آلبانو (Pelagius de Albano) که از جانب پاپ به فرماندهی جنگ انتخاب شده بود، آن توافق را نپذیرفت، زیرا او آرزو داشت به قاهره برسد و آنرا اشغال کند ازاین رو، سپاه صلیبی در نوامبر ۱۲۱۹م دمیاط را اشغال کرده آمادهٔ حرکت به سوی قاهره شد. این کار سخت به درازا کشید و از ۲۱ ماه هم تجاوز کرد. هنگامیکه سپاه مسیحیان نزدیک منصوره رسید، مصریان آب‌بندها را باز کردند و آب کانالها، سراسر زمین را پوشانید و در نتیجه صلیبیان دیگر نتوانستند به پیشروی خود ادامه دهند و پس از تحمل خسارت‌های سنگین به دمیاط بازگشتند و از آنجا در اوت ۱۲۲۱ م به عکا رفتند و بدین ترتیب، حملهٔ مسیحیان چیزی جز فاجعه به بار نیاورد.

## ششمین جنگ صلیبی

جنگهای صلیبی مدتی متوقف بود تا آنکه فردریک دوم (Frederick II) فرمانروای امپراطوری مقدس آلمان شِعار صلیب پوشید و اعلان کرد که عازم جهاد صلیبی است، و بدین‌سان امور مربوط به جنگ را دوباره به جریان انداخت. اما کشمکش میان او و پاپ هونوریوس سوم بالاگرفته بود، زیرا هنگامیکه او، در سال ۱۲۲۰ م به امپراطوری رسید، به پاپ وعده داد که دست به یک جنگ صلیبی بزند. اما به وعده وفا نکرد و در عوض عازم صقلیه و لومباردی در ایتالیا شد تا سلطه خاندانش را (یعنی خاندان هوهنشتاوفن Hohenstaufen) بر ایتالیا مسجل گرداند. اما پاپ از این امر خوشنود نبود، زیرا مرکز کلیسا در آن زمان معتقد بود که ایتالیا و صقلیه جزو مستملکات اوست. از این‌رو پاپ هونوریوس و جانشین وی پاپ گریگوری نهم کوشیدند که فردریک را از ایتالیا دور کرده به سرزمینهای مقدس و بلاد مسلمانان روانه کنند، سپس وقتی امپراطور فردریک (ازکشور لهستان) با ایزابل دخترژان دوبریین فرماندهٔ پنجم جنگهای صلیبی - که خود نامزد امپراطوری بیت‌المقدس بود - ازدواج کرد، پنداشت که او اینک، در نتیجهٔ ازدواج، نامزد امپراطوری بیت‌المقدس می‌گردد. به این سبب جنگی صلیبی تدارک دید تا امپراطوری خود را در اختیار گیرد. وی در سپتامبر ۱۲۲۷م از راه دریا به‌سوی سواحل شام حرکت کرد. اما او خود، به بهانهٔ اینکه نمی‌تواند سرگیجهٔ سفر دریایی را تحمل کند، بی‌درنگ بازگشت، حال آنکه ناوگانش، با همهٔ سربازانی که در آن بودند، به شام رفتند. پاپ ازاین عمل خشمگین شد و طی فرمانی، او را از حقوق امپراطوری محروم، و از کلیسا طردکرد. با اینهمه فردریک، باآنکه مطرود کلیسا بود، در تابستان ۱۲۲۸م دوباره، به قصد جنگ، به سوی سواحل شام حرکت کرد چون به عکا رسید، آمادهٔ حرکت به سوی بیت‌المقدس شد. اما به جای اینکه با مسلمین وارد جنگ شود، با ملک‌الکامل سلطان مصر وشام به گفتگو نشست. ملک‌الکامل که در این زمان بابرادرزادهٔ خود ناصر، امیر دمشق سخت درگیر بود، زود با امپراطور فردریک معاهده‌ای بست که برحسب آن، از بیت‌المقدس، بیت‌لحم، ناصره، صیدا ولُد دست می‌کشید. لیکن پاپ از پذیرفتن این شرایط سرباز زد و اعلام داشت که سپاهیان صلیبی به سرزمین شام می‌روند نه معامله با مسلمانان ونیز اعلام کرد که تصمیم دارد یک سپاه صلیبی به قصد تصرف املاک فردریک در ایتالیا گسیل دارد. فردریک، همینکه این خبر را شنید، به بیت‌المقدس حج گزارد تا گمان رود که او فاتحانه به شهر درآمده و اینک مالک آن است، از آنجا نیز به اروپا شتافت. این حوادث، معنای جنگهای صلیبی را در غرب خدشه دارکرد و نشان داد که همهٔ این جنگها نه صلیبی است و نه دینی. پاپ در همان احوال، مصرانه ابراز می‌داشت که فردریک دوم، ملحد و کافر است، از اینرو، به سبب تفاهمی که میان او و مسلمانان، خواه در صقلیه و خواه در سرزمینهای شرق به وجود آمده بود، در سراسر اروپا به کافر اعظم ملقب شد.

اندکی پس از این حوادث، ایوبیان توانستند سپاهی از ترکان خوارزمی فراهم آورند و بیت‌المقدس و آنچه راکه سلطان الکامل به صلیبیان واگذاشته بود، باز پس گیرند.

## هفتمین جنگ صلیبی

مهمترین عامل این جنگ، همانا پادشاه فرانسه لوئی نهم ملقب به پارسا بود. وی با شور و تعصب بسیار، سپاهی تدارک دید و در دسامبر ۱۲۴۴م، نشان صلیب برگرفت و اعلان کرد که عازم یک جنگ صلیبی است.

وی سپاه خود را با عنایتی خاص فراهم آورده و بهترین سربازان فرانسوی و اسب و ابزارهای جنگی بسیار به‌کار گرفته بود. لویی در ۱۲۴۸م روانه شام شد، اما تصمیم گرفت که نخست به دمیاط حمله کند و نیروهای نظامی مصر رادر آن نابود سازد. برخی می‌گویند وی قصد داشت

دمیاط را گرفته سپس با بیت‌المقدس معاوضه کند. بـه هـر حـال، لـوئی پس از جنگی سخت، در ژوئـن ۱۲۴۹م، دمـیاط را گشـود. مـلک صـالـح ایـــوب بسـیار کـوشید کـه جـلوی سپاهیان صـلیبی را بگـیرد، امـا او در عین حال حاضر بود که دمیاط را با بیت‌المـقدس مـبادله کـند. پـادشاه صلیبی، به سوی منصوره پیش رفت، اما سعی داشت از نزدیک شـدن بـه سواحل شاخهٔ نیل در دمیاط پرهیز کند تا دچار آن بلایی کـه بـر سـر ژان دوبریین، فرمانده پنجمین جنگ صلیبی آمده بود نگردد. اما مـصریان بـه مقابلهٔ سپاه صلیبی شتافتند و به اعمالی که شبیه به جنگهای چریکی بـود دست زدند، تا سرانـجام نـیروهای صـلیبی را نـاتوان سـاختند. هـنگامی کـه این سپاه به نزدیکی منصوره و شهرک شـارم سـاح رسـید، نـیروهای ایوبی به مقابله برخاستند. در همین اثنا، ملک صـالح ایـوب درگـذشت و همسرش، سیدهٔ شجرةالدر فرزند خود توران شاه را از عراق فراخواند. او نیز براه افتاد، اما پیش از آنکه به جبههٔ جنگ بـرسد، مـصریان و سـربازان ایوبی، سپاه صلیبی را شکست داده، آن را به محاصره گرفتند و لوئی نهم را به تسلیم واداشتند، آنگـاه او را دسـتگیر کـردند و در خـانهٔ ابـن‌لقمان در منصوره زندانی ساختند. لوئی نهم ناچار شد خونبهایی کـلان پـرداخـته، آزادی خویش را باز خرد. آنگاه عهد کرد و سوگند خورد که دیگر به جنگ با مسلمانان دست نزند، و سپس در ۱۲۵۰م با باقیماندهٔ سپاهش از دمیاط بیرون شد.

### پایان هفتمین جنگ صلیبی

لوئی نهم به فلسطین رفت و در عکا فرود آمد و به امید آنکه سپاه صلیبی تازه‌ای فراهم آورد و بیت‌المقدس را بازپس گیرد، مدت چهار سال در آن شهر ماند، و در این احوال، با سلطان مملوک عزالدین ایـبک کـه بـا ملک ناصر ایوبی، امیر حلب و دمشق اختلاف داشت، به مذاکره پرداخت. وی که عهد خویش شکسته بود، کوشید با حشاشین شیعی مذهب که بـا خلافت عباسی دشمنی می‌ورزیدند[1]، و نیز بـا مـنکوخان مـغولی رابـطه برقرار کند. اما او، با آنکه نسطوریان شام و عراق دریاریش نـهایت سـعی خود را مبذول می‌داشتند، در هیچیک از اقداماتش موفق نشد، و سرانجام، به امید آنکه نیروهای صلیبی تازه‌ای به او ملحق شوند، رو سوی فرانسـه نهاد. اما این امید او هم به یأس تـبدیل شـد. زیـراپـاپ انـیوسان چـهـارم (۱۲۴۳_۱۲۵۴م) به تدارک دیدن سپاهی علیه کونراد، پادشاه دولت رومانی مقدس، فرزند فردریک دوم، سرگرم بود. لوئی نهم عاقبت در ۱۲۵۴م بـه فرانسه رسید. حملهٔ او، آخرین جنگ صلیبی مهمی بود که عـلیه مـصر و شرق اسلامی صورت گرفت، و چون آن زمان، عصر دینداری شـدید در اروپا بود، میان مردم شایع شد که این جنگها، مـورد رضـا و تأیـید الهـی نیست. از اینرو، همه از فکر جنگ صلیبی بیرون آمدند.

اندکی پس از این ماجرا، اوضاع در کشورهای اسـلامی دگـرگون شد، زیرا دولت ممالیک بحری در ۱۲۵۰ در مصر و شام برپا شد و نیروی نظامی عظیمی فراهم آمد که تا دوران برپایی دولت عـثمانی، از سـواحـل مصر و شام دفاع کرد. همین نیروی مملوک بود که آنچه را از سـرزمین شـام در دست صلیبیان بود، باز پس گرفت و این کشور را از وجود آنـان پاک ساخت. این دولت علاوه بر این، در رهانیدن مصر و شام و شرق عربی از شر حملات مغول نیز کوشش بسیار کرد (چنانکه پـیش از ایـن اشـاره شد).

### هشتمین جنگ صلیبی

لوئی نهم، علی‌رغم همهٔ شکست‌هـا و نـومیدی‌هایی کـه در کـار پیروزی بر مسلمانان گریبانگیرش شده بود، بـاز سـرآن داشت کـه جـنگ صلیبی دیگری تدارک بیند. اما این بار چون می‌دانست که از پس ممالیک برنمی‌آید، ناچار به فکر حمله به سرزمین تونس افتاد و چنین می‌پنداشت که به آسانی برآن دست خواهد یافت. وی عملاً هم سپاه تازه‌ای گردآورد و در سال ۱۲۷۰م، به یاری برادرش شارل آنژو (Charles Anjou) پـادشاه صقلیه، روانهٔ تونس شد. اما هنگامی که به تونس رسید، دریافت که در آنجا از یکسو با نیروهای دلاور جنگجوی مسلمان مواجه است، و از سـوی دیگر با سپاه سلطان حفصی‌المستصر. لوئی اندکی بعد از رسیدن به ساحل تونس، دچار تب شد و درگذشت، و سپاهیانش نیز با جسد او به فرانسـه بازگشتند.

وی، در ذی‌القعدهٔ سال ۶۶۸ هـ.ق/ ۱۲ ژوئیه ۱۲۷۰م به قرطاجنه، نـــزدیک تـونس رسـید و در ۱۰ مـحـرم ۶۶۹هـ.ق/ ۳۰اوت ۱۲۷۰م درگـذشت.

## نقشه شماره ۱۳۲

## پاکسازی صلیبیان در شام، پس از صلح رمله

بامرگ لوئی نهم و قیام دولت نیرومند ممالیک در مصر و شام، موج حملات صلیبی عملاً پایان یافت. پس از آنهم دولت عثمانی برپا شد و با نیروهای عـظیم خـویش، بـرمصر و شـام چـیره شـده دولت بـیزانس را برانداخت، و حتی به جنگ کشورهای مسیحی در شـرق و مـرکز اروپـا رفت، و سلطهٔ خویش را تا ویـن در قـلب اروپـا گسـترش داد. در چـنین احوال، امیدهای مسیحیان غرب در جنگ باکشورهای شرق اسلامی بـه یأس مبدل شد با این هـمه، پـاپها هـرگز انـدیشهٔ مـبارزهٔ مسـلحانه عـلیه سرزمین مسلمانان را فرو ننهادند و پیوسته اروپـائیان را بـه جـنگ عـلیه کشورهای اسلامی زیر شعار صلیب، تشویق می‌کردند. بهمین جهت، در سال ۱۳۶۵م، حملهٔ عظیمی بـه شـهر اسـکندریه صـورت گـرفت کـه بـه خرابیهای شدید انجامید. تفصیل ایـن مـاجرا را در سـالنامه‌های مـصری می‌توان یافت.

---

[1] حشاشان شیعی مذهب نبوده‌اند. (دکتر سیدجعفر شهیدی)

## نابودی آخرین آثار صلیبی

هنگامی که دولت عثمانی برپا شد و بیزانس را به شدت مورد تهدید قرار داد، پاپها توانستند سپاه صلیبی دیگری تدارک دیده به کشور عثمانی گسیل دارند. اما این سپاه در ۱۳۹۶م، در نزدیکی نیکوپولیس در آسیای صغیر، شکست سختی خورد. با این همه، سپاه صلیبی به عثمانی بازگشت، ولی این‌بار هم در ۱۴۴۴م، نزدیک فارنا در سواحل دریای سیاه دچار شکست شد. سواران یوحنای قدیس که جزیرهٔ رودس را در اختیار داشتند، به جنبش درآمده دولتی افرنجی درآن جزیره بر پا داشتند و سپس در ۱۴۸۹م، برقبرس نیز دست انداختند. در همهٔ این احوال، ونیزی‌ها آنان را پشتیبانی می‌کردند. این سواران، کمرهمت بربسته، دست به حمله‌های سریع برسواحل بلاد اسلام می‌زدند، بدین‌سان، اندیشهٔ جنگ صلیبی در ذهن مسیحیان باقی‌ماند و در قالب اقدامات خصمانه‌ای که نسبت به سواحل اسلامی انجام می‌شد، صورت واقع می‌یافت. از جملهٔ این اقدامات، یکی حملات فرمانده دریانورد هانری پرتغالی بر سواحل کشور مغرب است، دیگر حملهٔ الفونس دِ البورکرک (Alfonso de Alburquerque) در دریاهای عرب، و دیگر انجمن دینی است که اودر ۱۵۳۰م در اوگسبورگ (Augsburg) تشکیل داد.

در آن زمان پروتستانهای پیرو لوتر به قصد نبرد با ترکان عثمانی به مرکز کلیسا پیوستند. اما اینک می‌توان گفت که با مرگ لوئی نهم، دیگر فکر جنگ صلیبی از اذهان زدوده شده بود.

پس از آنکه دولت ممالیک پدیدار شد، سلاطین مملوک برآن شدند که بقایای امیرنشینهای صلیبی را از کرانه‌های شام برچینند. لوئی نهم، طی اقامتش در شام، بر برخی از دژهای داخلی که مهمترین‌شان قلعه صلاح‌الدین معروف به حصن‌الاکراد (دژکردان) بود، دست یافته بود. برخی دیگر از صلیبیان نیز دژعظیم دیگری به نام مونت‌فورت (Montfort) ساخته بودند که از آن مسلمانان را مورد تهدید قرار می‌دادند.

سلطان ظاهربیبرس، همینکه پایه‌های تخت خویش را در شام و مصر استوار کرد (۱۷ ذی القعدهٔ ۶۵۸ - محرم ۶۷۶ هـ.ق/اکتبر ۱۲۶۰ - ژوئن ۱۲۷۷م) به ایجاد نیروی دریایی بزرگ همت گماشت و مرکز آن را نیز در دمیاط و اسکندریه قرار داد. هنگامی که وی، در ۱۲۶۳م به شام رفت، مهیای آن شد که بر هریک از دژها و مراکز صلیبی که در سرزمین شام باقی‌مانده و فتح آن میسر است، چیره شود.

بدین‌سان، نخست قیصریه، و سپس ارسوف واقع در جنوب قیصریه را گرفت (۱۲۶۵ و ۱۲۶۶م)، آنگاه بر صفد که مرکز اقدامات خصمانهٔ پاسداران قدس نسبت به بلاد اسلام بوده دست یافت. پیروزیهای بیبرس، صلیبیان را دل‌نگران ساخت، چندان که ایزابلا، ملکه بیروت در ۶۶۷هـ.ق/ ۱۲۶۸م، قرارداد ترک مخاصمه‌ای به مدت ۱۰ سال با بیبرس بست. بیبرس، باز در ۶۶۷ هـ.ق/ ۱۲۶۸م یافا را گرفت و در همان سال انطاکیه و همهٔ زمینهای داخلی وابسته به آن را فتح کرد. در ۶۶۹ هـ.ق/ ۱۲۷۰م به طرابلس حمله برد و دژهای آن را، چون دژ کردان Krak des Chavalies و دژ عکا را یکی پس از دیگری گشود. هنگامی که منصور قلاوون (۶۷۸ - ۶۸۹ هـ.ق/ ۱۲۷۹ - ۱۲۹۰م) به حکومت رسید. شهر لاذقیه راکه آخرین پایگاه تابع امیرنشین انطاکیه بود در ۶۸۵ هـ.ق/ ۱۲۸۶م و اندکی بعد (سال۶۸۸ هـ.ق/ ۱۲۸۹م) طرابلس راکه تختگاه سومین امیرنشین صلیبی در شام بود فتح کرد.

پس از مرگ منصور قلاوون، فرزندش اشرف خلیل (۶۸۹ - ۶۹۳ هـ.ق/ ۱۲۹۰ - ۱۲۹۴م) بر تخت مملوکی تکیه زد و همت برآن بست که آخرین پایگاه صلیبی در شام، یعنی شهر عکا را که بندر اصلی صلیبیان در شام به شمار می‌آمد، بگشاید. این فتح، در سال ۶۹۰ هـ.ق/ ۱۸ مه ۱۲۹۱م جامه عمل پوشید و با سقوط عکّا، کار فتح بقیهٔ پایگاههای صلیبی نزدیک به آن، مانند صور، صیدا، حیفا، بیروت و طرسوس نیز پایان یافت. پیش از آن، مجموعهٔ این شهرها همان ایالتی را تشکیل می‌داد که پادشاهی بیروت خوانده می‌شد.

# پاکسازی آثار صلیبی از جزایر شرقی مدیترانه

## قبرس و رودس

جزیرهٔ قبرس، پیوسته پایگاهی صلیبی بود که مسیحیان از آنجا، امنیت مسلمانان را مورد تهدید قرار می‌دادند. پیش از این دیدیم که چگونه ریچارد شیردل، این جزیره راکه بیزانسیها ملک خود می‌پنداشتند گرفت و به صورت تیول، به گی‌دولوزینیان (Guy de Lusignan) سپرد. این مرد هم کشوری صلیبی در آنجا تأسیس کرد که همهٔ همّش، جنگ با مسلمانان و یاری صلیبیان بود. بسیاری از جنگجویان صلیبی، هرگاه پایگاههایشان در شام سقوط می‌کرد، به این جزیره پناه می‌آوردند. از جملهٔ این جنگجویان، پاسداران قدس بودند که در متون غربی، The Templars، یعنی شهسواران معبد، خوانده می‌شوند. این شهسواران، از کینه توزترین دشمنان مسلمین بودند. از این‌رو، جزیرهٔ قبرس اندک اندک به پایگاه صلیبی خطرناکی بدل شد. از میان پادشاهان آن، دوتن، به جسارت در رویارویی با مسلمانان و یورش به سواحل یا کشتی‌های ایشان در دریا، شهرت دارند. این حوادث، بیشتر در زمان پطرس اول لوزینیان (۱۳۵۰ - ۱۳۶۹م) که خطرناکترین شاهان آن ناحیه بود رخ می‌داد. این مرد همان کسی است که حمله‌ای ویرانگر علیه اسکندریه سازمان داد و خود رهبری کرد و در اکتبر ۱۳۶۵م، شهر و مردم آن را به مقیاسی وسیع، به خاک و خون کشید، بازارها را ویران کرد، هزاران تن از مردم را کشت، و هزاران نفر دیگر نیز گریختند. یک نویسندهٔ مصری به نام محمدبن‌قاسم نویری مالکی سکندری کتابی به نام ***«الإلمام بالإعلام فیما جرت به الأحکام والأمور المقضیة فی وقعة الإسکندریة»***[1] در این باب تألیف کرده است.

---

۱) یک نسخه از این کتاب در هند موجود است. کتابخانه دانشگاه اسکندریه نیز یک نسخهٔ عکسی از آن را در اختیار دارد. گیوم دو ماشو، شوالیهٔ فرانسوی در بارهٔ این جنگ شعری حماسی شامل نه‌هزار بیت سروده است.

## حملهٔ قبرسیان به اسکندریه

آنچه نظرها را عموماً به اهمالکاری مسلمانان نسبت به سواحل جلب می‌کند، یکی آن است که پادشاه قبرس خود هفت روز در اسکندریه ماند. اما سپاهیانش ده روز تمام در شهر ویران کردند و کشتند و آتش زدند و غارت کردند تا سرانجام نیروهای کمکی مملوکی به شهر رسیدند. این حادثه بازتابی گسترده در جهان اسلام داشت، آن‌چنان که به اندلس نیز رسید و مردم مملکت غرناطه به جنبش درآمدند و به شهر جیان (Jaen) که به دست اسپانیاییها افتاده بود حمله کردند.

در پاسخ به این حمله، امیر یلبغاخاصگی، والی اسکندریه، دست به تهیهٔ ناوگانی عظیم و سپاهی نیرومند مرکب از دریانورد و جنگجو و آتش‌افکن زد، چندان که تعداد کشتی‌هایش از دویست تجاوز کرد. اما این مرد، پیش از آنکه دست به حمله بزند، در ۶۷۸ هـ. ق/ ۱۲۷۹م به دست مملوکان خود کشته شد. اما اقدام او، سلاطین مملوک را متوجه خطر صلیبی و ضرورت مستحکم سازی بنادر و عنایت بیشتر به ناوگان ساخت. این امور همه در روزگار سلطان اشرف شعبان عملاً آغاز شد. وی نخست به مستحکم‌سازی بنادر در مصر و شام و تجهیز آنها به سرباز و کشتی دست زد و توانست مسلمانانی را که در اثنای آن حملهٔ بزرگ به دست قبرسیها اسیر شده بودند آزاد کند. و در عوض وعده داد که با قبرس، قرار داد صلح ببندد. اما سلطان کار قرارداد را به تعویق می‌انداخت، زیرا تصمیم داشت از پادشاه قبرس انتقام بگیرد. پطرس دولوزینیان برای آنکه سلطان مملوک را بترساند، در آغاز سال ۷۶۹ هـ. ق/ سپتامبر ۱۳۶۷م به بندر طرابلس لشکر کشید. اما دید که بندر استحکام یافته و مسلمانان در انتظار اویند. از این‌رو، بی آنکه به چیزی دست یابد، بازگشت. حتی یکی از مجاهدان مسلمان به قصد کشتن شاه صلیبی خویشتن را روی او افکند و با شمشیر بر او کوفت. اما نتوانست به نقطهٔ حساسی ضربه زند، هرچند که پیش از کشته شدن به دست محافظان پادشاه، زخمهای فراوانی بر او وارد آورد. پس از آن پطرس کوشید به لاذقیه حمله برد. اما مسلمانان یکی از کشتی‌های او را به اسیری گرفته هرکه را در آن بود کشتند، و دوکشتی باقی‌ماندهٔ دیگر را نیز غرق کردند. باز پطرس سپاهی به بانیاس فرستاد که غافلگیرانه به شهر درآمد و آنرا به آتش کشید. اما مسلمانان توانستند به نیروی مهاجم برسند و بیشتر سپاهیان دشمن را بکشند.

## یورش ممالیک به قبرس و تصرف آن

سلطان اشرف شعبان، در پاسخ به حمله پطرس، خود در رجب ۷۶۹ هـ. ق/ ۱۳۶۸م سپاهی به فرماندهی دریاسالاری معروف به ابراهیم غازی، به قبرس فرستاد. این سپاه بر ساحل جزیره حمله آورد، دست به قتل و غارت زد، و عاقبت با تعدادی اسیر که راهبی کهنسال نیز در میانشان بود، بازگشت. سپس دیری نپائید که پطرس، در سال ۷۷۰ هـ. ق/ ۱۳۶۸م، به دست یکی از سپاهیانش کشته شد. در همان سال، ناوگان قبرس، کوشید که براسکندریه حمله آورد. اما کشتی‌های رئیس ابراهیم غازی به مقابله برخاستند و بیشتر کشتی‌های قبرسی را غرق کردند. باقی‌ماندهٔ کشتی‌ها نیز ناگزیر باز گشتند. اما هنوز لازم بود که ریشهٔ صلیبیان را برکنند. هنگامی که ملک اشرف بارسبای (بوس‌بکیگ)، آخرین سلطان بزرگ مملوک در دومین دولت ممالیک، یعنی ممالیک برجی به حکومت رسید (۸۲۵-۸۴۱ هـ. ق/ ۱۴۲۲م - ۱۴۳۷م)، تصمیم به آن کار گرفت. پس انواع گوناگون کشتی و نیز جنگجو و دریانورد و مجاهد و همچنین خواروبار فراهم آورد، و سرانجام نیت خود را پس از سه جنگ جامهٔ عمل پوشانید: جنگ نخست، جنگ مقدماتی بود (۸۳۷ هـ. ق/ ۱۴۲۴م)، سپاه از دمیاط حرکت کرد، به قبرس حمله برد، وارد بندر لیماسول (الامسون) شد، دست به ویرانی و غارت زد، بسیاری را اسیر گرفت و برمراکز دزدان دریایی در کرانهٔ دریا دست یافت. جنگ دوم (۸۲۸ هـ. ق/ ۱۴۲۵م) که از جنگ نخست وسیعتر بود، علیه طرابلس صورت گرفت. در آنجا، کشتی‌های دیگری هم که در طرابلس و بیروت ساخته شده بود، و نیز جنگجویان بسیار دیگر، به سپاه ممالیک پیوستند. این سپاه توانست در نزدیکی بندر کورباس (Corbass) واقع در ساحل شمال شرقی جزیره فرود آید و آن را فتح کند. پس از آن، نیروهای اسلام در فاصله ۳۰ میل از فاماگوستا (Famagusta) (ماغوصیّه) فرود آمدند، آن را نیز گرفتند و حاکم فاماگوستا، رایت سلطان بارسبای را برفراز قلعهٔ شهر برافراشت. ناوگان مسلمانان آنگاه به مرکز در یانوردی واقع در جنوب جزیره رفت و برآن چیره شد و ناوگان قبرس را که در ساحل لنگر انداخته بود در هم کوبید، سپس از آنجا به مقابل شهر لارناکا (Larnaka) راند و شهر را گشود. مجاهدان مسلمان نیز لیماسول (الامسون) را گرفته رایت سلطان را در آن برافراشتند. آنگاه مسلمانان روسوی نیکوزیا (نیقوسیا) پایتخت جزیره نهادند اما فرمانده سپاه که امیر سیف‌الدین جریاش ظاهری بود، آگاه شد که فرمانروای قبرس، ژان لوزینیان از ونیزی‌ها یاری خواسته و ایشان نیز نیروی دریایی بزرگی به کمک قبرسیان فرستاده‌اند. از این‌رو وی تصمیم گرفت به مصر باز گردد و ناوگان او نیز، آکنده از غنیمت و اسیر، بازگشت.

اما بدنبال حملهٔ سوم بود که قبرس، در ۸۲۹ هـ. ق/ ۱۴۲۶م به دست مسلمانان افتاد. همهٔ ابزار پیروزی را اشرف شعبان تدارک دید: کشتی‌های جنگی از اسکندریه براه افتادند و مستقیماً به قبرس رفتند و سپاه اسلام به نیکوزیا که در متون عربی انقسیه خوانده می‌شود، وارد شد. ژان، شاه قبرس کوشید در محلی بنام خروکیتا (Kherokita)، به مقابله پردازد، اما شکست خورد و اسیر شد، آنگاه، فرمانده سپاه اسلام، امیر تغری بردی محمودی به نیکوزیا درآمد و اعلان کرد که جزیره در شمار مستملکات سلطان اشرف سیف‌الدین بارسبای درآمده است، و رایت سلطان را برفراز شهر برافراشت. ژان لوزینیان را نیز به اسکندریه بردند و او، به ازای دویست هزار دینار، فدیه، آزادی خویش را باز خرید. بدین‌سان، این پایگاه صلیبی نیز برچیده شد.

قبرس همچنان تابع دولت ممالیک بود تا اینکه، در ذی‌الحجه ۹۲۲ هـ. ق/ دسامبر ۱۵۱۷م، به دست ترکان عثمانی افتاد و به تملک ایشان درآمد، این وضعیت ادامه داشت، تا آنکه عثمانیها، برحسب عهدنامهٔ ۱۸۷۸م برلین آن را به انگلیسیها واگذاشتند. ایشان نیز جزیره را در اشغال

خود داشتند تا پس از جنگ جهانی اول، آن را به یونان سپردند. از همین جا بود که مسئله قبرس پدیدار شد، زیرا ترکان مسلمان قبرس، به سرکردگی رهبر مجاهدین ترک رئوف دنکتاش، علیه حکومت یونانی بر جزیره قیام کردند و دنکتاش به یاری دولت ترکیه، بخش شمالی جزیره را مستقل ساخت. مسألهٔ قبرس هنوز هم حل نشده است.

**تصرف رودس**

صلیبیان، پس از آنکه به یاری پادشاهان قبرس از خاندان لوزینیان، عکّا را گرفتند، رودس را نیز از چنگ دولت بیزانس به درآوردند. شاه قبرس آن را به شوالیه‌های استباریه (Les Hospitaliers) (هوسپیتالیه) سپرد. این جماعت، از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بودند و بارها به سرزمینهای مسلمانان حمله آوردند، از این‌رو، سلطان بارسبای پس از فتح قبرس اعلان داشت که قصد دارد رودس را نیز بگیرد. شوالیه‌های هوسپیتالیه نیز به مستحکم‌سازی جزیره پرداختند. اما اشرف بارسبای آنقدر زنده نماند که آرزوی خود را جامهٔ عمل بپوشاند. بارسبای مجاهدی بزرگ بود و علاوه برآنچه ذکر کردیم، کوشش بسیاری هم در راندن پادشاه فارس، شاهرخ، از عراق بخرج داد.[1] اما فتح رودس را جانشین او سلطان جقمق (۸۴۲ - ۸۵۲هـ. ق/ ۱۴۳۸ - ۱۴۵۳م) به عهده گرفت و توانست طی سه حمله در سالهای ۱۴۴۰م، ۱۴۴۳م، ۱۴۴۴م، آن را تسخیر کرده به سلطنت ممالیک منضّم سازد. دوتن از بزرگترین فرماندهان ممالیک به نامهای اینال علایی فرمانده نیروهای زمینی و تَمربای فرمانده ناوگان و نیروهای دریایی، این جنگها را رهبری می‌کردند. سپاه دریایی عظیم اسلام، از دمیاط حرکت کرد و کشتی‌های دیگری هم از شام و قبرس به آن پیوست. مسلمانان با آنکه دولت ونیز، ممالیک را در تصرف رودس یاری می‌کرد، نتوانستند در حملهٔ نخست از عهدهٔ سرسختی شوالیه‌های هوسپیتالیه در دفاع از جزیره برآیند و آن را بچنگ آوردند. در واقع سبب آن بود که اوضاع، به سبب ورود اسپانیاییها و پرتغالیها و ترکان عثمانی به میدان کشمکشهای مدیترانه، به کلی دگرگون شده بود. سرانجام یک بازرگان بزرگ فرانسوی به نام ژاک کور (Jacques Coeur) که منافع تجاری عظیمی در مصر داشت، موفق شد میان اهل رودس و ممالیک پیمان صلحی برقرار سازد. پس از آن عثمانیها در سال ۹۲۲ هـ. ق/ ۱۵۱۷م به مصر حمله بردند، و مصر باهمهٔ سرزمینهای تابع آن به خلافت عثمانی منضم شد و بدین‌سان مسئولیت فتح رودس نیز به عهدهٔ این خلافت افتاد. در ۱۴۸۰ سلطان محمد دوم اقدام به فتح آن کرد و موفق نشد. اما سلیمان قانونی توانست در ۱۵۲۲م، پس از تحمل خسارتهای کلان آن را بگشاید. از آن پس، جزیرهٔ قبرس تابع ترکیه بود تا آنکه ایتالیایی‌ها در ۱۹۱۲م از ضعف دولت عثمانی استفاده کرده با آن کشور وارد جنگ شدند. در اثنای همین جنگ، به رودس حمله بردند و جزایر دودکانس (Dodecaneses) را که متعلق به ترکیه بود گرفتند. عاقبت، در عهدنامهٔ صلحی که پس از جنگ جهانی دوم بسته شد، رودس و جزایر دودکانس را در سال ۱۹۴۷م به یونان دادند. تا سال ۱۹۵۵م، رودس توسط یک حکومت نظامی محلی اداره می‌شد. اما از آن تاریخ، یکی از استانهای عادی یونان شد و شهر رودس نیز مرکز اداری آن گردید.



[1] این موضوع با آنچه در تاریخها آمده منطبق نیست و نمی‌دانیم مؤلف آن را از کجا آورده است. (مترجم)

# مأخذ:


**ابن اثیر** عزالدین علی بن محمدالجزری (د ۶۳۰ ه.ق/ ۱۲۳۲م)
***الکامل فی التاریخ***، چاپ انتشارات منیریه در قاهره، بی‌تا، جلد ۶، ۷.

**ابن ایاس** ابوالبرکات محمدبن احمد (د ۹۳۰ ه.ق/ ۱۵۲۳م)
***بدائع الزهور***، به کوشش محمد مصطفی، قاهره، ۱۹۴۶.

**ابن بطوطه** محمدبن عبدالله لواتی طنجی (د ۷۷۱ه.ق/ ۱۳۶۹م)
***رحلة ابن بطوطه***، به کوشش Defremery et Sanguinetti پاریس، ۱۹۲۲م.

**ابن جبیر اندلسی** محمدبن احمد (د ۶۱۴ ه.ق/ ۱۲۱۷م)
***رحلة ابن جبیر***، به کوشش حسین نصار، قاهره، ۱۹۵۷م.

**ابن حجر عسقلانی** شهاب الدین احمد بن علی (د ۸۵۲ ه.ق/ ۱۴۴۸م)،
***الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة***، حیدرآباد، ۱۳۵۰ ه.ق، ۴ ج.

**ابن دقماق** ابراهیم‌بن محمدبن أیدمرعلایی (د ۸۰۹ ه.ق/ ۱۴۰۶م)
***الانتصار لواسطة عقد الأمصار***، بولاق، ۱۸۹۳م.

**ابن شاهین ظاهری** غرس الدین خلیل، (د ۸۷۳ ه.ق/ ۱۴۶۸م)
***زبدة کشف الممالک وبیان الطریق والمسالک***، به کوشش پول راویس (Paul Ravaisse)، پاریس، ۱۸۹۵م.

**ابن شداد** بهاءالدین بن یوسف (د ۶۳۲ ه.ق/ ۱۲۳۴م)
***کتاب النوادر السلطانية والمحاسن اليوسفية***، به کوشش جمال‌الدین شیال، قاهره، ۱۹۶۴م.

**ابن شداد** محمد (د ۶۸۴ ه.ق/ ۱۲۸۵ م)
***الاعلاق الخطیره فی ذکر أمراء الشام والجزیره***، به کوشش سامی‌الدهان، ۲ ج، دمشق، ۱۹۵۶م.

**ابن فرات مصری** ناصرالدین محمد عبدالرحیم (د ۸۰۷ه.ق/ ۱۴۰۴م)
***تاریخ ابن الفرات***، ۹ج، شامل اخبار برحسب سال تا سال ۸۹۹ ه.ق/ ۱۴۹۳م، به کوشش قسطنطین زریق، جلدهای ۷ - ۸ - ۹؛
اخبار سالهای ۶۷۲ - ۷۹۹، بیروت، ۱۹۳۹م ج ۶؛
اخبار سالهای ۶۲۵ تا ۶۵۹، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ واتیکان.

**ابن فضل‌الله عمری** شهاب‌الدین احمد (د ۷۴۲ ه.ق/ ۱۳۴۱م)
***مسالک الابصار فی ممالک الأمصار***، ج ۱، به‌کوشش احمد زکی پاشا، دارالکتب، قاهره، ۱۹۰۱م، (ممالک عبّادالصلیب).

**ابن منقذ** اسامه (د ۱۱۸۸م)
***کتاب الاعتبار***، به کوشش فیلیپ حتی که آنرا در سال ۱۹۳۸ منتشر ساخت. ما از چاپی که از روی این چاپ اول، بدون اجازهٔ محقق منتشر شده استفاده کرده‌ایم. بیروت، بی‌تا.

**ابن واصل** جمال‌الدین علی بن محمد (د ۶۹۷ ه.ق/ ۱۲۹۷م)،
***مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب***، به کوشش

جمال‌الدین شیال، شامل ۳ ج از کتاب، قاهره ۱۹۶۲ - ۱۹۶۵م.

ابو شامه — شهاب‌الدین عبدالرحمن بن اسماعیل (د ۶۶۵هـ. ق/ ۱۲۶۶م)، *کتاب‌الروضتین فی اخبارالدولتین النوریة والصلاحیة*، قاهره، ۱۲۸۷ هـ. ق.

بـاز عرینی — سید، *الحروب‌الصلیبیة*، که ترجمهٔ کامل کتاب ستیفن رونسیمان است، بیروت، ۱۹۷۰.
- *مصرفی‌الأیوبین*، قاهره، ۱۹۶۰م.
- *المغول*، بیروت، ۱۹۶۱م.

ربیع حسنین — *دراسارت فی تاریخ الدولةالبیزنطیة*، قاهره، ۱۹۸۳م.

سالم سید عبدالعزیز — باهمکاری أحمد مختار عبادی *تاریخ البحریة الاسلامیة*، ۲ جزء، بیروت، ۱۹۷۱م.

عاشور سعید — *الحرکةالصلیبیة*، ۲ ج، قاهره، ۱۹۶۳م.
- *العصرالممالیکی فی مصر و الشام*، قاهره، ۱۹۶۵م.
- *قبرص والحروب‌الصلیبیة*، ۲ ج، قاهره، ۱۹۷۶م

عبادی احمد مختار — *قیام دولة الممالیک الاولی فی مصر والشام*، بیروت، ۱۹۶۹م.

قلقشندی — ابوالعباس احمد (د ۸۲۱هـ. ق/ ۱۴۱۸م)، *صبح‌الأعشافی صناعة الأنشاء*، چاپ دارالکتب مصر، ۲۴ ج، قاهره، ۱۹۱۳ - ۱۹۱۹م.

مقریزی — تقی‌الدین‌احمد (د ۸۴۵هـ. ق/ ۱۴۴۱م)

مونس حسین — نورالدین محمود، *المسلمون فی‌حوض البحرالمتوسط الی‌الحروب‌الصلیبیة*، مجلهٔ تاریخی مصر، شماره۱، مه ۱۹۵۱م، چاپ دوم، قاهره، ۱۹۸۳م.

نسیم جوزیف — *لویس‌التاسع‌فی‌الشرق‌الاوسط*، قاهره، ۱۹۷۲م.

نویری — محمد بن قاسم اسکندری مالکی (در قرن هشتم هـ. ق می‌زیست)، *الإلمام بالإعلام بماجرت به الاحکام المقضیة فی وقعةالاسکندریه*، نسخهٔ خطی، دارالکتب مصر.

Aziz Surial Atiya, *The Crusade in the Later Middle ages*.London 1938.

Grousset, *Histoire des Crusades et du Royaume* Franc de Jerusalem - 3 Volumes. Paris 1936.

Runciman, Stephen, *A History of the Crusades* 3 Vols. Cambridge 1950.
سید باز عرینی آن را به عربی ترجمه کرده.

Stevenson, *Crusaders in the East* Cambridge 1919.

# فصل سیزدهم

# مسلمانان در دریای مدیترانه

## شرح نقشه‌ها

۱۳۳ ، ۱۳۴ - فعالیت دریایی مسلمانان در حوضه شرقی دریای مدیترانه

۱۳۵ ، ۱۳۶ - فعالیت دریایی مسلمانان در دریای مدیترانه از آغاز عصر عباسی (۱۳۲ هـ.ق/ ۷۵۰م تا سال ۳۵۰ هـ.ق/ ۹۶۱ م)

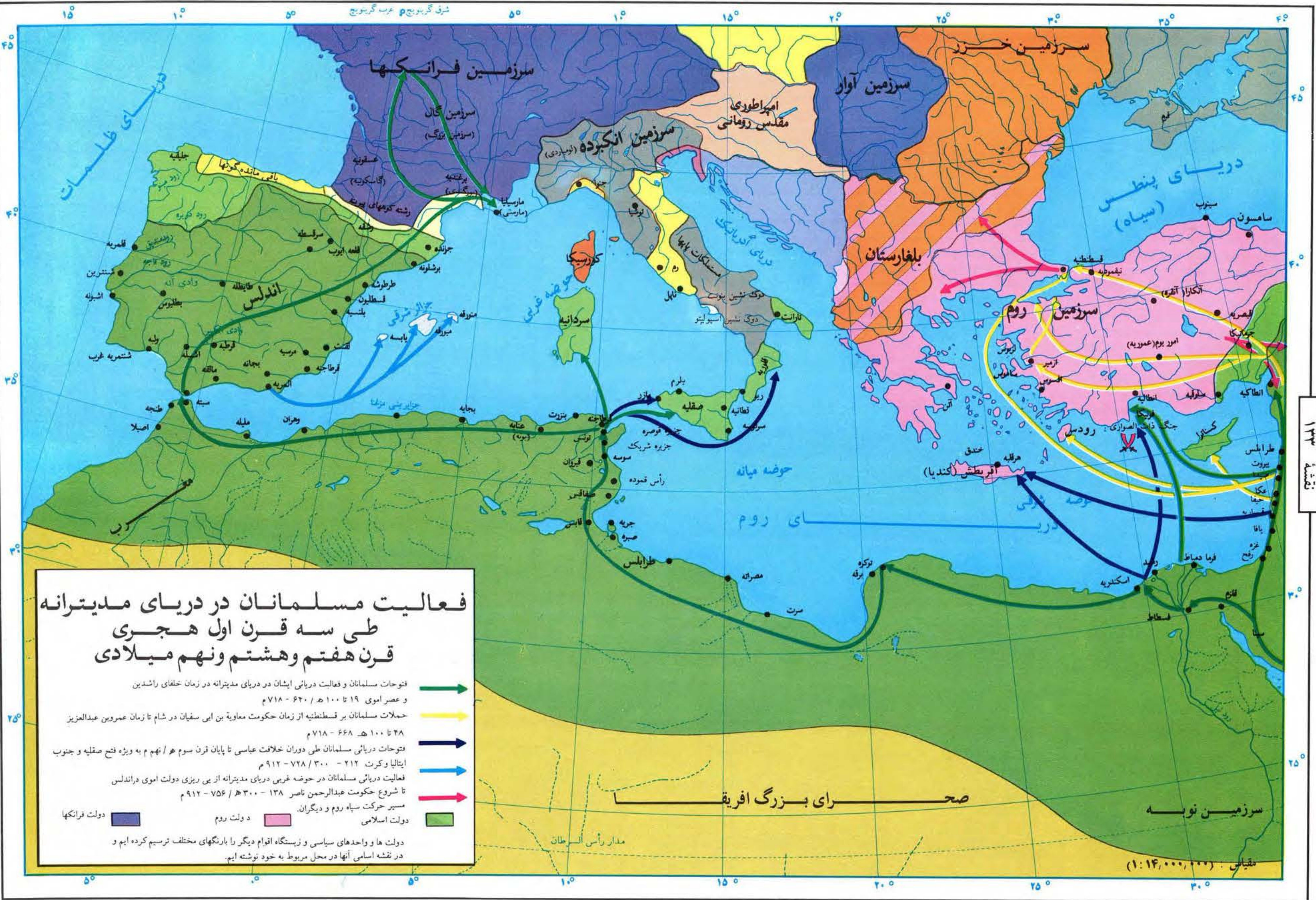
- مسلمانان در اقریطش (کرت) و فعالیت دریایی ایشان (۲۳۰-۳۵۰ هـ.ق/ ۸۴۵-۹۶۱م)

- فعالیت دریایی مسلمانان در حوضهٔ میانی دریای مدیترانه بین سالهای ۱۳۰ هـ.ق/ ۷۴۸م تا پایان سدهٔ چهارم هجری / دهم میلادی و واکنش مسیحیان

۱۳۷ ، ۱۳۸ - فعالیت دریایی مسلمانان در حوضهٔ غربی دریای مدیترانه و کرانه‌های اندلس از آغاز فتح آن تا عصر ملوک‌الطوایف (قرن پنجم هجری / یازدهم هجری)

فعالیت مسلمانان در دریای مدیترانه از سال ۳۵۰ تا ۶۰۰ هـ.ق / ۹۶۱ - ۱۲۰۳م

۱۳۹ - دریانوردی در دریای مدیترانه (از قرن ۴ تا ۷ هـ.ق)


فعالیت مسلمانان در دریای مدیترانه
طی سه قرن اول هجری
قرن هفتم وهشتم ونهم میلادی
فتوحات مسلمانان و فعالیت دریائی ایشان در دریای مدیترانه در زمان خلفای راشدین و عصر اموی ۱۹ تا ۱۰۰ هـ / ۶۴۰ - ۷۱۸ م
حملات مسلمانان بر قسطنطنیه از زمان حکومت معاویة بن ابی سفیان در شام تا زمان عمربن عبدالعزیز ۴۸ تا ۱۰۰ هـ ۶۶۸ - ۷۱۸ م
فتوحات دریائی مسلمانان طی دوران خلافت عباسی تا پایان قرن سوم هـ / نهم م به ویژه فتح صقلیه و جنوب ایتالیا وکرت ۲۱۲ - ۳۰۰ / ۷۲۸ - ۹۱۲ م
فعالیت دریائی مسلمانان در حوضه غربی دریای مدیترانه از پی ریزی دولت اموی دراندلس تا شروع حکومت عبدالرحمن ناصر ۱۳۸ - ۳۰۰ هـ / ۷۵۶ - ۹۱۲ م
مسیر حرکت سپاه روم و دیگران.
دولت اسلامی
دولت روم
دولت فرانکها
دولت ها و واحدهای سیاسی و زیستگاه اقوام دیگر را بارنگهای مختلف ترسیم کرده ایم و در نقشه اسامی آنها در محل مربوط به خود نوشته ایم.
مقیاس : (۱:۱۴,۰۰۰,۰۰۰)
شرق گرینویچ
غرب گرینویچ
سرزمین فرانکها
سرزمین گال
دریای ظلمات
سرزمین انکبرده
امپراطوری مقدس رومانی
سرزمین آوار
سرزمین خزر
دریای بنطس (سیاه)
بلغارستان
سرزمین روم
اندلس
کرسیکا
سردانیه
صقلیه
حوضه غربی
حوضه میانه
حوضه شرقی
دریای روم
اقریطش (کندیا)
رودس
قبرس
قسطنطنیه
مارسیلیا
جزایر شرقی
جزایر بنی مزغنا
قرطاجنه
طرابلس
اسکندریه
فسطاط
انطاکیه
مغرب
صحرای بزرگ افریقا
سرزمین نوبه
مدار رأس السرطان

نقشهٔ ۱۳۴

## فعالیت دریائی مسلمانان در حوضه شرقی دریای مدیترانه

**جهت فعالیت دریائی مسلمانان در عصر خلفای راشدین**

الف ـ فتح کرانه های شام تا انطاکیه
ب ـ نخستین حمله به قبرس در سال ۲۸ هـ/ ۶۴۸ م و دومین حمله در سال ۳۳ هـ/ ۶۵۳ م
ج ـ تسلط بر سواحل مصر تا اسکندریه(۲۰ هـ/ ۶۴۰ م)
د ـ فتح سواحل مغرب و تصرف بنا در آن تا نبرد سبیطله (۲۷ هـ/ ۶۴۷ م)
هـ ـ جنگ ذات الصواری(۳۴ هـ/ ۶۵۴ م)

**جهت فعالیت دریایی مسلمانان در عصر خلافت اموی**

الف ـ نخستین کوششها برای تصرف قسطنطنیه زمان معاویه بن ابی سفیان میان سالهای ( ۴۳ ـ ۴۸ هـ ـ ۶۶۳ ـ ۶۶۸ م)
ب ـ اقدام نخست برای تصرف قسطنطنیه زمان معاویه بن ابی سفیان (۵۴ ـ ۶۰ هـ/ ۶۷۳ ـ ۶۷۹ م)
به رهبری سفیان بن عوف ازدی و یزیدبن عبدالملک و جنادة بن ابی امیه
ج ـ اقدام دوم برای تصرف قسطنطنیه به دست مسلمة بن عبدالملک زمان سلیمان بن عبدالملک (۹۸ ـ ۹۹ هـ/ ۷۱۶ ـ ۷۱۷ م) که این دو حمله به شکست انجامید.

**جهت فعالیت دریائی مسلمانان در عصر خلافت عباسی**

الف ـ تصرف مجدد قبرس و جنگ کرت در زمان هارون الرشید و حمله لئو طرابلسی معروف به ابی الحرب
راوی غلام زرافه(۲۹۱ هـ/ ۹۰۴ م)که ناوگان جنگی مسلمانان را طرسوس رهبری کرد
به جنگ سلانیک رفت و ۴۰,۰۰۰ اسیر مسلمانان را نجات داد.
ب ـ آمدن ربضیان اندلسی از اندلس و مغرب به اسکندریه و انتقالشان به کرت و فتح آن در سال ۲۱۲ هـ/ ۸۲۷ م

دریای پنطس
خلقیدونیه
قسطنطنیه
سالونیک
بروسه
دولت رومانی شرقی
آتن
ازمیر
قونیه
جزیره
موصل
مرج دابق
حلب
ادنه
طرسوس
سلوقیه
انطاکیه
فونیکا
جنگ ذات الصواری
خیوس
قوس
رودوس
جزیره ارواد
لاذقیه
حماه
حمص
طرابلس
جبیل
بیروت
صیدا
دمشق
صور
عکا
حیفا
قیساریه
عسقلان
قدس
غزه
سرزمین شام
قبرس
فاماگوستا
لیماسول(لیمسوس)
کرت
کندیا (خندق)
هیبرابتنا
دریای روم
(مدیترانه)
برقه
برنیق
اسکندریه
رشید
دمیاط
فرما
مصر
جزیرة العرب
مقیاس : (۱:۷,۰۰۰,۰۰۰)
۲۲°
۲۶°
۳۰°
۳۴°
۳۸°
۳۲°
۳۶°
۴۰°



فعـــــالیت دریــــــائی مسلمــــــــان در دریـــــــــای روم (مدیترانه)
از شروع خلافت عباسیان سال ۱۳۲ﻫ/۷۵۰ م تا سال ۳۵۰ﻫ ۹۶۷ م
دوران فتوحات مسلمانان در صقلیه و جنوب ایتالیا و حمله اغلبیان به روم (۲۳۲/۸۴۶ م)
زمان ابی عباس محمد بن عقال اغلب بن ابراهیم ـ به نقشه مختص به آن مراجعه کنید
نبرد حمید بن معیوف در قبرس، زمان هارون الرشید
حمله ابی الحرب لاوی غلام زرافه حاکم طرابلس به سالونیک (۲۹۱ ﻫ/ ۹۰۴م)
آمدن ربضیان از اندلس به مصر و سپس تسلط آنان بر کرت (اقریطش)
فعالیت دریائی امویان اندلسی و جنگهایشان با نورمانهاو تصرف جزایر شرقی (۲۳۴ - ۲۹۰ ﻫ/ ۸۴۸ - ۹۰۳ م)
جنگهای نورمانها
فعالیت نظامی مسلمانان از پایگاهشان در فراکستوم
مقیاس: (۱:۱۰/۰۰۰/۰۰۰)
سرزمین صقالبه
سرزمین ترکان کومان
سرزمین خزر
سرزمین مجار
قرم
سرزمین کرواتها
سرزمین صربها
سرزمین بلغار
دریـــــای پنطـــــس
سینوب
سامسون
قسطنطنیه
سالونیک
دولـــــت روم
سلطنت سلاجقه روم
ارمنستان صغیر
برصه
نیقیه
دروله
(اسکی شهیر)
انقره
قونیه
عموریه
طوانه
ادنه
سلوقیه
انطالیه
ملطیه
ارفه
مرعش
قیصریه
انطاکیه
لاذقیه
حماه
حمص
طرسوس
دمشق
بیروت
صیدا
صور
عکا
قیساریه
یافا
قدس
عسقلان
غزه
عمان
عریش
فرما
دمیاط
رشید
اسکندریه
قاهره
جیزه
قلزم
ایله
علمین
ضبعه
بندر مطروح
بردیه
سلوم
طبرق
دماده
رأس تینی
درنه
طلمیثه
برقه
طوکرا
برنیق (بنغازی)
خلیج سرت
سرت
قصور حسان
انطلاس
اجدابیه
مراده
ودان
زله
قبرس
اقریطش
آتن
دریـــــــای روم
(مدیترانه)
باری
برندیزی
تارانتو
گالیپولی
قلوریه
سیراکوس
حلب
منبج
تل باشر
عینتاب
سروج
رها
رقه
قصیر
قوص
قنا
اسوان
عطوانی
نـــــوبـــــه
وادی علاقی

امپراطوری ژرمنی
(رومانی مقدس)

دریای ظلمات

پادشاهی لئون

قشتاله

سرزمین فرانکها

مستملکات پاپها

دریای تیرانی

جزایر شرقی

سرزمین مغرب

قسطنطنیه

خلیج قابس

پیروزیهای ربضیان در روم (۲۱۲ ه‍ / ۸۲۷م) و در تاموس و رشته کوه آتوس (۲۴۸ ه‍ / ۸۶۲ م)

دولت روم

خط تجارتی میان اقریطش و بنادرشام

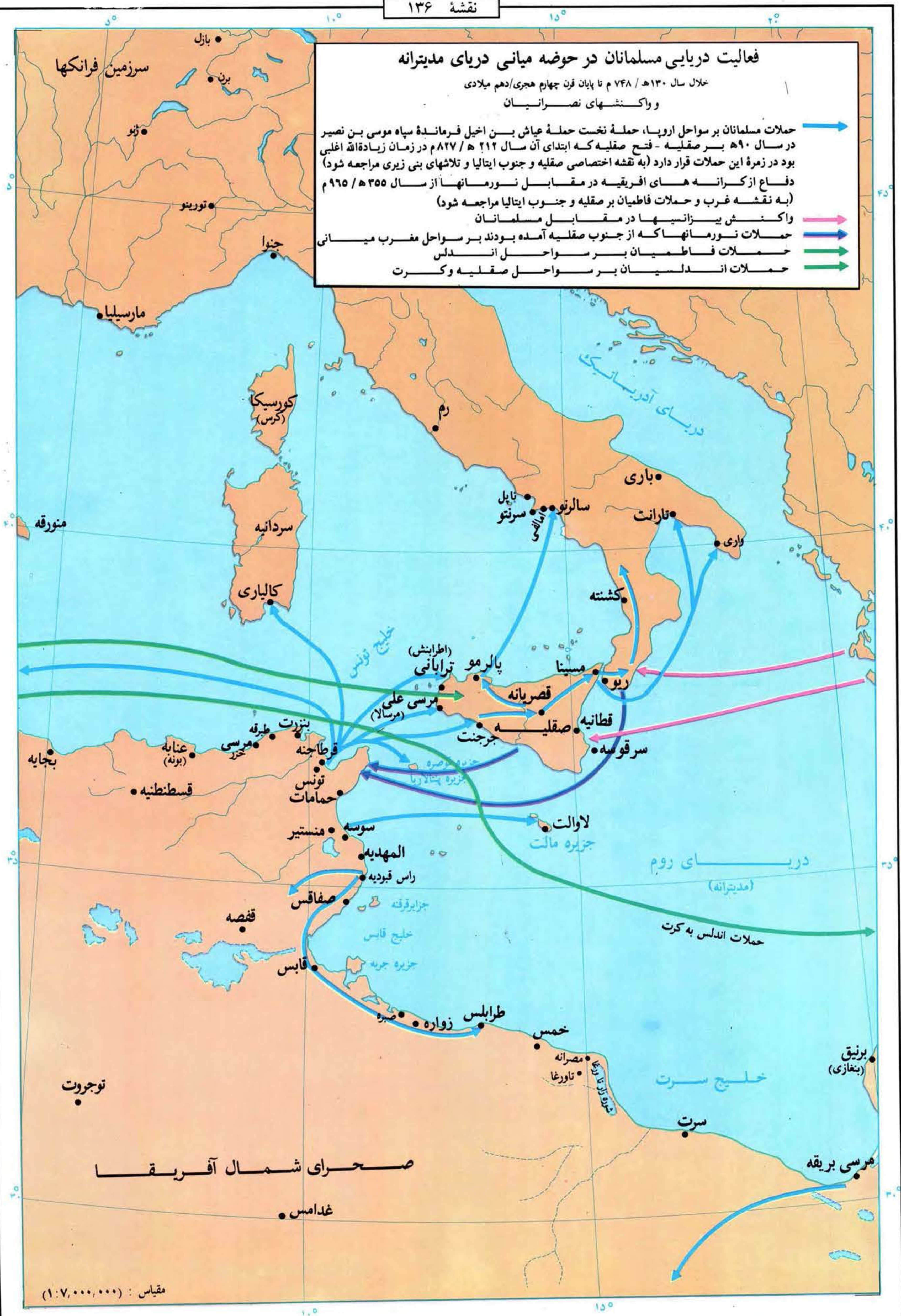
خط منظم تجارتی میان اقریطش و دمیاط

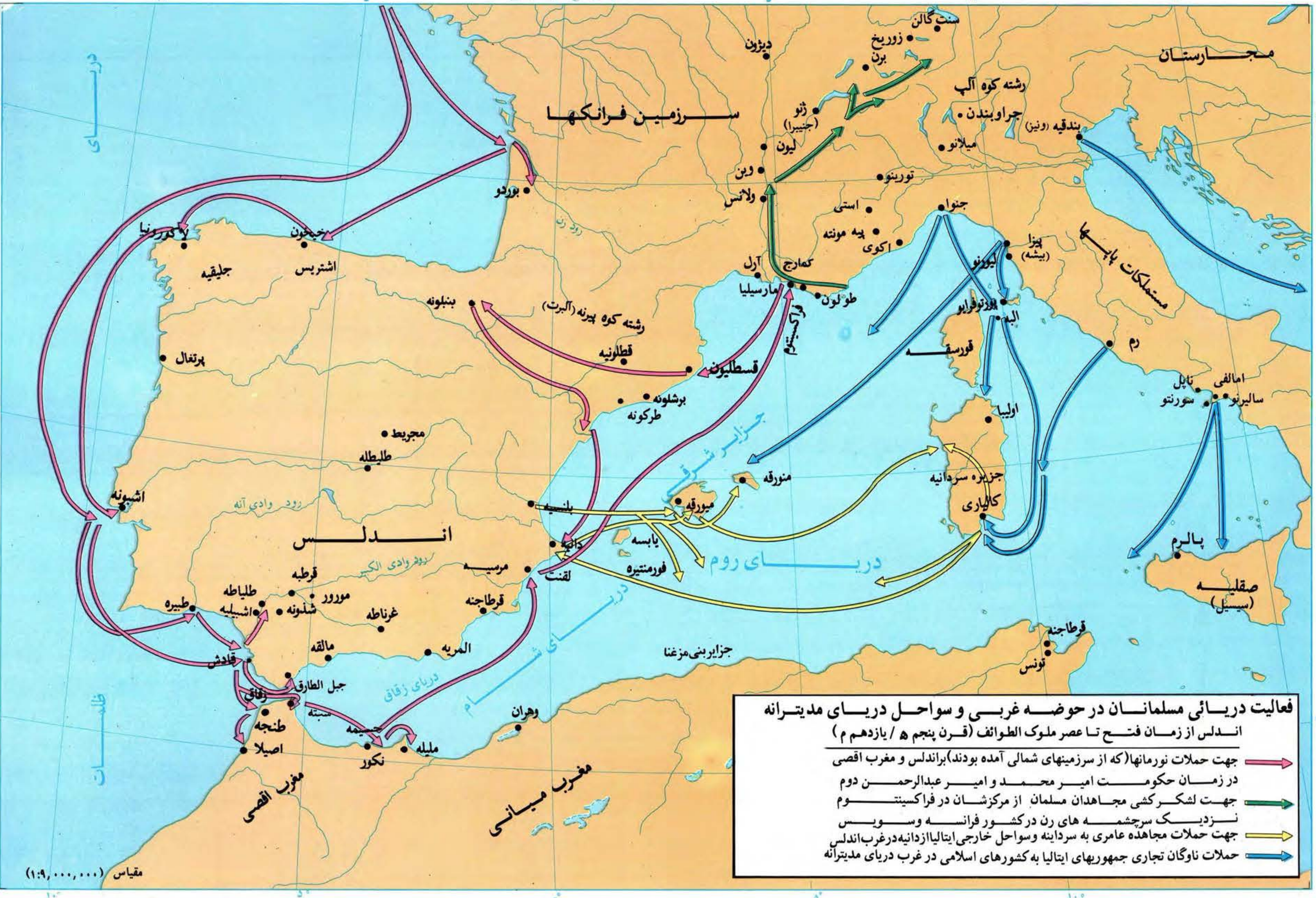
## مسلمانان در اقریطش (کرت)

(۲۳۰ - ۳۵۰ ه‍ / ۸۴۵ - ۹۶۱م)

## و فعالیت دریانشینان

- جنگهای ربضیان در جزیره اقریطش
- تلاشهای امپراطور میخائیل عموری برای بازپس گرفتن اقریطش کوششهای بی ثمرامپراطور تئوفیل چهارم (۲۱۴ - ۲۲۷ ه‍ / ۸۲۹ - ۸۴۲ م) برای بازپس گرفتن اقریطش
- حمله امپراطور رومانوس دوم مقدونی به رهبری نکفور فوکاس و تسلط بر جزیره (۳۵۰ ه‍ / ۹۶۱ م) و سقوط دولت اسلامی در اقریطش
- فعالیت نظامی اقریطشیان در دریای اژه

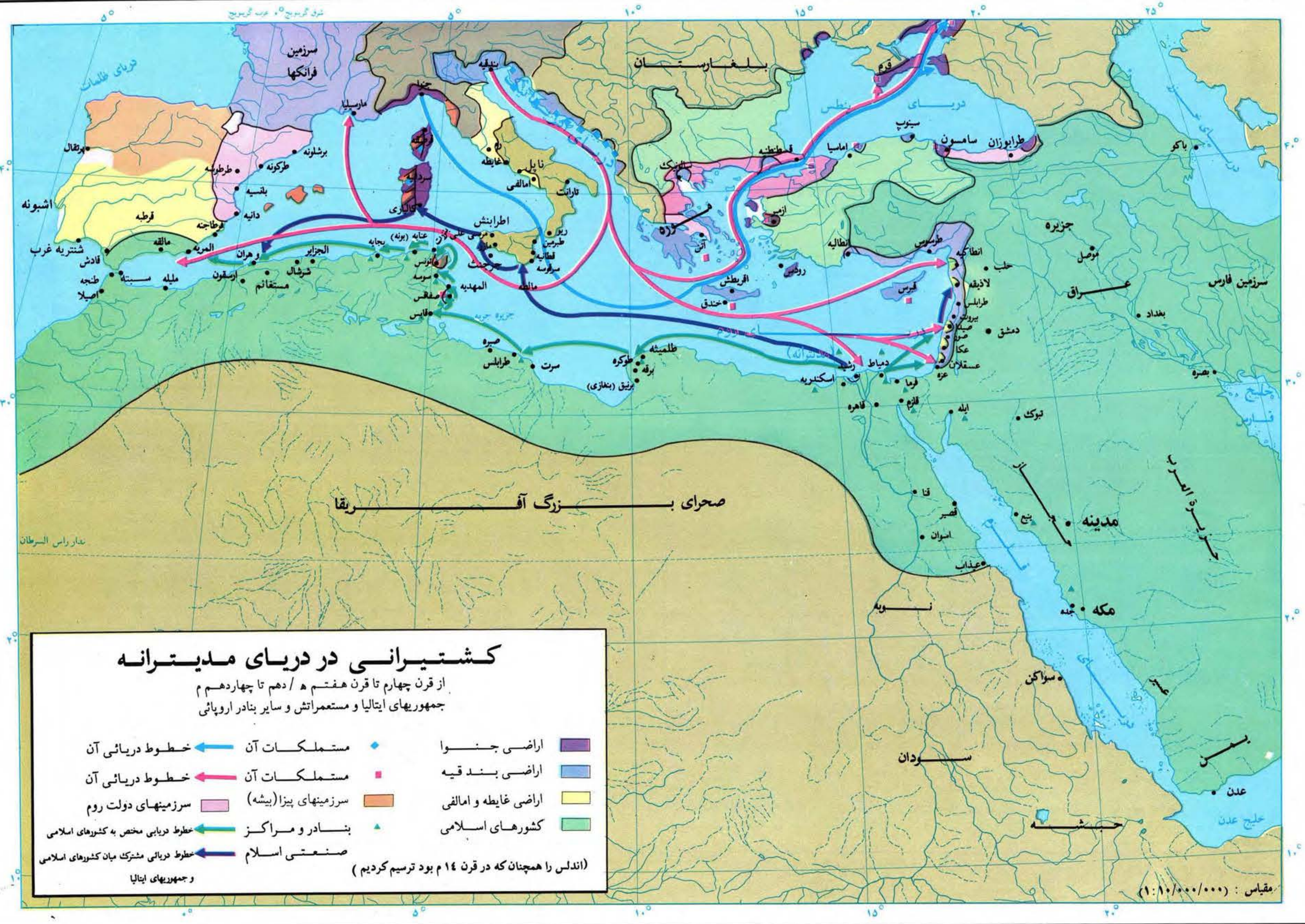

فعالیت دریایی مسلمانان در حوضه میانی دریای مدیترانه
خلال سال ۱۳۰ه / ۷۴۸ م تا پایان قرن چهارم هجری/دهم میلادی
و واکنشهای نصرانیان
حملات مسلمانان بر سواحل اروپا، حملهٔ نخست حملهٔ عیاش بن اخیل فرماندهٔ سپاه موسی بن نصیر در سال ۹۰ه بر صقلیه - فتح صقلیه که ابتدای آن سال ۲۱۲ ه / ۸۲۷م در زمان زیادةالله اغلبی بود در زمرهٔ این حملات قرار دارد (به نقشه اختصاصی صقلیه و جنوب ایتالیا و تلاشهای بنی زیری مراجعه شود)
دفاع از کرانه های افریقیه در مقابل نورمانها از سال ۳۵۵ ه / ۹۶۵ م (به نقشه غرب و حملات فاطمیان بر صقلیه و جنوب ایتالیا مراجعه شود)
واکنش بیزانسیها در مقابل مسلمانان
حملات نورمانها که از جنوب صقلیه آمده بودند بر سواحل مغرب میانی
حملات فاطمیان بر سواحل اندلس
حملات اندلسیان بر سواحل صقلیه و کرت
سرزمین فرانکها
بازل
برن
ژنو
تورینو
جنوا
مارسیلیا
کورسیکا
(کرس)
سردانیه
کالیاری
منورقه
رم
دریای آدریاتیک
باری
ناپل
سالرنو
سرنتو
امالفی
تارانت
واری
کشنته
خلیج تونس
(اطرابنش)
ترابانی
پالرمو
مسینا
ریو
قصریانه
مرسی علی
(مرسالا)
صقلیه
قطانیه
جرجنت
سرقوسه
بنزرت
طبرقه
مرسی
خزر
عنابه
(بونه)
بجایه
قرطاجنه
تونس
حمامات
قسطنطنیه
لاوالت
جزیره مالت
سوسه
منستیر
المهدیه
راس قبودیه
صفاقس
قفصه
جزایرقرقنه
خلیج قابس
جزیره جربه
قابس
دریای روم
(مدیترانه)
حملات اندلس به کرت
صبره
زواره
طرابلس
خمس
مصرانه
تاورغا
برنیق
(بنغازی)
خلیج سرت
توجروت
سرت
صحرای شمال آفریقا
مرسی بریقه
غدامس
مقیاس: (۱:۷,۰۰۰,۰۰۰)


فعالیت دریائی مسلمانان در حوضه غربی و سواحل دریای مدیترانه
اندلس از زمان فتح تا عصر ملوک الطوائف (قرن پنجم ه / یازدهم م)
جهت حملات نورمانها (که از سرزمینهای شمالی آمده بودند) براندلس و مغرب اقصی در زمان حکومت امیر محمد و امیر عبدالرحمن دوم
جهت لشکرکشی مجاهدان مسلمان از مرکزشان در فراکسینتوم نزدیک سرچشمه های رن در کشور فرانسه و سویس
جهت حملات مجاهده عامری به سردانیه وسواحل خارجی ایتالیا ازدانیه درغرب اندلس
حملات ناوگان تجاری جمهوریهای ایتالیا به کشورهای اسلامی در غرب دریای مدیترانه
مقیاس (۱:۹,۰۰۰,۰۰۰)
سرزمین فرانکها
مجارستان
رشته کوه آلپ
مستملکات پاپها
اندلس
مغرب اقصی
مغرب میانی
دریای روم
دریای شام
دریای زقاق
دریای ظلمات
جزایر شرقی
جزایربنی مزغنا
رشته کوه پیرنه (آلبرت)
رود رن
رود وادی آنه
رود وادی الکبیر
بوردو
دیژون
سنت گالن
زوریخ
برن
ژنو (جنیرا)
لیون
وین
ولانس
آرل
کمارج
مارسیلیا
طولون
فراکسینتوم
جراوبندن
میلانو
تورینو
استی
پیه مونته
اکوی
جنوا
بندقیه (ونیز)
پیزا (بیشه)
لیورنو
پورتوفرایو
البه
قورسقه
اولبیا
جزیره سردانیه
کالیاری
رم
اامالفی
ناپل
سالیرنو
سورنتو
پالرم
صقلیه (سیسیل)
قرطاجنه
تونس
لاکورونیا
خیخون
اشتریس
جلیقیه
بنبلونه
پرتغال
قطلونیه
قسطلیون
برشلونه
طرکونه
مجریط
طلیطله
اشبونه
بلنسیه
دانیه
میورقه
منورقه
یابسه
فورمنتیره
مرسیه
لقنت
قرطبه
مورور
شذونه
غرناطه
قرطاجنه
طلیاطه
اشبیلیه
طبیره
قادش
مالقه
المریه
جبل الطارق
زقاق
سبته
طنجه
اصیلا
جسیمه
نکور
ملیله
وهران
شرق گرینویچ ° غرب گرینویچ



پچناک
(قبچاق)
ترکان کومان
سرزمین مجار
سرزمین خزر
دریای پنطس
سرزمین بلغار
صربستان
سینوپ
سامسون
طرابوزان
دولت سلجوقیان روم
ارزنجان
قسطنطنیه
بروسه
انقره
سالونیک
باری
ابولی
تارانت
امپراطوری روم شرقی
ملطیه
کشنته
ازمیر
حلب
اتابکان نورالدین محمود
ادنه
طرسوس
انطاکیه
ارمنستان صغیر
انطالیه
لاذیقه
آتن
حماه
رودس
حمص
طرابلس
جزیره قبرس
بیروت
صیدا
صور
دمشق
جزیره اقریطش
حیفا
دریای روم
(مدیترانه)
یافا
عسقلان
قدس
غزه
دمیاط
رشید
تنیس
طبرق
برقه
جبل الاخضر
برنیق
(بنغازی)
سلوم
اسکندریه
فسطاط
قلزم
ایله
سرت
خلیج سرت
برقه
مصر
جزیرة العرب
دولت ایوبیان
دولت
دریای قلزم
قنا
اسوان
صحرای ب
نوبه
مقیاس: (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)


فعالیت مسلمانان در دریای مدیترانه
از سال ۳۵۰ه‍/تا۶۰۰ه‍/۹۶۱ - ۱۲۰۳م
فعالیت های دریایی در اثنا جنگهای صلیبی
مناطقی را که صلیبیان اشغال کرده و سپس از آنجا بیرون رانده شدند.
سرزمینهای امپراطوری بیزانس
ارمنستان صغیر
سرزمین سلجوقیان روم
مستملکات و پیروزیهای نورالدین اتابکی در موصل وحلب که در زمان صلاح الدین و بعد از آن جزئی از سلطنت مصر و شام گردید.
سرزمینهای خلافت فاطمیان که از روزگار صلاح الدین بخشی از سلطنت مصر و شام گردید
تسلط نورمانها بر جنوب ایتالیا وصقلیه (سیسیل)
مرز دولت نورمانها در جنوب ایتالیا در روزگار روبرت جسکار (۴۵۲ ه‍/۱۰۶۰ م)
مرز دولت نورمانها بعد از سیطره بر صقلیه
حمله رجار اول بر صقلیه و تسلط بر آن ۴۵۳ - ۴۸۴ه‍/ ۱۰۶۱ - ۱۰۹۱ م
هجوم نورمانها بر سواحل افریقیه و طرابلس
فعالیتهای مجاهد عامری
حمله مجاهد بر جزایر شرقی سال ۴۰۵ه‍ /۱۰۱۵ م
مرزهای شرقی دولت مجاهد عامری در دریا
خطوط کشتیرانی میان مغرب و اندلس
حمله مجاهد برسردانیه و جزایر شرقی (۴۰۶ه‍/۱۰۱۵ م)
شرق گرینویچ ۰ غرب گرینویچ
دریای ظلمات
فرانکها
امپراطوری مقدس رومانی
پادشاهی برغندیه (بورگندی)
پرتقال
قشتاله و لئون
دولتهای مرابطال و موحدان
اندلس
دولتها مرابطان و موحدان
منطقه مورد نزاع دوطرف
سرزمین مغرب
دولتهای بنی‌زیری و بنی حماد صنهاجی
فاطمیون
بزرگ افریقا
مدار رأس السرطان
جزایر شرقی (بالئار)
حملات اعراب به اروپا
تنگه بونیفاسیو
جزایر قرقنه
مملکات پاپها
جنوا
مارسیلیا
ناربونه
جرنده
برشلونه
طرکونه
سرقسطه
طلیطله
قلمریه
اشبونه
شنترین
بطلیوس
قسطلیون
مربیطر (ساگونتو)
بلنسیه
دانیه
لقنت
مرسیه
قرطبه
اشبیلیه
لورقه
قرطاجنه
المریه
مالقه
قادش
جبل الطارق
سبته
طنجه
رباط
جسیمه
ملیله
نکور
مرسی هنین
وهران
تنس
برشک
شرشال
الجزیره
دلس
بجایه
قل
عنابه
طبرقه
بنزرت
تونس
قیروان
المهدیه
جزیره جربه
طرابلس
تلمسان
لیورنو
پیشه
باستیا
کورسیکا
ساردنی
کالیاری
رم
قتبانیه
گایطه
ناپلی
جزیره شکله
امالفی (اماسکیا)
بلرم
اطرابنش
مرسی علی
مازر
جرجنت
قطانیه
رجونه


کشتیرانی در دریای مدیترانه
از قرن چهارم تا قرن هفتم هـ / دهم تا چهاردهم م
جمهوریهای ایتالیا و مستعمراتش و سایر بنادر اروپائی
اراضی جنوا
اراضی بندقیه
اراضی غایطه و امالفی
کشورهای اسلامی
مستملکات آن
مستملکات آن
سرزمینهای پیزا (بیشه)
بنادر و مراکز
صنعتی اسلام
خطوط دریائی آن
خطوط دریائی آن
سرزمینهای دولت روم
خطوط دریایی مختص به کشورهای اسلامی
خطوط دریائی مشترک میان کشورهای اسلامی و جمهوریهای ایتالیا
(اندلس را همچنان که در قرن ۱٤ م بود ترسیم کردیم)
مقیاس : (۱:۱۰/۰۰۰/۰۰۰)
صحرای بزرگ آفریقا
بلغارستان
سرزمین فرانکها
دریای ظلمات
دریای بنطس
جزیرهٔ العرب
عراق
سرزمین فارس
خلیج فارس
خلیج عدن
سودان
نوبه
حبشه
یمن
مدینه
مکه
حجاز
جزیره
اشبونه
قرطبه
مارسیلیا
جنوا
بندقیه
نا پل
اطرابنش
مهدیه
طرابلس
طلمیثه
اسکندریه
قاهره
دمیاط
عسقلان
عکا
صور
بیروت
دمشق
لاذقیه
انطاکیه
حلب
موصل
بغداد
بصره
باکو
طرابزون
سامسون
سینوپ
قسطنطنیه
قرم
کرت
قبرس
عدن
سواکن
عیذاب
اسوان
قوص
جده
ینبع
ایله
تبوک
مدار راس السرطان

# مسلمانان در دریای مدیترانه

**در این فصل به فعالیت مسلمانان در دریای مدیترانه خواهیم پرداخت که خود به ۳ مرحله تقسیم می‌شود:**

**مرحلهٔ اول :**

**فعالیت دریایی در عصر خلفای راشدین و عصر امویان**

## نقشه‌های
## ۱۳۳ و ۱۳۴
## فعالیت دریایی مسلمانان
## در حوضهٔ شرقی دریای مدیترانه

**اول : در عصر خلفای راشدین**

تاریخ مسلمانان در دریای مدیترانه از عصر خلفای راشدین آغاز می‌شود، بدین ترتیب که در سال ۱۵ هـ. ق/ ۶۳۶م عمروبن‌عاص در آغاز فتوحات شام بر بنادر غزه و عسقلان و عکا تسلط یافت.

سپس در سال ۱۷ هـ. ق/۶۳۸م یزید بن ابی سفیان والی شام در زمان عمربن‌خطاب بر صور و صیدا و بیروت و جبیل و عرقه چیره شد و عبادةبن‌صامت به فرمان یزیدبن‌ابی‌سفیان بر بنادر شمال مثل لاذقیه و جباله در شمال شهرهای یاد شده سیطره یافت.

زمانی که معاویةبن‌ابی‌سفیان برادر خود یزید را از جانب خویش بر شام گمارد، مسلمانان فعالیت گسترده‌ای را در شرق دریای مدیترانه آغاز کردند. و بدین‌سان معاویه بر قیساریه و طرابلس دست یافت.

عمروبن‌عاص نیز در سال ۲۰ هـ. ق/ ۶۴۰ - ۶۴۱م بر اسکندریه و در سال ۲۲ هـ. ق/ ۶۴۳م بر برقه سیطره پیدا کرد.

و بدینگونه در عصر خلفای راشدین مسلمانان بر سواحل شام و مصر و سرزمین مغرب تا طرابلس دست یافتند.

**فعالیت دریایی مسلمانان تا پایان عصر خلفای راشدین**

بیشتر این فعالیت‌ها به دست معاویة بن ابی سفیان و عبدالله بن سعد بن ابی سرح انجام پذیرفت.

اما معاویه که چشم به جزایر دریای مدیترانه داشت بر ارواد وزُدس دست یافت و در سال ۲۸ هـ. ق/ ۶۴۸م نخستین لشکرکشی مسلمانان را به قبرس فرماندهی کرد. اهالی قبرس به اطاعت مسلمانان درآمدند. معاویه سپس در سال ۳۳ هـ. ق/ ۶۵۳م دوباره به آنان حمله کرد و مسلمانان را در قبرس سکنی داد.

اما عبدالله‌بن‌ابی سرح نخستین کسی بود که حملهٔ دریایی مسلمانان را رهبری کرد. چه، وی با ناوگان جنگی خود، به قصد رویارویی با ناوگان جنگی روم از رشید خارج شد. در همان زمان بسربن‌ابی‌أرطاة نیز با ناوگان جنگی خود از صور بیرون آمد. دوناوگان نزدیک فینکس (فینیقیه) در جنوب انطاکیه بهم رسیدند و جنگ ذات‌الصواری در گرفت (۳۴ هـ. ق/ ۶۵۴م). در نتیجهٔ آن، نیروی دریایی امپراطوری بیزانس در شرق دریای مدیترانه تا دیرزمانی از میان رفت.

بدین‌سان مسلمانان در عصر خلفای راشدین بر سواحل دریای مدیترانه از طرابلس در شام تا قرطاجنه حاکم شدند، جزیره‌های ارواد، قبرس، وزُدس را به تصرف خویش در آوردند، و هنوز این دوره به پایان نرسیده بود که بر آبهای حوضه شرقی دریای مدیترانه تسلط یافتند.

**دوم : عصر خلافت امویان**
**(تبدیل شدن دریای مدیترانه به دریاچه‌ای اسلامی)**

از آغاز عصر خلافت اموی در سال ۴۰ هـ. ق/ ۶۶۱م دریای مدیترانه، به دنبال یک رشته عملیات نظامی دریایی و فعالیتهای سیاسی و تجاری به دریایی اسلامی تبدیل شد.

مسلمانان در عصر اموی علاوه بر فعالیتهای یادشده، ناوگانهایی جنگی و مراکزی صنعتی، جهت ساختن کشتیهای تجاری و دریایی در ظرفیتها و انواع مختلف بوجود آوردند. در خلال این عصر، تونس و

اسکندریه و رشید و دمیاط و صور و عکا و طرابلس و لاذقیّه بدل به پایگاههای دریایی برای ناوهای تجاری مسلمانان گردید. علاوه بر بنادر مذکور که مسلمانان برآنها تسلط یافتند، تمامی سواحل دریای مدیترانه از جمله سبته و طنجه را نیز باید از این زمره شمرد. از نتایج پیروزیهای مسلمانان در اندلس - میان سالهای ۹۲و۹۷ هـ. ق/ ۷۱۱ - ۷۱۵م - این بود که به سراسر کرانه‌های دریای مدیترانه در شبه جزیرهٔ ایبری، کرانهٔ سپتمانیه (ریویرای فرانسه و بخش اعظم ریویرای ایتالیا) و نیز بر بخش پهناوری از کرانه‌های شرقی اقیانوس اطلس که از دهانهٔ رودخانهٔ منیو در شمال اسپانیا تا دهانهٔ وادی درعه در جنوب مغرب اقصی گسترده بود، سیطره یافتند.

گفتیم که معاویة بن ابی سفیان در سال ۲۸ هـ. ق قبرس را فتح کرد. اما پس از آن، ساکنین قبرس از اطاعت وی سرباز زدند و به رومیان نامه نوشتند. معاویه نیز بار دیگر در سال ۳۳ هـ. ق/ ۶۵۳م بـه قبرس لشگر کشید و مسلمانان را در آنجا سکنی داد و پادگانی نظامی نیز در آنجا بنا کرد. میان سالهای ۵۴و تا ۶۱هـ. ق/۶۷۴و ۶۸۱م معاویه بقیهٔ جزایر ارواد و رُدس را به فرمان خود در آورد. و بدینگونه سیطرهٔ مسلمانان برآبهای حوضه شرقی دریای مدیترانه کامل شد. و این پیروزیها به همت و رهبری جنادة بن ابی‌امیه ازدی، فرماندهٔ ناوگان معاویه حاصل آمد. وی ارواد را پایگاه فعالیتهای دریایی قرار داد و در آنجا یک مرکز صنعتی دریایی تأسیس کرد.

### سوم: تلاشهای مسلمانان برای حمله به قسطنطنیه

پس از آمادگیهایی که به دنبال حمله‌های زمینی به آسیای صغیر - که برخی از آنها به نزدیکی قسطنطنیه نیز رسید - فراهم شد، و نیز پس از عملیات دریایی دیگری که از پایگاههای دریایی مسلمانان در کرانه‌های مصر و شام صورت گرفت، اعراب احساس کردند که بر راههای دریایی و زمینی قسطنطنیه تا حدی آگاهی یافته‌اند و اینک می‌توانند بـه آن شهر حمله کرده به چنگش آورند و بدین‌سان دولت روم را از میان بردارند. اگر مسلمانان در عصر اموی دولت روم را از میان بر می‌داشتند چهرهٔ تاریخ را بکلی دگرگون می‌ساختند، اما نخستین کوششهای ایشان در آن روزگار به جایی نرسید، از این‌رو دولت بیزانس فرصت یافت که قریب ۹ قرن به زندگی خود ادامه دهد و رسالت تاریخی خود را که در دو واقعیت تاریخی متبلور می‌گردد به انجام رساند.

**نخست**: اسلاوی کردن بالکان، یعنی ایجاد جامعه‌ای که اسلاوهای بالکان خوانده می‌شوند.

**دوم**: مسیحی کردن همهٔ اسلاوها از جمله روس‌ها. بدین‌سان زمانی که ترکان عثمانی وارد قسطنطنیه شدند دولت روم رسالت تاریخی خود را که نه تنها برآیندهٔ اسلام در شرق اروپا بلکه بر سراسر تاریخ اروپا تأثیری عظیم داشت، به انجام رسانیده بود.

اینک به اختصار از مهمترین کوششهای مسلمانان برای فتح قسطنطنیه سخن می‌گوییم:

#### الف) حملهٔ سفیان بن عوف در سال ۴۹ هـ. ق/ ۶۶۹ م

معاویة بن ابی سفیان او را از راه خشکی گسیل داشت. وی آسیای صغیر را در نوردید تا به کرانه‌های دریای مرمره رسید. سپس معاویه نیرویی را که در میان آن تعدادی از فرزندان صحابه بودند، به فرماندهی فرزندش یزید به کمک سفیان بن عوف فرستاد. در این حمله ابوایوب خالد انصاری نیز شرکت داشت. مسلمانان در این نبرد با رومیان در کنار دروازه‌های قسطنطنیه درگیر شدند و از خود دلاوریهای فراوان نشان دادند. در این جنگ شمار بسیاری از صحابه بـه شهادت رسیدند. از آن جمله ابوایوب خالد انصاری بود که در نزدیکی بروسه به خاک سپرده شد بعدها برمقبرهٔ وی مسجد مشهور ابوایوب بنا گردید که در زمان عثمانیان بزرگترین زیارتگاه در ترکیه شد و حتی فرمانروایان عثمانی برای تبرک جستن از ابی ایوب در آن تاجگذاری می‌کردند.

این حمله، با آنکه مسلمانان در آن نهایت کوشش خویش را به خرج دادند، موفقیّت‌آمیز نبود، اما به هر حال آنان مقاومت رومیان را سست کردند و بر برخی از جزایر دریای اژه مانند قوس و خیوس تسلط یافتند.

#### ب) محاصرهٔ دوم قسطنطنیه

معاویه همچنان به اعزام لشکر بـه سرزمین روم از راه خشکی و دریا ادامه می‌داد و فرماندهانش از جزیرهٔ ارواد به عنوان پایگاه دریایی نیروهای رزمنده استفاده می‌کردند. در جمادی‌الاولی سال ۵۴ هـ. ق/ آوریل ۶۷۴م مسلمانان برای دومین بار دست به محاصره قسطنطنیه زدند. و در سر راه خود به سوی این شهر، بر ازمیر استیلا یافتند و ساحل لیکیا را به اشغال خود در آوردند. ناوگان جنگی آنان نیز بـه فرماندهی جناده از جزیرهٔ ارواد به حرکت درآمد. مسلمانان حلقهٔ محاصرهٔ قسطنطنیه را در خشکی و دریا تنگ کردند و در جنگ رشادتها به خرج دادند، اما بیزانسیان از «آتش یونانی» استفاده کردند. آتش یونانی، ترکیبی بود از قیر و گوگرد و مایع روغنی سریع‌الاشتعالی که گمان می‌رود کروزن و نفت خام بوده باشد. این ماده که با لوله‌های بلند شلیک می‌شد در هوا آتش می‌گرفت و بادبان‌های کشتی را می‌سوزاند. این آتش باری تأثیری قاطع داشت، زیرا کشتی‌های مسلمانان را دچار آتش‌سوزی ساخت و آنان ناگزیر دست از محاصره کشیدند و کار با بستن پیمان صلحی میان معاویة بن ابی سفیان و کنستانتین چهارم در سال ۵۹ هـ. ق/ ۶۷۹م پایان گرفت.

#### ج) حملهٔ مسلمة بن عبدالملک

در دوران خلافت سلیمان بن عبدالملک، مسلمانان برای سومین بار در عصراموی کوشیدند برقسطنطنیه تسلط یابند و در خلال سالهای ۹۸ و ۹۹ هـ. ق/۷۱۶ و ۷۱۷م هر آنچه در توان داشتند بر این کار گذاشتند. سلیمان برادرش مسلمةبن عبدالملک را با سپاهی عظیم مرکب از ۸۰۰۰۰

سرباز در ناوگانی بزرگ شامل ۱۸۰۰ کشتی روانه ساخت. ناوگان را دریاسالاری به نام سلیمان که ظاهراً همان سلیمان بن انطاکی بوده فرماندهی می‌کرد. مسلمه عزم راسخ داشت که این بار قسطنطنیه را فتح کند. لیکن به دام نیرنگ مردی ارمنی به نام لئو افتاد. وی که هوای حکومت در سر داشت با مسلمه قرار گذاشت که چنانچه وی با نیرو و مال و سلاح لئو را یاری دهد تا او وارد قسطنطنیه گردد و امپراطور تئودوسیوس سوم را برکنار کند، او نیز از هر طریق که مسلمه بخواهد به وی کمک خواهد کرد و دروازه‌های شهر را هم به روی مسلمانان خواهد گشود. مسلمه او را یاری داد اما چون او وارد قسطنطنیه شد و بنام لئوی سوم اسیوری بر تخت نشست، بر مسلمانان شورید و در نبرد با ایشان به هم‌کیشان بیزانسیش پیوست و در تقویت استحکامات شهر کوشید. مسلمانان نیز شهر را از خشکی و دریا محاصره کردند اما ساز و برگ نظامیشان به اندازه‌ای نبود که به آنان توانایی دست‌یابی به باروهایی بدان قدرت، به ویژه باروهایی که مشرف به دریا بودند، بدهد. زمستان از راه رسید و مسلمه همچنان مصرانه به محاصرهٔ شهر ادامه داد، اما وزش تند بادها بخش بزرگی از ناوگان جنگی مسلمانان را درهم کوبید. در این میان فرمانده سپاه، سلیمان نیز وفات یافت و رومیان بار دیگر از آتش یونانی استفاده کردند. تابستان سال ۹۹ فرارسید و محاصره همچنان ادامه داشت. در این هنگام سلیمان بن عبدالملک درگذشت و چون عمربن عبدالعزیز به خلافت رسید، به مسلمةبن عبدالملک فرمان بازگشت داد. بدین‌سان بزرگترین کوشش مسلمانان برای برانداختن دولت بیزانس باشکست مواجه شد. و آنان دیگر جز در زمان ترکان عثمانی به کوشش در این راه دست نزدند.

**سایر فعالیتهای دریایی در عصر امویان**

در طول خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۶ ه‍.ق/ ۶۸۵ - ۷۰۵م) و فرزندش ولید (۸۶ - ۹۶ه‍.ق/۷۰۵ - ۷۱۵م) مسلمانان مغرب را تا طنجه، تمامی اندلس و نیز بخشی از جنوب فرانسه را تا سرچشمهٔ رود رن فتح کردند و تمامی این مناطق پهناور در سواحل دریای مدیترانه بدست مسلمانان افتاد. آنان بندر جدیدی به نام تونس در ساحل دریا بنیاد گذاشتند تا جایگزین قرطاجنه شود. و به امر سواحل، بنادر و ناوگان‌ها توجه نشان دادند و رباط‌هایی در سواحل انطاکیه تابونه بنا نهادند و دژهای سبته و طنجه را نیز استحکام بخشیدند.

پس از تشکیل دولت امویان اندلسی تا سال ۱۳۸ ه‍.ق/ ۷۵۶م و توجه حکمرانان آن به امر سپاه و دریاداری و سواحل و ناوگانها، اهمیت انضمام کرانه‌های شرقی اندلس به قلمرو اسلام آشکار گردید. ساکنان اندلس در سایه امنیت و آرامش موجود، به فعالیتهای تجاری و دریایی پرداختند، و به آبادانی سواحل و بنادر همت گماشتند. بدین ترتیب چنانکه هنری پِرن در کتاب مشهور خود ***محمد و شارلمانی*** (Henri Pirenne: Mohammad et Charlemagne) گفته است، روح تازه‌ای در فعالیتهای حوضهٔ دریای مدیترانه که تقریباً به حال رکود در آمده بود دمیده شد. و ارتباطات دریایی میان بنادر اسلامی در سراسر دریای مدیترانه از سواحل شام تا سواحل اندلس سازمان یافت. در همان زمان گروهی از مسلمانان خویشتن را برای لشکرکشی در دریا نیز مهیا ساختند و برسواحل ایتالیا و صقلیه و سواحل دریای اژه تاختند و بدین‌سان دریای مدیترانه یکسره به دریاچه‌ای اسلامی تبدیل شد.

عصر اموی بطور کلی عصر توجه به دریای مدیترانه و دریانوردی در آن بود. چه، دولت امویان، دولتی دریایی بود که دریای مدیترانه را وجههٔ نظر خود قرار داده بود، چنانکه افتخار بنیادگذاری نیروی نظامی اسلامی در دریای مدیترانه نیز از آن خلفای اموی است.

## نقشه های

## ۱۳۵ و ۱۳۶

## فعالیت دریایی مسلمانان در دریای مدیترانه از آغاز عصر عباسی

### (۱۳۲ ه‍.ق/ ۷۵۰ م تا سال ۳۵۰ ه‍.ق/ ۹۶۱ م)

## مسلمانان‌دراقریطش(کرت)وفعالیت دریایی‌ایشان

### (۲۳۰ - ۳۵۰ ه‍.ق/ ۸۴۵ - ۹۶۱ م)

## فعالیت دریایی مسلمانان در حوضهٔ میانی دریای مدیترانه بین سالهای (۱۳۰ ه‍.ق/ ۷۴۸ م) تا پایان سدهٔ چهارم هجری / دهم میلادی و واکنش مسیحیان

## مرحله دوم:

**دریای مدیترانه در عصر عباسی**

با ظهور دولت عباسیان در سال ۱۳۲ ه‍.ق/۷۵۰م و انتقال پایتخت دولت اسلامی از دمشق به بغداد، جهت‌گیری دولت اسلامی نیز دگرگون شد. زمانیکه پایتخت در دمشق قرار داشت، توجه دولت اسلامی به جانب

دریای مدیترانه معطوف بود. اما هنگامی که پایتخت به بغداد در نزدیکی تیسفون، پایتخت شهریاران ایران، منتقل شد جزیی از آسیا گردید و با تغییر محیط، ماهیت دولت اسلامی نیز تغییر کرد و کوششهای آن بیشتر متوجه آسیا گشت و چهره دولت رفته رفته رنگ آسیایی به خود گرفت. قبلاً، از توجه بنی‌امیّه به دریای مدیترانه و کوشش مستمر خلفای اموی برای نابودی امپراطور بیزانس اشاره شد کوشش مستمر آنان سپس به جانب شرق و شمال شرقی اروپا تاختند و زمانیکه دولت اسلامی در مسیر فتوحات غربی خود به قلب فرانسه رسید، آخرین مرز ثابت دولت عباسی در غرب رود شلف بود. این رود از رشته کوه اوراس سرچشمه می‌گیرد و در سمت شمال به طرف دریای مدیترانه جریان می‌یابد تا به نزدیکی شهر الجزیره کنونی می‌رسد. سپس به جانب غرب می‌رود و در غرب شهر وهران به دریای مدیترانه می‌ریزد. شلف در حال حاضر رود کوچکی بیش نیست، اما در آن هنگام مجرای بالایی آن مرز غربی دولت عباسی گردید و خود در همان حال مرز غربی ولایت افریقیه نیز بود. عباسیان آنچه در توان داشتند به کار گرفتند تا ولایت افریقیه را در قلمرو حاکمیت سنت و جماعت نگاه دارند و به مداخله‌جویی خوارج در افریقیه و فراسوی شرقی آن بویژه مصر پایان دادند. خوارج ناگزیر شدند دولت خود در افریقیه را در مغرب میانه تشکیل دهند. در بقیّه مغرب میانه یعنی از غرب افریقیه تا اقیانوس اطلس نیز دولتهای علویان که از فرزندان سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) بودند تشکیل گردید. اینان عموزادگان ادریسیان، فرمانروایان مغرب اقصی، بودند. و اما اندلس از قلمرو حاکمیت سنت و جماعت خارج گردید و در سال ۱۳۸ هـ.ق/ ۷۵۶م دولت اموی که دولتی سنی بود تشکیل شد. به عبارت دیگر دولت عباسی بخش‌اعظم سرزمین مغرب را واگذار کرد و اندلس را نیز از دست داد و همه اینها از نتایج انتقال پایتخت دولت اسلامی به بغداد بود که در محیطی کاملاً آسیایی و ایرانی قرار داشت. این حقیقت از تحولی اساسی در ماهیت دولت اسلامی بطور کلی حکایت داشت. مهمترین نتیجه این دگرگونی ثبات مرزهای دولت اسلامی با دولت مسیحی روم در خطی بود که از آدانا آغاز می‌شد و تا شرق طرابوزان بر کرانهٔ دریای سیاه امتداد می‌یافت. وقتی هارون‌الرشید جندثغور را در شام و جزیره برپا ساخت و منطقهٔ عواصم را هم برای تقویت جندثغور ایجاد کرد، این کار به معنای توقف مرزهای غربی دولت اسلامی در آسیای صغیر در آن حدود بود. بدینسان دولت مسیحی روم با آسودگی به زندگی خود ادامه داد و فرصت جنگ با بلغارها را که ترک نژاد و احیاناً مسلمان بودند، یافت و آنان و نیز روسها را به آیین مسیح درآوردند. تمامی این امور تأثیری عظیم در تاریخ اسلام بلکه در تاریخ جهان داشت.

چنانکه گفتیم تشکیل دولت عباسیان در مرکز ایران منجر به آن شد که دولت خود به خود، ویژگی ایرانی و آسیایی بیابد و توجهش معطوف به آسیا گردد. در نتیجه سرزمین شام تا اندازه‌ای به دست فراموشی سپرده شد. مصر نیز در اختیار والیانی که از طرف دولت فرستاده می‌شدند قرار گرفت و از مرکز حکومت به دور افتاد و رفته رفته بصورت مرکزی جدید برای دولت اسلام درآمد. این امر علل ظهور دولتهای طولونی، اخشیدی و سپس فاطمی را باز می‌نمایاند. این دولتها همگی کوشیدند نفوذ خود را تا آنجا که می‌توانستند در سرزمین شام گسترش دهند و از این روی به آنچه در اصطلاح تاریخی، دولت و سپس سلطنت مصر و شام خوانده شد تبدیل گردیدند و آن نیز خود، واحد سیاسی بزرگی بود که پس از انتقال دولت شیعی فاطمی به آنجا (۳۵۲هـ.ق/۹۶۳م)، رقیب دولت عباسی گردید، به همین‌سان از توجه دولت عباسی به دریای مدیترانه کاسته شد و بخش اعظم مسئولیتی که دولت عباسی در حفظ موقعیت دولت اسلامی در دریای مدیترانه داشت بعهدهٔ سلطنت مصر و شام و حکومتهای غرب جهان اسلام تا مغرب اقصی و اندلس نهاده شد. مسئولیت حفظ موقعیت اسلام در حوضهٔ غربی دریای مدیترانه نیز بدوش آنها افتاد. ولی حوضه میانی در حوزهٔ مسئولیتهای دولتهای مغرب که در افریقیه و مغرب میانی تشکیل شدند قرار گرفت. خوشبختانه مردمی که در قلمرو دولت اموی اندلس و تمامی سرزمینهای مغرب از برقه تا طنجه، سکونت داشتند اقوامی دریانورد، باستنهای کشتیرانی بودند که از رموز دریا و تجارت دریایی آگاهی داشتند. تمامی این عوامل سبب گردید که مسلمانان برسیطرهٔ خود در حوضه‌های میانی و غربی دریای مدیترانه بیفزایند و در همان حال حفظ و صیانت حوضه شرقی آن به دولت مصر و شام و دولت عباسی واگذار شد. آنچه در پی می‌آید حاوی نکات مربوط به فعالیت مسلمانان در دریای مدیترانه در عصر عباسی و معاصران آن، یعنی دولتهای مصر و شام و نیز دولتهای مغرب، اندلس و صقلیه است.

## هارون‌الرشید

توجه خلفای عباسی به دریای مدیترانه تا زمان خلافت هارون‌الرشید (۱۶ ربیع‌الاول سال ۱۷۰ هـ.ق/ ۳ جمادی‌الآخر ۱۹۳ هـ.ق/ سپتامبر ۷۸۶م - مارس ۸۰۹م) به سستی گرائید. اما هارون به امور دریا اهتمام ورزید و در سال ۱۹۰ هـ.ق/ ۸۰۶م فرماندهی توانا بنام حمید بن معیوف را بر سواحل مصر و شام گمارد. بلاذری در کتاب *فتوح‌البلدان*، ج ۱ ص ۱۹۳، به توجه هارون‌الرشید در ساختن مراکز صنعتی و بنادر و ناوگانها اشاره کرده است. آنجا که می‌گوید «به گونه‌ای به احیاء صنعت پرداخت که قبل از وی کسی به این کار دست نیازیده بود. مال بسیار در مرزها و سرحدات و کرانه‌های قلمرو اسلام هزینه کرد و بر رومیان چیره شد و آنان را نابود کرد.» زمانیکه ساکنان قبرس پیمان خود را با مسلمانان شکستند حمید بن معیوف به جنگ آنان رفت و بار دیگر ایشان را به اطاعت واداشت. وی به اقریطش (کرت) نیز حمله برد.

## فتح اقریطش (کرت) بدست ربضیان اندلس

در سال ۲۱۲ هـ.ق/ ۸۲۷م ربضیان اندلس به جزیره اقریطش تاختند. اینان گروهی بودند که علیه امیر حکم بن هشام اموی اندلسی معروف به رَبَضی در رمضان سال ۲۰۲ هـ.ق/ مارس ۸۱۸م سر به شورش برداشتند. بیشتر ایشان اهل حومهٔ (ربض) جنوبی قرطبه معروف به ربض

شقنده بودند. زمانیکه حکم برآنان دست یافت و از آن ناحیه (ربض) بیرونشان راند، تعدادشان، بجز زنان و کودکان به چندین هزار نفر می‌رسید. برخی از آنان به مرکز اندلس رفته و در ناحیه طلیطله مستقر شدند و پاره‌ای دیگر به مغرب رفتند و ادریس دوم مقدم آنان را گرامی داشت. آنگاه ایشان در شهر فاس جمعیت اندلسیان را در مقابل جمعیت قرویان بوجود آوردند و شهر فاس به وجود اینان شهری کامل شد. باقیماندهٔ ربضیان از راه دریا باکشتی خود را به اسکندریه رساندند و بر آن چیره شدند و پس از بیرون راندن عامل شهر، خود برآن حکم راندند تا اینکه عبدالله بن طاهر، عامل مأمون بسوی ایشان لشکر کشیده محاصره‌شان کرد. سرانجام، در صفر ۲۱۲ هـ. ق/ مه ۸۲۷م به تسلیم وادارشان کرد. مأمون با ایشان چنین توافق کرد که کشتیهایی در اختیارشان گذارد تا با آنها عازم مصر شوند و ایشان نیز به راه افتادند و به سرکردگی ابوحفص عمربن شعیب بلوطی رو به سوی اقریطش نهادند. اینان سر راه خود به مصر، به چند حملهٔ نظامی و دریایی در سواحل سردانیه (ساردنی) و صقلیه (سیسیل) دست زدند و در خلال اقامتشان در اسکندریه به جنگهای دریایی پرداختند. در سال ۲۱۱ هـ. ق/ ۸۲۶م به اقریطش تاختند و بدین‌سان، این بار توانستند دژهای جزیره را یکی پس از دیگری بگشایند. سرانجام در سال ۲۳۰ هـ. ق/ ۸۴۵م تمامی جزیره را به تصرف خود در آوردند. سپس ابوحفص بلوطی سر به طاعت خلفای عباسی نهاد و بدین‌سان اقریطش ولایتی از ولایات عباسیان و تابع حکمران مصر گردید و روابط همه جانبه‌ای بین اقریطش و مصر و شام بوجود آمد. مصر خود از اقریطش چوب و پنیر و عسل وارد می‌کرد. عسل اقریطش از باب انتساب به شهر کاندیا که آن زمان پایتخت آن جزیره بود، قند نامیده می‌شد. این پایتخت را مسلمانان تأسیس کردند و اسم اصلی آن نیز خندق بود. دیری نپایید که اقریطش به صورت بزرگترین پایگاه اسلامی برای جنگ با رومیان و جزایر آن درآمد. بارها دولت بیزانس در زمان امپراطوری میخاییل عموری سعی در باز پس گرفتن اقریطش داشت، اما به موفقیتی دست نیافت. در سال ۲۱۴ هـ. ق/ ۸۲۹م اهل اقریطش، در نزدیکی جزیرهٔ تاسوس، به پیروزی درخشانی بر رومیان دست یافتند. تلاشهای امپراطور تئوفیل چهارم جهت بیرون راندن آنان از جزیره به شکست انجامید. وی بارها در سراسر طول حکومتش (۲۱۴ - ۲۲۷ هـ. ق/ ۸۲۹ - ۸۴۲م) به این تلاش بی‌ثمر دست یازید. مسلمانان در عوض در سال ۲۴۸ هـ. ق/ ۸۶۲م به حملات جسورانه‌ای برسواحل جزایر میتیلین و اتوس دست زدند سپس در سال ۲۵۲ هـ. ق/ ۸۶۶م، در زمان حکمرانی امپراطور میخاییل عموری (۸۴۲ - ۸۶۷م) به جزیرهٔ نئون وارد شده و آن را پایگاه جنگی خود ساختند.

اهل اقریطش باجنگجویان مسلمان در طرسوس به فرماندهی دریاسالار لئوی طرابلسی متحد شدند و به عملیات نظامی با ارزشی در سواحل سرزمین روم پرداختند. فعالیت نظامی ایشان هنگام حملهٔ بزرگ به سالونیک واقع در کرانه‌های تسالیا به اوج خود رسید. ایشان در آنجا بخش عظیمی از شهر را ویران کرده و ۲۲۰۰۰ نفر از مردم آن را به اسارت گرفتند.

هنگامی که دولت مقدونی در بیزانس شکل گرفت، بزرگان دولت همهٔ همّ خود را در پای آن نهادند که دولت بیزانس را دوباره توانمند کنند. مؤسس آن دولت امپراطور باسیل اول که از سال ۲۵۳ هـ. ق/ ۸۶۷م حکم می‌راند، به سازمان دهی نیروهای زمینی و دریایی بیزانس همت گماشت و کوشید که در مقابل اهل اقریطش پایداری کند، اما نتوانست بر ایشان چیره گردد. در آن هنگام امپراطور رومانوس لیکاپینوس، در سال ۳۱۲ هـ. ق/ ۹۲۴م توانست برناوگان لئوی طرابلسی چیره گردد. از آن پس نیروی دریایی اسلام که در دست مردم اقریطش بود رو به ضعف نهاد. زمانیکه امپراطور رومانوس دوم در سال ۳۴۸ هـ. ق/ ۹۵۹م به فرمانروایی رسید، سیطره بر اقریطش را بزرگترین هدف خود قرار داد. آنگاه چندان بر اقریطش حمله برد که سرانجام فرمانده بزرگ او نکفورفوکاس موفق شد به جزیره یورش برد و در سال ۳۵۰ هـ. ق/ ۹۶۱م حکومت اسلامی را از آنجا براندازد و آن منطقه را به دولت بیزانس برگرداند. این حادثه ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر برای اسلام و مسلمین تلقی می‌شد زیرا، آغازگر نفوذ رومیان در حوضه شرقی دریای مدیترانه و بازگرداندن سیطرهٔ آنان بر این مناطق بود.

## دولت مصر و شام و نقش آنان در پشتیبانی مرکز مسلمانان در حوضه شرقی دریای مدیترانه

بعد از مرگ هارون‌الرشید ملاحظه می‌کنیم که مسئولیت دفاع از سواحل اسلامی و مرکز مسلمانان در شرق دریای مدیترانه به عهده ساکنان این سواحل گذارده شد. زیرا توجه عباسیان به امور دریای مدیترانه رو به کاستی نهاده، بلکه بدان توجهی نمی‌شد. بدین جهت رومیان آنچنان که دیدیم بویژه بعد از پی‌ریزی دولت مقدونی شروع به باز پس گرفتن مرکزشان در دریای مدیترانه کردند.

### احمد بن طولون

از ابتدای تشکیل دولت طولونی (۲۵۴ هـ. ق/ ۸۶۸م)، احمد بن طولون، پس از آنکه سرزمین حجاز به تبعیت او گردن نهاد، دایرهٔ قدرت خویش را بر سراسر بلاد شام نیز بگسترد، و بدین‌سان آنچه ما «دولت مصر و شام» می‌خوانیم، و در عصر فاطمی به «خلافت»، و سپس در عصر ایوبی و مملوکی به «سلطنت» تبدیل شد، پدیدار گشت. ما در این نقشه جهت بررسی تاریخ این دولت که نقشی بس مهم در تاریخ اسلام داشته، فصل جداگانه‌ای اختصاص داده‌ایم. کلیه بنادر و پایگاههای دریایی که از طرابلس شام تا اسکندریه گسترده بود در قلمرو این دولت قرار گرفت. مراکز صنعتی در تهیه ساز و برگ دریایی و کسب مهارت لازم در کشتیرانی جهت به ثمر رساندن این مسئولیت تکامل می‌یافتند. از کوههای شام چوب لازم برای ساختن انواع کشتی، چون کشتی‌های بزرگ معروف به شلندی و غراب بدست می‌آمد. و کلّ کشتی را از تنهٔ درختان سخت و بلند شام می‌گرفتند. پارچهٔ بادبانها و نیز طنابهای الیافی در مصر بافته

می‌شد. از همین ناحیه روغن کرچک و قیر و میخ و سایر ادوات مورد لــزوم برای ساختن کشتی تهیه می‌شد. بزرگترین ناخدایانی که می‌توانستند کشتیها را برانند و به نقاط دور دست سفر کنند، از کرانه‌های شام برخواستند. اما ملاّحان مصری در راندن کشتیهای کوچک پارویی یا دارای یکی دو بادبان ماهرترین مردم بودند. این کشتیهای کوچک نقش عظیمی در تکوین ناوگان جنگی داشت. اهمیت کشتیهای کوچک پارویی زمانی آشکار می‌شود که آنها در صورت لزوم به کشتی‌های غول پیکر نزدیک می‌شدند و بعد از به آتش کشیدن آنها، به سرعت دور می‌گشتند.

همچنین بنادر مصر و شام از لاذقیه و جباله و طرسوس گرفته تا دمیاط و رشید و اسکندریه مجهز شد و در تمامی این بنادر مراکز صنعتی و کارگاههای کشتی‌سازی بر پا گشت. بزرگترین کارگاه کشتی‌سازی شام در جزیرهٔ ارواد، و بزرگترین کارگاه مصر، در جزیرهٔ روضه قرار داشت. کشتیها در جزیرهٔ روضه از طریق شاخه‌های دمیاط و رشید به دریا می‌رسیدند. در دمیاط و رشید و اسکندریه کارگاههای صنعتی کوچکتری دایر بود، اما دولت بیشتر به کارگاه روضه پشت‌گرم بود.

اهمیت واحد دریایی دولت مصر و شام، از زمان ولایت احمدبن‌طولون آشکار شد. هنوز دو سال از حکومت وی نگذشته بود که در سال ۲۵۶ هـ. ق/ ۸۷۰م از اسکندریه بازدید کرد و تأکید نمود که نسبت به کارگاه کشتی‌سازی آن عنایت خاص مبذول دارند و آنقدر کشتی در آنجا ساخته شود که برای پاسداری از کرانه‌های مصر کافی باشد.

در سال ۲۵۹ هـ. ق/ ۸۷۳م می‌بینیم که وی دوباره به کندن خلیج اسکندریه اقدام می‌کند. مراد از خلیج، آبراهی است که از انحنای نیل سر می‌گیرد و به اسکندریه آب می‌رساند. از آن زمان شهر، شکوفایی گذشته خویش را باز یافت و جمعیتش رو به فزونی نهاد.

احمدبن‌طولون همانطور که به اسکندریه توجه می‌کرد به طرسوس در شمال شام نیز عنایت می‌ورزید. در سال ۲۶۴ هـ. ق/ ۸۷۷م طرسوس به اطاعت او گردن نهاد و او نیز یکی از موالی خویش را به نام سیما طویل به ولایت آنجا منسوب کرد و تأکید داشت که به امر شهر عنایت کند و در آن استحکامات نظامی بسازد و کارگاه کشتی‌سازی آن را فعال گرداند. احمدبن طولون قصد داشت که آن را اقامتگاه خویش سازد تا بتواند از آنجا به حملات دریایی دست زند. اما یکی از موالی او بنام بازمان (والی طرسوس) بر وی شورید و به طاعت رومیان در آمد. آنگاه ابن طولون در سال ۲۶۹ هـ. ق/ ۸۸۲م به قصد برانداختن او عازم طرسوس شد. وی در این کار، کوشش بسیاری کرد اما به بیماریی که بعدها به مرگ وی انجامید گرفتار آمد، وی را در حال بیماری از طرسوس باز آوردند.

### ثغر رشید

بازمان به طغیان خود علیه دولت مصر و شام ادامه داد و این بار بنام دولت عباسی خطبه خواند، بدینسان طرسوس بندری عباسی در مقابل رومیان شد. هنگامی که دولت فاطمی در مغرب به پاخاست و میان آن و دولت عباسی جنگ در گرفت، عباسیان طرسوس را پایگاه دریایی خویش و نیز کارگاهی برای ساختن کشتی‌هایی که برای مقابله با فاطمیان لازم بود قرار دادند. در شوال ۳۰۷ هـ. ق/ فوریه ۹۲۰م نبرد دریایی بزرگی نزدیک رشید میان ناوگان فاطمی و عباسی در گرفت. این ناوگان فاطمی، به قصد پشتیبانی فاطمیان در جنگی زمینی که علیه اسکندریه براه انداخته بودند از تونس آمده بود. ناوگان عباسی نیز از طرسوس روانه شده بود. در نزدیکی رشید جنگ در گرفت. ناوگان عباسی پیروز شد و کشتیهای فاطمی نابود شدند و بیشتر مردان آن نیز کشته یا اسیر گشتند. از این زمان به بعد به امر ثغر رشید و تبدیل آن به یک پایگاه دریایی عنایتی خاص مبذول شد.

### ثغر دمیاط

تا زمانیکه ربضیان براقریطش دست نیافته بودند و دولت خود را در آن به پا نکرده بودند، دمیاط بعنوان بندری که می‌توانست در فعالیت دریایی اسلامی، خواه تجاری خواه جنگی، نقشی بازی کند، اهمیتی نداشت. دمیاط خود بندری پرتحرک بود اما محدودهٔ فعالیت گسترده‌ای نداشت و بیشتر به تجارت با بنادر نزدیک در کرانه‌های شام مانند غزه، عسقلان، صور و صیدا می‌پرداخت. این تجارت دریایی ساحلی فقط در محدودهٔ دمیاط پر تحرک بود. در آن شهر کارگاه بزرگی برای ساختن کشتیهای عظیم بادبانی که می‌توانستند به حمل کالا میان سواحل مصر و شام بپردازند، وجود داشت. هنوز هم محله‌ای که کارگاه کشتی‌سازی در آن قرار داشت باقی است و از فعالیت عظیمی در ساختن کشتیهای بادبانی برخوردار است. این محله امروز حیّ‌الخمس نامیده می‌شود.

پس از آنکه دولت اسلام در اقریطش برپا شد، دمیاط به صورت بزرگترین بندر رابط باآن جزیره درآمد، و میان این دو، خط دریایی منظمی برقرار گشت. دمیاط اسلحه، بادبان، کشتی و پارچه به اقریطش می‌فرستاد و اقریطش چوب، زیتون، روغن زیتون، قند و خشکبار به دمیاط عرضه می‌کرد. بدینسان ثغر دمیاط شکوفایی یافت و بیزانسیان متوجه اهمیت اقریطش گشتند و بدین جهت تصمیم به فتح آن گرفتند و در سال ۲۳۸ هـ. ق/ ۸۵۲م سپاه دریایی عظیمی شامل ۳۰۰کشتی به فرماندهی سه دریاسالار به نامهای عرفا، ابن قطونه و أمردناف به آن سو گسیل داشتند. دکتر سیدعبدالعزیز سالم در تفسیر این نام اخیر نظر هوشمندانه‌ای ابراز داشته و گفته است اصل آن (Amir de Nave) یعنی امیر کشتی یا کشتی‌ها بوده است. بنابراین، این اصطلاح آمیخته‌ای از دوکلمه عربی و ایتالیایی است.

حملهٔ رومیان به دمیاط در ۲۳۸ هـ. ق/ ۸۵۲م ضربهٔ دردناکی بر پیکر آن شهر بود. زیرا آن حمله با غیبت سپاه حامی شهر همزمان شد. از این‌رو، رومیان دست به آتش سوزی و غارت و اسیرگیری زدند و در سراسر شهر وحشتی عظیم ایجاد کردند. از داستانهای شگفتی که در این باب نقل می‌کنند یکی آن است که گویند: مردی از دریانوردان دمیاطی که در آن

هنگام در زندان والی شهر بود، خواست که آزادش کند تا به جنگ رومیان رود. چون رهایی یافت توانست آنان را شکست داده از دمیاط بیرون راند.

به دنبال این ماجرا خلیفه مقتدر در سال ۲۳۹ هـ. ق/ ۸۵۳م دستور داد که دژ دمیاط و نیز دژ فرما را بنا کنند و از آن زمان به بعد دمیاط دومین بندر مصر گردید. هنگامیکه رومیان برای باردوم در ۲۴۷ هـ. ق/ ۸۶۷م بدان حمله کردند، نتوانستند به ساحل دست یابند. از آن پس خلیفه دستور داد بمنظور دفاع، یا به منظور بیمناک ساختن دشمن کشتی‌هایی در سراسر کرانه‌های مصر و شام مستقر گردیدند.

محمدعبدالله‌عنان در *مواقف حاسمة*، ص ۷۸ به مردی از دریانوردان مسلمان بنام لئوی طرابلسی اشاره کرده است. وی همان است که مسعودی، ابوالحرب‌لاوی را غلام زرافه امیر طرابلس شام خوانده. اما طبری و ابن اثیر از او فقط بانام غلام زرافه یاد کرده‌اند. کندی وی را رشیق‌وردامی معروف به غلام زرافه نامیده است. این مرد از ناخدایان بزرگ دریا بود که از پدر و مادری نصرانی و اهل اضالیه یا انطاکیه زاده شد. سپس در دریا به کار مشغول گردید تا آنکه یکی از دریانوردان بزرگ شد. سپس اسلام آورد و در طرسوس مسکن گزید و ناوگانی ایجاد کرد که با آن بر سواحل روم حمله برد. زیانهایی که او بر رومیان وارد می‌آورد چندان شدید بود که از جانب او سخت دچار وحشت شدند. بزرگترین حملهٔ او علیه رومیان، حمله‌ای بود که در سال ۲۹۱ هـ. ق/ ۹۰۴م به یاری مردم اقریطش علیه سالونیک صورت گرفت. گویند در اثنای این جنگ، ۵۰۰۰ تن از مردم شهر کشته شدند و ۴۰۰۰ تن اسیر مسلمان آزاد گشتند.

این دریانورد به مرد دیگری از اهل جبلهٔ شام شبیه است که عبدالله‌بن وزیر نام داشت و حاکم جبله بود. وی مردی فعال و به امور دریا سخت آگاه بود. او خود حمله‌های دریایی علیه سواحل روم را رهبری می‌کرد. وی مجاهد دریایی عظیمی بود.

احوال نیروی دریایی مصر و شام این چنین بود تا فاطمیان فرا رسیدند.

## نقشه های ۱۳۷ و ۱۳۸

## فعالیت دریایی مسلمانان

## در حوضهٔ غربی مدیترانه و کرانه‌های اندلس

## از آغاز فتح آن تا عصر ملوک‌الطوایف

## (قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی)

## فعالیت مسلمانان در مدیترانه

## از سال ۳۵۰ تا ۶۰۰ هـ. ق/ ۹۶۱ - ۱۲۰۳ م

ایجاد نیروی دریایی اندلسی به زمان حملات نرمانها برکرانه‌های اندلس، از سال ۲۲۹ هـ. ق/ ۸۴۶م در عصر عبدالرحمن اوسط باز می‌گردد.

### نرمانها و ویکینگ‌ها

**نرمانها** - که در منابع عربی ادرمانی یا مجوس نامیده شده‌اند - نخست در اسکاندیناوی و سرزمین دانمارک و برخی کرانه‌های ایرلند می‌زیستند. در آغاز سدهٔ نهم میلادی دست به حمله به سواحل اروپای غربی زدند. ناوگان ایشان، از کشتی‌های کوچک، اما استوار و با بادبانهایی سیاه تشکیل شده بود. این کشتی‌ها را با پارو نیز بحرکت در می‌آوردند. هم ایشان‌اند که ویکینگ (Vikings) نامیده می‌شوند. کشتی‌های ایشان، در سواحل نزدیک مصب رودخانه‌ها لنگر می‌انداخت. آنگاه دسته‌ای در سواحل می‌ماند و بقیهٔ کشتی‌ها در رودخانه پیش می‌آمد. چون به دهکده‌های کنار رود می‌رسیدند، آنها را غارت می‌کردند و می‌دزدیدند و مردم را به اسیری می‌بردند. ایشان برای ترساندن مردم بیشتر از آتش استفاده می‌کردند. هرجا فرو می‌آمدند آن را به آتش می‌کشیدند. بهمین جهت است که عربها آنان را مجوس خوانده‌اند. ایشان در اوائل قرن نهم میلادی به سواحل شمال غربی فرانسه رسیدند، بخشی از آن را اشغال کرده و پایگاه خود قرار دادند. سپس از آنجا به انگلستان و ایرلند حمله می‌بردند. این بخش از ساحل، فریزیا، یا فریزلاند (Friesland) خوانده می‌شود. سپس بربخش جنوبی آن، از باب انتساب به همین نرمانها، لفظ نرماندی (Normandia) اطلاق شد که هنوز هم این نام (Normandie) باقی است. گروهی از این قوم، به فرماندهی ویلیام نرماندی، یا ویلیام فاتح، به حملهٔ مشهوری علیه انگلستان دست زد. این حمله که به پیروزی نرمانها در نبرد هیستنگر انجامید (سال ۱۰۶۶م)، سرآغاز عصر جدیدی در تاریخ انگلستان شد. حملات نرمانها از نرماندیا، به سمت جنوب کشیده به سواحل غربی فرانسه و از آنجا به سواحل آستری (Asturie) و جلیقیه (Galice) رسید. آنجا، پادشاهان آستری و لئون (Leon) به مقابلهٔ ایشان برخاستند.

### حمله به اندلس

در اول ذیحجهٔ ۲۲۹ هـ. ق/ ۲۰ اوت ۸۴۴م، نرمانها در ساحل اشبونه که پایگاه «ثغراعلی» در اندلس بود، پدیدار شدند و به آن ناحیه حمله آوردند. مردم گردهم آمدند و آنان را پس از ۱۳ روز نبرد، بیرون راندند. آنگاه ایشان برکشتی‌های خود که حدود ۵۰ کشتی و قایق‌های کوچک فراوان بود نشستند و به قادش حمله بردند و از آنجا به درون خاک اندلس نفوذ کردند تا به شذونه رسیدند. پس از آن کشتی‌هایشان در مدخل رود

وادی‌الکبیر جمع شدند و در اوایل سال ۲۳۰ هـ. ق/ سپتامبر ۸۴۴م مسیر رودخانه را طی کردند و به اشبیلیه رسیدند. نرمانها در این شهر تباهی بسیار کردند، بسیاری از مردم را کشتند، شهر را غارت کردند و بخش‌هایی از جمله مسجد جامع کهن آن را به آتش کشیدند. سرانجام پس از آن که نرمانها زیانهای کلانی به اشبیلیه وارد آوردند (حملات آنان تا مورور هم پیش رفت)، مسلمانان توانستند در نزدیکی طلیاطه واقع در شمال اشبیلیه (آن محل امروز (Tablada) خوانده می‌شود) آنان را شکست دهند (۲۵ صفر ۲۳۰ هـ. ق/ ۱۱ نوامبر ۸۴۴م).

## مستحکم سازی سواحل غربی اندلس

به دنبال آن ماجرا، عبدالرحمن اوسط دست به ایجاد استحکاماتی در سواحل غربی اندلس زد؛ گرد اشبونه و قادش حصار و دژ ساخت و مردم نیز در کرانه‌های دریا، چندین رباط بنا کردند و در آنجا اقامت گزیدند. عبدالرحمن همچنین به تأسیس نیروی دریایی اندلس اقدام کرد؛ نخست در همان سال، یک کارگاه کشتی سازی در اشبیلیه ساخت و اهل دریا را به کار فراخواند و مزد و پاداش بیشتر به آنان عرضه داشت. بهمین جهت تعداد این کارگران فزونی یافت تا سرانجام ناوگان جنگی اندلس تشکیل شد. سپس عبدالرحمن، دومین کارگاه را در اشبیلیه و سومین را در قرمونه تأسیس کرد.

هنگامی که نرمانها پس از چهارده سال به اندلس باز گشتند (سال ۲۴۵ هـ. ق/ ۸۵۹م در عصر امیر محمد بن عبدالرحمن اوسط) دیدند که سواحل غربی اندلس مورد محافظت قرار گرفته، از این‌رو جرأت نکردند در آن ناحیه فرود آیند. اندلسی‌ها هم آنقدر در دریا آمادگی یافته بودند که تا نخستین کشتی‌های نرمانها را در مقابل سواحل غرب اندلس، یعنی شمال اشبونه دیدند، کشتی‌های خود را به سویشان روانه کرده آنان را از منطقه براندند. اما چند کشتی از آنِ نرمانها توانست به مصب رودخانهٔ وادیانه وارد گردد. مسلمانان به دنبال آنها شتافته برآن کشتی‌ها دست یافتند. بقیهٔ کشتی‌ها نیز کوشیدند به رود وادی‌الکبیر وارد شده به سوی اشبیلیه پیش روند. اما مسلمین به مقابله برخاستند. کشتی‌ها نیز گریختند و از تنگه جبل‌الطارق گذشته، بندر جزیرةالخضراء را غافلگیرانه مورد حمله قرار دادند و مسجد جامع شهر را به آتش کشیدند. پس از آن به ساحل افریقیه روبروی جزیرةالخضراء رفتند و به ساحل امیر نشین نکور حمله بردند و هرچه به دستشان رسید غارت کردند. اما جماعتی از این نرمانها که گمراه شده بودند، به اصیلا حمله کردند و سپس به دریای مدیترانه بازگشتند و در امتداد سواحل اندلس به پیشروی پرداختند تا به شهرک مرسیه رسیدند و شهر و اطراف آن، و آنگاه اوریوله را غارت کردند. چون به دریا بازگشتند، دیدند کشتی‌های مسلمین در انتظار آنهاست. پس ناچار به سواحل جنوبی فرانسه گریختند و در دلتای رود رُن که آن زمان کاماریا (Camaria) خوانده می‌شد (کامارگ امروزی Camargue) فرود آمدند و زمستان را همانجا گذراندند. آنگاه دوباره به ساحل قطلونه (Catalagne) باز گشتند و در سرزمینهای متعلق به امیر نشینهای مسیحی به پیشروی پرداختند تا به بنبلونه رسیدند. آنجا، امیر بنبلونه، گارسیا اینیگو (Garcia Inego) را به اسارت گرفتند. خاندان گارسیا آزادی او را به خونبهایی معادل نودهزار دینار باز خرید. آنگاه نرمانها در امتداد سواحل اندلس به سوی جنوب پیش راندند. اما نتوانستند در هیچ نقطه‌ای از ساحل فرود آیند. از این‌رو، از تنگهٔ جبل‌الطارق گذشته سپس ناپدید گشتند.

## دو ناوگان اندلس

اینک آنچه پراهمیت می‌نماید، آن است که اندلس صاحب دوناوگان شد: یکی در دریای مدیترانه که المریه را پایگاه خود نهاده بود، و دیگری در اقیانوس اطلس که اشبونه پایگاهش بود. پس از آن نیروی دریایی اندلس اندک اندک چنان قدرت می‌یابد که در ایام عبدالرحمن ناصر (۳۰۰ - ۳۵۰هـ. ق/ ۹۱۲ - ۹۶۱م) و پسرش حکم مستنصر (۳۵۰ - ۳۶۶هـ. ق/ ۹۶۱ - ۹۷۶م) به صورت بزرگترین نیروی دریایی در حوضهٔ غربی مدیترانه در می‌آید. این نیروی دریایی موجب شد که سیادت مسلمانان بر سراسر دریای مدیترانه تحقق یابد. زیرا در جانب شرق دریا، ناوگان مصر و شام حاکم بود، در مرکز دریا، ناوگان اغلبیان چیره بود و اینک در غرب، ناوگان امویان اندلس پدیدار شده بود. در سایهٔ این ناوگانها، کشتی‌های مسلمین در نهایت امنیت، از کرانه‌های اندلس به سواحل شام سفر می‌کرد. ملت‌های دریانشین مسلمان نیز به فعالیت افتادند و بندرهارا آباد کردند و کارگاههای کشتی سازی برپا داشتند. بدینسان، در سواحل مغرب و اندلس، رشتهٔ درازی از بنادر بازرگانی وجنگی پدید آمد که تا پایان سدهٔ چهارم هجری / دهم میلادی ضامن سروری مسلمین بر دریای مدیترانه بود. پس از آن، نرمانها دوبار دیگر در سواحل اندلس پدیدار شدند.

نخست در روزگار حکم مستنصر (رجب ۳۵۵هـ. ق/ ژوئن ۹۶۶م) بود، و دیگر بار، در ایام منصور بن ابی عامر (۳۸۵هـ. ق/ ۹۹۵م). اما هیچگاه نتوانستندبیش از چند حملهٔ سریع به سواحل کاری انجام دهند، و سپس شتابان گریختند.

## فتح جزایر شرقی (بالئار) و تبدیل آنها به یک استان اندلسی

یکی از نتایج حملات نرمانها آن بود که ناوگان اندلس تکامل یافت و جزایر شرقی فتح گردید، این جزایر که به بالئار معروفند، عبارت از چهار جزیره‌اند: میورقه (Mallorca)، منورقه (Manorca)، یابسه (Ibiza) و فرمنتیره (Formentera)، می‌گویند عبدالعزیزبن موسی پس از آنکه پدرش به شرق بازگشت و او سراسر شرق اندلس را فتح کرد، این جزایر را نیز گشود. اما در آغاز، اسلام در آنجا پایدار نگردید و جنگجویان مسلمان پیوسته به سواحل آن حمله می‌بردند. تا زمان امیر عبدالرحمن اوسط، تابعیت آن جزایر از مسلمانان، چندان مشخص نبود. از این‌رو، نگارندگان سالنامه‌های شاهان فرانسه (Annales Regni Francorum) کوشیده‌اند آنها را تابع پادشاهی افرنگها قلمداد کنند. ولی مدارکی وجود

دارد که نشان می‌دهد گروهی از مهاجران مسلمان اندلسی به آنجا کوچیده و در آنها زندگی می‌کردند.

در عصر عبدالرحمن اوسط (۲۰۶ – ۲۳۸ هـ. ق/ ۸۲۱ – ۸۵۲م) که ناوگان اندلسی پا گرفت. تسلط کامل برجزایر شرقی امری گریز ناپذیر شد و در سال ۲۹۰ هـ. ق/ ۹۰۳م، یعنی در زمان عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن (۲۷۵ – ۳۰۰ هـ. ق/ ۸۸۸ – ۹۱۲م) این کار جامهٔ عمل پوشید. از این قرار که ناوگان اندلس، به سرکردگی عصام خولانی، بدون هیچ دشواری جزایر شرقی را گشود و امیر عبدالله خود او را برآنها گمارد. وی مدت ۱۰ سال برآن جزایر حکم راند، و در آنها چندین مسجد و مسافرخانه و حمام ساخت. سپس مسلمانان آن دیار کثرت یافتند و اهل جزایر نیز خود اندک اندک اسلام آوردند. پس از عصام خولانی پسرش عبدالله حکومت یافت. اما پس از چندی در آغاز فرمانروایی عبدالرحمن ناصر (سال ۹۱۲ – ۹۶۱م) از کار کناره گرفت، و به حج رفت سپس همانجا مجاور شد تا درگذشت. پس از او، والیان مسلمان یکی پس از دیگری بر جزایر بالئار حکم راندند.

و در آن احوال یک پایگاه دریایی از آن مسلمانان در بالئار ایجاد شد. جزایر شرقی، قائم بذات بود و از آن کشتی‌های مسلمین به جنگ سواحل فرانسه و ایتالیا می‌رفتند.

## گروه دریانوردان اهل بجانه و ایجاد یک جمهوری تجاری دریایی به دست ایشان

### آغاز پیدایش ثغرالمریه

یکی از دلایل برپایی نیروی دریایی اندلس و تشدید فعالیتهای دریانوردی در کرانه‌های اندلسی آن بود که گروهی از دریانوردان اندلس، مرکز بازرگانی بزرگی در بجانه تأسیس کردند. چگونگی تکوین این امر، چنان است که می‌توان آن را، به سبب تشابه با جمهوریهای ایتالیایی که در سدهٔ یازدهم میلادی پدیدار شدند، جمهوری بازرگانی نامید.

### بجانه

بجانه روستای کوچکی در کرانهٔ رود اندرش (Andarax) در شمال شهر المریهٔ کنونی بود. عبدالرحمن اوسط آنرا به اقطاع به گروهی از اعراب یمن واگذاشت تا ایشان در عوض آن، از کرانه‌های دریای مدیترانه در ناحیه مسکونی خود پاسداری کنند. بهمین جهت آن ناحیه ارش‌الیمن، یعنی اقطاع یمن، نام گرفت. ایشان همچنین موظف بودند رباطهایی در سواحل واقع در قلمرو خود ایجاد کنند. اهل بجانه چندان به کار بازرگانی دریایی شهرت داشتند که مردم آنان را بحری می‌خواندند. ایشان در خلیجی که در نزدیکی دهکده‌شان قرار داشت، کشتی می‌ساختند و با آن، به دادوستد کالا با اهل مغرب می‌پرداختند. سپس، گویی که فرارسیدن اعراب به آن ناحیه، ترسی در دلشان افکند. از این‌رو با توافق اعراب، دهکدهٔ بجانه را مستحکم ساختند و رئیس ایشان عمربن اسود، مسجدی در شهر بنا کرد (سال ۲۷۱ هـ. ق/ ۸۸۴م) و گرد شهر دیواری ساخت و در آن چندین دروازه نهاد که یکی از آنها را، مانند دروازهٔ معروف «شمایل عذرا» در شهر اسلامی قرطبه، با مجسمهٔ حضرت مریم (ع) مزیّن کردند. دروازهٔ شمایل عذرا در بجانه، رو به سوی دریا داشت. گویا این تصویر یا تندیس، به تعویذی مبدل شده بود که دریانوردان، برحسب رسم خود، بدان تمسک می‌جستند تا شاید به یُمن آن، از شر خطراتی که پیوسته در دریا گریبانشان را می‌گرفت در امان بمانند. شهر کم‌کم آباد شد و ساکنانش کثرت یافتند و بازرگانان از هر سو به آن روی آوردند. سپس مردم شهر به صنایع گوناگون از جمله ابریشم‌بافی پرداختند، و نیز، از میان بزرگان خود، مجلس شیوخی انتخاب کردند تا، مانند بسیاری از دیگر شهرهای اندلس، ادارهٔ امور شهر را به دست گیرد. حال شهر در زمان محمد و برادرش فندر به همین قرار بود تا اینکه عبدالله برسرکار آمد و گروهی، از جمله چندین دسته از اعراب شرق اندلس سر از اطاعت او پیچیدند. اما بحری‌های بجانه، به امیر عبدالله نامه نوشته مراتب اطاعت خود را تجدید کردند و از او خواستند اجازه دهد که ایشان محدودهٔ منطقهٔ خود را گسترش دهند. او نیز اجازهٔ این کار را به ایشان داد و نظر به اظهار اطاعت و نیز اموالی که به خدمت او تقدیم می‌داشتند، در استقلالی که ایشان از دیرباز از آن برخوردار بودند دخالت نکرد. اهل بجانه نیز گرد شهر خود دسته‌ای دژ مانند حامیه، خامیه، ابن طارق و نجار بنا کردند که به سبب معدن سنگ مرمری که در نزدیکی آنها قرار داشت شهرت یافته بودند. ایشان سپس برراهی که از بجانه به وادی مرسیه می‌رفت نیز چیره شدند. بدیهی است که ایشان همهٔ این استحکامات را از بیم اعرابی که در دیارشان منزل گزیده بودند به پامی‌کردند. از قضا بیم ایشان بیجا نبود. زیرا در سال ۲۷۶ هـ. ق/ ۸۸۹م، سواربن حمدون قیسی که شیخ اعراب در حوزهٔ تدمیر (همان مرسیه) بود و بر امیر عبدالله خروج کرده بود، برآن شد که به بجانه حمله آورد. وی آن شهر را طعمهٔ سهل‌الوصولی می‌پنداشت، زیرا بجانه به وفور نعمت و وجود امنیت در سراسر آن شهرت داشت، و چنان بود که بازرگانان کالاهای خود را در بازار یا در سرراهها رها می‌کردند و کسی نبود که به آنها دست درازی کند. وقتی عبدالرزاق بن عیسی رئیس مجلس شیوخ بجانه متوجه خطر شد، با شیخی از اعراب منطقهٔ خود که سعید بن اسود نام داشت، و نیز پسرش خشخاش توافق کرد که با سواربن حمدون مذاکره کنند و او را از شهر برانند. سوار نیز در مقابل هدیهٔ پربهایی قبول کرد که از بجانه دست بردارد.

### المریه

بحری‌های بجانه در مصب رود اندرش واقع در خلیجی که در نزدیکی شهرشان قرار داشت، یک برج نگهبانی ساختند که در فراز آن

جایگاهی (ناظور) تعبیه شده بود. مردی که او نیز ناظور خوانده می‌شد، در این جایگاه به پاسداری می‌نشست. او وظیفه داشت مردم را از هر خطری که از جانب دریا بر می‌آید آگاه سازد. این ناظور سپس «مریةبجانه» خوانده شد و لفظ مریه در لهجهٔ آن قوم، همان مرئیه است که خود به معنی چیزی است که از دور دیده می‌شود. مرئیه در آن لهجه مختصر شد و به مریه مبدل گشت. بزرگترین خطری که المریه را تهدید می‌کرد، همانا مردم امیر نشین‌های مسیحی در قطلونیه و امبوریاش و اطراف آنها بود که گاهگاهی با کشتی‌های خود به راه می‌افتادند تا به سواحل مسلمان نشین مجاور حمله کنند.

هنگامی که سواربن حمدون قیسی در گذشت و ریاست اعراب تدمیر به سعدبن جودی، فرمانده و شاعر معروف عرب و دشمن ابن حفصون رسید، وی نیز خواست از نعمتهای بجانه بهره‌ای گیرد. از این‌رو، به طمع هدیهٔ گرانبها رهسپار آن ناحیه شد. اما او که در سراسر عمر هرگز بخت یارش نشده بود، همینکه نزدیک بجانه رسید و از فراز تپه‌ای بر آن مشرف گردید، دید که کشتی‌های افرنگی فراوانی بـه سوی مریهٔ بجانه پیش می‌آیند. این کشتی‌ها، ناوگان سونر (Suner) امیر امبوریاش بودند که به قصد حمله بر ساحل بجانه آمده بودند و از آن‌رو بحریان به مقابلهٔ ایشان برخاستند. سعدبن جودی که می‌پنداشت بحریان از جانب همسایه‌های مسیحی خود دچار زیانهای عظیم خواهند شد، عنان بگرداند و به جای غنیمت، به بازگشت قناعت کرد. اما بجانه روز به روز شکوفاتر می‌شد و هنگامی که اوضاع امیرنشین قرطبه، در اواخر عصر عبدالله تباه‌تر گردید، بحری‌ها از فرستادن پولی که به قرطبه می‌پرداختند خودداری کردند و در عوض به گسترش قلمرو خود دست زدند چندان که منطقهٔ ایشان، سراسر خلیج‌المریه را فراگرفت. خود المریه نیز به صورت شهر درآمد و بندری آبادان گشت هنگامی که عبدالرحمن ناصر به حکومت رسید و کوشید وحدت امیرنشین قرطبه را تجدید کند و در سال ۳۱۶ هـ. ق/ ۹۲۸م آن را «خلافت» نامید، اهل بجانه دوباره اعلان اطاعت کردند، و ازآن پس، سیطرهٔ خلافت قرطبه در ناحیهٔ ایشان فزونی یافت. در سال ۳۴۴ هـ. ق/ ۹۵۵م، عبدالرحمن تختگاه استان (خوره) را بـه المریه منتقل ساخت و کارگزار و حکومت خوره را در آن قرار داد. سپس یک کارگاه کشتی‌سازی در آن ایجاد شد. سرانجام المریه کم‌کم به بزرگترین بندر شرق اندلس تبدیل گردید و بجانه در عوض رو به کاستی نهاد تا عاقبت مانند روز نخست، دهکده‌ای کوچک شد.

اما اثر بجانه در تاریخ دریانوردی اندلس بس عظیم است، زیرا اهل آن، از فعالترین دریانوردان مسلمان بودند و کشتی‌های بیشمارشان میان بندرهای مغرب و اندلس پیوسته در رفت‌وآمد بود. دسته‌های مهاجر این شهر در همهٔ بنادر مغرب حضور داشتند. کشتی‌هایشان تا بنادر جنوب فرانسه هم پیش می‌رفت.

## حماسهٔ جنگجویان مسلمان دریا، در فراکسنتوم، نزدیک مصب رود رُن (نیمهٔ اول قرن سوم هجری /نیمهٔ اول قرن نهم میلادی)

یکی از آثار برتری مسلمانان در حوضهٔ غربی مدیترانه طی قرن سوم هجری آن بود که جماعتی از جنگجویان مسلمان دریانورد، در دلتای رود رُن که امروز کامارگ (Camargue) خوانده می‌شود فرود آمدند و آنجا یک پایگاه نظامی برپا کردند و دست به حمله به فرانسه و شمال ایتالیا و سوئیس زدند. در عوض، یکی از نشانه‌های ضعف در نیروی دریایی مسلمانان آن بود که آن نیرو، نظام یافته و منسجم نبود و دولتهای اسلامی نتوانستند در حد شایسته‌ای از امکانات دریایی‌ای که ساحل‌نشینان در اختیار داشتند بهره‌برداری کنند، و نیز نتوانستند بازرگانی و بازرگانان را مورد عنایت قرار داده آنقدر تشویق و تأیید کنند که ایشان فعالیتهای خود را در سراسر دریاها گسترش دهند. حال آنکه کشورهای اروپایی در همان احوال به چنین کاری دست زده بودند. این واقعیات، تا آنجاکه به امور دریایی اسلامی مربوط است، به طور کلی دو نتیجهٔ آشکار داشت:

۱) فعالیت اندلس به صورت مستمر، براساس سیاستی مشخص نبود، بلکه برحسب احوال و شرایط یا تصادفات جریان می‌یافت. بهمین جهت، علی‌رغم گستردگی، نتیجهٔ مثبت استواری به بار نیاورد. علت اینکه مسلمانان از آغاز قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی سیادت خود را در دریای مدیترانه از دست دادند نیز به‌همین دلیل بود. حال آنکه همهٔ اسباب سروری برای ایشان فراهم بود.

این فعالیت‌ها، به پیشرفت منظم و پیوسته مسلمانان - برخلاف غربیان - در دریا منجر نشد. ایشان همهٔ وسایل ترقی، چون هنر کشتی‌سازی و دانش فراوان در دریانوردی را داشتند. اما باز نتوانستند امر دریانوردی را پیش برند. ازاین‌رو، علی‌رغم نبوغ برخی از دریانوردان مسلمان، کشتی‌ها و معلومات دریانوردی ایشان از یک سطح معینی در نگذشت.

یکی از بهترین مثالها در عدم انسجام و بی‌برنامه‌ای اقدامات دریایی مسلمانان در مدیترانه، ماجراجویی‌های جنگجویان بحری است که به قصد نبرد با رومیان، برای خود پایگاه مستقلی ساخته بودند.

## جنگ مسلمانان در جنوب فرانسه تا کوههای آلپ

بین سالهای ۲۷۸ و ۲۸۱ هـ. ق/ ۸۹۱-۸۹۴م، گروهی از جنگجویان مسلمان اندلس، و شاید هم تعدادی از مغربیان، توانستند در خلیج سن‌تروپز (Saint Tropez) واقع در سواحل پروانس (جنوب فرانسه) فرود آیند و سپس در کوه فراکسنتوم (Fraxintum) که بر خلیج مشرف است به سنگر نشینند. آنگاه گروههای دیگری نیز بـه ایشان پیوستند و

تعدادشان بسیار شد. این مردان پیوسته به اطراف کنت‌نشین فرژوس (Connte de Frejus) حمله می‌آوردند و همانطور که نرمانها مساجد اشبیلیه و جزیرةالخضراء را آتش زدند، می‌بینیم که ایشان نیز در رود رُن بالا رفته به هرشهری که می‌رسیدند، هجوم می‌آوردند و در دواستان وَلانتین (Valantin) و وبین (Vienne) رعب و وحشت افکندند. سپس دامنهٔ فعالیتهایشان طی نخستین سالهای قرن دهم گسترش یافت، چندان که ایشان به دامنهٔ کوههای آلپ رسیدند و برگذرگاههایی که به روم می‌پیوست چیره گشتند، و حضورشان بر دو ناحیهٔ امبرودان (Embrudan) و گرزیوان (Graisivan) سخت گران آمد. اما ایشان تشویق شده به دره‌های ایتالیا وارد شدند و در منطقهٔ پیه‌مونته (Piemonte) تا شهرهای آکویی (Acqui) و استی (Asti) پیش رفتند.

پایگاه اصلی این جنگجویان، در همان کوه فراکسنتوم قرار داشت. اما پیوسته دسته‌های سبکباری از کوه خارج شده هرچه را می‌توانستند غارت می‌کردند و باز می‌گشتند. پس از آن نیز چندین پایگاه فرعی در شکافهای کوه آلپ تدارک دیدند. مردم آن ناحیه برآن شدند که با پشتیبانی دولت فرانسه آنان را سرکوب کنند، اما موفقیتی حاصل نکردند. در سال ۳۲۸هـ. ق/ ۹۴۳م گروههایی از این جنگجویان چندان در خاک اروپا پیش رفتند که به سن گالن (Saint Gallen) در قلب سوئیس امروزی رسیدند. در سال ۳۳۲ هـ. ق/ ۹۴۳م حمله‌ای به سرکردگی هوگو پادشاه ایتالیا و رومانوس لیکاپینوس امپراطور بیزانس علیه آنان صورت گرفت که به جایی نرسید. ایشان همچنان در پایگاه خود در کوه فراکسنتوم باقی بودند تا اینکه اوتوی اول امپراطور دولت رومانی - آلمانی مقدسی، در ۳۶۱ هـ. ق/ ۹۷۲م بیرونشان راند. اما این شکست هم پایان کارشان نبود، زیرا ایشان در اطراف پراکنده شدند و هردسته، در گوشه‌ای از کوههای آلپ پناه گرفته به کارهای خود ادامه دادند. تا کم‌کم باگذشت زمان، در ساکنان آن نواحی ذوب گشتند و دیگر اثری از ایشان باقی نماند. اما هنوز هم بسیاری از دره‌های بخش جنوبی آلپ در گراوبوئندن (Graubuenden) سوئیس از باب انتساب به این جنگجویان ماجراجو، به نامهایی چون سارازنی (Sarraseni) و موری (Mauri) نام زده‌اند.

همهٔ اخبار مربوط به این جماعت یا، جماعتهای کم اهمیت‌تر، در کتاب‌های مسیحی پراکنده است و هیچ مورخ عرب یا مسلمانی را از آنها آگاهی نیست. حتی دولتهای اسلامی آن روزگار هم از احوال ایشان اطلاعی نداشتند. ایشان نمونه‌هایی از فعالیت‌های گستردهٔ مسلمانان بودند که حکومت‌های آن روزگار هرگز نتوانستند تحت نظارت خود بکشانند و در یک کار مثبت و منظم مورد استفاده قرار دهند.

با این همه، این جماعات، و آنچه از گسترش نبردهای اسلامی در سراسر دریای مدیترانه، طی آن دورانها دیدیم و خواهیم دید، تأیید آن واقعیتی است که پیش از این به آن اشاره کردیم؛ گفتیم که در خلال قرنهای سوم و چهارم هجری / نهم و دهم میلادی تسلط مسلمانان بر همهٔ آبها و کرانه‌های دریای مدیترانه مسلم شده بود.

## مرحلهٔ سوّم :

## فعالیتهای دریایی مسلمانان در عصر فاطمی

در سال ۲۹۶ هـ. ق/ ۹۰۹م، دولت فاطمیان مغرب، روی ویرانه‌های دولت اغلبیان برپا گردید. آن زمان، نیک آشکار بود که پس از عصر ابراهیم بن احمد هشتمین حاکم اغلبی، دولت اغلبیان توان از دست داده است و دیگر قادر نیست به وظایفی که برعهده دارد عمل کند. از این‌رو، در سال ۳۵۸ هـ. ق/ ۹۶۹م به مصر انتقال یافت و برفراز ویرانه‌های دولت محمدبن‌طغج اخشید که خودروبه فنا نهاده بود، استوار گردید. در همان زمان، خلافت عباسی شور و نشاط و شایستگی خود را از دست داده و بکلی از نگهداری مرزهای خویش عاجز مانده بود. حال آنکه در همان احوال، دولت بیزانس، یعنی دشمن سرسخت اسلام در شرق مدیترانه، به همت امپراطوران دولت مقدونی (۲۵۳ - ۴۱۶ هـ. ق/ ۸۶۷- ۱۰۲۵م) و خاصه سرسلسلهٔ ایشان باسیل اول، به گونه‌ای دور از انتظار، از خواب برخاست. باسیل اول، دولتی پوسیده را که دیگر امیدی به حیاتش نبود، از نیستی بیرون کشید. سپس چندین امپراطور هوشمند باکفایت چون رومانوس لیکاپینوس و کنستانتین هفتم نکفوفوکاس (Nicephore Phocas)وژان تزیمیسکس (Jean Tzimiskes) معروف به شمیشق به جای او نشستند. ضعف دولت عباسی چنان وسوسه‌شان کرد که به پیشروی در سرزمینهای اسلام پرداختند. ابوالمحاسن در این باب گوید: «رومیان برشام و ثغرها و طرسوس و انطاکیه و ادنه و عین زربه و مصیصه و دیگر شهرها چیره شدند» (*النجوم‌الزاهرة*، ۷۲/۴۲). این احوال، مسئولیتی خطیر برگردن فاطمیان انداخت که می‌بایست پس از استقرار در مصر بدان همت گمارند. این دولت در مغرب، دورانی راکه نازا و آکنده به رنج و بحران و نومیدی بود گذرانده بود، زیرا آنجا وظیفه‌ای به عهده نداشت که اداکند. اما در مصر فرصتی شایسته یافت تا ادعای مبلغان خود را در باب تجدید رونق اسلام و بازگشودن باب جهاد به ثبوت رساند. در واقع، انتقال فاطمیان به مصر و برپایی دولت آنان در این سرزمین، سرآغاز عصر تازهٔ فعالیتهای نظامی در شرق دریای مدیترانه، خواه در خشکی و خواه در دریا بود. فاطمیان در عصر معّز و عزیز توانستند دایرهٔ قدرت خویش را تا شام بگسترانند، با رومیان به جنگ برخیزند، آنان را از سراسر شام بیرون برانند و جبههٔ اسلام را به همان حالتی که پیش از حملات امپراطوران خاندان مقدونی برشمال شام و فرات اعلی بود باز گردانند.

### تأسیس بنادر

اما نهضت فاطمیان، در توجهی که نسبت به نیروی دریایی و امور مربوط به آن داشتند بهتر متجلی شده است. ایشان این کار را از زمانی که در مغرب حکم می‌راندند آغاز کرده بودند. در آنجا آموخته بودند که چگونه باید از امکانات دریایی فراوانی که سرزمین مغرب در اختیار حکمرانان می‌نهاد استفاده کنند. این امکانات اساساً عبارت بود از سواحل طولانی،

موقعیت‌های فراوانی که برای ایجاد بندر مناسب بود، کثرت چوب و آهن لازم برای ساختن کشتی، و بخصوص وجود مردان بسیاری که در امور دریانوردی مهارت داشتند و می‌توانستند در امتداد سواحل مغرب، از برقه تا طنجه کشتی برانند.

از جمله بنادری که ایشان تأسیس یا تجدید بنا کردند و در آنها مراکز صناعت برپا ساختند، مهدیه بود. این بندر را روی دماغه‌ای که در دریا پیش رفته بود و به قول بکری (سال ۳۰۵ هـ. ق/ ۹۱۷ م) «به کف دستی می‌ماند که به ساعد متصل است» ساختند و از آن پس نیز بزرگترین دژ فاطمی گردید. دیگر بنادر نیز عبارتند از: تونس، سوسه، سفاقس، عنابه (بونه)، جیجل، لنگرگاه دجاج، بندر وهران که به لنگرگاه أزرو و بندر تلمسان که به لنگرگاه هنین معروف بودند.

## ایجاد استحکامات در جزایر

علاوه بر این، فاطمیان کوشیدند در همهٔ جزایر کوچکی که نزدیک سواحل افریقیه قرار داشت، استحکامات نظامی ایجاد کنند تا چون پرده‌ای استحفاظی، از آن سواحل دفاع کند. جزایر استحکام یافته عبارت بودند از: قوصره (Pentelleria) و ملیطمه (Marettiano) و قوریه در مقابل منستیر، قرقنا در مقابل سفاقس، جربه در مقابل قابس، بنتلاریهٔ (قوصره) و جزایر کراث در مقابل بندر بنزرت، دو جزیرهٔ جامور در مقابل عنابه (بونه)، دو جزیرهٔ زرقاء در مقابل رأس قموده، جزیرهٔ احاسی در مقابل مهدیه، جزیرهٔ زیزو در شرق مهدیه و رازو در مقابل قابس. فاطمیان جزیرهٔ صقلیه و بنادر آن، و نیز جزایر مالت راهم از نظر دور نداشتند و همچنین در سواحل سردانیه (ساردنی) و قرصقه پایگاههایی برای خود ایجاد کردند. ایشان به مستحکم سازی پایگاههای مسلمانان در سواحل قلوریه (Calabria) و به ویژه ریو (ریجیو) و بنادر ابولی، مانند طارنت (تارانت) و برندیزی نیز همت گماشتند. بندر طرابلس راهم ایشان مستحکم ساختند و آن را بعدها پایگاه آن بخش از نیروهای دریایی که وظیفهٔ دفاع از صقلیه را به عهده داشت، نهادند. سبب این امر نیز آن بود که چون خود به مصر بازگشتند، صقلیه را از افریقیه مجزا کرده ولایتی که مستقیماً از خود ایشان پیروی می‌کرد قرار دادند. سپس پایگاه دریایی طرابلس را آنقدر مجهز کردند که بتواند سلامت صقلیه را تضمین کند. اما این کار به هرحال تصمیم نادرستی بود، زیرا تنها وضعیت طبیعی که می‌توانست موجب حفظ صقلیه باشد آن بود که جزیره، تابع بنی زیری‌بن مناد که در واقع نمایندگان فاطمیان در افریقیه بودند باقی بماند. اما، با وضعیت جدیدی که فاطمیان ایجاد کردند، صقلیه پا در هوا ماند، بدین معنی که نه بنی زیری دیگر می‌توانستند به یاری آن بشتابند، و نه فاطمیان قادر به حمایت از آن بودند. این وضع، خود یکی از دلایل سقوط جزیره به دست نرمان‌ها بود. علاوه براین، نرمانها بر بندر طرابلس هم چیره شدند. فاطمیان بسیاری از بنادر صقلیه را آباد کردند. مهمترین این بنادر عبارتند از: مسینی، طبرمین، قطانیه، سرقوسه والبوالص (Porte di valisse) که در نزدیکی مرسی علی (Marsale) قرار داشت، نَـوْطَس (Naupactis)، رغوس (Ragusa) ، لیـنبیاده (Lympiada) کـه امـروز (Licata) نـام دارد، جـرجـنت، شـاقه (Sciacca)، طرابُنْش (Trapani) و حـمه (Bagni Segestani) . بخش عظیمی از سواحل جنوبی و غربی جزیره قرسقه (کرس) (Corsica) نیز در دست مسلمانان بود. حمیری در *الروض المعطار* می‌نویسد که امیرنشین قرطبه در ایام امیر عبدالرحمن بن حکم (عبدالرحمن اوسط) بر جزیرهٔ کرس تسلط یافت. اماکس دیگری این گزارش را تأیید نکرده است. وی همچنین اشاره می‌کند که مسلمانان در این جزیره، دوبندر داشتند: بوالص و زیتونه. موضوعی که فاطمیان را در فعالیتهای دریایی‌شان یاری می‌کرد آن بود که ساکنان کرانه‌های مغرب، از دیرباز به کار دریا مشغول بودند و از آغاز تاریخ زندگیشان در دریانوردی، تجربه و جسارت فراوان داشتند. فاطمیان، از آنان بهرهٔ فراوان گرفتند، زیرا دریافتند که تسلط بردریا، هم وسیلهٔ خوبی برای دفاع از سرزمین اسلام است، هم اساس بازرگانی است، و هم محل درآمد مالی پسندیده‌ای. یورشهایی که ایشان برسواحل مسیحی‌نشین می‌بردند، از عالی‌ترین محلهای درآمد بشمار می‌آمد. مثلاً ناوگان فاطمیان که در ایام عبیدالله‌المهدی به وادی واری (Oria) در کالابریا (یا قلوریه در ایتالیا) حمله برد، با غنایم بسیار فراوانی باز گشت. کشتی‌های مسلمانان، سخت فراوان، و به شکلها و اندازه‌های گوناگون بود. کثرت انواع این کشتی‌ها، بر انتشار صناعت کشتی‌سازی در شهرهای اسلامی حوزهٔ مدیترانه دلالت دارد. مسلمانان هم در کشتی‌سازی در مراکز صنعت (دارالصناعه) مهارت یافته بودند، و هم در کشتی‌رانی و استفاده از آن در جنگها. مراکز صنعت کشتی‌سازی، در همهٔ بنادری که پیش از این ذکر کردیم پراکنده بود. اما «دارالصناعهٔ» روضه در فسطاط بزرگترین و استوارترین کشتی‌ها را می‌ساخت. در زمان فاطمیان، یک «دارالصناعه» جدید در مقس، لنگرگاه قاهره در رودنیل ایجاد شد که اندک اندک، به صورت بزرگترین مرکز کشتی‌سازی ناوگان فاطمی درآمد.

## تقسیم‌بندی کرانه‌های قلمرو فاطمی

دولت فاطمی، هنگامی که به مصر انتقال یافت و توانست شام را تا حلب و انطاکیه در شمال به سرزمین خود منضم سازد (۳۶۵هـ ق/۹۷۵م)، دولتی گردید که دامنهٔ آن از آسیای صغیر تا مرزهای اقلیم تلمسان گسترده بود، زیرا سرزمین افریقیه و مغرب میانی نیز در درون قلمرو آن قرار داشت، هرچند که نمایندهٔ خلیفهٔ فاطمی در این سرزمین‌ها، از استقلال فراوانی برخوردار بود.

دولت فاطمی از نظر اداری، به بخشهای زیر تقسیم می‌گردید:

۱) مصر که مرزهای آن از رفح تا عقبةالسلوم (خلیج سلوم) ادامه داشت و پنج حوزهٔ کوچک نیز تابع آن بود که خود از کرانه‌های شرقی خلیج عقبه تامدین را شامل بودند؛

۲) شام که کرانه‌های آن از رفح تا انطاکیه کشیده می‌شد؛

۳) لیبی و مراقیه که از سلوم تا برقه را در بردارد. برقه که در کرانهٔ خلیج سرت (Sirte) واقع است، جزیی از همین بخش بشمار می‌آید. لیبی

و مراقبه، با آنکه والی خاص خود را داشت، باز از نظر اداری، یکی از بخشهای مصر بود. در سال ۳۹۶ هـ. ق/ ۱۰۰۵م که شورش ولیدبن هشام اموی معروف به ابورکوه فرو نشست، آن سرزمین نیز به کلی به مصر پیوست؛

۴) طرابلس که از سرت تا قابس امتداد دارد و اجدابیه را نیز در بر می‌گیرد. خلیفهٔ فاطمی المعز، هنگامی که بـه مـصر مـنتقل مـی‌شد، عبدالله‌بن یخلفتن کتّامی را برآن گمارد، اما در سال ۳۶۷ هـ. ق/ ۹۷۷م، آنرا به ولایت افریقیه و مغرب که در دست یوسف بَلُقّین بن زیـری صِنْهاجی بود منضم ساخت. سپس یکی از سرکردگان زنّاتی به نـام فلفول بن سعید، نوادهٔ خزرون زناتی در آن دیار قیام کرد و از سـال ۳۹۵ هـ. ق/ ۱۰۰۴م، ادعـای اسـتقلال نـمود. سـعید بـن خـزرون و فرزندانش نسبت به فاطمیان و والیان ایشـان در افـریقیه کـه هـمانا بنوزیری بودند، عصیانگر بشمار می‌آمدند، زیرا بنی‌خزرون از قبیلهٔ زناته برخاسته بودند. پس ازآن، دایـرهٔ قـدرت فـلفول‌بن سـعید بـر طرابلس گسترش یافت، و بـنی‌خزرون هـمچنان بـرآن دیـار حکـم راندند تا اعراب هلالی فرازآمدند. این دوگروه عاقبت باهم به توافق رسیدند و حکومت طرابلس را تا سال ۵۴۰ هـ. ق/ ۱۱۴۵م در دست داشتند. در آن سال طرابلس به دست نرمان‌ها افتاد. و رجـار (روژه) مردی نصرانی را ولایت آن سرزمین گمارد. اما بدویان طرابلس، بـه سرکردگی یحیی‌بن‌مطروح سر به شـورش بـرداشـتند و نـرمانها را بیرون رانـدند. سـپس در ۵۵۰ هـ. ق/ ۱۱۵۵م کـه مـوحّدین آمـدند، عبدالمؤمن بن علی موحدی، یحیی بـن مـطروح را دوبـاره ولایت طرابلس داد. یحیی، چون کـهنسال شـد، از کـار کـناره گـرفت و بـه اسکندریه رفت و همانجا در گذشت. پس از او، طرابلس به ولایت سید ابوزید بن عمر بن عبدالمؤمن بن علی، والی موحّدی افـریقیه پیوست. سپس، چون ابو زکریاابن‌ابی عمر بن ابی حفص هنتاتی والی افریقیه شد، طرابلس به اطـاعت او درآمـد و از آن پس، عـلی رغـم شـورشهای مـتعددی کـه در آن رخ داد، جـزیی از قـلمرو دولت حفصیان که بر افریقیه حکم می‌راندند گردید؛

۵) افریقیه و مغرب میانی: ماهنگام بحث در بارهٔ مغرب در زمان فاطمی و بعد ازآن، به مرزهای این ولایت نیز اشـاره کـردیم و دیـدیم‌کـه خاندان صنهاجی بنوزیری‌بن‌مناد، از جـانب فـاطمیان بـرآن حکـم می‌راندند. اما زمانی که بنوحماد، حـاکـمان قـلعه در مـغرب مـیانی ادعای اسـتقلال کـردند، چـنانکه پـیش از ایـن بـیان کـردیم، دولت بنوزیری نیز به دو بخش تقسیم شد؛

۶) صقلیه که از سال ۳۶۱ هـ. ق/ ۲ - ۹۷۱م به بعد تابع مصر بود. طرابلس نقطهٔ پیوند میان این جزیره و فاطمیان مصر بشمار مـی‌آمد. پـایگاه ناوگان فاطمی که وظیفهٔ پاسداری از میانهٔ دریای مدیترانه را بر عهده داشت نیز در طرابلس واقع بود.

هریک از این سرزمین‌ها که برشمردیم، برای خود ناوگان و نیروی دریایی و مراکز صنعت کشتی‌سازی داشتند.

پیش از ایـن دیـدیم کـه چگـونه نـرمانها در دریـا بـربنوزیری و بنـوحماد پیروز آمدند و سواحل افریقا، از طرابلس تـا بـنزرت را اشـغال کردند.

اینک لازم است به ناوگان اصلی فاطمی بپردازیم و نقشی را که از بنادر مصر و شام، در جنگ با بیزانسی‌ها بازی کرده‌اند شرح دهیم.

## ناوگان فاطمی و جنگ علیه بیزانسیها، و سپس صلیبیان

فاطمیان، چنانکه دیدیم، به کشتی و نیروی دریایی اهمیت خاصی می‌بخشیدند، چه ایشان از زمانی که در مصر استقرار یافتند و حیطهٔ قدرت خود را تا شام گستردند، این وظیفه را به عهده گرفته بودند کـه در مـقابل بیزانسیها بایستند و آنان را از سرزمین‌های شام و جـزیره کـه دسـتخوش تجاوزشان قرار داشت، برانند. البته فاطمیان از آن جهت به چنین اقدامـی روی می‌آوردند که نشان دهند حامیان واقعی مرزهای اسلام ایشـانند نـه عباسیان، یا، به عبارت دیگر، ایشان به خلافت سزاوارتر از عـباسیانند. از این‌رو، خلیفه‌المعزّلدین‌الله به نـاوگان و نـیروی دریـایی عـنایتی خـاص ورزید و دیوانی به نام «دیوان‌الجهاد و العمائر» ایجاد کـرد تـا بـا «بـرنامهٔ امور دریا» (خطهٔ‌اشغال‌البحر) یا «خطهٔ‌الاشغال» که امویان، به قصد توجه به امور دریایی در اندلس ایـجاد کـرده بـودند، هـمچشمی کـند و فـرمانده نیرومندی نیز که «صاحب اشغال‌البحر» یا «صاحب الاشغال» لقب گرفت برکار آن دیوان گماشت.

در زمان الحاکم بامرالله که فاطمیان در شام به اوج قدرت رسیدند، سراسر سرزمین شام تا حلب و انطاکیه به فرمان ایشان در آمد. اما در زمان خلیفه ظـاهرابـی‌الحسـن‌علی (۴۱۱ - ۴۲۷هـ. ق/۱۰۲۰ - ۱۰۳۶م) قـدرت فاطمیان در شام، رو بـه زوال نـهاد: بـنومرداس کـلابی در حـلب اعـلان استقلال کردند، و بعد ترکان سلجوقی پابه میدان نهاده در سال ۴۶۷ هـ. ق/ ۱۰۷۴م بـخشهای وسـیعی از سـرزمین شـام را از چـنگ فـاطمیان بـه در آوردند.

در ۴۶۲ هـ. ق/ ۱۰۶۹م قاضی ابوطالب حسین بن عمار در طرابلس اعلان استقلال کرد، پس از آن هم دمشق و صور و دیگر بلاد شام مستقل گشتند و از کرانه‌های شام، جز عکا، صیدا، عسقلان و بخشهای جنوبی آن چیزی در دست فاطمیان باقی نماند.

در سال ۴۶۸ هـ. ق/ ۱۰۷۵م آتسز در دمشق ادعای استقلال کرد، و بعد از سال ۴۸۰ هـ. ق/ ۱۰۸۷م تنها سرزمین فـلسطین در دست فـاطمیان باقی مانده بود و دایرهٔ قدرت ایشان در سواحـل نـیز از عسـقلان فـراتـر نمی‌رفت.

در شعبان ۴۹۱ هـ. ق/ ۱۰۹۸م، ایشان توانستند امارت بیت‌المقدس را باز به چنگ آورند و تا شعبان ۴۹۲ هـ. ق/ ۱۰۹۹م که به دست صـلیبیان سقوط کرد، برآن حکم راندند. صلیبیان، علاوه بر بیت‌المقدس، بـر هـمهٔ بنادر شام نیز چیره شدند:

- در ۴۹۴ هـ. ق/ ۱۱۰۱ م، حیفا، أرسوف و قیساریه سقوط کرد؛
- در ۴۹۵ هـ. ق/ ۱۱۰۲ م، انطرسوس سقوط کرد؛

- در ۴۹۷ هـ. ق/ ۱۱۰۴ م، عکا سقوط کرد؛
- در ۵۰۲ هـ. ق/ ۱۱۰۸ م، صلیبیان، بر طرابلس و جبله چیره شدند؛
- در ۵۰۳ هـ. ق/ ۱۱۰۹ م، بیوت، جبیل و بانیاس را گشودند؛
- در ۵۰۴ هـ. ق/ ۱۱۱۰ م، صیدا را فتح کرد؛
- در ۵۴۸ هـ. ق/ ۱۱۵۳ م، عسقلان را گرفتند

و بدین‌سان، از بنادر شام دیگر چیزی در دست فاطمیان باقی نماند.

از آن پس، فعالیت‌های دریایی فاطمیان به برخی کوشش‌های ناموفق منحصر گردید که بیشتر یا برای باز پس گرفتن برخی از بنادر شام صورت می‌گرفت، یا برای مقابله با صلیبیان و رومیان و هم پیمانان جنوبی ایشان و مردمان بیشهٔ (پیز) و بندقیه (ونیز).

با این همه باید گفت که ناوگان فاطمیان، تا پایان کار ایشان، توانست کرانه‌های مصر را از تجاوز روم محفوظ دارد. در خلال همین سالها بود که صقلیه و دیگر جزایر مدیترانه - چنانکه ذکر کردیم - یکی پس از دیگری به دست نرمانها می‌افتاد.

## حوضهٔ میانی و غربی مدیترانه

### از نیمهٔ قرن چهارم هجری / دهم میلادی تا قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی

در خلال این دوره که اوج قدرت خلافت قرطبه بود، نیروی دریایی اندلس نیز، چه از نظر جنگی و چه از نظر بازرگانی، به اوج توانایی خود رسید، و سیادت اندلس اسلامی بر حوضهٔ غربی مدیترانه تا نیمهٔ قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی که دورهٔ ملوک‌الطوایف بود، ادامه یافت. نیز در همین زمان بود که دولت فاطمیان به مصر انتقال یافت و بنوزیری در افریقیه، و بنوالحسن کلابی در صقلیه به جای آنان نشستند. اما هیچیک از این دو، همرزم نرمانها که در جنوب ایتالیا دولتی برپا کرده بودند و قصد فتح صقلیه و دست‌درازی به سواحل مغرب را داشتند، نبودند.

در پایان قرن یازدهم میلادی، ملاحظه می‌کنیم که دریای مدیترانه به کلی از دست مسلمانان خارج شده است. در شرق، ناوگان‌های روم و ونیز، پیروزی یافته بودند و همین سیادت نصرانی یکی از عمده‌ترین دلایلی بود که اروپاییان را در اواخر قرن یازهم میلادی به جنگهای صلیبی برانگیخت.

#### تحول نیروی دریایی اندلس

پیش از این دیدیم که چگونه، در زمان امیرعبدالرحمن اوسط (دوم) نیروی دریایی اندلس به وجود آمد. اما معنی این سخن آن نیست که سواحل اندلس، پیش از آن دوره هیچ نیروی نظامی نداشته، زیرا پیوسته ناوگانهای کوچکی بوده است که از کرانه‌های اندلس پاسداری می‌کرده است.

اما مراد از نیروی دریایی، همانا ناوگان عظیمی است که بتواند عملاً کرانه‌های بسیار طولانی اندلس، از مصب اِبرو در دریای مدیترانه تا مصب دویرو برلب اقیانوس را محافظت کند. در زمان عبدالرحمن سوم، نیروی دریایی اندلس به چنان درجه‌ای از قدرت رسیده بود که می‌توانست از رسیدن هرگونه کشتی به سواحل طولانی دریا از المریه تا اشبیلیه ممانعت کند، بهمین جهت ابن‌حفصون که سر به شورش برداشته بود، نتوانست به هیچ کمکی از جانب فاطمیان مغرب دست یابد. پیش از این ذکر کردیم که چگونه ناوگان اندلس توانست در سال ۳۱۴ هـ. ق/ ۹۲۷ م برسبته، و در ۳۱۸ هـ. ق/ ۹۳۰ م بر ملیله چیره گردد. این ناوگان، به سبب همین پیروزی، ناچار بود بخش وسیعی از سواحل مغرب اقصی را نیز تحت حمایت خود گیرد. هنگامی که ناوگان فاطمی، در ۳۳۴ هـ. ق/ ۹۴۵ م به بندرالمریه حمله برد، یک ناوگان اموی نیز پرچم سفید امویان را برافراشت و به لنگرگاه خزر (La Calle، لاکال امروزی) در تونس حمله برد و سپس، سربازان نیروی دریایی اندلس در سواحل پیاده شدند و شهرهای ساحلی، از طبرقه تا سوسه را عارت کردند. عبدالرحمن ناصر با این کار می‌خواست به فاطمیان نشان دهد که سربازان او قادراند تا قلب سرزمین‌های فاطمی پیش روند.

منصور محمدبن‌ابی‌عامر در اثنای حملات گسترده‌ای که علیه بلاد نصرانیان در شمال تدارک می‌دید، ناوگان دریایی خود را به یاری سپاهیان زمینی می‌فرستاد. مثلاً، در سال ۳۷۴ هـ. ق/ ۹۸۴ م، همین ناوگان، بخشی از نیروهای او را از اشبونه به ساحل جلیقیه منتقل ساخت. این سپاهیان، به نیروی زمینی که به نبرد معروف شنت یاقب دست زد، پیوستند. در سال ۳۸۷ هـ. ق/ ۹۹۷ م نیروی دریایی منصور از دریا به قطلونیه حمله برد و تا برشلونه پیش رفت. پیش از این دیدیم که چگونه بجانی‌های بحری، بندرالمریه را ایجاد کردند. اینک خوب است اشاره کنیم که در زمان ناصر، المریه بزرگترین بندر اندلس و مرکز فرماندهی دریایی آن سرزمین گردیده بود و بزرگترین فرماندهان دریایی اندلس در همان شهر زیستند و به کار مشغول شدند. یکی از این فرماندهان، عبدالله‌بن‌رماحس بود که در عین حال بردو خورهٔ بجایه والبیره یا غرناطه نیز حکم می‌راند. وی چنان نیرویی کسب کرده بود که منصور محمدبن‌ابی‌عامر را بیمناک ساخت. وی همچنان در کار او می‌اندیشید تا سرانجام در سال ۳۶۹ هـ. ق/ ۹۷۹ م با زهر به قتلش رسانید. فرمانده نیروی دریایی یا «صاحب الاشغال البحریه» یکی از چهارتنی بود که بزرگترین رجال کشور بشمار می‌آمدند. این چهار تن عبارت بودند از: خلیفه، فرمانده سپاه ثغراعلی، قاضی قرطبه، و صاحب الاشغال. ما، در بارهٔ نیروی دریایی اندلس، اطلاعات جامعی شبیه به آنچه قلقشندی و مقریزی در بارهٔ نیروی دریایی مصر گزارش کرده‌اند در اختیار نداریم. اما برخی متن‌های پراکنده چنین گزارش کرده‌اند که تعداد کشتی‌های ناوگان اندلس دویست تا سیصد کشتی بوده که البته تعداد اندکی است. در هر کشتی، یک تن مأمور ادارهٔ امور جنگی بود که فرمانده (= قائد) خوانده می‌شد، کس دیگری نیز مأمور راندن و راهنمایی کشتی بود که «ریس» لقب داشت. کارگاههای کشتی‌سازی اندلس (دارالصناعه)

بیشتر درالمریه، مالقه، اشبیلیه، قادش، جزیرةالخضراء، شنترین، لقنت، دانیه و قصرابی دانس (Alcocer do sal) قرار داشتند و آنها را گاه دارالصناعة و گاه الصناعه، گاه دارالانشاء و گاه دار صناعةالمراکب می‌خواندند. بعد از این کارگاهها، کارگاهی در طرطوشه ایجاد شد تا سواحل اندلس را از شر حملات اقناد قطلونیه (یا اکناد، جمع قند، معرب کوند =کُنت) حفظ کند.

## راهزنی دریایی در مدیترانه

دزدی دریایی، یا راهزنی در دریا در آن روزگار، امری رایج بود. حوضهٔ غربی مدیترانه آکنده از دسته‌های دزدان دریایی بود که خود یا مسیحی بودند یا مسلمان و گاه نیز مرکب از پیروان هر دو مذهب، این گروهها همه برای منافع شخصی خود دست به دزدی دریایی می‌زدند و هر کدام نیز برای خود مراکز و پایگاههایی، به شیوه‌ای خاص، در سواحل ساردنی (سردانیه) و قرسقه داشتند. به قصد حمایت سواحل اندلس از حملات این جنگجویان، در کنارهٔ دریا، به فاصله‌های اندک مناره‌هایی برپا کردند که «طلایع» (جمع طلیعه) نام داشت و در آنها چند تن نگهبان می‌گماردند. فراز این مناره‌ها، جایی تعبیه شده بود که شب هنگام، برای اعلان خطر در آن آتش می‌افروختند. در اثنای روشنایی روز نیز نوعی هیزم می‌سوزاندند که از آن دود سفید غلیظی برمی‌خاست، چنانکه از راه دور نیز قابل رؤیت بود. علاوه براین «طلایع»، پیوسته در کرانه‌های اندلس و مغرب، انبوهی «رباط» (جمع: أربطه ورُبُط) وجود داشت و در آنها، همواره مردانی می‌زیستند که فقط به قصد رضای خداوند از دروازه‌های دارالاسلام پاسداری می‌کردند. این رباطها سخت فراوان بودند، اُلیور آسین بیش از ۸۰ محل را در اندلس شناسایی کرده که امروز (La Ràbida) (شکل اسپانیایی رباط) نام دارند. یکی از مشهورترین آنها، رباط توبه است که در برابر ولبه، نزدیک مصب رود احمر (Rio Tinto) واقع است. در این محل هنوز هم بندر آبادی برپاست که همچنان (La Ràbida) خوانده می‌شود. از حوادث شگفت روزگار آنکه کریستف کلمب هنگامی که به قصد دیدار فرناندو و ایزابلا عازم اشبیلیه شد، فرزندش دیگو را در همین بندر (لارابیدا)، در یکی از دیرهای رهبانان باقی گذاشت. در نزدیکی این بندر، بندر عربی شلوقه (San lucar de Barrameda) قرار دارد که از آن، کشتی‌های کریستف کلمب عازم کشف جهان نو شدند.

## تجارت دریایی در اندلس

اندلس یکی از فعالترین سرزمین‌های اسلامی در امر تجارت دریایی بود، و از نظر فعالیت دریایی و سازمان تجاری و شجاعت در دریانوردی، جز مردمان جنوب عربستان و خلیج فارس، کسی به پای آنان نمی‌رسید. در سواحل شرقی اندلس، از جزیرةالخضراء تا طرطوشه، دهها مرکز دریانوردی و بازار و کارگاه کشتی‌سازی خاص برپا شده بود. تجارت دریایی، علی‌رغم مبارزهٔ سیاسی میان فاطمیان و امویان، با نظم تمام جریان داشت و حکام را با آن کاری نبود. زیرا بازرگانان، کالاهایی را که خلفای قرطبه خود به آنها نیاز داشتند، از مشرق به اندلس می‌آوردند، و سپس کالای اندلسی را به شرق حمل می‌کردند. حاجیان نیز در سراسر سال با کشتی بین عربستان و اندلس در رفت و آمد بودند. کشتی‌های اندلسی، در نهایت امنیت، به دو بندر برشلونه و امبوریاش در قطلونیه، و یا بنادر دور دست ایتالیا نیز سفر می‌کردند. اما تجارت عمدهٔ اندلس، با سواحل افریقیه صورت می‌گرفت، بهمین جهت است که می‌بینیم میان بنادر این دوسرزمین، خطوط دریایی منظمی برقرار بوده است. سازمان دهی این خطوط به حدی رسیده بود که هربندر اندلسی در تجارت با بندر مغربی مقابل خود تخصص داشت. بکری به تفصیل و با دقت تمام این خطوط را ذکر کرده و ما نیز آنها را با فلش‌هایی روی نقشه ترسیم نموده‌ایم. اندلسیان همهٔ انواع مختلف کشتی چون «شینی»، «حراقه»، «بطسه» و «زورق» راکه پیش از این ذکر کردیم می‌شناختند. و انواع دیگری هم چون «دحیه» داشتندکه خاص خود ایشان بود. بازرگانان اندلسی دریا، معمولاً بصورت دسته‌هایی کار می‌کردند که در کشتی‌سازی و کشتی‌رانی و امور تجارت و امثال آن با یکدیگر شریک بودند. در میان اسناد خرید و فروش در اندلس، عقدنامه‌هایی یافته‌ایم که براساس مشارکت یا مقاسمه (نصف نصف) بین بازرگانان بسته شده است. ایشان هرگاه در بندر دوردستی پیاده می‌شدند، بصورت گروه واحدی درآمده از آن میان کسی را به عنوان رئیس برمی‌گزیدند تا از جانب ایشان با مقامات محلی به مذاکره پردازد. این بازرگانان در بیشتر بنادر مغرب، دسته‌های مهاجری به وجود آورده بودند که باهم در ساختن انبار و لنگرگاه تشریک مساعی می‌کردند. به برکت هم ایشان بود که بسیاری از بنادر مغرب تعمیر می‌شد. آنچه موجب تشویق فعالیت‌های تجاری بسیار گستردهٔ ایشان می‌گردید آن بود که فرآورده‌های سرزمین‌شان، چه از نظر مصنوعات و چه از نظر مواد خام سخت فراوان بود. مثلاً روغن زیتون و انجیر معروف مالقه و انواع چوب و زعفران و پارچه‌های گوناگون چون «موشی» (پارچهٔ رنگارنگ نقش‌دار) و «سقلاطون» راکه پارچهٔ ابریشمی زربفتی بود به شهرهای مغرب و مصر حمل می‌کردند، به ویژه که پارچه‌های اندلسی از نظر بافت با پارچه‌های بغدادی رقابت می‌کرد. همچنین چوب پنبه اندلس که قُرق خوانده می‌شد و کلمهٔ انگلیسی Cork از آن گرفته شده بسیار مشهور بود و اندلسی‌ها از آن نوعی کفش سبک می‌ساختند که «القرقه» نام داشت. هنوز هم در اسپانیا همان نوع کفش را می‌سازند و خود Al Pargates (تلفظ اسپانیایی القرقه) می‌خوانند. علاوه براین، سرزمین اسپانیا از نظر انواع فلز نیز بسیار غنی است و تجار آنها را به کشورهای دیگر حمل می‌کردند. با توجه به این فرآورده‌ها بود که کالاهای اندلسی در شرق و غرب خریدار داشت و همین امر بازرگانان آن سرزمین را تشویق می‌کرد که از طریق دریا به همهٔ بنادر مدیترانه تا سواحل شام سفر کنند؛ همچنین به برکت همین فعالیت‌ها بود که اندلسیان توانستند برحوضهٔ غربی مدیترانه سیادت کنند و حتی در سرزمین‌های غیراسلامی نیز، چون ساردنی و قرسقه، برای خود پایگاههای تجاری برپا سازند. این فعالیتها،

حتی پس از سقوط خلافت و جدایی اندلس و بخش شدن انـدلس مـیان ملوک‌الطوایف هم متوقف نشد. در صفحات آینده ایـن مـوضوع را ذکـر خواهیم کرد.

## نابودی سیادت مسلمانان در حوضهٔ میانی مدیترانـه و تـحول وضعیت ایشان در صقلیّه

پس از وفات ابراهیم بن احمد اغلبی (۲۸۹ هـ. ق/ ۹۰۲م)، سرقوسه و طبرمین و دیگر بخشهای شرق صقلیه از دست مسلمانان خارج شـد و کوشش حاکمان مسلمان جزیره نیز در بازپس گرفتن این نواحی به جایی نرسید، زیرا هم دولت بیزانس و هم دولت‌های مسیحی اروپا، مـال و سپاه و ابزار به کمک شورشیان می‌فرستادند. از آن پس، میان مسلمانان کـه بـر شمال و مرکز و جنوب جزیره حکم می‌راندند و تـختگاهشان نـیز پـالرم (بلرم) یا قصریانه بود از یک سو، و مسیحیان که شرق جزیره را در دست داشته و سرقوسه را پایگاه خود قرار داده بودند، از سـوی دیگـر، بـر سـر سیادت صقلیه کشمکش در گرفت که گاه به سود این بود و گاه به سود آن.

پس از آن که در ۲۹۶ هـ. ق/ ۹۰۹م دولت اغـلبی بـر افـتاد و دولت فاطمی به جای آن نشست، صقلیه به یک دوران طولانی آشوب و پریشانی گام نهاد و بسیاری از فرماندهان مسلمان جزیره، در قلعه‌های خود ادعای استقلال کردند. این احوال، از سال ۳۰۰ تا ۳۲۷ هـ. ق/ ۹۱۲ – ۹۳۸م ادامـه داشت. پس از آن، اهل صقلیه از اطاعت عُبَیدیان شیعی مذهب سر پیچیدند و احمدبن‌قرهب را که مردی صقلی و از خاندان اغلبیان بود، برخود امیر ساختند. وی جزیره و اهل آنرا نـیک مـی‌شناخت، از ایـن رو نـخست از پذیرفتن امارت صقلیه سرباز می‌بازد، اما پس از اصرار مردم، به این کار تن درداد. وی در این اندیشه بود که شرق جزیره را به اطاعت خود درآورد و به جای پالرم که دستخوش اختلافات شدید ساکنان شده بود، طبرمین را پایتخت خود سازد. اما همینکه دست به اقدام زد، مردم صقلیه از پشتیبانی او دست کشیدند، به این جهت او نتوانست بر طبرمین چیره گردد. با ایـن همه، سرکردگان مسلمان جزیره از او حمایت کردند و او نیز همچنان امیر باقی ماند. پس از چندی وی کسی نزد عبیدالله شیعی مذهب فرستاده اظهار اطاعت کرد و یاری طلبید. اما عبیدالله خواستهٔ او را پاسخ نداد و به عکس، نامه به خلیفهٔ عباسی نوشت و به اطاعت او درآمد. بدینسان، جزیرهٔ صقلیه از افریقیه مجزا شد و نیز دشمنی میان احمدبن‌قرهب و عبیدالله مهدی بالا گرفت. از این‌رو، احمد به فکر آن افتاد که با افریقیه به جنگ پردازد اما به این کار موفق نشد و به دنبال آن، مردم صقلیه از او روی گرداندند و سپس وی را همراه با فرزند و چندین تن از خاندانش تسـلیم مأمـوران فـاطمی کردند و ایشان نیز همه را به قتل رساندند. مردم صقلیه ترجیح می‌دادند که هریک از فرماندهان جزیره، در ناحیه خود، بـه اسـتقلال حکـم بـرانـد و سیادت فاطمیان، تنها سیادتی اسمی باشد. اما عبیدالله مهدی بـا ایـن امـر مخالفت ورزیده سپاهی به جانب آنان گسیل داشت که برآنان چیره گردید، و سپس مردی به نام سالم‌بن‌ابی‌راشد را بـرجـزیره حـاکـم سـاخت. یک نیروی نظامی مرکب از مردان کتامی، ازاین امیر حـمایت مـی‌کرد. سـالم مردی ستمگر بود. مردم صقلیه از دست او و فریاد شکـایت بـرداشـتند، از این‌رو، عبیدالله او را معزول کرده خلیل‌بن‌اسحق را بـه جـایش گـماشت. خلیل بهتر از سالم نبود و حتی ستمگری را بـه جـایی رسـاند کـه فـرمود دژهای پالرم را ویران سازند تا مردم در آنها پـناه نگـیرند. بـه ایـن جـهت بسیاری از مردم پالرم ناچار از رومیان یاری می‌طلبیدند و گروهی نیز که ایمان استواری نـداشـتند، مـرتد مـی‌گشتند و بـه مسـیحیان مـی‌پیوستند (۳۲۷ – ۳۲۹هـ. ق/ ۹۳۸ – ۹۴۰م).

## صقلیه در دورهٔ حکومت بنی‌ابی‌الحسین‌کلبی (۳۳۶ – ۴۳۱ هـ. ق / ۹۴۷ – ۱۰۳۹م)

هنگامی که دومـین خـلیفهٔ فـاطمی‌القـائم بـامرالله در کـار صـقلیه فروماند، حسن‌بن علی‌بن‌الحسین کلبی را بر آن حاکم گردانید، زیرا کلبیان از مخلص‌ترین پیروان فاطمیان در افریقیه بودند. حسن کلبی نیز سرزمین جزیره را آرامش بخشید و مردم آن را متحد ساخت و بدینسان ثابت کـرد که والی توانایی است. فرزندان و نوادگان حسن، مدت ۹۵ سال هجری بر صقلیه حکم راندند و همین دوره، عصر زرین اسلامی در آن جـزیره بـه شمار می‌آید، چه ایمان اسلامی فراگیر شد، نظم بـرقرار گـردید و تـمدن شکوفایی یافت و پالرم – به ویژه پس از بنای مسجد جامع عظیم آن – به صورت یکی از بزرگترین پایگاههای اسلامی درآمد. در زمـان ابـوالفـتح یوسف کلبی ملقب به ثقةالدوله (۳۷۹ – ۳۸۸ هـ. ق/ ۹۸۹ – ۹۹۸م) سلسلهٔ کلبیان به اوج قدرت خود رسید. ایشان، مردم صقلیه را به جنگ در جنوب ایتالیا مشغول کرده از مخالفت با خود باز داشتند.

## آخرین دورهٔ تاریخ اسلامی صقلیه: تقسیم جزایر میان ملوک‌الطوایف

مـردم صقلیـه، علیه آخرین حاکم کلبی خود که حسن صمصام‌بـن یـوسف نـام داشت (۴۱۶ – ۴۶۱ هـ. ق/ ۱۰۲۵ – ۱۰۶۸م) سر بـه شـورش برداشته اورا از جزیره بیرون راندند و سپس هرگروه در ناحیهٔ مربوط بـه خود، اعلان استقلال کرد. مهمترین امیران مستقل عبارتند از:

ابن منکود که در غرب جزیره و شهرهای مازر، اطرابنش، شاقه و مرسی علی به استقلال حکم راند؛ ابن الحواس علی بن نغمة در مـرکز، و شهرهای قصریانه، جرجنت مستقل شد؛ و خلاصه محمد بن ابراهیم بـن تمنه (القادربالله) که در شرق جزیره ادعای اسـتقلال کـرد و سـرقوسه را پایتخت خود قرار داد.

## حمله نرمان‌ها و از دست رفتن جزیره

دشمنی میان محمد بن ابراهیم بن تمنه و ابن الحواس علی بن نعمه بالا گرفت و در خلال یکی از نبردهایی که میانشان در گرفته بود، ابن تمنه از رجار (رژه)، امیر نرمان جنوب ایتالیا یاری طلبید (۴۴۰ هـ. ق/ ۱۰۴۸م). رجار نیز با نیروهای خود به صقلیه روی آورد و به فتح مراکز آن پرداخت. نرمانها از زمانی که دولتی در جنوب ایتالیا تشکیل داده بودند، به صـقلیه

چشم داشتند. اما برای حمله به آن، به کمک معنوی پاپ نیاز داشتند تا حکومتشان قانونی گردد. از این‌رو، به پاپ پیوستند و پاپ به ایشان اجازه داد که جنوب ایتالیا را از دولت بیزانس مجزا سازند. بدین سان نرمانها، علیه امپراطوری آلمان از یک سو، و دولت بیزانس از سوی دیگر، با پاپ متحد شدند (۴۰۸ هـ.ق/ ۱۰۱۷م).

## فهرست حوادث:

۴۵۱ هـ.ق/ ۱۰۵۹ م
پاپ نیکولای دوم از دست امپراطور گریخته و در آمالفی پناه گرفته بود. آنجا با روبروت گیسکار (جسکارد) فرمانروای نرمانها بر این توافق کرد که روبرت او را در مبارزه علیه دشمنان یاری کند و در عوض، پاپ اجازهٔ تسلط بر اپولیا و کالابریا را که خود از قلمرو بیزانس جدا کرده بود به او بدهد. علاوه براین، پاپ این اجازه را به او داد که در صورت باز پس گرفتن صقلیه از دست مسلمانان، خود برآن حاکم گردد.

۴۵۲ هـ.ق/ ۱۰۶۰ م
روبرت گیسکار کار تسلط بر سراسر جنوب ایتالیا را به پایان رسانید و از جمله، مناطق زیر را فتح کرد: اپولی، کالابریا (قلوریه = Calabre) و بازیلیکاتا، (Basilicate) و قنبانیه، (canpanie)، (پایتخت آن، سالرنو بود و آمالفی در آن واقع است).

۴۵۳ هـ.ق/ ۱۰۶۱ م
هنگامی که ابن‌تمنه از نرمانها یاری خواست، روبرت جسکارد، برادرش رجراول رژه (رجار) را به جنگ صقلیه گسیل داشت، و او در ۴۵۳هـ.ق/۱۰۶۱م به کمک ابن‌تمنه، مسینا را فتح کرد.

۴۵۶ هـ.ق/ ۱۰۷۲ م
فتح شمال جزیرهٔ صقلیه و پایتخت اسلامی آن پالرم پایان یافت.

۴۸۴ هـ.ق/ ۱۰۹۱ م
رجر بر سراسر جزیره تسلط یافت و نخست والیان مسلمان را بر سرکار باقی گذاشت، و سپس آنان را یکی پس از دیگری معزول کرد و مردانی از اهل نرماندی و صقلیه به جای ایشان گمارد. وی از اعراب، جز گروه اندکی را که به اخلاقشان ایمان یافته بود، باقی نگذاشت.

۵۰۶ هـ.ق/ ۱۱۱۲ م
پسر او رجر دوم به سن بلوغ رسید و به تخت نشست و خود را پادشاه صقلیه خواند، پالرم را پایتخت خود ساخت و سیاست نرم‌رفتاری با مسلمانان را دنبال کرد.

۵۴۹ هـ.ق/ ۱۱۵۴ م
وفات رجر دوم و پایان دورهٔ تسامح دینی و فشار بر مسلمانان در صقلیه.

۵۴۹ - ۵۶۲ هـ.ق/ ۱۱۵۴ - ۱۱۶۶ م
گیوم اول (غلیالم)، رجر اول را به جای پسرش بر تخت نشاند و سیاست برانداختن اسلام را از صقلیه دنبال کرد.

۵۶۲ - ۵۸۵ هـ.ق/ ۱۱۶۶ - ۱۱۸۹ م
گیوم دوم که جانشین گیوم اول شده بود، باقی ماندهٔ مسلمانان را از صقلیه برانداخت. با از دست رفتن صقلیه و نابودی مسلمانان، حضور سیاسی ایشان نیز در جنوب ایتالیا از میان رفت و نرمانها و مردم جمهوریهای تاجرپیشهٔ ایتالیا برحوضهٔ میانی مدیترانه چیره گشتند.

### حملهٔ نرمانها به سواحل افریقیه و مغرب و فتح آن سرزمین‌ها

۵۱۲ - ۵۱۷ هـ.ق/ ۱۱۱۸ - ۱۱۲۳ م
رجر دوم پادشاه نرماندی کوشید که مهدیه را از چنگ بنی‌زیری به در آورد، اما موفقیتی حاصل نکرد.

۵۲۹ - ۵۳۰ هـ.ق/ ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ م
رجر بر حزیرهٔ جربه چیره شد.

۵۴۱ هـ.ق/ ۱۱۴۶ م
رجر دوم طرابلس را فتح کرد.

۵۴۳ هـ.ق/ ۱۱۴۸ م
مهدیه به دست رجر دوم افتاد و نرمانها برسواحل طرابلس و افریقیه، از طرابلس تا

تونس و نیز بر برخی از بنادر برقه مستولی شدند و قیروان را مورد تهدید قرار دادند.

**۵۴۶ یا ۵۴۷ هـ. ق/ ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ م**

جورج انطاکی (ژرژ)، فرمانده ناوگان نرمانها که مأمور جنگ با مسلمانان و حمله به سواحل ایشان بود، و دست راست رجر دوم به شمار می‌آمد، وفات یافت.

**۱۱ ذی حجهٔ ۵۴۸ هـ. ق/ ۲۷ فوریهٔ ۱۱۵۴ م**

رجر دوم در گذشت و حملات نرمانها برسواحل بلاد اسلام متوقف شد.

**۵۵۵ هـ. ق/ ۱۱۶۰ م** عبدالمؤمن بن علی اولین خلیفهٔ سلسلهٔ موحدان، نرمانها را از مهدیه رانـد و همهٔ سواحل مغرب و بندرهایی را که بـه دست ایشان افتاده بود بازپس گرفت.

**۵۷۰ هـ. ق/ ۱۱۷۴ م** گیوم دوم پادشاه نرماندی بـه اسکندریه حمله کرد.

## آخرین فعالیتهای نیروی دریایی در اندلس مجاهد عامری دانی و فرزندانش برحوضهٔ غربی مدیترانه چیره می‌گردند،

### تاریخ جزایر شرقی (بالئار) تا زمان مرابطین

ابوالجیش مجاهد عامری یکی از آن موالی صقلبی بـود کـه گـرد منصورمحمدبن ابی عامر رشد کرده و در مکتب او تـربیت شـده بـودند. هنگامی که اندلس دچار آشوب شد، مجاهد والی جزایر بالئار بود. وی به محمدبن عبدالجبار مهدی که یکی از مدعیان تخت خلافت بود پیوست؛ و چون محمد در نبرد قنتیش (۵نوامبر ۱۰۰۹) از نیروهای بربر که رقیب او سلیمان مستعین را یاری می‌کردند شکست خورد، مجاهد بـا گـروهی از صقلبیان گریخت و در دانیه مسکن گزید، وآنجا با مرد اموی دیگری به نام معیطی که مدعی دیگر خلافت بود بیعت کرد. سپس چون سلیمان مستعین نیز در نبرد عقبة‌البقر از نیروهای محمدبن‌عبدالجبار مهدی شکست خورد، مجاهد کوشید به قرطبه باز گردد و معیطی را به خلافت بردارد. اما گروه اندلسیانی که محمد مهدی را یاری می‌کردند، در ۲۳ ژوئنهٔ ۱۰۱۰ م بکلی از نیروهای بربر شکست خوردند و محمدبن‌عبدالجبار نیز به قتل رسید. به دنبال این حادثه، مجاهد به دانیه رفت و آن را یکی از امیرنشینهای ملوک‌الطوایف ساخت و برای همیشه در آن مستقر گردید. وی همهٔ کوشش خود را صرف کشورگشایی در دریا کرد و از این‌رو، برجزایر بالئار و بخشهایی از ساردنی چیره شد و به حمله‌های دریایی گسترده‌ای در جنوب ایتالیا و فرانسه دست زد. وی در این کار موفقیت عظیمی کسب کرد، چنانکه نامش در شهرهای ساحلی اروپا، ترس در دل مردم می‌افکند. ولایت او کلاً شامل دانیه و بالئار بود.

دانیه بندر بسیار مهمی در شرق انـدلس است کـه در رأس دماغهٔ مثلث شکلی در مدیترانه قرار گرفته. دوقاعدهٔ دیگر این مثلث، یکی لقنت (Alicante) است و دیگری مرسیه.

### در زیر، عمده‌ترین اقدامات مجاهد را ذکر می‌کنیم:

### فتح ساردنی (سردانیه)

هنگامی که مجاهد فعالیت‌های دریایی خود را آغاز کرد، هـزاران تن از جنگجویان مسلمان در دریا به او پیوستند، و وی نیز ناوگان دریایی عظیمی، همراه با مردان بسیار فراهم آورد و دست بکار شد.

**۴۰۹ هـ ق/ ۱۰۱۸ م** در ایـن سـال، مـجاهد در دانـیه و بـالئار استقرار یافت. برخی می‌گویند او نـخست والی دانیه بـود و بـعدها جـزایـر بـالئار بـه قلمرو او منضم شد. به هر حـال وی از آن زمـان، خـود را آمـادهٔ حـمله بـه سـاردنی می‌کرد.

پـیش از او، عـیّاش‌بن‌اخـیل کـه یکـی از فـرماندهان مـوسی‌بن‌نصیر بـود در ۹۲ هـ. ق/ ۷۱۱م به آنجا حمله برده بـود، و بـعد از آن نـیز مسـلمانان در سـالهای ۱۳۵ هـ. ق / ۷۵۲ م، ۱۹۸ هـ. ق / ۸۱۳ م، ۲۰۱ هـ. ق / ۸۱۶ م، ۲۰۲ هـ. ق / ۸۱۷ م، ۲۱۳ هـ. ق / ۸۲۸ م، پیوسته دست بـه غـارت ایـن جـزیره زده بودند. اما هیچیک از ایـن حـملات نـه بـه قصد استقرار در جزیره که به منظور غارت مردم آنجا بود. بارها اتفاق افتاد که کلیسای شهر کلیاری (کالیاری Cagliari) پـایتخت سـاردنی را غـارت کـردند. ایـن شـهر بـه احتمال قوی بندرگاه بـوالص کـه در آثـار مورخان عرب مذکور است بوده است.

اما مجاهد، برخلاف دیگران، به قصد فـتح سراسر سـاردنی و تـبدیل آن بـه سـرزمین

اسـلامی دست بـه اقـدام زد. در آن هـنگام ساردنی فقط اسماء تابع بیزانس بود؛ یعنی، برخلاف نظر مورخان اروپایی که آن را تابع دولت بیزانس مـی‌دانـند، جـزیره در واقـع مستقل بود.

**ربیع‌الاول ۴۰۶ هـ. ق/ اوت ۱۰۱۵ م**

مجاهد ناوگان عظیمی تدارک دید و در آن سال، به فرماندهی امیرالبحر ابوحروب بـه ساردنی گسیل داشت. فاصلهٔ میان مـیورقه تادانیه از طریق دریا، ۸روز راه بود.

نـیروهای مسـلمان در کـالیاری واقـع در جـنوب سـاردنی لنگـر انداختند. مردم جزیره، به سرکردگی مالوتو (Maluto) به دفاع برخاستند. اما مالوتو شکست خورد و به قتل رسید. در ربیع‌الثانی ۴۰۶ هـ. ق/ سپتامبر ۱۰۱۵م، فتح بقیهٔ جزیره آغاز شد و در پایان همان سال مسیحی به انـجام رسید.

### سقوط سردانیه (ساردنی) به دست نصرانیان

این خبر، همهٔ جمهوریهای ایتالیا، بخصوص جنوا، پیزو آلمالفی را نگران ساخت، چندانکه پاپ بندکت هشـتم (Benedicte) بـرای اخـراج مسلمانان از جزیره، مردم را به تدارک دیدن یک جنگ صلیبی دعوت کرد. در ۴۰۸ هـ. ق/ ۱۰۱۷م، ناوگانی مرکب از سربازان مسیحی پـیز و جـنوا و آمالفی و گروه بسیاری داوطلب فراهم آمد و به ساحل جزیره حمله برد و برشهر کالیاری چیره شد. بیشتر سربازان مجاهد در داخل جزیره پراکنده بودند و کشتی‌های مسلمانان، تهی از سرباز در ساحل لنگر انداخته بودند. مسیحیان، نگهبانان را شکستی سخت داده بسـیاری از کشـتی‌ها را غـرق کردند. سپاهیان مجاهد، هنگامی که از واقعه آگاه شدند، برعاقبت خـود ترسیدند و تصمیم گرفتند جزیره را ترک گفته به انـدلس بـاز گـردند. در اثنای بازگشت، ناوگان مسیحیان به آنان حمله برد و بسیاری، از جمله علی فرزند مجاهد و مادر مسیحی‌الاصل او را اسیر کرد.

مجاهد، طی این مدت کوتاهی که در ساردنی به سربرد، بارها بـه سواحل ایتالیا و فرانسه حمله برد و نامش همه جا معروف شـد، چـنانکه همهٔ ساکنان حوضهٔ مدیترانه ازاو دچار وحشت بودند. در متون نصرانی، نام او بصورت Mogetus و Moseto تحریف شده است.

پس از این شکست و این تجربهٔ جانکاه، مجاهد به دانیه بازگشت و تصمیم گرفت به دانیه و جزایر بالئار اکتفا کند. بـرخـی گـویند کـه او در سالهای ۴۱۰ هـ. ق/ ۱۰۱۹م و ۴۴۱ هـ. ق/ ۱۰۴۹م نیز به ساردنی حمله برد، اما این گزارش تأیید نشده است. مجاهد نخست برادر زادهٔ خویش عبدالله را حاکم بالئار کرده بود. اما در سـال ۴۲۸ هـ. ق/ ۱۰۳۶م اورا عـزل کـرد و مولای خود اغلب را به جایش نهاد. او خود سرانجام در ۴۳۶ هـ. ق/ ۱۰۴۴م وفات یافت. آنچه مجاهد انـجام داد، عـمده‌ترین پـیروزی مسـلمانان در غرب مدیترانه تا آن زمان بشمار می‌آید. در این زمینه، به غیر از عـروج و خیرالدین بارباروسا (ریش سرخ) و طـرغود کـه هـمه از تـرکان عـثمانی بودند، هیچکس به پای او نرسید.

مجاهد علاوه بر فعالیت دریایی، به دانش نیز می‌پرداخت و سخت شیفتهٔ علم قراءات بود و به برکت او، دانیه بزرگترین مرکز این علم شـده بود. در زمان همو بود کـه ابـوعمروسعیددانـی، دانشـمند مـعروف عـلم قراءات می‌زیست.

پس از مجاهد فرزندش حسن سعدالله حاکم دانیه و جزایر بـالئار شد. اما برادرش اقبال‌الدوله علی، پس از ده سال اسارت، بازآمد و توانست حکومت را از چنگ حسن به در آورد.

### سیاست مسالمت

اقبال‌الدوله علی، با مسیحیان، خـاصه اهـل جـنوا، پـیز (بـیشه) و قطلونیه، ونیز با والیان جنوب فرانسه، به مسالمت رفتار کرد. وی در اثـر اسارت طولانی، زبان ایتالیایی را نیز نیک آموخته بود. در این احوال، اغلب همچنان والی بالئار بود، تا اینکه از علی اجازه خواست که به حج رود. وی دیگر از سفر مشرق باز نگشت. از این‌رو، علی، سلیمان بن مشکیان را به جای او گمارد. سلیمان نیز در ۴۲۲ هـ. ق/ ۱۰۳۱م در گذشت.

از جمله نشانه‌های سیاست مسالمت با مسیحیان یکی این است که علی‌بن‌مجاهد اجازه داد کلیساهای جزایـر بـالئار، تـحت اخـتیار اسـقف قطلونیه قرار گیرد. هنگامی که مـقتدربن‌هود، حـاکـم سـرقسطه در ۴۶۸ هـ. ق/ ۱۰۷۵ م بردانیه چیره شد، دولت اقبال الدوله علی نیز به پایان رسید. او نیز خود در ۴۷۴ هـ. ق / ۱۰۸۱ م وفات یافت جزایر بالئار، تا ۴۶۸ هـ. ق/ ۱۰۹۳ م همچنان در حکم عبدالله مرتضی بود؛ و چون او در این سال وفات یافت، ابوالربیع سلیمان به جایش نشست. در ۵۰۸هـ. ق/ ۱۱۱۴م مسیحیان میورقه را محاصره کردند. در اثنای محاصره، ابوالربیع سلیمان درگذشت و نصرانیان برمیورقه و بقیه جزایر بالئار چیره شدند. در اواخر سـال ۵۰۹ هـ. ق/ ۱۱۱۶ م مرابطون به دست امیرالبحر خود عـبدالـلـه بـن مـیمون، آن جزایر را باز پس گرفتند و انودبن ابی‌بکرلمتونی را بر آن گماردند.

## راههای دریایی میان اندلس و مغرب بنا به روایت ابوعبیدبکری

ابوعبید بکری در کتاب المسالک و الممـالک خـود (بـه کـوشش دوسلان، الجـزیره ۱۸۷۵ م، ص ۸۱)، ضـمن وصـف افـریقیه و مـغرب، توضیحی دربارهٔ بنادر مغرب و بنادری که مقابل هر یک از آنها در خـاک اندلس قرار دارند داده است. از گفتار او چنین استنباط می‌شود که میان هر دو بندری که مقابل هم واقع می‌شوند، خط دُریای مـنظمی بـرقرار بـوده است بدین معنی که اگر کسی آهنگ فلان بندر انـدلسی را داشـته، نـاچار می‌بایست در بندری که مقابل آن در خاک مغرب واقع بوَده برکشتی نشیند.

## فهرست این بنادر و بنادر مقابل آنها

| بنادر مغرب | بنادراندلسی روبروی آنها |
|---|---|
| لنگرگاه اِسلن در جانب شرق، نزدیکترین لنگرگاههای مغرب نسبت به آن، لنگرگاه الما و المدرن است. محل سکونت مردم از این لنگرگاه دورنیست. میان آن در، ۱۳ میل فاصله است. | لنگرگاه راهب (فاصلهٔ میان راهب و اسلن، دو مجریٰ و یک سوم مجریٰ است) |
| لنگرگاه جبل و هران | لنگرگاه اشکوبرش Ascabares واقع در نزدیکی المریه، که لنگرگاهی کهن است و دریانوردان و اهل بجایه، پیش از آن که دربجایه منزل گزینند، در آن فرود می‌آمدند. (فاصله میان آ ن دو، دو مجریٰ ونیم است). |
| لنگرگاه عین فروج، که بندرگاهی زمستانی و بسیار امن است و چندین چاه آب شیرین دارد. محل سکونت مردم، در نزدیکی آن قرار دارد و فاصلهٔ آن تا بندر وهران ، از راه خشکی ۴۰ میل است. | آقله Aguilas که لنگرگاه شهرلورقه Lorca است. (فاصلهٔ میان دولنگرگاه ، ۳ مجریٰ است). |
| لنگرگاه قصر الفلوس که خود شهری غیرمسکون بر کرانهٔ درباست. آب را از جای دیگر به آن می‌آورند و خود دارای چالههای آب است. لنگرگاه آن امن نیست. | لنگرگاه قرطاجنه |
| لنگرگاه مغیلهٔ بنی‌هاشم که لنگرگاهی تابستانی است و در معرض باد قرار دارد. کنار آن، بر لب دریا، رباط مسکونی واقع است. آب بسیار دارد و فاصله آن تا قصرالفلوس، ۳۵ میل است. | قبطیل تدمیر (مرسیه) Cajtel d Murcia و به احتمال قوی همان است که امروز Las Alcaceres خوانده می‌باشد. |
| بندرگاه شهر تنس که لنگرگاهی تابستانی است. در شرق و غرب آن پناهگاهی در مقابل باد وجود دارد. آبی گوارا دارد و میان آن در لنگرگاههای کوچکی واقع است. | شنت پول Santa pola |
| لنگرگاه جزیرهٔ وقور، میان آن دو بیش از ۲۰ میل راه است. نهر باریکی در آن جاری است که به دریا می‌ریزد. جزیره، نزدیک خشکی واقع است. | لنگرگاه لقنت Alicante (فاصلهٔ میان دو لنگرگاه، ۵ مجریٰ است) |
| بندرگاه شهرشال، کنار آن شهربزرگی قرار دارد که نخست غیرمسکون بود. در آن چالههای آب هست. | لنگرگاه مدیره (میان این دو لنگرگاه، ۵ مجریٰ و نیم فاصله است) |
| و شرق و غرب آن، کشتی‌ها از باد پناه می‌گیرند. در آن چند رباط موجود است که هر سال گروه بسیاری در آنها گرد می‌آیند. | و شاید مراد از آن، بندر بنی‌ضر Benidorm امروزی باشد. |

| | |
|---|---|
| کوه شنوه که لنگرگاهی به نام بطال دارد و غیر مسکونی است. غرب آن در پناه باد است و آب جاری نیز دارد. | کوه قرون (فاصلهٔ میان دو کوه ۵ مجریٰ و نیم است). احتمالاً مراد ازآن، کوه Ifach است که صخرهٔ عظیمی در دریاست و از بزرگی به کوهی می‌ماند در جانب شمال آن فرورفتگی کوچکی واقع است که Calpe خوانده می‌شود. این لفظ را غالباً برکوه اطلاق می‌کنند. بکری پس از این به سه لنگرگاه در مغرب اشاره می‌کند که به ازای آنها بندری در اندلس موجود نیست. این سه لنگرگاه عبارتند از : هور، انف القناطر و دبان. |
| لنگرگاه جنابیه که جزیره‌ای هم دارد. در آن شهری است که نخست غیرمسکون بوده است. رودی نیز درآن جاری ست که به دریا می‌ریزد. | بندر دانیه Denia (میان این دو بندر ۶ مجریٰ راه است). |
| لنگرگاه الجزایر که به جزایر بنی مزغنی معروف است. لنگرگاهی امن و زمستانی است و در جزیرهٔ سطفله قرار گرفته (به احتمال قوی، مراد از آن، همان صخره‌ای است که به اسپانیایی el-pinar خوانده می‌شود) و از شرق به غرب و در فرورفتگی ساحل | لنگرگاه بنشکله peniscola (بین این دو لنگرگاه، ۶ مجریٰ راه است) |

| | |
|---|---|
| کشیده شده در این لنگرگاه چشمهٔ آب گوارایی موجود است. | |
| لنگرگاه شهر بجایه که شهری کهن و آبادان و مسکن اهل اندلس است. در شرق آن رود بزرگی جاری است که کشتی‌ها، بابارخود به آن وارد می‌شوند. این لنگرگاه لنگرگاهی امن و زمستانی است، اما این بندر که بر ساحل قلعهٔ ابی طویل قرار دارد، دیگر روبروی جزیرهٔ اندلس نیست.<br>جزیرهٔ میورقه<br>لنگرگاه بونه،که امن است. در این لنگرگاه و در کوههای فراز آن، قبایل شیعی مذهب کتامی زندگی می‌کنند. پس از این، نام چندین لنگرگاه دیگر می‌آیدکه بکری بندری به ازای آنها در خاک اندلس ذکر نمی‌کند. این لنگرگاهها عبارتنداز:<br>- لنگرگاه سبیبه؛<br>- لنگرگاه جیجل؛ | جزیرهٔ میورقه |
| - لنگرگاه زیتونه؛<br>این بندر، مرز کوههای رحمن است که کوههایی عظیم‌اند و از دریا سربرکشیده‌اند در این کوهها، لنگرگاههای خراطین، شجره و قل واقع است.<br>- استوره که لنگرگاه شهر تا سفده است؛<br>- لنگرگاه روم در جزیرهٔ | که مقابل ساردنی واقع است. |

غمر، لنگرگاه تکوش است؛

– رأس الحمراء (دماغه الحمراء) که لنگرگاه ابن البیری است؛

– خروبه، که لنگرگاهی بلند و استوار و متعلق به بندر بونه است. از آنجا «شواتی» به جنگ بلادروم و سردانیه و قرسقه و اطراف آنها می‌روند.

لنگرگاههای خزر، طبرقه، لنگرگاه ابن ابی خلیفه که جزیرهٔ اخوین در مقابل آن واقع است، لنگرگاه روم، و نیز قیه که لنگرگاه بندربنزرت است.

درنزدیکی آن جزیرهٔ قملاریه واقع است. از این جزیره است که دسته‌های بزرگ پرنده، از خاک اندلس و غیر آن به سوی سرزمین روم پرواز می‌کنند.

– لنگرگاه رأس الجبل، لنگرگاه ثنیه و سپس رباط قصرابی الصقر است که جزایر کراث، مقابل آن قرار دارند (در همین جزایر بود که زیادةالله، عمو و عموزادگان و برادرانش را به قتل رسانید).

– لنگرگاه رباط قصرحجامین، لنگرگاه قرطاجنه؛

– لنگرگاه قصرالامیر (میان آن تاتونس، از راه دریا ۸ میل است)؛ لنگرگاه رادس؛ لنگرگاه تونس.

بکری پس از آن، به ذکر لنگرگاههای شرق تونس می‌پردازد (ص ۸۴)، وی همین جا اضافه می‌کند که: «سپس لنگرگاه بزرگی است به نام رادس که ذکر آن، آنچه دربارهٔ آن نقل شده هنگام سخن دربارهٔ تونس گذشت. بعد از لنگرگاه تونس در سمت جنوب، چند لنگرگاه بزرگ قرار دارد که یکی از آنها، سوسه است. میان سوسه تاتونس چندین لنگرگاه کوچک هست که به ترتیب عبارتنداز رباط الحمه، جون النخله، سپس لنگرگاه بونه است که در مقابل آن در جزیرهٔ جاسوراکبر و جاموراصغر (که کوچکتر است) قرار گرفته، سپس کوه ادار است که از آن، کوه صقلیه پیداست. در این کوه گروهی عابد زندگی می‌کنند که از دنیا دست کشیده، همانند جانوران وحشی در کوهستان بسر می‌برند، لباسشان برگ پاپیروس و خوراکشان، گیاهان خشکی و صید دریایی است و از آنهم، هنگام گرسنگی به آنچه سدّ جوع کند بسنده می‌کنند. دعای بیشتر ایشانْ اجابت می‌گردد. معروف است که از زمان فتح افریقیه این قوم در آن کوه ساکن بوده‌اند. سپس لنگرگاه جون الملاّحه است ...» پس از آن بکری به ذکر بنادر و لنگرگاههای افریقیه، از مغرب تا اسکندریه می‌پردازد (صص ۸۵–۸۶)

این توضیحات، علاوه بر خطوط دریایی، نشان می‌دهد که تا چه حد بنادر و لنگرگاهها در سراسر کرانه‌های مغرب فراوان بوده‌اند.

مراد از بندر «تابستانی» آن است که به علت باز بودن وعدم امنیت، تنها در فصل تابستان مورد استفاده داشته است. اما بندر «زمستانی»، بندری امن بوده که هم در زمستان و هم تابستان مورد استفاده بوده، مراد از لنگرگاهی که «یکنّ» نامیده می‌شود لنگرگاهی است که می‌توانسته کشتی‌ها را در پناه خود گیرد. در این گفتار، به فعالیت‌های دریایی مسلمانان طی جنگ‌های صلیبی اشاره نکردیم، زیرا در فصلی خاص به این موضوع پرداخته‌ایم.

# نقشه ۱۳۹

## دریانوردی در مدیترانه از قرن چهارم تا قرن هفتم هجری

میان مصر و شام و روم قبرس و کرت (اقریطش) و حجاز و یمن و سیسیل، خطوط دریایی نسبتاً منظمی موجود بود.

**در زیر فعالیت دریایی با هر یک از مناطق را ذکر می‌کنیم:**

**الف** – با سرزمین شام: مرزهای عمده‌ای که کشتی ها از آنها به حرکت درمی‌آمدند، عبارتنداز: دمیاط، تنیس، اسکندریه؛

**ب** – با مغرب و اندلس: از اسکندریه. علاوه بر این، خط دریایی منظمی هم میان شهرهای زیر برقرار بود. المریه، لنگرگاه هنین (درغرب

وهران)، بجایه، بونه، بنزرت و سپس تونس، سوسه، مهدیه، سفاقس، قابس، طرابلس، برقه، اسکندریه، دمیاط، غزه، عسقلان، قیساریه، یافا، حیفا، عکا، صور، صیدا، بیروت، طرابلس و لاذقیه.

ج - کالاهای تجاری مصر، نخست به اسکندریه می‌رسید. و سپس از آنجا به خلیج اسکندریه که از حوض رشید مجزا شده می‌رفت و از حوض رشید به فسطاط و سپس صعید.

د - کالاهایی که عازم شرق بودند، نخست از طریق خشکی از فسطاط به قلزم حمل می‌شدند. و از آنجا به عیذاب، و از عیذاب به جده یا بنادر یمن.

هـ - ایله، به عنوان بندری که کالاهای رسیده از دریای سرخ را به شام می‌رسانید، با بندر قلزم رقابت می‌کرد

و - تا سال ۷۸۰ هـ. ق / ۱۳۷۸ م، بندر عمدهٔ مصر در دریای سرخ، عیذاب بود که روبروی قوص قرار داشت. اما وقتی بندر طور بـه دست بیبرس بند قداری تعمیر شد. بصورت بندر اصلی مصریان در آن دریا درآمد و دیگر مردم، راه فسطاط، قوص، عیذاب را طی نکردند و بدین‌سان عیذاب رو به نابودی نهاد.

## بندر عیذاب

ملاحظه می‌شود که عیذاب زمانی اهمیت یافت کـه صلیبیان برسرزمین فلسطین و کرانه‌های شام و نیز بـرراههای تـجاری‌ای کـه از مصر به سینا و از آنجا به شام می‌رفت چیره شدند و بدین سان تـجارت مسلمانان را در معرض خطر قرار دادند. حکومت های مختلف مـصری، بـه دریای سرخ توجه خاصی نمی‌کردند. زیرا می‌دانستند کـه آن، دریـای عربی ایمنی است و خطر دزدان دریایی یا دشمنان، دریـانوردی را در آن تهدید نمی‌کند.

## کشتی‌رانی در دریای سرخ

اما هنگامی که صلیبیان کرک، شوبک و ایله را در خلیج عقبه اشغال کردند که کشتی‌هایشان در آن خلیج به رفت و آمد افتاد، مـعلوم شـد کـه دریای سرخ و کرانه‌های حجاز و سـرزمین‌های قـدس هـمه در مـعرض خطرند. بخصوص که ارناط صلیبی Arnaud de chatillon، حاکم قـلعهٔ کرک نقشهٔ حمله به سرزمین های مقدس اسلام را در سر می‌پرورانید، و در سال ۵۷۸ هـ. ق/ ۱۱۸۲ م، عملاً به این کاردست زد و چندین کشتی نیز در دریای سرخ روانه کرد که راه حج را قطع و کشتی‌های مسلمانان را غارت کردند، سپس شایع شد که صلیبیان عازم حجازند.

این خبر، وحشتی عظیم در جهان اسلام برانگیخت. در آن هـنگام صلاح الدین در شام بود و برادرش عادل به حمایت از او بر مـصر حکـم می‌راند. وی ناوگانی به فرماندهی لؤلؤی حاجب گسیل داشت که ایـله را بازپس گرفت و از آنجا به عیذاب رفت. سپاهیان ناوگان افرنگ گریختند و ناچار شدند به خشکی پناه برند. سربازان لؤلؤ نیز پیاده شدند. مسیحیان به صحرا گریختند. مسلمانان در پی ایشان برآمدند و بیشتر آنان را کشـتند و باقی‌مانده را اسیر کردند. در ذی‌الحجهٔ ۵۷۸ هـ. ق / ۱۱۸۳ م، لؤلؤی حاجب با اسیران به مصر بازگشت.

از آن پس حاکمان مصر، به دریای سرخ سخت اهتمام ورزیدند و عیذاب را آباد ساختند، و در دریا ناوگانی نهادند کـه از کشـتی‌ها و بـنادر حمایت می‌کرد. بدین‌سان مرکز تجارت دریای سرخ، چنانکه ذکر کردیم، به عیذاب و قصیر انتقال یافت. پس از چندی ایوبیان دامنهٔ قدرت خود را گسترده‌تر ساخته حجاز و یمن را نیز به دولت خود منضم کردند. در سال ۶۶۴ هـ. ق / ۱۲۶۵ م ممالیک مصر بر سواکن که گذرگاه دریایی به سرزمین نوبه است چیره شدند. بدین‌سان فعالیت‌های مسلمانان در دریای سرخ از سر گرفته شد.

پس از آن که صلیبیان، از فلسطین و کرانه‌های شـام بـیرون رانـده شدند و عکا که آخرین پایگاه ایشان در شام بود، در ۱۲۹۱ م سقوط کـرد، بازرگانی دریایی به راه طبیعی گذشتهٔ خـویش بـازگشت و در عـوض راه قوص، از عیذاب و قیصر، اهمیت خود را از دست داد.

در زمان ممالیک، بازرگانی از طریق قلزم در سرزمین مصر سخت شکوفا شد، زیرا ایشان جده را از چنگ حکام آن به در آورده از آن بندری کاملاً مصری ساختند که دربار قاهره ناظر آن را تعیین می‌کرد.

علاوه براین ممالیک دسته‌ای خاص را به حمایت جده گماردند که شهر را در مقابل هرگونه کوششی که ممکن بود اشراف به آن دست زنـند محفوظ می‌داشت. اهمیت تجاری جده برای مـملوکان مـصر بـه حـدی رسید که ناظر آن سالانه ۷۰،۰۰۰ دینار به خزانهٔ ایشان در قاهره می‌فرستاد. مصر، از همهٔ کالاهایی که از خاکش می‌گذشت، مالیاتی معادل ده درصـد کل ارزش کالاها اخذ می‌کرد.

## خطر پرتغالیها از جانب شرق

در اوائل قرن پانزدهم میلادی که پرتغالیها به هند رسیدند، تجارت مصر در دریای سرخ به خطر افتاد، زیرا ایشان عمدهٔ تجارت از طریق مصر را به راه دیگر کشاندند. پس از آن نیز دست بـه بـیرون رانـدن کشـتی‌های عربی از اقیانوس هند زدند تا بازرگانی اعراب را از میان براندازند. سپس، چون بر جزیرهٔ مُسقُطری استیلا یافتند، مسیر تجارت به بنادر یمن و جده و مصر را متوقف ساختند و حتی نزدیک شد که بر جده نیز مستولی گردند. در زمان سلطان غوری (۹۰۶ - ۹۲۲ هـ. ق / ۱۵۰۰ - ۱۵۱۷ م) آثار سوء این احوال، به وضوح آشکار گردید، زیرا واردات مصر از ایـن نـاحیه بکـلی متوقف شد.

در سـال ۹۱۱ هـ.ق / ۱۵۰۵ م یک سـپاه دریـایی، بـه سـرکردگی امیرالبحر حسین کردی، از سوئز به راه افتاد. هدف اصلی این سپاه آن بود که بندر جده را مستحکم سازد، از این رو در میان سپاهیان، تعداد بسیاری بنّا و نجار و کارگر ساختمان وجود داشت.

در همان احوال، کاپیتان (القبطان) پـرتغالی افـونسوالبـوکرک Affonso da Albouquerque کوشید با حبشیان بر آن اتـفاق کـند کـه آبهای نیل را که از حبشه سرازیر می‌شد، به مسیر دیگر بگردانند تا دیگر به

مصر نرسد. سپس البوکرک خود وارد دریای سرخ شد. اما همینکه به وجود ناوگان مصری در آن دریا پی برد، عقب نشست. ولی ناوگان مصری به تعقیب پرتغالیها پرداخت و تا سواکن و سپس عدن پیش رفت و سپس، در تابستان سال ۱۵۰۸ م، در نزدیکی جاول Gaul بر کرانهٔ غربی هند، آنان را به سختی شکست داد. اما این ناوگان خود در ۹۱۵ هـ. ق / ۱۵۰۹ م در نبرد دیو نزدیک ساحل گجرات شکست خورد.

پس از آن پرتغالیها در ۱۵۱۰ م برگوا، و بعد در ۱۵۱۱ م بر شهرک ملقا در شبه جزیرهٔ ملقا چیره شدند و تجارت آسیا را سراسر در دست خود گرفتند، اما به سبب بیداری ناوگان مصری، هرگز نتوانستند به دریای سرخ وارد شوند.

با اینهمه، سیادت مصریان بر آبهای دریای سرخ، دیگر نتوانست بازرگانی دریایی را که از مصر رخت بربسته بود دوباره به این دیار باز آورد.

## قلزم، یک بندر آزاد

قلزم بندرگاه عمدهٔ مصر و شام در دریای سرخ بود و به بازاری بین‌المللی می‌مانست که در آن، به زبانهای عربی، فارسی، رومی، فرنگی، اندلسی و سیسیلی صحبت می‌کردند. بازرگانان، از مغرب، زیتون و روغن زیتون و دیبا و خز و پوست و پوستین حمل کرده در فَرَما پیاده می‌شدند، سپس کالاهای خود را از طریق خشکی به قلزم می‌رساندند و آنجا دوباره بر کشتی نشسته به جار و جده در کرانهٔ حجاز، و از آنجا نیز به سند و هندوچین می‌رفتند. از چین، مشک و عود و کافور و دارچین و غیره می‌آوردند (ابن خردادبه، چاپ لیدن، ۱۸۸۹ م، صص ۱۵۳ - ۱۵۴). سپس از آنجا که شاخهٔ بلوزی رود نیل خشکید، و سطح آب دریا اندک اندک فرونشست، استفاده از بندر فرما دشوار شد و شهر از رونق افتاد و بازرگانان، از راه اسکندریه، به فسطاط و بعد به قوص (در ساحل نیل) می‌رفتند و سپس از راه خشکی به عیذاب می‌رسیدند. این تغییر مسیر در عصرالحاکم بامرالله رخ داد و او، به منظور آن که بازرگانان به سفر به آن ناحیه تشویق شوند، اهل قلزم را از مالیات و عوارض عبور معاف داشت.

## بندر فوه

از جملهٔ مشهورترین بنادر ساحل نیل در جانب قاهره و فسطاط، یکی فوه کنار شاخهٔ رشید از رود نیل بود (از کنار این بندر، خلیج اسکندریه آغاز می‌شد)، یرقیس، اِخمیم و منفلوط (که همه بخصوص از مراکز صنعت پارچه‌بافی بودند)، و سپس قوص (راه عیذاب از آنجا آغاز می‌شد)، سپس اِسنا (راه بازرگانی که به وادای و بورنئو (چاد) و سرزمین غانه می‌رفت از آن آغاز می‌شد)، و خلاصه اسوان بود که بازار عمده‌ای جهت مبادلهٔ کالاهای تجاری میان مصر و آفریقای مدارگانی شرقی بشمار می‌آمد، در زمان فاطمیان، اهمیت اسیوط به عنوان یک مرکز صنعتی - بازرگانی آشکار شد.

## حلب، یک مرکز تجاری

برخی دیگر از مراکز تجاری عمدهٔ شام (غیر از بنادری که پیش از این ذکر کردیم) عبارتند از: دمشق، بصری، قدس، خلیل، تدمر. اما بزرگترین مرکز تجاری این دیار، همانا حلب بود، زیرا این شهر که میان شام و شمال عراق (سرزمین جزیره) و آسیای صغیر (بلاد روم در آن روزگار) و سرزمین ارمن‌ها و گرجی‌ها و کردان و فارسیان و ترکان قرار دارد، ناچار از موقعیت ممتازی برخوردار می‌گردید. بازارهای آن بسیار آباد و تجارتخانه‌های آن سخت پررونق بود، چنانکه ابن شحنه در الدرالمنتخب فی تاریخ حلب (بیروت، ۱۹۰۶ یا ۱۹۰۹ م، ص ۲۵۰ به بعد) گوید: آنچه طی یک روز در این شهر معامله می‌شد، برابر بود با همهٔ آنچه طی یک ماه در قاهره (که به قول او امّ‌البلاد بود) خرید و فروش می‌گردید.

در آن روزگار، هیچ کالایی در جهان نبود که - به هر مقدار که می‌طلبیدند - در حلب یافت نشود. علاوه براین، برخی از انواع کالا را فقط در حلب می‌توانستند پیدا کنند. آنچه حلب را در این امر یاری کرد، سرزمین حاصلخیز آن بود که انواع محصولات کشاورزی، میوه و خاصه زردآلو، پسته، بادام، انجیر و نیز سبزدانه به بار می‌آورد. سبزدانه، میوهٔ درخت بَقَّم است که به درخت پسته شبیه است و برگهای کوچک بسیار سبزی دارد. از سبزدانه روغنی شبیه به تربانتین استخراج می‌کردند که خواص پزشکی بسیاری داشت.

حلب، ابزار سنجش اوضاع در کشورهای عربی بود. به ترمومتری می‌مانست که بوسیلهٔ آن، وضعیت اقتصادی را در جهان اسلام باز می‌شناختند: هرگاه حلب آبادان و شکوفا می‌شد، معلوم می‌گردید که اوضاع در همهٔ کشورهای عربی نیکوست.

## روابط بازرگانی با جمهوریهای ایتالیا

در خلال قرن چهارم هجری / دهم میلادی، برخی از شهرهای ساحلی ایتالیا تغییر وضعیت داده بصورت جمهوریهای تجاری مستقلی در آمدند. استقلال این شهرها، در جریان تحول اجتماعی - سیاسی عامی حاصل شد که تمام اروپا را فرا گرفته بود. در آن زمان، دولتهای بزرگ اسپانیا و انگلیس و فرانسه و آلمان پدیدار شدند و در سایهٔ فرمانروایی امپراطوری اتونی (otton)، نظم بر ایتالیا حکمفرما شد.

اتون‌ها امپراطوران دولت «آلمانی رومی مقدس» بودند. در آن ایام نبرد سختی بر سر قدرت، میان این امپراطوران و پاپها در گرفته بود. سپس بسیاری از شهرهای اروپا، حقوق و امتیازاتی از پادشاهان گرفتند. این شهرها، در نبرد میان پادشاهان و امیران تیول‌دار، پیوسته جانب شاهان را می‌گرفتند. از این رو، قدرتی یافته در بیشتر کشورهای اروپا، به پیشرفتهای فراوان نائل آمدند. در ایتالیا، نبرد میان پاپ و امپراطور، از عمده‌ترین عوامل پیشرفت شهرهای تجاری ساحلی بشمار می‌آمد. بخصوص که از طرف دیگر، دولت بیزانس هم می‌کوشید تسلط خود را بر

دریای آدریاتیک حفظ کند و از این امر نه مرکز پاپ راضی بود، نه دربار امپراطوری.

## ونیز (بندقیه) و تجارت با مصر

در نتیجهٔ نبرد میان پاپها و امپراطوران، ونیز به استقلال رسید. ونیز نخستین شهر تجاری ایتالیایی بود که به وجود آمد، و پیش از استقلال، از دولت بیزانس متابعت می‌کرد.

اما شهرهای پیز (بیشه) و جنوا و آمالفی در سرزمین‌هایی پدید آمدند که از نظر تئوری، به دستگاه پاپ وابسته بودند، از این رو، آنها را شهرهای بازرگانی‌صلیبی، یعنی شهرهایی‌که علیه مسلمانان می‌جنگند، می‌شماردند. این شهرها اگر چه رقیب یکدیگر بودند، در مبارزه علیه مسلمین هرگز دست از اتحاد برنداشتند. در اوائل سدهٔ پنجم هجری یادهم میلادی بود که این شهرها از مرحلهٔ دزدی دریایی، به مرحلهٔ تجارت سازمان یافته پانهادند و توانستند مراکز صنعتی بزرگی برپا سازند که مدیترانه تا آن زمان نظیر آنها را بخود ندیده بود. انبارهای کالای متعلق به بندقیه، چندین کیلومتر طول داشت و بر ساحل، روبروی جزایر ونیز که ریووآلتو Rivo Alto (ساحل بلند) نام دارند (معمولاً ریالتو Rialto تلفظ می‌شود) قرار گرفته بود. شهر ونیز، تحت رهبری مجلس نمایندگان دهگانه که حکومت شهر را به دست داشت و خود نیز توسط یک دوک که رئیس دولت بود اداره می‌شد، موفق شده‌بود امور خود را به نیکی سامان بخشد، چنانکه در خلال قرن یازدهم میلادی توانست بازرگانی بیزانس را کاملاً در دست خود گیرد. اما ونیز ناچار بود با دولت فاطمی روابط همیاری بازرگانی برقرار کند، زیرا از سرزمین آنان (مصر و شام) بود که کالاهای مورد معامله به ونیز می‌رفت. همیاری میان مصر و ونیز تا اواخر عصر مملوکان ادامه داشت و شهر ونیز، بزرگترین بازار برای پارچه‌های گرانبهای مصری، بخصوص پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای و کتانی بود که در شهرهای اطراف دریاچهٔ تنیس (منزله)، یعنی شهر تنیس و دبیق و شطا و نیز دمیاط بافته می‌شد. یکی دیگر از کالاها، پشم اسیوط بود که در سراسر جهان شهرت داشت. بافته‌های مصری به چنان اعتباری رسیده بود که، به قول ناصرخسرو، امپراطور روم به خلیفهٔ عباسی پیشنهاد کرد که تنیس را بگیرد و در عوض صد شهر به خلیفه ببخشد. بیزانس، همهٔ محصولات تنیس در زمینهٔ پارچهٔ زربفت معروف به مقصب، و پارچهٔ گرانبهای دیگری به نام بوقلمون را خریداری میکرد. شهرهای پارچه‌بافی تنیس، در جزایری واقع در میان دریاچه ساخته شده بودند و کشتی‌ها از دریا به کانالهایی که در نقاط کم‌عمق دریاچه باز کرده بودند، وارد می‌شدند، اما در کانالها، تنها به کمک چوبهای بلند قایقرانی یا بادبانهای کوچک می‌توانستند پیش روند. در دریا، کشتی‌های رومی و غیر رومی، بیرون گذرگاه تنگی که اشتوم نام داشت مدتها در انتظار نوبت می‌ماندند. گویند آنجا پیوسته، هزار کشتی در انتظار بود. خط دریایی از اشتوم تا قسطنطنیه بسیار سازمان یافته بود و سفر میان این دو نقطه، بیست روز طول می‌کشید.

رومیان در قاهره یک گروه بزرگ مهاجر داشتند که در دو محلهٔ روم سفلی و روم علیا که جوانیه خوانده می‌شد مسکن گزیده بودند. ایشان دو مسافرخانه نیز داشتند که یکی مخصوص بازرگانان ابریشم بود و دیگری مخصوص تجار ادویه و عطر.

## راه دریایی میان غرب و شرق مدیترانه

پیز و جنوا و آمالفی، البته دشمنی شدید نسبت به مسلمانان در دل داشتند، اما میل به دست یافتن بر مال‌التجارهٔ مصر پیوسته بر این دشمنی چیره می‌آمد. از این‌رو، کشتیهایشان بطور منظم به اسکندریه رفت و آمد می‌کرد، ایشان خود مراقب بودند که با دولت مصر مشکلی نداشته باشند و کشتیهایی که به اسکندریه می‌رفتند زیانی نبینند. مسلمانان که از غرب دریای مدیترانه عازم نواحی شرقی آن می‌شدند، بدون نگرانی بر کشتیهای ایتالیا می‌نشستند. ابن‌جبیر در سفرنامهٔ خود، مسیر کشتیهایی را که از المریه عازم اسکندریه بودند، رسم کرده است، از این قرار که کشتی نخست از مرز آن دیار به بندر ارشقول یا هنین می‌رفت، از آنجا، در جانب شمال دریا، رو به شرق می‌نهاد، از کرانه‌های ساردنی می‌گذشت و عاقبت در یکی از بنادر صقلیه لنگر می‌انداخت. آنگاه از آنجا، یک‌باره دریا را طی کرده به اسکندریه می‌رسید، غالباً این کشتی‌ها، از صقلیه به مهدیه نیز می‌رفتند تا محصولات مغرب وافریقیه، چون زیتون و پسته، لباس، دستارهای (عمامه) سوسی و قالیچه‌های مغربی معروف به زرابی، و جامه‌های ابریشمین از قابس، پوست پلنگ و گاو و نیز عاج که از افریقای مدارگانی، از طریق کوّار و فزّان و اوجله و سرت و طرابلس فرا می‌رسید بار کنند. کشتی‌های اروپایی، در بنادر مغرب، پوست لمط (پوست بسیار ضخیم حیوانی است که شمشیر بر آن کارگر نیست و از آن انواع زره می‌ساختند)، شاخ «لمط» و بزکوهی و نیز پشم و خاک طلادار بلاد تکرور و غانه راکه از راه اودغشت و سجلماسه می‌رسید بار می‌کردند. برقه نیز به قطران و مواد دباغی خود که از آن شهر و طلمشه صادر می‌شد مشهور بود.

# مآخذ


ابن خلکان، شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم (د ۶۸۱ هـ.ق/۱۲۸۲ م)، ***وفیات الاعیان***، به کوشش محی‌الدین عبدالحمید، ۶ج، قاهره، ۱۹۵۰؛

ابن شداد، بهاءالدین یوسف (د ۶۳۲ هـ.ق / ۱۲۳۴ م)، ***کتاب النوادرالسلطانیة و المحاسن‌الیوسفیة***، به کوشش جمال‌الدین شیال، قاهره، ۱۹۶۴؛

ابن شداد، محمد (د ۶۸۴ هـ.ق / ۱۲۸۵ م)، ***الاعلاق‌الخطیرة فی ذکر امراء الشام والجزیرة***، ۲ ج، به کوشش سامی دهان، دمشق، ۱۹۵۶؛

ابن واصل، جمال‌الدین ابو عبدالله محمد بن سلیم (د ۶۹۲ هـ.ق / ۱۲۹۳ م)، ***مفرّج الکروب فی اخبار بنی ایوب***، سه جلد اول را که به دولت ایوبی اختصاص دارد دکتر جمال شیال بررسی و تحقیق کرده و از سال ۱۹۵۵ در قاهره، انتشار آن آغاز شده. دکتر سعید عبدالفتاح عاشور، به چاپ بقیهٔ جلدها دست زده است.

***تأریخ‌البحریة المصریة***، تألیف گروهی از استادان متخصص در دانشگاه اسکندریه، با همکاری نیروهای دریایی مصر، ۱۹۷۳؛

سلاوی ناصری، ابوالعباس شهاب‌الدین احمد، ***الاستقصا لاءخبار دول‌المغرب الاءقصی***، چاپ دوم در ۹ جلد کوچک، چاپ دارالبیضاء از سال ۱۹۵۴ به بعد عاشور،

سعید عبدالفتاح، ***الحرکة الصلیبیة***، ۲ ج،
- ***مصر فی عصر دولة الممالیک البحریة***،
- ***العصر الممالیکی فی مصر و الشام***،
- ***قبرص و الحروب الصلیبیة***،
- ***مدینة السویس مدالفتح العربی حتی بدایة العصر الحدیث***.

مقریزی، تقی‌الدین احمدبن علی (د ۸۴۵ هـ.ق / ۱۴۴۲ م)، ***السلوک لمعرفة دول الملوک***، به کوشش دکتر محمد مصطفی زیاده، و سپس دکتر جمال‌الدین شیال، قاهره ۱۹۳۶ به بعد؛

نخیلی، درویش، ***السفن الاسلامیة علی حروف المعجم***، اسکندریه، ۱۹۷۴

Heyd, W., Histoire du commerce du Levant au Mayeu - Age. Leipzig, 1889.

Levi - Provenal, Histoire de I,Espagne Musulmane. 2 ed, 3 nols. Paris, 1953.

Moreland. W. H., The Ships of the Arabian Sea till 1500 (Tras), Jannuary 1939.

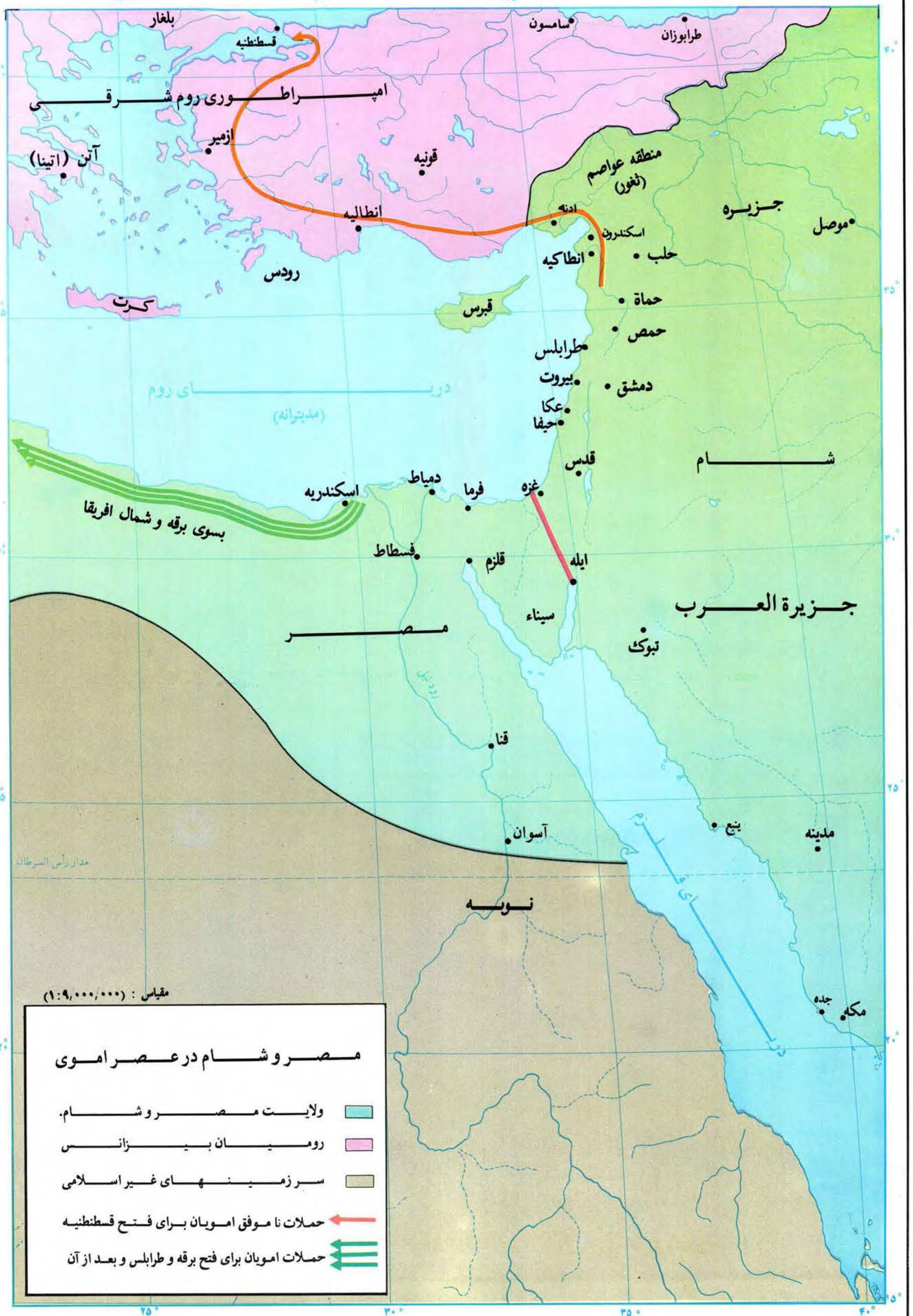
Runeiman, S., A History of the Crusades, 3 vols. Cambridge, 1967.

این کتاب توسط الیازالعریفی به عربی ترجمه شده است؛ ۳ج، بیروت، ۱۹۶۸.

# فصل چهاردهم

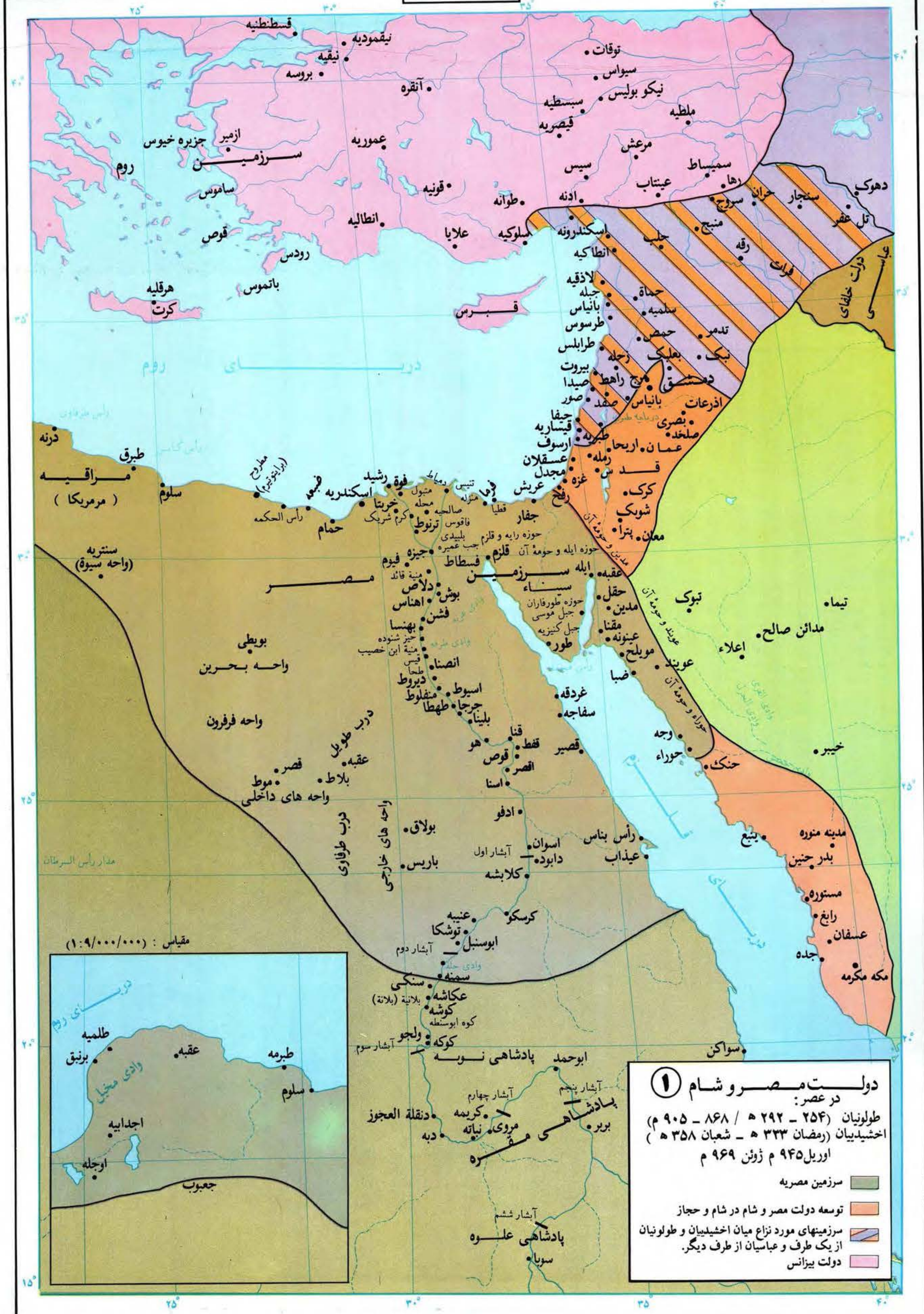
# مصر و شام

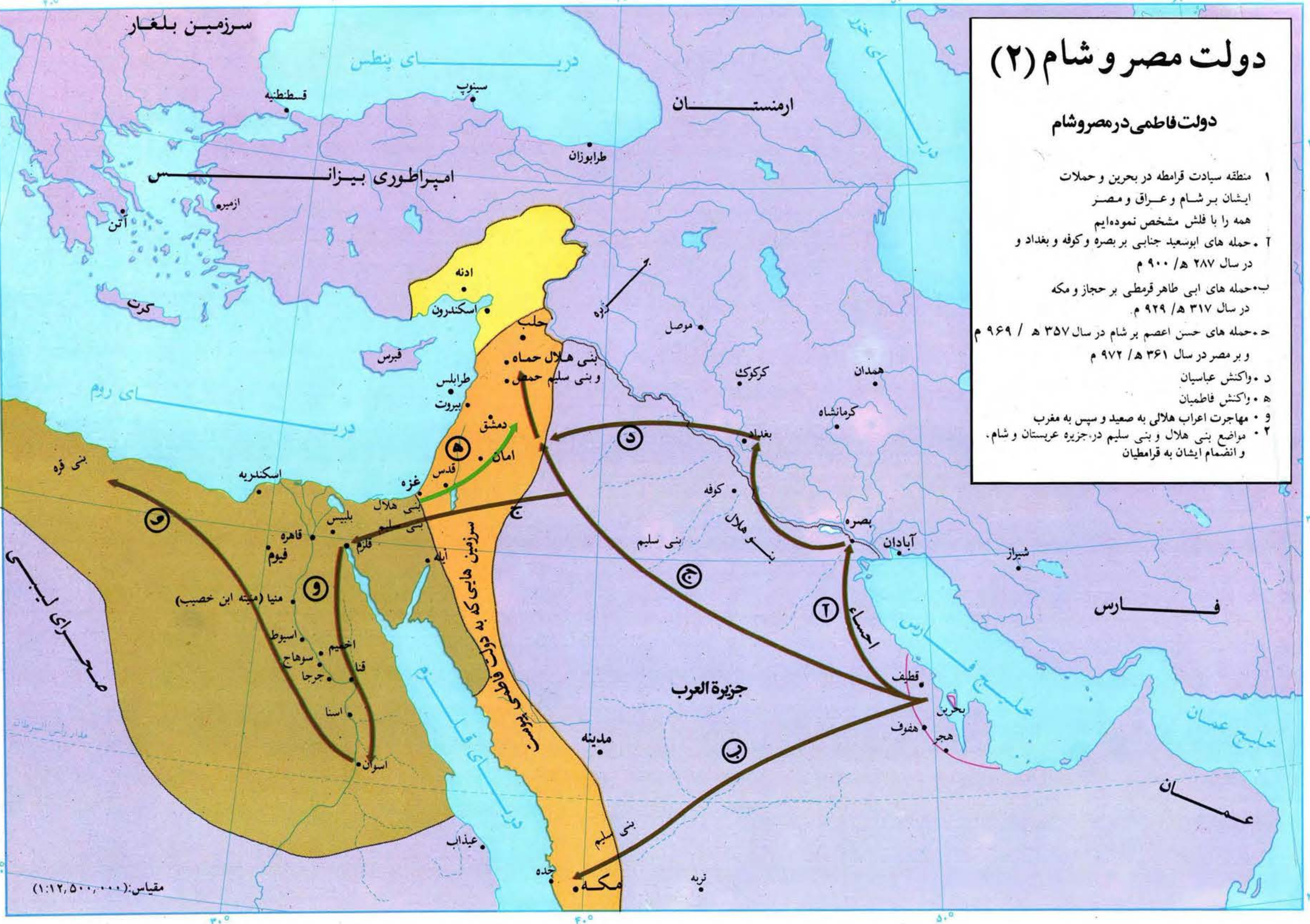
## شرح نقشه‌ها



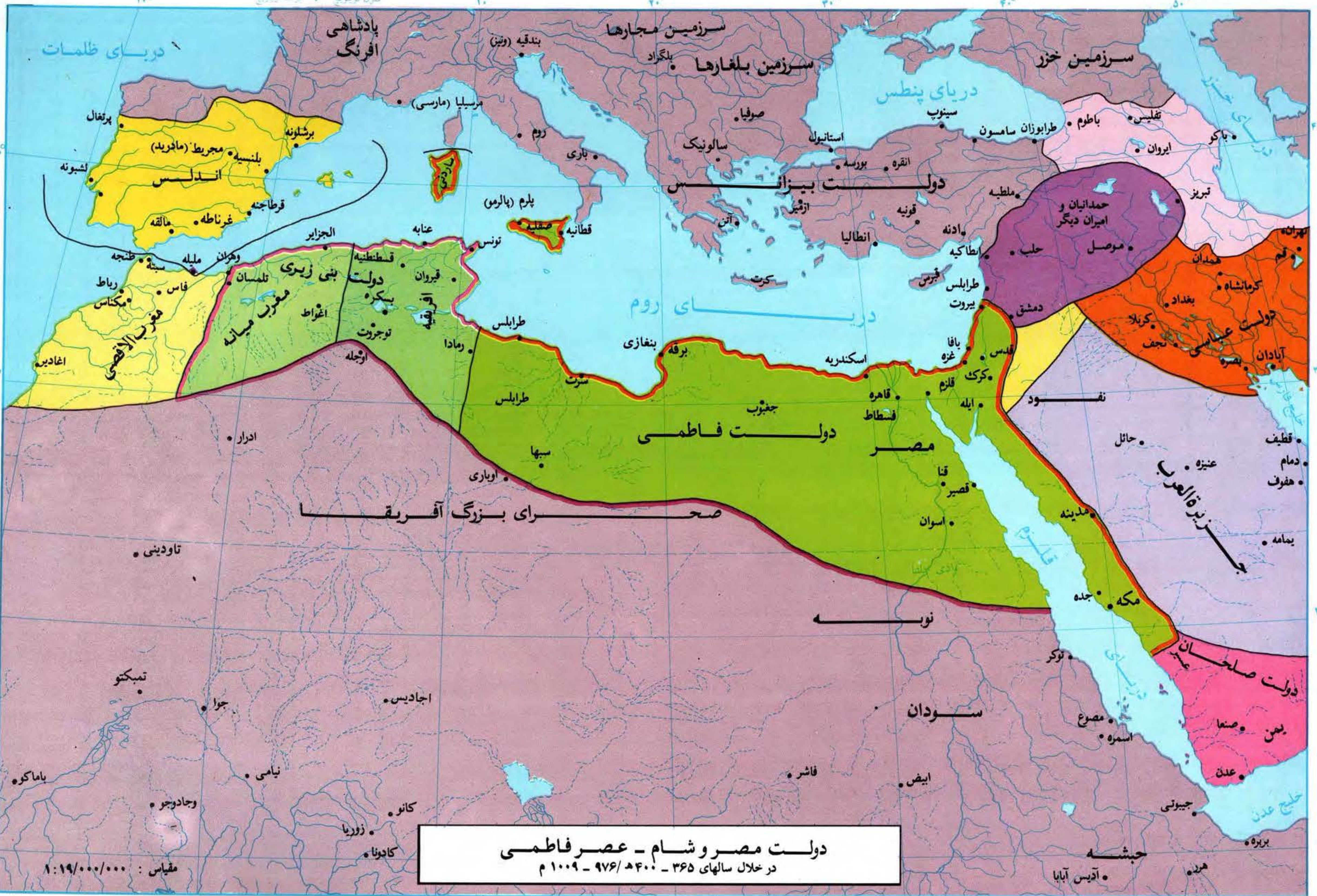
بلغار
قسطنطنیه
سامسون
طرابوزان
امپراطوری روم شرقی
ازمیر
آتن (اتینا)
قونیه
منطقه عواصم (ثغور)
ادنه
اسکندرون
جزیره
موصل
انطالیه
انطاکیه
حلب
رودس
کرت
قبرس
حماة
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
دریای روم
(مدیترانه)
عکا
حیفا
قدس
شام
دمیاط
فرما
غزه
اسکندریه
بسوی برقه و شمال افریقا
فسطاط
قلزم
ایله
جزیرة العرب
مصر
سیناء
تبوک
قنا
آسوان
ینبع
مدینه
نوبه
مقیاس : (۱:۹,۰۰۰,۰۰۰)
جده
مکه
مصر و شام در عصر اموی
ولایت مصر و شام.
رومیان بیزانس
سرزمینهای غیر اسلامی
حملات نا موفق امویان برای فتح قسطنطنیه
حملات امویان برای فتح برقه و طرابلس و بعد از آن

نقشهٔ ۱۴۱


دولت مصر و شام ①
در عصر:
طولونیان (۲۵۴ ـ ۲۹۲ ﻫ / ۸۶۸ ـ ۹۰۵ م)
اخشیدیان (رمضان ۳۳۳ ﻫ ـ شعبان ۳۵۸ ﻫ)
اوریل ۹۴۵ م ژوئن ۹۶۹ م
سرزمین مصریه
توسعه دولت مصر و شام در شام و حجاز
سرزمینهای مورد نزاع میان اخشیدیان و طولونیان از یک طرف و عباسیان از طرف دیگر.
دولت بیزانس
مقیاس: (۱:۹/۰۰۰/۰۰۰)
سرزمین روم
دریای روم
دولت خلفای عباسی
سرزمین مصر
سرزمین سیناء
پادشاهی نوبه
پادشاهی مقره
پادشاهی علوه
مراقیه (مرمریکا)
قسطنطنیه
نیقمودیه
نیقیه
بروسه
آنقره
عموریه
قونیه
انطالیه
علایا
طوانه
سلوکیه
ادنه
سیس
مرعش
قیصریه
سبسطیه
سیواس
توقات
نیکو بولیس
ملطیه
سمیساط
عینتاب
رها
حران
سروج
منبج
سنجار
تل عفر
دهوک
حلب
رقه
فرات
اسکندرونه
انطاکیه
لاذقیه
جبله
بانیاس
طرسوس
حماة
سلمیه
حمص
تدمر
طرابلس
بعلبک
بیروت
صیدا
صور
دمشق
صفد
اذرعات
بصری
صلخد
حیفا
قیساریه
ارسوف
عسقلان
مجدل
غزه
رمله
اریحا
عمان
قدس
کرک
شوبک
پترا
معان
رفح
عریش
جفار
فرما
تنیس
دمیاط
رشید
اسکندریه
حمام
مطروح
سلوم
طبرق
درنه
سنتریه (واحه سیوة)
فسطاط
جیزه
فیوم
قلزم
ابله
عقبه
حقل
مدین
مقنا
عینونه
مویلح
ضبا
عویند
طور
تبوک
تیماء
مدائن صالح
اعلاء
وجه
حوراء
حنک
خیبر
ینبع
مدینه منوره
بدر حنین
مستوره
رابغ
عسفان
جده
مکه مکرمه
سواکن
عیذاب
رأس بناس
غردقه
سفاجه
قصیر
قفط
قنا
قوص
اقصر
اسنا
ادفو
اسوان
دابود
کلابشه
کرسکو
عنیبه
توشکا
ابوسنبل
سمنه
سنکی
عکاشه
کوشه
ولجو
کوکه
دنقلة العجوز
کریمه
مروی
نباته
دبه
بربر
ابوحمد
سوبا
دلاص
بوش
اهناس
فشن
بهنسا
انصنا
دیروط
اسیوط
منفلوط
طهطا
جرجا
بلینا
هو
بویطی
واحه بحرین
واحه فرفرون
واحه های داخلی
واحه های خارجی
درب طویل
درب طرفاوی
بولاق
باریس
قصر
موط
بلاط
قبرس
کرت
هرقلیه
رودس
باتموس
قوص
ساموس
ازمیر
جزیره خیوس
طلمیه
برنبق
عقبه
طبرمه
سلوم
اجدابیه
اوجله
جعبوب
وادی مخیل
دریای روم



دولت مصر و شام (۲)
دولت فاطمی در مصر و شام
۱ منطقه سیادت قرامطه در بحرین و حملات ایشان بر شام و عراق و مصر همه را با فلش مشخص نموده‌ایم
آ • حمله های ابوسعید جنابی بر بصره و کوفه و بغداد و در سال ۲۸۷ ه/ ۹۰۰ م
ب • حمله های ابی طاهر قرمطی بر حجاز و مکه در سال ۳۱۷ ه/ ۹۲۹ م
ج • حمله های حسن اعصم بر شام در سال ۳۵۷ ه / ۹۶۹ م و بر مصر در سال ۳۶۱ ه/ ۹۷۲ م
د • واکنش عباسیان
ه • واکنش فاطمیان
و • مهاجرت اعراب هلالی به صعید و سپس به مغرب
۲ • مواضع بنی هلال و بنی سلیم در جزیره عربستان و شام، و انضمام ایشان به قرامطیان
سرزمین بلغار
دریای پنطس
قسطنطنیه
سینوپ
ارمنستان
طرابوزان
امپراطوری بیزانس
ازمیر
آتن
کرت
ادنه
اسکندرون
حلب
قبرس
بنی هلال حماه
و بنی سلیم حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
امان
قدس
غزه
دریای روم
بنی قره
اسکندریه
بنی هلال
بنی سلیم
بلبیس
قاهره
فیوم
قلزم
ایله
منیا (منیه ابن خصیب)
اسیوط
اخمیم
سوهاج
قنا
جرجا
اسنا
اسوان
صحرای لیبی
سرزمین هایی که به دولت فاطمی پیوست
دریای قلزم
عیذاب
جده
مکه
بنی سلیم
مدینه
تربه
جزیرة العرب
موصل
کرکوک
همدان
کرمانشاه
بغداد
کوفه
بنی سلیم
بنو هلال
بصره
آبادان
شیراز
احساء
فارس
قطیف
بحرین
هفوف
هجر
خلیج عمان
عمان
مقیاس: (۱:۱۲,۵۰۰,۰۰۰)


دولت مصر و شام ـ عصر فاطمی
در خلال سالهای ۳۶۵ ـ ۴۰۰ﻫ /۹۷۶ ـ ۱۰۰۹ م
مقیاس : ۱:۱۹/۰۰۰/۰۰۰
دریای ظلمات
پادشاهی افرنگ
سرزمین مجارها
سرزمین بلغارها
سرزمین خزر
دریای پنطس
دولت بیزانس
دریای روم
اندلس
مغرب الاقصی
مغرب میانه
دولت بنی زیری
افریقیه
دولت فاطمی
مصر
صحرای بزرگ آفریقا
نوبه
سودان
حبشه
حمدانیان و امیران دیگر
دولت عباسی
جزیرة العرب
نفود
دولت صلیحان
یمن
قلزم
خلیج عدن
پرتغال
لشبونه
برشلونه
بلنسیه
مجریط (مادرید)
قرطاجنه
غرناطه
مالقه
طنجه
سبتة
ملیله
وهران
فاس
رباط
مکناس
اغادیر
الجزایر
تلمسان
اغواط
قسطنطنیه
بسکره
توجورت
قیروان
عنابه
تونس
رمادا
اوجله
طرابلس
سرت
بنغازی
برقه
اسکندریه
جغبوب
سبها
اوباری
ادرار
تاودینی
تمبکتو
جوا
اجادیس
نیامی
باماکو
وجادوجو
کانو
زوریا
کادونا
مرسیلیا (مارسی)
بندقیه (ونیز)
روم
باری
بلگراد
صوفیا
سالونیک
استانبول
بورسه
انقره
سینوپ
سامسون
طرابوزان
باطوم
تفلیس
باکو
ایروان
تبریز
ملطیه
قونیه
ادنه
انطالیا
ازمیر
آتن
کرت
قبرس
پلرم (پالرمو)
صقلیه
قطانیه
انطاکیه
طرابلس
بیروت
حلب
دمشق
موصل
بغداد
کربلا
نجف
همدان
کرمانشاه
قم
تهران
بصره
آبادان
یافا
غزه
قدس
کرک
ایله
قاهره
فسطاط
قنا
قصیر
اسوان
مدینه
مکه
جده
حائل
عنیزه
قطیف
دمام
هفوف
یمامه
صنعا
عدن
توکر
مصوع
اسمره
فاشر
ابیض
جیبوتی
بربره
هرر
آدیس آبابا

پادشاهی بلغار
قسطنطنیه
طرابوزان
دولت بیزانس
انقره
ارمنستان
امیرنشینهای سلجوقیان روم
ازمیر
آتن
قونیه
ارمنستان صغیر
سرزمینهای موصل و جزیره
تابع حکومت صلاح الدین
انطالیه
اسکندرونه
حلب
موصل
انطاکیه
امیرنشین حلب که تابع صلاح الدین بود
رودس
کرت
قبرس
حماة
حمص
طرابلس
دریای روم
بخشی از سرزمین های کرانه شام که صلاح الدین بموجب عهدنامهٔ رمله به صلیبیان واگذار کرد
بیروت
دمشق
سرزمین شام
عکا
سرزمینهایی که صلاح الدین پس از جنگ حطین، سال ۱۱۸۷ از صلیبیان باز پس گرفت
حیفا
غزه
قدس
اسکندریه
قلزم
قاهره
أیله
سرزمین عرب
صحرای لیبی
سرزمین مصر
قنا
رود نیل
مقیاس: (۱:۱۹,۰۰۰,۰۰۰)
اسوان
عیذاب
سرزمین حجاز (تابع حکومت صلاح الدین)
مدینه
ینبع
دریای قلزم
جده
مکه
سرزمین نوبه
که هم پیمان صلاح الدین بود

یمن در دوره ایوبیان
دولت بنی ایوب ۵۶۹_۶۲۶ ه / ۱۱۷۴ _ ۱۲۲۶ م
دولت بنی رسول ۶۲۶_۸۵۸ ه ۱۲۲۹ _ ۱۴۵۴ م
صعده
صنعا
عدن
مقیاس: (۱:۱۹,۰۰۰,۰۰۰)



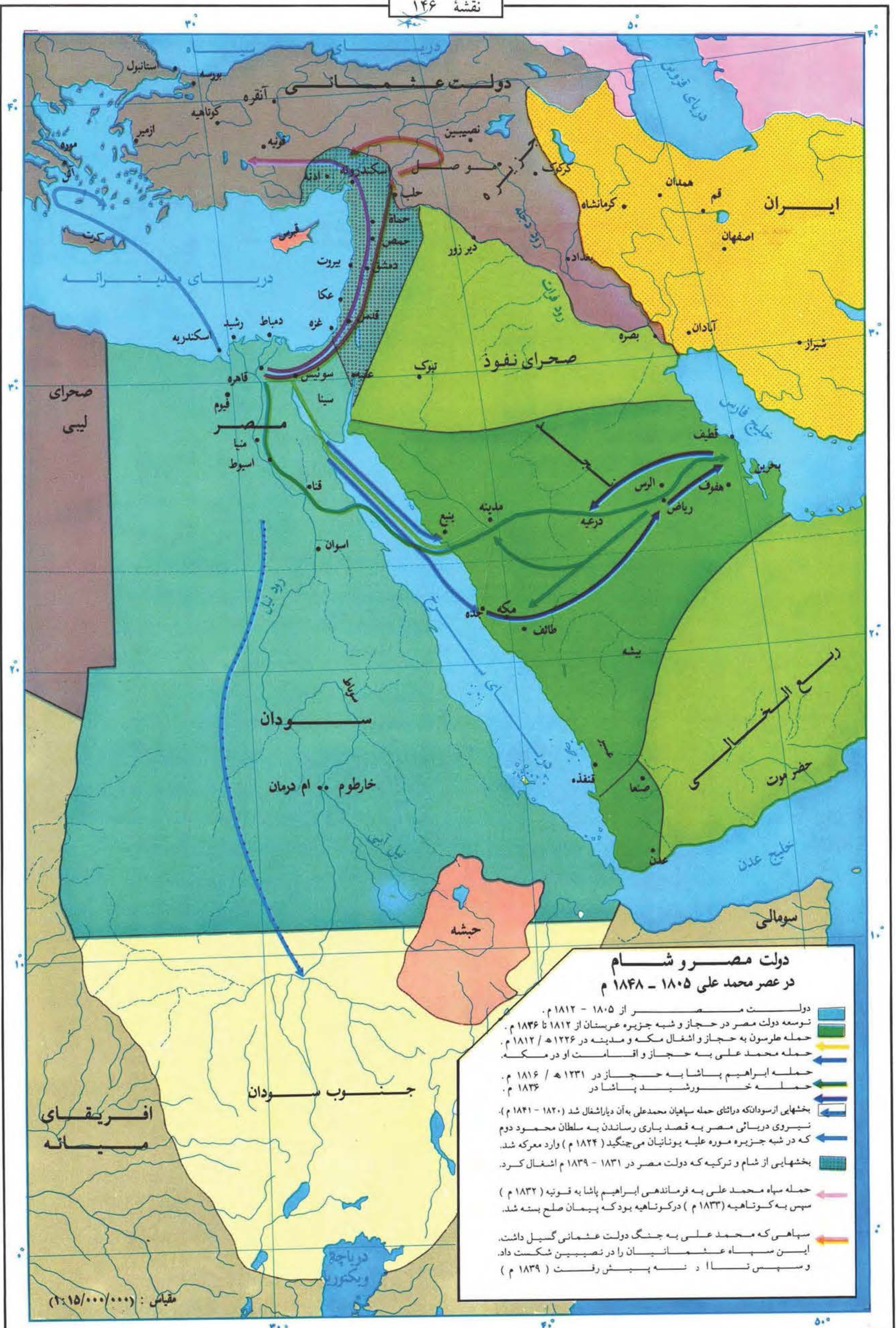
## دولت مصر و شام ③

دوران صلاح الدین ایوبی - ۵۶۴ - ۵۸۹ ه / ۱۱۶۸ - ۱۱۹۳ م

این سرزمینها تا پایان دولت ایوبی تابع سلطنت مصر و شام بودند (۶۵۰ ه / ۱۲۵۲ م) هرچند که اعضاء خاندان ایوبی زمینهای شام و جزیره را به صورت امیرنشین میان خود تقسیم کرده بودند. (اقلیم برقه به دولت صلاح الدین و دیگر ایوبیان وابسته بود).



دولت مصر و شام ④
عصر ممالیک بحری ۶۴۸ ـ ۷۸۴ هـ / ۱۲۵۰ ـ ۱۳۸۲ م
و عصر ممالیک برجی ۷۸۴ ـ ۹۲۲ هـ / ۱۳۸۲ ـ ۱۵۱۷ م
نام اقلیمها و
مرزهای آنها بر روی
نقشه با رنگهای مختلف
مشخص گردیده است
(سرزمین برقه تابع حکومت ممالیک بود)
دولت روم (بیزانس)
ترکان عثمانی
قسطنطنیه
سلاجقه روم
انقره
قونیه
ازمیر
انطالیه
پادشاهی طرابوزان
ارمنستان
جلایریان
۷۴۰ ـ ۸۱۳ هـ / ۱۲۲۹ ـ ۱۴۱۰ م
سپس صفویان
۹۰۷ ـ ۱۰۵۹ هـ / ۱۵۰۲ ـ ۱۶۴۹ م
امیرنشین آل ذی القدر
ادنه
ارمنستان صغیر
اسکندرون
انطاکیه
حلب
حماة
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
عکا
حیفا
غزه
قدس
نایب السلطنگی
(سرزمین شام)
دوک نشین آتن
آتن
بلغار
رودس به تصرف بارسبای درآمد
کرت
مستملکات بندقیه (ونیز)
قبرس
قبرس که سلطان بارسبای
بر آن مستولی گردید ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۶ م
دریای مدیترانه
اسکندریه
قاهره
قلزم
ایله
سرزمین مصر
سرزمین عرب
صحرای لیبی
قنا
اسوان
سرزمین بجاه
سرزمین حجاز
تابع سلطنت ممالیک
مدینه
مکه
جده
عسیر
دولت نوبه
(به دولت ممالیک منظم شد)
سرزمین
سودان
مقیاس : ۱:۱۹,۰۰۰,۰۰۰


دولت مصر و شام
در عصر محمد علی ۱۸۰۵ ـ ۱۸۴۸ م
دولت مصر از ۱۸۰۵ - ۱۸۱۲ م.
توسعه دولت مصر در حجاز و شبه جزیره عربستان از ۱۸۱۲ تا ۱۸۳۶ م.
حمله طرسون به حجاز و اشغال مکه و مدینه در ۱۲۲۶ هـ / ۱۸۱۲ م.
حمله محمد علی به حجاز و اقامت او در مکه.
حمله ابراهیم پاشا به حجاز در ۱۲۳۱ هـ / ۱۸۱۶ م.
حمله خورشید پاشا در ۱۸۳۶ م.
بخشهایی ازسودان‌که دراثنای حمله سپاهیان محمدعلی به‌آن دیاراشغال شد (۱۸۲۰ - ۱۸۴۱ م).
نیروی دریائی مصر به قصد یاری رساندن به سلطان محمود دوم که در شبه جزیره موره علیه یونانیان می‌جنگید ( ۱۸۲۴ م ) وارد معرکه شد.
بخشهایی از شام و ترکیه که دولت مصر در ۱۸۳۱ - ۱۸۳۹ م اشغال کرد.
حمله سپاه محمد علی به فرماندهی ابراهیم پاشا به قونیه ( ۱۸۳۲ م ) سپس به کوتاهیه (۱۸۳۳ م ) درکوتاهیه بود که پیمان صلح بسته شد.
سپاهی که محمد علی به جنگ دولت عثمانی گسیل داشت. این سپاه عثمانیان را در نصیبین شکست داد. و سپس تا ادنه پیش رفت ( ۱۸۳۹ م )
دولت عثمانی
ایران
مصر
سودان
جنوب سودان
افریقای میانه
صحرای لیبی
صحرای نفوذ
ربع الخالی
حبشه
سومالی
حضرموت
دریای مدیترانه
دریای سیاه
دریای خزر
خلیج فارس
خلیج عدن
دریاچه ویکتوریا
رود نیل
استانبول
بروسه
آنقره
کوتاهیه
ازمیر
قونیه
موره
کرت
قبرس
اسکندرونه
ادنه
حلب
حماه
حمص
بیروت
دمشق
عکا
غزه
نصیبین
موصل
کرکوک
دیر زور
بغداد
بصره
همدان
قم
کرمانشاه
اصفهان
آبادان
شیراز
اسکندریه
رشید
دمیاط
قاهره
فیوم
سوئیس
سینا
تبوک
منیا
اسیوط
قنا
اسوان
ینبع
مدینه
درعیه
الرس
ریاض
هفوف
قطیف
بحرین
مکه
جده
طائف
بیشه
قنفده
صنعا
عدن
خارطوم
ام درمان
مقیاس : (۱:۱۵/۰۰۰/۰۰۰)

# مـصـر و شـام

از اوایل نیمهٔ دوم سدهٔ سوم هجری / نهم میلادی، اتحاد سیاسی جدیدی پابه عرصه ظهور گذاشت که می‌توان آن را دولت مصر و شام نامید. این دولت به مرور زمان تکامل یافت تااینکه از اوایل عصر ایوبیان، به صورت "سلطنت"مصر و شام درآمد. قلمرو این دولت تمام نواحی مصر و شام رادربرگرفت و گاه تنها شام و یاجزیی ازآن و گاه نیز، به تعبیر دقیق‌تر بیشتر آن را شامل می‌باشد. مرکز این دولت، مصر بود اما این سخن بدان معنا نیست که شام فرمانبردار و مقهور مصر بوده، بلکه هردو، سرزمین واحدی بشمار می‌رفتند که شامل دوبخش، یکی مصر و دیگری شام بود. اگرچه گاهی شام «نیابةالسلطنه» خوانده می‌شد، امّا این نیز بدان معنانیست که شام زیرسلطه مصربوده، بلکه مصر مرکز فرمانروایی و بلد شام بخش شمالی آن محسوب می‌شد و حکومت آن برعهدهٔ یکی از بزرگترین رجال حکومت و یا نائب السلطنه‌ای بود که در دمشق اقامت داشت. حجاز هم گاه تابع دولت مصر و شام بود، اما درهرصورت دست‌کم از لحاظ اقتصادی پیوسته درقلمرو این اتحاد بزرگ سیاسی قرار داشت. از آغاز پیدایش این اتحاد، درروزگار طولونیان، حاکم مصر وظیفه داشت سالیانه اموالی برای حاکمان حجاز ارسال کند تا بتوانند بخوبی از عهدهٔ مسئولیتهایشان درقبال ادارهٔ حرمین شریفین و تأمین مخارج سنگین مراسم حج که برعهدهٔ آنان بود، برآیند. حتی قبل از پیدایش این وحدت سیاسی، درعصر والیان نیز حاکم ملزوم بود همه ساله مبالغی برای کارگزار دولت خلافت عباسی ارسال نماید. درهرحال، زمانیکه حجاز تابع دولت مصروشام بود، همین دولت مسئولیت ادارهٔ حجاز و حرمین شریفین و مراسم حج را برعهده داشت. اما درواقع حکومت مصرو شام - دست کم اسماً- تابع خلافت بغداد بود، و درتأمین هزینه‌های موردنیاز حجاز، حکم نمایندهٔ دولت خلافت را داشت، حال خواه با خلافت عباسی اختلاف داشته باشد خواه اتفاق.

مقصود ما از مصر در این دولت، تمام سرزمینی است که محدودهٔتاریخی آن از زمان فتوحات اسلامی مشخص شد. این سرزمین از جنوب به نوبه و دنقله محدود می‌شد (اگرچه سرزمین نوبه هم پیمان مصر بشمار می‌رفت و بین این دو کشور معاهده‌ای بنام پکت (Pactum) به امضاء رسیده بود که به موجب آن حکام نوبه، به نشانه وفاداری به این عهدنامه، سالیانه ملزم به پرداخت جزیهٔ معینی بودند)؛ ازجانب مشرق، تائغر عیذاب برکنارهٔ دریای سرخ امتداد می‌یافت که درنتیجه قسمت اعظم سرزمین بجاة و بشارین را نیز شامل می‌شد، از جانب مغرب، تمام بیابانهای غرب مصر را دربرمی‌گرفت که واحهٔ سیوه (یا سنتریه) نیز جزء آن بشمار می‌رفت، خلاصه از جهت مغرب، تا نواحی برقه امتداد داشت و بداهه، یعنی سرزمینهای واقعه درکرانه مدیترانه از اسکندریه تابرقه را نیز شامل می‌شد. این منطقهٔ ساحلی مراقیه نام داشت که خود شکل معرب شدهٔ Marmarica است.

امّا مقصود از شام، تمام نواحی شام در عرف عربی آن است که سرزمینهای واقع بین رود فرات در شرق (که جزیی از جزیره راهم دربر می‌گیرد) تا دریای مدیترانه درغرب را شامل است. مرز جنوبی آن نیز حدود شمالی جزیرةالعرب است که از عقبه تاسواحل‌خلیج فارس امتداد دارد. مرز غربی آن هم از خلیج عقبه آغاز شده به کوههای طوروس و دنباله‌های شرقی آنها درشمال ختم می‌شود.

## نقشهٔ ۱۴۰

### مصر و شام در عصر اموی

## نقشهٔ ۱۴۱

### دولت مصر و شام (۱)

### عصر طولونی و اخشیدی

**(۲۵۴ - ۲۹۲ هـ. ق / ۸۶۸ - ۹۰۵م و رمضان۳۳۳ - شعبان ۳۵۸ هـ. ق / اوریل ۹۴۵ - ژوئن ۹۶۹م)**

## عصر طولونی

اتحاد سیاسی مصر و شام، درزمان حکومت احمدبن طولون (۲۳ رمضان ۲۵۴ هـ.ق - ۲۹ صفر ۲۹۲ هـ.ق/ ژوئیه سال ۸۶۸ - ژانویه ۹۰۵م) یعنی اندکی پس از قیام دولت طولونی بوجود آمد. پیدایش این دولت، در نتیجه اختلافات و کشمکشهای دیرپایی بود که بین احمدبن طولون و احمد الموفق طلحه، برادر معتمد خلیفه عباسی بروز کرد. احمدالموفق در دولت عباسیان نفوذ بسیار داشت. درپی بروز این اختلافات احمدبن طولون درصدد تصرف شام برآمد و درنظر داشت تا آنجاکه ممکن است قسمتهایی ار سرزمین شام رابه ولایت مصر ملحق نماید. روح دلاوری و جنگاوری و عاطفهٔ عمیق نسبت به اسلام احمدبن طولون رابرآن داشت که در مرزهای شمالی شام یعنی جایی که به استان مرزی (جندثغور) معروف است، و یا در اقلیم عواصم به جهاد برخیزد. این کار از ابن طولون عجیب نبود، زیرا او در جوانی، سالهای درازی رادرطرسوس از نواحی ثغر گذراند و در آنجان فنون سوارکاری و جنگاوری را آموخت و علاوه برآن علوم دینی و زبان عربی را نیز در همانجا فراگرفت. تاآنجاکه میدانیم وی ترک نژاد و از شاخه‌های ترکان غز بود که درنواحی بخاری سکونت داشتند. از همین رو می‌بینیم که وی به سادگی بررمله و تمام سواحل شام تاانطاکیه و دمشق و حمص و حماة و حلب دست می‌یابد و به مصیبه وارد شده، پادگانی درآن برقرار میکند. از آن پس بین احمدبن طولون و موفق، حوادث و کشمکشهای طولانی رخ داد و دراثنای این جنگها، خلیفه المعتمد علی‌الله برآن شد که به مصر نقل مکان‌کند ومرکزخلافت اسلامی رابه فسطاط انتقال دهد، امّا این تصمیم عملی نشد واین کشمکشهاتازمان وفات الموفق طلحه و نیز ابوالعباس المعتمد و ولایت ابوالعباس احمدالمعتضدبالله پسر الموفق (۲۰ رجب ۲۷۹ هـ.ق/ نوامبر ۸۹۲م) ادامه یافت. احمدبن طولون در ذیقعدهٔ ۲۷۰ هـ.ق/ مه ۸۸۴م درگذشت. وی که در طرسوس بیمارشده بود درراه بازگشت به مصر وفات یافت. پس از وی پسرش ابوالجیش خمارویه جانشین اوشد و درپی آن روابط بین دوطرف متخاصم روبه بهبودی نهاد و قرارداد صلحی به امضاء رسید که به موجب آن قلمرو حکومت خمارویه تابلاد شام گسترش یافت. درمقابل، خمارویه نیز تعهدکردکه اموالی برای حاکم حجاز ارسال نماید. درتأیید و تأکید این صلح، خلیفه‌المعتمد، قطرالندی دختر خمارویه را چنانکه معروف است، به زنی گرفت. ازآن پس مصر مستقیماً به تابعیت خلافت عباسی درآمد و این حال هم تازمان تأسیس دولت اخشیدی به دست محمدبن طغج اخشید (رمضان ۳۲۳ هـ.ق/ آوریل ۹۴۵م) ادامه داشت. طی این دوره، دولت مصر وشام در گمنامی و اختفا زیست تااینکه، اندکی پس از روی کار آمدن اخشید، دوباره سربرآورد.

## عصر اخشیدی

هنگامیکه محمدبن طغج حکومت مصر راکه قبل از آن تحت سلطهٔ خلفای عباسی بود برعهده گرفت، دستگاه خلافت عباسی درعراق و شام و مصر و افریقیه دچار تغییرات گسترده و دامنه‌داری شد و اوضاع واحوال آن چنان روبه وخامت نهاد که نجات و بازگرداندن آن به اقتدار گذشته، دشوار می‌نمود. از زمان خلافت معتضد به بعد، ۶ خلیفه متوالیاً به حکومت رسیدند که آخرین آنها ابوالقاسم عبدالله المستکفی بالله پسرالمستکفی بود. و درزمان همین خلیفه بود که محمدبن طغج حکومت مصر را برعهده گرفت. دراین هنگام قدرت حکومت عباسی نخست دردست وزیران و سپس دراختیار دست نشاندگان امیران بود. زمانیکه اخشید حکومت مصر را عهده‌دار شد، ابوالفرج محمدبن علی سامری وزارت عباسیان رابر عهده داشت. ابوالفرج از وزیران برجسته و مقتدر به شمار نمی‌رفت و تمام قدرت خلافت دردست تکین سردار ترک نژادبود. درهمین زمان دولت فاطمیان درافریقیه سربرافراشت (۴ ربیع‌الاخر ۲۹۷ هـ.ق/ دسامبر ۹۰۹م) وپس از استقرار در آنجا، به اتکاء قدرت سپاهیانش که همه از کتامیان مغرب بودند، از جانب غرب مصر را مورد تهاجم قرار داد. قبل از آنکه محمد اخشید حکومت مصر را برعهده گیرد، فاطمیان بین سالهای ۳۲۱ - ۳۲۴ هـ.ق/ ۹۳۳ - ۹۳۵م درصدد تهاجم به مصر برآمدند، امّاسپاهیان خلیفه عباسی، به سبب دلاوریهایی که محمدبن طغج اخشید از خود نشان داد، توانستند فاطمیان را عقب رانند. درپی آن خلیفه عباسی ولایت مصر رابه اخشید سپرد. اخشیدنیز پیمان صلحی با فاطمیان به امضاء رساند آنگاه خلیفهٔ فاطمی القائم بامرالله به طمع افتاد که محمد اخشید را به خود ملحق سازد تا بدون جنگ و درگیری، مصرضمیمه فاطمیان گردد. امّا اخشید پی درپی خواسته خلیفه رابه تعویق انداخت تااینکه خود فرمانروای مصرشد، و او، از همان تاریخی که ذکر آن گذشت، حاکمیت شام را نیز برعهده داشت.

بین اخشید وابن رائق والی خلیفه عباسی درشام رقابت شدیدی وجود داشت و سرانجام بین آن دوجنگ درگرفت و اخشید پیروز شد، اما او، برای پرهیز از کشمکش، پیمان صلحی باابن رائق به امضاء رساند که به موجب آن ناحیهٔ رمله و سرزمینهای جنوبی آن دراختیار او، و سرزمینهای شمالی آن دراختیار ابن رائق قرار گرفت. علاوه براین اخشید متعهد شد سالیانه ۱۴۰۰۰۰ دینارجزیه به ابن رائق بپردازد. مردم براو خرده گرفتند که چرا، علی‌رغم پیروزی به چنین کاری دست زده اما او استدلال می‌کرد که بااین اقدام، به راه خود رفته است.

دوسال بعد از امضای این قرارداد، ابن رائق درگذشت و تمام سرزمینهای شام تاحلب و نیز مکه و مدینه تحت سلطهٔ اخشید درآمد آنگاه وی به چنان اقتداری دست یافت که توانست اطرافیان و فرماندهان خود را وادارد تا با فرزندش ابوالقاسم انوجور به عنوان حاکم مصروشام و حجاز بیعت کنند. دراواخر روزگار اخشید، به دنبال تصرف حلب توسط سیف الدولهٔ حمدانی روابط بین اخشید و سیف الدوله تیره شد و اخشید ناچار به پیمان صلحی تن داد که به موجب آن از حلب دست کشید و آن را به سیف‌الدوله واگذاشت، و نیز متعهد شد درازای حکومت بر دمشق و سرزمینهای زیردست آن، سالیانه مبلغی به عنوان جزیه بپردازد. اخشید در ۲۱ ذیحجهٔ سال ۳۳۴ هـ.ق در ۶۶ سالگی در دمشق درگذشت. جنازه‌اش را به بیت‌المقدس بردند و در آنجا به خاک سپردند. به گفتهٔ مورخان اخشید

۱۱ سال و سه ماه و دوروز بر مصر حکومت کرد. پس از وی پسرش ابوالقاسم انوجور که درآن زمان هنوز به ۱۴ سالگی نرسیده بود، به جای وی به حکومت رسید. سرپرستی او ومحافظت از املاک اخشید را بردهٔ حبشی او کافور برعهده گرفت. کافور که مردی زیرک و سیاستمداربود، توانست با گرفتن فرمان سرپرستی و قیمومیت امیرزادهٔ کوچک انوجور، حکومت مصروشام و سپس حلب و طرطوس را بدست گیرد.

هنگامیکه انوجور به سن بلوغ رسید، بین او وکافور اختلاف افتاد، زیرا وی می‌خواست از تحت قیومیت کافور رها شود و خود مستقلاً اداره امور رابدست گیرد. به دنبال آن، سپاهیان حکومتی به دودستهٔ کافوری و اخشیدی تقسیم شدند، امّا برتری نهایی با کافور بود او همچنان به حکومت خود ادامه داد و مقرری سالانه‌ای، معادل ۴۰۰ هزار دینار برای انوجور برقرار ساخت. پس از وفات انوجور، ابومسک کافور به تنهایی تا پایان کار دولت، در رأس امور باقی ماند، هرچندکه به ظاهر نسبت به یکی دیگر از فرزندان ابوالحسن علی‌بن اخشید به نام ابوالفوارس احمدبن علی همچنان ابراز وفاداری می‌کرد.

در دوران این حکومت، مصروشام به علت خسارتهای ناشی از مصیبتهای طبیعی روی سعادت و نیکبختی ندید، زلزلهٔ وحشتناک مصر، آتش سوزی درشهر فسطاط که منجر به نابودی ۲۷۰۰ خانه شد، تهاجم پادشاه نوبه به مصر و ویران ساختن شهرهای واقع بین آبشار اول و اخمیم، ازآن جمله بود.

در روزگار کافور، المعزلدین الله حاکم فاطمی به قصد حمله به مصر سپاهی روانه ساخت که تا واحه‌های داخل صحرای مصر پیش رفت. کافور نیز سپاهی گسیل داشت و فاطمیان را از مصر بیرون راند و سپس، علی‌رغم این پیروزی رسماً به سیادت آنان تن درداد. اما این اقدام تنها از سر سیاستمداری بود، زیرا او هرگز حاضر نبود ذره‌ای از قدرت خویش چشم پوشی کند. پس از وفات کافور درها به روی فاطمیان گشوده شد و ایشان پس از دست یابی به مصر و انتقال حکومتشان بدانجا - چنانکه خواهیم دید - آرزوهای دور و دراز خود را جامهٔ عمل پوشاندند.

# نقشه‌های

# ۱۴۲ و ۱۴۳

## دولت مصر و شام (۲)

## دولت فاطمیان درمصر و مشرق زمین

با ورود جوهر سردارالمعزلدین‌الله به فسطاط در شعبان ۳۵۸ هـ.ق، عصر فاطمی درمصر آغاز می‌شود. امّا خلافت فاطمیان، باورود خودالمعزلدین الله چهارمین خلیفه فاطمی به اسکندریه در ۴ شعبان ۳۶۲ هـ.ق/ ۳۰ مه ۹۷۳م شروع می‌گردد. المعزلدین الله یک ماه پس از این تاریخ وارد قاهره شد و درقصری که سردارش جوهر ۴ سال قبل هنگام ورود به این سرزمین برای اوبناکرده بود، فرودآمد. امّا زندگیش درمصر چندان به طول نیانجامید و در ۵ ربیع‌الثانی ۳۶۵ هـ.ق/ نوامبر ۹۷۵م درگذشت.

وی دو سال و ۹ ماه بر مصر حکم راند وطی همین مدت ثابت کرد که درمیان فاطمیان، مقتدرترین خلیفه‌ای است که مصر به خود دیده‌است. زیرا آنانکه پس از او آمدند، درتمام زمینه‌ها از او فروتر بودند. به هرحال طبق آنچه به تواتر درکتب تاریخ آمده، مصر از امارتی به ظاهر مستقل به خلافتی کاملاً مستقل تغییر یافت. امّا مردم مصر این حکومت را با رضایت خاطر به رسمیت نشناختند، زیرا دولت فاطمیان برآیین تشیع اسماعیلی بود، حال آنکه بیشتر مردم مصر سنی مذهب بودند. ولی فاطمیان، هنگامی که به مصر درآمدند، اهل آن را زنهار نامه‌ای دادند که برحسب آن، حق داشتند به آیین خود باقی مانند و همهٔ شعائر مذهبی خویش، و نیز همهٔ آداب و رسوم محلی مصری راکه از زمان دخول به اسلام همچنان حفظ کرده بودند، برپا دارند.

جوهر دربدو ورود به مصر، بزرگترین فرمانده خود جعفربن فلاح را به بلاد شام روانه ساخت تاآن سرزمین رابه قلمرو حکومت مصر ملحق سازد. وی براین گمان بودکه مأموریتش دست یابی برسراسر قلمرو عباسیان و نهادن دولت فاطمی به جای خلافت عباسی است. جعفربن فلاح هنگامیکه به رمله رسید با سپاهیان حسن بن عبدالله بن طغج که از جانب حکومت اخشید و خلافت عباسی بر رمله و دمشق حکم می‌راند، روبرو گردید. حسن بن عبدالله شکست خورد و به دست جوهر گرفتار آمد، اورا ابتدا به مصر و از آنجا به مغرب بردند، تا اینکه در سال ۳۷۱ هـ.ق/ ۹۸۱م درآنجا درگذشت. جوهربه پیشروی خود ادامه داد تااینکه برطبریه که از طرف حکومت اخشید اداره می‌شد، دست یافت. سپس وارد دمشق شد و درمحرم سال ۳۵۹ هـ.ق/ نوامبر ۹۶۹م خطبه به نام خلیفه فاطمی المعز خواند. و بدینسان دولت مصروشام درعصرفاطمی نیز به حیات خود ادامه داد.

هنوز فاطمیان درمصر مستقر نشده بودند که با دشمنی و کینهٔ قرامطه مواجه شدند. قرامطه فرقه‌ای سیاسی مذهبی و پیرو آیین تشیع بودند[1] که به مردی به نام حمدان قرمط که از بزرگترین داعیان اسماعیلی بود، منتسب می‌شدند. وی درمنطقه احساء دولت صحرایی قرامطه را تأسیس کرد، و نخستین امیران دولت، ابوسعید حسن‌بن بهرام جنابی بود که از حدود ۲۸۶ هـ.ق تا ۳۰۱ هـ.ق/ ۸۹۹-۹۱۳م حکومت کرد و پس از وی ابوطاهر سلیمان‌بن ابی سعید حسن بن بهرام حجری (۳۰۱- ۳۳۲ هـ.ق/۹۱۳تا ۹۴۳-۹۴۴م)که مقتدرترین مرداین دولت بودو بیش از همه نیز فرمان راند، به حکومت رسید. پس از او مهمترین حاکم قرمطی حسن بن احمدبن بهرام معروف به حسن اعصم(حدود ۳۵۰ تا ۳۵۸ هـ.ق/ ۹۶۱ تا

۱) قرامطه شیعی نبودند اما آگاهان آنانرا به تشیع منسوب کرده‌اند، قرامطه را بهتر است از نوع باطنی‌ها خواند. (دکترسیدجعفرشهیدی)

۹۶۹م)، و سپس پسرش ابویعقوب یوسف بن حسن جنابی (۳۵۸ تا ۳۶۶ هـ.ق/ ۹۶۹ - ۹۷۶م) بود. پس از وفات ابویعقوب، حکومت قرامطه برعهدهٔ شورایی متشکل از بزرگان قرامطه، به نام "شورای پنج تن" افتاد. درآن هنگام دولت قرامطه روبه ضعف نهاده بود و دیگر قدرتی به حساب نمی‌آمد. امّا بااین حال بر منطقه احساء که مرکزش قطیف بود، حکومت می‌کرد، و همچنین جزیرهٔ بحرین راکه درآن هنگام جزیرهٔ آوال نامیده می‌شد، تحت اختیار داشت.

دولت قرامطه، دولت به معنای صحیح کلمه نبود، بلکه قدرت نظامی بدوی بود که تنها می‌توانست آسایش و راحتی دولتهای مجاور خود را مختل کند. وجود و بقای این گروه متکی بریورشهاو تهاجمات افرادش بود که سرزمینهای مجاور خود را مورد حمله قرار می‌دادند و پس از به چنگ آوردن غنایم به پایگاههای خود در احساء بازمی‌گشتند. قرامطه که دشمنان سرسخت عباسیان درطول خلافتشان بودند،درآغاز بافاطمیان روابطی دوستانه داشتند. امّا همینکه فاطمیان خلافت مصر را به عهده گرفتند، قرامطه از آنان روی برتافته و یورشهاو تهاجماتشان را بر مصر و شام نیز آغاز کردند. ما درنقشه، حملات قرامطه بربصره و بغداد و کوفه در روزگار حکومت ابوسعید جنابی و پسرش ابوطاهر قرمطی و نیز یورشهای آنان برحجاز و مکه را مشخص کرده‌ایم. آنان در حمله‌ای حجرالاسود رااز مکه دزدیدند و با خود به احساء بردند و بعدها خلیفه فاطمی‌العزیز بالله آن رابه مکه بازگرداند. چون همهٔ این حملات و یورشها، از جمله حمله‌های حسن اعصم بر مصر و شام را با ذکر تاریخ درنقشه آورده‌ایم از ذکر آنها دراینجا صرف نظر می‌کنیم.

حاکمیت فاطمیان درمصر تاپایان فرمانروایی سومین خلیفه آنان الحاکم بامرالله (۲۹ رمضان ۳۸۶ - ۲۷ شوال ۴۱۱ هـ.ق/ سپتامبر ۹۹۶ - ژانویه ۱۰۲۱م)با موفقیت و ثبات همراه بود، امّا پس از آن سخت دچار آشفتگی شد و قدرت به دست وزیران افتاد و آنان، فرمانروایان واقعی کشور شدند، زیرا قدرت خلفاء روبه زوال نهاده بود و بخصوص در روزگار خلافت المستنصر ابوتمیم معد (حکومت: ۱۵ شعبان ۴۲۷ هـ.ق - ذیحجهٔ ۴۸۷ هـ.ق/ مه ۱۰۳۶ - دسامبر ۱۰۹۴م) دولت فاطمی در نهایت ضعف و فروماندگی بود. در این هنگام وزیر ابوالنجم بدرالجمالی مستنصری سردار سپاه که از موالی جمال الدوله بن عمار بود، دولت را از مهلکه رهانید. ابوالنجم را المستنصر در جمادی الاول ۴۶۶ هـ.ق/ ژانویه ۱۰۷۴ فراخوانده به وزارتش گماشت. و این مقارن با زمانی بود که بحران اقتصادی مصر، معروف به "تنگنای مستنصری" (الشدة المستنصرية) به حد بسیار شدید و خطرناکی رسیده بود. طی این بحران که مدت ۷ سال به طول انجامید، هرگونه آسایش و رفاه از میان رفته و اوضاع اقتصادی مصر به غایت دشوار شده‌بود. دراین شرایط بدرجمالی توانست تعادل اقتصادی و اجتماعی و نظامی را به کشور بازگرداند و مانع فروپاشی دولت شود. به برکت همین جهش مختصر دولت فاطمی توانست چندی در مصر پایدار ماند، تااینکه صلاح‌الدین ایوبی در محرم سال ۵۶۷ هـ.ق/ ۱۱۷۱م به آن پایان داد. وی ابتدا در الازهر و سپس دربقیهٔ منابر مصر نام خلیفه فاطمی را از خطبه انداخت و به نام خلیفه عباسی خطبه خواند و بدینسان حکومت فاطمیان فروپاشید و جای خودرا به خلافت عباسی داد. وضع بدین منوال بود تااینکه ایوبیان در ۵۶۴ هـ.ق/ ۱۱۶۸م در مصر و شام مستقل گشتند. درطول عصر فاطمی، حاکمیت فاطمیان در تمام بلاد مصر ثابت و استوار باقی ماند و قلمرو حکومت آنان علاوه بر مصر که از لحاظ اداری تا نواحی برقه گسترش داشت، سرزمینهای لیبی و افریقیه(تونس) رانیز شامل می‌شد و حتی تا مرزهای غربی افریقیه، یعنی سرزمینهای واقع در کنارهٔ رود شلف که به دست زیریان صنهاجی و با نام فاطمیان اداره می‌شد، گسترده بود.

البته زیریان صنهاجی، همانگونه که دربخش مربوط به مغرب دیدیم از فاطمیان جدا شدند و حکومت فاطمی نیز از طرابلس دست کشید و حکومت آنجا را در زمان عزیز، دومین خلیفه فاطمی به حاکمان بنی زیری واگذاشت. اما صقلیه همانگونه که در بخش مربوط به مغرب و اندلس گفتیم تا زمان حکومت بنی الحسین که از کلبیان و دوستدار فاطمیان بشمار می‌رفتند، رسماً تحت حاکمیت مصر باقی ماند.

امّا دربارهٔ شام باید گفت که در سراسر عصر فاطمی، نزاع ودرگیری بین فاطمیان و دشمنانشان درآن دیار ادامه داشت، از این رو دامنهٔ اقتدار و نفوذ حکومت فاطمی گاه تا حلب و انطاکیه کشیده می‌شد وگاه از نواحی جنوب فلسطین، بویژه از خط فرضی که از فلسطین تا غزه کشیده می‌شود، فراتر نمی‌رفت. هنگامیکه صلیبیان درسرزمین شام فرود آمدند، وزرای فاطمی گمان می‌کردند که می‌توانند با آنان علیه دشمنانشان درشام همداستان شوند،و حتی یک بار از فرصت مناسبی که با فرودآمدن صلیبیان درشام بوجود آمده بود، بهره جسته و بیت المقدس راکه قبلاً از دست داده بودند، به اشغال خود درآوردند، امّا هنگامیکه امیر نشینهای صلیبیان در شام و بیت المقدس برپاشد، آنان به ناچار از تمام سرزمینهای شام دست کشیدند و حتی عسقلان آخرین پایگاهشان درشام را همانگونه که قبلاً گفتیم رها ساختند، تا اینکه به دست صلیبیان افتاد. به هرحال حکومت فاطمی درشام مستحکم نبود و بیشتر اوقات سلطه‌اش برنواحی مختلف شام از سلطه‌ای ظاهری تجاوز نمی‌کرد، زیرا در طول حکومت فاطمیان بین امرا و فرماندهان نواحی شام و فلسطین پیوسته کشمکش درگیری بود. امّا درنواحی حجاز به محض قیام فاطمیان درمصر، برمنابر مکه و مدینه خطبه به نام آنان خوانده شد و نفوذشان درآن نواحی حتی گسترش یافت و تمام بلاد یمن رادربرگرفت، همانجا بود که دولت صلیحیه که تابع فاطمیان بود تشکیل شد. ما همهٔ این مطالب رادربخش مربوط به جزیرةالعرب آورده‌ایم.

این نکته نیز شایان ذکر است که مرزهای جنوبی مصر دراواخر عصر فاطمیان گسترش یافت و علت آن این بود که درآن هنگام فاطمیان قبایل بنی هلال و بنی سلیم‌بن منصور راکه به قرامطه پیوسته بودند، از جزیرةالعرب فراخواندند تاقرامطیان رااز همیاری آنان ناکام گذارند. سپس این قبایل رادرصعید مصر ساکن ساختند و به آنها اجازه دادند که از نیل بگذرند و بلاد مغرب را مورد تهاجم قرار دهند. فاطمیان دروازه‌های

سیناء و صحرای شرقی مصر را به روی قبایل عرب گشودند. چون این قبایل درصعید استقراء یافتند، یکی از آنها به نام قبیلهٔ بنی الکنز یا"الکنوز" وارد نوبه شد و درآنجا مستقر گردید. و همین اقدام، آغاز پیشروی عربها درجنوب و استقرارشان درشمال سودان و عربی کردن این مناطق بود، پس از آن پیشروی به سوی جنوب ادامه یافت و سودان به صورت کشوری کاملاً عربی درآمد چنانکه بعداً درنقشه‌های همین بخش خواهیم دید.

# نقشهٔ ۱۴۴
## دولت مصر و شام (۳)
## عصرایوبی

| | |
|---|---|
| در مصر | از ۵۶۴ - ۶۵۲ هـ.ق/ ۱۱۶۸ - ۱۲۵۴ م |
| در دمشق‌وبیشترسرزمینهای‌شام | از ۵۷۲ - ۶۵۸ هـ.ق/ ۱۱۷۶ - ۱۲۵۹ م |
| در حلب | از ۵۷۹ - ۶۵۸ هـ.ق/ ۱۱۸۳ - ۱۲۵۹ م |
| در بلاد جزیره | از ۵۸۱ - ۶۵۸ هـ.ق/ ۱۱۸۵ - ۱۲۵۹ م |
| در یمن | از ۵۶۹ - ۶۴۹ هـ.ق/ ۱۱۷۳ - ۱۲۵۱ م |

از ابتدای عصر ایوبی و بعد از اواخر روزگار نورالدین محمودبن عماد زنگی، دولت مصروشام به عنوان دولتی مستقل پابه عرصه ظهور نهاد. پس از موافقت نورالدین محمود در رهانیدن مصر از چنگ فاطمیان و الحاق آن به جبههٔ جهاد اسلامی است که این دولت ظهور کرد. دراواخر حکومت نورالدین، حلب مرکز اتحاد بزرگ سیاسی و پایگاه اصلی نورالدین بشمار می‌رفت، هرچند نورالدین به علت آمدوشدهای مداوم درنواحی مختلف شام و جزیره پایگاه ثابتی نداشت. هنگامیکه صلاح الدین درمصر مستقر شد، پایتخت نیز بدانجا منتقل گردید و پس از مرگ نورالدین، صلاح‌الدین ایوبی موفق شد نواحی مختلف حکومت را متحد سازد وبرتمام رقیبانش پیروز شود، از آن هنگام، دولت مصروشام به صورت واقعیتی آشکار، و واحد تاریخی قائم به ذاتی جلوه گر شد، چنانکه درتمام عصر ایوبی، مشکل می‌توان برای مصر یاشام ویا بلاد جزیره تاریخی جداگانه و مستقل تدوین کرد. از این زمان به بعد قلمرو و دولت مصروشام که دراین هنگام به سلطنت مصروشام مبدّل شده‌بود، روز بروز گسترش می‌یافت. صلاح الدین بن نجم‌الدین بن ایوب که به نیابت از نورالدین محمود برمصر حکم می‌راند، در نخستین دوره حکومتش پیوسته واهمه داشت که مبادا نورالدین وی را از حکومت مصر عزل کند، لذا همینکه در مصر استقرار یافت، درپی یافتن نواحی دیگری برآمد تا سپاهیان و خانوادهٔ خود را بدانجا منتقل سازد و دولتی مستقل برای خود بپاکند زیرا اگر کار به درگیری نظامی بانورالدین می‌انجامید، وی قادر به رویارویی باوی نبود، از این رو صلاح‌الدین از همان آغاز افرادی از نزدیکان و یا سپاهیانش را برای شناسایی اوضاع و احوال بلاد نوبه، یمن و برقه روانه کرد.

دربلاد نوبه، قبیلهٔ عرب نژاد کنوز( منسوب به امیرکنزالدوله) حکومت می‌کرد که از اتباع فاطمیان بشمار می‌رفت. افراد این قبیله همینکه شنیدند نام فاطمیان از خطبه‌ها افتاده و نام عباسیان به جایش خوانده می‌شود، به جنوب مصر حمله بردند. صلاح‌الدین با شتاب برادرش توران شاه را در رأس سپاهی نیرومند برای درهم کوبیدن شورش آنان که از طرف تعداد اندکی از اهالی نوبه نیز حمایت می‌شدند، روانه ساخت و به همین مناسبت، توران شاه رابر استانهای (عمل های) قوص، سودان، عیذاب و نوبه امیر گردانید. توران شاه قیام قبیلهٔ کنوز را درهم شکست و هنگامیکه صلاح‌الدین وی رابه قاهره فراخواند، او شخص دیگری را به نیابت خود برآنجا گماشت این مرد با قدرت نظامی خود، قلمرو مصروشام را در بلاد نوبه تثبیت کرد و دیگر شکی باقی نماند که بزودی مرزهای جنوبی مصر تا دنقله امتداد خواهد یافت و چنانکه اندکی بعد خواهیم دید، بندر سواکن درساحل دریای سرخ نیز عملاً تابع دولت مصروشام گردید. امّا درنواحی برقه، افراد صلاح‌الدین برای شناسایی پیش رفتند تا سرانجام تأیید کردند که آن بلاد نیز می‌تواند به دولت مصر بپیوندد. امّا اقدامی بیش از این نیاز نبود زیرا نورالدین محمود درشوال سال ۵۶۹ هـ.ق/ ۱۵ مه ۱۱۷۴م وفات یافت و زمینه استقرار صلاح‌الدین درمصر فراهم آمد. از آن پس تنها مأموریت عمدهٔ وی این بود که سرزمینهای شام را زیرفرمان خود درآورد و دوسرزمین مصروشام را متحد سازد. وی این مأموریت رادر ربیع‌الثانی ۵۷۰ هـ.ق/اکتبر ۱۱۷۴م آغاز کرد. ابتدا وارد دمشق شد و برگروهی از امیرانی که دور ملک صالح اسماعیل گردآمده بودند، فائق آمد. ملک صالح درآن زمان ۱۳ سال بیش نداشت و تعدادی ازافراد نورالدین با او بیعت کرده بودند تا به نام او، خود حکومت را بدست گیرند. صلاح‌الدین در دسامبر ۱۱۷۴م از دمشق به حمص و سپس به حماة رفت و درآوریل ۱۱۷۶م وارد حلب شد و بدینسان فرمانروای مصروشام گردید. سپس به مصر بازگشت تا پایه‌های حکومتش رادرقاهره محکم سازد، از این رو در ۱۱۸۳م به ساختن قلعهٔ صلاح‌الدین برفراز کوه مقطم که هنوز هم معروف است اقدام کرد و پس از آنکه استحکامات قاهره و مصر را به پایان رساند، سپاهیانش را گردآورده به سوی سرزمین شام براه افتاد تا تاریخ درخشان و پرافتخار خود را درجنگ با فرنگیان، یا صلیبیان آغاز کند.

دراینجا نیازی به پیگیری فعالیتهای صلاح‌الدین درجنگ با صلیبیان در سرزمین شام نمی‌بینیم، زیرا قبلاً دربارهٔ جنگهای صلیبی و آنچه با موضوع این نقشه مناسبت داشت، به تفصیل سخن گفتیم. امّا این را باید گفت که صلاح‌الدین هنگامی درسرزمینهای شام و جزیره استقرار کامل یافت که توانست افرادآزمند و گروههای کوچک خودخواه راکه طمع درحکومت شام بسته بودند و در سرهوای تجزیه طلبی و همدستی با صلیبیان داشتند، ازمیان بردارد و نیز برآن دسته از امیران ارتقی درجزیره، که چشم طمع به حکومت آنجا داشتند و تعدادی از امیران سلاجقهٔ روم درآسیای صغیر نیز به آنان ملحق شده‌بودند، پیروز شود. صلاح‌الدین

دراواخر سال ۱۱۷۹م از شر تمام این گروهها رهایی یافت و ازاوایل سال ۱۱۸۰م عملاً جنگ وی با صلیبیان آغاز گردید. این را نیز بگوییم که صلاح‌الدین تا ماه مه ۱۱۶۵م از دست این دشمنان کوچک که مستقیماً یا غیرمستقیم صلیبیان را در رویارویی با وحدت اسلامی یاری می‌دادند، خلاصی نیافت.

مدتها قبل از این تاریخ صلاح الدین باصلیبیان وارد جنگ شده‌بود و نخستین تلاش او از سپتامبر ۱۱۷۱م و با دستیابی بریکی از امیرنشینهای مهم صلیبی آغاز شد. این امیرنشین به دست یکی از شهسواران (شوالیه‌های) افرنج که درمخالفت و دشمنی با اسلام تعصب بسیار داشت اداره می‌شد. نام او، آرنو دوشاتیون (Arnaud de Chattion) بود که مورخان ارناط تلفظ می‌کردند. ارناط حاکم قلعهٔ کرک بود و دائرهٔ حکومتش، شوبک را نیز دربرمی‌گرفت.این مردبه نواحی جنوبی چشم دوخته بود و قصد حمله به اماکن مقدس درمکه و مدینه داشت، و عملاً هم قلعه‌هایی از جمله قلعهٔ مونترال (Montréal) و بلوار (Belvair) را در جنوب، به موازات ایله برساحل دریای احمر بناکرد و بنابه اقتضای موقعیت قلمروش، متعرض راههای تجارتی نیز شد. به همین سبب می‌بینیم نخستین تلاش صلاح‌الدین آن بودکه مرزهای جنوبی فلسطین را مستحکم سازد و از اقدامات ارناط جلوگیری نماید، تا اینکه بعدها فرصتی مناسب یافته وی را از میان بردارد و به سبب سوء نیتی که نسبت به حرمین شریفین داشت، مجازات کند. صلاح‌الدین دراین راه تلاش بسیار کرد چندین سال از عمرخود را درپای آن نهاد تا مگر کرک، پایگاه ارناط را تصرف کند. وی تنها هنگامیکه برشهر شقیف دست یافت و توانست تعدادی از سپاهیانش را درآنجا مستقرسازد خاطرش موقتاً از این ناحیه آسوده شد. آنگاه، با فراغ بال، دربقیهٔ نواحی شام به مقابله با صلیبیان برخاست. اهتمام صلاح الدین به جنوب فلسطین، او را واداشت که دراستقرار سلطلهٔ خویش برحجاز و مستحکم ساختن بخشهای شمالی آن بیشتر بکوشد، زیرا ارناط دریکی از یورشهای خود تا تیماء پیش رفته و درآنجا فساد و ویرانی بسیار ببارآورده بود. صلاح‌الدین برادرش الملک العادل رابرجنوب فلسطین گماشت و این بدان معنا بود که دراین زمان سرزمین حجاز تاحدود تهامه و عسیر به صورت بخش مهمی از حکومت مصروشام درآمده بود.

توجه صلاح‌الدین به خلیج عقبه و دریای سرخ بحدی بودکه وی بندر قلزم را رونق بخشید و بندر جدّه را مورد توجه قرار داد، زیرا ارناط هنگامی که دید دست یافتن برسرزمینهای مقدس اسلامی از طریق خشکی دشوار است ناوگانی دربندر ایله یا عقبه مستقر کردو کشتیهایی را بسوی حوزه‌های ثغر عیذاب روانه ساخت. اما صلاح الدین بر ایله دست یافت و تعدادی از صلیبیان را درآنجا به اسارت گرفت. عدهٔ دیگری از آنان نیز که تا عیذاب پیش رفته بودند به دست سپاهیان او دستگیر شدند. وی همهٔ آنان را به زنجیر کشید و در ذیحجهٔ ۵۷۸ هـ. ق/ ۶ آوریل ۱۱۸۳م همزمان با مراسم قربانی حاجیان در مکه گردن زد. ما چگونگی پیروزی صلاح‌الدین برصلیبیان را درجنگ حطین که در ۴ ژوئیه ۱۱۸۷م اتفاق افتاد، دربخش مربوط به جنگهای صلیبی شرح داده‌ایم. صلاح الدین پس از این پیروزی بزرگ که تصرف بیت المقدس را به دنبال داشت، فرمانروایی خود را برسراسر بلاد شام مسلم گردانیده‌وی برتمام سرزمین بیت المقدس دست یافت و پادشاه آنجاگی دولوزینیان (Gii de Lusignan) و تعدادی از جنگجویان صلیبی و از جمله ارناط رابه اسارت **گرفت**. به محض اینکه چشم صلاح‌الدین برارناط افتاد به جرم اینکه **وی گستاخانه** درصدد تجاوز به حرمین شریفین برآمده‌بود، در دم دستور قتل او را صادر کرد. امّا بقیهٔ اسیران جان خود را باز خریدند و صلاح‌الدین باکمال انسانیت باآنان رفتارکرد.

درپی سیطرهٔ صلاح‌الدین بربیت المقدس تمام بنادر شام بجز بندرهای دو امارت طرابلس و انطاکیه بدست وی افتاد و پس از ورود او به قدس، سومین تهاجم صلیبیان آغاز شد و نخستین متصرفات آنان، بندر عکا و سرزمینهای شمالی آن بود. پس از چندین نبرد که بین او و صلیبیان طی جنگهای دورهٔ سوم رخ داد، عهدنامهٔ صلح رمله بسته شدکه به موجب آن صلاح‌الدین ناچارشد بخشی از سواحل شام راکه از یافا تا سواحل امارت طرابلس امتداد داشت به صلیبیان واگذار نماید و نیز به صلیبیانی که قصد زیارت بیت المقدس را دارنداجازه دهد بدون سلاح وارد بیت‌المقدس شوند. دراین عهدنامه همچنین مقررشد مدت سه سال و سه ماه بین دوطرف آتش‌بس برقرار گردد.

صلح رمله در دوم سپتامبر ۱۱۹۲م انجام شد و صلاح‌الدین برخلاف میل باطنی آن را امضاء کرد، زیرا سران سپاه وی او را به اندازهٔ کافی در رویارویی با صلیبیان یاری نکردند. و همینکه صلیبیان در سومین تهاجم خود عکا و سرزمینهای مجاور آن را بازپس گرفتند، صلاح‌الدین همانگونه که دیدیم درمقابل کارانجام شده تسلیم شد و سرانجام در ۴ مارس ۱۱۹۳م وفات یافت، وی مأموریت نابودی بقایای صلیبیان را در سرزمین شام به جانشینان خود واگذار کرد، وی قبل ازآنکه جان به جان آفرین تسلیم کند، نقش برجسته و درخشان خود را در تاریخ اسلام و جهان بخوبی ایفاکرد. و ما دربخش جنگهای صلیبی دیدیم که جانشینان وی از ایوبیان و سپس ممالیک چگونه دست به تصفیه صلیبیان در سرزمین شام زدند.

# نقشهٔ ۱۴۵
## دولت مصر و شام (۴)
## عصر ممالیک بحرّیه و برجیّه

**نخست:**

**عصرممالیک‌بحریه‌از ۶۴۸ هـ. ق تا ۷۸۴ هـ. ق/ ۱۲۵۰ تا ۱۳۸۲م**

دراین عصر، چنانکه دیدیم، تمام سواحل شام از چنگ صلیبیان بدرآمد و حکومت مصروشام باهمان محدوده‌ای که ذکر آن گذشت درمصروشام و حجاز و سواحل یمن وبرقه و بلاد نوبه پایدار ماند.

دوم:

**عصر ممالیک برجیه از ۷۸۴ تا ۹۲۲ هـ. ق / از ۱۳۸۲ تا ۱۵۱۷م**

دراین عصر نیز حاکمیت مصروشام برهمان قلمرو قبلی خود در عصر ایوبی و ممالیک اول باقی ماند و تنها در روزگار سلطان بارسبای قبرس و رودس - همانگونه که دربخش مربوط به جنگهای صلیبی دیدیم - به حکومت مصر و شام ملحق گردید.

# نقشهٔ ۱۴۶

## دولت مصر و شام در روزگار محمد علی

## ۱۸۰۵ - ۱۸۴۸م

با ملحق شدن مصر و شام و عراق به دولت عثمانی عصر ممالیک به پایان رسید، بدینگونه که سلطان سلیم اوّل به حملهٔ معروف خود بر سرزمین‌های شام و مصر دست زد و حکومت ممالیک رابرانداخت و این دولت با تمام املاک و توابعش به صورت بخشی از حکومت عثمانی درآمد سپس بر حسب تشکیلات اداری دولت عثمانی - همانگونه که در بخش مربوط به آن خواهیم دید- به "ولایات" و "سنجق"های مختلف تقسیم شد.

قبلاً دیدیم که ترکان عثمانی پس از پیروزی برصفویان ایران درجنگ چالدران،برعراق دست یافتند و درنهایت عراق از زیر سلطه ایرانیان درآمد و به امپراطوری عثمانی ملحق شد، و بدینسان به مجموعهٔ کشورهای عربی تابع دولت عثمانی پیوست.

درهنگام صبحت از تاریخ جزیرةالعرب دیدیم که محمدعلی پس از تأسیس دولت خود درمصر، از جانب سلطان عثمانی به فرماندهی حملات نظامی برجزیرةالعرب گماشته شد تا جنبش سلفیه راکه سعودی‌ها رهبری می‌کردند، سرکوب نماید. محمدبن‌عبدالوهاب که پرچم دعوت سلفیه رابرافراشته بود، می‌خواست آن جنبش را به یک دولت سلفی عربی تبدیل کند. محمدعلی نخستین حملهٔ خود را در ۱۸۱۲م به فرماندهی پسرش طوسون آغاز کرد، و پس از آن به حملات پی‌درپی دیگری چنانکه ذکر آن گذشت دست زد. در نتیجهٔ این حملات حجاز و بخشی از سرزمین عسیر به دولت مصر ملحق شد و بدینسان حکومت مصروشام ظهوری دوباره یافت وبین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۰م که اوج فعالیتهای مصر در جزیرةالعرب بشمار می‌رود، حجاز رسماً تابع دولت مصربود، تااینکه مصریان در ۱۸۴۰م از تمام سرزمینهای تحت سیطرهٔ خود در مصروشام عقب نشستند.

محمدعلی، چندسال پیش ازآن، یعنی از اوایل ۱۸۲۰م، پس از آنکه سپاه مردمی و جدید خود راتشکیل داد، شروع به فتح سودان کرده و سپاه مصر در سرزمین سودان تاسواکن و مصرع درکنارهٔ دریای سرخ پیشروی کرده بود. درهمین زمان نیروهای مصری سرزمین دارفور در شرق سودان را به حکومت مصر ملحق ساخته بودند. در سال ۱۸۳۰م، محمدعلی نخستین والی مصری رابر سودان گماشت. این شخص درشهر خارطوم که مصریان در ۱۸۲۲م بنانهاده بودند، مستقر شد. بدینسان قلمرو دولت مصر، حجاز و بخشی از عسیر و حتی یمن را در برگرفت واز طرف جنوب تابلاد سودان که قلمروی جدید برای مصر بشمار می‌رفت، امتداد یافت و واحدسیاسی و منطقه‌ای جدیدی به ظهور رسید که همان دولت وادی نیل بود و شامل مصرو سودان می‌شد.

درهمان حال که نیروهای مصری درقلب سرزمینهای سودان پیش می‌رفتند، دولت عثمانی باردیگر برای سرکوبی شورشی که از ابتدای سال ۱۸۲۲م دریونان برضد حکومت عثمانی بپاشده بود، از محمدعلی درخواست کمک کرد. محمدعلی بیدرنگ فرزندش ابراهیم را دررأس سپاهی متشکل از مصریان روانه ساخت. ابراهیم جزیره کرت را مورد حمله قرار داد و برآن دست یافت. سپس سرزمینهای موره راکه بخش جنوبی کشوریونان بشمار می‌رفت، به تصرف خود درآورد وسرانجام درسال ۱۸۷۲م موفق شد شورش یونان را فرونشاند. این فتوحات موجبات نگرانی و رنجش فرانسه و انگلیس را فراهم آورد، از این رو سپاهی دریایی به یونان گسیل داشتند که ناوگان مصر را در جنگ "نوارین" (سال ۱۸۲۷) واقع در جنوب یونان، درهم کوبیدند. به دنبال آن مصریان از یونان عقب نشستند، امّا کرت تا سال ۱۸۴۰م در دست مصر باقی‌ماند.

پس از این شکست، محمد علی از پادشاه عثمانی درخواست کرد زیانهایی راکه دراین جنگ بی‌حاصل متحمل شده‌است جبران کند. اما سلطان عثمانی با تأیید دولتهای اروپایی که از گسترش قلمرو مصر بیمناک بودند، درخواست وی رارد کرد، از این رومحمدعلی درصدد فتح شام برآمد و بین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۳م سپاهیان مصری به فرماندهی ابراهیم پاشا آل محمدعلی برتمام سرزمین شام دست یافتند و سپاه عثمانی رادرجنگ نزیب درهم شکستند، سپس تا قلب آسیای صغیر نفوذ کرده سپاهیان عثمانی را بار دیگر درمعرکهٔ قونیه شکست دادند. فتح قونیه راه فتح بورسه رانیز پیش‌پای سپاهیان مصر گشود، بدنبال این فتوحات، سلطان عثمانی به ناچار در سال ۱۸۳۳ پیمان صلحی راکه به معاهدهٔ هنکیار اسکله سی معروف است پذیرفت. بموجب این عهدنامه محمد علی برولایت عکا و شهرهای آن ازجمله نابلس و قدس دست یافت و دمشق و حلب و ادنه (اضنه) به حکومت مصرملحق گردید. بدینسان دولت مصر و شام برای آخرین بار درتاریخ جلوه کرد، زیرا کشوری شد که مصر و سودان و حجاز و تمام سرزمینهای شام را تا سلسله جبال طوروس، باهمان محدوده‌ای که پیش از این ذکر کردیم، دربرمی‌گرفت. این بار حاکمیت این دولت ده سال متوالی یعنی از ۱۸۳۰م تا ۱۸۴۰م بطول انجامید و عاقبت پس از عقب نشینی نیروهای مصر از شام و امضای معاهدهٔ لندن درسال ۱۸۴۰م اقتدار آن نیز به پایان رسید. به موجب این معاهده قلمرو دولت مصر تنها به سرزمینهای مصر و آن بخش از سرزمین سودان که جزء متصرفات آن بود منحصر شد.

# رسیدن مصریان به خلیج فارس

تلاشهای مصریان برای نفوذ درجزیرةالعرب راتاسال ۱۸۴۰م پی گرفتیم. اکنون دنبالهٔ فعالیتهای آنان رادرشرق جزیره شرح می‌دهیم. باید گفت که دخالت مصریان درجزیرةالعرب، دردونوبت انجام گرفت. دربارهٔ نوبت اول که نخست طوسون پسر محمدعلی و سپس خود محمدعلی و سرانجام پسر دیگرش ابراهیم درآن شرکت جستند و به سال ۱۸۱۹م خاتمه یافت به تفصیل سخن گفتیم. دراین سال، ابراهیم ناحیهٔ نجد، و بخصوص قصیم ودرعیه را اشغال کرد و بعد ازآن، روبه احساء نهاد و قطیف را گرفت. ازآنجا نیز درامتداد خلیج فارس به سوی شمال پیش رفت تابصره رااشغال‌کند. دراین هنگام مقامات ترکیه از این بیمناک شدند که مبادا مصریان به عراق رسند و از آنجا نیروهایشان به دیگر نیروهای مصری درشام بپیوندد. ازاین رو داود پاشا والی عثمانی درعراق به تکاپو افتاد و از دولت عثمانی خواست که پیشروی ابراهیم پاشا را متوقف سازد. درنتیجه ابراهیم پاشا عملاً از حرکت بازایستاد.

پس از پیروزی مصریان برترکان عثمانی درنبرد قونیه و عقد معاهدهٔ کوتاهی در سال ۱۸۳۳م می‌بینیم که محمدعلی فعالیتهای خود را در سرزمین عربستان دوباره ازسرمی‌گیرد و بایکی از امیران آل سعود به نام خالد هم‌پیمان می‌گردد تا سپاه مصر را در کار پیشروی به سوی احساء، یاور و راهنما باشد. عاقبت نیروهای مصری به فرماندهی اسماعیل آغا و هم پیمانش امیر خالدبن مسعود، برای دومین بار وارد احساء و قطیف شدند. دراین هنگام شیخ بحرین عبدالله بن احمدآل خلیفه درتکاپو افتاد تابه نحوی مصریان را از اشغال بحرین باز دارد. حکومت عثمانی درعراق نیز که همانند امیربحرین ازاین امر بیمناک بود، درتلاش برآمد تابا امیر فیصل بن ترکی سعودی هم پیمان شود، امّا محمدعلی در سال ۱۸۳۸م خورشیدپاشا راکه فرماندهی بلند پرواز بود برنجد گماشت، خورشیدپاشا از عنیزه به طرف ریاض روانه شد و درآنجا با سپاهیان امیرخالدبن مسعود روبرو گردید و سرانجام ریاض راتصرف کرد. فیصل بن ترکی به مرکز خود درشهر دلم بازگشت، امّا خورشید پاشا برآنجا نیزدست یافت وامیرفیصل در دسامبر ۱۸۳۸م به قاهره رفت. علی‌رضاپاشا والی بغداد از بیم دستیابی مصریان بربصره درصددبرآمد به هرطریق ممکن، موانعی درسرراه آنان ایجاد کند تا ابراهیم پاشا نتواند آرزوی خود راکه جداکردن سرزمینهای عربی از دولت عثمانی و ایجاد یک دولت عربی بود، محقق سازد.

ازسوی دیگر انگلیس هم از پیشروی مصریان به سوی احساء و اشغال قطیف و آماده شدن آنان برای دستیابی بربحرین[1]، سخت بیمناک شد وبرای متوقف ساختن پیشروی آنان، با شیخ عبدالله احمد و عثمانیان همدست گردید. بااین وجود، خورشید پاشا در پایان هفته سوم از ماه مه ۱۸۳۸م اعلام کرد که همهٔ نجد و سرزمینهای عرب از حجاز تا خلیج فارس در قلمرو دولت مصر است و امیرفیصل‌بن ترکی نیز هم پیمان مسلمانان است و دایره فرمانروایی او تا نواحی عسیر امتداد دارد.

ترکان عثمانی برای مقابله با مصریان، دست به تحریک برخی از تیره‌های قبیلهٔ بنی‌خالد از جمله عمایر وبنی هاجر زدند، امّا محمدافندی رفعت نمایندهٔ خورشید پاشا دراحساء موفق شد سلطهٔ مصر رابراین نواحی تثبیت کند. دراین هنگام انگلیسی‌ها به تکاپو افتادند و شیخ بحرین عبداللهبن احمدرا تحریک کردند تابرای بازداشتن مصریان از تصرف بحرین با آنان همکاری کند، از طرف دیگر آنان برای رسیدن به این هدف از ایرانیان نیز کمک خواستند. اما سرانجام پس از مذاکراتی که در روز شنبه ۷ مه ۱۸۳۹م درخوبر حسان درنزدیکی قطر به پایان رسید، قرارداد صلحی بین شیخ عبدالله بن احمدو محمد افندی رفعت امضاء شد که به موجب آن شیخ بحرین هم پیمان مصریان شناخته شدو تعهد کرد که قبایل هواجرو عمایر را از سراسر نواحی احساء اخراج کند واهالی قطر را اعم از بدویان و شهرنشینان به عنوان هم پیمانان مصر که زکات خود را به محمد افندی رفعت می‌سپارند به رسمیت شناسد، و نیز پذیرفت که مصر نماینده‌ای دربحرین داشته باشد. دراین هنگام سعدبن‌مطلق حاکم واحهٔ بوریمی نزد خورشید پاشا رفت و درمارس ۱۸۳۹ با او هم پیمان شد خورشیدپاشا وی را موظف کرد تا به شارقه رود و حکام آنجارا راضی کند که به این پیمان جدیدعربی بپیوندند، شیخ سلطان بن صقر از کسانی بودکه آن را پذیرفت.

دراین هنگام بریتانیا نماینده‌ای روانهٔ سواحل خلیج فارس کرد تا از شیوخ آن دیار استفسار کند که چرا علی‌رغم آنکه میان بریتانیا و سلطان‌بن صقر شیخ قواسم توافق شده که شیخ تحت حمایت آن دولت قرار گیرد، بازآنان میل دارند به محمد علی بپیوندند. درپی این اقدام می‌بینیم که سعدبن مطلق پیمان خود را با مصریان شکسته به پیمان دیگری با مستر هنیل نمایندهٔ دولت انگلیس درخلیج فارس تن درمی‌دهد. پس ازآن نیز میان بریتانیا ودیگر شیوخ خلیج فارس پیمان دوستی و حمایت به امضا رسید و ساحل عمان به نام ساحل صلح عمان (Oman Trucial Coasts) خوانده شد.

همان وقت یعنی دردسامبر ۱۸۳۹م خورشیدپاشا از همهٔ شیوخ خلیج فارس خصوصاً شیوخ کویت خواست که به شیوخ دیگر بپیوندند. امیر جابرالصباح شیخ کویت از نمایندهٔ محمد علی به نحواحسن استقبال کرد ودرپی آن انگلیس نماینده‌ای به نام ادموند به کویت فرستاد تا با شیخ جابرالصباح بزرگ دربارهٔ این موضوع مذاکره کند. شیخ جابر چندان توجهی به اونکرد، زیرا وی شیفتهٔ محمد علی و فعالیتهای موثر او مخصوصاً پس از پیروزی برترکان عثمانی در جنگ نزیب در ۲۴ ژوئن ۱۸۳۹م شده بود. پس از آن قبایل منتفق و برخی از عشایر بصره و حتی گردانی از نیروهای ترکی به مصر ملحق شدند.

---

۱) منظور جزیره بحرین نیست بلکه مطابق نقشه یک منطقه در سواحل شمالی عربستان کنونی را در آن زمان بحرین می‌گفتند.

خورشیدپاشا توانایی حرکت به سوی بصره و دستیابی برآن راداشت و پس از مرگ سلطان محمود دوم در ۲۹ ژوئن ۱۸۳۹م و تسلیم شدن نیروهایی از ناوگان ترکی درمقابل مصریان این توانایی بیشتر شده‌بود. امّا دولتهای اروپایی و مخصوصاً انگلیس برای از بین بردن اقتدار خورشیدپاشا درخارج از مرزهای مصر دست بکار شدند. ازاین‌رو نیروهای خود را نخست از احساء و سپس از نجد عقب کشید تا آنها را برای رویارویی با دشمنانش در شام (پایان ژوئن ۱۸۴۰) مهیّا سازد. سپس او خود نیز دراوایل اوت ۱۸۴۰م به مصربازگشت و حفظ منافع مصر درحجاز رابه عهدهٔ برخی از یارانش از قبیل شریف محمدبن عون که محمدعلی برحکومت حجاز گمارده بود واگذاشت. محمدعلی همچنین امیرخالدبن سعود را به حکومت نجد و احمدبن مبارک از بنی‌خالد رابه حکومت احساء گمارد.

درنتیجهٔ شورشی که از طرف برخی اهالی شام علیه مصر بپا شد، نیروهای مصری درشام دربرابر انگلیس شکست خوردند ودرپی آن درنوامبر و دسامبر ۱۸۴۰م دراسکندریه پیمانهایی با محمدعلی بسته شد که به موجب آن وی از حاکمیت خود در شام، ادنه، کرت و جزیرةالعرب چشم پوشید.

# مآخذ:


**ابن ایاس**، ابوالبرکات محمد بن احمد (د. ۹۳۰ هـ. ق/ ۱۵۲۴م). ***بدایع‌الزهورفی وقایع الدهور***، ۴ جزء، به کوشش محمد مصطفی، قاهره، ۱۹۷۵م.

**ابن تغری بردی**، جمال‌الدین یوسف (د. ۸۷۴ هـ. ق)، ***النجوم الزاهرة فی‌ملوک مصر و القاهره*** دارالکتب، ۱۹۲۹ – ۱۹۵۵م

**ابن خلکان**، شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد (د. ۶۸۱ هـ. ق/ ۱۲۸۲م). ***وفیات الاعیان وابناء الزمان***، ۸ج، به کوشش احسان عباس، بیروت ۱۹۶۹ – ۱۹۷۲م.

**ابن دقماق**، ابراهیم بن محمد بن ایدمرعلایی (د. ۸۰۹هـ. ق/ ۱۴۰۶م)، ***الانتصارلواسطة عقدالامصار***، ۲ جزء، قاهره، بدون تحقیق،

**ابن سلیمان**، علی مبارک (د. ۱۳۱۱ هـ. ق)، ***الخطط التوفیقیه***، ۱ – ۳، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۹۶۶م.

**ابن صیرفی**، ابوالقاسم علی بن منجب (د. ۵۴۲ هـ. ق)، ***الاشارة الی من نال الوزارة***، به کوشش عبدالله مخلص، قاهره، ۱۹۲۵م،

**ابن عدیم**، کمال الدین عمربن احمدبن هبةالله بن ابی‌جرادة العقیلی (د. ۶۶۰هـ. ق). ***بغیةالطلب فی تاریخ حلب***، ۲ جزء، به کوشش علی سویلم، مطبوعات الجمعیة التاریخیة الترکیة، آنکارا، ۱۹۷۶م.

**همو**، ***زبدةالحلب من تاریخ حلب***، به کوشش

سامی‌الوهان، مطبوعات المعهد الفرنسی للدرسات العربیة بدمشق، ۱۹۵۱ - ۱۹۶۸م.

**ابن عماد**، عبدالحی بن احمد بن محمّد حنبلی (د. ۱۰۸۹ هـ. ق)، ***شذرات الذهب فی اخبارمن ذهب***، ۸ جلد قاهره چاپخانه قدس، ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ هـ. ق.

**ابن فرات**، ناصرالدین محمّد بن عبدالرحیم (د. ۸۰۷ هـ. ق) ***تاریخ‌الدول‌والملوک***، نسخه خطی کتابخانه وین شم - ۸۱۴، عکسی آن در کتابخانهٔ تیموریه قاهره.

**ابن قلانس**، ابویعلی حمزةبن اسدتمیمی (د. ۵۵۵ هـ. ق) ***ذیل تاریخ دمشق***، به‌کوشش امدروز، بیروت، ۱۹۰۸م.

**ابن مقفع**، ساویریس، اسقف اشماتین، ***تاریخ بطارکة الاسکندریة***، به‌کوشش یسی عبدالمسیح و عزیرسوریال عطیه و دیگران، قاهره، مطبوعات جمعیةالآثار القطبیة، ج ۲ قسمت اوّل، قاهره ۱۹۵۹، ۱۹۶۸م.

**ابو شامه**، شهاب الدین عبدالرحمن بن اسماعیل قدسی (د. ۶۶۵ هـ. ق/ ۱۲۶۷ م). ***الروضتین فی اخبارالدولتین***، به‌کوشش محمد حلمی محمد احمد، قاهره، ۱۹۵۶م.

**احمد فکری**، ***مساجدالقاهرة و مدارسها***، ۳ ج، قاهره، دائرةالمعارف، ۱۹۶۵م و بعد از آن.

**ادفوی**، کمال الدین ابوالفضل جعفربن ثعلب (د. ۷۴۸ هـ. ق/ ۱۳۴۷م)، ***الطالع السعیدالجامع اسماء نجباءالصعید***، به کوشش سعد محمد حسن، قاهره، ۱۹۵۷م. (د. ۱۳۸۷ هـ. ق/ ۱۹۶۷م)،

**جمال الدین شیال**، ***مجموعةالوثائق الفاطمیة***، مطبوعات الجمعیة المصریة للدراسات التاریخیه، قاهره، ۱۹۵۸م.

**خطیب بغدادی**، ابوبکراحمدبن‌علی(د. ۴۶۳ هـ. ق/ ۱۰۷۰م)، ***تاریخ بغداد***، ۱۴ج، قاهره، مکتبه‌الخانجی، ۱۹۳۱م.

**قلقشندی**، احمدبن‌علی‌بن‌احمدفزاری (د. ۸۲۱ هـ. ق)، ***صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*** ۱۴ ج قاهره، دارالکتب، ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۸م.

**مقریزی**، تقی‌الدین احمد بن علی، ***اتعاظ الحنفا باخبارالائمة الفاطمین الخلفاء***، به‌کوشش جمال‌الدین شیال، قاهره، ۱۹۶۷م.

**همو**، ***السلوک لمعرفة دول الملوک***، به‌کوشش محمد مصطفی زیادة و سعید عبدالفتاح عاشور، قاهره ۱۹۳۴م و پس ازآن.

**منجد، صلاح‌الدین**، ***ولاة دمشق فی العهدالسلجوقی***، استخراج شده از ***تاریخ مرینة دمشق*** ابن عساکر، دمشق، ۱۹۴۹م.

**نویری**، شهاب‌الدین احمد عبدالوهاب (د. ۷۳۳ هـ. ق)، ***نهایةالارب فی فنون الادب***، ۲۳ ج، قاهره، دارالکتب ۱۹۳۵م و پس ازآن.

# فصل پانزدهم

# مصــــر

## شرح نقشه‌ها

# مصـــر مسلمـــان
## نـــقـــشـــه
## مـــواضع جـــغـــرافیائی و تـــاریـــخـــی
## (دلـــتـــای نیـــل)

دریـــاچـــه تـــنـــیـــس (مـــنـــزلـــه)

دریاچه زار

صـــحـــرای جـــفـــار

خـــلـــیـــج طـــیـــنـــه

دریاچه تمساح

وادی ســـدیـــر

دریاچه های آب تلخ

خلیج شنشا

خـــلـــیـــج دقـــادوس

خلیج امیرالمؤمنین

دریاچه دمیاط

دمیاط • شطا • بوره (کفرالبطیخ) • ابوان • فارسکور • جزیره سمناه (الذهب) • تونه (کوم ابن سلام) • تنیس • فرما • دقهله • میت الخولی عبدالله • دمیره • اشموم طناح (شرمساح) • کفرالکردی • برنبال قدیم • برنبال جدید • کفرابوذکری • حماله • شرود • مرحا • کودی • منزله • میت السودان • مرساه • قباب کبری • محله دمه • دکرنس • اشمون الرمان • طلخا • منصوره • بنی عبید • اویش الحجر • تلبانه • جزیره حصن الماء • دبیق (تل دبخو) • نوساالبحر • منیة سمنود • جراح • شنشا • میت دمسیس • بوها • صهرجت صغری • دقادوس • میت غمر • صفرجت کبری • کفرشکر • بلبیس • شبین القصر • قاهره • فسطاط • قلزم • سویس • خلیج قلزم

### تقسیمات اداری مصر
پیش از فتوحات اسلام

رشید • دمیاط • اسکندریه • کریون • تنیس • بلوز • سمنود • ترنوط • نقیوس • منوف • بابلیون

اقلیم مصر — ابروشیه سوم (پروئیسا)

اقلیم اگوستامینک — ابروشیه اول (پروئیسا)

اقلیم مصر — ابروشیه چهارم (پروئیسا)

اقلیم اگوستامینک — ابروشیه دوم (پروئیسا)

- ابروشیه اول
- ابروشیه دوم
- ابروشیه سوم
- ابروشیه چهارم

## مصر اسلامی

دورهٔ استانها (اعمال) بزرگ

مقیاس : ۱:۶۵۰,۰۰۰

**تقسیمات اداری در دلتای مصر**

دوران استانهای کوچک

از سال ۲۰ هـ / ۶۴۱ م

تا نیمه دوم قرن پنجم هجری

نیمه دوم قرن یازدهم میلادی

به نقل ازکتاب عمرطوسون : جغرافیای مصر در عصر عربی

مقیاس : (۱:۱,۲۵۰,۰۰۰)

**تقسیمات اداری در دلتای مصر**

دوران استانهای بزرگ

عصر فاطمیان و عصر ایوبیان

قرن دهم هجری / پانزدهم میلادی

به نقل ازکتاب عمرطوسون : جغرافیای مصر در عصر عربی

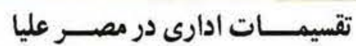
مقیاس : (۱:۱,۲۵۰,۰۰۰)




## تقسیمات اداری در مصر علیا

بخش نزدیک و میانی
دوران خوره(استان) های بزرگ
قرن دهم هجری قمری
شانزدهم میلادی

مقیاس : (۱:۱/۲۵۰/۰۰۰)

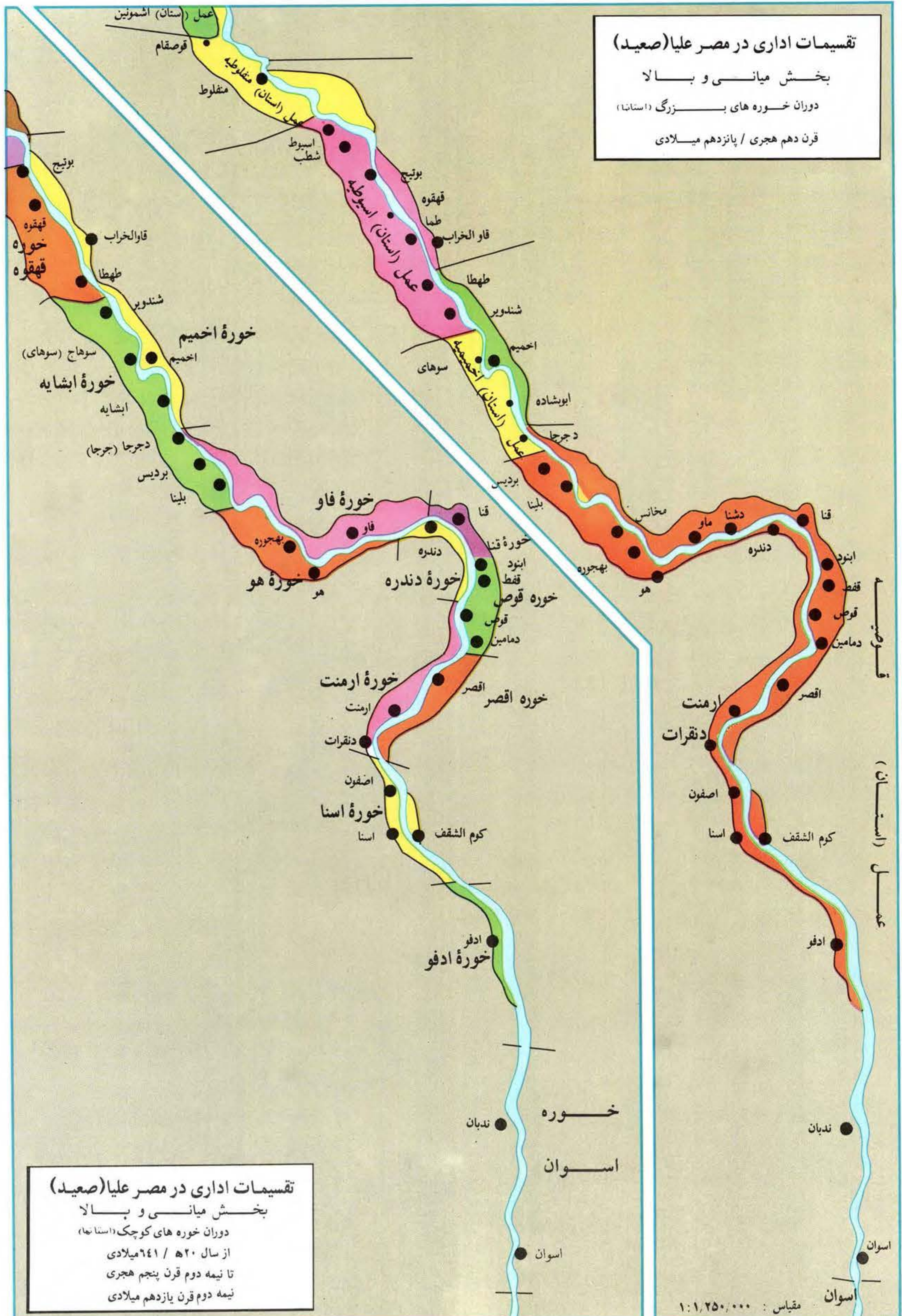



## تقسیمات اداری در مصر علیا

بخش نزدیک و بخش میانی
دوران خوره های کوچک(استان)
از سال ۲۰ هـ/۶۴۱م تا
نیمه دوم قرن پنجم هجری
نیمه دوم قرن یازدهم میلادی

مقیاس : (۱:۱/۲۵۰/۰۰۰)

نقشهٔ ۱۵۲ - ۱۵۳



تقسیمات اداری در مصر علیا (صعید)
بخش میانی و بالا
دوران خوره های بزرگ (استانها)
قرن دهم هجری / پانزدهم میلادی
عمل (استان) اشمونین
قوصقام
منفلوط
عمل (استان) منفلوطیه
اسیوط
شطب
بوتیج
قهقوه
طما
قاو الخراب
عمل (استان) اسیوطیه
طهطا
شندویر
اخمیم
سوهای
عمل (استان) اخمیمیه
ابوشاده
دجرجا
بردیس
بلینا
مخانس
بهجوره
هو
ماو
دشنا
قنا
دندره
ابنود
قفط
قوص
دمامین
اقصر
ارمنت
دنقرات
اصفون
اسنا
کوم الشقف
ادفو
ندبان
اسوان
عمل (استان) قوصیه
مقیاس : ۱:۱,۲۵۰,۰۰۰
خوره قهقوه
قاوالخراب
خورهٔ اخمیم
سوهاج (سوهای)
خورهٔ ابشایه
ابشایه
دجرجا (جرجا)
خورهٔ فاو
فاو
خورهٔ هو
خورهٔ قنا
خورهٔ دندره
خوره قوص
خورهٔ ارمنت
خوره اقصر
خورهٔ اسنا
خورهٔ ادفو
خوره اسوان
تقسیمات اداری در مصر علیا (صعید)
بخش میانی و بالا
دوران خوره های کوچک (استانها)
از سال ۲۰ هـ / ۶۴۱ میلادی
تا نیمه دوم قرن پنجم هجری
نیمه دوم قرن یازدهم میلادی

# مصر علیا از اسوان تا دنقله

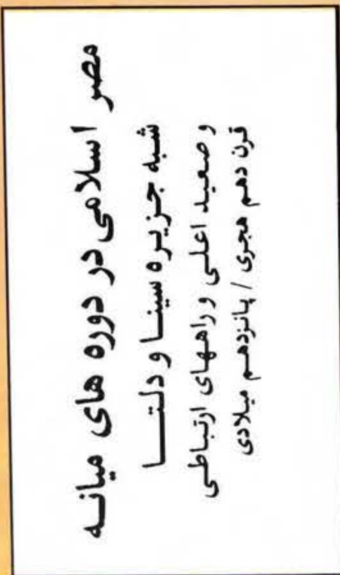
کرکر
وادی کرکر
معبد دابود
دابود
جبل برقه
دهمیت
کلابشه
وادی کلابشه
ابو هور
معبد دندور
دنقله
ماریه
کشتجنه
معبد دکه
علاقی
وادی علاقی
سیاله
وادی ام اسیل
مضیق
معبد سبوع
وادی عرب
محاجر خضرع
دیوان
عافیه
ابریم
عنیبه
حنینه
کوسکو
توشکا
ارمنا
معبد ابوسنبل
ابوسنبل
ادندان
محطه فرس
ارجین
معبد بهن
وادی حلفا
عکه
معبد جوسرکه
جمی
مرشد
سرس
کوه برقه
سمنه
شاخاب مرات
امبکول
کوه ام قحم
سکی
کوه هوبب
شاخاب امبکول
عکاشه
کوه اجو
کوشه
شاخاب عکاشه

مقیاس: (۱:۱/۵۰۰/۰۰۰)

کوشه
ساقیة العبد
عبری
کوه عبود
کوه مجاوی
معبد سرنقه
شاخاب ماسور
واو
معبد سلب
کوه ابوسنط
کوه تندله
شاخاب ابوسنط
دلجو
کوکه
کوه ابوجبه
آثار نوم
ارجون
دنقله

منطقه میان کوشه و دنقله





# مصر اسلامی در دوره های میانه

## شبه جزیره سینا و دلتا

و صعید اعلی و راههای ارتباطی

قرن دهم هجری / پانزدهم میلادی

مقیاس (۱:۲,۵۰۰,۰۰۰)

# مصــــر

## نقـــشـه هـای

**۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹**
**۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲**
**۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵**

مصر، پس از آنکه اسلام درآن استقرار یافت و یکی از ولایات اسلامی تابع مرکز خلافت درمدینه، سپس دردمشق و بعد در بغداد شد، اندک اندک به صورت یکی از پایگاههای اصلی دولت اسلامی درآمد. هنگامیکه دولت احمدبن طوسون درمصرظهور کرد، به وضوح دیده‌شد که مصر باگرایشی سنتی به نظام ثابت اداری و اجتماعی و سیاسی، از دیگر ولایات متمایز است. این ویژگیهای سه گانهٔ عمده، مصر را درجهان کهن، تمایزی خاص بخشید و موجب شد که آن کشور همواره به صورت دولتی مستقل و با شخصیتی بارز درآید. مصر، پس از نبرد ویرانگر ایرانیان درسال ۵۲۵ ق.م، دیگر دولت مستقلی نبود، لیکن درکمتر از دوسده، یعنی پس از مرگ اسکندربزرگ در ۳۲۶ ق.م و ایجاد دولت بطلمیوس توانست دوباره استقلال نو را باز یابد، هرچندکه این بار، رنگ و روی یونانی برچهرهٔ آن آشکار بود. استقلال و سیادت مصر تا حمله رومیان درسال ۳۰ ق.م ادامه داشت. سپس درهمان احوال که ایالتهای وابسته به امپراطوری روم درکام استعمار نظامی و ویرانگر فرو می‌رفتند و شخصیت انسانی اقوام آن سرزمین ها نابود می‌گردید، مصر، همواره باظهور مسیحیت، دوباره سر برکشید و تقریباً درپایان قرن سوم میلادی کشوری آگاه و بیدار شد و به عنوان مرکز یکی از اقلیم‌های چهارگانه مسیحیت درجهان آن روزگار متجلی گردید. مراکز بزرگ مسیحیت عبارت بودنداز: روم، قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه. قسطنطنیه توانست به همت امپراطور بیزانسی خویش، نخست برروم و سپس برانطاکیه چیره آید، اما درمصر، با سرسختی شدیدی مواجه شد و دریافت که مصریان سخت به شخصیت و دیانت مسیحی یعقوبی خویش که با آیین دولت مرکزی معارض بود پای بندند. این سرسختی و استقلال شخصیت، همراه با ثروتهای طبیعی، مصر رابرآن داشت که سرانجام اعراب راباآغوش باز بپذیرد وبه آیین و دولت ایشان بپیوندند.

هنگامی که انبوه عظیمی از مصریان مسلمان شدند، مصراسلامی، به صورت یک واحدسیاسی - اداری - اجتماعی قائم به ذات و با شخصیتی ویژه سربرآورد. این ویژگیهای سه گانه عامل اصلی استقلال احمدبن‌طولون درمصربود. هنگامی که معتمد خلیفه عباسی خواست بادستگاه خلافتش به مصر پناه برد، می‌رفت که مصر-آنگونه که دیدیم- مرکز خلافت اسلامی گردد. هرچنداین تصمیم در دوران خلافت خلیفه‌عباسی، معتمدابی‌عباس احمدبن متوکل (۲۵۶ - ۲۷۹ هـ. ق/ ۸۷۰ - ۸۹۲م) عملی نشد اما اندکی بعد، یعنی پس از گذشت یک سده، در شعبان ۳۵۸ هـ. ق/ ژوئیه ۹۶۹م با ورود سپاهیان فاطمی به مصر به فرماندهی جوهر صقلی، این امر تحقق یافت. این فرمانده پیروز بر نیروی نسبتاً معتبری از بربریان کتامی فرمان می‌راند که شاید برای تحمیل سیادت نظامی فاطمیان بر مصر - البته برای مدتی کوتاه - کافی بود، اماهرگز قادرنبود شخصیت و هویت مصر را دگرگون کند یادرآن سرزمین تأثیری واقعی به جای گذارد. بدین علت، جوهر - به فرمان زمامدار خود ابوتمیم معدالمعزّ - پیش از آنکه درمصر استقرار یابد، زنهار نامه و تعهدنامه‌ای متضمن احترام به شخصیت مصر، به مردم آن دیار داد که درآن روزگاران معمول نبود (به متن زنهار و تعهدنامه‌ای درجلد اول کتاب ***اتعاظ الحنفای*** مقریزی، به کوشش جمال‌الدین شیال مراجعه شود). اما این امر خود برآن دلالت دارد که المعزّ دریافته بود که به کشوری توانمند گام می‌گذارد، وبدون پاس داشتن شخصیت آن، به آسانی نمی‌توان آن را اداره کرد، یعنی به جز سلطهٔ نظامی، هیچ سلطهٔ دیگر برمصر ممکن نیست. و این امری بود که به واقعیت پیوست.

درحقیقت زمانی که المعزّ در رمضان ۳۶۲ هـ. ق/ ژوئیه ۹۷۳ م وارد مصر شد و خود را درقاهره خلیفهٔ فاطمیان خواند، البته خلیفهٔ

مسلمین، یا حتی خلیفهٔ گروه اندکی هم از ایشان نشد، بلکه این مصر بود که دارالخلافه گردید و اندکی بعد بویژه پس از آنکه مغولان، خلافت عباسی را دربغداد(۶۵۶ هـ. ق/ ۱۲۵۸م) برانداختند و دولت ممالیک درمصربه دست مظفر سیف‌الدین قطز (۱۲۵۸م) پی‌ریزی شد، به صورت دارالخلافهٔ همهٔ مسلمانان درآمد. جانشین اورکن‌الدین بیبرس بندقداری که نخستین سلطان دولت ممالیک مصروشام (۱۷ ذیقعده ۶۵۸ - ۶۷۶ هـ. ق/اکتبر ۱۲۶۰ - ژوئیه ۱۲۷۷م) به شمار می‌آید، کسی از خاندان عباسی را بنام ابوالقاسم احمدبن مستنصربن ظاهر فراخواند و در۱۳ رجب ۶۵۸ هـ. ق/ ژوئیه ۱۲۶۰م وی را خلافت بخشید و خود با وی بیعت کرد. البته این خلافت، برای بیبرس، تنها خلافتی ظاهری و تشریفاتی بود که او می‌خواست بوسیلهٔ آن، قدرت خود را مشروعیت بخشد. اما بهرحال برای مصر، آن امریک واقعیت تاریخی به شمار می‌رود.

## ثبات اقتصادی، اداری و اجتماعی مصر

بررسی تحولات تاریخی مصر پیش از ورود به قلمرو اسلام و نیز پس از آن، خود آشکار می‌سازد که ماجز یک فصل کامل از این اطلس رابه مصر و نظام اداری آن اختصاص داده‌ایم. در فصلهای مربوط به تاریخ اسلام و مشرق زمین دریافتیم که مصر مرکز ثقل و نقطهٔ ثابت درتاریخ خاورمیانه و خاوردور محسوب می‌شد. این امر خود زائیدهٔ ثبات نظام اداری، همرنگی ملت و یکپارچگی ارضی بود که در مصر به درجه‌ای رسیده بود که درآن روزگاران غیرعادی می‌نمود. حتی زمانیکه اکثریت اهالی آن اسلام پذیرفتند و تنها اقلیتی که معمولاً یک یازدهم (۹/۰۹ درصد) برآورد می‌شود به آیین خود باقی‌مانده بودند، باز یکپارچگی قوی میان مصریان همچنان پابرجابود، چنان که میان مصری مسلمان و مصری قبطی بجز در عقیده که آن هم به خود و محیط خانواده‌اش اختصاص داشت، اختلاف دیگری دیده نمی‌شد. از این نکته که بگذریم، عموم مردم مصر، یک رنگ و بهم پیوسته بودند و ویژگیهای جسمانی، اخلاقی، معنوی مشترکی داشتند که از دیگر اقوام متمایزشان می‌کرد. همین واقعیت بود که حتی دربحرانهای شدید اقتصادی پیوسته موجب تعادل، ثبات و آرامش نسبی درمصر می‌شد. این تودهٔ انسانی منسجم و یکپارچه تقریباً مهمترین عامل تعادل اوضاع درقلمرو شرقی اسلام بود که پیوسته، خاستگاه طوفانهای تاریخی بوده و هست.

البته مورخان یونانی نیز این واقعیت را دریافته‌اند، اما مورخان عرب از صمیم دل آن را احساس کرده‌اند، زیرا خود در آن می‌زیستند (و از آن بهره می‌گرفتند). ابوالقاسم بن حوقل، جهانگرد و جغرافی‌دان سدهٔ چهارم هجری/ یازدهم میلادی، درکتاب ارزشمند خود ***صورةالارض*** می‌گوید: «در مصر نظام و دولت برقرار است». این عبارت معنایی عمیق و مفادی ژرف دارد و این مرد دوراندیش و تیزبین، مسلماً آن را بیهوده برقلم جاری نکرده است. پس ازاو نیز بیشتر نویسندگان عرب، بویژه مقریزی سخن او را تأیید کرده‌اند. اما باید گفت که اساساً، ثبات و استواری مصر، از استقرار و سلامت اداری آن سرچشمه می‌گرفته است. کتاب ***المواعظ و الاعتبار فی الخطط والآثار*** مقریزی که معمولاً به ***الخطط*** معروف است در واقع شرح مفصل همین واقعیت است، زیرا درکتاب او، نظام اداری و تحولات آن و همچنین نظام مالی و مراکز آن درمصربه تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین سبب لازم آمد که مانیز این واقعیت تاریخی را در ***اطلس تاریخی اسلام*** ترسیم کنیم.

شارل دولار و نسیر (Charles de La Ronciéres) و همکارانش که کتاب ***تاریخ الامة المصریة*** (Histore de la nation égyptienne, Paris 1937) راتألیف کرده‌اند، درجلد اول آن به این واقعیت و اهمیت آن در تاریخ مصر و سراسر خاورمیانه اشاره کرده‌اند. این کتاب گسترده‌ترین تاریخ به زبان اروپایی دربارهٔ مصر است که بانظارت مورخ بزرگ فرانسوی گابریل هانوتو (Gabriel Hanotau) تألیف شده‌است. مؤلفان این کتاب، آن واقعیت تاریخی مورد بحث ما را زاییده شرایط و موقعیت جغرافیایی مصر و چگونگی تکوین اقوام آن سرزمین می‌دانند و معتقدند که تکوین ملت مصر، تکوینی متعادل بود که دراثرآن، قومی منسجم، کوشا و فعال و سخت پایبند وطن، نژاد و عقیده خود، پدیدار شد. دکتر جمال حمدان نیز درکتاب ***شخصیة مصر***، پژوهشی علمی و مفصل دراین باره بعمل آورده است من نیز درکتاب ***مصر و رسالتها*** این واقعیت رابه طور خلاصه بیان کرده‌ام. مورخان عرب یا مسلمانانی که در توصیف مصر و ویژگیها و نظام اداری آن در ادوار اسلامی دست به تألیف زده‌اند، بیشتر اهمیت ثبات مصر را نسبت به تاریخ جهان اسلام درخاور زمین بازنموده‌اند. ماپیش ازاین دیدیم که چگونه ثبات و ثروت مصردو عامل عمدهٔ تشکیل دولت اموی دردمشق بود، زیرا معاویةبن‌ابی‌سفیان تنها هنگامی که مصررابه دولت شام منضم کرد، توانست در کشاکشی که بر سر کسب خلافت روی داد، قدرتمندتر و ثروتمندتر از رقیبان گردد. نیز دیدیم که مصر درسرکوبی صلیبیان شام و پاکسازی آن دیار از وجود ایشان، مهمترین عامل بود، وباز مصربودکه جهان اسلام رااز خطر ویرانگر مغولان رهایی بخشید. علاوه برهمهٔ اینها، مصر دراوایل نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری/ دهم میلادی به مرکز خلافت تبدیل شد، و خلاصه دردوران معاصر نخستین کشوری که باهجوم نظامی و فرهنگی غرب دراواخر سدهٔ هجدهم میلادی به مبارزه برخاست، مصربود.

عده بیشماری از مورخان عرب پیرامون چگونگی تکوین داخلی مصر، نظام اداری، جمعیت و ثروتهای آن سخن رانده‌اند و جغرافی‌دان معاصر مصر، محمد رمزی مؤلف کتاب ***القاموس الجغرافی للمواضع المصریة*** (از انتشارات دارالکتب المصریة) درفصل تقسیمات جغرافیایی مصر از ایشان نام برده است (ص ۲۸ - ۳۴، جلد اول). از آنجاکه سخن وی ومنابعی که درمتن بدانها استنادکرده اساس واقعیتهای جغرافیایی است که مادراین فصل آورده‌ایم، ناچار ما مهمترین بخشهای کتاب اوراهمراه باتعلیقاتی مناسب حال دراینجا ذکر می‌کنیم:

## تقسیمات جغرافیایی مصر

کشور مصر از نظر طبیعی به دوبخش اصلی تقسیم می‌شود. یکی مصرسفلی یا «مناطق سمت دریا» یا «سرزمین پست»، ویا«ریف» (روستا) است که درشمال «شهر مصر»[1] قرار دارد. دیگر، مصرعلیا، یا «مناطق داخلی»، یا «سرزمین بلند» و یا «صعیدمصر» است که دربخش جنوبی «شهرمصر» واقع است. هرکدام ازاین دوناحیه خود به منظور تسهیل درامر اداره استان و جمع‌آوری مالیات و نظارت برامور، به بخشهای کوچکتری تقسیم می‌شود.

ازآنجاکه مساحت دلتا و توزیع شعبات نیل درزمان گذشته به علت تغییر شکل دادن رودخانه، تغییر می‌کرده، این تقسیم نیزدرادوار تاریخی که برمصر می‌گذشت، دستخوش تغییر و دگرگونی بوده است. این دگرگونی دربخش جنوبی، به حوضه زمینهایی که ازنیل آبیاری می‌شوند محدود می‌گردید. آبادانی زمینهای کشاورزی این ناحیه که به برکت تنظیم شیوه‌های آبیاری، گسترش می‌یافت، خودعامل ازدیاد جمعیت دربعضی ازاین مناطق شده‌بود، حال‌آنکه دربرخی مناطق دیگر، سهل‌انگاری درلایروبی کانالها و نرسیدن آب به اراضی کشاورزی، به کاهش جمعیت انجامیده بود. از طرفی دیگر اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز در دگرگون ساختن مرزهای این تقسیمات جغرافیایی، تأثیر مهمی داشته‌است.

در روزگاری که بطلمیوسیان، و سپس رومیان برمصر حکم می‌راندند، واحداداری - سیاسی کشور، برپایهٔ نوم (Nome) استواربود. نوم واژه‌ای یونانی است که به ازای واژهٔ مصری هسپو (Hespo) به معنی بخش بکار گرفته شد. این واحد اداری درحال حاضر، مشابهی ندارد، زیرا مساحت آن از مساحت «مدیریه» کمتر و از مساحت «مرکز» بیشتر است.

نوم خود به چند روستا تقسیم می‌شد که به هریک از آنها کوما می‌گفتند. حاکمی که ادارهٔ امور نوم رادر دست داشت، نومارک خوانده می‌شد. وی وظیفهٔ جمع‌آوری مالیات و ادارهٔ عمومی آن رابعهده داشت و چندتن قاضی و کارمند و منشی نیز وی رادراین امر یاری می‌کردند. هریک ازاین واحدهای کهن اداری برای خود خدایان و کاهنانی داشتند که دراثنای مراسم دولتی، سنتهای مذهبی رابرپامی‌داشتند. مردم مندیس، بز می‌پرستیدند، اهالی فیّوم تمساح را و ساکنان طیبه قوچ را مقدس می‌داشتند، و چه بساکه به سبب این خدایان گوناگون، میان نومها جنگ درمی‌گرفت.

هنگامی که اعراب روی کارآمدند کلمه کوره (خوره) رابرنوم اطلاق کردند. خوره نیز برحسب شرایط زمانی و مکانی ودگرگونی نوع تمدن و آبادانی و چگونگی توجه حکومت به امور یا عنایت حاکمان استانها به تأسیس یا لغو برخی از تقسیمات اداری و سیاسی به مقتضای اهداف خاص و عام خویش، فراخ یا محدود می‌شد.

مصر پیش از حکومت فاطمیان و چندی نیز دراوایل حکومت ایشان، به هشتاد خوره تقسیم می‌شد.[1] دولتمردان خلیفهٔ فاطمی مستنصر، به دلایلی، این منطقه را به ۲۳ حوزهٔ بزرگ که آن ۸۰ خورهٔ کوچک راهم در برمی‌گرفت تقسیم کردند. همین خوره‌ها هستند که بعدها، در زمان حکومت ممالیک «عمل» خوانده شدند. کلمه خوره درعصرما معادل واژهٔ مرکز است. خوره[2] واژه‌ای کهن است که از سدهٔ نهم هجری تابحال به معنی محل شرطه یا مرکز پلیس استعمال می‌شود (نک *الخطط* مقریزی، ج ۲، ص ۱۶۱). در زمان ما کلمهٔ «مدیریه» جایگزین «عمل» شده است. درنخستین دورانهای اسلام، هر «مدیریه» را اقلیم می‌خواندند. در روزگار عربها، کهنترین تقسیم بندی براساس «اقلیم»، همان است که مقدسی (متوفی ۳۷۵ هـ. ق) ذکر کرده‌است. بنابرگفتهٔ او مصربه هفت اقلیم تقسیم می‌شد که نخستین آنها جفار و تختگاهش فرما، وآخرین آنهاواحات بود. درکتاب مقریزی (ج ۱،ص ۸۲) سیاهه‌ای آمده‌است که درسال ۵۸۵ هـ. ق، یعنی دراوایل دور ایوبیان تحریر شده‌است. دراین سیاهه به ۱۶ عمل در مصرسفلی و ۱۱ عمل در مصر علیا اشاره شده است. ابن خرداد به (متوفی ۲۶۰ هـ. ق) درکتاب *المسالک و الممالک*، یعقوبی (متوفی ۲۸۰ هـ. ق) و همدانی (متوفی ۲۸۵ هـ. ق) و قدامة بن جعفر(متوفی ۳۱۰ هـ. ق) همگی درکتابهای خود که *البلدان* نام دارد، مسبحی (متوفی ۴۲۰ هـ. ق) در *اخبار مصر*، قضاعی[3] (متوفی ۴۵۲ هـ. ق) در *المختار*، ابن مماتی (*متوفی ۶۰۶ هـ. ق*) در *قوانین الدواوین*، صاحب کتاب *تحفةالارشاد* که آن را درسال ۶۹۸ هـ. ق تألیف کرده، ابن دقماق (متوفی ۸۰۹ هـ. ق) در دو کتاب *الانتصار لواسطة عقدالامصار* و *قوانین الدواوین*، شهاب الدین احمد قلقشندی (متوفی ۸۲۱ هـ. ق) درکتاب *صبح الاعشی* (ص ۳۶۹، ج ۳)، ابن جیعان (متوفی ۸۸۵ هـ. ق) در کتاب *التحفةالسنیّة* و ظاهری خلیل و دیگران جملگی «عملهای» مصر رابرشمرده‌اند. دردورهٔ اعراب و ترکان و چرکسیان، حداکثر عملها به ۲۶ می‌رسید. سپس تا ۱۵ عمل کاهش یافت.

---

۱) مراد از «شهر» محدوده‌ای است که از دورترین نقطهٔ محله جنوبی قاهره که امروزبه مصر قدیم معروف است تا دماغهٔ دلتا امتداد یافته‌است. همهٔ مراکز مهم مصر مسلمان، دراین منطقه قرار داشت، جزیرهٔ روضه و سایر جزایر نیل نیز دراین منطقه قرار دارد و شاید بتوان شهر جزیره واقع برکرانه غربی و دنبالهٔ ناحیهٔ جنوبی آن تا اهرامات و سقاره وابی رواش راهم به آن افزود.

---

۱) علت افزایش شمارخوره‌ها و اندکی مساحت آنها این است که این بخشهای اداری در دوکرانهٔ نیل یا دراطراف شاخه‌های رودخانه گسترش نمی‌یافت، بلکه هربخشی که دریکی از دوکنارهٔ رود واقع بود، خودخوره یا بخش اداری قائم به ذاتی شمرده می‌شد. این امر را آشکارا درنقشهٔ «عصر خوره‌های بزرگ» که تقریباً تا اواسط روزگار فاطمی ادامه داشت می‌توان دید. بعدها این بخشهای کوچک درهم ادغام شدند و خوره‌های بزرگ بوجود آمد. شاید هم این باشد که مساحت زمینهای کشاورزی مصردرعصر مستنصر، آنقدرکم بوده که نمی‌توانستند به آسانی هربخش قابل کشت وزرع رادریکی از کرانه‌های نیل و یادر کنار شاخهٔ آن، خورهٔ مستقلی به شمار آورند.

۲) این کلمه معرب کلمه فارسی خوره است ظاهراً از قرن اول هجری معمول بوده و در همهٔ کتابهای تاریخی و جغرافیایی قرن سوم هجری بکار می‌رفته. ما در ترجمهٔ *فتوح البلدان* بجای آن، کلمهٔ اصل، یعنی خوره را نهاده‌ایم.

۳) نام کامل وی ابوعبدالله محمدبن سلامة قضاعی است. تاکنون به کتاب وی که دراینجا بدان اشاره شد، دست نیافتیم. امّا همه کسانی که از تقسیمات اداری مصر سخن گفته‌اند، آن کتاب را اساس کارخویش قرار داده‌اند.

بیشترین تعداد خوره‌ها نیز به ۸۰ خوره می‌رسید که درآثار ابن خرداد به و یعقوبی، و در **صبح الاعشی** (ج ۳، ص ۳۷۹) به نقل از قضاعی و در **الخطط** مقریزی (ج ۱،ص ۷۲ و بعد از آن) ذکر شده‌است. دمشقی (متوفی ۷۲۷ ه.ق) به نقل از مسبحی و ابن دقماق به نقل از ابن حوقل (متوفی ۳۶۷ ه.ق) نیز تعداد آنها رابرشمرده‌اند. بدنبال دگرگونیهای اداری که رشد جمعیت و وضع عملها اقتضا می‌کرد، شمارخوره‌ها و عملها کم و زیاد می‌شد. امّا به استثنای مورخانی که کارمند رسمی دولت بودند، دیگر جغرافی دانانی که ماآمار خوره‌ها و عملها و روستاها را ازقول ایشان نقل کرده‌ایم، همه، آنها رااز کتابهایی که دراختیار داشتند، نقل کرده‌اند وبه تعداد واقعی این تقسیمات اداری در زمان خود توجهی نداشته‌اند. هرعملی دارای شهری بود که پایتخت آن به شمار می‌آمد و هرخوره مشتمل برچند روستابود و هرروستانیز واحد مشترک مالی و اداری محسوب می‌شد.

جمعیت مصر درعصر فراعنه میان ۶ تا ۱۲ میلیون نفر در نوسان بود و کشور نیز به دو ناحیهٔ پهناور، مصر سفلی (جانب دریا) و مصر علیا (جنوب) تقسیم می‌شد. در مصر سفلی ۲۰ بخش و درمصرعلیا ۲۲ بخش وجود داشت. شمار روستاها دراین دو ناحیه به ۲۵۰۰ می‌رسید. دربین آنها هزار روستای بزرگ و ۶۰ شهر، از جمله شهرهای مرزی، وجود داشت. در روزگار بطلمیوسیان و رومیان، جمعیت مصربین ۷ تا ۱۰ میلیون نفر بود. دراین دوران مصر به ۳ناحیهٔ بزرگ تقسیم می‌شد: مصر سفلی یا ناحیهٔ سمت دریا که دارای ۳۳بخش اداری بود، دیگر مصرمیانی که ۷بخش داشت، و خلاصه مصرعلیا که از ۱۴ بخش تشکیل می‌شد.

در روزگار بطلمیوسیان مجموعاً ۵۴ بخش اداری وجود داشت. رومیان همان تقسیم بندی سه گانهٔ یونانیان (بطلمیوسیان) راکه برسه اقلیم بزرگ استواربود، باقی گذاشتند، لیکن مصرسفلی رابه جای ۳۳ بخش، به ۲۲ بخش و مصر میانی رابه ۶بخش و مصر علیا رابه ۸بخش تقسیم کردند و مجموع بخشها در اوایل دوره رومی به ۳۶ بخش می‌رسید.

پس از آنکه دولت روم به دوناحیه بزرگ یعنی دولت روم شرقی (بیزانس) که پایتختش قسطنطنیه بود، و دولت روم غربی که پایتختش روم بود، تقسیم گردید مصر تابع دولت بیزانس شد و دیگر باربه شش استان پهناور که دوتای آنها در مصر سفلی و چهارتای دیگر در مصر علیا قرار داشت بخش شد.

دواستان مصرسفلی عبارت از اگوستامینیک[1] و استان مصر بود. استان اگوستامینیک از دو «ابروشیه» تشکیل می‌شد. نخستین ابروشیه مشتمل برهفت بخش بود و مرکز آن درشهر بیلوز (فرما) قرار داشت. دومین ابروشیه از شش بخش تشکیل می‌شد و مرکز آن شهر لیونتو بود که در تل مقدام امروزی واقع در مرکز میت غمر قرار داشت. استان مصر[2] نیز از دو ابروشیه تشکیل می‌شد (ابروشیهٔ نخست مشتمل برده بخش و مرکز آن اسکندریه بود. ابروشیهٔ دوم از ده بخش تشکیل می‌شد و مرکز آن شهر کباسا، در محل شباس‌الشهداء، در مرکز دسوق قرار داشت). به استثنای دو استان برقه و بنغازی که درآن زمان تابع مصر بودند، مجموع بخشهای مصر سفلی به ۳۳ بخش می‌رسید.

اما چهار استان مصر علیا عبارت بودند از:

۱) ابروشیه ارکادیا که مشتمل بر هشت بخش و مرکز آن شهر اکسرنخوس بود که در بهنسا در مرکز بنی‌مزار قرار داشت.

۲) ابروشیه طیبهٔ سفلی که متشکل از هفت بخش و مرکز آن انطینو (انتینو) بود که همان انحنااست و درشیخ عباده، درمرکز ملوی قرار داشت.

۳) ابروشیهٔ طیبهٔ میانی که مشتمل بر ۱۲ بخش مرکز آن شهر بطولیمایس بود که در منشاة واقع در حرجا قرار داشت.

۴) ابروشیهٔ طیبهٔ علیا که متشکل از چهاربخش و مرکز آن شهر اسوان بود. مجموع بخشهای مصرعلیا نیز به ۳۳بخش می‌رسید.

جمعیت مصر هنگام فتح اعراب از ۶ میلیون تجاوز نمی‌کرد. زمانیکه اعراب برمصر سیطره یافتند، سرزمینهای جانب دریا را «سرزمین پست» (اسفل) و مناطق داخلی را «صعید» خواندند. سپس نام اگوستامینیک رابه حوف و نام اقلیم مصر رابه ریف تغییر دادند و حوف را به ۱۳ بخش که در روزگار رومیان مرسوم بود، به ۱۴ خوره تقسیم کردند. و ریف را نیز به جای ۲۰ بخش به ۳۱خوره تقسیم کردند. مجموع خوره‌های مصر سفلی به ۴۵ خوره می‌رسید. و مصر علیارا نیز به ۳۰ خوره تقسیم کردند. بدینگونه مجموع خوره‌ها درمصرعلیا و سفلی به ۷۵ خوره رسید.

در سدهٔ سوم هجری منطقه سمت دریا به ۱۳ اقلیم بزرگ تقسیم شد که عبارتند از:

۱) ازحوف شرقی که مرکزش شهر بلبیس بود و بر ۱۱ خوره شامل می‌شد؛

۲) بطن الریف که مشتمل بر ۲۰ خوره بود؛

۳) خوف غربی مشتمل بر ۱۵ خوره که مرکز آن شهر اسکندریه بود.

مجموع خوره‌ها درمصر سفلی به استثنای خورهٔ لوبیه واقع درغرب اسکندریه و ۳ خورهٔ دیگر به نامهای خورهٔ قلزم( سوئز) ، خورهٔ طورو خوره ایام و مدین واقع درحجاز که درآن روزگار تابع مصربود، به ۴۶ خوره می‌رسید.

در صعید (مصرعلیا) ۳۰ خوره وجود داشت . بدینسان، مجموع خوره‌های مصر و توابع آن ، تاپایان دولت عباسی و اوایل دولت فاطمی به ۸۰ خوره می‌رسید.

درنیمهٔ دوم سدهٔ پنجم هجری دولتمردان فاطمی برآن شدند که تقسیمات اداری کشور را دگرگون سازند، از اینرو ۲۲ خورهٔ بزرگ به جای خوره‌های کوچک قبلی نهادند که ۱۲تای آن درمصر سفلی و ۱۰تای دیگر درمصرعلیا قرار داشت. این تقسیم‌بندی، پایهٔ همان تقسیمات اداری –

---

۱) Augustaminicia که از باب انتساب به قیصر اگوس چنین خوانده شده، عبارت از یک بخش اداری است که فراسوی شرق دمیاط را دربرمی‌گیرد، اصطلاح ابروشیه نیز یکی از فرق مذهبی کلیسای Paroesia است.

۲) از متن اینگونه استنباط می‌شود که استان مصر دنبالهٔ دلتا رانیز شامل بوده است.

سیاسی است که هنوز پس از حدود ۱۰۰۰سال درمصر صورت می‌گیرد. درآن زمان شمار روستاهابه استثنای ثغور، به قول ابوصالح ارمنی (متوفی ۵۵۰ هـ.ق) کتاب *الادیرةوالکنائس*، بـه ۲۱۴۸ روسـتا مـی‌رسید کـه ۱۶۰۱ روستا درمصر سفلی و ۵۴۷روستا درمصر علیا قرار داشت. سپس ایوبیان نیز این تقسیم را حفظ کرده و خورهٔ دیگر رابـه نـامهای خـورهٔ دنـجاویه دراقلیم غربی و خورهٔ دنجاویه دراقلیم غربی و خورهٔ کفورشاسعه دراقلیم حوف رمیس را، بدان افزودند و بدینگونه مجموع خوره‌ها به ۲۴ خـوره رسید.در دوران حکومت ممالیک ترک نژاد و چرکسیان، جـمعیت مـصر میان ۶میلیون تا ۱۶ میلیون نفر درنوسان بود. درسال ۷۱۵ هـجری مـلک ناصرمحمدبن قلاوون، طی فرمانی که بـه «روک نـاصری» شـهرت دارد، مقرر داشت که مرکز اداری کشور مصر تفکیک شود و کوره نـیز، پس از برخی تغییرات در تقسیمات اداری- سیاسی، "عمل" خوانده شود. سـپس وی ۲۴ خوره رابه ۲۱عمل تبدیل کرد. بدینگونه درمصر سفلی ۱۲ عـمل بوجود آمد که سه‌تای آنـها، بـه نـامهای قـلیوبیه، حـومهٔ قـاهره و حـومهٔ اسکندریه تأسیس شد. دو عمل نخست از خورهٔ شرقی و عـمل سـوم از خورهٔ رشید و خورهٔ بحیره جدا شده بود. همچنین ملک ناصر بفرمود تا خوره مرتاحیه رابه خورهٔ دقهلیه منضّم ساخته و آن دو رابه یک عمل، به نام عمل دقهلیه و مرتاحیه تبدیل کنند و خورهٔ ایوانیه را، حومهٔ ثغر دمیاط نام نهاد و نیز فرمان داد تاخورهٔ سمنودیه، دنجاویه و جزیرهٔ قویسنا را بـه عملهای غربی ضمیمه ساخته و ناحیه حوف رمیس و کـفورشاسعه رابـه عمل بحیره ملحق سازند و نیز بفرمود تاپس از انضمام خورهٔ بوصیریه به خوره بهناویه، مصر علیا به ۹ عمل تقسیم شـود، پس از آن هـم عـملهای منفلوطیه تأسیس گردید. برای توضیح بیشتر درمورد عـملها و خـوره‌ها می‌توان به تعلیقات مؤلف در صفحه‌های ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲ جلد نهم کتاب *النجوم‌الزاهره* تألیف ابن تغردی بردی مـراجـعه کـرد. ایـن تـقسیم بـندی جغرافیایی درسراسر دوران حکمرانی ممالیک همچنان پابرجابود.

ابن جیعان درکتاب *التحفةالسنیّة* شمار روستاهای مصررا درسـال ۸۸۳ هـ. ق، ۲۲۸۷ روستا برشمرده که اموراداری (= زمـام) بـاهم اشـتراک نداشتند. درسال ۹۳۳ هـ. ق، یعنی اوایل حکـومت عـثمانی، "زمـام" مـصر مـجزا گـردید. ایـن «زمـام» هـمان است کـه دفـاتر اداری آن را «تـرابـیع» می‌خواندند. دراین نظام، کلمهٔ «ولایت» جایگزین «عمل» یا «کوره» شـد. آنگاه کشور مصر به ۱۳ولایت تقسیم شد که ۷ ولایت آن درمصر سفلی و ۶ولایت دیگر درمصرعلیا قرار داشت. نتیجهٔ این اقدام آن بود که عملهای اسیوطیه و اخمیمیه و قوصیّه به یکدیگر منضم شده و ولایت واحدی به نام ولایت جرجا بوجودآمد. حال اگر ۶استان (محافظهٔ) اسکندریه، رشید، دمیاط، عریش، سوئز، قیصر را مستثنی کنیم، مصرسفلی برولایت قلیوبیه، شرقیه، دقهلیه، غربیه،منوفیه، بحیره، و مصرعلیا نیز برولایات اطـفیحیه، فیّومیّه، بهناویه، اشمونین، منفلوطیه و جرجـا مشتمل گـردید. ریـاست هرولایت را حاکمی یا «کاشفی» و ریاست هر «محافظه» رایک «محافظ» (استاندار) به عهده داشت. اما ادارهٔ قاهره راکه مـقرّ والیـان عـثمانی بـود "شیخ‌البلد" دردست داشت.

فانسلیپ جهانگرد درسدهٔ هفدهم میلادی، مجموعاً ۳۶«کشوفیه» در مصر شمارش کرده کـه ۲۴ کشـوفیه درمـصرعلیا و ۶ کشـوفیه دیگـر درمصر سفلی قرار داشت. فرانسویان، درکتاب «*توصیف مصر*» که هـنگام اشغال این کشور تدوین کردند، ۱۶اقلیم برای مصربر شمارده‌اند که نیمی درمـصر عـلیا قـرار داشت و نـیمی دیگـر درمـصرسفلی. مـحدودهٔ ایـن اقلیمهابه قرار زیراست:

۱) طیبه از کلابشه واقع درجنوب آبشار تافاو واقع درشمال دشنا.
۲) جرجا از رئیسیه درمرکز دشنا، تاشندویل درمرکز سوهاج.
۳) اسیوط از باصونه واقع درشمال صلیبه السـمارنه تـانزالی جـانوب واقع درمنفلوط.
۴) مینا از قوصیه واقع درمنفلوط تا اطسا درمرکز سمالوط.
۵) بنی سویف از بیهو واقع درمرکز سمالوط تا پـایان مـرزهای مـرکز واسطی.
۶) فیوم باهمان محدودهٔ امروزی، درصحرای غربی.
۷) اطفیح دردشتهای شرقی نیل از مطاهرهٔ بحریه واقع درمـرکز مـنیا، تادیرالطین واقع درجنوب مصرقدیم (قاهره).
۸) جیزه از مرکز عیاط که سراسر دردشـتهای غـربی نـیل واقـع است، تاابوالخاوی واقع درمرکز کوم حماده.

**درمصر سفلی:**

۱) قلیوب از أثر النبی تادریای مویس واقع در مرکز بنها.
۲) شرقیه با محدودهٔ سابق خود تا سال ۱۹۱۲م، یعنی قـبل از تأسـیس مـرکز بنها.
۳) منصوره از اسنیت درمرکز بنهاتامحالبه در مرکز منزله.
۴) دمیاط، مرکز فارسکور و منزله، از دقهلیه به استثنای کردی تاجمالیه و مرکزشربین و نیمهٔ شمالی مرکز طلخاواقع درغربیه.
۵) غربیه باهمین محدودهٔ قدیمی خودتاسال ۱۸۹۸م که دچار تغییر شد، به استثنای مرکز شربین و شمال طلخا.
۶) منوف براساس محدودهٔ قدیمی آن پیش از سال ۱۸۹۷م.
۷) رشید، مرکز فوه و نیمه شمالی دسوق از غربیه و محمودیه از استان (مدیریة) بحیره.
۸) بحیره به استثنای مرکز رشید.

هنگام زمامداری محمد علی (سـال ۱۸۰۵م) جـمعیت مـصر از ۳ میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد.اما کارگزاران سپاه فرانسه، جمعیت آن را تـنها ۲ میلیون نفرتخمین زده‌بودند.

محمدعلی دستور داد مصر را به چند «خط» (بخش) تقسیم کنند. هر«خط» مشتمل برچند روستا بود و ریاست آن راکارگزاری به نام «حاکم الخط» به عهده داشت. باتوجه به گسـتردگی مـحدودهٔ ولایـات و نـیازبه وجود کارمندانی که می‌بایست براعمال حاکمان «خطها» و «شیوخ بـلاد» نظارت می‌کردند، محمدعلی درسـال ۱۲۳۶ هـ. ق/ ۱۸۲۰م ولایت بـهناو اشمونین راهرکدام به چهاربخش تقسیم کرد وبرهربخش کـارگزاری بـه

نام، «ناظرالقسم» گمارد. درعصر جدید این نخستین باربود که درمصر بخش، یعنی «مرکز» تأسیس می‌شد. درسال ۱۲۳۸ هـ.ق/ ۱۸۲۲م نیز ولایات شرقیه، دقهلیه، غربیه و بحیره به بخشهایی تقسیم شد و بر هربخش ناظری گمارده شد. در سال ۱۲۴۱ هـ.ق/ ۱۸۲۵م محمدعلی کلمهٔ ولایت راملغی اعلان نمود و واژهٔ «مأموریه» راجایگزین آن کرد. بدینسان مصرسفلی دارای ۲۴ مأموریه و مصرعلیا دارای ۱۰ مأموریه شد و هرمأموریه، به نسبت گستردگی به دو یا چند بخش تقسیم گردید، همانطور که بخش‌ها ناظرالقسم داشتند، کارگزاری هم بالقب «مأمور» به هریک از «مأموریه‌ها» گمارده‌شد.

چون محمدعلی دریافت که مفهوم کلمهٔ مأموریه محدودتر از مفهوم ولایت است، درسال ۱۲۴۹ هـ.ق/ ۱۸۳۳م فرمانی مبنی بر تغییر واژهٔ «مأموریه» به «مدیریه» صادر کرد و این اسم تابه امروز (عصر تألیف) همچنان پابرجاست. هنگام نامگذاری اقالیم مصر، واژهٔ مدیریه، به محافظه تبدیل شد. شمار مدیریه‌ها به ۱۴ رسید که ریاست هرکدام رایک «مدیریه» به عهده داشت. بدینگونه محمدعلی به همان تقسیمات جغرافیایی کشور که در روزگار فاطمیان و ایوبیان و ممالیک مرسوم بود، بازگشت.

محمدعلی به منظور تمرکز قدرت و یکپارچه ساختن امور درمدیریه‌ها، برشمار تقسیمات اداری افزود. درپایان حکومت سعید، شمار تقسیمات اداری به ۴۷ بخش رسید که درمجموع مشتمل بر ۳۶۳۹ روستا بود. اسماعیل، به شیوهٔ نیای خود، به آبادانی و اصلاح پرداخت. طبق آمارسال ۱۸۸۲م جمعیت مصربه ۷ میلیون نفر رسید. در روزگار اسماعیلیان ۱۷ بخش تازه تأسیس شد و درپایان حکومت وی شماربخشهابه ۶۴ می‌رسید.

اسماعیل دستور داد تابجای واژهٔ بخش درمصر سفلی، واژهٔ مرکز استعمال گردد و رئیس هر «مرکز» رابه جای «ناظرالقسم»، «مأمور» بخوانند و «حاکم خط» را «معاون اداره».

اما درمورد مصرعلیا، وزارت کشور، طی دستوری مقرر داشت که از سال ۱۸۹۰م، به پیروی از نظام اداری مصرسفلی، دراین ناحیه نیز کلمهٔ «مرکز» را به جای «قسم» به کاربرند وبدینسان تعداد مرکزهای کشوربه ۷۳ مرکز بالغ شد. درسال ۱۹۷۳م جمعیت مصربه ۱۶ میلیون نفر رسید و سپس به استثنای استانهای قاهره، اسکندریه، حدود، قنان (کانال)، سوئز و دمیاط شمار مراکز مصرسفلی و علیا، ۷۵ مرکز گردید که ۴۱۸۸ دهکدهٔ (قریه) مالی و اداری رادر بر می‌گرفت.

باتوجه به گسترش شهرهایی که مراکز «مدیریه»ها درآن قرار داشت، درسال ۱۸۹۰م وزارت کشور برآن شد که این شهرها را از مراکز وابسته به‌آن تفکیک کند و در هر شهر «مأموریه»ای مستقل بامرزهایی مشخص که آنها را از «قریه‌های مراکز» مجزا می‌ساخت بوجود آورد و برهریک ازآنها، کارگزاری که «مأموربندر» خوانده می‌شد بگمارد. این عنوان به آن جهت انتخاب شده بود که از «مأمور مراکز» باز شناخته شود. از همان سال به بعد، دولت ۱۲ «مأموریه» درمناطق مختلف کشور تأسیس کرد که ۶ تای آن درمصر سفلی و ۶ تای دیگر درمصر علیا قرار داشت.

مقریزی در *الخطط* ج ۱، ص ۷۲ (چاپ بولاق) فهرستی از تقسیمات اداری مصر در زمان خود (عصر ممالیک برجی، مقریزی درسال ۸۴۵هـ.ق، یعنی درعصر ظاهر سیف الدین جقمق در گذشته است) آورده است. تقسیمات بزرگ اداری «عمل» خوانده می‌شد و شمار آنها، ۲۶ بودکه عبارتند از:

| مصر سفلی<br>شمال قاهره | مصر علیا<br>جنوب قاهره |
|---|---|
| شرق شاخآب دمیاط | جیزه |
| شرقیه | اطفیحیه[1] |
| مرتاحیه | بوصیریه |
| دقهلیه | فیومیه |
| ایوانیه | بهنساویه |
| ثغردمیاط | (اشمونین) |
| (میان شاخآب نیل) | منفلوطیه |
| جزیرهٔ قویسنا | اسیوطیه |
| غربیه | اخمیمیه |
| سمنودیه | وقوصیه[2] |
| النجاویه | |
| منوفیه | |
| نستراویه | |
| فوه و مزاحمتین | |
| جزیرهٔ بنی نصر | |
| (غرب شاخآب رشید) | |
| بحیره | |
| اسکندریه وحومهٔ آن | |
| حوف رمسیس | |

همانگونه که درکلام محمد رمزی مشاهده کردیم، عملها نسبت به خوره‌ها تقسیمات اداری پهناورتری بودند. ابوعبدالله محمدبن سلامة قضاعی (متوفی ۴۵۲ هـ.ق/ ۱۰۵۹م) که پدرعلم جغرافیا درمصربه شمارمی‌آید، خوره‌هارابه تفصیل برشمرده است. وی درعصر فاطمیان یعنی در دورهٔ خوره‌های کوچک که هنوز به تقسیمات اداری گسترده‌تری به نام خوره‌های بزرگ تبدیل نشده بودند، می‌زیسته است. برای اطلاع بیشتر ازاین خوره‌ها، باید به کتاب مقریزی (ص ۷۳ - ۷۴، ج اول) مراجعه کرد. چون ما همه را درنقشه‌های خود آورده‌ایم، ازاین رونیازی به ذکر مجدد آنها نیست. اما قلقشندی هم در*صبح‌الاعشی* (ج ۳، ص ۳۷۹ و بعد از آن) آنها رابه تفصیل بیان کرده‌است.

---

۱) این عمل ازآنجا که درشرق نیل قرار داشت، کوره شرقیه نیز خوانده می‌شد. سایر بخشها درغرب نیل واقع شده‌بود.

۲) پایان نقل قول از محمد رمزی از کتاب *القانون الجغرافی للمواضع المصریة*، ج ۱ ص ۲۸ - ۳۴.

قـلقشندی آنـچه را درپـی مـی‌آیدنیز بـه خـوره‌های مـعروف مصرسفلی و علیاافزوده است: «خورهٔ مریوط»، واقع درغرب اسکـندریه که اینک جزیی از این «عمل» است. دراین خوره درختها و باغهای فراوانی است و میوهٔ آنها به اسکندریه فرستاده می‌شود. ایـن خـوره بـنا بـه قـول قلقشندی، خورهٔ دهم است. یازدهمین خوره نیز درنظر وی، خورهٔلوبیه و مراقیه است (یونانیان آن را Lybia می‌خواندند که به عربی لوبیه یـا لـیبیا تلفظ می‌شود). محمدبن عبدالمنعم حمیری در *الروض المعطار* گوید: آن خوره، از خوره‌های غربی مصر و متصل به اسکندریه است و برخی نـیز گویند اسکندر از آن سامان برخاسته است.

وی دربارهٔ مراقیه نیز می‌گوید: از کلام قضاعی دربـاب مـرزبندی اقلیمهای مصر چنین برمی‌آیدکه آن دو(لوبیه و مـراقـیه) هـمجوار بـرقه بوده‌اند، زیرا می‌گوید: منطقه‌ای که نام مصربرآن اطلاق می‌شد، درواقع از عریش تالوبیه و مراقیه رادربرمی‌گیرد، وی سپس می‌افـزایـد کـه آنسـوی سرزمین مراقیه، به خاک انطابلس یعنی برقه چسبیده‌است. چنین به نـظر می‌رسد که لوبیه درغرب مریوط و مراقیه درغرب لوبیه واقع شده بـود و آن، آخرین حدکشور مصر درجانب غرب بوده‌است.

پس از آن قلقشندی (ج ۳، ص ۳۹۱) از تقسیمات اداری شبه جزیرهٔ سینا و سرزمینهای شرقی آن که جزء خاک مـصر است سـخن مـی‌گوید، ازاین قرار:

حیز سوم: خوره‌هاتی جنوبی که پنج خوره‌اند:

خورهٔ طوروفاران". مراد وی از خورهٔ طور، طور سـیناست، چـه خورمی‌گوید: مراد دراینجا طورسینا است وآن کوهی داخل دریای قـلزم است که فراز آن دیر عظیمی (دیرسنت کاترین)، و درپایین آن باغ و درخت قرار دارد. این کوه دریک منزلیِ حفره(خلیج) کـه ذکـرش هـنگام سـخن دربارهٔ دریای قلزم می‌گذشت واقع است. گـویی ایـن خـلیج رابـه سـبب نزدیکی به آن کوه، طور خوانده‌اند.

وقلقشندی دردنبالهٔ سخن خود می‌گوید: خوره فاران (مراد مرکز سینا است زیرا طور درجنوب سـینا قـرار دارد) شـهر کـوچکی درخـاک حجاز است که بـرکرانـهٔ خـلیجی دردریـا قـرار گـرفته است. وی سـپس می‌افزاید که ذکر کوههای فاران در تورات نیز رفته‌است.

دوم: خورهٔ رایه و قلزم (مراد شمال سـیناست). رایـه از اسـمهای ناشناخته‌ای است که ابن سعید همراه با قلزم ذکر کرده و گفته است: رایه و قلزم از خوره‌های مصرند. اما قـلزم شـهرباستانی (بـه یـونانی: Klgzma) درکرانهٔ دریای قلزم است و دریا نیز از باب انتساب بـه آن قـلزم خـوانـده شده‌است. ابن سعید دردنبالهٔ سخن خود می‌افزاید: درنزدیکی آن شهر بود که فرعون دردریا غرق شد.

سوم: خورهٔ ایله و حومهٔ آن، مدین و حومهٔ آن، عویند و حومهٔ آن و حوراء و حومهٔ آن.

دربارهٔ ایله گوید: ایله، شهرکوچک ویرانی برساحل دریـای قـلزم است. صاحب *تقویم البلدان* نیز گفته‌است، درآن اندک زراعتی هم صورت می‌گیرد و راه حجاج مصرازآن می‌گذرد. سپس می‌افزاید: ایله به روزگـار ما، دژی (برجی) است که حاکمی از جانب مصربرآن گمارده شده و کشت و زرعی درآن موجود نیست. درآن نـخست قـلعه‌ای بـرلب دریـا وجـود داشت که چون متروک شد، والی ازآنجا بـه دژ انـتقال یـافت. امـا مـدین، چگـونگی قـرائت آن مـعروف است وآن دراصـل نـام قـبیله حـضرت شعیب(ع) بود و سپس نام قبیله، برشهری که درآن مسکن گـزیده بـودند اطلاق شد. مدین ، شهری ویران برکرانهٔ دریای قلزم است کـه بـه فـاصلهٔ شش منزل ، روبروی تبوک دربلاد شام قرار دارد. مؤلف *الروض المعطار* آن را جزء سرزمین شام شمرده. آن چاهی که حضرت موسی(ع) ازآن بـرای دختران شعیب و گوسفندانشان آب کشید درهمین شهر واقع است. دربارهٔ عویند در *الروض المعطار* آمده که آن شهری است تقریباً درنیمهٔراه جده به قلزم، در نزدیکی آن لنگرگاه ضبا قرار دارد. آنجا جای پایی است نه بزرگ و نه کوچک که اثر پاشنه و کف پا و انگشتان درآن کاملاً نمایان است. آب از این جـای پـاسرازیـر مـی‌شود، گـذشت زمـان و جـریان آب آن را مـحو نکرده است.

حمیری دربارهٔ حوراء (ظاهراً ایـن شـهرهمان است کـه یـونانیان Leuke Kome خوانده‌اند. لوکه کومه بمعنی سفید، یعنی درواقع حـوراء است. و گوید: آن شهری است برکرانهٔ وادی القری که یک مسجد جـامع، ۸چاه آب شیرین و میوه و نخلستان دارد. ساکنان آن اعراب جهینه و بلیّ‌اند (ص ۲۰۵).

اما درزمان ما معمولاً می‌گویند حوراء مـنزلگاهی درراه حـاجیان مصراست. شاید هم درنزدیکی آن باشد نه درست برسرراه.

چهارم: خورهٔ یدی(دودست) یعقوب و شعیب، مـحل واقـعی آن دوبرماپوشیده ماند. من(قلقشندی ) می‌گویم که قضاعی ، ایله و مـدین و اراضی فراسوی آنهارا که در دشت حجاز برکرانهٔ دریای قلزم واقـع است، جزیی از "اعمال" مصرشمارده، زیرا پیش ازآنهم ، هنگام تـوضیح حـدود اقالیم مصرهمین کاررا کرده بود. اما او ذکـر دو "حـیّز" را در شـمار دریـا گذاشته است.

این دو حیّز که قضاعی از قلم انداخته، همانا بلاد واح یـاواحـات است. وی می‌گوید: واح یا واحات شامل سه خوره به نامهای واح نخست، واح میانی، واح دوراست. واح نخست، روبروی عـملهای بـهناویه قـرار گرفته است.

واح میانی، روبروی عملهای اسیوطیه قرار دارد وبـه واح داخـلی مـعروف است و از حـیث سـاختمان، پس از واح نـخست است. درآن شهرهای مشهوری مانند، هنداو، قلمون، قصرو جزآن وجودارد.

واح دور، روبروی بخش جـنوبی واح مـیانی قـرار دارد. مـیان آن وریف صعید، کوه غـربی مـصرواقـع است و فـاصلهٔ آن بـرحسب نـقطهٔ حرکت، یاراهها، سه منزل یاکمتراست.

حیزّ دوم، همان حیز برقه است که قلشقندی به دوبـخش تـقسیم کرده است. یک بخش رامیان دیار مصرو فروسوی عقبهٔ کبری به جـانب شرق نهاده (مراد، همان عقبةالسلوم است) و بخش دوم جزیی از افریقیه این بخش اخیر درفروسوی عقبةالسلوم به جانب غرب واقـع است. وی

گوید: قبایل اعراب بدوی برسراسر این منطقه حاکم‌اند. نیز می‌افزاید: ادارهٔ امورآن بعهدهٔ حاکم مصراست، اوگاه طبق فرمانی آن رابه صورت اقطاع به امیری وامی‌گذارد و گاه به اعراب آن سرزمین که انواع درآمدهای آن را خود جمع‌آوری می‌کنند.

دراینجا آنچه از قلقشندی اقتباس یا مختصر کردیم به پایان می‌رسد.

قابل توجه است که وی درمیان واحه‌های مصر، نامی از سنتریه (سیوه) یا فرفرون(فرافره) یاواحه‌های جانب دریا(شمالی) به میان نیاورده است.

ما تقسیمات و تحولات اداری مصر را درنقشه‌های خود بیان کرده‌ایم.

# مآخذ:


**ابن دقماق**، *کتاب الانتصار لواسطة عقدالامصار* (یعنی مصر)، قاهره، بی‌تا.

**ابن مماتی**، (درسال ۶۰۶ هـ.ق/ ۱۲۰۹م)*کتاب قوانین الدواوین*،به کوشش سوریال عطیّه ، قاهره، ۱۹۴۰م.

**تحفة الارشاد**، نسخهٔ خطی در دارالکتب مصر، از مؤلفی مجهول.

**رمزی، محمد**، *القاموس الجغرافی لأسماءالمواضع المصرية*، ۵ جلد، انتشارات دارالکتب در مصر، بانظارت استاد شاعر احمد رامی و جلد آخر آن فهرست است.

**قلقشندی**، *صبح‌الاعشی*،جلد ۳، ص ۳۷۹ و بعد ازآن.

**المسبحی**، *الامیرعزالملک محمدبن عبیداللهبن احمد* (۳۶۶ - ۴۲۰ هـ.ق/ ۹۷۷ - ۱۰۲۹م)، جلد دوم.

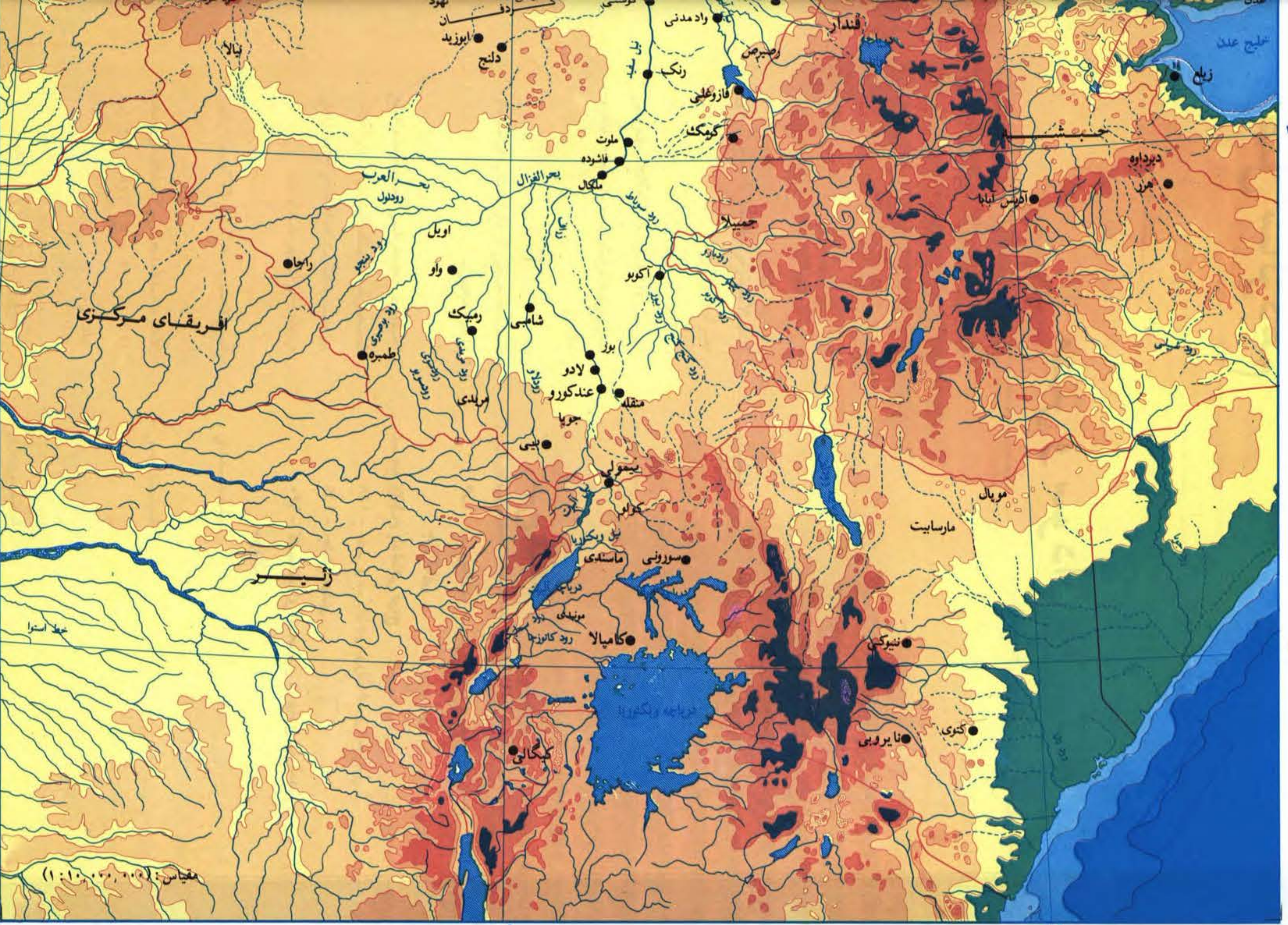
**المقریزی**، *الخطط*، چاپ بولاق، ج ۱ ص ۸۲

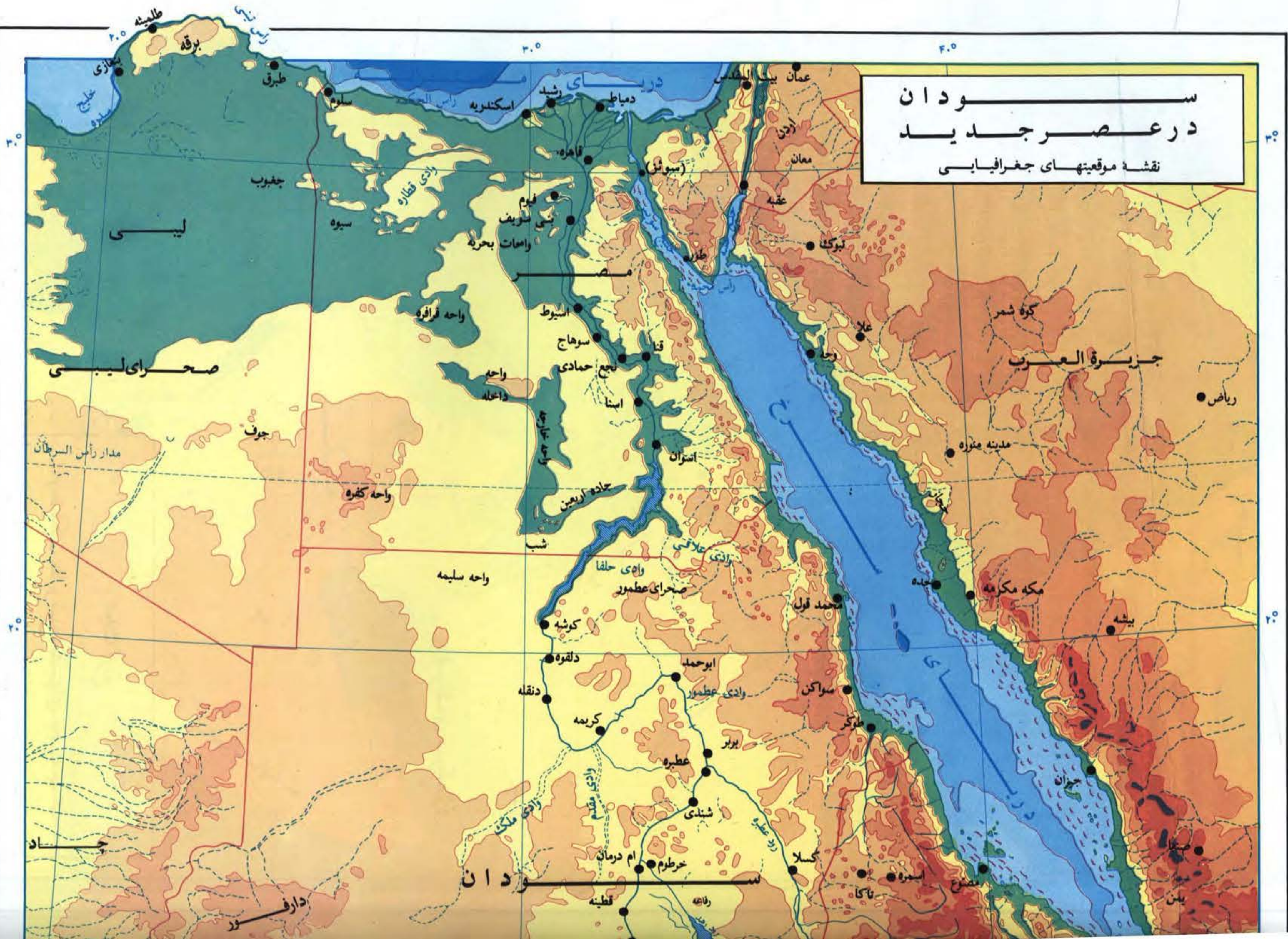
**الیعقوبی**، *کتاب البلدان*، چاپ قاهره، بی‌تا.

# فصل شانزدهم

# مصر و سودان

## شرح نقشه‌ها


خلیج عدن
زیلع
قندار
واد مدنی
رنک
فازوغلی
کرمک
ملوت
فاشوده
ملکال
بحرالغزال
بحرالعرب
رودلول
جمیلا
آکوبو
حبشه
دیرداوه
هرر
آدیس آبابا
ابوزید
دلنج
اویل
واو
راجا
افریقای مرکزی
رمبیک
شامبی
طمبره
بور
لادو
عندکورو
منقله
جوبا
نیمولی
مویال
مارسابیت
ماسندی
سوروتی
زئیر
خط استوا
کامپالا
نیروبی
کتوی
کیگالی
مقیاس ۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰



سودان
در عصر جدید
نقشهٔ موقعیتهای جغرافیایی
لیبی
صحرای لیبی
مصر
سودان
جزیرة العرب
دریای سرخ
بنغازی
طلمیته
برقه
طبرق
سلوم
جغبوب
سیوه
اسکندریه
رشید
دمیاط
قاهره
فیوم
بنی سویف
واحات بحریه
واحه فرافره
اسیوط
سوهاج
قنا
نجع حمادی
واحه داخله
اسنا
اسوان
جاده اربعین
شب
واحه سلیمه
جوف
واحه کفره
مدار رأس السرطان
صحرای عطمور
وادی حلفا
کوشه
دلقوه
دنقله
کریمه
ابوحمد
عطبره
بربر
شندی
ام درمان
خرطوم
قطینه
کسلا
دارفور
چاد
(سوئز)
عقبه
معان
اردن
عمان
بیت المقدس
طور
تبوک
علا
وجه
ینبع
جده
مکه مکرمه
مدینه منوره
کوه شمر
ریاض
بیشه
جیزان
محمد قول
سواکن
طوکر
مصوع
اسمره
تاکا
صنعا
یمن

نقشهٔ ۱۵۷

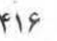
دولت فونج

و مملکت ها و شیخ نشینهای وابسته به آن

و پادشاهی فور

ابریم
کوروسکو
وادی حلفا
کوشه
صحرای نوبه
واحهٔ سلیمه
سای
حنک
موشو
موارات
مملکت رباطات
مملکت شایقیه
شیخ نشین مناصیر
ابوحمد
مملکت میرفاب
مملکت جعلیان
بربر
عطبره
ادراما
دنقلة العجوز
کورتی
شیخ نشین شنایله
شندی
شیخ نشین عبدلاب
مملکت جلافقه
(ام درمان)
حجرالعسل
خرطوم
سلطان نشین فور
دارفور
فاشر
کوه مره
دویم
بارا
ابیض
قطنیه
کوستی
سنار
مملکت فونج
شیخ نشین خشم البحر
رفاعه
خشم القربه
مسلمیه
قلابات
قضارف
تاکا
کسلا
فوزرجاب
اروما
اکوردات
سنکات
بندر سودان
سواکن
دریای سرخ
سوق ابوسن
قندار
دریاچه تانا
حمده
عامر
مملکت بنی
شیخ نشین
مملکت فازوغلی
صعید
نیل ابیض
نیل ازرق
اریتره
زهد
کاکا
کودک
کادکلی
کوردفان
بحرالغزال
بحرالعرب
طمبره
حبشه
بحرالجبل
بور
آفریقای مرکزی
دریاچه آلبرت
دریاچه ویکتوریا

۲۰° ۲۴° ۲۸° ۳۲° ۳۶° ۴۰°
۲۰° ۱۶° ۱۲° ۸° ۴° ۰°

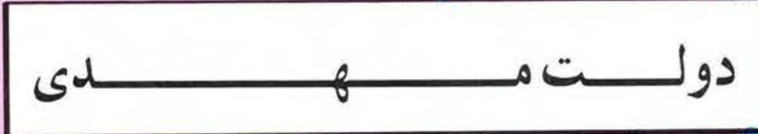





مصر و سودان در دوران خدیو اسماعیل

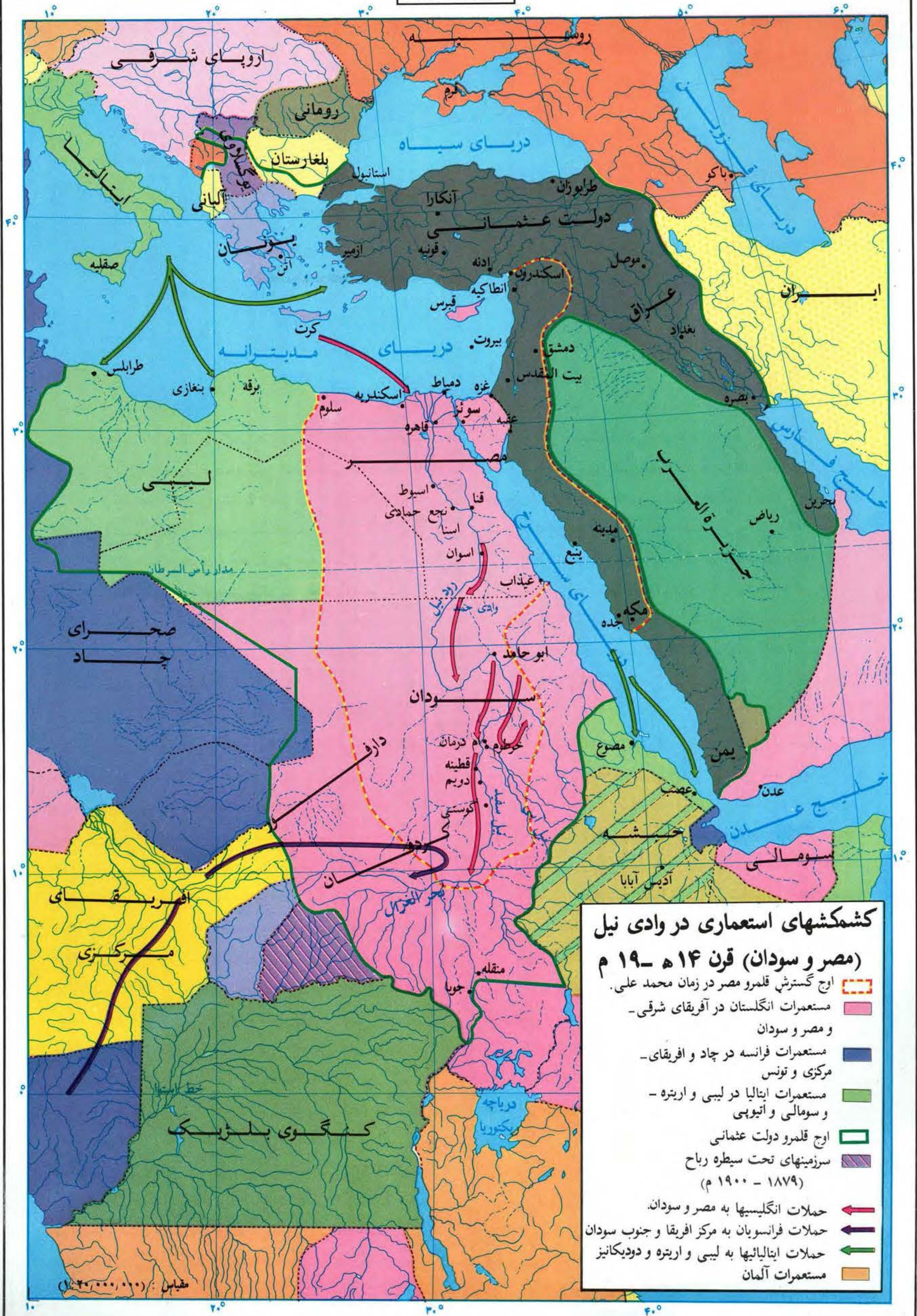
۱۲۸۴ - ۱۲۹۶ ه /۱۸۶۷- ۱۸۷۹ م

وادی حلفا
کوشه
صحرای نوبه
ابوحامد
دنقله
پورت سودان
سنکات
سواکن
عطبره
ادراما
شندی
عطبره
کسلا
اکوردات
ام درمان
خرطوم
فاشر
بارا
قطینه
سنار
قلابات
ابیض
کوستی
قندار
دریاچه تانا
نیل سفید
نیل ازرق
دولت مهدی
رهد
کودک
بحرالغزال
بحرالعرب
حبشه
طمیره
بحرالجبل
بور
آفریقای مرکزی
دریاچه آلبرت
دریاچه ویکتوریا




مقیاس : (۱:۸،۵۰۰،۰۰۰)

نقشهٔ ۱۶۰



کشمکشهای استعماری در وادی نیل
(مصر و سودان) قرن ۱۴ هـ ـ ۱۹ م
اوج گسترش قلمرو مصر در زمان محمد علی.
مستعمرات انگلستان در آفریقای شرقی ـ و مصر و سودان
مستعمرات فرانسه در چاد و افریقای ـ مرکزی و تونس
مستعمرات ایتالیا در لیبی و اریتره ـ و سومالی و اتیوپی
اوج قلمرو دولت عثمانی
سرزمینهای تحت سیطره رباح (۱۸۷۹ ـ ۱۹۰۰ م)
حملات انگلیسیها به مصر و سودان.
حملات فرانسویان به مرکز افریقا و جنوب سودان
حملات ایتالیائیها به لیبی و اریتره و دودیکانیز
مستعمرات آلمان
مقیاس : (۱:۲۰,۰۰۰,۰۰۰)
روسیه
اروپای شرقی
رومانی
بلغارستان
آلبانی
ایتالیا
یونان
صقلیه
دریای سیاه
کرم
استانبول
آنکارا
طرابوزان
باکو
دریای خزر
دولت عثمانی
ازمیر
قونیه
آتن
ادنه
اسکندرون
انطاکیه
قبرس
موصل
عراق
بغداد
ایران
کرت
دریای مدیترانه
بیروت
دمشق
بیت المقدس
طرابلس
بنغازی
برقه
اسکندریه
دمیاط
غزه
سلوم
سوئز
قاهره
عقبه
بصره
خلیج فارس
مصر
لیبی
جزیرة العرب
بحرین
ریاض
اسیوط
قنا
نجع حمادی
اسنا
اسوان
مدینه
ینبع
عیذاب
مدار رأس السرطان
مکه
جده
صحرای چاد
ابوحامد
سودان
دارفور
ام درمان
خرطوم
قطینه
دویم
کوستی
مصوع
یمن
عصب
عدن
خلیج عدن
حبشه
سومالی
آدیس آبابا
بحر الغزال
افریقای مرکزی
منقله
جوبا
خط استوا
دریاچه ویکتوریا
کنگوی بلژیک

# مصر و سودان

باآنکه سودان از نظر جغرافیایی درقلب کشورهای اسلامی واقع شده، از نظر تاریخی درزمرهٔ جدیدترین کشورهایی است که اسلام آورده‌اند. زیرا انتشار اسلام درآن تاقرن ۸ هجری/ ۱۴ میلادی به تأخیر افتاد. ظاهراً سبب آن است که هجوم مسلمانان به غرب، پس از پایان فتح مصر، آنان را از حمله به جنوب بازداشت. پس از استقرار اسلام درمصر، قبایل عربی که درشرق صحرای مصر سکونت داشتند، اندک اندک به سمت جنوب حرکت کردند، یاوارد شرق سودان شدند که پیشتر مسکن اقوام بجة بود. این اقوام همچون نوبیان، ازتبار آفریقاییان اصیل و بیابانگرد، و با نژادهای متفاوت بودند.

پیشتر دربحث فتوحات مصریادآور شدیم که چگونه متوکل خلیفه عباسی والی مصر، مردی بنام محمدبن عبدالله معروف به "قمی" رابه سرزمین معدن درمصر فرستاد و اورابه ولایت آن سرزمین و نیز قلزم و جادهٔ حجاز و سرزمین بجة گماشت و سرپرستی حجاج مصر رابدو سپرد. (بلاذری، *فتوح البلدان*). وی چون به معدن رسید، آذوقهٔ‌ذخیره را از قلزم بر کشتی بارکرد و ازآنجا به ساحلی به نام عیذاب رفت. چون کشتی‌ها در آنجا به اورسیدند، وی با استفاده ازاین آذوقه خودرابه قلعهٔ فرمانروای بجة رسانید وبا افراد معدودی که همراه داشت، باوی به نبرد پرداخت. فرمانروای بجة باگروهی بسیار، سواربر شتران افسار زده براوتاخت. قمی نیز زنگهایی به گردن اسبها آویخت. چون شتران آواز زنگها را شنیدند، سواران بجوی خود را برداشته درکوه و بیابان پراکنده ساختند. دراین میان فرمانروای بجه کشته شد و پس از وی خواهرزاده‌اش که خود فرزند یکی از سلاطین بجه بود برسرکارآمد. و طلب صلح کرد. متوکل درخواست او را تنها به‌آن شرط پذیرفت که به درگاهش بیاید. پس وی به سرّمن رأی رفت و درسال ۲۴۱ هجری خلیفه، درازای پرداخت خراج و تقدیم برده در هر سال ( بقط ) باوی صلح کرده سپس همراه قمی بازش گردانید. بدینسان اهالی بجه درصلح می‌زیستند و مالیات می‌پرداختند و از کار مسلمانان درمعدن طلا جلوگیری نمی‌کردند، زیرا این نیز ازجملهٔ شروط صلح بود. (بلاذری، *فتوح‌البلدان*، جلد ۱ ص، ۲۸۱ و ۲۸۲).

این کار را مسلمانان دردوران خلافت متوکّل به منظور تثبیت مواضع خویش دردریای سرخ انجام دادند. زیرا اهل بجه تااین زمان خارج از قلمرو اسلام بودند، وباآنان نیز همچون اهالی نوبه هیچ پیمان صلحی ( هدنه ) بسته نشده بود. اما مسلمانان از روزگاری که برمامعلوم نیست، از طریق یمن به جزایر دهلک رفته برآنها تسلط یافته بودند و از این راه، برسراسر ساحل چیره شده و راه را برای کسانی که می‌خواستند از «سرزمین طلا» طلا استخراج کنند، هموار گردانده بودند. مراد از «سرزمین طلا» منطقه‌ای است که خشکرود (وادی) علاقی درآن قرار دارد. این وادی از قوص تا ساحل عیذاب که دربالا ازآن یاد شد امتداد یافته است.

« هدنه‌ای » که بلاذری در اینجا بدان اشاره می‌کند، همان پیمانی است که عبدالله بن سعد بن ابی سرح والی عثمان بن عفان برمصر بسته بود. ازاین قرار که مسلمانان چون به فرماندهی عقبة بن عامر بن قیس جهنی به سرزمین نوبه رسیدند، با مقاومت شدید اهالی آن دیار مواجه شدند، اما عاقبت درمقابل مالیات برده (بقط) باایشان مصالحه کردند (بقط از کلمه یونانی pacton یا Pactum لاتینی - گرفته شده و به معنای عهد و پیمان است) براساس این پیمان اهالی نوبه ملزم به تسلیم ۳۰۰ برده در سال به مسلمانان شدند و مسلمانان نیز متعهد شدند که آذوقه‌ای به ازای آن، به ساکنین نوبه تحویل دهند به عبارت دیگر پیمان یاد شده در واقع معاهدهٔ دوستانه‌ای بود که معنای سرسپردگی نداشت و بعدها نیز شرط ارسال برده سبکتر گردید و مقرر شد در هر سه سال ۳۰۰ برده فرستاده شود. عمل به این پیمان تااواخر عهد فاطمیان همچنان ادامه داشت. مناطقی که تاجنوب منطقهٔ اسوان امتداد دارد، با ولایت نوبادیا، یعنی سرزمین نوبیان شروع می‌شود که درمتون دینی بیزانس Nobadea خوانده می‌شود، و اندکی بعد از جزیرهٔ الفانتین (فیله) و آبشار اول قرار گرفته است. در مرزهای این سرزمین، قلعه‌ای به نام قصر بنا شده، که مدخل سرزمین نوبه محسوب می‌گردد. از آن قلعهٔ سرزمین مریس آغاز می‌گردد که کهنترین منطقه شناخته شده از سرزمین قدیم نوبه است و تاروستای فراز آبشار چهارم

امتداد دارد و مرز میان مریس و سرزمین مقرّه است. ابن سلیم اسوانی که گمان می‌رود بعد از استقرار فاطمیان در مصربه به خدمت آنان درآمده باشد، در رساله‌اش که مقریزی متن آن رابرای ما حفظ کرده است در بحث از سرزمین نوبه می‌گوید: سرزمین مریس تاآبشار اول و چهارم گسترده بود و دروازه‌های آن بر روی مسلمانان گشوده بود و آنان هرگاه اراده می‌کردند، برای تجارت وارد آن می‌شدند. درآنجا جماعت اسلامی بزرگی که بیشتر آنها را مسلمانان نوبه تشکیل می‌دادند، بوجود آمد، زیرا ابن سلیم می‌گوید که آنان به زبان عربی غیر فصیح سخن می‌گفتند، و نیز می‌گوید این کشور سرزمین فقیری بود و مردم آن با کشاورزی اندک خود روزگار می‌گذراندند و زمینهای خود رابا گاو شخم می‌زدند و هیچ کدام ازآنان بیشتر از دو یا سه جریب ( فدان ) زمین مزروعی دراختیار نداشت. در دورترین ناحیهٔ شمالی مریس دودژ به نامهای ابریم و بجراش (که هم اکنون به فرس شهرت دارد) وجود داشت. حاکم آن ناحیه مردی ملقب به صاحب الجبل بود که قصرش مشرف برکرانهٔ رود، نزدیک آبشار دوم واقع شده بود. ورود به این ناحیه یا خروج ازآن نیز جز به نام او امکان نداشت. در جنوب آبشار دوم منطقه‌ای خشک به نام بطن الحجر قرار داشت. ابن سلیم اسوانی ضمن توصیف این منطقه، آن را مرز نظامی سرزمین نوبه خوانده است. در آنجا پادگانهایی شامل گروهی مرزبان درمقس اعلی برپا شده بود. باآنکه این منطقهٔ خشک جزء سرزمین مریس محسوب می‌شد، باز صاحب الجبل برآن فرمان می‌راند. درآنجا نه تنهابه بازرگانان اجازهٔ ورود می‌دادند، بلکه کالاهای بازرگانی را تا نزدیکی مرز برایشان می‌آوردند. درآنجا تجارت به صورت پایاپای انجام می‌گرفت و مهمترین کالاهای آنان عبارت بود از : برده، دام، شتر و حبوبات. اهالی نوبه پیوسته سرزمین ایشان را زیرنظر داشتند تابتوانند به یورشهای غافلگیرانه درآن سرزمینها دست زنند. درنزدیکی شهرک مریس، میان پادگان مقس اعلی و شهری که به سای شهرت داشت ، آبشار چهارم واقع شده است. این شهرک خود یک مرکز مذهبی بود و در فراسوی شمال آن، ناحیه‌ای به نام سقلوده قرار داشت که درجنوب اسوان واقع شده بود و درآنجا زیتون و انگور کشت می‌شد. این ناحیه تابع والی اسوان بود و میان حکام محلی که به والیان هفت گانه شهرت داشتند تقسیم شده بود.

ابن سلیم اسوانی می‌گوید هنگامیکه از سرزمین مقرّه دیدن کرد، پادشاه آن سامان جرجس نام داشت. درمقره یک جماعت مسلمان می‌زیست و او زمانی که در دنقله بسر می‌برد، در مراسم عید قربان آنان شرکت کرد. ابن سلیم موفق شد بار دیگر روابط تجاری میان نوبه و مصر رابرقرار سازد، زیرا فاطمیان پیوسته به تعدادی بردهٔ سیاه پوست برای خدمت در سپاه نیاز داشتند.

از قرن چهارم هجری / دهم میلادی در منطقه‌ای که در فروسوی جنوبی ناحیه اسوان، یعنی بخش شمالی اقلیم مریس قرار داشت، گروهی از اعراب ربیعه فرمانروایی داشتند که سلطهٔ خود را تا سرزمین معدن گسترش داده بودند. پیشوای این اعراب خدمت بزرگی به الحاکم‌بامرالله، خلیفهٔ فاطمی کرد، زیرا وی را در سرکوبی شورش ابورکوه یاری داد.
درسال ۱۱۷۴م رهبر اعراب ربیعه به اطاعت فاطمیان گردن نهاد و خلیفه به وی لقب کنزالدوله داد و قبیلهٔ وی به کنوز شهرت یافتند. زمانیکه دولت ایوبیان ظهور کرد و قلمرو خود را تاجنوب اسوان گسترش داد، اعراب کنوز از این مناطق به داخل سرزمین نوبه عقب نشینی کردند. ساکنان ناحیهٔ مرزی عیذاب دست به قیام گسترده‌ای زده بودند، اما فاطمیان سیطره خود را بر سراسر منطقه‌ای که درجنوب اسوان قرار داشت و شهرک عیذاب بندرگاه آن بشمار می‌رفت بگستردند. ولی عیذاب داخل سرزمین نوبه واقع بود، از این رو پادشاه آن نخست باایوبیان و سپس با ممالیک برآن اتفاق کرد که عایدات بندر را میان خود تقسیم کنند. این عایدات به سبب اشغال سواحل شام توسط صلیبیان و ظهور پادشاهی بیت المقدس، رو به فزونی نهاده بود، بخصوص که وادی علاقی میان قوص و عیذاب نیز جاده اصلی حجاج مصر و مغرب گردیده بود.

زمانیکه دولت ممالیک پدید آمد، فرمانروایانش توسعه طلبی و فتوحات را در سرلوحهٔ کار خویش قرار دادند پس لشگریانشان بسوی جنوب روانه شدند، براعراب کنوز و بربرهای هواره که در مناطق جنوبی اعراب کنوز سکنی داشتند، و وارد سرزمین مقرّه گردیدند. دراین هنگام این سرزمین به سبب درگیری میان افراد خاندان حاکم ، دورانی از ناآرامیهای داخلی راسپری می‌کرد. در سال ۱۲۶۸م ملک داود تاج و تخت دائی خود را تصاحب کرد وطی نامه‌ای خطاب به ملک ظاهر بیبرس اطاعت خود را به وی اعلام داشت. اما بیبرس از وی خواست که مالیاتی به صورت برده برای اوبفرستد. در سال ۱۲۷۵م ملک داود به عیذاب یورش برد، اما والی اسوان به سوی او شتافته از تخت شاهی برکنارش کرد و مردی به نام شکنده (اسکندر) راتاج برسرنهاد و شاه دنقله خواند و به اطاعت پادشاه مصر درآورد. اما احوال به این صورت باقی نماند، زیرا در سال ۱۲۷۶م میان ممالیک واهالی دنقله جنگ درگرفت و ممالیک به پیروزی رسیدند و نیروهایشان تادنقله پیش رفت و آنگاه ملک شکنده (اسکندر)، والی سلطان مملوک گردید وبا اهالی مقره نیز به شیوه اهل ذمه رفتار شد. دراین میان یک گروه از پاسداران ممالیک، دژهای ابریم و داو را به اشغال خویش درآوردند. تنها در عصر ناصر محمد بن قلاوون (در سومین دورهٔ حکمرانیش، ۷۰۹ – ۷۴۱ هـ. ق/ ۱۳۰۹ – ۱۳۴۰م) بود که ممالیک در سرزمین مقره مداخله کردند، ازاین قرار که ناصر به آنجا لشگر کشید و در سال ۷۱۶ هـ. ق/ ۱۳۱۶م عبدالله بارشومبو رابه پادشاهی نوبه گماشت. ممالیک پیش از آن، در زمان بیبرس تنها به حفظ پادگانی دردنقله اکتفا می‌کردند، عبدالله بارشومبو نیز قبلاً به قاهره پناهنده شده و درآنجا اقامت گزیده بود، و سپس به دین اسلام، و طاعت سلطان ناصر درآمده بود، به این جهت بود که ناصر وی راپادشاه مقره و نوبه گردانید. عبدالله مسجدی در دنقله بنیاد نهاد که تاکنون برپاست و تاریخ بنای آن نیز برکتیبهٔ مسجد، ۱۰ ربیع الاول ۷۱۷ هـ. ق/ ۲۹ مه ۱۳۱۷م ثبت شده است. عاقبت میان وی و سپاهیان کنزالدوله کشمکش و سپس جنگ درگرفت، و در نتیجهٔ آن، کنزیان توانستند عبدالله را معزول کنند و تاج پادشاهی دنقله رابرسریکی از افراد خود بنهند. درسالنامه‌های تاریخی مصر ذکری از

دنقله به میان نیامده است. تنها می‌دانیم که درسال ۷۲۴ هـ. ق/ ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴م سپاهی از ممالیک به مقره گسیل شده‌است. بنظر می‌رسد که مقره، هم به علت اسلام آوردن شاهان آن، و هم به سبب افزایش مهاجرتهای اعراب به آن، عملاً به کشوری اسلامی تبدیل شده بود. در سال ۷۶۸هـ. ق/ ۱۳۶۶م، یعنی در عصر اشرف ناصرالدین شعبان، بیست و سومین سلطان ممالیک بحری (۷۱۴-۷۷۸هـ. ق/ ۱۳۶۲ - ۱۳۷۶م)، از لشگرکشی مصریان به مقره گزارش بدست رسیده که احتمالاً برای صلح صورت گرفته بوده است. ابن خلدون از اعمال خشونت باروهرج ومرجی که پس از افزایش جمعیت اعراب و تسلط ایشان برمقّره میانشان بوقوع پیوست، سخن گفته است. اعراب، مرزهای شمالی دولت علوه واقع درجنوب مقره را ابواب می‌خواندند. این اسم هنوز هم در منطقهٔ کیوشه درسرزمین جعلیان، جنوب محل تلاقی رودنیل و عطبره بکار می‌رود. آنجا فرمانروایی به نام ملک الابواب حکمفرمایی می‌کرد. درسده‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی، حکام منطقهٔ ابواب گاهگاه با سلاطین مملوک مصر همکاری می‌کردند. درسال ۱۲۷۶م، چون ملک داود شکست خورد، به نزد آدر حکمران ابواب گریخت، اما وی اورااسیر کرده به قاهره فرستاد و طی نامه‌ای، اطاعت خویش رابه سلطان قلاوون اعلام کرد و از شاه مقره به وی شکایت برد. حاملان نامه، راه عیذاب را پیش گرفتند و چون بدانجا رسیدند، نمایندهٔ‌سلطان مملوک به ایشان پیوست. درهمان وقت هیئتی از دنقله همراه با هدایایی برای سلطان به قاهره رسید و از او برای عقد پیمان میان آدر و برخی ازحکام سودان که درهمسایگی او می‌زیستند گسیل می‌شوند. ازاین هنگام حکومت علوه روبه ضعف نهاد و دیگرنامی ازآن درتاریخ برده نشد. لیکن پس از سقوط پادشاهی مقره دیگر هیچ چیز مانع ورود اعراب به دشتهای پهناوری که ابن سلیم اسوانی از آنها سخن رانده است، نگردید. ازاین‌رو اعراب درآنجا روبه فزونی نهادندوبا ساکنان آن سرزمین پیوند زناشویی برقرار کردند و درنتیجه اسلام درآنجا گسترش یافت. بااین حال، منابع پرتغالی ضمن گفتگو از روابط پرتغال و حبشه اشاره می‌کنند که هنوز درسرزمین علوه کلیساهای بسیاری موجود است. امابه نظر می‌رسد که این سخن نادرست باشد، زیرا منابع پرتغالی دراین مورد موثق نیستند. درواقع اعراب برمناطق ساحلی تاسواکن سیطره یافتند و حتی تاکسلا نیز پیش رفتند.

## شرق سودان
## از اوایل سدهٔ شانزدهم تا سدهٔ نوزدهم میلادی

درتاریخ سرزمین سودان بردوره‌ای که از اوایل سدهٔ شانزدهم میلادی آغاز می‌شود، تاریکی و ابهام سایه افکنده است و دراین مورد تنها اطلاعات اندکی دردست است که درکتاب ***الطبقات*** تألیف یکی از شیوخ سودان به نام محمدودّ ضیف الله آمده است. اینجا مراد از "طبقات" "طبقات مشایخ" است. این کتاب به زبان عربی سستی نگارش یافته،اما حاوی پاره‌ای اطلاعات نیز هست. همچنین مجموعه‌ای از اسناد تألیف مردی بنام محمدابراهیم ابوسلیم دردست است که توسط پ.م. هولت به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر شده است.

P. M. Holt, Fowr Funj Land charts (Studies in The history of The Near East Cost), London, 1973, 104 - 120

کتاب دیگری نیز به نام ***تاریخ السودان*** تألیف شیخ احمد بن حاج ابی علی معروف به کاتب الشونه دردست است. مراد از شونه دراینجا انبار غله است. از کلام مؤلف چنین استنباط می‌شود که وی پس از فتح سودان به دست مصریان، کارمند دولت مصربوده، محل کاروی، یعنی شونه نیز درمنطقهٔ جزیره برکرانهٔ‌غربی نیل آبی قرار داشته است. دراین کتاب اطلاعاتی پیرامون سقوط پادشاهی فونج که پیش از مداخلهٔ‌مصر از سال ۱۸۲۱م به بعد واقع شد، آمده است. دربرخی از صفحات آن از نژاد فونج سخن به میان آمده و اطلاعاتی نیز در بارهٔ نخستین پادشاهان آن در سدهٔ ۱۶م تا سال ۱۷۲۴م عرضه شده‌است.

دراین زمان سلطنت فونج را شاهی به نام بدیع ابوشلوخ دردست گرفت. دراین کتاب فراوان ازوی سخن رفته است. بدین علت این کتاب راتاریخ پادشاهی فونج نیز می‌توان نام نهاد، گرچه غالب اطلاعات آن مربوط به نواحی جزیره است و درآن چندان اطلاعی از سایر سرزمینهای فونج که دامنه‌اش به نیل سفید پیوسته بود، دیده نمی‌شود. دربارهٔ منابع به همین مقدار بسنده می‌کنیم زیرا درپایان این فصل فهرستی کامل از منابع مربوط به سودان خواهیم آورد.

## نقشهٔ ۱۵۶
## سودان در عصر جدید، نقشه مواضع جغرافیایی

## نقشه ۱۵۷
## پادشاهی فونج

پادشاهی فونج نخستین دولت اسلامی باارکان سیاسی و اداری و سازمانی استواربود که درمناطقی از سودان واقع برکرانه نیل درجنوب مصر ظهور کرد و به رغم اینکه القاب شاهان این سلسله گاه غیرعربی می‌نماید، خود، خویشتن راعرب می‌خوانند بعلاوه، آنها اسناد خود رابه زبان عربی ثبت کرده نسب خویش رانیز به بنی امیه می‌رساندند. درمورد چگونگی ورود فونج ها به منطقه میان دونیل عقاید مختلفی وجود دارد. برخی از مورخان می‌گویند که آنها شاخه‌ای از شاهان برنو هستند و از راه غرب وارد وادی نیل شده‌اند ولی دیگران می‌گویند که آنها دراصل تیره‌ای

از قبایل شلک‌اند، اما خودایشان می‌گویند که ازنسل آن دسته از امیران بنی‌امیه هستند که از عباسیان گریخته و به حبشه رفته‌اند و سپس در امتداد نیل آبی تامنطقه سنّار فراز رفتند. مسعودی و مقریزی نیز این عقیده را تأیید می‌کنند.

بهرحال فونج ها خود را دولتی عربی و اسلامی بشمار می‌آورند و مانیز بهتراست به همین اعتبار به ایشان بنگریم. دولت فونج زمانی پدیدار شد که درسودان به دولت نیرومندی که بتواند نظم و امنیت برقرار کند، سخت نیاز افتاده بود، زیرا دولت علوه که در متون سودانی به دولت عنج شهرت دارد، بکلی روبه سستی نهاده بود. قبایل عرب نیز درآن سرزمین فزونی یافته بودند و به‌این جهت پیوسته با یکدیگر به جنگ می‌پرداختند، چندان‌که سرانجام، حوضهٔ میانی نیل به شاه نشین و شیخ نشین‌های متعددی تقسیم گردید که پیوسته باهم در ستیز بودند. در هر منطقه قبیلهٔ نیرومندی حاکمیت داشت که می‌خواست قدرت خودرا به رخ دیگر قبایل بکشد. رئیس قبیله، شیخ المشایخ خوانده می‌شد و به ملل یا مانجل ملقب بود. دراثر این هرج و مرج ، تجارت فلج شد، حتی در اوایل سدهٔ پانزدهم میلادی ، تجارت سودان با مصر بکلی پریشان گردید. از این رو لازم بود که نظام سیاسی واحدی درسراسر منطقه ایجاد گردد تاآرامش و امنیت رابه آن بازگرداند. دراین احوال، ازمیان آن دسته ازقبایل فونج که درناحیهٔسنار واقع برکرانهٔ نیل آبی مسکن داشتند، مردی توانمند و صاحب خرد ظهور کرد که عمارهٔ دونقاس نام داشت. مرکز فونجها درکوه مریا، تقریباً دربیست کیلومتری غرب سنار کنونی قرار داشت. عماره مردان قبیله راگرد خویش جمع کرد و برآن شد که بقایای دولت عنج رابراندازد و نظام اسلامی تازه‌ای پی‌افکند. بدین منظور باعبدالله جماع، شیخ اعراب قواسمه (از اصل جهمیه) و یاران بیشمار اوهم پیمان شد. قلمرو این اعراب منطقهٔ واقع درمحل تلاقی رود نیل واراضی شمالی آن بود. چندی بعد، دوگروه هم پیمان، درنزدیکی شهرکی به نام اربجی که مردی عرب به نام حجازی بن معین حدود سال ۱۴۴۷م ایجادکرده بود، با نیروهای عنج روبه رو شدند، و برآنان چیره گشتند. باقیماندهٔ سپاه عنج به کوه‌های فازوغلی و کردفان گریختند و گروهی نیز میان مسلمانان آن دیار پنهان گشتند و عاقبت به اسلام گرویدند.

بدین ترتیب دولت فونج سربرآورد و دامنهٔ قلمرو آن از شرق سواکن تاغرب نیل سفید و ازجنوبِ منتهی‌الیه رشته کوههای فازوغلی تاشمال آبشار سوم گسترش یافت، وبه عبارت دیگر بخش اعظم اراضی پادشاهی سابق مقره و علوه را در برگرفت.

عبدالله جماع دربخش شمالی پادشاهی فونج، اعلان استقلال کرد وشهر قری (نزدیک خانق سبلوقه) را پایتخت خویش ساخت، عمارهٔ دونقاس نیز سیطره خود رابرجنوب توسعه داد و شهرسنار رابه پایتختی برگزید. برخی گویند که این شهر بدست خود او بنیاد نهاده شد.

مرز شمالی مملکت فونج، شهرک جنک بود که خود، مرز جنوبی کشور مملوکی مصر درآن روزگار به شمار می‌آمد. شهرک جنک در نزدیکی آبشار سوم قرار دارد و نعوم شقیر معتقد است که شهر اربجی (درنزدیکی مسلمیه) خط مرزی میان منطقه نفوذی عمارهٔ دونقاس و عبدالله جماع گردیده بود. ایندوبه واسطهٔ "ملوک"، یعنی شیوخ قبایل برکشور حکم می‌راندند نه بطور مستقیم. نیز گویند که استقلال عبدالله دراین منطقهٔ شمالی، دراواخر دوران حکومت عماره دو نقاس صورت گرفته است.

زمانیکه دولت عثمانی پدید آمد، ترکان قلمرو خود را از جنوب مصر تاسواکن و مصوع گسترش دادند، سه سال پس از استیلاء برمصر (سال ۱۵۲۰م) بودکه ترکان براین ناحیه چیره شدند و دوپادگان نظامی درآنها برقرار کردند. اما عمارهٔ دونقاس با زیرکی توانست سلطان عثمانی راقانع کند که اوخود پادشاهی مسلمان است و کشورش نیز همه اعراب مسلمانند و دیگر دلیلی ندارد که دولت عثمانی بخاطر سلطهٔ خود برناصیه، از آنان هراسی داشته باشد. بعد از عمارهٔ دو نقاس سه پادشاه مقتدر دیگر برسرزمین فونج حکم راندند. سپس اندک اندک قدرت این پادشاهی روبه ضعف نهاد. دردوران حکمرانی ملک عدلان وادی که تا سال ۱۶۱۱م دوام یافت، میان منطقهٔ عبدالله جماع (منطقهٔ العبداللاب ) و مملکت فونج جنگ درگرفت. شیخ (فرمانده) عبدالاب که شخصی بنام عجیب بود، در جنگ شکست خورده کشته شد و خاندانش به دنقله گریختند. سرانجام بامیانجیگری مردی نیکوکار بنام شیخ ادریس ودّالارباب، میان طرفین صلح برقرار شد، و عدلان به عجیل پسر شیخ عجیب اجازه دادکه به قلمرو پدرش برگردد. شیخ عجیب اهتمام وافری به دین و فرهنگ داشت. به دانشمندان و اهل خرد احترام می‌گذاشت و برای فرقهٔ سناریه، یک رواق در جامع‌الازهر، و یکی دیگر در مسجد مدینهٔ منوره بناکرد.

بااینکه عدلان وادی شایستگی خودرابه اثبات رسانیده بود، مردم فونج وی رابرکنار ساخته و بادی سیدالقوم را جانشین وی کردند. بادی باعبداللاب، سیاست خشونت و زور درپیش گرفت و درمناطق شمالی، قدرت را از چنگ عجیب بیرون آورد و سپس بردنقله که مرکز مرزبانی و گمرکات میان دومنطقه بود چیره شد. درآخرین سالهای حکمرانی فونج ، قبایل شایقیه که درمنطقهٔ حلفاء واقع در سرزمین عبداللاب سکونت داشتند ، علم استقلال برافراشتند، و این امر، سرآغاز تجزیهٔ مملکت سناربود. آنگاه سناربه شیخ نشینهای قبیله‌ای تقسیم شدکه هرکدام در منطقهٔ خود به استقلال عمل می‌کردند. نیرومندترین این شیخ‌نشینها عبارت بودند از: عبداللاب، جلاییں، و مجاذیب، مراناب و شایقیه. شایقیه در دورترین منطقه شمالی سکونت داشت، و خود از قبایل گوناگونی تشکیل می‌یافت که پیوسته با هم در ستیز بودند. ایشان بر سراسر منطقهٔ وادی حلفاء سیطره داشتند و بزرگترین شهرهای این منطقه، چون ابی‌احمد، مروی، کورتی راتصرف کرده‌بودند.

همهٔ این قبایل سودان که از چند پارگی پادشاهی فونج پدیدار شده بودند خودرا عرب نژاد بشمار می‌آوردند و دینشان نیز اسلام بود، و سخت بدین آیین پایبند بودند، جزاینکه اعتقادِ ایشان، شیوهٔ خاص خود را داشت. دانشمندان و فقهای مصر برآن شده بودند که مردم آن سامان را با

دین اسلام آشنا کنند. این رسالت راطلاب سودانی کمال بخشیدند. ایشان برای کسب علم به مصر و حجاز می‌رفتند و چون فقیهان و شیوخی ارجمند می‌شدند، به کشور خود بازمی‌گشتند. فرزندان چهارگانهٔ جابر، به نامهای ابراهیم، عبدالرحمن، اسماعیل و عبدالرحیم ازجمله این فقیهان بودند. جابر خود پسرعدن بن سلیم بن رباط بن غلام الله، پدر سادات رکابیّه بود. ایشان جملگی در الازهر درس خواندند و سپس به میان مردم شایقیه بازگشتند و مردم ازایشان بهره‌های فراوانی بردند. همچنین جمعی از دانشمندان الازهر که مشهورترین آنان شیخ محمد قناوی بود، به سرزمین فونج مهاجرت کردند. شیخ محمد دربربر، اریجی و سنار به تدریس پرداخت و سرانجام دربربر مستقر شد و درآنجا مسجدی بنانهاد که درآن نماز می‌گذارد و درس می‌داد، و تعداد بیشماری از نخستین دانشمندان سودانی درخدمت او علم آموختند.

سودان از زمانی به عرصهٔ تاریخ پانهاد که محمد علی حاکم مصر، از آغاز سال ۱۸۰۷م کوشید آنرا فتح کند و مرزهای مصر را تا آن سوی سودان فراکشد. اقدامات او عملاً ازسال ۱۸۲۰م شروع شد. دربارهٔ اقدامات محمدعلی برای فتح سودان سخن بسیار گفته‌اند، اما یک چیز مسلم است، و آن اینکه تلاش او، ندای پرآوازه‌ای بود که سودان را از خواب برانگیخت و به مردم آن فهماند که کشورشان اینک یکی از اعضای خاندان بزرگ اسلام و عربیت شده است و باید در رنجها و شادیهای این خانواده سهیم باشد. سودان -این کشور عربی عزیز- از جملهٔ کشورهایی است که آیین اسلام بدون جنگ، و تنها به برکت سخن پسندیده و موعظهٔ نیکو به آنها وارد شده است. اسلام، بدون دخالت هیچ کشور اسلامی، باآرامشی که قلبها را میآکند، در سودان رواج یافت. البته ضروری بود که سودان، بعلت نزدیکی زیاد باجزیرةالعرب و مهاجرت مداوم اعراب، از طریق دریای سرخ به آن دیار، به کشوری اسلامی بدل گردد. امااین کار اندکی دیرجامهٔ عمل پوشید. زیرا برای اینکه اسلام بتواند عملاً در کشوری برقرار گردد، به برنامه‌ای که کارها را نظم دهد و مردانی که اجرای آنرا پی‌گیرند نیازاست. این کاری است که نخست بنورفاعه و اعراب جهینه و دولت فونج عهده‌دار آن شدند و بعدها دولت مصر، دردوران علی آنرا دنبال کرد. بااینکه نظام حکومت مصردراین دوران هم برای اهالی مصرو هم مردم سودان غیرعادلانه بود، بازاتحاد مصر و سودان اززمان محمدعلی تااواخر حکومت اسماعیل پاشا، بزرگترین عامل گسترش اسلام درسودان بود. اگر خدیو اسماعیل ادارهٔ سودان رادچار جهنم استعمار نمی‌کرد و آنرا به دست کسانی چون سموئیل بیکرو چارلز گوردون نمی‌داد، بی گمان سراسر سودان را ازشمال اسلامی تاب فرا می‌گرفت، و یاحتی دولت اسلام چندان گسترش می‌یافت که شامل سراسر وادی نیل می‌گشت. دولت مصر در دوران اسماعیل پاشا، استان (مدیریهٔ) خط استواء یااکواتور را تأسیس کرد، و برای انتشار اسلام در سرچشمه‌های نیل سیاست ثابتی مقررفرمود و دانشمندان و فقیهان از مصر راهی آن سامان شدند. سرانجام انگلستان که مسئول همهٔ رنجهای جهان عرب ازسودان گرفته تا فلسطین، است، این اقدام ارجمند رابه تباهی کشید.

## فتح مصر

بعد از کشتار ممالیک، محمدعلی در سال ۱۸۱۱م به تعقیب باقی‌ماندهٔ ایشان که به نوبه و سپس به سرزمین فونج گریخته بودند، پرداخت. سال بعد یعنی در سال ۱۸۱۲م وی نمایندگانی نزد پادشاه فونج فرستاده ازاوخواست که مملوکان را از کشور خویش براند. امااین کار دیگر در توان پادشاه فونج نبود، زیرا کشورش، بویژه درناحیهٔ شرقی دنقله، دچار ضعف و هرج و مرج شده بود، در همان احوال، نامه‌ای از ملک ناصرالدین که یکی از افراد خاندان میروفاب، یعنی خاندان حاکم برمنطقه بربر بود، دست محمدعلی رسید. وی دراین نامه از محمدعلی خواسته بود که در مقابل دشمنان یاریش دهد. بااین حادثه، همهٔ شرایطی که راه فتح سودان را بر محمدعلی هموار می‌ساخت، فراهم آمد، بخصوص که پریشانی اوضاع، تجارت میان مصر و همسایگان جنوبی آن راراکد ساخته بود. علاوه براین، محمدعلی در اندیشهٔ آن بود که سپاهی از سودانیان برای خود تدارک ببیند، زیرا بااین اقدام می‌توانست از چنگ آلبانیایی‌هایی که بخش اعظم سپاهش راتشکیل می‌دادند رهایی یابد. وی پنداشت که اگر این آلبانیایی‌هارابه سودان بفرستد، هم از شرشان راحت می‌شود و هم می‌تواند آن سپاهی راکه در اندیشه داشت ایجاد کند.

بدینسان، محمدعلی به سال ۱۸۲۰م، نخستین حملات خود رابه فرماندهی سومین فرزندش اسماعیل کامل پاشا که در آن زمان ۲۵ سال داشت و توسط مردی به نام محمد سعید افندی یاری می‌شد، متوجه سودان کرد.

در ژوئن سال ۱۸۲۰م سپاه در سودان گردآمده و به سمت جنوب و شهر دنقله روی نهاد. در این منطقه مردی از کارگزاران دولت عثمانی بنام حسین کاشف (که به معنی محصّل مالیات است) حکم می‌راند. سپاه مصر به شمال نوبه رسیدو جعلیان که اربابان این نواحی بودند، گریختند و ملک نمر، پادشاه شندی به استقبال سپاه آمد و آنگاه، حکمرانان دیگر مناطق بیدرنگ اعلان اطاعت کردند. در چهارم نوامبر آن سال، نبردکوچکی میان لشگریان محمدعلی و اعراب شیخیه در کورتی به وقوع پیوست. سرانجام اعراب شیخیه شکست خورده و به دژی در نزدیکی دامنه کوه دیقا (که اکنون به کوه ابن عوف مشهور است) پناه بردند. در آنجا اسماعیل ایشان رابه توپ بست و بدون اینکه با ممالیک فراری برخورد کند تا شندی پیش روی کرد. سپس کشمکشهایی بوقوع پیوست که منجر به عقب نشینی ممالیک به سمت جنوب شد. دراین هنگام برمنطقهٔ شندی، ملک نمر، امیرشهر شندی و برمتمه، ملک مساعد حکم می‌راندند. این دو، و نیز پدرملک نمر شیخ ناصر وذالامین، امیر عبداللاب تظاهر به تسلیم دربرابر محمد علی کردند. درمه ۱۸۲۱ م، لشگریان محمدعلی از منطقهٔ آبشار سوم گذشتند و بدینسان به قلب پادشاهی فونج گام نهادند. در مسیر سپاه، همهٔ اعراب شایقیه دربلاد دنقله و نیز شیخ سلیم رهبر کبابیش اظهار اطاعت کردند. دراین میان سپاه آلبانیایی، طبق عادت خود، به غارت و سرقت اموال مردم دست زدند و این عمل کینهٔ مردم را نسبت به ایشان

برانگیخت و همهٔ رؤسای شهرها - حتی شهر فازوغلی - اظهار انزجار کردند. محمدعلی هم به نوبهٔ خود، خواهان پرداخت مالیات بصورت طلا شد. مردم، تاآنجاکه درتوان داشتند مالیات پرداختند، اما مجموعهٔ این اموال، تنها بخش کوچکی از خواستهٔ فرماندهان سپاه مصر را تشکیل می‌داد. سرانجام نمر پادشاه شندی، توطئه‌ای چید و خیمهٔ اسماعیل بن محمد را به آتش کشید و او که در خیمه بود کشته شد. این حادثه، محمدعلی را محزون ساخت و آتش خشم او را نیز برافروخت و موجب آشوب در سراسر کشور گشت. آنگاه محمدعلی به قصدگرفتن انتقام از پادشاه شندی سپاه جدیدی به فرماندهی خورشید پاشا به سودان گسیل داشت. شیخ عبدالقادر نیز با او همراه شد. خود وی، یاران سودانی خویش رابه تفاهم بامصریان فراخواند. سرانجام با آنکه سپاه مصراز برقرار ساختن صلح و امنیت درسودان عاجز بود، باز در سال ۱۸۲۸م، پس از اینکه سپاه مصر به فازوغلی رسید و تمام نواحی سودان به اطاعت درآمدند، آرامش درآنجا حکمفرما شد. در سال ۱۸۳۶م، مصریان اندک اندک روی به جنوب نهادند، ولی حرکتشان باکندی بسیار صورت می‌گرفت، به گونه‌ای که بسیار دیر به منطقهٔ بحرغزال رسیدند. در سال ۱۸۴۲ وارد غندکرو شدند و مرد باکفایتی به نام احمد پاشا ابوودان حکومت بخش مصری سودان رابه دست گرفت. در زمانی که محمدعلی درسال ۱۸۴۸م وفات یافت، اوضاع سودان به همین حال بود. پس ازآن، عباس اول هم که به جمود و متوقف ساختن همهٔ امور شهرت داشت، چیزی از قوای مصر راز سودان بیرون نکشید. ازاین رو سودان، تابع مصر باقی ماند.

# نقشه ۱۵۸

## مصر و سودان در دوران خدیو اسماعیل

## (۱۸۶۳ - ۱۸۷۹م)

حکومت اسماعیل پاشا مصادف با آغاز حرکت استعمار بود. اسماعیل پاشاکه می‌ترسید یکی از دولتهای اروپایی بخشی از خاک سودان را اشغال کند، برنامهٔ وسیعی برای حمایت از خاک سودان طرح‌ریزی کرد. نخست در سال ۱۸۶۹م مقرر داشت که مردی انگلیسی که همان سرسموئیل بیکر باشد، حاکم سودان گردد تا فتح سودان را به اتمام رساند و به تثبیت امور در آن بپردازد. امااین اقدام بزرگترین اشتباه اسماعیل پاشا بود. زیرا سیاست سموئیل بیکر دو هدف داشت: نخست خواست منطقهٔ سرچشمه‌های نیل را به چنگ آورد وآن رامستعمرهٔ انگلستان سازد. دوم آنکه می‌خواست به سودانیان خیانت ورزد و آنان را علیه مصریان گردهم آورد. وی عاقبت هم دراین کار موفق شد. پس از اتمام دوران حکومت سموئیل، فرمانده انگلیسی دیگری به نام، چارل جرج جوردن که از استعمارگران معروف بود به جای او گماشته شد. چارل همان سیاست را در پیش گرفت تا سرانجام تمرد از حکام مصر، سراسر سودان رافراگرفت. در همان احوال، اسماعیل پاشا ایوب، والی کردفان از مردی به نام زبیر پاشاکه از جانب حکومت مصر درآن منطقه حکم می‌راند، یاری خواست و زبیر نیز به شهر فاشر مرکز کردفان وارد شد. اسماعیل پاشاایوب نیز درآغاز به وی پیوست، و بدینسان سراسرآن ناحیه، به متصرفات مصر در سودان پیوست. در شرق نیز مصریان بربنادر سواکن و مصوع دست یافته بودند. ایشان درسال ۱۸۷۱م به مرزهای حبشه رسیدند و میان آنان وملک یوحنای چهارم جنگ درگرفت.اندکی بعد ملک یوحنا درگذشت و مصریان توانستند درسالهای ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶م بربلندیهای اریتره دست یابند. در اوت سال ۱۸۷۷م مصر به پیمان لغو تجارت برده پیوست و بدینگونه تجارت برده رسماً متوقف شد. امااین تجارت به صورت غیررسمی همچنان ادامه یافت، چندان که احساسات مردم رابرانگیخت، این احوال بود که مقدمات جنبش مهدی رافراهم آورد.

# نقشه ۱۵۹

## جنبش مهدی (۱۸۸۱ - ۱۸۹۸م)

ماتاریخ سودان رااز سدهٔ چهاردهم تاسدهٔ هجدهم میلادی، که درخلال آن سودانیان اسلام آوردند و کشورشان به کشور عربی مسلمانی تبدیل شد، بازگوکردیم. و همچنین مقدمات تاریخ محمداحمدبن سیدعبدالله معروف به مهدی رااز زمانی که به جزیره ابا و مهاجرت کرد و نخستین گروه انصار خود را تشکیل داد متذکر شدیم و نیز گفتیم که وی چگونه خود را مهدی موعود و جانشین حضرت رسول‌الله(ص) خواند و اعلام داشت که وی جنبشی رابرای احیاء اسلام و آزادسازی کشورش از استعمار انگلیس و عثمانی رهبری می‌کند. اینک دنبالهٔ تاریخ مهدی و پی ریزی دولت وی رادرسودان به اختصار بیان می‌کنیم.

گفتیم که انگلیسیها پس از سرکوبی قیام عُرابی پاشا و اشغال مصر در ۲۰ سپتامبر ۱۸۸۲م همهٔ امور کشور رابدست گرفتند. دراین میان جنبش مهدی تحولی وسیع یافت، زیرا انگلیسی‌ها «حکمدار» عبدالقادر پاشا حلمی راکه پیروان عُرابی پاشا برسودان گمارده بودند، از آنجا برداشتند و دراثر آن، جنبش مهدی نیروی بیشتری یافت و درسراسر کشور منتشر گردید.

آنگاه پادگانهای مصری سودان و کارمندانی که درآنها می‌زیستند - هردسته درگوشه‌ای - تقریباً محاصره گشتند، زیرا شورشیان همهٔ راههای ارتباطی میان نواحی مختلف سودان را قطع کرده بودند. در ژوئیه ۱۸۸۴م انگلستان به بهانهٔ این که جان سربازان و کارمندان مصری از گزند شورشیان درامان نیست، بردولت مصرفشار آورد که همهٔ آنان را از سودان فراخواند. اما حکومت مصر، علی رغم ناتوانی، هنوز امیدوار بود نظم و آرامش را به سودان که بخش مکمل کشور مصربه شمار می‌رفت،

بازگرداند. برخی از کارگزاران مصری، مانند محمد سعید زمامدار (حکمدار) ابیض، توانستند در برابر حمله‌های انصار مقاومت کنند. مراد از انصار، همان کسانی است که به جنبش مهدی پیوسته سپاه او را تشکیل دادند. علاوه برایشان، برخی از زمامداران سپاه مصر درسودان نیز به مهدی پیوسته بودند، زیرا دولت مصر از پرداخت حقوق آنان عاجز مانده بود، از این‌رو، ایشان به جنبش مهدی ملحق شده سربازان آن جنبش گشتند و سپس آن نیروی اضافی راکه نیروهای جهادیه خوانده می‌شد، تشکیل دادند. بااین همه انصار نتوانستند برابیض که مرکز استان (مدیریه) کردفان بود دست یابند. یکی از فرماندهان مهدی به نام حمدان اباعنجه فرماندهی گروهی از جهادیه رابعهده داشت و عده‌ای از افراد قبیلهٔ وی نیز که قبیله‌ای کوچک و تابع اعراب تعایشه (قبایل بقاره) بود، در سپاه او بودند.

درسال ۱۸۸۳ عبدالقادر پاشا حلمی والی (حکمدار) سودان، سپاهی به یاری سپاهیان ابیض گسیل داشت. این کار، آخرین کاری بود که او پیش از ترک سودان توانست انجام دهد. اما شهر باره در نزدیکی ابیض پیش از رسیدن قوای کمکی تسلیم شد. محمد سعید پاشا نیز چون دید از پایداری سودی حاصل نمی‌شود، ناچار در ۱۹ ژوئیه ۱۸۸۳م شهر را تسلیم سپاهیان مهدی کرد و خود روی به مصر نهاد. اما وی و افسران سپاهش به اسارت انصار درآمدند. مهدی نیز از کوه غدیر فرود آمد و وارد ابیض شده نماز جمعه رادر جامع شهر خواند. این پیروزی، یکی ازبزرگترین پیروزیهای مهدیون در تاریخ به شمار می‌آید.

عبدالقادر پاشا پیش از آن که در فوریه ۱۸۸۳م از سودان عقب نشینی کند، توانست از منطقه جزیره که آذوقه خرطوم راتأمین می‌کند دفاع نماید.

طی دو سال که از عقب نشینی عبدالقادر پاشا حلمی از سودان گذشت (۱۸۸۳ و ۱۸۸۵م)، انگلیسی‌ها هیچ توجهی به امر مصریانی که به اجبار درسودان باقی‌مانده بودند نکردند. نخست وزیر انگلستان اعتقاد داشت که امور سودان خارج از قلمرو نفوذ بریتانیا است و بهتراست که مصر سربازان خویش را از سودان خارج کند، زیرا دراین زمان جنبش مهدی در نظر بسیاری از انگلیسیها جنبشی ملی و خاص سودان تلقی می‌شد.

اما حقیقت این است که جنبش مهدی بسیار دیر سرگرفت چه درآن هنگام دیگر استعمار گریبان مصر را گرفته بود، و نیز برای مقابله بانیروهای اروپایی لازم بود مهدیون از همان اسلحه و ساز و برگ و همان اهداف استفاده کنند. اگر قیام مهدی دو قرن زودتر آغاز شده بود، بی‌گمان دولتی در شمار بزرگترین دولتهایی که تاریخشان را قبلاً عرضه کردیم می‌گردید. زیرا مهدی محمد احمد بن سید عبدالله پیشوای دینی پرتوانی بود که می‌توانست تودههای مردم رابه حرکت درآورد. وی جنبش ملی و اسلامی‌ای را رهبری می‌کرد که نهضت اسلام و آزادی سودان و همهٔ مسلمانان را هدف خویش قرار داده بود.

سپس دولت خدیوی با مسئولیت خود حمله‌ای بقصد گشودن راه میان خرطوم وابیض به فرماندهی افسری انگلیسی به نام ویلیام هایکس پاشا، تدارک دید هایکس با نیرویی اندک و سرکش، بهمراهی حاکم جدید سودان که علاءالدین صدیق نام داشت روی به سوی سودان نهاد. سپاه هایکس در ۱۵ نوامبر ۱۸۸۳ درنبرد شیکان باقوای انصار و جهادیه روبرو شد. نیروهای سودانی در نبرد پیروز شدند و هایکس و علاءالدین وهمه سپاهیان مصری را نابود کردند. درهمان زمان یعنی درسال ۱۸۸۱م رودلف سلاتین اتریشی‌الاصل، از طرف حکومت مصر والی مدیریه دافور بود. وی که قبلاً مسلمان شده بود، چون مقاومت رابی‌نتیجه دید، به اطاعت مهدی درآمد و بدینسان سپاهیان انصار به دافور دست یافتند و مهدی یکی از نزدیکان خود به نام محمد خالد رابردافور گمارد. سلاتین پاشاکه در ۲۳ سپتامبر ۱۸۸۳ تسلیم قوای مهدی شده بود، مدت ۱۲ سال در میان نزدیکان مهدی زیست و بعد از سرکوبی قیام مهدی، به مصر بازگشت و کتاب مشهور خودرابه نام «آتش و شمشیر در سودان» تدوین کرد.

ادارهٔ استان (مدیریه) بحرغزال رانیز که تابع دستگاه اداری مصر در خرطوم بود، افسری انگلیسی به نام ف.م لیتون به عهده داشت. وی در دفاع از استان خویش کوشش بسیار نمود، اما مهدی سپاهی مرکب از انصار را به سوی بحرغزال گسیل داشت که در آوریل ۱۸۸۴م برآن تسلط یافتند. لیتون خود را تسلیم کرد و بعد از چهار سال در اسارت درگذشت.

مهدی یکی از یاران خود به نام عثمان دقنه رابه سوی هدندوه که از نیرومندترین قبایل بجه درساحل دریای سرخ بودند گسیل داشت و ازآنان خواست که به اطاعت وی گردن نهند. عثمان دقنه توانست باشیخ طیب مجذوب که درسراسر غرب سودان از اعتبار عظیم برخوردار بود و شیخوخیت صوفیه رانیز درمنطقهٔ دامربه عهده داشت، قراردادی منعقد کندکه به موجب آن درفوریه ۱۸۸۴، هدندوه و سراسر کرانه‌های دریای سرخ، غیرازسواکن به دولت مهدی منضم می‌گردید. درژوئیه ۱۸۸۴م حکومت انگلستان فشار خود رابرمصر جهت تخلیه سودان شدیدتر کرد. در همان احوال گوردون پاشا به سودان گسیل شد، اماکسی درست نمی‌دانست که بچه منظور وی رابه آنجا می‌فرستند. دولت خدیوی که او را اعزام‌کرده بود که مأموریت وی در واقع حفاظت ازخرطوم و منطقهٔ جزیره است و او باید به دولت مصر بگوید که چگونه می توان کار سودان را دو باره به نظم آورد. اما سراولین برینگ (معروف به لورد کرومر) کنسول ژنرال و نمایندهٔ انگلستان درمصر معتقد بودکه مأموریت گوردون برنامه‌ریزی برای تخلیهٔ سودان از قوای مصری است. درآنجا میان گوردون وکنسول بریتانیا در مصر اختلاف بود، از این روگوردون تصمیم گرفت که به مسئولیت خود در خرطوم باقی‌بماند، سپس در ۱۳ مارس ۱۸۸۴ اعلام کرد که قوای مشترک انگلستان و مصربرای سرکوبی قیام

مهدی عازم خرطوم‌اند. وی با این عمل مرتکب خطای بزرگی شد. اندکی بعد، ارتباط تلفنی و سایر ارتباطات میان قاهره و خرطوم قطع شد و در ۲۷ مارس ۱۸۸۴ نمایندهٔ مهدی ازگوردون پاشا خواست که به اطاعت از مهدی گردن نهد و خرطوم و بربر و بلاد جزیره راتسلیم وی کند. اما گوردون سرباز زد. در همین اثنا، یعنی درمه ۱۸۸۴، شهربربر بدست مهدی افتاد و گوردون و همراهانش عملاً درخرطوم محاصره شدند. آنگاه سپاه مهدی عازم پایتخت سودان شد، و درسپتامبر ۱۸۸۴م محاصرهٔ خرطوم آغاز گردید. مهدی نیز خود در ۲۳اکتبر ۱۸۸۴م به نزدیکی خرطوم رسید و درکرانه غربی نیل سفید، روبروی خرطوم اردو زد. اینجابود که دولت گلادستون بخود آمدو سپاهی مرکب از نیروهای انگلیسی و مصری گسیل داشت که در ژانویه ۱۸۸۵م وارد سودان شد. مهدیون از بیم آنکه مبادا آن سپاه به خرطوم برسد، تصمیم گرفتند به شهر هجوم آورند. سرانجام در نخستین ساعات روز ۲۶ ژانویه ۱۸۸۵م هجوم آغاز شد و سپاهیان مهدی وارد خرطوم شدند و در ۲۸ژانویه ۱۸۸۵ گوردون رابه قتل رساندند و قتل او هیاهوی عظیمی درانگلیس بپا کرد. بهرحال قوای مهدی شهر را گرفته به منطقهٔ جزیره دست یافتند و بدینسان سراسر سودان، بحر سواکن جزو دولت مهدی گردید. مهدی نخواست که خرطوم را پایتخت خود سازد، به این جهت، روی به جانب دهکدهٔ کوچکی درشمال غرب خرطوم به نام امدرمان نهاد، و آنجا را پایتخت گردانید و حکومت خود را درآنجا سازمان داده مسجدهایی نیز درآنجا بنانهاد و سرانجام در همان‌جا فوت یافت.

## عصر خلافت عبدالله تعایشی (۱۸۸۵ - ۱۸۸۹م)

مهدی چهارتن از بزرگان درگاه خود رابه جانشینی خویش برگزید. آنان عبارت بودنداز: عبدالله بن محمد تعایشی که از مهدی لقب صدیق ابی بکر گرفته بود، علی بن محمد حلو که به خلیفه فاروق ملقب شده بود، محمدمهدی سنوسی ملقب به خلیفه عثمان و خلاصه محمد شریف بن حمید، که لقب خلیفه کرّار یافته بود. این لقب اخیر، به حضرت علی‌ابن‌ابی‌طالب(ع) اشاره دارد.

پس از وفات مهدی میان جانشینانش اختلاف افتاد. سنوسی از همان آغاز از مهدی کناره گرفت و عبدالله بن محمدتعایشی که نیرومندترین گروه انصار را (که از قبیلهٔ خود او بقاره برخاسته بودند) رهبری میکرد، توانست خود را جانشین قانونی مهدی بخواند. مهدی نیز قبل از مرگ نامه‌ای حاوی همین معنی برای وی نوشته بود. وی سران انصار را، امیر می‌خواند، عبدالله تعایشی بزرگترین امیربود و برای خود پرچم سیاه برگزیده بود. ستون اصلی سپاه تعایشی را مردان قبایل بقاره، جعلی و دنقله تشکیل می‌دادند. اینان دردوران خلافت تعایشی، هستهٔ مرکزی نیروی نظامی دولت مهدیون، محسوب می‌شدند. اما امور اداری دولت، بدست گروهی از دنقله بود که اهل بیت مهدی و ملقب به اشراف بودند و بیشترشان هم از سرزمین نوبه برخاسته بودند.

عبدالله درشرایط دشواری زمام امور کشور رابدست گرفته بود. از یک سو ایتالیایی‌ها برمصوع استیلا یافته بودند و خود را آمادهٔ تسلط براریتره میکردند، از سوی دیگر انگلیسیها در مصر میکوشیدند دولت مصر را به خروج از سودان وادارند تا در بارهٔ سپاهی مرکب از نیروهای مشترک انگلیسی - مصری به سرکردگی یکی از فرماندهان بزرگ انگلیسی اقدام به فتح مجدد آن کنند. سرانجام لرد کیچنر برای این کارانتخاب شد.

باز در همین اثناء یوحنا پادشاه حبشّه که چشم طمع به اراضی سودان دوخته بود، یکی از فرماندهان خود به نام رأس ادار رابه فتح آن دیار گسیل داشت و او برغندار واقع در اراضی سودان، چیره شد. اما سودانیان برسپاه حبشه پیروز شدند، ملک یوحنا راکشته سرو تاج رابه خرطوم فرستادند. کسی که به این پیروزی نایل آمد، فرماندهی سودانی به نام زکی تمل بود. ایتالیائیها نیزاین فرصت را مغتنم شمرده به سرعت برمصوع درخاک سودان استیلا یافتند و در سال ۱۸۸۵م اریتره رانیز به اشغال خویش درآوردند.

پیش ازاین، مهدی یک بارسپاهی برای جنگ بامصر تدارک دیده و رهبری آنرابه عهدهٔ یکی از فرماندهان بزرگش به نام عبدالرحمن نجومی از قبیلهٔ جعلی سپرده بود. اما مصریان درمنطقهٔ توشکی برنجومی به پیروزی دست یافته بودند.

سپس در سال ۱۸۹۱م قوای مصر، عثمان دقنه را در نزدیکی شهر طوکر واقع درناحیهٔ سواکن شکست داد و دوسال بعد (۱۸۹۳م) سپاه عبدالله درجنگ اغوردات از ایتالیائیها شکست خورد.

ازسال ۱۸۸۶م به بعد دیگر براقلیم بحرغزال حاکمی گمارده نشد. اما در استان (مدیریه) خط استواء امیرپاشا حکم می‌راند. وی نیز ازآن «مدیریه» عقب نشست و برای عقب نشینی از سودان نیز با استانلی توافق کرد. بدینسان، استان خط استواء بی حاکم ماند و انگلیسیها هم بی‌درنگ آنرا به مستعمرات خود دراوگاندا منضم کردند. عکس‌العمل تعایشی در برابر این اقدام، تنها آن بود که لشگری به شهرک رجاف واقع در جنوب سودان گسیل داشت. در سال ۱۸۹۶ اقدام جدی برای فتح مجدد سودان آغاز شد. نخست برای جابجایی سپاه، خط راه‌آهن وادی حلفا تاابی‌احمد احداث گردید. تعایشی نیز فرمانده سپاه خود محمداحمد رااز دافور فراخواند و به مقابلهٔ سپاه مشترک مصر و انگلیس گسیل داشت. در ۸ آوریل ۱۸۹۸م قوای کیچنر با سپاه تعایشی که تحت فرماندهی محمد احمد و عثمان دقنه قرار داشت، در جایی میان متمه وام درمان روبرو شد. درنبرد کرری که به نبرد ام‌درمان نیز مشهور است، آتش سهمگین توپخانهٔ انگلیس سپاه سودانی رابه خاک و خون کشید. دراین جنگ ۱۱۰۰۰ سودانی کشته و ۱۶۰۰۰ تن مجروح شدند. بدینسان دولت مهدی سرنگون شد و کیچنر به همراه سپاه خود به شهر خرطوم درآمد، و سپس عصر جدیدی در تاریخ سودان آغاز گردید.

# نقشه ۱۶۰

## کشمکشهای استعماری دروادی نیل (مصر و سودان) در سدهٔ ۱۴ هـ. ق - ۱۹م

درمصر، قدرت واقعی در دست بریتانیا بود. زیرا خدیو محمد توفیق به صورت یکی از کارمندان حکومت انگلستان درآمده بود که سراپا از اوامر لرد کرومر اطاعت می‌کرد. هیئت وزیران نیز که درنخستین سالهای اشغال مصر ادارهٔ امور کشور رابه عهده داشت، در واقع اداره‌ای شده بود که از منافع انگلستان دفاع می‌کرد نه از منافع مصر، ازاین‌رو انگلیسیها به آسانی هیئت وزرای مصر را مجبور کردند که با خروج نیروهای مصری که درگوشه و کنار سودان پراکنده، یا محاصره شده بودند موافقت کنند. جالب توجه آن که بیشتر کارگزاران اداری و سربازان مصری، علی‌رغم موقعیت دشواری که درآن به سر می‌بردند، حاضربه ترک سودان نشدند. زیرا ایشان خود را نمایندگان یک نیروی اشغالگر، یا یک دولت بیگانه درخاک سودان نمی‌شمارند، بلکه معتقد بودند که در میهن خویش ساکن‌اند، و وظیفهٔ خود رانسبت به وطن در وادی نیل انجام می‌دهند.

عاقبت سپاهی مرکب از نیروهای مشترک انگلیس و مصر به فرماندهی سر ژنرال هربرت کیچنر برای سرکوبی جنبش مهدیون رهسپار سودان شد. در ۸ آوریل ۱۸۹۸ نبرد سهمگینی میان کیچنر و قوای مهدیون در امدرمان در گرفت، به دنبال آن، کیچنر وارد خرطوم شد و خود را حاکم کشور خواند. امابخش اعظم سودان، هنوز از سلطهٔ او خارج بود، زیرا سودانیان از پذیرفتن این وضعیت سرباز می‌زدند. در این هنگام، فرانسویان چون دیدند که انگلستان مشغول تصرف سودان شده است، به سرعت نیرویی از چاد به فاشودا در کرانهٔ نیل سفید گسیل داشته و پرچم فرانسه را در آنجا برافراشتند. در آن روزگار، عرف استعمار این بود که اگر یک دولت اروپایی، به کشوری از کشورهای آسیایی یا افریقایی می‌آمد و پرچم خویش رابرفراز پایتخت آن برمی‌افراشت، کشورقانوناً به مالکیت آن دولت در می‌آمد. با این همه، کیچنر توانست قوای فرانسوی رابه چاد بازپس راند و سپس دولتهای فرانسه و انگلیس براین توافق کردند که مرزهای میان مستملکات انگلستان و فرانسه و بلژیک به همان وضعیتی باشد که ما در نقشهٔ شمارهٔ ۱۶۰ ترسیم کرده‌ایم. در ۱۹ ژانویه و ۱۰ ژولای ۱۸۹۹ دو عهدنامه در مورد حکومت مشترک در سودان بسته شد. براساس مفاد آنها که به عهد نامه‌های ۱۸۹۹ معروف‌اند، سودان تابع حکومت مشترک مصر و انگلیس، یا The Anglo - Egyptian Condeminiun شد.

آنگاه نخستین خط مرزی میان مصروسودان بوجود آمد و خط عرضی ۲۲ درجهٔ شمال خط استواء، مرز میان دوکشور معین گردید. پیش ازآن، در ۱۸۹۴م، ایتالیائیها بعد از اشغال اریتره، استان کسلارا از تصرف مهدیون خارج ساخته بودند، اما در ۱۸۹۷م به ناچار آن رابه مصر بازپس دادند.

در ۱۸۹۷ قوای سررجینالدوینگیت (Sir Reginald Wingate) موفق به بیرون راندن ایتالیائیها از کسلا شد و بدینسان بخش پهناوری از خاک سودان که درکرانه‌های دریای سرخ واقع بود، به سرزمین اصلی ملحق شد. سپاهیان مهدی که به فرماندهی خلیفه عبدالله محمود برادرزادهٔ عبدالله تعایشی به نبرد پرداخته بودند، در ۸ آوریل سال ۱۸۹۸م با قوای مشترک مصرو انگلیس، درجنگ عطبره درگیر شدند. دراثنای این جنگ، عبدالله محمود اسیرو سپس به رشید تبعید شد و سرانجام همانجا درگذشت. اماپس ازآن که کیچنر، دردسامبر ۱۸۹۹م فرمانروایی سودان رافرونهاد، دولت انگلستان، زمامداری آن سرزمین رابه رجینالدوینگیت سپرد. درآن هنگام زمامدار انگلیسی سودان بطور اسمی و نظری، کارگزاری مصری به شمار می‌آمد که از جانب انگلستان نامزد حکومت می‌شد و خدیو مصر حکم انتصاب وی را صادر می‌کرد. بعد از آن انگلیسی‌هابه بهانهٔ برقراری امنیت در سودان، نیرویی به کردفان فرستادند که در ام دیو یکارات بر مهدیون چیره گشته وارد شهرابیض، پایتخت کردفان شدند. در سال ۱۸۹۸م یکی از پیشوایان سودانی به نام علی دینار کوشید حکومت مهدوی تازه‌ای در فاشر تأسیس کند. اما انگلیسی‌ها وی را وادار به اطاعت از خود کردند، اونیز تحت تابعیت خرطوم، حاکم کردفان شد و بدینسان پرچمهای مصر و سودان در خرطوم به اهتزاز درآمد. اما قدرت واقعی و رهبری نظامی در دست فرمانده‌ای انگلیسی که به «سردار» ملقب بود، قرارگرفت. سردار نیز یکی از القاب نظامی هند بود که انگلیسی‌ها با خود به وادی نیل آورده بودند. اما سردارها نیز اسماً کارمندان دولت مصر به شمار می‌آمدند و درست مانند حاکمان سودان، به کارمنصوب می‌شدند. دراین احوال، حکمران واقعی مصر و سودان لرد کرومر نمایندهٔ انگلستان درقاهره بود. خوشبختانه سودان درمعرض پاره‌ای از مشکلات همچون امتیازات خاص بیگانگان که مصر باآن گریبانگیر بود، واقع نشد و سودان، تاسال ۱۹۱۶م در دست وینگیت باقی‌ماند. درآمد سودان در نخستین سالهای اشغال (۱۸۹۸م) حدود ۳۵۰۰۰ لیره انگلیسی بود، حال آنکه مخارج این کشور به مبلغ ۲۳۵۰۰۰ لیره تخمین زده می‌شد، و مابه‌التفاوت این مبلغ را تا سال ۱۹۵۴م حکومت مصر می‌پرداخت. انگلیسی‌ها اندک اندک در سودان، آنگونه که خود می‌خواستند، حکومت کردند و در سال ۱۸۹۸م لورد کیچنربه جمع‌آوری مبلغی از سودانیان پرداخت تا با آن، مدرسه‌ای به نام «دانشکدهٔ یادبود گوردن» تأسیس کند. این مدرسه که درآن شیوه تدریس جدید اعمال می‌شد و درسال ۱۹۷۰م افتتاح گردید، نخستین دبیرستان ازاین قبیل بودکه در سودان پدید می‌آمد. بعدها، رشته‌های تخصصی دیگری درآن دایر گردید: یکی رشتهٔ شریعت اسلامی بود که قاضی تربیت می‌کرد، یکی به تربیت مهندس و دیگری به تربیت معلم اختصاص داشت. انگلستان تلاشهای بسیاری در زمینهٔ ارتباطات، تلگراف و بویژه راه‌آهن وادی حلفا به خرطوم (۱۸۹۷ - ۱۸۹۹م) مبذول داشت. بعدها راه‌آهن تاسناروابیض امتداد یافت، و سپس خط عطبره تاسواکن به وجود آمد که پس از چندی

تاپورت سودان نیز کشیده شد. از آن زمان، پورت سودان، بندر عمدهٔ سودان در دریای سرخ گردید و در آن اسکله‌ها و کارخانه‌های کشتی سازی و تأسیسات بیشمار دیگری نیز دایر گردید، همچنین یک خط کشتیرانی از خرطوم تا بحرالغزال نیز تأسیس شد. پس از آن سالیانی دراز در سودان آرامش حکمفرما بود و این کشور هرگز تحت تأثیر آنچه به انقلاب عربی شهرت یافت و اوضاع خاورمیانه را به کلی دگرگون ساخت (چنانکه اشاره شد)، قرار نگرفت درسال ۱۹۱۶م فرانسه به قلمرو سلطنت دارفور که سلطان علی دینار زیرنظر انگلستان درآن حکم می‌راند یورش برد. بدنبال آن علی دینار به بهانهٔ اینکه انگلیسی‌ها در رویارویی با سپاه فرانسه هیچ کمکی به اونکرده‌اند، از اطاعت آنان سرباز زد و به کوه مرّه گریخت و سرانجام در ۶ نوامبر ۱۹۱۶م همانجا به قتل رسید و بدینگونه، سلطنت دارفو از میان برداشته شد. آنگاه، تا سال ۱۹۲۴م وضع بدین منوال باقی‌ماند.

انگلیسیها دریافتند که الیاف بلند پنبهٔ مصر را در سودان نیز می‌توان کاشت. بدین منظور شرکت الجزیره را تأسیس کردند. این شرکت، شرکت کاملاً انگلیسی بود که به سراسر منطقهٔ میان رودنیل آبی و سفید سیطره یافت و میلیونها جریب (فَدان) زمین مسکونی را که قریب ۴۰۵۰۰۰ سودانی در آن سکنی داشتند به تصاحب خویش در آورد و تمامی این عده نیز در شرکت انگلیس به بیگاری گماشته شدند. گفتنی است که مهندسینی که در سودان طرحهای آبیاری را اداره می‌کردند، مصری بودند. کشت پنبه در سودان تا طوکر واقع در خوربرکه توسعه یافت و درسال ۱۹۲۲ مزارع دیگری در خور جاش تانزدیکی کسلا به کشت پنبه اختصاص یافت، و برای صدور پنبه خطوط راه آهن تادریای مدیترانه کشیده شد. بخش اعظم مبالغی که صرف این پروژه‌ها گردید، از خزانهٔ مصر تأمین می‌شد. انگلیسیها چندین پروژهٔ آبیاری درسودان نیز اجرا کردند که تنها منافع انگلیس را در برداشت. مصریها بانگ اعتراض برداشتند، زیرا آبهایی که برای کشت مورد استفاده قرار می‌گرفت، از سهم مصر درآبهای نیل برداشت می‌شد. در ماه مه سال ۱۹۲۹ تأسیس سدی به منظور تنظیم تقسیم آبهای نیل آبی به تصویب رسید. این سد که همان سد جبل الاولیاء است نیز با بودجهٔ مصر تأسیس گردید.

## پیدایش ملّی گرایی درسودان

درماه مه ۱۹۲۲م نخستین حرکتهای ملی‌گرایی در سودان، به رهبری افسری سودانی به نام علی‌عبدالطیف آغاز گردید. اما وی توسط انگلیسیها دستگیر و زندانی شد. در ۱۹ نوامبر ۱۹۲۴م، سرلی استاک سردار سپاه مصر درقاهره به قتل رسید. به دنبال این حادثه، انگلستان دست به بدترین شیوه‌های استعماری خود زد و از مصر غرامتی بالغ برنیم میلیون لیره مطالبه کرد و نیز از حکومت مصر خواست که تمامی سپاهیانش را از سودان بیرون ببرد تا این کشور یکسره مستعمرهٔ بریتانیا گردد. نخست وزیر وقت مصر، سعد زغلول پاشا با رد این شروط از مقام خود کناره گیری کرد و احمد زیور پاشا دست پرورده انگلستان و پادشاه مصر جانشین او شد و به تمامی خواسته‌های انگلستان تن درداد.

بدنبال معاهدهٔ ۱۹۳۶م میان مصر و انگلیس، جنبشی ملی درسودان به رهبری اسماعیل ازهری که به ریاست انجمن عمومی فارغ‌التحصیلان سودانی برگزیده شده بود به پاخاست. دراین زمان ایتالیا، حبشه رابعد از اریتره به اشغال خود درآورده بود و سودانیها مجبور به شرکت در حملات انگلستان برضد سپاه ایتالیایی ها درحبشه شدند. انگلستان سلطهٔ خود رابر سودان شدت بخشید و به غارت همه جانبهٔ منابع سودان پرداخت، به گونه‌ای که خشم ملی گرایان رابرانگیخت و درنتیجه جنبش ختمیّه به رهبری سیدعلی میرغنی برخاست. خانوادهٔ وی از دیرباز به شور ملی و شوق دینی و همکاری با مصریان در جهت غلبه براستعمار انگلستان معروف بود. در همین زمان سیدعبدالرحمن مهدی (فرزند مهدی که بعد از مرگ وی بدنیا آمد) جنبش دیگری برای جدایی سودان از مصر رهبری می‌کرد. می‌دانیم که پیوند مصر با سودان همواره یکی از مسائل مورد اختلاف میان مصر و انگلستان دراوایل دههٔ چهل بود. مصریان نمی‌خواستند که سودان تابع مصر باشد، اما خواستهٔ همیشگی ایشان حفظ وحدت در وادی نیل بود.

زمانیکه انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲م در مصر بوقوع پیوست، با آرزوی بازگرداندن وحدت به وادی نیل، به صورت دیگری درآمد. زیرا نخستین رئیس جمهور مصر سرتیپ محمد نجیب، خود نیمه سودانی بود. مذاکراتی میان مصر و انگلستان برای تعیین سرنوشت سودان آغاز شد. و دو طرف برآن توافق کردند که نخست انتخاباتی در سودان صورت گیرد تا زمینه برای همه پرسی و تعیین سرنوشت بوسیله ملت سودان فراهم آید. دراین انتخابات اسماعیل ازهری که نمایندهٔ جناح هوادار وحدت میان دو بخش وادی نیل بود به پیروزی رسید. در دوران نخست وزیری اسماعیل ازهری، گروه بیشماری از انگلیسیها، شغلهای خود را در سودان رها کردند و سودانیها جانشین آنها شدند.

## تشکیل جمهوری در سودان

مصریان و انگلیسیها توافق کرده بودند که در سودان همه پرسی انجام گیرد و در آن مردم سودان میان انضمام سرزمین خود به مصر و استقلال، یکی را برگزینند. همه پرسی انجام پذیرفت و مردم سودان استقلال را برگزیدند و مصر نیز جمهوری سودان را به رسمیت شناخت. سپس انتخاباتی درمارس ۱۹۵۸م برپاشد و حزب امت به ریاست عبدالله خلیل درآن به پیروزی رسید. با تأسیس جمهوری مستقل سودان بحث ما دربارهٔ سودان دراین اطلس به پایان می‌رسد.

# مآخذ:


ابن خلدون، *کتاب العبر*، ج ۵، ص ۹۲۲ (چاپ بیروت، بی‌تا).

ابوسلیم،محمدابراهیم *الفتح والارض* (اسناد مالکیت خرطوم، ۱۹۶۷م).

شاطربصیلی،عبدالجلیل، دستنویس مؤلف کتاب *الشونة فی تاریخ السلطنة السنارية والادارة المصرية*، قاهره، ۱۹۶۳م

شبکه، مکی، *تاریخ السودان*، خرطوم، ۱۹۴۷م.

مقریزی، *الخطط*، چاپ گاستون ویت، پاریس، ۱۹۲۲م، ج ۳، ص ۲۶۴ - ۲۶۳.

# فصل هفدهم

# دولت عثمانی

## شرح نقشه‌ها


شرق جهان اسلامی
درنیمه قرن چهاردهم میلادی
قبل از پی‌ریزی دولت صفویان
مرزهای امپراطوری قدیم تیمورلنگ
مقیاس : (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)
امپراطوری قدیم تیمورلنگ
مغولان اردوی زرین
مجارستان
مولداوی
رومانی
صربستان
بلغارستان
آلبانی
ایتالیا
تارنت
کاتانزارو لیدو
دریای ایون
وارنا
کستانزا
سباستوپل
قرم
ادیسا
بردیانسک
دریای سیاه
قسطنطنیه
قسطمونی
سینوپ
سامسون
اسفندیار
بروسه
قره‌سی
عثمانیان
آنقره
ارتنا
دولت عثمانی
دریای اژه
موره
ازمیر
صاروخان
آیدین
منتشا
اشرف
قونیه
کرمیان
حمید
انطالیه
دوالقدر
ارمنستان صغیر
هراکلیون
کندیه
کرت
خندق
تحت حکومت ونیز بوده
قبرس
دریای روم
برقه
بنغازی
طرابوزان
گرجستان
سرزمین گرجیها
ارمنستان
ملطیه
دیار بکر
آل جلایر
جزیره
موصل
آذربایجان
زنجان
گیلان
مازندران
داغستان
دربند
دریای خزر
دریاچه خوارزم
تاشکند
خوانین جغتای
سمرقند
بخارا
رود جیحون
رود سیحون
مرو
مشهد
نیشابور
سبزوار
آل کرت
هرات
کابل
قندهار
کلات
ری
همدان
کرمانشاه
بغداد
بصره
سربداران
اصفهان
یزد
آل مظفر
امیرنشین
کرمان
شیراز
سیستان
ملوک
بلوچستان
مکران
پادشاهی دهلی
خلیج فارس
بحرین
دریای عمان
عمان
دریای عرب
ربع الخالی
جزیرة‌العرب
حلب
انطاکیه
بیروت
دمشق
حیفا
بیت المقدس
غزه
اسکندریه
قاهره
قلزم
ایله
سلطنت ممالیک
سلطنت مصر
حجاز
مدینه منوره
مکهٔ مکرمه
جده
عسیر
عیذاب
نوبه
مدار رأس السرطان
دریای سرخ



دولت بیزانس
امپراطوری روم شرقی
در سدهٔ سوم و چهارم هجری (از سال ۸۲۰ م تا ۱۰۸۱ م)
دولت روم
بلغارستان
دولت حمدانیان
دولت عباسیان
دولت مصر و شام
سرزمین مورد نزاع میان دولت عباسی و دولت مصر و شام
سرزمین مورد نزاع میان مسلمانان و رومیان
مسیر حرکت حملات رومیان بر اراضی مسلمانان
مقیاس: ۱:۶٫۵۰۰٫۰۰۰
دریای سیاه
دریای روم
دولت بیزانس
دولت حمدانیان
دولت مصر و شام
قلمرو خلافت عباسی
بند مقدونیه
بند پلوپونز
کرت
قبرس
جزیره رودس
جزیره ساموس
جزیره خیوس
سالونیک
نیکوپلیس
آتن
ادرنه
قسطنطنیه
نیقمودیه
نیقیه
بورسه
آپولونی
پرگام
فوکایا
ازمیر
افسوس
لاودیکیه
(دنیزلی)
فلادلفیا
دورلیه
عموریه
قونیه
انقره
طوانه
انطالیه
سیله
سلوقیه
طرسوس
اذنه
مامستر
سینوپ
سامسون
اماسیا
سیواس
طرابوزان
ارمنستان
تئودوسیوپولیس
ارزنجان
سبسطیه
قیصریه
رود هالیس
زارنده
البستان
مرعش
کبلیکه (قالیقلا)
بند ارمینیه
ملطیه
سیمساط
بهنسا
(رشته کوه طوروس)
دولوک
کیلیس
منبج
حلب
انطاکیه
افامیه
لاذقیه
معرة النعمان
حماه
حمص
طرسوس
طرابلس
بیروت
صیدا
صور
عکا
حیفا
نابلس
یافا
رمله
عسقلان
غزه
رفح
بئرسبع
الخلیل
بیت المقدس
عمان
دمشق
بصری
تدمر
دمیاط
اسکندریه
بتراء
فاماگوستا
رها
اورفه
حران
دیاربکر
راس العین
جزیره
قرقیسیاء
تونیا
(حلبیه)
۲۲°
۲۶°
۳۰°
۳۴°
۳۸°
۴۰°
۳۶°
۳۲°

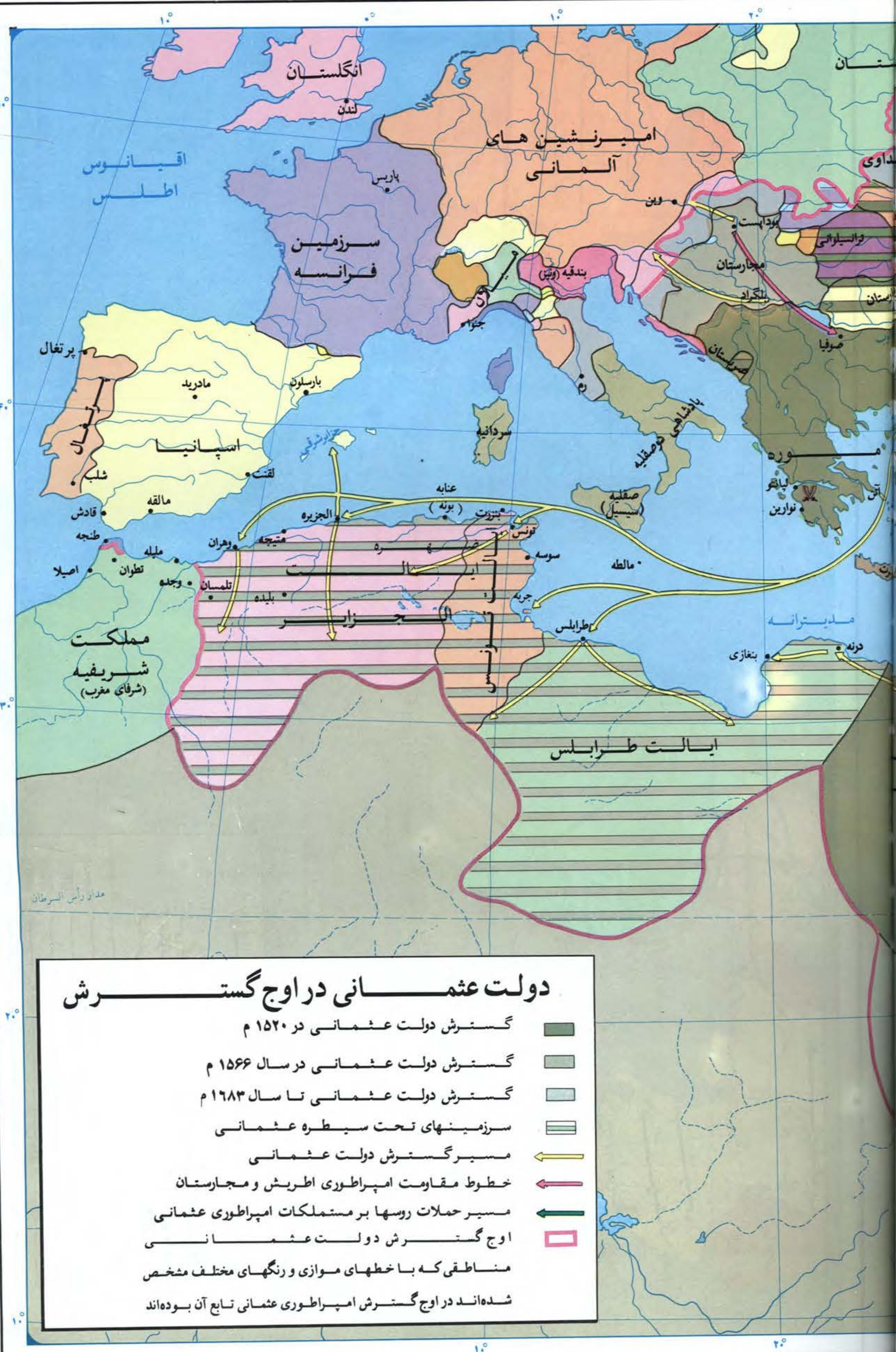

پی ریزی و گسترش دولت عثمانی
تا پایان حکومت سلیم اول سال ۱۵۲۰ م
دولت عثمانی سال ۱۳۲۶ م
دولت عثمانی از سال ۱۳۲۶ تا ۱۴۵۱ م
دولت عثمانی از سال ۱۴۵۱ تا ۱۴۸۱ م
دولت عثمانی از سال ۱۴۸۱ تا ۱۵۲۰ م
فتح قسطنطنیه بدست سلطان محمد دوم (فاتح) در سال ۱۴۵۳ میلادی
مناطقی که با این خطوط مشخص شده تابع دولت عثمانی بوده اند
مسیر حرکت ترکان از نخستین زیستگاهشان و مسیر فتوحات ایشان در دوران عثمان
مسیر حملات اورخان و مراد اول و با یزید در آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان
مسیر حرکت تیمور لنگ در آسیای صغیر و جنگ قونیه و حرکت تیمور به سوی ازمیر
فتح شام و مصر به دست سلیم اول
خوانین ترک نژاد استرخان
قرم
۱۴۵۳ م
سرزمین چرکسها
گراسنودار
دریای خزر
داغستان
دربند
شروان
باکو
تفلیس
سرزمین گرجیها
باطوم
سامسون
طرابوزان
اماسیا
توقات
سیواس
ارمنستان
رود ارس
آذربایجان
اردبیل
نخستین زیستگاه ترکان
بدلیس
تبریز
دریاچه ارومیه
قیصریه
قزوین
زنجان
ماردین
مرج دابق
جزیره
حلب
موصل
اربیل
تهران
لاذقیه
دیرالزور
حماة
حمص
همدان
کرمانشاه
عراق
بغداد
سرزمین فارس
دمشق
شام
بیت المقدس
اهواز
بصره
آبادان
خلیج فارس
احساء



لهستان
ملداوی
بغدان
۱۵۱۲م
پچناک
یدیصان
مجارستان
بوداپست
والاشی
افلاق
۱۳۹۳م
قرم
سباستوپل
بوسنی و هرزگوین
دوبرجه
نیکوپلیس
قوصوه
صوفیا
وارنا
بلغارستان
۱۴۵۱م
صربستان
ایتالیا
تارنت
تیرنوو
ادرنه
تراکیا
استانبول
اماستریس
قسطمونی
نیقیه
گالیپولی
بروسه
قره سی
انقره
اسکی شهیر
کوتاهیه
لزبوس
ازمیر
گرمیان
آتن
خیوس
قونیه
ساموس
صاروخان
موره
ارمنستان صغیر
آیدین
مرسین
رودس
(تابع شوالیه های یوحنای قدیس)
کرت
قبرس
حیفا
غزه
برقه
رشید
دمیاط
اسکندریه
ریدانیه
قاهره
قلزم
ایله
مصر
مقیاس: (۱:۷,۵۰۰,۰۰۰)

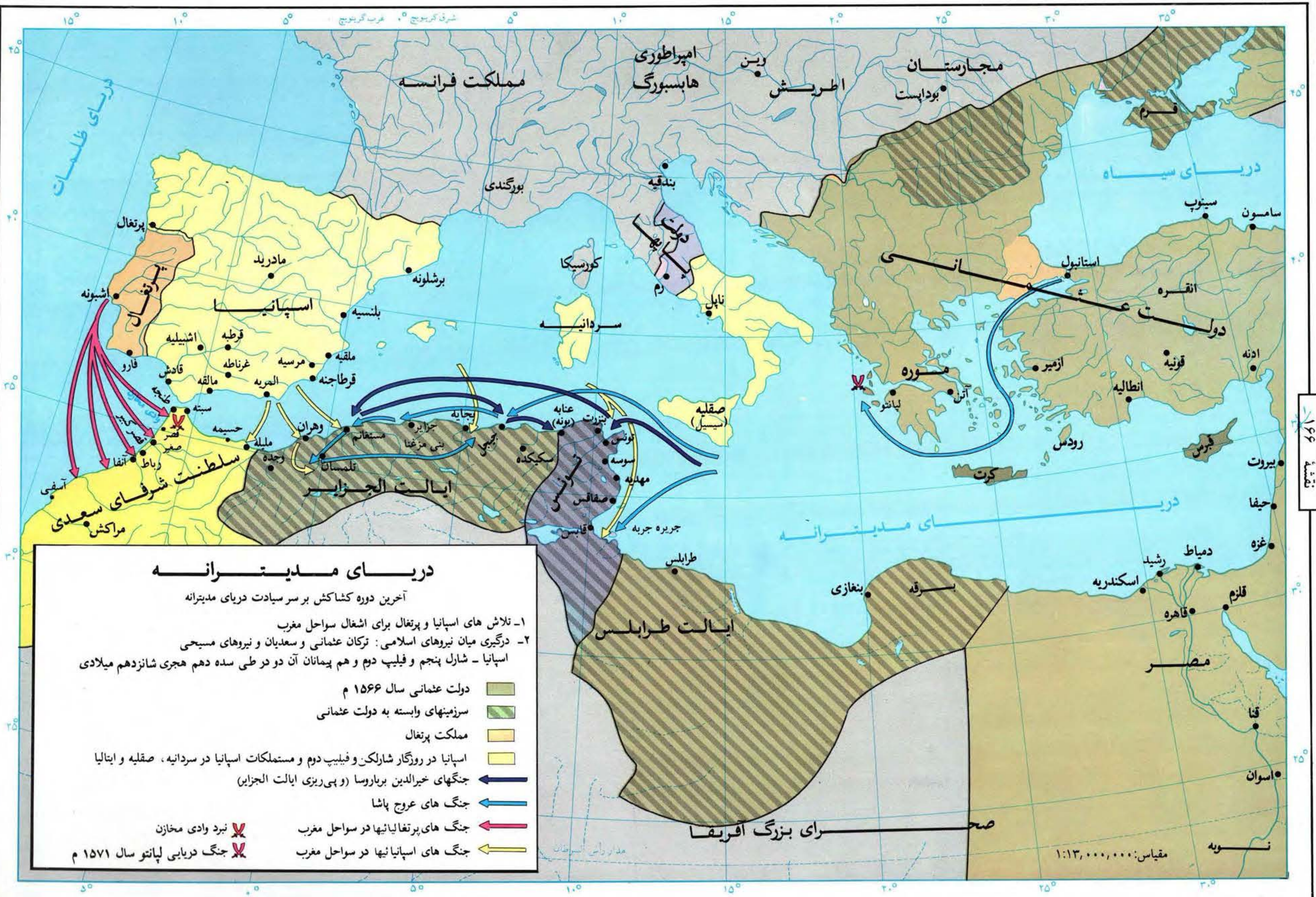
نقشهٔ ۱۶۵


روسیه
قبایل آق قویونلو
لیتوانی
استرخان
ترکان قزاق
ترکان قرقیز
خوانین استرخان
بغدان
یدیصان
والاشی (افلاق)
سرزمین چرکسها
دریاچه آرال
دریای سیاه
سینوپ
سامسون
استانبول
طرابوزان
سرزمین گرجیها
داغستان
تفلیس
چالدران
باکو
آذربایجان
ارمنستان
أنقره
ملطیه
قونیه
ازمیر
مرج دابق
ادنه
انطالیه
موصل
تبریز
تهران
قم
همدان
دولت صفویان
عراق
انطاکیه
حلب
حماة
بانیاس
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
صیدا
حیفا
بیت المقدس
غزه
رودس
قبرس
دریای
بغداد
بصره
آبادان
شیراز
اسکندریه
قاهره
قلزم
ایله
نجد
احساء
خلیج فارس
بحرین
عمان
جزیرة العرب
مدینه منوره
حجاز
قنا
اسوان
مکه مکرمه
جده
نوبه
ربع الخالی
حضرموت
عسیر
یمن
مصوع
سودان
عدن
خلیج عدن
حبشه
مقیاس : (۱:۱۵,۰۰۰,۰۰۰)

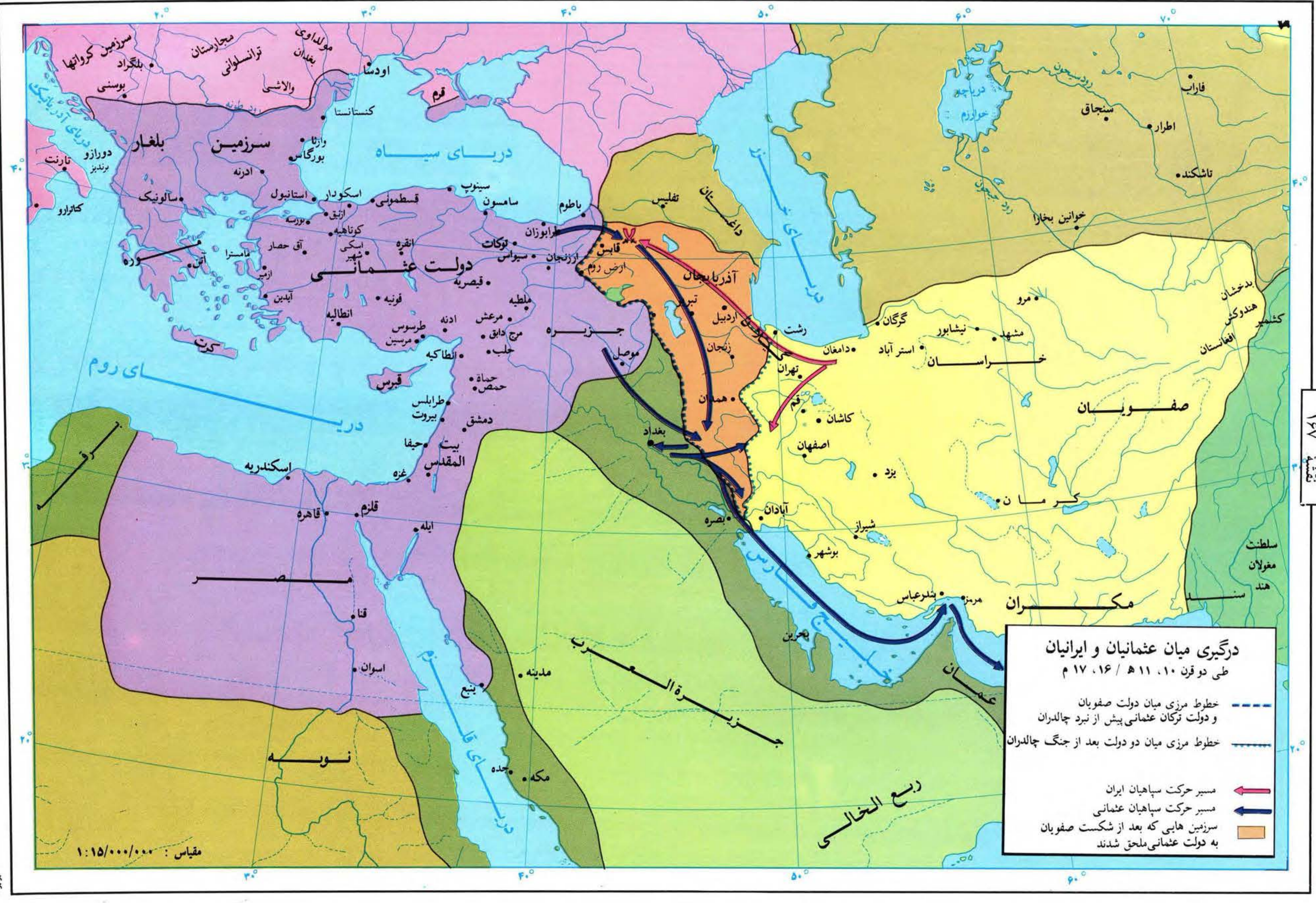


انگلستان
لندن
اقیانوس اطلس
امیرنشین های آلمانی
سرزمین فرانسه
پاریس
وین
بوداپست
ترانسیلوانی
مجارستان
بلگراد
صوفیا
بندقیه (ونیز)
جنوا
رم
پادشاهی دوصقلیه
سردانیه
صقلیه (سیسیل)
موره
لپانتو
نوارین
پرتغال
مادرید
بارسلون
اسپانیا
لقنت
مالقه
شلب
قادش
طنجه
ملیله
تطوان
اصیلا
وجده
تلمسان
وهران
متیجه
الجزیره
عنابه (بونه)
بنزرت
تونس
سوسه
جربه
مالطه
طرابلس
بنغازی
درنه
مدیترانه
بلیده
ایالت الجزایر
ایالت طرابلس
مملکت شریفیه
(شرفای مغرب)
مدار رأس السرطان
دولت عثمانی در اوج گسترش
گسترش دولت عثمانی در ۱۵۲۰ م
گسترش دولت عثمانی در سال ۱۵۶۶ م
گسترش دولت عثمانی تا سال ۱۶۸۳ م
سرزمینهای تحت سیطره عثمانی
مسیر گسترش دولت عثمانی
خطوط مقاومت امپراطوری اطریش و مجارستان
مسیر حملات روسها بر مستملکات امپراطوری عثمانی
اوج گسترش دولت عثمانی
مناطقی که با خطهای موازی و رنگهای مختلف مشخص شده‌اند در اوج گسترش امپراطوری عثمانی تابع آن بوده‌اند


دولت بیزانس
(امپراطوری روم شرقی)
طی دو سده چهارده و پانزده میلادی
از حکومت اندرونیکوس بالیولوگس سوم ۱۳۲۸ - ۱۳۴۱ م تا پایان حکمرانی
کنستانتین یازدهم و تسلط ترکان عثمانی بر قسطنطنیه (۱۴۵۳ م)
نبرد تیمور لنگ در قسطنطنیه
مسیر گسترش دولت عثمانی
سرزمینهای دولت روم
سلطنت سلجوقیان روم
سرزمینهای عثمانیان
سلطنت ممالیک
سرزمین ارمنی ها
اراضی بندقیه
اراضی جنوا
مقیاس : (۱:۷,۰۰۰,۰۰۰)
دریای سیاه
بلغارستان
آلبانی
ادرنه
۱۳۶۲ م
دولت بیزانس
قسطنطنیه
بورسه
امیرنشین صربستان
امیرنشین ترکان عثمانی
کفالونی
منطقه تحت نفوذ جنوا
دوک نشین آتن
دوک نشین اخایا
ولایت پلوپونز (بیزنقیه)
آتن
ازمیر
امیرنشینهای غازیان ترک
امیرنشین نکسوس
جزیره رودس (شوالیه های یوحنای قدیس)
کرت
انطالیه
قونیه
۱۳۸۶ م
آنقره
۱۴۰۲ م
سلطنت سلجوقیان روم
سینوپ
سامسون
طرابوزان
دولت طرابوزان
ترکان
اردوی سیاه (قراقویونلو)
سرزمین ارامنه
ارمنستان صغیر
ادنه
سرزمین جزیره
مرج دابق
اسکندرونه
حلب
انطاکیه
لاذقیه
حماة
حمص
نیابت سلطنت در شام
طرابلس
بیروت
دمشق
مملکت قبرس
دریای میانی (مدیترانه)
حیفا
سلطنت ممالیک
بیت المقدس
غزه
صحرای شام
فرما
دمیاط
رشید
اسکندریه
سرزمین مصر



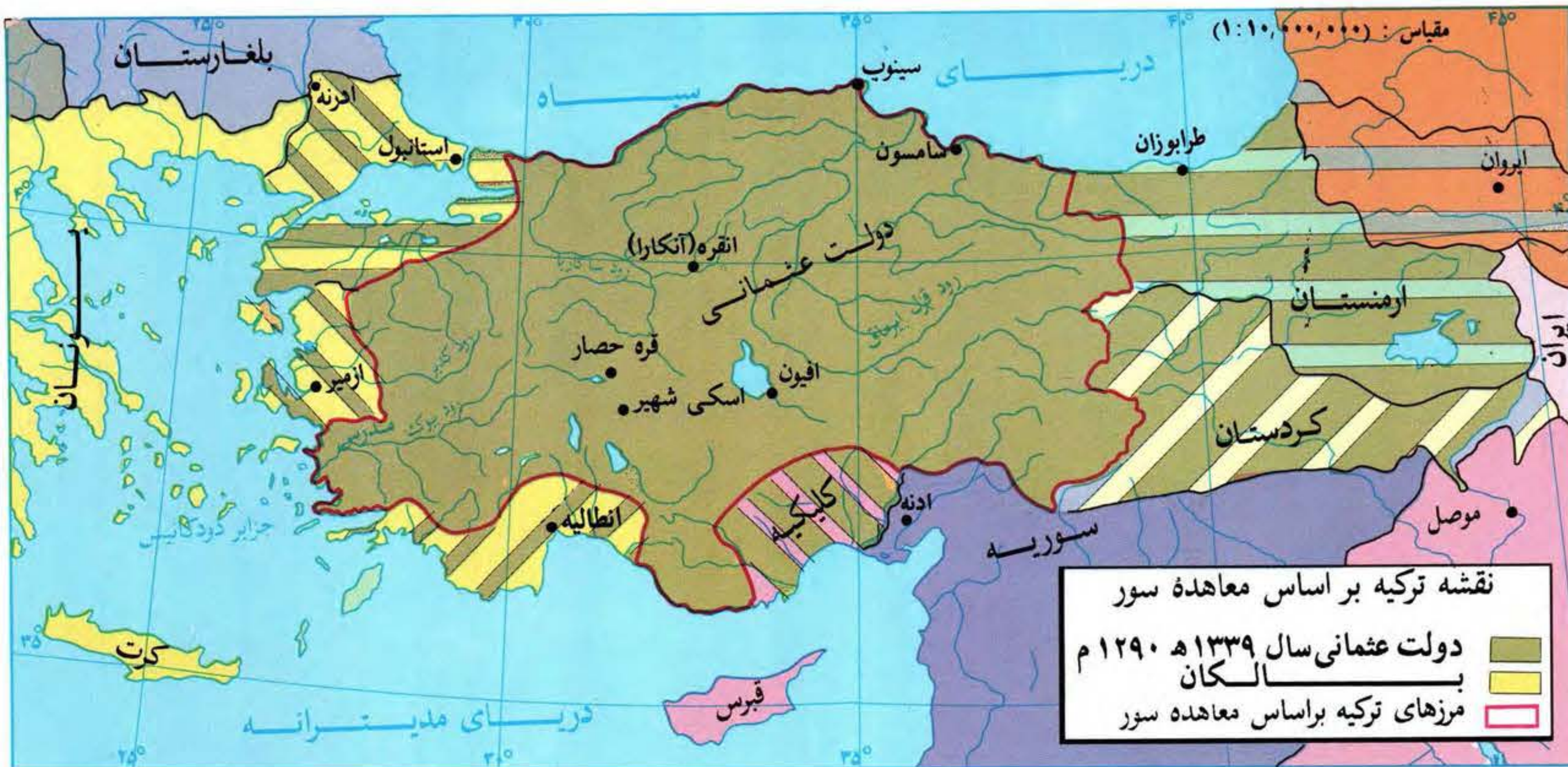
دریای مدیترانه
آخرین دوره کشاکش بر سر سیادت دریای مدیترانه
۱- تلاش های اسپانیا و پرتغال برای اشغال سواحل مغرب
۲- درگیری میان نیروهای اسلامی: ترکان عثمانی و سعدیان و نیروهای مسیحی اسپانیا - شارل پنجم و فیلیپ دوم و هم پیمانان آن دو در طی سده دهم هجری شانزدهم میلادی
دولت عثمانی سال ۱۵۶۶ م
سرزمینهای وابسته به دولت عثمانی
مملکت پرتغال
اسپانیا در روزگار شارلکن و فیلیپ دوم و مستملکات اسپانیا در سردانیه، صقلیه و ایتالیا
جنگهای خیرالدین برباروسا (و پی ریزی ایالت الجزایر)
جنگ های عروج پاشا
جنگ های پرتغالیائیها در سواحل مغرب
جنگ های اسپانیائیها در سواحل مغرب
نبرد وادی مخازن
جنگ دریایی لپانتو سال ۱۵۷۱ م
مقیاس: ۱:۱۳,۰۰۰,۰۰۰
مملکت فرانسه
امپراطوری هابسبورگ
اطریش
مجارستان
بوداپست
وین
بورگندی
بندقیه
رم
ناپل
کورسیکا
سردانیه
صقلیه (سیسیل)
دریای سیاه
قرم
سینوپ
سامسون
استانبول
انقره
دولت عثمانی
قونیه
ادنه
ازمیر
انطالیه
موره
آتن
لپانتو
رودس
کرت
قبرس
بیروت
حیفا
غزه
دمیاط
رشید
اسکندریه
قاهره
قلزم
مصر
قنا
اسوان
نوبه
دریای مدیترانه
برقه
بنغازی
طرابلس
ایالت طرابلس
جزیره جربه
قابس
صفاقس
مهدیه
سوسه
تونس
بنزرت
عنابه (بونه)
سکیکده
جیجل
بجایه
جزایر
بنی مزغنا
مستغانم
تلمسان
وهران
وجده
ملیله
ایالت الجزایر
حسیمه
سبته
طنجه
قصر صغیر
رباط
آنفا
آسفی
مراکش
سلطنت شرفای سعدی
دریای ظلمات
پرتغال
اشبونه
فارو
قادش
اشبیلیه
مالقه
قرطبه
غرناطه
المریه
مرسیه
ملقیه
قرطاجنه
بلنسیه
مادرید
برشلونه
اسپانیا
صحرای بزرگ آفریقا
شرق گرینویچ
غرب گرینویچ

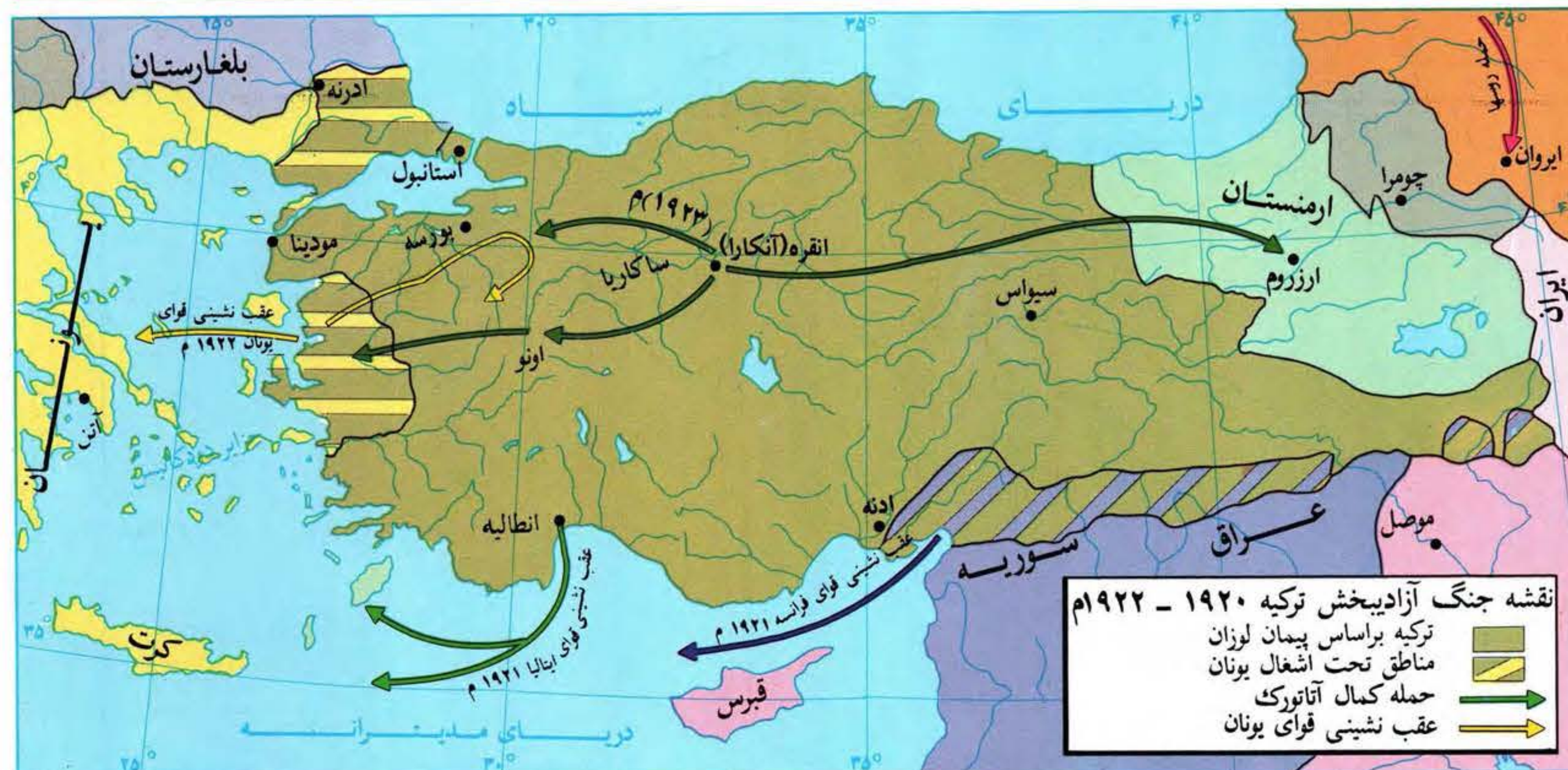

درگیری میان عثمانیان و ایرانیان
طی دو قرن ۱۰، ۱۱ هـ / ۱۶، ۱۷ م
خطوط مرزی میان دولت صفویان و دولت ترکان عثمانی پیش از نبرد چالدران
خطوط مرزی میان دو دولت بعد از جنگ چالدران
مسیر حرکت سپاهیان ایران
مسیر حرکت سپاهیان عثمانی
سرزمین هایی که بعد از شکست صفویان به دولت عثمانی ملحق شدند
مقیاس : ۱:۱۵/۰۰۰/۰۰۰
صفویان
خراسان
کرمان
مکران
دولت عثمانی
آذربایجان
داغستان
جزیره
دریای خزر
خلیج فارس
عمان
دریای سیاه
دریای روم
دریای قلزم
جزیرة العرب
ربع الخالی
مصر
نوبه
برقه
سرزمین بلغار
موره
سرزمین کرواتها
مجارستان
ترانسلوانی
مولداوی
والاشی
قرم
سلطنت مغولان هند
سند
کشمیر
افغانستان
هندوکش
بدخشان
خوانین بخارا
سنجاق
اطرار
فاراب
تاشکند
خوارزم
تفلیس
تبریز
اردبیل
زنجان
رشت
تهران
قم
همدان
کاشان
اصفهان
یزد
شیراز
بوشهر
آبادان
بصره
بغداد
موصل
دامغان
استر آباد
گرگان
نیشابور
مشهد
مرو
بندرعباس
هرمز
بحرین
قابس
ارض روم
ارزنجان
طرابوزان
باطوم
سامسون
سینوپ
توکات
سیواس
ملطیه
قیصریه
مرعش
مرج دابق
حلب
انطاکیه
ادنه
طرسوس
مرسین
حماة
حمص
طرابلس
بیروت
دمشق
حیفا
بیت المقدس
غزه
قبرس
کرت
قونیه
انطالیه
آیدین
ازمیر
آق حصار
انقره
اسکی شهر
کوتاهیه
ازنیق
بورسه
اسکودار
استانبول
قسطمونی
ادرنه
سالونیک
آتن
کنستانتسا
اودسا
وارنا
بورگاس
دورازو
برندیز
تارنت
کاتارو
بلگراد
بوسنی
بغدان
اسکندریه
قاهره
قلزم
ایله
قنا
اسوان
ینبع
مدینه
جده
مکه

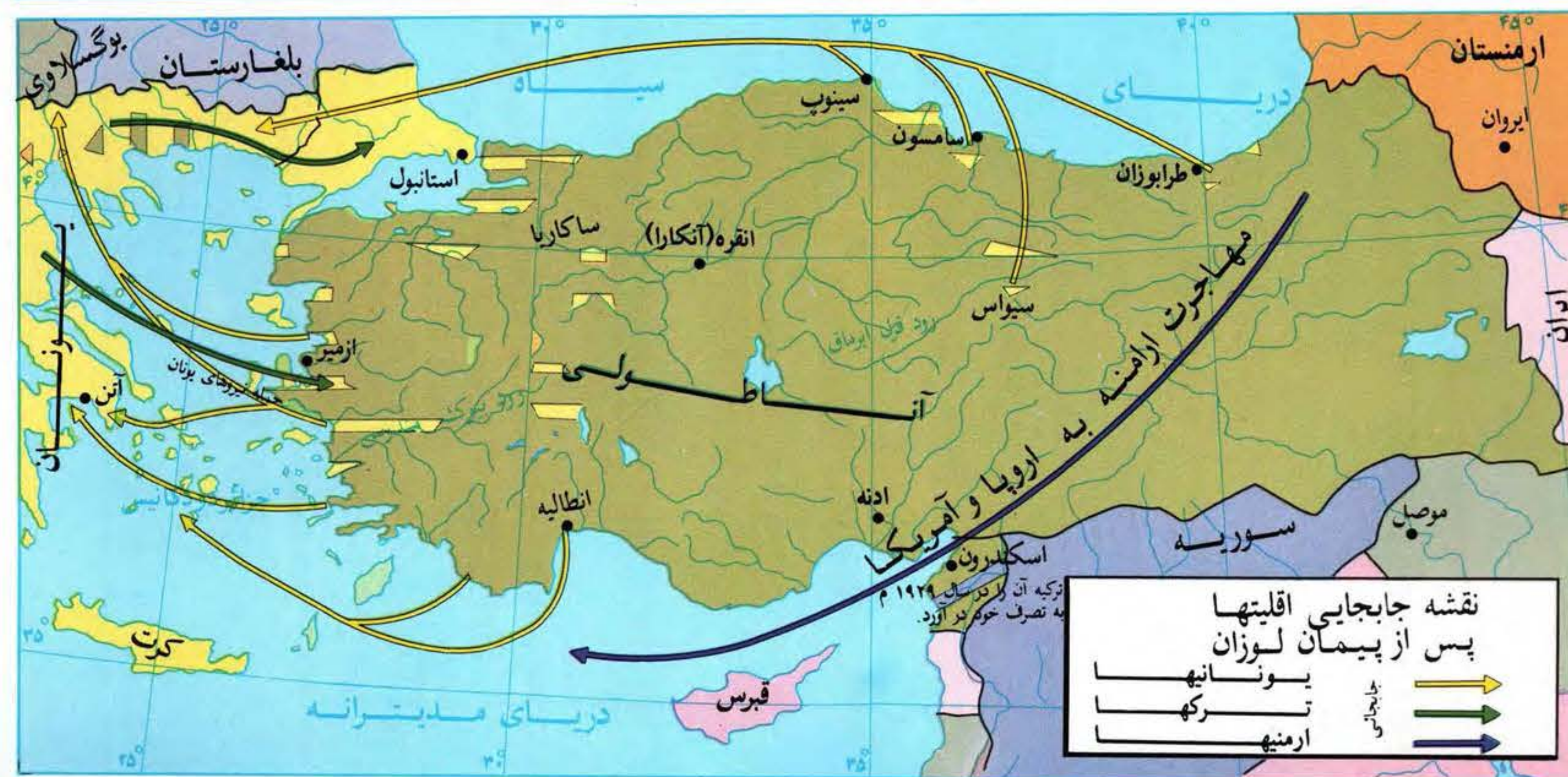

محدود شدن دولت عثمانی
از سدهٔ دوازدهم تا سیزدهم هجری
از اواخر سدهٔ هفدهم تا اواخر سدهٔ هجدهم میلادی از معاهدهٔ کارلوویتز
نوامبر ۱۶۹۹ م تا معاهدهٔ کوچک قینارجی ژوئیه ۱۷۷۴ م
دولت عثمانی
اتریش (هامبورگ)
روسیه
بندقیه
مجارستان
مونتنگروموره
مقیاس: (۱:۱۳,۵۰۰,۰۰۰)

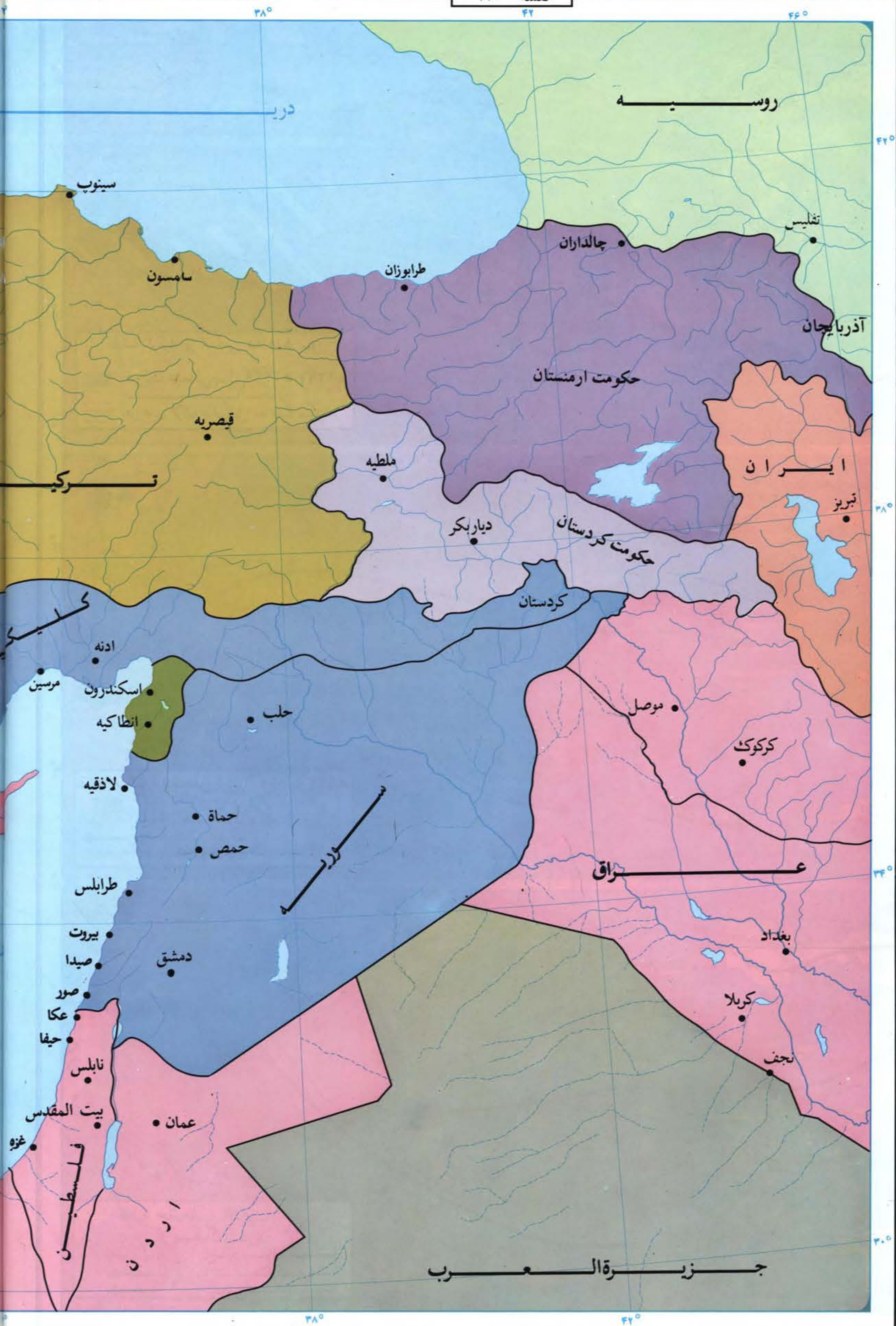


تجریه دولت عثمانی تا معاهدهٔ سور
اوت ۱۹۲۰ م - ۱۳۳۹ ه
سرزمین هایی که دولت عثمانی بعد از معاهده کوچک قینارجی از دست داد
ترکیه بعد از معاهده سور سال ۱۹۲۰ م
مرزهای دولت اتریش و مجارستان
امپراطوری آلمان
سرزمین یونان
روسیه
اشغال بریتانیا
اشغال فرانسه
اشغال ایتالیا
ارمنستان
مقیاس: ۱:۱۳/۰۰۰/۰۰۰


مقیاس : (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)
بلغارستان
دریای سیاه
سینوپ
سامسون
طرابوزان
ایروان
ادرنه
استانبول
انقره (آنکارا)
دولت عثمانی
ارمنستان
ایران
قره حصار
افیون
اسکی شهیر
ازمیر
یونان
کردستان
کیلیکیه
ادنه
انطالیه
سوریه
موصل
کرت
قبرس
دریای مدیترانه
نقشه ترکیه بر اساس معاهدهٔ سور
دولت عثمانی سال ۱۳۳۹ هـ ۱۲۹۰ م
بالکان
مرزهای ترکیه براساس معاهده سور


بلغارستان
دریای سیاه
ادرنه
استانبول
ایروان
چومرا
ارمنستان
ارزروم
مودینا
بورسه
(۱۹۲۳م)
انقره (آنکارا)
ساکاریا
سیواس
ایران
عقب نشینی قوای یونان ۱۹۲۲ م
اونو
یونان
آتن
انطالیه
ادنه
موصل
عراق
سوریه
کرت
قبرس
عقب نشینی قوای ایتالیا ۱۹۲۱ م
عقب نشینی قوای فرانسه ۱۹۲۱ م
دریای مدیترانه
نقشه جنگ آزادیبخش ترکیه ۱۹۲۰ - ۱۹۲۲م
ترکیه براساس پیمان لوزان
مناطق تحت اشغال یونان
حمله کمال آتاتورک
عقب نشینی قوای یونان


یوگسلاوی
بلغارستان
ارمنستان
دریای سیاه
سینوپ
سامسون
طرابوزان
ایروان
استانبول
ساکاریا
انقره (آنکارا)
سیواس
یونان
ازمیر
آتن
آناطولی
مهاجرت ارامنه به اروپا و آمریکا
ایران
انطالیه
ادنه
اسکندرون
سوریه
موصل
کرت
قبرس
دریای مدیترانه
نقشه جابجایی اقلیتها
پس از پیمان لوزان
جابجایی
یونانیها
ترکها
ارمنیها



روسیه
سینوپ
سامسون
طرابوزان
چالداران
تفلیس
آذربایجان
حکومت ارمنستان
قیصریه
ملطیه
ایران
تبریز
دیاربکر
حکومت کردستان
ترکیه
کردستان
ادنه
مرسین
اسکندرون
انطاکیه
حلب
موصل
کرکوک
لاذقیه
حماة
حمص
سوریه
عراق
طرابلس
بیروت
صیدا
دمشق
بغداد
صور
عکا
حیفا
کربلا
نجف
نابلس
بیت المقدس
عمان
غزه
فلسطین
اردن
جزیرة العرب



بلغارستان
صربستان
ادرنه
سالونیک
استانبول
بورسه
انقره (آنکارا)
یونان
ازمیر
دریای اژه
آتن
قونیه
انطالیه
رودس
کرت
قبرس
اسکندریه
رشید
دمیاط
قاهره
مصر
مقیاس : (۱:۵,۵۰۰,۰۰۰)
نقشهٔ ترکیه پس از اشغال توسط بیگانگان
و معاهدهٔ صلح سوز و لوزان (۱۳۳۹هـ -۱۹۲۰م ۱۳۴۲هـ -۱۹۲۳م)
اشغال ازمیر و بخش اروپایی ترکیه توسط یونانیها
اشغال کلیکیه و سوریه و کردستان و استان اسکندرون
توسط فرانسوی ها(این استان در ۱۹۳۹م به ترکیه منضم شد)
اشغال منطقه انطالیه و اطراف آن توسط ایتالیائیها
حکومت کردها برحسب تصمیم متفقین اروپایی
حکومت ارمنستان برحسب تصمیم متفقین
مرزهای دولت ترکیه پس از معاهدهٔ صلح لوزان
(۱۳۴۳ هـ - ۱۹۲۳ م).(نک : نقشهٔ بعدی)
اشغال استان اسکندرون و اطراف آن توسط ترکها (۱۹۳۹ م)
سرزمین های تحت اشغال انگلستان

# دولت عثمانی

## نقشه ۱۶۱

### شرق جهان اسلام قبل از پی‌ریزی دولت صفوی در نیمهٔ سدهٔ چهاردهم میلادی

## نقشه ۱۶۲

### دولت بیزانس در سده‌های سوم و چهارم هجری

## نقشه ۱۶۳

### دولت بیزانس در سده‌های چهاردهم وپانزدهم میلادی

### ظهور ترکان عثمانی و زیستگاههای نخستین ایشان

ما در بحث فشردهٔ خود از تاریخ دولت عثمانی به نتایجی استناد کرده‌ایم که فؤاد کوپرولو، مورخ و دانشمند ترک در بررسی خاستگاه ترکان عثمانی و نخستین تحولات دولت آنان به دست داده و در اساس با آنچه عموماً در این باره با اتکاء بر پژوهش‌های گیبونز (Gibbons H. A.) در بارهٔ تأسیس دولت عثمانی گفته شده ونیز با نظرات نویسندگان برجستهٔ تاریخ این دولت از قبیل یورگا (N. Iorga) و هامرپورگشتال (J. Von Hammer Purgstall) تفاوت دارد.

ترکان معروف به عثمانی از قبیله قایی، یکی از تیره‌های ترکان اغوز بودند که در شمال دریای قزوین، معروف به دریای خزر سکونت داشتند و هنگامی که مغولان به فرماندهی چنگیزخان، چنانکه گفتیم به سوی غرب سرازیر شدند، در درون قلمرو سرزمین‌های اسلامی می‌زیستند. چون مغولان سرزمین ترکستان و فلات ایران را در سدهٔ هفتم هجری/ سیزدهم میلادی تصرف کردند، ترکان و از آن جمله قایی‌ها که رئیسشان فرماندهی به نام سلیمان شاه بود از برابر آنان عقب نشستند. گویند سلیمان شاه به جلال‌الدین منکبرنی پسر خوارزمشاه پیوست و گفتیم که این جلال‌الدین از مغولان شکست خورد و در نتیجه، سلیمان شاه با قبیله‌اش رو به سوی کردستان آوردند و از آنجا به جانب آذربایجان در مرزهای خاوری آسیای صغیر راندند و در آنجا سکونت گزیدند، زیرا آن نواحی را با آنکه بیشتر مناطق آن کوهستانی بود، سرزمینی پر آب با چراگاههایی گسترده یافتند. سلیمان شاه و ترکان همراهش در این ناحیه رحل اقامت افکندند و جمعیتشان رو به فزونی نهاد، چنانکه گویند در عرض چند سال شمار آنان که تنها چند صد تن بودند به چند هزار تن رسید. سلیمان شاه پس از بر طرف شدن خطر مغول کوشید وارد سرزمین شام گردد، اما در رودی نزدیک حلب غرق شد وپسرش اورخان جانشین وی گشت...

این اورخان در واقع پدر ترکان عثمانی است، حال آنکه ایشان به برادرزاده وی عثمان بن ارطغرل منسوبند. اورخان و همراهانش در جستجوی جایگاهی که گنجایش قبیله او راکه جمعیتش سخت فزونی یافته بود، داشته باشد، رو به سوی آسیای صغیر آوردند و وارد قلمرو سلاجقه روم گردیدند. درآن هنگام سلطان سلاجقه علاءالدین بن کیقباد بود و آنان دولتی بزرگ داشتند که پایتخت آن قونیه در مرکز آسیای صغیر قرار داشت.

میان سلاجقه روم وبیزانس کشمکشی سخت جریان داشت و اورخان و سپس جانشین ارطغرل نیز به سلاجقه پیوستند.

## دولت های غازیان در آسیای صغیر

ارطغرل را پسری بود عثمان نام که سوارکاری بی باک بود و توانست دو دژ قرجه حصار واسکی شهر و اطراف آنها را از سلطهٔ بقایای دولت بیزانس در مرکز آسیای صغیر خارج سازد. سلطان علاءالدین سوم سلجوقی نیز او را با ترفیع به درجه امیری پاداش داد و برای وی درفش سپید و طبل و کوس هایی که نشان امیران بود فرستاد.

عثمان و مردانش همچنان در اراضی دولت بیزانس در آسیای صغیر به جانب دریای سیاه پیشروی می‌کردند و هنگامی که مغولان به فرماندهی غازان خان در ۶۹۹ هـ.ق / ۱۲۹۹م به سوی آسیای صغیر بازگشتند، علاءالدین سوم از وی بیمناک شد و از امپراطور بیزانس یاری خواست. اما امپراطور به وی نیرنگ زد و او را کشت. در نتیجه عثمان امارت خویش را مستقل ساخت و خود را وارث فرمانروایی سلاجقه روم درآسیای صغیر و پرچمدار جهاد با بیزانس شمرد. وی در اثنای جنگ با بیزانسی ها، به باختر آسیای صغیر رسید و در آنجا با گروهی از قوم خود رو به روی بیزانسی‌ها ایستاد و آنگاه به لطف یکی از مشایخ صوفیه به نام شیخ اده‌بالی (ادب علی) تبدیل به مجاهدی دینی شد. شیخ دختر خود را به ازدواج او در آورد و به وی لقب غازی و سپس پادشاه آل عثمان داد و به وی توصیه کرد که خود را وقف جهاد فی سبیل‌الله در قلمرو روم سازد. عثمان همچنان پیشروی کرد تا به شهر بورسه (Bursa = Brousse) بر ساحل دریای مرمره رسید. در این حال بسیاری از رومیان که در این نواحی سکونت داشتند به فرمان او در آمدند و اسلام آوردند و بعدها از ایشان و فرزندانشان طبقه‌ای از کارمندان دیوانی به وجود آمد. عثمان در ۱۳۲۶ م، درگذشت و دولتی نیرومند که سازمان اداری شایسته‌ای داشت از خود به جا گذاشت. جانشین او اورخان (۱۳۲۶ - ۱۳۶۲م)، بود که بر بورسه چیره گشت و پایتخت خود را به آنجا منتقل ساخت. سپس در ۱۳۳۱م بر نیقیه (Nicaea = Nicée نیسه یعنی ازنیق) و در ۱۳۳۷ م نیقمودیه (Nicomedie = ازمیت) استیلا یافت و با تصرف یکی از امیر نشین‌های کوچک آسیای صغیر به نام قراسی، میان سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ م، دولت وی بر بخش شمال باختری آسیای صغیر حکمفرما گردید. ترکان سایر نواحی آسیای صغیر نیز که از ظهور این دولت آگاه شدند به سوی آن شتافته و در قلمرو آن سکونت گزیدند و بدینسان جمعیت آن فزونی یافت. عثمانیان که گرایشی به سازماندهی و تدبیر امور داشتند شروع به پایه گذاری نیروهایی بسیار کار آزموده برای عملیات جنگی کردند.

در این هنگام دولت سلجوقیان در آسیای صغیر که پایتختش نیقیه بود، سخت ناتوان شده و به جای آن امیرنشین‌های کوچک بی‌شماری از ترکان در آسیای صغیر پدید آمده بود که بقایای رومیان مسیحی را از میان برده خود ساکنان اصلی این سرزمین شده بودند.

در این میان دولت ترکان عثمانی آشکارا تبدیل به دولتی جنگجو شده بود و این به سبب گردآمدن جماعت‌های اسلامی مجاهدی از قبیل جماعت غازیان روم در آن بود. اینان گروهی جنگجو بودند که از دیرباز، یعنی از عصر عباسی در مرزهای میان دولت اسلام و دولت روم استقرار داشتند، اما اینک تبدیل به گروه سازمان یافته‌ای از جنگجویان دینی شده و مرکز رهبریشان به قلمرو دولت عثمانی انتقال یافته و تحت حمایت رؤسای قبیله آل عثمان قرار گرفته بودند. در نتیجه جمعیت ایشان که لقب غازی داشتند فزونی یافت و پایگاهی عظیم در این دولت به دست آوردند.

یکی دیگر از این گروه‌ها جماعت اخیان (صیغه ترکی اخوان، مفرد آن : اخی) است. ابن بطوطه در شرح سفر خود به آسیای صغیر آنان را به همین نام می‌خواند و می‌گوید که ایشان جماعتی از نیکوکارانند که به یاری مسلمانان و پذیرایی و اکرام ایشان و به ویژه غریب نوازی سرگرمند و چندین تکیه وخان نیز دارند (خان به معنای کاروانسرا است اما دراینجا مراد از آن مهمانخانه‌ای است برای رهگذران و مسافران مسلمان). این جماعت با آنکه خود اهل رزم نبودند، سپاهیانی جنگجو برای خدمت به نیروهای رزمی در اختیار داشتند. معروف بود که در جماعت‌های اخیان، شمار بزرگی از بازرگانان توانگر بودند که ثروت‌هایی هنگفت از تجارت سریشم و روغن ماهی و دیگر کالاهای گرانبها که سودی سرشار داشت، اندوخته بودند و از این روی بسیاری از این بازرگانان ثروتمند، مسجدها و تکیه‌هایی برای صوفیان و مسافران بنا می‌نهادند. چو این جماعت به دولت عثمانی پیوستند به صورت سازمانی اجتماعی در آمدند که رئیسی برگزیده ملقب به اخی داشت. و به سبب اخلاص و دانش وآگاهی گستردهٔ خود از امور دینی، در دولت منزلتی عالی ونفوذی عمیق یافتند.

این اخیان تأثیری بسیار بزرگ در اعتلای فرهنگ اسلامی در میان ترکان عثمانی داشتند. فؤادکوپرولو یادآور می‌شود که جماعت‌های اخیان وارث جماعت‌های « فتوت » می‌شوند که در زمان خلافت ناصر عباسی سر برآورده بودند و جامه‌های خاص به تن می‌کردند. پیش از ظهور دولت عثمانی، جماعتی از میان آنان به نام اخیان انکره که افراد آن شلوار فتوت می‌پوشیدند شهرت یافته بودند. اینان که بازرگانانی توانگر بودند با اموال خود از فقرا و تهیدستان دستگیری می‌کردند. یکی دیگر از این جماعت‌های دینی، باجیان روم بودند که عاشق پاشا زاده مورخ ترک از آنان یاد کرده و گفته است که این نام تحریف « حاجیان روم » است، اما فؤاد کوپرولو این فرض را نپذیرفته می‌گوید که باجیان روم احتمالاً جماعتی از صوفیان بوده‌اند که خود را وقف عبادت و دستگیری از فقرا کرده بودند و گروههایی از آنان را مردان و گروههایی دیگر را نیز زنان تشکیل می‌دادند.

همین اندازه در شرح علل غلبهٔ روح دینی بر دولت نوین عثمانی کافی است. البته جماعت‌های ترکمن رانیز که به بی باکی در جنگها مشهور بودند، باید به گروههای یادشده افزود. ترکمنان از ترکان غزّ بودند که جمعیتشان درقلمرو دولت عثمانی فزونی یافته و بیشترشان به جماعت‌های صوفیه از قبیل قلندریه و حیدریه پیوسته بودند. تحت نفوذ

قلندریه، جماعت دینی دیگری نیز به نام ابدال روم پدید آمد که گمان می‌رود مراد ازآن «ابطال روم» یعنی «قهرمانان جنگ» مسلمانان با رومیان باشد، اینان درسدهٔ هفدهم میلادی به طریقه بکتاشیه پیوستند که مؤسس آن حاجی بکتاش ازبزرگترین اولیای ترک شمرده می‌شود. تاریخ این طریقه که در قلمرو دولت عثمانی انتشاری گسترده یافت به سدهٔ چهاردهم میلادی یعنی زمان حیات حاجی بکتاش می‌رسد.

اکنون بازمی‌گردیم به بررسی سیر تحول دولت عثمانی: چون عثمان بن ارطغرل در ساحل شمال باختری دریاهای اژه و مرمره استقرار یافت، برای دولت خود سازمان اداری استواری پدید آورد و بورسه را پایتخت خود قرار داد. وی در سال ۱۳۲۶م درگذشت و پسرش اورخان جانشین وی شد و همو بود که سازماندهی دولت رادراین نواحی به کمال رساند. شایان ذکراست که اکثریت عظیم رومیانی که دراین مناطق سکونت داشتند به اختیار خود اسلام آوردند، زیرا فقیهانی که سلاطین درهمهٔ امور مربوط به سازمان و قوانین دولت باآنان مشورت می‌کردند، حکم کرده بودند که هریک از ساکنان که باخانوادهٔ خود مسلمان شود در زمرهٔ اتباع دولت شمرده خواهد شد. این فتوا سبب گردید که ترکان میان سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵م به آسانی برامیرنشین قرەسی واقع برساحل دریا درجنوب سرزمین ایشان استیلا یابند و بدینسان ترکان عثمانی برسراسر بخش شمال باختری آسیای صغیر حکمفرما گردیدند و چون ترکان شرق آسیا(آسیای صغیر) از پیروزی‌های عموزادگان خویش آگاه شدند، هزارهزار به سوی آنان سرازیر شده و به لشگرهای غازیان پیوستند و بدینگونه شمار ترکان عثمانی به مراتب افزایش یافت. درسال ۱۳۵۴م، ترکان باعبور از دریای اژه درساحل یونان پیاده شده و گالیپولی (Gallipoli) را تصرف کردند. درآن هنگام سرزمین بالکان میان قلمرو ونیز (بندقیه) و بقایای دولت بیزانس تقسیم شده بود و پادشاهی صرب که درجنوب شبه جزیرهٔ گالیپولی قرار داشت و به پادشاهی والاشی (Valachie) صرب معروف بود درزمان استفان دوشان (tienne Stephane (EDouchan) شاهد نهضتی کوتاه بود، اما پس از مرگ وی درسال ۱۳۵۵م باردیگر دچار ناتوانی و چندپارگی شد.

استیلای اورخان برگالیپولی سرآغاز پیشروی سریع ترکان دربالکان بود. در پی آن ادرنه (Edirne = Andrinople) درسال ۱۳۶۲م سقوط کرد و در سال ۱۳۷۱م نیروهای ترک درنزدیکی شهر چرنومن (چرمن) (Tchernomen = Tchirmen)بر ساحل رود ماریتزا (مریچ = Maritza) نیروهای صرب را در هم کوبیدند و بدین ترتیب ترکان وارد ایالت تراکیا (Thrace) شدند و از شمال دربلغارستان واز باختر درمقدونیه رخنه کردند و درسال ۱۳۶۸م برصوفیه، پایتخت بلغارها و سپس نیش (Nich) چیره شدند. صربها بار دیگر کوشیدند ترکان را از پیشروی باز دارند، اما نیروهایشان در ۱۳۸۹ م در نبرد کوصوو (قوصوه) (Kosovo) شکستی قطعی خورد. در پایان این نبرد سلطان مراد اول (۱۳۶۲ - ۱۳۸۹ م)، پسر اورخان به شهادت رسید و پس از وی درفش حکومت به پسرش بایزید اول (۱۳۸۹ - ۱۴۰۲ م) رسید و او توانست پیش از پایان سال ۱۳۹۳ م سراسر سرزمین یونان را مطیع خود سازد. در همین هنگام صربستان ایالتی تابع حکومت ترکان گردید و بدینسان خود قسطنطنیه هم در آستانهٔ سقوط قرار گرفت. نیروهای مختلف مسیحی کوشیدند با دست زدن به جنگی صلیبی که به نبرد نیکوپولیس (Nicopolis) معروف است، بالکان رانجات دهند، اما نیروهایشان در نزدیکی این شهر به سختی شکست خورد و با این پیروزیهای بزرگ که در زمانی کوتاه به دست آمده، آوازهٔ ترکان عثمانی در خاور و باختر بپیچید.

## انضمام امیرنشین‌های ترک در آسیای صغیر

این کامیابی سریع که ترکان عثمانی در بالکان به دست آوردند، برای آنان مشکلاتی اساسی به ارمغان آورد که می‌بایست چاره‌ای برای آنها بیابند، چه شمار آنان در قیاس با جمعیت رعایای مسیحی ایشان بسیار اندک بود و از این روی حاکمیت آنان در بالکان محدود به مسیر رودها و شاهراهها گردید و سایر نواحی مطیع امیران مسیحی محلی ماند. به علاوه تمامی آسیای صغیر نیز در دست آنان نبود، زیرا امیرانی ترک نژاد از میان نوادگان عثمانیان برخاسته و در قلمرو دولت بیزانس که قدرت خود را در آسیای صغیر یکسره از دست داده بود، امیرنشین‌هایی مستقل تأسیس کرده بودند.

سلطان بایزید اول دریافت که به مردانی دانشمند نیز که از اسلام و شریعت آگاهی داشته‌باشند نیاز دارد تا دولت اورابرمبنایی اسلامی سازمان دهند. این امر مستلزم افزایش شمار ترکان ازیک سو و جلب دانشمندان ازسوی دیگربود. پس وی شروع به ضمیمه ساختن امیرنشین‌های ترک آسیای صغیر به دولت خود ازطریق پیمان‌ها و وصلت‌ها و خرید کرد، اما چون دانست که این کاربه درازا می‌کشد تصمیم گرفت برای یکپارچه کردن این امیرنشین‌ها تحت فرمان خویش به زور متوسل شود. شاید این کارخطابود اما وی چاره‌ای جزاین نداشت. حقیقت این است که این امیرنشین‌ها همگی امیرنشین‌هایی جنگجو بودند که اراضی خودرابه زور اسلحه از دشمنان اسلام گرفته بودند و روا نبود که باآنها به زور رفتار شود، اماترکان عثمانی پس از استقرار در آسیای صغیر باسراسر جهان مسیحیت روبرو بودند و استانها و ولایت‌هایشان امپراطوری یادولتی وسیع راتشکیل می‌داد. این دولت به سپاه و سرباز و مال نیاز داشت و برآوردن این نیازها نیز جز با یکپارچه کردن سراسر آسیای صغیر تحت لوای واحدی میسر نبود. بدینسان، پیروزیهای بایزید و یک پارچه کردن آسیای صغیرزیر لوای خویش، سبب درگرفتن کشمکش میان او و تیمورلنگ گردید زیرا برخی امیران ترک که بایزیدقلمروشان را گرفته بود به تیمور پناه آورده و از بایزید شکایت کردند.به همین‌سان گروهی نیز که مورد آزار تیمور قرار گرفته بودند به بایزید پناه آوردند و جنگ میان دوطرف اجتناب ناپذیر گردید. نبرد قطعی میان دوطرف درسال ۱۴۰۳م درانقره روی داد و درآن صدهزار ترک دربرابر هفتصد هزار تن از سربازان تیمور قرار گرفتند. شکست درارادوی

بایزید افتاد و او خود به اسارت درآمد. گویند تیمور برای تحقیر وی او را در قفسی نهاد، اما این روایت درست نیست.[1] بایزید درسال ۱۴۰۳م درگذشت و به احتمال بسیار خود به زندگی خویش پایان داد. بااینهمه تیمور شاید بدان سبب که از بیباکی ترکان و دفاعشان ازاسلام درشگفت شده بود دولتشان را برنیانداخت و حتی ازمیر را نیز از دست شهسواران یوحنای قدیس به درآورد و به ایشان داد.

درنتیجه این نبرد، وحدت دولت ازمیان رفت و پسران بایزید کشوررامیان خود تقسیم کردند. بدینسان عیسی در بورسه، سلیمان درادرنه و محمد در آماسیه (Amasya) فرمان راندند، اما محمد در ۱۴۱۳م توانست باغلبه بربرادرانش وحدت دولت رابدان بازگرداند. سلطان محمداول از ۱۴۰۲ تا ۱۴۲۱م، فرمان راند و سپس پسرش سلطان مراد دوم جانشین وی شد و در تقویت دولت و استوار ساختن روابط میان بخش‌های آن دربالکان و آسیای صغیر کوشید.

سلطان مراد از آنچه درنتیجهٔ خشونت و شتابزدگی بایزید اول در ادارهٔ امور برسروی آمده بود عبرت گرفت و کوشید با آرامش و ملایمت رفتار کند. از این روی قلمرو هیچیک از امیران مسلمان را از آنان نگرفت و هنوز سال ۱۴۵۱م، فرانرسیده بودکه تمامی امیرنشین های ترک، جز دو امیرنشین قسطمونی و قره مان باوصلت‌ها و شیوه‌های سیاسی به وحدت رسیدند. دوامیرنشین مزبور نیز میان سالهای ۱۴۶۶ و ۱۴۸۲م به دولت پیوستند.

به رغم جنگ های داخل و سختی‌هایی که درعصر سلطان مراد دوم روی داد، دولت وی به نیروی همت جوانان و شور مردان خود راه خویش را ادامه داد. در زمان وی، نظام جزیهٔ فرزندان مسیحیان که درزبان ترکی به دوشیرمه معروفند دگرگون شد. این جوانان و پسران مسیحی که به جای مالیات جزیه می‌پرداختند، درادوگاهها آموزش لشگری و نظامی اسلامی می‌دیدند و برخی از آنان علوم اسلامی را تا سطوح عالی می‌آموختند و غالب ایشان در زمرهٔ سربازان سپاه سلطان، یعنی ینی چری درمی‌آمدند، اما بقیه به انجام خدمات دولتی درکاخها، دیوانها و حکومت ایالتها می‌پرداختند. آنان افرادی بس مفید و پرکار بودندکه قدرت دولت را فزونی بخشیدند.

سلطان محمد اول فعالیت جنگی دولت را جانی تازه بخشیده بود. سلطان مراد دوم نیز بردامنهٔ این فعالیت افزود و دریافت که چگونه دیگربار عصرغازیان را به صورتی نیرومندتر از گذشته زنده کند. پس مرزهای حکومت خود را درسرزمین های موره (Moree)، اپیر (Epire = Epiras)، آلبانی و صربستان گسترش داد و در حدود ۱۴۳۰م، بار دیگر حکمفرمایی ترکان را بر سراسر سرزمینی که درآسیای صغیر و بالکان تحت فرمان بایزید اول بود برقرار ساخت.

دراین هنگام اروپا ازاین پیشروی سریع ترکان به وحشت افتاد، درنتیجه مجارها به ریاست ژان ژانوس هونیادی (Jean Hunyadi) به پاخاستند و اهالی لهستان، صربستان و والاشی (افلاق) نیز به آنان پیوستند و درسال ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴م، در قلمرو بلغارستان رخنه کردند، اما چون سلطان مراد دوم درگیر فتنه‌ای درآسیای صغیر بود به هونیادی و همراهانش پیشنهاد متارکه داد. صربها متارکه را پذیرفتند اما مجارها آن را ردکردند. دراین میان سلطان مراد پس از فرونشاندن فتنهٔ قره مان درآسیای صغیر، شتابان از دریای اژه گذشت و دروارنا (Varna) با دشمنان خود، لشگریان صلیبی روبرو شدند و شکستی سهمگین برآنان وارد آورد (۱۴۴۴م). هونیادی باردیگر نیز کوشیدبا ترکان مصاف دهد، اما در نزدیکی قوصوه (کوسو)، شکست سهمگینی خورد (۱۴۴۸م). این شکست نقطهٔ پایانی بریورش مجارها نهاد.

# نقشه‌های ۱۶۴ و ۱۶۵

## پی‌ریزی و گسترش دولت عثمانی تاپایان حکومت سلطان سلیم اول در ۱۵۲۰م.

## دولت عثمانی دراوج گسترش

### ظهور امپراطوری

در زمان سلطان محمد دوم ملقب به فاتح، مرزهای دولت عثمانی تا آنجا گسترش یافت که عملاً از آن امپراطوری‌ای پهناور و با اهمیتی بسیار در جهان سدهٔ پانزدهم میلادی پدید آمد، اما این، پس از آن بود که وی در ۲۹ مه ۱۴۵۳ م، توانست قسطنطنیه را فتح کند و پایتخت خود را به آن شهر منتقل سازد و باروهای آن را مرمت کند وشهر را با عمارتهای تازه بیآراید و مسلمانان را در آن سکونت دهد و نام اسلامبول (شهراسلام) برآن نهد. موقعیت این شهر نیز برای پیوند برخی ایالتهای عثمانی در اروپا و آسیای صغیر با یکدیگر بسیار مناسب بود.

محمد فاتح علاوه بر فتح قسطنطنیه، خدمات بزرگی نیز به دولت کرد، چه تا این هنگام دولت عثمانی دولتی وسیع اما مجزا بود که برخی بخش‌های آن از دیگر بخش‌ها جدا افتاده و فتح برخی ایالتها نیز هنوز به

---

۱) در لغت‌نامه از ابن عربشاه آمده تیمور او را در قفسی آهنین زندانی کرد،ابن عربشاه در دوجا از قفس نام برد و نیز در آن تاریخ است هنگام لشکرکشی تیمور به آناطولی غربی بایزید به همراه او بود .... در اثنای تصرف اگریدور بایزید بیمار شد. تیمور او را به آق‌شهر فرستاد و دو پزشک معروف یعنی عزالدین شیرازی و جلال‌الدین عربی را مأمور مداوای او کرد.
بایزید سرانجام وقتی دانست که تیمور قصد دارد او را همراه خود به سمرقند ببرد با زهری که زیر نگین انگشترش پنهان کرده بود خود را مسموم کرد و بیمار شد و پس از انتقال به آق‌شهردر ۱۴ شعبان ۸۰۵ درگذشت. (دکتر سید جعفر شهیدی)

انجام نرسیده بود. پس محمد فاتح برای ایجاد پیوند و یکسره کردن کار به پا خاست و میان سالهای ۱۴۵۸ و ۱۴۶۰م آتن و نواحی مجاور آن را به تمامی فتح کرد و در ۱۴۵۹م، صربستان و در ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴م، سرزمین بوسنه (بوسنی = Bosnie) رابه اطاعت کامل خود درآورد. گروهی از بزرگان بوسنه نیز اسلام آوردند و فرماندهی جنگ رادر مرزهای شمالی قلمرو عثمانی در دست گرفتند. وی سپس و نیز یان را میان سالهای ۱۴۶۳ - ۱۴۷۹م وپس از سقوط دژ آنان در نگرومونته (آعزیبوز، Negroponte)، کاملاً از سرزمین یونان راند. حکمفرمایی عثمانیان بر سواحل دریای آدریاتیک نیز با استیلا بر کروژا (Kroja=Croia) و اسکدار (اسکوتاری = Scutari) میان سالهای ۱۴۷۴ و ۱۴۷۹م به انجام رسید. سلطان محمد امیرنشین قسطمونی در آسیای صغیر رادر سال ۱۴۶۱م ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت و در همان سال، استیلای ترکان بر تمامی سواحل جنوبی دریای سیاه تا ستریس، سینوپ (Sinope) وطرابوزون انجام پذیرفت. در سال ۱۴۷۵م فتح سواحل شمالی دریای سیاه نیز به پایان رسید و ترکان بر شهر کافا (Caffa = فئودوسیا، Feodosiya) در کریمه (قرم = Crimée) چیره شدند و اهالی کریمه در زمرهٔ اتباع سلطان در آمدند. هنگامی که قبایل آق قویونلو کوشیدند وارد آسیای صغیر گردند، وی ایشان را پس از نبردی عظیم در ارزنجان به سرزمین اصلیشان واپس راند (۱۴۷۳م). در همان حال وی با جدیت به تکمیل سازماندهی دولت و سامان دادن به امور اداری آن می پرداخت و در این راه کامیابی‌هایی بزرگ نیز به دست آورد.

پس از درگذشت سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۸۱م، میان دو پسرش بایزید وجم کشمکش درگرفت و در این میان جم پس از جنگی کوچک (۱۴۸۱ - ۱۴۸۲م) شکست خورد و به شهسواران قدیس یوحنا (سن ژان) در جزیره رودس (Rhodes) پناه آورد، سپس به فرانسه و از آن جا به ایتالیا رفت و سرانجام در سال ۱۴۹۵م درگذشت و بدین ترتیب بایزید از جانب او آسوده خاطر گشت.

بایزید دوم (۱۴۸۱ - ۱۵۱۲م) سپس آماده لشکرکشی شد و در سال ۱۴۸۳م سرزمین هرسک (هرزگوین = Hersek=Herzegovine) را به اطاعت خود در آورد و در ۱۴۸۴م توانست بر دهانهٔ دو رودخانهٔ دانوب و دنیستر (Dniestre) حکمفرما گردد. این امر به ترکان امکان داد که به راه خشکی منتهی به کریمه تسلطی کامل بیابند. سپس میان سالهای ۱۴۹۶ و ۱۵۰۳م توانستند بر ونیز پیروز گردند و پس ازآن، لپانت (Lepante)، مودون (Modon)، کورون (Coron)، ناوارن (Navarin) و دورازو (Durazzo) در آلبانی را نیز از آن دولت گرفتند. با این فتوحات، قدرت عثمانیان در سرزمین بالکان وسراسر خاور اروپا فزونی گرفت. در پی این امر آنان می‌بایست به سازماندهی حکومت پهناور خود بپردازند، اما به جای این کار رو به سوی خاور آوردند و وارد جنگ با کشورهای اسلامی شدند و بدین ترتیب جبههٔ جنگی گسترده‌ای راگشودند که در نهایت مانع از تداوم پیروزیهای آنان در جبهه‌های متعددی که خود گشوده بودند، گردید.

## کشمکش با کشورهای اسلامی

در این میان سلاطین مملوک می‌کوشیدند پایه‌های حکومت خود را در منطقهٔمرزی شام و جزیره استوار سازند. در این نواحی قبایل نیرومندی از ترکمن‌ها که مهمترینشان ورسق و طرغود بودند سکونت داشتند، در باختر آسیای صغیر، یعنی در کیلیکیا(Cilicie)، امیرانی ترک از خاندان رمضان اوغلو فرمان می‌راندند که دست نشاندهٔ ممالیک بودند و در خاور آن نیز امیر نشین البستان (ابلستان) قرار داشت که خاندان ذوالقدر بر آن فرمان می راندند. کیلیکیا و البستان هر دو برای ترکان اهمیت بسیار داشتند، زیرا کیلیکیابر گذرگاههای کوهستانی منتهی به آسیای صغیر، معروف به دروازه‌های کیلیکیا مسلط بود و اهمیت البستان نیز در آنجا بود که رود فرات در مسیر خود به سوی جنوب، از میان کوههای طوروس (Taurus) می‌گذشت و به جلگه های شام می‌رسید. از زمان سلطان محمد فاتح، بر سر مرزهای این ناحیه میان ممالیک مصر ودولت عثمانی اختلاف بود و عملاً نیز طی سالهای ۱۴۸۵ و ۱۴۹۱م میان دو طرف برای تسلط بر کیلیکیا جنگ درگرفت، اما این جنگها نتوانست به حل وفصل اختلافها بیانجامد ومشکلات همچنان باقی بود.

اندکی بعد نیز دولت ایران همچون رقیبی خطرناک برای دولت عثمانی ظهور کرد، زیرا شاه اسماعیل صفوی که حکومت ایران را از ۱۴۹۹ تا ۱۵۲۴م در دست داشت، شیعه‌ای پرشور وصوفی‌ای از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی، مؤسس طریقت صفوی بود. این طریقت بسیاری از بدویان ترک آسیای صغیر رانیز به سوی خویش جلب کرده بود تا آنجاکه آنان مذهب تشیع اختیار کرده و به سپاه شاه اسماعیل پیوسته بودند. ترکان، نخست از لحاظ سیاسی و سپس از لحاظ دینی، از سوی صفویان دل‌نگران بودند، زیرا آنان سُنیانی پرشور وسنت پرست بودند و نسبت به گسترش تشیع در باختر آسیای صغیر سوءظن داشتند، به ویژه که در آنجا گروههای بزرگی از قبایل مغول‌نژاد قره قویونلو و آق قویونلو می زیستند که آداب و رسوم ترکی پذیرفته و به صورت جماعت‌های بدوی بی سازمانی درآمده بودند. شاید ترکان از آن بیم داشتند که این وضع به تزلزل حاکمیت عثمانی در آن ناحیه بیانجامد، به ویژه که دولت عثمانی از کارهای این بدویان ترک و آشوبها و تجاوزهای مداومشان به زمینهای کشاورزی و دهقانان سخت در عذاب بود. در نتیجه اکنون این نگرانی به ایشان دست می‌داد که چه بسا تبلیغات شیعیان، این بدویان را به سوی خود جلب کند و از آنان سازمانی نظامی برای مبارزه با حکومت عثمانی بسازد. دیگر اینکه مذهب شیعه در منطقهٔ کوهستانی طوروس که موضوع ستیز میان ترکان و ممالیک بود، انتشار یافت، اما عثمانیان مایل به مداخلهٔ نظامی در مرزهای باختری دولت خود نبودند، زیرا سرگرم جنگ با اروپا بودند و ازآن بیم داشتند که این کار به هم پیمانی صفویان وممالیک بر ضد ایشان بیانجامد.

در زمان بایزید دوم، دولت دستخوش جنگ داخلی گردید، زیرا در دولت ترک، سنت بر این بود که امیران، از میان پسران سلطان، حکمرانانی برای ایالتها تعیین می‌کردند تا در امور حکومت و

کشورداری ورزیده شوند. بایزید دو پسر به نامهای سلیم و احمد داشت که رقیب یکدیگر بودند. سلیم بر ایالت طرابزون بر کرانهٔ دریای سیاه و احمد بر ایالت قیصری در مرزهای خاوری فرمان می‌راندند. در سال ۱۵۱۱م شورشی شیعی بر ضد احمد برخاست. پدرش نیرویی نظامی به فرماندهی علی پاشا به یاری وی فرستاد و او توانست شورش را فرو نشاند. خود وی و شاه‌قلی رهبر شورشیان نیز در نبرد کشته شدند. سلیم که از پیروزی برادر بیمناک بود، طرابزون را ترک گفت و به قلمرو خان تاتار در شبه جزیرهٔ کریمه رفت. سپس از پدر خواست که حکمرانی ایالتی را در اروپا به وی بخشد تا او نزدیک قسطنطنیه باشد. سلطان که از نیت او آگاه شده بود در بخشیدن ایالت مورد درخواست او درنگ کرد، اما سرانجام خواست وی را اجابت کرد و او را به حکمرانی ایالت سمندریه (Semendria=Smenderevo) بر کرانهٔ دانوب گماشت. پس از پیروزی احمد بر شورش آسیای صغیر که به یاری علی پاشا فرماندهٔ بزرگ ترک به‌دست آمد، سلیم از آن می‌ترسید که چه بسا برادر وی با سپاهیان همراهش بتواند تاج و تخت را از آن خویش سازد، پس خود پیشدستی کرد و بر پدر شورید اما در نبرد کورولو شکست خورد و به کافا در جزیرهٔ کریمه گریخت (۱۵۱۱م).

احمد پیروزمندانه به اسلامبول بازگشت، اما ناگهان با این واقعیت روبرو شد که ینی‌چری‌ها، برادرش سلیم را بر وی ترجیح می دهند. در پی آن، ینی‌چری‌ها دست به طغیانی عظیم زدند، سلیم نیز فرصت را مغتنم شمرد و سپاهیانش را در شورشی بر ضد پدر رهبری کرد و بخش معظم‌آسیای‌صغیر رابه زور گرفت. بایزید از آن وحشت داشت که اگر احمد خود را با شکست روبرو ببیند، از ایرانیان یاری طلبد. پس پسر دوم خود سلیم را از کافا فراخواند و تاج و تخت را تسلیم او کرد. سلطان سلیم (۱۵۱۲ - ۱۵۲۰م) دست به کار شد و نخست، برادر را در سال ۱۵۱۳م شکست داد وکشت؛ سپس به جانب ایرانیان راند و با نفوذ به سرزمین ایشان، در راه تبریز با لشکریان شاه اسماعیل صفوی روبرو شد و در دشت چالدران نیروهای ایران را پراکنده ساخت (۱۵۱۴م) و به وحشتی که از رخنه کردن ایرانیان شیعه به آسیای صغیر وجود داشت، یکسره پایان داد.

## بر افتادن حکومت ممالیک

در سایهٔ فعالیت سلطان سلیم اول و قدرت عمل عظیم وی، حکمفرمایی ترکان بر منطقهٔ مرزی میان قلمرو ایشان و قلمرو ممالیک در کوهپایه‌های طوروس به کمال رسید و سپس ایرانیان را از کردستان راند.

ممالیک دریافتند که اوضاع در مرزهای ایشان به گونه‌ای خطرناک تغییر کرده و آنان ناچار باید دست به اقدامی قاطع برای دفاع از سرزمینشان در برابر خطر ترکان بزنند. پس قنصره (قانصوح) غوری سلطان ممالیک با همهٔ نیروهای خود در تابستان ۱۵۱۶م به سوی شام به حرکت درآمد. وی در واقع قصد جنگ نداشت بلکه می‌پنداشت که این نمایش نظامی کافی است تا ترکان را به دستکشیدن از قلمرو او وادارد.

در این هنگام، سلطان سلیم آمادهٔ جنگ با ایران می‌شد. اما ناگهان تصمیم گرفت که نخست به ممالیک حمله کند، پس روبه سوی جنوب آورد و از راه البستان به جانب ممالیک راند و بدین ترتیب، عقب داران لشگر خود را دربرابر پیشروی احتمالی ایرانیان درآسیای صغیر، بی دفاع و درمعرض خطر گذاشت. بااین همه، ایرانیان کاری نکردند و به سلطان سلیم فرصت دادند تادرنبرد مرج دابق در شمال حلب (اوت ۱۵۱۶م) پیروزی قاطعی بر ممالیک به دست آورد. بقایای نیروهای ممالیک نیز به غزه بازگشته و درآنجا پناه گرفتند. سلطان آنان قنصره (قانصوح) درمرج دابق مرده بود و تومان بای که مردی بااراده بود جانشین وی شد، اما بخت از ممالیک رویگردان شد و فرجام کارشان نزدیک شده بود و چون خیانت درصفوفشان راه یافت، باردیگر درغزه شکست خُوردند. سپس سومین و واپسین شکستشان درژانویه ۱۵۱۷م در زیدانیه (عباسیهٔ امروز) بر دروازه‌های قاهره روی داد. ترکان وارد قاهره شدند و تومان بای را گرفتند و به فرمان سلطان سلیم درباب زویله به‌دار آویختند. باافتادن مصروشام به دست ترکان، سرزمینهای مقدس حجاز نیز به حاکمیت ایشان درآمد و بدینسان سلطان سلیم درطی پنج‌سال جنگ بی‌امان، توانست دولت ممالیک را که خطری درمرزهای خاوری دولت عثمانی محسوب می‌شد براندازد و امکان اتحاد ایرانیان و مصریان رابرضد ترکان برای همیشه ازمیان بردارد.

## سلیمان قانونی
## (۱۵ شوال ۹۲۶ - ۸ ربیع الاول ۱۷۴ / ۲۹ سپتامبر ۱۵۲۰ - ۲۴ سپتامبر ۱۵۶۶م)

سلطان سلیم بیشتر کوشش خود را صرف جناح خاوری دولت عثمانی کرد، اماچون تنها پسروی سلیمان -که نزد ترکان و عربها به قانونی و نزد اروپائیان به باشکوه (The Magnificent) ملقب است - جانشین وی شد فعالیت خود را یکسره برجناح اروپایی دولت متمرکز ساخت.

حکمرانی سلیمان آغازی نیکو داشت، چه او در سال ۱۵۲۱م بربلگراد که تاآن هنگام تابع دولت مجار بود، چیره گشت. پیشتر، سلطان محمد فاتح شهر رامحاصره کرده، اما نتوانسته بود برآن چیره گردد. پنج سال بعد سلطان درموهاچ (Mohács) شکستی خردکننده برمجارها وارد آورد و لایوش (لوئی دوم)، شاه آنان، را در رزمگاه کشت. درنتیجه تاج و تخت مجاربه فردیناند، دوک اطریش، برادرشارل پنجم (شارل کن) (Charles Quint) امپراطور دولت هابسبورگ، رسید. دراین هنگام فردیناند رقیبی به نام زاپولیا (J.Zapolya= Zapolyai)، حکمران ترانسیلوانیا، یافت. وی از ترکان یاری خواست و درنتیجه، کشمکش میان این دو، به کشمکش میان دوامپراطوری ترک و هابسبورگ تبدیل گردید. سلطان سلیمان درسال ۱۵۲۹م دست به محاصره وین زد، بی‌آنکه موفق به تصرف آن گردد و درسال ۱۵۲۳م نیز این حمله را تکرار کرد. اکنون می‌توان دید که دولت عثمانی درآن هنگام چنان عظیم و پهناور شده بود که

استفاده کردن از شیوهٔ جنگ های برق آسا (Blitzkyieg) که تاآن هنگام روش معمول آن دولت بود، دیگر برایش به سادگی امکان نداشت زیرا نقل و انتقال لشگرهاو مسافتهای طولانی میان خاور تا باختر این دولت کاری دشوار شده بود. بااینهمه، سلطان سلیمان حاکمیت عثمانیان رابرمجارها تثبیت کرد و زاپولیا رابه عنوان دست نشاندهٔ خود دربودا (Buda)، پایتخت آنها به شاهی برداشت. بدین ترتیب عثمانیان امید داشتند که امنیت قلمرو خود را دراروپا از جانب شمال با ایجاد سلسله‌ای از امیران و شاهان دست نشاندهٔ خود که از خانیهٔ تاتار درکریمه آغاز می‌شد و پادشاهیهای ملداوی (بغدان)، والاشی (افلاق) و سپس مجار را در برمی‌گرفت حفظ کنند. منطقهٔ شمال باختری را البته باید مستثنی دانست چه درآن ناحیه، اشراف بوسنی اسلام آوردند و بدین ترتیب سرزمین ایشان بخشی از قلمرو دولت عثمانی گردید.

زاپولیا، شاه دست نشاندهٔ مجار هنگامی که درگذشت، جزکودکی خردسال از خود به جای نگذاشت. درنتیجه فردیناند، باردیگر چشم طمع به حکومت مجار دوخت و ناگزیر شد دوباره در سالهای ۱۵۴۱ و ۱۵۴۳م با لشگرهای سلطان رو در رو شود، امانه تنها توفیقی به دست نیاورد بلکه درنتیجه این امر تسلط سلطان بربخش بزرگی از مجارستان که شهر بودا را نیز در برمی‌گرفت، فزونی یافت. بدین ترتیب مجارستان به سه بخش تقسیم گردید: بخشی درقلمرو هابسبورگ در منتهی‌الیه شمال و باختر، بخشی دیگر درمیانهٔ مسیر رود دانوب (طونه)، شامل حوضه‌های دو رود ساو (Save)و دراو (Drave)که تابع دولت عثمانی و پایتختش بودابود، بخشی دیگر نیز درترانسیلوانیا میان رود تیزا و کوههای کارپات (Karpates). درسال ۱۵۵۲م لشگرهای سلطان سلیمان برای اشراف کامل و مؤثر برترانسیلوانیا، ایالت بانات تمسوار (Banat Temesvar) برکرانه رود تمسوار (تیمیشوارا) را تصرف کردند.

درجبههٔ آسیا، سلطان سلیمان دست به سه حملهٔ بزرگ به ایران زد: نخست در ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵م که به تثبیت حاکمیت ترکان درمنطقهٔ ارزروم و سراسر عراق انجامید، دوم در ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹م که نواحی شمال خاوری رود دجله را تا دریاچهٔ وان یکسره به قلمرو دولت عثمانی افزود و سومین حمله در ۱۵۵۴ - ۱۵۵۵م که بخش اعظم ایالت آذربایجان ایران را ویران ساخت. وی سپس به آماسیه بازگشت و باشاه ایران پیمانی بست که مرزهای میان دو دولت رابراساس مرزبندی سال ۱۵۵۵م معین کرد.

# نقشه ۱۶۶

## دریای مدیترانه

## آخرین مرحلهٔ کشمکش بر سر حاکمیت دریای مدیترانه

## فعالیت دریایی دولت عثمانی

نیروی دریایی عثمانی در زمان بایزید دوم توسعهٔ بسیار یافته بود، چنانکه ناوگان ترک در جنگ با ونیز مشارکتی فعال داشت و در تصرف رودس به سال ۱۵۲۲م نیز سپاه را یاری کرد. حال که دولت عثمانی بر مصر وشام دست یافته بود، نیروی دریایی این دولت مسئولیت دفاع از آبهای حوضهٔ خاوری دریای مدیترانه رانیز بر عهده داشت. در همین زمان خیرالدین باربروس فرمانده ناوگانی نیرومند بود که بر سواحل سرزمین‌های مسیحی و کشتیهایشان یورش می‌برد و برای خود پایگاهی در الجزایر ساخته بود. اینک به روشنی آشکار بود که وقوع کشمکش دریایی عظیمی میان ترکان و سلسلهٔ هابسبورگ که اسپانیا را نیز در اختیار داشتند، اجتناب ناپذیر است و سرنوشت مغرب اسلامی نیز درگرو نتیجهٔ این مبارزه است.

در سال ۱۵۳۳م خیرالدین به آستانه رفت و به خدمت خلیفهٔ عثمانی درآمد. خلیفه نیز به وی لقب قپودان پاشا (کاپیتان) بخشید. سپس جنگ تازه‌ای میان عثمانی و ونیز درگرفت (۱۵۳۷ - ۱۵۴۰م) که در آن عثمانیان بر آخرین دژهای ونیز در ساحل یونان یعنی سینیوریا (Signoria) در جنوب وناپلی دی رومانیا (Napoli di Romagna) چیره گشتند. در نتیجه ونیز شتابان با هابسبورگ و پاپ هم‌پیمان شد. شارل پنجم نیز به کمک برخی از حفصیان متأخر، تونس را تقریباً به صورت تحت الحمایهٔ خود درآورده بود. سرانجام ناوگان مسیحیان در نبرد پروزا (Preveza ) (۱۵۳۸م)، با ناوگان عثمانی روبرو شد و از آن شکست خورد و در نتیجه عثمانیان تا مدتی برتری خود را در دریا حفظ کردند.

دامنهٔ فعالیت ناوگان عثمانی گسترش یافت و دریای سرخ رانیز در برگرفت. در آنجا عثمانیان بر سواکن و مصوع استیلا یافته و پرتغالیان را از آبهای آن دریا بیرون راندند. در سال ۱۵۳۸م نیز ناوگان ترک از دریای سرخ گذشت و در نبرد دریایی دیو نزدیک ساحل گجرات با پرتغالیان درگیر شد و با آنکه ناوگان عثمانی شکست خورد، این نبرد عاملی مهم در تزلزل سلطهٔ پرتغالیان در دریاهای آسیا بود. ترکان بر ساحل حبشه، شامل بخش‌هایی از سواحل اریتره و سومالی نیز چیره گشتند و در نتیجه بازرگانی میان آسیا و باختر از راه سرزمین های اسلامی جانی تازه گرفت. بیشتر حکمفرمایی پرتغالیان بر دریاهای آسیا، بازرگانی را به خشکی یعنی راه آستانه به حلب و از آنجا به بصره که خود در زمرهٔ متصرفات عثمانی در آمده بود منتقل ساخته بود. ونیز (بندقیه) هم با عقد معاهده‌ای با باب عالی در سال ۱۵۴۰م، از عرصهٔ مبارزه خارج شد و به این وسیله توانست آخرین دژهای خود را در موره همچنان حفظ کند. با اینهمه، کشمکش میان امپراطوری‌های هابسبورگ و عثمانی در اوج خود بود. در سال ۱۵۴۳م ناوگان خیرالدین به ناوگان فرانسه که با نیروهای هابسبورگ می‌جنگید پیوست و در بازپس گرفتن نیس (Nice ) به فرانسویان کمک کرد. در سال ۱۵۵۱م نیز عثمانیان توانستند اسپانیائیان را از طرابلس برانند. آنان یک بار

دیگر نیز کوشیدند نزدیک سواحل جربه (Djerba) با ترکان دست و پنجه نرم کنند (۱۵۶۰م)، اما شکست خوردند. همچنین ناوگان عثمانی نتوانست مالت را از شهسواران قدیس یوحنا که پس از اخراج از رودس، در آنجا گردآمده بودند بگیرد.

سلطان سلیمان در اواخر دورهٔ حکمرانی خود گرفتار ستیزه و کشمکش میان فرزندانش شد. ستیزه‌جوترین آنان در این میان، پسر وی مصطفی بود که در آسیای صغیر آشوب برانگیخت و نزدیک بود لشکر عثمانی را از گروههای سواره نظام برجسته‌ای که به «سپاهی» معروف بودند بی‌بهره سازد. سرانجام مصطفی در سال ۱۵۵۳م، با دسیسه سازی سیّده خُرم، همسر سوگلی سلطان و رستم پاشا، صدراعظم و داماد سلطان کشته شد. سپس میان سلیم و بایزید پسران خُرم، ستیزی روی داد که به مرگ بایزید در ۱۵۶۱م انجامید.

سلطان سلیمان قانونی پس از حکومتی درخشان و آکنده از فتح و پیروزی در سال ۱۵۶۶م درگذشت. افتخارات او تنها به جنگ محدود نبود، چه این مرد باگشاده دستی در راه ایجاد تأسیسات بزرگ بذل و بخشش می‌کرد. مثلاً دژها و استحکاماتی در رودس، بلگراد، بودا و تمسوار برپا کرد، مساجد و آب‌انبارها و پل‌هایی نیز در نواحی مختلف قلمرو عثمانی به خصوص در مکه، بغداد، دمشق و کافا بنیاد گذاشت. بعلاوه در خود کشور نیز زیباترین عمارتها را بنا نهاد. عصروی به نامهای جاویدان بزرگمردان آراسته است: مثلاً رستم پاشا وزیر سیاستمدار و دو وزیر دیگر به نامهای محمد ضعکلو و کمال پاشازاده، باقی شاعر معروف به امیرالشعرا، وسنان‌بن‌عبدالله‌بن عبدالمنان، مهندس ومعمار نامدار. در عصر سلطان سلیمان تبدیل قسطنطنیه به شهری اسلامی به انجام رسید و این دوره براستی عصر زرین قدرت عثمانی بود.

### دولت عثمانی پس از سلیمان

امر لشکرکشی و جهاد تا دیرزمانی پس از دورهٔ سلطان سلیمان ادامه یافت. از این روی در عصر جانشین وی، سلطان سلیم دوم (۹۷۴ - ۹۸۲ هـ.ق/ ۱۵۶۶ - ۱۵۷۴م)، ترکان بر قبرس چیره شدند (۱۵۷۰ - ۱۵۷۱م).

در همان سال ناوگان عثمانی با سنگین‌ترین شکست خود در لپانت مواجه شد. در این جنگ اسپانیا، ونیز، پاپ و شهسواران قدیس یوحنا برضد ناوگان عثمانی هم‌پیمان شده بودند، اما دیری نپائید که هم‌پیمانان، تارومار شدند و این خود از شدت آن شکست کاست. در نتیجه ونیز در ۱۵۷۳م سلطهٔ ترکان را بر قبرس پذیرفت و ترکان، تونس را که مدتی کوتاه از دست داده بودند بازپس گرفتند. و با این پیروزی سرنوشت مبارزه میان دولت‌های اسپانیا و عثمانی بر سر حاکمیت در شمال افریقا به صورت قطعی تعیین شد. بدینسان ترکان، شمال افریقا را یکسره از سرنوشت تیره وتاری که اسپانیا در عصر زرین خود، در زمان شارل کن و فیلیپ دوم برای مغرب اسلامی رقم زده بود رهانید.

# نقشهٔ ۱۶۷

## کشمکش میان عثمانیان و ایرانیان

### طی دو سدهٔ دهم و یازدهم هجری / شانزدهم و هفدهم میلادی

در زمان سلطان مراد سوم (۹۸۲ - ۱۰۰۳ هـ ق/ ۱۵۷۴ - ۱۵۹۵م)، فرصتی دست داد تا عثمانیان که در انتظار وقوع آشوبهای داخلی در ایران بودند، اختلاف خود را با آن کشور به سود خویش فیصله دهند. در نتیجه سلطان مراد دست به سه مرحله حملهٔ بزرگ به ایران زد. در حملهٔ نخست (۱۵۷۸ - ۱۵۸۱م)، عثمانیان در خاور به ایران تا تفلیس نفوذ کرده بر آن مستولی گردیدند، در حملهٔ دوم (۱۵۸۲ - ۱۵۸۴م) بر شیروان و داغستان، یعنی نواحی مشرف بر دریای خزر استیلا یافتند ودر حملهٔ سوم بر آذربایجان و از آن جمله تبریز بطور موقت چیره گشتند. به علاوه، ترکان حمله‌های دیگری نیز از جانب عراق به ایران کردند. در این میان خطر بزرگ دیگری به ایران روکرد. این خطر از جانب قبایل ازبک، حاکمان ماوراءالنهر، بود که خراسان را تهدید و غارت می‌کردند. بدین سبب شاه عباس اول (۱۵۸۷ - ۱۶۲۹م) در ۱۵۹۰م ناگزیر به عقد قرارداد صلح با دولت عثمانی و دست کشیدن از داغستان، شیروان، گرجستان، آذربایجان و لرستان گردید.

### جنگ با اتریش

فعالیت‌های جهاد در مرزهای اروپایی دولت عثمانی همچنان ادامه داشت، زیرا نیروهای نظامی مستقر در کرانه‌های دانوب جنگ را جهاد فی‌سبیل‌الله می‌شمردند که باید بی وقفه ادامه یابد. در سال ۱۵۹۳م، اتریش در نبرد سیسک (Sissek) توانست حکمران بوسنه را شکست دهد و بکشد. این رویداد سرآغاز جنگی دیر پا میان دولتهای عثمانی و اتریش بود که تا سال ۱۶۰۶م به درازا کشید. این جنگ برای سلطان آغازی بد داشت، چه ملداوی، والاشی و ترانسیلوانیا در سال ۱۵۹۴م از اطاعت سلطان بیرون رفته و به امپراطوری اتریش پیوستند و در نتیجه راههای ارتباط دولت با بودا و بلگراد به خطر افتاد. سلطان محمد سوم (۱۰۰۳ - ۱۰۱۲ هـ. ق/ ۱۵۹۵ - ۱۶۰۳م) دریافت که خود ناچار باید فرماندهی را به دست گیرد و آنگاه توانست دژ ارلاو (Erlau) معروف به اژر (Eger) را تصرف کند. سپس به سال ۱۵۹۶م در نبرد مزوکرستس (Mezokeresztes) پیروزی بزرگی بدست آورد و سپاه اتریش را تارومار کرد، اما کشمکش‌ها همچنان ادامه یافت.

در زمان سلطان احمد اول پسر سلطان محمد سوم، جنگ با اتریش و ایران ادامه یافت. در نتیجه ترکان استرگوم را از اتریش بازپس گرفتند و ترانسیلوانیا نیز بار دیگر به اطاعت سلطان درآمد و ایستون بوکسکای (Istvan Bocskay) به امارت آن گماشته شد، اما آشوبهای پیاپی ینی‌چریها سلطان را ناگزیر از انعقاد قرارداد صلحی با اتریش در زیتواتوروک (Szitvatorok) (۱۶۰۶م) کرد که در آن برای نخستین بار

دولت اتریش با دولت ترکان برابر دانسته شد و امپراطور آن، پادشاه خوانده شد و با پرداخت مبلغ دویست هزار دوکای زر به دولت عثمانی ازپرداخت جزیهٔ سالانه معاف گردید.

درسال ۱۶۱۱م، قرارداد صلحی نیز باایران بسته شد که به موجب آن ایران یک میلیون رطل ابریشم به دولت عثمانی پرداخت.

پس ازمرگ سلطان احمد اول درسال ۱۶۱۷م، سلطان مصطفی براریکهٔ سلطنت تکیه زد، اماچون پس از چندماه حکمرانی، آشکار شد که خرد وی کاستی گرفته، ازکاربرکنارشد و سلطان عثمان دوم پسر سلطان احمد (۱۰۲۷ - ۱۰۳۲ هـ.ق/ ۱۶۱۸ - ۱۶۲۲م) جای اوراگرفت. هنگامی که وی درپی حمله به ملداوی و برانداختن حکومت آن برآمد، دریافت که سپاه ینی‌چری یکسره تباه شده و دیگر برای جنگ مناسب نیست. پس چنین اندیشید که وانمود کند به حج می‌رود و درآنجا لشگری از تازیان گردآورد و باآن، ینی‌چری‌ها راازمیان بردارد، اما آنچه در دل داشت برملاشد، ینی چری‌ها نیز او را گرفتند و دشنام دادند و سپس کشتند.

سلطان مراد چهارم (۱۰۳۳ - ۱۰۵۰ هـ.ق/ ۱۶۲۳ - ۱۶۴۰م) که مردی خونریز و سنگدل بود به جای اونشست. وی ایروان رااز ایرانیان گرفت و شمار عظیمی از آنان راکشت. وی درسال ۱۶۴۰م درگذشت و برادرش ابراهیم جانشین اوشد، اماچون او مردی سبکسر و شهوتران بود، مادرش امیره کوسم سلطان، زمام امور رادردست گرفت و کوشید از شیوع فساد در دولت جلوگیری کند. دراین حال ناتوانی دولت به آنجا رسید که سلطان از گرفتن جزیرهٔ کرت از دست ونیزیان ناتوان ماند و حتی آنان مدخل داردانل راهم اشغال کردند و سبب بروز قحطی شدند. درپی آن شورشی برخاست وابراهیم برکنار و کشته شد و پسرش محمد چهارم که شش سال بیشتر نداشت، جانشین وی گردید و از این روی مادربزرگ او کوسم سلطان امور رادردست گرفت. دراین حال تسلط ینی‌چری‌ها بر امور شدت یافت، چنانکه آنها فروش همه چیز حتی نان را به انحصار خود درآوردند. از سویی، میان کوسم سلطان و مادر شوهر وی، ترکان سلطان، نیز ستیزی درگرفت و هریک ازآن دوبه گروهی از ینی‌چری‌ها تکیه کردند. این ستیز به قتل کوسم سلطان انجامید: ینی چری‌ها او را باریسمانهایی که پردهٔ تختش را نگاه می‌داشت، خفه کردند.

## نقشه ۱۶۸

### محدود شدن قلمرو دولت عثمانی

### از سدهٔ دوازدهم تاسدهٔ سیزدهم هجری

## خاندان کوپرولو، صدراعظم‌های عثمانی

دولت عثمانی درسایهٔ درایت وزیر توانایی به نام محمد کوپرولو که ترکان سلطان درسال ۱۶۵۶م به صدارت برگزید، از انحطاط مداوم رهایی یافت، زیرا او روشی سخت را درپیش گرفت که باردیگر مایهٔ استواری سازمان دولت شد و براعتبار آن افزود. او ونیزیان را شکست داد و جزیرهٔ طنوس (تندوس = Tenédos، بوزجه آطه) و چند جزیرهٔ دیگر را از آنان گرفت و شورش ملداوی رافرونشاند. محمد کوپرولو درسال ۱۶۶۱م درگذشت و برادرش احمد جانشین وی گردید و سیاست دوراندیشانهٔ او را ادامه داد. وی با اتریش وارد جنگ شد اما بختش یاری نکرد، چون فرانسه جانب اتریش را گرفت. وبدین ترتیب نیروهای ترک در نبرد سن گوتار (Saint - Gothard) در ۱۶۶۴م شکست خوردند. بااینهمه، عهدنامهٔ صلح چندان به زیان ترکان نبود زیرا به موجب آن سلطان ایشان استقلال ترانسیلوانیا راکه نیروهای ترک عملاً ازآن بیرون رفته بودند به رسمیت شناخت. ترکان پس از نبردی طولانی توانستند کرت رابازستانند، امابه ونیزیان اجازه دادند تابرخی از مراکز بازرگانی جزیره مانند سودا (Souda)، اسپینالونگا (Spinalonga) و کارابوسا (Carabousa) رابرای خود نگهدارند.

درسال ۱۶۷۳م جنگ بالهستان آغاز شد و ترکان برکامنتس - (Kamenets = Kamieniec)، لووف (Lvov) و لوبلین (Lublin) چیره گشتند. لهستانیان تقاضای صلح کردند و عهدنامه‌ای میان دوطرف دربوکزاز (Buczacz) به امضاء رسید (۱۶۷۲م) که به موجب آن پودولی (Podolic) به ترکان واگذار شد و اوکراین ضمیمه قفقاز گردید و لهستان نیز موظف به پرداخت غرامت سالانه‌ای به مبلغ بیست و دوهزار سکهٔ زر به ترکان شد، اما ژان سوبیسکی (Jean Sobieski) که اندکی بعد تاج و تخت لهستان راتصاحب کرد، از پرداخت غرامت سرباز زد و جنگ از سرگرفته شد. آنگاه عهدنامهٔ زوراونو (Zorawno) به امضا رسید که درآن پرداخت غرامت لغو گردید.

احمد کوپرولو در سال ۱۶۷۶م درگذشت و قره مصطفی درمقام صدراعظم جانشین وی شد.اوکه مردی سخت جاه طلب بود، دولت عثمانی رابه چند جنگ بی‌دلیل سوق داد. وی کوشید بر وین استیلا یابد و آن را محاصره کرد. خاندان حاکم از پایتخت گریختند، اما ژان سوبیسکی برعقب داران لشگر عثمانی یورش برد و آنان راشکست داد، ترکان نیز ناچار دست از محاصره کشیدند. این شکست رابابد سرآغاز افول نیروی نظامی عثمانی که شکست ناپذیر می‌نمود به شمار آورد. وی سپس وارد جنگی باروسها شد که به شکستی در رادزین (Radzin) انجامید (۱۶۸۱م) و او مجبور به عقد معاهده‌ای با روسیه گردید که درآن از ناحیه‌ای که وی به تصرف خود درآورده بود دست کشید. در نتیجهٔ بی‌پروایی قره مصطفی، دراروپا بار دیگر روحیهٔ صلیبی اوج گرفت، درنتیجه پیمانی میان اتریش، و نیز، پاپ، روسیه، مالت و توسکان (Toscane) برضد عثمانی به وجود آمد. ترکان کوشیدند فرانسه را به سوی خود جلب کنند اماکامیاب نشدند.

درپی آن اتریش به مجارستان لشگر کشید، ونیز (بندقیه) به یونان و روسیه به کریمه حمله برد و لهستان نیز به پودولی لشگر کشید. از سوی دیگر، شورشی عظیم در میان ینی‌چری‌ها برخاست و درپی آن، سلطان محمد چهارم از تاج و تخت خود چشم پوشید.

پس از وی برادرش سلطان سلیم دوم (۲ محرم ۱۰۹۹ - ۲۶ رمضان ۱۱۰۲ هـ. ق/ ۱۶۸۷ - ۱۶۹۱م) قدرت را در دست گرفت و منصب صدارت را به فاضل مصطفی پاشا کوپرولوزاده داد. وی نیز به بهترین وجه به انجام وظیفه پرداخت و سیاست دوراندیشی و مدارا درپیش گرفت. در همین زمان نیروهای اتریش پس از تصرف ارلاو درترانسیلوانی پیشروی کرده و به بلگراد و اسکوپیه (Scopie) رسیدند، اما مصطفی پاشا توانست آنان را بیرون رانده بلگراد را بازپس گیرد و روسها رانیز درکریمه شکست دهد. هنگامی که سپاه عثمان درموره می‌جنگید، سلطان سلیمان درگذشت و برادرش سلطان احمد دوم جانشین وی شد.

درآغاز حکمرانی سلطان احمد دوم (۲۶ رمضان ۱۱۰۲ - ۹ جمادی‌الثانی ۱۱۰۶ هـ ق/ ۱۶۹۱ - ۱۶۹۵م)، ترکان درسالانکامن (Salankamen) درکرواسی (Croatie) شکست خوردند و مصطفی پاشا نیز در نبرد کشته شد. ترکان درحمله به پترووارادین (Petrovaradin) نیز ناکام شدند و در پی آن ونیزیان بر جزیرهٔ کیو (Chio) استیلا یافتند. در سال ۱۶۹۵م، سلطان احمد دوم در گذشت وبرادرزاده‌اش سلطان مصطفی دوم پسر محمد (۹ جمادی‌الثانی ۱۱۰۶ - ۲۳ شعبان ۱۱۱۵ هـ. ق/ ۱۶۹۵ - ۱۷۰۳م) جانشین وی شد و جنگ با اتریش ادامه یافت تا آنکه ترکان شهر لیپا (Lippa ) را گرفتند، اما از آن سو روسها بر آزوف (Azov ) چیره شدند و در سال ۱۶۹۷م نیز اتریش به فرماندهی شاهزاده اوژن (Eugen ) توانست ترکان را در زنتا (Senta ) بر کرانهٔ رود تیس (Thiess ) شکست دهد. جنگ با میانجیگری ونیز، انگلستان و هلند و با امضای عهدنامهٔ کارلوویتس (Karlowitz ) در ژانویهٔ ۱۶۹۹م به پایان رسید. به موجب این عهدنامه، ترکان ایالت بانات را در اختیار گرفتند؛ اتریش ترانسیلوانی را بدست آورد؛ لهستان کامنتس، پودولی و اوکراین را تصاحب کرد و ونیز هم بر موره و دالماسی دست یافت؛ پیمان متارکه‌ای نیز به مدت دو سال با روسیه بسته شد و در پی آن حسین کوپرولو به مقام صدارت رسید، اما نتوانست نظم و ترتیب را به دولت بازگرداند و ترکان آزوف را از دست دادند؛ ینی‌چری‌ها نیز بار دیگر سرکشی کردند و سلطان ناچار دست از تاج وتخت خود کشید و برادرش سلطان احمد سوم پسر محمد (۲۳ شعبان ۱۱۱۵ - ۲۰ صفر ۱۱۴۳ هـ ق/ ۱۷۰۳ - ۱۷۳۰م) جانشین وی گردید.

سلطان احمد سوم حکومت خود را با اجابت خواستهای ینی‌چری‌ها و تعیین صدراعظم برگزیدهٔ آنان آغاز کرد. در این هنگام، شارل دوازدهم پادشاه سوئد که از روسها شکست خورده‌بود به عثمانی گریخت؛ ترکان نیز به او اجازه دادند در بندر (Bender ) اقامت گزید. این امر باعث جنگ تازه‌ای میان عثمانی و روسیه گردید. سپس محمد بالتاجی صدراعظم، به مذاکره با روسها پرداخت و با آنکه ترکان بر آنها پیروز شده‌بودند، امتیازهایی سخاوتمندانه به آنها داد. به موجب قرارداد صلح، آزوف بار دیگر به حاکمیت عثمانی درآمد و دژهایی که روسها در مرزهای ترکیه برپا داشته بودند برچیده شد و روسها با بازگشت شارل دوازدهم به کشورش موافقت کردند، به علاوه آنها از همهٔ ادعاهای خود بر تاتارهای کریمه و تاتارهای ساکن در قلمرو لهستان چشم پوشیدند (۱۷۱۱م)؛ هوسپودارها (Hospodar )، حکمرانان والاشی ملداوی، نیز که با روسها همکاری کرده بودند برکنار شدندو ترکان، مردی از یونان را به جای او بر سر کار نهادند و تا سال ۱۸۲۱م که یونان بر عثمانی شورید وضع بر همین منوال بود.

ترکان تصمیم گرفتند که ونیزیان را گوشمالی دهند، زیرا ونیزیان اهالی مونته نگرو (Montenegro= قره داغ) راتحریک به شورش کرده و برخی از جزایر واقع درسواحل دالماسی (Dalmatie) و از جمله مهم‌ترین آنها سریگو را تصرف کرده بودند. ترکان جزیره را بازپس گرفته و برهمهٔ متصرفات باقی‌ماندهٔ ونیز درکرت استیلا یافتند. دراین میان اتریش به سود ونیز وارد میدان شد، ترکان نیز به اتریش اعلان جنگ دادند، اما در پتروارادین به سختی شکست خوردند (۱۷۱۶م) و بانات به دست اتریشیان افتاد و ایشان در ۱۷۱۷م آن ایالت را ویران کردند و سپاه عثمانی نیز به سوی ادرنه عقب نشست. سپس با مداخله و میانجیگری انگلستان و هلند عهدنامهٔ صلح پاساروویتس (Passarowitz) در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۷۱۸م به امضاء رسید و به موجب آن دولت عثمانی بلگراد و بخشی از والاشی و بانات را به اتریش واگذار کرد و ونیز هم دژهایی را درآلبانی و دالماسی به تصرف خود درآورد. ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی که به سبب موافقت بااین معاهده به خیانت متهم شده بود برای جبران حیثیت از دست رفته،به ایران حمله کرد و بخشهایی از داغستان را ازآن کشور گرفت، اما این امر به جنگی با روسیه منجر شد که بامداخلهٔ فرانسه به امضای عهدنامهٔ صلح در ژوئن ۱۷۷۴م انجامید. به موجب عهدنامهٔ آستانه، دولت عثمانی شهرهای باکو و دربند را از دست داد.

درپی آن، ترکان از ایرانیان به فرماندهی نادرشاه افشار شکست خوردند و این خود به شورش توده‌ای انجامید که رهبر آن خادم حمامی به نام پاترونا خلیل (بطرونه) بود. دراین شورش صدراعظم به قتل رسید و سلطان مجبور به کناره گیری شد و برادرش سلطان محمود اول پسر مصطفی دوم (۱۶ ربیع‌الاول ۱۱۴۳ - ۲۳ صفر ۱۱۶۸ هـ ق/ ۱۷۳۰ - ۱۷۵۴م) جانشین وی گردید.

## شصت سال جنگ پیاپی: ۱۷۳۰ - ۱۷۸۹م

درپی کشته شدن پاترونا خلیل به دست محمود اول و پراکنده شدن پیروانش، جنگ با ایران ادامه یافت و به معاهده‌ای انجامید که به موجب آن دولت عثمانی از تمامی متصرفات خود درایران از زمان سلطان مراد چهارم دست کشید و روسیه نیز از تمامی متصرفات خود درایران چشم پوشید و درنتیجه، عهدنامه‌ای میان ایران و روسیه برضد عثمانی به امضاء رسید.

در پی این امر در سال ۱۷۲۳ بحران جانشینی تاج و تخت لهستان پیش آمد و به جنگی دیرپا میان فرانسه، اتریش و عثمانی انجامید. درنتیجه عثمانیان مجبور شدند تن به جنگهایی ویرانگر در جبهه‌های روسیه، اتریش و لهستان بدهند. نتیجهٔ این جنگ که تنها در سال ۱۷۳۶م به پایان رسید، به سود عثمانی بود. آنان بلگراد و تمامی نواحی واقع درجنوب رودساو را که اتریش به موجب عهدنامهٔ پاساروویتس تصاحب کرده بود، بازپس گرفتند و به موجب عهدنامهٔ بلگراد (سپتامبر ۱۷۳۹م) دژ آزوف برچیده شد و روسیه از داشتن کشتیهای جنگی در دریای سیاه منع گردیده و منطقهٔ کاباردیا نیز منطقهٔ حایل میان روسیه و عثمانی شناخته شد.

دو سال بعد، بار دیگر آتش جنگ با نادرشاه شعله ور شد و دیرزمانی به درازا کشید، اما درپایان به تعیین مرزهای عثمانی براساس مرزبندی زمان سلطان مراد چهارم انجامید و ایران نیز به تسهیلاتی برای زائران عتبات عالیات درعراق دست یافت.

سلطان محمود اول در سال ۱۷۵۴م درگذشت و برادرش سلطان عثمان سوم پسر مصطفی (۱۷۵۴ - ۱۷۵۷م) جانشین وی شد. در عصر وی درسایهٔ سیاست خوجه راغب، صدراعظم، صلح وآرامش حکمفرما گردید و عهدنامه‌ای با روسیه به امضاء رسید و اگر ممانعت شدید انگلستان که از به خطر افتادن منافع خود در هند و سرزمینهای اسلامی بیمناک بود، نبود چه بسا عهدنامهٔ صلحی نیز با فرانسه به امضاء می‌رسید.

# نقشه‌های ۱۶۹ و ۱۷۰

# انحطاط دولت عثمانی تا عهدنامهٔ سور (Sevres) (۱۹۲۰م)

## ترکیه در اشغال بیگانگان

### عهدنامهٔ کوچوک کاینارجه

دولت عثمانی پس از آن درگیر نبردی ویرانگر با روسیه شد. دراین هنگام، تاج و تخت روسیه به کاترین دوم رسیده بود و خوجه راغب پاشاوزیر خردمند عثمانی نیز دیگر درمقام صدارت نبود. پس باردیگر جنگ باروسیه برسر لهستان درگرفت. روسیه ایالت کاباردیا را ویران کرد و راهبان روس به فتنه‌انگیزی درصربستان، بلغارستان و مونته نگرو پرداختند. ترکان نیز هشداری برای تخلیهٔ لهستان به روسیه فرستادند. جنگ به سختی درگیر شد و ترکان شکستهای پیاپی خوردند. دراین حال ناوگان روس وارد دریای مدیترانه گردید و ناوگان ترک را درنزدیکی ازمیر به آتش کشید. ازسوی دیگر روسها تمامی دژهای واقع درناحیهٔ میان دهانهٔ دانوب و رود دنیستر را اشغال کردند. درسال ۱۷۷۱م، روسها برکریمه استیلا یافته و خواهان حق کشتیرانی دردریای سیاه شدند؛ عقب نشینی ترکان نیز از برابر نیروهای روسیه و اتریش همچنان ادامه یافت. دراین میان سلطان مصطفی سوم درگذشت و برادرش سلطان عبدالحمید اول (۸ شوال ۱۱۸۷ - ۱۱ رجب ۱۲۰۳ هـ ق/ ۱۷۷۴ - ۱۷۸۹م) جانشین وی گردید.

اوضاع داخلی عثمانی روزبروز بدتر می‌شد، سوء مدیریت و فساد دیوانیان و بی‌قیدوبندی ینی‌چری ها نیز فزونی می‌یافت و به روشنی آشکار بود که دولت ترک به سوی سرنوشتی خطرناک گام برمی‌دارد. عبدالحمیداول قدرتی ازخودنشان نداد و چون روسها به کرانه‌های کولاروگراد نزدیک شدند، ترکان ناچار تقاضای صلح کردند و درنتیجه صلح نامهٔ کوچوک کاینارجه که بدترین صلح نامه‌ای بود که دولت ترک تاآن زمان به خود دیده بود به امضاء رسید. این معاهده که به نشانی آشکار از آغاز فروپاشی کامل و آغاز مسئلهٔ شرق بود، در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۷۷۴م، یعنی صدسال پس از عقد معاهدهٔ صلح پروت که خود بدترین صلح نامه‌ای بود که تاریخ روسیه به خود دیده بود، به امضاء رسید. به موجب عهدنامهٔ کوچوک کاینارجه، نواحی تاتارنشین از لهستان تا دریای خزر استقلال یافتند و از حاکمیت سلطان عثمانی برآنها جز تصدیق اینکه او خلیفهٔ مسلمانان است هیچ باقی نماند؛ روسیه نیز کیلبورون (کیمبورن = Kilburun, Kinbourn)، کرچ (Kertch)، ینی کال (Yenikale) را گرفت. بعلاوه، اکرمان (Akkerman)، بولگراد (Bolgrad)، تستروسکی، اوچاکف (Otchakov) و بسارابی (Bessarabie) نیز به روسیه داده شد و والاشی و ملداوی هم تحت حکومت عثمانی خودمختاری یافتند و روسها حق شرکت درانتخابات حکمرانان این دو ایالت را به دست آوردند. ترکان نیز موافقت کردند که تزار روسیه لقب پادشاه را بیابد و آزادی کشتیرانی در دریاهای سیاه و مدیترانه به روسیه نیز همچون عثمانی اعطا شد. بعلاوه ترکان غرامتی شامل پانزده هزار کیسهٔ زر به روسیه پرداختند؛ همچنین روسها حق سرپرستی رعایای ارتودوکس سلطان در قلمرو عثمانی را به دست آوردند و این امر از آن پس تأثیری بس ناگوار درسرنوشت دولت عثمانی داشت. پس از آن دولت عثمانی در عهدنامهٔ آینه لی کاواک (۱۰ مارس ۱۷۷۹م) ناچار شد شاهین گرای، خان کریمه را که هم پیمان روسیه بود به رسمیت بشناسد. چهار سال بعد، روسها کریمه و کوبان (Kouban) را اشغال کرده و سپاهیان کاترین دوم پیروزمندانه وارد کریمه شدند. آنگاه وی با هم پیمان خود یوزف دوم امپراطور اتریش ملاقات کرد و با او برسرتقسیم قلمرو عثمانی به توافق رسید. سپس جنگ ویرانگر دیگری درگرفت که در آن روسها هوتین (Hotin)، یاسی (Jassy) و اوچاکف رابه ویرانی کشیده و ساکنان مسلمان آنها رابه دستور فرمانده الکساندر سووارف (Alexander Souvarov) قتل عام کردند. درپی این فاجعه، سلطان عبدالحمید اول درگذشت.

## کوشش برای اصلاحات

بدینسان پیکر غول‌آسای دولت ترک یکباره فرو ریخت، گرچه حقیقت اینست که این دولت از دیرباز درحال نزول و انحطاط از درون بود، زیرا شیوهٔ ادارهٔ قلمرو دولت عثمانی و ایالتهای آن پریشان و فاسد شده و کارمندان دولت رفته رفته حس احترام به حیثیت دولت یا حقوق مردم را از دست می‌دادند. ارتش عثمانی نیز رشدی بیش از اندازه یافته بود، چنانکه سرباز عثمانی روزبروز منحط تر می‌شد تاآنجاکه سپاهیان خود در زمرهٔ بزرگترین مشکلات دولت درآمدند. حکمرانان فئودال نیز تقریباً در همهٔ نقاط کشور درازای پرداخت مالی معین برحکومت مسلط شده بودند. در الجزایر و طرابلس والیان محلی تقریباً مستقل بودند و درمصر ممالیک بازگشته و قدرت را دردست گرفته بودند؛ دیگر کسی به قواعد استواری که سلطان سلیمان قانونی وضع کرده بود توجه نداشت. بازرگانی و صنعت نیز که درزمان سلطان سلیمان پیشرفتی عظیم کرده بود از حرکت بازماند. در طی سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی که صنایع اروپا در حال توسعه بود، بازرگانی و صنعت درقلمرو عثمانی روبه انحطاط بود و درهمان سطح و کیفیتی که درسده‌های میانه داشت، باقی‌مانده بود. خلاصه دولت بزرگ عثمانی از رویارویی با اروپای نیرومند و در حال اعتلا، بویژه روسیه که نابودی دولت عثمانی یکی از اهداف اصلیش شده بود ناتوان ماند. تنها عاملی که مانع روسیه دربلعیدن سرزمینهای عثمانی گردید، ایستادگی فرانسه و انگلستان بود که از استیلای روسیه برقلمرو پهناور عثمانی بیمناک بودند. دراین حال، چون اتباع دولت عثمانی به ضعف و ناتوانی آن پی بردند، شورشهایی درسراسر قلمرو آن برخاست. آنچه درپی می‌آید خلاصه‌ای است از مراحل ازهم پاشیدگی دولت عثمانی:

* در زمان سلطان سلیم سوم (۱۱ رجب ۱۲۰۳ - ۱۲۲۲ هـ ق/ ۱۷۸۹ - ۱۸۰۷م)، ترکان بلگراد رااز دست دادند و اتریش برآن چیره شد.
* بایاری لئوپولد دوم (Leópold II) امپراطور دولت مقدس روم، ترکان در ۴ اوت ۱۷۹۱ بلگراد را بازپس گرفتند و عهدنامهٔ سیستوا (اسویچف Sistova=Svitchov) براین امر صحه گذاشت.
* انگلستان تصمیم به حمایت از دولت عثمانی و ممانعت از لشگرکشی روسیه و متصرفات تازهٔ دولت عثمانی گرفت.
* اما کاترین دوم به جنگ با عثمانی ادامه داد و آن دولت را وادار به پذیرش عهدنامهٔ یاسی کرد و رود دنیستر مرزمیان عثمانی و روسیه گردید.
* در سال ۱۷۹۸، ناپلئون برمصر استیلا یافت و دولت عثمانی عهدنامه‌ای با روسیه، انگلستان و اتریش برضد ناپلئون بست. ناپلئون کوشید برسرزمین شام نیز دست یابد، اما چون نتوانست بر عکا چیره گردد، ناچار به مصر بازگشت. در این هنگام روسیه ناوگانی گسیل داشت که به جزایر ایونی (Ionie) حمله برد.
* انگلیسیها توانستند ناوگان فرانسه را درنبرد دریایی ابوقیر نزدیک اسکندریه درهم بکوبند.
* شورشی در ویدن(Vidin) به رهبری قره ژرژپتروویچ (Kara George Petrovitch) برخاست و اوبر بلگراد استیلا یافت.
* درطی نیمهٔ دوم سدهٔ هجدهم میلادی شورش سلفیه درجزیرةالعرب برخاست که درمیان اهالی نجد طرفداران بسیار یافت و توانست درمدتی کوتاه، نجد، شمال و خاور شبه جزیره را تحت لوای خود متحد سازد. دولت عثمانی این حرکت را تهدیدی نسبت به متصرفات خود درعراق، شام و حجاز تلقی کرد.
* در سال ۱۸۰۶م کنستانتین ایپسیلانتی (Constantin Ypsilanti) و الکساندر ماوروکورداتو (Alexandre Mavrocordato) درملداوی و والاشی علم شورش برافراشتند و ناوگان انگلستان درحمله به بسفر شکست خورد.
* در همین زمان روسیه ملداوی و والاشی را اشغال کرد.
* در زمان سلطان مصطفی چهارم پسر عبدالحمید (۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ هـ ق/ ۱۸۰۷ - ۱۸۰۸م)، تزار الکساندر اول و ناپلئون درعهدنامهٔ تیلسیت (Tilsit) برسر تقسیم قلمرو عثمانی باهم به توافق رسیدند و ناپلئون شرط کرد که روسیه از ملداوی و والاشی عقب نشینی کند.
* در سال ۱۸۰۷م، ترکان بسوی ادرنه عقب نشستند ودراین احوال مصطفی پاشا بیرقدار از رودوستوف (Rodostov) به حرکت درآمد و استانبول را اشغال کرد؛ سلطان مصطفی چهارم کشته شد و سلطان محمود دوم (۱۲۲۳ - ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۵۵ هـ ق/ ۱۸۰۸ - ژوئن ۱۸۳۹م) جانشین وی گردید. او بیرقدار را به صدارت گماشت و با تأسیس ارتشی شروع به اصلاحات لشگری کرد تا زمینه‌ای برابر نابودی ینی‌چری ها فراهم آورد، اما درتأسیس این ارتش ناکام ماند و ینی‌چری ها باردیگر قدرت گذشتهٔ خود را بدست آوردند.
* در عهدنامهٔ بخارست (۲۸ مه ۱۸۱۲م)، رود پروت (Prut) مرز میان روسیه و عثمانی تعیین شد، زیرا انگلستان می‌خواست دولت عثمانی را برای ایستادگی دربرابر روسیه یاری دهد. درهمین زمان، انگلستان کوششهای خود را برای برانداختن محمدعلی پاشا والی مصر که سپاهیانش به شام رخنه کرده بودند آغاز کرد.
* در سال ۱۸۱۷م، صربستان به رهبری قره ژرژ از دولت عثمانی جدا شد و روسیه برجاده‌ای که دریای خزر را از میان انابه و بوتی به دریای سیاه پیوند می‌داد استیلا یافت.
* در همین سالها محمدعلی توانست نخستین دولت سعودی را ازمیان بردارد و دولت عثمانی هم به عنوان پاداش، او رابه ولایت حجاز گماشت.
* علی پاشا والی یانینا(Janina) درآلبانی و یونان علم استقلال برافراشت. اما درسال ۱۸۲۲م کشته شد و دولت عثمانی از محمدعلی خواست تا در فرونشاندن شورش یونان به آن دولت

یاری رساند. سپاهیان مصر توانستند شورش را فرونشانند و موره. بخش جنوبی یونان را اشغال کنند، اما دولتها به کمک یونانیان شتافتند و آنان را دربیرون راندن مصریان و اعلام استقلال یونان (۱۸۳۰م) یاری دادند.

* والاشی و ملداوی نیزاعلام استقلال کردند و دولت عثمانی در عهدنامهٔ لندن (۷ مه ۱۸۳۲م) استقلال آنها رابه رسمیت شناخت و از پیوند این دو دولت رومانی پدیدآمد.
* در سال ۱۸۳۰م، فرانسه شروع به لشگرکشی به الجزایر کرد.
* در همین سال بوسنی و آلبانی قیام کردند.
* در سال ۱۸۳۱م، ابراهیم پاشا پسر محمدعلی به شام لشگر کشید و دولت عثمانی ناچار شد ولایت اورابرآن سرزمین به رسمیت بشناسد، اما مناسبات باردیگر تیره شد و محمدعلی اندیشید که از ناتوانی دولت عثمانی بهره گیرد و به پسرش دستور حمله به آسیای صغیر دهد، برخی نیز می‌گویند وی دراین اندیشه بود که وارد آستانه شود و دولت را وادار سازدکه همهٔ ولایت های عرب رابرای تأسیس دولت عربی نوینی به وی واگذار کند. عملاً هم سپاه مصر درنبرد نصیبین (۱۸۳۹م) برترکان پیروز گردید و درپی آن، سلطان محمود دوم دراول ژوئیه ۱۸۳۹م درگذشت و پسرش سلطان عبدالمجید اول (۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۵ - ۱۵ ذیحجه ۱۲۷۷ هـ ق/ ۱۸۳۹ - ۱۸۶۱م) جانشین وی شد.

در این احوال، بریتانیا و فرانسه از بیم آنکه نقشهٔ محمدعلی اجرا گردد، مداخله کردند و انگلستان سپاهی درشام پیاده‌کرد. محمدعلی بیمناک شد و عهدنامهٔ ۱۸۴۱م، به امضا رسید که به موجب آن مقرر گردید که محمدعلی به مصر بسنده کند و حکومت درخانوادهٔ او موروثی گردد. محمدعلی نیز از شام و کرت عقب نشست. به علاوه عهدنامه به دولت عثمانی این حق را داد که تنگه‌ها رابه هردولتی ببندد.

* مصطفی رشید پاشا، سفیر عثمانی درلندن، صدراعظم شد و از سلطان درخواست کرد که قانون موسوم به «تنظیمات» (خط شریف گلخانه همایون) را صادر کند.
* در سال ۱۸۴۷م، با عهدنامه ارزروم مرزهای میان ایران و عثمانی تعیین شد.
* جنگ کریمه در۳ نوامبر ۱۸۵۳ م، با حملهٔ یکی از ناوگانهای روسی به ناوگانی عثمانی دربندرسینوپ دردریای سیاه آغاز شد. نبرد عملاً در۱۴ سپتامبر ۱۸۵۴م، آغاز شد و دردسامبر ۱۸۵۴م، پایان یافت. سپس عهدنامهٔ پاریس به امضا رسیدکه به موجب آن روسیه از ادعاهای خود برسرپرستی اتباع ارتدوکس عثمانی دست کشید و همچنین از مطالبات خود درایالتهای حوزهٔ دانوب چشم پوشید. بسارابی نیز به عثمانی بازگردانده شد. کشتیرانی دررود دانوب آزاد اعلام شد و تحت سرپرستی هیئتی از بازرسان بین المللی قرار گرفت. دریای سیاه نیز برای تجارت جهانی آزاد شمرده شد و تنها دولتهای روسیه و عثمانی حق یافتند ناوگانهای خود را درآن نگاه دارند. به علاوه دولت عثمانی عضوی از جامعه اروپا شمرده شد و دولتها توافق کردند که تمامیت ارضی آن را محترم شمارند و براجرای موافقت نامه‌های تازه اصرار ورزیدند.

* پس از کشتارهای سال ۱۸۶۰م، دولت عثمانی در ۹ ژوئن ۱۸۶۱م استقلال جبل لبنان رابه رسمیت شناخت.

## سقوط فزایندهٔ دولت درعصر سلطان عبدالعزیز (۱۵ ذیحجه ۱۲۷۷ - ۱۰جمادی الاول ۱۲۹۳هـ. ق) (۱۸۶۱م - ۱۸۷۶م)

* در طی سال ۱۸۶۱م، قیام مونته نگرو، هرزگوین و صربستان برخاست و بامداخلهٔ فرانسه و اتریش درسال ۱۸۶۲م، ترکان یکسره از صربستان عقب نشستند.
* در سال ۱۸۶۹م، کرت خودمختاری یافت.
* در ۱۷ مه ۱۸۶۶م، اسماعیل پاشا والی مصر، حق حکومت انحصاری خانوادهٔ خود رابه دست آورد و سلطان به وی لقب خدیو بخشید (۸ژوئن ۱۸۷۶م).
* سلطان عبدالعزیز در ۲۹ مه ۱۸۷۶م، به دست مدحت پاشا و حزب ترکیهٔ جوان برکنارشد و اندکی بعد اورا درتبعیدگاهش سالونیک، مرده یافتند. گویند وی بابریدن شریانهای دستش خودکشی کرد، اما مدحت پاشا و اعضای حزب ترکیه جوان متهم به کشتن او شدند.

## سلطان عبدالحمید دوم، پسر عبدالمجید (شعبان ۱۲۹۳ - ۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷هـ. ق/ ۱۸۷۶ - ۱۹۰۹م)

* درادامهٔ ناآرامیها درسراسر قلمرو عثمانی، شورش روملی شرقی (رومانی) برخاست و بلغارستان نیز به آن پیوست. دولت عثمانی نیز درسال ۱۸۵۸ م استقلال بلغارستان را از عثمانی به رسمیت شناخت و الکساندر فون باتنبرگ، (Alexandre Von Batienberg)، شاهزادهٔ آلمانی به حکمرانی آن منصوب شد.
* در سال ۱۸۸۹م، شورش کرت اوج گرفت و یونان درصدد استیلا برآن برآمد.
* در سال ۱۸۹۴ م، ارمنیان آسیای صغیر به تحریک اروپاییان برترکان شوریدند. سپس انگلستان و فرانسه مداخله کردند و نظام خاصی برای ادارهٔ ایالت‌های خاوری عثمانی وضع گردید که دولت عثمانی نیز باآن موافقت کرد (۱۸۹۶م).
* در سال ۱۸۹۷م، یونانیان به ترکان حمله کردند، اما ترکان برآنان پیروز شدند (آوریل ۱۸۹۷م). یونان غرامتی به مبلغ چهارمیلیون لیره پرداخت و تغییر اندکی نیز درمرزها داده شد.
* کرت تحت سرپرست بین المللی قرار گرفت و شاهزاده ژرژ (Georges) پسر پادشاه یونان به حکمرانی آن گماشته شد. درسال

۱۸۹۹م، نزدیکی میان دولتهای آلمان و عثمانی آغاز شد و آلمان یکی از بزرگترین فرماندهان خود به نام فون مولتکه را برای آموزش ارتش عثمانی گسیل داشت (مصطفی کمال آتاترک و انورپاشا ازبزرگترین شاگردان ترک فون مولتکه‌اند) و دولت عثمانی حق کشیدن خط راه آهن آناتولی و حجاز را به دست آورد.

* دریونان، گروههایی به نام کمیته‌چی (کمیتاجی) برای جنگ چریکی برضد ترکان تشکیل گردید. آسیبهای ناشی از این جنگها درمقدونیه شدید بود درنتیجه، دولتهای روسیه و اتریش ایالتهای اسکوپی، موناستیر (Monastir) و سالونیک (Salonique) را در اختیار بازرس کل ترکی به نام حسین حلمی پاشا گذاشتند و پلیس مقدونیه را نیز تحت سرپرستی معلمان ایتالیایی، اتریشی، روسی، انگلیسی و فرانسوی قرار دادند. بااینهمه، انقلابیون مقدونیه به حرکتهای خود ادامه دادند.

## جنبش اتحاد و ترقی

در این اوضاع حساس، کمیته اتحاد وترقی که برجسته‌ترین مؤسسان آن طلعت‌بیک و مصطفی رحمی در سالونیک بودند، تشکیل شد و دیگر گروههای مقاومت ترک به ریاست ناظم بیک و نیز افسرانی چون نیازی، انور، مصطفی کمال و جمال پاشا، والی شام که از توافق ادوارد هفتم (Edward VII)، پادشاه انگلستان، و نیکلای دوم (Nicolas II)، تزار روسیه بر سر تقسیم قلمرو عثمانی بیمناک بودند، به آن پیوستند. انقلاب اتحاد و ترقی بر ضد سلطان در ژوئیه ۱۹۰۸م، به رهبری نیازی بیک در ریسنا در سالونیک آغاز شد. کمیته از سلطان خواست که برقراری قانون اساسی را اعلام کند و او در ژوئیهٔ همان سال برقراری قانون را اعلام کرد. انقلابیون کمیته‌چی بلغار، صرب و یونانی نیز گرد کمیتهٔ اتحاد و ترقی جمع شدند. اتریش و روسیه که از این جنبش بیمناک شده بودند، طرحی سری ریختند تاپیش از فزونی گرفتن قدرت آن، قلمرو عثمانی را میان خود تقسیم کنند. سه هفته پس از این توافق، در ۵اکتبر ۱۹۰۸م، اتریش ایالتهای بوسنی و هرزگوین را ضمیمهٔ خود ساخت و بلغارستان نیز استقلال کامل خود را اعلام کرد. دولت عثمانی مبلغ دو میلیون و دویست هزار لیره استرلینگ در ازای واگذاری بوسنی دریافت کرد و روسیه نیز از پنج میلیون لیره استرلینگ بدهی عثمانی، در ازای به رسمیت شناخته شدن استقلال بلغارستان از جانب آن دولت چشم پوشید.

در پی آن، شورش همه جا از جمله مقدونیه، کردستان، ارمنستان و قلمرو نسطوریان در خاور آناتولی را فرا گرفت. عزت پاشا در ۱۹۱۱م، توانست یمن را آرام سازد، اما شورشی در پایتخت یعنی استانبول برخاست و سلطان در برابر توفان سر فرود آورد و انقلابیون را عفو کرد. سپس نیروهای اتحاد وترقی از سالونیک به استانبول حمله کردند و سلطان عبدالحمید را برکنار کرده و سلطان محمد (پنجم) رشاد، پسر عبدالحمید (۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ - ۲۳ رمضان ۱۳۳۶ هـ ق/ ۱۹۰۹ - ۱۹۱۸م) را به قدرت رساندند. سلطان عبدالحمید در واپسین لحظه کوشید با احیاء وحدت اسلامی و یاری گرفتن از آن، سلطنت خود را حفظ کند؛ امپراطور آلمان نیز در این کار از او پشتیبانی کرد اما دیگر کار از کار گذشته بود.

* محمد پنجم حکومت خود را از ۲۷ آوریل ۱۹۰۹م، آغاز کرد. ایتالیا نیز از فرصت بهره گرفت و در سال ۱۹۱۱م، به طرابلس و برقه هجوم آورد، اما به رغم شکست ایتالیائیان در نفوذ به درون مرزها، دولت عثمانی تسلیم شد و سراسر لیبی به حاکمیت ایتالیا در آمد و ایتالیا بر جزیرهٔ رودس نیز استیلا یافت.
* سپس به تحریک روسیه که از فزونی گرفتن قدرت دولت عثمانی با پشتیبانی آلمان بیمناک بود، شورشی گسترده در سراسر بالکان برخاست و نخستین جنگ بالکان در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳م، در گرفت که در نتیجهٔ آن نیروهای عثمانی در برابر یونان، صربستان، بلغارستان و مقدونیه که از حمایت روسیه برخوردار بودند شکست خوردند، اما ترکان در اسکوتاری، آلبانی و ادوانه باقی‌ماندند.گرچه عاقبت پس از نبردی سنگین به آخرین خط دفاعی خود در اروپا، یعنی خط چتلجه (Tchataldja) عقب نشستند و در دسامبر ۱۹۱۲م، در کنفرانس لندن مرزهای عثمانی به خط انوس - میدیا (Enos - Midia) محدود گردید. با آنکه دولت عثمانی، مقدونیه را در این جنگ از دست داد با این عهدنامه از خطری بزرگ رست و برای روبرو شدن با مشکلات توانائی بیشتری یافت. سپس ترکان با بهره گیری از اختلافات اهالی بالکان توانستند خط ادرنه را بازستانند. در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۳م، رود هارتیزا مرز عثمانی قرار گرفت و یونان نیز همهٔ جزایر دریای اژه به استثنای لمنوس (Lemnos=Limnos) و دودکانز (Dodécanèse) را تصرف کرد.
* محمود شوکت پاشا (صدر اعظم) با آنچه در توان داشت به اصلاح امور دولت پرداخت. دولت آلمان ژنرال لیمان فون زاندرس (Liman Von Sanders) را برای سازماندهی مجدد ارتش عثمانی گسیل داشت و دریاسالاری انگلیسی نیز به اصلاح نیروی دریایی عثمانی پرداخت.

## دولت عثمانی در جنگ جهانی اول

انگلستان در سال ۱۸۸۲م، مصر را اشغال کرده بود و فرانسه نیز که در همان زمان تونس را اشغال کرده بود در الجزایر پیشروی کرده به صحرا رسید و در سال ۱۹۱۲م، مغرب اقصی را اشغال کرد. در نتیجه این رویدادها، دولت عثمانی برای نگاهداری متصرفات باقی‌مانده‌اش، خود را ناگزیر از هم‌پیمانی با آلمان دید و چون در نوامبر ۱۹۱۴ جنگ در گرفت، دولت عثمانی در حمایت از آلمان وارد جنگ شد و در این هنگام نهضتی که معروف به انقلاب عرب است به رهبری حسین‌بن‌علی، والی حجاز بر ضد عثمانی در گرفت و اهالی شام و فلسطین نیز در آن شرکت جستند. در سایهٔ این جنبش، انگلیسیان توانستند در ۹ دسامبر ۱۹۱۷م، وارد قدس

گردند. روسیه نیز در خاک عثمانی پیشروی کرده بود، اما در ۳ مارس ۱۹۱۸م، در نتیجهٔ شکستهای پیاپی از جنگ بیرون رفت و دولت عثمانی همهٔ متصرفاتی را که از سال ۱۸۷۷م، از دست داده بود، به موجب عهدنامهٔ برست - لیتوسک (Brest-Litovsk) که با آلمان و هم‌پیمانانش به امضا رسید، بازپس گرفت. انگلستان نیز به سرعت فلسطین و مصر را تحت الحمایهٔ خود اعلام کرد. در پایان جنگ که به شکست آلمان و عثمانی انجامید، دولت عثمانی ناچار از جنگ بیرون رفت و در ۳۰اکتبر ۱۹۱۸م، قرارداد متارکه‌ای با متفقان به امضا رساند که به موجب آن، متفقان تنگه ها و استانبول را اشغال کردند.

# نقشه‌های
# ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳

## قلمرو عثمانی به موجب عهدنامهٔ سور
## جنگ آزادی ترکیه
## معاوضهٔ اقلیتها

### تولد ترکیهٔ نوین

در پی امضای قرارداد متارکه، عقیدهٔ عموم بر این بود که عمر دولت ترک به سر رسیده، اما شماری از افسران ترک، از بقایای جمعیت اتحاد و ترقی در آدانا گرد آمده و اعلام کردند که ترکان برای پس گرفتن اراضی خود خواهند جنگید. آنان از اسلحه و مهماتی که نیروهای آلمان بر ایشان گذاشته بودند استفاده کردند و سپاهیان ترک گرد این افسران و رهبرشان مصطفی کمال جمع شدند.

در ۱۸ مه ۱۹۱۹م، مصطفی کمال و همرزمانش استانبول را پیش از آنکه به اشغال نیروهای متحد در آید ترک گفته و به سامسون (Samsun) و از آنجا به آماسیه رفتند و در آنجا به افسرانی چون رئوف بیک، علی فؤاد پاشا و کلنل رفعت پیوستند. گروههای آزادیخواه در ژوئیهٔ ۱۹۱۹ در ارزروم با هم ملاقات کرده و سپس در سپتامبر ۱۹۱۹ کنگره‌ای در سیواس (Sivas) در خاور آسیای صغیر تشکیل دادند و در آن استقلال ترکیه را اعلام کردند.

در آوریل ۱۹۲۰ اجتماع ملی بزرگی در آنکارا تشکیل شد و مصطفی کمال را به فرماندهی نیروهای آزادیبخش برگزید.

در این میان، سلطان محمد ششم عهدنامهٔ سور را امضا کرده و در آن اشغال استانبول را از جانب انگلستان و فرانسه و اشغال ازمیر از جانب یونان را پذیرفته بود. در این عهدنامه، شش ایالت خاوری آناتولی به جمهوری ارمنستان که خود به موجب عهدنامه تأسیس شده بود، بخشیده شد و کاظم قره بکیر به راندن ارمنیان از خاور آسیای صغیر به ایران و الکساندروپول (Alexandropod) پرداخت.

الکساندروپول امروزه در جمهوری ارمنستان قرار دارد و لنیناکان خوانده می‌شود. توافق‌نامه‌ای نیز میان روسیه و ترکیه به امضا رسید. روسیه که در آن، انقلاب کمونیستی رخ داده بود، جانب جنبش آزادیبخش ترک را گرفت، زیرا این جنبش با نیروهای متفق می‌جنگید، با اینهمه، روسها از توافق‌نامه عدول کردند و اردهان (Ardahan)، ارتوین (Artvin) و باتوم (Batoum) را از ترکان گرفتند، اما در عهدنامهٔ قارس (۱۳ اکتبر ۱۹۲۱م)، جز باتوم همه را به ترکان بازگرداندند.

به تحریک دیویدلوید جرج (David Lloyd George) نخست وزیر انگلستان، نیروهای یونان از ازمیر پیشروی کرده و اسکی شهر و افیون قره حصار را اشغال کردند، اما ژنرال عصمت توانست آنها را در اینُنو از پیشروی بازدارد؛ لشکرهای مصطفی کمال نیز به حرکت در آمدند و نیروهای یونان را در نبرد رود سکاریه (Sakarya) به سختی شکست دادند. در نتیجه یونانیان از آسیای صغیر رانده شدند، ترکان ازمیر را تصرف کردند و انگلیسیان و فرانسویان نیز از استانبول عقب نشستند. در عهدنامهٔ لوزان (Lausanne) (۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳م)، دولتها، استقلال ترکیه را به رسمیت شناخته و مرزهای باختری آن را رود مارتیزا که ادرنه را نیز شامل می‌شد، قرار دادند. ترکیه نیز جدایی سوریهٔ و عراق را از خود به رسمیت شناخت. اما مرزهای خاوری ترکیه، چنانکه در نقشهٔ مربوط به آزادی ترکیه مشخص ساخته‌ایم، به صورت کنونی درآمد. در نقشهٔ یاد شده، دیده می‌شود که ارمنیان همگی از قلمرو ترکیه بیرون رفته و روسیه شوروی برای آنان جمهوری سوسیالیستی‌ای که پایتخت آن ایروان است تشکیل داد. در سال ۱۹۲۲م، مصطفی کمال الغای خلافت را اعلام کرد و بدین ترتیب دولت آل عثمان منحل شد و جمهوری ترکیه کنونی جانشین آن گردید.

# مآخذ:


انیس، محمد، *الشرق العربی والدولةالعثمانیة*، قاهره، بی تا،

بارتولد، د.، *تاریخ الترك فی آسیاالوسطی*، ترجمه احمد سعید سلیمان، قاهره، بی تا.

برو، توفیق علی، *العرب والترك فی الهدارالدستوری (۱۸۹۲ - ۱۹۱۴م)*، قاهره، ۱۹۶۰م.

بروکلمان، کارل، *تاریخ الشعوب الاسلامیة*، ترجمهٔ امین فارس و منیربعلبکی، بیروت، ۱۹۷۷م.

جوهری، عماداحمد، «*العراق والتوسع الصفوی*»، مجلهٔ «دراسات الخلیج» کویت، شمارهٔ ۲۰، سال پنجم، اکتبر، ۱۹۷۹ م.

حسون، علی، *تاریخ الدولةالعثمانیة*، دمشق، ۱۹۸۰م.

حسین، فاضل، *مؤتمر لوزان و آثاره فی البلاد العربیة*، بغداد، ۱۹۶۷ م.

دیل، چارلز، *البندقیة، جمهوریة ارستقراطیة*، ترجمه احمد عزت عبدالکریم و توفیق اسکندر، قاهره، ۱۹۴۷ م.

شناوی، عبدالعزیز محمد، *الدولة العثمانیه دولة مفتری علیها* ۳ج، قاهره، ۱۹۸۰ م؛

طوران، مصطفی، *اسرارالانقلاب العثمانی*، ترجمهٔ کمال خوجه، دارالسلام، بیروت، ۱۹۸۰ م.

فهمی، عبدالسلام‌عبدالعزیز، *سلطان محمدالفاتح*، بیروت ۱۹۷۵ م.

کمال، محمدنامق، *کتاب فاتحة الفتوحات العثمانیه*، حیفا، ۱۹۰۹م.

مصطفی، احمدعبدالرحیم، *اصول التاریخ العثمانی*، قاهره، ۱۹۸۲م.

Allen, W.E.D, *Problems of Turkish Power in the Sixteenth Century,* The General Asian london ,1936.

Armstrong, H.C, Jerry Wolf, *Mustafa Kemal, An Intimate Study of a Dictator,* New Yark, 1972.

Barker, James, *Turkey in Europe,* London, 1977.

Boxer, E.R, *the Protugese Seaborn Epire, 1415-1825,* london, 1977.

Clark, Edsonl., *Turkey,* New Yark, 1898.

Creasy, E.S., *History of the Ottoman Turks,* london, 1877 (reprint, Beirut, 1861).

Gibbons. H. A, *the Foundation of the Ottoman Empire,* Oxford, 1916.

Inalcik, H., *The Ottoman Empire. The clssical Age, 1300-1600,* London, 1973.

*The Times Atlas of World History,* Hammond-New Jersey, 1978.

# فصل هجدهم

# اسلام
# قلمرو خود را گسترش می‌دهد

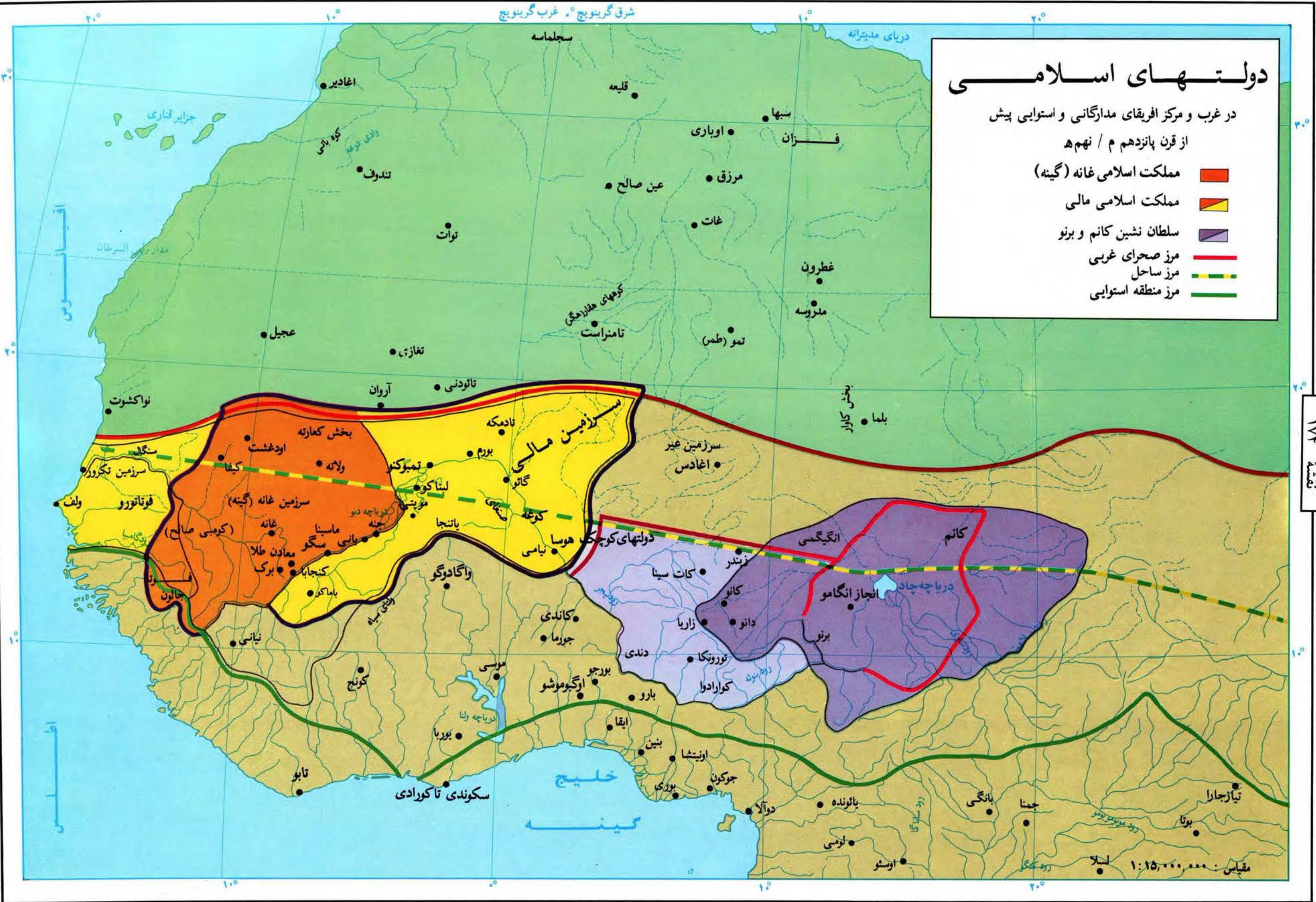
## شرح نقشه‌ها

۱۷۴ - دولت‌های اسلامی در غرب و مرکز آفریقای مدارگانی و استوایی، قرن پانزدهم میلادی / نهم هجری

۱۷۵ - دولتهای اسلامی در غرب و مرکز افریقای مدارگانی و استوایی پس از قرن پانزدهم میلادی/ نهم هجری

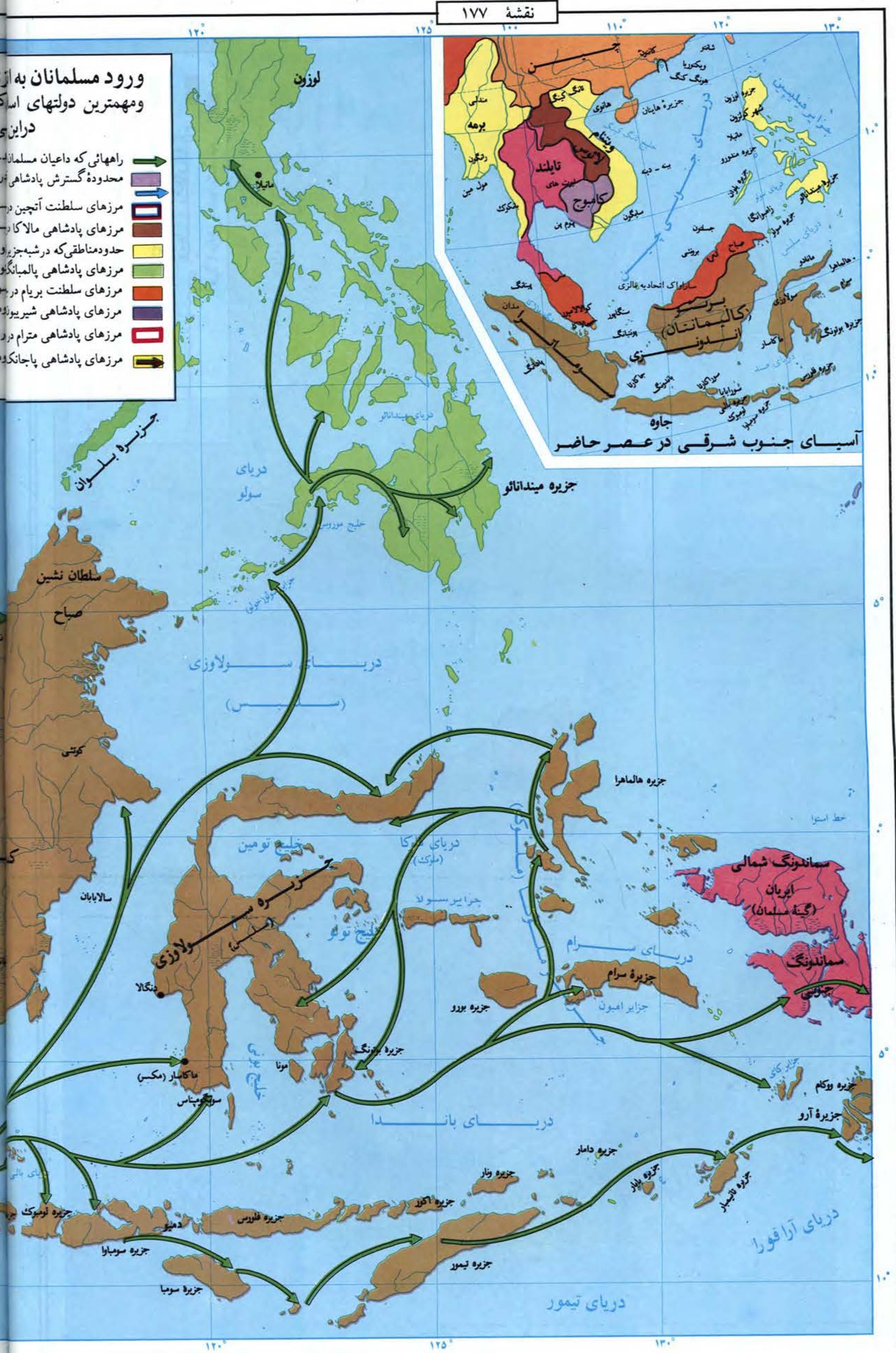
۱۷۶ - بخش شرقی آفریقا

۱۷۷ - نفوذ اسلام به اندونزی، مالایا، جزایر فیلیپین و ظهور مهمترین دولت‌های اسلامی دراواخر سده ۱۹م/ ۱۳ ه. ق



دولتهای اسلامی
در غرب و مرکز افریقای مدارگانی و استوایی پیش
از قرن پانزدهم م / نهم هـ
مملکت اسلامی غانه (گینه)
مملکت اسلامی مالی
سلطان نشین کانم و برنو
مرز صحرای غربی
مرز ساحل
مرز منطقه استوایی
مقیاس : ۱:۱۵،۰۰۰،۰۰۰
شرق گرینویچ ۰ غرب گرینویچ
دریای مدیترانه
سجلماسه
اغادیر
قلیعه
سبها
اوباری
فزان
جزایر قناری
تندوف
عین صالح
مرزق
توات
غات
غطرون
مدروسه
عجیل
تغازی
تامنراست
تمو (طمر)
نواکشوت
آروان
تائودنی
بلما
سرزمین مالی
سرزمین عیر
اغادس
تادمکه
بوروم
گائو
کوکیه
تمبوکتو
لیناکو
بخش کمارته
اودغشت
ولاته
کیفا
سنگال
سرزمین تکرور
فوتاتورو
ولف
سرزمین غانه (گینه)
(کومبی صالح)
غانه
ماسینا
سگو
معادن طلا
برک
کنجابا
جنه
بانی
دریاچه دبو
موبتی
باتنجا
باماکو
دولتهای کوچک هوسا
نامی
واگادوگو
کانم
انگیگمی
زیندر
کات سینا
کانو
دریاچه چاد
انجاز انگامو
زاریا
دانو
برنو
دندی
تورونکا
کوارادوا
کاندی
جورما
موسی
بورجو
اوگبوموشو
بارو
کونج
نیانی
دریاچه ولتا
بوربا
ایفا
بنین
اونیتشا
تابو
سکوندی تاکورادی
خلیج
گینه
جوکون
بوری
دوآلا
بائونده
لومی
اوسنو
بانگی
جمنا
بوتا
تیازجارا
لسلا
اقیانوس اطلس


دولــت هــای اســلامـی
در غرب و مرکز آفریقای مدارگانی و استوایی پس
از قرن ۱۵ میلادی/ ۹ هجری
دولــــت صنــغـــای
سلطـــان نشیـن کـانـم و بـرنـو
ســرزمـــیـــن هـــو ســـا
زیر مهم ترین دولتهای اسلامی خطی نهاده ایم
مقیاس : (۱:۱۵/۰۰۰/۰۰۰)
مسیر مهاجـرتهای فولائیـان مسلمـان
دولت فولا حاج عمر
ولاته
تمبوکتو
دولت فولا جویبر
فوتوتورو
ولف
دولت فوتاجالون
دریاچه چاد
کات سینا
دولت فولا حمادواشیخ
سرزمین هوزا
دولت فولا ادماوه
دولت فولا ماسینا
آکرا
سکوندی
تابو
دولت فولا عثمان
دان فودیو
خلـیـج گـیـنـه
اطلس
اغواط
وارقله
تندوف
عین صالح
ساقیة الحمراء
مزاب
غردایه
تغازی
زمور
تائودنی
ودان
ادرار
شنقیط
طـــوارق
کوههای هقار
تامنراست
کاوارا
سرزمین عیر
تلما
کوههای تبتی
اغادس
طـــوارق
عیـــر
آروان
تادمکه
اوقار
ازواد
اودغشت
ولاته
بامبا
حوض
غانه
تمبوکتو
بیرام
گائو
کومبی صالح
سرزمین تکرور
کعارته
فوتاتورو
ولف
کائولاک
صنــغـــای
سرزمین ولف
جنه
ماسینا
نیامینا
نیامی
زیندر
انجازانگامو
انگیگمی
کـــانـــم
کات سینا
وادی
یاتنگا
اوگادوگو
کانو
مایدوگوری
فوتا
جالون
باماکو
کنجابا
دولت موسی
کاندی
زاریا
رانو
زازاو
برنـــو
باجیرمی
شعب جالام
کونج
سرزمیـن هوســـا
تورونکا
نیانی
برغو
سانکارا
اگبو موشو
بوکوجه
آداماتوآ
دولت اویو
یـــوروبـــا
دولت بنین
اجبو
شعب دیولا
(مالینکی)
دولت آکان
اِیف
بنین
اونیتشا
جوکون
آکرا
سکوندی
ابا
تابو
راس بالماس
بونی
دوآلا
لومی
خلیج گـیـنـه
اطـلـس
اقـیـانـوس


نقشهٔ ۱۷۷
ورود مسلمانان به
ومهمترین دولتهای
دراین
راهھائی که داعیان مسلمان
محدودهٔ گسترش پادشاهی
مرزهای سلطنت آتچین در
مرزهای پادشاهی مالاکا
حدودمناطقی‌که درشبه‌جزیره
مرزهای پادشاهی پالمبانگ
مرزهای سلطنت بریام در
مرزهای پادشاهی شیرپیوژ
مرزهای پادشاهی متارام در
مرزهای پادشاهی پاجانگ
آسیـای جنـوب شـرقـی در عـصـر حاضـر
لوزون
مانیلا
جزیره میندانائو
دریای سولو
خلیج مورو
جزیره بلوان
سلطان نشین صباح
دریای سولاوزی (سلبس)
جزیره سولاوزی
خلیج تومین
خلیج تولو
دریای ملکا (ملوک)
جزایر سولا
جزیره هالماهرا
خط استوا
سمانلونگ شمالی
ایریان (گینهٔ مسلمان)
سمانلونگ
دریای سرام
جزیرهٔ سرام
جزیره بورو
جزایر امبون
جزیره بوتونگ
مونا
ماکاسار (مکسر)
سونگومیناس
دنگالا
سالابابان
کوتئی
دریای باندا
جزیره ووکام
جزیرهٔ آرو
جزیره دامار
جزیره ونار
جزیره آلور
جزیره فلورس
جزیره لومبوک
جزیره سومباوا
جزیرهٔ سومبا
جزیره تیمور
دریای تیمور
دریای آراقورا
برمه
تایلند
کامبوج
ویتنام
لائوس
هانوی
چین
کانتون
هونگ کنگ
جزیرهٔ هایتان
بانکوک
پنوم پن
سایگون
رنگون
مول مین
کوالالامپور
سنگاپور
برونئی
صباح
ساراواک
جاوه
کالیمانتان
اندونزی
سوماترا
مدان
جاکارتا
سورابایا
ماکاسار
جزیرهٔ فلورس
جزیره لوزون
جزایر فیلیپین
جزیرهٔ میندانائو
۱۲۰°
۱۲۵°
۱۳۰°
۱۰۰°
۱۱۰°
۵°
۱۰°



زی - مالایا و جزایر فیلیپین
که دراواخر قرن ۱۱ م/ ۱۳ه
ی ایجاد شد.
رساحل شرقی سوماترا
سترش در سوماترا
سترش
وشبه‌جزیرهٔ سوماترابه اطاعت‌مالاکا درآمدند
وب سوماترا، در اوج گسترش
وماترا و غرب جاوه در اوج گسترش
راوج گسترش
»، در اوج گسترش
رانگون
سرزمین سیام
کامبوج
سلاطین چامپا
پنوم پن
سایگون
خلیج شاای
(سیام)
دریای آندامان
عکس العمل چینیان در برابر حمله سلطانان
لاوت تونجیوک سیلاتان
(دریای)
دریای چین جنوبی
مالزی
کوالالامپور
کده
پینانگ
برلاک
تومازیک
بنتان
جزیره بلیتمونگ
جزیره بانگکا
پالمبانگ
جامبی
سیاک
کامپور
اندراگیری
جزیره سیمولو
جزیره فنصور
جزیره نیاس
جزیره باتو
ساراواک
جزیره
برنئو
تانجنگ پورا
(لنتیان)
دریای جاوه
جاکارتا
بانتن
دماک
سمارانگ
مادورا
بالامبانگان
باندونگ
یوگیاکارتا
جاوه
مقیاس : (۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰)
انتشار اسلام
در مجمع الجزایر اندونزی


بخش شرقی آفریقا
سرزمین هایی که در مشرق آفریقا به اسلام درآمدند
راههای دریائی که به مهاجرت مسلمانان ازآسیابه آفریقا اختصاص داشت
پیشرویهای مداوم مسلمانان پس از مهاجرت داخلی
مقیاس : (۱:۱۵،۰۰۰،۰۰۰)
جزیرة العرب
یمن
حضرموت
مکه
جده
صنعاء
حدیده
عدن
نوبه
سودان
کسلا
خارطوم
اسمره
دریای عرب
خلیج عدن
گواردافوئی
رأس حفون
ساحل بربره
بربره
جیبوتی
دسه
بوتو
دیر داوه
هرر
استان هرر
واردر
آدیس آبابا
حبشه
بلیت هون
اوبیا
سومالی
منقله
موگادیشو (مقدیشیو)
ایلدوکوت
قسمایو (کسمایو)
کاری سیمبی
دریاچه ویکتوریا
موسوما
نایروبی
لامو
مالندی
مومباسا
بمبا
زنگبار
دارالسلام
آروشا
کیگوما
دیدوما
بودوین ویل
امبی یا
مهنژ
کلوه (کیلوا)
کاساما
ممبا
کومور
آنژوان
موهلی
مایوت
اقیانوس هند
کوتاکوتا
ویلاکابرال
پورتو آمیلیا
لیلونگوه
موزامبیک
ماروموکوترو
ماداگاسکار
سفالا
خط استوا

# اسلام

# قلمرو خود را گسترش می‌دهد

در این فصل، به امر انتشار اسلام در صحرای بزرگ افریقا، افریقای مدارگانی و استوایی، یعنی بخش غربی، مرکزی و شرقی قارهٔ افریقا - به استثنای حوضهٔ رود نیل در سودان که پیش از این بیان شد - و نیز مناطق شرقی ایران و ماوراءالنهر تا شرق و جنوب شرقی آسیا می‌پردازیم. به عبارت دیگر، این بحث بیشتر سرزمین‌هایی رادربرمی‌گیرد که اسلام از طریق صلح و بدون هیچگونه جنگ در آنها انتشار یافته، یا بهتر بگوییم: سرزمین‌هایی که اسلام، با آن نیروی ذاتی خود که خداوند در وجود آن نهاده، و بدون جنگ فتح کرده است. بهمین جهت است که ما این فصل را با عنوان «اسلام قلمرو خود را گسترش می‌دهد» آغاز کرده‌ایم.

در اثنای کشاکش دیرپایی که اسلام برای جلب نوع بشر و درآوردن او به آیین الهی داشت، دشواریهای بسیار تحمّل کرد و به کوششی دراز دست زد که سرانجامش این بود که اسلام سومین دین نوع بشر گردید. این سه دین بزرگ، عبارتنداز بودایی (با شاخه‌ها و مذاهب مختلف)، مسیحیت و اسلام. البته دینهای بسیار متعدد دیگری هم در میان آدمیان موجود است، اما تعداد کسانی که به آنها گرویده‌اند، از معتقدان به آن دینهای سه گانه کمتر است. نکتهٔ قابل توجه آنکه مسلمانان هرگز برنامهٔ یگانه و ثابتی برای تبلیغ دین خود وضع نکردند و برخلاف مسیحیان، هرگز گروه دینی خاصی که موظف به پاسداری و نشر اسلام باشد نداشتند،[1] بلکه انتشار آن، یا بوسیلهٔ ملتهایی بود که خود به آن ایمان آورده و سپس پرچم آنرا به دوش گرفتند و به میان ملت‌ها و سرزمین‌های دیگر بردند، یا اسلام خودبخود، از طریق بازرگانان و مبلغانی خود ساخته که خداوند به خدمت دین خویش گمارده بود و عشق جهاد در راه خود را در دلهاشان افکنده بود، در میان دیگر اقوام جهان منتشر شد. اگر ما مساحت سرزمین‌هایی راکه اسلام به زور دولت‌های مسلمان، به آنها راه یافته با مساحت آنهایی که به توسط بازرگانان و داعیان، مسلمان شده‌اند مقایسه

۱) مقصود این است که مسلمانان مانند نصاری هیأت منظم بیشتری نداشتند تا پیشاپیش یا همراه سربازان به نشر دین بپردازند. (دکتر سید جعفر شهیدی)

کنیم، می‌بینیم کشورهایی که داوطلبانه به این آیین گرویده‌اند، دوسوم تمام قلمرو اسلام را شامل می‌گردد. در جهان امروز هم، اسلام، علی‌رغم عوامل بسیار و نیروهایی که در کمینش نشسته‌اند، همچنان گسترش می‌یابد. طی ده سال گذشته، یک ششم بشر ساکن در جهان، مسلمانان بودند، امروز نسبت مسلمانان، نسبت یک به پنج و نیم جمعیت جهان است. ما هنگامی که از اسلام سخن می‌گوییم، میان شیعیان و سنیان تفاوت قائل نمی‌شویم، زیرا اختلاف این دو فرقه، با اصول عقاید[1] رابطه ندارد، مسلمانان همه به خدای یگانه و به پیامبر او حضرت محمد (ص) ایمان دارند، همه نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج می‌گزارند و زکات می‌دهند. همین اصول است که مورد عنایت ماست و جزئیات را البته با اصل عقیده کاری نیست.

## (نقشهٔ ۱۷۴)

## دولت‌های اسلامی در غرب و مرکز آفریقای مدارگانی و استوایی

## قرن پانزدهم میلادی/نهم هجری

در فصل مربوط به مغرب، چگونگی انتشار اسلام را در سراسر شمال آفریقا بررسی کردیم و دیدیم که این آیین چگونه به سرعت بر دروازه‌های افریقای مدارگانی، یعنی مرکز قارهٔ افریقا رسید. اینک به گسترش آن در بخشهای جنوبی و شرقی و غربی می‌پردازیم: در پایان سدهٔ ۲ هـ. ق/ ۸م اسلام در جنوب فزان واقع در جنوب گینه، میان واحه‌هایی که

۱) اصول سه گانه اسلام، توحید، نبوت و معاد است. (دکتر سید جعفر شهیدی)

در متون اسلامی به نام بلادکوار معروف است و امروز جزیی از سرزمین چاد است انتشار یافت و از جادهٔ مخصوص بازرگانان و مسافران، به دروازه‌های آفریقای مرکزی رسید. از همین راه بود که در قرن سوم هجری، قبیله‌ای بربری که از نامش اطلاعی نداریم، از زیستگاه اصلی خود کوچید و چندی نزدیک معادن نمک در جنوب غربی کوه‌های تبستی منزل گزید (راه جنوبی معدن نمک، به بلادکانم و برنو که بعداً مورد بحث قرار خواهیم داد می‌انجامد). آن قبیله، سپس به جانب غرب و حوضهٔ رود نیجر رفت و در غرب منطقه‌ای که اعراب، بلاد ساحل می‌خوانند مستقر شد. مراد از ساحل، کرانه‌های جنوبی صحرای بزرگ است. چه این صحرا در نظر ایشان، دریای رمل بشمار می‌آید. محدودهٔ منطقهٔ ساحل در غرب، تا اقیانوس ادامه می‌یابد. این منطقه، یعنی کرانه‌های دریای رمل و واحه‌های این دریای شنی جزائر خوانده می‌شود. کلمهٔ الواحه یا الواح و یا الواحات تنها بر واحه‌های غرب مصر اطلاق می‌شود که خود بر سیوه (یا سنتریه نزد اعراب)، فرافره (یا فرفرون نزد اعراب)، بحریه (بحرین نزد اعراب) و واحات خارجه و داخله شامل است. این خود کلمهٔ مصری کهنی است که آب معنی می‌داده است.

در مناطق ساحلی نیجر، آن قبیلهٔ بربری مهاجر، به نام سوننکه معروف شد و توانست بر سراسر منطقهٔ ساحل چیره گردد و سپس قدرت خود را تا ناحیهٔ علیای حوضهٔ نیجر گسترش داد. پس از آن نیز افراد قبیله بر شهرهایی چون ده تنبکت (تومبکتو)، ماسه و جنه در حوضهٔ رود نیجر دست یافتند و آنگاه بر قبایل منطقهٔ مجاور، چون بمبارا، و نقارا، تکرور و فولا چیره گشتند سپس شهر غانه را که در مرکز متصرفاتشان قرار داشت به پایتختی برگزیدند. در محل این شهر، امروز دهکده‌ای به نام کومبی، یا کومبی صالح در شمال باماکوی امروزی (پایتخت جمهوری مالی) قرار دارد (همهٔ این مطالب را محمودکعت در کتاب خود *الفتاش* ذکر کرده است).

دولت قبیلهٔ سوننکه کم‌کم گسترش می‌یافت و افراد آن نیز با ساکنان محلی درآمیختند و زناشویی کردند، اما همیشه شخصیت، و نیز رنگ تندگندمگونی خود را که رنگ مردم نوبه و حبشه نیز هست حفظ کردند و رعایای سیاه‌پوست ایشان، آنان را بیگانه می‌شماردند. پادشاهی این قبیله تا پایان قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی باقی بود. بازرگانان و داعیانی که از راه فزان و کوار آمده بودند، اسلام را به زیستگاههای قبیلهٔ سوننکه در افریقا بردند. محمودکعت در کتاب خود از ایشان سخن گفته و پادشاهانشان را به «شاهان زر» توصیف کرده و کشورشان را نیز یا از باب نام پایتخت، غانه خوانده و یا از باب انتساب به نخستین شاهان، کیمغ (بمعنی شاه زر) نامیده است.

## کشور غانه در اوج قدرت

در پایان قرن نهم میلادی یکی از قبایل سوننکه به نام سی‌سی، یا صوصو به پاخاست، پادشاهی آن کیمغ را برانداخت و خود به جایش نشست. افراد صوصو، از آنجاکه با افراد محلی درآمیخته بودند، به آسانی توانستند قدرت خود رابر هر آنچه که پیشینیانشان در دست داشتند بگسترانند. بقیهٔ بربرهای سوننکه، به اقلیم تکرور در مجرای رود گامبی گریختند و بر تکرورها (که در منابع اروپایی، توکولیر نام دارند) چیره گشته سپس در سراسر آن منطقه پخش شدند. سیاری از ایشان در صحرا مسکن گزیدند و با اقوام طوارق درآمیختند، و بسیاری هم به بلادغانه رفتند.

سیاه پوستان سوننکه همه مسلمان نشده بودند و بسیاری هنوز بت می‌پرستیدند. اما دین اسلام اندک اندک در میانشان انتشار یافت و جایگزین آیین بت پرستی شد. آن گروه از اهالی غانه که به دست مردان سوننکه به اسلام گرویده بودند، همان کسانند که بعدها، هنگام ورود مرابطون به غانه، زمینه را برای تبدیل سراسر این منطقه به کشوری مسلمان آماده کردند. پس از آنهم قدرتشان بالا گرفت و بر شهر اودغشت نیز چیره شدند. این شهر، مرکز اصلی بازرگانی قافله‌هایی است که از غانه و دیگر بلاد افریقای مدارگانی، صحرا را درنوردیده به مغرب می‌روند. مسافت عرض این صحرا، دو ماه راه است. هنگامی که قوافل اودغشت، صحرای بزرگ در نزدیکی ساحل اقیانوس اطلس را طی می‌کرد، به واحه‌های سجلماسه مرکز اقلیم تافللت می‌رسید.

دو شهر اودغشت و سجلماسه بزرگترین مراکز بازرگانی افریقا بودند. جغرافی‌شناسان عرب به تفصیل تمام از آنها سخن گفته‌اند، اما تفصیلات ابوعبیدبکری، حسن وزان معروف به لئوی افریقایی، شریف ادریسی و ابن حوقل از همه بیشتر است. نظر به اهمیت آن شهرها، تسلط حکام غانه (از قبایل سوننکه) براودغشت، نقطه فصلی در تاریخ گسترش اسلام در افریقای مدارگانی بشمار می‌آید، زیرا بدینسان اهل غانه توانستند بر راه تجارت چیره آیند، و راه تجارت نیز همانا راه اسلام است. امروز شهر اودغشت از بین رفته است. بکری می‌گوید آن شهر به فاصلهٔ دو ماه راه از سجلماسه و ۱۵ روز از شهر قدیم غانه قرار داشت. شهر قدیم غانه نیز که کومبی صالح خوانده می‌شد، نزدیک شهرک تجدادست (Tegdadust)، در شرق منطقهٔ توجنت (Togent) واقع بود.

مردم غانه بر مهمترین شهرهای غرب رود نیجر، مانند ولاته (تأسیس در قرن نهم میلادی)، انباره، کوغه و سامه چیره شدند و طی دو قرن، دومین دولت غانه که به دست صوصوها تأسیس شده بود، به اوج قدرت و گسترش خود رسید.

محدودهٔ این دولت را مورخ مصری ابراهیم علی طرخان چنین وصف کرده (قاهره، ۱۹۷۰م، ص ۳۰): این دولت، بر مناطق مهم ادکار، هود، باسیکورو، و جادو در شرق، و دیادا در غرب، و نیز کانیاجا، زیستگاه قبایل صوصو در جنوب شرقی شامل بود. در واقع محدودهٔ قلمرو امپراطوری غانه دقیقاً روشن نیست، اما مسلم است که نفوذ آن بسیار گسترده بود، چنانکه در همهٔ سرزمین‌های میان رود نیجر و اقیانوس اطلس سیادت و نفوذ داشت و بدینسان، بصورت بزرگترین قدرت سیاسی در غرب سودان درآمد و بلاد علیای رود سنگال و شاخهٔ آن باول و مناطق مرزی کشور تکرورها همه به اطاعت آن درآمدند، و نیز بعید نیست که

دامنهٔ آن تا حدود جنگلهای استوایی نیز گسترش یافته باشد و با قبایل بت پرستی که در کتابهای عربی به کفار لملمیه معروفند همسایه شده باشد (اقوام لملم همانها هستند که عامه نمنم می‌خوانند). در هر حال، کار شهر غانه، بالا گرفت. بیشتر مردم شهر مسلمان بودند، اما هنوز بت پرستی در آن رواج داشت. در بخش مسلمان نشین شهر -که بخش عمده نیز هست- به قول بکری، یازده مسجد وجود داشت. اما در شهر سلطان نشین مجاور، تنهایک مسجد بزرگ برپا بود.

## شهر اودغشت، میان مسلمانان و پادشاهان کشور غانه

اودغشت مرکز بازرگانی مهمی در افریقای مدارگانی غربی بود و در شمال حوضهٔ رود سنگال قرار داشت. کسی که پس از طی صحرای بزرگ از سمت شمال به این جانب می‌آمد، از میان همهٔ شهرهای بزرگ و دارای بازارهای معتبر، نخست به اودغشت می‌رسید. ثروت شهر زاییدهٔ آن بود که طلایی که از برخی رودهای افریقای مدارگانی به دست می‌آمد، در این شهر دادوستد می‌شد. علاوه بر این، منطقه نیز خود ثروتمند و دارای محصولات فراوان بود، از اینرو، اودغشت پایهٔ اساسی پادشاهی غانه به شمار می‌آمد.

قبایل صنهاجهٔ ساکن صحرا (یعنی صنهاجهٔ نسل دوم که -چنانکه در فصل مربوط به مغرب گفتیم -دولت مرابطون را به وجود آورد) چنان گسترده بودند که دامنه‌شان به اودغشت و حوضهٔ رود سنگال می‌رسید. این قبایل (یعنی جداله، مسوفه، لمتونه ...) پیش از آنکه بر اودغشت چیره گردند، به کار طلا در سراسر جهان شهره بودند.

پیش از آنکه مرابطون به این منطقه وارد شوند، اسلام خود در شهر اودغشت پا گرفته بود و در مکتب‌خانه‌های آن به کودکان قرآن می‌آموختند (بکری، *صفة افریقیة و المغرب*، به کوشش دوسلان، الجزیره، ۱۸۵۷ م، ص ۱۵۸). بکری باز می‌گوید: «پادشاه اودغشت در سال ۳۵۰ هـ. ق (برابر با ۹۶۱ م)، تین بروتان بن ویسنو بن نذار نام داشت و مردی از قبایل صنهاجه بود؛ بیش از ۲۰ تن از پادشاهان سودان از او اطاعت می‌کردند و به وی جزیه می‌پرداختند. طول اقلیم او، دو ماه راه، و عرض آن نیز همین مقدار، و همه آبادان بود. وی صدهزار اشتر داشت». تا آنجاکه ما می‌دانیم، این بزرگترین گله شتری است که کسی در طول تاریخ مالک بوده است. معلوم نیست که آیا این پادشاه مسلمان بوده یا نه، اما اسلام میان مردم اودغشت به واسطهٔ بازرگانان مغرب، خاصه بازرگانان صنهاجی رواج یافته و پس از آنهم اکثریت آنان، اندک اندک مسلمان گشتند. چنانکه آن شهر، به صورت مرکز اسلامی بزرگی در افریقای مدارگانی درآمد. این احوال همه پیش از آمدن مرابطون بود.

## ورود مرابطان به اودغشت و مسلمان شدن مملکت غانه

کشور غانه برای قبایل بربری صنهاجه که در جانب غربی صحرای بزرگ، میان مغرب و افریقای مدارگانی می‌زیستند، و خاصه قبایل لمتونه، مسوفه، جداله، بنوحارث و تارجا، خطر بزرگی بشمار می‌آمد. این قبایل در همان احوال از جانب شمال، یعنی از سوی قبایل زناته که طی نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی بر سراسر مغرب اقصی دست یافته بودند نیز تهدید می‌شدند. حدود سال ۲۹۷ هـ ق/ ۹۰۹م که نخستین دورهٔ تاریخ ادریسیان به دست فاطمیان پایان گرفت، و نیز به دنبال کشاکش میان اینان و امویان اندلس، زناتی‌ها فرصت را غنیمت شمارده شروع به دست اندازی بر مغرب اقصی کردند تا سرانجام بر سجلماسه چیره شدند و صنهاجی‌ها را به شدت تحت فشار قرار دارند.

شیخ قبیلهٔ جداله، یحیی بن ابراهیم که می‌ترسید میان نیروی زناتی‌ها از شمال و قدرت غانه نابود گردد، به شرق کوچید تا شاید به وسیله‌ای، قوم خود را متحد سازد و از ستم زناتیان در شمال و مردم غانه در جنوب برهاند.

در بخش مربوط به مرابطون که جزیی از فصل مغرب در این اطلس است، تاریخ آنان را شرح دادیم و دیدیم که چگونه در آغاز حکومت یوسف بن تاشفین، دولتشان به دو بخش تقسیم شد. یک بخش به سرکردگی یوسف بن تاشفین در شمال به مبارزه مشغول بود و بخش دیگر، به رهبری ابوبکربن عمر در جنوب. این بخش جنوبی، همچنان پیش می‌رفت تا به حوضهٔ رود سنگال رسید، سپس بر غانه و تومبکتو و ولاته و سرزمینهای قبیلهٔ جنی چیره شد و عاقبت بر معادن بزرگ طلا در شمال کوههای فوتاجالون (Foutajalon) دست یافت. این معادن -غیر از طلایی که از رودخانه‌ها استخراج می‌شد - پیش از کشف آمریکا، بزرگترین منبع طلایی جهان بود. به برکت این طلا، جنبش مرابطون نیرو یافت، بخصوص که ایشان بر جادهٔ اصلی تجارت، میان مغرب اقصی تا آفریقای مدارگانی و استوایی را نیز کاملاً در اختیار خود داشتند. این احوال آشکار می‌سازد که چگونه مرابطون توانستند بر زناتی‌ها که برحوضه و وادیهای درعه و ام‌الربیع و تانسیفت در مغرب اقصی، و نیز بر اقلیم تافللت و پایتخت آن سجلماسه در جنوب سرچشمه‌های رود مولویه سیادت می‌کردند، پیروز آیند.

## برپایی دولت اسلامی غانه

مرابطون که در ۴۴۷ هـ.ق/ ۱۰۵۵م اودغشت را گرفتند، به سرکردگی ابوبکر بن عمر، رو به سوی غانه نهادند و آن را در ۴۶۹ هـ ق/ ۱۰۷۶م فتح کردند. ایشان نخست بتپرستی را از آن دیار برانداختند و کوشیدند همهٔ آن سرزمین را مسلمان کنند. از اینرو باید گفت، ابوبکر بن عمر بود که توانست بخش بزرگی از افریقای مدارگانی غربی را به آیین اسلام کشاند و آن را جزیی از دولت خود، و مرکزی برای نشر اسلام در بقیهٔ سرزمین‌های غربی سودان قرار دهد. این مرد که اسلام را تا دروازه‌های افریقای استوایی و منطقهٔ جنگلهای انبوه پیش برده بود، خود در ۴۸۰ هـ ق/ ۱۰۸۷م به شهادت رسید.

اگر از شمال به منطقهٔ جنگلهای افریقای استوایی رو کنیم، آنها را نخست به صورت پرچینی انبوه می‌بینیم که نفوذ به آن میسر نیست. عملاً هم مرزهای شمالی این جنگلها، سد استواری بود که اقوام افریقای

مدارگانی را از ورود به افریقای استوایی بازمی‌داشت.

اما سد صحرایی که اهل مغرب را از رسیدن به آفریقای مدارگانی بازمی‌داشت، به دست اسلام شکسته شد و آنگاه اسلام آماده می‌شد تا همانطور که موانع موجود میان اقوام عرب و نبطی و فارسی و ترکی و چینی را در شرق آسیا برداشته بود، سد جنگلهای استوایی را نیز برچیند.

پس از مرگ ابوبکربن‌عمر در ۱۰۸۷ م، قدرت مرابطون بر غانه رو به ضعف نهاد. اما اسلام همچنان به پیشرفت خود درآن نواحی ادامه می‌داد؛ از اینرو باید گفت که ابوبکربن‌عمر، فرمانده بخش جنوبی نیروی مرابطین به اسلام خدمتی کرد که از خدمت یوسف‌بن‌تاشفین درمغرب و اندلس هیچ دست کم نداشت.

دولت اسلامی غانه، به دست گروهی از قبایل صوصو که در جنوب کشور غانه و حوضهٔ سفلای رود نیجر می‌زیستند منقرض شد. پیش از این هم دیدیم که گروهی از همین افراد، نخستین دولت غانه را از میان برداشته بودند.

اما بقیهٔ افراد صوصو، همچنان مطیع پادشاهان غانه بودند، تا اینکه احوال این شاهان پریشان شد و دولتشان رو به ضعف نهاد، آنگاه، افراد صوصو اعلان استقلال کرده از دولت غانه جدا شدند و سپس به نبرد با آن نیز برخاستند. ایشان نخست به ناحیهٔ دابارا که در همسایگی‌شان قرار داشت و جزیی از مملکت غانه بشمار می‌آمد، حمله بردند، و چون از جانب شاهان غانه با واکنشی جدی مواجه نشدند، یکی از سرکردگانشان به نام صومانجورو، شروع به پیشروی در جانب شمال کرد و در ۶۰۰ هـ ق/ ۱۲۰۳م بر شهر غانه که پایتخت حکومت بود چیره شد و آن دولت را برانداخت. گروهی از ساکنان مسلمان غانه، به راهنمایی پیشوایی که شیخ اسماعیل خوانده می‌شد، به شهر ولاته در شمال گریختند و مرکز بازرگانی بزرگی که بعدها به صورت یکی از عمده‌ترین مراکز بازرگانی در افریقای اسلامی غرب درآمد، تأسیس کردند.

اما صومانجورو پس از آن توانست بر سراسر زمین غانه دست اندازد. پس از آن در جنوب، با دولت اسلامی کوچکی که تازه در کانجابا پا گرفته بود و افراد آن از قبایل ماندنجو بودند (در بخش بعد، از اینان سخن خواهیم گفت) مواجه شد؛ ایشان را شکست داد و دو تن از فرزندان ملک ناریه نمغان را بکشت، اما کوچکترین فرزند ملک ناریه نمغان (فرزند دوازدهم او) را که بیمار و ناتوان بود بخشود. این پسر که اینچنین از مرگ رهایی یافته بود، بعدها با نام ماری جاطه (یعنی پسر شیر)، مملکت مالی را تأسیس کرد. اما در آن هنگام، همینکه آزاد شد، به جنوب گریخت (بین سالهای ۶۱۵ - ۶۲۹ هـ ق/ ۱۲۱۸ - ۱۲۳۰م). ماری جاطه، در تبعیدگاه دوردست خود، به گردآوری هواداران پرداخت تا مگر از کسانی که پادشاهی پدرش را برانداخته بودند انتقام گیرد. وی در ۶۳۳ هـ ق/ ۱۲۳۵م پس از مخاطرات و ماجراجویی‌های بسیار به این کار موفق شد، به شهر غانه درآمد، بقیهٔ افراد صوصو را کشت و سپس، در ۶۳۸ هـ ق/ ۱۲۴۰م سراسر بلادشان را ویران ساخت. ماری جاطه مسلمان بود و دومین دولت مسلمان در افریقای مدارگانی غربی که همانا دولت مالی باشد، به دست همو پدیدار شد.

## دولت اسلامی مالی

دولت مالی، در سیادت مغرب افریقای مدارگانی، جانشین غانه شد. مالی نام نسبتاً جدید دولتی کهن است که پیش از اسلام چندین سلسله پادشاه بخود دیده است. این دولت را قوم بزرگی از اهل سودان غربی، به نام ماندنجو پی‌ریزی کرده‌بودند.

قبایل ماندنجو را همسایگانشان به نامهای دیگری هم خوانده‌اند که ما پس از این ذکر خواهیم کرد؛

اما ماندنجو نامی است که بیشتر به آن شهرت دارند، و پرتغالیها هم همان را به کار می‌بردند.

ولی قبایل حوسی که خود معمولاً هاوسا خوانده می‌شوند (دراین باره صحبت خواهیم کرد) همسایگان شرقی ماندنجو هستند، آنان را ونقاره یا نجاره می‌نامند و از این نام، دو شاخه از آن قبایل را اراده می‌کنند: یکی شاخهٔ سوننکه، پایه‌گذار دو دولت مسلمان و بت‌پرست غانه است (که پیش از این دربارهٔشان بحث کردیم)، و دیگری شاخهٔ جولا.

از سوی دیگر قبایل فولا یا فولانیان و برخی از افراد تکرور، بر آنان نام مالنکه را اطلاق می‌کنند؛ همین کلمه است که به زبان فرانسه راه یافته و به شکل (Malinke) بر ماندنجوها اطلاق می‌گردد.

خلاصه قبایل با مبارا (که خود از شاخه‌های ماندنجو هستند و در نواحی جنوبی آنان زندگی می‌کنند)، ایشان را مالی می‌خوانند.

ریشهٔ کلمهٔ ماندنجو معلوم نیست. برخی می‌گویند از کلمهٔ ماندی که به معنی شهر و پایتخت است مشتق گردیده و براساس این اشتقاق، باید آنان را شهرنشین بشمارآورد.

## تکرور

اینکه می‌گویند ماندنجو همان تکرور است، سخنی است نادرست و تکرورها قومی غیرازماندنجوها هستند، اما چندی تابع و مطیع آنان بودند. بهمین جهت است که پادشاهان مالی را گاه شاهان تکرور می‌خوانند. کلمهٔ تکرور را (جمع آن تکارره یا تکاره، به فرانسه Takruri - Toucouleurs)در شرق سودان، بر همهٔ سودانیانی که در غرب، تا کرانهٔ اقیانوس ساکن‌اند اطلاق می‌کنند. همچنانکه مثلاً کلمهٔ فلاته را در سودان حوضهٔ نیل، بر هر کس که از نیجریه آمده باشد، اطلاق می‌کنند. تکرورها، جماعتی از اهل سودان غربی‌اند که در حوضهٔ میانی رود سنگال زندگی می‌کنند، بنابراین، سنگالی‌ها، تکروری‌اند. گاه نیز این کلمه را تکور یا توکور تلفظ می‌کنند و کلمهٔ فرانسوی‌ای که در بالا ذکر کردیم از همین لفظ مشتق شده است. ایشان در اصل، شاخه‌ای از فولا یا فولانیان‌اند. فولا نیز خود قومی بزرگ و در سراسر افریقای مدارگانی معروف است، و نژادشان هیچ رابطه‌ای با بربرهای سرزمین فزان ندارد. ایشان نخست به منطقهٔ چاد رفتند و آنجا منتشرگشته و کثرت یافتند، و سپس با ساکنان محلی درآمیختند و سودانی شدند، هر چند که رنگ

پوستشان به سیاهی همسایگانشان نیست. فولانیان توانستند در دشتهایی که از غرب نیجریهٔ امروزی تا کرانهٔ اقیانوس امتداد دارد، و نیز در ساحل سنگال تا کامرون، و بخصوص در بلاد فوتاتورو، سنگال، دامنهٔ کوههای فوتاجالون (Fouta-Dalon) درگینه، اقلیم ماسینا در جمهوری مالی امروزی، بلادلیبتاکو در جمهوری ولتای علیا، و نیز در ناحیهٔ وسیعی میان شمال نیجریه و کامرون که بلاد اوماره نام دارد، چندین مرکز بزرگ تجمع از فولانیان ایجاد کنند.

فولانیانی که در اقلیم فوتاتورو (در سنگال) مسکن گزیده‌اند، همان کسانند که به تکرورهای مورد بحث ما شناخته شده‌اند.

فولانیان فوتاتورو به دست عبدالله‌بن‌یاسین که زمانی به سمت جنوب پیش رفته بود اسلام آورده‌اند و در دین، سخت متعصب گردیدند. در بخش سفلای رود سنگال که زیستگاه ایشان بود، همان جزیره‌ای قرار دارد که عبدالله‌بن‌یاسین آن را پناهگاه یاران و مهد پیدایش گروه معروف به مرابطون ساخته بود. بنابراین، جنبش مرابطون، از قلب بلاد تکرور آغاز شد و قبایل صنهاجهٔ صحرا که بعدها پرچمدار آن جنبش گشتند (بخصوص قبایل لمتونه، مسوفه، جداله، بنوحارث و تارجاه) آنرا در میان خود پناه دادند. هنگامی که جنبش مرابطون به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد، تکرورها ستون اصلی بخش جنوبی که ابوبکربن‌عمر رهبری می‌کرد و با آن به غانه نیز حمله برد، بشمار می‌آمدند. ایشان پیوسته از بزرگترین پایگاههای اسلام در افریقای مدارگانی غربی بوده‌اند. هم ایشان بودند که جنبش حاج عمر را در قرن نوزدهم میلادی (بعداً در این باره صحبت خواهیم کرد) براه انداختند. برخی از گروههای ایشان که در افریقای مدارگانی (از سنگال تا اریتره) مسکن گزیده بودند توانستند دولت‌های کوچک افریقایی و مسلمان متعددی تشکیل دهند.

هنگامی که دولت مالی تشکیل شد، تکرورها از آن اطاعت کردند، اما همچنان بصورت گروه مسلمان بهم پیوسته‌ای در داخل دولت مالی باقی ماندند و بلاد فوتاتورو در سنگال را در دست خود نگه داشتند. ایشان در گرایش حکومت مالی به اسلام نقش بسیار عمده‌ای داشته‌اند.

## اینک به دنبالهٔ تاریخ مالی می‌پردازیم

ماندنجوها که حکومت مالی را در اختیار داشتند، بر سرزمین‌هایی که از رود نیجر تا اقیانوس اطلس امتداد داشت چیره شدند و پیش از رسیدن اسلام، به این نواحی چندین خاندان حاکم، چون خاندان‌های تروری‌ها که در حوضهٔ علیای رود سنگال حکم می‌راندند، خاندان کونتی‌ها (منسوب به کوناته) در شمال سرزمین تروری‌ها و خاندان کایتا که از ریشه و اصلشان چیز درستی نمی‌دانیم، به وجود آوردند. بنا به روایات عامیانهٔ مالی، خاندان اخیر را مردی مسلمان به نام موسی دیجیو، از قبایل ماندنجو یا از قبایل فولا که مطیع قبایل نخست بودند، به وجود آورد و سپس بین سالهای ۵۹۷ – ۶۱۵ هـ ق/ ۱۲۰۰ – ۱۲۱۸م بر تخت سلطنت مالی تکیه زد. اما بنا به روایتی دیگر، وی از زادگان بلال حبشی، مؤذن حضرت پیامبر (ص) بود که در کودکی، از حجاز به سرزمین ماندنجو رفت (بنا به قولی دیگر، پدرش از حجاز آمده بود)، از آن قبیله زنی اختیار کرده، و سپس در بلاد تکرورها مسکن گزید و آنگاه به گروه بولاپیوست (این گروه سپاهیان مزدوری بودند که پادشاهان خاندان کونتی به استخدام خود درمی‌آوردند). بعدها پسر او نیز به این گروه پیوست و سرانجام به سلطنت رسید و بدینسان سر سلسلهٔ خاندان کایتا شد. لفظ کایتا نیز گویند لقبی بوده که او برای خود برگزیده بود و آن از عبارت عربی – ماندنجی «الله کوی» مشتق شده که معنی آن چنین است: «خدا خالق همه چیز است». سپس آن عبارت، به الأکویتا، و بعد به کویتا و عاقبت به کایتا تحریف شد. البته به نظر می‌آید که همهٔ این روایت‌ها تخیلی باشد، زیرا کایتا از روز نخست لقب این خاندان بوده و بی‌گمان این افسانه بعدها ساخته شده است.

موسی دیجیو، یا موسای‌اکوی، یا موسی کایتا، شهر جریبه را در اقلیم کانجابا بنا نهاد و پایتخت خود ساخت. وی تعداد بیشماری فرزند داشت که بزرگترین ایشان به نام ناری‌فانمجان یا ناری فانمغان (Nàre Fanmaghan) به جای او نشست و تا سال ۱۲۳۰م حکم راند. وی طی دورهٔ حکمرانی، سعی بسیار در نشر اسلام میان قوم خود کرد. ناری فانمغان با برادران خود نیز که مدعی تخت سلطنت بودند به جنگهای درازی دست زد. چون عاقبت بر آنان پیروز شد، پایتخت خود را به شرق کوههای فوتاجالون انتقال داد. هنگامی که وی در سال ۱۲۳۰م درگذشت، پسرش کوتنیوغو – سنبا – کاتیا به جایش نشست. در زمان حکومت او سومانجورو پادشاه قوم صوصو به حملهٔ کوبنده‌ای علیه دولت مالی دست زد، ماندنجوها را شکست داد و شاه ایشان را همراه با ده تن از برادرانش کشت. ازاین میان تنها پسر کوچکش سندیانا نجات یافت. سندیانا نیز به همراهی چند تن از یاران دلاورش، در سرزمین‌های جنوبی مالی سرگردان بود تا عاقبت توانست از افراد ماندنجو، سپاه نیرومندی فراهم آورد و به جنگ شاه بت‌پرست صوصوها برود. وی در کیرنیا واقع در غرب باماکوی امروزی به سختی با آنان جنگید و پیروز شد. سپس همه را از مالی بیرون راند و استقلال را به کشور خود بازگرداند و دوباره بر تخت نشست. لقب او ماری جاطه، یا ماری دیاتا بمعنی پسر شیر، یا شیرمالی بود که یاران به او داده بودند.

ماری جاطه قهرمان ملی کشور بشمار می‌آید. وی بی‌گمان بزرگترین شاه مالی بود که مرزهای کشور را تا نزدیکی باقی مانده‌های شهر کهن غانه گسترش داد، با صوصوها در سرزمینشان جنگید و همه را مطیع خود ساخت. وی کشور را به دوازده بخش اداری تقسیم کرد و بر هر بخش، یکی از فرماندهان بزرگ خود را گمارد. ماری جاطه بر مسلمان ساختن رعایای خود اهتمام تمام داشت. گویند او بود که کشت پنبه را در مالی رایج ساخت. در عصر او، رفاه رو به فزونی گذاشت و اسلام فراگیر شد.

وی چندان در کار دین کوشید تا همهٔ قبیلهٔ ونجارا – بزرگترین شاخه‌های ماندنجو – را مسلمان گردانید. پایتخت کشور مالی در زمان حکومت ماری جاطه شهرک نیامی بود. او شهر را چندان آباد گردانید که

یکی از بزرگترین شهرهای آفریقا گردید. از اسم همین شهرک است که کلمهٔ مالی مشتق شده و سپس به جای «مملکت ماندنجو» که خود علاوه بر بلاد قبایل ماندنجو و متفرعات آن، همهٔ اراضی کشور سابق غانه را نیز دربر می‌گرفت، بر همهٔ کشور اطلاق گردیده است. این دولت همچنان گسترش می‌یافت تا آنکه سرانجام بر حوضهٔ رودگینه، سرزمین تکرورها در حوضهٔ سنگال و بلاد جلف (که در کتابهای اروپایی ولف Wolof خوانده می‌شود) شامل گردید و بدینسان بزرگترین کشور آفریقای مدارگانی در دوره‌های میانی شد. در واقع سراسر ناحیهٔ غربی افریقای مدارگانی در ساحل اقیانوس اطلس، و بخش اعظم حوضهٔ علیا و میانی رود نیجر تا مرزهای شمالی جنگلهای بزرگ، داخل خاک مالی قرار داشت. از این میان، تنها مساحت سرزمین غانه را به اندازهٔ مساحت اروپا برآورد کرده‌اند. مالی در زمان ماری جاطه، مالی جنوبی خوانده می‌شد و مالی شمالی آن بخش از کشور مالی است که صوصوها به آن حمله برده ویران کردند و تا زمانی که ماری جاطه بیرونشان راند، بر آن دیار مستولی بودند. ماری جاطه که گاه ملک سندیانه حکومت از ۱۲۳۰ تا پایان عمر و موسس امپراطوری مالی خوانده می‌شود(در ۱۲۵۵م درگذشت). وی در کار حکومت، قدرت و فعالت و شجاعت بسیار از خود نشان داد،و همین خصلت‌ها بود که به او اجازه داد بر این کشور عظیم چیره آید. ماری جاطه پیش از وفات، دیگر کشور را وحدت، و دولت را نظام بخشیده بود و کشاورزی، خاصه زراعت پنبه را سروسامان داده بود.

پس از ماری جاطه، پسرش منسااولی که یکی از بزرگترین حکمرانان مالی و مردی صلح‌دوست بود، به جایش نشست و از ۱۲۵۵م تا ۱۲۷۰م حکم‌راند. وی حج نیز گزارده است و قلقشندی اشاره می‌کند که او هنگامی که به حجاز می‌رفت، در زمان سلطان بیبرس، با قافله‌ای عظیم وارد قاهره شد. قافله از جادهٔ صحرایی که به راه غات معروف است و از قاهر تا اهرام مصر امتداد دارد گذشت. گذر او از شهر قاهره بازتاب شگفتی داشت، زیرا وی، چه هنگام رفتن و چه هنگام بازگشتن، مال فراوانی میان مردم پخش کردو سلطان بیبرس، مقدم او را گرامی داشت و استقبالی نیک به عمل آورد و سپس پیمان صلحی نیز با او بست. منسااولی چون به کشور خود بازگشت، جاه و مقامی عظیم یافت و سپس محدودهٔ کشور خود را بر بلاد ونقاره نیز بگسترانید. دولت این خاندان که با قدرت تمام بر سراسر کشور مالی حکم می‌راند، در عصر این سلطان به اوج عظمت رسید. خوب است اینجا اشاره کنیم که کلمهٔ منسا به معنی سلطان است. نوادهٔ منسااولی که منساموسی نام داشت و از مجاهدان و مصلحان بزرگ اسلام بود (حکومت از ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۷م)، گاه به نام کنکن موسی خوانده می‌شد، وی نیز پس از استقرار بر تخت سلطنت، به قصد حج عازم حجاز شد و در عصر ناصر محمد بن قلاوون از قاهره عبور کرد (طی سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵م) و مانند نیای خود منسااولی، مال بسیار بخشید و حرمت و جاه فراوان کسب کرد.

وی پس از آنکه به مالی بازگشت، سلطهٔ خود را بر ولاته و تونبکتو تثبیت کرد، و سپس سپاهیانش تا شهر جاغ در کناره‌های میانی رود نیجر پیش رفتند. در اواخر سلطنت، دائرهٔ قلمرو او، سرزمین تکرورها را در غرب، تا مرز کشور کانم‌وبورنو در شرق فرا می‌گرفت. علاوه براین، در جانب شمال، تا شهرکهای اروان و تا دمکت (در صحرای مغرب به فاصلهٔ پنجاه روز راه از شهر غانه) در قلب صحرا نفوذ داشت. منساموسی، به حفظ استقلال دیار جنی که در همسایگی او و بر کرانهٔ رود نیجر قرار داشت، سخت پای‌بند بود، و با مملکت موسی نیز که شامل حوضهٔ رود ولتا در جنوب امپراطوری مالی بود با مسالمت رفتار کرد.

پس از او برادرش منساسلیمان به تخت نشست (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹م). این پادشاه که اعتقادی استوار به آیین اسلام داشت، چندین مسجد و مدرسه بناکرد و گروهی از فقها راکه بیشتر پیرو مذهب امام مالک بودند به کشور خویش خواند. در زمان او بود که جهانگرد مغربی، ابن‌بطوطه از مالی دیدار کرد، در اطراف و اکناف آن گشت، با سلطان و گروه بسیاری از علما و بازرگانان ملاقات کرد. ما هنگام توصیف مسافرت او، به این نکات اشاره کرده‌ایم. ابن بطوطه در جمادی‌الاولی، سال ۷۵۳ه‍ ق/ژوئن ۱۳۵۲م وارد مالی شد و در محرم ۷۵۴ه‍ ق/فوریه ۱۳۵۳م آنرا ترک گفت. وی مالی را به صورت کشوری مسلمان و آباد توصیف کرده است.

پس از منساموسی دولت مالی، به سبب سوء حاکمیت و بی‌تدبیری و حملهٔ دشمنان رو به ضعف نهاد. عمده‌ترین دشمنان مالی، رجال دولت صنغی و فولانیان و تکرورها و خلاصه پرتغالی‌ها بودند. پادشاهان صنغی سرسخت‌ترین دشمنان مالی بشمار می‌آمدند. ایشان آنقدر به این کشور حمله کردند تا عاقبت سلطان محمداول را که از نوادگان ماری‌جاطه بود واداشتند در ۱۴۱۸م از ترکان عثمانی یاری طلبد. اما عثمانیان که در طرابلس و افریقیه (تونس) و الجزایر استقرار یافته بودند، کمکی به او نکردند. سلطان نیز ناچار در همان سال از پرتغالیها یاری خواست، اما بهره‌ای بیش از آنچه از عثمانیان یافته بود حاصل نکرد، اما اقدام او موجب شد که دروازه‌های کشورش به روی پرتغالیها باز شود و ایشان از راهها و احوال آن آگاه گردند. همین امر بعدها کار را بر استعمارگران آسان گردانید.

## نقشهٔ ۱۷۵

## دولتهای اسلامی در غرب و مرکز آفریقای مدارگانی و استوایی

## پس از قرن پانزدهم میلادی/ نهم هجری

### دولت صنغی یا صنغای

صنغی یا صنغای قبیله‌ای از اهل سودان غربی بود که از دیرباز در کرانه‌های میانی رود نیجر مسکن داشت. شهر عمدهٔ ایشان جاو نام داشت

که بعدها پایتخت کشورشان شد. دامنهٔ سرزمین‌شان، مساحتی عظیم را که تا انحنای اصلی رود نیجر کشیده می‌شد دربر می‌گرفت.

همسایگان شمالی ایشان طوارق بودند که خود از ساکنان قدیمی صحرا، بربرها و بقایای مرابطون تشکیل می‌یافتند. ایشان بر راههای بازرگانی و واحه‌های صحرای بزرگ تسلط داشتند و بر خلاف آنچه فرانسویها می‌گویند، دزد و راهزن نیستند، بلکه قومی آفریقایی و قائم به ذات‌اند که از ویژگیهای ارجمند چون دلاوری و جسارت و عزت نفس برخوردارند، چندانکه «امیران صحرا» لقب یافته‌اند. کلمهٔ طوارق، نام یکی از قبایل صنهاجهٔ صحرانشین است که در اصل تارجا تلفظ می‌شد. مردان تارجا در صحرای بزرگ پراکنده بودند و همینکه دولت موحدون پدیدار شد، به اعراب هلالی پیوستند. این اعراب، در کنار بنی‌غانیهٔ مسوفی با موحدون در جنگ بودند. چون سرانجام موحدون بر بنی‌غانیه و اعراب هلالی چیره گشتند، افراد قبیلهٔ تارجا در همان صحرا باقی ماندند و آنرا موطن خود ساختند.

اعراب کلمهٔ تارجا را معرّب کرده طارقه تلفظ کردند. جمع آن طوارق و نسبت آن، طارقی است. با گذشت زمان، طوارق نیرویی چنان عظیم پدید آوردند که در سراسر صحرای بزرگ مورد عنایت قرار گرفت.

همسایگان غربی و جنوبی صنغی نیزگروههای پراکنده‌ای از اهل سودان بودند که عمده‌ترین‌شان عبارتنداز:ماندنجو، اربابان غانه که ذکرشان گذشت، جورمان و موسی که مورخان عرب موشی خوانده‌اند، و خود در نواحی یاتنجا، جورمان، کعارته و مسینا مسکن داشتند. قلمرو صنغای در شرق نیز تا برنو و کانم در منطقهٔ چاد امتداد داشت.

صنغای را در آغاز گروه‌های بهم پیوسته‌ای از قبایل کرانهٔ نیجر تشکیل می‌دادند که در جماعت بزرگ ماندنجو داخل نبودند، ایشان اندک اندک شهرت یافتند تا سرانجام همهٔ سرزمین‌هایی را که ذکر کردیم فرا گرفتند.

یکی از شاخه‌های صنغی، قوم سودکو بود که در رود نیجر به صید ماهی اشتغال داشت. بعید نیست که این قوم زادگان مهاجران مغربی باشند. یک افسانهٔ عامیانه نیز این نظر را تأیید می‌کند. طبق این افسانه، دو مهاجر بربری از صحرا گذشته به حوضهٔ میانی رود نیجر رسیدند. این دو تن که صاحب علم و تجربه بودند، چنان اعتماد صنغی‌ها را به خود جلب کردند که باآن دو بیعت کرده به پادشاهی انتخابشان کردند. بعدها نیز فرزندان متعدد آنان بر صنغای حکم راندند.

از جمله شاهان صنغی که از قوم سودکه برخاسته‌اند، خاندان دیا است که از قرن هفتم تا چهاردهم میلادی حکم راند. یکی از بزرگترین شاهان این خاندان کوغایاکوکیه بود که ابن‌حوقل هم نامش را ذکر کرده است.

همین سودکوها بودند که دو شهر جاو و بومبا را احداث کردند. ایشان تا شهرک جنی که مرکز رقیبانشان گروههای بوذو بود (ایشان هم به صید ماهی اشتغال داشتند) انتشار یافتند.

شاهان خاندان دیا، صنغی‌های شهرنشین را تشویق می‌کردند که به راندن سودکوها به جانب شمال ادامه دهند تا شاید از شر رقابتهایشان رها گردند.

هنگامی‌که ملک صنیای پانزدهم به پادشاهی رسید، شهر جاو در قلب بلاد سودکوها را به پایتختی برگزید. همین پادشاه بود که به اسلام گروید و سپس صنغی‌ها و سودکوها از او پیروی کردند. تسلط ملک صنیا بر جاو از اهمیت فراوان برخوردار است، زیرا همهٔ راههای صحرایی که به فزان و طرابلس و مصر می‌انجامید، از همین شهر می‌گذرد.

امروز هم این شهر آخرین ایستگاه ماشین‌هایی است که از الجزایر به نیجریه می‌روند. اسلام از دیرباز، از سمت راه میانی صحرا به بلاد صنغای نفوذ کرده بود. اما نمی‌توانیم بگوییم که دقیقاً در چه زمان دین الهی به میان این قبیلهٔ نیرومند سودانی راه یافت، تنها می‌توانیم گفت که وقتی ایشان، در قرن یازدهم میلادی در صحنهٔ تاریخ پدیدار شدند پادشاهانی مسلمان که پس از ملک صنیا بر تخت نشسته بودند بر آنان حکم می‌راندند.

سرزمین صنغی‌ها از جانب دولت مالی که به اوج قدرت رسیده بود، مورد حمله قرار گرفت. نخست علی‌بن‌ماری جاطهٔ اول، و سپس سیکره که چندی تخت مالی را از نوادگان ماری جاطه غصب کرده بود، به آن دیار حمله بردند. سیکره توانست به جاو پایتخت صغنی مسلط شود. اما تسلط مالی بر صنغای دیرنپایید، زیرا خود این دولت هم رو به ضعف نهاد. تفصیل چنین است که وقتی سلطان منساکنکن موسی در سال ۱۳۲۵م از حج بازگشت، فرمانده خود سجمان را که ابن‌خلدون سقمنجه خوانده، به جنگ صنغی‌ها فرمان داد و او جاو را متصرف شد. سپس کنکن موسی از آن شهر دیدار کرد، مسجد جامعی در آن بنا نهاد و پادگان در شهر ایجاد کرد و تعدادی از رؤسا و فرزندان امیران رابه گروگان نزد خود نگاهداشت و بر آن دیار جزیه مقرر فرمود. سپس از آنجا به شهر تونبکتو که تابع صنغای بود رفت. مردم شهر مقدم او را گرامی داشتند، زیرا از ستم سلطان صنغی که اموالشان را به غارت می‌برد به امان آمده بودند (این ماجراها در سال‌های ۷۱۸ - ۷۱۹ هـ ق/ ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹م رخ داده است). سلطان درآنجا دارالملکی ساخت وآن را مقر حکومت خود قرار داد.

هنگامی که کنکن موسی به مالی بازگشت، قبایل بت‌پرست موشی (یا موسی)، حدود سال ۷۳۰ هـ ق/ ۱۳۳۰م به تونبکتو حمله آورده دست به غارت و ویرانی زدند. اما شهر دوباره به دست سلاطین مالی افتاد و مدت یک قرن تحت سیطرهٔ ایشان باقی ماند تا آنکه صنغی دوباره نیرو یافت و شهر را باز پس گرفت.

در زمان مغان اول، پسر منساکنکن موسی (۷۳۸ - ۷۴۲ هـ ق/ ۱۳۳۷ - ۱۳۱۴م)، گروگانهای صنغایی گریخته به کشور خود بازگشتند. این مردان، در شمار بهترین امیران و رؤسای قبایل بودند و منساکنکن موسی خوب می‌دانست که وجود آنان در چنگ وی، به بهترین وجه اطاعت صنغی‌ها را تضمین می‌کند، از این رو سخت از ایشان پاسداری می‌کرد. در میان آنان، دوامیر صغنایی به نام علی کولن و برادرش سلیمان نار بود که توانستند افراد قوم خود را گرد آورند و بر دستهٔ نظامیان ماندنجو در جاو چیره گردند. این دو، پس از آن برای رهایی بلاد

صنغی از چنگ دولت مالی دست بـه اقـدام زدنـد. منساسلیمان که جانشین منسامغان اول شده بود، به مقابلهٔ ایشان رفته پیروز شد و بسیاری از مناطق صنغی را بازپس گرفت، اما دیگر نتوانست بر پایتخت آن، جـاو چیره گردد.

علی‌کولن در ۱۳۵۵م در جاو بر تخت نشست و آنگاه صنغی که مدت نیم قرن در تصرف مالی بود، استقلال خود را بازیافت، و چون دولت مالی رو به ضعف نهاده بود، علی کولن فرصت را غنیمت شـمارده دست بـه تصرف اراضی مالی زد و دشمنان آن دولت، بخصوص قبایل بت‌پرست موشی یا موسی را که سرزمینشان در جنوب کشور مالی قرار داشت، گرد خویش جمع کرد. این قبایل هرگز دست از دشمنی با بلاد اسلام در مالی و غیر آن نمی‌کشیدند. مردان این قبیله یک بار در منطقهٔ دریاچهٔ دبو (Debo) که به رود نیجر متصل است دست به جنگ زدنـد، و هـنگامی کـه دولت اسلامی صنغی پدیدار شد، باز مردان موشی بـه آن دیـار حـمله بـردند و شهرها را غارت کردند.

علی کولن که به سن یا شن (بمعنی خلیفه، یـا سـلطان و یـا نـایب سلطان) ملقب بود، سرسلسلهٔ خاندان سن بشـمار مـی‌آید. ایـن خـاندان، حکام دومین دولت اسلامی بودند که در سرزمین صنغی برپا شـد. دولت اول، دولت ارواء بود که به دست حکام مالی ریشه‌کن شد.

در روزگار سن اول علی کولن و برادر و جانشینش سن‌سلیمان نار، قلمرو صنغی به پایتخت کشور و حومهٔ آن منحصر بود، اما جانشینان این دو به کشورگشایی در اراضـی مـالی دست زدنـد، و مـثلاً در عـصر سـن محمد داع که دهمین پادشاه سلسلهٔ سن بود، صنغای‌ها پـایتخت مـالی را ویران کردند و بسیاری از اهل آنرا به اسارت بردند و نیز سن سلیمان دام که هفدهمین پادشاه صنغی بود بر سرزمین میم (یامیما) که جـزیی از کشور مـالی بـود چیره شد و آن را ویران کـرد. قـاضی مـحمدکعت نـویسندهٔ *کتاب الفتاش*، او را بـه فسـق و فجـور متهـم کـرده است.

پس از سلیمان دام، بزرگترین پادشاه خاندان سن که همانا سن علی باشد بر تخت نشست (۸۷۳ – ۸۹۸ هـ ق/ ۲۴۶۸ – ۱۴۹۲م)، اورا مؤسس واقعی پادشاهی عظیم صنغی بشمار مـی‌آورند. وی مـردی جسـور، پـرتحرک، کم‌اعتنا به فرایض اسلام بود. از آنجاکه رجال دین به او اعتراض می‌کردند، وی کینهٔ ایشان را به دل گرفته دست به اذیت و آزار آنان و دشمنی با مساجد و زوایاکه محـل درس خـواندن این مسلمانان بود، زد. بهمین جهت است که سعدی، نگارندهٔ کتاب *تاریخ‌السودان* به او تاخته و به ستمگری و فسق متهم کرده است. مادرِ سن علی از قبایل ماندنجو در مالی بود.

با اینهمه سن علی – هیجدهمین شاه سلسلهٔ سن – بزرگترین فاتح مسلمانی است که در سودان غربی پدیدار شده. وی راتنها به نام علی‌بر، یا علی بزرگ، سن ویاشن، می‌خوانـدند. وی در خـلال ۲۷ سـال سـلطنت، کشوری بوجود آورد که مساحت آن با مساحت دو کشور ایران و عـراق برابر بود، این کشور از سیجو برکرانهٔ رود نـیجر تـا جـایی کـه امـروز بـه داهومی معروف است گسترش داشت. نام علی چنان مشهور شده بود که به گوش اروپائیان نیز رسید و جوان (یوحنا) دوم پادشاه پرتغال، هیئتی به قصد جلب دوستی نزد او روانه کرد.

در سال ۱۴۶۸م، سن علی به شهر تونبکتو کـه از ۱۴۳۵م در دست طوارق بود حمله آورد. این شهر مرکز تجاری بزرگی بود و در آن انبوهی دکان و مسجد و اهل علم و مرد دین وجود داشت. وی طوارق را از شهر براند و آنرا پایتخت دوم کشور خود ساخت. اما چندی بعد میان او و علما اختلاف افتاد. او نیز علما را آزار و شکنجه داد و بسیاری‌شان را به زنـدان افکند و سپس شهر را به آتش کشید.

آنگاه بر شهر جنی که پس از جاو و تونبکتو بزرگترین شهر کرانـهٔ نیجر بود مستولی شد. جنی در دست گروهی مسلمان از قبیلهٔ سوننکه بود که شهر را به امیرنشین کوچک و ثروتمندی تبدیل کرده بودند. ثروتمندی شهر از آنجا برمی‌خاست که تجارت طلا از غانه به آن انـتقال یـافته بـود. علاوه بر این، شهر به داشتن علمای متعدد و مساجد فراوان شهرت داشت. سعدی می‌نویسد که سن علی تنها پس از محاصره‌ای که هفت سال و هفت ماه و هفت روز طول کشید و عاقبت هم به ضرب شمشیر توانست آنرا فتح کند. اما او بلایی راکه بر سر تونبکتو درآورده بود با این شهر روا نداشت، و همینکه از فرمانبرداری اهل آن اطمینان یافت به جاو بازگشت.

وی بار دیگر به گروه‌های بت‌پرست بزرگی مانند بورجو (بـرقع) که در جنوب حوضهٔ نیجر باقی‌مانده بودند حمله آورد، بر پایتختشان چیره شد و دیر زمانی در آن ماند تا سرانجام عازم جنگ با قبایل موشی، و سپس قبایل دوجون شد. وی بـه قـلب سـرزمین دوجـون (کـه مـوطن ایشـان کـوههای باندیاگارا بود) نفوذ کرد، اما چون نتوانست بر آنان چیره گردد، بازگشت و به جنگ طوارق شتافت. برخی از محققان فرانسوی معتقداند که اصرار او بر جنگ با طوارق، از کینه‌اش نسـبت بـه اسـلام سـرچشـمه می‌گرفته. اما حقیقت این است که او با اسلام دشمنی نداشت، بلکه با فقها و علمایی که پیوسته او را به فسق و فجور و بی‌دینی متهم مـی‌کردند، کـینه می‌ورزید.

پس از آن سن‌علی به جنگ فولا (یا فولانیان) شتافت. ایشان از نژاد بربرهای صحرا (جنوب سرزمین سوس) و قبیله‌ای نیرومند و پـرتحرک بودند. زنانشان نیز به زیرکی و هوشمندی شهرت داشتند. هرگاه زنـی بـا یکی از امیران یا بزرگان سودانی ازدواج می‌کرد، به زودی بر او و قصرش مسلط می‌شد. مردانشان نیز به برکت دانش خویش، به مقامهای عمده‌ای در دولت صنغی دست یافتند، چندانکه سن‌علی بیمناک شد و هـمه را از شغلهایشان طرد کرد و سپس سه بار به اراضی فولا در ناحیهٔ جورما حمله برد (سالهای ۱۴۶۵، ۱۴۷۰، ۱۴۸۸م).

مردم این سرزمین مسلمان، او را نفرین بسیار کردند و عاقبت هم گویی دعایشان مستجاب شد، زیرا چـون خـواست در ۱۴۹۲م بـرای بـار چهارم به فولاد حمله کند، هنگام عبور از رودی که در حال طـغیان بـود، غرق شد و یکی از پسرانش که مرتد شده‌بود به جایش نشست. صنغی‌ها او را معزول کرده فرمانده سپاهش محمدبن‌ابی‌بکرطوری را در ۱۴۹۳م بـه پادشاهی برداشتند. وی خاندان شاهی جدیدی که همانا سلسلهٔ اسکیا، یا اسکی و یا اساکی باشد پی ریخت.

## سلسلهٔ اسکیا

سعدی در کتاب ***تاریخ سودان*** خود دربارهٔ اصل این کلمه گوید: دختران سن‌علی، «اذکیا» بودند و معنای این کلمه چنین است: «این مرد، آن نباشد»، یعنی امید آنکه این مرد، غاصب تخت و تاج ما نباشد». سپس همین وصف بر خاندان طوری باقی‌ماند و سرانجام نام آن خاندان شد. طوری نیز همان کلمه‌ایست که در استعمال امروزی، توری تلفظ می‌شود. اینک بهتر است که ما به جای سیکوتوری، بگوییم «شیخ توری».

صنغی در عصر اساکی بخصوص، شکوفایی خود را حفظ کرد، چه سلاطین این خاندان سخت به اسلام پای‌بند بودند و همین امر موجب شد که مردم به ایشان دل بندند. محمدبن‌ابی‌بکر طوری (یا اساکی) از ۱۴۹۳ تا ۱۵۲۸م حکم‌راند، کشور را نظامی استوار بخشیده به چندین ولایت تقسیم کرد و بر هر ولایت، عاملی از اهل بلاد اسلام که نسبتاً به او وفادار بود گمارد، تونبکتو را پایتخت خود ساخت، علما و فقها را نزد خویش خواند و اکرام کرد، مساجد و زوایای بسیار ساخت، و با فقها و علمایی که در این مساجد و زوایا به مردم دانش می‌آموختند، بخشندگی بسیار روا داشت.

در ۱۴۹۷م اسکیا محمد طوری، با سیصدهزار مثقال طلا عازم حج بیت‌الله‌الحرام شد و در التزام رکاب او، پانصد سوار و هزار سرباز براه افتادند. شریف مکه که از خاندان حسنی بود مقدم او را سخت گرامی داشت و لقب خلیفه به وی بخشید. محمد طوری که تعصبش نسبت به اسلام شدت یافته بود، همینکه به کشور خود بازگشت، به قبایل موسی در ناحیهٔ یاتنجا حمله برد و بسیاری از آنان را مسلمان ساخت.

سیاست صنغی‌ها این بود که حکومت ولایات را در دست کسانی از همان ولایات که اظهار اطاعت کرده بودند باقی گذارند به این سبب با آنکه پادشاهی مالی به دست ایشان منقرض شده بود، باز برخی از حکام ماندنجو نژاد مالی، فرصت را غنیمت شمرده، استقلال خود را تا حدی حفظ کردند. حتی بزرگ ایشان درمالی، لقب خود منسا را هم رها نکرد. هنگامی که اسکیامحمد فشار خود را بر سرزمین مالی افزون کرد، فرزندان منسا در ۱۴۸۱م از عثمانیانی که در الجزایر استقرار یافته بودند یاری طلبیدند، اما به چیزی دست نیافتند.

مورخان پرتغالی معتقد ند که محمدمنسای اول، رو سوی پرتغالیها نهاد و از آنان خواست که علیه سلطان صنغای یاریش کنند، و ایشان هم از بیم آنکه مبادا ترکان عثمانی به افریقای غربی نفوذ کنند، خواهش او را پذیرفتند، و آنگاه پادشاه پرتغال دو گروه نماینده نزد او گسیل داشت که به کسب خبر در آن کشور پرداختند و با اهل آن آشنا شدند و در ضمن چندین نقشه و عکس ترسیم کردند. این امر، زمانی که پرتغالیها در سواحل مغرب و افریقیه دست به ایجاد مراکز و دژهای استوار (معروف به فرونتیر Frontiére) زدند، برای سرزمین سودان غربی سخت بدخیم بود، علاوه بر این پرتغالیها هیچ کمکی هم به منسامحمد اول نکردند.

اسکیا محمدطوری کوشید که به سمت شرق پیش رود، اما حوسی‌ها به مقابله پرداختند و او تنها توانست بر سه دولت‌کوچک چیره شود (سرزمین حوسی-یاهاوزا، از ولایات کوچکی که با یکدیگر همسایه و هم‌پیمان بودند تشکیل می‌شد). از این رو، به سمت شمال متوجه شد، میان او و حکام آن نواحی که در آن هنگام مطیع سلاطین سعدی مغرب اقصی بودند، نبردهای بسیار درگرفت که در اثنای آنها وی بر معادن معروف نمک در جنوب کشور سعدیان دست یافت. اما بعدها اسکیا داود (۱۵۴۹ - ۱۵۸۲م) در مقابل مبلغی معادل ده هزار مثقال طلا که هر سال پرداخت می‌شد، آن معادن را به سلطان سعدی باز پس داد.

پس از مرگ اسکیاطوری، میان فرزندانش -که می‌گویند حدود صد نفر بودند- بر سر تاج و تخت اختلاف افتاد، اما چندی بعد، اوضاع دوباره به نظام درآمد و قدرت صنغی‌ها در سرزمین پهناورشان استقرار یافت، و شهر تونبکتو چندان شکوفا شد که آوازهٔ ثروت و آرامش و طلای فراوانش به گوش اروپائیان رسید. آنگاه دانشمندان رو به آنجا نهادند و علم‌اندوزی میان همگان رواج یافت. کار به جایی رسید که کتابهای عربی به صورت ارجمندترین و شاید هم وافرترین کالا درآمد.

طی همین سال‌ها، یعنی در اواخر قرن شانزدهم میلادی، جهانگرد مغربی حسن وزان که از اسلام روگردانده با نام لئوی آفریقایی، مسیحی شده بود (برخی می‌گویند به مغرب بازگشت و در اواخر عمر دوباره مسلمان شد) از تونبکتو دیدار کرد. علاوه بر این، وی برخی دیگر از بلاد صنغی را دیده می‌گوید: «سود تجارت کتاب از سود تجارت طلا بیشتر است». سپس اضافه می‌کند که دفاتر و کتب دینی و ادبی عربی، اسباب فخرفروشی مردم بود، ثروت و مقام هر کس را برحسب تعداد کتابهایی که در کتابخانه، یا تعداد اسبانی که در اسطبل داشت می‌سنجیدند.

در همان احوالی که بلاد صنغی از اینهمه شکوفایی برخوردار بود، مغربیان دست به جنگ با آنان زدند. این کار ضربهٔ کوبندهٔ نهایی را بر پیکر دولت صنغی وارد ساخت. همینکه این دولت به دست مغربیان نابود شد، دولت مالی دوباره پدید آمد و پادشاهان آن کوشیدند از حکام محلی کمک گیرند، و چون این کار حاصلی نداشت، متعرض حاکم مغربی شدند، اما از این کار هم سودی نبردند، آنگاه بساط دولت مالی هم برچیده شد. گویی جنگ مغربیان خود پایان سرفرازی دولت‌های بزرگ مسلمان در سودان بود، همانطور که حملهٔ نادرشاه افشار پادشاه ایران، به هند و تخریب دهلی سرآغاز نابودی قدرت مسلمانان در هند بود. این دو حادثهٔ غم‌انگیز دریک زمان رخ دادند؛ این زمان، پایان‌کار دولت اسلامی بزرگی بود که طی قرنهای پانزده و شانزده میلادی در دو قطب عالم اسلام حکم راندند. دولت‌های مسلمان میان این دو قطب، از شرق به غرب عبارت بودنداز: سلطنت مغولان هند، دولت‌های صفوی و افشاری در ایران، دولت ممالیک مصر و حجاز و مغرب تا مرزهای مغرب اقصی، دولت سلاطین سعدی در مغرب اقصی، و خلاصه دولت‌های مالی و صنغی در سودان غربی. در همان احوالی که این دولت‌های مسلمان به جان هم افتاده بودند، غربیها با یکدیگر متحد می‌شدند تا بر جهان اسلام چیره گردند.

## حملهٔ سلاطین مغرب به سرزمین سودان غربی

درآن هنگام، تاج و تخت سلاطین سعدی که از پایتختشان مراکش بر مغرب اقصی حکم می‌راندند، نصیب احمد منصور ملقب به ذهبی شد (۱۵۷۸ - ۱۶۰۳م). وی در شرایطی که سخت به مراد خاندان سعدی (از شرفای حسنی) بود برسر کار آمد. برادر و سلفش عبدالملک در ۴ اوت ۱۵۷۸م، در نبرد وادی‌المخازن بر پرتغالیها چیره شده بود. این نبرد همان است که به «جنگ شاهان سه گانه» نیز معروف است. نتیجهٔ پیروزی او آن بود که پرتغالیها به کلی از سرزمین مغرب بیرون رفتند و آرزوهای استعمارگرایانهٔ خود را فراموش کردند. نتیجهٔ دیگر این پیروزی آن بود که خاندان سعدی علوی، به مرتبهٔ خاندان‌های بزرگ حکمفرما در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی ارتقا یافت و هیئتهای متعدد به فاس رومی‌آوردند، و آنگاه فاس، پایتخت دولت بزرگی گردید که از تلمسان تا طنجه، و از طنجه تا دورترین حد سوس در جنوب (نزدیک وادی درعه) فرمان می‌راند.

احمدسعدی که به منصور ملقب شده بود، توانست دولتی چنان نیرومند و منظم برپا کند که موجب برقراری امنیت و رفاه و آسایش در سراسر کشور مغرب شد. سلطان منصور با آنکه سخت مراقب بود که قدرت ترکان عثمانی به سرزمین وی نفوذ نکند، باز ایشان را الگوی سیاستهای خود قرار داده بود، یعنی درکار ترتیب کاخ و امور دولت خود، از شیوه‌های عثمانی پیروی می‌کرد و تعدادی از ترکان را برای تربیت سربازان و تنظیم سپاه به روش عثمانی، به کار گرفته بود، و همچنین به عمال ایالات لقب پاشا می‌بخشیدودر سپاهش تعداد بسیاری از اسپانیایی‌هایی که به اسلام گرویده بودند، وجود داشت. بسیاری از این مردان، کسانی بودند که پدران اندلسی‌شان به زور مسیحی شده بودند، و دوباره به دامن اسلام بازگشته و به خدمت سلطان مغرب اقصی درآمده بودند. علاوه بر این، انبوهی از سودانیان و مردان قبایل بربری و فراریان سپاه عثمانی، به سپاه او راه یافته بودند. عاقبت، از آنجا که تعداد سربازان، عظیم و هزینهٔ سپاه سخت سنگین شده بود، سلطان احمدمنصور به فکر آن افتاد که سودان را فتح کند تا به طلای فراوان آن که شهرتش ذر آن روزگار عالمگیر شده بود، دست یابد. آنگاه، یکی از اندلسی‌هایی را که به دامن اسلام بازگشته و به سپاه او پیوسته بود، بر لشکر فتح امیر گردانید. اما تصمیم این سلطان بلندپرواز، رأیی ناموفق بود، زیرا در سرزمین سودان، دولت مسلمان صنغی حکم می‌راند و پادشاهان آن از خاندان سن یا شن، مردانی نیرومند بودند که پیوسته با بت‌پرستان می‌جنگیدند و پیوسته درصدد گسترش دادن قلمرو اسلام در گرداگرد خویش بودند. از سوی دیگر مغرب اقصی، از برکت تجارت پرتحرک خود با سودان بهره‌ها می‌برد، علمای مغرب نیز فرهنگ و دانش اسلامی را در آن دیار وسیع، انتشار می‌دادند. منصور ذهبی باید درمی‌یافت که سپاهی با آن عظمت که می‌خواهد صحرا را درنوردد و هزاران کیلومتر راه را در بیابانهای خشک بی‌آب و علف طی کند، لاجرم به اموالی کلان نیازمند است، و علاوه بر آن، هرگز نخواهد توانست با ثروتی که به اینهمه رنج و زحمت بیارزد، بازگردد.

در هر حال سپاه، در ۱۵۱۸م، در عین بی‌سروسامانی به راه افتاد و صدها تن از مردانش در ریگزارهای صحرا هلاک شدند. نخستین هدف سپاهیانش ، معادن نمک در تغازا بود که یکی از بزرگترین منابع درآمد سلطان صنغی بشمار می‌رفت. ایشان نخست بر واحه‌های جراراة و توات در جنوب الجزایر کنونی چیره شدند. پادشاه برنو (پس از این از او صحبت خواهیم کرد) چون دیدکه سپاهیان سلطان مغرب به مرزهای کشورش نزدیک شده‌اند، اعلان اطاعت کرد و برای سلطان مغرب بر سر منابر دعا خواند.

سپاه، پس از پنج ماه سفر مرگبار در صحرا، عاقبت به سرزمین صنغی رسید و در نبرد فوندیبی، در فاصلهٔ پنجاه کیلومتری شمال جاو، افراد صنغی را به سختی شکست داد (۱۲ آوریل ۱۵۹۱) . اما وقتی به شهر جاو داخل شد، دید که جانداری در شهر باقی نمانده و مردم آنرا ترک گفته‌اند. جودرپاشا ناچار سپاهیان خود را در تونبکتو مستقر کرد. در آنجا سربازان دچار نومیدی جانکاهی شدند، زیرا دریافتند که معادن طلا هنوز بسیار دورانـد و ایشان باید به همان مقدار که آمده‌اند، دوباره در سرزمین‌های صحرایی راه بپیمایند و سپس از جنگل بگذرند تا به دامنه‌های جبال فوتاجالون برسند. سلطان احمد منصور هم که در صداقت جودرپاشا تردید کرده بود، او را عزل نموده و فرماندهی مغربی به نام محمودزرجون به جایش گماردو محمود به توتبکتو درآمد و فرماندهی سپاه را از جودر تحویل گرفت، جودر هم از آنجا به جاو رفت.

اما محمود زرجون هم نتوانست آن مقدار طلایی را که سلطان مطالبه می‌کرد ارسال دارد. از اینرو سلطان او را نیز عزل کرد و فرمانده دیگری به نام منصور را به جایش نهاد. بدینسان، ملاحظه می‌شود که از جنگ مغربیان با صغنی، طلای قابل ملاحظه‌ای حاصل نیامد. جودرپاشا چندی در جاو درنگ کرد تا اوضاع آرام شد. آنگاه با مقداری مال به مراکش بازگشت. اما بقیه سپاهیان او، همانجا ماندند و با زنان محلی ازدواج کردند و جزو اهل آن دیار شدند و سپس همراه آنان در مقابل حملات طوارق و بامبارا صاحبان سیجو و ماندنجو فرمانروایان مالی قدیم، به دفاع از سرزمین خویش پرداختند.

سلاطین مغرب از کار سودان مأیوس شدند و به همان مقدار طلا که همان سپاه نخست بر ایشان ارسال کرده بود بسنده کردند. و چون آخرین پاشایی که بر تونبکتو حکم می‌راند در ۱۸۲۰م وفات یافت، دیگر کسی را به جانشینی او نفرستادند. بدینسان، کار سودان به دست سپاهیان مغربی - اندلسی افتاد. ایشان نیز در آن سرزمین دست به خرابی و فساد زدند، اما از آنجا که در استفاده از گلوله‌افکن مهارت داشتند، برتری خود را نسبت به اهل سودان حفظ کردند. در آن زمان گلوله را با باروت شلیک نمی‌کردند، بلکه قطعاتی سربی به اندازهٔ گلوله را در کمانهای آهنی نهاده پرتاب می‌کردند. ایشان را به سبب مهارتی که در پرتاب کردن این گلوله‌ها داشتند، اِرما یا آرمان خواندند، و این کلمه، تحریف لفظ عربی «رُماة» است.

سرانجام، طبقهٔ تیراندازان (اِرما) سودانی - مغربی، طبقهٔ اشرافی سودان گشت و نجیب‌زادگان و پسران و دختران فرماندهان به آن طبقه وابسته بودند. شگفت آنکه دیگر سربازانی که تیرانداز نبودند، به پیشه‌ای، و خاصه کفش دوزی روی آوردند. به دنبال این ماجراجویی که ریشهٔ یک دولت اسلامی ارجمند را در سرآغاز استعمار برکند، سلطان احمد منصور ذهبی، به یُمن انبوه طلاهایی که پیش از این ذکر شد، ثروتمند، و به ثروتمندی شهره گردید، آنچنانکه مسافران اروپایی نیز از بخشندگی سلطان مغربی سخن گفته‌اند، اما بیشتر طلاهایی که به دست سلطان رسیده بود، از معادن طلا در سرزمین فوتاجالون حاصل نشده بود، بلکه از غارت شهرها و مصادرهٔ اموال بازرگانان و دیگر مردم به دست آمده بود؛ این نیز دست‌آورد آن دسته از سربازان فرومایه‌ایست که در آن سپاه استخدام شده بودند.

## برپایی مجدد اسلام به رهبری فولانیان و تکرورها

فولا یا فولانیان قومی چوپان بودند که نخست در حوضهٔ رود سنگال می‌زیستند. شاخه‌های متعددی از این قوم در سراسر پهنهٔ وسیعی که از سنگال تا اقلیم چاد گسترده بود پراکنده شدند. از ایشان، چهار شاخهٔ بزرگ معروف است:

۱) فولانیان سنگالی که به فولافوتارو مشهوراند.
۲) فولانیان گینه‌ای که به فولافو.تاجالون شهرت دارند.
۳) فولانیان اقلیم ماسینا و سرزمین حوسی (هاوزا).
۴) فولانیان ادماوه در شرق نیجریه.

## دولت فولانیان سنگالی در اقلیم فوتاتورو

فولانیان چنانکه اشاره شد، در قرن یازدهم میلادی به دست مرابطون مسلمان شدند. ایشان در دین تعصب ورزیده به دعوت مردم پرداختند تا اقوام تکرور را نیز با خود مسلمان کردند. زیستگاه نخست تکرورها که مانند اقوام فولا به شیوهٔ بدویان زندگی می‌کردند، در شمال حوضهٔ رود گامبی قرار داشت. فولانیان با گذشت زمان، با قوم تکرور درآمیختند و در سرزمین سودان غربی، پایه و ستون اسلام گردیدند، چندانکه بلاد ایشان را به مدینهٔ منوره تشبیه کرده‌اند، زیرا این سرزمین، به حکم موقعیت جغرافیایی خود، محل اختلاط اجناس گوناگون و مرکز اسلامی عظیمی است که پرتو دین الهی را به هر سو می‌پراکند.

تکرورها، پیش از آنکه به اسلام گروند، تابع دولت غانه بودند، سپس با مرابطون هم پیمان شدند و به دست هم ایشان، گروههای عظیمی از تکرورها اسلام آوردند و درکنار مرابطون جنگیدند. به یمن اینان بود که منطقهٔ فوتاتورو، مرکز بزرگی برای تبلیغ اسلام شد. پیش از این گفتیم که فولانیان اصلاً از قبایل صنهاجهٔ صحرا بودند و خود نیز می‌پندارند که از قبیلهٔ مسوفه - که یکی از بزرگترین قبایل صنهاجهٔ صحراست - برخاسته‌اند. به هر حال تکرورها و فولانیان نخست تابع دولت اسلامی غانه و سپس تابع دولت مالی بودند. بین قرنهای چهاردهم و شانزدهم میلادی، خاندانی از خاندانهای جلف که معمولاً ولف (Wolof) خوانده می‌شوند و از ترکیب فولانیان و بربرهای صحرا پدید آمده‌اند، دولتی به سرکردگی انجاجانجیای به پا کرد. در ۱۷۷۶م، فرمانروایی از قوم تکرور که امام خوانده می‌شد (امام در زبان ایشان به مامی تحریف شده) علیه قدرت جلف قیام کرد و پادشاهشان را کشت واین دسته از تکرورها رانیز مسلمان گردانید. آنگاه به همت او دولت اسلامی نیرومندی در سراسر حوضهٔ سنگال (یعنی بلاد فوتاتورو) برپا گشت که فولا وتکرور و ولف را در برگرفت. این دولت تا زمانی که به دست استعمارگران فرانسوی برافتاد، استوار بود و به نشر اسلام در مناطق اطراف می‌پرداخت.

## دولت فولانیان در منطقهٔ کوههای فوتاجالون (گینه)

منطقهٔ فوتاجالون، منطقه‌ای کوهستانی و گسترده است و خط تقسیم آبهایی محسوب می‌شود که از آنها رودهای سنگال و گامبی و کوتکوری تشکیل می‌گردد. از همین کوه‌ها، رود نیجر سرچشمه گرفته در سمت شمال به شرق متمایل می‌گردد، این رود شاخه‌ای نیز دارد که از غرب کوهها به سوی اقیانوس اطلس جاری می‌باشد.

سرزمین فوتاجالون، به سبب ارتفاع از سطح دریا و فراوانی آب، از نظر کشاورزی و دامداری بسیار غنی است و آب و هوایی معتدل دارد. در قرن شانزدهم میلادی، طی دورهٔ اضمحلال دولت صنغای، گروه‌هایی از فولانیان سنگالی و فولانیانی که در سرزمین ماسینا می‌زیستند، به این شهرها وارد شدند و اسلام را میان مردم آن رواج دادند. ظاهراً این گروههای مهاجر فولانی، از چنگ سلاطین اساکی صنغای گریخته بودند. چون فولانیان اقلیم فوتاجالون همه مسلمان شدند، شیخی عالم و قدرتمند و صاحب اراده که فع‌کراموکو نام داشت به شاهی برگزیدند «فع» یا «فا»، کلمهٔ عربی تحریف شده ایست که از فقه یا فهم مشتق شده است. مورخ و قاضی محمود کعت، نویسندهٔ ***کتاب الفتاش*** نیز به لقب فع ملقب بود. فع‌کراموکو چندان در نابودی بت‌پرستان کوشید تا عاقبت کشور خویش راکشوری یک پارچه اسلامی گردانید.

پس از او سرکرده‌ای از خاندان فولانی دیگر به نام ابراهیم سوری به تخت نشست و اقدامات سلف خویش را به انجام رسانید. چون او درگذشت، میان دو خاندان برسر قدرت نزاع افتاد. عاقبت حدود سال ۱۷۸۴م بر آن اتفاق کردند که قدرت هر دو سال یکبار دست به دست بگردد، یعنی فع (یا فا) از خاندان کراموکو همراه با دارودستهٔ خود دو سال پادشاهی کند، سپس او و یاران و وزیرانش تخت را به نامزد خاندان سوری واگذارند. این شاه جدید نیز وزیران و فرماندهان را از میان قبیلهٔ خویش برگزیند. این حکومت متناوباً به نظام «فایا» معروف شد. «فایا» خود در زبان فولا، جمع «فا» یا «فع» است. استعمار زمانی که بر این سرزمین چیره شد، آن نظام را ملغی کرد.

## فولانیان در اقلیم ماسینا (در درون بلاد حوسی)

از فولانیان، جماعتی از اقلیم فوتاتورو یعنی وادی سنگال، به اقلیم

ماسینا در محل تلاقی نیجر با یکی از شعبات خود در نزدیکی دیبو، و نیز به اقلیم بانی کوچ کردند و چون در آنجا مستقر شدند، گله‌هایشان بزرگتر شد و ثروتشان فزونی یافت، و سپس به اطاعت دولت مالی درآمدند. سلطان مالی نیز چنین پاداششان داد که یکی از رؤسایشان را به نام ماجاجالو (به زبان فولا: اَردو) بر اقلیم بفاجا حاکم گردانید. فولانیان، با فرمانروایان پی‌درپی غانه و مالی و صنغای و بامبارا در صلح و صفا سر می‌کردند، اما یکی از ایشان، در نیمهٔ قرن شانزدهم میلادی کوشید علیه اسکیا داود قیام کند. ولی خود و یارانش به دست او نابود شدند.

گروههای دیگری از فولانیان نیز به لیپتاکو در کرانهٔ شرقی رود نیجر کوچ کردند و آنجا به موفقیت‌های عظیمی دست یافتند. در قرن هفدهم میلادی، یکی از ایشان بر سراسر منطقه‌ای که در میان انحنای رود نیجر قرار دارد مستولی شد. فرزندان و نوادگان او نیز این قدرت را محفوظ داشتند، تا در ۱۸۶۰ به دست عثمان دان‌فودیو، سلطان سوکوتو به آن دولت منضم گشتند.

## فولانیان در ادماوه (شرق نیجریه)

چهارمین مهاجرت فولانیان، از نظر انتشار اسلام، مهمتر از سه مهاجرت پیشین است و دلالت بر آن دارد که این اقوام به راستی از فعالترین گروه‌های قبیله‌ای در نشر اسلام و گسترش دامنهٔ قلمرو آن در نواحی سودان غربی بوده‌اند.

در نیمهٔ قرن هجدهم میلادی چندین گروه از مردمان فولا، در ناحیهٔ جوبیر که در درون سرزمین حوسی واقع است، استقرار یافتند. آنجا، در ۱۷۵۴م، عثمان دان فودیو (یا فوجو) تولد یافت و در آغوش اسلام پرورش یافت و جانش از عشق دین و میل به آموختن علوم آن آکنده گردید. سپس به زهد و پارسایی شهره شد و همین امر بسیاری را به سوی او جذب کرد. گروه عظیمی از مردم این ناحیه به دست وی اسلام آوردند. چون مردان حوسی در اقلیم جوبیر دیدند که یاران او آنچنان متعدد و پرتحرک شده‌اند، بیمناک گشتند.

از سوی دیگر عثمان دان‌فودیو هم که دل نگرانی آنان را احساس کرده و از قدرت یاران خود نیز اطمینان یافته بود، در ۱۸۰۴م با حوسی اعلان جنگ کرد، و مرد نیرومند منطقه شد و خویشتن را «شیخ» و «امیرالمؤمنین» لقب داد، سپس کم کم بر بقیهٔ سرزمین حوسی، چون کوتیسنا، زاریه، نوبه و کبه چیره شد و در آن منطقه سلطنتی به پا ساخت و سوکوتو را پایتخت آن نهاد و در سرزمین قبایل یوروموبا دست به کشورگشایی زد. عثمان‌دان‌فودیو کوشید که در شرق، بر سرزمین بورنو مستولی شود، اما این قبایل، به سرکردگی فرماندهی به نام کانمی، درمقابل او ایستادگی کردند. عاقبت، کار به صلح و خودداری از کشت و کشتار انجامید.

در این احوال، میان فولانیانی که در ناحیه‌ای معروف به آدماوه (کامرون امروزی) می‌زیستند، شیخی عالم و مجاهد به نام اداما ظهور کرد که مردم به لقب مؤدّب (به زبان خودشان: مودیبو، یعنی دانشمند و فقیه) می‌خواندند و عثمان دان فودیو که دیگر همهٔ بلاد حوسی را تسلیم خود کرده و در ۱۸۰۹م در پایتخت خویش سوکوتو مستقر شده بود، مودیبواداما را در ۱۸۱۱م فرا خواند و پرچم سفید خود را که پرچم جهاد بود به دست او سپرد و خواست که برای نشر اسلام در منطقهٔ جنوبی رود بنوی که از شاخه‌های بزرگ رود نیجر است، به جنگ پردازد. اداما به انجام مأموریت خود مشغول شد و تمام ناحیه‌ای را که امروز کامرون نام دارد به اسلام درآورد، و نام این ناحیه نیز، از باب انتساب به او، ادماوه شد. مودیبواداما در ۱۸۴۷م درگذشت و سه تن از فرزندانش، یکی پس از دیگری به جایش نشستند. در ۱۹۰۱م، انگلیسیها آن کشور را اشغال کرده چهارمین فرزند او را که مانند پدر، مودیبواداما نام داشت بر آن ناحیه که دیگر یک مستعمرهٔ انگلیسی شده بود، گماردند.

دراین احوال عثمان دان فودیو همچنان بر کشور خویش، یعنی اقلیم جوبیر واقع در انحنای رود نیجر، سلطنت می‌کرد. چون در ۱۸۱۸م درگذشت، کشور میان دو تن از افراد خانوادهٔ او، یعنی برادرش عبدالله (که به صورت عبدالای نوشته و خوانده می‌شود)، و پسرش محمدبلو تقسیم شد. عبدالله بر ولایات غربی کشور حکم می‌راند و پایتخت خود را در جان دو برقرار کرده بود؛ محمدبلو ولایات شرقی را که در واقع فتوحات عثمان دان فوجو در شرق بود، در دست داشت و در پایتخت پدرش سوکوتو قسقه شده بود. محمدبلو با مردی از اهل علم آشنا شد که در باب تاریخ و دین دست به تألیف زده بود. این مرد تاریخ پادشاهی عثمان‌دان‌فوجو را با خطایی فاحش آغاز کرد، از این قرار که هر چه را افراد حوسی پیش از آن انجام داده بودند، نادیده گرفت، و حتی همهٔ اسناد و تألیفاتی را که به ایشان مربوط بود از میان برد.

## حماد و شیخ

فتوحات عثمان دان فودیو در غرب، بر فولانیانی که در آن نواحی می‌زیستند، تأثیری عمیق داشت و احساساتشان رابرای تبلیغ اسلام سخت برانگیخت. از میان این جماعت، در ۱۸۷۵م، مبلغ مجاهد بزرگی به نام حمادو باری در منطقهٔ ماسینا ظهور کرد که همراه سپاهیان عثمان دان فوجو در جنگ علیه بلاد حوسی شرکت جست. وی توانست در ۱۸۱۸م، نزدیک شهرک نوکوما بر دشمنان پیروز آید. عثمان دان فوجو نیز به پاداش این فتح، او را لقب شیخ عطا کرده بر منطقهٔ ماسینا گمارد. آنگاه حماد و برجبنی و تونبکتو چیره شد و سلطهٔ خود را بر بخشی از بلاد بامبارا بگسترد؛ سپس شهری بنا نهاد و آنرا حمدالای (یعنی الحمدلله) نامید و پایتخت خود گردانید.

حماد و شیخ - یا به زبان اقوام محلی: حماد و سیکو - توانست دولت خود را با دقت تمام نظام بخشد: فلات ماسینا را به چند ولایت تقسیم کرد، بر هر ولایت، یک والی و یک قاضی گمارد، برای ادارهٔ کشور، مجلسی مرکب از چهل شیخ تشکیل داد و شصت شیخ دیگر از جنگجویان بزرگ را در کنارشان نهاد و آنگاه، این مجلس را مرکز عالی قدرت در کشور گردانید، سپس کوشید مردم را از حالت بیابان نشینی خارج کرده در

شهرها ساکن سازد. آنگاه به برکت داد و ستد و بازرگانی مردمان فولا، بامبارا، دیولا(اربابان ناحیه کونج) و حوسی که از نواحی دریاچهٔ چاد آمده بودند، تکرورهای سنگال، مغربیان و طوارق، شهرها و راهها آبادان گردید. هنگامی که جهانگردان اروپایی، به قصد جستجو و اکتشاف به کشورهای قارهٔ افریقا پانهادند، دولت فولا را برخوردار از همین استقرار و شکوفایی یافتند، اما، برای اینکه استعمار را تبرئه کنند، گفتند، آن بلاد سراسر دستخوش پریشانی بود.

حماد و پیش از آنکه در ۱۸۴۸ درگذرد، با یک حاجی سودانی به نام حاج عمر آشنا شد که پیش از عصر استعمار، در تاریخ این دیار نقشی بزرگ برعهده داشته است.

## (حاج عمر)

حاج عمر، نه از فولا، که از قوم تکرور بود. وی در ۱۷۹۷م، در نزدیکی شهرک بودوروواقع در اقلیم فوتاتورو (یا سنگال) به دنیا آمد و نام کامل او، عمرسیدوتال بود. حاج عمر، در مسلمانی و پارسایی رشد کرد و دورهٔ نخست جوانی را در نواحی فوتاتورو و فوتاجالون، به دنبال شیوخ گذرانید، و با عثماندان‌فوجو در سوکوتو، و حمادو شیخ در حمدالای ملاقات کرد. سپس حج گزارد، و چون بازگشت، درناحیهٔ خود پیشوای طریقت تیجانیه شد و صادقانه به عبادت و خدمت پیروان آن طریقت پرداخت. کم‌کم، کارش بالاتر گرفت و از «اصحاب برکت» شد. «اصحاب برکت» کسانی بودند که به مردم برکت می‌بخشیدند و دعایشان نیز پیوسته مستجاب می‌شد. وی توانست روابط خود را با سرکردگان مسلمان در سرزمین سودان استحکام بخشد. از این رو، کانمی زنی پارسا به او هدیه کرد که وی به همسری برگزید. محمدبلو نیز دو زن به او تقدیم داشت. کار حاج عمر چندان بالا گرفت که موجب هراس فرمانروایان آن دیار شد. او نیز بهتر دید که برای آرامش خاطر آنان، در قریهٔ کوچک استواری به نام ونجیرای که در مکان مطمئنی در کوه‌های فوتاجالون قرار داشت، به قصد عبادت گوشهٔ عزلت گزیند. در آنجا، یاران گردش اجتماع کردند و کم‌کم چنان فزونی یافتند که سپاه بزرگی از مردان تکرور پدید آمد. حاج عمر نیز به مراکز ماندنجو (مردم مالی)، و بامبارا (اربابان اقلیم کعارته) حمله برد و شهرک فیورو را از چنگشان بیرون آورد. در آن حال، سپاه او که بر چهل هزار جنگجو شامل بود، مردمان فوتاجالون را مورد تهدید قرار داد. ایشان نیز از فرانسویها یاری خواستند. فرانسویها سپاهی با توپ و تفنگ گسیل داشته پیشروی حاج عمر را متوقف کردند.

حاج عمر هم رو به تونبکتو نهاد آنرا فتح کرده به کشور پهناور خود که اینک بر سرزمین‌های ماسینا و فوتاتورو شامل بود، منضم ساخت. عاقبت وی با یکی از امیران ماسینا درگیر شد و شکست خورد و در ۱۸۶۴م به کوهستان گریخت و همانجا درگذشت.

حاج عمر مسلمانی پارسا و یکی از قهرمانان بزرگ تاریخ اسلام در غرب افریقا بود. فرانسویان، چون در سالهای ۱۸۸۹ و ۱۸۹۲م بر شمال وادی نیجر چیره شدند، دولت حاج عمر و فرزندانش را برانداختند.

## ساموری

آخرین کسی که پیش از عصر استعمار اروپایی، کوشید در سودان غربی دولتی برپا کند، مردی از ماندنجوها به نام ساموری طوری بود که حدود ۱۸۳۵م در وادی باولی متولد شد و بعدها پیروزیهای فراوانی حاصل کرد. وی که مسلمانی صادق بود (هر چند که به پای حاج عمر نمی‌رسید)، کوشید در ناحیه‌ای که امروز جمهوری گینه است، دولتی برپا کند. اما از آنجا که فرانسویان قصد داشتند بر همهٔ نواحی چیره گردند، اقدام او پیشاپیش محکوم به شکست بود. فرانسویها ادعا می‌کردند که جنبش او عبارت از آشوب و پریشانی و نیز غارت هر قریه‌ای است که خراج نمی‌پردازند. اما این ادعا درست نیست. کسی که بر این دیار مستولی شد و همه را بکلی غارت کرد، همین استعمارگرانند.

ساموری دلاورانه با استعمارگران جنگید. وی که بر خود لقب امام نهاده بود، از انبارهای انگلیسیها، برای سربازان تفنگ خریده بود. اما فرانسویها، و بعد انگلیسیهابا او به مقابله برخاستند، وی نیز به ساموری در شمال لیبریای کنونی عقب نشست. در آنجا، استعمارگران وی را محاصره و بعد اسیر کردند و در سپتامبر ۱۸۹۸م همراه زن و فرزند به گابن تبعید نمودند. وی در ۱۹۰۰م، همانجا وفات یافت.

با مرگ ساموری طوری، کار دولتهای اسلامی غرب سودان نیز یکسره شد. استعمارگران همهٔ آن سرزمین را تصرف کردند و به زور توپ و تفنگ، سلطهٔ خود را در آنجا استوار ساختند.

محققان تاریخ این دیار، براستی در مقابل ملتهای افریقای غربی دچار اعجاب می‌گردند، زیرا ایشان دولتهایی که برپایهٔ شریعت اسلامی استوار بود پدید آوردند، و قهرمانانی که جزء مفاخر اقوام ماندنجو و فولا و تکرور است به تاریخ عرضه کردند. در واقع استعمار تنها به برانداختن این دولتها و این تمدنها بسنده نکرد، بلکه حسن شهرت آنها و رجالشان را هم به زشتی آلود. استعمارگران ادعا می‌کردند که اینان، قبایل وحشی و آدمخواراند و اروپائیان، این کشورها را از حالت توحش نجات داده متمدن ساخته‌اند.

## اسلام در سودان مرکزی

مراد ما از سودان مرکزی، مناطق مدارگانی پهناوری است که از کرانه‌های شرقی و میانی رود نیجر تا دریاچهٔ چاد امتداد دارد.

اما مناطقی که از شرق این ناحیه تا دارفور و وادای گسترده شده، جزء غربی سودان نیلی بشمار می‌رود و ما اینک، از چهار منطقه که دولت‌های اسلامی بزرگی در آنها پدیدار شده سخن می‌گوییم. این چهار منطقه عبارتند از: کانم، برنو، دارفور و منطقهٔ حوسی (یاهاوزا).

## کانم، برنو، دارفور

کانم و برنو، گرداگرد دریاچهٔ چاد واقع‌اند. این دریاچه نخست بسیار وسیع و پرآب بود، اما اندک اندک رو به خشکی نهاد و اینک عبارتند از باتلاقهایی که جابه‌جای آن جزایری سر بیرون آورده. بزودی

این دریاچه بکلی خواهد خشکید و اراضی آن به کشت‌زار تبدیل خواهد شد.

اسلام در زمانی دور، از طریق اقلیم فزان که در عصر عثمان‌بن‌عفان به دست نافع‌بن‌عبدالقیس‌فهری فتح شده بود به این منطقه راه یافت.

اسلام از همین راه به کوار نیز نفوذ کرد. کوار خود اقلیمی است که به واسطهٔ یک رشته واحه که فزان تا منطقهٔ دریاچهٔ چاد به دنبال هم قرار گرفته‌اند، از شمال به جنوب کشیده شده است، و این خود نخستین راه عمده‌ای است که اسلام برای نفوذ به قلب افریقا پیموده است. راه دوم، راه وادی نیل به دارفور و وادی چاد است. راه سوم نیز از مغرب اقصی در کرانهٔ اقیانوس اطلس امتداد می‌یابد تا به افریقای مدارگانی وارد می‌شود. این راه ساحلی همان است که مرابطون پیموده‌اند.

یک قبیلهٔ بربری که چیز عمده‌ای دربار‌ه‌اش نمی‌دانیم، عامل اصلی نشر اسلام در اقلیم چاد و دو اقلیم شرق آن، وادای و دارفور بوده است.

این قبیله که زغاوه یا زواوه نام داشت، از زیستگاه اصلی خود در منطقهٔ قبایل (شرق شهر الجزیرهٔ امروزی) بیرون کوچیده به اقلیم فزان رفت و همانجا مستقر شد. سپس یک دستهٔ بزرگ از این قبیله، به اقلیم وادی، و بعد دارفور کوچید و آنرا مسکن خود ساخت و به نشر اسلام در آن ناحیه دست زد. باز شاخهٔ دیگری از آن قوم، به همراهی مهاجران عرب «شوا» (این کلمه، مخفف شاویه بمعنی گوسفندچرانان یا بزچرانان است) و دستهٔ دیگری عرب که اولاد سلیمان خوانده می‌شدند، چون دیدند که ترکان عثمانی بر فزان مستولی شده‌اند، از آن کوچیدند. از جملهٔ متفرعات اعراب شوا در غرب سودان، قبایل سلامات، خزام، جعادنه، محامید و دکاکیراند که به یاری بربرهای همراه خود، طی سالهای ۱۰۸۵ و ۱۰۹۷م، مملکتی در دو اقلیم دارفور و وادای بنانهادند. از میان شاهان ایشان نخستین کسی که نامش به ما رسیده، ملک حومی یا هومی است که خود را سلطان خواند و هنگام بازگشت از مکه وفات یافت. جانشین او پسرش دونامه بود که سخت به اسلام پای‌بند بود و سه بار حج گزارد و در نوبت سوم درگذشت. اوج قدرت این دولت در زمان سلطانی بود که او نیز دونامه خوانده می‌شد و به دیبالامی ملقب بود، وی به قولی از ۱۲۱۰ تا ۱۲۲۴م، و به قولی دیگر، از ۱۲۲۱ تا ۱۲۵۹م حکم راند. پدر او، سلطان سلیمان که نخستین سلطان کانم نیز بود، تبار سودانی آشکاری داشت، دولت او، کانم، وادای و بخشی از دارفور را شامل شد. این سلطان، نیرویی عظیم مرکب از سی‌هزار سوار تشکیل داد و به یاری آن، بر وسعت کشور خویش افزود تا در شمال، به مرز فزان رسید و از وادای در شرق تا حوضهٔ رود نیجر در غرب را فتح کرد. وی سلطهٔ خویش را بر قوم صنغی که هنوز به آن صورت که ذکر کردیم ظهور نکرده بود نیز گسترد. در زمان او، تجارت با مصر و مغرب سخت شکوفا شد و سلطان کانم از جانب خود نماینده‌ای در شهر قاهره گمارد تا بر کار تنظیم قوافل تجارت و حج نظارت کند. در سال ۱۲۴۲م، رواقی مخصوص طلاب کانم در جامع الازهر ایجاد شد و سلطان که لقب رسمی‌اش در مصر «ملک کانم و سلطان بورنو» بود، هزینهٔ طلاب این رواق را می‌پرداخت.

پس از روزگار ادریس، سلطنت کانم رو به ضعف نهاد و برخی از اقوام سودانی، چون صاوی (از ساکنان اصلی آن سرزمین)، توبو (ساکنان کوه‌های تبستی) و قبایل بولاله که اطراف دریاچهٔ کوچک فیتری (جنوب دریاچهٔ چاد) می‌زیستند و مطیع آن دولت بودند، علیه آن شوریدند. پسر او نیز که گویند بین سالهای ۱۳۹۴ و ۱۳۹۸م حکم رانده، کاری از پیش نبرد. از این رو، سلطان کانم ناچار از شهر کانم به ناحیهٔ بورنو در غرب دریاچهٔ چاد و پایتخت آن کوکا انتقال می‌یابد. از آن پس، این فرمانروایان، به سلاطین بورنو ملقب شدند. نبرد میان ایشان و اقوام بولاله یک قرن به درازا کشید تا سرانجام سلطان ادریس کاتاکارمی توانست برایشان پیروز شود و سلطنت کانم را دوباره به چنگ آورد. این سلطان بین سالهای ۱۵۰۴ و ۱۵۲۶م حکم رانده است.

تا آنجا که می‌دانیم، آخرین سلطان بورنو، سلطان ادریس اوماست که در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم (شاید از ۱۵۷۱ تا ۱۶۰۳م) حکم راند. ادریس توانست با والی عثمانی در ولایت تونس رابطه برقرار کند و از او مقداری تفنگ و تنی چند معلم نظامی بستاند؛ سپس با این اسلحهٔ جدید، قدرت خویش را تثبیت کرد و تا شمال ناحیه‌ای که امروز کامرون خوانده می‌شود پیش رفت، آنگاه مناطق شرقی دریاچهٔ فیتری را فتح کرد و سپس بر قبایل توبو در کوهستانهای تبستی چیره شد و در اقلیم کوار نفوذ کرد. عاقبت دولت‌های حوسی، سلطنت بورنورا برانداختند. در قرن نوزدهم، بورنو مورد حملات اقوام فولا قرار گرفت و احمدبن‌علی، سلطان بورنو ناچار شد دست به دامن فرمانده مشهور، محمدکانمی بزند. وی که در قاهره می‌زیست، بیامد و زمام امور را به دست گرفت. از آن پس در دولت بورنو، او صاحب قدرت بود. وی هرگز خود را سلطان نخواند و به لقب «شیخ کانمی» اکتفا کرد. اما همهٔ امور حتی تعیین سلاطین به دست او انجام می‌شد. مقر او، شهر کوکا بر کرانهٔ غربی دریاچهٔ چاد بود. خوب است اضافه کنیم که در آنجا، لقب سلطان بر شیخ هر قبیله یا هر ناحیه اطلاق می‌شد.

## بلاد هاوزا

هاوزا شکل عربی نامی است که بر مجموعهٔ چند ناحیه واقع در کوههای عایر که خود در غرب اقلیم کوار (پایتختش بلما) قرار دارد اطلاق می‌شود. این سرزمین تا کرانهٔ شرقی رود نیجر امتداد دارد. اهل این بلاد خود را هاوزا می‌خوانند. این نام نزد ایشان، بر همهٔ مناطقی که در غرب رود نیجر واقع است و تا مرزهای غربی بلاد بورنو گسترده است، اطلاق می‌شود. کوههای عایر در مرزهای جنوبی صحرا، در شمال رود نیجر واقع است و میان آنها تا این رود، منطقهٔ صحرایی گسترده‌ای وجود دارد که تحت سلطهٔ طوارق است. دامنه‌های شمال این کوهها خشک است، اما در دامنه‌های جنوبی آن، دره‌هایی موجود است که آب باران به صورت رودهای کوچکی در آنها جریان می‌یابد. به این جهت بخش غربی، سبز و خرم و آبادان و ثروتمند و محل سکونت مردم است. بنا به تاریخ

افسانه‌آمیزی که مردمان هاوزا دربارهٔ نژاد خود نقل می‌کنند، برخی از قبایل صحرا، در قرن یازدهم میلادی، به جنگ با ساکنان کوه‌های عایر پرداختند.

مردم از پیش ایشان گریخته در ناحیهٔ جوبیر از نواحی جنوبی صحرای بزرگ، واقع در شمال و شرق رود نیجر مسکن گزیدند. شاید آن جنگ، یکی از نتایج ورود اعراب هلالی به مغرب باشد (از ۱۴۰۶م)، زیرا قبایل صحرا از پیش این اعراب نیز گریختند تا اینکه گروه‌هایی از سودانیان فراری، به جنگلهای استوایی رسیدند. و نیز نباید پنداشت که بربرهایی که به سمت جنوب پیش می‌راندند و مردم را از پیش خود می‌گریزاندند، همان طوارق بوده‌اند، زیرا طوارق قوم آفریقایی کهنی بودند که در صحرای بزرگ می‌زیستند. اما بقیهٔ قبایل صنهاجهٔ صحرا که دولت مرابطون را پدید آورده و سپس از موحدون شکست خورده بودند نیز وارد صحرای بزرگ شدند. این امر بخصوص زمانی شدت یافت که میان موحدون و بقایای مرابطون، که تحت فرماندهی بنوغانیهٔ مسوفی قرار داشتند جنگ درگرفت.

یکی از قبایل صنهاجهٔ صحرا، تارکا یا تارجا نام داشت. برخی از افراد این قبیله در عصر مرابطون به نواحی تلمسان کوچیدند، اما بیشتر آنان، در زیستگاههای صحرایی وسیع خود که تا وادی درعه در جنوب مغرب اقصی گسترده بود باقی ماندند. شاخه‌هایی از ایشان نیز به سمت شرق کشیده در نواحی مختلف صحرای بزرگ پراکنده شدند و به تارجی‌ها یا تارکی‌ها و یا طوارق (مفرد آن: طارقی) شهرت یافتند. این افراد، در سراسر بخش جنوبی صحرای بزرگ منتشرشده بودند و هنگامی که عموزادگانشان، یعنی بقایای قبایل صنهاجهٔ صحرا، از پیش موحدون گریختند و به ایشان پیوستند، تعداد و نیرویشان فزونی یافت و سپس بر بیشتر نواحی خشک صحرایی در داخل صحرای بزرگ سیطره یافتند و با راهها و کوره راههای آن، گام به گام، آشنا شدند و از آن پس، همهٔ آنان را طوارق خواندند. این بنیاد ملت مسلمان نژاده نیرومندی است که به آبادانی صحرای بزرگ برخاسته است. ایشان را به سبب بینی‌بندی (لثام) که با آن چهره می‌پوشانند، گاه «ملثّمون» می‌نامند، همچنین به سبب لباسهای آبی‌رنگی که خود می‌بافند و با نیل رنگ می‌کنند (و در صحرای غربی مصر هم فراوان دیده می‌شود) شهرت یافته‌اند. نبرد میان طوارق و کسانی که خواسته‌اند به صحرای بزرگ وارد شوند، بخصوص فرانسویها، بسیار طولانی بوده است. فرانسویها که هرگز نتوانستند برایشان سیادت یابند و از آنان بیمناک بودند، نامشان را «امیران صحرا» نهادند.

اینکه به موضوع هاوزا بازمی‌گردیم، این کلمه، نام گروه انسانی خاصی نیست، بلکه نام زبان مشترکی است که چندین قبیلهٔ ساکن در مناطق شرق رود نیجر تا چاد به آن سخن می‌گویند. چنانکه در نقشه ملاحظه می‌شود، بیشتر سرزمین هاوزا، در جمهوری نیجریهٔ امروزی واقع بوده است. خط مردم هاوزا نیز خط خاصی بود که کتابهای بسیاری به آن تألیف کرده‌اند. قبایل فولا که در قرن نوزدهم به جنگ این دیار رفتند، هر چه کتاب به خط هاوزا یافتند، نابود کردند. مشهورترین شهرهای این بلاد، عبارتند از: کانو، کاتسینا، بیرام، زاریه، داور، زنقره. هر یک از این شهرها، واحد سیاسی قائم به ذاتی محسوب می‌شد، اما امروز همه جزو جمهوری نیجریه شده‌اند. در زمان استقلال، بر مجموعهٔ این شهرها پادشاه واحدی که در کانو مستقر بود حکم می‌راند. نخستین پادشاه ایشان باجودا نام داشت که می‌گفتند نوادهٔ قهرمان افسانه‌ای ایشان ابویزید بوده است.

اسلام در قرن چهاردهم میلادی، در عصر پادشاهی باجی (۱۳۴۹ - ۱۳۸۵م) توسط علما و داعیانی که از سرزمین مالی و برنو و سودان نیلی آمده بودند به این دیار وارد شد. اما آیین اسلام در آنجا با عناصر عقیدتی بت‌پرستان درآمیخت. اینک هیئتهایی مسلمان که برخی از الازهر به آنجا رفته‌اند، درصدد اصلاح عقاید ایشانند.

## نقشهٔ ۱۷۶
## اسلام در آفریقای شرقی

### انتشار اسلام در شرق آفریقا

می‌بایست سرزمین‌های شرق آفریقا که روبروی جزیرةالعرب و در نزدیکی مهد اسلام قرار دارند، زودتر از دیگر بلاد جهان به اسلام درمی‌آمدند. اما سرزمین‌های شرقی آفریقا، خاصه کرانه‌های اقیانوس هند، ترکیب جغرافیایی و انسانی پیچیده‌ای دارند، چنانکه ورود اسلام به آن نواحی را دشوار می‌ساخت (به استثنای مصر) بخصوص که کشور کوهستانی حبشه نیز از دیرباز مسیحی شده‌بود. مسلمانان هم از باب آنکه می‌گفتند پادشاه حبشه در زمان حضرت پیامبر (ص) با آنان مهربانی می‌کرده و در کشور خویش پناهشان می‌داده، مراعات کرده به فتح آن دیار نپرداختند، اما ظاهراً چون آن پادشاه درگذشت، یا در اثر شورش معزول شد، پادشاهانی که تعصب دینی شدیدی داشتند به جایش نشستند. ایشان علاوه بر این در جهل مرکب نیز غرق بودند، حال آنکه با کلیسای قبطی مصر رابطهٔ استواری داشتند، زیرا آیین مسیحیت، توسط دو راهب اسکندرانی که داستانشان معروف است به حبشه برده شد، و در نتیجه حبشه که در مصر قدیم به نام مملکت اقشوم خوانده می‌شد، به مذهب قبطیان، یعنی آیین یعقوبی (منوفیزیت) که مذهب کلیسای مصر بود متدین شد. پس از آن مسیحیت از اقشوم، به بخش کوهستانی این سرزمین که حبشه خوانده می‌شد انتقال یافت. اگر اسلام توانست ممالک قبطی سودان را فتح کند، از آن جهت بود که زمین این ممالک، همه دشت است و مسلمانان توانستند اندک اندک در آنها نفوذ کنند. اما هسته‌های اولیهٔ مسیحیت حبشه، در مناطق کوهستانی مرتفع جای گرفته بود که مسلمانان قادر به دست یابی بر آنها نبودند. اینک خوب است اضافه کنیم که بیشتر دشتهای داخل حبشهٔ امروزی، مانند هرر، تیگره، همه مسلمانند.

نیز لازم است اشاره کنیم که نسبت مسلمانان حبشه، به چهل درصد کل جمعیت می‌رسد، حال اگر مسلمانان اریتره را هم که مستعمرهٔ حبشه است، به آنان بیافزاییم، آن نسبت به هفتاد درصد می‌رسد، زیرا مردم اریتره یکپارچه مسلمانند. با اینهمه، برخی قبایل عرب که از طریق دریای سرخ، و یا از مصر به جانب غرب کوچ می‌کردند، به جنگ با سرزمین بجه برکرانهٔ دریای سرخ، و بلاد عفر (جیبوتی امروزی) مجبور می‌شدند. شهر مرزی عیذاب که سرآغاز گذرگاه حجاز به افریقا بشمار می‌آمد، در این مورد، از اهمیت خاصی برخوردار بود. نخستین مسلمانان، همچنین زیلع را نیز فتح کردند و از آنجا بر راه تجاری هرر که به حبشهٔ علیا می‌رفت نیز مسلط گردیدند. از آنجا که این راه پیوسته توسط بازرگانان عرب مورد استفاده قرار می‌گرفت، لاجرم اسلام - چنانکه معهود بود - از طریق بازرگانی و راههای بازرگانی در آن منطقه سیادت یافت. آنگاه بر سر راهی که تا قلب حبشه پیش رفت، چندین شیخ‌نشین و امیرنشین کوچک مسلمان، چون رافات، ادل، موده و جدایه در جنوب رودهوش، ایجاد شد. علاوه براین اسلام میان قبایل حبشی سدامه که یکجانشین بودند، و قبایل چادرنشین که در اطراف آنان می‌زیستند نیز منتشر شده بود. شاهان سرزمین کوشی نیز مسلمان بودند و شهر هرر در مملکت دواره هم پایگاه اسلامی معتبری بشمار می‌آمد، هر چند که مردم آن به یکی از زبانهای سامی خاص خودشان صحبت می‌کردند. در هر حال، این شیخ‌نشینهای کوچک اسلامی، چون سدی جلوی پیشروی حبشه را به سمت جنوب و جنوب شرقی می‌گرفتند و جنگ میان آنها و پادشاهان حبشه همواره به شدت تمام برپا بود. در اوایل قرن شانزدهم میلادی، یا به عبارت دقیق‌تر، در ۱۵۲۷م، سرکرده‌ای توانا به نام امام احمد جرافی میان مسلمانان ظهور کرد که توانست حبشه را فتح کرده پادشاهی آنرا سرنگون سازد. اما این مرد، زیاد عمر نکرد و خود در ۱۵۴۲م طی جنگی به قتل رسید و یارانش پراکنده شدند. گرایش مجدد حبشه به اسلام زمانی آغاز شد که قبایل بت‌پرست جالو، از ۱۵۳۷م، به صورت امواج پی‌درپی به درون آن دیار مهاجرت کردند. مقصد نهایی این مهاجرین، منطقهٔ سدامه در شرق بحرالغزال بود. در میان این قبایل گروه‌های متعدد مسلمان نیز وجود داشت که به دست بت‌پرستان نابود گشتند، و اسلام به هرر و اراضی تابع آن و بلاد عفر و سومالی منحصر شد. سپس قبایل جالو گسترش یافته همهٔ فلات حبشه را فراگرفتند و آنگاه، برخی مسلمان شدند و برخی مسیحی. طی قرنهای هجده و نوزده میلادی، حبشه دستخوش کشمکشهای داخلی شد و همین امر به جالوهای مسلمان اجازه داد که بر بسیاری از اراضی حبشه مسلط شوند. همچنین، بسیاری از قبایل جالو، مانند وللو، رایه و بیجو می‌دیدند که اسلام وسیله‌ای است که می‌تواند ایشان را از امهری‌ها متمایز ساخته برایشان امکان حیات فراهم آورد. مسلمانان جالو، یک بار هم کوشیدند که بر مناطق مرتفع حبشه، یعنی نجاشیه چیره گردند.

طی قرن نوزدهم میلادی، همهٔ قبایل جالو به دست تجّار و داعیان مسلمان، ایمان آوردند و سراسر زمین‌شان، اسلامی شد. سپس به همت همین افراد همهٔ قبایل حوضهٔ رود جبه، که مهمترینشان قبایل جما، جیره، لیمو، جمه و حیمةابی جغار بود، بین سالهای ۱۸۲۰م و ۱۸۷۰م به اسلام گرویدند. باز در خلال همین قرن، بیشتر قبایل اریتره که تاآن زمان مسیحی بودند، اسلام آوردند. از جملهٔ آنها، یکی مجموعهٔ قبایلی بود که به زبان تیگره سخن می‌گفتند، و دیگر، سه قبیلهٔ بزرگ به نامهای بیت اسجیدی، ماریا و بیلین ابوبوعوض که به کشاورزی اشتغال داشتند. در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی، حبشهٔ مسیحی دوباره بیدار شد و انسجام یافت و اراضی خود را وحدت بخشید و توانست جلوی پیشروی اسلام را در آن دیار بگیرد. در این هنگام زمام امور حبشه به دست چند پادشاه نیرومند افتاد که یکی تاودورس بود، دیگری منلیک که در مقابل مسلمین، از پشتیبانی اروپائیان برخوردار شد و از ۱۸۸۹م تا ۱۹۱۳م حکم راند. در هر حال، به همت این شاهان، کشور حبشه گسترش یافت و بسیاری از مسلمانان و بت‌پرستان در آن مسکن گزیدند و بعدها، پس از جنگ جهانی دوم، اروپائیان بلاد اریتره را نیز به آن منضم کردند و بدین‌سان، مساحتش دو برابر شد.

## انتشار اسلام در شاخ افریقا

**اعراب، ساحل آفریقا را به چهار منطقه تقسیم کرده‌اند:**

۱) ساحل بربره که در غرب و جنوب شاخ افریقا واقع است و مردمانی آمیخته از کوشی‌ها و زنگی‌ها در آن سکونت دارند.

۲) بلاد زنج، یا ساحل زنج. زنگیها که یکپارچه بت‌پرست بودند و چند شهر تجاری ساحلی نیز ایجاد کردند، از پادشاهی که در ممبسه مستقر بود، فرمان می‌بردند.

۳) ساحل سوفاله که همان سرزمین طلاست. این دیار پادشاهی داشته و پایتخت آن صیونه بوده است.

۴) سرزمین وقواق که در جنوب سرزمین ساحل قرار گرفته و بر بلاد موزامبیک (موزمبیق) نیز شامل بوده است (شاید مراد از جزایر واق واق، همان جزیرهٔ ماداگاسکار (مدغشقر) بوده باشد).

این شهرهای تجاری ساحلی، همه تحت تسلط کوشی‌ها قرار داشت، اما مناطق داخلی، مسکن بانتوها بود که با گذشت زمان، به جانب شمال می‌کوچیدند، چنانکه بین سالهای ۵۰۰ و ۸۰۰ میلادی آثارشان را در جنوب ساحل بربره می‌یابیم. مسعودی، صاحب *مروج‌الذهب* و ادریسی و علی‌بن‌سعید نیز از این بلاد ساحلی سخن گفته‌اند و همه، نام شهرهای ساحلی را که مهمترینشان مقدیشیو (مگادیشو)، براوه، مرکه، لمو، باته، مالیندی، موزمبیق (موزامبیک) و کلوه بوده، ذکر کرده‌اند. این مناطق، یکپارچه مسلمان بود و در آنها دولتهایی پدید آمد که به مجموعهٔ آنها و بندرگاههای اسلامی در ساحل شرقی افریقا، «دولتهای طراز» میگویند و ساکنان آنها را نیز عموماً «سواحلی» می‌خوانند. اهل این دیار، به بازرگانی اهتمام بسیار می‌ورزیدند و بهمین جهت، «دولت‌های طراز» بسیار ثروتمند بودند. ویژگی این مناطق آن است که ساکنانش از نژاد آفریقایی آمیخته‌ای بودند که خصایص دو نژاد عرب و بانتو در چهره‌شان آشکار

بود. بین سالهای ۱۱۵۰، ۱۵۰۰م در میان این اقوام فرهنگ و تمدنی پدیدار شد که معمولاً «شیرازیه» خوانده می‌شود.

اصحاب شیرازیه به علی‌بن سلطان‌بن حسن‌بن علی، فرزند یکی از سلاطین شیراز در فارس منسوب‌اند. وی که از مادری سیاه‌پوست زاده شده بود، مورد نفرت دیگر برادرانش که زادگان مادرانی سفیدپوست بودند قرار گرفت. ایشان در سال ۹۷۵م او را از شیراز راندند. وی نیز همراه فرزندان ششگانهٔ خود و صدها تن مهاجر دیگر به آفریقا رفت و جزیرهٔ کوچکی که کلوه نام داشت خرید و در آن با همراهان خود به کار بازرگانی مشغول شد. زادگان او، و نیز همهٔ کسانی که به دست ایشان مسلمان شده بودند، کار علی را دنبال کردند. همین مردمان بودند که جماعت شیرازیه را به وجود آوردند.

جماعت شیرازیه مراکز بازرگانی متعددی در کرانه‌های آفریقا ایجاد کردند و طی قرن دوازدهم میلادی، همهٔ تجارت ساحل آفریقا، از مالیندی تا موزامبیک را در دست داشتند. ابن‌بطوطه که در سال ۱۳۳۲م از کلوه دیدار کرده، می‌گوید همهٔ ساکنان سلطنت کلوه سیاه‌پوست و مسلمانند. شیرازیه اسلام را در بخشهای داخلی آن بلاد نیز منتشر ساختند و در اثر آن، تمدن خاصی که تمدن زنج خوانده می‌شود و طی قرن چهاردهم میلادی سخت شکوفا بود، پدید آمد.

دامنهٔ فرهنگ شیرازیه تا سوفاله نیز گسترده شد. کلوه «به یمن این تمدن به درجه‌ای از اعتبار رسید که» در ۱۴۱۰م سفیرانی هم به پکن گسیل داشت.

در دورهٔ سیادت پرتغالیها بر آن سواحل، تمدن شیرازیه از میان رفت. پرتغالیها، با آنکه بیش از چند نقطه از سواحل افریقا را اشغال نکردند، باز در آن مناطق، بر پیکر اسلام زخمهای جانکاهی وارد آوردند. از اواخر قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم میلادی، کرانه‌های شرق آفریقا شاهد فرارسیدن امواج پی‌درپی مهاجران یمنی بود. در میان ایشان، گروهی فقیه نیز بود که مذهب شافعی را همراه خود آورده میان اهالی سواحل پراکندند. این فقیهان، زبان سواحلی را که تا آن هنگام نوشته نمی‌شد، به خط عربی نگاشتند. در اثر آمیزش فرهنگ اسلامی با آنچه از تمدن جماعت شیرازیه و بانتو باقی مانده بود، آن تمدنی که امروز به نام تمدن سواحلی می‌شناسیم و رنگ اسلام بر آن غلبه دارد، مایه گرفت.

عمانیها بر مراکز تجاری کرانه‌های آفریقا چندان تسلطی نداشتند تا اینکه در ۱۸۵۶م سلطان سعیدبن سلطان، از خاندان سعدیان، زمام امور را به دست گرفت و توانست سیطرهٔ خود را بر مسقط مسلم سازد. وی از آنجا متوجه ساحل آفریقا گردید و در جزیرهٔ زنگبار پایگاهی برای خود تدارک دید، عصر این سلطان برای تاریخ ساحل شرقی آفریقا، عصر سرنوشت‌سازی بشمار می‌آید، زیرا در آن زمان، فعالیت تجاری مسلمانان تا سرزمینهای تانزانیا (تنجانیقا)، موزامبیک (موزمبیق) و نیاسا در داخل قارهٔ افریقا نیز کشیده شد. اما بازرگانان مسلمان، کوشش خاصی در نشر اسلام میان ملتهای افریقایی جنوب خط استوا مبذول نداشتند. با اینهمه می‌توان گفت که ایشان نخست راه را گشودند و سپس داعیان اسلام از آن راه به درون قاره رفتند. در هرحال، نتیجهٔ فعالیت‌های تجاری آن بود که می‌بینیم بانتوهایی که در منطقهٔ خط استوا یا در جنوب آن به اسلام گرویده‌اند، آنانی هستند که نخست با اعراب و سواحلی‌ها، روابط بازرگانی استواری داشته‌اند.

انتشار وسیع اسلام در تانزانیا، در ۱۸۸۰م، پس از اشغال آن ناحیه توسط آلمانها صورت پذیرفت. آلمان‌ها خود را سبب نشر اسلام در تانزانیا می‌دانند، زیرا در آنجا امنیت برقرار کردند، راه‌ها گشودند و نیز به هیچ کاری که جلوی پیشرفت اسلام را بگیرد دست نزدند. ایشان حتی معتقدند که عمداً گذاشتند تا اسلام رواج یابد، زیرا این دین، نظام اجتماعی - تشریعی معقولی عرضه می‌کرد که می‌توانست آنان را در کار حکمرانی یاری دهد. اما حقیقت این است که استعمارگران - به استثنای فرانسویها و پرتغالیها - به چیزی جز بهره‌برداریهای مادی توجه نداشتند و هرگز در نشر مسیحیت نکوشیدند در هر حال تردید نیست که طی دورهٔ استعمار، اسلام با سرعت بیشتری در جنوب خط استوا انتشار یافت. اما امروز، حکام کشورهای مستقل افریقا بیشتر در مکتب مبلغان مسیحی تربیت شده‌اند و در دامن دین مسیح پرورش یافته‌اند و غالباً، با همکاری مبلغان پروتستان و کاتولیک، می‌کوشند جلوی انتشار اسلام را بگیرند.

# نقشهٔ ۱۷۷

## نفوذ اسلام به اندونزی، مالایا، جزایر فیلیپین و ظهور مهمترین دولت‌های اسلامی در اواخر سدهٔ ۱۹ م / ۱۳ هـ.ق

### انتشار اسلام در جزایر مهراج

مراد از جزایر مهراج، جمهوری اندونزی امروزی، بخشهایی از کشور مالزی، و بخش اسلامی جزایر فیلیپین است. نام مهراج را مسعودی، مؤلف کتاب *مروج‌الذهب* بر این جزایر اطلاق کرده است، اما دیگر نویسندگان مسلمان، آنها را سومطره (سوماترا)، جاوه، ملایو (مالایا) و غیر آن می‌خوانند. برخی از مسلمانان، سوماترا را، جاوهٔ کبری، و خود جزیرهٔ جاوه را، جاوهٔ صغری نامیده‌اند. این سرزمین‌ها همه مسلمانند و آیین اسلام، به دست داعیان و بازرگانان از جزیره‌ای به جزیره‌ای دیگر راه یافته است.

تاریخ نفوذ اسلام در این مناطق پهناور را دقیقاً نمی‌دانیم، اما در برخی از منابع چنین میخوانیم که بازرگانان مسلمان از دیرباز (شاید اواخر قرن دوم و سوم هجری)، چندین مرکز تجاری در سواحل سوماترا و شبه جزیرهٔ مالایا برای خود به پا کردند. نخستین بازرگانان، از شبه جزیرهٔ عربستان، یعنی عمان و حضرموت و سواحل جنوبی یمن بودند، سپس

گروهی بازرگان هندی مسلمان، از شبه جزیرهٔ گجرات که مسعودی جوجره خوانده، روانهٔ آن دیار شدند، مسلمانان، نخستین مراکز خود را در کرانه‌های غربی سوماترا که خود سمودره می‌خواندند، تأسیس کردند. این اعراب، سنی و به مذهب شافعی بودند، اما بازرگانان هندی، از مذهب حنفی پیروی می‌کردند. ابن‌بطوطه می‌نویسد که پادشاه مسلمان «سمودره» در قرن چهاردهم میلادی، روابط حسنه‌ای با پادشاهان مغول دهلی داشت. اعراب، این جزایر را خوب می‌شناختند؛ هم ایشانند که سراسر ساحل شبه‌جزیرهٔ مالایا را «بار» (یعنی برکله بمعنی ساحل)، بخش جنوبی دریای چین را بحر کندر نج یا کدربخ، و قسمت شمالی آنرا که در شرق هندوچین قرار دارد، بحرالصنف خوانده‌اند. مسعودی گاهی نام جزیرهٔ زابج یا زانج و یا رامنی را بر جزیرهٔ سوماترا و جزایر غربی آن اطلاق کرده است.

## انتشار اسلام در سوماترا

ظاهراً، نخستین گروه مسلمان عمده‌ای که در اندونزی ظاهر شد، در بخش شمالی جزیرهٔ سوماترا - یا سمودره - در محلی که آچه خوانده می‌شود ساکن بودند. نیزگویند کسی که اسلام را به آن منطقه برد، یکی از داعیان عرب به نام عبدالله عارف بود. سپس شاگرد او برهان‌الدین، تا ناحیهٔ بریامان در ساحل غربی سوماترا به تبلیغ دین الهی پرداخت. قدرت و استقرار اسلام در آن دیار به درجه‌ای رسیده بود که مردی مسلمان توانست فرمانروایی آچه را در خاندان خود برقرار سازد. این مرد جیهان‌شاه نام داشت و احتمالاً از نژاد هندی بود که با زنی از زنان همان سرزمین ازدواج کرد و نام «سری‌بدوحا» را بر خود نهاد.

اما دیر زمانی، قلمرو اسلام در سوماترا، به سرزمین‌های ساحلی محدود ماند، زیرا آیین هندویی در داخل آن بلاد سخت ریشه دوانده بود، و از طرف دیگر، مورد حمایت مملکتی معروف به مملکت منابخ کابا نیز بود. مارکوپولو که در اوایل قرن سیزدهم میلادی از آن جزایر دیدار کرده، می‌گوید که در کرانهٔ شمال شرقی سوماترا، روبروی مالاکا (ملقا) یک مملک اسلامی به نام برلاک برپا بود. از مجموعهٔ این اطلاعات می‌توان نتیجه گرفت که از قرن چهاردهم میلادی بخش شمالی جزیرهٔ سوماترا مسلمان بود و دو مملکت آچه که بعدها اچین خوانده شد، و مملکت برلاک که هر دو مسلمان بودند نیز در آن برقرار بود. در جوار مملکت اچین، بلاد سمودره قرار داشت که نام سومطره (سوماترا) از آن مشتق گردیده.

اسلام از اچین به پیشروی در دیگر نواحی سوماترا پرداخت تا سرانجام به ساحل جنوبی جزیره رسید و مسلمانان، کشورهای بانج کاغولو و لامبونج را تأسیس کردند. سپس در ساحل شرقی جزیره به پیشروی پرداختند تا به شهر ارو، روبروی مالاکا رسید و از آنجا، به مسلمانان برلاک پیوستند. کسی که پرچم اسلام را در همهٔ این مسافت دراز به دوش می‌کشید، رهبری به نام شیخ اسماعیل بود که شریف مکه به آنجا گسیل داشته بود. شیخ اسماعیل از برلاک به شهر سمودره رفت و مردم آنرا مسلمان گردانید. آنگاه پادشاه شهر، به ملک صالح نامزد شد و دختر پادشاه برلاک را به زنی گرفت و از او، صاحب دو پسر شد. وی دامنهٔ مملکت خود را گسترش داد و مملکت باسای در ساحل شمالی سوماترا را به آن افزود. پس از او، پسرانش، هر یک برنیمی از کشور او حکم راندند. ابن‌بطوطه که در ۱۳۴۵م در سمودره بوده، از شاه آن شهر ملک ظاهر و گستردگی کشور و دادگستری و پارسایی و ثروت او سخن گفته است، بعید نیست که این ملک ظاهر، یکی از پسران ملک صالح بوده باشد.

در همان زمان، اسلام شروع به گسترش در سراسر جزیره کرد و مردم گروه گروه به آن گرویدند. تنها جایی که در مقابل آن مقاومت کرد، مملکت بتک واقع در مرکز جزیره بود، اما همینکه هلندیها قدرت سیاسی بتک را برانداختند، راه به روی اسلام باز شد و گرویدن به آن، خود نوعی مبارزه علیه هلندیها به شمار آمد. خلاصه، تمایل به اسلام در سرزمین بتک به حدی بود که همهٔ کسانی که به دست مبلغان هلندی مسیحی شده بودند، به اسلام برگشتند، بخصوص که مسلمانی دیگر رنگ میهنی و محلی نیز به خود گرفته بود. به همین دلیل است که می‌بینیم اسلام توانست مردم بلاد بالمبانج در جنوب سوماترا را هم بخود جذب کند. با اینهمه، تنها در قرن بیستم میلادی بود که سوماترا سراسر مسلمان شد.

## جاوه

اسلام از طریق شبه‌جزیرهٔ ملقا (مالاکا) به جاوه وارد شد و به برکت کوشش و پایداری داعیانی‌که در حقیقت با مقاومتی هم مواجه نمی‌شدند به سرعت سراسر آنرا فراگرفت، سبب سرعت انتشار اسلام آن بود که مردم جاوه نخست بت‌پرست بودند. عامل اصلی این کار، داعی فعالی به نام شیخ ابراهیم بود که در سال ۱۴۱۹م درگذشته. این مرد به یاری شاگردانش موفق شد اهل جاوه را به اسلام درآورد. و از آن هنگام، مردم جاوه چنان در دین استوار و پای‌بند شدند که حتی رواقی به نام رواق جاوه‌ای‌ها در جامع الازهر برای طلاب تأسیس شد. اسلام در جاوه تاریخی طولانی دارد، زیرا کشاکش میان داعیان مسلمان و هندوها پیوسته شدید بوده است. عاقبت، به همت امیری از فرزندان ملک باجاجاران، اسلام در آنجا نصرت یافت. این مرد چنان شیفتهٔ دین مقدس بود که پادشاهی را برای برادر واگذاشت و خود به تبلیغ اسلام پرداخت و سپس به عربستان رفت، و به نام حاجی‌بروا شهرت یافت. هنگامی که به میهن خود بازگشت، کوشید برادر و نیز رعایای او را مسلمان گرداند، اما موفق نشد.

در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم، جنبش تبلیغی جدیدی به دست یکی از داعیان، به نام ملك ابراهیم، یا شیخ ابراهیم به پاگشت که گویند از نوادگان حضرت امام سجاد زین‌العابدین(ع) بود. این مرد، در داخل جزیره، میان قبایل محلی به تبلیغ اسلام پرداخت و امیدوار بود که بتواند راجاماجا پاهیت هندو مذهب را که بر بخش اعظم جاوه حکم می‌راند، به اسلام خواند. ابراهیم، اگرچه به این آرزو دست نیافت، در عوض توانست انبوهی از مردم جزیره را مسلمان سازد. او در ۱۴۱۹م وفات یافت و در

جریسیک بخاک سپرده شد. مقبرهٔ او هنوز در آنجا باقی‌ست. یکی از جهانگردان چینی که در ۱۴۱۳م از جاوه دیدار کرده می‌نویسد مسلمانان جاوه چندان کثرت یافته بودند که یکی از طبقات متمایز جزیره را تشکیل می‌دادند.

در آن احوال، چندین مملکت ریز و درشت که مهمترینشان امیرنشین هندو مذهب ماجایاهیت بود و قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم، در جزایر برقرار بود. در گوشهٔ غربی آن نیز چند امیرنشین وجود داشت که بزرگترینشان چیرمبون نام داشت. اما در شرق جزیره، اسلام به همت مردی داعی به نام رادان رحمت که از نژاد مملوکان بود انتشار یافت. این مرد را راجاماجایاهیت حاکم شهرک تومابل بر ساحل شمال شرقی جزیره گردانید، او نیز همهٔ اهل شهر را به اسلام فراخواند، و سپس، داعی دیگری به نام شیخ خلیفه حسین را به جزیرهٔ مادورزه روانه کرد و به دست او، اهل مادوره نیز مسلمان شدند. خوب است اضافه کنیم که در همهٔ بلادی که به اسلام می‌گرویدند، مساجد بسیاری نیز بنا می‌شد. مسلمانان سرانجام توانستند در سال ۱۴۷۸م حکومت راجاماجایاهیت را براندازند و خود سیادت شرق جزیره را به دست گیرند. پس از آن اسلام به جنوب جاوه نیز نفوذ کرد، اما انتشار آن در مرکز، چند قرنی به تأخیر افتاد. با اینهمه، دین الهی توانست به همت داعیانی چو شیخ نورالدین ابراهیم احمد، بر همهٔ مصائب چیره آید، بدینسان که شیخ‌نورالدین، فرزند خود مولاناحسن‌الدین را به ولایت پنتام در غرب فرستاد، و او توانست همهٔ اهل آنرا به اسلام فراخواند. خلاصه، در خلال قرن هفده میلادی، سراسر جزیرهٔ جاوه مسلمان شده بودند.

## جزیرهٔ برنئو (کالیمانتان)

از طریق جاوه و سوماترا، اسلام در سواحل غربی و شمال جزیرهٔ برنئو که بزرگترین جزیرهٔ اقیانوس آرام است، انتشار یافت. همینکه غرب جزیره به زیر سایهٔ اسلام درآمد، سلطنت برونای هم مسلمان شد. اما اسلام به سبب ناهنجاری سرزمین‌های داخلی و وجود قبایل ابتدایی بت‌پرست در اراضی کوهستانی مرکز جزیره که بیشتر پوشیده از جنگلهای استوایی بود، دیرتر به آن دیار نفوذ کرد.

اسلام از طریق جاوه، به جزایر سلب یا سولاوزی (Sulawesi, Célébes) راه یافت، در اینجا خوبست اشاره کنیم که این مجمع‌الجزایر که جزایر هندشرقی نام داشت، از چهار مجموعهٔ جزیره تشکیل یافته که از غرب به شرق، به دنبال یکدیگر قرار گرفته‌اند. هر مجموعه خود از چند جزیرهٔ بزرگ و صدها جزیرهٔ کوچک تشکیل یافته است. مجموعهٔ نخست همان سوماترا، و جاوه است، مجموعهٔ دوم، جزایر برنئو، مجموعهٔ سوم جزایر سولاوزی و خلاصه مجموعهٔ چهارم، جزایر ملوک است. در شرق این مجموعه‌ها، جزیرهٔ گینهٔ جدید قرار دارد که بخش غربی آن، به نام ایریان، مسلمان شده تابع جمهوری اندونزی است. چنانکه پیش از این اشاره شد، اسلام به جزایر سلب راه یافت و دو قبیلهٔ بزرگ ماکاسار (Macassar) و بوجی (Bougis) که بر آن سیطره داشتند، به اسلام درآمدند. سپس قبیلهٔ غور را که در مرکز جزیره می‌زیست، مسلمان شد. مسلمانان جزیرهٔ سلب، از مردم مملکت آچه (اتجه) طلب گروهی امام جماعت و مبلغ کردند، ایشان نیز گروهی را به آن دیار اعزام داشتند.

در اوایل قرن هفدهم میلادی، همهٔ جزایر سلب، و به دنبال آنها، جزیرهٔ لومبوک، مسلمان شده بودند. اما در جزیرهٔ بالی که میان لومبوک و جاوه واقع است، مسلمانان ناچار شدند، هنگام فرارسیدن هلندیها، برای فتح بخشی از آن به جنگ دست زنند. این جزیره مناظر طبیعی سخت زیبا و زنانی خوبرو دارد که در رقصهای محلی اندونزی ماهرند. بهمین جهت هلندیها که شیفتهٔ جزیره شده بودند، آنرا محل آسایش و خوشگذرانی سیاحت کردند و چندین هتل و مرکز لهو ولعب در آن بپا ساختند، و چون از کار مبلغان مسلمان جلوگیری می‌کردند، ناچار انتشار اسلام در آن متوقف شد. این جزیره هنوز هم مرکز جهانگردی و عیش و نوش است.

مجموعهٔ جزایر کوچک صند (سوند Sonde) که در شرق لومبوک قرار دارند و بزرگترینشان هم جزیرهٔ تیمور است نیز در خلال قرن هفدهم میلادی به اسلام گروید. عاقبت، پس از آنکه انقلاب جمهوری خواهی در پرتغال به پا شد و آن امپراطوری استعمارگر تجزیه گردید، جمهوری اندونزی آنرا در دهه‌های شصت قرن اخیر به کشور خود منضم گردانید.

چندین گروه از مسلمانان که تعدادی بازرگان و مبلغ نیز در میانشان بود، از غرب سوماترا به شبه‌جزیرهٔ مالایا مهاجرت کرده به بخشهای جنوبی مالاکا رفتند، و از اواسط قرن دوازدهم میلادی، به نشر اسلام در آن دیار پرداختند. سپس، از آنجا به پایتخت مملکت مالاکا (که به همین نام خوانده می‌شود) رسیدند. در آن هنگام، مردی عرب به نام سیدی عبدالعزیز که هم بازرگان و هم داعی بود، از جده به آن سرزمین وارد شد. وی توانست پادشاه مالاکا را قانع کند که به آیین اسلام مشرف شود و نام محمد بر او انتخاب گردد. آنگاه همهٔ مردم از او پیروی کردند و مملکت مالاکا، نخستین مملکت اسلامی در آن شبه‌جزیره شد. سپس شاهان دیگری نیز چون شاه قویده در شمال شبه‌جزیره به اسلام گرویدند. خلاصه، در سال ۱۵۰۱م، جزیرهٔ مالایا که تا آن زمان، هندومذهب بود و شاهی با لقب راجا بر آن حکم می‌راند، سراسر مسلمان شد و بانی این امر نیز مردی از داعیان عرب به نام عبدالله بود. راجای نومسلمان، بفرمود چندین مسجد در کشور بنا کنند و بر هر مسجد نیز چهل تن مأمور کرد تا هم از آن نگهداری کنند و هم بر امر عبادت مردم اشراف داشته باشند. وی، پس از آن با سلطان آچه ارتباط برقرار کرد و این سلطان، نامه‌ای دوستانه و چندین کتاب دینی اسلامی برای او فرستاد. بدینسان، ملاحظه می‌کنیم که اسلام، در جزایر اندونزی، بدون هیچگونه جنگ و ستیز، از جزیره‌ای به جزیره‌ای دیگر راه یافت تا سرانجام، جمهوری اندونزی که بزرگترین کشور اسلامی در جهان است، در آن پدید آمد. علاوه براین، کشور اسلامی مالزی هم که از ثروتمندترین کشورهای مسلمان است، در جوار آن پابرجاست.

## اسلام در جزایر فیلیپین

پیش از آنکه اسپانیایی‌ها در سال ۱۵۱۶م به مجمع‌الجزایری که اینک نام جمهوری فیلیپین بر آنها اطلاق می‌شود، برسند، کشور یگانه‌ای در آن جزایر متعدد برپا نبود، بلکه قبایلی که پیوسته با هم در جنگ بودند، در آنها می‌زیستند. اندونزی و نیز این جزایر که در امتداد آن قرار گرفته، زیستگاه قبایل بسیار پراکندهٔ پولینزی بودند که در همهٔ جزایر اقیانوس آرام، از جمله ژاپن زندگی می‌کردند. در اواخر قرن پانزدهم میلادی اسلام، از جانب جنوب و شرق، اندک اندک شروع به نفوذ به این جزایر کرد تا از یک سو، به لوزون که جزیرهٔ بزرگی در شمال است، و از سوی دیگر، به مجمع‌الجزایر سولو و جزیرهٔ میندانائو که جزیرهٔ بزرگی در جنوب است، راه یافت.

گویا داعیانی که اسلام را به فیلیپین بردند، از مملکت جوهور در جنوب شبه‌جزیرهٔ مالایا بدانجا رفته بودند. مورخان مسلمان فیلیپینی می‌نویسند که نخستین حامل اسلام به آن دیار، مردی به نام شریف کابونجوان بود که در اواخر قرن پانزدهم میلادی، به جزیرهٔ لوزون رسید و به‌یاری‌داعیان‌همراهش، توانست‌بیشتر ساکنان‌جزیرهٔ میندانائو را مسلمان سازد. از آن پس، اسلام در مجمع‌الجزایر سولو (یا خولو) در جنوب، و جزیرهٔ بلوان در غرب فیلیپین به شدت انتشار یافت. اسپانیایی‌ها، هنگامی که در سال ۱۵۱۶م به سرکردگی ژنرال ساگاستا به این دیار رسیدند، پنداشتند که همهٔ مردم آن، مانند بیشتر اهالی پولینزی، بت پرستند.

از این رو، بنابه شیوهٔ خویش، همهٔ آن دیار را مسیحی خوانده به نام پادشاهشان فیلیپ دوم که ژنرال ساگاستا را به فرماندهی سپاه روانهٔ این جزائر کرده بود. نامزد کردند.

اما اسپانیایی‌ها، همینکه به جزیرهٔ لوزون وارد شدند، با پیشقراولان مسلمان مواجه گشتند، آنگاه کلمهٔ مور (Maure) را که به معنی عرب یا مسلمان است و بر مسلمانان اندلس اطلاق می‌کردند، بر این مسلمانان نیز اطلاق نمودند. مسلمین فیلیپین، هنوز هم به همین نام خوانده می‌شوند.

عاقبت، در جزیرهٔ میندانائو، میان اسپانیایی‌های کاتولیک و مسلمانان جنگ درگرفت. پیش از آن، داعیان مسلمان، با مردم آن سرزمین آمیزش کرده و دین خود را به آرامی تمام و به دور از هر گونه فشار، میان آنان پراکنده بودند. گذشته از آن، ایشان همه داوطلبانه به این کار دست می‌زدند و مورد حمایت هیچ دولت و قدرتی نبودند. بنابراین، هنگامی که اسپانیایی‌ها فرا رسیدند و طبق شیوه‌ای که در جنگهای آمریکای لاتین پیش گرفته بودند، به زورسپاه به درون جزیره نفوذ کردند، مردم از مقابلشان گریخته به مسلمانان متمایل گشتند و بدین‌سان اسلام، به صورت دینی ملی درآمد. در هر حال، اسلام در جزیرهٔ میندانائو که جزیره‌ای بی‌آبادانی و پوشیده از کوه و فلات و جنگل و باتلاق است به پیشروی خود ادامه می‌داد، و اسپانیایی‌ها، با همهٔ وسائلی که در دست داشتند، نتوانستند مانع پیشرفت آن گردند. در عوض، کارگزاران اسپانیایی که در همهٔ مستعمرات به فساد و سخت‌دلی و چپاولگری شهره بودند، در جزیرهٔ لوزون، به زور مردم را به آیین مسیحیت می‌کشیدند و بدینسان توانستند از پیشرفت اسلام در آن جزیره ممانعت کنند. اما در میندانائو، و بخصوص در نواحی مرکزی آن که تعداد بسیاری از رؤسای قبایل آن نسبت به اسلام تعصب می‌ورزیدند، جنگ ادامه یافت و اسپانیایی‌ها با آن که حکومتی منظم، همراه با اسلام و سازوبرگ و شیوه‌های حکمرانی در جزیره برپا کرده بودند، باز، به سبب فساد کارمندان که عاقبت هم به سقوط حکمرانی اسپانیا در جزائر فیلیپین انجامید، کاری نمی‌توانستند کرد. تنها پس از جنگهای بسیار بود که موفق شدند مسلمانان را که دلیرانه از دین و وطن خویش دفاع می‌کردند، در میندانائو شکست دهند. اما جنگ باز هم ادامه داشت، با اینهمه اسپانیایی‌ها در سال ۱۸۷۸م به دروغ اعلان کردند که جنگ جزیرهٔ میندانائو را به اتمام رسانده‌اند. هم ایشان، وقتی چند کشتی به بلوان و مجمع‌الجزائر سولو فرستادند، مردم آن جزائر، نیروی دریائی اسپانیا را شکست داده وادار به بازگشت به لوزون کردند.

اسپانیایی‌ها با مردم این جزائر، به زشتی تمام رفتار می‌کردند و اموالشان را به غارت می‌بردند. اما دهه‌های اخیر قرن نوزدهم، دوران ضعف شدید اسپانیا، خواه در مرکز و خواه در مستعمرات بود. در نیمهٔ دوم این قرن، ایالات متحدهٔ آمریکا می‌کوشید که نفوذ اسپانیا را از آمریکای جنوبی براندازد، و هنگامی‌که جنبشهای آزادی بخش و استقلال طلبانه در آن سرزمینها به پا خاست، در این کار جدیت بیشتر بخرج داد. بهمین جهت، هنگامی که مردم فیلیپین از آمریکایی‌ها کمک خواستند، ایشان ناوگان عظیمی گسیل داشته در آبهای فیلیپین، نیروهای اسپانیایی را بسختی شکست دادند. به دنبال این شکست، اسپانیا در سال ۱۸۹۸م، جزائر فیلیپین را به آمریکایی‌ها واگذار کرد. اما اسپانیایی‌ها، پیش از آن که این دیار را ترک گویند، چندین گروه از راهبان و مبشران مسیحی را به آنجا فرستاده بودند و آیین کاتولیکی، دیگر در فیلیپین جائی برای خود گشوده بود. آمریکایی‌ها، در مقابل، آیین پروتستان را به آن کشور عرضه می‌کردند، به این جهت، رقابت شدیدی میان پیروان دو مذهب به پا شد. ولی در این کشاکش، اسلام به پیشرفت خود ادامه می‌داد.

در واقع رنجهاومصائب‌اسلام درفیلیپین زمانی آغاز شدکه‌این کشور، پس از جنگ جهانی دوم، به استقلال رسید و حکومتی ملی، به سرکردگی مردمی کاتولیک مذهب در آن برقرار شد. کشیشان می‌کوشیدند دولت مرکزی راعلیه مسلمانان‌برانگیزانند، ویاایشان رابه گرایش‌های کمونیستی و نظایر آن متهم سازند. چون کشمکش ادامه یافت، مسلمانان خواستند از دولت مرکزی جدا شده در میندانائو و مجمع‌الجزائر سولو، دولتی اسلامی تشکیل دهند. اما دولت، به یاری آمریکایی‌ها، به نبرد با ایشان برخاست و در بخش جنوبی میندانائو و جزائر سولو، به محاصره‌شان درآورد. این نزاع، هنوز هم ادامه دارد، اما پیداست که دو کفهٔ ترازو با هم برابر نیستند، زیرا مسلمانان فیلیپین پراکنده و فقیرند و هیچ مسلمانی نیست که واقعاً به ایشان کمکی برساند، حال آنکه کلیساهای مسیحی، از کمکهای عظیمی که از همهٔ کشورهای مسیحی می‌رسد، بهره‌مند می‌گردند.

# مأخذ:


احمد بابا التمبکتی، (مورخ صنعاء)، *کفایة المحتاج لمعرفة من لیس فی البعباج*، قاهره، ۱۳۲۹م.

احمد بن فرتوه، *السلطان ادریس من الکانمی من ۱۵۷۰ الی ۱۵۸۳م*. این کتاب را پالمر تحقیق و به انگلیسی ترجمه کرده و امیرکانو در ۱۹۳۰م در نیجریه به چاپ رسانده است.

ارنولد، سرتوماس، *الدعوة الی الاسلام* این کتاب همان کتاب معروف او The Preaching of Islam است که حسن ابراهیم حسن و عبدالمجید نحراوی و مترجمی دیگر، به عربی برگردانده‌اند. این کتاب بارها در قاهره به چاپ رسیده است اما چاپ ۱۹۵۸م مورد استفاده ما بوده است.

دینهـام، *الشیخ محمدالامین الکانمی*، چاپ لندن.

زکی، عبدالرحمن، *تاریخ انتشار الاسلام فی غرب افریقیة*، قاهره، ۱۹۶۲م.

السعدی، عبدالرحمن (مورخ دولتهای سودان غربی)، *تاریخ السودان*، خاورشناسان فرانسوی، هوداس و نبوا آنرا در ۱۹۰۰م در پاریس منتشر کرده‌اند.

علی طرخان، ابراهیم، *تأریخ الاسلام فی غرب افریقیة*، قاهره، ۱۹۶۲م.

*Atlas Persada dan Dunia.*

Bertaux, Prirre, *L'Afrique de la Préhistoire à l'époque Contemporaine;* Bordeau Paris, 1973.

Gròder, Michael and Abdullahi, Guda, *Nigeria, an Introduction to its History,* Longman, London, 1979.

Willis, John Ralph (ed.), *Studies in West African Islamic History,* vol.1, The Cultwaters of the Islam, London, 1979.

# فصل نوزدهم

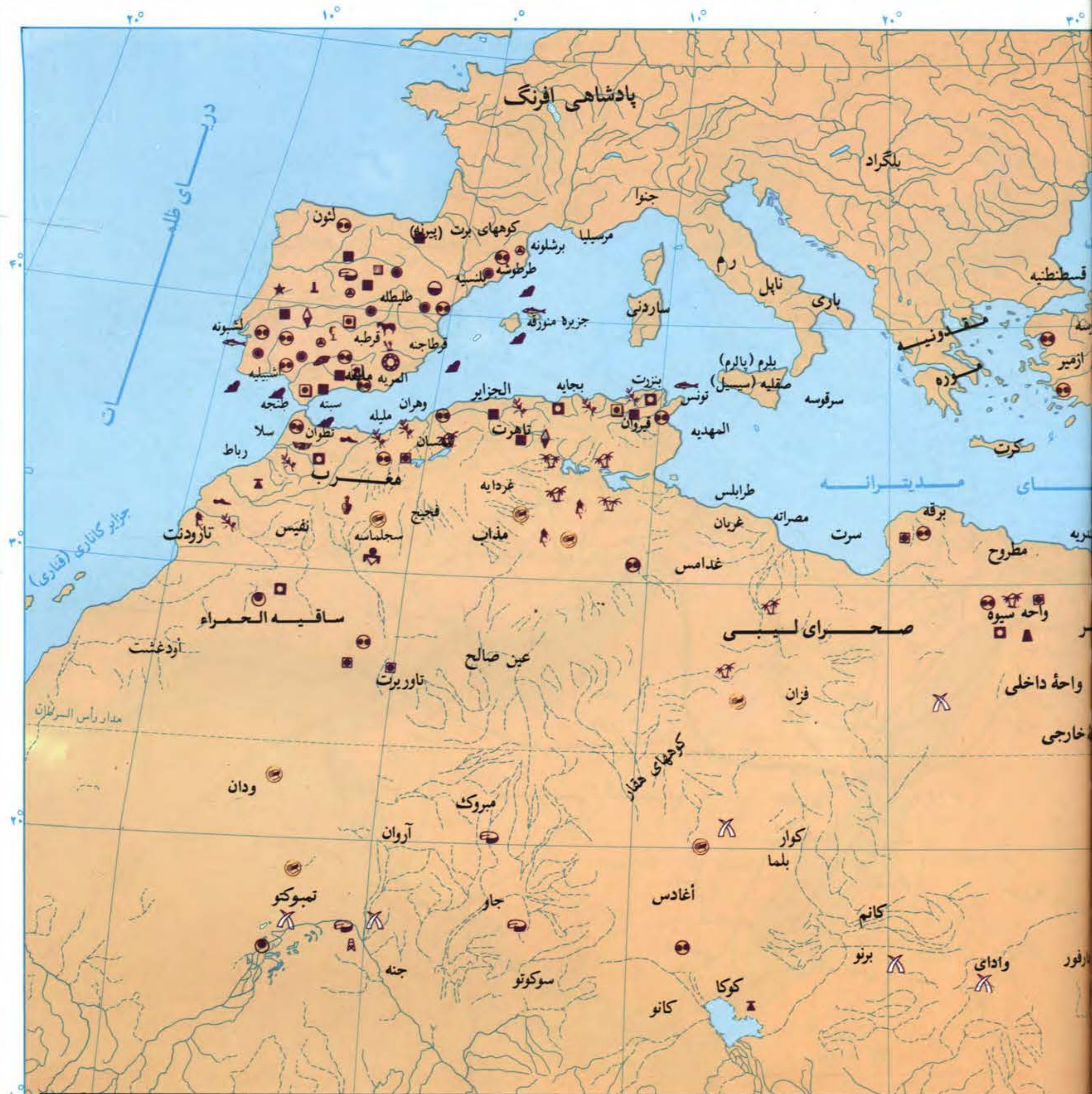
# اقتصاد - راههای ارتباطی و راههای حج

## شرح نقشه

۱۷۸ - نقشه اقتصادی جهان اسلام در دوره‌های میانه. فرآورده‌های کشاورزی و معدنی و صنعتی، قرن دهم هـ. ق/ شانزدهم م.
۱۷۹ - نقشهٔ اقتصادی جهان اسلام در دوره‌های میانه
۱۸۰ - راههای بازرگانی دریایی و زمینی در شرق افریقا و قاره آسیا، قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م.
۱۸۱ - بخش شرقی و میانی جهان اسلام در دوره‌های میانه، راههای اصلی بازرگانی، فرآورده‌های کشاورزی و معدنی و صنعتی
۱۸۲ - راه حجاج عراق در عصر عباسیان و بعد از ایشان
۱۸۳ - راه حجاج شام در روزگار عباسیان و بعد از ایشان
۱۸۴ - راه حجاج مصری در روزگار عباسیان، از مسیر وادی نیل
۱۸۵ - راه حجاج مصر از مسیر شبه جزیرهٔ سینا



خوارزم
چاج (تاشکند)
فاراب
بخارا
سمرقند
ترمذ
بلخ
مرو
نسا
گرگان
نیشابور
آذربایجان
اردبیل
تبریز
مراغه
باکو
طرابوزان
سینوب
سامسون
انقره
قونیه
قیصریه
ملطیه
ادنه
طرسوس
انطاکیه
نصیبین
حلب
موصل
اربل
حمص
طرابلس
بیروت
صور
عکا
دمشق
قدس
غزه
قلزم
قاهره
ایله
مصر
اسیوط
قنا
اسوان
ری
قم
همدان
بغداد
اصفهان
یزد
شوشتر
بصره
کرمان
اصطخر
هرمز
ایران
هرات
کابل
غزنه
قندهار
زرنگ
سند
دیبل
منصوره
دیو
تیز
بحرین
مدینه
ینبع
مکه
جده
جزیرة العرب
نجران
صعده
مأرب
یمن
حدیده
زبید
عدن
مکلا
ظفار
عمان
مسقط
قریات
جزیره مصیره
سقطری
حبشه
مگادیشو
ملندی
زنگبار
موزامبیک
سرزمین سودان
دریای پنطس
دریای خزر
دریاچهٔ خوارزم
خلیج فارس
خلیج عمان
دریای عرب
دریای قلزم
خلیج عدن
اقیانوس هند
خط استواء
قرم
قبرس
راههای واردات و صادرات
مقیاس نقشه (۱:۲,۰۰۰,۰۰۰)




## نقشه اقتصادی جهان اسلام در دوره های میانه
## فراورده های زراعتی و معدنی و صنعتی

قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی



دریاچهٔ خوارزم
دریای خزر
فاراب
خوارزم
ارگنج
کاث
اسبیجاب
چاچ (تاشکند)
باکو
بخارا
سمرقند
مرو
ترمذ
بلخ
بدخشان
جرجان (گرگان)
اردبیل
آذربایجان
تبریز
مراغه
قزوین
آمل
ری
نیشابور
همدان
قم
ایران
هرات
کابل
غزنه
قندهار
نائین
اصفهان
یزد
شوشتر
کرمان
زرنگ (زرنج)
اصطخر
شیراز
قصدار
گور
سیراف
هرمز
سند
دیبل
منصوره
دیو
تیز
خلیج فارس
بحرین
هجر
دارین
عمان
مسقط
قریات
جزیره مصیره
دریای عمان
جزیرة العرب
طائف
نجران
صعده
مأرب
صنعاء
زبید
عدن
یمن
مکلا
ظفار
سقطری
دریای عرب
خلیج عدن
زیلع
حبشه
مگادیشو
ملندی
زنگبار
اکلوه
موزامبیک
اقیانوس هند
خط استوا
مقیاس (۱:۲۰,۰۰۰,۰۰۰)
دریای
سیوپ
سامسون
طرابوزان
آنقره
قونیه
قیصریه
ملطیه
ادنه
طرسوس
انطاکیه
حلب
نصیبین
موصل
اربیل
عراق
بغداد
کوفه
بصره
قبرس
لاذقیه
حمص
طرابلس
بیروت
صور
عکا
دمشق
قدس
غزه
فرما
قلزم
ایله
دومه
تبوک
حجر
تیماء
علا
قصیم
یمامه
مدینه
ینبع
مکه
جده
عیذاب
دریای قلزم
سواکن
ابو حمد
مروی
سرزمین سودان
مصوع
سنار
اسوان
اسنا
قوص
واحهٔ اسیوط
حدیده
جیزان



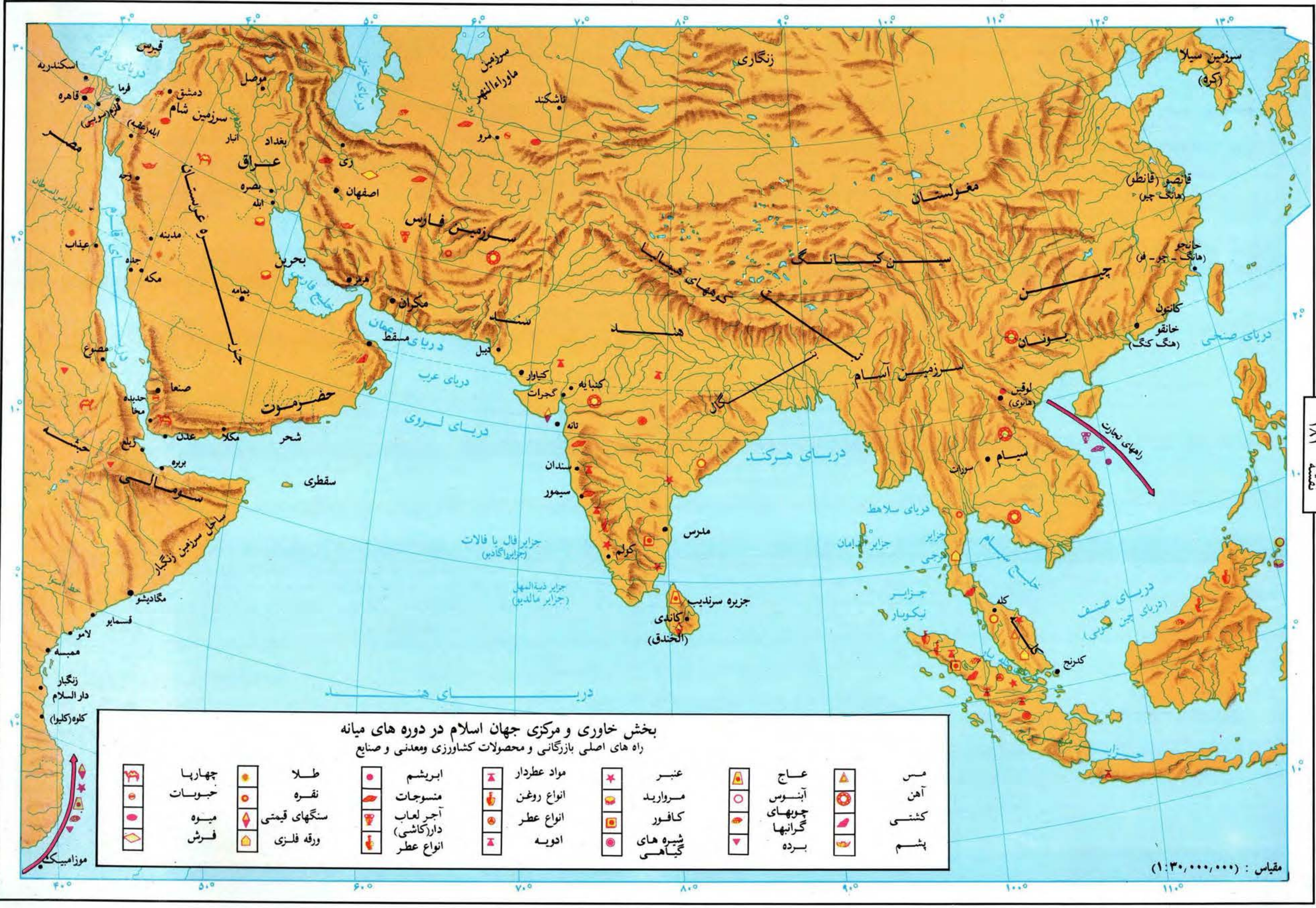

# نقشـــــه اقتـــــصـــــادی

## جـهـــان اســــلام در دوره هــــای مـیـــا نه (قرون وسطی)

راهھـــــای اصـلی بـازرگانی دریایـــــی در جهـــــــــان اسلام

راهھـــــای اصـلی بـازرگانی زمینـــــی در جهـــــــــان اسلام


راههای بازرگانی زمینی و دریایی
در شرق آفریقا و قاره آسیا
قرن نهم هجری پانزدهم میلادی
راههای دریایی
راههای زمینی
مقیاس: (۱:۳۰,۰۰۰,۰۰۰)
زنگاری
مغولستان
خان بالق (پکن)
قانصو (قانطو) (هانگجو)
سرزمین ختا
خانجو (هانگ ـ چو ـ فو)
چین
صین یا الصین
کانتون
خانفو (هنگ ـ کنگ)
یونان
سنگ بانگ
کوههای هیمالیا
سرزمین آسام
برقین (هانوی)
سیام
سرزمین صنف
دریای صنفی
دریای صنف
برنئو
کلہ
کدرنج
سوماترا
مهراج
جزایر جاوه
جزایر نیکوبار
هند
مدرس
قالیقوت (کالیکوت)
کولم
جزیره سرندیب
کندی
جزایر دیبة المهل (جزایر مالدیو)
تانه
سندان
گجرات
کنبایه
کنباوار
دیبل
سند
مکران
تیز
سرزمین فارس
اصفهان
ری
مرو
تاشکند
سرزمین ماوراء النهر
موصل
بغداد
انبار
عراق
بصره
ابله
بحرین
هرمز
مسقط
صحار
ظفار
شحر
حضرموت
سقطری
عدن
صنعاء
زبید
مخا
حدیده
زیلع
بربره
حبشه
سومالی
مگادیشو
ساحل سرزمین زنگبار
قسمایو
لامسو
مومباسا
زنگبار
دارالسلام
کلوه
مرزامبیک
جزایر قمر
دریای هند
دریای عرب
شبه جزیره عربستان
مکه
مدینه
ینبع
عیذاب
سرزمین شام
دمشق
فرما
قلزم (سوئز)
قاهره
اسکندریه
مصر
قبرس
دریای روم
سرزمین سیلا


بخش خاوری و مرکزی جهان اسلام در دوره های میانه
راه های اصلی بازرگانی و محصولات کشاورزی ومعدنی و صنایع
چهارپا
حبوبات
میوه
فرش
طلا
نقره
سنگهای قیمتی
ورقه فلزی
ابریشم
منسوجات
آجر لعاب دار(کاشی)
انواع عطر
مواد عطردار
انواع روغن
انواع عطر
ادویه
عنبر
مروارید
کافور
شیره های گیاهی
عاج
آبنوس
چوبهای گرانبها
برده
مس
آهن
کشتی
پشم
مقیاس : (۱:۳۰,۰۰۰,۰۰۰)
راههای تجارت
مصر
اسکندریه
قاهره
فرما
قلزم(سوئیس)
قبرس
دریای روم
دمشق
سرزمین شام
ایله(عقبه)
موصل
عراق
بغداد
انبار
بصره
ابله
جزیره عربستان
مدینه
جده
مکه
یمامه
بحرین
خلیج فارس
عیذاب
دریای قلزم
مصوع
حبشه
صنعا
حدیده
مخا
عدن
زیلع
بربره
مکلا
شحر
حضرموت
سقطری
سومالی
ساحل سرزمین زنگبار
مگادیشو
قسمایو
لامو
ممبسه
زنگبار
دار السلام
کلوه(کلیوا)
موزامبیک
دریای عمان
مسقط
دریای عرب
دریای لروی
دریای خزر
ری
اصفهان
سرزمین فارس
هرمز
مکران
سند
دیبل
مرو
سرزمین ماوراءالنهر
تاشکند
زنگاری
کوههای هیمالیا
هند
کنبایه
کنبایه
گجرات
کیاوار
تانه
سندان
سیمور
کولم
مدرس
بنگال
دریای هرکند
جزایر فال یا فالات (جزایر لاکادیو)
جزایر دیبة المهل (جزایر مالدیو)
جزیره سرندیب
کاندی
(الخندق)
دریای هند
سین کیانگ
سرزمین آسام
مغولستان
چین
یونان
قانصو (قانطو)
(هانگ چو)
خانجو
(هانگ - چو - فو)
کانتون
خانقو
(هنگ کنگ)
سرزمین سیلا
(کره)
دریای صنجی
لوقین
(هانوی)
سیام
سوزات
دریای سلاهط
جزایر اندامان
جزایر لنجبی
خلیج سیام
جزایر نیکوبار
کله
کدرنج
کله
دریای صنف
(دریای چین جنوبی)
جزایر


راه حاجیان عراق
درعصرعباسیان وبعد از ایشان(درب زبیده)
شهرهای مقدس درعراق
شهرهای مذهبی عمده
ایستگاهها
راه حجاج
وادی ها
منبع: کتاب دروب الحجیج، سید عبدالمجید بکر، ۱۴۰۱ه
مقیاس : (۱:۶,۵۰۰,۰۰۰)
بغداد
بصره
کوفه
نجف
قادسیه
عین سید(عذیب)
خان رحبه
برکه ام قرون
برکه مغیثه
برکه حمس
برکه حمام
برکه مسجد
برکه ظلمات
واقصه
برکه عقبه
برکه عشامین
برکه جمیمه
رفحا
برکه زباله
شیحیات
برکه عصافیر
برکه عشار
شقوق
بطان
عرق البید
برکه عرائش
ثعلبیه
عرق مظهور
عرقه لوازم
زرود الوسیط
خزیمیه
اجفر
هتیمه
فید
توزی
سمیرا
وادی شعبه
وادی رمه
رس
معائث (حاجر)
خیبر
حره (ریگزار) خیبر
مغیثه
ماوان
کوه ماوان
ذی ساحوق
بئرنفازی
اخاکیه
بئر مغیر
برکه ابوسلیم
(ربذه)
مدینه منوره
سلیله
بئرعمق
کوه فرقین
وادی عقیق
معدن بنی سلیم (معدن طلا)
صفینه
حره رهاط
حاذه
مسلح
غمیره (ذی کنده)
ذات عرق
وجره
سوله
بستان
حره
کشب
حره
حضن
مکه مکرمه
صحرای شام
نفود
دهنا
جزیرة العرب
عراق
ایران
خلیج فارس
بحرین
دریای قلزم
دریای روم (مدیترانه)
حیفا
غزه
قدس
فلسطین
اردن
مصر
قلزم
عقبه
سینا
مدار رأس السرطان
۳۴°
۳۸°
۴۲°
۴۶°
۵۰°
۵۴°
۳۰°
۲۶°
۲۲°

## راه حجاج شام

روزگار عباسیان و بعد از ایشان

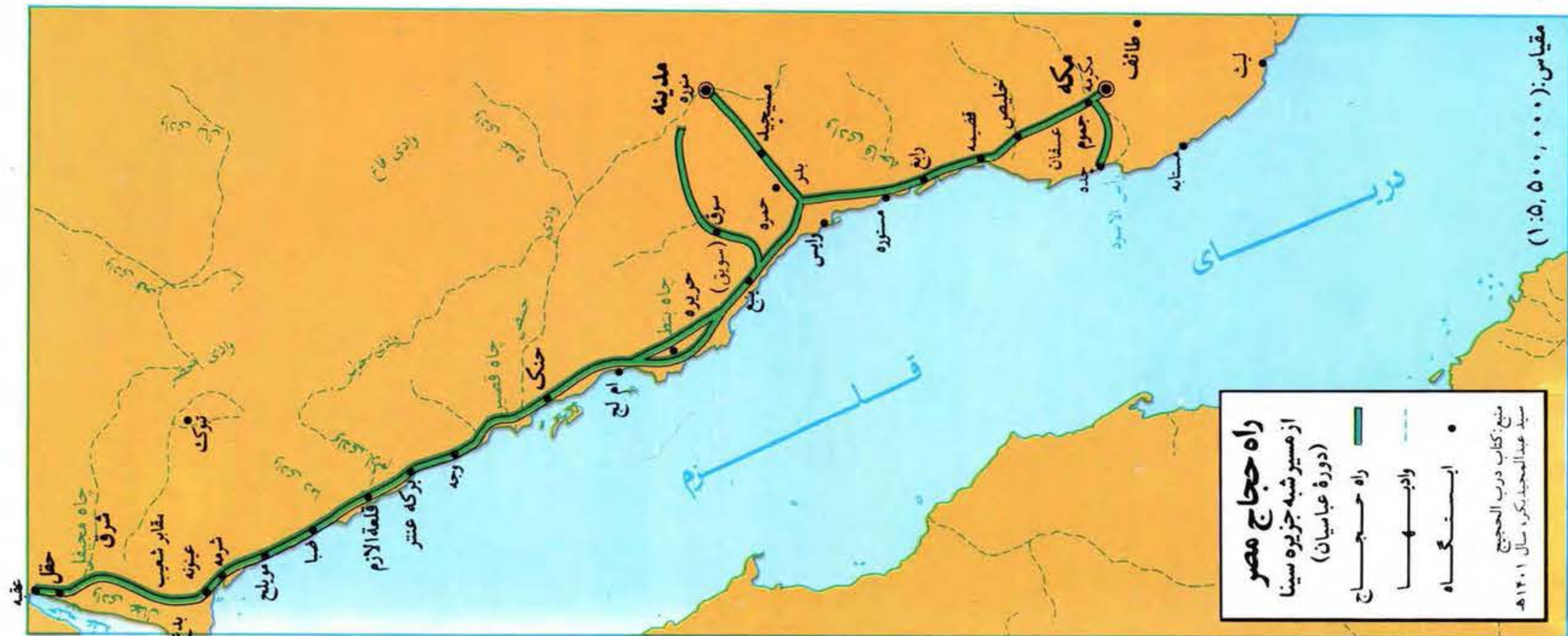
راههای حجاج
وادی

منبع : درب الحجیج سید عبدالمجید بکر ، سال ۱۴۰۱ه

مقیاس: ۱:۵،۵۰۰،۰۰۰

جزیرة العرب
شام
دریای روم
فلسطین
مصر
سینا
دریای قلزم
خلیج ایله
خلیج قلزم
دمشق
کسوه
خان دنون
صخین
غباغب
ازرع
شیخ مسکین
مزیریب
مفرق
زرقاء
عمان
قدس
خان زبیب
قلعه بلقاء
قطرانه
حسا
عنیزه
بطن غول
معان
ایله
مدّور
ذات الحاج
حالة عمار
بئرابن هرماس
محتطب
تبوک
قلعه اخضر
حرة (ریگزار) رحا
قلعه معظم
دارالحمرا
حره (ریگزار) هدیس
مطیلع
مرحم
حجر
کوه مجدر
بدایع العلا
سهل المطران
بئرجدید
مصوره
زمرد
تصویرة
مدرج
هدیه
جدعه
ابوالنعم
حره (ریگزار) نار
اصطبل عنتر
بویر
بئرنصیر
بواطه
مدینة منوره
حره (ریگزار) وهاط




راه حجاج مصر
از میر شبه جزیره سینا
(دورهٔ عباسیان)
راه حجاج
وادی
ایستگاه
مدینه
مکه
طائف
جده
مقیاس: (۱:۵،۵۰۰،۰۰۰)

مقیاس: (۱:۱،۳۰۰،۰۰۰)

# اقتصاد - راههای ارتباطی و راههای حج

## نقشهٔ ۱۷۸ نقشهٔ ۱۷۹
## نقشهٔ ۱۸۰ نقشهٔ ۱۸۱

### دورنمای جهان اسلام

جهان اسلام، مساحت بسیار گسترده‌ای از جهان کهن را در برداشت، حدود این گستردگی از کنارهٔ اقیانوس اطلس آغاز و به اقیانوس آرام منتهی می‌گردید. این سرزمین پهناور که بیشتر آن در افریقا و شرق آسیا قرار گرفته، سرزمینی است صحرایی، اما جهان اسلامی در مراکز و جنوب شرقی آسیا و سرزمین هند، بر مناطقی شامل می‌گردید که در دوران‌های گذشته از حیث نعمت و محصولات دریایی و زمینی از ثروتمندترین مناطق جهان بشمار می‌آمد، علاوه براین موقعیت جغرافیایی جهان اسلام خود نیز ثروتی عظیم محسوب می‌شد: نخست آنکه در افریقا و آسیا، مهمترین مناطق تجاری را در اختیار داشت؛ دوم آنکه بر دریاهای بزرگ در جنوب و شرق آسیا و نیز بر دریای مدیترانه که در آن زمان، قلب جهان متمدن و مرکز مالی-تجاری آن به حساب می‌آمد، سیطرهٔ کامل داشت، سوم اینکه بسیاری از اقوام و ملت‌هایی که به کیش اسلام درآمده‌بودند، خود دارای تمدن، و با امور کشاورزی و صنعتی آشنا بودند. گذشته از این، می‌دانیم که از برخی از اقوام مسلمان، در دریانوردی و صنعت کشتی‌سازی و ادارهٔ بنادر، مهارت بسیار داشتند.

### جهانی ثروتمند

بنابراین آنچه گذشت دیگر شگفت نیست که جهان اسلام در قرون میانه به سبب داشتن محصولات و فرآورده‌های بسیار، جهانی ثروتمند بوده باشد، علاوه براین مسلمانان در امر کشتیرانی جهانی و تدارک انبوهی بیشمار کاروان تجاری برای حمل کالا میان شرق و غرب عمده‌ترین نقش را به عهده داشتند.

### دلائل عقب‌ماندگی اقتصادی

اما نارسایی سیستمهای اداری که تقریباً در سراسر کشورهای اسلامی موجود بود، مانع آن شد که مسلمانان بتوانند امور اقتصادی خود را به مقامی که شایستهٔ آن بود برسانند. تمام حکومت‌های اسلامی نیز حکومت‌های مستبدی‌بودند که در رأس‌آنها خلفا، سلاطین و یا پادشاهانی خودرأی قرار داشتند. اینان از درک حقایق زندگی اقتصادی بکلی دور بودند و این حقیقت را در نمی‌یافتند که اقتصاد تنها زمانی رشد می‌کند که میان‌نظام حاکم و ملتی که از آن اطاعت می‌کند، همکاری کامل وجود داشته باشد. بنابراین صنعت، کشاورزی و بازرگانی تنها در سایهٔ نظام سیاسی هوشمندی می‌تواند رشد کند که بداند حاکم‌صالح درکشور، آن‌کسی است که‌ازرعایای خویش به اندازهٔ نیاز و خواستهٔ دولت مالیات اخذکند و مابقی ثروت ملی را در دست مردم باقی گذارد تا آن را بارور کرده و در رشد آن بکوشندوبراموال‌ونتیجهٔ زحمات خویش بیمناک نباشند. بدینسان فعالیت ایشان در کار افزون می‌گردد و آنگاه درآمد حاکم نیز به سبب عدل و دوراندیشی‌وحسن‌سیاست خود او فزونی می‌یابد. دقیقاً این همان نکته‌ای بودکه اروپای غربی از ابتدای قرن ۱۲ یا ۱۳ میلادی بر آن آگاه شد و به‌کار کشاورزی و صنعت و بازرگانی همت گمارد و کوشید که از مردم فقط آن مقدار مالیات اخذ کند که قادر به پرداخت آن هستند و موجب فشار بر زندگیشان نمی‌گردد. در نتیجهٔ این امر، ثروت و سرمایهٔ این دولت‌ها فزونی یافت و آنگاه به ایجاد سپاه و مسلح گرداندن آن و نیز تأسیس ناوگان دریایی روی آوردند. بدینسان آن دولت‌ها، نه تنها توانستند سیادت همهٔ مناطقی راکه در جهان، محل درآمد اقتصادی بشمار می‌آمد، از چنگ مسلمانان و دیگر دولت‌های شرقی به در آورند، بلکه قادر شدند با دولت‌های مسلمان پیکار کرده بر فرآورده‌های آن سرزمین‌ها استیلا یابند و آنها را از آغاز قرن شانزدهم میلادی مستعمرهٔ خویش سازند همانگونه که در مورد پرتغال، اسپانیا و جمهوری‌های بازرگانی ایتالیا[1] می‌بینیم.

---

۱) ظاهراً مقصود جمهوری‌های قبل از تسلط ناپلئون برایتالیا است. (دکتر سید جعفر شهیدی)

## عدم اعتنا به امر خدمات عمومی

واقعیتی که بیش از هر چیز آن خط فکری را آشکار می‌سازد، آن است که دولت‌های اسلامی بطور کلی در شمار دولت‌هایی بودند که در طول تاریخ کمتر از دیگران به امر خدمات پرداختند. اما به عکس می‌بینیم که مثلاً رومیان سخت می‌کوشیدند که راههای بزرگ و کوچک تأسیس کنند و از آنها حفاظت نمایند. به امور شهری عنایت خاص می‌ورزیدند و می‌کوشیدند دستیابی به آذوقه را برای مردم آسان گردانند و شهرها را از آتش‌سوزی در امان دارند. هر یک از این امور، سازمان و اداره‌ای خاص خود داشت. از جملهٔ این ادارات: ادارهٔ راهداری، آب، غلات، آتش‌نشانی و اداراتی دیگر بود که دولت‌ها برای آبادانی شهرها و رفاه مردم بدان نیازمند بودند. در مقابل در سازمانهای حکومتی اسلام اقدام قابل ذکری دیده نمی‌شود. چراکه هیچک از دولت‌ها، نه عنایتی به راهها داشتند و نه به امور بنادر و دریاها. تنها چیزی‌که مورد توجه ایشان قرار گرفت، همانا کارگاههای خاص کشتی‌سازی بود، تنها دراین مورد استکه دولت‌ها به امر ناوگان دریایی که سواحل کشور، و در نتیجه خود آن دولت‌ها را پاسداری می‌کرد توجه داشتند.

## نحوهٔ پای‌بندی دولت‌ها به امور مردم

هنگامی که به کتابهای امور مالی که مسلمانان تحت عنوان «کتب خراج و اموال» تألیف کرده‌اند می‌نگریم، درمی‌یابیم که ایشان صرفاً به دارایی‌های دولت و حق آن بر مردم، یعنی تحصیل مالیات توجه داشتند، اما در این قبیل کتابها هیچ گفتار مفصل عالمانه‌ای دربارهٔ تعهد حکومت‌ها نسبت به مردم نمی‌یابیم. البته به استثنای برخی از کشورهای اسلامی مانند مصر که مردم آن از دیرباز با امور آبیاری و کشاورزی در کشور خود بنابر سنت عنایت می‌کردند. اما اوضاع اقتصادی بسیاری از کشورهای اسلامی پیوسته در سراسر شیب انحطاط قرار داشت. البته تمام دولت‌های اسلامی قرون میانه، گه‌گاه از شکوفایی اقتصادی برخوردار بوده‌اند، اما به تدریج درآمد آنها کاسته می‌شد تا سرانجام کار دولت عملاً به ورشکستگی می‌انجامید. در واقع در اثر ورشکستگی اقتصادی بود که بیشتر دولت‌های اسلامی، از عباسی گرفته تا عثمانی، نابود شدند.[1] حتی مصریان نیز که هرگز دست از عنایت به امور زمین و کشاورزی برنداشتند، عاقبت نتوانستند چپاول مستمر حاکمان خویش را تحمل کنند و در نتیجه تمام صنایع آن سرزمین‌ها دچار رکود گردید، بطوریکه شهرهای شمال غربی دلتاکه در طول تاریخ به بافت پنبه و کتان شهرت داشتند و از این بابت سود بسیاری نیز می‌بردند، رو به رکود نهادند و هیچگاه تولید صنعتی آنها به حال سابق بازنگشت. از اینرو می‌بینیم که شهرهای تنیس، شطا و دبیق که زمانی جزء افتخارات تاریخ فرهنگی مصر بشمار می‌آمدند، نابود شدند. وزرای فاطمی مثلاً در نیمهٔ خلافت المستنصر بالله فاطمی چنان دست به غارت اموال مردم زدند که کار به فاجعه‌ای انجامید که به مصیبت کبری شهرت یافت. در این زمان بود که کشور دچار ورشکستگی مطلق و قحطی‌ای شد که ۷ سال پی‌درپی ادامه داشت و مردم ناچار به آدمخواری روی آوردند.

البته تاریخ‌نگاران علت این بحران اقتصادی عظیم را فروکش کردن آب نیل در مدت ۷ سال پی‌درپی و عدم طغیان آن دانسته‌اند، بعید نیست این امر نیز یکی از عواملی که به آن فاجعهٔ اقتصادی انجامید، بوده باشد.

## کشاورزی

با اینهمه ملت‌های اسلامی در طی این دوران توانستند امور خود را سروسامان دهند. در همهٔ کشورهای اسلامی، کشاورزان توانستند آن قدْر محصول بدست آوردند که نیاز ساکنان منطقه را برآورد. برخی از کشورها، مانند مصر، شام، عراق، یمن، برخی از سرزمین‌های فارس و ماوراءالنهر، هند وکشورهای جنوب شرقی آسیا در کار کشاورزی شهرت داشتند و محصولات فراوانی بدست می‌آوردند. این کشورها می‌دانستند که چگونه باید محصولات کشاورزی، بخصوص میوه را خشک کرد و صادر نمود. کشورهایی که در بالا ذکر کردیم همه در امر خشکبار مشهور بودند. صادرات انواع خرما و خشکبار درآمد بسیار خوبی برای بیشتر کشورهای اسلامی دربرداشت، اما صادرات غلات در این کشورها ممکن نبود، زیرا بیشتر راههای بازرگانی، راه خشکی بود و حمل و نقل و غله از راه خشکی مقرون به صرفه نبود. از این رو کاروان‌ها، بیشتر خشکبار و انواع خرما، گیاهان طبی، فرآورده‌های حیوانی مثل پوست و نیز زعفران، شکر، شمع، نیل، کافور، چوب و غیره حمل می‌کردند. مصر، بسیاری از فرآورده‌های کشاورزی و حیوانی تبدیل شدهٔ خود مانند پوشاک، عسل و روغن زیتون را صادر می‌کرد. سرزمین‌های شام و شمال افریقا با تولید روغن و صدور زیتون، شکر و انواع چوب و غیره از دیگر کشورها متمایز شده بودند. شتر و اسب نیز یکی از پراهمیت‌ترین صادرات بشمار می‌آمد، و جزیرةالعرب به صادرات این دو حیوان مشهور شده بود، هر چند که مقدار آن کم بود. به هر حال، اساس اقتصاد در هر یک از کشورهای اسلامی بر یک یا دو محصول مانند پنبه، کتان، پاپیروس مصر، خشکبار و زیتون و زعفران کشورهای اندلس و مغرب و ایران و سرزمین شام استوار است.

## معادن و صنایع

کشورهای اسلامی از نظر غنای معادن بسیار معروف بودند و بطور مثال، اندلس به داشتن معادن نقره، آهن و سیماب در نواحی قرطبه و بلنسیه و برخی سرزمین‌های واقع در شمال طلیطله شهرت داشت و از این حیث، یکی از ثروتمندترین سرزمین‌های مسلمانان بشمار می‌آمد و همواره صنایع فلزی ممتاز آن از نوع آهن و مس معروف بود. اندلسیان در کار «تعدین» یا به عبارت دیگر، استخراج سنگهای معدنی از کانهای

---

۱) اقتصاد عامل مهمی است امّا تمام علت نیست، عقب‌ماندگی فرهنگی نیز بی‌دخالت نبوده است. (دکتر سید جعفر شهیدی)

زیرزمینی و سپس ذوب و قالب ریزی آن به صورتهای گوناگون، به ویژه انواع ظروف و اسلحه مهارت بسیار داشتند. علاوه بر این ملاحظه می‌کنیم که اندلسیان در بازرگانی و نیز ساخت کشتی بسیار زبردست بودند.

اما سرزمین شام به صنایع چوب و کشتی شهرت داشت و بطورکلی همهٔ شهرهای ساحلی شام، مراکز کشتی‌سازی بودند. علاوه بر این شام به منسوجات پنبه‌ای نیز معروف بود. اما معروفترین کشور اسلامی از نظر بافت پارچه‌های پنبه‌ای و کتانی، کشور مصر بود. شهرت ایران و عراق به داشتن انواع پارچه‌های پشمی و حریر بود. مسلمانان در بافت انواع ممتاز پارچه که آمیختن نخهای پنبه‌ای و پشمی و ابریشمی در نسبتهای معین بدست می‌آوردند، ابتکاراتی به خرج دادند و از همین جا بود که پارچه‌های ابریشمین نقش‌دار و خز (که آمیخته‌ای از پشم و ابریشم بود) و نیز پارچهٔ معروف به سقلاطون و مخمل و جزانیهابوجود آمد. اما پارچه‌های حریر در تمام سرزمین‌های اسلامی تهیه می‌شد و به تمام کشورهای جهان، بخصوص کشورهای اروپایی صادر می‌گردید. آسیای صغیر نیز از لحاظ تهیه انواع چوب و خشکبار شهرت بسیاری کسب کرده بود، اما سرزمین ماوراءالنهر از نظر فرآوردههای کشاورزی و فرآورده‌های لبنی مانند انواع پنیر و روغن و عسل و غیره از جملهٔ ثروتمندترین کشورهای اسلامی بود.

## پیشرفت اقتصادی

کشورهای اسلامی در مجموع، از نظر اقتصادی پیشرفته بودند؛ به این معنی که مسلمانان، صرفاً کالاهایی از خارج وارد می‌کردند که به آنها نیاز شدید داشتند و در کشورهای خود تولید نمی‌کردند؛ مانند اسلحه. اساساً فلزات موجود در کشورهای اسلامی، نیاز آنها را برای تدارک ظروف خانگی، لوازم منزل، اسلحه و لوازمی که از مس، آهن و برنج و غیره تهیه می‌شد، برآورده نمی‌کرد. وضع چوب هم به همین قرار بود. هر چندکه در ابتدا انواع چوب در برخی از شهرها مانند مصر به حد وفور یافت می‌شد. اما سپاهیانی که به مصر درآمدند، چون برای طبخ غذا به چوب نیاز داشتند، کم‌کم درختها را نابود کردند. این حقیقتی است که مقریزی نیز در کتاب *خطط* به آن اشاره کرده است. نتیجهٔ کمیابی درختان در مصر آن بود که زمین‌های کشور بایر شد و آن لایهٔ حاصلخیزی که بذر گیاه در آن می‌رویید، نابودگردید و در نتیجه بارآوری و حاصلخیزی زمین کم شد و سپس خشکید و عاقبت سراسر کشور در معرض خشکی و کمبود مواد غذایی قرار گرفت. مقریزی دربارهٔ قحطی‌هایی که از قرن سوم تا قرن نهم هجری در مصر رخ داده کتابی نگاشته است. تعداد آنها بنابه نظر او بالغ بر ۴۰ قحطی است. در ایام قحطی وضع چنان می‌شد که مردم هر چه را از زمین می‌رویید می‌خوردند. تمام اینها در نتیجهٔ سوء مدیریت و عدم آشنایی دولت‌ها به امور اقتصادی، و مهمتر از همه عدم توجه آنها به همیاری مردم در مورد رشد ثروت‌ها و بهبود فعالیت اقتصادی بود.

اما صنایعی که در کشورهای اسلامی شکوفا شد و به درجهٔ والایی از استواری و زیبایی رسید، همانا صنایعی بود که مورد توجه خاص ثروتمندان، اعیان، پادشاهان، بزرگان دولت و بازرگانان ثروتمند قرار داشت، از آن جمله بودآلات و ابزار نقش‌دار، خواه فلزی خواه چوبی، بخصوص مصنوعاتی که از فلزات گران‌قیمت مانند طلا و نقره و چوبهای قیمتی مانند آبنوس و یا از عاج درست می‌شد، و یا پارچه‌ها و پوشاکی که با طلا و نقره حاشیه‌دوزی شده بود. از طرف دیگر، چون این مصنوعات را مردم نسل اندر نسل از یکدیگر به ارث بردند و در تهیه و تدارک آنها بسیار شائق بودند، و علاوه‌براین، گذشت زمان هم چیزی از بهای آن نمی‌کاست، ناچار فنون این صنایع که ما «صنایع سنتی» می‌نامیم، همچنان شکوفا ماند و صنعتگران نیز هرگز مهارتهای فنی و هنری خود را فراموش نکردند و آثار آن همچنان تا روزگار ما باقی است.

## فقر و تنگدستی

کشورهای اسلامی از نظر ثروت و تنگدستی در درجات مختلف قرار داشتند. در میان کشورهای اسلامی احتمالاً دولت عثمانی، ثروتمندترین کشور بود، زیرا زمین‌هایی بسیار گسترده و حاصلخیز داشت، بخصوص بخش آسیای صغیر که به آناتولی یا اناضول معروف است و نیز کشورهای اروپای شرقی یا روملی که سر به فرمان عثمانی‌ها داشتند از همه غنی‌تر بودند. این ثروت در دولت عثمانی، حدود سه قرن دوام داشت، اما بتدریج، به سبب ضعف نظامی و عدم کفایت دولت در ادارهٔ کشور، آن ثروت عظیم رو به نابودی نهاد. با اینحال ترکان عثمانی در روزگار توانگری خویش، می‌دانستند که چگونه کشور خویش را به مساجد عظیم و خیره‌کننده و کاخهای باشکوه و بناهایی از قبیل پل و کاخ و دژ بیارایند.

## طبقه متوسط

تودهٔ مردم در بیشتر کشورهای اسلامی زندگی محدودی داشتند، یعنی دخل و خرج ایشان برابر بود. معروف است که این طبقات از جمله صنعتگران و کشاورزان کوچک و خرده بازرگانان، میان خود نوعی همیاری برقرار کرده بودند. بنحویکه هرگروه حامی و پشتیبان گروه دیگر بود. به این ترتیب در میان این قشر، صفت پسندیدهٔ همیاری و همکاری برپایهٔ خیر و نیکی که صفت ممیزهٔ تمام کشورهای اسلامی بود رشد کرد. این طبقات خودبخود موجب رفاه نسبی در سراسر سرزمین اسلام می‌شدند، زیرا ایشان بودند که همهٔ بارکار و تولید را به دوش می‌کشیدند، حال آنکه طبقات توانگر و حاکم بیشتر طبقاتی عاطل و باطل بودند که به حساب دیگران می‌زیستند.

مقریزی در کتاب *اغاثة الامه بکشف الغمة*، مردم را به ۷ طبقه تقسیم می‌کند: در نظر او، اولین و برترین طبقه، طبقهٔ پادشاهان، امیران و ثروتمندان یاکسانی که وی اصحاب حسب و نسب می‌خواند بودند. طبقهٔ دوم، طبقهٔ کارمندان طراز اول دولت، بازرگانان و فقهای بزرگ است. در پی آن، بازرگانان و صنعتگران کوچک و سپس طبقهٔ کشاورزان قرار دارد که از نظر مقریزی در حد تنگدستان و گدایان‌اند. پیروان طرق صوفیه که از

قبل اولیاء ارتزاق می‌کردند نیز در شمار این طبقه‌اند. بدینسان ملاحظه می‌کنیم که مقیاس اجتماعی نزد او دگرگون است. شاید بتوان این امر را یکی از بزرگترین دلایل فقر و پریشانی اوضاع این اجتماع تلقی کرد.

## پول

معاملات مردم با دینار طلا و درهم نقره و پس از آن فلس انجام می‌شد و فلس سکه‌ای فلزی از مس و برنج بود. مردم از معامله با دینار ابا داشتند و آن را برای روز مبادا ذخیره می‌کردند، بدین جهت در بازار کمیاب بود، بخصوص که دینار همیشه عیاری کامل داشت. زیرا مردم آن را پیوسته پس از دقت نظر و کسب اطمینان می‌پذیرفتند. در هر حال بیشتر معاملات برپایهٔ درهم نقره انجام می‌شد، اما نقره زمانی در خرید و فروش مورد استفاده قرار می‌گرفت که با مس ترکیب شود. در نتیجه این ترکیب، نقره سخت می‌گردید و دیگر در اثر معامله از میان نمی‌رفت. اما در درهم نیز به سبب نقرهٔ موجود در آن بسیار تقلب صورت می‌گرفت. دینار که از یک مثقال طلا ضرب می‌شد، در ابتدای امر معادل ۷ مثقال نقره بود. اما قیمت درهم کاهش یافت تا اینکه هر دینار معادل ۱۷ درهم گردید. پس از آن، باز هم ارزش درهم پایین آمد تا سرانجام یک دینار برابر ۴۰ درهم شد و وضع به همین منوال ماند. مردم نیز بیشتر از آن جهت با درهم معامله می‌کردند که آنرا جزء یا خردهٔ دینار بشمار می‌آوردند. بطور مثال وقتی کسی چیزی را به پنج «درهم دینار» می‌خرید معنای آن این بود که وی ۲۰۰ درهم پرداخت کرده است.

اما فلس بصورت پول خرد بکار می‌رفت، و در واقع بیشتر معاملات مردم براساس آن انجام می‌شد. اما فلس هم به نوبهٔ خود ارزش خود را از دست داد تا آنجاکه ارزش پولی و ارزش فلزی آن برابر شد. بدین معنی که وقتی دولت آن سکه را ضرب می‌کرد، چیزی بر قیمت آن افزوده نمی‌شد بجز این سه مورد، گه‌گاه مردم با اشیاء بهادار، از قبیل لباس و پارچه معامله می‌کردند از اینرو مردم، آنها را بعنوان نقدینگی اندوخته می‌کردند و در صورت نیاز لباس یا پارچه یا عمامه و جز آن را می‌فروختند.

## بازرگانی

در جهان اسلام چندین شیوهٔ مختلف تجارت معمول بود. شایع‌ترین آنها، شیوهٔ بازرگانی‌های محلی بود که در بازار شهرها و شهرکها صورت گرفت. در هر شهری یک یا چند محلهٔ تجاری وجود داشت، اما در محله‌های مسکونی، مراکز تجاری کم بود و بیشتر به خرید و فروش خوراکیهایی که پیوسته مورد حاجت همگان بود، منحصر می‌گردید. در محله‌های تجاری شهرها، هر کوی به کاری اختصاص داشت. به این صورت، کویی به مسگران، کویی به درودگران، کویی به بزازان که همان پارچه‌فروشان باشند اختصاص داشت. آبادترین و غنی‌ترین کوی‌ها، کوی‌هایی بودند که مردم در آن به دادوستد کالاهای قیمتی می‌پرداختند. این کالاها عبارت بودند از سنگهای قیمتی، طلا و بخصوص نقره، انواع مختلف پارچه‌های گرانبها، خواه محلی و خواه خارجی فرش که شامل انواع قالی، قالیچه، گلیم می‌شد، مصنوعات گرانبهای تجملی که از صدف، آبنوس و عاج ساخته می‌شد خرما انواع عطرها چه عطرهای روغنی و چه آن‌ها که عطرشان با سوزاندن خارج می‌گردید مانند انواع مختلف بخور. این کالاهای گران‌قیمت در کوی‌های خاصی خرید و فروش می‌شد که به قیاریات معروف بودند و به احتمال قوی این قیاریه‌ها، یا ملک حاکم و افراد خاندان او بودند، و یا حاکم با سرمایهٔ کلانی در آنها مشارکت داشت.

اما در شهرهای دور از مرکز و روستاها، دادوستد فقط در یک روز از ایام هفته انجام می‌شد. در هر شهر یا روستا، بازاری بود که در آن هر چیز، از غذا و محصولات کشاورزی گرفته تا دام و پوشاک، خرید و فروش می‌شد، بازار برخی از شهرها، به سبب موقعیت جغرافیایی خاص آنها، سخت پررونق و مشهور می‌گردید. بطور کلی جهان اسلامی، شبکه‌ای از راههای بازرگانی بود که میان بازارها و بنادر گسترده شده بود، همین شهرها و بنادر بودند که مسیر راهها را تعیین می‌کردند. بازارهای اسلامی، نظمی بسیار دقیق داشت و براساس رسومی استوار بود که همهٔ مردم، حتی ثروتمندان و رجال حکومت بدانها احترام می‌گذاشتند، زیرا این بازارها، از آنجا که همگان می‌توانستند در آنها دادوستد کرده به ثروتهای کلان دست یابند، خود موجب گشایش و رفاهشان بود.

خواننده می‌تواند هنگام بررسی نقشه‌هایی که به بازرگانی، بازارها و محصولات اختصاص داده‌ایم به این امور بهتر پی ببرد.

نقشهٔ ۱۸۲ نقشهٔ ۱۸۳
نقشهٔ ۱۸۴ نقشهٔ ۱۸۵

## ترانزیت

مسلمانان از انواع بازرگانی، در اقتصاد حمل و نقل یا ترانزیت، مهارت بیشتری داشتند، زیرا قلمرو اسلام در قلب جهان کهن از موقعیت مرکزی خاص برخوردار بود و مسلمانان، در بازرگانی دریایی و زمینی آن روزگار مهره‌های اصلی بشمار می‌آمدند. آنان کالاهای هندی و چینی و افریقایی را یا از طریق خشکی و راههای کاروان‌رو، یا از طریق دریا، به کشورهای اروپایی حمل می‌کردند. راههای زمینی میان شرق و غرب، از فرغانه واقع در غرب چین آغاز می‌شد و ایران و ماوراءالنهر، سپس عراق و سرزمین‌های شام و آسیای صغیر تا اروپا را درمی‌نوردید. مسلمانان در توصیف راههای بازرگانی چه در دریا و چه در خشکی، کتابهای بسیاری به رشتهٔ تحریر درآوردند که به ***المسالک والممالک*** یا «کتب راهها و کشورها» معروف شده است. همچنین برخی از مسلمانان مانند مردمان ایران ،ماوراءالنهر،شام ،یمن ومغرب دربازرگانی ازطریق خشکی

وکاروان داری، مهارت یافته بودند.درتجارت دریایی و کشتیرانی نیزبرخی، ازجمله اهل‌یمن ،خضرموت وعمان چیرگی داشتند. مردمان عمان بطورکلی درفنون دریانوردی ماهرترین مسلمانان بشمارمی آمدند.امادرمجموع ،اهل یمن ،ایران ،شام ،ومغرب (بخصوص مردمان سوس) در اموربازرگانی زبردست ترین مسلمانان بودند.نیزمردمان اندلس ازبزرگترین بازرگانان جانب غربی جهان اسلام به حساب می آمدند.

### راههای حج

یکی ازعمده ترین دلایل آبادانی بازارها و راههای بازرگانی کاروان رو، همانا حج بود. حج برای جهان اسلام نعمتی عظیم بشمار می‌رفت.اگر حج و زمانهای خاص آن نبود، هرگزاین همه قافله و بازرگان در راههای بلاد اسلام به حرکت درنمی آمد. زیرا هر یک از کشورهای اسلامی امور بازرگانی خود رابرحسب موقعیت خود نسبت به اراضی مقدس تنظیم می کردند؛ بطور مثال اندلسیان و مردم مغرب اقصی، هنگام موسم حج در کاروانهای عظیمی، حداقل یک سال و نیم قبل ازمراسم به حرکت درمی‌آمدند. هر حاجی با خود یکی ازمحصولات معروف (خواستنی) کشورش رابا خود به کشورهای دیگربرده در راه خرید و فروش می کرد. بدین ترتیب کاروانهای حج خود از عوامل پیشرفت اقتصادی در جهان اسلام بشمار می‌آمد. خداوند تعالی نیز در کنار ثوابی که از ادای فریضه حج برمی آید، به منافع مادی آن نیز اشاره کرده است. برروی نقشه هایی که به راههای حج و مهمترین بازارهای آن اختصاص داده شده، این نکته را آشکار کرده‌ایم. نیز در نقشه هایی که به تولیدات و فرآورده‌ها اختصاص داده‌ایم، خواننده قادر خواهد بود، انواع کالاهایی راکه کاروانهای حج حمل می‌کردند و در بازارها به فروش می رساندند، ملاحظه کند.

# مأخذ:


**ابن بطوطه**، *ارحلة*، مأخذ ما بهترین چاپ فرانسوی است که با متن عربی مقابله شده و توسط B. R. Sanguine tti, C. Deferemery به فرانسه برگردانده شده است، در ۱۸۹۳م در ۸ جزء، همراه با متن اصلی در پاریس منشر شده است.

**ابن جبیر**، *الرحلة*، به کوشش حسین نصار، قاهره، ۱۹۵۷م.

**ابن حوقل**، *صورةالارض*، به کوشش V.H.Kramers، چاپ دوم، ۲ جلد، لیدن، ۱۸۳۹م؛ این کتاب دومین شمارهٔ سلسلهٔ انتشارات «کتابخانهٔ جغرافیایی عرب» Bibliotheca Geographicorum Arabicorum است.

**ابن خردادبه**، *المسالک والممالک*،لیدن، ۱۸۹۹م؛ (جلد ششم از سلسله انتشارات «کتابخانه جغرافیایی عرب»).

**ابن فقیه**، *مختصرکتاب البلدان*، لیدن، ۱۸۸۵م؛ (مجلد دوم از انتشارات «کتابخانه جغرافیایی عرب»)

**ابن ماجد، شهاب الدین احمد،** *کتاب الفوائد فی اصول علم البحرالقواع*، چاپ عکسی این نسخه توسط

گـابریل فـرانـد از روی نسـخه خـطی کتابخانه ملی پـاریس شـم ۲۲۹۲۷ مـنتشر شده است؛
وی این کتاب راباترجمه فرانسه نیزبه نـام Le Pilote des mers de L'Inde et la Chine et de L'Indonésie در پـاریس (۱۹۲۱ - ۱۹۲۳م) به چاپ رسـانیده است،
ایـن کـتاب جـلداول کـتاب زیـراست: Instruction nautiques et routieres arabes et ,Siecles Portugaises des XV^e et XVI^e

**بکری، ابو عبید عبدالله بن، عبدالعزیز**
*المغرب فـی ذکـربلادافـریقیه والمـغرب* بـه کوشش دسلان، پاریس، ۱۸۷۵م؛
این کتاب جزیی از کتاب *مسالک و ممالک* است که‌به مغرب اختصاص یافته است.

**حورانی ، جرج فضلو،** *العرب والملاحةفی المحیط الهندی*، ترجمه یعقوب بکر، قاهره، بی‌تا.

**عبادی ، احمد مختار وعبدالعزیز سید سالم،**
*تاریخ البحریة الاسلامیة فی‌البحرالمـتوسط*، ۲ جلد، بیروت، ۱۹۷۲ - ۱۹۷۴م.

**مسـعـودی ،** *مروج الذهب ومعادن الجـوهر*، بـه کـوشش محمد محیی‌الدیـن عـبدالحـمید، ۴ جـلد، قاهره ،۱۹۶۴م؛

**مـقـدسی ،** *احسن التقاسیم فـی مـعرفةالاقـالیم*، لیـدن، ۱۹۰۲م (مـجلد سـوم «از کـتابخـانه جغرافیایی عرب»).

**مـؤنس، حسین ،** *تاریخ الجغرافیة والجغرافیین فـی الانـدلس*، چاپ دوم ،۱۹۸۶م.

**یـاقـوت ،** *معجم البلدان*، چـاپ ووسـتنفلد، ۵ جـلد، ۱۹۲۵م.

Anderson, R., *The Sailing Ship* ,London ,1926.

Banbury, E.H., *History of Ancient Geography,* London, 1879-1883.

Chung (Kei Won) and Hourani, E.F., *Arab Geographers In Korea* (Journal of the American Oriental Society), Vol. 58, no. 4, December, 1938.

Colomb, P.H., *Slave Catching in the Indian Ocean,* London, 1873.

Fahmy, Ali Mohammad, *Muslim Sea - Power in the Eastern Mediterranean from the Sevnth to the tenth Century,* London, 1920.

Ferrand, Gebriel, *Relation des voyages et textes geographiques arabes,* turcs et persons relatives à l' Extrène Orient de VIII^e. au XVIII^e siècles. 2vol.,Paris, 1913 1914.

Hassan. H, *A History of Persian Navigation,* London, 1928.

Hujzzin, S.A., *Arabia and the Far East,* Cairo, 1948;

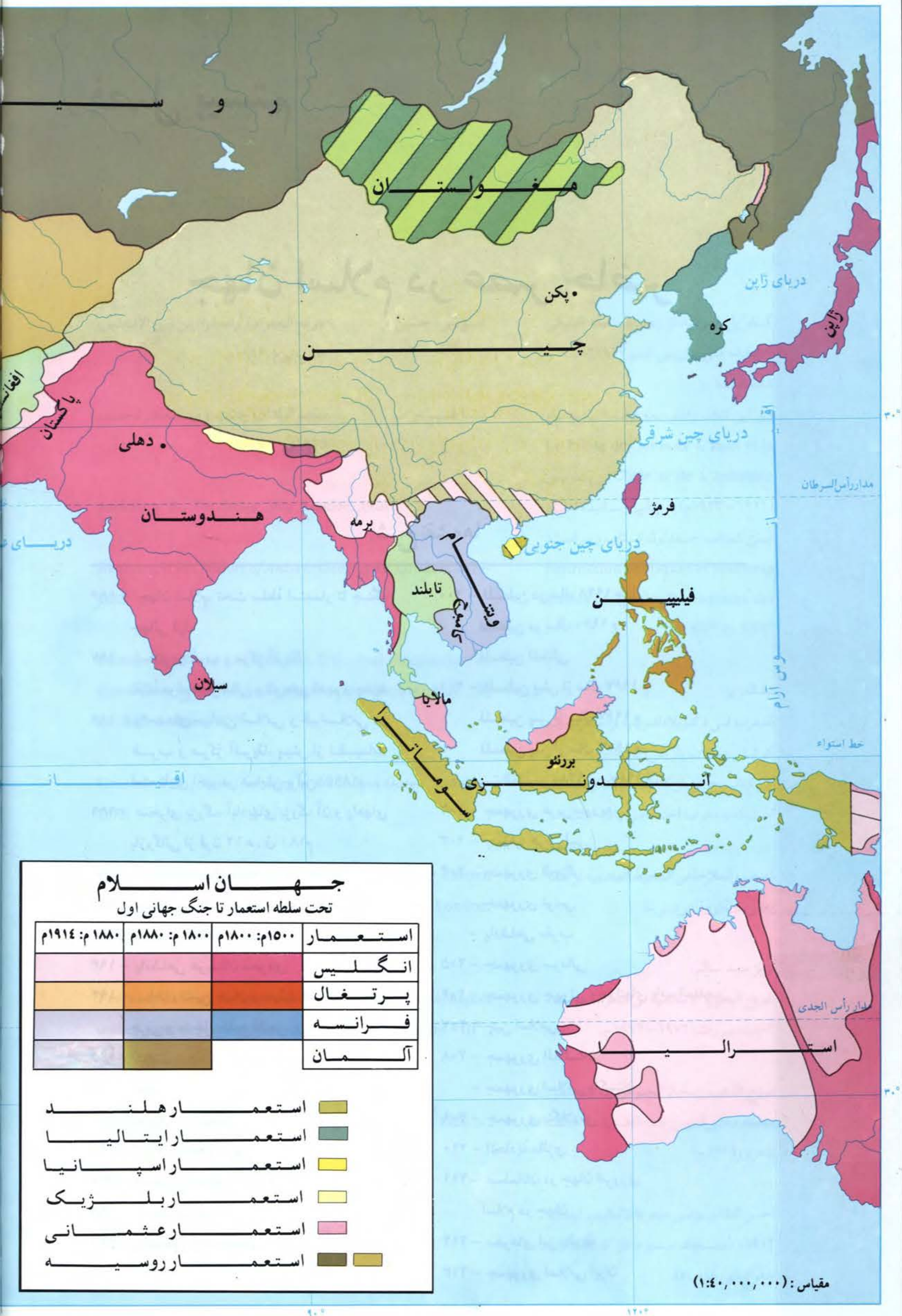
Heud, *Histoire du commerce du Levont,* zed., 1950.

# فصل بیستم

# جهان اسلام در عصر حاضر

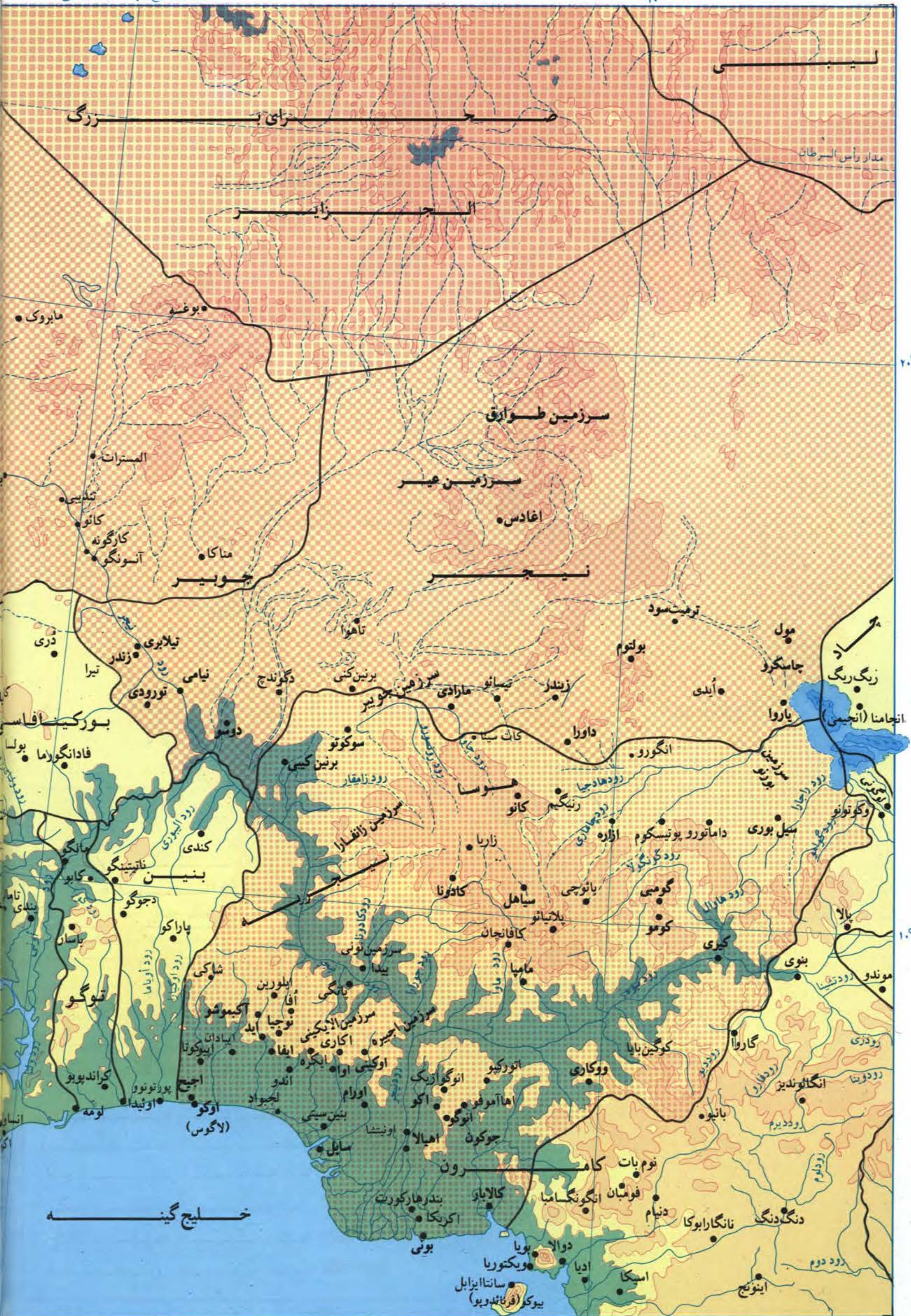
## شرح نقشه‌ها

۱۸۶ - جهان اسلام، تحت سلطهٔ استعمار تا جنگ جهانی اول
۱۸۷ - اسلام در غرب و مرکز آفریقا
نقشهٔ موقع جغرافیائی و تاریخی قدیم و جدید
۱۸۸ - واحدهای سیاسی اسلامی و غیراسلامی در غرب و مرکز آفریقا، پیش از تقسیمات استعماری اخیر در همایش برلین، ۱۸۹۵م
۱۸۹ - صحرای بزرگ، آبادیهای بزرگ آن و راههای بازرگانی از قرن ۱۲ هـ. ق / ۱۸م
۱۹۰ - مسلمانان آسیای میانه در حال حاضر
۱۹۱ - مراحل استیلای روسها بر سرزمینهای اسلام
۱۹۲ - دولتهای جامعهٔ عرب
۱۹۳ - پادشاهی عربستان سعودی
۱۹۴ - سلطان نشین عمان و دولت امارات متحدهٔ عربی و مدخل خلیج فارس
۱۹۵ - کویت
- قطر
- بحرین
۱۹۶ - امارات متحدهٔ عربی
۱۹۷ - جمهوری عراق
۱۹۸ - جمهوری لبنان
۱۹۹ - پادشاهی اردن هاشمی
۲۰۰ - فلسطین در سال ۱۹۴۸ م
فلسطین در سال ۱۹۶۰ م
فلسطین اشغالی
۲۰۱ - فلسطین پیش از سال ۱۹۶۷ م
فلسطین پس از سال ۱۹۶۷ م
فلسطین پس از سال ۱۹۷۳ م
بیت‌المقدس، ۱۹۴۸ - ۱۹۶۷ م
۲۰۲ - جمهوری عربی سوریه
۲۰۳ - جماهیر عربی لیبی
۲۰۴ - جمهوری الجزائر
- جمهوری تونس
- پادشاهی مغرب
۲۰۵ - جمهوری سومالی
۲۰۶ - جمهوری جیبوتی و دولتهای باب المندب
۲۰۷ - چین اسلامی
۲۰۸ - جمهوری افغانستان
- جمهوری اسلامی پاکستان
۲۰۹ - جمهوری بنگلادش
۲۱۰ - اتحادیهٔ مالزی
۲۱۱ - مسلمانان در جهان امروزی
اسلام در جهان
۲۱۲ - سفرهای ابن بطوطه
۲۱۳ - جمهوری اسلامی ایران

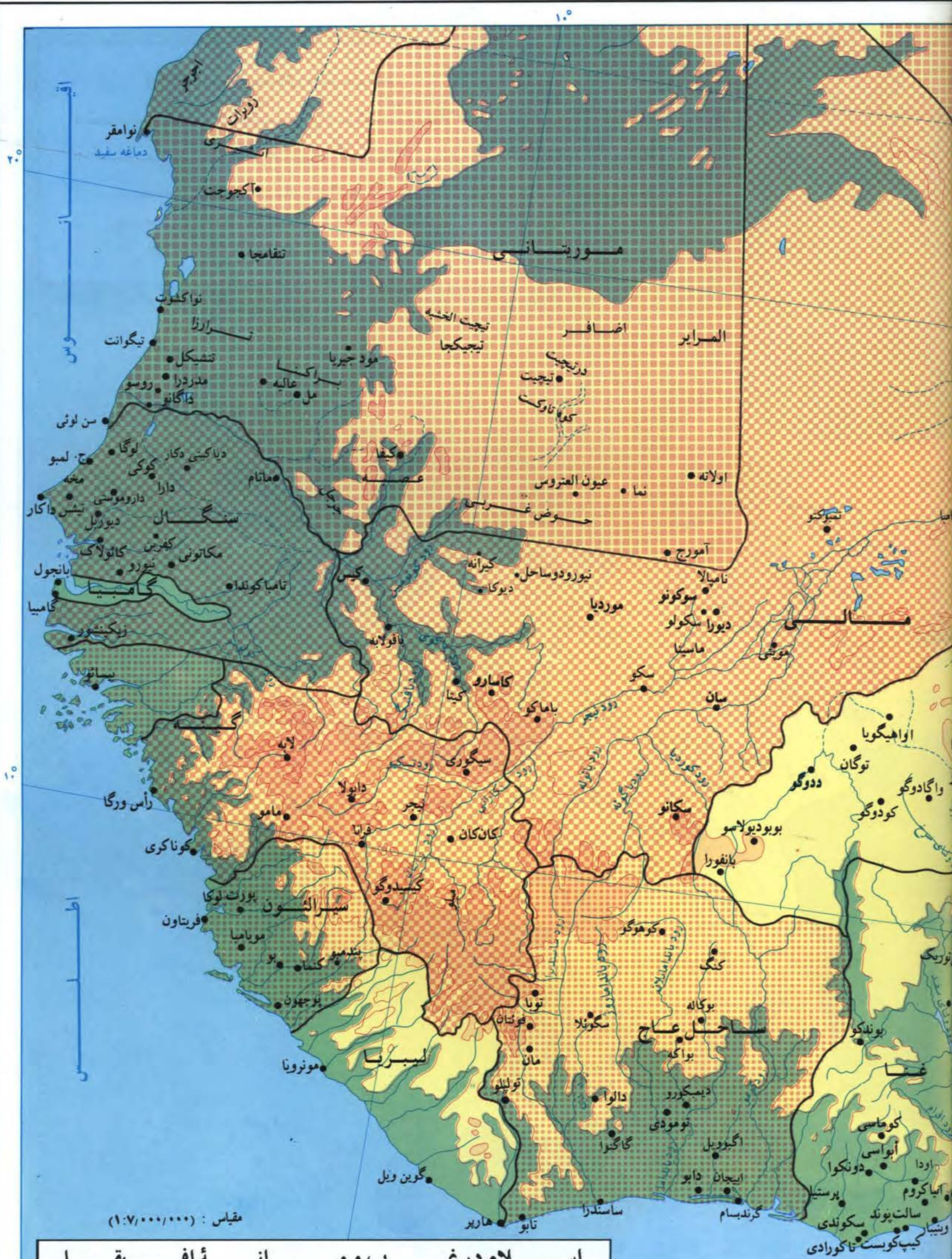


روسیه
مغولستان
پکن
چین
کره
دریای ژاپن
ژاپن
پاکستان
دهلی
هندوستان
دریای چین شرقی
مدار رأس السرطان
فرمز
برمه
دریای چین جنوبی
تایلند
ویتنام
کامبوج
فیلیپین
اقیانوس آرام
سیلان
مالایا
خط استواء
برونئو
سوماترا
اندونزی
استرالیا
مدار رأس الجدی
جهان اسلام
تحت سلطه استعمار تا جنگ جهانی اول
استعمار | ۱۵۰۰م: ۱۸۰۰م | ۱۸۰۰ م: ۱۸۸۰م | ۱۸۸۰ م: ۱۹۱۴م
انگلیس
پرتغال
فرانسه
آلمان
استعمار هلند
استعمار ایتالیا
استعمار اسپانیا
استعمار بلژیک
استعمار عثمانی
استعمار روسیه
مقیاس : (۱:۴۰,۰۰۰,۰۰۰)

انگلستان
لندن
هلند
بلژیک
آلمان
فرانسه
سویس
یوگسلاوی
ایتالیا
اسپانیا
پرتغال
الجزیره
دارالبیضاء
مغرب
الجزایر
تونس
طرابلس
لیبی
دریای سیاه
استانبول
آنکارا
یونان
دولت عثمانی
سوریه
عراق
تهران
بغداد
ایران
دمشق
بیت المقدس
دریای مدیترانه
قاهره
مصر
مدینه
جزیرة العرب
بحرین
عمان
مکه
جده
صحرای عربی
موریتانی
چاد
سودان
خارطوم
یمن
ارتره
جیبوتی
سنگال
گینه بیسائو
ولتای علیا
نیجریه
اديس ابابا
حبشه
سومالی
سیرالئون
لیبریا
ساحل عاج
غنا
توگو
کامرون
اوگاندا
زئیر
کنیا
ویکتوریا
گابون
کنگو
تانزانیا
آنگولا
زامبیا
موزامبیک
ماداگاسکار
رودزیا
نامیبیا
بوتسوانا
آفریقای جنوبی
کیپ تاون
اقیانوس اطلس
اقیانوس هند



غرب گرینویچ
شرق گرینویچ
۱۰°
۲۰°
لیبی
صحرای بزرگ
مدار رأس السرطان
الجزایر
مابروک
بوغسو
سرزمین طوارق
سرزمین عیر
اغادس
المسترات
مناکا
جوبیر
نیجر
ترمیت سود
مول
بولتوم
چاد
زیگ ریگ
انجامنا (انجمی)
یاروا
أیدی
تاهوا
تیلابری
زندر
نیامی
تورودی
تیرا
دری
دگوندچ
برنین کنی
سرزمین جوبیر
مارادی
زیندر
داورا
انگورو
دوسو
سوکوتو
برنین کبی
بورکینافاسو
فادانگورما
هوسا
کانو
رینگیم
زاریا
کادونا
سیاهل
گومبی
کومو
کیری
بنوی
موندو
پالا
کندی
بنین
توگو
دجوگو
پاراکو
شاکی
ایلورین
ایبادان
ابیوکوتا
اجیج
اوگو
(لاگوس)
لومه
پورتونوو
بنین سیتی
سایل
ابیلا
اکو
انوگو
ماکوردی
جوکون
ووکاری
گاروا
انگائوندیز
بانیو
کامرون
نوم یات
فومبان
دنیام
دنگ دنگ
نانگارابوکا
اینونیج
بندرهارکورت
کالابار
اکریکا
بونی
دوالا
بویا
ویکتوریا
ادیا
اسکا
سانتاایزابل
بیوکو (فرناندوپو)
خلیج گینه


اسلام در غرب و میانهٔ افریقا
نقشه موقع جغرافیایی و تاریخی قدیم و جدید
٪۹۰ ساکنان مسلمان
٪۵۰ - ٪۹۰ ساکنان مسلمان
کمتر از ٪۵۰ ساکنان مسلمان
مقیاس : (۱:۷،۰۰۰،۰۰۰)
موریتانی
سنگال
گامبیا
گینه
سیرالئون
لیبریا
ساحل عاج
مالی
غنا
اقیانوس اطلس
نواکشوت
داکار
بانجول
بیسائو
کوناکری
فریتاون
مونرویا
آبیجان
کیس
سیگوری
کانکان
کیدوگو
لابه
آکجوجت
نوامقر
تیجیکجا
عیون العتروس
اولاته
باماکو
کوماسی

شرق گرینویچ ۵° غرب گرینویچ

# واحد هـــــای سیـــاسی
# اســـــلامـی و غیـــراســــــلامـی
# در غـــــرب و مــــرکــــزآفـــریقا

**ســـــــال ۱۲۱۶هـ / ۱۸۰۰م**

**پیـــش از آخـــرین تقسیـــم بنـدی استعمـاری**

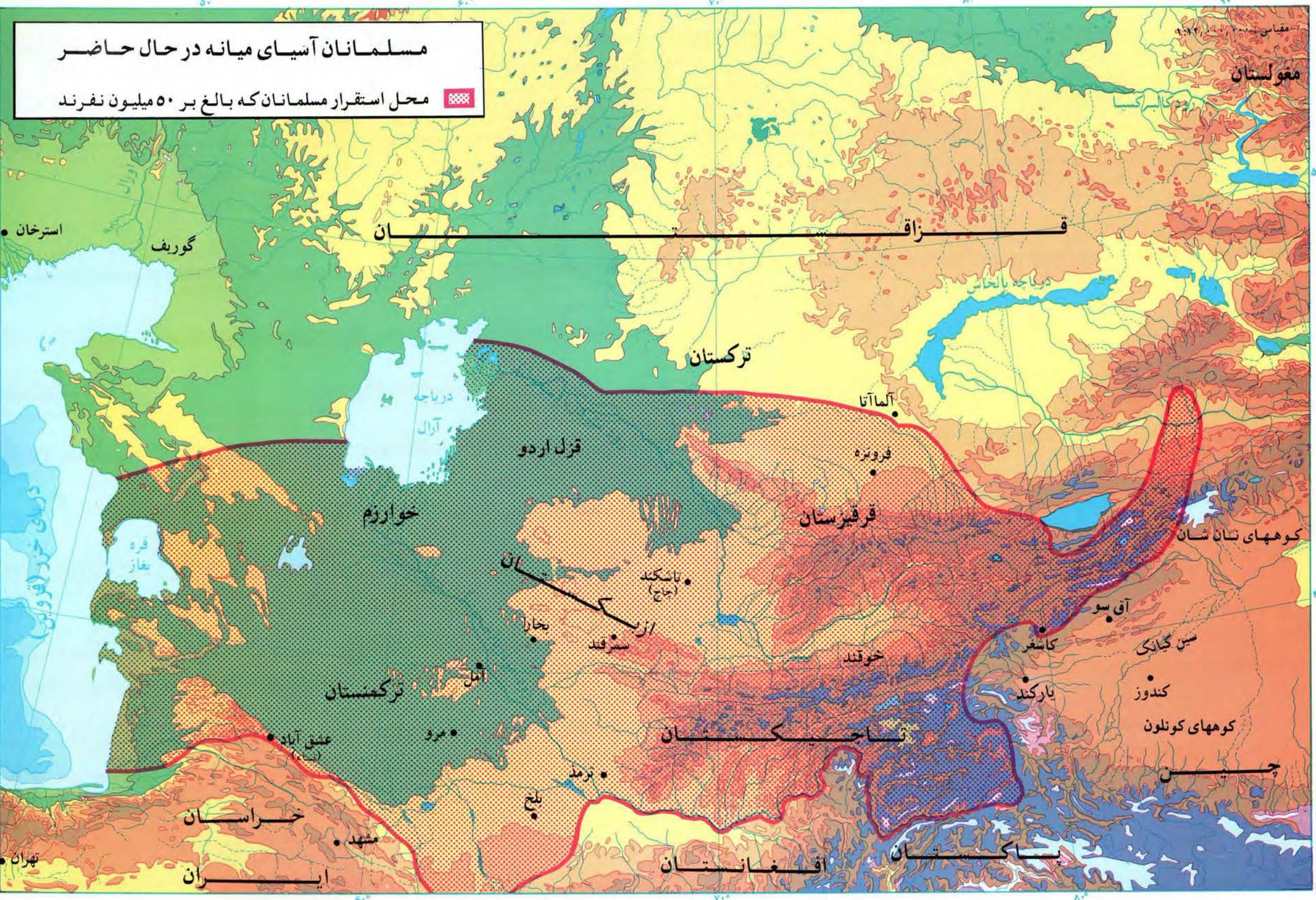
**درنشســت بـــــرلیـــن ۱۸۹۵م**

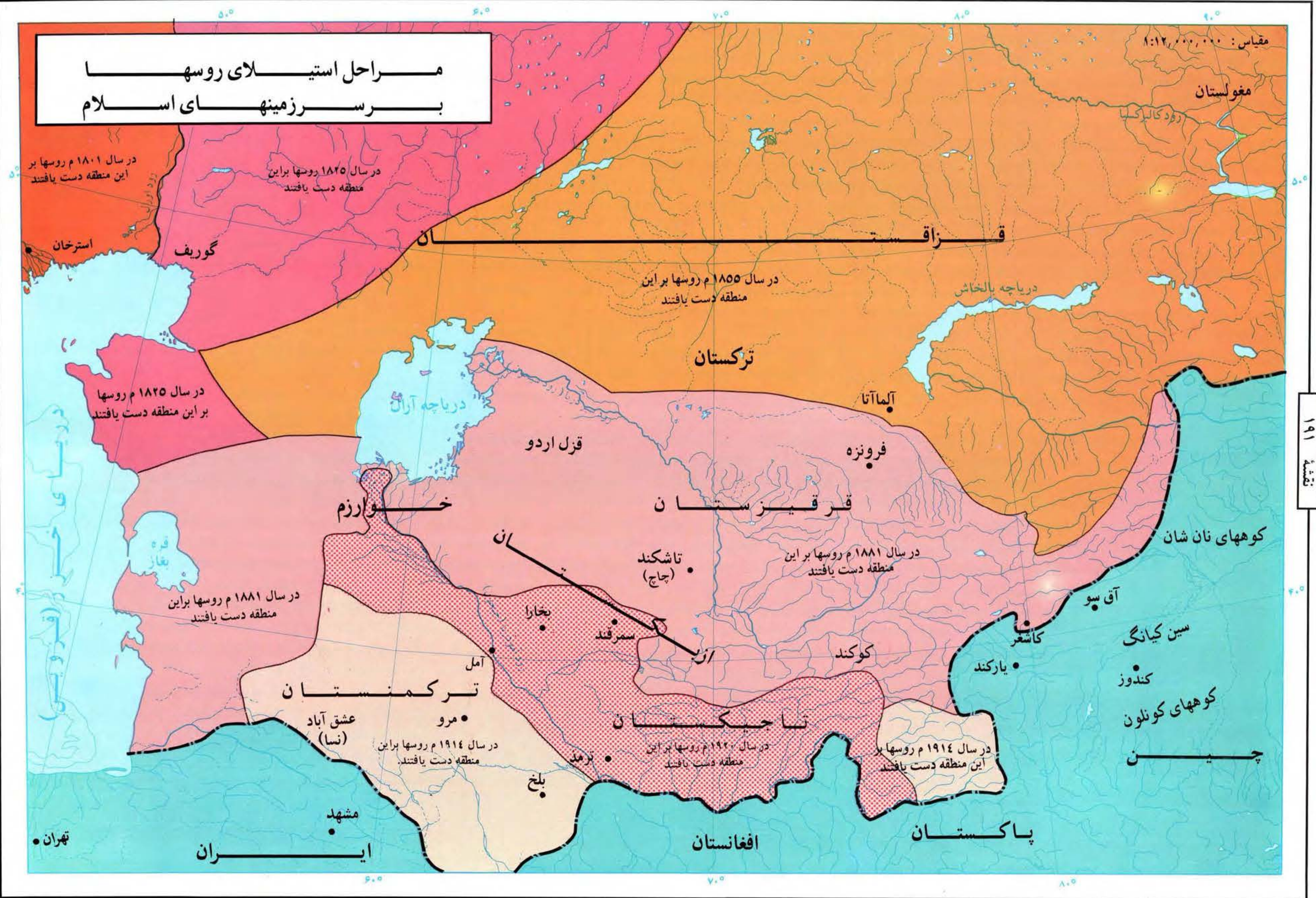


۱۰°
مداوراس السرطان
بزرگ آفریقا
اجر سر
ادرازوسوطوف
زوبرات
نوازیب
انشیری
دماغه سفید
آکجوجت
تاجکنت
نواکشوت
ترارزا
تیگوانت
تیشیت الخشبه
تیجیکجا
اضافر
مرایس
مودجریا
تنشیکل
مدردرا
روسو
براکنا
مال
عالیه
درتیچیت
تیچیت
کوه تاوکست
سن لوئی
سنگال
داکار
لوگا
جزیره
لمبو
مخه
کوکی
دیاکینی
کیفا
سنگای
ولاته
ماتام
عصبه
عیون العتروس
نعمه
حوضه غربی
داکار
تئیس
داروموشتی
دیورئل
کائولاک
مکاتونی
کفرین
بانجول
نیورو
تامباکوندا
گامبیا
کیس
نیورودوساحل
کیشرانه
دیاکون
آمورج
نامپان
سکولو
دیورا
موردیا
تمبوکتو
مالی
گامبیا
زیگینچور
رودباکوییه
مافولابه
ماسینا
موپتی
بیسائو
کیتا
کاسارو
باماکو
رودنیجر
سگو
سان
لابه
سیگیری
اواهیگویا
موسی توگان
دماغه ورگا
دابولا
رود کوردسا
نیجر
کان کان
فارانا
مامو
دذوگو
واگادوگو
کودوگو
جلام
کوناکری
سیگاسو
بوبودیولاسو
پورت لوکو
فری تاون
کیسی دوکو
بانفورا
مویامبا
بندمبو
کنما
بو
دیولا
کارهوکو
کنگ
پوجهون
توبا
بیانکو
سگوئلا
ازانتی
مان
بوندکو
مونرویا
بواکه
ياموسوکورو
توموّدی
دالو
تولپلو
کاگئوا
اگبوویل
کوماسی
اوبواسی
دونکوا
اودا
کرین ویل
ابیجان
دابو
گراندبسام
ساساندرا
تابو
هارپرپالماس
پرستیا
سکوندی
سالت پوند
کیپ کوست
تاکورادی
اقیانوس اطلس
مقیاس: (۱:۷،۰۰۰،۰۰۰)

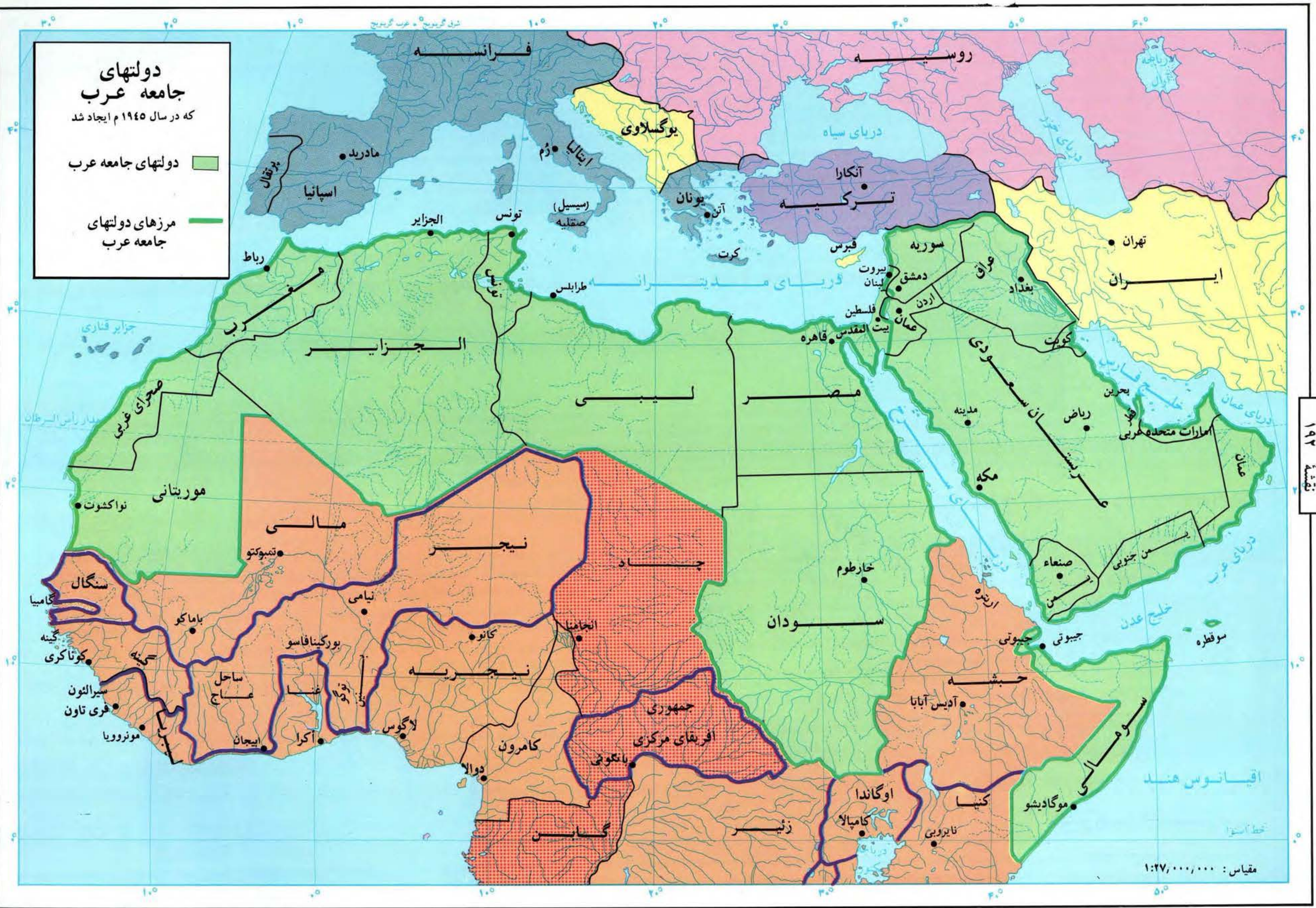


صحرای بزرگ
آبادیهای بزرگ آن
و راههای بازرگانی
از قرن ۱۲ تا ۱۸ م
مقیاس: ۱:۱۹,۰۰۰,۰۰۰
شرق گرینویچ . غرب گرینویچ
اقیانوس اطلس
دریای مدیترانه
خلیج گینه
پادشاهی فرانکها
مستملکات پاپها
اسپانیا
صحرای بزرگ آفریقا
به سوی اوجله و قاهره
به سوی واحه کفره و وادی نیل

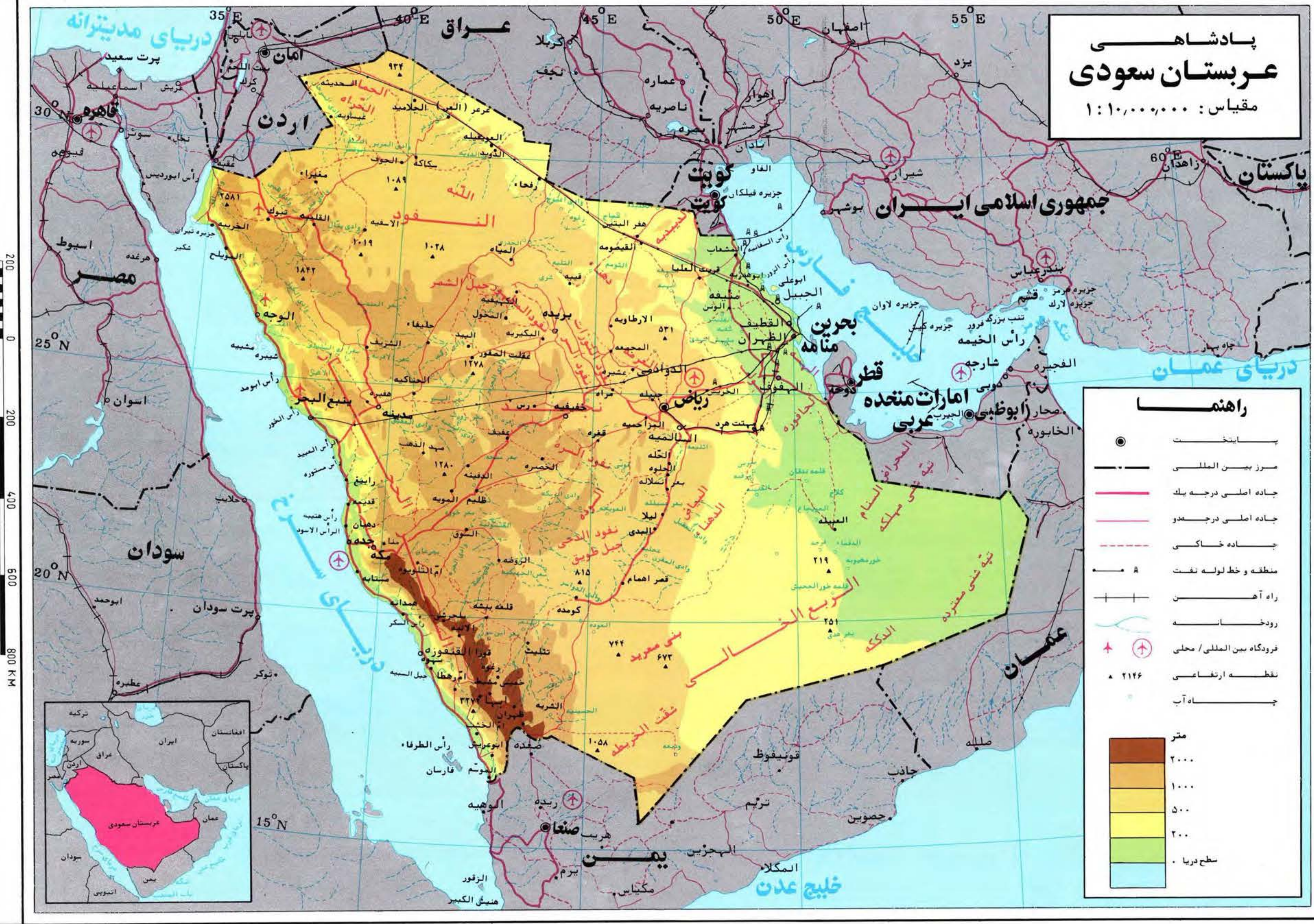

مسلمانان آسیای میانه در حال حاضر
محل استقرار مسلمانان که بالغ بر ۵۰ میلیون نفرند
مغولستان
قزاقستان
دریاچه بالخاش
ترکستان
آلماآتا
فرونزه
قرقیزستان
کوههای تیان شان
آق سو
کاشغر
سن کیانگ
یارکند
کندوز
کوههای کونلون
چین
خوقند
تاجیکستان
پاکستان
افغانستان
ازبکستان
تاشکند
(چاچ)
سمرقند
بخارا
قزل اردو
دریاچه آرال
خوارزم
قره بغاز
ترکمنستان
آمل
مرو
ترمذ
بلخ
عشق آباد
مشهد
خراسان
ایران
تهران
گوریف
استرخان



مراحل استیلای روسها
بر سرزمینهای اسلام
مقیاس: ۱:۱۲،۰۰۰،۰۰۰
مغولستان
رود کالرکسا
قزاقستان
در سال ۱۸۵۵ م روسها بر این منطقه دست یافتند
دریاچه بالخاش
ترکستان
آلماآتا
فرونزه
قزل اردو
دریاچه آرال
قرقیزستان
در سال ۱۸۸۱ م روسها بر این منطقه دست یافتند
تاشکند (چاچ)
کوکند
ازبکستان
سمرقند
بخارا
خوارزم
آمل
ترکمنستان
عشق آباد (نسا)
مرو
در سال ۱۹۱۴ م روسها براین منطقه دست یافتند.
بلخ
ترمذ
تاجیکستان
در سال ۱۹۲۰ م روسها براین منطقه دست یافتند
در سال ۱۹۱٤ م روسها بر این منطقه دست یافتند
کوههای نان شان
آق سو
کاشغر
یارکند
سین کیانگ
کندوز
کوههای کونلون
چین
پاکستان
افغانستان
ایران
مشهد
تهران
در سال ۱۸۸۱ م روسها براین منطقه دست یافتند
قره بغاز
در سال ۱۸۲۵ م روسها بر این منطقه دست یافتند
در سال ۱۸۲۵ روسها براین منطقه دست یافتند
گوریف
استرخان
در سال ۱۸۰۱ م روسها بر این منطقه دست یافتند



دولتهای
جامعه عرب
که در سال ۱۹۴۵ م ایجاد شد
دولتهای جامعه عرب
مرزهای دولتهای
جامعه عرب
فرانسه
روسیه
یوگسلاوی
ایتالیا
رُم
مادرید
اسپانیا
پرتقال
دریای سیاه
دریای خزر
آنکارا
ترکیه
یونان
آتن
سیسیل
صقلیه
کرت
قبرس
تهران
ایران
الجزایر
تونس
رباط
مغرب
طرابلس
دریای مدیترانه
بیروت
لبنان
سوریه
دمشق
عراق
بغداد
اردن
فلسطین
بیت المقدس
عمان
قاهره
کویت
جزایر قناری
الجزایر
عربستان سعودی
خلیج فارس
بحرین
قطر
صحرای غربی
لیبی
مصر
مدینه
ریاض
امارات متحده عربی
دریای عمان
عمان
مکه
موریتانی
نواکشوت
مالی
نیجر
چاد
تنبوکتو
خارطوم
صنعاء
یمن جنوبی
یمن
دریای عرب
سنگال
گامبیا
باماکو
نیامی
سودان
اریتره
خلیج عدن
گینه
کوناکری
بورکینافاسو
کانو
انجامنا
جیبوتی
سوقطره
ساحل عاج
غنا
نیجریه
حبشه
سیرالئون
فری تاون
جمهوری
آفریقای مرکزی
آدیس آبابا
مونروویا
ابیجان
آکرا
لاگوس
کامرون
بانگوئی
دوالا
اوگاندا
کنیا
سومالی
موگادیشو
اقیانوس هند
گابن
زئیر
کامپالا
نایروبی
خط استوا
مقیاس: ۱:۲۷،۰۰۰،۰۰۰



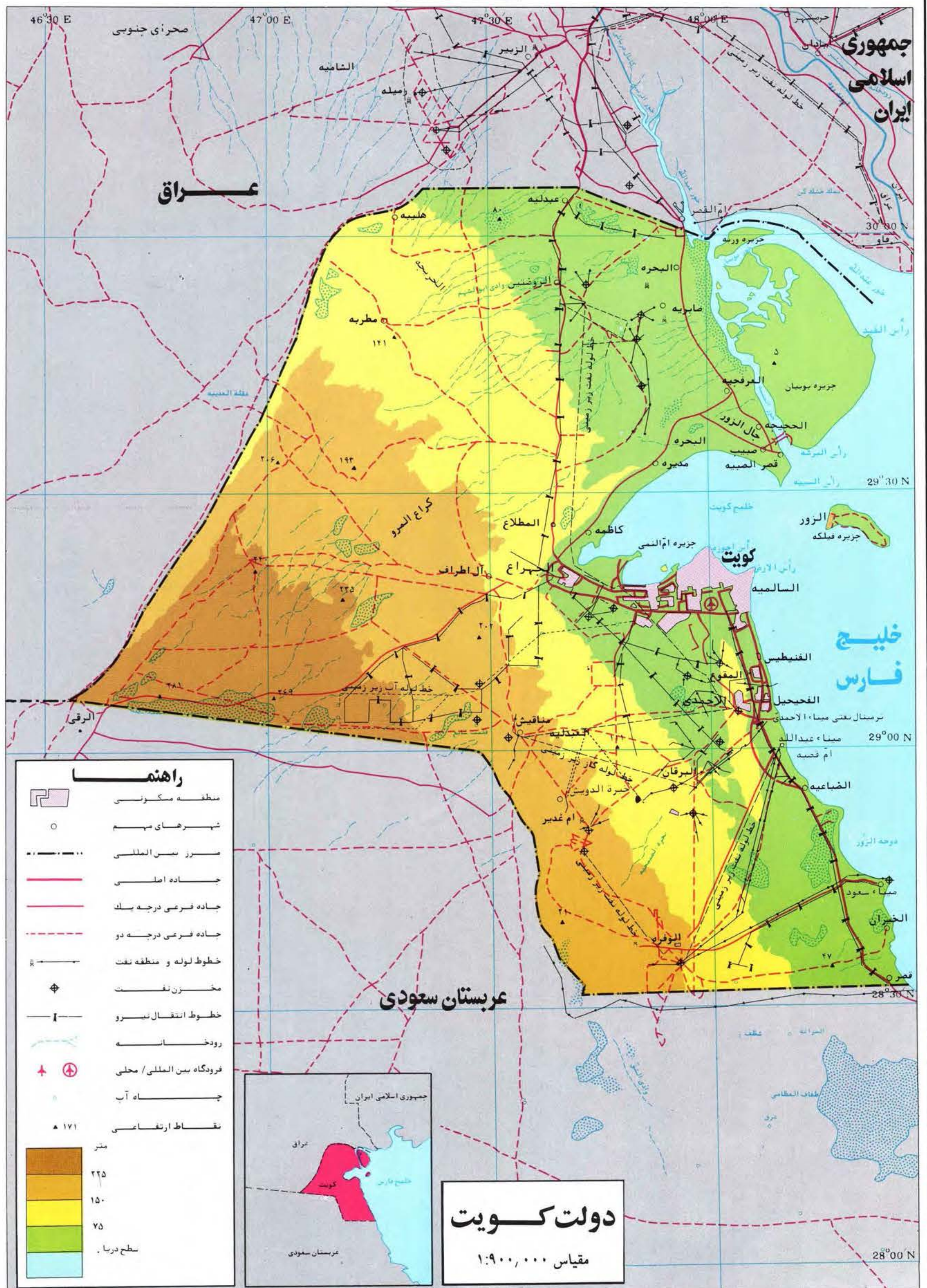
پادشاهی
عربستان سعودی
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
راهنما
پایتخت
مرز بین المللی
جاده اصلی درجه یک
جاده اصلی درجه دو
جاده خاکی
منطقه و خط لوله نفت
راه آهن
رودخانه
فرودگاه بین المللی / محلی
نقطه ارتفاعی
چاه آب
متر
۲۰۰۰
۱۰۰۰
۵۰۰
۲۰۰
سطح دریا ۰
عراق
اردن
مصر
سودان
یمن
عمان
جمهوری اسلامی ایران
پاکستان
کویت
بحرین
منامه
قطر
امارات متحده عربی
ابوظبی
ریاض
مکه
جده
مدینه
صنعا
قاهره
امان
دریای سرخ
خلیج فارس
دریای عمان
خلیج عدن
دریای مدیترانه
النفود
الربع الخالی
35°E
40°E
45°E
50°E
55°E
60°E
15°N
20°N
25°N
30°N
200 0 200 400 600 800 KM

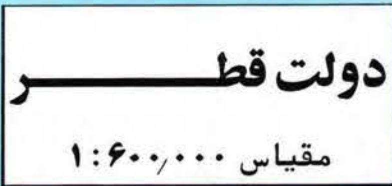
نقشهٔ ۱۹۴



ایران
سیراف
بندرعباس
هرمز
جزیره قشم
تنگه هرمز
کیش
خلیج فارس
راس مسندم
جزیره مسندم
خورشام
(خورفنیستین)
خصب
جاسک
بحرین
قطر
دوحه
راس الخیمه
ام القوین
عجمان
شارجه
دبی
ام سقیم
ام الفحول
صور
ابوظبی
دولت امارات متحده عربی
دبا
خورفکان
فجیره
خنمة الملاله
شناص
صحار
صحم
دریای عمان
مقیشط
مرفا
طریف
طف
بریمی
عین
ظفره
حمره
ثروانیه
ماری
عد
عرضه
خلیس
واحه
جیوه
کدن
عربستان سعودی
ربع الخالی
پادشاهی
شنزارابن سعیدان
شنزارغفه
کوه های ام السمیم
فهود
ناطع
عبری
ظاهره
رستاق
الباطنه
خابوره
مصنعه
برکاء
مطرح السیب
مسقط
رأس الخیرات
قریات
ضباب
طیوی
قلمات
راس صور الحد
عمان
نزوی
بهلا
ازکی
سمد
مضیبی
شهرک شرقیه
وافی
بلادبنی علی
بلاد بنی حسن
شخره
راس الحیش
شرخ
شنزار وهیبه
رأس الحکمان
فیلیم
خلوف
سراب
جزیره مصیره
خلیج مصیره
رأس الجازر
راس الدقم
ام الشداد
شنزارسحمه
نتاخ
هیمه
جده حراسیس
مقشن
شوره زار ابوالروس
بطاحره
جواره
راس مدرکه
صوقره
خلیج صوقره
دوقه
ظفار
ثمریت
یمن جنوبی
جزایر خوریان و موریان
مرباط
طاقه
عوقد
ریسوت
صلاله
حضرموت
دریای عرب
مقیاس: ۱:۵,۰۰۰,۰۰۰
سلطان نشین عمان
و دولت امارات عربی و ورودی خلیج فارس
وادی های خشک
مرز دولت ها
شهرهای بزرگ

نقشهٔ ۱۹۵


دولت کویت
مقیاس ۱:۹۰۰,۰۰۰
راهنما
منطقه مسکونی
شهرهای مهم
مرز بین المللی
جاده اصلی
جاده فرعی درجه یک
جاده فرعی درجه دو
خطوط لوله و منطقه نفت
مخزن نفت
خطوط انتقال نیرو
رودخانه
فرودگاه بین المللی / محلی
چاه آب
نقاط ارتفاعی
۱۷۱
متر
۲۲۵
۱۵۰
۷۵
سطح دریا
عراق
عربستان سعودی
جمهوری اسلامی ایران
خلیج فارس
کویت
الجهراء
السالمیه
الفحیحیل
الاحمدی
المقوع
الفنیطیس
الضباعیه
الوفره
البرقان
المطلاع
عبدلیه
الروضتین
البحره
صابریه
الصبیه
هلیبه
مطربه
کاظمه
آل اطراف
مناقیش
ام غدیر
الزور
الخیران
قصر
مینا، سعود
مینا، عبدالله
ام قصبه
جزیره بوبیان
جزیره وربه
جزیره فیلکه
جزیره ام النمی
خلیج کویت
ام القصر
الزبیر
الشامیه
صحرای جنوبی
کراع المرو
الرقعی
۱۲۱
۱۹۳
۲۳۵
۲۰۲
۲۶۹
۲۸۱
۴۷
۲۱
46°30 E
47°00 E
47°30 E
48°00 E
30°30 N
29°30 N
29°00 N
28°30 N
28°00 N
کیلومتر ۶۰
۴۰
۲۰
۰
۲۰ کیلومتر



# دولت قطر

مقیاس ۱:۶۰۰٬۰۰۰

## راهنما

- مناطق مسکونی
- جاده اصلی
- جاده درجه ۲
- جاده خاکی
- خط لوله نفت
- تپه مرجانی
- ساحل شنی
- شوره‌زار
- شهرهای مهم
- چاه آب
- فرودگاه بین المللی

متر

۶۰

۴۰

۲۰

سطح دریا ۰

خلیج فارس

الدوحة

الریان

الغرافه

الوکره

الوکیر

ام سعید

منطقه صنعتی

ام صلال محمد

ام صلال علی

الخور

الجمیلیة

دخان

ام تکه

تپه های شنی

دولت سلوی

عربستان سعودی

امارات متحده عربی

51°00'E

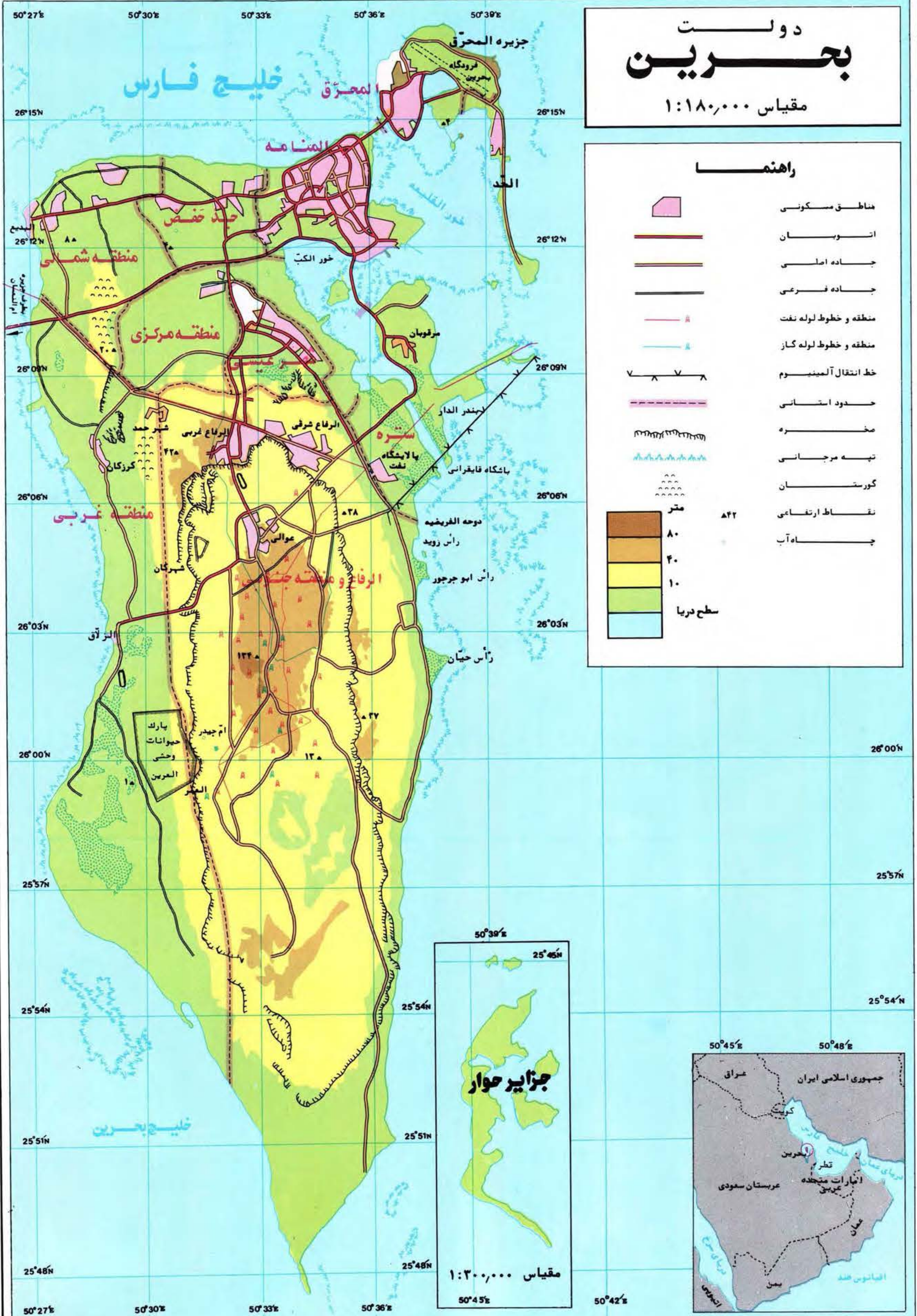
51°30'E

26°00'N

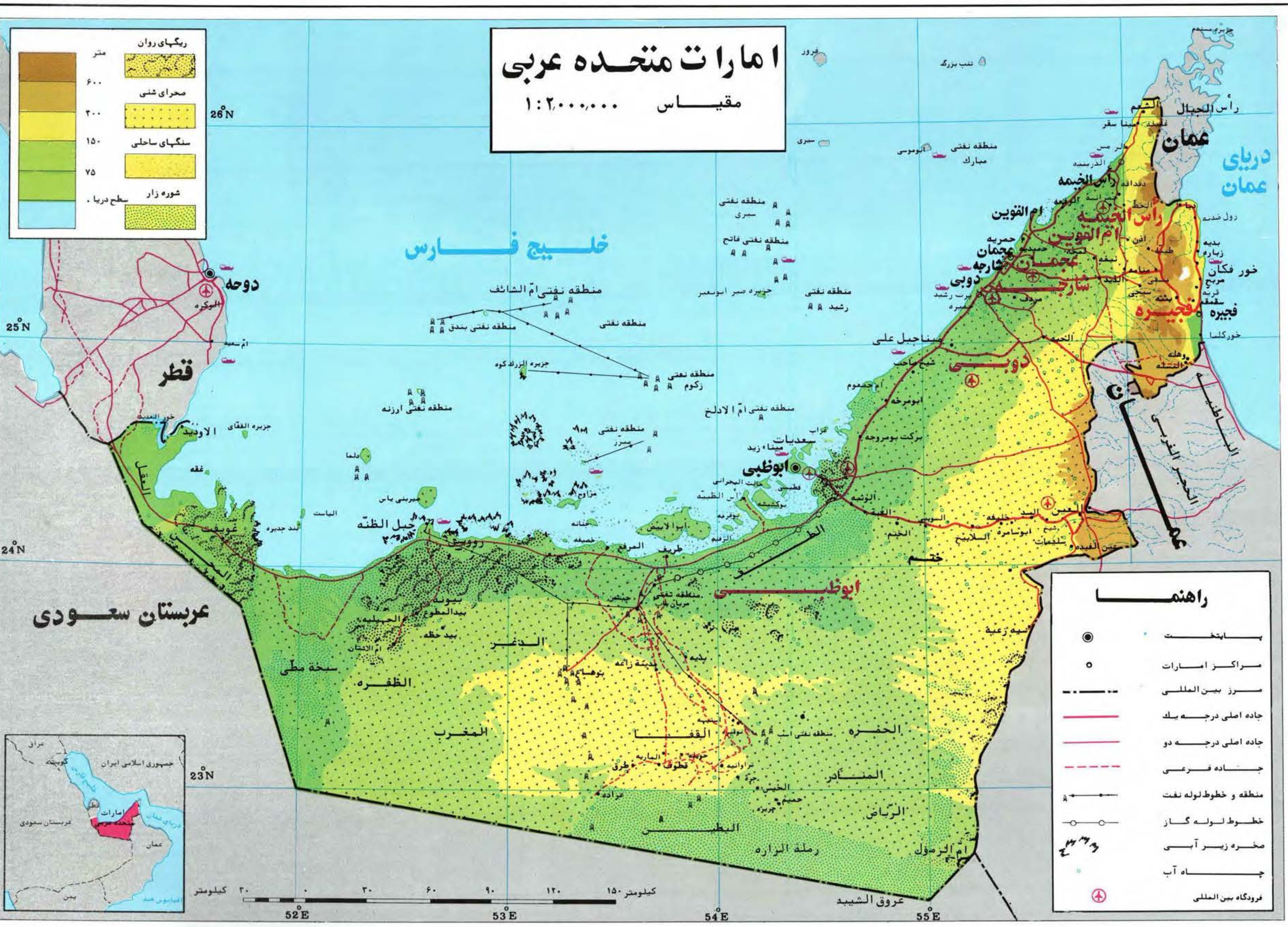
25°30'N

25°00'N

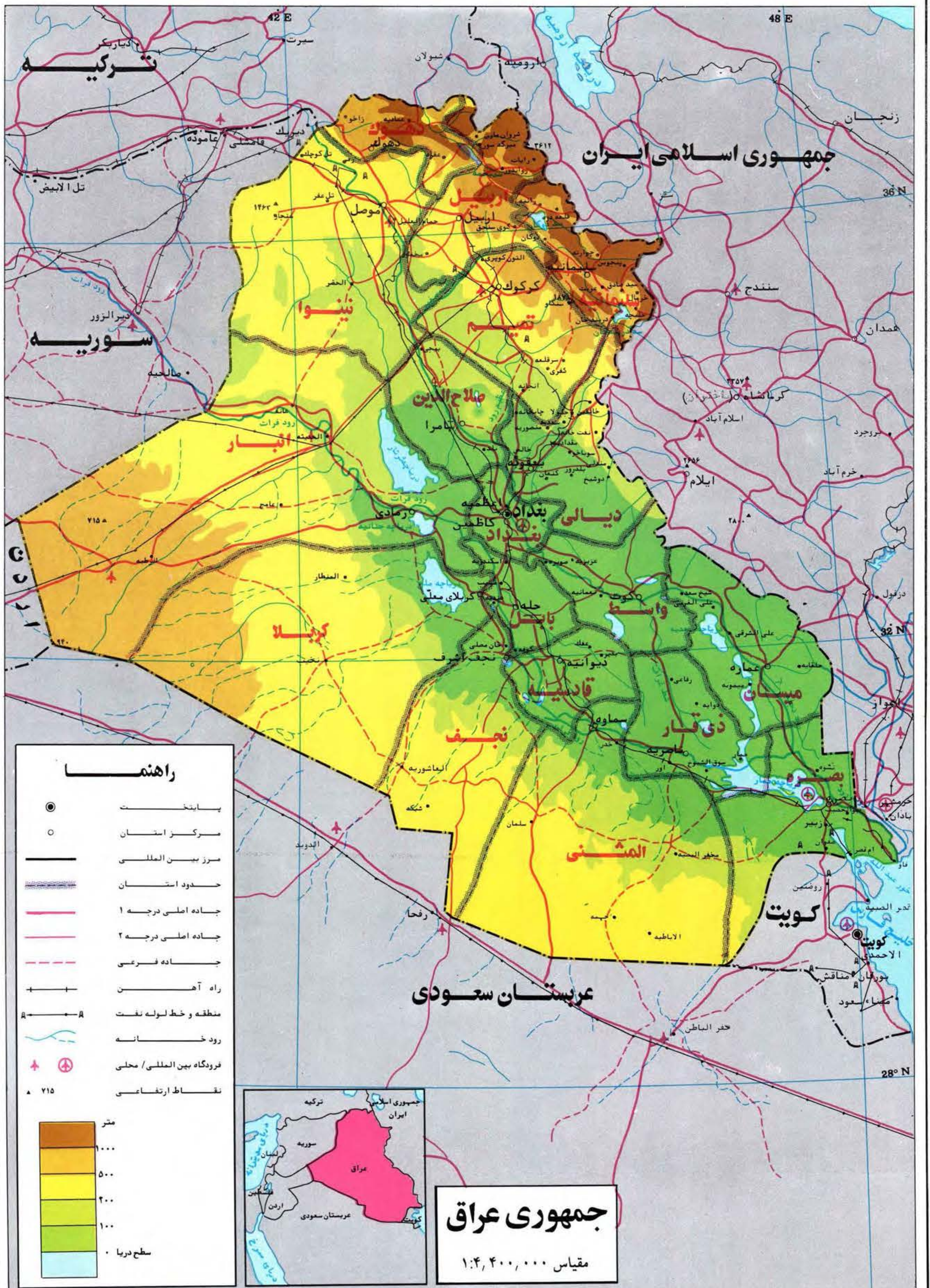
24°30'N



دولت
بحرین
مقیاس ۱:۱۸۰،۰۰۰
راهنما
مناطق مسکونی
اتوبان
جاده اصلی
جاده فرعی
منطقه و خطوط لوله نفت
منطقه و خطوط لوله گاز
خط انتقال آلمینیوم
حدود استانی
صخره
تپه مرجانی
گورستان
نقاط ارتفاعی
چاه آب
متر
۸۰
۴۰
۱۰
سطح دریا
خلیج فارس
المحرّق
جزیره المحرّق
فرودگاه بحرین
المنامه
الحدّ
جدحفص
منطقه شمالی
منطقه مرکزی
منطقه غربی
خور الکبّ
مرقوبان
سترة
پالایشگاه نفت
باشگاه قایقرانی
الرفاع غربی
الرفاع شرقی
شهر حمد
کرزکان
عوالی
شهرکان
الرفاع و منطقه جنوبی
دوحه الفریضیه
رأس زوید
رأس ابو جرجور
رأس حیّان
الزلّاق
امّ جیدر
پارک حیوانات وحشی العرین
البدیع
خلیج بحرین
جزایر حوار
مقیاس ۱:۳۰۰،۰۰۰
جمهوری اسلامی ایران
عراق
کویت
بحرین
قطر
امارات متحده عربی
عربستان سعودی
عمان
یمن
اقیانوس هند
50°27'E
50°30'E
50°33'E
50°36'E
50°39'E
50°42'E
50°45'E
50°48'E
26°15'N
26°12'N
26°09'N
26°06'N
26°03'N
26°00'N
25°57'N
25°54'N
25°51'N
25°48'N
25°45'N

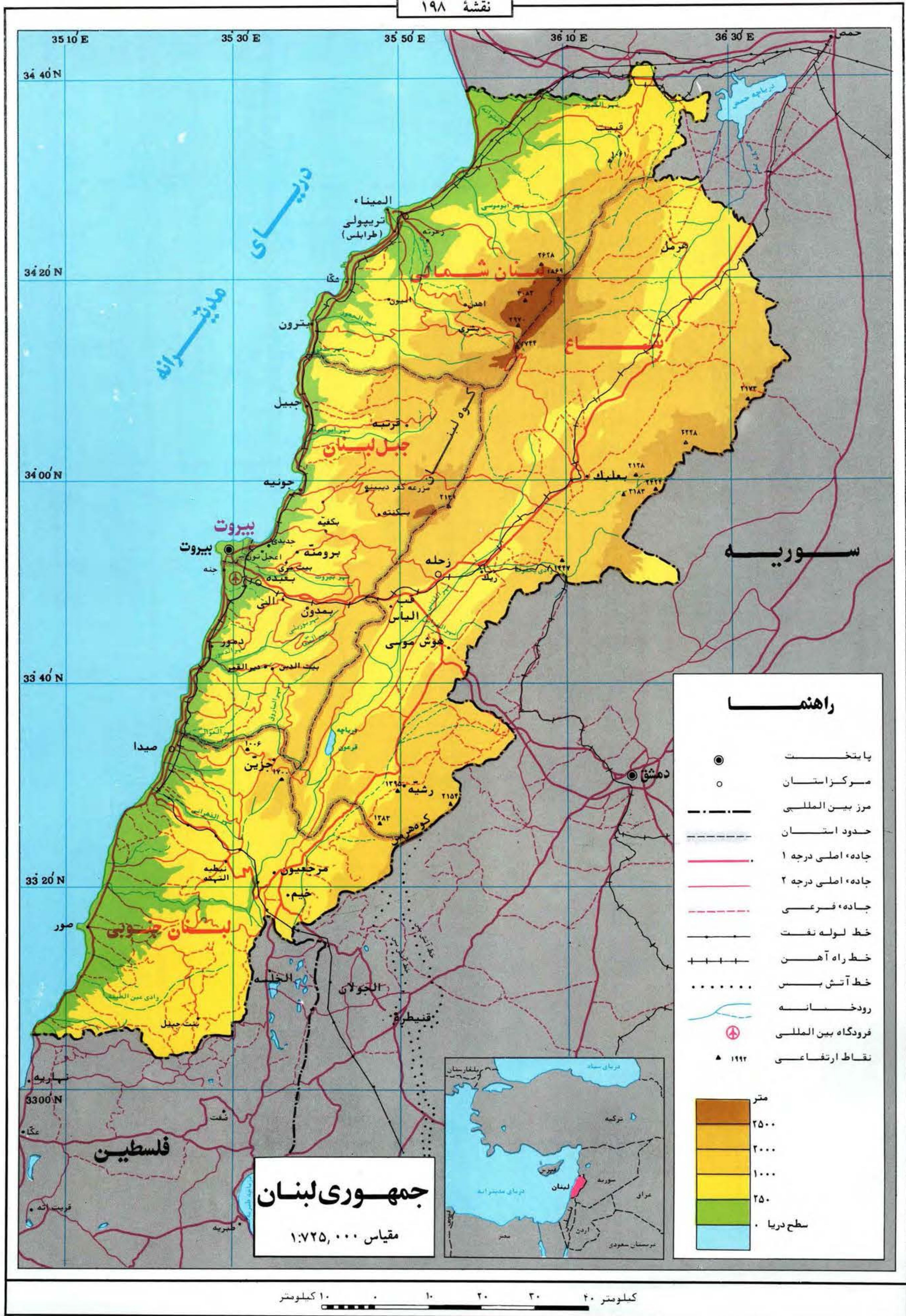


امارات متحده عربی
مقیاس ۱:۲،۰۰۰،۰۰۰
متر
۶۰۰
۳۰۰
۱۵۰
۷۵
سطح دریا
ریگهای روان
صحرای شنی
سنگهای ساحلی
شوره زار
راهنما
پایتخت
مراکز امارات
مرز بین المللی
جاده اصلی درجه یک
جاده اصلی درجه دو
جاده فرعی
منطقه و خطوط لوله نفت
خطوط لوله گاز
صخره زیر آبی
چاه آب
فرودگاه بین المللی
خلیج فارس
دریای عمان
عمان
قطر
دوحه
عربستان سعودی
ابوظبی
دوبی
شارجه
عجمان
ام القوین
رأس الخیمه
فجیره
رأس الجبال
خور فکان
سعدیات
جبل الظنه
الظفره
المغرب
الدغر
الخفره
المنادر
الرباض
البطین
رملة البزاره
عروق الشیبد
ام الزموق
سبخة مطی
منطقه نفتی
منطقه نفتی ام الشائف
منطقه نفتی زکوم
منطقه نفتی ام الادلخ
منطقه نفتی رشید
منطقه نفتی مبارک
منطقه نفتی فاتح
منطقه نفتی ارزنه
منطقه نفتی بندق
جزیره صیر ابونعیر
جزیره الزرقاء کوه
ابوموسی
تنب بزرگ
سیری
فرور
دلما
صیربنی یاس
الحمرا
العین
ختم
کیلومتر ۱۵۰ ۱۲۰ ۹۰ ۶۰ ۳۰ ۰ ۳۰ کیلومتر
52°E
53°E
54°E
55°E
23°N
24°N
25°N
26°N

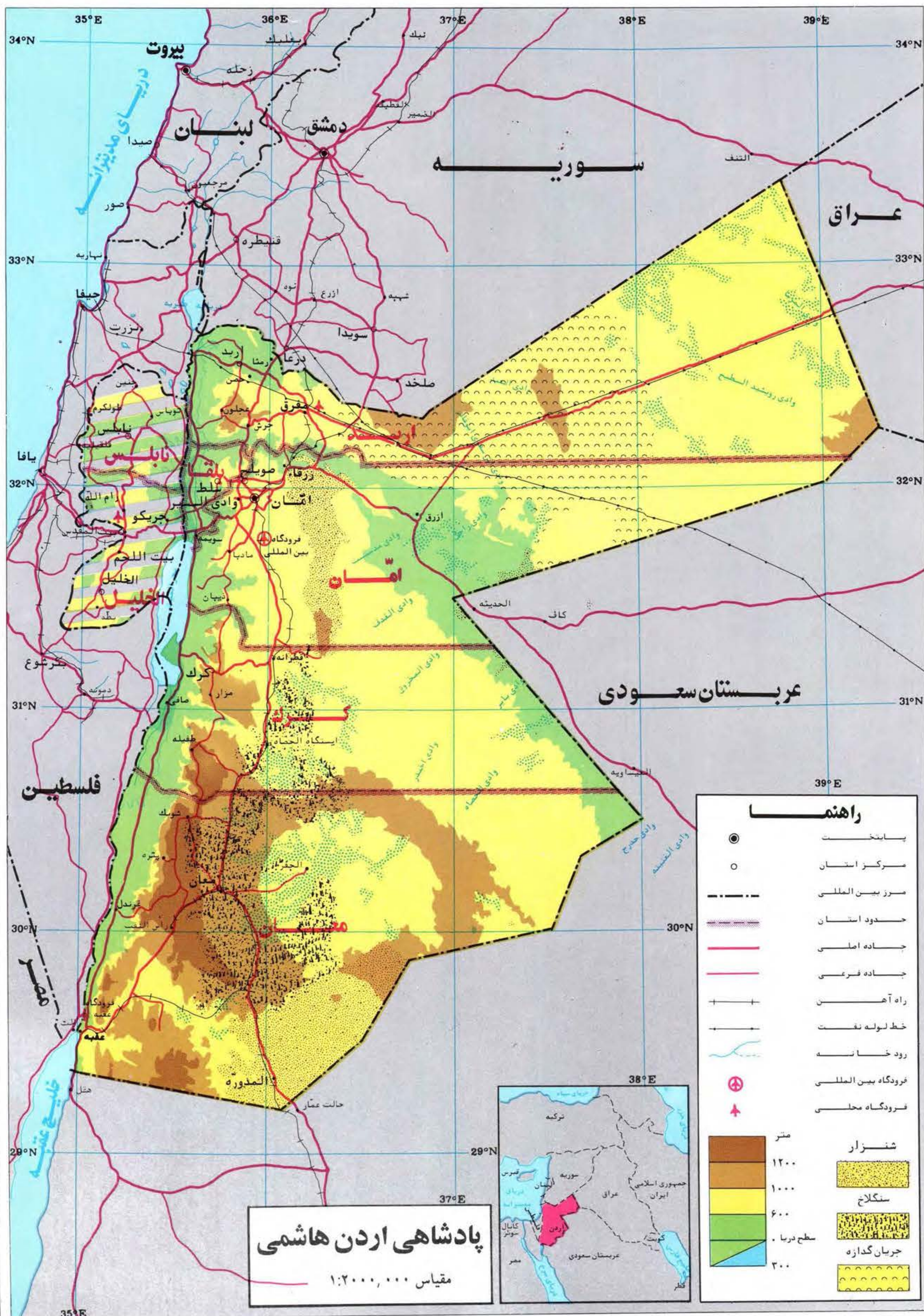


جمهوری عراق
مقیاس ۱:۴,۴۰۰,۰۰۰
راهنما
پایتخت
مرکز استان
مرز بین المللی
حدود استان
جاده اصلی درجه ۱
جاده اصلی درجه ۲
جاده فرعی
راه آهن
منطقه و خط لوله نفت
رود خانه
فرودگاه بین المللی/ محلی
نقاط ارتفاعی
۷۱۵
متر
۱۰۰۰
۵۰۰
۲۰۰
۱۰۰
سطح دریا ۰
ترکیه
جمهوری اسلامی ایران
سوریه
اردن
عربستان سعودی
کویت
42 E
48 E
36 N
32 N
28° N
نینوا
دهوک
اربیل
سلیمانیه
تمیم
صلاح الدین
الانبار
دیالی
بغداد
بابل
کربلا
واسط
میسان
قادسیه
ذی قار
نجف
المثنی
بصره
موصل
اربیل
کرکوک
سامرا
بعقوبه
رمادی
کاظمین
حله
کربلای معلی
نجف اشرف
دیوانیه
سماوه
ناصریه
عماره
کوت
زنجان
سنندج
همدان
کرمانشاه
ایلام
اسلام آباد
بروجرد
خرم آباد
دزفول
اهواز
خرمشهر
آبادان
فاو
کویت
الاحمدی
رفحا
حفر الباطن
دیرالزور
تل الابیض
قامشلی
عاموده
ترکیه
ایران
سوریه
عراق
لبنان
اردن
عربستان سعودی
کویت
کیلومتر ۳۰۰
۲۰۰
۱۰۰
۰
۵۰
۱۰۰ کیلومتر

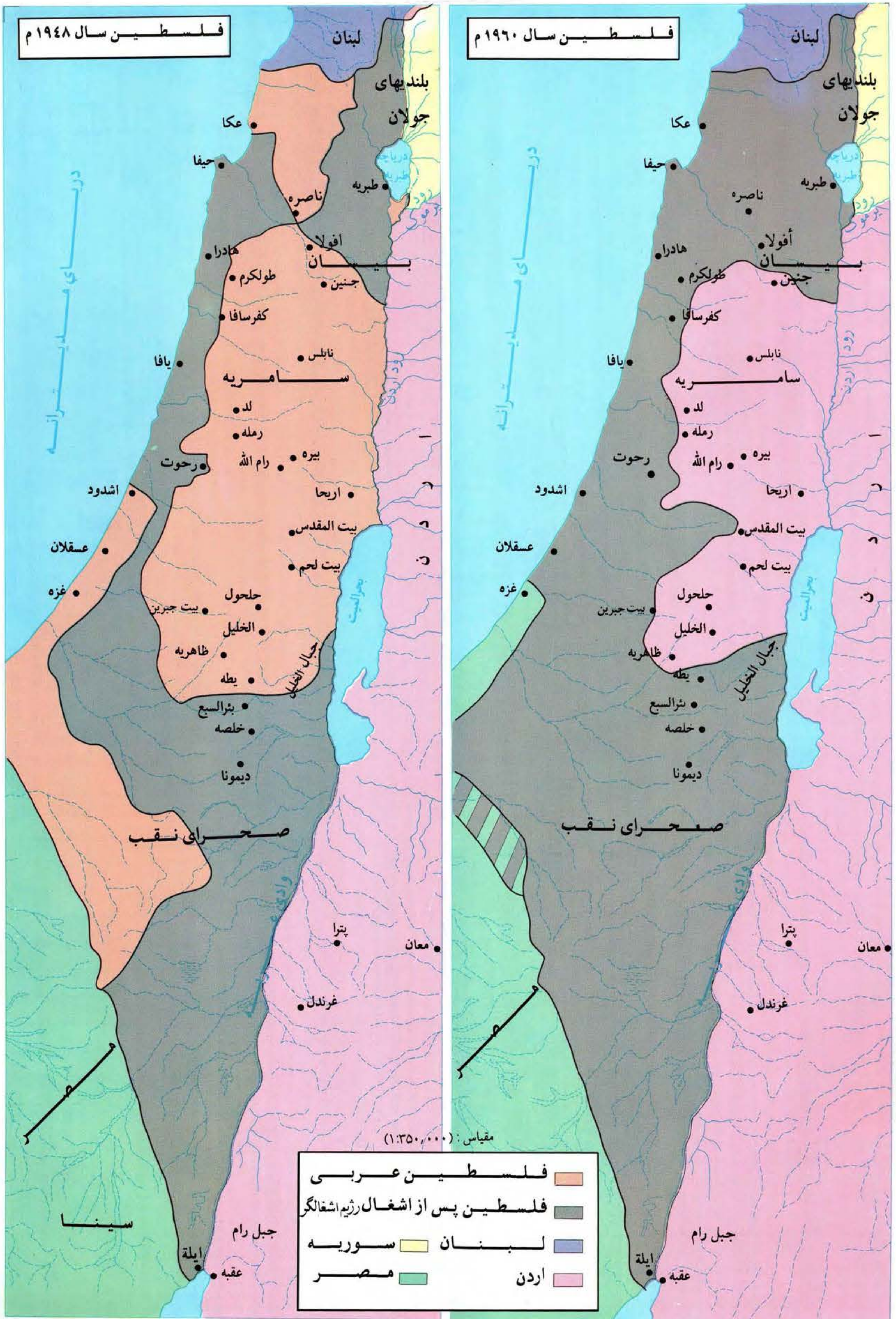
نقشهٔ ۱۹۸



35 10 E
35 30 E
35 50 E
36 10 E
36 30 E
34 40 N
34 20 N
34 00 N
33 40 N
33 20 N
33 00 N
حمص
دریاچه حمص
قبیت
هرمل
المیناء
تریپولی
(طرابلس)
لبنان شمالی
بقاع
دریای مدیترانه
بترون
جبیل
قرتبه
جبل لبنان
جونیه
بیروت
بیروت
بکفیه
برومانه
زحله
ریاق
بعلبک
سوریه
جنه
بعبده
عالی
حمدون
الیاس
هوش موسی
دمور
بیت الدین
صیدا
جزین
رشیه
کوه هرمون
مرجعیون
خیم
نبطیه
صور
لبنان جنوبی
بنت جبیل
الجولان
قنیطره
دمشق
نهاریه
عکا
صفت
فلسطین
طبریه
جمهوری لبنان
مقیاس ۱:۷۲۵,۰۰۰
راهنما
پایتخت
مرکز استان
مرز بین المللی
حدود استان
جاده، اصلی درجه ۱
جاده، اصلی درجه ۲
جاده، فرعی
خط لوله نفت
خط راه آهن
خط آتش بس
رودخانه
فرودگاه بین المللی
نقاط ارتفاعی
۱۹۹۲
متر
۲۵۰۰
۲۰۰۰
۱۰۰۰
۲۵۰
سطح دریا ۰
دریای سیاه
ترکیه
قبرس
دریای مدیترانه
لبنان
سوریه
عراق
اردن
مصر
عربستان سعودی
کیلومتر ۲۰
۱۰ کیلومتر



پادشاهی اردن هاشمی
مقیاس ۱:۲,۰۰۰,۰۰۰
راهنما
پایتخت
مرکز استان
مرز بین المللی
حدود استان
جاده اصلی
جاده فرعی
راه آهن
خط لوله نفت
رودخانه
فرودگاه بین المللی
فرودگاه محلی
متر
۱۲۰۰
۱۰۰۰
۶۰۰
سطح دریا ۰
۳۰۰
شنزار
سنگلاخ
جریان گدازه
سوریه
عراق
عربستان سعودی
لبنان
فلسطین
مصر
دریای مدیترانه
خلیج عقبه
بیروت
دمشق
زحله
صیدا
صور
قنیطره
سویدا
درعا
حیفا
یافا
اربد
مفرق
زرقاء
عمان
ازرق
نابلس
جریکو
بیت اللحم
الخلیل
کرک
طفیله
معان
عقبه
المدوره
الحدیثه
کاف
التنف
فرودگاه بین المللی
34°N
33°N
32°N
31°N
30°N
29°N
35°E
36°E
37°E
38°E
39°E


فلسطین سال ۱۹۴۸ م
فلسطین سال ۱۹۶۰ م
لبنان
بلندیهای جولان
عکا
حیفا
ناصره
طبریه
دریاچه طبریه
افولا
بیسان
هادرا
طولکرم
جنین
کفرسافا
یافا
نابلس
سامریه
لد
رمله
رحوت
بیره
رام الله
اشدود
اریحا
بیت المقدس
عسقلان
بیت لحم
غزه
حلحول
بیت جبرین
الخلیل
ظاهریه
جبال الخلیل
یطه
بئرالسبع
خلصه
دیمونا
صحرای نقب
بحرالمیت
پترا
معان
غرندل
مصر
سینا
جبل رام
ایلة
عقبه
دریای مدیترانه
رود اردن
رود یرموک
وادی عربه
مقیاس: (۱:۳۵۰،۰۰۰)
فلسطین عربی
فلسطین پس از اشغال رژیم اشغالگر
لبنان
سوریه
مصر
اردن

34 E　35 E　36 E　37 E

33 N　32 N　31 N　30 N

دریای مدیترانه

لبنان　سوریه　اردن　مصر　صحرای سینا

دمشق　امان　بیت المقدس　یافا

صیدا　صور　حیفا　عکا　غزه　خان یونس　رفح　اشدود　اشقلون　عسقلان　رشون لزیون　هرزلیه　ناتنیه　صفد　طبریه　ناصره　جنین　طولکرم　نابلس　رام الله　اریحا　بیت لحم　الخلیل　بئرشبع　دمونه　ایلات

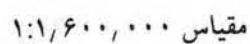
خلیج عقبه　بندر عقبه　دریای مرده　دریاچه طبریه　رود اردن

## راهنما

| | |
|---|---|
| ◉ | پایتخت |
| ○ | شهرهای مهم |
| ـ . ـ . ـ | مرز بین المللی |
| ــــ | جاده اصلی |
| ــــ | جاده فرعی درجه ۱ |
| - - - | جاده فرعی درجه ۲ |
| ┼┼┼ | راه آهن |
| ــ.ــ | خط لوله نفت |
| ● | چاه آب |
| 〰 | رودخانه |
| ✈ ☮ | فرودگاه بین المللی / محلی |
| ▲ ۲۲۳۵ | نقطه ارتفاعی |

متر
۱۰۰۰
۶۰۰
۳۰۰
سطح دریا

قبرس　لبنان　سوریه　عراق　اردن　مصر　عربستان سعودی　دریای مدیترانه



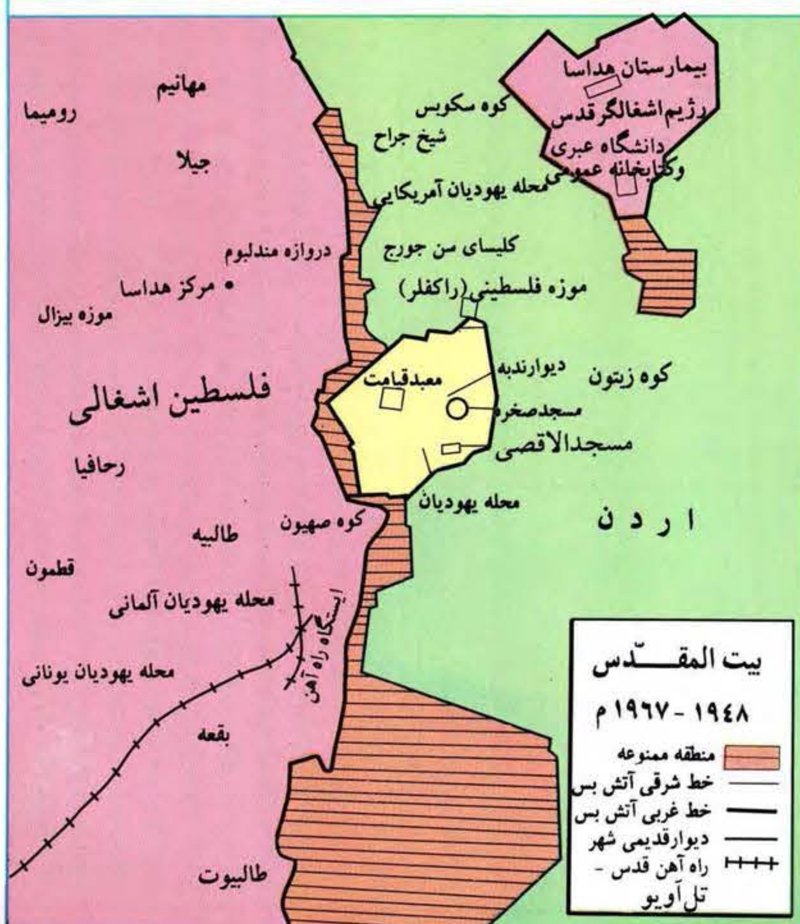
# فلسطین اشغالی

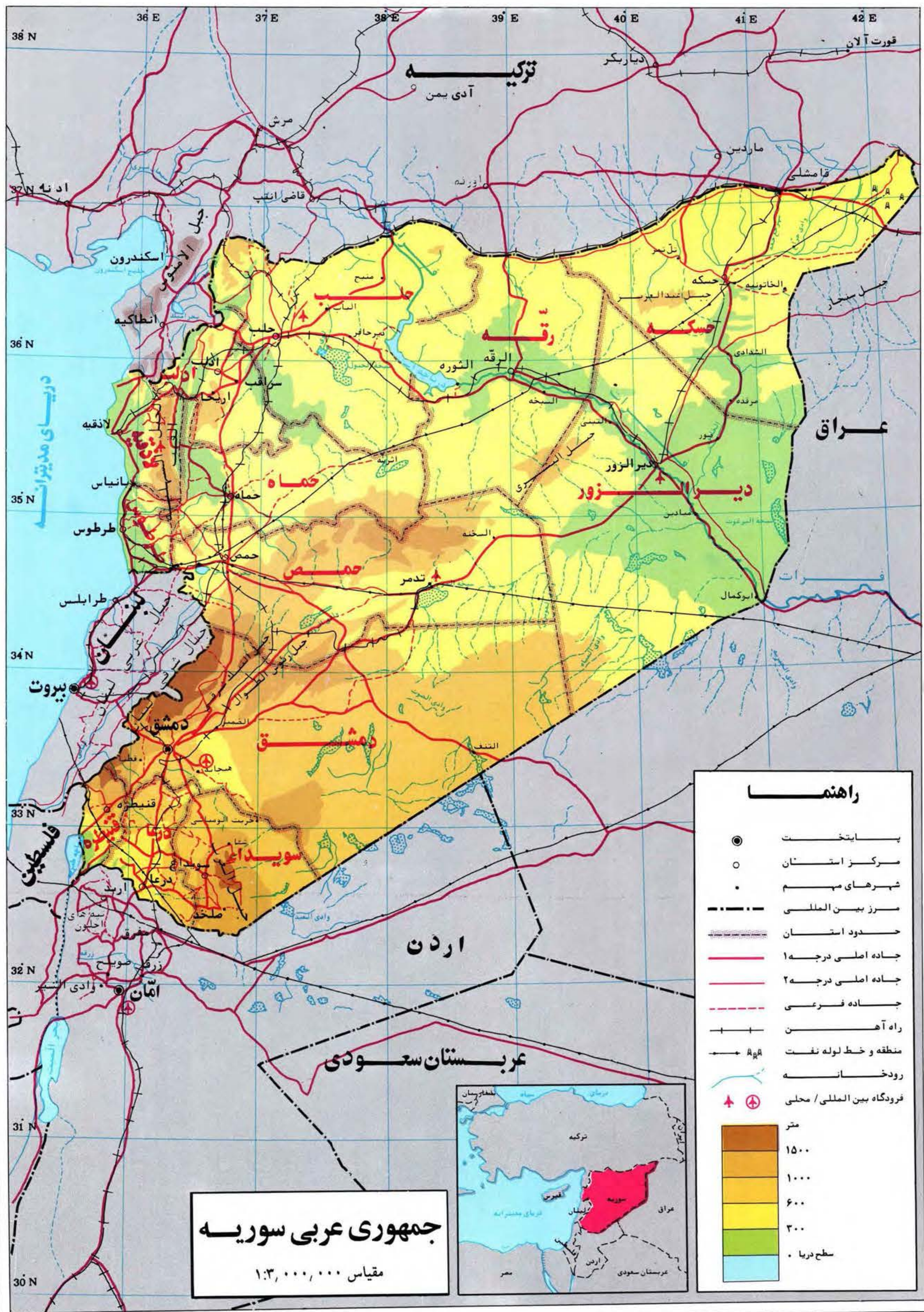
مقیاس ۱:۱٫۶۰۰٫۰۰۰


فلسطین بعد ازسال ۱۹۶۷ م
بیروت
صیدا
لبنان
صور
جولان
عکا
طبریه
قنیطره
حیفا
اربد
سوریه
دریای مدیترانه
یافا
نابلس
بیت المقدس
عمان
دمیاط
غزه
خان یونس
الخلیل
پورت سعید
عریش
کرک
دیمونا
مصر
اسماعیلیه
قاهره
سوئز
اردن
ایله
عقبه
سینا
عربستان سعودی
اشغال فلسطین اشغالی در سال ۱۹۴۷ م
سرزمینهای فلسطین سال ۱۹۴۷ م
سرزمینهای اشغال شده توسط یهودیان سال ۱۹۶۷م
مناطق درگیری اعراب و رژیم اشغالگر قدس

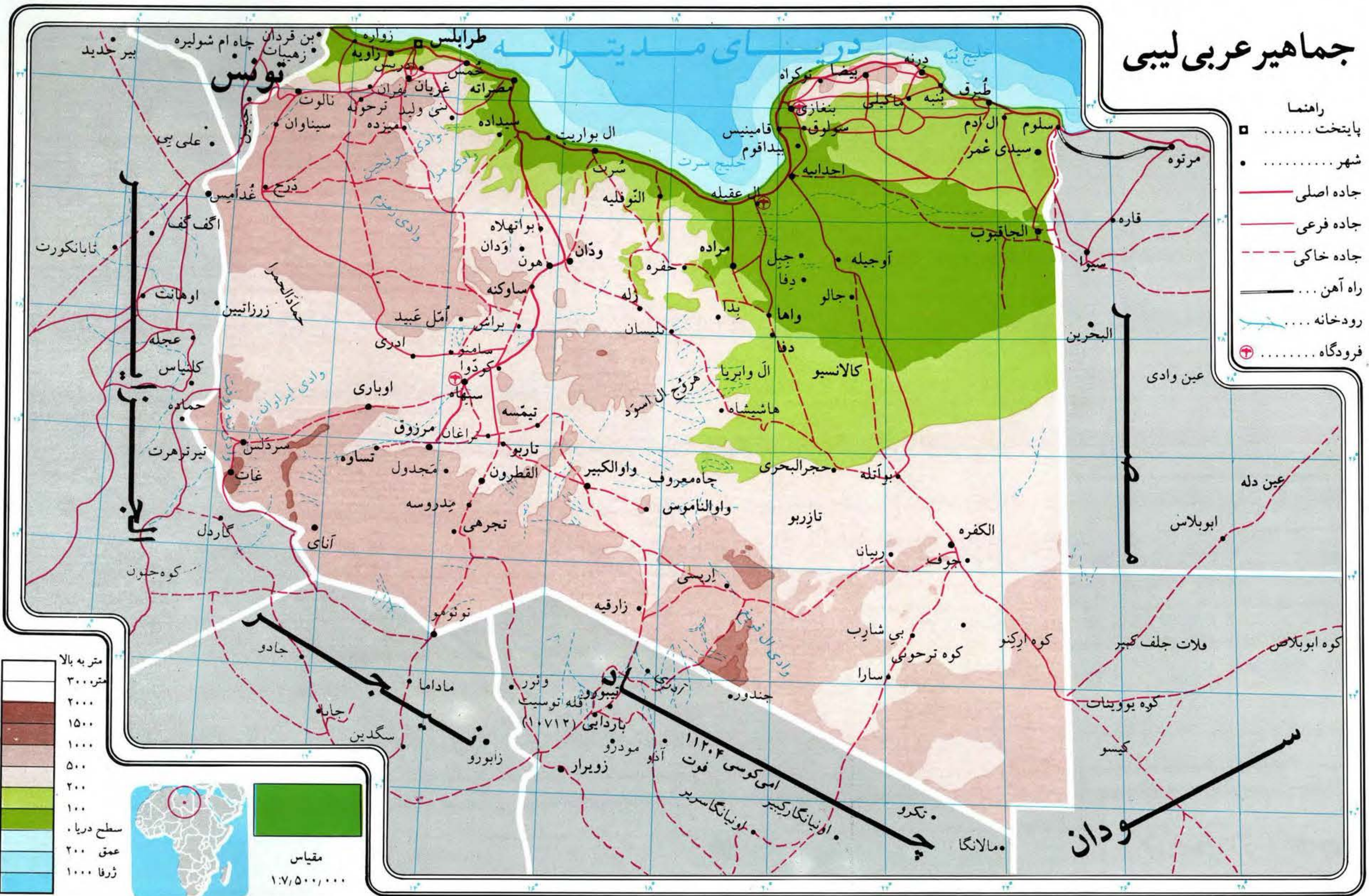

فلسطین قبل ازسال ۱۹۶۷ م
لبنـــان
رودلیطانی
صور
سوریه
بلندیهای جولان
دریای مدیترانه
عکا
حیفا
ناصره
بیسان
جنین
طولکرم
نابلس
کفرسافا
سامریه
لد
رمله
یافا
رجوت
رام الله
اریحا
اشدود
قدس
بیت لحم
بیت جبرین
عسقلان
غزه
نوارغزه
حلحول
الخلیل
اردن
بئرالسبع
دیمونا

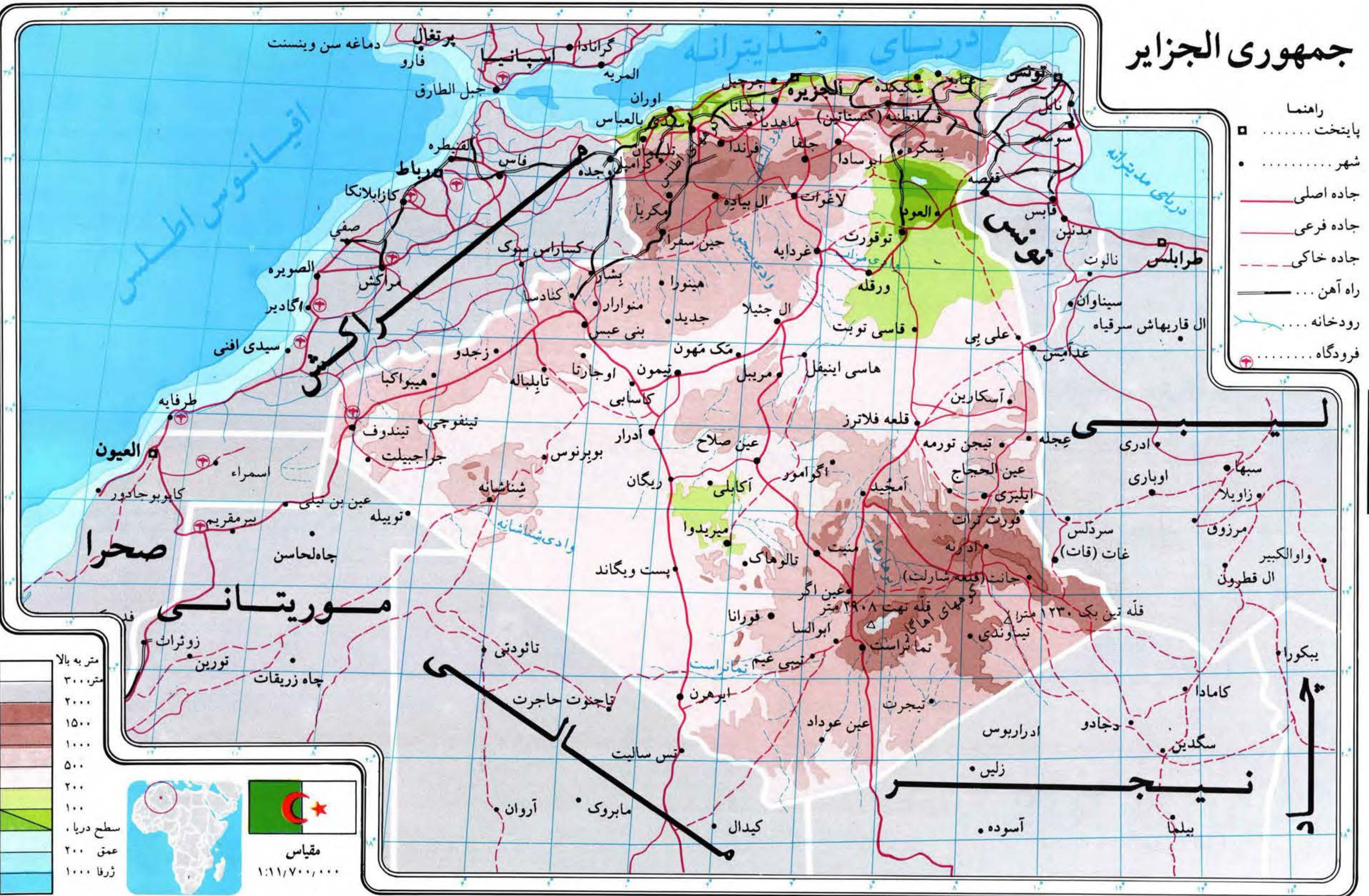

فلسطین بعد ازسال ۱۹۷۳ م
بیروت
لبنان
صیدا
دمشق
صور
جولان
عکا
طبریه
قنیطره
سوریه
حیفا
اربد
دریای مدیترانه
یافا
نابلس
عمان
دمیاط
غزه
قدس
خان یونس
پورت سعید
عریش
دیمونا
اسماعیلیه
مصر
قاهره
سوئز
ایله
عقبه
اردن
سینا
صحرای شرقی مصر
عربستان سعودی
فلسطین اشغالی
سرزمینهای عربی
مناطقی که پس از سال۱۹۷۳م بازپس گرفته شد


بیمارستان هداسا
رژیم اشغالگرقدس
دانشگاه عبری
وکتابخانه عمومی
کوه سکوپس
شیخ جراح
مهانیم
رومیما
جیلا
محله یهودیان آمریکایی
کلیسای سن جورج
دروازه مندلبوم
مرکز هداسا
موزه بیزال
موزه فلسطینی (راکفلر)
دیوارندبه
کوه زیتون
معبدقیامت
مسجدصخره
مسجدالاقصی
فلسطین اشغالی
رحافیا
محله یهودیان
کوه صهیون
اردن
طالبیه
قطمون
ایستگاه راه آهن
محله یهودیان آلمانی
محله یهودیان یونانی
بقعه
طالبیوت
بیت المقدس
۱۹۴۸ - ۱۹۶۷ م
منطقه ممنوعه
خط شرقی آتش بس
خط غربی آتش بس
دیوارقدیمی شهر
راه آهن قدس - تل آویو

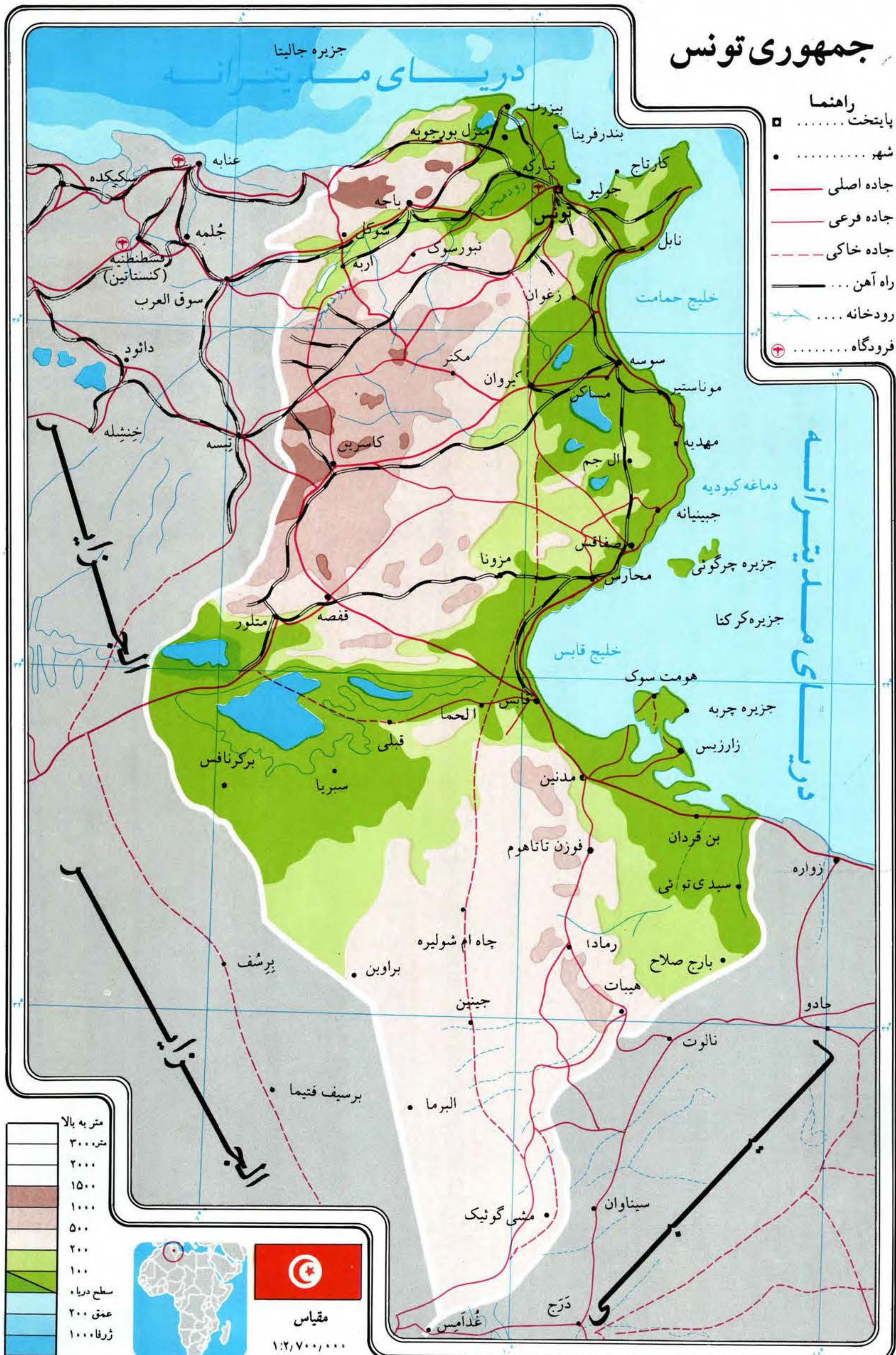

جمهوری عربی سوریه
مقیاس ۱:۳,۰۰۰,۰۰۰
راهنما
پایتخت
مرکز استان
شهرهای مهم
مرز بین المللی
حدود استان
جاده اصلی درجه۱
جاده اصلی درجه۲
جاده فرعی
راه آهن
منطقه و خط لوله نفت
رودخانه
فرودگاه بین المللی / محلی
متر
۱۵۰۰
۱۰۰۰
۶۰۰
۳۰۰
سطح دریا ۰
ترکیه
عراق
اردن
عربستان سعودی
لبنان
فلسطین
دریای مدیترانه
حلب
رقه
حسکه
ادلب
لاذقیه
حماه
حمص
دیرالزور
دمشق
طرطوس
قنیطره
درعا
سویداء
بیروت
امّان
طرابلس
تدمر
الرقه
دیرالزور
ابوکمال
اسکندرون
انطاکیه
ادنه
دیاربکر
ماردین
قامشلی
آدی یمن
مرش
قاضی انتپ
اورفه
قورت آلان
بانیاس
اریحا
سراقب
منبج
الباب
الثوره
السخنه
الشدادی
مرقده
المیادین
التنف
هیجانه
صلخد
اربد
مفرق
زرقا
وادی السیر
36 E
37 E
38 E
39 E
40 E
41 E
42 E
38 N
37 N
36 N
35 N
34 N
33 N
32 N
31 N
30 N
ترکیه
سوریه
قبرس
دریای مدیترانه
لبنان
عراق
اردن
عربستان سعودی
مصر
کیلومتر ۲۵۰
۲۰۰
۱۵۰
۱۰۰
۵۰
۰
۵۰ کیلومتر

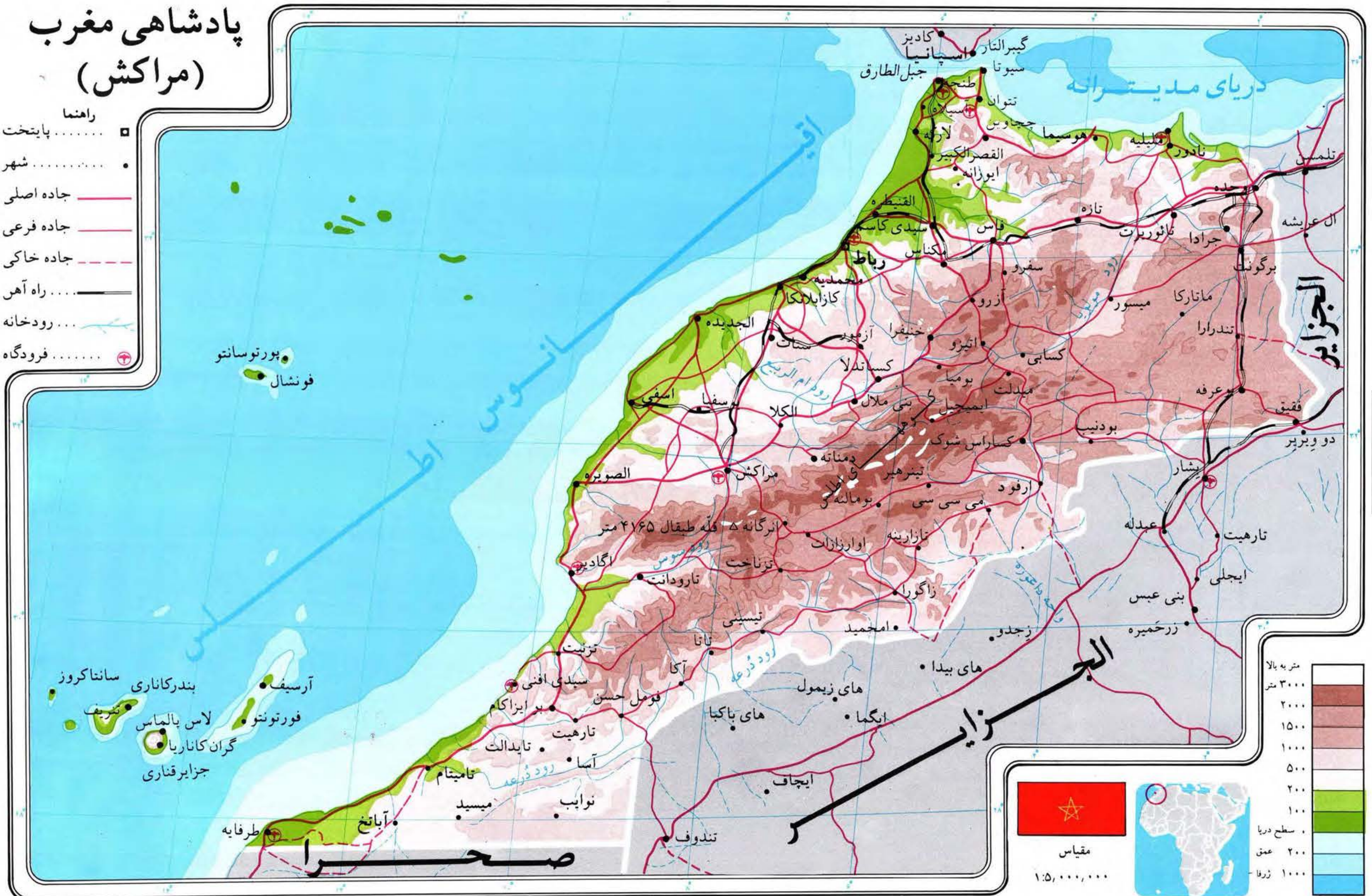
# جماهیر عربی لیبی



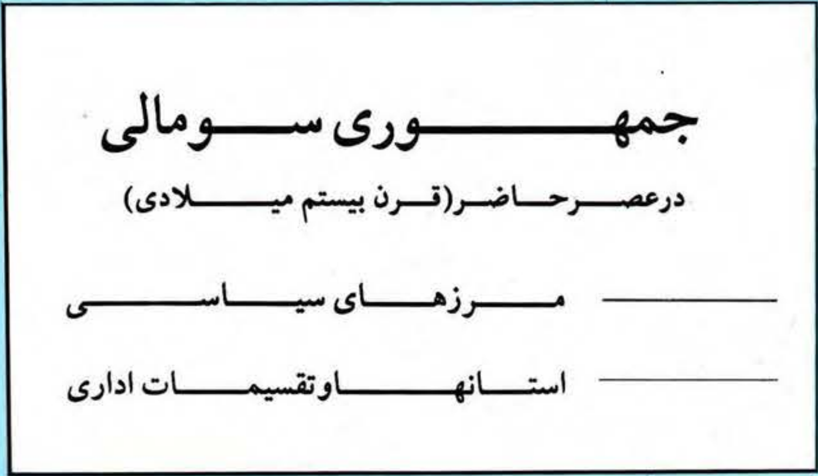

جمهوری الجزایر
راهنما
پایتخت
شهر
جاده اصلی
جاده فرعی
جاده خاکی
راه آهن
رودخانه
فرودگاه
دریای مدیترانه
اقیانوس اطلس
مراکش
تونس
لیبی
نیجر
مالی
موریتانی
صحرا
اسپانیا
پرتغال
الجزیره
رباط
طرابلس
العیون
اوران
قسنطنیه (کنستانتین)
تمنراست
قلّه تهت ۲۹۰۸ متر
کوههای اهاگار
قلّه تین بک ۱۲۳۰ متر
مقیاس
۱:۱۱/۷۰۰،۰۰۰
متر به بالا
۳۰۰۰ متر
۲۰۰۰
۱۵۰۰
۱۰۰۰
۵۰۰
۲۰۰
۱۰۰
سطح دریا
عمق ۲۰۰
ژرفا ۱۰۰۰

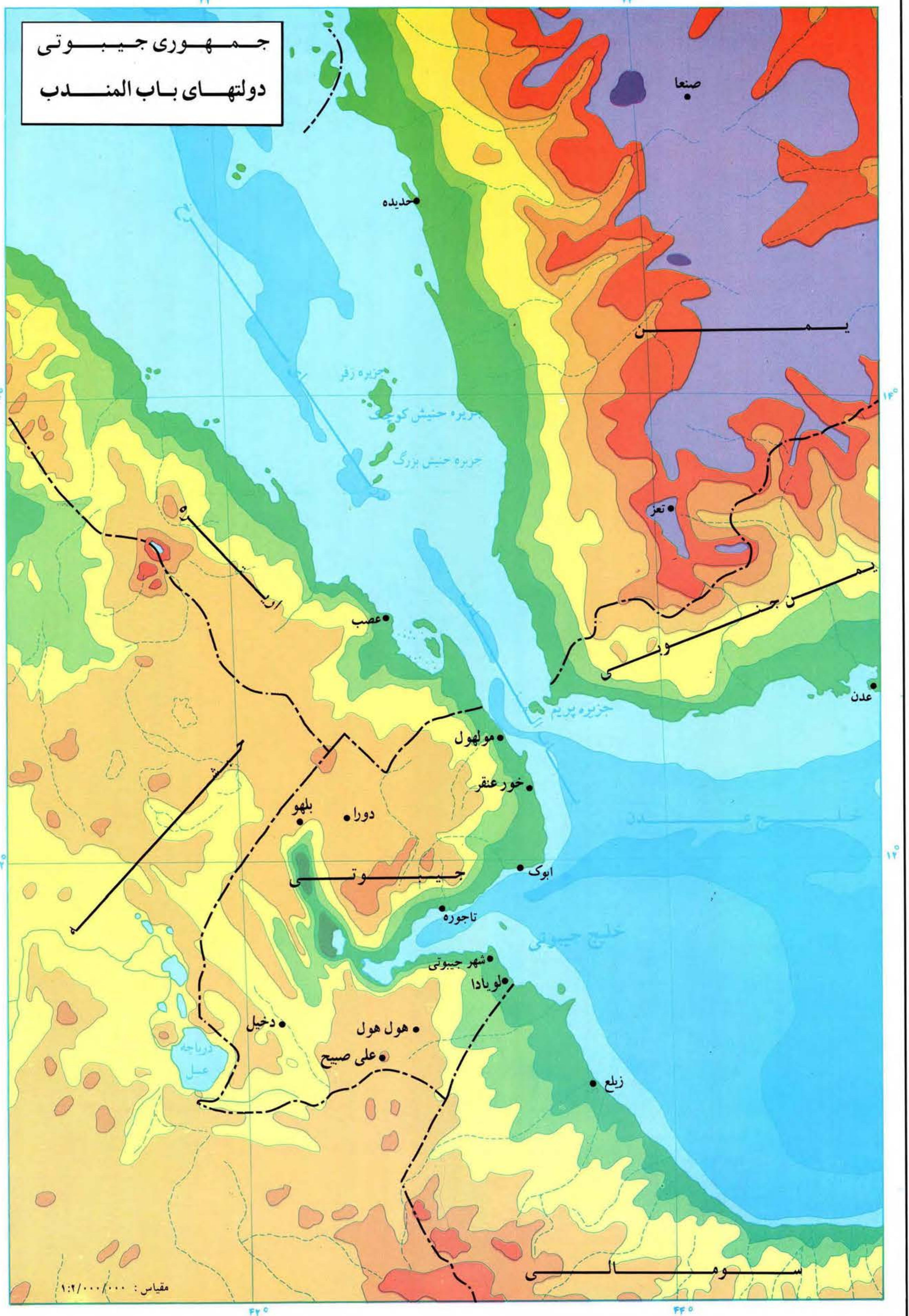
# جمهوری تونس


راهنما
پایتخت
شهر
جاده اصلی
جاده فرعی
جاده خاکی
راه آهن
رودخانه
فرودگاه
دریای مدیترانه
جزیره جالیتا
بیزرت
بندرفرینا
منزل بورجوبه
عنابه
سکیکده
کارتاج
تبارکه
جولیو
باجه
تونس
سوکل
جُلمه
نبورسوک
اربه
قسطنطنیه (کنستانتین)
نابل
سوق العرب
زغوان
خلیج حمامت
دائود
مکتر
کیروان
سوسه
مساکن
موناستیر
خِنشله
تبسه
کاسرین
مهدیه
ال جم
دماغه کبودیه
جبینیانه
صفاقس
مزونا
جزیره چرگونی
محارس
قفصه
متلور
جزیره کرکنا
خلیج قابس
هومت سوک
قابس
الحما
جزیره جربه
قبلی
زارزیس
برکرنافس
سبریا
مدنین
بن قردان
فوزن تاتاهوم
زواره
سیدی تونی
چاه ام شولیره
رمادا
بارج صلاح
براوین
بِرسُف
هیبات
جنین
جادو
نالوت
برسیف فتیما
البرما
سیناوان
مشی گوئیک
دَرَج
غُدامِس
الجزایر
لیبی
متر به بالا
۳۰۰۰ متر
۲۰۰۰
۱۵۰۰
۱۰۰۰
۵۰۰
۲۰۰
۱۰۰
سطح دریا ۰
عمق ۲۰۰
ژرفا ۱۰۰۰
مقیاس
۱:۲,۷۰۰,۰۰۰

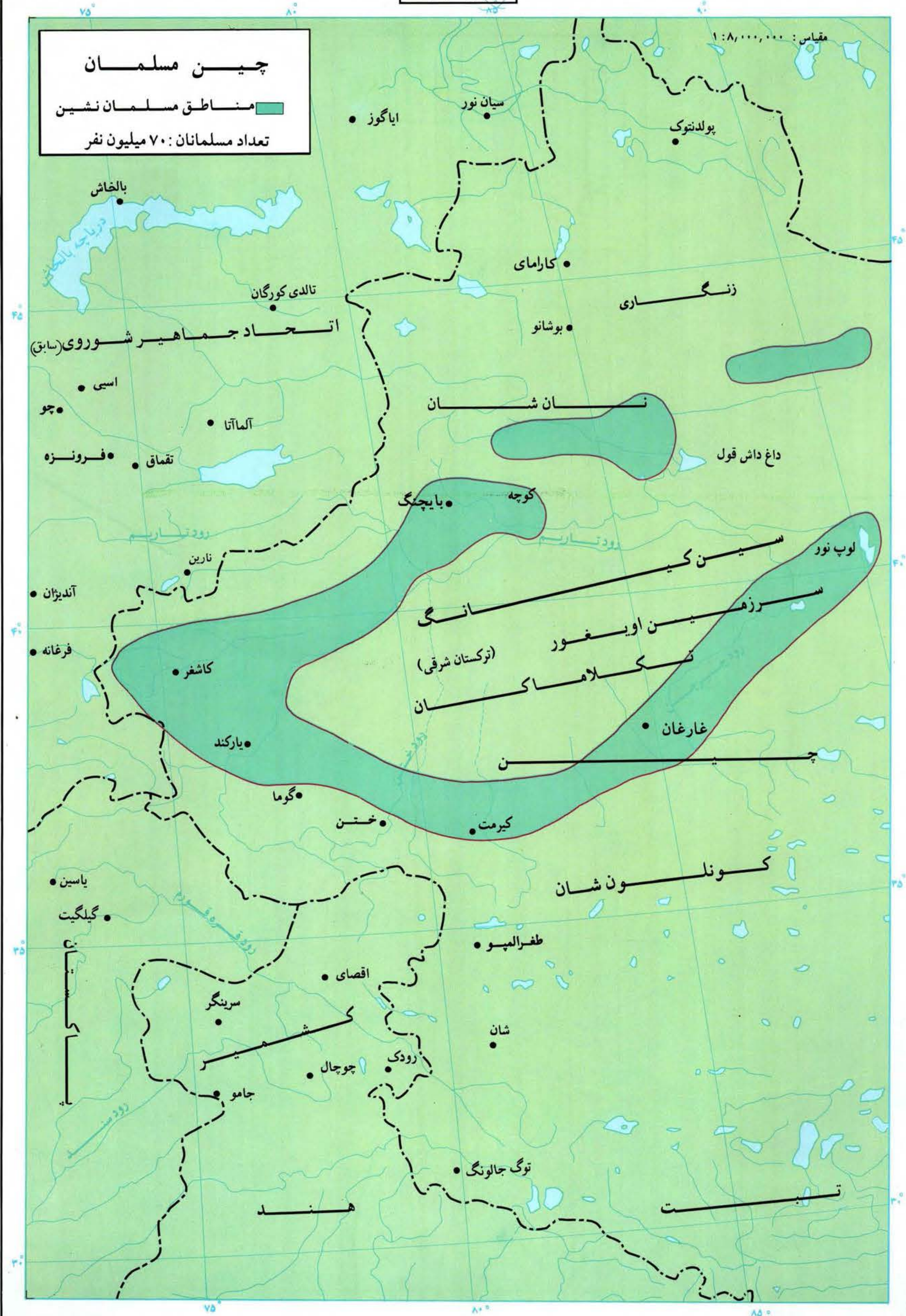

پادشاهی مغرب
(مراکش)
راهنما
پایتخت
شهر
جاده اصلی
جاده فرعی
جاده خاکی
راه آهن
رودخانه
فرودگاه
اقیانوس اطلس
دریای مدیترانه
اسپانیا
کادیز
گیبرالتار
جبل الطارق
سیوتا
طنجه
تتوان
شاون
هوسیما
ملیله
نادور
تلمسن
وجده
العرایش
القصرالکبیر
ایوزانه
القنیطره
سیدی کاسم
فاس
تازه
تائوریرت
جرادا
ال عریشه
رباط
مکناس
محمدیه
کازابلانکا
صفرو
آزرو
برگونت
میسور
ماتارکا
تندرارا
الجدیده
آزمور
ستات
خنیفرا
اتیزو
کسابی
کسبا تدلا
بومیا
میدلت
بوعرفه
فقیق
دو ویریر
اسفی
سفا
الکلا
بنی ملال
امیمیچیل
بودنیب
کساراس شوک
دمناته
مراکش
الصویره
تینرهیر
بومالنه
می سی سی
ارفود
بشار
عبدله
تارهیت
ارگانه
قله طبقال ۴۱۶۵ متر
تازارینه
اوارزازات
اگادیر
تارودانت
تزناخت
زاگورا
ایجلی
بنی عبس
زرحمیره
زجدو
امحمید
نیسیتی
تزنیت
تاتا
آکا
رود درعه
های بیدا
سیدی افنی
فومل حسن
های زیمول
بو ایزاکام
های باکیا
ایگما
تارهیت
تایدالت
آسا
تامیتام
ایجاف
آباتخ
میسید
نوایب
طرفایه
تندوف
صحرا
الجزایر
پورتوسانتو
فونشال
آرسیف
فورتونتو
سانتاکروز
بندرکاناری
تنریف
لاس پالماس
گران کاناریا
جزایرقناری
متر به بالا
۳۰۰۰ متر
۲۰۰۰
۱۵۰۰
۱۰۰۰
۵۰۰
۲۰۰
۱۰۰
سطح دریا
۲۰۰ عمق
۱۰۰۰ ژرفا
مقیاس
۱:۵،۰۰۰،۰۰۰

مقیاس (۱:۵,۵۰۰,۰۰۰)

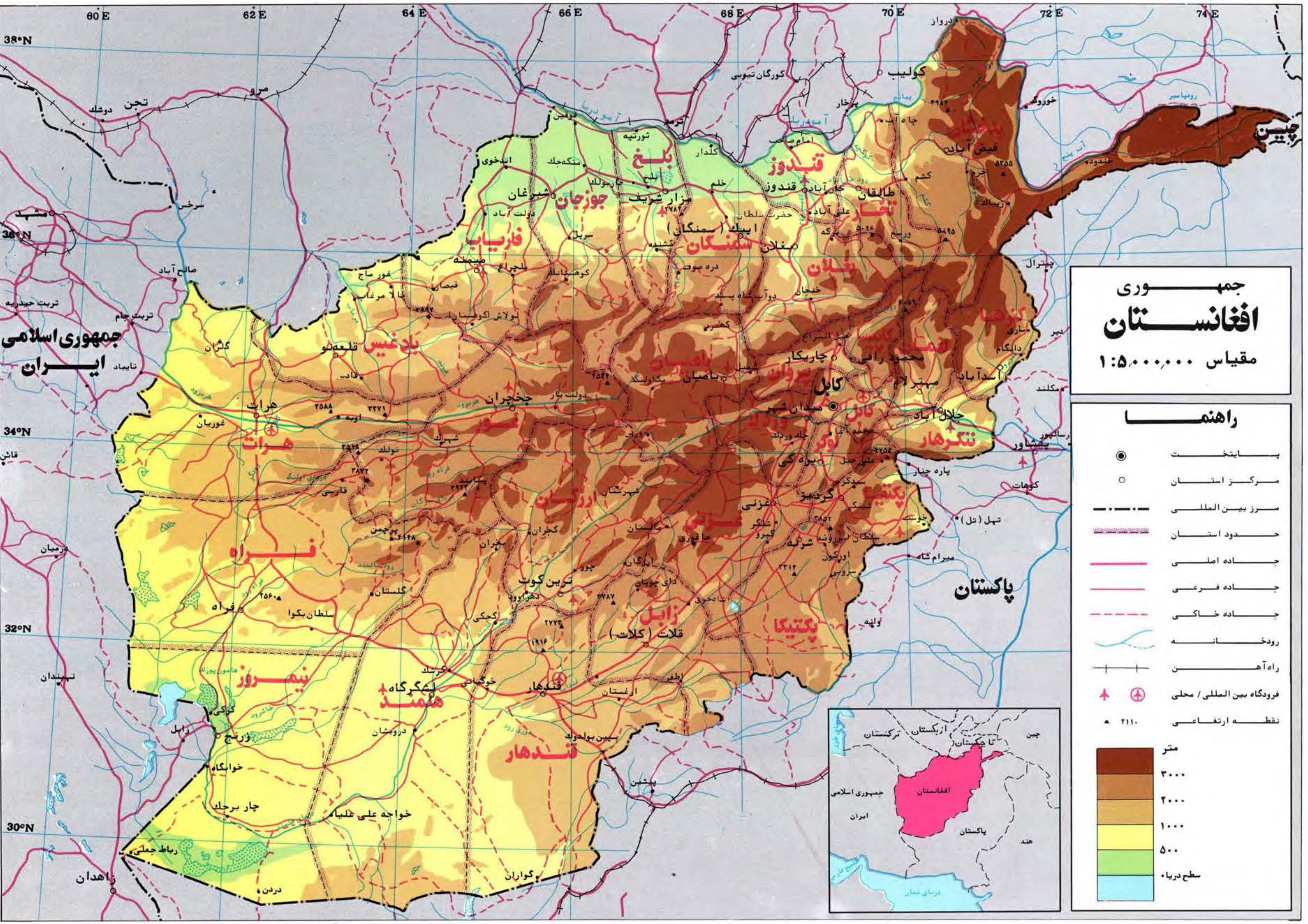


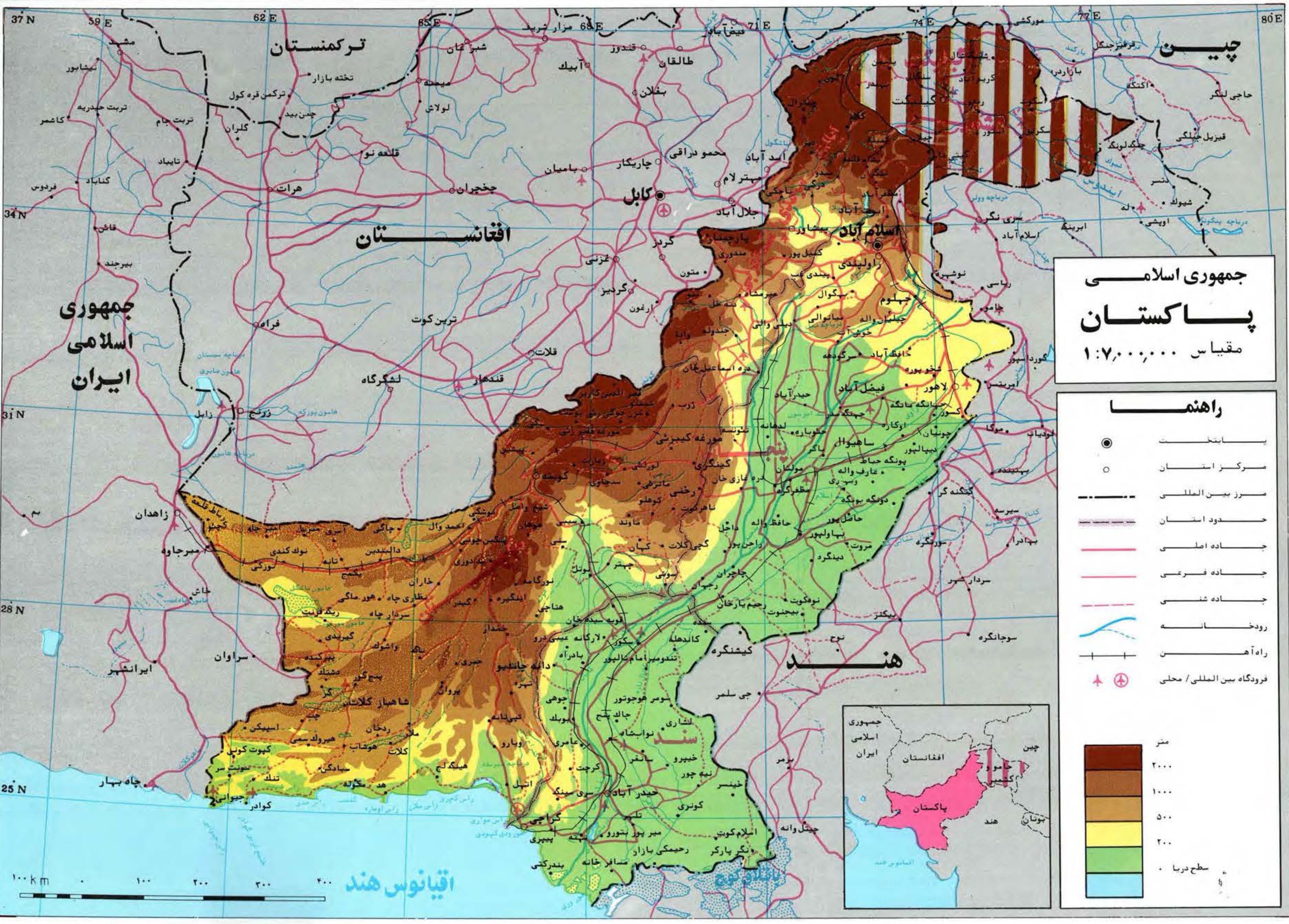

جمهوری جیبوتی
دولتهای باب المندب
صنعا
حدیده
یمن
تعز
یمن جنوبی
عدن
عصب
جزیره پریم
مولهول
خور عنقر
بلهو
دورا
ابوک
جیبوتی
تاجوره
شهر جیبوتی
لویادا
دخیل
هول هول
علی صبیح
زیلع
سومالی
مقیاس : ۱:۲/۰۰۰/۰۰۰

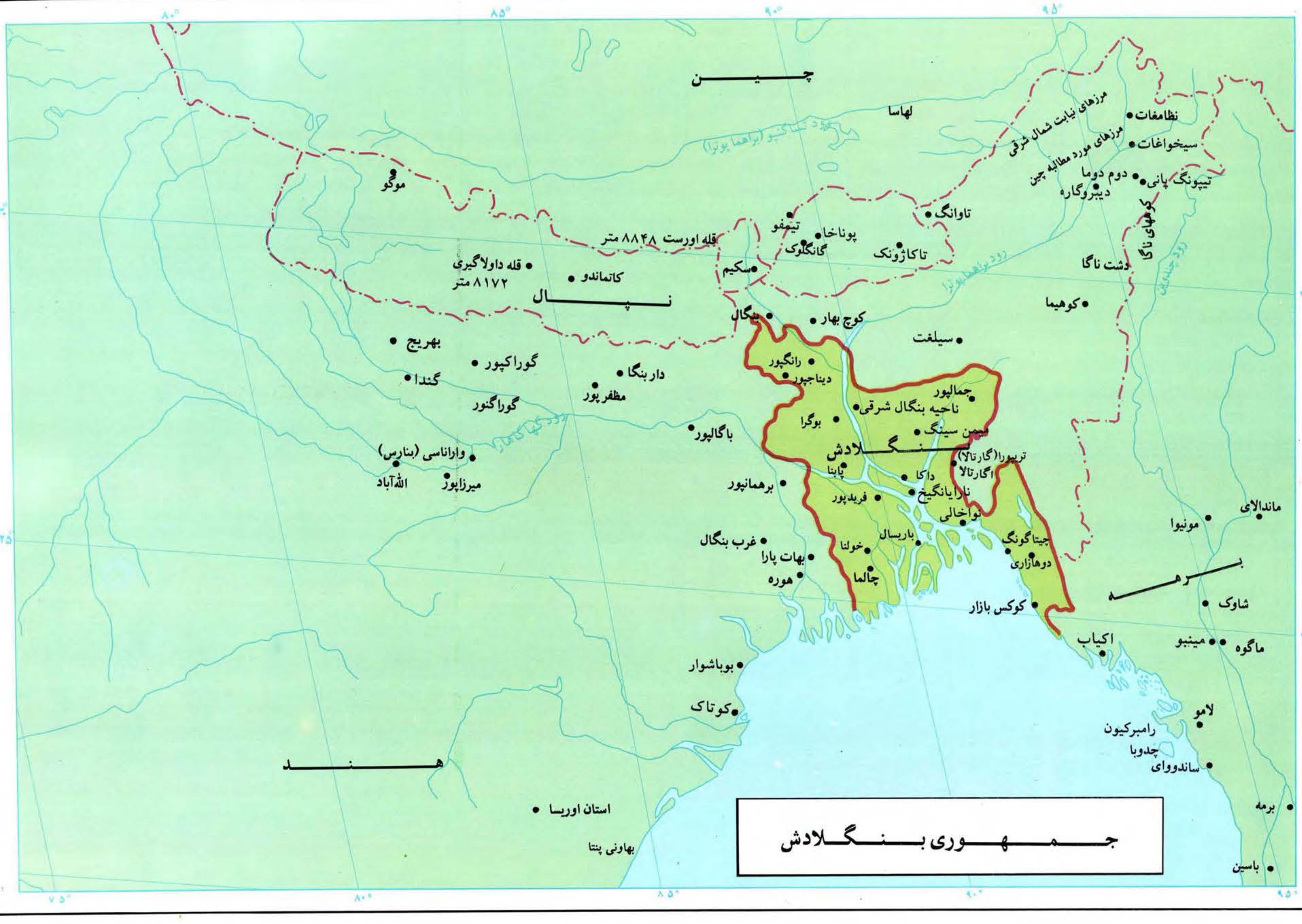
نقشهٔ ۲۰۷

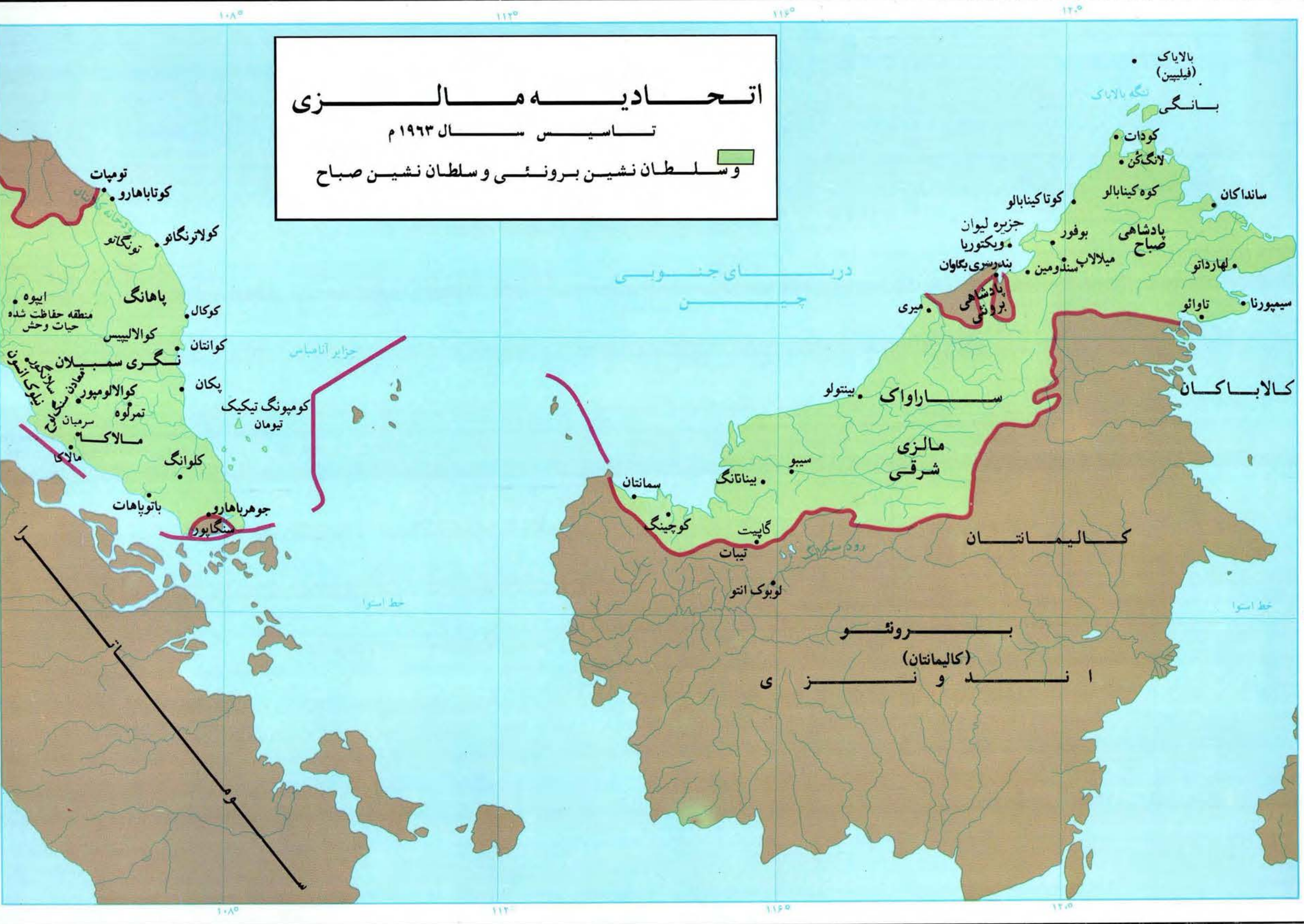


چین مسلمان
مناطق مسلمان نشین
تعداد مسلمانان : ۷۰ میلیون نفر
مقیاس : ۱:۸,۰۰۰,۰۰۰
ایاگوز
سیان نور
پولدنتوک
بالخاش
دریاچه بالخاش
کارامای
زنگاری
تالدی کورگان
اتحاد جماهیر شوروی (سابق)
بوشانو
اسبی
چو
تیان شان
آلماآتا
فرونزه
تقماق
داغ داش قول
کوچه
بایچنگ
رود تاریم
لوپ نور
نارین
سین کیانگ
آندیژان
سرزمین اویغور
(ترکستان شرقی)
فرغانه
تکلاماکان
کاشغر
غارغان
یارکند
چین
گوما
ختن
کیرمت
کونلون شان
یاسین
گیلگیت
طغرالمپو
اقصای
سرینگر
کشمیر
شان
رودک
چوچال
جامو
توگ جالونگ
هند
تبت


جمهوری
افغانستان
مقیاس ۱:۵،۰۰۰،۰۰۰
راهنما
پایتخت
مرکز استان
مرز بین المللی
حدود استان
جاده اصلی
جاده فرعی
جاده خاکی
رودخانه
راه آهن
فرودگاه بین المللی / محلی
نقطه ارتفاعی
۲۱۱۰
متر
۳۰۰۰
۲۰۰۰
۱۰۰۰
۵۰۰
سطح دریا
پاکستان
جمهوری اسلامی ایران
چین
کابل
هرات
قندهار
مزار شریف
جلال آباد
قندوز
غزنی
بدخشان
تخار
بلخ
جوزجان
فاریاب
بادغیس
غور
فراه
نیمروز
هلمند
زابل
ارزگان
پکتیکا
پکتیا
ننگرهار
کنرها
لغمان
کاپیسا
پروان
بامیان
بغلان
سمنگان
لوگر
وردک
افغانستان
ازبکستان
ترکمنستان
تاجیکستان
هند
دریای عمان
60°E
62°E
64°E
66°E
68°E
70°E
72°E
74°E
38°N
36°N
34°N
32°N
30°N


جمهوری اسلامی
پاکستان
مقیاس ۱:۷،۰۰۰،۰۰۰
راهنما
پایتخت
مرکز استان
مرز بین المللی
حدود استان
جاده اصلی
جاده فرعی
جاده شنی
رودخانه
راه آهن
فرودگاه بین المللی / محلی
متر
۲۰۰۰
۱۰۰۰
۵۰۰
۲۰۰
سطح دریا ۰
چین
هند
افغانستان
ترکمنستان
جمهوری اسلامی ایران
اقیانوس هند
اسلام آباد
کابل
لاهور
کراچی
کوئته
پیشاور
سند
۱۰۰ km ۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰

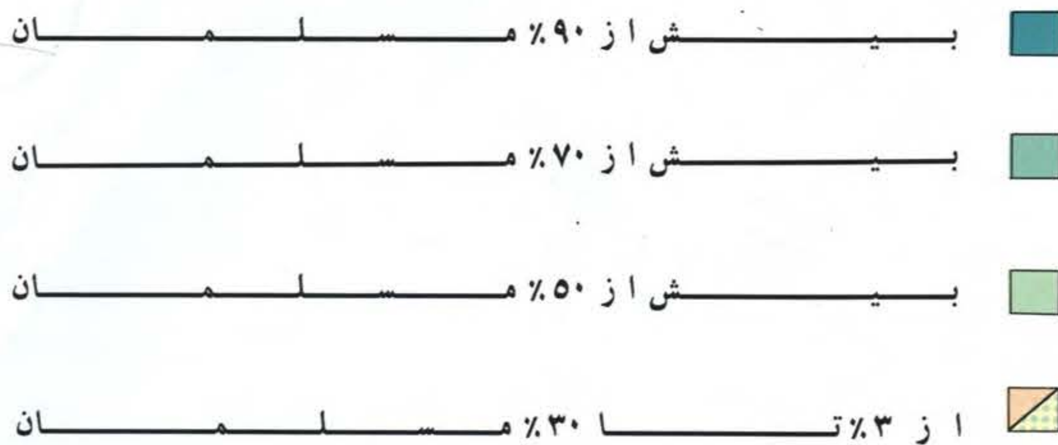

جمهوری بنگلادش
چین
نپال
هند
برمه
بنگلادش
لهاسا
نظامغات
سیخواغات
مرزهای نیابت شمال شرقی
مرزهای مورد مطالبه چین
دوم دوما
دیبروگاره
تیپونگ پانی
کوههای ناگا
دشت ناگا
کوهیما
تاوانگ
تیمفو
پوناخا
گانگلوک
تاکاژونک
قله اورست ۸۸۴۸ متر
سکیم
موگو
قله داولاگیری ۸۱۷۲ متر
کاتماندو
بنگال
کوچ بهار
سیلغت
رانگپور
دیناجپور
جمالپور
ناحیه بنگال شرقی
بوگرا
میمن سینگ
تریپورا (گارتالا)
اگارتالا
پابنا
داکا
نارایانگیخ
فریدپور
نواخالی
باریسال
خولنا
چالما
چیتاگونگ
دوهازاری
کوکس بازار
بهریچ
گوراکپور
گندا
گوراگنور
دار بنگا
مظفرپور
باگالپور
واراناسی (بنارس)
میرزاپور
الله‌آباد
برهماپور
غرب بنگال
بهات پارا
هوره
بوباشوار
کوتاک
استان اوریسا
بهاونی پتنا
موینوا
ماندالای
شاوک
اکیاب
مینبو
ماگوه
لامو
رامبرکیون
چدوبا
ساندووای
برمه
باسین


اتحادیه مالزی
تاسیس سال ۱۹۶۳ م
و سلطان نشین برونئی و سلطان نشین صباح
بالایاک
(فیلیپین)
تنگه بالاباک
بانگی
کودات
لانگ‌کُن
کوه کینابالو
کوتاکینابالو
ساندا کان
پادشاهی صباح
بوفور
جزیره لیوان
ویکتوریا
میلالاپ
سندومین
لهارداتو
بندرسری بگاوان
پادشاهی برونئی
تاواتو
سیمپورنا
میری
کالاباکان
بینتولو
ساراواک
مالزی شرقی
سیبو
بیناتانگ
سمانتان
کوچینگ
گاپیت
تیبات
لوبوک انتو
کالیمانتان
برونئو
(کالیمانتان)
اندونزی
دریای جنوبی چین
جزایر آناماس
کومپونگ تیکیک
تیومان
خط استوا
تومپات
کوتاباهارو
کولاترنگانو
پاهانگ
کوکال
ایپوه
منطقه حفاظت شده حیات وحش
کوالالیپیس
کوانتان
نگری سمبیلان
پکان
کوالالومپور
تمرلوه
سرمبان
مالاکا
کلوانگ
باتوپاهات
جوهرباهارو
سنگاپور
سوماترا


روسیه
قزاقستان
مغولستان
قرقیزستان
سین کیانگ
تاجیکستان
کشمیر
کابل
افغانستان
اسلام آباد
پاکستان
دهلی نو
نپال
کاتماندو
تیمبو
بوتان
بنگلادش
داکا
هند
چین
کره شمالی
کره جنوبی
ژاپن
میانمار (برمه)
رانگون
ویتنام
هانوی
وین‌تیان
تایلند
بانکوک
کامبوج
پنوم‌پن
اقیانوس آرام
مانیل
فیلیپین
میندانائو
سریلانکا
کلمبو
بندرسری‌بگاوان
برونئی
صباح
کوالالامپور
سنگاپور
سوماترا
کالیمانتان (برنئو)
سلبس
اندونزی
ایریان غربی
پاپوآ گینه‌نو
جاکارتا
جاوه
اقیانوس هند
استرالیا

# مسلمانان در جهان امروزی

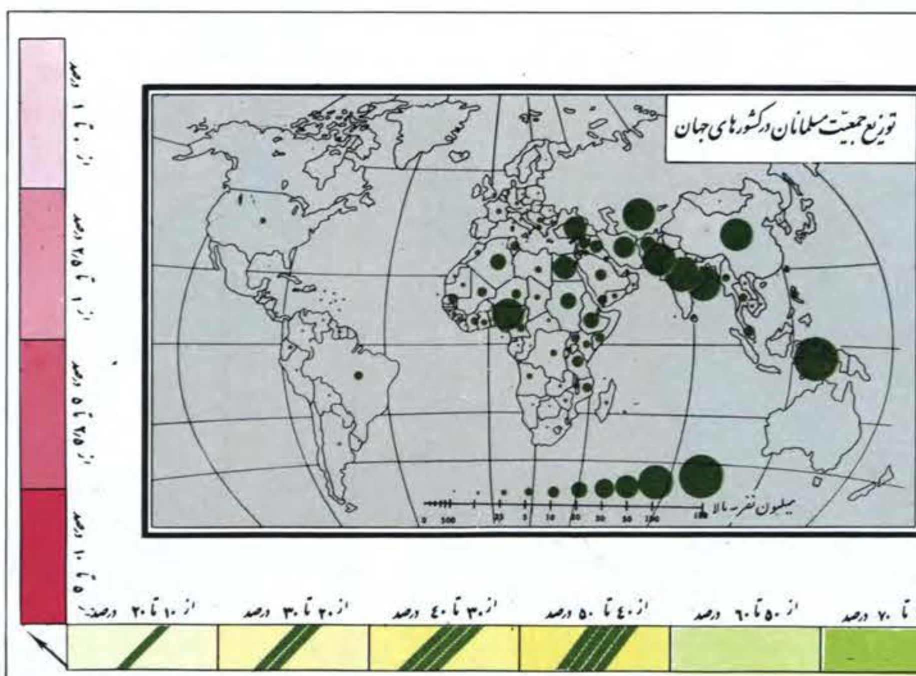
۱۴۰۷ھ - ۱۹۸۷م



# اسلام در جهان

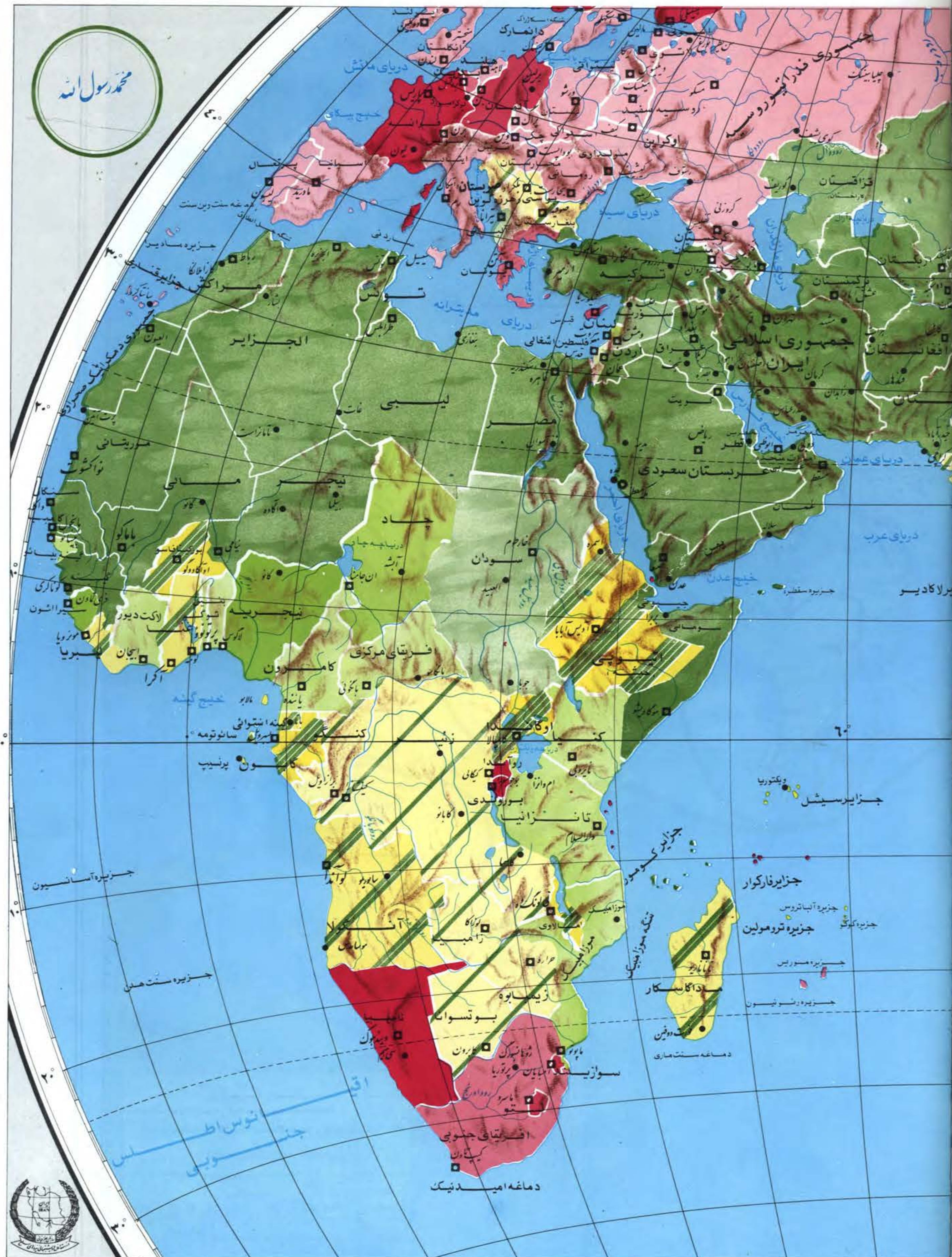
لا اله الا الله

جمهوری فدراتیو روسیه
مغولستان
اولان باتور
جمهوری خلق چین
پکن
ترکستان شرقی
تبت
کره جنوبی
سئول
ژاپن
توکیو
جزیره هونشو
جزیره شیکوکو
جزیره کیوشو
جزیره اوکیناوا
تایوان
هنگ کنگ
هند
دهلی نو
بنگلادش
داکا
کلکته
بمبئی
میانمار
یانگن
تایلند
بانکوک
ویتنام
هانوی
کامبوج
سایگون
سری لانکا
کلمبو
دریای چین
خلیج بنگال
فیلیپین
مانیل
جزایر آندامان
جزیره پالاوان
میندانائو
جزایر پالائو
جزایر ماریانا
مالزی
کوالالامپور
سنگاپور
برنئی
ساراواک
بورنئو
اندونزی
جاکارتا
جزایر ملوک
پاپوا گینه نو
پورت مورزبی
جزایر سلیمان
جزایر منتاوای
جزایر چاگوس
تیمور
جزیره کوکوس
مدار راس السرطان
مدار راس الجدی
خط استوا
۱۵۰°
۹۰°

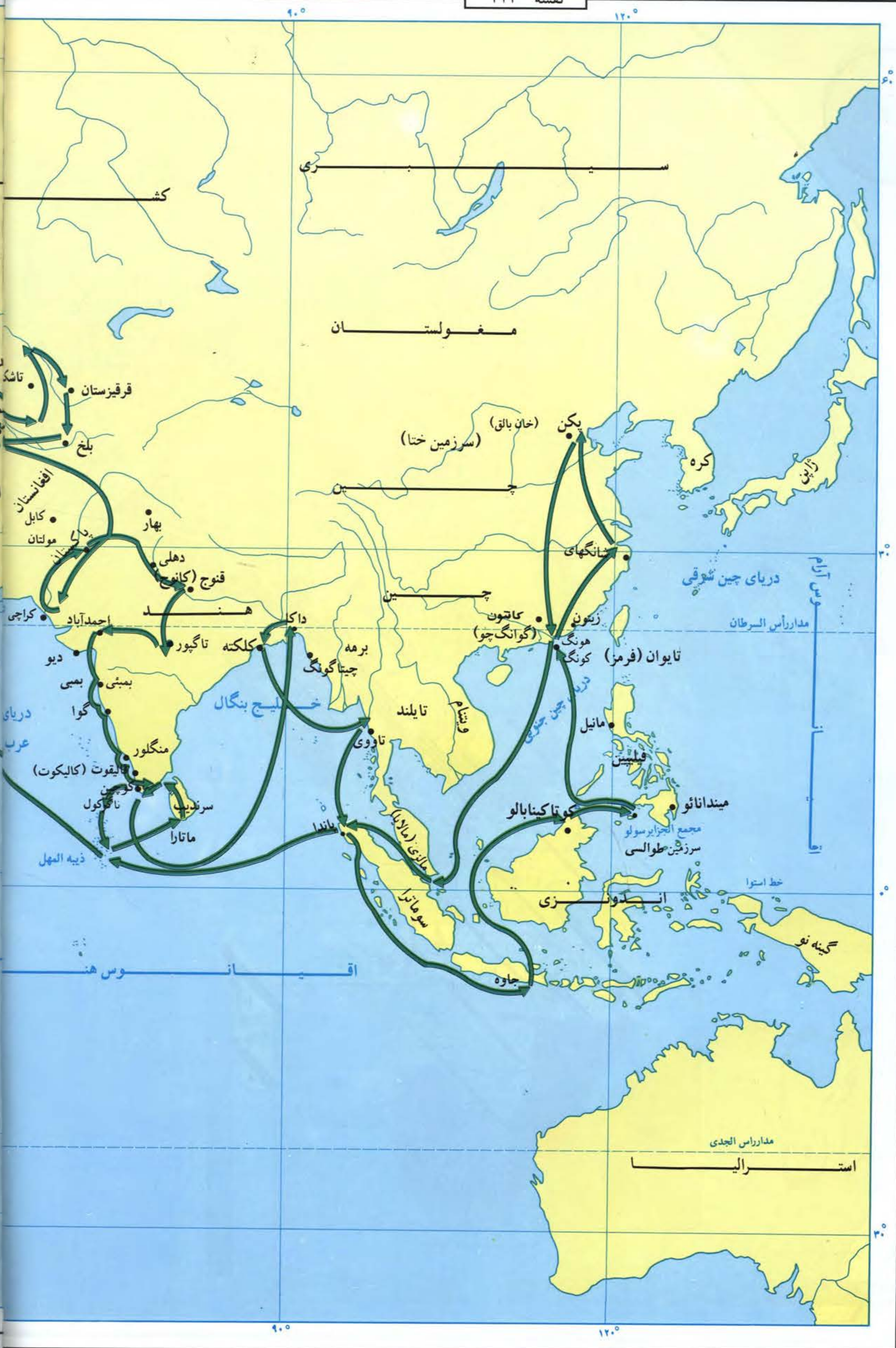



راهنمای درصد جمعیت مسلمان در کشورهای مختلف جهان

از ۹۰ تا ۱۰۰ درصد
از ۸۰ تا ۹۰ درصد
از ۷۰ تا ۸۰ درصد
از ۶۰ تا ۷۰ درصد
از ۵۰ تا ۶۰ درصد
از ۴۰ تا ۵۰ درصد
از ۳۰ تا ۴۰ درصد
از ۲۰ تا ۳۰ درصد
از ۱۰ تا ۲۰ درصد
از ۵ تا ۱۰ درصد
از ۲/۵ تا ۵ درصد
از ۱ تا ۲/۵ درصد
از ۰ تا ۱ درصد



محمد رسول الله
دانمارک
انگلستان
دریای مانش
خلیج بیسکای
پاریس
فرانسه
اسپانیا
پرتغال
مادرید
لیسبون
ورشو
مسکو
روسیه سفید
اوکراین
جمهوری فدرال روسیه
قزاقستان
رومانی
دریای سیاه
ترکیه
دریای مدیترانه
تونس
الجزایر
مراکش
لیبی
مصر
قبرس
لبنان
سوریه
عراق
اردن
فلسطین اشغالی
جمهوری اسلامی ایران
افغانستان
کویت
قطر
عربستان سعودی
عمان
دریای عمان
دریای عرب
خلیج عدن
عدن
موریتانی
نواکشوت
مالی
نیجر
چاد
سودان
خارطوم
نیجریه
کامرون
آفریقای مرکزی
خلیج گینه
گابن
کنگو
زئیر
اوگاندا
کنیا
رواندا
بوروندی
تانزانیا
اتیوپی
سومالی
جیبوتی
لیبریا
آکرا
آنگولا
زامبیا
زیمبابوه
بوتسوانا
نامیبیا
سوازیلند
لسوتو
آفریقای جنوبی
دماغه امید نیک
موزامبیک
ماداگاسکار
جزایر کومور
جزایر سیشل
جزایر فارکوار
جزیره ترومولین
جزیره موریس
جزیره آسانسیون
جزیره سنت هلن
دماغه سنت ماری
اقیانوس اطلس جنوبی



سیبری
مغولستان
قرقیزستان
بلخ
افغانستان
کابل
مولتان
بهار
دهلی
قنوج (کانوج)
هند
کراچی
احمدآباد
تاگپور
کلکته
داکا
دیو
بمبی
بمبئی
گوا
منگلور
کالیقوت (کالیکوت)
سرندیب
ماتارا
ذیبه المهل
خلیج بنگال
برمه
چیتاگونگ
تایلند
تاووی
ویتنام
پاندا
سوماترا
جاوه
اقیانوس هند
پکن
(خان بالق)
(سرزمین ختا)
چین
شانگهای
زیتون
کانتون
(گوانگ‌چو)
هونگ کونگ
تایوان (فرمز)
دریای چین شرقی
مدار رأس السرطان
کره
ژاپن
مانیل
فیلیپین
میندانائو
کوتاکینابالو
مجمع الجزایر سولو
سرزمین طوالسی
اندونزی
خط استوا
گینه نو
مدار راس الجدی
استرالیا
۹۰°
۱۲۰°
۶۰°
۳۰°


سفرهای
ابن بطوطه
رجب ۷۲۵ - ذی‌القعده ۷۵٤
ژوئن ۱۳۲۵ - دسامبر ۱۳۵۳
خط سیر ابن بطوطه در سفرهایش
مقیاس: ۱:٤۰,۰۰۰,۰۰۰
انگلستان
لندن
پاریس
فرانسه
آلمان غربی
چکسلواکی
اتریش
لهستان
بلغارستان
یوگسلاوی
ایتالیا
(رم)
یونان
اسپانیا
مادرید
پرتغال
پورتو
طنجه
رباط
فاس
مراکش
ملیله
الجزیره
تونس
ساردنی
طرابلس
مصراتة
بنغازی
اوجله
لیبی
الجزایر
مدیترانه
دریای سیاه
آودیسا
استانبول
سینوپ
سامسون
قفقاز
باکو
انطالیه
ادنه
سوریه
موصل
دمشق
بغداد
تهران
ایران
نیشابور
قدس
غزه
اسکندریه
قاهره
مصر
بصره
کرمان
سیراف
هرمز
مدینه
مکه
عربستان سعودی
عیذاب
مصوع
صنعا
عدن
خلیج عدن
ظفار
عمان
مسقط
دریای سرخ
سودان
چاد
خارطوم
جیبوتی
زیلع
اتیوپی
سومالی
مگادیشو
کنیا
اوگاندا
زئیر
تانزانیا
زنگبار
کلوه
سفاله
موزامبیک
زامبیا
آنگولا
نامیبیا
بوتسوانا
افریقای جنوبی
ماداگاسکار
تاناناریو
موریتانی
نواکشوت
سنگال
داکار
گینه
کوناکری
سیرالئون
لیبریا
ساحل عاج
غنا
توگو
بیجان
آکرا
لاگوس
نیجریه
کامرون
دوالا
گابون
آفریقای مرکزی
مالی
تمبوکتو
سله
نیجر
توات
غات
بوده
خلیج گینه
اقیانوس اطلس
فنلاند
نروژ
سوئد
مسکو
روسیه
شرق گرینویچ
غرب گرینویچ

نقشه طبیعی سیاسی

جمهوری اسلامی

# ایران

مقیاس ۱:۶،۵۰۰،۰۰۰

- پایتخت
- مرکز استان
- حدود استان
- مرز بین المللی
- راه اصلی
- راه آهن
- رودخانه
- فرودگاه بین المللی / محلی
- نقاط ارتفاعی ۲۷۲۶

دریای خزر

ترکمنستان

افغانستان

پاکستان

عراق

ترکیه

عربستان سعودی

کویت

بحرین

قطر

عمان

دریای عمان

خلیج فارس

دشت کویر

رشته کوههای البرز

تهران

سمنان

خراسان

اصفهان

یزد

کرمان

هرمزگان

سیستان و بلوچستان

خوزستان

کردستان

باختران

لرستان

همدان

زنجان

آذربایجان شرقی

آذربایجان غربی

مرکزی

گیلان

مازندران

فارس

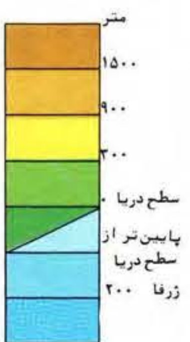
بوشهر

ایلام

چهارمحال و بختیاری

کهگیلویه و بویراحمد

بغداد






# جهان اسلام در عصر حاضر

## ملتهای مسلمان

در خلال تاریخ مفصلی که در این کتاب آوردیم، هرگز مقابل تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی درنگ نکردیم. زیرا کار اطلس، اصولاً به ثبت جریانهای سیاسی ملموس و حوادث نظامی منحصر است، حال آنکه عوامل راستینی که تاریخ را جان می‌بخشد، همانا عوامل سیاسی درونی، اداره، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ است. و این زمینه‌ها دقیقاً همان زمینه‌هایی است که مسلمانان عرب و غیرعرب، در آن هنری به خرج نداده‌اند، به همین جهت، اجتماع ایشان خشک و بی‌تحرک گردید، و یا، علی‌رغم جنبشهای تند سیاسی و نظامی، واپس گروید. و در نتیجه کشورهای اسلامی سال به سال تنگدست‌تر می‌شدند و سطح عمومی معیشتشان پایین‌تر می‌رفت؛ حال آنکه اسلام، همهٔ ابزارهای نیرومند و پیشرفت و ترقی یعنی یگانگی امت اسلام، سلامت اخلاق، توسل به خداوند و علم و عمل را به ایشان بخشیده بود. اما مسلمانان در همهٔ این امور راه افراط و تفریط پیش گرفتند. زمانی که توده‌های ملل مسلمان به کار و کوشش و درس و جستجوی زندگی برتر مشغول بوده‌اند، دولتهای حاکم راه را برایشان سد می‌کردند، جنبش و حرکت را از ایشان می‌ستاندند، اموالشان را به غارت می‌بردند، چندان که در دست درازی به مال و جانِ ایشان‌نمونهٔ بارز گشتند. ما در اثنای مطالعات خویش به دولتهای بزرگی چون سامانیان و غزنویان و ایوبیان و ترکان عثمانی که آغازی بس ارجمند داشته‌اند اشاره کرده‌ایم. اما دیدیم که این حکومتها چه سان بردوش ملتها سنگین می‌آمدند و چه سان در اموالشان طمع می‌کردند و تا چه حد به خون و زندگی آنان بی‌توجه بودند. به همین جهت بود که بیشتر این دولتها، پس از اندک زمانی از حرکت اولیه خود باز می‌ایستادند و به دولتهای استبداد فقیری تبدیل می‌گشتند و افراد آن بر سر ریاست که بهترین وسیله کسب درآمد بود، به جان یکدیگر می‌افتادند.

در عوض اروپا، از اوایل قرن چهارم میلادی، اندک اندک به خود آمد و پادشاهان آن دیار، به اهمیت شهر و فعالیت مردم و سودهایی که از آن حاصل می‌شود پی‌بردند، و از این رو به شهرها عنایت ورزیدند و آنها را مورد حمایت قرار دارند و در ازای مالیات همه را آزاد گذاشتند. همین آزادی موجب شد مردم شهرها به ساختن کشتی‌های بزرگ و نیرومند روآوردند و بوسیله آنها، دریاها را درنوردند و کالا و اموال بسیار به اروپا حمل کنند.

پیش از این دیدیم که چگونه پادشاهان پرتغالی خاندان آویز (Aviz) در کنار بازرگانان می‌ایستادند و آنان را به دریانوردی و کشورگشایی و کسب مال تشویق می‌کردند. با همین شیوه‌ها بود که دولتهای اروپایی ثروتمند می‌شدند و شرکتهای بازرگانی پدیدار می‌آمدند. گاه دولتها این شرکتها را تحت حمایت خود می‌گرفتند؛ مثلاً دیدیم که چگونه شرکت بازرگانی هند توان آن را یافت که به جنگ هندوستان رود و آن سرزمین را مستعمرهٔ بریتانیا سازد و بر همهٔ منابع ثروت آن دست اندازد. از همین جا بود که انگلیسیها پس از فروکوفتن شورش بزرگ هند ۱۸۵۸م، هر سال از بنادر هندوستان، ده هزار کشتی با مقدار بی‌حسابی مواد خام که به ارزانترین بها خریداری شده بود گسیل می‌داشتند. پس آن مواد در انگلستان به صورت مصنوعات تازه‌ای درمی‌آمد و از فروش آنها سودهای سرشاری کسب می‌گردید. از این طریق، انگلستان سخت ثروتمند شد و توانست سپاهی عظیم و ناوگانی نیرومند فراهم سازد. کشورهای فرانسه و هلند و پرتغال نیز از انگلستان تقلید کردند، اما روسها در شرق رو به پیشروی نهادند و چنان که در نقشه‌ها می‌توان دید، مرکز آسیای اسلامی را متصرف شدند، سپس آنقدر در شرق پیش رفتند تا به اقیانوس آرام رسیدند و از آنجا نیز پابه آلاسکا نهادند.

اروپائیان در کار استعمار، به باروت که از چینیها گرفته بودند، روآوردند. دانشمندان و صنعتگران اروپایی نیز باروت را گرفته از آن، به کمک علوم شیمی، فیزیک، و هندسه سلاحهای گوناگون چون تفنگ و طپانچه و ششلول و توپ ساختند. در اوایل قرن ۱۹م، جهان به ۲ بخش تقسیم شد: یکی بخش اروپایی - آمریکایی ثروتمند و زورمند و دانش آموخته بود که در سراسر برّ و بحر جهان حکم می‌راند. دیگر بخش فقیر و

بینوایی بود که در کار خویش درمانده بود. همین اختلافات عظیم به گسترش پدیدهٔ استعمار انجامید. زیرا قدرت غربیان، سیل‌وار بر صحنهٔ گیتی جاری شد و ملتهای ضعیف را در کام خود فرو برد و همه را یا به مستعمره تبدیل کرد یا به منطقهٔ نفوذ.

انتظار می‌رفت که کشورهای اسلامی با آن میراث فرهنگی عظیم خویش، بتوانند در مقابل موج استعمار پایداری کنند. اما چنین نشد، زیرا میراث فرهنگی در دست ملتها بودند نه حکومتها. به همین جهت ملتهای مسلمان پایدار ماندند و دین و زبان و تمدن خود را حفظ کردند. حال آنکه حکومتها - همه بدون استثناء - فقیر و از پشتیبانی مردم محروم گشتند و عاقبت به صورت گروهی دولتمدار مستبد درآمدند.ازاین رو، همینکه بانیروهای غربی که به ابزارعلم مسلح وازنظم سیاسی ونظامی برخوردار بودند و غالباً مورد تأیید ملتهای خود نیز قرار داشتند، مواجه گشتند، به سرعت از هم فروپاشیدند.

## استعمار

استعمار به عنوان پدیده‌ای سیاسی و جهانی، امری بسیار کهن است که به دوران رومیان سر می‌کشد. رومیان نخستین ملتی بودند که تجاوز به خاک دیگران و بهره‌برداری منظم و دیرپا از منابع آنرا شیوهٔ خود ساخته بودند. البته اقوام دیگری هم پیش از ایشان سرزمینهایی را اشغال کرده‌اند و اموال مردم آنها را به غارت برده‌اند، اما اقدام آنان، مثلاً جنگهای آشوریان، هرگز براساس برنامه، یا برای مدتی دراز نبوده است. رومیان برعکس وقتی سرزمینهای پهناوری چون شبه‌جزیرهٔ اسپانیا و مصر و شام را اشغال کردند، پیوسته در آنجا ماندند و غرضشان نیز گردآوری مال و دارائیهای آن دیار، برای مدتی دراز بود. کار رومیان در این باب به آنجا کشید که برمستعمرات خود، خراج سالیانهٔ خوراکی وضع می‌کردند، سپس آن خوراکی‌ها را مثلاً به رم می‌آوردند و میان مردم پخش می‌کردند. این سیاست ناشایست را بیزانسی‌ها (یعنی رومیان شرقی) از رومیان غرب به ارث بردند و در نتیجهٔ آن، دولتشان، به دولتی بانظم سیاسی و نظامی تبدیل شد که نخستین هدفشان اشغال خاک، دیگران و بهره‌برداری از آن بود.

اما مسلمانان با چنین سیاستی آشنا نبودند، بلکه قصدشان از ورود به کشور دیگران، نشر اسلام بود. عادت مسلمانان آن بود که به صورت دسته‌های بزرگ به کشورهای فتح شده مهاجرت کرده همانجا مستقر گردند و با اهل آنها درآمیزند و سرانجام، در صورت توانایی، آنها را به کشورهایی عربی تبدیل کنند.[1] ولی در هر حال، تنها غرض مسلمانان، همانا نشر دین محمدی بود و بس، و حتی مسلمانان غیرعرب نیز، چنانکه در تاریخ مسلمانان هند ملاحظه کردیم، بهمین شیوه عمل می‌کردند. در عوض، ترکان عثمانی هنگامی‌که از این روش عام اسلامی منحرف گشتند و در سیاست عمومی خود، جزیه را در کشورهای مسیحی‌نشین شرق اروپا بر دین اسلام مقدم داشتند، البته دچار خطایی بزرگ شدند.

اما استعمار نو که اینک از آن صحبت می‌کنیم زمانی پدیدار گشت که علوم و فنون در کشورهای اروپای غرب رشد یافت و ملتهای ثروتمندی ظاهر شدند که می‌کوشیدند بر مناطق وسیعی دست یافته بازارهای آنها را به نفع ساخته‌های خود احتکار کنند و محصولات محلی آنها را نیز به کمترین بها بخرند. استعمار نو با پرتغالی‌ها آغاز شد: ایشان با بهره‌گیری از احساسات دینی مردم، بخشهایی از سواحل متعلق به مسلمین و غیرمسلمین را اشغال کردند تا بتوانند هم مسیحیت را در آنها انتشار دهند و هم از مراکز نظامی‌ای که به نام فرونتیر (Frontiére) در سواحل دریاها ایجاد کرده بودند، ثروتهای اهالی را به تاراج برند. پیش از این دیدیم که در ساحل مغرب و سرزمینهای جنوب شرقی آسیا و هند و خلیج‌فارس و دهانهٔ دریای سرخ چه‌ها می‌کردند، و نیز ملاحظه کردیم که این پرتغالی‌ها بیشتر، غارتگر و خرابکار بودند، پس از ایشان، نوبت به هلندیها و انگلیسی‌ها و فرانسویها رسید. ایشان نیز به زور اسلحه، با کشورهایی که اسلحه نداشتند و از نظر علمی و فرهنگی نیز عقب مانده بودند، به جنگ پرداختند، خاکشان رامتصرف شدند و اهالی، آنها را بردهٔ خود ساختند. از اوایل قرن ۱۹م، کشتی‌های فرانسوی و انگلیسی، در دریاها به جستجوی کشورهای ناتوان برآمدند تا بر آنها دست‌اندازند و ثروتهایشان را استثمار کنند اما ایشان تا نیمهٔ قرن ۱۹م، اقدام به نفوذ در درون خاک این کشورها و تسلط بر آنها نکردند. در هرحال اندک اندک، کشورهای اروپایی که از نظر نظامی قدرتمند بودند، استعمار را یکی از ارکان سیاست خود ساختند و کشورهای ضعیف عقب‌افتاده را یکی پس از دیگر اشغال می‌کردند و مستعمره، یا مناطق نفوذ خود می‌ساختند.

در فاصلهٔ میان نوامبر ۱۸۸۴ تا فوریهٔ ۱۸۸۵م، اجلاس برلین در مورد استعمار و سازماندهی آن تشکیل شد. کسی که نخست به تشکیل آن اقدام کرد، صدراعظم آلمان پرنس بیسمارک بود؛ انگیزهٔ او نیز آن بود که دوک برابانت که به نام لئوپولددوم بر تخت پادشاهی بلژیک تکیه زده بود، اغراض نژادی و استعماری فراوانی داشت. اما همه را، پشت پردهٔ ادعاهای علمی و فرهنگی پنهان می‌ساخت. بهمین جهت، به بهانهٔ نشر آیین مسیح و تمدن، بر حوضهٔ رود کنگو دست انداخت و سپاهیانی به فتح آن دیار و تاراج دارایی‌های آن گسیل داشت. دیگر کشورهای اروپایی، بانگ اعتراض برداشتند و میان لئوپولددوم و دولت انگلستان اختلاف افتاد. سرانجام مقرر شد که یک اجلاس اروپایی آمریکایی به منظور بررسی قضیهٔ مستعمرات تشکیل گردد. بیسمارک که دواستان آلزاس ولورن را از فرانسویها گرفته بود، برای آنکه ایشان را از فکر انتقام منصرف سازد، در آن قضیه جانب دولت فرانسه را گرفت. خلاصه در این اجلاس، لئوپولد توانست بر سرزمین کنگو، به عنوان ملکی متعلق به یک شرکت دولتی که خود تأسیس کرده بود، دست یابد. به دنبال این ماجرا، اصل استعمار، استقرار رسمی یافت و قارهٔ آفریقا، در قالب مناطق نفوذ اروپائیان که می‌بایست متمدن و مسیحی می‌شدند، تقسیم‌بندی گردید. در این ماجرا،

---

۱) البته حکومت‌های عرب می‌کوشیدند زبان عربی را جانشین زبانهای محلی کنند ولی آنجا که فرهنگ غالب بود زبان عربی پیش نرفت (ایران). (دکتر سید جعفر شهیدی)

انگلیسی‌ها و فرانسویها و پرتغالیها، گوی سبقت را از دیگران ربودند. سپس با گذشت زمان چنین مقرر شد که هیچ کشور آفریقایی یا آسیایی که قادر به دفاع از خویشتن نیست، دیگر مستقل نماند. بدینسان، افریقا و بخشی از آسیا تقسیم شد و جهان اسلام به مصیبتی عظیم دچار آمد.

از بد حادثه، میان حاکمان کشورهای مسلمان نیز پیوسته اختلاف بود، و هر طرف، برای سرکوبی طرف دیگر، دست به دامن اروپائیان می‌شد، اینان نیز با سپاه به یاری او می‌شتافتند. از سوی دیگر، این فرمانروایان، چنان که در مصر و تونس و ایران و الجزایر و مغرب ملاحظه می‌شد، بی‌حساب وام می‌گرفتند، چندان که سرانجام اکثر کشورهای اسلامی اسیر استعمار انگلیس و فرانسوی شدند. حکام کشورهای ماوراءالنهر نیز که از جانب ایران در معرض تهدید قرار داشتند، از روسها یاری طلبیدند.[1] روسها هم آن کشورها را، یکی پس از دیگری، به تصرّف خود درآوردند. استعمار البته چهره‌های گوناگون داشت: در افریقا و کشورهای بسیار عقب‌افتادهٔ آسیا، آنرا کُلنی (colony) می‌خواندند که به معنی اشغال نظامی و سیاسی به قصد بیدار کردن آن ملت بود؛ در سرزمینهای کم جمعیت: مانند آمریکای شمالی، استعمار عبارت بود از ریشه‌کن کردن سرخ‌پوستان، تصرف اراضی ایشان و توزیع کردن آنها میان مهاجران، در استرالیا و نیوزیلند که جمعیت بسیار اندکی داشتند، استعمار، چهرهٔ، گسترش نژادی بخود گرفت؛ اما در بیشتر کشورهای اسلامی که صاحب حکومت و نظمی پابرجا بودند؛ استعمار را به نامهایی چون تحت‌الحمایگی، نیابت (قیمومیت)، هم‌پیمانی و امثال آنها می‌خواندند. در مصر هدف بریتانیا آن بود که بر درهٔ نیل چیره گردد تا هم از منابع آن بهره‌برداری کند و هم راه هند را باز نگه دارد. در سال ۱۸۸۲م، مصر کاملاً مستعمره شد و در ۱۹۱۴م نام تحت‌الحمایگی بر آن اطلاق گردید. سپس سودان را از مصر جدا کردند و اندک اندک آن را ملک خاص بریتانیا گرداندند. اما در شمال آفریقا، فرانسویان نخست، از سال ۱۸۰۳م به بعد، به بهانهٔ باز پس ستاندن وام خود از دای‌های الجزایر به جنگ با آن دیار پرداختند، سپس به این فکر افتادند که الجزایر را جزیی از خاک فرانسه گردانند. تونس نیز از سال ۱۸۸۱م که سال ورود فرانسویان به آن کشور است، تحت‌الحمایهٔ فرانسه به شمار می‌آمد، مغرب اقصی از سال ۱۹۰۶م، طی چند مرحله به تصرف فرانسویان درآمد، ایشان در سال ۱۹۱۲م، از طریق الجزایر به آن کشور حمله کردند و پس از اشغال، آن را تحت‌الحمایهٔ خویش خواندند. اما حقیقت آن است که همهٔ این کشورها مستعمره بودند، زمینها و منابعشان مورد بهره‌برداری خارجیان بود، و نظامیانی با نیروی فراوان که قادر به سرکوب کردن هر مقاومتی بودند، بر آن‌ها حکم می‌راندند.

پس از جنگ جهانی اول، متصرفات دولت شکست خوردهٔ عثمانی میان روسیه و انگلیس و فرانسه تقسیم شد. روسیه به خصوص به شهر آستانه (استانبول) و تنگه‌ها چشم داشت. اما فرانسه و انگلیس مانع او شدند. و نیز چنانکه در نقشه‌های ترکیه خواهیم دید بخشهایی از آناتولی به یونانیان و ایتالیایی‌ها و ارمنی‌ها و کردها واگذار شد؛ سوریه و لبنان تحت قیمومیت فرانسه درآمدند؛ انگلیسیها نیز قیمومیت حکومت فلسطین را بعهده گرفتند و از همان زمان، واگذاری آن سرزمین به صهیونیستها آغاز گردید. آنگاه اروپا، حکومت ایتالیا را بر لیبی و اریتره و سپس حبشه به رسمیت شناخت. اما هندوستان، نخست مستعمرهٔ انگلیس شد و پس از سرکوبی انقلاب بزرگ سال ۱۸۵۸م، خالصهٔ تاج و تخت بریتانیا محسوب گردید. پس از آن نیز هر گونه حکومت اسلامی در هند سرکوب شد. چون مسلمانان تنها نیرویی بودند که از هندوستان دفاع می‌کردند، انگلیسی‌ها از یک سو، هر گونه سروری اسلامی را از آن خطه برانداختند. از سوی دیگر به احیای میراثهای کهن هندی و تشویق آیین هندوان همت گماشتند و در این راه، از همهٔ عناصری که در مقابل اسلام مقاومت نشان می‌دادند، چون هندوان و سیک‌ها و روفیلاها استفاده بردند. روسیه وانگلیس هم کوشیدند ایران را میان خود بخش کنند، اما عاقبت بر آن اتفاق کردند که هر دو از آن کشور عقب‌نشینی کنند.[1] در کشورهای اسلامی آفریقا، استعمارگران و بخصوص فرانسویها و پرتغالیها، ادعا می‌کردند که با اسلام می‌جنگند تا مسیحیت را انتشار دهند. خلاصه، پس از کشمکشهای طولانی میان دولتهای اروپایی، سرکردگی استعمارگری در آفریقا و آسیا، به دست فرانسه و انگلیس افتاد، اما پرتغال و هلند و آلمان و بلژیک هم اندک اشتراکی در این کار داشتند. خوب است اینک عمده‌ترین نتایجی را که از توافق میان دولتهای استعمارگر حاصل شد عرضه کنیم:

۱) **منطقهٔ نفوذ فرانسه در آفریقا:** شامل سراسر مغرب، به استثنای لیبی (که طرابلس غرب خوانده می‌شد و به ایتالیا واگذار شده بود)، افریقای مدارگانی غربی و استوایی و مرکزی به استثنای آنچه انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی متصرف شده بودند (مابعد از این، آنها را شرح خواهیم داد). جزیرهٔ ماداگاسکار، جیبوتی در شرق آفریقا.

۲) **منطقهٔ نفوذ انگلیس:** شامل زامبیا، سیرالئون، ساحل طلا، نیجریه و نیز

---

۱) متاسفانه مؤلف مسایل را با هم خلط کرده است. ظاهراً مراد او از کشورهای ماوراءالنهر است که از زمان صفویه پیوسته چشم طمع به خراسان دوخته بودند و بارها به این سرزمین حمله آورده و حتی شهر مشهد را غارت کردند. صفویان به عکس همیشه به حفظ مرزهای خراسان قناعت می‌کردند و چندان درصدد فتح ماوراءالنهر نبودند. بنابراین، ازبکها برخلاف نظر مؤلف هیچگاه از جانب ایران مورد تهدید قرار نداشتند. از سوی دیگر خود ایشان هم به روسها پناه نمی‌بردند، بلکه این روسهابودند که می‌خواستند با زور و تطمیع وارد آسیای مرکزی شوند. (مترجم)

۱) البته مقصود تقسیم منطقهٔ نفوذ است که در دوره قاجاریه مخصوصاً پس از عهدنامهٔ ترکمانچای قسمتی از خاک ایران، در کارهای ایران دخالت عملی می‌کردند، قرارداد ۱۹۱۹ نیز که با مقاومت علما و ملت روبرو شد از این مقوله است. (دکتر سید جعفر شهیدی)

آفریقای جنوبی و درّهٔ نیل.

۳) **منطقهٔ نفوذ بلژیک :** سراسر کشور کنگو (زئیر امروزی).

۴) **منطقهٔ نفوذ آلمان :** شامل توگو، کامرون، جنوب آفریقا (نامیبی) که امروز تحت تسلط آفریقای جنوبی است، تانگانیا (تانزانیا)، رواندا، بوروندی در شرق آفریقا.

۵) **منطقهٔ نفوذ پرتغال :** شامل آنگولا، موزامبیک و دماغهٔ سبز.

۶) **منطقهٔ نفوذ اسپانیا:** شامل تمام منطقهٔ غربی ریف، صحرا و گینهٔ اسپانیا.

۷) **منطقهٔ نفوذ ایتالیا :** شامل لیبی، اریتره، سومالی و بعدها حبشه.

روحانیون مسیحی نیز در این تجاوز فراگیر شرکت داشتند، بدین معنا که مبلغانی استعمارگر پیدا شدند که جز جنگ وستیز با اسلام، فکر دیگری نداشتند. مشهورترین این افراد عبارتند از، کاردینال لاوی ژری (C. Lavigerie) پییر دوبرازا (Pierre de Brazza)، مارچاند (Marchand) و لابیر که همه فرانسوی بودند. پاپها نیز در این کار شرکت جستند و کاردینال نشینها و اسقف نشینهایی - البته فقط روی کاغذ - در آفریقا ایجاد کردند و اموالی کلان در آن راه هزینه نمودند.

در کنار این مبلغان استعمارگر، سیاستمدارانی در اروپا پیدا شدند که می‌خواستند با توسعهٔ زمینهای استعمار به نفع کشورهایشان، افتخاراتی برای خود کسب کنند؛ از جملهٔ این افرادند پالمرستون (Palmerston) نخست‌وزیر بریتانیا، کاسلریگ (Castelereagh) وزیر امورخارجهٔ آن کشور، و نیز سسیل رودس (C.Rhodes) که یک مستعمرهٔ تمام عیار بریتانیایی در قلب افریقا ایجاد کرد. مراد همان رودزیا است که اینک به نام زیمبابوه استقلال یافته است با دیگر ژول فری (Jule Ferry) فرانسوی، لوردکروم و ژنرال گورست (Eldom Gorst) انگلیسی و خلاصه مارشال لیوتهٔ فرانسوی (Lyautey) بود که زمانی دراز، زمام امور کشور مغرب را در دست داشت.

### در آسیا تقسیم‌بندی کشورها به صورت زیر بود:

- هندوستان یک پارچه مستعمرهٔ بریتانیا شده بود.
- شبه جزیره هندوچین سراسر مستعمرهٔ فرانسه بود.
- جزایر اندونزی که جزایر هند شرقی خوانده می‌شدند، به هلند واگذار شده بودند.
- جزایر فیلیپین که تا سال ۱۸۹۸م مستعمره اسپانیا بودند. پس از شکست این دولت از آمریکایی‌ها، به تصرف دولت ایالات متحده درآمدند.

مستعمرات پرتغال، متعدد اما کوچک بودند. از آن جمله، می‌توان از گوا در هند، تیمور در هندوچین و ماکائو نزدیک سواحل چین نام برد. این مستعمره اخیر، به مستعمرهٔ بریتانیایی هنگ‌کنگ شبیه است.

مستعمرات روسیه، نخست سراسر سرزمین سیبری تا اقیانوس آرام و سپس مراکز آسیای اسلامی (یعنی ترکستان و اطراف آن) بود.

## جنبش‌های آزادیخواهی و رهایی از چنگ استعمار

به طور کلی می‌توان گفت که افتخار سرکوبی استعمار، به کشورهای اسلامی باز می‌گردد. در هند، آن مناطقی که اکثریت ساکنانشان مسلمان بودند پیوسته با استعمار بریتانیایی معارضه می‌کردند، افغانستان، از همان آغاز در قبال استعمار انگلیس ایستاد و استقلال خود را حفظ کرد، ایران جز مدتی بسیار کوتاه، گردن به استعمار روس یا انگلیس نسپرد.[1]

مصر نیز از همان آغاز سر از فرمان استعمار می‌پیچید و قهرمانان ملی آن از روزگار احمدعرابی و بعد مصطفی کامل و حزب میهنی (الحزب‌الوطنی) با اشغال مصر که مورد تأیید خاندان حاکم مصر، یعنی خاندان محمدعلی بود، به مخالفت برخاستند. بلافاصله پس از جنگ جهانی اول، مبارزات هوشمندانه و میهنی مصریان به رهبری سعدزغلول و حزب وفد که هم افکار میهن‌پرستانهٔ گذشته را به ارث برده بود و هم از عقاید محمدعبده و جمال‌الدین اسدآبادی و عبدالرحمن کواکبی و دیگر رهبران اصلاح طلب سیراب می‌شد، آغاز گردید. این جنبش میهنی سیاسی را یک گروه جنگنده و از جان گذشته یاری می‌کرد که انگلیسیها را سخت آزار می‌رسانید و عاقبت هم ناچارشان کرد قطعنامهٔ ۲۸ فوریهٔ سال ۱۹۲۲م را صادر کنند. بموجب این قطعنامه، مصر کشوری مستقل به حساب می‌آمد (با این همه مصر همچنان مستعمره باقی ماند و حاکمی انگلیسی که نخست نماینده یاکمیسر عالی و سپس، سفیر خوانده می‌شد، زمام امور آنرا به دست داشت). در اوت ۱۹۳۶م، معاهده‌ای به امضاء رسید که برحسب آن، بریتانیایی‌ها به منطقهٔ کانال سوئز عقب

---

۱) ضعف دولت قاجاریه پس از شکست در مقابل روسیه، زمینه را برای مداخله، سیاسی رقیب دیگر (انگلستان) آماده کرد. تا آنجاکه هر زمان که می‌خواستند امتیازی بدست می‌آوردند. قیام روحانیت به رهبری مرحوم آشتیانی در انتقال فتوای مرحوم آیتا... شیرازی نخستین مانع را در راه استعمارگران پدید آورد و قیامهای بعدی و سرانجام منجر به حکومت مشروطه گردید.

البته این توضیحات کافی نیست.

خواننده گرامی می‌تواند به کتابهایی دراین زمینه توسط اینجانب نوشته شده است جهت اطلاعات بیشتر مراجعه نماید. (دکتر سید جعفر شهیدی)

نشستند اوضاع مصر تا جنگ جهانی دوم به همین حال باقی ماند. این جنگ بزرگترین عاملی بود که موجب نابودی استعمار در سراسر جهان شد.

در همان احوال، در سراسر کشورهای عربی، جنبشهای استقلال طلبانه نیز آغاز گردید. نخستین این کشورها، پس از مصر، الجزایر و مغرب اقصی بود. در الجزایر، حزب «بیان» در اواخر دهه‌های قرن اخیر به رهبری فرحات عباس آشکار شد. فرحات‌عباس کار مبارزه را از موضع فروتنانه‌ای آغاز کرد و نخست چنین خواست که میان مردم الجزایر و فرانسویانی که الجزایر را جزیی از خاک فرانسه می‌شماردند، و در آن کشور مسکن گزیده بودند، مساوات برقرار شود.

ولی افکار و عقاید فرحات عباس، اندك‌اندك به صورت دیگری درآمد. با اینهمه آزادی الجزایر، به دست مردانی دیگر تحقق یافت که نخستین آنها، اعضای حزب شعب الجزایر بودند. این حزب که در داخل خاك الجزایر تشکیل شده بود، تا جنگ جهانی دوم به مبارزه ادامه داد. پس از آن جنبش آزادی الجزایر، با انقلاب شکوهمندی که جبههٔ آزادیبخش رهبری می‌کرد، آغاز شد. این حزب که نمونهٔ اعلای مبارزهٔ میهنی بود، شب یکم نوامبر سال ۱۹۵۴م، در درون خاك الجزایر، به قیام مسلحانه خود علیه فرانسویان دست زد. در ۲۰ اوت ۱۹۵۶م، اجلاس وادی الصمام که در اثنای آن ستاد عالی رهبری مشترک تشکیل شد، منعقد گردید. به برکت جبههٔ آزادیبخش الجزایر، جنگهای آزادیخواهانه بیش از هفت سال، یعنی از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲م ادامه یافت. در این سال، ملت الجزایر، فرانسویان را وادار کرد که استقلالش را به رسمیت شناخته از خاکش عقب نشینند. پس از آن، جمهوری الجزایر مستقل که عالیترین نمونهٔ مبارزات میهنی در سراسر جهان شده بود، به وجود آمد. اما در اثنای این جنگها، بیش از یک میلیون الجزایری به شهادت رسیدند. همین جنگهای شکوهمند بود که ملت ویتنام الگوی مبارزات خود علیه فرانسویان و سپس آمریکاییها قرار داد. امروز هم مردم افغانستان که علیه تجاوز روسها بر خاک خود می‌جنگند و اعجاب همهٔ جهانیان را برانگیخته‌اند، به‌همین راه می‌روند.

اما در تونس، جنبش آزادیبخش، با حزب « تونس جوان» که در ۱۹۱۱م، توسط عبدالعزیز ثعالبی تأسیس یافت، آغاز گردید. عبدالعزیز در سال ۱۹۱۹م، به جای آن، حزب « دستور» را ایجاد کرد. اما از اقبال بد، خاندان حاکم تونس که از بازماندگان حفصیان بودند، بیشتر در صف استعمارگران می‌نشستند. در سال ۱۹۳۴م حزب دستور جدید (نئودستور) در اجلاس قصر هلال تشکیل شد و حبیب بورقیبه به دبیر کلی آن انتخاب گردید. بورقیبه از آن پس، جنبش ملی تونس را با موفقیت تمام رهبری کرد تا سرانجام، در ۱۹۵۵م، دولت فرانسه استقلال داخلی تونس را به رسمیت شناخت. در ۱۹۵۶م، پروتکل استقلال کامل تونس تشکیل شد و استقلال آن کشور اعلان گردید و حبیب بورقیبه به ریاست دولت برگزیده شد. اما در مغرب، خاندان حاکم - که خاندان شریف علوی فلالی بود - در کنار ملت ایستاد و جنبش استقلال‌طلبانه را رهبری کرد. در سال ۱۹۳۷م، مرحوم عَلال فاسی و دوستانش، «میثاق میهنی» را که طالب استقلال بود به وجود آورد، اما فرانسه مطالبات آنان را نپذیرفت. در ۱۹۴۴م، حزب «استقلال» تأسیس گردید و استقلال کامل مغرب را مطالبه کرد. این حزب، مورد تأیید ملك‌محمدپنجم که خود را با همراهی دیگر سران کشور، رهبری جنبش میهنی را به عهده گرفته، نیز قرار داشت. پشتیبانی ملك‌محمد، موجب شد که او را نخست به جزیره کورسیکا، و سپس به ماداگاسکار تبعید کنند. اما در همان احوال، عَلال فاسی و یارانش، در اروپا و کشورهای عربی به مبارزه ادامه می‌دادند. چون مبارزهٔ مسلحانه در داخل کشور شدت یافت، فرانسویان ناچار شدند ملك‌محمد را آزاد کرده به فرانسه بخوانند تا دربارهٔ استقلال مغرب، با او به گفتگو پردازند. وی در سال ۱۹۵۵م، تخت سلطنت خود را بازیافت، در ۱۹۵۶م عازم فرانسه گردید و معاهدهٔ استقلال مغرب را امضاء کرد. سپس به اسپانیا رفت و دربارهٔ آزادی منطقهٔ شمالی مغرب، با آن دولت به توافق رسید. خلاصه در سال ۱۹۵۶م آزادی مغرب جامهٔ عمل پوشید.

## جنگ جهانی دوم و پایان استعمار

جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵م) بزرگترین عامل در برچیدن بلای استعمار از سراسر جهان، از جمله جهان اسلام به شمار می‌آید. در اثر آن، نیروهای فرانسه و انگلیس و نیز دیگر کشورهای اروپا درهم پاشید و به جای آنها، دو غول تازه پیدا شد که به برکت ثروت و نیروی نظامی و پیشرفتهای تکنولوژی خود، زمام امور دنیا را به دست گرفتند. این دو، عبارت بودند از ایالت متحدهٔ آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی. در سال ۱۹۵۲، انقلاب مصر به پا خاست که به دنبال آن، معاهدهٔ تخلیهٔ مصربا بریتانیا امضاء شد. عراق نیز که در سال ۱۹۳۰ استقلال داخلی کسب کرده بود، پس از جنگ جهانی دوم، استقلال کامل یافت و در ۱۹۵۸، انقلاب عراق به وقوع پیوست و بساط بازماندگان خاندان هاشمی برافتاد.

سوریه نیز در سال ۱۹۴۶ مستقل شد، که پیش از آن دست به مبارزهٔ مسلحانهٔ میهنی زده بودند. در اثنای این مبارزات، دمشق بمباران شد، اماملت مبارز سوریه کمر خم نکرد و تا حصول استقلال دست از جهاد نکشید. در ۱۹۴۶، آخرین سرباز فرانسوی از لبنان نیز بیرون رفت و جمهوری مستقل لبنان پدید آمد.

در سال ۱۹۴۷، هندوستان استقلال یافت و کشور، به دو دولت تقسیم شد که یکی، دولت مسلمان پاکستان بود. پاکستان، از نظر جغرافیایی به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شد:
بخش شرقی آن در ۱۵ دسامبر ۱۹۷۱ به نام بنگلادش، یا همان سرزمین بنگال، مستقل گردید.

پس از آن که مصر در ۱۹۵۲م دست به انقلاب زد، جنبش‌های آزادی‌طلبانه سراسر قارهٔ آفریقا و آسیا را در نوردید و همهٔ کشورهای آفریقایی، خواه اسلامی و خواه غیراسلامی، یکی پس از دیگری استقلال یافتند.

# پیدایش دولت جدید لیبی

مطالعات و پژوهشهای باستانشناسی نشان می‌دهد که در دورانهای باستان، آب و هوای سرزمینهای وسیعی که معمولاً لیبی خوانده می‌شود، بسیار بهتر از امروز بوده است و حتی زمانی که عمروبن‌عاص در اواخر ۲۱ هـ ق/ اواخر ۶۴۳م دست به فتح این دیار زد،[1] لیبی زمینی سرسبزتر و پردرخت‌تر بود و بخش اعظم آن، چراگاه و مسکونی بود. دانشمند آلمانی اشلیمان نیز معتقد است که بخش بزرگی از ساکنان وادی نیل، در واقع لیبیایی بوده‌اند و ساکنان صحرای غربی مصر نیز به سوی مغرب اقصی می‌رفتند. از این رو همهٔ این افراد، گروه نژادی واحد و تمدنی مشترک تشکیل می‌دهند و به نام قوم «دارای پر» (Feder Leute) مشهورند. هم ایشان‌اند که در یک طرف کتیبهٔ فرعون نارمر (Narmer) تصویر شده‌اند. میان این اقوام و ساکنان درهٔ نیل که دولت مصر باستان را تشکیل داده بودند، پیوسته جنگ برپا بود. آنان همواره در مقابل بدویان صحرا، از کشور خویش دفاع می‌کردند و عاقبت هم گروههایی از ایشان که در صحرای غربی مصر می‌زیستند، توانستند در اواخر دورهٔ رامسس‌ها، یکی از سلسله‌های حاکم مصر را به رهبری شیشنیق اول (Chéchanq) (۹۵۰ - ۹۲۴ق م) تشکیل دهند

ساکنان صحرای لیبی بیشتر چوپان بودند و کشورشان به فراوانی چارپا شهرت داشت. مورخان از جمله به چند قوم از اقوام این نواحی به نامهای زیر اشاره کرده‌اند: ناسامون‌ها (Nasamons) که در شرق ولایت طرابلس و واحهٔ اوجله می‌زیستند ماکای‌ها که در منطقه‌ای که امروز به خمس معروف است ساکن بودند، و خلاصه گرامانت‌ها (Gramantes) که در اطراف فزان می‌زیستند. این اقوام، همه بربر و غالباً «بُتر» یعنی چوپان بودند. دستهٔ کوچکتری از ایشان، اقوام برانس و یکجانشین بودند؛ اما در هرحال همه به چوپانی و صیادی اشتغال داشتند.

در عصر امپراطوری بطلمیوس‌ها، گروهی از یونانیان به آن دیار مهاجرت کردند، سپس یونانیان دیگری هم از جزایر مدیترانه، به برقه و طرابلس رفته و به گروههای نخست پیوستند. یونانیان، مردم این سرزمینها را به سبب تیرگی رنگ چهره، لیبی نامیدند. عاقبت، دو قوم بهم درآمیختند و سه اقلیم بوجود آوردند:

۱) پنتاپولیس (Pentapolis)، یعنی سرزمین شهرهای پنجگانه که عبارتند از: اپولونی (سوسهٔ امروز)، کورنه (Kuréné) (یا سیرن Cyrene، شحات امروز)، پتولمائیس (Ptolémais)، آرسیونه (Arsione = توکرهٔ امروز) و برنیس (Bérénice) یا برنیق (بنغازی امروز). این شهرها همه یونانی، اما آباد و متمدن بودند؛

۲) اقلیم تریپولیس (Tripolis) یعنی استان سه شهر این اقلیم را، تریپولیتن، (Tripolitaine) نیز می‌خوانند. سه شهر آن عبارتند از: طرابلس، سیرتا (Syrte یا سرت امروز)، صبره یا صبراتا؛

۳) اقلیم گرامانت‌ها که همان فَزان امروزی است. اقلیم پنتاپولیس، سیرنایکا یا کیرنایکا (Cyrénaique) که اعراب، قیرین تلفظ می‌کنند نیز خوانده شده است.

سراسر این سرزمین که لیبی خوانده می‌شد به سبب سرسختی ساکنان و سرسبزی چراگاهها شهرت داشت. اما سرسبزی، اندک‌اندک از این دیار رخت بربست و خشکی فزونی یافت. از زمان بطلمیوسها، اعراب را عادت بر این بود که سیرنایکا را بخشی از خاک مصر به شمار آوردند. اما طرابلس، در عصر رومی‌ها و سپس بیزانسی‌ها، به استان افریقیه منضم شد. همین ولایت است که امروز، تقریباً به کشور تونس تبدیل شده است. این سرزمین، به سبب گسترش بسیار و اندکی سکان، کمتر در معرض جنگ و کشمکش‌های سخت قرار گرفته است و مردم آن، به یمن چارپایان و درختان زیتون، زندگی آرام و مرفهی را، در چراگاههای خویش می‌گذراندند. اندکی پیش از اسلام، قبایلی بربرنژاد، و با تمدنی چوپانی - یونانی - مصری در لیبی پدیدار شدند که عبارت بودند از لواته و هواره در سیرنایکا، و نفوسه، در طرابلس؛ اما فَزان همچنان جزیی از لیبی بزرگ باقی‌ماند.

---

۱) لیبی در دوره عثمانی و هنگام حکومت عبدالله بن سعد بن ابی سرح گشوده شد و مسلمانان وارد طرابلس شدند. (دکتر سید جعفر شهیدی)

هنگامی که عمروبن‌عاص مصر را می‌گشود، سرزمین سیرینایکا، برحسب تقسیم‌بندی اداری امپراطور موریس، بخشی از مصر به شمار می‌آمد. به همین جهت عمروبن‌عاص، پس از فتح اسکندریه، بی‌درنگ روبه فتح آن نهادند، و به دنبال آن نیز طرابلس را گشودند. در همان زمان نیز، نافع‌بن‌عبدالقیس‌فهری، دست به فتح فزان زد و تا زویله پیش رفت و در آنجا، اسلام را پایه نهاد و یک پادگان عربی نیز بر آن گماشت. بدینسان، لیبی یکی از نخستین کشورهایی است که به جهان اسلام پیوسته است. پس از آن، مهاجرت اعراب به آن دیار فزونی یافت و بهمین جهت اهالی آن، به سرعت عرب و مسلمان شدند، اعراب، سیرینایکا را برقه خواندند، و برقه نام شهرکی بود در شمال جبل‌الاخضر. گروههای مسلمان به کوههای نفوسه نیز مهاجرت کردند و موجب تسریع در اسلام آوردن ساکنان آن شدند. اما بسیاری، از این مهاجران، از خوارج بودند. بهمین جهت، کار خوارج اباضی نفوسه بالا گرفت و مشایخشان به دانش و فقه‌دانی و نیز دشمنی با امویان شهره گشتند.[1]

## چگونگی پیدایش لیبی جدید

لیبی از آنجاکه سواحلی بسیار طولانی (از عقبة‌السلام تا قابس) و شهرهای ساحلی و بندرگاههای فراوان دارد، پیوسته در کشاکش بر سر سیادت دریای مدیترانه، یکی از میدانهای عمدهٔ نبرد میان مسلمانان و مسیحیان بود و از آغاز فتوحات اسلام تا عصر حفصیان که در ۹۸۱م پایان یافت، در معرض حملات مسیحیان قرار داشت. اصولاً اروپائیان سراسر شمال آفریقا را پیوسته تهدید می‌کردند. هنگامی که دولت عثمانی قدرت یافت، میان آن دولت و اسپانیایی‌ها که پس از سقوط غرناطه توانمند شده بودند نزاع درگرفت. در اسپانیا، دولت قدرتمندی به دست شارل پنجم که به شارل‌کن معروف است و سپس فرزندش فیلیپ دوم پدید آمد. این دو کینهٔ اسلام را به دل داشتند و علیه آن تعصب می‌ورزیدند. در عصر ایشان، ناوگان اسپانیا توانست به سواحل مغرب، از حوالی وهران تا طرابلس چیره آید. سپاه ایشان در ۱۸ ربیع‌الثانی ۹۱۶ هـ ق/ ۱۵ ژوئیه ۱۵۱۰ م وارد طرابلس شد و در آن بخصوص، حصارها و استحکاماتی ایجاد کرد. اما اسپانیایی‌ها هرگز جسارت آن را نیافتند که از حصار طرابلس پا فراتر نهند؛ شاید در بعضی حملات به غریان نیز رسیده باشند، اما هیچگاه در طرابلس استقرار نیافتند. به همین جهت هنگامی که شوالیه‌های قدیس یوحنا پیشنهاد کردند جایشان را در طرابلس بگیرند، ایشان از آن پیشنهاد به گرمی استقبال کردند. ما پیش از این در اثنای تاریخ مسلمانان در دریای مدیترانه شرح دادیم که چگونه این گروه از بیت‌المقدس و سپس عکّا رانده شدند و به جزیرهٔ رودس پناه بردند و از آنجا دست به تعرض بر سواحل کشورهای اسلامی و حمله به کشتی‌های مسلمانان زدند تا سرانجام مصریان در ایام سلطان برسبای به جنگشان شتافته بیرونشان راندند و سپس سلطان سلیم، در دسامبر ۱۵۲۲م، آثارشان را نیز از جزیرهٔ رودس برانداخت. آنان ناچار به ایتالیا رفته به خدمت پاپ درآمدند. پاپ نیز روانهٔ جنگ با مسلمینشان کرد. این شوالیه‌ها که هنوز در ایتالیا بودند، از شارل‌کن تقاضا کردند که جزیرهٔ مالت را به ایشان واگذارد تا بتوانند از آنجا، با مسلمین بجنگند. شارل‌کن پیشنهاد ایشان را پذیرفت، اما شرط کرد که دفاع از طرابلس را نیز به عهده گیرند. چون ایشان پذیرفتند، ناچار در سال ۱۵۳۵م، سیادت طرابلس، به این شوالیه‌ها رسید.

در طرابلس معلوم شد که این جنگجویان متعصب، همرزم مردمان سرسخت طرابلس نیستند. از این رو، کشمکش میان دو طرف بالا گرفت و شوالیه‌ها عملاً در داخل دیوارهای شهر محاصره شدند، چنانکه آذوقه از راه دریا به ایشان می‌رسید. در همان احوال، مردم برقه نیز به استقلال دست یافتند، فزان نیز مستقل شد و قبایل عرب لیبی، بر هر دو ناحیه چیره گشتند. در فزان، امیری ادریسی از زادگان بنی‌محمد که پیش از برپایی دولت مرابطین بر شمال مغرب حکم می‌راندند، پیدا شد. شیخ این خاندان شهر مرزق را پایتخت خود قرار داد و سپس قدرت خود را تا واحهٔ سوکنه نیز گسترش داد.

## عثمانیان در لیبی

در عصر سلطان سلیمان قانونی، پس از آن که عثمانیان وارد تونس، و بعد الجزایر شدند، فرمانده‌ای ترک به نام سنان پاشا اقدام به فتح طرابلس کرد. هنگامی که او در ۱۵۵۱م وارد شهر شد، مردم مقدمش را گرامی داشتند. زیرا او به راستی یکی از نیک‌ترین رجال عثمانی بود. پس از آن که کشور به دولت عثمانی پیوست و طرابلس یکی از ایالات آن دولت شد، سنان پاشا شهر را ترک گفته مراد آغا را به ولایت آن گمارد (۱۵۵۱ – ۱۵۵۳م). مراد یکی از بهترین والیان عثمانی بود که لیبی به خود دید. وی به دادگستری و اصلاحات و تأسیسات فراوان مشهور شد. و به همت او طرابلس آبادان گشت و بسیاری از اهل آن که طی سالهای پراضطراب گذشته شهر را ترک گفته بودند، بازگشتند. مردم لیبی هنوز به سبب دو کار ارجمند، از مرادآغا به نیکی یاد می‌کنند. نخست آنکه وی، در مقابل حملهٔ غارتگرانه شوالیه‌های قدیس یوحنّا که از مرکز خود در مالت (شعبان ۹۵۹ هـ ق/ ژوئیه ۱۵۵۲م) آغاز کردند، ایستاد و پس از آنکه خسارتهای عظیمی بر آنان وارد آورد، به مالت بازشان گرداند، دیگر آن که وی مسجد جامع معروفی در شهرک تاجورا بنانهاد که خود، پس از دست کشیدن از حکومت، در آن مأوی گزید. این مسجد هنوز هم زینت‌بخش شهر است. پس از مرادآغا، دریاسالار معروف طرغود شاه در ۱۵۵۳م به حکومت رسید. وی تا سال ۱۵۶۵م بر شهر حکم راند و ولایت او طولانی‌ترین دورهٔ حکمرانی در میان والیان عثمانی بوده است. مردم لیبی مقدم این قهرمان بزرگ دریانورد را گرامی داشتند و آنگاه، مردم برقه و فزان نسبت به حکومت عثمانی، اعلان اطاعت کردند و بدینسان، کشور لیبی، در محدودهٔ معمول و معروف خود پدید آمد. طرغود به آبادانی کشور و ایجاد رفاه همت گماشت و طرابلس را بزرگترین پایگاه ناوگان عثمانی در دریای مدیترانه ساخت.

---

۱) مذهب خوارج پس از رفتن رستمیان به شمال افریقا وتأسیس حکومت درتاهرت پدید آمد.

## لیبی در عصر خاندان قَرَمانیلی (۱۷۱۱ - ۱۸۳۵م)

خاندان قرمانیلی بیش از هر کس در ساختن لیبی جدید، در مرزهای کنونی، سهیم‌اند. احمد پاشا قرمانیلی، ترک نژاد و از مردم آسیای صغیر بود، اما به لیبی رفته و از جوانی در آنجا به کار پرداخت نخست در ناوگان ترک طرابلس، سرباز شد و در همان شهر مسکن گزید، سپس با مردم محلی درآمیخت و از میان آنان زنی اختیار کرد احمدپاشا مردی با استعداد و بلندپرواز بود. طی قرنهای ۱۶ و ۱۷م، کشور لیبی از فساد حکومت عثمانی رنج بسیار دیده بود. از این رو، احمد قرمانیلی تصمیم گرفت به یاری مردم که او را در محقق ساختن آرزوهایشان، و ایجاد عدالت و استقرار در کشور قادر می‌دیدند، زمام حکومت را به دست گیرد.

هنگامی که سلطان عثمانی، در ۱۷۱۲م نماینده‌ای برای بررسی قتل یکی از والیان عثمانی به نام خلیل پاشا به طرابلس فرستاد. احمد قرمانیلی توانست با پشتیبانی مردم، او را و به تبع او سلطان را قانع کند که خود او را به ولایت لیبی گمارد. چون این کار صورت پذیرفت، وی عوامل نظامی عثمانی را که مردم از دستشان به عذاب آمده بودند، به قتلگاه کشاند و به سختی نابود کرد، و سپس برای ایجاد یک نیروی انتظامی لیبیایی، از عوامل عربی - لیبیایی بهره جست.

احمد قرمانیلی توانست با این نیرو، موقعیت خود رادر کشور تثبیت کند. آنگاه با اشراف بر قافله‌هایی که کالا از فزان به افریقیه می‌بردند، نیروی مالیه‌ای برای خود تدارک دید و با آن، به بازسازی و تقویت ناوگان دریایی و ایجاد کارگاه کشتی‌سازی جدیدی همت گماشت. دیری نپایید که ناوگان لیبی خودنمایی کرد و در تجارت دریای مدیترانه سهیم گشت. احمد قرمانیلی، علاوه براین، به جهاد دریایی علیه ناوگانهای اروپایی نیز اقدام کرد و بهمین جهت، کشورهای اروپایی و آمریکایی، درصدد جلب دوستی او برآمدند، با وی معاهده‌ها بستند و اموالی به وی تقدیم داشتند و بدینسان، پولی را که برای ساختار دولت جدید به آن نیاز داشت، فراهم آورد. این ثروت، درآمدهای دریایی بسیاری برای طرابلس و دیگری شهرهای لیبی ایجاد می‌کرد. احمدقرمانیلی سلطان عثمانی را قانع کرد که موروثی شدن ولایت لیبی را در حق او و فرزندانش به رسمیت بشناسد. وی پس از آن، مسجد بسیار زیبای خود را که تا امروز پابرجاست، به شیوه مجموعه‌های عثمانی در طرابلس بساخت. این مجموعه‌ها، تأسیساتی مسجدی بودند که شامل مدرسه و بیمارستان و خانقاه نیز می‌گشتند. مردم لیبی بهترین یاور احمد قرمانیلی در همهٔ این اقدامات بودند، او را دوست می‌داشتند و مورد تأیید قرار می‌دادند، بهمین جهت، جوانان به سپاه او می‌پیوستند. او نیز برقه را آباد کرد، امور فزان را نظام بخشید، به امر راهها عنایت ورزید تا سرانجام لیبی، به شکلی که امروزه دارد درآمد. احمد قرمانیلی، پس از ۳۴ سال حکومت و پایه‌ریزی کردن بنیان دولت جدید لیبی، در ۱۴ شوال ۱۱۵۸ هـ ق/اکتبر ۱۷۴۵م درگذشت و فرزندش محمدپاشا قرمانیلی (۱۷۴۵ - ۱۷۵۴) جانشین وی شد. وی شیوهٔ پدر را پیش گرفت، اما در حمله به کشتی‌های بازرگانی اروپایی افراط می‌کرد. همین امر موجب شد که انگلستان در ۱۷۵۱م با او پیمان دوستی ببندد. پس از او پسرش علی‌پاشاقرمانیلی (۱۷۵۴ - ۱۷۹۳م) به حکومت رسید و دیرزمانی برسرکار ماند. در زمان او، اوضاع رو به تباهی نهاد و شورش علیه او آغاز گردید و پس از مرگش خاصه در زمان ولایت یوسف‌پاشا و بعد فرزندش علی که آخرین والی قرمانیلی در لیبی بود، شدت بسیار یافت، زیرا علی پاشا که از اروپائیان وام گرفته و از بازپرداخت آن عاجز بود، خشم مردم را برانگیخته بود. خودداری علی‌پاشا از بازپرداختن قرض خود، فرانسه و انگلیس را واداشت که طرابلس را بمباران کنند. از این رو، علی‌پاشا معزول شد و حکومت خاندان قرمانیلی به پایان رسید. آنگاه لیبی دوباره به دولت عثمانی پیوست تا سرانجام ایتالیایی‌ها، در ۱۹۱۱م، به جنگ آن شتافتند. قرمانیلی‌ها بودند که شکل جغرافیایی امروز را به لیبی بخشیدند. در زمان ایشان، مسلم شد که برقه و طرابلس و فزان، واحد سیاسی - قومی - فرهنگی یگانه‌ای به شمار می‌آیند. باز هم ایشان بودند که در دو ایالت برقه و طرابلس شهرسازی کردند، پایگاههای آنها را بنا نهادند و شهرهای کهن را زیبا ساختند.

## نگاهی به عصر عثمانی

پس از قرمانیلی‌ها، ترکان تا حملهٔ ایتالیا در سال ۱۹۱۱م، سروران لیبی بودند. اما این دوره (۱۸۳۵ - ۱۹۱۱م) دوران شکوفایی نبود، زیرا در سایهٔ این حکومت، والیان ترک، بدیها روا داشتند. سپاهیان و جاته و ینی‌چری (انکشاریه)، خودسریها کردند و فساد و دزدی و غارت شایع شد. دولت عثمانی خود دولت ارجمندی بود، اما شیوهٔ ادارهٔ آن پس از سلیمان قانونی، بخصوص در ولایات اسلامی آن، بدترین شکلی بود که مسلمانان بخود دیده بودند. با اینهمه ملت لیبی، از شیوهٔ حکمرانی مرادآغاپاشا (۱۵۵۱ - ۱۵۵۳م) و طرغودپاشا (۱۵۵۳ - ۱۵۶۵م) و نخستین حکمرانان قرمانیلی، بهرهٔ بسیار برد، زیرا وحدت سیاسی لیبی تثبیت شد، ولایت فزان سخت شکوفا گردید و در ثروتمندی و رفاه به پای برقه و طرابلس رسید، و نیز نظامهای اداری و قضایی در کشور پاگرفت، در گوشه و کنار آن، خاندانهای ثروتمند یا تأسیسات پررونق، چون مساجد و مدارس، پدیدار شد. مردم لیبی، عادات بازرگانی و مالی کسب کردند، بازار تجارت میان لیبی و کشورهای اروپایی و آمریکایی رونق گرفت و خلاصه علی‌رغم کمبود آب، لیبی، یکی از بخشهای شکوفای جهان اسلام شد.

## حملهٔ ایتالیایی‌ها به لیبی

پیروزیهایی که سرزمین لیبی به دست آورده بود، طمع ایتالیایی‌ها را برانگیخت. ایتالیا، پس از آنکه وحدت یافت و امور داخلی خود را نظام بخشید و در جهان غرب، جای پای خود را استوار گردانید، درصدد آن برآمد که مستعمراتی هم به دست آورد. استعمار - چنانکه پیش از این دیدیم - پدیدهٔ اروپایی فراگیری بود که در سراسر کشورهای اروپا و آمریکا معمول گشته بود و فرانسه و انگلیس و پرتغال و اسپانیا و آلمان و

روسیه، هر چه را از اراضی آفریقا و آسیا توانسته بودند، بین خود تقسیم کرده بودند. ایتالیا، همینکه قوام یافت، چشم طمع به آنچه خارج محدودهٔ استعمار باقی مانده بود دوخت و نخست متوجه لیبی که در نزدیکی او قرار داشت شد. سپس توافق انگلیس و فرانسه را در حمله به لیبی جلب کرد. البته هیچ انتظار نمی‌رفت که دولت عثمانی مقاومت قابل ذکری از خود نشان دهد، بهمین جهت ایتالیا نخست اخطاریه‌ای ارسال داشت و در آن مدعی شد که رعایای ایتالیا و نیز دیگر اروپائیان، از بی‌سروسامانی حکومت و ناامنی در لیبی دچار ناراحتی و رنج گشته‌اند. این اولتیماتوم که تنها ۲۴ ساعت به لیبی مهلت می‌داد، در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۱م صادر شد. پس از دوازده روز، یعنی روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۱م، حملهٔ نظامی آغاز گردید. نیروی ایتالیا، شامل ۲۴ هزار سرباز پیاده، ۶۳۰۰ سرباز سواره و مجهز به بهترین اسلحه‌ها بود. با اینکه سپاه عثمانی از ۵ هزار سرباز تجاوز نمی‌کرد، باز مردم لیبی چنان مقاومتی نشان دادند که آرزوهای ایتالیایی‌ها را نقش برآب کرد. اما اینان، بنادر لیبی را با توپخانه سنگین گلوگه‌باران کردند و پس از زحمت بسیار و تحمل خسارات سنگین، توانستند حومهٔ بنغازی (جولیانه و صابری) را تصرف کنند. پس از آنهم، با آنکه ترکیه طبق معاهدهٔ اوشی (Ouchy، اکتبر ۱۹۱۲م) در مقابل اشغال لیبی توسط ایتالیایی‌ها سر تسلیم فرود آورد، باز مردم لیبی همچنان به مقاومت خود ادامه می‌دادند و نیروهایی از مصر یا برخی کشورهای عربی دیگر، به یاری آنان می‌شتافتند.

## جنبش سنوسی

جنبش سنوسی، یکی از سه جنبشی به شمار می‌آید که تقریباً در یک زمان پدیدار شدند و در مقابل حملات اروپائیان به جهان اسلام پایداری کردند.[1] دو جنبش نخست، یکی قیام وهابیان سعودی بود، و دیگری جنبش مهدیه در سودان که به دست محمد احمد مهدی بن سید عبدالله پی‌ریزی شد، و ما قبلاً هر دو جنبش را مورد بحث قرار دادیم. اما رهبر جنبش سنوسی، سیدمحمدبن علی‌سنوسی خطابی ادریی، از پشت ادریسیان بود. سیدمحمد در واقع الجزایری‌الاصل بود و در محلهٔ واسطه نزدیک مستغانم در الجزایر تولد یافته بود (۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۰۲ هـ ق/ ۲۲ دسامبر ۱۷۸۷م).

سنوسیه نخست در حلقهٔ صوفیان «عامل» قرار داشت، سپس شرایط روزگار وادارش کرد که به حلقهٔ صوفیان «مجاهد» بپیوندند. این راهی بود که بیشتر طریقه‌های صوفیه مغربی پیمودند. ما پیش از این، در فصل مربوط به مغرب توضیح دادیم که چگونه جنگها و کشمکشهای موجود در مغرب، عواطف قبیله‌ای راکه در سراسر غرب جهان عرب، بار زندگی سیاسی را به دوش می‌کشید، در خود مستهلک ساخت و پس از آنکه اعراب هلالی در مغرب منتشر شدند بر نواحی گسترده‌ای از آن دیار چیره گشتند، تعصبات و عواطف قبایل زناته و صنهاجه تقریباً نابود شده بود و در اثر آن، قدرت این قبایل عظیم که خود دولتهای ارجمندی پدید آورده بودند، رو به ضعف نهاد پس از سقوط اندلس، دولتهای نیرومند مسیحی شبه‌جزیرهٔ ایبری، خاصه اسپانیا و پرتغال، به خاک مغرب چشم طمع دوختند و شروع به دست‌اندازی به سواحل آن و ایجاد و مراکز استعماری یا تجاری در آنها کردند. دولتهای مرینی و حفصی از مواجه با این تهدید عاجز ماندند، از این رو، تنها رگهٔ دین باقی ماند و کم‌کم در قالب طریقه‌های صوفیه، جای عواطف و تعصبات قبیله‌ای را گرفت. همین طریقه‌ها بودند که علیه جنگجویان مسیحی مبارزه کرده آنان را از سرزمین خویش بیرون راندند و عاقبت دولتهای بزرگ مغرب و از همه مهمتر، دولت سعدیان و علویان فلالی را در مغرب اقصی پی ریختند. اما در خاک لیبی که مورد طمع اروپائیان بود، چون حفصیان و عثمانیان عاجز گشته دیگر توان دفاع از این سرزمین را نداشتند، جنبش سنوسی خود همهٔ مسئولیت‌ها را بعهده گرفت. محمدبن‌علی سنوسی که از صوفیان معتزلی بود، همهٔ هَم خود را صرف آن کرد که نخست در واحهٔ جنوب (که آن زمان جزو صحرای غربی مصر بود)، و سپس در کفره واقع در قلب صحرای لیبی، پایگاه استواری برای صوفیان سنوسی تدارک بیند، و عاقبت هم چند مرکز، برای کار یا نشر عقاید آن فرقه‌ها ایجاد کرد. شیوخ سنوسی، در تأسیس «زاویه» مهارت خاصی داشتند، و زاویه‌ها، مراکزی دینی - تجاری - اجتماعی در درون صحرا بودند، سنوسی‌ها در ایجاد این مراکز، شیوه‌ای پسندیده و بسیار هوشمندانه اتخاذ کردند، چندانکه زاویه‌ها به صورت کانون جهشی دینی و اقتصادی و اجتماعی در گوشه و کنار صحرا، خاصه در بخش غربی آن شد. مایهٔ اصلی هر «زاویه»، آب است و آب را هم یا در چاهها باید یافت یا در واحه‌ها؛ چاه نیز یا خودبخود موجود است، یا به دست مردم حفر می‌گردد. در هر حال، همینکه از نظر منابع آب اطمینان حاصل می‌شد، در کنار آن منبع، زاویه‌ای به پا می‌گشت و شیخی امور آن را بعهده می‌گرفت. این شیخ معمولاً به استواری ایمان، امانت‌داری تمام، فعالیت و اخلاص در راه طریقت شهره بود. زاویه‌ای که در این احوال بوجود می‌آمد، دیری نمی‌پائید که به یک مرکز بازرگانی تبدیل می‌گشت. زیرا حمل و نقل کالا میان افریقای مدارگانی و استوایی و کشورهای عربی شمال خط استوا، امری حیاتی بود و بازرگانان، در مسیر خود، به ایستگاههای مطمئنی نیاز داشتند تا در آنها فرود آیند و بدون نگرانی برکالا و اموال خویش، چندی از رنج سفر بیاسایند. در این زاویه‌ها اگر امکان توسعه منابع آب وجود داشت، مریدان به کشاورزی هم می‌پرداختند و آنگاه مردم صحرا، از هر جنس و رنگی به ایشان رو می‌آوردند و سنوسیان، در ادارهٔ زاویه‌ها و تبدیل آنها به مراکز نشر اسلام، کاردانی چشمگیری از خود نشان داده‌اند، چندان که گسترش اسلام در چاد و وادای و کامرون همه از برکت زوایای سنوسی بوده است. اما این تحولات گسترده، به اواخر دوران زندگی شیخ‌محمدبن‌علی در جغبوب برمی‌گردد. مرکز این مرد نخست در کفره بوده و از همین جا بود که طریقت سنوسی به وادای و دارفور و چاد راه یافت. محمدشریف که در آن

---

۱) اگر بتوان جنبش سنوسی را ضداستعماری خواند چگونه ممکن است قیام وهابیان سعودی را جنبشی در مقابل حمله‌های اروپائیان دانست؟! (دکتر سید جعفر شهیدی)

هنگام‌ولیعهدوادای‌بود، درمکه‌با پایه گذار آن طریقت ملاقات کرد و سپس به فرقهٔ او پیوست؛ وی چون در ۱۸۳۸م بر تخت نشست، درکارایجاد زاویه و نشر دعوت آن طریقت در کشور خود، به فعالیت کم‌نظیری دست زد.

شیخ محمدبن‌علی، قانون ارجمندی وضع کرد؛ از این قرار که هر برده‌ای‌که‌به‌اسلام‌درآید و به طریقت او بپیوندد، آزاد خواهد بود. بدینسان، بسیاری‌ازمردم‌مسلمان‌شدندوآنگاه‌زاویه‌های‌سنوسی‌درفاشه(دردارفور) از نیرومندترین مراکز دعوت سنوسی گردیدند. مؤسس این جنبش خود در ۹ صفر ۱۲۷۷ هـ. ق/ ۷ سپتامبر ۱۸۵۹م درگذشت. تا این زمان، جنبش سنوسی، جنبه‌های اسلامی عام داشت. زیرا پایه گذاران آن، از شرفای الجزایری و مقرش در جغبوب مصر بود، هر چند که مریدانش از نژادهای مختلف مغرب و صحرای بزرگ و افریقای مدارگانی و استوایی بودند.

پس از محمد بن علی سنوسی، پسر بزرگش سید محمد مهدی سنوسی به جایش نشست. طریقتی که پدر، وی را به واسطه آن، به ریاست آن جنبش گمارد، خود دلیل بر آن است که سنوسیه، دیگر تنها یک طریقت صوفیانه نبود، بلکه جنبهٔ امارت هم بخود گرفته بود. البته این امارت سرزمین و ملت نداشت، ولی در عوض، هم مبدأ داشت، هم برنامه و هم راه روشن، یا به عبارت دیگر، بر دلها امارت می‌کرد. با اینهمه، آنهم، طی ریاست دیرپای محمد، و تحت تأثیر شرایط سیاسی زمان عاقبت به امارتی سیاسی بدل شد (محمد از ۱۲۷۶ تا ۱۳۲۰ هـ. ق/ ۱۸۵۹م تا ۱۹۰۲م ریاست داشت). محمد، مرکز جنبش خود رابه‌کفره در لیبی منتقل ساخت و آنگاه کوشید با شیوخ بزرگ جنبش در لیبی و وادای و چاد، روابط دوستانه برقرار کند؛ سپس، دامنهٔ فعالیتهای خود را تا مرکز صحرا و افریقای مدارگانی و غربی گسترش داد، به کمک زادگان خویش، چندین مرکز در قلب سرزمین طوارق ایجاد کرد و بدینسان، این قبایل را به سوی خود کشاند، مراکز بزرگ دیگری در کاوار (شمال چاد) و شیماندرو (همان اقلیم)و غدامس پی‌ریخت؛ سپس دامنهٔ جنبش اوتا بورنو و سرزمین نیجر امتداد یافت و گروه بسیاری از فولانیان و مردم تومبکتو به آن گرویدند.

محمد مهدی سنوسی پیوسته از حرکتهای سیاسی‌ای که در آن هنگام قارهٔ آفریقا را فراگرفته بود، دوری می‌گزید، چندانکه از پیوستن به جنبش مهدوی سودان که توسط محمد احمد بن سید عبدالله رهبری می‌شد سرباز زد. وی روابط دوستانهٔ خود را با دولت عثمانی حفظ کرد، هر چند که هرگز نپذیرفت فرقهٔ خود را در خدمت آن دولت نهد. با اینهمه وی از جانب رجال عثمانی بیمناک شد و مرکز جنبش سنوسی را در ۱۸۹۵م از جغبوب به کفره منتقل کرد. این اقدام، ۱۶ سال پیش از حملهٔ ایتالیایی‌ها به لیبی (سال ۱۹۱۱م) صورت گرفت. محمد مهدی، از محل جدید خود، کوشید سلطهٔ سنوسیه را به فزان و سرزمین برنو و وادای نیز گسترش دهد. حاکم وادای مردی از پیروان زبیرپاشا رحمت بود که رابح لقب داشت و در منطقهٔ عبرالغزال، قدرت یافته بود. رابح سلطهٔ خود را بر سرزمین‌کانم و بورنو نیز بگسترد. همین منطقه بود که فرانسویان فتح کرده یک واحد سیاسی به نام چاد در آن ایجاد نمودند. ایشان در آن هنگام کوشیدند امپراطوری افریقایی خود را پی‌ریزی کنند و پیش از آنکه محمد مهدی سنوسی درگذرد (۲۳ صفر ۱۳۲۰ هـ. ق/ اول ژوئن ۱۹۰۲م) برسراسر چاد چیره شده و دولت رابح را از آن برانداخته بودند.

پس از محمد مهدی، برادرزاده‌اش احمد شریف به جایش نشست. سنوسی‌ها سخت میل داشتند روابط دوستانهٔ خود را با این خاندان محفوظ دارند تا به زاویه‌های متعددی که در سرزمینشان داشتند زیانی وارد نیاید. هنگامی که قرار شد طبق معاهدهٔ اوشی (ouchy در نزدیکی لوزان سوئیس، اکتبر ۱۹۱۲م) لیبی را به ایتالیا واگذارند، آخرین حاکم ترک به دیدار احمدشریف سنوسی در جغبوب رفت و به او اعلام کرد که ترکیه، لیبی را به مردم آن کشور می‌سپارد و از آن پس، امر دفاع کشور به عهدهٔ خود ایشان است. بدینسان، شیخ سنوسی‌ها، امیر و مسئول دفاع از کشور در مقابل متجاوزان ایتالیایی گردید.

## ایتالیایی‌ها لیبی را اشغال می‌کنند و کار مقاومت سنوسی‌ها و دیگر لیبیایی‌ها بالا می‌گیرد

به‌این‌ترتیب‌بودکه جنبش سنوسی، به‌یک‌جنبش‌سیاسی تبدیل شد و از آن پس می‌بایست مسئولیت رویارویی با ایتالیایی‌ها را خود به دوش کشد. اما این بار، سنگین‌تر از آن بود که نیروهای لیبی از عهدهٔ آن برآیند، زیرا استعمارگران ایتالیایی مجهز به سلاح و مال بسیار بودند، هرچند که تعداد سربازانشان، از نیروهای دیگر استعمارگر کمتر بود. در هرحال، ایشان توانستند بر طرابلس چیره شوند، اما مردم لیبی، در سال ۱۹۱۵م، در نبرد قرضابه واقع در فزان (نزدیک مصراته) بر آنان پیروزی یافته از فزان بیرونشان راندند. در اثنای این نبرد، نام یکی از سرکردگان لیبیایی به نام رمضان سویحلی درخشید. این حادثه، در خلال جنگ جهانی اول رخ داد و ایتالیایی‌ها ناچار بودند نیروهای خود را جمع‌آوری کنند. بهمین جهت، لیبیایی‌ها دوباره بهم پیوسته و حکومت بخش طرابلس را پی‌ریختند و با ایتالیایی‌ها به مذاکره پرداختند. نتیجهٔ این مذاکرات، پیمان صلح بنیادم در ۲۲ آوریل ۱۹۱۹م بود که براساس آن مقرر شد حکومت بخش لیبیایی را یک ایتالیایی با لقب نائب‌الملک به عهده گیرد. اما به رسمیت شناختن این حکومت البته ظاهری بود و ادارهٔ کشور به دست لیبیایی‌ها بود. زیرا ایشان یک شورای حکومت تشکیل دادند که از مجموعهٔ اعضای آن، هشت تن لیبیایی و دو تن ایتالیایی بودند، این دو تن را نائب‌الملک انتخاب می‌کرد.

اما از سوی دیگر، فرانسویان در فزان بر سنوسی‌ها پیروز گشتند و سپس ایتالیایی‌ها هم پیمان صلح خود را زیر پانهاده نیروهای کلانی به لیبی فرستادند. در اثر آن، موجی از هیجان و غیرت جهان عرب را فراگرفت. داوطلبانی که به سپاه لیبی می‌پیوستند کثرت یافتند، سرکردگانی از مصر چون عزیز مصری و از عراق چون تحسین عسکری به این جهاد منضم شدند. اما برتری نظامی ایتالیایی‌ها، به ایشان امکان داد در نبرد پیروز گشته طرابلس را تصرف کنند؛ سپس، در ۶ نوامبر ۱۹۱۹م اعلام کردند که برقه و طرابلس، متعلق به ایتالیاست. این امر ارادهٔ مجاهدین را نیرومندتر کرد و آتش جنگ میان ایشان و ایتالیایی‌ها که اینک انگلیسی‌ها هم به سبب دل نگرانی از مصر به آنان پیوسته بودند، تیزتر شد. اما سیداحمد شریف

سنوسی، بیشتر میل داشت قضیه به مسالمت حل شود و او خود به ریاست دینی سنوسی‌ها اکتفا کند. اما برادرزادهٔ او سید ادریس سنوسی، نوادهٔ سنوسی بزرگ به جای احمد شریف نشست، با یاران خود بر آن شد که با انگلیسی‌ها پیمان صلح بندد تا بتواند به کار ایتالیایی‌ها بپردازد. اما انگلیسی‌ها اصرار کردند که ایتالیا هم به مذاکرات صلح بپیوندد، زیرا در آن هنگام جنگ جهانی اول همچنان برپا بود و ایتالیا، هم‌پیمان انگلیس به شمار می‌رفت. عاقبت در ۱۶ آوریل ۱۹۲۰م کار به موافقتنامه عکرمه یا طبرق انجامید و خلاصهٔ تصمیمات آن توافق، این بود که طرابلس در دست ایتالیایی‌ها باقی بماند، اما از استقلال داخلی برخوردار گردد، سنوسی‌ها در برقه آزادی داشته باشند، جنگ میان دو طرف متوقف گردد و لیبیایی‌ها از ترکان عثمانی دوری گزینند. معنی این موافقتنامه در واقع، آتش‌بس میان سنوسیان و ایتالیایی‌ها بود و ادریس سنوسی هم عملاً چیزی جز این نمی‌خواست ، زیرا هم سپاهیانش اسلحهٔ کافی نداشتند، و هم می‌خواست زوایای سنوسی را در فزان و دیگر سرزمینهای آفریقا محفوظ دارد. پایتخت امارت سنوسی، اجدابیه در استان بنغازی بود.

## فاشیست‌ها و اشغال لیبی - عمرمختار

در اکتبر ۱۹۲۲م، فاشیستها حکومت ایتالیا را به دست گرفتند. موسولینی رهبر حزب، می‌خواست به کارهایی دست زند که به اعتبار بین‌المللی ایتالیا بیفزاید، ازاین رو تصمیم گرفت پایگاه استعماری ایتالیا را استحکام بخشد. وی کار را از لیبی آغاز کرد و نخست همهٔ موافقتنامه‌هایی را که میان ایتالیا و لیبی بسته شده بود ملغی ساخت و سپاهی عظیم به آن کشور گسیل داشته فرمان داد برای فروکوفتن سریع هرگونه مقاومت در لیبی، از هیچ خشونتی دریغ نورزند. چون ایتالیایی‌ها خشونت‌بارترین اعمال را با مردم روا داشتند، سرانجام طرابلس عملاً تسلیم شد. اما در برقه مقاومت شدت یافت و درآغاز دسامبر ۱۹۲۳م خصوصاً، هنگامی که سیدعمرمختار، پس از عقب‌نشینی سیدمحمد ادریس سنوسی به مصر، رهبری جنگهای میهنی را به عهده گرفت، ایتالیایی‌ها متحمل خسارات سنگینی شدند. سیدعمرمختار که از شرق جبل‌الاخضر برخاسته بود، هم در علم و هم در شهامت جنگی چنان ارج و مقامی از خود بروز داد که موجب شد در اثنای جنگهای میهنی، عالیترین شخصیت گردد. اما ایتالیایی‌ها که در این جنگها وحشت‌بارترین شیوه‌ها را به کار می‌بستند، عاقبت مقاومت لیبیایی‌ها را فروکوفتند، زاویه‌ها را ملغی کردند، مدارس را بستند، زبان ایتالیایی را زبان رسمی کشور نموده تدریس آنرا در مدارس اجباری کردند و در سراسر لیبی بجز ۵۶ مدرسه ابتدایی و ۴۴ مدرسه ایتالیایی خاص خودشان، چیزی باقی نگذاشتند. پس از آن، هزاران ایتالیایی از جنوب ایتالیا و جزیرهٔ سیسیل به لیبی آمده آنجا مسکن گزیدند، زیرا موسولینی مقرر داشته بود که لیبی، دنبالهٔ خاک ایتالیا باشد. به همین جهت وی در شهرهای لیبی اصلاحاتی انجام داد که آنها را به شهرهای ایتالیایی شبیه می‌ساخت. پس از چندی، زبان ایتالیایی در این دیار، برسر هر زبان جاری بود. و اما عمرمختار عاقبت اسیر شد و شهادت یافت. محاکمه‌ای ظاهری برای او تدارک دیده در پایان آن به مرگ محکومش کردند. حکم اعدام ساعت ۹ صبح چهارشنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۵۰ هـ.ق/۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱م، اجرا شد و او را در شهر سلوق در استان بنغازی به دار آویختند.

## جنگ جهانی دوم و پایان کار استعمار ایتالیا

هنگامی که جنگ جهانی دوم شروع شد و ایتالیا به فاشیستهای آلمان نازی پیوست، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند ایتالیایی‌ها را از لیبی اخراج کنند و سیاستشان نیز اقتضاء می‌کرد که دراین کار از مردم لیبی یاری گیرند. در آن هنگام تعداد لیبیایی‌های سنوسی که به مصر مهاجرت کرده بودند، بسیار بود (به شانزده هزار تن می‌رسیدند). این گروه در اجلاسی که در روزهای ۷ و ۸ اوت ۱۹۴۰م در مصر تشکیل دادند، امیر محمد ادریس سنوسی را به امارت لیبی گزیدند و این اقدام، مورد تأیید انگلیسیها در مصر واقع شد. سپس لیبیایی‌ها در راه آزادی لیبی، با انگلیسی‌ها همگام شدند و ایشان نیز در ژانویهٔ ۱۹۴۳م به آسانی تمام بر ایتالیایی‌ها چیره گشتند. آنگاه فرانسوی‌های چاد، فزان را اشغال کردند و بدینسان، لیبی از چنگ ایتالیایی‌ها رها شده به چنگال استعمار انگلیسی - فرانسوی دچار آمد.

در پایان جنگ دولت کارگری بریتانیا با ایتالیا بر آن توافق کرد که لیبی میان سه کشور انگلیس و ایتالیا و فرانسه تقسیم شود: ولایت طرابلس تحت‌الحمایهٔ ایتالیا، ولایت برقه تحت‌الحمایهٔ انگلیس و فزان تحت‌الحمایهٔ فرانسه گردد. اما روزگار دگرگون شده بود، امپراطوریهای استعماری رو به زوال نهاده و اسطورهٔ سیادت اروپا بر جهان در هم شکسته بود و نیز سازمان ملل تشکیل شده بود. از این رو، روابط حسنه‌ای که محمدادریس سنوسی با بریتانیائیها برقرار کرده بود، به سود لیبی تمام شد. زیرا هنگامی که ملت لیبی نسبت به توافقنامهٔ سه جانبهٔ انگلیس - ایتالیا - فرانسه اعتراض کرد و نیز تظاهراتی در داخل کشور برپا گشت، سازمان ملل از آن پشتیبانی کرده در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۸م، قطعنامه‌ای مبنی بر تشکیل دولت مستقل لیبی صادر نمود.

شورای امنیت نیز این تصمیم را مورد تأیید قرار داد و به منظور اجرای حکم، نماینده‌ای هلندی به نام آدرین بلت برگزید. یکی از نخستین اقدامات آدرین بلت آن بود که خواستهٔ همه لیبیایی‌های خارج و داخل کشور را که می‌خواستند امیر محمدادریس مهدی سنوسی بر سراسر لیبی، یعنی هر سه استان طرابلس و برقه و فزان پادشاه گردد، پذیرفت. عاقبت، پس از گفتگوهای بسیار، روز ۱۷ اکتبر ۱۹۵۱م، دولت‌های مستقل لیبی، با مرزهای کنونی، تشکیل شد و آنگاه کشور پادشاهی لیبی، تحت رهبری پادشاه محمد ادریس مهدی سنوسی پدیدار گشت. در اواخر دههٔ پنجاه، در شرق کشور، نفت کشف شد، در دههٔ شصت، میدانهای نفت‌خیز و استخراج نفت کثرت یافت. نتیجهٔ این اکتشافات آن بود که اقتصاد لیبی، به مرحلهٔ تازه‌ای گام نهاد و همراه با فزونی یافتن استخراج نفت، اوضاع لیبی همه جا رو به دگرگونی نهاد.

در اواخر سپتامبر ۱۹۶۹م، انقلابی در لیبی رخ داد که در اثر آن، کشور به یک جمهوری دمکراتیک تبدیل گشته به راه تحولات گسترده‌ای در همهٔ زمینه‌ها گام نهاد.

# اشغال فلسطین

تا این اواخر، اعراب به قضیهٔ فلسطین، چون مسألهای اخلاقی می‌نگریستند.[از جهاتی] چنین نیز هست و مسئولیت آن در درجهٔ اول بر دوش بریتانیاست. زیرا همو بود که فلسطین را از جامعهٔ ملل به شکل امانت تحویل گرفت، از این رو تعهد اخلاقی حکم می‌کرد که آنرا برای مردم فلسطین حفظ کند و سرانجام به خود ایشان بازپس دهد، نه اینکه آنرا وجه‌المعامله قرار داده درهایش را برروی یهودیان بگشاید و در مقابل کمکهایی که طی جنگ به انگلستان داده‌اند، در خاک آن، میهنی برای قوم یهود تشکیل دهند. این اقدام انگلیسیها اشتباه اخلاقی عظیمی بود؛ و از آن بدتر اینکه برحسب انتخاب حاییم وآیزمن، هربرت ساموئل مهیونی را به حکومت فلسطین گماردند. اساس سیاست این حاکم آن بود که یهودیان را در خاک فلسطین جای دهد و فلسطینیان را هم از هرگونه وسیلهٔ دفاع محروم گرداند. بدین ترتیب یهودیان آنقدر زمین بدست آوردند که بتوانند پایه‌های یک دولت یهودی رادر آن استوار گردانند، سپس هرچه توانستند، یهودیان را به آن سرزمین کشاندند، زمینهای دیگری خریداری کردند وآنقدر پایگاه نظامی و تأسیسات جنگی تدارک دیدند که در پایان قیمومیت، توانستند پیدایش دولت اسرائیل را اعلان کنند. اما مسئولیتی که اسرائیل باید جوابگوی آن باشد این است که برنامهٔ دراز مدتی از پیش تدارک دید، با مردم آرام و بی‌آزاری در درون خاکشان به دشمنی پرداخت، با زور و آزمندی همهٔ زمینهای ایشان و نیز زمینهای مجاور را تسخیر کرد؛ یعنی هرگاه می‌توانست بر مقداری از زمینهای همسایگانش چیره شود، به زور اسلحه دست به کارمی‌شد و سپس بخشهای اشغالی را ملک خویش می‌خواند.

آغاز کوششهای صهیونیستها برای ایجاد میهن یهودی در فلسطین به اواخر قرن گذشته برمی‌گردد، که قوم‌گرایی صهیونی در اروپا و آمریکا رشد یافته بود و یهودیان آنقدر مال در انجا گرد آورده بودند که بتوانند هزینه‌های جنبش خویش را تأمین کنند. ایشان در این کار، از روابط دوستانهٔ بسیاری که در غرب ایجاد کرده بودند سود فراوان بردند. از زمان هر تسل، نفوذ یهودیان به فلسطین آغاز شد، اما سلطان عبدالحمید از این کار جلوگیری کرد. از این رو، یهودیان به انگلستان روآوردند. آنچه در انگلیس برای ایشان سودمند افتاد، آن بود که گروهی از اعراب، طی جنگ جهانی اول، علیه ترکان عثمانی با انگلیس هم پیمان شده امید به آن بسته بودند که متفقین، ایشان را در ساختن یک دولت عربی به جای ویرانه‌های دولت عثمانی یاری دهد. به عبارت دیگر این اعراب دقیقاًهمان چیزی را می‌طلبیدند که یهودیان می‌خواستند، جز اینکه میان شیوه‌ها و خط فکری این دو گروه، اختلافی عظیم موجود بود. اما سرانجام دولت عثمانی شکست خورد و چیزی نصیب اعراب نشد و متفقین چیزی جز مشتی اوهام روی کاغذ به آن اعراب نبخشیدند که همه در معاهده سایکس - پیکو (Sykes- Picot، ۱۹۱۶م) ثبت است. از سوی دیگر، کمکهایی که یهودیان به بریتانیا عرضه داشته بودند بسیار فراوان و کارساز بود. بهمین جهت بلفور وزیر خارجهٔ انگلیس، اعلامیهٔ معروف خود را مبنی بر تشکیل یک کشور یهودی در فلسطین، در ۲ سپتامبر ۱۹۱۷ صادر کرد. در آن زمان، همین اعلامیه برای یهودیان کافی بود، زیرا در اثر آن، باب مهاجرت یهودیان به فلسطین گشوده شد. دولت انگلیس همینکه بر قیمومیت فلسطین دست یافت، سرهربرت ساموئل را برآن منطقه گمارد؛ آنگاه براساس نقشه‌ای دقیق و استوار که نتیجه‌اش بخشیدن خاک فلسطین به یهودیان بود (فوریه ۱۹۱۹م) کار ایجاد مستعمرات و تسلط برسرزمینهای آن دیار آغاز شد. به دنبال آن، میان اعراب فلسطین و یهودیان، برسرخاک آن کشور جنگ مسلحانه درگرفت. ولی از همان آغاز پیدا بود که اعراب دراین جنگ محکوم به شکستند، زیرا ایشان تنها به حقی که برآن اراضی داشتند پشتگرم بودند، و حق هم به تنهایی نمی‌تواند در مقابل زور بایستند. اعتماد ایشان به دیگر کشورهای عربی نیز بیهوده بود، زیرا آنان نیز هریک با مشکلات سرنوشت میهن خود دست به گریبان بودند. علاوه براین، نه چندان کاردان بودند و نه از امور سیاست بین‌المللی آگاه. اما در مقابل آن، انگلستان به پشتیبانی از یهودیان در فلسطین پرداخت، امور پلیس و گمرکات را به ایشان سپرد و نیز امکان آن را فراهم آورد که به زمینهای گسترده‌ای دست‌اندازند و آنها را به مستعمراتی

کشاورزی و مراکزی نظامی تبدیل کنند. حال آنکه کار برفلسطینیان که از کثرت و تعدد رهبران خود در عذاب بودند و کشورهای عربی هم برای یاری آنان از هرگونه اقدام مثبت و سالم عاجز مانده بودند، تنگ شده بود.

سرانجام، باز انگلستان دخالت کرد و انجمنهایی برای بررسی چگونگی تقسیم فلسطین میان اعراب و یهودیان تشکیل داد. البته در همهٔ این احوال، جنگ خونینی که در بیشتر مراحل به شکست فلسطینی‌ها می‌انجامید، میان دوطرف در جریان بود. در هر حال، انجمنهای انگلیسی و کمیته‌های سازمان ملل، پی‌درپی تشکیل گشت و سرانجام، طرحهایی برای تقسیم فلسطین ریخته شد. اما فلسطینی‌ها، براین اساس که زمین، زمین ایشان است و به هیچ وجه نمی‌توانند حتی از یک جزء آنهم چشم بپوشند، همهٔ آن تصمیمها را رد کردند. حکام عرب هم که حتی پس از تشکیل جامعهٔ دول عرب، از سیاست و واقعیتها به دور بودند، آنان را براین کار تشویق می‌کردند. پس از جنگ جهانی دوم، یهودیان از بلاهایی که نازیها برسرشان درآورده بودند، استفاده‌های فراوان بردند، بدینسان که مسئولیت جبران آن خسارتها را به عهدهٔ اروپا و آمریکا انداختند. انگلستان کوشید - البته بیشتر در ظاهر - جلوی مهاجرت یهودیان را بگیرد، یا لااقل آنرا و نیز ایجاد مستعمرات و پایگاههای نظامی را محدود سازد. نتیجه همهٔ اینها آن بود که در سال ۱۹۳۶ م در فلسطین انقلاب شد، ولی این انقلاب به هیچ نتیجهٔ خیری نیانجامید و اعراب در همهٔ نبردها شکست خوردند.

در سال ۱۹۴۷م، سازمان ملل متحد، طرحی به قصد تقسیم فلسطین عرضه کرد که براساس آن، اعراب و یهودیان، هریک نیمی از فلسطین را تصاحب می‌کردند و بیت المقدس نیز بین‌المللی می‌شد. کشور ایالات متحدهٔ آمریکا (ونیزصهیونیست جهانی) این تقسیم‌بندی را مورد تأیید قرار دادند. اما فلسطینیها به پشتگرمی برادران عرب خود، از پذیرفتن آن سرباز زند و در نتیجه، آن بخشی هم که قرار بود طبق این تقسیم‌بندی به اعراب تعلق گیرد از دست رفت. زیرا اسراییل همینکه توانست بزرگترین نیروهای نظامی منطقه را تشکیل دهد، و نیز چون مطمئن شد که آمریکا همهٔ خواسته‌های مالی او را بیدرنگ برآورده می‌کند، برهرزمینی که در دسترسش قرار می‌گرفت، چیره می‌شد و علاوه براین، سراپا آمادهٔ آن شده بود که چون انگلیس، پس از پایان دورهٔ بیست سالهٔ قیمومیت از فلسطین عقب می‌نشیند، خاک آنرا تاجایی که امکان دارد بازور به تصاحب خود در آورد، از این رو یهودیان کوشیدند انگلستان را به اجرای برنامهٔ عقب‌نشینی مجبور سازند و به این منظور، دسته‌های تروریست ایشان به انگلیسیها اعلان جنگ داده و از ایشان، هرکه را به دستشان افتاد کشتند.

این ماجرا عملاًدر ۱۵ مه ۱۹۴۸ که دوره قیمومیت انگلیس رسماً پایان می‌یافت. آغاز شد. در آن تاریخ، انگلستان اعلان عقب نشینی کرد. اسرائیل در نیمه شب همان تاریخ، اعلان موجودیت کرد وآمریکا و روسیه نیز در همان دقایق اول آن را به‌رسمیت شناختند. از سوی دیگر سپاهیان عرب به سوی فلسطین سرازیر شدند تا از آن سرزمین پاسداری کنند. اما نیروهای عرب بدون هیچ برنامهو نظام عملی دست به‌کار می‌شد، و در نتیجه اسرائیل در سرزمینهایی که موجودیت خود را در آنها اعلان کرده بود، استوارتر شد (این مناطق عبارت بودند از: کفرسابا، تل‌آویو، یافا، ریشون لوزیون (Richon- Le- Zion)، رحبون، لد، لطرون، بیت‌المقدس، کفار عصیون). سپس میان اعراب و اسراییل آتش بس برقرار شد. اما همینکه یهودیان بر هواپیما و اسلحهٔ سنگین دست یافتند، دوباره جنگ درگرفت. اما در اوایل سال ۱۹۴۹م، پس از آنکه مرز متصرفات اسراییل به آن خطوطی که مادر نخستین نقشه از مجموعهٔ نقشه‌های فلسطین ترسیم کرده‌ایم رسید، دوباره آتش‌بس برقرار گردید اما در نقشه‌ها همهٔ مراحل تکوین اسراییل را باز نموده‌ایم.

اسراییل درحق ساکنان مناطقی که تصرف کرده‌بود، وحشیانه‌ترین شیوه‌های خشونت و ترور را به کار برد، از این رو، هرکس می‌توانست از بخشهای اسراییلی می‌گریخت و در خیمه گاههای مخصوص پناهندگان مسکن می‌گزید، و از آن زمان، تراژدی آوارگان فلسطینی آغاز گردید. اما اسراییل هم کوشید بوسیلهٔ تبلیغات گسترده‌ای که اساساً بردروغ استوار بود، مسأله فلسطین را به مسأله آوارگان تبدیل کند و حتی سران یهود ادعا کردند که ملتی عرب‌نژاد به نام ملت فلسطین وجود ندارد و هیچگاه هم وجود نداشته است. بدینسان رژیم اشغالگرقدس فلسطین را غصب کرد. در یکی از نقشه‌های این فصل، فلسطین را ترسیم کرده نشان داده‌ایم که از سال ۱۹۴۸ تا جنگ ژوئن ۱۹۶۷م سرزمین فلسطین تحت اشغال اسراییل به چه صورتها درآمد. در نقشه‌های دیگر اسراییل را آنچنانکه اسراییلیها در نقشه‌های گوناگون، خواه در داخل کشور و خواه در خارج آن و پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷م ترسیم کرده‌اند، عرضه کرده‌ایم. اما در حقیقت جنگ میان اعراب و اسراییل، تا پایان جنگ ۱۹۷۳ هرگز متوقف نشده بود. در این سال مصر و سوریه علیه اسراییل که برکرانهٔ غربی چیره شده بود و می‌خواست به شیوه‌هایی دور از قانون و انسانیت و تمدن آن را جزو خاک اسراییل سازد، به جنگ موفقیت آمیزی دست زدند. رژیم غاصب اسراییل می‌پنداشت که فلسطینیان هیچ حقی بر زمینهایی که در آنها زندگی می‌کنند ندارند. در سرزمینی که از هزاران سال پیش تاکنون به ایشان و نیاکانشان تعلق داشته، جزگروهی پناهنده نیستند و به همین جهت، اینک آن دیار، به زور سلاح و توجیه نادرست تاریخ،توسط اسراییل غصب می‌گردد. قدس هم اصلاً قدس نیست، بلکه اورشلیم است و مسلمانان با آنکه آنرا قدس و یکی از مقدسات خود می‌شمارند، و مسجد الاقصی مذکور در قرآن هم در آن واقع است و بهمین جهت سومین مکان مقدس مسلمانان بشمار می‌آید، اصلاً هیچ حقی برآن ندارند، و فقط می‌توانند به عنوان جهانگرد، یا بازدید کننده‌ای غریب به آن وارد شوند.

پس از چهار جنگ خونین (۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳) مصر و اسراییل پیمان صلحی امضاء کرده و براساس آن، طرفین مرزهای معینی را برای یکدیگر به رسمیت شناختند.

در ژوئن ۱۹۶۷، سومین جنگ میان اعراب و رژیم اشغالگر قدس رخ داد و در آن، اسراییل پیروز شد و برنوار غزه و شبه جزیرهٔ سینا مسلط

گردید و سپس خود را در کانال سوئز نیز صاحب حق پنداشت؛ و نیز بربلندیهای جولان در سوریه، و قدس و بقیه خاک فلسطین در اردن دست انداخت. باپیروزی رژیم اشغالگر قدس براین مناطق، روزگار اعراب رو به سیاهی نهاد.

اما مصر و سوریه کوشیدند در جنگ اکتبر ۱۹۷۳م، وضعیت بحرانی را تغییر دهند. مصر توانست سینا را بازپس گیرد، اما سوریه از پس گرفتن بلندیهای جولان عاجز بود. و قدس و کرانهٔ غربی و نوار غزه همچنان تحت سیطرهٔ رژیم اشغالگر قدس باقی‌ماند.

## بیت‌المقدس

قدس، حتی دیرزمانی پیش از فتوحات عرب، شهری عربی بود و اکثریت ساکنان آن نیز عرب‌نژاد بودند. این شهر، پیش از آنکه به اسلام درآید، به دولت غسانیان تعلق داشت. اینک اسراییل می‌کوشد آثار ارزشمند آنرا نابود کرده شهر را شهری اسراییلی، حتی پایتخت اسراییل گرداند و به این منظور، از هیچگونه دشمنی و تجاوز تاریخی و فرهنگی، و حتی تعدی به مقدسات و تباه کردن شکل شهر با تأسیسات جدید در گرداگرد آن هم رو گردان نیست.

موقعیت اسراییل در منطقه، با آنکه خود آنرا استوار می‌پندارد، همچنان متزلزل است و دشوار می‌توان پایانی برای جنگ اعراب و اسراییل تصویر کرد، و ملت فلسطیین، با آنکه اسراییل وجودش را انکار می‌کند، همچنان موجود، نیرومند و به خاک و حقیقت تاریخی خویش وابسته است. در این مورد، میان اعراب کرانهٔ غربی و نوار غزه که زیر سیطرهٔ نظامی اسراییل قرار گرفته‌اند و فلسطینیان پراکنده در دیگر کشورهای عربی یا گوشه و کنار جهان، تفاوتی نیست، و اسراییل هر چه کند، باز ایشان از موضع خود واپس نخواهند نشست و تازمانی که از حق خود دفاع می‌کنند، اسراییل نخواهد توانست واقعیت را دگرگون کند. عاقبت روزی خواهد رسید که کشورفلسطین در مرزهای اصلی خود مستقر شده، به فلسطینیان باز گردد. زیرا اسلحه و زور هرگز برملتی نیرومند و دانا و هوشیار چون ملت فلسطین چیره نخواهد گشت. این ملت، خواه در داخل زمینهای اشغالی و خواه در خارج آن، روز به روز نیرومندتر می‌گردد، و جهان نسبت به حق او برآن آب و خاک، قانع‌تر می‌شود. از زمانیکه دولت فلسطین بپا خاسته، سراسر این منطقه دگرگون شده است. فلسطین، سرزمین جنگهای پایان ناپذیر شده، مردم فلسطین و با حمایت مسلمانان جهان به کوششهای جانکاه دست می‌زنند تا حق خود را ثابت کنند و نظر جهانیان را به خود جلب نمایند. انسانی که حقش را پایمال کرده‌اند و از خانهٔ خود بیرونش رانده‌اند و با او در حدی پایین‌تر از حد انسان برخورد کرده‌اند، لاجرم خلق و خوی معهود خود را از یاد می‌برد.

اسراییل گاه به برخی اقدامات تجاوزکارانه دست زده که او را سودی نداشته است. مثلاً در ۱۹۸۲م، به لبنان حمله برد و سپس، از بخشی از آن عقب نشسته و بخشی را به عنوان منطقهٔ امنیت حفظ کرده است، اما یک نیروی لبنانی که در خدمت منافع اسراییل است و سپاه جنوب لبنان خوانده می‌شود، برآن گمارده است. تراژدی لبنان، خود یک تراژدی استعماری کهن است، زیرا استعمارگران فرانسوی، آنرا برپایه‌هایی ناسالم بنا نهادند و همینکه قضیهٔ فلسطین بروز کرد، اوضاع لبنان هم - بخصوص از سال ۱۹۷۵م - به کلی پریشان شد. تا زمانیکه وضعیت منطقه به روال طبیعی خود باز نگشته و ملت فلسطین، خاک و مقام واقعی خود را درمیان دیگر ملتها بازنیافته، اوضاع منطقه همچنان پریشان خواهد بود.



# مسلمانان در جهان
# سازمان کنفرانس اسلامی
# و جامعهٔ ملل عرب

در سال ۱۹۸۴م، انتشارات بریل درلیدن (هلند)، نقشه‌ای از وضعیت پراکندگی مسلمانان در جهان منتشر ساخت. ما باآنکه از برآوردهای این نقشه در مورد تعداد مسلمانان در کشورهای مختلف جهان مطمئن نیستیم، باز ارقام کلی آنرا ذکر کرده سپس به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم. در جزوه‌ای که همراه این نقشه انتشار یافته، جزئیات نقشه شرح گردیده، از جمله گفته شده که تعداد کل مسلمانان جهان، ۸۰۵،۲۸۶،۱۵۰ نفر است. از آنجا که کل جمعیت جهان ۴،۴۸۰،۹۰۷،۰۰۰ نفر است، پس نسبت مسلمانان به کل جمعیت، ۱۷،۹۷ درصد می‌گردد، به عبارت دیگر، مسلمانان، کمتر از یک پنجم ساکنان کرهٔ زمین راتشکیل می‌دهند.

این تعداد، نسبت به‌آنچه واقعاً می‌بایست بود، اندک است. زیرا پیش از این ذکر کردیم که اسلام، از پیروان خود می‌خواهد که در راه تبلیغ دین در سراسر مناطقی که میان دوقطب قرار گرفته بکوشند، آنرا به عامهٔ مردم معرفی کنند تا هرکس دلش راهی به ایمان یافته، بتواند مسلمان شود. بنابراین، امروز می‌بایست بیشتر ساکنان کرهٔ زمین به اسلام درآمده باشند. خاصه که اسلام، دینی روشن و آشکار و نزدیک به قلب آدمیان است، هرکس که آنرابه راستی بشناسد، بی‌تردید به آن گردن می‌نهد. این آیین الهی در همهٔ دورانها، به یمن فضائلی که در بردارد، هرگاه با چهرهٔ واقعی و صحیح خود به ناحیه‌ای پا نهاده، به نحوی شگفت آور انتشار یافته و با هیچ مقاومت فعال نظام یافته‌ای مواجه نگردیده، مگر آنجا که رجال دینهای دیگر به معارضه برخاسته به نحوی منظم، به مخدوش کردن چهرهٔ اسلام و مقاومت در مقابل پیشروی آن پرداخته‌اند. در جهان، حتی در روزگار حاضر، سرزمینهای وسیعی موجود است که نشر اسلام درآنها بر برنامه‌ای صحیح استوار بوده‌است، و هیئتها و تشکیلاتی بودندکه می‌توانستند آن را به نحو شایسته‌ای به مردم بشناسانند وآنگاه دین مقدس می‌توانست در آنها رواج یابد. البته امروز سازمانهای با کفایتی موجود است که بار این مسئولیت را با موفقیت به دوش می‌کشند، اما تعداد آنها اندک است و وسایل و امکاناتی که در اختیار دارند، با آنکه عظیم است، باز کافی نسیت، زیرا نیروهایی که علیه اسلام معارضه می‌کنند، فراوان و نظام یافته‌اند و دولتهای بزرگ و ثروتمندبر آنها اشراف دارند. مثلاً دولت دینی و ثروتمند واتیکان، وظیفه دارد که دایره انتشار دین کاتولیک را در جهان بگستراند و یکی از برنامه‌های اساسی‌ای که در سیاست خود وضع کرده همانامقاومت در برابر اسلام است. ما اینک در روزگاری زندگی می‌کنیم که در آن همه چیز سیاست شده است؛ دانش، بازرگانی، صنعت، کشاورزی و دین همه سیاست‌اند. امروز هیچ دولت غربی پیشرفته‌ای نیست که اموال کلانی صرف مبارزه با اسلام و پیشگیری از گسترش آن نکند. اتحادیهٔ جهانی کلیساها نهایت کوشش خود را در این راه بکار می‌بندد.

از سوی دیگر کشورهای کمونیستی که دین را انکار کرده با آن به جنگ برخاسته‌اند همه آشکارا در مقام مخالفت با اسلام نشسته‌اند، آنچنان که به دشواری می‌توان از تعداد مسلمانان در آنها اطلاع حاصل کرد، زیرا این کشورها ضمن معارضه با عموم دینها نسبت به اسلام خصوصاً سیاست دشمنی شدیدی در پیش گرفته‌اند. البته این دشمنی از بیم آنان سرچشمه می‌گیرد، زیرا کمونیسم در کشورهای بسیاری بر مسیحیت چیره شد اما در هیچ کشوری نتوانست براسلام چیره آید. کسانی که می‌پندارند یمن جنوبی دولتی کمونیست شده، به راه خطامی‌روند، زیرا کمونیسم درآنجا تنهانمایشگر کشاکش سیاسی میان دو جناح برسر قدرت است، ولی ملت یمن جنوبی بی‌تردید مسلمان باقی مانده است، جز اینکه مبارزهٔ سیاسی، تعداد بسیاری از یمنیان مخلص را واداشته است که به کشورهای باثبات‌تر مهاجرت کنند تا دین و جان و اموالشان در امان باشد[۱].

---

۱) در اینجا می‌توان راجع به فروپاشی کمونیسم در شوروی سابق و پیش‌بینی حضرت امام خمینی (ره) اشاره نمود که نتیجه آن بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته هویت اسلامی خویش را پس از ۷۱ سال پیدا نمودند.

در صفحات آینده تابلوی دقیقی از تعداد مسلمانان در هر شهر و ناحیه از مناطق جهان عرضه خواهیم کرد و این آمار شرح و تفصیلی است بر نقشهٔ [انتشار اسلام در جهان حاضر] که در این کتاب آورده‌ایم. البته ما در اینجا به پندار دشمنان اسلام که جهان اسلام را به دو بخش سنی و شیعی تقسیم می‌کنند اعتنایی نداریم. زیرا به دلائل سیاسی در این امر اغراق شده است و شیعیان به دین و شریعت و عبادت اسلام ایمان دارند و قرآن کریم را مقدس می‌شمارند و هیچ تفاوتی با اهل سنت ندارند؛ اختلافاتی هم که میانشان موجود است از اصل عقیدهٔ اسلامی و معتقدات اصولی دین خارج است.

اینک نمودار کوتاهی از تعداد مسلمانان در نقاط مختلف جهان نقل می‌کنیم. ما در تدوین این نمودار، به نمودارها و گزارشهای کنفرانس اسلامی (المؤتمر الاسلامی) و جامعهٔ جهان اسلام (رابطة العالم الاسلامی) در جدّه و نیز بر نمودار هایی که در جزوهٔ مربوط به نقشهٔ انتشار مسلمانان در جهان آمده است، استناد کرده‌ایم. این نقشه توسط «مرکز پژوهشهای عالی در بارهٔ آفریقا و آسیای معاصر» در پاریس، زیر نظر استاد رمون دلفان محقق این مرکز تهیه و توسط انتشارات بریل درلیدن (هلند) انتشار یافته است.

در این جزوه ذکر شده که پژوهشگرانی که نقشهٔ انتشار اسلام درجهان را تدارک دیده و جزوهٔ مربوط به آن را نگاشته‌اند از همهٔ مراجعی که در اروپا و آمریکا در باب این موضوع نشر یافته سود برده‌اند.

ولی ما بسیاری از رقمهایی را که در تابلوهای این نقشه و جزوهٔ ملحق آمده تغییر داده‌ایم، زیرا دریافتیم که آنها را به عمد و با اغراض سیاسی و اقتصادی تحریف کرده‌اند. در این نقشهٔ فرانسوی، نمودارهایی از تعداد مسلمانان در یک یک کشورهای جهان آورده شده، ولی ما، از آنجاکه این نمودارها بسیار مفصل‌اند، نمی‌توانیم آنها را در اینجا نقل کنیم. شاید ضروری باشد کتابی خاص در این باره تألیف گردد.

از آنجاکه کل جمعیت کرهٔ زمین ۴،۴۸۰،۹۰۷،۰۰۰ نفر برآورد شده، ناچار مسلمانان ۱۷،۹۷ درصدکل این جمعیت را تشکیل می‌دهند[1]، اما همهٔ این برآوردها، برآوردهای غربیان است و به نسبت عظیمی از واقعیت به دور. ما با قاطعیت تمام می‌توانیم بگوئیم که تعداد مسلمانان در جهان اندکی بیش از ۲۰ درصدکل جمعیت آن است. یعنی از هر پنج‌نفر، یک نفر مسلمان است. با این همه این مقدار نسبت به آنچه که می‌بایست بود بسیار کمتر است. اما عناصری که در آفریقا و آسیا با اسلام می‌جنگند بسیار فراوان و بسیار نیرومنداند. اتحاد جماهیر شوروی سابق در ستیز با اسلام خواه در درون جمهوریهای خود و خواه خارج آنها، دست کمی از واتیکان و دیگر دولتهای غرب ندارد، و انگیزه‌های این دشمنی نیز انگیزه‌های تاریخی است. گذشته از اینها عوامل جدیدی هم برآنچه از قبل موجود بود افزوده شده است. اما اسلام علی‌رغم شرایط خاص دولتهای مسلمان همچنان نیرومند و چیره‌گراست و به یمن فضایل ذاتی خود پیوسته انتشار خواهد یافت.

## چگونگی پراکندگی مسلمانان در جهان

| منطقه | تعداد | جمع |
|---|---|---|
| **۱) خاورمیانه** ........................ | | ۱۴۷،۷۶۱،۰۰۰ |
| **۲) اروپا :** | | |
| اروپای شمالی | ۴۷،۸۵۰ | |
| اروپای جنوبی | ۵،۷۸۹،۶۰۰ | |
| اروپای شرقی | ۶،۰۷۰،۱۰۰ | |
| **جمع کل** ........................ | | ۱۱،۹۰۷،۵۵۰ |
| **۳) کشورهای مستقل مشترک‌المنافع** ........... | | ۴۴،۲۳۶،۰۰۰ |
| **۴) آفریقا :** | | |
| آفریقای شمالی | ۸۷،۷۷۸،۰۰۰ | |
| آفریقای غربی | ۷۲،۱۲۱،۰۰۰ | |
| آفریقای مرکزی | ۴،۰۵۰،۴۰۰ | |
| آفریقای شمال شرقی | ۲۹،۹۴۵،۰۰۰ | |
| آفریقای شرقی | ۱۱،۲۰۶،۰۰۰ | |
| آفریقای جنوبی | ۵۰۷،۵۶۰ | |
| جزایر اقیانوس هند | ۶۶۸،۱۵۰ | |
| **جمع کل** ........................ | | ۲۶۰،۲۷۶،۱۱۰ |
| **۵) آسیا و اقیانوسیه (اقیانوس آرام) :** | | |
| آسیای جنوبی | ۲۴۲،۷۷۴،۰۰۰ | |
| آسیای جنوب شرقی | ۱۳۳،۰۹۵،۰۰۰ | |
| آسیای شرقی | ۱۶،۰۱۰،۷۰۰ | |
| اقیانوسیه | ۲۷۸،۵۰۰ | |
| **جمع کل** ........................ | | ۳۹۲،۱۵۸،۲۰۰ |
| **۶) آمریکا :** | | |
| آمریکای شمالی | ۲،۱۱۰،۰۰۰ | |
| آمریکای مرکزی | ۷،۲۵۰ | |
| جزایر آنیتل | ۹۰،۵۴۰ | |
| جزایر جنوبی | ۷۳۹،۵۰۰ | |
| **جمع کل** ........................ | | ۲،۹۴۷،۲۹۰ |
| **جمع کل مسلمانان در جهان** | | ۸۰۵،۲۸۶،۱۵۰ |

---

۱) بر اساس آمار منتشره سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۰، جمعیت جهان حدود ۵ میلیارد نفر است. از این تعداد ۱،۱۰۷،۸۱۰،۸۶۹ نفر مسلمانند که نسبت مسلمانان به کل جمعیت ۲۲ درصد می‌گردد.

## سازمان کنفرانس اسلامی

ایجاد مؤسسه‌ای فرهنگی که بتواند همهٔ کشورها و گروههای اسلامی را گردهم آورد و میان همهٔ مسلمانان زمین پیوند برقرار سازد و مساعی ایشان را در زمینه‌های گوناگون جهت دهد وآنان را از گزند نقشه‌های شرارت‌بار که زاییدهٔ سیاستهای ضد اسلامی است (قبلاً به این موضوعها اشاره کرده‌ایم) در امان دارد، همه اندیشه‌ای است که البته به‌خاطر هر فرد مسلمان می‌گذشت. براساس این تفکر، سرانجام رهبران امت اسلام کنفرانسهایی تشکیل داده در آنها به‌بررسی احوال مسلمانان پرداختند. چون در سال ۱۳۷۸ هـ ق/ ۱۹۶۷م، آخرین کنفرانس در عمان تشکیل شد، ملک فیصل، اعضا را به تشکیل کنفرانسی از سران دولتهای اسلامی فراخواند تا به امر نجات فلسطین از چنگ صهیونیسم که در تابستان آن سال به صورت خطری تهدیدآمیز علیه سراسر جهان اسلام درآمده بود بپردازد و چگونگی بازپس گرفتن بیت المقدس را از دست یهودیان که پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ برآن چیره شده بودند بررسی نماید. پس از آن در روز ۲۱ اوت ۱۹۶۹م حادثه آتش‌سوزی مسجدالاقصی به دست عناصر صهیونیست رخ داد و مسلمانان آشکارا دیدند که ایجاد آن سازمان اسلامی که ملک‌فیصل تشکیلش را خواسته بود، به صورت ضرورتی اسلامی و گریزناپذیر درآمده است. سپس چون در رجب ۱۳۸۹ هـ ق/ سپتامبر ۱۹۶۹م، نخستین کنفرانس سران اسلامی در رباط (مغرب اقصی) تشکیل شد، ملک حسن دوم پادشاه مغرب -که تشکیل آن کنفرانس را خواسته بود - به ضرورت ایجاد سازمان اسلامی اشاره کرد. اعضای کنفرانس با این پیشنهاد موافقت کرده بیانیه‌ای در آن باب صادر نمودند.

در محرم ۱۳۹۰ هـ ق/ مارس ۱۹۷۰م، وزرای امور خارجهٔ دولتهای اسلامی، اجلاسی در شهر مدینه منعقد ساختند که درآن، ایجاد سازمان کنفرانس اسلامی رسماً به تصویب رسید. در سومین اجلاس وزرای خارجه که در محرم ۱۳۹۲ هـ ق/ فوریهٔ - مارس ۱۹۷۲م درجده تشکیل شد، با منشور آن سازمان نیز موافقت بعمل آمد. در دومین کنفرانس اسلامی که در محرم - صفر ۱۳۹۴ هـ ق/ فوریه ۱۹۷۴م در لاهور پاکستان منعقد شد، چندین تصمیم سیاسی - اقتصادی مهم اتخاذ گردید که از جملهٔ آنها، ایجاد صندوق تعاونی اسلامی بود. اهدافی که برای این صندوق معین شده عبارت بود از: تأمین بودجه جهت فعالیتهای فرهنگی و معنوی و اجتماعی سازمان کنفرانس اسلامی، نشر دعوت اسلام، تشویق پژوهشهای علمی، پشتیبانی از مقاومت ملت فلسطین در قدس و دیگر اراضی فلسطین اشغالی. در دومین اجلاس کنفرانس سران، بانک اسلامی رشد و توسعه تأسیس شد. وظیفهٔ این بانک برآوردن نیازهای کشورهای عضو سازمان، در زمینه‌های بازرگانی، صنعت و نیز تشویق تبادلات تجاری میان آنها بود. علاوه براین، چندین مؤسسهٔ اقتصادی تخصصی به منظور کمک به تعاون میان کشورهای اسلامی، ایجاد مراکز فرهنگی اسلامی، و پشتیبانی از آنها در سراسر جهان، و توجه به گروههای مسلمان در زمینه‌های فرهنگی در همه نقاط تأسیس شد. همچنین یک آژانس خبرگزاری اسلامی و یک سازمان مشترک رادیوهای کشورهای عربی به وجود آمد. در منشور کنفرانس اسلامی این اهداف و اصول که همهٔ کشورهای عضو باید در محقق ساختن آنها بکوشند تعیین گردیده است:

## اهداف و اصول

### الف: اهداف

**اهداف کنفرانس اسلامی به قرار زیراست :**

۱) تحکیم همکاری و تعاون اسلامی میان دولتهای عضو.

۲) پشتیبانی از همیاری کشورهای عضو در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و علمی و نیز در زمینه‌های حیاتی دیگر؛ مشورت اعضا با یکدیگر در سازمانهای بین‌المللی.

۳) اقدام در نابود ساختن تفرقه‌های نژادی و برانداختن انواع مختلف استعمار.

۴) اتخاذ تدابیر لازم جهت کمک به صلح و امنیت جهانی که برپایهٔ عدالت استوار است.

۵) همساز کردن اقدامات جهت پاسداری از سلامت اماکن مقدسه و آزادسازی آنها، و نیز کمک به مبارزات ملت فلسطین، و یاری او به قصدباز پس‌گرفتن حقوق و آزادسازی اراضی‌اش.

۶) پشتیبانی از مبارزات همهٔ ملتهای مسلمان به قصد پاسداری از شرف و استقلال و حقوق ملی‌شان.

۷) ایجاد جو مناسب جهت تقویت تعاون و تفاهم میان دولتهای عضو و کشورهای غیر عضو.

### ب) اصول

**کشورهای عضو مقرر داشته و تعهد می‌کنند که در راه محقق ساختن اهداف منشور، اصول زیر را مدّنظر داشته باشند:**

۱) برابری کامل میان دولتهای عضو.

۲) احترام به حق تعیین سرنوشت هریک از کشورهای عضو، و عدم دخالت در امور داخلی آنها.

۳) احترام به سیاست و استقلال و یکپارچگی خاک هریک از آن کشورها.

۴) حل اختلافاتی که احیاناً میان کشورها بروز می‌کند از طریق راه‌حلهای مسالمت‌آمیز چون مذاکره، وساطت، ایجاد توافق و یا داوری.

۵) خودداری دولتهای عضو از بکار بردن زور در روابط فی‌مابین و یا تهدید به استفاده از آن علیه یکپارچگی یا سلامت اراضی یا استقلال سیاسی دیگر دولتهای عضو.

اعضای این کنفرانس عبارتند از: اولاً همهٔ کشورهایی که اکثریت ساکنانشان مسلمان‌اند، و ثانیاًبیشتر کشورهایی که مسلمانان آنها اگر چه در

اقلیت‌اند، باز میان مردم آنها از اعتباری خاص برخوردارانـد. بـدینسان، تعداد اعضای این سازمان به ۴۳ عضو بـالغ گـردید کـه فـلسطین یـکی از آنهاست.

## جامعهٔ دول عربی (اتحادیهٔ عرب)

اعـراب، هسـتهٔ مـرکزی امت اسـلامی را تشـکیل مـی‌دهند، زیـرا سرزمینشان مهد اسلام، و زبـانشان زبـان قـرآن است. ایشـان مـیراث‌دار فرهنگ عظیم اندیشهٔ اسلام‌اند و بخش اعظم‌آن هم به زبان عربی تألیـف یافته. گذشته از آن، سرزمین ایشان بخش ژئوفیزیکی بهم پیوسته‌ای است که از رود دجله تا اقیانوس اطلس گسترده است، و زیستگاه ایشان، از نظر استراتژیک و بازرگانی، از مهمترین مناطق جـهان بـه‌شمار مـی‌آید. اگـر اعراب می‌توانستند از این سرزمین واحد و بهم پیوسته و نیز از مـوقعیت جغرافیایی خود استفاده کـنند، ایـنک یـکی از نـیروهای عـمدهٔ جـهان را تشکیل می‌دادند. همین کیفیت باعث شده است که دولتهای بزرگ جهان، موانعی ایجاد کرده نگذارند اعراب از ویژگیهای مـنحصر بـفردی کـه در اختیار دارند بهره برند. حتی وجود اسراییل در قلب سـرزمین اعـراب، و تقویت و مجهز ساختن او با سلاح، خود می‌تواند یکی از وسایل تضعیف و تفرقه‌افکنی میان اعراب به‌شمار آید.

فکر تشکیل جامعهٔ دول عرب (اتحادیهٔ عرب) از آنجا سرچشـمه گرفت که در اوایل دهه‌های چهل، کشورهای مستقل عرب میل داشـتند اتحادی پدید آورند تا بتوانند از منافع خود دفاع کنند و کشورهای عربی دیگری را که هنوز زیر سلطهٔ استعمار قرار داشتند یاری دهند. بریتانیا از این اندیشه هـم بـرای سیطره بـراعـراب بـهره‌برداری کـرد و در ۱۹۴۱م، انتونی‌ایدن، وزیر امور خارجه بریتانیا اعلان داشت که کشورش، اعراب را به ایجاد رابطه و اتحاد تشـویق مـی‌کند. در هـرحـال، طـی سـال ۱۹۴۴م، دولتهای عربی در بارهٔ ایجاد یک اتحادیه، یا یک پیمان عـرب بـه گـفتگو پرداختند و سرانجام، نمایندگان کشورهای مصر، عراق، امیرنشین شـرق اردن، عربستان سعودی، یمن، سوریه و لبنان گردهم آمده در بارهٔ اتحادیهٔ عرب به مذاکره نشستند. نخست به این نتیجه رسیدند که نام این اتحادیه را «جامعة الدول العربیه» بگذارند، سپس در ۱۹۴۵ میلادی در اسکندریه به توافقات اصولی دست یافته آنرا پروتکل اسکندریه خوانـدند. بـراسـاس همین منشور بود که جامعهٔ دول عرب پـی‌ریزی شـد. آنگـاه‌در ۱۹۵۶م، سودان، در ۱۹۵۸م پادشاهی مغرب و تونس، سپس الجزایر پس از کسب استقلال در ۱۹۶۲م، و خلاصه جمهوری سوسیالیستی یمن در ۱۹۶۸م به آن پیوستند. از آن پس، کشورهای عربی، از جمله سـومالی و جـیبوتی و موریتانی، یکی پس از دیگری به جامعهٔ دول ملحق گشتند. نیز مقرر شد که قاهره مقر آن جامعه و محل مدیریت کل آن باشد. هـدفهای جـامعهٔ دول عرب، آنچنانکه‌از منشور آن بر می‌آید، بر چهار امر متمرکز است.

۱) تحکیم رابطه میان دولتهای عضو.

۲) همساز کردن برنامه‌ریزی‌های سیاسی به قصد ایـجاد تـعاون مـیان اعضاء.

۳) پاسداری از استقلال دولتهای عضو.

۴) تعاون میان دولتها در امور اقتصادی و مالی و ارتباطات و فرهنگی و اجتماعی و بهداشت.

در درون جامعهٔ دول، شورایی مرکب از سـران دولتـهای تشـکیل دهندهٔ تأسیس شد و مقرر گردید که این شورا، حداقل سالی دوبـار، طـی ماههای می و اکتبر منعقد شود، اما اگـر دسـت‌کـم، دو دولت از دولتـهای جامعه تقاضا کنند، شورا باز منعقد خواهد شد؛ نیز مقرر شد که تصمیمات شورا، اگر به اتفاق‌آرا اتخاذ شود، برای هـمهٔ دولتـهای عـضو لازم‌الاجـرا گردد، اما تصمیماتی کـه بـا اکـثریت آراء بـه تـصویب نـمی‌رسید دیگـر لازم‌الاجراء نسیت.

منشور جامعه، ملحقی مخصوص فلسطین دارد که هم آن را دولتی مستقل به شمار می‌آورد و هم جامعهٔ عرب را مـلزم مـی‌سازد کـه ضـمن همکاری مثبت با نمایندگان ملت فلسطین، در راه اسـتقلال آن سـرزمین بکوشد. جامعه، چندین کمیتهٔ فنی دائمی نیز دارد کـه مـوضوعهای فـنی مختلفی را که به شورا می‌رسد مورد بررسی قرار می‌دهد. این کمیته‌ها، به اجرا نهادن تصمیمات شورا را نیز به عهده دارند.

علاوه براین، چند سازمان فرعی تخصصی اقتصاد و امور اجتماعی نیز در کنار جامعهٔ تأسیس شده که مهمترین آنها«سازمان عربی تربیت و علوم و فرهنگ» است. این سازمان عظیم، به تقلید از یونسکو (وابسته به سازمان ملل متحد) تشکیل شده و دارای چندین اداره است که به امور مبارزه بـا بیسوادی و چاپ نسخه‌های خطی و اموری از این قبیل می‌پردازد.

هنگامی که پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳م، مصر با رژیم اشغالگر قدس معاهدهٔ صلح امضاء کرد، همهٔ دولتهای عرب روابط سیاسی خود را با مصر قطع کردند و در نتیجه روابط سیاسی این کشور با دولتهای جامعهٔ عرب نیز به حال تعلیق درآمد؛ و بیشتر آنها، سفارتخانه‌های خود را در قاهره بستند، مرکز جامعهٔ عرب نیز به تونس انتقال یافت و همهٔ سازمانهای وابسته به آن نیز در کشورهای مختلف عرب پراکنده شد، جز دبیرخانهٔ جامعه که تونس ادارهٔ آن را به عهده دارد و کار خود را به‌طور عادی ادامه می‌دهد.

جامعهٔ دول عرب از نظر بین‌المللی، به عنوان سازمانی مـحلی، بـا اعتباری فراوان، به رسمیت شناخته شده است.



# مآخذ:


احمد نائب انصاری، *کتاب المنهل العذب فی تاریخ طرابلس الغرب*، ۲ج، استانبول، ۱۳۱۷ هـ. ق.

ابن غلبون طرابلسی، *التذکار فیمن ملک طرابلس و ماکان بها من الاخبار*، قاهره، ۱۳۱۹ هـ. ق.

- *تاریخ العرب الحدیث والعالم*، تألیف گروهی از استادان الجزایری، الجزایر.

جبرتی، *عجائب الآثار فی التراجم والأخبار*، ۴ج، بولاق، ۱۳۲۲ هـ. ق/ ۱۹۰۴م.

رافعی، عبدالرحمن، *تاریخ الحرکةالقومیة المصریة*، ۸ ج، دارالمعارف.

رمضان، عبدالعظیم، *تطورالحرکة الوطنیة فی‌مصرمن ۱۹۱۸ الی ۱۹۳۶م*، قاهره، ۱۹۸۳، چاپ دوم.

زاوی، طاهر احمد، *عمرالمختار، الحلقة الأخیرة من‌الجهاد والوطن فی‌طرابلس*، قاهره، ۱۳۵۰ هـ. ق.

سلیمان محمود، حسن، *لیبیا بین‌الماضی والحاضر*، سلسلهٔ هزار کتاب، قاهره، ۱۹۶۲م.

شکری، محمد فؤاد، *السنوسیة دین و دولة*، قاهره، ۱۹۴۸م.

فیشر، *تاریخ اوروبا فی‌العصور الحدیثة*، ترجمهٔ احمد نجیب هاشم و ودیع ضبع، قاهره، ۱۹۵۰م، چاپ ششم.

Laqueur, Walter (ed.), The Arab Israeli Leader, London, 1970


در پایان این کتاب، فهرستی از گزیدهٔ آنچه در بارهٔ فلسطین و قضیهٔ فلسطین و اسراییل به زبانهای اروپایی تألیف شده، آمده است. اما مراجع عربی نیز بسیار فراوان‌اند، زیرا این قضیه، یکی از مسائلی است که در زمان حاضر، سخت خاطر اعراب را به خود مشغول داشته و بهمین جهت، کتاب و تألیف دراین باب فراوان است. اما بهترین آثاری که به زبان عربی نشر یافته، همان‌هاست که مرکز پژوهشهای فلسطینی در بیروت چاپ کرده است. خواننده در سلسله انتشارات این مرکز، هر پژوهش علمی‌ای را که بخواهد می‌تواند پیدا کند. ما برای بحثها و نقشه‌های خود به این کتابها استناد کرده‌ایم، با اینهمه، در مورد نقشه‌ها، بیشتر از اطلس ارزشمندی که «سازمان عربی تربیت و علوم و فرهنگ» وابسته به جامعهٔ ملل عرب منتشر کرده بهره برده‌ایم.


*L'Afrique de Nord en Marche.* Paris 1957.

Bertaux, Diane, *L'Afrique des la Pré - Histoire à l´époque Contemporain*, Paris 1965.

Despois, Jean, *La Colonisation Italienne, Problémes et Methodes,* Paris 1935.

Eraziani, R., *Verso il Fezzan,* Tripoli 193υ.

Gantier, E. F., *L'Afrique noire occidentale,* Paris, 1935.

Julien, André, *Histoire de L'Afrique du Nord depuis L'antiqité Jusqú a L'occupation Francaise* Paris

Lowell, J., Ragats, *A Bibliography for tha study of african History in the Nineteenth and Twentierh Centuries,* Washington 1945.

Maugini, A., *Tripolitania e Cirenaica ..., probleme deiia colonizzazione.* Athi 111.

Piccioli, *La Novelle Italia d' oltremare,* 2 vols. Milano 1934.

# فهرست نامها

**راهنمای فهرستها**

۱ - نامهای این کتاب در دو فهرست گردآمده است:

فهرست اول شامل همهٔ نامهائی است که در نقشه آمده است ، و فهرست دوم، شامل همهٔ نامهائی که در متون مذکوراند. به عبارت دیگر ، در فهارس ما، نام اشخاص و شهرها و پدیده‌های طبیعی چون کوهها و دریاها از هم تفکیک نشده‌اند.

۲ - در ترتیب الفبائی، (همزه) و (آ) و (ا) را از هم تفکیک کرده‌ایم: همزه، به هر شکل که باشد در آغاز آمده، سپس مصور بلند آ و پس از آن الف بی مدّ که ما برای گریز از خلط، از همزه جدا کرده‌ایم. بدینسان، بئر در درجهٔ اول می‌آید و بار در درجهٔ دوم.

۳ - نام شهرها، کشورها، مناطق ، استانها و نظائر آنها را بدون هیچ علامت یا اشارتی آورده‌ایم؛ اما برای موارد دیگر ذکر کرده‌ایم که کلمه برچه چیز اطلاق شده است. مثلاً

شام : (چون نام کشور و منطقه است، چیزی جز شمارهٔ نقشه نیاورده‌ایم.

شام، دروازه:

شام، دریا:

شام، صحرا:

۴ - الف و لام حرف تعریف را به شمار نیاورده‌ایم

۵ - استفاده کلمه را مراعات کرده‌ایم، مثلاً چون دار کلمهٔ معنی‌داری است، همهٔ اسمهائی را که با آن آغاز شده‌اند نخست آورده‌ایم و سپس کلماتی را که دار در آنها جزئی از کلمه است و استفاده ندارد:

دارالبیضاء

دارالسلطان

دارا

داراب

۶ - تای مربوطه (ة) را اگر در درون کلمه است، معادل (ت) گرفته‌ایم و اگر در پایان کلمه آمده، معادلهای غیر ملفوظ، به همین جهت دبةالفول، قبل از دبه قرار گرفته است.

۷ - از ذکر اسامی تبارنامه‌های جداول تاریخی - تطبیقی خودداری گردیده است.

# فهرست اول

## شامل نامهای موجود در نقشه‌ها

## « ب »

## « پ »

« ث »



« ج »

« چ »



« ح »

## « خ »

## « د »

« ذ »



« ر »

## «ز»

« ژ »



« س »

## « ش »

## « ص »

## « ض »



## « ط »

## « ظ »



## « ع »

« غ »

## « ف »

## « ق »

## « ک »

## « گ »

## « ل »

« م »

## « ن »

« و »

## «ه»

## « ی »



# فهرست دوم

## شامل نامهای موجود در متون

### « آ »

## «ب»

## « پ »

## « ت »

« ث »



« ج »

« چ »



« ح »

## « خ »

« د »

« ذ »



« ر »

## « ز »

# « ژ »



# « س »

## « ش »

## « ص »

« ظ »



« ع »

## « غ »

## « ف »

## « ق »

## « ک »

## « گ »

« ل »



« م »

## «ن»

« و »



« هـ »

## « ی »

# فهرست تطبیقی

## نامهای جغرافیایی

این فهرست را از میان انبوهی فیش استخراج کردیم تا خوانندگان را لااقل در حوزهٔ مدیترانه یاری کرده باشیم، زیرا ایرانیان، بیشتر در این منطقه است که بسبب چندگونگی نامها، دچار سرگردانی می‌شوند. متأسفانه حجم عظیم اطلس گنجایش کار گسترده‌تری را نداشت.

نامهای اروپائی را برحسب زبان اصلی تنظیم کرده سپس شکلهای دیگر، خاصه شکلهای کهن آنها را عرضه نموده‌ایم. گاه ضرورت ایجاب کرده که شکلهای معروفتر نامها را به زبانها فرانسه و انگلیسی نیز بیاوریم.

# فهرست تطبیقی نامهای جغرافیایی

## (به ترتیب حروف فارسی)

| | |
|---|---|
| آرله | Arles (Arelas, Arelate) |
| ابلاسنشیا | Palencia |
| اَبله | Ávila (Abyla, Abela) |
| أبنیون | Avignon (Avenio) |
| أبیط | Oviedo (Asturias) |
| اپیروس | Epirus, Epeiros |
| اجادی(جزایر) | Egadi(isole) و ایتالیائی Egates (iles) فرانسوی |
| اربونه (نربونه) | Narbonne (Narbon) |
| اَرجونة | Arjona |
| اَرَغون | Aragón |
| اَلأَرْک | Alarcos |
| أَرْکُش(مدینه) | Arcos de la Frontera (Arcobriga) |
| ازمیت (نیقومیدیه) | Izmit (nicomedia) |
| إِسْتِجّة | Écija (Astigi) |
| استرومبولی=استرانجلو | Stromboli (Strongyle) |
| أسترقه، أشترقه | Astorga (Asturica Augusta) |
| اسطبونه | Estepona |
| اسکدار، اسکوتاری | Scutari, Skadar صربی |
| أشبونه، لشبونه (لیسبون) | Lisbón (Olisipo, Felicitas Julia) |
| اشبیلیه (سویل) | Sevilla (Hispalis) ,Seville فرانسوی |
| اشتریس (اشتوریس)، | Asturias |
| إفراغَة | Fraga |
| اقریطش (کرت) | Crete, Kriti= یونانی (Creta, Candia) |
| أقلیش | Uclés |
| أکشنونبه | Ocsonoba |
| اگادیر، اغادیر | Agadir (Santa Cruz del cabo de Aguar) |
| البیره | Elvira |
| المریه | Almeri'a (Unci, portus Magnus) |
| اَلیَط | Aledo |
| اماسیه | Amasya (Amasia) |
| أنْدُوجَر | Andújar (Illiturgis) |
| اوریط | Oreto |
| اوریوله | Orihuela |
| اوسمه (وخشمه) | Osma |
| باب الشزری | Ronces valles اسپانیایی, Roncevaux فرانسوی |
| باجَه | Beja (pax Julia) |
| بازو | Viseu, Vizeu |
| بتشینا (=بجانه) | Pachino |
| براقره | Braga (Bracara Augusta) |
| بَرْبَشْتُرُو | Barbastro |
| (جبال) اَلْبُرت، اَلْبُرتات | pyrénées فرانسوی، pirineos اسپانیایی (pyrenaei Montes) |
| برشلونه | Barcelona (Barcino, Barcinona) |
| بُرغُش | Burgos |
| بسطه | Baza (Basti) |
| بَشْکونَش، بشکونش، بشکونس، بَشْقُنس | Vascongadas (provincias), Basque (pays) فرانسوی |
| بشناق، پچنگها (قوم)، پاتسیناکها | Pecheneg انگلیسی ، Patchenegue فرانسوی Besenyo ، مجاری ، Patzinakoi بیزانسی ، Bisseni لاتین |
| بَطَلْیَوس | Badajoz (Pax Augata) |
| بلرم (پالرم) | Palermo (Panormus, Panhormus) |
| بَلِّش مالقه | Vélez Málaga |
| بلنسیه(ولانس) | Valencia (Valentia),Valence فرانسوی |

| | |
|---|---|
| بَنبلونه = پامپلونا | Pamplona, Pampeluna (Pompaelo) |
| بندقیة (ونیز) | Venezia (Venetia),Venise فرانسوی |
| بنطش | Pontus |
| بِنونت | Benevento (Maleventum) |
| بورسه | Bursa, Brusa, Brussa (Prusa) |
| بوسنه، بوسنی | Bosnie-Bosnia,Bosna صربی - کروات |
| بیّانه | Baena |
| بیشة(پیز) | pisa (pisae) |
| بیغو، باغوُ(باغة) | priego de Córdoba |
| پالرم ← بلرم | |
| پلوپونز←موراَ | Peloponnese, Peloponnesus, Peloponnesos |
| پیرنه ← البرت | |
| پیز ← بیشه | |
| تاجه (وادی) | Tajo اسپانیایی، Tejo پرتغالی، (Tagus) |
| تراکیا | Thrace (Thracia) |
| تروپیا | Tropea |
| تُطیله | Tudela (Tutela) |
| توده، توی | Tude, Tuy |
| تولوز ← طولوشه | |
| تیروال | Teruel |
| الثغرالاعلی | La Frontera Superior |
| جبال‌المعدن (کوههای معدن) | Sierra Morena |
| جبل الثلج (کوه ثلج) | Sierra Nevada |
| جرجنت | Agrigento (Girgenti,Agrigentum) Akragas یونانی |
| جرونده | Gerona (Gerunda) |
| جزیرةالخضراء | Algeciras |
| جِلّیقیّه | Galicia (Gallaecia) |
| جلیله | Galilee |
| جواردا | Guarda |
| جیان | Jaén |
| چرنومن (چرمن) | Tchernomen, Tchirmen |
| الخالیه | Coliennes (iles) فرانسوی, Eolie (isole) ایتالیائی |
| خیخون | Gijon |
| دانیه | Denia (Dianium) |
| دمدمه، سالینا | Salina (Didyme) |
| دُن | Don, Duna تاتاری (Tanais) |
| دنیستر | Dniestre, Dnestre (Tyras, Danastris) |
| دورازو | Durazzo,Durrës(Epidamnus,Dyrrachium,Dyrrhachium) |
| دویره(نهر) | Duero اسپانیایی, Douro پرتغالی (Durius) |
| رجوسه | Ragusa (Hybla Heraca) |
| رودس | Rhodes, Rodos, Rhodos یونانی، Rhodus لاتینی |

| | |
|---|---|
| زلاّقه | Sagrajas |
| سردانیه(ساردنی) | Sardegna |
| سرقسطه(زاراگزا) | Zaragoza (Caesaraugusta) |
| سرقوسه | Siracusa (Syracusae) |
| شُریه | Soria |
| سلمنقه | Salamanca (Sal mantica, Helmantica) |
| سهیل (فونخروله) | La Fuengirola |
| سویل ← اشبیلیه | |
| سیسیل ← صقلیه | |
| سینوپ | Sinop (sinope) |
| شاطبه | Játiva, Játiba, Xátiva (setabis) |
| شَذونَه | Medina Sidonia |
| شَریش | Jerez de la Frontera (Xeres) |
| شطوبال | Setúbal ,Saint Ubes انگلیسی |
| شغونسه | Sigüenza (Segontia) |
| شقوبیه | Segovia |
| شقوره(نهر) | Segura (rio) |
| شلب | Silves |
| شَلْبَطَرَّة | Salvatierra |
| شنترین | Santarém |
| شنتمریه (همان فاروی امروزی است) | |
| | Santa Maria de Algarve (Faro) |
| شنت یاقب (شنت یاقوب) | Santiago de Compostela |
| صقلیه (سیسیل) | Sicilia |
| طارنت، تارانت | Taranto (Tarentum) |
| طبرمین | Taormina (Tauromenium) |
| طرسونه | Tarazona |
| طرطوشه | Tortosa (Dertosa) |
| طَرّکونه | Tarragona (Tarraco) |
| طلیطله(تُلِد) | Toledo (Toletum) |
| طنجه | Tanger (Tingis) |
| طولوشه(تولوز) | Toulouse (Tolosa) |
| عربستان بیابانی (دائرةالمعارف فارسی) | Arabia Deserta |
| عربستان سعید (عربستان خوشبخت) | Arabia Felix |
| عربستان سنگی (دائرةالمعارف فارسی) | Arabia petraea |
| علقمه | Alcamo |
| غُرماج | San Esteban de Gormaz |
| غرناطه(گرانادا) | Granada |
| فاجیناتا | Favignana |
| فارو (شنتمریه) | Faro |
| ج. فرمنتیره | Formentera (isla de) (ophiusa) |

| | |
|---|---|
| قادش (قادس) | Cádiz (Gadir, Gadire, Gadier, Gades) |
| قارله | Charles Martel |
| قاليپولی | Gallipoli,Gelibolu Yarimadasi ترکی |
| قرصقه(کرس) | Corsica (corse) |
| قرطبه(کردوا) | Córdoba (Corduba) |
| قرقشونه | Carcassone (Carcassona) |
| قرم(کریمه) | Crimea ,Krym روسی |
| قَرْمونة | Carmona (Carmo) |
| قرميسين = کرمانشاه | |
| قسطليون | Castillón de la plana |
| قشتاله، قشتيله، قشتيليه | Castilla, Castille فرانسوی |
| القصر | Alcazar (de San Juan) (Alce) |
| قصراش | Cáceres |
| قطلونية(کاتالانی) | Cataluña اسپانیایی, Catalunya کاتالانی |
| قطونيه | Catania (Catana) |
| قلعهٔ خيرون | Caltagirone |
| قُلُمريّه | Coimbra (Conimbria, Conimbriga) |
| قَلَهُرّه | Calahorra (calagurris) |
| قلوريه(کالابريا) | Calabre فرانسه، (Bruttitum) |
| قنوج، کانوج | Kannauj, Kanauj, Cannauj (Kanyakubaja) |
| قوصره(جزيره) | Pantelleria (cosyra, Cossyra) |
| قوصوه، کوسو | Kosovo, Kossovo, Kosovo polje |
| قونکة | Cuenca (Conca) |
| کاتالان ← قطلونيه | |
| کالابريا ← قلوريه | |
| کافا، فئودوسيا | Kaffa, Kefe تاتاری ، Feodosiga (Theodosia) |
| کانجاس | Cangas (Canicas) |
| کردوا ← قرطبه | |
| کرس ← قرصه | |
| کرونا (لاکورونيا، کورنية) | La Coruña (Caronium) |
| کرويا | Kroja, Krujë coroia |
| کريمه ← قرم | |
| کشنته ← کوشنتيا | |
| کلياری | Cagliari Caralis |
| کنتبريه(کوههای) | Cantabrica(Cordillera) |
| کورونثا | Coronea |
| کوشنتيا(کشنته) | Cosenza (Consentia) |
| کوفادونجا، کافادونجا | Covadonga |
| کيليکيا | cilicia |
| گرانادا ← غرناطه | |
| لارده | Lerida (Ilerda) |
| لاميجو | Lamego |
| لَبْلَه | Niebla (Ilipla) |
| لپانتو | Lepanto ایتالیائی, Navpaktos(Naupactus) یونانی |
| لشبونه ← اشبونه | |
| لَقَنْت | Alicante (Lucentum احتمالاً) |
| لَکّ، لَکُّه (باوادی لکُّه اشتباه نشود) | Lugo (Lucus Augusti) |
| لنتينی | Lentini (Leontini) |
| لنقياذه | Licata (Phintias) |
| لورقه(لورکا) | Lorca |
| ليسبون ← اشبونه | |
| ليبرا | Lipari (Aeoliae Insulae) |
| ليوانزو(جزائر) | Levanzo |
| ليون (اسپانيا) | León (Legio) |
| مادريد ← مجريط | |
| مارِده | Mérida (Augusta Emerita) |
| مارسی ← مرسيليه | |
| ماريتيمو(جزائر) | Marettimo |
| مالطه(مالت) | Malta (Melita) |
| مالقه(مالاگا) | Málaga (Malaco) |
| مجريط(مادريد) | Madrid |
| مدينة سالم | Medinaceli |
| مربلّة(ماربلا) | Marbella |
| مَرسیٰ علی | Marsala (Lilybaeum) |
| مرسيلية (مسيلية) | Marseille (Massilia) |
| مرسيه (مرکز قلمروتُدمير) | Murcia |
| مسينی | Messina (zancle, Messana, Messene) |
| مُطريل | Motril |
| المنشا (المنجی) | La Mancha |
| اَلْمُنَکَّب | Almuñé car (Sexi) |
| منورقه | Menorca |
| مهرگان گذگ = مهرجان قذق | |
| مودون | Modon |
| مودونيه | Modica (Motyca) |
| مورآ(پلوپونز) | Morea (Morus) Peloponnese |
| مَوْرُور | Morón de la Frontera |
| ميرتله (مارتله) | Mértola |
| المينو(نهر) | el Mino |
| ميورقه | Mallorca |
| ناوارينو | Navarino pylos |
| نبره(ناوار) | Navarra |
| نگروپونته، آغريبوز | Negroponte , Euboea يونانی |

| | |
|---|---|
| نیش | Nich |
| نیقومیدیه ← ازمیت | Nicomedia → Izmit |
| نیقیه، ازنیق | Iznik (Nicaea) |
| نیکوپولیس | Nikopol (Nicopolis) |
| نیمة | Nimes (Nemausus) |
| هرزگوین – هرسک | Herzegovine, Hercegovina, Hersek |
| وادی آش | Guadix |
| وادی آنة | Guadiana (Anas) |
| الوادیالکبیر | Guadalquivir (Baetis) |
| وارنا | Varna(odessus) |
| والاشی، افلاق | Walachia, wallachia |
| وَبْذَه | Huete |
| وَشْقَة | Huesca (osca) |
| ولبه | Huelva |
| ونیز ← بندقیه | |
| ویجو (فیجو) | Vigo |
| یابُره | Évora (Ebora, Liberalitas Julia) |
| یابِسة(جزیره) | Ibiza, Iviza (Ebusus) |
| اَلِیط | Aledo |



# فهرست تطبیقی نامهای جغرافیایی

## (به ترتیب حروف انگلیسی)

| | |
|---|---|
| اگادیر، اغادیر | Agadir (Santa Cruz del cabo de Aguar) |
| جرجنت | Agrigento,(Girgenti, Agrigentum), Akragas یونانی |
| علقمه | Alcamo |
| اَلاَرْک | Alarcos |
| القصر | Alcazar (de San Juan) (Alce) |
| اَلیط | Aledo |
| جزیرةالخضراء | Algeciras |
| لَقَنْت | Alicante (Lucentumاحتمالاً) |
| المریه | Almeri'a (Unci, portus Magnus) |
| اَلْمُنَکَّب | Almuñé car (Sexi) |
| اماسیه | Amasya (Amasia) |
| اَنْدُوجَر | Andújar (Ill iturgis) |
| عربستان بیابانی | Arabia Deserta |
| عربستان سعید (عربستان خوشبخت) | Arabia Felix |
| عربستان سنگی | Arabia petraea |
| اَرَغون | Aragón |
| اَرْکُش(مدینه) | Arcos de la Frontera (Arcobriga) |
| اَرجونة | Arjona |
| آرله | Arles (Arelas,Arelate) |
| اَسترقه، اَشترقه | Astorga (Asturica Augusta) |
| اشتریس (اشتوریش) | Asturias |
| اَبنیون | Avignon (Avenio) |
| اَبله | Ávila (Abyla, Abela) |
| بَطَلْیوس | Badajoz (Pax Augata) |
| بیّانه | Baena |
| بَرْبَشْتَرُو | Barbastro |
| برشلونه | Barcelona (Barcino Sarcinona) |
| بسطه | Baza (Basti) |
| باجّه | Beja (pax Julia) |
| بنونت | Benevento (Maleventum) |
| بوسنه - بوسنی | Bosnie, Bosnia, Bosna صربی - کروات |
| براقره | Braga (Bracara Augusta) |
| بُرغُش | Burgos |
| بورسه | Bursa, Brusa, Brussa (Prusa) |
| قصراش | Cáceres |
| قادش (قادس) | Cádiz (Gadir, Gadire, Gadier, Gades) |
| کلیاری | Cagliari Caralis |
| قلوریه(کالابریا) | Calabre,فرانسه(Bruttitum) |
| قَلَهُّره | Calahorra (calagurris) |
| قلعه‌خیرون | Caltagirone |
| کانجاس | Cangas (Canicas) |
| قرقشونه | Carcassone (Carcassona) |
| قَرْمونة | Carmona (Carmo) |
| قشتاله، قشتیله، قشتیلیه | Castilla, Castilleفرانسوی |
| قسطلیون | Castillón de la plana |
| قطلونیة(کالاتانی) | Cataluña اسپانیایی Catalunya کاتالانی |
| قطونیه | Catania (catana) |
| قارله | Charles Martel |
| کیلیکیا | Cilicia |
| قُلمریّه | Coimbra (Conimbria, Conimbriga) |
| کنتبریه(کوههای) | Cantabria (Cordillera) |
| قرطبه(کردوا) | Córdoba (Corduba) |
| کوروتا | Coronea |
| قرصقه(کرس) | Corsica (corse) |
| کرونا (لاکورونیا، کورنیة) | La Coruña (Caronium) |
| کشنته ← کوشنتیا | Cosenza (Consentia) |

| | |
|---|---|
| Covadonga | کوفادونجا، کافادونجا |
| Crete, Kriti= یونانی (Creta, Candia) | اقریطش (کرت) |
| | کریمه ← قرم |
| Cuenca (Conca) | قونکة |
| Denia (Dianium) | دانیه |
| Dniestre, Dnestre (Tyras, Danastris) | دنیستر |
| Don, Duna تاتاری (Tanais) | دُن |
| Duero, اسپانیایی Douro پرتغالی (Durius) | دویره (نهر) |
| Durazzo, Durrës (Epidamnus, Dyrrachium, Dyrrhachium) | دورازو |
| Écija (Astigi) | إسْتِجَّة |
| Egadi (isole) ایتالیایی, Egates (iles) فرانسوی | اجادی (جزایر) |
| el Mino | المینو (نهر) |
| Elvira | البیره |
| Eoliennes (iles) فرانسوی, Eolie (isole) ایتالیائی | الخالیه |
| Epirus, Epeiros | اپیروس |
| Estepona | اسطبونه |
| Evora (Ebora, Liberalitas Julia) | یابُره |
| Faro | فارو، (شنتمریه) |
| Favignana | فاجیناتا |
| Formentera (isla de) (ophiusa) | ج. فرمنتیره |
| Fraga | إفراغَة |
| La Frontera Superior | الثغرالاعلی |
| La Fuengirola | سهیل (فونخروله) |
| Galicia (Gallaecia) | جِلِّیقیَّه |
| Galilee | جلیله |
| Gallipoli, Gelibolu Yarimadasi ترکی | قالیپولی |
| Gerona (Gerunda) | جرونده |
| Gijon | خیخون |
| Granada | غرناطه |
| Guadalquivir (Baetis) | الوادی‌الکبیر |
| Guadiana (Anas) | وادی آنة |
| Guadix | وادی آش |
| Guarda | جواردا |
| Herzegovine, Hercegovina Hersek | هرزگوین، هرسک |
| Huelva | ولبه |
| Huete | وَبْذَه |
| Huesca (osca) | وَشْقَة |
| Ibiza, Iviza (Ebusus) | یابسة (جزیره) |
| Izmit (nicomedia) | ازمیت(نیقومیه) |
| Iznik (Nicaea) | نیقیه، ازنیق |
| Jaén | جیان |
| Játiva, Játiba, Xátiva (setabis) | شاطبه |
| Jerez de la Frontera (Xeres) | شَریش |
| Kaffa kefe Feodosiya (Theodosia) | کافا، فئودوسیا |
| Kannauj, Kanauj, Cannauj (Kanyakubaja) | قنوج، کانوج |
| Kosovo, Kossovo, Kosovo polje | قوصوه، کوسو |
| kroja, Krujë, coroia | کرویا |
| Lamego | لامیجو |
| Lentini (Leontini) | لنتینی |
| León (Legio) | لیون (اسپانیا) |
| Lepanto, Nevpaktos (Naupactus) | لپانتو |
| Lerida (Ilerda) | لارده |
| Levanzo | جزایرلیوانزو |
| Licata (phintias) | لنقیاذه |
| Lipari (Aeoliae Insulae) | لیبرا |
| Lisbón (olisipo, Felicitas Julia) | اشبونه،لشبونه(لیسبون) |
| Lorca | لورقه(لورکا) |
| Lugo (Lucus Augusti) | لَکّ، لَکّه (باوادی لکّه اشتباه نشود) |
| Madrid | مجریط |
| Málaga (Malaco) | مالقه(مالاگا) |
| Mallorca | میورقه |
| Malta (Melita) | مالطه(مالت) |
| La Mancha | المنشا (المنجی) |
| Marbella | مربلّة(ماربلا) |
| Marettimo | ماریتیمو(جزایر) |
| Marsala (Lilybaeum) | مَرسیٰ‌علی |
| Marseille (Massilia) | مرسیلیة (مسیلیة) |
| Medinaceli | مدینة سالم |
| Medina Sidonia | شَذونَة |
| Menorca | منورقه |
| Mérida (Augusta Emerita) | مارده |
| Mértola | میرتله (مارتله) |
| Messina (zancle, Messana, Messene) | مسینی |
| Modica (Motyca) | مودونیه |
| Modon | مودون |
| Morea (Morus) Peloponnese | موره‌آ(پلوپونز) |
| Morón de la Frontera | مَوْرُور |
| Motril | مُطریل |
| Murcia | مرسیه (مرکز قلمروتُدمیر) |
| Narbonne (Narbon) | اربونه (نربونه) |
| Navarino, pylos | ناوارینو |

نبره(ناوار) Navarra

نگروپونته، آغریبوز Negroponte, Euboea, یونانی

نیش Nich

نیقومیدیه ← ازمیت Nncomedia→Izmit

لَبْلَه Niebla (Ilipla)

نیکوپولیس Nikopol (Nicopolis)

نیمة Nimes (Nemausus)

اُکشونبه Ocsonoba

اوریط Oreto

اوریوله Orihuela

اوسمه (وخشمه) Osma

اُبیط Oviedo (Asturias)

بتشینا (=بجانه) Pachino

بلرم(پالرم) Palermo (Panormus, Panhormus)

ابلاسنشیا Palencia

بَنْبَلونه = پامپلونا Pamplona, Pampeluna (Pompaelo)

قوصره(جزیره) Pantelleria (cosyra, Cossyra)

Pecheneg, انگلیسی Petchenrgue, فرانسوی Besenyo مجاری،

Patzinakoi, بیزانسی Bisseni لاتین

بشناق، پچنگها (قوم)، پاتسیناکها

پلوپونز←موراَ Peloponnese, Peloponnesus, Peloponnesos

بیشة(پیز) pisa (pisae)

بیغو، باغوُ(باغة) priego de Córdoba

pyrénées فرانسوی pirineos اسپانیایی (pyrenaei Montes)

(جبال) اَلْبُرت، اَلْبُرتات

رجوسه Ragusa (Hybla Heraca)

رودس Rhodes, Rodos, Rhodos یونانی, Rhodus لاتینی

باب الشزری Ronces valles اسپانیایی, Roncevaux فرانسوی

زلاّقه Sagrajas

سلمنقه Salamanca (Sal mantica, Helmantica)

شَلْبَطَرَّة Salvatierra

غُرماج San Esteban de Gormaz

Santa Maria de Algarve (Faro)

شنتمریه (همان فاروی امروزی استَ)

شنترین Santarém

شنت یاقب (شنت یاقوب) Santiago de Compostela

سردانیه(ساردنی) Sardegna

اسکدار، اسکوتاری Scutari,Skadar صربی

شقوبیه Segovia

شقوره(نهر) Segura (rio)

شطوبال Setúbal, Saint Ubes انگلیسی

اشبیلیه(سویل) Sevilla (Hispalis) ,Seville فرانسوی

سرقوسه Siaracusa (Syracusae)

صقلیه (سیسیل) Sicilia

جبال‌المعدن (کوههای معدن) Sierra Morena

جبل الثلج (کوه ثلج) Sierra Nevada

شغونسه Sigüenza (Segontia)

سینوپ Sinop (sinope)

شلب Silves

سُریه Soria

استرومبولی=استرانجلو Stromboli (Strongyle)

تاجه (وادی) Tajo اسپانیایی , Tejo پرتغالی , (Tagus)

طنجه Tanger (Tingis)

طبرمین Taormina (Tauromenium)

طارنت، تارانت Taranto (Tarentum)

طرسونه Tarazona

طَرّکونه Tarragona (Tarraco)

چرنومن (چرمن) Tchernomen, Tchirmen

تیروال Teruel

تراکیا Thrace (Thracia)

طلیطله(تُلِد) Toledo (Toletum)

طرطوشه Tortosa (Dertosa)

طولوشه (تولوز) Toulouse (Tolosa)

تروپیا Tropea

تودة، توی Tude, Tuy

تُطیله Tudela (Tutela)

اُقلیش Uclés

بلنسیه(ولانس) Valencia (Valentia),Valence فرانسوی

وارنا Varna (Odessus)

Vascongadas (provincias), Basque (pays) فرانسوی

بَشْکونَش، بشکونش، بشکونس، بَشْقُنْش

بَلِّش مالقه Vélez Málaga

بندقیة (ونیز) Venezia, ایتالیایی Venedig (Venetia)

ویجو (فیجو) Vigo

بازو Viseu, Vizeu

والاشی، افلاق Walachia, wallachia

سرقسطه(زاراگزا) Zaragoza (Caesaraugusta)



بسم الله الرحمن الرحيم

إنّ الدين عند الله الإسلام وما اختلف الذين



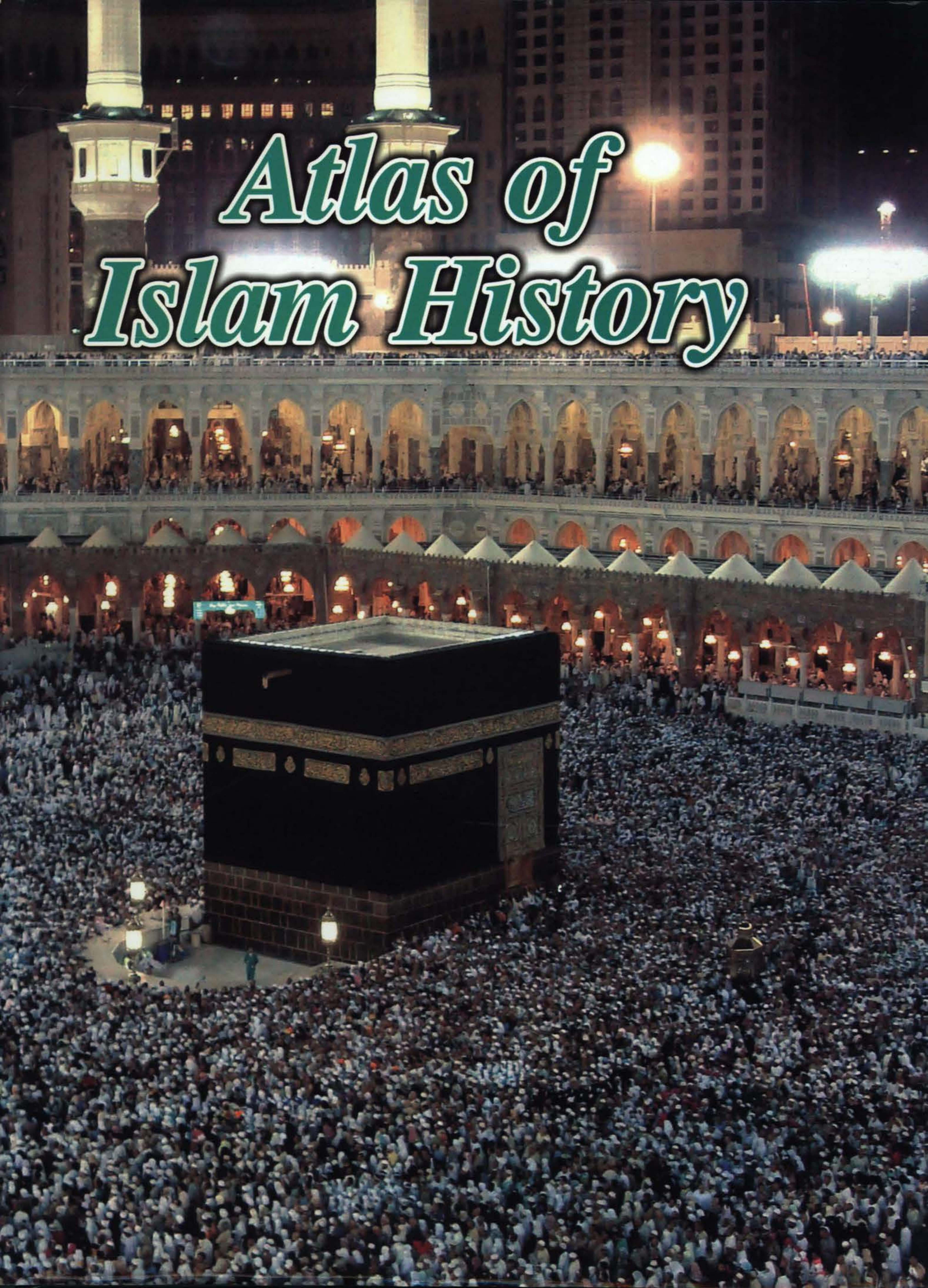

قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك

ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيد

...أوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ومن يكفر بآيات الله فإن الله سريع الحساب (آل عمران ١٩)




...ك الخير إنك على كل شيء قدير آل عمران ٢٦


Atlas of
Islam History